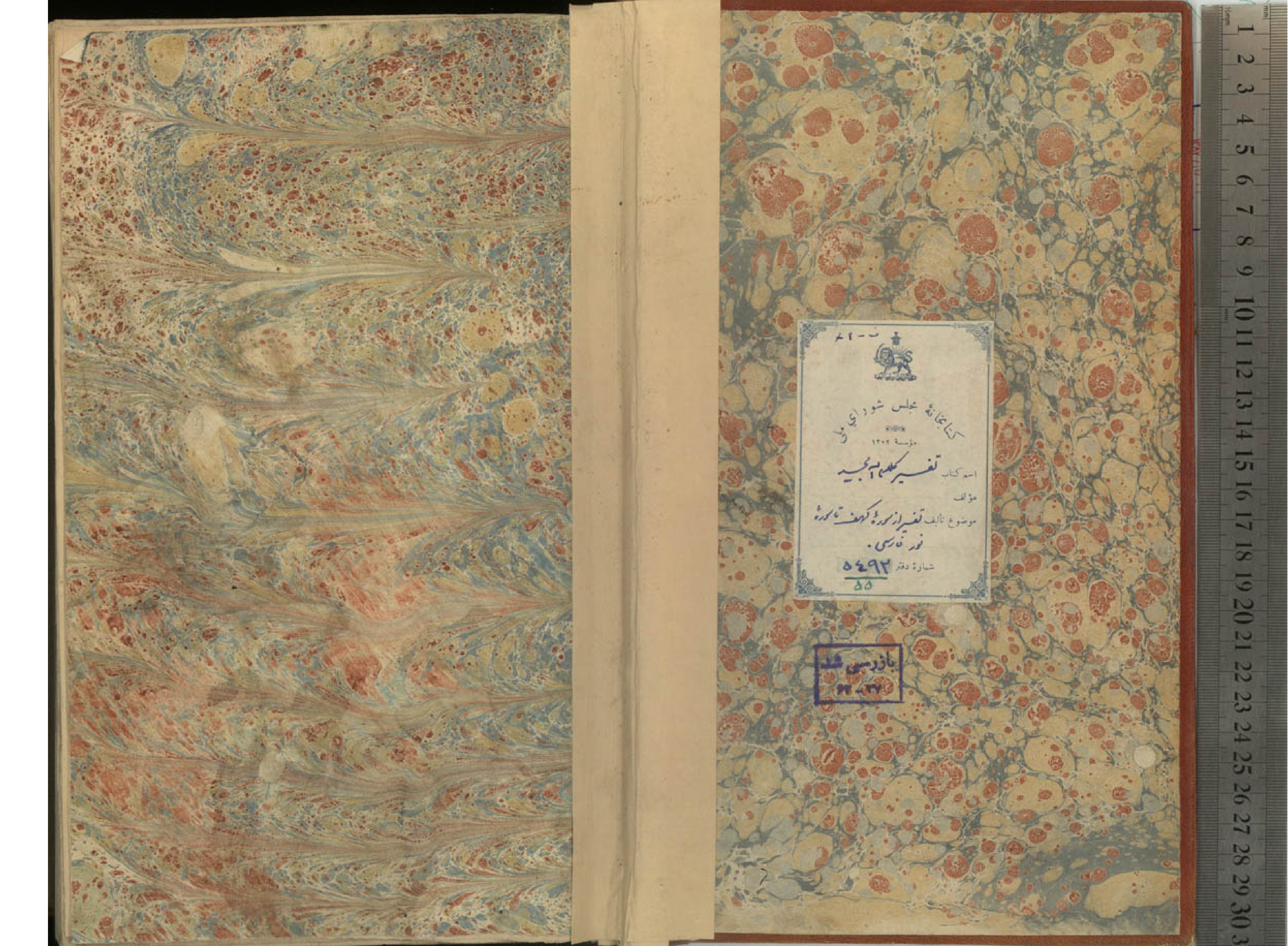
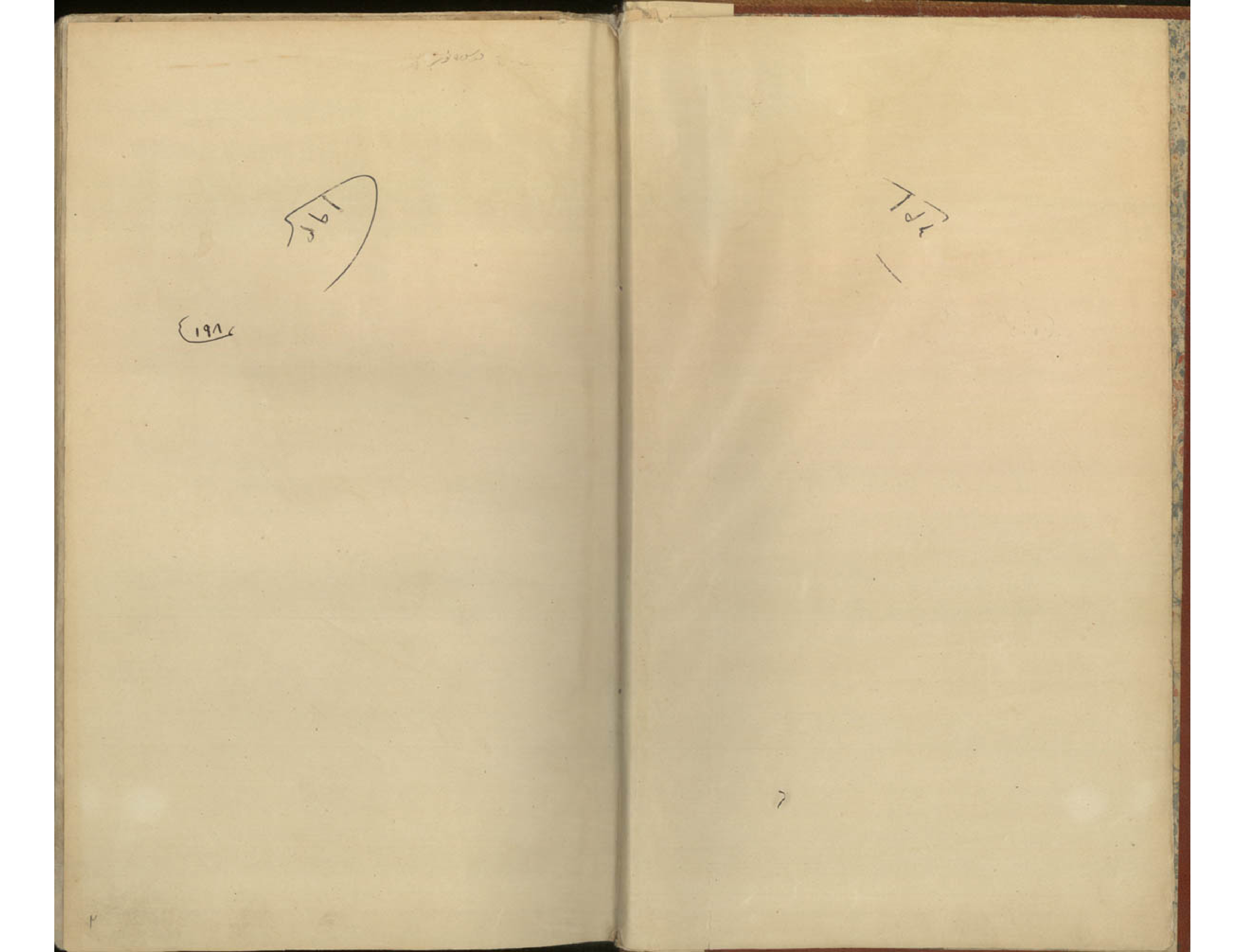


ت - ۲۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب تفسیر کلام الله مجید
مؤلف
موضوع تألیف تفسیر از سورهٔ کهف تا سورهٔ
نور فارسی.
شمارهٔ دفتر ۵۴۹۳
۵۵
بازرسی شد



قد تشرفت بتصرف هذا الكتاب لسنة
بعون الملك الوهاب في تاريخ ١١ رمضان المعظم ١١٣٥

۱۸

سورة الکهف

سبب نزول این سوره در آنکه این سوره که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم که خواهند شد میفرماید که

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب شکر خدا را آنچنان خدایی که

فرود آورد بر بنده خود کتاب قاضی گوید یعنی قرآن ولم یجعل له عوجا ۵

و نکردانید از برای آن کجی قیما راستی این عبارت مقدم و موخر چنین است که الذی

انزل علی عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا چه معنی آیه و این عبارت اگر گفتیم چنین است که

آنچنان خدایی که فرود آورد بر بنده خود کتاب حال آنکه آن کتاب راست است و حال

آنکه نکردانید از برای آن کجی لینذر تا بترساند یعنی پیغمبر صلعم قاضی گوید یعنی کافران را

بأسا بیمی قاضی گوید یعنی عذابی شدیدا من لدنه سخت از نزد او یعنی از نزد

خود یعنی بترساند و حذر فرماید شما را از عذاب خدای و بیم سخت از نزد پیغمبر صلعم آنکه بود که

جنگ کرد با آن بیم باد شمن خود و یبشر و بشارت دهد حسن بن صالح این کلمه را

بفتح هر سه حرف خوانده امام ابوجعفر ع فرمود که بشر مخوان بشر نوبت است وی بعد از آن

یبشر میخوانند المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا

حسنا ۵ مؤمنان را آنچنان مؤمنانی که میکنند عملهای صالح بتحقیق که از برای ایشانست

ثوابی خوب ماکثین فیه درنگ کنندگان در آن اجر در بهشت ابدا ۵

یعنی بیمانند صلعم

بهشت امام ابوجعفر ع فرموده که اگر هر فرشته که خدای عزوجل آفریده و هر پیغمبری که خدای

برانگیخته و هر صدیقی و شهیدی شفاعت کنند درباره ناصبی و دشمن اهل بیت محمد ع

که بیرون آرد خدای او را از آتش دوزخ بیرون نمی آرد او را هرگز و خدای میفرماید که مکث

میکنند در آتش دوزخ همیشه و روایت شده که آدم ع هفتاد و چه بیاید و چه اول کرد

ضرر که بفارسی زر نشک گویند با وی بود و او را بانکجا چها دلالت جو و باوی از

بیرون آمده و از خوردن آن و پرستوک نهی شده و همیشه با آدم گرستی و از جنب ساکن

خانها شد و باوی نه آیه از کتاب خدا است از آنچه آدم در بهشت آنها را میخواند و آن

آنجا تا روز قیامت باوی باشد این سه آیه و سه آیه از سوره بنی اسرائیل و اذا قرأت القرآن

تا مستورا و سه آیه از یس وجعلنا من بین ایدیهم سدا تا اجر کریم ۵ قریش میگفتند و اعتقاد

این بود که فرشتگان دختران خدایند و یهودان میگفتند که عزیر پسر خداست و ترسایان میگفتند

که عیسی پسر خداست پس خدای بر ایشان رد کرده و آیه تحریف یافته و تالیف آن

تنزیل آنست پس میفرماید که وینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا ۵

بترساند آنها را که گفتند که گرفته است خدای فرزندی و معنی آن در اول بحر گذشته و مثل آن

نصف آخر آیه در سوره بقره و یونس گذشت پس میفرماید که ما لهم به من علم

ولا لآبائهم کبرت کلمة تخرج من افواههم

ان یقولون الا کذبا ۵ خمس بزرگ است آن کلمه از نظر آن کلمه

بزرگ کلمه است که بیرون می آید از دهنهای ایشان نمیگویند مگر دروغی فلعلک پس

گویا تو ای محمد باخع نفسک کشنده باشی نفس خود را یعنی خود را فانی و فرو آورنده

گویند یعنی از غم بناء بر حرص که بر اسلام ایشان داری علی آثارهم بر عقبهای ایشان

قاضی گوید یعنی چون دوری از ایمان میکردانند ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث

اگر ایمان نیارند باین سخن قاضی گوید یعنی باین قرآن اسفا ۵ از اندوه و شدت غضب

و این آیه چنین نازل شده که فلعلک باخع علی آثارهم اسفا ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث و

تحریف یافته و مقدم و موخر داشته اند پس تالیف آن برخلاف تنزیل آنست و معنی

نفسک صلعم

چنین است که پس تو گوئی که تو کشنده باشی خود را بر عقبهای ایشان از تاسف اگر ایمان نیاورند
باین سخن إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ بتحقیق که ما گردانیدیم آنچه را که بر زمین است
یعنی درخت و گیاه و هر چه خدای در زمین آفریده از غرایب مخلوقات زِينَةً
لَّهَا زینتی از برای آن یعنی از برای زمین لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ
عَمَلًا ۵ تا بیازمائیم ایشان را که کدام ایشان بهترند در عمل و مثل این آیه در سوره هود
گذشت وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا و بتحقیق که ما گردانیده ایم آنچه را که بر اوست یعنی
بر زمین است صَعِيدًا جُرُزًا ۵ خاکی خراب و بروایتی یعنی که گیاه در آن نباشد
قاضی گوید یعنی گیاه آن قطع شده باشد چه جرز بمعنی قطع است یعنی باز میگردانیم زمین را
و آنچه بر اوست از زینت خاکی با زمین برابر ۵ این هفده آیه در قصه اصحاب کهف
نازل شده و آیه نهم صریحست در آنکه در قصه است و نادیل این آیها حکایتیست از قصص نزول
و شرح معنی آنها و آیه دهم خطاب بپیغمبر صلعم است و مراد مؤمنانند و آیه چهاردهم و هفدهم منقطع
معطوفند و لفظ آیه هفدهم و نحو هم خبر و معنی آن لفظ حکایتست از اصحاب کهف و سبب
نزول سوره کهف و این آیها آنست که قریش سه کس نضر بن حارث بن کلده و عقبة بن ابی معیط
و عاص بن وایل سهمی و بروایتی عامر بن وائل را بجانب مدینه بقبیله نجران فرستادند تا
از علماء یهود و ترسا مسئلها بیاموزند که آنها را از پیغمبر صلعم پرسیده و بوی القا کرده تا
با او معارضه کنند آن سه نفر بجانب قبیله نجران نزد علماء یهود و ترسا بیرون رفته از ایشان
پرسیدند علماء یهود و ترسا با ایشان گفتند که سه مسئله از وی بپرسید اگر از آنها جواب شما
بنحوی که نزد ماست گفت او پیغمبر است که انتظار ظهور او کشیده میشود و نور نیست اگر خبر داد
و او راستگوست آنگاه یک مسئله دیگر از وی بپرسید اگر دعوی دانستن آن کرد دروغگوست چه
آنکه علم آن را غیر خدای کسی نمیداند گفتند آن سه مسئله چیست گفتند از وی بپرسید از جوانان
و در نسخه از جماعتی که در زمان اول بودند و بسفری بیرون رفته غایب شدند آنگاه خوابیدند
چند وقت در خواب ماندند تا بیدار گشتند و چند کس بودند و چه چیز خبر ایشان با ایشان بود
و چون بیدار شدند ایشان و قوم ایشان چه کار کردند و از آن زمان که بیدار شدند تا امروز

چند وقت و قصه ایشان چه بود و بپرسید از وی از موسی بن عمران که حال او با عالم در
وقتی که خدای بوی فرمود که از پی عالم رود و از او علم بیاموزد چگونه و آن عالم چه کس بود
و چگونه از پی او رفت و قصه او با عالم در وقتی که از پی او رفت و از او جدا شد چه بود و بپرسید
از وی از گردنده که مشرق و مغرب را از جایی که آفتاب بیرون می آید تا جایی که فرو میرود گردید
تا آنکه بست یاجوج و ماجوج پرسید او چه کس و حال و قصه او چگونه بود آنگاه خبر این سه مسئله را
با ایشان خوانده و شرح حال آن مسئلها را بنحوی که نزد ایشان در توریة و انجیل بود جهت ایشان
نوشتند و با ایشان گفتند که اگر جواب آنچه برای شما نوشته ایم بشما گفت او راستگوست
و اگر بخلاف آن و غیر آن شما خبر داد تصدیق او مکنید گفتند که مسئله دیگر که چهارمین است چیست
گفتند بپرسید از وی از برخاستن ساعت که آن کی میشود اگر دعوی دانستن آن کرد او دروغگو است
چه خدای بقیام ساعت کسی را مطلع نساخته نه فرشته مقرب را و نه پیغمبر مرسلی را و آن را بجز
خدای کسی نمیداند پس آن سه کس بمکه بازگشته مسئلها را نزد قریش آوردند و تعیین کرده بودند
که آنحضرت نمیداند پس قریش نزد آنحضرت در وقتی که در حجر اسمعیل نشسته و عم او ابوطالب
نزد وی بود رفته در پیش ابوطالب جمعیت نموده گفتند که ای ابوطالب پسر برادر تو با قوم خود
مخالفت کرده و عقلاء ایشان را بسفاهت نسبت داده و خدایان ایشان را عیب کرده و دشنام داده
و جوانان ایشان را از مردان فاسد و جماعت ایشان را متفرق و دعوی نموده که خبرهای آسمان
بوی می آید و سه مسئلها آورده ایم که از وی بپرسیم اگر از آنها با خبر و جواب داد دانیم که او راستگوست و
اگر خبر نداد دانیم که او دروغگوست ابوطالب گفت که او نزد شماست آنچه خواهید از وی بپرسید که
او را از علم خواهید یافت پس آن سه مسئله را از آنحضرت پرسیده گفتند که ای محمد خبر ده ما را
از طایفه که در زمان اول بودند آنگاه غایب شدند آنگاه خوابیدند و بیدار گشتند چند کس بودند و
و چند وقت خوابیدند و خبر ایشان با قوم ایشان چه بود و خبر ده ما را از موسی بن عمران و عالمی که
موسی از پی وی رفت قصه او با عالم چگونه بود و خبر ده ما را از گردنده که مشرق و مغرب را از جایی
که آفتاب بر می آید تا جایی که فرو میرود گردید و خبر او چگونه بود آنحضرت جواب داد که من شما را خبر میدهم
بچیزی که از نزد رب خود من انتظار میکشم که وحی بیاید آنگاه فردا بشما خبر دهم و انشاء الله نگفت آنحضرت

گفت پس چهل روز وحی از وی حبس شد تا آنکه جماعتی از صحابهٔ وی که با و ایمان آورده بودند شک کرده
آنحضرت غمگین شد و قریش از این داستان استهزا و ریشخند نمودند و اذیت رسانیدند و مشرکان سخن
بسیار گفتند و ابوطالب اندوهگین گشته بعد از چهل صباح سوره کهف بر آنحضرت نازل گردید
و قصهٔ سه مسئله و مسئلهٔ دیگر در آن بود پیغمبر صلعم بجبرئیل گفت که یا جبرئیل دیر کردی و دیر کردن تو
مرا اندوهگین ساخت گفت ما قدرت نداریم که قدمی رویم و فرود آییم مگر باذن خدای و این آیه‌ها را
بر آنحضرت خواند پس آنحضرت این آیه‌ها را بر قریش خواند و همچنین آیه‌های قصهٔ موسی و خضر و
آیه‌های قصهٔ ذوالقرنین را که همه در این سوره خواهد آمد آنچه شنیدند ایشان را گریزانیده کنند که بیان
نمودی و خوب بیان کردی مگر مسئلهٔ منفرد را که جواب از آن نفهمیدیم و از آنحضرت پرسیدند
که ساعت کی قایم میشود پس حق سبحانه در سورهٔ اعراف نازل ساخت که ویسئلونک عن الساعة
ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی تا آخر آن دو آیه و چنانکه در آن سوره گذشت و چنان بود
که آن دو آیه در این سوره باشند پس تالیف در انجا بر خلاف تنزیل است پس میفرماید که أَمْ
آیا یعنی بلکه حَسِبْتَ حساب کردهٔ تو یعنی گمان کردهٔ تو ای محمد أَنَّ أَصْحَابَ
که بتحقیق که صاحبان یعنی اهل الْكَهْفِ غار و ایشان جوانانند و در نسخه جماعتی بودند
در زمان فترت میان عیسی عم و محمد صلعم در زمان پادشاه جباری که اسم او دقیانوس بود چنانچه
احوال در آیه بعد گفته خواهد شد و ایشان هفت نفر بودند که قوم ایشان ایشان را بشرک ورزیدن
بخدای عظیم تکلیف میکردند و ایشان اظهار شرک و کفر و ایمان را پنهان مینمودند تا آنکه فرج یافتند
پس ثواب داد خدای ایشان را دو بار و ثواب ایشان بر اظهار و آشکار کردن کفر عظیم بود و ثواب
ایشان بر پنهان کردن ایمان و تقیهٔ احدی بحدی که تقیهٔ اصحاب کهف رسیده نرسیده و
اگر چه زنارها میبستند و بعیدهای قوم حاضر میگشتند خدای ثواب ایشان را دو بار بایشان عطا
فرمود و مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف است در هنگامی که ایمان را پنهان و شرک را اظهار
کردند پس خدای ثواب داد ایشان را دو بار و امام جعفر عم فرمود که اگر تکلیف کنند قوم شما شما را
آنچه تکلیف کردند قوم ایشان ایشان را بکنید آنچه ایشان کردند و اصحاب کهف بپادشاه دروغ
گفتند و خدای ایشان ثواب داد و راست گفتند و خدای ایشان ثواب داد و ایشان صراف بودند

یعنی صراف سخن و صراف درهم نبودند و سدیر صیرفی با امام ابوجعفر عم گفت که سخنی از حسن بصری
بمن رسیده که اگر حق باشد کار من تباه است فرمود که آن چیست گفت بمن رسیده که وی میگفته
که اگر مغز سر من از حرارت آفتاب بجوشد در سایهٔ دیوار صرافی توقف نمیکنم و اگر جگرم از تشنگی
پاره پاره شود از خانهٔ صیرفی آب نمیطلبم و صرافی کار من و تجارت منست و گوشت و خون من
از آن روییده و حج و عمرهٔ من از آن بوده آنجناب تکیه کرده بود نشست و گفت که حسن دروغ گفته
برابر و درست بگیر و برابر و درست بده و چون وقت نماز داخل شود آنچه در دست داری بگذار
و بنماز برخیز آیا ندانسته که اصحاب کهف صرافان بودند و سدیر مذکور در آخر حدیث گفته
که قصد آنجناب این بود که اصحاب کهف صرافان سخن بودند و قصد او آن نبود که ایشان
صرافان درهم بودند و چون صاحب الامر عم ظهور کند در پشت کعبه بیست و هفت کس را بیرون آورد
و زنده کند پانزده کس از قوم موسی که خدای در شان ایشان در سورهٔ اعراف فرموده که و من
قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع وصی موسی و
مومن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجانهٔ انصاری و مالک اشتر و مثل آل محمد صلعم در میان
مردم مثل کهف و غار است از برای اصحاب کهف و مثل در حطه و ایشان عم کهف مردم
و کشتی مردمند مثل کشتی نوح و در روایت شده که آگاه باشید که علمی که آدم از بهشت آورد و جمیع
آنچه پیغمبران تا خاتم پیغمبران بآن فضل و زیادتی یافته اند در عترت خاتم پیغمبرانست پس کجا میبرند
مردم را بحیرت و کجا میروند مردم و ادیل برکسی که از ایشان عم تخلف کند چه ایشان در میان مردم
مثل کهف و غار اصحاب کهف و مثل در حطه و در سلم اند پس داخل شوید همگی در سلم و پیروی
شیطان مکنید گوییم چنانچه در اول سورهٔ بقره فرموده که ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة و در
آن فرموده که ادخلوا في السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشيطان وَالرَّقِيمِ و رقیم یعنی
نوشته شده و رقیم دو لوح بود از مس که مرقوم یعنی نوشته شده بود در آنها امور آن جوانان
و در نسخه امور آن جماعت و اسلام ایشان و آنچه دقیانوس پادشاه از ایشان اراده کرده بود و
امور و حال ایشان چگونه بوده و بروایتی پادشاه آن دیار و آن زمان گوییم یعنی زمان بعد از ایشان
ایشان نوشت نامهای ایشان و نامهای پدران و عشیرتهای ایشان را در صحیفها از قلعی چنانچه احوال

گفته خواهد شد كَانُوا بودند قاضی گوید یعنی در زنده داشتن ایشان مدت مدیدی مِنْ آيَاتِنَا
عَجَبًا ۵ از آیتهای عجیب یعنی دادیم بتو از آیتها آنچه عجیبتر بود بعد از آن حق تعالی قصه ایشان را
بپیغمبر صلی الله علیه وسلم بیان کرده میفرماید که إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ آنگاه که جا گرفتند آن جوانان فتوت
یعنی جوانی و جوانمردی بفسق و فجور نیست چه آن شطاره و فسق است بلکه فتوت و مروت پیشه
کس ده و عطا داده و بخشش و باز داشتن اذیت است و امام جعفر صادق از مردی پرسید که فتی
نزد شما کیست گفت فتی جوانست فرمود که فتی مومن است آیا نمیدانسته که اصحاب کهف پیران بودند
و بروایتی همه کهول مردان بودند پس خدای ایشان را فتیه و جوانان نامید بسبب ایمان آوردن
کسی که ایمان آرد بخدای و تقوی ورزد وی فتی و جوانست قاضی گوید ایشان جوانان بودند از اشراف
روم که دقیانوس اراده شرک از ایشان نموده ابا کردند و بغار گریختند إِلَى الْكَهْفِ
فَقَالُوا رَبَّنَا بسوی غار پس گفتند که ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما آتِنَا
مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً بده ما را از نزد خود رحمتی قاضی گوید یعنی رحمتی که موجب امن از
دشمن باشد وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا و مهیا کن از برای ما از امر ما یعنی امور و کار ما
رَشَدًا ۵ ۲ رشدی قاضی گوید یعنی هدایتی و قصه چنانست که اصحاب کهف چنانکه
احوال گفته شد در زمان پادشاه جبار سرکشی بودند که اسم او دقیانوس بود و وی اهل مملکت خود را
بعبادت بتها دعوت میکرد و کسی که قبول نمیکرد او را میکشت و ایشان قومی پیران کهول مردان
متقی مومن بودند که عبادت خدای میکردند و پادشاه پاسبانان بدر شهر موکل کرده بود که نگذارند
که احدی بیرون رود تا آنکه سجده بتها کند پس ایشان از شهر بعلت شکار از برای گریختن از دین
آن پادشاه بیرون رفته گریختند و مفقود و ناپدید شدند و بغیر معروف و شناخت خدای
و وعده بیرون رفته چون بصحرا رفتند از همدیگر عهدها و پیمانها گرفتند بعد از آن گفتند که امور خود را
اظهار کنید پس اظهار کرده همه بر یک امر و دین بودند پس بشبانی عبور کرده او را دعوت بامر و دین
خود نمودند شبان قبول دعوت ایشان کرد و با شبان سگی بود اجابت کرده با ایشان بیرون آمد
و از پی ایشان رفت پس چون شب شد بآن غار داخل شدند و سگ با ایشان بود پس خدای
بر ایشان خواب در انداخت چنانکه میفرماید که فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ پس زدیم

عشر ۲

بر گوشهای ایشان قاضی گوید یعنی افکندیم بر گوشهای ایشان پرده که مانع شنیدن باشد یعنی
خوابانیدیم ایشان را خوابانیدنی که بیدار نکند ایشان را در آن خواب صداها فِي الْكَهْفِ
سِنِينَ عَدَدًا ۵ در غار سالهای صاحب شماری گوییم یعنی چند سال شمرده شده
پس خوابیدند تا آنکه خدای هلاک کرد آن پادشاه و اهل مملکت او را و آن زمان رفت و زمان
دیگر آمد و قوم دیگر آمدند چنانچه در آیه وکذلک بعثناهم گفته خواهد شد ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ
بعد از آن برانگیختیم ایشان را قاضی گوید یعنی بیدار کردیم ایشان را لِنَعْلَمَ تا بدانیم قاضی
گوید یعنی تا تعلق گیرد علم ما تعلق حالی مطابق تعلقی که اولا گرفته بود تعلق استقبالی یعنی آنچه
أَيُّ الْحِزْبَيْنِ که کدام از دو جماعت قاضی گوید یعنی از دو جماعت اختلاف کننده
از ایشان یا از غیر ایشان در باب مدت خواب ایشان أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا شمرده اند
از برای آنچه درنگ کرده اند قاضی گوید یعنی از برای زمان درنگ ایشان در خواب أَمَدًا ۵
مدت را نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ ما بیان میکنیم بر تو ای محمد نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ خبر ایشان را
بحق قاضی گوید یعنی براستی إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ بتحقیق که ایشان
جوانانند که ایمان آوردند بصاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود وَزِدْنَاهُمْ
هُدًى ۵ و زیاد کردیم ایشان را هدایتی قاضی گوید یعنی ثبات و این آیه چنانچه در اول
سخن گفته شد در قصه است و دلیل است بر آنکه ایمان زیاد و کم میشود و مثل این آیه است آیه سوره
انفال که انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا
وعلی ربهم یتوکلون و آیه اواخر توبه که واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا
تا آخر دو آیه پس اگر همه ایمان یکی بودی و در آن زیادتی و نقصانی نبودی کسی را بر کسی فضل و
زیادتی نبودی و نعمتها در آن مساوی بودی و مردم مساوی بودندی و تفضیل و زیادتی باطل و
بر طرف شدی پس بتمامی ایمان و کمال آن مومنان داخل بهشت میشوند و در آنجا درجات
می یابند و بزیادتی در ایمان زیادتی میدارند مومنان بدرجات نزد خدای و بر نقص ایمان
و کمی آن دیگران که تقصیر کنند کاسته داخل دوزخ میشوند وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ
و بستیم ما بر دلهای ایشان قاضی گوید یعنی قوت دادیم دلهای ایشان را و مثل این اول آیه

در اوایل انفعال گذشت در مدینه شبی پیغمبر صلعم نماز گزارده متوجه بالای عمارت شده ابابکر و
عمر و عثمان و علی را طلبید و فرمود که بروید تا آنکه باصحاب کهف اتیان کنید و از من بایشان
سلام رسانید و تو پیش رو ای ابابکر چه تو در سن بزرگترین قومی بعد از آن تو ای عمر بعد از آن
تو ای عثمان پس اگر جواب گفتند یکی از شما را خوب و الا تو ای علی پیش رو و آخر ایشان
باش بعد از آن باد را فرمود تا ایشان را برداشته بر در غار اصحاب کهف گذاشت پس ابابکر
پیش رفته سلام کرد جواب سلام وی ندادند پس عمر پیش رفته سلام کرد جواب سلام وی
ندادند و عثمان پیش رفته سلام کرد جواب سلام وی ندادند پس علی پیش رفته گفت سلام
بر شما و رحمت و برکات خدای بر شما ای اهل غاری که ایمان آوردند برب خود و زیاد کرد
رب ایشان ایشان را هدایتی و بست بر دلهای ایشان یعنی قوت داد دلهای ایشان را من
فرستادهٔ رسول خدایم بسوی شما گفتند مرحبا برسول خدای و بفرستادهٔ او و بر تو باد سلام
ای وصی رسول خدای و رحمت خدای و برکات او بر تو گفت چگونه دانستید که من وصی پیغمبرم
گفتند جهة آنکه زده شده است بر گوشهای ما پرده که سخن نگوییم الا با پیغمبری یا وصی پیغمبری
رسول خدا صلعم چگونه و خشم یعنی خویشان او از اهل و غلامان و همسایگان که دوست او باشند
چگونه و حال او چگونه بود و مبالغه در پرسش نموده گفتند که با جماعت رفیقان خود خبر ده
ما حرف نمیزنیم جز با پیغمبری یا وصی پیغمبری علی بایشان گفت که آیا شنیدید که چه میگویند
آری گفت پس گواه باشید بعد از آن روی بجانب مدینه گردانیده باد ایشان را برداشت تا آنکه
در برابر پیغمبر صلعم گذاشت پس آنچه واقع شده بود بآنحضرت خبر دادند پیغمبر صلعم بایشان گفت تحقیق که
دیدید و شنیدید پس گواه باشید گفتند آری پس آنحضرت بخانه بازگشته بایشان گفت که
نگاه دارید گواهی خود را **إِذْ قَامُوا** آنگاه که برخاستند قاضی گوید یعنی در برابر دقیانوس
فَقَالُوا رَبُّنَا پس گفتند که صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ ما **رَبُّ** صاحب و
آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ **السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ**
إِلَٰهًا آسمانها و زمین است هرگز نمیطلبیم غیر از و خدایی و اگر طلب کنیم و بگوییم که او را شریک است
لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ۵ بتحقیق که گفته باشیم ما آنگاه جوری و ظلمی بر خدای قاضی

گوید یعنی سخنی صاحب شطط یعنی دور از حق و مفرط در ظلم **هَٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا**
مِنْ دُونِهِ این جماعت قوم ما گرفته اند غیر از و یعنی غیر از خدای **آلِهَةً لَوْلَا**
يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ خدایان چرا نمی آرند بر خودشان قاضی گوید یعنی بر عبادت خودشان
بِسُلْطَانٍ تسلطی یعنی حجتی و برهانی **بَيِّنٍ** ظاهر که با خدای شریک است **فَمَنْ أَظْلَمُ**
مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۵۵ پس کیست ظالم تر از کسی که افترا کند
بر خدای دروغی قاضی گوید بنسبت شریک باو و مثل این آخر آیه در سوره انعام گذشت
وَ و قاضی گوید که اصحاب کهف بیکدیگر گفتند که **وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ** اگر
کناره گرفت و دوری جستید از ایشان و از **مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ** آنچه عبادت
میکنند مگر خدای قاضی گوید که ایشان عبادت خدا و عبادت بتها میکردند مثل سایر مشرکان
فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ پس جای گیرید بسوی غاری که مگسترانید قاضی گوید یعنی وسیع
لَكُمْ رَبُّكُمْ از برای شما صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ شما **مِنْ**
رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ از رحمت خود و مهیا کند
از برای شما از امر شما یعنی از امور و کار شما **مِرْفَقًا** ۵ آلتی رفقی قاضی گوید یعنی چیزی
که بآن منتفع شوید و این سخن جزم را بنا بر کمال یقین و اعتماد بفضل خدای گفتند **وَتَرَى**
و میبینی قاضی گوید یعنی اگر ببینی ایشان را ای محمد یا هر احدی میبینی **الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ**
تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ آفتاب را هرگاه بیرون آید که میل میکند از غار ایشان قاضی
گوید یعنی شعاع آن بر ایشان نمی افتد که آزار کند ایشان را جهة آنکه دهن غار بطرف جنوب بود
یا خدای از ایشان میل میداده **ذَاتَ الْيَمِينِ** بصاحب راست قاضی گوید که اصل معنی آن
است که بطرف صاحب اسم راست که عبارت اسم افتاده یعنی بطرف راست غار **وَ**
إِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ و هرگاه فرو رود قطع و جدا میکند ایشان را قاضی گوید یعنی
جدا میشود از ایشان **ذَاتَ الشِّمَالِ** بصاحب چپ و نیز قاضی گوید یعنی بطرف صاحب
اسم چپ که عبارت اسم افتاده یعنی بطرف چپ غار جهة آنکه میفرماید که **وَ** و حال آنکه
هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ایشان در فراخنای از آن بودند یعنی از آن غار بودند **ذَٰلِكَ**

خمس

آن فتی گوید یعنی معاذ اصحاب کهف در رفتن ایشان بغار مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ
يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ از آیتهای قدرت کسی که هدایت کند
خدای پس او هدایت یابنده است و کسی را که گمراه کند خدای فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا
مُرْشِدًا ۝ پس هرگز نمی یابد از برای او ولیی ارشاد کننده خدای تبارک و تعالی
گمراه میکند ظالمانرا روز قیامت از خانهٔ کرامت خود یعنی بهشت و هدایت میکند اهل ایمان
و عمل صالح را ببهشت خود چنانچه حق تعالی میفرماید در سورهٔ ابراهیم که و یضل الله الظالمین و یفعل الله
ما یشاء و در سورهٔ یونس که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من
تحتهم الانهار فی جنات النعیم پس قول خدای سبحانه در سورهٔ هود که و ما توفیقی الا بالله یعنی
و نیست توفیق من مگر بخدای و در سورهٔ آل عمران که ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم
فمن ذا الذی ینصرکم من بعده یعنی اگر یاری کند شما را خدای پس نیست غلبه کننده شما را و اگر
ترک یاری کند شما را پس کیست آنچنان کسی که یاری کند شما را بعد از ترک یاری کردن خدای
این معنی دارد که هرگاه بنده بکند چیزی را که خدای وی را بآن امر کرده است از طاعت فعل آن بنده
موافق امر خدای باشد و آن بنده را بآن سبب موفق نامند یعنی توفیق یافته شده و هرگاه بنده
اراده کند که داخل معصیتی شود پس خدای حایل و مانع گردد میان او و آن معصیت و ترک
کند آنرا ترک او آنرا بتوفیق حق تعالی باشد و هرزمان که واگذارد خدای اورا و حایل و مانع نشود
میان او و معصیت تا آنکه وی آنرا ترک نماید خدای اورا مخذول و رسوا نگذار کرده و توفیق و نصرت
نداده باشد و امام ابو جعفر علیه السلام فرموده که باشید در حزب و جماعت خدای که هدایت می یابید و
مباشید در حزب و جماعت شیطان که گمراه میشوید هلاک شده هر آنکه هلاک شد و زنده شد هر آنکه
زنده شد و بر خدا است بیان کرده است از برای شما پس هدایت یابید و بسخن عالمان گوش کنید
یعنی ائمه علیهم السلام منتفع شوید و راه دران بسوی خدا است پس کسی را که هدایت کند خدای پس او
هدایت یابنده است و کسی را که گمراه کند پس هرگز نمی یابد از برای او ولیی ارشاد کننده وَ
تَحْسَبُهُمْ و حساب میکنی تو ایشانرا یعنی گمان میکنی تو ایشانرا أَيْقَاظًا بیدار انند
یعنی میبینی چشمهای ایشانرا گشاده وَ و حال آنکه هُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ

ایشان خوابند کاشند و میگردانیم ایشانرا در خواب ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ
بصاحب راست و صاحب چپ یعنی بطرف صاحب اسم راست و صاحب اسم چپ
یعنی بطرف راست و طرف چپ چنانچه در آیهٔ سابق احوال مذکور شد و در هر سال دو بار
نگردانیده ایشانرا زمین و چنانچه احوال در آیهٔ سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم گفته خواهد شد ایشانرا
در هر سال دو کرده است میخوابند شش ماه خوابیدند بر پهلوی راست خود و شش ماه بر پهلوی
چپ خود و سگ با ایشان و گسترده است دو ذراع خود را بکنار غار چنانچه میفرماید که وَ
كَلْبُهُمْ و سگ ایشان که از دنبال ایشان رفته بود بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ
بِالْوَصِيدِ وسیع و بهن گشاده کننده است دو ارش خود را بکنار غار و در خبر است که داخل بهشت
نمیشوند و نمیباشند در بهشت بهایم الا الاغ بلعم باعور چنانچه در آیهٔ سورهٔ اعراف که و اتل
علیهم نبا الذی اتیناه ایاتنا گذشت و ناقهٔ صالح چنانچه در قصهٔ صالح در سورهٔ مذکوره گفته شد
و گرگ یوسف چنانچه در سورهٔ یوسف مذکور شد و گرگ دیگر و سبب آن این است که پادشاه
ظالمی مردی از عوانان خود را فرستاد تا قومی از مومنانرا جمع کند و عذاب کند و در نسخه تا عذاب کند
یعنی پادشاه ایشانرا و آن عوانرا پسری بود که او را دوست میداشت گرگی آمده پسر او را خورد
عوان بر پسر اندوهناک شد و گرگ اورا مشغول داشت تا آن مومنان فیروزی یافتند پس بسبب این
آن گرگ داخل بهشت میشود و گفته آنکه عوانرا اندوهناک کرده و سگ اصحاب کهف
لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ۝
اگر آگاه میبودی بر ایشان روی گردانیده میبودی از ایشان بحالت گریز و پر شده میبودی
از ایشان از ترس فتنی گوید یعنی از ترس سینهٔ تو پر شده میبود از هیبت ایشان و هم
گفته که نقل است از معویه که بجنگ روم رفته بود بغار اصحاب کهف رسیده گفت خوب بود
که احوال ایشان بر ما منکشف میگشت و ایشانرا میدیدیم ابن عباس گفت ترا میسر نشد که آنکه
کسی که خدای بهتر از تو است منع کرده و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که لو اطلعت علیهم لولیت منهم فراراً معویه
سخن او را نشنید و جمعی را فرستاده چون داخل غار شدند بادی آمده ایشانرا سوزانید
و مراد خدای ازین آخر آیه پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیست و نیست مراد الا مومنان پس چنانچه در اول سخن گفته شد

فِرَارًا

خطاب بپیغمبر ومراد مؤمنانست وَكَذَٰلِكَ وهمچنان قاضی گوید یعنی چنانکه اصحاب کهف را
برای آنکه آیتی وعلامتی باشد بر قدرت؛ خوابانیدیم برای آنکه آیتی وعلامتی باشد بر قدرت ما
بَعَثْنَاهُمْ برانگیختیم ایشانرا یعنی بیرون آوردیم ایشانرا لِيَتَسَاءَلُوا
بَيْنَهُمْ تا بپرسند آن مؤمنان از یکدیگر در میان خود تا بدانند حال خود را که بر ایشان حال
بوده قاضی گوید پس بدانند حال خود را و آنچه خدای با ایشان کرده تا یقین ایشان بر کمال
قدرت خدای و بقیامت زیاده شود قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ گفت گوینده
از ایشان که چند وقت لَبِثْتُمْ درنگ کرده اید و گمان داشتند که روزی یا بعضی از
روز خوابیده باشند چنانچه میفرماید که قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ گفتند که درنگ
کرده ایم روزی یا بعضی از روز و مثل این فقره در بقره گذشت قَالُوا رَبُّكُمْ
گفتند که صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناترست بآنچه
درنگ کرده اید چنانچه در آخر این آیتها خواهد آمد که قل الله اعلم بما لبثوا فَابْعَثُوا پس
برانگیزید یعنی بفرستید أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ یکی از شما را با این
نقره شما سکه دار باید بسکه إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر قاضی گوید که شهر طرطوس بود
فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا پس باید که نگاه کند که کدام آن شهر قاضی گوید یعنی کدام یک از اهل آن شهر
أَزْكَىٰ طَعَامًا پاک خوردنی ترست و مراد از خوردنی پاکتر حلالست فَلْيَأْتِكُمْ
بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ پس باید که بیارد شما را رزقی از آن و باید که لطف بکار برد
قاضی گوید یعنی در سودا تا مغبون نشود یا در مخفی داشتن تا شناخته نشود وَلَا يُشْعِرَنَّ
بِكُمْ أَحَدًا ۵ و نفهماند البته بشما کسی را قاضی گوید یعنی کاری نکند که واقف شود
بشما احدی إِنَّهُمْ بتحقیق که ایشان یعنی اهل شهر إِنْ يَظْهَرُوا اگر ظاهر شوند
قاضی گوید یعنی در آیند یا غلبه و ظفر یابند عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ
يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ٣٥ بر شما
سنگسار کنند شما را یا عود میفرمایند شما را در ملت خود ایشان و هرگز نجات نمی یابید آنگاه
همیشه قاضی گوید که یعنی اگر داخل ملت ایشان شوید پس چنانچه در آیه فضربنا علی آذانهم گفته شد

اصحاب کهف بیدار شدند و چون بیدار گشتند بیکدیگر گفتند که چند وقت اینجا خوابیده ایم
پس نگاه بآفتاب کرده دیدند که بلند شده گفتند یکروز یا بعضی از روز خوابیده ایم بعد از آن
یکی از ایشان گفتند که این نقره را بگیر و داخل شهر شو چنانچه ترا نشناسند و از برای ما خوردنی
بخر که اگر ایشان علم ما بهم رسانند و ما را بشناسند بقتل میرسانند یا بدین خودشان باز میگردانند
آن مرد آمده شهر را بر خلاف آنچه گذاشته بیرون آمده بود و قومی بغیر هیئت آن جماعت که
در آنجا بودند دید و وی ایشانرا نشناخت و زبان ایشانرا ندانست و ایشان زبان او را ندانسته
حیران ایستاده مردم برو گرد آمدند و از وی تعجب میکردند گفتند تو کیستی و از کجا آمده
خبر خود را بایشان گفته پادشاه آن شهر با اهل دولت و یاران خود و آن مرد با ایشان
بیرون آمده بدر غار رفتند و آغاز نگاه کردن بدرون غار نموده بعضی از ایشان گفتند که ایشان
سه نفرند و چهارم گشنده ایشان سگ ایشانست چنانچه احوال گفته خواهد شد وَكَذَٰلِكَ

عشر ٣

و همچنان قاضی گوید یعنی چنانچه اصحاب کهف را خوابانیدیم و برانگیختیم از خواب تا یقین
ایشان زیاده شود أَعْثَرْنَا آگاه کردیم و اطلاع دادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر آن
جوانان یعنی بر اصحاب کهف آن پادشاه و یاران او را که بدر غار رفتند جهت آنکه منکر برانگیخته شدن
مردم در قیامت بودند پس چنانچه در آخرهای این آیتها که ولبثوا فی کهفهم تا آخر آیه گفته خواهد شد
خدای اصحاب کهف را سیصد و نه سال میرانید بعد از آن زنده گردانید ایشانرا در زمان
قومی که منکر برانگیخته شدن مردم در قیامت بودند تا قطع شود حجت ایشان و تا ببینند قدرت
خدای را و تا بدانند که برانگیخته شدن در قیامت حق است و بسیاری از آنانکه مردند بدنیا باز گشتند
یکی از ایشان ارمیا پیغمبر بود که خدای صد سال او را میرانید بعد از آن او را زنده کرد و قومی را
که از طاعون گریخته بودند و عدد ایشانرا خدای میداند زمانه دراز میرانیده بعد از آن بدعای
حزقیل پیغمبر زنده کرد و قومی را که با موسی بیرون رفته گفتند خدا را آشکارا بما بنمای میرانید
بعد از آن زنده گردانید ایشانرا چنانچه هر یک از این قصها در جای خود گذشت پس درین باب
میفرماید که لِيَعْلَمُوا تا بدانند آنانکه آگاه کردیم ایشانرا بر حال اصحاب کهف یعنی پادشاه
و یاران او أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ که بتحقیق که وعده خدای حق است در باب برانگیخته شدن

یعنی ساعت

یعنی قیامت و در ساعت هیچ شکی نیست چنانکه میفرماید که وَأَنَّ السَّاعَةَ و بتحقیق که ساعت
آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آن ساعت در آنکه شونده است قاضی گوید
اما اول یعنی برانگیخته شدن یعنی قیامت جهت آنکه خواب و بیداری ایشان مثل مردن و برانگیخته شدن یعنی
زنده شدن است و اما دوم جهت آنکه میرانیدن نفوس ایشان و نگاه داشتن و محافظت بدنهای ایشان از
تفرق و باز نفوس را به آن بدنها فرستادن مثل میرانیدن نفوس جمیع مردم و نگاه داشتن آنهاست
خبر بدنها شدن آنگاه آنها را به بدنها بازگردانیدن است إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ
أَمْرَهُمْ آنگاه که نزاع میکردند در میان خود امر خود را یعنی امور و کار خود را قاضی گوید یعنی امور
دین خود را چه هر کس سخنی میگفت تا باین دلیل خلاف طرف شود فَقَالُوا پس گفتند که یعنی گفت
پادشاهی که بدر غار آمده بود که ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا بنا کنید بر ایشان بنائی یعنی
عمارتی چنانکه احوال کهف خواهد شد رَبُّهُمْ صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده ایشان
أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ داناتر است بایشان گفتند
آنچنان کسانی که غلبه کرده بودند بر امر ایشان یعنی بر امور و کار ایشان لَنَتَّخِذَنَّ
که میگیریم البته گوییم یعنی بنا میکنیم و میسازیم عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا ۝ بر ایشان مسجدی
چه پادشاه مذکور گفت که سزاوار است که اینجا مسجدی بنا کنیم چنانکه در آیه بعد احوال کهف خواهد شد
سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند که اصحاب کهف ثَلَاثَةٌ سه اند یعنی سه مرد اند رابعهم
كَلْبُهُمْ چهارم کننده ایشان سگ ایشانست یعنی شدن وی با ایشان وَيَقُولُونَ
خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا و بگویند که پنج اند شش کننده ایشان
سگ ایشانست انداختنی یعنی می اندازند سخن را انداختنی یعنی ظن میبرند و گمان میکنند ظنی و
گمانی بِالْغَيْبِ بغیب و مخفی که اطلاعی بر آن ندارند بدون آنکه از ایشان پرسیده باشند
وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و بگویند که هفتند و هشت کننده
ایشان سگ ایشانست قاضی گوید که از علی علیه السلام روایت شده که اصحاب کهف هفتند و
کننده ایشان سگ ایشان و نامهای ایشان اینست یملیخا و مکشلینیا و مشلینیا ایشان اصحاب
و یاران طرف راست پادشاه بوده اند و مرنوش و دبرنوش و شاذنوش ایشان اصحاب

طرف چپ پادشاه بوده اند و پادشاه با ایشان مشوره میکرده و ششم شبانه است که با ایشان موافقت نمود
و اسم سگ ایشان قطمیر و اسم شهر ایشان افسوس است گوییم اسم شبان در جای دیگر بنظر رسیده که
کفشططیوس بوده و دو یهودی از علی علیه السلام پرسیدند که چیست سه و چهار و پنج و شش و هفت
و هشت آنجناب فرمود که آن قول خدای عز و جل است در قصه اصحاب کهف که سیقولون
ثلثة رابعهم کلبهم و یقولون خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب و یقولون سبعة و ثامنهم کلبهم قل
خدای پیغمبر صلعم میفرماید که قُلْ بگوی ایشان را ای محمد رَبِّي که صاحب و آفریننده و نعمت و
رزق دهنده من أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ داناتر است بعدد که شماره ایشان یعنی بسر جمع ایشان
مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ نمیدانند ایشان را مگر اندکی پس چنانکه در آیه و کذلک بعثناهم
و آیه بعد از آن مذکور شد چون پادشاه آن شهر با یاران خود بیرون آمده بدر غار رفتند آهنگ
نگاه کردن بدرون غار نموده بعضی از ایشان گفتند که ایشان سه نفرند و چهارم کننده ایشان
سگ ایشانست و بعضی گفتند که ایشان پنج نفرند شش کننده ایشان سگ ایشانست و
بعضی گفتند که بلکه ایشان هفت نفرند و هشت کننده ایشان سگ ایشانست و حجاب نهاد
ایشان را خدای عز و جل بجهت آنکه از ترس که احدی اقدام و جرات بر داخل شدن نزد ایشان ننماید
غیر صاحب و یار اصحاب غار که بشهر رفته با پادشاه آمده بود چون وی نزد رفقا خود داخل شد
ایشان را ترسان یافت از آنکه مبادا که این قوم اصحاب دقیانوس باشند که با ایشان بپرده قصه
پس رفیق ایشان ایشان را خبر داد که ایشان این مدت دراز خوابیده اند و آیتی اند از برای مردم
پس گریستند از خدای درخواستند که عود فرماید و باز گرداند ایشان را بجواب و خوابگاههای خود
چنانکه بودند پس پادشاه گفت که سزاوار است که اینجا مسجدی بنا و زیارت اینجا کنیم که ایشان
مومنان مبارکند و نوشت نامهای ایشان و احوال ایشان را در صحیفها از مس یا قلعی چنانکه در
آیه اول مذکور شد پس ایشان را در هر سال دو کروت دید چنانکه در آیه و تحسبهم ایقاظا مذکور شد
بعد از آن خبر و قصه اصحاب کهف تمام و قطع شده میفرماید که فَلَا تُمَارِ پس جدال و
ستیزه و لجاج مکن ای محمد فِيهِمْ در باره ایشان یعنی در باب اصحاب کهف یعنی
بعد از آنچه از قصه و امور ایشان بر تو بیان کردیم امام رضا علیه السلام فرموده که جدال و ستیزه

لجاج مکن با عالمان که ترا ترک میکنند گویم یعنی مردم و با سفیهان که ترا بجهل و نادانی نسبت میدهند
الا مراء ظاهرا مگر جدال و ستیزه ظاهری قاضی گوید یعنی بدون تعمق و مبالغه
دران و آن اینست که قصه و بیان آنچه در قرآنست بر ایشان کرده باشی تا بجهل نسبت نکنند
و رد ایشان ننماید ولا تستفت و طلب فتوی مکن یعنی مپرس فیهم
درباره ایشان یعنی درباب اصحاب کهف منهم احدا ه ازیشان یکی یعنی از یکی
از اهل کتاب قاضی گوید یعنی مپرس و پرسیدن کسی که ارشاد میکرده باشد چنانچه وحی فرستاده ام
بتو مستغنی دارد ترا از غیر و نه پرسیدن کسی که فضیحت کسی را که ازو میپرسد خواهد چه ان
خلاف حسن اخلاق دارد بعد ازان حق تعالی خطاب پیغمبر خود صلعم کرده میفرماید که ولا
تقولن و مگوی البته ای محمد خدای سبحانه باین آیه خبر میدهد پیغمبر صلعم را که چهل روز وحی قطع
از آنحضرت نشد مگر جهة آنکه در وقتی که قریش آن مسئلها را ازو پرسیدند با ایشان گفت که
فردا جواب مسئلهای شما را بشما خبر میدهم و میگویم و استثنا نکرد یعنی انشاء الله نگفت پس میفرماید
و مگوی البته ای محمد در روایت شده که جمعی از یهود نزد پیغمبر صلعم آمده چیزی یا چیزها از آنحضرت
پرسیدند فرمود که فردا آمده مرا ملاقات کنید تا با شما سخن گویم و خبر دهم و استثنا ننمود و
انشاء الله نگفت پس چهل روز جبرئیل ع از وی حبس شد بعد ازان نزد وی آمده گفت که و مگوی
البته ای محمد گویم که گویا این همان قصه مذکوره اصحاب کهف است و در روایت شده که
خدای عز و جل در طه فرموده که ولقد عهدنا الی ادم فنسی ولم نجد له عزما یعنی بتحقیق که عهد کردیم
ما بسوی آدم و نیافتیم ازبرای او عزمی چه خدای عز و جل چون با آدم گفت که داخل بهشت شو
و او را در بهشت ساکن گردانید بوی گفت چنانچه در بقره میفرماید که لا تقربا هذه الشجرة یعنی ای
آدم تو و حوا باین درخت نزدیک مشوید یعنی ازان مخورید و آن درخت را بوی نمود آدم
بخدای گفت چگونه نزدیک میشوم باین درخت و حال آنکه نهی کرده مرا و زن مرا ازان پس آدم
و زن او گفتند آری ای رب ما نزدیک بآن نمیکنیم و در آری گفتن استثنا نکردند و انشاء الله
نگفتند پس واگذاشت خدای دران باب ایشانرا بخود شان و بیاد خود شان پس امر نمود
خدای عز و جل پیغمبر خود صلعم را در کتاب خود که و مگوی البته ای محمد لشیء ازبرای چیزی

پس فراموش کرده

قاضی

قاضی گوید یعنی ازبرای چیزی که عزم آن داری انی فاعل ذلک که بتحقیق که من کننده ام
آنرا یعنی آن چیز را غدا ه فردا الا ان مگر آنکه قاضی گوید مگر با آنکه یعنی بقید آنکه یشاء
الله خواهد خدای که بکنم آنرا پس سبقت کرد مشیت خدای با آنکه بکنم آنرا پس قدرت بکنم ام
داشت برانکه بکنم آنرا پس ازین جهت میفرماید که واذکر ربک و یاد کن صاحب خود
آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود را اذا نسیت هرگاه فراموش کنی که استثنا کنی
و لفظ الا بگوید بعد ازان بیاد آری پس استثنا کن هنگامی که بیاد می آری بعد از چهل روز و
استثنا کن مشیت خدا را در کار خود و اگرچه بعد از یکسال باشد و در قسم هرگاه قسم یاد کنی
و بگوید که والله که چنین و چنان میکنم و فراموش کنی که استثنا کنی استثنا کن هرگاه بیاد آری
که استثنا نکرده پس بگوی که انشاء الله پس بنا برین آیه هرگاه بنده قسم بخدای یاد کند از چیزی
و گوید که والله که البته چنین و چنان میکنم یا چنین و چنان نمیکنم فردا و پس فردا و فراموش کند
که استثنا کند و بگوید که انشاء الله پس باید که استثنا کند و بگوید انشاء الله هرگاه بیاد آرد
پس بر ذمت که استثنا کند و انشاء الله گوید تا چهل روز یعنی در عرض چهل روز هرگاه
فراموش کرده باشد پس استثنا در قسم زمانیست که بیاد آید و اگرچه بعد از چهل صباح باشد
بدلیل قول خدای عز و جل که واذکر ربک اذا نسیت و کسی که آهسته قسم یاد کرده باشد باید که
آهسته استثنا کند و کسی که علانیه و بلند قسم یاد کرده باشد باید که علانیه و بلند استثنا کند
گویم که روایت شده که امیرالمؤمنین ع در جنگ صفین بلند میگفت که والله که هلاک شما را میکنیم
و آهسته میگفت که انشاء الله چنانچه در جای خود گذشت و کسی که استثنا کند در قسم و انشاء الله
گوید گناهی و کفاره ندارد گویم یعنی اگر خلاف کند و روایت شده که قوم یاجوج و ماجوج
سد ذوالقرنین را بکلندها بجد میکنند و چون شب میشود میگویند که فردا فارغ میشویم چون
صبح میشود قویتر از آنچه دیروز بود مشاهده میکنند تا آنکه در هنگامی که خدای اراده رسیدن
امر خود فرموده مردی از ایشان مسلمان میشود پس آن مؤمن میگوید که فردا میگشاییم انشاء الله تعالی
چون صبح میشود بر سر آن میروند و خدای آنرا میگشاید وقل عسی و بگوی که امید است
یعنی البته باشد ان یهدین که هدایت کند مرا قاضی گوید یعنی دلالت کند مرا ربی

صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ من لِأَقْرَبَ مِنْ هٰذَا رَشَدًا ۵
از برای نزدیکتر ازین رشدی قاضی گوید یعنی برشدی نزدیکتر و دلالتی ظاهرتر از خبر اصحاب کهف
بر پیغمبری من و خدای هدایت کرد آنحضرت را بعظیمتر از آن مثل قصهٔ پیغمبرانی که زمان ایشان از آنحضرت
دور بود و خبر بغیب و حادثهایی که در عصرهای آینده تا قیامت واقع شد بعد از آن عطف کرد
خدای سبحانه سخن را بر خبر اولی که حکایت از اصحاب کهف کرده فرموده که سیقولون ثلثة
رابعهم کلبهم و خبر داد بمدت خواب ایشان پس میفرماید که وَلَبِثُوا و درنگ کردند گویم
یعنی خوابیدند فِي كَهْفِهِمْ در غار خود قاضی گوید یعنی زنده ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِينَ
وَازْدَادُوا تِسْعًا ۵ ۵ سیصد سال و زیاده کردند نُهی یعنی نه سال و گمان میکردند

خمس

که یکروز یا بعضی از روز درنگ کرده اند یعنی خوابیده اند پس برانگیزانید خدای ایشان را
سیصد و نه سال بعد از آن برانگیخت ایشان را در زمان قومی که منکر بعث یعنی زنده شدن
در قیامت بودند تا قطع کند حجت ایشان را و بنماید ایشان را قدرت خود را و تا بدانند که بعث
یعنی زنده شدن در قیامت حق است چنانچه در آیهٔ وکذلک اعثرنا علیهم گذشت و امام
ابو جعفر ع بجابر بن یزید جعفی گفت که والله والله پادشاهی میکند مردی از ما اهل بیت بعد از
وفات خود سیصد سال و زیاد میکند نُهی یعنی نه سال جابر پرسید که آن چه زمان میشود
فرمود که بعد از وفات صاحب الامر ع جابر پرسید که صاحب الزمان چند وقت در عالم
می ایستد تا آنکه وفات یابد فرمود که نوزده سال از روزی که برمیخیزد یعنی ظهور میکند تا روزی
که وفات می یابد جابر پرسید که هرج و مرج میشود فرمود که آری پنجاه سال بعد از آن منصور بیاید

بعد از وفات او ۵

می آید و طلب خون او و خون اصحاب و یاران او کرده چندان قتل و اسیر میکند که
میگویند که اگر این از ذریهٔ پیغمبران میبود اینقدر مردم را نمیکشت پس مردم از سفید و سیاه
جمعیت و کثرت کرده وی پناه بحرم خدای میبرد و چون بلا بروی سخت میشود منصور
وفات می یابد و در نسخه کشته میشود و سفاح از برای منصر غضبناک بدنیا آمده هر کس
دشمن ما باشد جمیع را بقتل میرساند و همهٔ زمین را مالک میگردد و زندگانی میکند سیصد سال
و زیاد میکند نُهی یعنی نه سال بعد از آن فرمود که ای جابر میدانی که کیست منصور و سفاح

منصر

منصر حسین و سفاح علی بن ابیطالب علیهما السلام قُلِ بگوی ای محمد اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا
که خدای داناتر است بآنچه درنگ کرده اند گویم یعنی خوابیده اند لَهُ از برای اوست یعنی
از برای خداست غَيْبُ غیب و مخفی السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ آسمانها و زمین و لفظ
درین دو آیه خبر و معنی آن لفظ حکایت از اصحاب کهف و دلیل بر یکی حکایت است از زبان
روایت که خدای درین دو آیه کرده و فرموده که قل الله اعلم بما لبثوا له غیب السموات والارض
و پیشتر فرموده که سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم تا آخر آیه و در آن آیه پیش یعنی سیقولون تا آخر
در ذکر عدد ایشان فرموده که قل ربی اعلم بعدتهم ما یعلمهم الا قلیل مثل حکایت خدای از اصحاب
کهف در ذکر مدت که ولبثوا فی کهفهم ثلثمائة سنین وازدادوا تسعا قل الله اعلم بما لبثوا
پس این آیه یعنی ولبثوا فی کهفهم عطف است بر آیهٔ سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم پس این آیه
و آن آیه منقطع معطوفند و این دو آیه یعنی آیهٔ ولبثوا فی کهفهم و آیهٔ قل الله اعلم بما لبثوا بلفظ
خبرند و معنی آن لفظ حکایت است چنانچه در اول سخن گفته شد أَبْصِرْ بِهِ چه بینا است خدا
و این کلمه تعجب فعل و اصل این عبارت ابصر الله است و همچنین عبارت وَأَسْمِعْ
مَا لَهُمْ و شنونده است خدا یعنی اهل آسمانها و زمین را مِنْ دُونِهِ
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ۵ غیر از او ولیی و شریک نمیسازد
در حکم او یکی و این معنیها را قاضی گفته وَاتْلُ و بخوان ای محمد مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ
مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ چیزی که وحی فرستاده شده است بسوی تو از کتاب صاحب و
آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ تو لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ
مُلْتَحَدًا ۵ نیست تبدیل کنندهٔ کلمهای او را و هرگز نمی یابی غیر از او ماوی و مرجع و
ملجاء و پناهی ۵ اول این آیه تا آنجا که الحیوة الدنیا در شأن سلمان فارسی و لا تطع تا آخر آیه در شان
عیینة بن حصین نازل شده و سبب نزول آن این بود که سلمان کسوهٔ صوفی داشت که سفرهٔ
او و ردای او و جامهٔ زیرین او همان بود و عیینه بخدمت پیغمبر ص رفت و سلمان نزد آنحضرت در روز
سخت گرم بود عیینه از بوی کسوهٔ سلمان متاذی گشته اکراه کرد و گفت یا رسول الله هرگاه
ما داخل مجلس تو میشویم این را از نزد خود بیرون کن و هرگاه ما بیرون میرویم هر کس را خواهی داخل کن

و سلمان در آن کسوه عرق کرده ۵

مجلس خود کن پس حق تعالی این آیه را نازل ساخته میفرماید که وَاصْبِرْ و صبر فرمای ای محمد نَفْسَكَ
نفس خود را یعنی خود را مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ با آنکه طلب میکنند صاحب و
آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود را یعنی نماز میگزارند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ صبح و
عشا یعنی عصر يُرِيدُونَ وَجْهَهُ حال آنکه اراده میکنند روی او را یعنی خدا را
از روی اخلاص و مثل این فقرات در سوره انعام گذشت وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ
عَنْهُمْ و تجاوز نکنند چشمهای تو از ایشان یعنی گوید یعنی از این فقرا مؤمنان بغیر ایشان
از اغنیا تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا حال آنکه اراده کنی زینت زندگانی دنیا را
تا اینجا در شان سلمان است و بعد از آن در شان عیینه میفرماید که وَلَا تُطِعْ مَنْ
أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا و اطاعت مکن کسی را که غافل کرده ایم ما دل او را
از ذکر ما یعنی از یاد ما یعنی عیینه را وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ و پیروی کرده است
خواهش خود را و بوده است امر او یعنی امور و کار او فُرُطًا ٥ تقدم بر حق و بعضی
و ضایع فرط را قاضی گفته ٥ از این سیزده آیه آیه اول در شان علی ع و ولایت و دوستی او
نازل شده و در دو جا تحریف یافته و آیه دوم و سیم در شان آل محمد ص و آیه چهارم تا آخر آیات
در شان مردی که دو باغ داشت و همسایه جهودای او و بروایتی در شان علی ع و مرد دیگر گویم یعنی
ابابکر نازل شده و آیه آخر در شان ولایت و دوستی امیر المؤمنین ع نازل شده پس میفرماید که
وَقُلِ و بگوی ای محمد الْحَقُّ که حق یعنی ولایت و دوستی امیر المؤمنین علی ع و بروایتی
یعنی و بگوی ای محمد در ولایت و دوستی امیر المؤمنین علی ع یعنی در آن باب که حق یعنی ولایت
مِنْ از جانب رَبِّكُمْ صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده شماست جبرئیل ع
این آیه را بر محمد ص چنین نازل ساخته و گفته که و قل الحق من ربکم فی ولایة علی یعنی و بگوی در ولایت
و دوستی علی ع که حق از نزد رب شماست و بروایتی و قل الحق من ربک یعنی ولایة علی یعنی و بگوی
حق را از جانب رب خود در ولایت و دوستی علی ع گویم در ضرورت الحق یعنی قاف
پس این آیه تحریف یافته چنانکه در اول سخن گفته شد فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ
فَلْيَكْفُرْ پس کسی که خواهد پس باید که ایمان آرد و کسی که خواهد پس باید که کفر ورزد

یعنی باکی ندارم هر کس خواهد ایمان آرد و هر کس خواهد کفر ورزد این آیه وعید است یعنی وعده
بعذاب پس گردانیده است خدای ترک حق را یعنی ترک ولایت علی ع را گناه و کفر و امام
محمد باقر ع نه چنین با که زکوة آن واجب میشمرد گفتند که سنیان میگویند که غیر از چنس در زمان
پیغمبر ص نبود فرمود که واجب نمیدانم زکوة را در غیر این نه جنس هر کس خواهد ایمان آرد و هر کس
خواهد کفر ورزد إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا بتحقیق که مهیا کرده ایم از برای ظلم کنندگان
آتشی ظلم سه قسمت ظلمی که نمی آمرزد آنرا خدای و آن شرک ورزیدنست بخدای و ظلمی که می آمرزد
آنرا خدای و آن ظلمی است که کسی بخود کند و ظلمی که وانمیگذارد آنرا خدای و آن ظلمی است
بندگان که بیکدیگر میکنند گویم پس در این آیه خدای کفر را از قسم اول شمرده و معنی انا اعتدنا
للظالمین نارا اینست که بتحقیق که ما مهیا کرده ایم از برای ظلم کنندگان آل محمد رسول خدای و
اهل بیت او حق ایشان ع را آتشی یعنی مهیا کرده ایم از برای ظلم و غصب کنندگان حق ایشان
آتشی و جبرئیل ع این آیه را بر محمد ص چنین نازل ساخته و گفته که انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا
یعنی بتحقیق که ما مهیا کرده ایم از برای ظلم کنندگان آل محمد آتشی و بروایتی للظالمین آل محمد جهنم
نارا یعنی از برای ظلم کنندگان آل محمد حق ایشان را آتشی و بروایتی للظالمین لآل محمد نارا
یعنی از برای ظلم کنندگان آل محمد را آتشی و بروایتی للظالمین لآل محمد جهنم نارا یعنی از برای ظلم
کنندگان آل محمد را حق ایشان را آتشی پس این آیه تحریف یافته چنانچه در اول سخن گفته شد
أَحَاطَ گرد فرو گرفته باشد و احاطه کرده باشد بِهِمْ سُرَادِقُهَا بایشان سراپرده او
آتش قاضی گوید تشبیه کرده است آنچه را که بایشان احاطه میکند از آتش بسراپرده و بعضی میگویند
که سرادق حجره است که در دور سراپرده میباشد و بعضی میگویند که سرادق آتش دود آتش است و بعضی
میگویند دیواری از آتش وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ و اگر استغاثه کنند یعنی
طلب فریاد رسی کنند فریاد رسیده میشوند بآبی مثل درد روغن زیتون جوشانیده که در
بیخ آن باقی میماند و مهل یعنی مس گداخته و ارزیز گداخته نیز آمده است يَشْوِي الْوُجُوهَ
که بریان میکنند روها را قاضی گوید یعنی چون می آید که بیاشامند از بسیاری حرارت آن
بِئْسَ الشَّرَابُ بد آشامیدنی است مهل وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ٥ و بد

كَالْمُهْلِ

آتش چنانکه در این آیه سوره حجر که وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء
مقسوم گفته شد دوزخ را هفت در یعنی هفت درکه و درجه است بالاترین آنها جحیم و دوم
لظی و سیم سقر و چهارم حطمه و پنجم هاویه و مالک دوزخ در انجاست اهل هاویه ندا میکنند که
ای مالک بفریاد ما رس پس هرگاه بفریاد ایشان رسد ظرفی از مس یا از مس گداخته در وی
آتش و آبی که از پوستهای ایشان روان میشود که گویا مهل است جهت ایشان ساخته چون آنرا
بلند کنند که بیاشامند گوشت رویهای ایشان دران فرو ریزد از سختی حرارت آن و این
درین آیه میفرماید که وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا و
فرو می افتند در انجا هفتاد ساله راه هرچند پوست ایشان میسوزد بدل میشود بپوستی غیر آن
و ششم سعیر است و دران سیصد سراپرده است از آتش در هر سراپرده سیصد قصر از آتش و در هر
قصری سیصد خانه از آتش در هر خانه سیصد لون از عذاب آتش در انجا مارها و عقربهاست
از آتش و زنجیرها و غلها است از آتش و جنست که در سوره دهر میفرماید که سلاسل و اغلالا و سعیرا
و هفتم جهنم است و در آخر سوره ابراهیم گذشت که یوم تبدل الارض غیر الارض یعنی بدل شود
زمین روز قیامت بغیر زمین یعنی بزمین سفید پر از نان پاک کرده شده یعنی بدل شود بنان
سفید پاک کرده شده در عرصات که مردم ازان خورند تا آنکه خدای عز و جل از حساب خلایق
فارغ شود و مردم از حساب فارغ شوند نگویند که مردم آنروز از اشتغال باهوال قیامت بخوردن
و آشامیدن نپردازند جهت آنکه خدای آدمی را مجوف آفریده و او را از خوردن و آشامیدن چاره نیست
و آنانکه در آتش دوزخند شغل ایشان بهول و عذاب بیشتر است و حال آنکه استغاثه میکنند و
آب و غذا میطلبند چنانکه درین آیه میفرماید که وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب
وساءت مرتفقا و اهل دوزخ چون زقوم و ضریع که از درختان دوزخند در شکمهای ایشان مثل
جوشیدن حمیم یعنی آب گرم بجوش آید آب طلبند پس غساق و صدید آورند که ایشان را بر رسند
چنانکه در سوره ابراهیم فرموده که من ورائه جهنم و یسقی من ماء صدید یتجرعه ولا یکاد یسیغه و یاتیه
الموت من کل مکان وما هو بمیت ومن ورائه عذاب غلیظ و حمیمی که جهنم را با آن بجوش می آرند
از انگاه که جهنم آفریده شده مثل مهل است که بریان میکند رویها را بد آشامیدنی است مهل و دیگر گاهی

آتش بعد از آن حق سبحانه و تعالی ذکر میکند اجر را که جهة مومنان مهیا کرده میفرماید که ان الذین
امنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن بدرستی که
آنانکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای نیکو بتحقیق که ما ضایع نمیکنیم ثواب کسی را که خوب
کرده است قاضی گوید یعنی از ایشان یعنی از مومنان عملا ۴۵ عمل را و چنانچه در اول کهف گذشت
مراد از ایشان آل محمد صلعم اند گوییم پس این آیه و آیه بعد از این در شان ایشان علیهم السلام نازل شده چه میفرماید که
اولئک لهم جنات عدن تجری من تحتهم الانهار یحلون
فیها آنجماعت از برای ایشانست بهشتهای عدن که روان میشود از زیر ایشان نهرها زیور
کرده میشوند دران بهشتها من اساور از دستبندها یعنی یارها من ذهب و
یلبسون ثیابا خضرا من سندس و استبرق متکئین
فیها از طلا و میپوشند جامههای سبز از دیبای تنک و دیبای ضخیم حال آنکه تکیه کنندگانند
دران بهشتهای عدن علی الارائک بر حجلها بر بالای تختها و کرسیها و در مثل این آیه در [illegible]
حج خواهد آمد که چون مومن در بهشت بمنزل خود داخل شود و تاج پادشاهی دیگر است بر سر او نهند
حلقهای طلا و نقره و یاقوت و در در رشته کشیده در اکلیل زیر تاج و هفتاد حله حریر برنگهای مختلف
و اقسام مختلف با طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بافته بوی میپوشانند و در بهشت که خدای
عز و جل میفرماید یعنی در سوره حج که یحلون فیها من اساور من ذهب و لولوا ولباسهم فیها حریر و چون
بر تخت خود نشیند تخت وی از شادی بحرکت آید نعم الثواب و حسنت
مرتفقا ٥ خوب ثواب و خوب تکیه گاهی است آنچه گفته شد یعنی بهشت عدن
واضرب و بزن ای محمد لهم از برای ایشان قمی گوید یعنی از برای کافر و مومن مثلا
رجلین دو مرد قاضی گوید یعنی حال دو مرد مقدر یعنی در خارج وجود ندارند یا وجود دارند
گوییم و قصه ایشان چنان بود که مردی دو بستان بزرگ عظیم پر میوه داشت و دران بستانها
درختها و زراعت و آب داد او را همسایه بود فقیر و بینوا پس مالدار بر بینوا تفاخر کرده گفت که
مال من بیشتر از تست و عزیزترم از تو بحسب نفر بعد از ان داخل بستانها شده گفت که گمان ندارم
که هرگز این بستانها فنا شوند و گمان ندارم که قیامت قایم گردد و اگر مرا چنانچه تو میگویی نزد پروردگار

عشر ۴

بازگردانند وقیامت شود البته می یابم بهتر ازین بستان جایی که بآنجا بازروم پس مرد مومن
بوی گفت که آیا کفر میورزی بآنچنان کسی که ترا آفریده است از خاک بعد ازان از آب منی بعد ازان
تمام مردی راست کرده چنانچه میفرماید که جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب
گردانیدیم ما از برای یکی ازان دو مرد دو بستان از انگورها یعنی درختهای انگور وحففناهما
وگرد برگرد درآوردیم ما واحاطه فرمودیم هما آن دو را یعنی آن دو بستان را بنخل
وجعلنا بینهما زرعا ه بدرخت خرمایها وگردانیدیم ما میان آن دو بستان زرعا
زراعتی کلتا الجنتین اتت اکلها هر دو بستان ها آوردند خورشهای آنرا
یعنی میوهای آن دو بستان را ولم تظلم وظلم نکرد آن دو بستان یعنی کم
نکرد منه ازان خورشها ومیوها شیئا چیزی را یعنی کوید یعنی چیزی را که در سایر بستانها
باشد وفجرنا خلالهما وگشودیم ما میان آن دو بستان نهرا ه نهری
وکان له ثمر وبود او را میوه یعنی گوید یعنی انواع مال غیر آن دو بستان فقال
پس گفت آن مرد دارا لصاحبه صاحب خود را یعنی یار خود را که مومن بود و وحال آنکه
هو یحاوره او رد و بدل سخن با وی میکرد یعنی با وی گفتگو میکرد انا اکثر
منک مالا واعز نفرا که من بیشترم از تو بجهت مال وعزیزترم یعنی صاحب قوتترم
ه بجهت نفر یعنی گوید یعنی حشم واعوان وپسران ودخل ودرآمد شد یعنی گوید
یعنی با یار خود سیر کنان وتفاخر کنان جنته ببستان خود یعنی گوید یعنی بهشت خود
بهشت او همین دو بستان واز بهشت موعود محروم بود یا با آن دو بستان که بهم متصل بود
یا بیکیک ازانها و وحال آنکه هو ظالم او ظلم کننده بود یعنی گوید یعنی ضرر رساننده بود
بعجب وکفر خود لنفسه نفس خود را یعنی خود را قال گفت یعنی گوید که بنا بر طول امل و
غفلتی که داشت ما اظن ان تبید هذه که گمان نمیکنم که فنا شود این بستان
ابدا ه هرگز وما اظن الساعة قائمة وگمان نمیکنم ساعت را ایستاده یعنی برپا
شونده یعنی شونده ولئن رددت الی ربی واگر باز گردانیده شوم بسوی صاحب
آفریننده ونعمت وروزی دهنده خود چنانچه تو دعوی میکنی واعتقاد داری ومیگویی در این سخن ایضا

خمس

لاجدن خیرا منها منقلبا ه می یابم البته بهتر ازان بستان منقلبا بازگشتگاهی یعنی گوید
چه اعتقاد او این است که نعمتی که خدای باو عطا کرده بنا بر استحقاق اوست بالذات وهمیشه با او
خواهد بود قال له گفت او را یعنی آن مرد دارا را صاحبه صاحب او یعنی یار او که مومن بود
و وحال آنکه هو یحاوره او رد و بدل سخن با وی میکرد یعنی با وی گفتگو میکرد اکفرت
بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة که آیا کفر ورزیده بآنچنان خدایی که
آفریده است ترا از خاکی بعد ازان از قطره از آب منی کندیده حقیر ضعیف ثم سویک
رجلا ه بعد ازان آفریده آنرا باعتدال طبیعی وکجی مردی وروایت شده که چون ابابکر
بخلاف نشست عمر روی بعلی ع کرده گفت که آیا نداشتی که ابابکر بخلاف نشست علی
گفت چه کس او را چنان کرد گفت مسلمانان راضی بآن شدند علی ع گفت زود مخالفت پیغمبر ص کردند
وعهد او را شکستند وابابکر را بغیر نام او نامیدند قسم بخدای که پیغمبر ص او را خلیفه نکرد عمر گفت دروغ
میگویی خدای و پیغمبر کردند علی ع گفت اگر میخواهی که بر هانی و دلیلی بر آن بتو نمایم چنان کنم عمر
گفت تو همیشه در زندگانی و بعد از فوت پیغمبر دروغ بر پیغمبر ص میبندی بعد ازان علی ع گفت
بیا برویم تا بدانی که کدام یک از ما بر پیغمبر ص دروغ میبندد در زندگانی و بعد از فوت او پس با وی
روانه شد تا بقبر آنحضرت رسید ناگاه کف دستی ظاهر شد که در ان نوشته شده بود که اکفرت
بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا پس علی ع گفت راضی شدم قسم بخدای که
انکار رسول خدای کرده در زندگانی و بعد از فوت او و چون علی ع را ریسمان در گردن از خانه خود
جهة بیعت ابابکر بیرون آوردند در پیش قبر پیغمبر ص ایستاده گفت آنچه هرون بموسی گفت که یا ابن
ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای پسر مادر تحقیق که قوم ضعیف شمردند مرا
و نزدیک بود که بکشند مرا پس از قبر پیغمبر ص دستی که شناختند که آن دست آنحضرت و صدائی
که شناختند که صدای آنحضرت بجانب ابابکر بیرون آمد که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم
من نطفة ثم سویک رجلا چنانچه آن قصه در سوره اعراف گذشت وروایت شده که مهلت داده میشود
پسر تا هفت سال وامر کرده میشود بنماز در نه سال وجدا کرده میشود خوابگاه او در ده سال و محتلم
میشود در چهارده سال وتمام میشود درازی قد او در بیست و دو سال وتمام وکامل میشود عقل او

در بیت و هشت سال الا انجه بها و روایت شده که کودک هر سال چهار انگشت بانکشت خود قد میکشد و بیان آفریدن انسان از خاک و نطفه در آیهٔ اوایل سورهٔ حج که یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة گفته خواهد شد الکنون نقل و تتمهٔ سخن مینوا با لدار باز کردیم که کفت که لکنا لیکن من و این سخن قاضی است هو الله ربی اوست خدای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ من ولا اشرک بربی و شریک نمیکنم بصاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ خود احدا ۵ هیچ را بعد از ان نیز مینوا با لدار کفت که ولولا اذ دخلت جنتک قلت ما شاء الله و چرا آنگاه که داخل شدی به بستان خود نگفتی که آنچه خواسته باشد خدای قاضی کوید یعنی امر و کار آنچیز است که خدای خواسته باشد یا آنچه خدای خواسته باشد شونده است یا هر چیزی که خدای خواسته باشد میشود یعنی بستان و آنچه در انست بمشیت و خواهش خداست اگر خواهد باقی میگذارد و اگر خواهد فنا میکند لا قوة نیست قوت قاضی کوید یعنی چرا نگفتی از روی اعتراف بعجز خود و قدرت خدای و اینکه آنچه میسر شده است ترا از عمارت و ذخیره کار بستان بمعونت خداست که نیست قوت الا بالله ان ترن انا اقل منک مالا وولدا ۵ که بجای اگر بینی مرا کمتر از خود بجهت مال و فرزند قاضی کوید که عبارت ولدا دلیلست از برای آنکس که عبارت نفرا را که در آیهٔ گذشته مذکور شد تفسیر با ولاد کرده فعسی پس امید است یعنی البته باشد چه عسی دربارهٔ خدای افادهٔ وجوب میکند ربی که صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ من ان یؤتین خیرا من جنتک بدهد مرا بهتر از بستان تو قاضی کوید یعنی در دنیا یا در آخرت از برای ایمان من ویرسل علیها و بفرستد بران قاضی کوید یعنی بران بستان تو از برای کفر تو حسبانا صاعقه کویم یعنی صدای رعد آتشین یا حساب یعنی تقدیری بخراب کردن آن یا عذاب حساب عملهای بد و این حجه سخن قاضی است من السماء فتصبح از آسمان پس بگردد و شب را بصبح آرد آن بستان تو صعیدا زلقا ۵ زمینی سوخته قاضی کوید یعنی زمینی که بران بلغزند بسبب رفتن کیاه و درخت آن او یصبح یا بگردد و شب را بصبح آرد ماؤها آب آن بستان

بعد ازان نیز مینوا کفت که ص

عشر ۵

غورا فلن تستطیع له فرورفته پس هرگز استطاعت و توانایی نداشته باشی از برای آن آب فرورفته طلبا ۵ طلبی را یعنی تردد را در باز گردانیدن آن آب و این سخن قاضی است پس واقع آنست در ان بستان آنچه مینوا گفته بود چنانکه میفرماید که واحیط و فرو گرفته شد و احاطه کرد بثمره بمیوهٔ او قاضی کوید یعنی هلاک و تباه شد مال با لدار فاصبح پس گردید و آنشب را بصبح آورد یا رها لدار چنانکه میفرماید که یقلب کفیه میگردانید دو کف خود را قاضی کوید یعنی پشت دست و کف دست را میگردانید از روی حسرت علی ما انفق بر آنچه داده بود یعنی صرف کرده بود فیها در ان بستان یعنی در عمارت آن و وحال آنکه هی آن بستان خاویة علی عروشها خالی و افتاده بود بر سقفهای آن و مثل این عبارت در بقره گذشت قاضی کوید یعنی افتاده بود دارستهای آن بر زمین و درختهای انگور بر بالای آنها ویقول و میگفت یا میکردانید دو کف خود را و حال آنکه میگفت یا لیتنی لم اشرک بربی کاشکی من شریک نکرده بودم بصاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ خود احدا ۵ یکی را قاضی کوید که گویا نصیحت برادر خود را بیاد آورده و آرزو کرده که اگر شرک نمیورزیدم بستان من تباه نمیشد ولم تکن له فئة ینصرونه من دون الله و نبود از برای او جماعتی که یاری کنند او را غیر از خدای قاضی کوید یعنی در دفع تباه شدن بستان یا در دادن مثل آن وما کان منتصرا ۵ و نبود یاری کرده شونده قاضی کوید یعنی نگاه دارنده بقوت خود از انتقام خدای پس انتقام کشنده عقوبت با لدار و در نسخه انتقام کشنده عقوبت کنندگی کرده هنالک آنجا و دران حال الولایة لله الحق ای محمد ولایت و دوستی از برای خدای حق است یعنی ولایت و دوستی علی ع پس این آیه در شان ولایت و دوستی آنجناب نازل شده چنانچه در اول سخن گذشت قاضی کوید یعنی نصرت و یاری از برای خداست تنها بجز او کسی بر آن قدرت ندارد هو او یعنی خدای خیر ثوابا وخیر عقبا ۵ بهترست بجهت ثواب و بهترست بجهت عاقبت و از امام جعفر ع روایت شده که در آیهٔ وضرب لهم مثلا رجلین تا آخر این آیها رجلین یعنی دو مرد علی ع و مرد دیگر است کویم یعنی ابابکر و مصنف کتاب تاویل الآیات

آنجا ای محمد و دران حال ص

الظاهره در بیان مثل بنا بر این روایت کو بدکه جعلنا لاحدهما جنتین یعنی گردانیدیم ما از برای یکی
ازان دو مرد یعنی از برای دشمن علی ع دو بهشت یعنی دو بستان و دو بستان عبارتست از دنیا و نفس
یک بستان ازان دو از برای وست در زندگانی او و یکی دیگر از برای تابعان اوست بعد از
فوت وی جهة آنکه وی کافر و دنیا زندان مومن و بهشت و بستان کافرست و چرا هر دو بستان را
جهة وی قرارداد جهة آنکه هر دو را وی احداث کرده و وی درختهای هر دو را کاشته و نهرهای
هر دو را روان ساخته و میوهٔ هر دو را بیرون آورده و این بر سبیل مجازست جهة آنکه ما بهشت و بستان را
دنیا قرار دادیم و معنی آن اینست که دنیا دوست تر بایست از برای او و تابعان او تا متمتع بر
گیرند ازان تا قیامت بعد ازان حق تعالی میفرماید که فقال لصاحبه وهو یحاوره انا اکثر منک مالا و اعز
نفراً یعنی پس گفت یعنی صاحب بستان بصاحب و یار خود که علی ع است و حال آنکه با وی گفتگو میکرد
که من بیشترم از تو جهت مال یعنی بجهت دنیا و سلطنت و عزیزتر و صاحب قوت ترم بجهت نفر یعنی
عشیرت و یاری کنان و دخل جنته وهو ظالم لنفسه قال ما اظن ان تبید هذه ابداً یعنی و داخل شد بستان
خود یعنی بدنیای خود و گشت در زندگانی خود و بهجت کرد دران و دل نهاد آن شد و حال آنکه او ظلم کننده بود بخود
بقول و فعل خود و این بس نبود او را که گفت که گمان نمیکنم که فنا شود این بهشت و بستان یعنی
دنیای او همیشه بعد ازان اعتقاد خود را ظاهر ساخته گفت که و ما اظن الساعة قائمة ولئن رددت
الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا یعنی و گمان نمیکنم که قیامت برپا شود و اگر باز گردانیده شوم بسوی
رب خود چنانکه شما دعوی میکنید که ما بخدای خود باز گردانیده میشویم می یابم البته بهتر از بهشت و بستان دنیا
بازگشتگاهی قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک
رجلا یعنی گفت او را صاحب و یار او که علی ع است و حال آنکه او با وی گفتگو میکرد که آیا کفر
ورزیدهٔ با چنان خدایی که آفریده است ترا از خاکی بعد ازان از قطرهٔ آب منی بعد ازان آفریده ترا
باعتدال یعنی غیبی و کجی مردی لکنا هو الله ربی ولا اشرک بربی احدا یعنی تو کفر ورزیدهٔ برب خود
لیکن من میگویم که اوست خدای رب من و آفریدگار و روزی دهندهٔ من و شریک نمیکنم برب خود
یکی را بعد ازان علی ع دلالت کرد او را بانچه اگر آن را میگفت اولی و بهتر بود از برای او و گفت که
ولولا اذ دخلت جنتک قلت ما شاء الله لا قوة الا بالله یعنی و چرا آنگاه که داخل شدی بستان خود

نگفتی

نگفتی که آنچه خواسته باشد خدای میشود در جمیع امور من و نیست قوتی آنچه بر آن بستان و بر جمیع امور
مگر بخدای که این سخن اولی و عاقبت آن بهتر بود بعد ازان علی ع سخن را بخود باز گردانیده
گفت که ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک و یرسل علیها
حسبانا من السماء فتصبح صعیدا زلقا یعنی اگر بینی مرا کمتر از خود بجهت مال و فرزند یعنی مبوای
محتاج بخدای و با وجود آن امید هست یعنی البته باشد که رب من بدهد مرا بهتر از بستان تو که نو
دنیای تو در دنیا بقیام و ظهور فرزندم صاحب الامر دولت و پادشاهی و تسلط و در آخرت علم
و شفاعت و بهشتها و رضای خدا و بفرستد بر بستان تو عذابی و آتشی از آسمان پس بسوزاند آنرا
یا شمشیرها از تیغهای صاحب الزمان ع پس بر طرف کند آنرا پس گردد آن بستان زمینی که نبات
دران نباشد و رونده بران بلغزد و احیط بثمره فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها وهی خاویة علی عروشها
ویقول یا لیتنی لم اشرک بربی احدا ولم تکن له فئة ینصرونه من دون الله وما کان منتصرا یعنی و
فرو گرفته شد میوهٔ او که بار آورده بود بستان او یعنی رفت دنیا و تسلط او پس گردید چنانکه میگردانید
دو کف خود را از روی حسرت بر آنچه صرف کرده بود دران بستان از دین و دنیا و آخرت و عشیرت خود
و حال آنکه بستان خالی و افتاده بود بر بالای دار بستهای آن و میگفت که کاشکی من شریک نکرده
بودم برب خود احدی را و نبود از برای او جماعتی و عشیرتی که یاری کنند او را غیر از خدای و
نبود یاری کرده شونده بعد ازان چون خدای سبحانه بیان حال علی ع و حال دشمن او فرمود بیان کرد که
اگر دشمن علی را در دنیا دولتی و ولایت و دوستی از شیطان باشد از برای علی ع ولایت و دوستی
در دنیا و آخرت از رحمن باشد و ولایت و دوستی شیطان رونده و بر طرف شونده و دولت و
دوستی رحمن ثابت و پایدار باشد فرموده میفرماید که هنالک الولایة لله الحق هو خیر ثوابا و خیر
عقبا یعنی آنجا ای محمد و دران حال ولایت و دوستی از برای خدای حق است یعنی ولایت و دوستی
علی ع ولایت و دوستی خداست چه کسی که او را دوست دارد خدا را دوست داشته باشد و کسی که از او
بیزاری جوید از خدای بیزاری جسته باشد و در روایات وارد شده که مراد از ولایت ولایت و دوستی
علی علیه است او یعنی خدای بهترست بجهت ثواب و بهترست بجهت عاقبت از ولایت و دوستی
دشمن علی یعنی صاحب بستان که حرام کرده است خدای بروی بهشت را ۵ از بیست و دو آیه آیه دوم

در شان مودت و دوستی اهل بیت علیهم السلام نازل شده میفرماید که واضرب ای محمد
لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط
از برای ایشان مثل زندگانی دنیا را که آن مثل آبیست که فرود آورده باشیم ما آنرا از آسمان پس
آمیخته شده باشد بعضی ببعضی به نبات الارض بسبب آن آب رویید‌های زمین و
مثل این آیه در سوره یونس گذشت فاصبح هشیما تذروه الریاح
پس گردیده باشد شکسته شده که پراکنده کند و ببرد آنرا بادها قمی گوید یعنی چنان شود که گویا نبوده
و دشمن ترین خلایق نزد خدای دو کس اند مردی که خدای او را بنفس او واگذاشته باشد
پس وی میل کننده باشد از راستی راه و رونده باشد نه بعلمی و نه بدلیلی و مشعوف و مشغول باشد
بسخن بدعتی و بخواندن مردم و دعوت ایشان بضلالت و گمراهی پس وی فتنه باشد که کسی
که از هدایت پیشینیان گمراه باشد بسبب وی بفتنه افتد و گمراه کننده کسی باشد که بوی اقتدا
و پیروی او کند در حیوة او و بعد از وفات او و حمال و باربردار خطاهای دیگران و در گرو خطای
خود باشد و مردی که جمع خرده جهل کرده و آنرا در میان جاهلان و نادانان بهم نهاده باشد و
در تاریکی فتنه دوده و از آنچه در عقد صلح و آشتی است نابینا بوده و آنانکه مردم میمانند او را عالم
و دانا نامند و عالم نبوده و بسیاری از آنچه کم آن بهتر از بسیار آنست جمع کرده باشد تا آنکه چون
سیراب آن آب تلخ و شور شود و از آن بیفایده‌ها بسیار گرد آورد در میان مردم نشسته و قاضی و
حاکم و ضامن شود خالص کردن چیزی را که بر دیگران ملتبس و پوشیده است اگر مخالفت پیشینیان
کند ایمن نباشد از آنکه آیندگان نقض حکم او کنند چنانچه وی پیشینیان کرد و اگر کسی نزد او امری
مبهم آرد از رای خود حشو سقط ژنده چند برای او مهیا و بآن قطع کند پس وی از لبس شبهها
در مثل بافته عنکبوت باشد و نداند که صواب گفته است یا خطا اگر ثواب گفته ترسد که خطا
گفته باشد و اگر خطا گفته امید داشته باشد که صواب گفته باشد جاهل و نادانست بود و در جهلهای بسیار
خبط کننده نابینا بیاید باشد بدون بصیرت و وقوف بسیار مرتکب خبط شونده یا بسیار بر ناقه‌های
نابینا سوار شونده بر علم و دندان برنده فرو نبرده پراکنده میکند روایات را مثل باد شکننده نه علمی
بصادر کردن حکم در آنچه بر او وارد میشود و نه گمان علم در آنچه انکار آن میکند بخود دارد و نه میداند

که ورای آنچه بدان رسیده دیگری را در آن مذهبی و رایی است اگر چیزی را بچیزی قیاس کند تکذیب
رای خود نمیکند و اگر امری بر وی مخفی باشد حال خود را پنهان میدارد جهة آنکه جهل و نادانی خود را
میداند خونهای ریخته شده از قضا و حکم او در فریاد و فغان و میراثها از وی بخدای در ناله و زاری
دوی از آنان باشد که جاهل و نادان میزیند و بتعجب و گمراهی میمیرند پس ای مردم بر شما باد که
اطاعت کنید و بشناسید آنانرا که در نداشتن ایشان معذور نیستید چه علمی که آدم آورده
جمیع آنچه پیغمبران تا خاتم انبیا تفضل شده در عترت پیغمبر شماست پس کجا میروید ایشان مثل
کشتی نوح اند و چنانچه آنانکه در آن کشتی بودند نجات یافتند همچنین آنکه بکشتی ایشان علیهم السلام در آید نجات
یابد و وای و ویل بر کسی که تخلف نماید و پیغمبر شما در حجة الوداع فرموده که من در میان شما گذاشتم ثقلین را
که اگر چنگ در ایشان زنید هرگز گمراه نشوید و آن ثقلین کتاب خدای و عترت و اهل بیت منند
و این دو از یکدیگر جدا نگردند تا آنکه در حوض من که حوض کوثر است بمن رسند پس بنگرید که مرا در باره این دو
چگونه وا میگذارید آگاه باشید که این آب خوش خوشگوار است پس بنوشید و آن آب شور
تلخ است پس اجتناب و دوری کنید وکان الله علی کل شیء و بر جمیع اشیا
بر هر چیزی قاضی گوید یعنی از آفریدن و فنا کردن مقتدرا ۴۵ قدرت دارنده و اهل عرب

خمس

بعضی به خود وصیت فرموده که وصیت میکنم شما را به پرهیزکاری خدای که آن غبطه و صرفه طلبکار
امیدوار و اعتماد گریزنده التجا برنده است لباس تقوی را جامه زیرین خود و ذکر خدای کنید
خالص که زندگانی کنید بآن بهترین زندگانی و در آن براه نجات روید و بنگرید بدنیا مثل نگرستن
زاهد عارف بدنیا چه دنیا بیرون میکند نشیننده منزل را و بدرد می آرد تنعم کننده بما را
امید داشته نمیشود از آن آنچه روی گردانیده و دریافته نمیشود آنچه آینده است از آن که
انتظار کشیده شود متصل است بلا از آن برحمت و نشاط و بقا از آن بفنا پس دی آن نعمتها
بانده و بقا در آن بضعف و سستی پس آن مثل روضه و بستانیست که گیاه آن بازدر شنده
و بر طرف شده باشد و بتعجب آورد بیننده را بغه خوش آید بیننده را از آن خوشگوار است
آب آن و خوش است خاک آن آب میدهد رگهای آن خاک را و میریزد خاک آن آنرا
تا آنکه چون وقت علف آن رسیده و گیاه آن راست شد بادی ... بهیجان آمده و متفرق

پراكنده شد آنچه منتظم شده بود پس گرديد چنانچه حق عز و جل فرموده كه هشيما تذروه الرياح
وكان الله على كل شيء مقتدرا بنگر بدنيا در بسيارى آنچه شما را خوش آيد و كمى آنچه بشما نفع رساند
المال والبنون زينة الحيوة الدنيا مال و فرزندان زينت زندگانى دنيا
چنانچه هست گفت نماز كه بنده در آخرت كند و نماز و زينت آخرت و گاه جمع ميكند
خداى هر دو را از براى قومى چند و حق سبحانه ميفرمايد كه والباقيات الصالحات
خير و باقى ماندگان نيكو بهترند يعنى گويد يعنى از مال و فرزند عند ربك نزد
صاحب و آفريننده و نعمت و رزق دهنده تو اى محمد ثوابا وخير املا ٥ بحسب ثواب
و بهترند بحسب امل و اميد يعنى عمل صالح بهتر است و امام جعفر ع فرموده كه اى مردم امر بمعروف
و نهى از منكر كنيد كه امر بمعروف و نهى از منكر نزديك نميكنند اجلى را و دور نميكنند رزقى را
چه امر از آسمان بزمين در هر روز بهر كسى فرود مى آرد مثل قطره باران آنچه را كه مقدر كرده است خداى
از براى او از زياده و كم در باب اهل يا مال و نفس پس هرگاه برسد يكى از شما را مصيبتى در اهل
يا مال يا نفس يا ببيند نزد ديگرى عقوبتى يا فرمود كه حقوه يعنى شاديد آن از براى او فتنه نشود
چه مرد مسلمان مادام كه فرو نگرفته باشد دناءتى و زبونى را كه هرگاه آن ياد وى آيد خشوع و خضوع
نمايد و بآن از مردم لئيم عبرت گيرد مثل قمار باز غالب حريفى خواهد بود كه بار اول كه فيروزى
بايد از قمار واجب شمرد از براى خود غنيمت را و دفع كند از خود غرامت را همچنان مسلمان كه از
خيانت و دروغ بريست منتظر يكى از دو خوبى ميكشد يا دعوت كننده از جانب خداى يعنى
مرگ پس آنچه نزد خداست يعنى از نعمتها از براى او بهتر و باقى تر است و يا روزى از خداى پس او صاحب
اهل و مال و با او باشد دين و حسب او مال و فرزندان زراعت دنيا و عمل صالح زراعت آخرت
و گاه جمع ميكند خداى عز و جل هر دو را از براى جمعى و پيغمبر ص بابوذر وصيت كرده فرمود كه اى ابوذر
من از خداى عز و جل درخواستم كه بگرداند رزق كسى را كه مرا دوست دارد بقدر كفاف و بدهد كسى را
كه با من بغض و عداوت دارد مال و فرزند اى ابوذر خنك آنكسان كه از دنيا زهد ورزيده و بآخرت
رغبت كننده اند و زمين را بساط و خاك آنرا فراش و جامه خواب و آب آنرا خوش و كتاب خدا را
جامه زيرين و دعا كردن بخدا را جامه زبرين فرا گرفته و قطع كرده اند دنيا را از خود اى ابوذر زراعت

آخرت

آخرت عمل صالح و زراعت دنيا مال و فرزندانست و هم آنحضرت ابن مسعود را موعظه كرده فرمود
كه اى ابن مسعود شفقت و مهربانى بر اهل و عيال و فرزند ترا بران ندارد كه بگناهان حرام داخل شوى
چه خداى ميفرمايد كه يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم يعنى روزى كه نفع نميدهد
مال و نه فرزندان مگر كسى را كه بيايد دلى سالم از كفر و گناهان و بر تو باد بذكر خداى و عمل صالح چه
خداى عز و جل ميفرمايد كه والباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا وخير املا و يعنى سبحان
اربع بهتر است و امام جعفر ع فرموده كه پيغمبر ص فرموده كه چون مرا شب بآسمان بردند داخل بهشت
شده زمينهاى هموار بسيار سفيد ديدم و دران فرشتگان ديدم كه بنا ميكذارند خشتى از طلا و
از نقره و گاه دست باز ميدارند پس با ايشان گفتم چيست شما را كه گاه بنا ميكذاريد و گاه دست باز ميداريد
گفتند تا نفقه ما بيايد گفتم نفقه شما چيست گفتند قول مؤمن در دنيا كه سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اكبر پس هرگاه آنرا گويد بنا ميگذاريم و هرگاه قطع كند و ساكت شود دست
باز ميداريم و هم انجناب فرموده كه پيغمبر ص با جمعى از صحابه بود با ايشان خطاب كرده گفت سپر خود را
بر گيريد گفتند يا رسول الله دشمنى حاضر شده گفت نه وليكن بر گيريد سپر خود را از آتش گفتند يا رسول الله
از آتش گفت بگوييد و بسيار گوييد كه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول
ولا قوة الا بالله كه اين كلمات روز قيامت مى آيند و آنها را مقدمها و موخرها و نجات دهندها
و از عقب در آينده ها باشند و آنها نزد خداى باقيات صالحاتند و امام ابو جعفر ع فرموده كه پيغمبر ص
بمردى گذشت كه در محوطه خود درخت ميكاشت آنجا ايستاده گفت آيا دلالت نكنم ترا
بر درخت كاشتنى كه بيخ آن ثابت تر و بار جاى تر و چيدن بار آن زودتر و ميوه آن خوشتر
و با بقاتر باشد گفت بلى يا رسول الله دلالت كن مرا فرمود كه در صبح و شام بگوى كه سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر كه اگر آن كلمات را بگويى از براى تو باشد بهر تسبيحى ده درخت
در بهشت از انواع ميوه و اين كلمات از باقيات صالحاتند و امام جعفر ع فرمود كه روزى
پيغمبر ص با صحاب خود فرمود كه آيا گمان داريد كه اگر آنچه نزد شماست از جامها و ظرفها جمع كنيد
بعد از آن آنها را بر بالاى يكديگر بنهيد بآسمان رسد گفتند نه يا رسول الله فرمود كه آيا پس دلالت
نكنم شما را بر چيزى كه بيخ آن در زمين و سر آن در آسمان باشد گفتند بلى يا رسول الله دلالت كن

فرمود که بگوید یکی از شما هرگاه از نماز واجب فارغ شود که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر سی بار که بیخ آن کلمها در زمین و سر آنها در آسمان باشد و آن کلمات دفع میکنند خراب
شدن و سوختن و غرق شدن و بچاه افتادن و خوردن درنده و مرگ بد و بلایه را که از آسمان
بر بنده دران روز فرود آید و آن کلمها باقیات صالحاتند و بعضی نماز پنجگانه است و امام جعفر ع فرموده
که باقیات صالحات نماز است پس محافظت آن کنید و فرمود که هرگز نماز ظهر مگذارید تا آنکه
وقت زوال شود و سایه بگردد و بعضی مودت و دوستی اهل بیت ع بهتر است محمد بن اسمعیل بن
عبد الرحمن جعفی گوید که من و عمم حصین بن عبد الرحمن بخدمت امام جعفر ع رفتیم عمم سلام بحضرت
کرده جواب سلام داد و نزدیک خود نشانیده پرسید که این کیست با تو گفت پسر برادرم اسمعیل
گفت خدای اسمعیل را رحمت کناد و از عمل بد او درگذراد چگونه بود و چه حال داشت گفت حال
او بخیر و خوب بود و بتحقیق دارد خدای از برای مودت و دوستی شما را فرمود که ای حصین مودت و دوستی ما را
کوچک مشمارید که آن از باقیات صالحات است گفت یا ابن رسول الله آنرا کوچک نشمردم و لیکن
شکر میکنم خدا را بران فرمود که حمد و شکر خدای کند باید که بگوید که الحمد لله علی اول النعم یعنی شکر
خدا را بر اولین نعمتها گفتم چیست اولین نعمتها فرمود که ولایت و دوستی ما اهل بیت و بعضی
بهتر است آنچه امام جعفر ع گفته که خدای عز و جل بموسی ع گفت که ذکر من بسیار کن در شب و روز
و در وقت ذکر من بخشوع و خضوع و در نزد بلای من صبر کننده و در نزد ذکر من مطمئن و آرمیده باش
و عبادت کن مرا و شریک مگردان با من چیزی را که بسوی منست مرجع یعنی بازگشت یعنی بعد از
مرگ ای موسی بگردان مرا ذخیرهٔ خود و بگذار نزد من گنج خود را از باقیات صالحات ۵ این
دو آیه اول از محکمات پس میفرماید که و قاضی گوید که یعنی و یاد کن ای محمد یوم روزی را یعنی
روز قیامت را قاضی گوید و جایز است که عطف باشد بر عند ربک که در آیهٔ سابق است یعنی آنکه آن
یعنی باقیات صالحات بهتر است نزد رب تو در روز قیامت نسیر الجبال که سیر کردهایم کوهها را
یعنی نیست میکنیم کوهها را و سیر میفرماییم آنها را مثل باد و مثل سراب که در بیابان میدرخشد و نیست
که در سورهٔ نبا میفرماید که و سیرت الجبال فکانت سرابا و سیر میفرماییم کوهها را چنانکه در سورهٔ
نمل میفرماید که تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب پس هرگاه صور دمیده شود و اهل زمین و آسمان

بمیرند امر کند خدای آسمانها را که پراکنده شوند و کوهها را که سیر کنند چنانچه در سورهٔ طور میفرماید که یوم
تمور السماء مورا و تسیر الجبال سیرا و تبدیل می یابد زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که گناه بر بالای
آن نشده باشد و ظاهر باشد چنانچه احوال گفته خواهد شد و باز میگرداند خدای عرش خود را بر بالای
آب چنانچه بار اول بود و لقمان بپسر خود نصیحت کرده گفت ای فرزند مبادرت و پیش دستی کن
بعمل خود پیش از آنکه حاضر شود اجل تو و پیش از آنکه سیر کنند کوهها سیر کردنی و جمع شود آفتاب با ماه
و تری و میبینی تو ای محمد الارض بارزة زمین را ظاهر شونده یعنی بر بالای آن کوهها و
گیاه نباشد چنانچه خدای بار اول گسترده بود آنرا و حشرناهم و حشر کردیم ایشان را
قاضی گوید یعنی حشر میکنیم ایشان را و جهه آن کردیم گفت که چون بتحقیق واقع خواهد شد گویا که واقع شده
فلم نغادر پس ترک نکردیم یعنی ترک نمیکنیم چنانچه احوال گذشت منهم احدا ۵
از ایشان یکی را این آیه در باب روز قیامت و حشر آخرت است و آیهٔ سورهٔ نمل که و یوم نحشر من کل
امة فوجا یعنی و روزی که حشر میکنیم از هر امتی فوجی را در باب رجعت و بازگشتن بدنیا است در
زمان ظهور صاحب الزمان ع نه در باب قیامت چنانچه عقیدهٔ سنیان است آیا حشر میکند خدای
روز قیامت از هر امتی فوجی را و ترک میکند و وامیگذارد بقیه را و عرضوا و عرض کرده شدند
یعنی عرض کرده میشوند چنانچه احوال گذشت علی ربک بر صاحب و آفریننده و نعمت و روزی
دهندهٔ تو ای محمد صفا حال آنکه صف کشندگان باشند لقد بتحقیق که قاضی گوید و حال آنکه
گوینده باشیم که بتحقیق که جئتمونا آمده اید شما ما را یعنی آمدید شما نزد ما چنانچه احوال گذشت
کما خلقناکم اول مرة چنانچه آفریده بودیم ما شما را اول بار قاضی گوید یعنی
برهنه و بی مال و فرزند چنانچه در سورهٔ انعام فرموده که و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة باز فرموده
چه آنکه میفرماید که بل زعمتم الن نجعل لکم موعدا ۵ بلکه اعتقاد میکردید
که هرگز نمیگردانیم از برای شما وعدهٔ قاضی گوید یعنی وقتی جهه بجا آوردن وعده بحشر و زنده شدن و اینجا
از محکماتند چنانچه در اول سخن گذشت و وضع و گذاشته شد یعنی گذاشته میشود چنانچه احوال گذشته
الکتاب کتاب یعنی نامههای عمل فتری پس میبینی ای محمد المجرمین مشفقین جرم کنندگان را ترسندگان قاضی گوید یعنی از گناهان
مما فیه جرم کنندگان را ترسندگان از آنچه در آنست یعنی در نامهٔ عمل قاضی گوید یعنی از گناهان

لقد

وَيَقُولُونَ و میگویند یعنی گویند یعنی ندا میکنند از روی تعجب يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ
که ای وای بر ما چیست این کتاب را یعنی این نامهٔ عمل را لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا
كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا که ترک نمیکند گناه کوچکی را و نه گناه بزرگی را مگر آنکه شمرده است آنرا
یعنی میشمارد آنرا چنانچه احوال گذشت وَوَجَدُوا و یافتند یعنی می یابند چنانکه احوال گفته شد
مَا عَمِلُوا حَاضِرًا آنچه را کرده اند حاضر یعنی نوشته شده در نامهٔ عمل پس چون روز قیامت بود
میدهند بآدمی نامهٔ عمل او را بعد از ان میگویند که بخوان چنانچه در سورهٔ بنی اسرائیل میفرماید که اقرأ کتابک کفی
بنفسک الیوم علیک حسیبا پس بخاطر او می آید جمیع آنچه کرده و آنچه بر او نوشته شده است از نگاهی
که کرده و کلمه که گفته و قدمی که برداشته حتی آنکه گویا که انساعت آن کار کرده پس از نجهت میگویند
که یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها و امام حسن ع در جواب کتابت معویه
بوی نوشت که بدانکه خدای عز و جل را کتابیست که ترک نمیکند گناه کوچک و نه گناه بزرگ را مگر آنکه
شمرده است آنرا و نسبت خدای تبارک و تعالی فراموش کننده و پیغمبر ص فرموده که خدای تعالی شخص ساخت (یعنی میشمارد ه)
از برای من است مراد در گل یعنی وقتی که گل فرزندان آدم را بر داشت و مرا آموزانید نامهای ایشانرا
چنانکه بآدم اموزانید نامها را پس همه گذشتند بمن صاحبان علمها و من طلب آمرزش نمودم از برای
علی و شیعهٔ او و خدای وعده داد مرا در بارهٔ شیعهٔ علی خصلتی و آن آمرزیدن ایشانست که ایمان آورده
و تقوی ورزیده اند از ایشان و آنکه ترک نکند از ایشان کوچک و نه بزرگ را و از برای ایشانست بدل
کردن گناهان بحسنها وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ و ظلم نمیکند صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ
تو ای محمد أَحَدًا ۵ یکی را و این آخر آیه باطل میکند مذهب جبریانرا که اعتقاد ایشان است که خدای تعالی
بندگانرا بر گناهان جبر و بعد از ان عقوبت میکند و کسی که این سخن گوید خدایرا ظالم و دروغگو گفته
و سخن او را در این آیه و مثل این از آیات بسیار رد کرده خواهد بود و کسی که کتاب خدایرا بدروغ نسبت دهد
باجماع امت کفر او لازم می آید و آن مثل این باشد که مردی غلامی داشته باشد و صاحب او داند بیحیزی (که آن غلام هیچ چیز نداشته باشد ه)
او را و با وجود علم او بدان بوی فرماید که ببازار رفته فلان چیز بیاورد و زری باو ندهد و داند که آنرا
به بها نمیدهند و صاحب غلام خود را بعدل و انصاف و حکمت و عدم جور ستوده باشد و بغلام
گوید که اگر آنرا نیاوری ترا عقوبت میکنم پس چون غلام ببازار رود آنچیز را به بها ندهند و او زر

نداشته باشد باز گردد و بخدمت صاحب آید و آنچیز را نیارد و صاحب غلام خشمگین شده او را عقوبت کند
ظالم و متعدی و باطل کنندهٔ سخن خود در آنچه از عدالت و حکمت و نصفت خود میگفت خواهد بود و اگر
عقوبت نکند تکذیب خود کرده خواهد بود و دروغ و ظلم هر دو و عدالت و حکمت را برطرف میکند و خدای
از ان و الا رحمت که این نسبت بدو نتوان داد وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا
لِآدَمَ فَسَجَدُوا و آنگاه که گفتیم فرشتگانرا که سجده کنید آدم را پس سجده کردند همگی فرشتگان
إِلَّا إِبْلِيسَ مگر شیطان و مثل این اول آیه در سورهٔ بقره گذشت كَانَ مِنَ الْجِنِّ
که بود از جن فهمی گوید حال آنکه بعضی که بود از جن تا سخن را از سر گرفته بیان علت میکند گویا
میپرسند که چرا سجده نکرد جواب میفرماید که بود از جن فَفَسَقَ پس فسق کرد فهمی گوید یعنی بیرون
رفت بترک سجده عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ از امر صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ خود اما قصه
در سورهٔ بقره و اعراف گذشت و اما بیان عبارت کان من الجن ففسق عن امر ربه اینست که خدای
و چیزی نبود پس پنج کس را از نور جلال خود آفرید و از برای هر یک نامی از نامهای خود که نازل
ساخته بیرون آورد پس خدای حمید است و پیغمبر ص را محمد نام نهاد و خدای اعلیست و امیر المومنین
علی نام نهاد و خدایرا است اسماء حسنی پس بیرون آورد از ان نام حسن و حسین را و خدای فاطر است
پس بیرون آورد از برای فاطمه از نامهای خود نامی پس چون ایشان ع را آفرید قرار داد ایشانرا
در میثاق از جانب راست عرش و چون زمینها را آفرید پیش از آسمانها آفرید بعد از ان آفرید
فرشتگانرا و روحانیان از نور که ایشانرا بالها است از نور و بان بالها پرواز میکنند بهر جا که خدای
خواهد پس ساکن گردانید ایشانرا در میان طبقات آسمانها پس چون بان پنج تن ع نظر کردند
عظیم شمردند امور و شان ایشانرا و بفیض تسبیح بفرشتگان شده شب و روز تقدیس خدای کرده
فتور و سستی نمی یافتند و اینست که در سورهٔ صافات میفرماید که و انا لنحن الصافون و لنحن المسبحون
و برگزید از ایشان اسرافیل و میکائیل و جبرئیل را بعد از ان آفرید در زمین جن را و روحانیان که
ایشانرا بالها بود و خلقت ایشانرا کمتر از خلقت ملکه کرد و پست داشت ایشانرا از آنکه برسند
بآنچه ملکه رسیده اند در پرواز و غیر آن پس ساکن گردانید ایشانرا در میان طبقات هفت زمین
و بالای هفت زمین که شب و روز تقدیس خدای کرده فتور و سستی نمی یافتند بعد از ان آفرید

خلق نیست نزد ایشان که ایشان نه ابدانها و روحها بود و با ابدانها نبود و میخوردند و می آشامیدند و این نسناس
و شبیه بخلقت جن بودند و انس نبودند و ساکن کردانید ایشان را با جن در وسطهای زمین بر پشت زمین
که شب و روز تقدیس خدای کرده فتور و سستی نمی یافتند و چنان در آسمان پرواز و با ملکه در آسمانها
ملاقات و بر ایشان سلام و زیارت ایشان کرده بسوی ایشان رفته استراحت می یافتند و
از ایشان تعلیم خیر میگرفتند بعد از ان طایفه از جن و نسناس که خدای ایشان را آفریده و با جن در
وسطهای زمین جای داده بود تمرد و سرکشی از امر خدای و مرج و [illegible] و بغی و گردن فرازی
بغیر حق در زمین کرده و در سرکشی بخدای بر یکدیگر بلندی جستند تا آنکه در میان خود خونها ریختند فساد
ظاهر ساختند و انکار ربوبیت خدای نمودند و طایفه از جن که مطیع بودند برضا و طاعت خدای اقامت
نمودند و از دو طایفه جن و نسناس که سرکشی از امر خدای کرده بودند دوری نمودند پس خدای
بالهای طایفه از جن را که سرکشی از امر خدای و تمرد کرده بودند و بریدن باسمان و ملاقات فرشتگان
چونکه مرتکب گناهان شده بودند قدرت نیافتند و طایفه از جن که اطاعت کننده امر خدای بودند
شب و روز چنانکه بود باسمان میپریدند و ابلیس که نام او حارث بود یعنی نام او در آسمان حارث بود
در میان اینجماعت در زمین حاکم بود پس چون سرکشی و فساد و خونریزی کردند خدای فرشتگان را فرستاده
ایشان را کشتند و ابلیس را اسیر نموده باسمان بردند و ابلیس با فرشتگان اظهار میکرد که از طایفه [illegible]
پس با ملکه عبادت خدای میکرد تا آنکه خدای آدم را آفرید چنانچه احوال گفته خواهد شد و ابلیس از [illegible]
و متولی و مباشر چیزی از امور آسمان و سزاوار کرامتی نبود و ملکه گمان میکردند که وی از ایشانست و
در علم خدای بود که او از ایشان نیست پس چون فرشتگان بسجده آدم مامور گشتند صادر شد از او
آنچه صادر شد و بیرون آورد آنچه در دل و نفس او بود از حسد و حمیت و غضب و گفت در جواب
خدای چنانچه در اول سوره اعراف میفرماید که قال ما منعک الا تسجد اذ امرتک قال انا خیر منه خلقتنی من نار
و خلقته من طین چنانکه احوال گفته خواهد شد پس بر الوفق فرشتگان دانستند که ابلیس از ایشان نبوده
و فرشتگان معصوم و بالطاف خدای از کفر و قبایح محفوظند و خدای درباره ایشان میفرماید
در سوره تحریم که لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و در سوره انبیا که یسبحون اللیل و النهار
لا یفترون و هم در سوره مذکوره که بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون یعلم ما بین

ان لا تسجد

ایدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون الا لمن ارتضی و هم من خشیته مشفقون و آنچه قومی از سنیان میگویند که
هاروت و ماروت دو فرشته اند که چون عصیان بنی آدم بسیار شد خدای ایشان را از جمله فرشتگان
برگزیده با دو فرشته دیگر بدنیا فرستاد و آن دو فرشته بزهره مفتون گشته اراده زنا کردند و شراب
خوردند و خون حرام کردند و خدای ایشان را در بابل معذب دارد و ساحران از ایشان تعلیم سحر میگیرند
و خدای آن زن را مسخ کرد بستاره زهره اگر چنان باشد خدای آن فرشتگان را در زمین خلیفگان
کرده باشد پس ایشان در دنیا مثل پیغمبران و مثل ائمه باشند آیا در پیغمبران و ائمه خون حرام و زنا باشد
آیا نه ایزد تعالی در سوره یوسف میفرماید که و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری یعنی
و نفرستاده ایم ما پیش از تو ای محمد بسوی خلق مگر مردانی که وحی میفرستیم بسوی ایشان از اهل دهها
پس خدای درین آیه خبر داده که نفرستاده است بر زمین فرشتگان را که ائمه و حاکمان باشند و فرستاده
نشده اند فرشتگان الا بسوی پیغمبران خدای پس بنابر آنچه ایراد کردیم ابلیس فرشته نبوده بلکه از جن
بوده بدلیل این آیه که و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن و نیست که حق سبحانه
در سوره حجر میفرماید که و الجان خلقناه من قبل من نار السموم بعد از ان آفرید خدای خلقی بر خلاف
خلقت ملکه و جن و نسناس که میجنبیدند مثل هوام و میخوردند و می آشامیدند مثل چارپایان از حرکات
زمین بعد از ان ساکن کردانید ایشان را در جابلقا و جابرسا بعد از ان آفرید خدای آدم ع را و چون
او را آفرید پیش از آنکه روح در وی دمد ابلیس بروی عبور میکرد و سرپایه بر وی زده نوحه میکرد و
میگفت که از برای چه کار آفریده شده و چون روح در وی دمیده شد نظر کرد آدم بان پنج چیز
که مذکور شد از جانب راست عرش گفت یا رب اینان کیانند فرمود که ای آدم اینان
برگزیدگان و خاصان منند که آفریده ام ایشان را از نور جلال خود و بیرون آورده ام از برای ایشان
نامها از نامهای خود گفت یا رب بحقی که ترا بر ایشانست که نامهای ایشان را بمن آموز فرمود که ای
آدم پیش ایشان نزد تو امانتی و سری از اسرار من باشند که مطلع نکرده ام بران غیر ترا الا باذن من و
از تو بر ایشان عهد و پیمان گرفته نامهای ایشان را بوی تعلیم کرد بعد از ان عرض کرد ایشان را بر ملکه
و بملکه نامهای ایشان را تعلیم نکرده بود پس گفت ایزد تعالی چنانچه در سوره بقره حکایت کرده که انبئونی
باسماء هولاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم

انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم پس چونکه خبر داد آدم فرشتگان را بنامهای ایشان پس فرشتگان
دانستند که امانت علم نزد اوست و او را فضیلت زیاده داده شده است بعلم و مامور شدند بسجده و
داخل بود دران امر خدای فرشتگان و ابلیس چه او با فرشتگان در آسمان عبادت خدای میکرد
و از ایشان بود بولا و ولا بچند معنی آمده صاحب و یار و همسایه و دوست و محب و شریک و تابع و
فرود آینده و وارد شونده بخانه و ملکها گمان میکردند که او از ایشان و از جنس ایشانست چنانکه اکنون
و نیز امر کرد خدای ابلیس را بامثال فی سجده و حال آنکه او از ملکه نبود جهت آنکه از آنان بود که اقرار
بدعوت ظاهر کرده بودند و دلیل برین آنکه هرجا که خدای دعوت کرده و خوانده است مومنان را
خود بعبارت یا ایها الذین آمنوا خطابست بمومنان و داخلند دران منافقان و گمراهان و کافران
که اقرار بدعوت ظاهر کرده است با ایشان بولا پس سجده کردند ملکه و ابلیس فاسق از امر رب خود ابا
و امتناع نموده گفت که قسم بعزت تو که اگر مرا معاف داری از سجده آدم ترا عبادتی کنم که خلقی
از خلق تو آن عبادت نکرده باشد پس ایزد تعالی گفت چنانچه در اول اعراف حکایت کرده که ما منعک
ان لا تسجد اذ امرتک قال انا خیر منه تا آخر آیه اعراف و روایت شده که روزی پیغمبر صلعم نشسته بود ناگاه
مردی بلند بالا به برمثال نخل خرما به نزد آنحضرت آمده سلام کرد و آنحضرت جواب سلام داده فرمود که
شبیهی بجن و شبیه است کلام تو بکلام جن ای بنده خدای کیستی گفت من هام بن هیم بن لاقیس بن
ابلیسم و قصه خود و اسلام خود را عرض کرد بعد از آن گفت یا رسول الله حاجت من اینست که سوره
چند از قرآن مرا تعلیم کنی که بآن نماز گزارم پس پیغمبر صلعم بعلی ع گفت ای علی هام را تعلیم ده و با وی بنرمی و مدارا
کن هام گفت یا رسول الله این کیست که بوی فرمودی که مرا تعلیم کند و ما معاشر جن مأموریم که
تکلیم و سخن نگوییم الا با پیغمبری یا وصی پیغمبری و روایت شده که جبرئیل پیغمبر صلعم در منزل ام سلمه نازل شده
گفت ای محمد جماعتی از فرشتگان آسمان چهارم جدال و بحث میکنند تا آنکه جدال میان ایشان
بسیار میشود و ایشان از جن از قوم ابلیسند که خدای در کتاب خود یعنی درینجا میفرماید که ابلیس کان
من الجن ففسق عن امر ربه پس حق سبحانه وحی فرستاد با آن فرشتگان که جدال شما بسیار شد پس
راضی شوید بحکمی از آدمیان که حکم کند میان شما گفتند راضیم بحکمی از امت محمد صلعم پس خدای بایشان
وحی فرستاد که بچه کس از امت محمد راضی میشوید گفتند راضیم بعلی بن ابیطالب پس فرود فرستاد

فرمنها

خدای فرشته از فرشتگان آسمان دنیا را که نامیم یعنی آسمان اول با بساطی و دو تخت آراسته برآن
فرشته نزد آنحضرت فرود آمده بوی خبر داد بانچه دران باب آمده پس پیغمبر صلعم علی ع را طلبیده و او را
بران بساط نشانید و آنجناب را تکیه داد بیالش دران دو تخت آراسته بعد از آن آب دهان
مبارک بدهن آنجناب افکند و بعد از آن گفت ای علی خدای دل ترا ثابت و برجا و حجت و دلیل ترا

مبارک ه

در برابر دو چشم تو دارا د بعد از آن آنجناب را باسمان بردند پس چون فرود آمد گفت ای محمد خدای
ترا سلام میرساند و میگوید که نرفع درجات من نشاء و فوق کل ذی علم علیم گویم این آیه در سوره یوسف
یعنی بلند میکنیم درجهای کسی را که خواهیم و بالای هر صاحب علمی داناییست أفتتخذونه
آیا پس میگیرید او را یعنی ابلیس را وَذُرِّيَّتَهُ و ذریه او را یعنی نسل او را أَوْلِيَاءَ
مِنْ دُونِي دوستان غیر از من قاضی گوید یعنی ایشان را بدل من و اطاعت ایشان را بجای
اطاعت من میگیرید و در حدیث گناهان کبیره و نزول آنها در مدینه و کبایر گناهانیند که وعید کرده است
خدای در قرآن بران و بآن آتش دوزخ از برای کسی که عمل کند بآن روایت شده که نازل شد
در مدینه آیه سوره نور که الذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة
و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا و اولئک هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله
غفور رحیم پس خدای باین آیه افترا کننده را بزنان شوهردار بری کرده است از آنکه نامیده شود با
ماه که قیام بر افترا داشته باشد و در سوره تنزیل فرموده که افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون
و گردانیده است او را منافق و در سوره توبه فرموده که ان المنافقین هم الفاسقون و گردانیده است او را
از اولیا و دوستان ابلیس و درینجا فرموده که الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه و گردانیده است
او را ملعون و در سوره نور فرموده که الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا و
الاخرة و لهم عذاب عظیم وَ و حال آنکه هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ
بَدَلًا ۴۵ ایشان شما را دشمنی اند بد از برای ظلم کنندگان بدلیند قاضی گوید یعنی از برای
ظالمان بد بدلیند از خدای ابلیس و ذریه او و فاطمه ع در وقتی که رحلت میفرمود در باب علی ع
گفت که قسم بخدای که اگر امت از حجت روشن عدول میکردند و از قبول آن زایل میشدند او را
بحجت باز میگردانید و برایت ظاهر شد زاهد از دنیا از رغبت بدنیا و ... از درو ... انگاه ...

که ولو ان اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم
بما کانوا یکسبون و بعد ازان آیهٔ سورهٔ زمر را که والذین ظلموا من هولاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا
وما هم بمعجزین خوانده بعد ازان گفت که آیا بکدام سند مستند و بکدام عماد اعتماد کرده اند اینها
گفت که لبئس المولی ولبئس العشیر وبئس للظالمین بدلا قسم بخدای که بدل کردند دمها را بسرها
و عجز را بغیر موخر و مقعد را بدوش مبنی بر خاک مالیده باد قومی را که گمان کردند که خوب کرده اند
آگاه باشید که ایشان فساد کرده اند ولیکن نمیدانند بعد ازان آیهٔ یونس را خواند که افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و در وقتی که فاطمه را از
فدک منع کردند حجت بر قوم گرفته خطبه ادا کرد و دران خطبه گفت که هیهات دور افتاده اید
چگونه و از کجا میگردید از خدای بغیر و حال آنکه کتاب خدای در میان شماست که امور آن ظاهر و
احکام آن روشن و اعلام آن باهر و زجرها و منهیهای آن لایح و اوامر آن واضح است انداخته اید
آنرا پس پشت خود آیا از ان رغبت بغیر نموده پشت بآن میکنید و بغیر آن حکم میکنید بد بدلیست
غیر قرآن از برای ظالمان و کسی که طلب کند غیر اسلام دینی ازو قبول نشود و او در آخرت از
زیانکاران باشد و این مضمون آیهٔ آل عمران است که ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی
الآخرة من الخاسرین و در وقتی که سر حسین ع را بشام بردند و زینب بنت علی بن ابی طالب ع دید که
یزید چوب دستی که داشت بر چهار دندان پیش او میزد گفت سبک از جا در نیاید ترا فرح
شادی بکشتن حسین و گمان مکن که آنانکه کشته شده اند در راه خدای مردگانند بلکه زندگانند
نزد خدای که رزق داده میشوند و شادند بآنچه میدهد خدای ایشان را از فضل خود چنانکه در سورهٔ
بقره میفرماید که ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
بما آتیهم الله من فضله و بس است ترا خدای که ولی و حکم باشد و پیغمبر خدای که خصومت کننده باشد
و جبرئیل که پشت و معاون باشد و زود باشد که بدانند آنان که ترا جا بر گردن مسلمانان مکین داده اند
که بد بدلیست از برای ظلم کنندگان و شما بد مکانترید و گمراهترید و امام ابوجعفر ع در کتاب خود بسعد الخیر
نوشت که از انداختن مردم کتاب خدا را این بود که ولی و متولی و مباشر امور خود کردند آنانرا
که علم نداشتند پس مردم را بهدایت وارد ساختند و باز گردانیدند بردات و بدی دستگیر

تغییر دادند بعد ازان میراث گذاشتند آنرا در سفاهت و کودکی یعنی سفیهان و کودکان میراث گذاشتند
آنرا پس امت باز میگردند یعنی بردات و بدی از امر مردم بعد از امر خدای و بر خدای رد میکنند پس
بد بدلیست از برای ظالمان ٥ این آیه در شان عمر بن خطاب و ابوجهل بن هشام نازل شده و سبب
نزول آن اینست که پیغمبر ص در خانهٔ ارقم بود و گفت الهی عزیز کن دین اسلام را بعمر بن خطاب و
با بوجهل بن هشام و بروایتی بابوجهل بن هشام یا بعمر بن خطاب پس حق تعالی این آیه را بجهت ایشان نازل
ساخته میفرماید که ما اشهدتهم یعنی حاضر نگردانیده بودم این هر دو یعنی عمر و ابوجهل و
آنهارا با شریکان از برای یاری جستن با ایشان یا گمراه کنندگانرا از برای آنچه بدلیل آخر آیه که
وما کنت متخذ المضلین خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم در آفریدن
آسمانها و زمین و نه در آفریدن نفسهای ایشان یعنی خودشان وما کنت متخذ
المضلین عضدا ٥ و نبودم من گیرنده گمراه کنندگان را بازو یعنی یاری کننده
و چون امام حسین ع در سفر عراق بقطقطانیه فرود آمد و در آنجا خیمه بر سر پای دیده پرسید که این خیمه
از کیست گفتند از عبید الله بن حر حنفی حسین ع کس نزد وی فرستاده گفت ای مرد تو گناهکار و
خطاکرداری و اگر همین ساعت از آنچه کرده توبه نکنی خدای عزوجل ترا بآن میگیرد و اگر تو مرا یاری
کنی در برابر خدای تبارک و تعالی شفاعت تو خواهم کرد جواب گفت که یا ابن رسول الله اگر ترا
یاری کنم اول کسی که در برابر تو کشته گردد من باشم ولیکن این اسب مرا بگیر که بقصد هر چیز بر آن سوار شدم
بدان رسیده ام و کسی که ارادهٔ من کرده ازو نجات یافته ام آنجناب روی ازوی گردانیده
گفت مرا بتو و اسب تو حاجت نیست و نیستم چنانکه گمراه کنندگانرا یار و یاور خود گیرم ولیکن بگریز
نه بر ضرر ما باش و نه بر نفع ما چه هر آنکه صدای ما اهل بیت را بشنود و اجابت نکند خدای او را بر رو
باتش جهنم افکند و علی ع در قصهٔ جنگ خود با معویه و قرارداد حکم فرمود که نگریستم در قبیلهٔ بنی ثقیف
مغیرة بن شعبه نزد من آمده آنچه را اشاره کرد که معویه را والی ناحیه کنم که در آنجاست مدارا کنم با او تا بجهت
تالیف قلب او کنم پس با کسی که اعتماد داشتم بنصیحت و دوستی او از برای خدا و رسول من و مومنان
که رای او در بارهٔ پسر هند جگر خوار مثل رای من بود مشوره کردم مرا ازان نهی میکرد و خدا میفرمود
داخل سازم دست او را در امر مسلمانان تا خدای بداند که من نمیگیرم از گمراه کنندگان یاری کننده و از امام

عشر

ابوجعفر ع پرسیدند که کیست از شما سابق بخیرات فرمود که کسی که دعوت کند براه خدای خود امر
بمعروف ونهی از منکر نماید ویاری کننده گمراه کنندگان نباشد ۵ ازین جهت آیه در آیهٔ دوم لفظ
در ظاهر واحد ودر باطن مخالف وتاویل آن بر غیر تنزیل آن وآیه ششم ومعظم از محکمات است ودر آیه
آخر در اصل تنزیل حرفی بجای حرفی آمده ولفظ دران متفق ومعنی مختلف است پس معنی باید که و
یوم وروزی که گوییم یعنی روز قیامت که یقول میگوید قاضی گوید یعنی خدای بکافران که
نادوا شرکائی ندا کنید شریکان مرا قاضی گوید یعنی آنانرا که عبادت میکردید غیر از من
الذین زعمتم آنچنان شریکان که اعتقاد میکردید قاضی گوید یعنی اعتقاد میکردید که شریکان
من یا شفاعت کنندگان شما اند فدعوهم پس خواندند ایشانرا یعنی پس میخوانند ایشانرا
قاضی گوید یعنی ندا میکنند ایشانرا از برای فریادرسی فلم پس یعنی پس لم یستجیبوا
پس استجابت نکردند واجابت نمیکنند یعنی قبول نمیکنند دعوت وندای لهم ایشانرا قاضی
گوید یعنی بفریاد ایشان نرسند وجعلنا وگردانیدیم یعنی میگردانیم بینهم میان ایشان
قاضی گوید یعنی میان کافران وخدایان ایشان موبقا ۵ ستری وپرده ومانعی قاضی گوید یعنی
هلاک شدنگاهی که شریک میشوند دران یعنی آتش دوزخ یا هلاک شدند یا عداوتی که در یکی آن
باشد وپیغمبر ص فرموده که کسی که نماز پنجگانه گزارد میکند آنچه از گناهان او در میان هر دو نماز باشد
باشد که بر در خانهٔ کسی نهر روان باشد که هر روز پنج بار دران غسل کند که باقی نماند برو از گناهان چیزی
الا موبقات که آن انکار پیغمبری یا امامت یا ظلم برادران مومن یا ترک تقیه است تا آنکه ضرر رساند
بخود وبرادران مومن خود ورای ودیدند یعنی ببینند المجرمون النار جرم کنندگان آتش را
یعنی آتش دوزخ را فظنوا پس گمان کردند یعنی پس گمان میکنند یعنی میدانند ویقین میدارند
انهم مواقعوها که بتحقیق که ایشان داخل شوندگان آنند قاضی گوید یعنی مخلوط شوندگان
آن وافتندگانند دران پس ظن درین آیه ظن بمعنی یقین است وگاه بمعنی ازظن کافر یقین میباشد
چنانکه درین آیه است وظن در قرآن دو قسم است ظن یقین وظن شک است پس ظنی که در امر آخرت
ظن بمعنی یقین است وظنی که در امر دنیاست ظن بمعنی شک است واینجا بمعنی یقین است ومثل این
آیه است آیهٔ سورهٔ حاقه که انی ظننت انی ملاق حسابیه یعنی گمان کردم که من ملاقات کنندهٔ حساب خودم

یعنی پس

خدای کفارهٔ نه

یعنی یقین کردم که برانگیخته میشوم روز قیامت وحساب کرده میشوم وآیه سورهٔ بقره که الذین یظنون
انهم ملاقوا ربهم یعنی آنچنان ترسندگان که گمان میکنند که ایشان ملاقات کننده اند رب خود را
یعنی یقین میدانند که برانگیخته میشوند ولقاء رب نزد مومن برانگیخته شدن است در روز قیامت و
نزد کافر معاینه ونظر کردنست وآیه سورهٔ مطففین که الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم
یعنی آیا گمان ندارند آنجماعت که برانگیخته شدگانند از برای روزی عظیم یعنی آیا یقین ندارند که برانگیخته
شوندگانند در قیامت وبمعنی شک است آیه سورهٔ احزاب درشان منافقین که یظنون بالله الظنونا
یعنی گمان میکنند بخدای گمانها پس درینجا ظن بمعنی یقین نیست بلکه بمعنی شک است پس لفظ واحد است
در ظاهر ومخالف است در باطن وبسا آیهها در قرآن که تاویل آن بر غیر تنزیل وجهت چنانکه در اول سخن
گذشته وشبیه نیست بتاویل کلام بشر ونه بفعل بشر ولم یجدوا ونیافتند یعنی نمی یابند
عنها ازان آتش مصرفا ۵ برگردیدنی یا گردیدنگاهی واین سخن را قمی گفته ولقد
صرفنا فی هذا القرآن للناس من کل مثل وبتحقیق که گردانیدیم
درین قرآن از برای مردم از هر مثلی قاضی گوید یعنی از هر جنسی که محتاجند بآن وکان
الانسان اکثر شیء وهست انسان بیشتر چیزی که ازان جدل وخصومت آید
جدلا ۵ در خصومت وجدل بسخنان باطل واین سخن را قمی گفته وما وچه چیز منع
الناس ان یؤمنوا منع کرده است مردم را که ایمان آرند قاضی گوید یعنی از ایمان اذ
جاءهم الهدی آنگاه که آمد ایشانرا راه راست قاضی گوید یعنی پیغمبر با قرآن ویستغفروا
وطلب آمرزش کنند قاضی گوید یعنی واز استغفار بسبب گناهان ربهم از صاحب واخذ کننده
ونعمت ورزق دهندهٔ خود الا ان مگر آنکه قاضی گوید یعنی طلب یا انتظار یا تقدیر آنکه تاتیهم
سنة الاولین سنت اولیان که آن مستاصل شدنست واین سخن را قمی گفت او
یاتیهم العذاب یا بیاید ایشانرا عذاب قاضی گوید یعنی عذاب آخرت قبلا ۵
عیانا یا بانواع واین سخن را نیز قمی گفته وما نرسل المرسلین الا مبشرین
ونمیفرستیم ما پیغمبرانرا مگر بشارت دهندگان بهشت قاضی گوید یعنی مومنانرا ومنذرین
وترسانندگان از دوزخ قمی گوید یعنی کافرانرا ومثل این اول آیه در سورهٔ انعام گذشت و

بیاید ایشانرا

خمس

يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ و خصومت میکنند آنانکه کفر ورزیده اند بباطل قاضی
گوید یعنی بطلب آیتها بعد از ظهور معجزها و پرسیدن از قصهٔ اصحاب کهف و مثل آن از روی الزام
و سختی لِيُدْحِضُوا تا باطل و دفع کنند و زایل نمایند و مبغزانند از جای خود بِهِ بآن خصومت
الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي حق را و بگیرند آیتهای مرا قاضی گوید یعنی قرآنرا وَمَا أُنْذِرُوا
و آنچه را که ترسانیده شده اند قاضی گوید یعنی ترسانیدن ایشانرا هُزُوًا ۵ ریشخندی وَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ و کیست ظالمتر از کسی که یاد آورده شود بآیتهای صاحب و
آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ خود قاضی گوید یعنی بقرآن فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس اعراض کند از آن
آیتها قاضی گوید یعنی از پند آن نرود و آنرا بیاد نیارد وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ و فراموش کند
آنچه را که مقدم داشته است دستهای او یعنی پیش ازین کرده است قاضی گوید یعنی از کفر و عصیان إِنَّا
جَعَلْنَا بتحقیق که گردانیده ایم قاضی گوید علت اعراض و فراموشی ایشان اینست که گردانیده ایم
عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ بر دلهای ایشان پردها که تعقل کنند آنرا یعنی
از جهت اکراه از آنکه تعقل کنند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا و در گوشهای ایشان گرانی
قاضی گوید که گرانیست که منع میکند ایشانرا از آنکه بشنوند آنرا چنانچه حق شنیدنست و مثل این
در سورهٔ انعام گذشت وَإِنْ تَدْعُهُمْ و اگر بخوانی ایشانرا ای محمد إِلَى الْهُدَىٰ
فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ۵ بسوی هدایت پس هرگز هدایت نمی یابند آنگاه همیشه
وَرَبُّكَ و صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ تو ای محمد الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ
لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ آمرزگار است خداوند
رحمت است اگر میگرفت ایشانرا بچیزی که کسب کرده اند تعجیل میفرمود از برای ایشان عذاب را
قاضی گوید که این فقره استشهاد است از برای آنکه خدای متصف بصفت رحمت است بمهلت دادن
قریش با وجود افراط عداوت ایشان با پیغمبر ص بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ بلکه از برای ایشانست وعده
قاضی گوید که آن وعده روز جنگ بدر یا روز قیامت است این دو آیه تا اینجا از تکمله است چنانچه
در اول سخن گذشته لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ هرگز نمی یابند غیر از او یعنی غیر از خدای
مَوْئِلًا ۵ جای پناهی و جای نجاتی وَتِلْكَ الْقُرَىٰ و آن دهها قاضی گوید یعنی دههای

عاد و ثمود و مثال ایشان در روایتی شده که یعنی اهل دهها پس اهل تنزیل حرف بجای حرف آمده
و لفظ درین آیه متفق و معنی مختلف است چنانچه در اول سخن گذشته أَهْلَكْنَاهُمْ
لَمَّا ظَلَمُوا هلاک کردیم ما ایشانرا چونکه ظلم کردند قاضی گوید مثل قریش وَجَعَلْنَا
لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ۵ و گردانیدیم ما از برای هلاک کردن ایشان وعده یعنی روز قیامت
داخل آتش دوزخ میشوند قاضی گوید یعنی گردانیدیم از برای هلاک کردن ایشان وقت معلومی پس
باید که قریش عبرت از اینها گیرند و بتاخیر عذاب مغرور و فریفته نشوند ۵ این بیست و سه آیه در قصهٔ
موسی و خضر ص نازل شده و آیهٔ بیستم و بیست و یکم که فریب ثابتند و سبب نزول سورهٔ کهف و این آیه
در قصهٔ اصحاب کهف درین سوره در آیهٔ ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا
تا آخر آن آیتها گذشت پس چون پیغمبر ص قریش را بخبر اصحاب کهف خبر داد چنانچه درین سوره در جای
خود گذشت گفتند خبر ده ما را از عالمی که موسی متابعت و پیروی او مامور شد و قصهٔ او حسب
حق سبحانه و تعالی این آیتها را نازل ساخت و سبب آنکه موسی متابعت عالم یعنی خضر مامور شد آن بود
که چون گردانید خدای آیات و معجزهٔ موسی ع را در دست و عصای او و در طوفان و ملخ و قمل و وزغ
یا پس با ملخ شپشه کوچک و در وزغها و خون و شکافتن دریا و غرق کرد فرعون و لشکر او را و سخن
گفت با وی سخن گفتنی و نازل ساخت بر وی توریة را و نوشت از برای او در لوحها از هر چیزی پندی
تفصیلی از برای هر چیزی و بوی گفت چنانچه در سورهٔ اعراف فرموده که یا موسی انی اصطفیتک علی الناس
برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین یعنی ای موسی بتحقیق که من برگزیده ام ترا بر مردم به پیغامهای
خود و بسخن خود پس بگیر آنچه داده ام ترا و بوده باش از شکر کنندگان آنگاه بعد از آیهٔ مذکوره در سوره مزبوره
گفت که وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء یعنی و نوشتیم ما از برای او یعنی از برای
موسی در لوحها یعنی از هر چیزی پندی و تفصیلی از برای هر چیزی و نزد عالم یعنی خضر ع علمی بود که از برای
موسی در لوحها نوشته نشده بود و موسی گمان کرد که جمیع چیزها که با آن در نبوت محتاج شود و جمیع علم در تورة
نوشته شده است موسی ع نزد بنی اسرائیل بازگشته بر بالای منبر رفت و منبر او سه پایه بود و در میان ایشان
نشسته با ایشان خبر داد که خدای تورة را بر من نازل ساخته و با او سخن گفته و گمان کرد که احدی عالمتر از او نیست
تا آنکه مردی بوی گفت که نمی یابم احدی را داناتر بخدای از تو موسی گفت نمی بینم و بترتیب در دگار گرد

تا آنکه در دل خود گفت و بخاطر او رسید که نیافریده است خدای خلقی عالمتر از و پس در دل خود گفت که نمی‌بینم
که خدای خلقی عالمتر از من آفریده باشد پس خدای عزوجل بجبرئیل وحی فرستاد که ای جبرئیل دریاب بنده من
موسی را که هلاک یعنی کار او تباه شده باشد پیش از آنکه هلاک و کار او تباه شود و بوی اعلام کن و بگوی که
در جایی که دو دریا بهم می‌رسند در نزد صخره یعنی سنگ مرد عابدیست که داناتر از تست یعنی خضر ع نزد
او رفته پیروی او کن و از و علم بیاموز یا از علم او بیاموز پس جبرئیل بموسی ع فرود آمده خبر داد او را بانچه
خدای بوی امر کرده بود و گفت که تو مبتلا شدی یعنی خدای ترا می‌آزماید فرود آی که در زمین کسی هست
که داناتر از تست او را طلب کن و بروایتی چون موسی در جواب آن مرد گفت که نمی‌بینم خدای بوی
وحی فرستاد که بلکه بنده من خضر از تو داناتر است پس درخواست راه بسوی وی از خدا کرده آیت گم
کردن ماهی از برای او مقرر شد و بروایتی خدای بوی خبر داد که در خلق من کسی هست که او عالمتر از تست
و آن جهة این بود که بر پیغمبر خود از عجب ترسید پس موسی دعا کرد که خدای او را بان عالم ارشاد و دلالت کند
پس خدای او را با خضر ع جمع کرد چنانچه احوال گفته خواهد شد پس موسی نزد خود ذلیل و خوار گشته است
که آن جهة چیزیست که بخاطر او گذشته و خطا کرده و ترسید و بیوشع وصی خود گفت که خدای مرا امر کرده
که در جایی که دو دریا بهم رسند پیروی مردی کنم و از و علم فرا گیرم و بروایتی کسی نزد یوشع فرستاد
که من مبتلا شدم توشه از برای ما بساز و با من بیا پس یوشع ماهی از ماهیان زنگی نمک سود خریده
توشه کرد و با در یکجا بیرون رفتند بعد از آن یوشع ماهی را بریان کرده آنرا در زنبیلی برداشت
و بروایتی چون کار موسی چنان شد زنبیلی که در آن ماهی نمک سودی بود بوی عطا دید و گفته شد که
این ماهی ترا بر صاحب و یار تو دلالت میکند در نزد چشمه مجمع البحرین یعنی جایی که دو دریا باهم جمع میشوند
چشمه که بهر چیز از آن رسد زنده میگردد و آنرا عین الحیوة یعنی چشمه زندگانی میگویند پس نظر کن تا وقتی
که بصخره یعنی بسنگ ملاقات کنی پس حق تعالی میفرماید که ق و قتی گویند یعنی و بیاد آر ای محمد
اِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ انگاه که گفت موسی جوان خود را و آن یوشع بن نون وصی موسی بن
عمران بود و بیان فتی و فتوت درین سوره در آیه قصه کهف که اذ اوی الفتیة الی الکهف مذکور شد
و سلمان علیه الرحمه از پیغمبر ص پرسید که وصی تو از امت تو کیست چه پیغمبری مبعوث نشده که
او را وصیی از امت وی نباشد فرمود که هنوز بیان آن از برای من نشده پس سلمان چند آنکه خدای تعالی

مولن

خواست مکث کرده بعد از آن داخل مسجد شد پس پیغمبر ص او را ندا کرده گفت ای سلمان از وصی من
از امت من پرسیدی آیا میدانی که وصی موسی از امت او چه کس بود گفت وصی او یوشع بن
نون فتای وی بود فرمود که آیا میدانی که چرا موسی بوی وصیت کرد گفت خدا و رسول خدای داناترند
فرمود که جهة آن بوی وصیت کرد که او داناترین و عالمترین امت او بود و وصی و عالمترین امت
من بعد از من علی بن ابیطالب است و پیغمبر ص فرموده که علی صدیق و فاروق و محدث و هارون
و یوشع و آصف و شمعون و باب حطه و کشتی نجات و طالوت و ذو القرنین این امت است گویم
که معنی محدث عنقریب گفته خواهد شد و یوشع از جمله شش تن از انبیا و اوصیاست که قبرها
دو نام و نام او یوشع بن نون و ذو الکفل بود و تربت او کرخ بود و پیغمبر ص بعلی ع فرمود که کرخ
بخور که آن تربت الیاس و یوشع بن نون ع است و یوشع در شبی که علی ع وفات یافت و فرقان
نازل شد و عیسی را بآسمان بردند بقتل رسید گویم یعنی شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان
لَا أَبْرَحُ که زایل نشوم فانی گویند یعنی از سفر و رفتار یعنی همیشه براه میروم حَتَّىٰ أَبْلُغَ
مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ تا آنکه برسم بمکان جمع شدن دو دریا یعنی جایی که دو دریا باهم جمع
میشوند و قتی گویند یعنی جایی که دریای فارس و روم بیکدیگر داخل میشوند در جانب پهلوی مشرق
که بموسی وعده ملاقات خضر در انجا شده بود أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۵ یا بروم هشتاد سال
و حقاب سالها و بروایتی هشت حقبه و حقبه و حقب هشتاد سال و در نسخه سالی است گویم
گویا لفظ هشتاد از قلم کاتب افتاده و عدد سال سیصد و شصت روز و روزی مثل هزار سال
از آنچه میشمارید و در آیه سوره نبا که لابثین فیها احقابا روایت شده که آن در شان آنانست که از
آتش دوزخ بیرون نمی‌آیند و از علی ع روایت شده که کسی که شک کند در ولایت من شک
در ایمان خود کرده خواهد بود و کسی که اقرار کند بولایت من اقرار بولایت خدای عزوجل کرده خواهد بود
و ولایت من متصل است بولایت خدای و دو انگشت مبارک را جمع کرده گفت مثل این
دو انگشت و کسی که اقرار کند بولایت من پس بتحقیق که فوز و فیروزی یابد و کسی که انکار کند
ولایت مرا پس بتحقیق که خایب و خاسر و زیانکار شود و بغیبه آتش دوزخ و کسی که داخل دوزخ شود
در شک کند در آن حقبها و خدای جاری ساخته است درباره شیعیان آل محمد ص در روزی که

میثاق ایشان را در اول خلقت بگرفت هرچه جاری میشد از برای ایشان بعد از بیرون آمدن ایشان
از پشت پدران و زهدان مادران پس بعضی از ایشان پرهیزکاران و بعضی شهیدان و بعضی امتحان
دلهای ایشان شده و بعضی عالمان و بعضی نجیبان و بعضی اهل بلندی و بعضی اهل [illegible] باین
چیزها فایز شده اند که آنها از برای ایشان از خدای سبقت یافته و زیاده تر جسته اند مردم
زیاده تر جسته اند و جاری ساخته است از برای مردم بعد از ایشان در میثاق حال ایشان از پس
نامهای ایشان حدی مستضعفین و حدی مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و
حدی عسی الله ان یتوب علیهم و حدی لابثین فیها احقابا و حدی خالدین فیها ما دامت السموات
والارض یعنی کافران بعد از آن هم استثنا یعنی خواست و اراده خداست از دو فرقه یعنی شقی و سعید
منازل مردم در خیر و شر که دو خلقند از خلق خدای که در آنهاست خواست و اراده خدای پس کسی را
که خواهد و اراده نماید از خلق خود در قسمتی که از برای او مقرر ساخته میگرداند از حالی بحالی زیاده
در رزقها یا کمی در آن یا کوتاه کردند در اجلها و مدتها یا زیاده در آن یا نزول بلا یا دفع آن بعد از آن
ساکن گردانیده است خیر و شر را در بدنها بنحوی که خواسته و اراده نموده است از آن نامیدند که آن را
وقتی است پس چون وقت ایشان در رسد آن را از ایشان انتزاع نماید پس کسی که الهام کرده است تعالی
باو خیر و آن را در دل وی ساکن گردانیده برسد بنهایتی و وقتی که بر آن میثاق او را گرفته است در خلق
اول **فلما بلغا** پس چون رسیدند موسی و یوشع **مجمع بینهما** بمکان جمع
میان آنها یعنی میان دو دریا یعنی مجمع البحرین **نسیا** فراموش کردند موسی و یوشع **حوتهما**
ماهی خود را یعنی گویند یعنی فراموش کرد موسی که طلب ماهی کند و حال آن را بدانند و فراموش کرد
یوشع که آنچه دیده بود از زنده شدن و بدریا رفتن آن چنانچه احوال گفته خواهد شد **فاتخذ**
پس پیش گرفت ماهی **سبیله فی البحر سربا** ۵ راه خود را در دریا راهی و مسلکی
چون ماهی چنانچه مذکور شد بموسی عطا شد او و یوشع ع روانه شده رفتند و در کنار دریا میگشتند
در آن اثنا بآن مکان یعنی مجمع البحرین و صخره رسیده مرد پیری را دیدند که برپشت خوابیده و عصای وی
او با او و در پهلوی وی نهاده و کسوه بر خود پوشیده که هرگاه بر سر کشیدی پاهای او بیرون ماندی
و چون پاهای خود را پوشانیدی سر او بیرون ماندی او را شناختند پس موسی نماز برخاسته

عشر

بموسی بگوید

بیوشع گفت که محافظت میکن پس قطره از آسمان بر زنبیل چکیده ماهی باضطراب و حرکت آمده
زنبیل را با خود بدریا برد و بروایتی یعنی یوشع ماهی را بیرون آورده رفت که آن را در چشمه
بشوید ماهی در دست او چنان باضطراب و حرکت آمد که از دست وی بدریا جهید و از دست او رفت
وقتی یعنی یوشع ماهی را فراموش کرد و بروایت دیگر ماهی را بآب شسته بالای صخره یعنی سنگ
نهاد و موسی و یوشع روانه شده ماهی را فراموش کردند و بروایتی آن آب حیوان بود پس
ماهی زنده شده بدرون آب رفت بعد از آن مرغی بکنار دریا فرود آمده منقار خود را بدریا
فرو برد و گفت که آنچه تو از علم خدای خود فرا گرفته بقدر ریش (?) منقار من از جمیع دریاست
پس موسی برخاسته براه افتاد و یوشع از پی او میرفت و یهودی از علما از اولین چشمه که
بر روی زمین جوشید پرسیده فرمود که یهودان میگویند که چشمه است که در زیر سنگ بیت
المقدس است دروغ میگویند ولیکن چشمه زندگانیست که هر مرده که در آن فرو میرود زنده میشود
و آن چشمه موسی است که در نزد آن وی و صاحب و یار وی ماهی نمک سود را فراموش کردند
و چون آب چشمه بدو رسید زنده شد و بدریا رفت پس موسی و صاحب و یار او یعنی یوشع از پی
وی رفتند تا آنکه بخضر ملاقات نمودند چنانچه احوال گفته خواهد شد و آن چشمه است که خضر
از آن نوشیده و هرکس از آن می آشامد زنده میماند **فلما جاوزا** پس چونکه گذشتند
موسی و یوشع از میعاد و مکان وعده گاهی که مقرر شده بود که بخضر رسند یعنی از مجمع البحرین
و صخره **قال** گفت موسی **لفتیه** بجوان خود یعنی بیوشع **آتنا غداءنا** که بیار
با چاشت ما را یعنی چیزی که بخوریم **لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا** ۵
که بتحقیق که ملاقات کردیم از این سفر خود تعبی و رنجی چون موسی برخاسته براه افتاد و یوشع از
پی او میرفت و از آن مکان که وعده گاه ملاقات خضر بود یعنی از مجمع البحرین و صخره گذشتند و
پیغمبر هرگاه مامور شود بمکانی هرگز مانده نمیشود تا آنکه از آن وقت یعنی از آن میقات و مکان مقرر
بگذرد پس چون از میقاتی که مقرر شده بود گذشتند هر دو گرسنه و مانده شدند پس موسی بیوشع گفت
که آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا موسی ع در سه جا از گرسنگی بخدای شکوه کرد یکی آنجا
که قال لفتیه آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا و نخواست الا خوردنی و گفت این سخن را و حال آنکه

گرسنه بود و جای دیگر در پس آنها بعد از این که لاتخذت علیه اجرا چنانچه خواهد آمد و جای دیگر در سورهٔ
قصص که رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر یعنی یا رب من محتاجم که من از برای آنچه نازل سازی
بسوی من از خیر محتاجم و گویند الاخوز دنه (?) و گفت آن سخن را در حال آنکه گرسنه بود قال
گفت یوشع بموسی أَرَأَيْتَ که آیا دیدی داهیه و امر عظیمی را که بر من واقع شد و این سخن را گفت
إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ آنگاه که جا گرفتیم بسوی سنگ
پس بتحقیق که من فراموش کردم ماهی را قاضی گوید یعنی گم کردم ماهی را یا فراموش کردم که بگویم
آنچه از آن دیدم چون موسی گفت که آتنا غداءنا ماهی بخاطر یوشع آمده بموسی گفت که انی نسیت الحوت
یعنی فراموش کردم ماهی را بر بالای صخره که پیش گرفت راه خود را در دریا ماهی که گم یعنی فراموش
کردم که خبر دهم ترا از آن وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ
وَاتَّخَذَ و فراموش نفرمود مرا آنرا مگر شیطان که بیاد آرم آنرا و پیش گرفت ماهی
سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ٥ راه خود را در دریا راه عجبی قاضی گوید یعنی سبب که مذکور شد
یا راه گرفتن عجبی قَالَ گفت موسی ذَلِكَ که آن یعنی گوید یعنی که آن معاملهٔ ماهی مَا كُنَّا
نبودیم ما چنانکه نَبْغِ طلب کنیم آنرا یعنی معاملهٔ ماهی را طلب و تفحص نکردیم چه آن علامت مطلوب بود
فَارْتَدَّا پس بازگشتند موسی و یوشع عَلَى آثَارِهِمَا بر اثرها و نقشهای پاهای خود
قاضی گوید یعنی راهی که آمده بودند از پی نقش پای خود بازگشته رفتند قَصَصًا ٥ از پی رفتنی
چون یوشع گفت که فراموش کردم ماهی را بر صخره که پیش گرفت راه خود را در دریا موسی گفت که
آنمردی که در نزد صخره دیدیم آنکس بود که اراده او داشتیم گویم بدلیل آنکه چون از آنجا گذشتند موسی
مانده شد پس هر دو بازگشتند بر نقشهای پاهای خود تا آنکه بصاحب و یار خود یعنی خضر رسیدند
چنانکه احوال خواهد آمد فَوَجَدَا پس یافتند موسی و یوشع عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده
از بندگان ما را یعنی خضر را آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا
عِلْمًا ٤٥ که داده بودیم ما او را رحمتی از نزد خود و آموزانیده بودیم او را از نزد خود علمی چون
موسی و یوشع بازگشته آمدند یوشع ماهی را یافت که بدرون دریا رفته پس از پی او و بر اثر او رفتند
تا آنکه بصاحب و یار خود رسیده با او ملاقات کردند و در جزیره از جزیره‌های دریا در مکانی از

خمس

مجمع البحرین خضر را یافتند که تکیه کرده نشسته و کسوه در بر او بود و عبادت خدای میکرد و در نماز بود
و بروایتی او را بحالتی که بر پشت خوابیده بود یافتند پس این آیه که فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه
رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما مراد خضر ع است پس اکنون باید که شرح حکایت خضر ع گفته
و او را جهت آن خضر نامیدند که بهر چوب خشکی و زمین ساده بیگیاهی که نشستی سبز شدی
و چوب سبز را اخضر گویند و جهت معنی خضر و اسم او تالیا بن ملکان بن ارفخشد بن سام بن نوح ع
و قاضی بلیا بدل تالیا گفته و بروایتی اسم خضر ع خضرویه بن قابیل بن آدم ع است و خضرون نیز
خلعیا (?) و در نسخه جعدا نیز میگویند و جهت آن خضر نامیده شد که بر زمین ساده بیگیاه نشسته سبز شده
پس از آن جهت خضر نامیده شد و ابن بابویه علیه الرحمه گفته که صحیح است که اسم او الیاس بن
ملکان بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح ع است و روایت شده که خورش خضر و الیاس کرفس و
کماه است و آن رستنی است که در زمینهای نمناک میروید و آنرا سماروغ و سماروغ و شمالود (?)
خایه دیس (?) نیز میگویند چه بچشم مرغ شبیه است و عوام خضر را زنگان گو بلنگ گویند گویم
پس بنا بر این روایت خضر الیاس نیست و لیکن روایتی در گفتگوی امام محمد باقر ع و الیاس غیر خضر است
ایراد خواهیم نمود و در روایتی نخوانده (?) دیدیم که احدی غیر خضر و صاحب الامر ع زنده و باقی و الیاس زنده و
باقی باشد پس احتمال دارد که روایت مذکوره چنین باشد که خورش خضر که الیاس است کرفس و کماه است
و غلط از کاتبان شده باشد پس در ضرورت سخن ابن بابویه صحت می باید که گفته که خضر الیاس بن ملکان
ملک است با آنکه مراد در روایت مذکوره الیاس پیغمبر ع باشد که حق تعالی در سورهٔ صافات ذکر او کرده
میفرماید که و ان الیاس لمن المرسلین و خضر غیر او است جهت آنکه خضر پیغمبر نیست چنانکه عنقریب گفته خواهد شد
و روایت شده که خضر از جملهٔ شش پیغمبر و وصی است که دو نام دارند و در دو اسم او خضر و لقب در نسخه
الیسع است و او را ارمیا (?) نیز میگویند چنانکه خواهد آمد و خضر از فرزندان ملوک بوده بخدای ایمان آورده
و در خانهٔ پدر خود در بیرونی خلوت گزیده عبادت خدای میکرد و پدر او را جز وی فرزندی نبود و پدر او
در زمان اول پادشاهی بود با اهل مملکت خود خوش سیرت و سلوک و پسر او خضر رغبت بکار پدر
چون سن پادشاه بسیار شد بزرگان نزد وی رفته گفتند که پادشاهی را خوب کردی و سن تو بسیار (?)
و فرزندی جز این پسر نداری و او را رغبت بکار تو و در تکفل امور رعیت نیست اگر او را کدخدا کنی شاید

بن عامر بن ...

بلذت دنیا رسید از آن طور باز گردد پس بپدر وی گفتند که او را کدخدا کنید و دختری جهة او خواستگاری
نماید باشد که خدای او را فرزندی نصیب کند که پادشاهی در وی و در فرزندان او باشد پس او
فرمان داده باکره جهة وی خواستگاری کرده که صاحب ادب و عقل بود و او را بزنی بوی داد
چون او را بردند و در برد وی نشستند خضر با آن زن ملتفت نشده در نماز بود چون از نماز فارغ
شد گفت ای زن مرا با زن کاری نیست اگر دوست داری که با من باشی و آنچه من میکنم بکنی ترا چنین
چنان ثواب خواهد بود گفت بر طبق اراده تو قیام مینمایم چون روز دوم شد بدختر گفت که
معامله مرا پنهان میداری گفت آری خضر گفت که اگر پدر من از تو پرسد که آنچه از مردان بزنان
واقع میشود از من بتو واقع شد بگو آری دختر گفت که چنین کنم پس ملک از دختر آن سوال کرده جواب
داد که آری پس مردم بپادشاه گفتند که زنانرا بفرماید تا تفتیش کنند پس ملک فرمود تا مادر خضر
زنانرا نزد دختر فرستاد که امتحان کنند چون امتحان کردند دختر بر حالت خود بود بعد از ان پدر
از دختر پرسید که آبستن شده گفت پسر تو جامه از من نگشوده پس او را بخانه اهل وی باز پس فرستاده
گفتند ای ملک زن بی تجربه را با پسر بی تجربه نکاح کرده زنی را که بکر نباشد جهة او خواستگاری کن
پس چون زنی چنان خواستگاری کرده نزد او بردند خضر از او درخواست که معامله او را پنهان دارد
زن گفت خوبست پس چون ملک از ان زن پرسید جواب گفت که ای ملک پسر تو زنست
آیا زن از زن فرزند می آرد ملک بر پسر غضبناک گشته امر کرد که در حجره را برو مسدود ساختند پس
سه روز در را بروی بسته پاسبانان بر او گماشت چون روز سیم شد رقت پدری او را بحرکت
و سوزش در آورده امر بگشودن در کرد پس در را گشوده او را در حجره ندیدند و خدای او را قوتی
عطا کرده بود که چگونه که اراده کردی و خواستی متصور شدی تا آنکه مقدمه لشکر ذو القرنین شد
از آبی که کسی که از ان بیاشامد تا آخر دنیا باقی ماند نوشید پس از شهر پدر خضر دو مرد تاجر بتجارت
بیرون رفته بدریا نشستند تا آنکه بجزیره از جزیرهای دریا افتاده خضر ع را در ان جزیره دیدند که
ایستاده نماز میگزارد چون از نماز فارغ شد ایشانرا طلبیده احوال پرسید ایشان احوال خود را
گفته خضر بایشان گفت که اگر من شما را هم امروز بجا نهای شما باز گردانم معامله مرا پنهان میدارید گفتند
آری و یکی از ایشان قصد کرد که اگر او را بمنزل او باز گردانند معامله او را پنهان دارد و دیگری قصد کرد

که اگر او را بمنزل او باز گردانند بپدر وی را خبر دهد پس خضر ابری را طلبیده یا دعا کرده ابری فرود آمد
پس ابر گفت که این دو کس را بر گیر و بمنازل ایشان رسان ابر ایشانرا بر گرفته همان روز در شهر ایشان بنهاد
پس یکی معامله او را پنهان داشت و دیگری نزد ملک رفته او را خبر داد خضر خبر داد ملک پرسید که
گواه تو کیست گفت فلان سوداگر رفیق خود را تعیین کرد و پادشاه فرستاده او را حاضر ساخت
و از و پرسیده وی آنرا انکار نمود و گفت این مرد را نمیشناسم مرد اول گفت که ای ملک لشکری
همراه با آن جزیره فرست و این مرد را حبس کن تا من پسر ترا بیارم ملک لشکری با وی فرستاده
خضر را نیافتند پادشاه آن مرد را که خبر خضر را پنهان داشته بود از حبس رها کرد بعد از ان قوم آن شهر
سرکشی و عمل معصیتها کرده خدای آنها را هلاک و شهر ایشانرا زیر و زبر کرد و دختر و مرد تاجر که معامله
خضر را پنهان داشته بودند هر یک بناحیه و طرفی از شهر افتاده چون صبح شد بیکدیگر ملاقات
نموده هر یک احوال خود را بدیگری خبر داد گفتند که نجات نیافته ایم الا بسبب پنهان کردن
معامله خضر را پس هر دو بخدای خضر ایمان آورده ایمانشان خوب شد و آن مرد آن دختر را بزنی
خواست و هر دو بمملکت پادشاه دیگر افتاده زن بخانه پادشاه رسید و راه یافت و مشاطه
دختر پادشاه شده او را زینت میکرد روزی مشاطگی وی مینمود ناگاه شانه از دست وی افتاد
گفت لا حول و لا قوة الا بالله دختر ملک بوی گفت این چه کلمه بود گفت که مرا خدائیست که همه
امور بحول و قوت او جاری میگردد دختر پادشاه گفت که آیا ترا خدائیست غیر پدر من جواب
گفت که آری خدای من خدای تو و خدای پدر تست دختر برخاسته نزد پدر رفت و آنچه از ان زن
شنیده بود بوی خبر داد ملک زن را طلبیده احوال پرسید وی خبر داد ملک بوی گفت که آیا
احدی غیر تو بر دین تو هست گفت آری شوهر من و فرزندان من پس ملک ایشانرا طلبیده امر کرد که
از توحید خدای باز گردند ایشان ابا کرده ملک دیگ روئینی طلبیده آب در ان ریخت و سخت
گرم کرده ایشانرا در ان انداخت و بخانه افکنده خانه را بر سر ایشان خراب کرد و چون صبح ایشانرا
بآسمان بردند و قطب الدین راوندی بسند از مفضل بن عمر از ابو عبدالله ع روایت کرده
که فرمود که چون آنحضرت سوار براق و جبرئیل با او بود در راه رایحه خوشبوتر از مشک اذفر دریافت
با مثل رایحه مشک اذفر بشام وی رسیده آنرا از جبرئیل پرسید جبرئیل ویرا خبر داد که این رایحه

جواب ع

از خانه بیرون می آید که قومی را دران خانه عذاب کرده اند و در راه خدای تا آنکه در راه حق تعالی
مرده اند و این قصه را جهت آنحضرت بیان کرد بعد از آن گفت که این را که بشام تو ای نبی الله
میرسد از بیشانست یا کهف که از آن خانه است و اما قصه مقدمه لشکر ذوالقرنین شدن خضر و
خوردن آب زندگانی چنانست که ذوالقرنین بندهٔ صالحی و از خدای بمکانتی بود که با خدای تصحیح
دوستی ورزید پس خدای با او تصحیح دوستی ورزید و خدا را دوست داشت پس خدای اورا
دوست داشت و سبب ساخت از برای او که بآن توصل و نزدیکی جوید ببلاد و تمکین داد اورا
در بلاد تا آنکه میان مشرق و مغرب را مالک شد و او را دوستی بود از ملکها که او را رقائیل میگفتند
و نزد او فرود آمده با وی سخن میگفت و سرگوشی میکرد روزی نزد وی بود گویم آنروز ذوالقرنین
در مغرب بود چنانکه گفته خواهد شد ناگاه ذوالقرنین بوی گفت که ای رقائیل عبادت اهل آسمان
چگونه و با عبادت اهل زمین از چه مرتبه است گفت ای ذوالقرنین چیست عبادت اهل زمین اما
عبادت اهل آسمان چنین است که جای قدمی در آسمانها نیست مگر آنکه ملکی بر آن ایستاده است که
هرگز نمی نشیند یا در رکوعست که هرگز سجده نمیکند یا در سجود است که هرگز سر بالا نمیکند ذوالقرنین
سخت گریسته گفت ای رقائیل دوست دارم که زندگانی کنم تا آنکه برسم از عبادت خدای خود
و حق طاعت او بآنچه او اهل آنست رقائیل گفت ای ذوالقرنین خدا را در زمین چشمه است که آنرا
چشمه حیوة میخوانند دران چشمه عزیمتی است از خدای که کسیکه از آن بیاشامد نمیرد تا آنکه خود طلب مرگ
کند اگر بآن چشمه ظفر یابد زندگانی کنی چندانکه خواهی گفت آن چشمه کجاست و آیا تو آنرا میشناسی و
میدانی گفت نه غیر آنکه ما گفتگو میکنیم در آسمان که خدا را در زمین ظلمت و تاریکی است که قدم انس
و جن بآن نرسیده گفت آن ظلمت و تاریکی کجاست رقائیل گفت نمیدانم آنگاه رقائیل بآسمان
رفته ذوالقرنین را از سخن او و از آنچه خبر داد از چشمه و ظلمت و خبر نداد او را بعلمی که بآن از آن چشمه
منتفع شود اندوه طویلی روی داده فقیهان مملکت و علما و اهل درس کتب و آثار و اخبار نبوت اهل
خود را جمع کرد چون نزد وی جمع آمدند گفت ای معشر فقها و اهل کتب و آثار و اخبار نبوت آیا یافته اید
در آنچه خوانده اید از کتابهای خدای و در کتابهای آنانکه پیش از شما بوده اند از پادشاهان که خدا را
چشمه است که آنرا چشمه حیوة میخوانند و دران چشمه عزیمتی است از خدای که کسیکه از آن بیاشامد نمیرد

تا آنکه

تا آنکه خود طلب مرگ کند گفتند نه ای ملک گفت پس آیا یافته اید در آنچه خوانده اید از کتابها که
خدا را در زمین ظلمت و تاریکی است که قدم انس و جن بآن نرسیده گفتند نه پس خضر هم که پیش وی
بود گفت ای ملک تو چیزی از اینجماعت میپرسی که ایشانرا علمی بآن نیست و علم آنچه تو اراده داری
نزد منست ذوالقرنین سخت شاد شد تا حدی که از مسند خود فرود آمده بوی گفت نزدیک من آی
نزدیک آمده گفت خبر ده مرا گفت ای ملک در کتاب آدم که آنرا در روزی نوشته که نام
برده شد آنچه در زمین است از چشمه یا درخت گویم یعنی در روزی که تعلیم اسما باو شد یافته ام که
خدا را چشمه است که آنرا چشمه زندگانی میخوانند دران چشمه عزیمتی است از خدای که کسیکه از آن بیاشامد
نمیرد تا آنکه خود طلب مرگ کند در ظلمت و تاریکی که قدم انس و جن بآن نرسیده ذوالقرنین شاد گشته
گفت ای پسر نزدیک من آی میدانی که جای آن کجاست گفت آری در کتاب آدم یافته ام که آن
بر سر آفتاب یعنی در بیرون آمدنگاه آفتابست گویم یعنی در مشرق است ذوالقرنین شاد گشته باهل
مملکت خود فرستاده اشراف و فقها و علما و اهل حکمت مملکت را جمع کرد پس هزار حکیم و عالم و
فقیه نزد وی جمع آمدند چون مجتمع گشتند تهیه حرکت و سیر و سفر بهترین تهیه و قوی ترین قوت کرده
با ایشان باراده مشرق و بیرون آمدنگاه آفتاب روانه شد و خود را بدریاها فرو افکنده و قطع
کوهها و طی زمینها و بیابانها کرده دوازده سال طی مسافت نمود تا آنکه بطرف و جانب ظلمت و تاریکی
منتهی شد ناگاه آن نه تاریکی شب و نه دود بود و لیکن غباری بود مثل غباری که از پای [illegible]
شود که میان دو افق را فرو گرفته پس در طرف و جانب آن تاریکی فرود آمده لشکرگاه کرد و علما و
اهل لشکر و فقها و اهل فضل را جمع کرده گفت ای معشر فقها و علما من اراده دارم که این ظلمت را طی
کنم همگی بسجده در افتاده گفتند ای ملک چیزی را طلب میکنی که آنانکه پیش از تو بوده اند از پیغمبران و
پادشاهان طلب و طی آن نکرده اند گفت از طلب آن چاره نیست گفتند ای ملک ما میدانیم که اگر
تو باین تاریکی روی ظفر بحاجت خود از آن می یابی بدون آنکه مشقتی بتو رسد و لیکن میترسیم که چیزی
و امری بتو از این ظلمت تعلق گیرد که هلاکت و تباهی و زوال ملک و سلطنت و فساد اهل زمین
در آن باشد گفت از رفتن من بظلمت چاره نیست پس بسجده در افتاده گفتند الهی ما بیزاریم از آنچه
ذوالقرنین اراده مینماید ذوالقرنین گفت ای معشر علما خبر دهید مرا ببیناترین چارپایان گفتند اسبان

مادۀ بکر جبار تر بی چارپا باشند پس از لشکر خود انتخاب کرده شش هزار اسب مادۀ بکر بدست آورد
و از اهل علم و فضل و حکمت شش هزار مرد صاحب فراست عاقل انتخاب نمود و خضر را با هزار سوار
مقدمۀ لشکر کرده فرمود که داخل ظلمت شوند و ذوالقرنین خود با پنجهزار سوار روانه شد و لشکری را
فرمود که در لشکرگاه دوازده سال توقف کرده بجاید نروند اگر تا آن وقت نزد ایشان باز گردد خوب و
الا ایشان متفرق شده ببلاد خود یا هر جا که خواهند روند خضر گفت ای ملک ما بتاریکی میرویم که
یکدیگر را نمی بینیم اگر راه گم کردند واقع شود چه کنیم ذوالقرنین مهرۀ سرخی که روشنی داشت
که گویا مشعلی بود بوی داده گفت این مهره را بگیر و هر گاه راه گم کردند واقع شود آنرا بر زمین افگن
که آن روشنی میدهد پس هر گاه روشنی دهد راه گم کنندگان بجانب روشنی آن باز گردند
خضر آنرا گرفته و بتاریکی و ظلمت رفت و خضر کم کوچ میکرد و ذوالقرنین فرود می آمد پس روزی اثنای
رفتن خضر درۀ در تاریکی پیش وی آمد با اصحاب خود گفت که درین موضع توقف کنند و کسی از
جای خود حرکت نکند و از اسب فرود آمده مهره را گرفته بدره انداخت ظهور خاصیت آن را تا خبر
یافت تا آنکه خضر با پس دره رفت و در رسید که خاصیت آن ظاهر نشود بعد از آن خاصیت آن ظاهر شده
بجانب روشنی آن رفت ناگاه دید که آن چشمه در عقب مهره و آب آن سفید تر از شیر و صاف تر
از یاقوت و شیرین تر از عسل است پس از آن آب نوشید بعد از آن برهنه شده از آن غسل کرد
رخت پوشید آنگاه مهره را بجانب اصحاب خود انداخته روشنی داد پس کاتب اصحاب خود
بیرون آمده سوار شده و فرمود که روانه شوند پس ایشان روانه گشته ذوالقرنین بعد از وی عبور و آن
دره را گم کرد پس چهل شبانه روز در آن ظلمت و تاریکی رفته بعد از آن بروشنی بیرون آمدند که
نه روشنی روز و نه آفتاب و نه ماه بود ولیکن نوری بود پس بزمین سرخی بیرون آمدند که ریگ آن
مثل خشخاش مالیده و سنگ ریزهای آن گویا لؤلؤ بود ناگاه بقصری رسید که بطول یک فرسخ
بنا نهاده شده بود ذوالقرنین بدر قصر آمده آنجا لشکرگاه کرد بعد از آن تنها متوجه قصر گشته ناگاه
مرغی سیاه و آهنی صلب دید که دو طرف آن بر دو جانب قصر نهاده شده و آن مرغ در آن
آهن میان آسمان و زمین معلق و آن مرغ گویا پرستوک یا بصورت پرستوک یا شبیه پرستوک
یا آنکه پرستوک بود پس چون مرغ صدای اسلحۀ ذوالقرنین را شنید که برهم میخورد گفت این کیست

کوه

گفت من ذوالقرنینم گفت آیا آنچه در عقب تو بود تو را بس نبود که بجدی رسیدی که باین مقام آ
ذوالقرنین سخت ترسید پس گفت ای ذوالقرنین مترس و خبر ده مرا که بتو گویم یعنی از آنچه میپرسم
گفت بپرس گفت آیا عمارت آجر و گچ بسیار است گفت آری پس آن مرغ فشانده و
متخلخل و بزرگ شد تا آنکه از آهن برگشت ذوالقرنین ترسیده مرغ گفت که مترس و خبر ده مرا ذوالقرنین
گفت بپرس گفت آیا مردم ترک شهادت لا اله الا الله کرده اند گفت نه پس یک ثلث آن مرغ
منضم شده برهم آمد بعد از آن گفت ای ذوالقرنین مترس و خبر ده مرا گفت بپرس گفت آیا مردم
ترک نماز کرده اند گفت نه پس ثلث دیگر آن بهم آمد بعد از آن گفت ای ذوالقرنین مترس و خبر ده مرا گفت
بپرس گفت آیا مردم ترک غسل جنابت کرده اند گفت نه پس بهم آمد و منضم شد تا آنکه بحالت
اول عود کرد ناگاه نردبانی دید که پلهای آن تا بالای قصر بود آن مرغ گفت ای ذوالقرنین از این
نردبان بالا رو وی ترسان بالا میرفت و نمیدانست که بر ضرر او چه قصد کرده تا آنکه بر پشت قصر
برآمد ناگاه بامی دید بقدری که چشم کار میکرد ناگاه مردی دید جوان سفید نورانی جامهای سفید
پوشیده که گویا مردی یا بصورت مردی یا شبیه مردی یا آنکه مردی بود و دید که وی سر بسوی آسمان
برداشته نظر بآسمان میکند و دست بر دهن خود نهاده پس چون صدای اسلحۀ ذوالقرنین را شنید
که برهم میخورد گفت این کیست گفت من ذوالقرنینم گفت ای ذوالقرنین آیا آنچه در عقب تو بود
ترا بس نبود تا آنکه بمن رسیدی ذوالقرنین گفت چرا دست بر دهن نهادۀ گفت ای ذوالقرنین
من صاحب صورم گویم یعنی اسرافیلم و قیامت نزدیک شده و من انتظار میکشم که بدمیدن صور
مامور شوم و دم در صور کنم بعد از آن دست کرده سنگی برداشت و بهر دو دست بجانب ذوالقرنین
انداخت که گویا سنگ یا شبیه سنگ یا آنکه سنگ بود پس گفت ای ذوالقرنین این را بگیر
پس اگر آن گرسنه شود گرسنه میشوی و اگر سیر شود سیر میشوی و باز گرد ذوالقرنین آن سنگ را
بازگشت تا آنکه آنرا بنزد اصحاب و یاران خود آورد و بشرح آنرا از مرغ و آنچه از وی واقع شده و
و آنچه بوی گفت و آنچه از امور او واقع گردید و از صاحب بام و آنچه بوی گفت و آنچه بوی داد
خبر داده گفت که این سنگ را بمن داد و گفت که اگر آن گرسنه شود گرسنه میشوی و اگر سیر شود
سیر میشوی و باصحاب خود گفت که مرا از معاملۀ این سنگ خبر دهید پس سنگ را بیک کفه ترازو

نهادند و مثل آن سنگی در کفهٔ دیگر ترازو گذاشتند بعد از آن ترازو را بلند کردند ناگاه دیدند که سنگی
که آورده بود زیاده کرد پس سنگ دیگر نهاده زیاده کرد تا آنکه هزار سنگ نهادند که هر یک مثل
آن بود و ترازو را بلند کردند بر همگی زیاده کرده هزار سنگ بر آن زیاده نکرد پس خضر گفت ای ملک
تو چیزی از جماعت میپرسی که ایشانرا علمی بآن نیست و من علم این سنگ را میدانم ذوالقرنین گفت
پس ما را از آن خبر ده و از برای آنرا بیان کن خضر ترازو را گرفته سنگی را که ذوالقرنین آورده بود در کفهٔ
ترازو نهاد بعد از آن سنگ دیگر در کفهٔ دیگر ترازو گذاشت بعد از آن کف خاکی بر بالای سنگ
ذوالقرنین نهاد که سنگینی آنرا زیاد میکرد بعد از آن ترازو را بلند کرده برابر شد پس همگی بسجده
درافتاده گفتند ای ملک این امری بود که علم ما بآن نرسید و ما میدانیم که خضر ساحر نیست
این چگونه است که ما هزار سنگ را با آن گذاشتیم که هر یک مثل آن بود و بر همگی زیاده کرد
و این برابر آمد و حال آنکه خاکی هم بر آن افزود ذوالقرنین گفت ای خضر معاملهٔ این سنگ را از برای ما
بیان کن خضر گفت ای ملک امر خدای دربارهٔ بندگان خود جاری و سلطنت و تسلط او غالب و
حکم او جدا کنندهٔ حق و باطل و خدای بندگان خود را بیکدیگر آزموده و عالم را بعالم و نادان را
بنادان و دانا را بنادان و نادان را بعالم و خدای مرا بتو و ترا بمن آزموده است ذوالقرنین
گفت رحمت خدای بر تو باد ای خضر میگویید که مرا آزموده است خدای مرا الا بتو و ترا الا بمن چرا
از من عالمتر و ترا زیر دست من گردانیده خدای بر تو رحمت کناد خبر ده مرا از معاملهٔ این سنگ خضر
گفت ای ملک این سنگ صاحب صور مثلی از برای تو زده میگوید که مثل بنی آدم مثل این سنگ است
که ترازو گذاشته با او هزار سنگ نهاده شد و زیاده کرد بعد از آنکه خاک بر بالای آن گذاشته شد
سیر و با یک سنگ مثل خود برابر گردید پس میگوید که مثل تو چنین است که خدای عطا فرمود بتو
از ملک و پادشاهی آنچه عطا کرد پس بآن راضی نگشته طلب امری کردی که آنانکه پیش از تو
بوده اند هرگز نکرده اند و بجایی داخل شدی که انس و جن داخل نشده اند همچنان فرزند آدم سیر
نمیگردد تا آنکه خاک بر سر او ریخته شود گویم بعد در قبر پس ذوالقرنین سخت گریست گفت ای خضر
راست گفتی این مثل از برای من زده شده لاجرم بعد از این راهی که آمده ام طلب کردن در بلاد
نمیکنم بعد از آن از آنجا روی بظلمت و تاریکی گردانیده بازگشت و در اثنای راه که میرفتند صدای

بر همواری چیزی در زیر سم اسبان خود میشنیدند گفتند ای ملک این چیست گفت از آن برگیرید
که کسی که از آن برگیرد پشیمان و کسی که ترک کرده برنگیرد پشیمان میشود پس بعضی برگرفته بعضی
برنگرفتند چون از تاریکی بیرون رفتند ناگاه دیدند که زبرجد است پس برگیرنده و ترک کننده
پشیمان گشتند ذوالقرنین بدومة الجندل که منزل او در آنجا بود بازگشت و همیشه در آنجا بود تا آنکه
رحلت فرمود و علی ع هرگاه این حدیث را گفتی فرمودی که خدای برادرم ذوالقرنین را رحمت کناد
خطا کننده نبود آنگاه که رفت بآنجا که رفت و طلب کرد آنچه را که طلب کرد و اگر بدرهٔ زبرجد در وقت
رفتن ظفر یافتی آنچه شبیه خردهٔ گندم کوفته بودی و آنکه گذاشتی الا آنکه آنرا جهت مردم بیرون آوردی
جهت آنکه بآن رغبت داشت ولیکن بعد از مراجعت بآن ظفر یافت و حال آنکه او از دنیا زاهد است
و جابر از امام محمد باقر ع معنی آیه سورهٔ انعام را که وکذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض پرسید
و معنی آن آیه اینست که و همچنان نمودیم بابرهیم ملکوت آسمانها و زمین را پس آنحضرت دست مبارک
بلند کرد و بجابر گفت که سر بالا کن و سر بالا کرده نظر بسقف کرد که گشاده شده و نوری دید که حیران شد
آنگاه آنحضرت گفت که ابرهیم ملکوت آسمانها و زمین را همچنین دید آنگاه فرمود که سر بزیر افکن او نیز
چنان کرد باز گفت که سر بالا کن سر بالا کرده سقف را بحال خود دید آنگاه دست جابر را گرفته برخاست و
از آن خانه بیرون و بخانهٔ دیگر برد و آنحضرت جامهای خود را کنده جامهای دیگر پوشید و فرمود که چشم بپوش
او نیز چنان کرد فرمود که دیده مگشای بعد از ساعتی گفت که میدانی که در کجایی گفت نه فرمود که در
ظلماتی که ذوالقرنین رفت جابر گفت که اذن میدهی که دیده بگشایم فرمود که بگشای که چیزی نمیبینی
چشم باز کرده تاریکی بود که جای پای خود را نمیدید آنگاه اندکی رفته بایستاد و پرسید که میدانی
که در کجایی گفت نه گفت در سرچشمهٔ زندگانی که خضر از آن نوشیده و از آن عالم بیرون رفته بعالم دیگر
که مثل هیئت این عالم در عمارات و ساکنان بود رفتند و همچنین تا پنج عالم مثل این عالم وا گذاشتند
آنگاه گفت که اینها ملکوت زمینند و ابرهیم اینها را ندیده و اینها دوازده عالمند هر عالمی
همچنین که دیدی هر امامی از ما که رحلت میکند در یکی از این عالمها ساکن میشود تا آخر همه صاحب الامر ع
در عالمی که میباشیم خواهد بود باز فرمود که چشم بربند جابر چشم پوشیده آنحضرت دست او را گرفته ناگاه
در خانهٔ بودند که از آنجا بیرون رفته بودند باز آن جامها را کنده جامهٔ اولین را پوشیده بآن خانه که

نشسته بودند آمدند جابر پرسید که از روز چه مقدار گذشته فرمود که سه ساعت و این قصه در روایت
دیگر چنین است که ذو القرنین بنده صالحی بود و او را شاخی از طلا و نقره نبود گوییم چه عرب شاخ را
قرن میگویند و اسم او عیاش و اول پادشاهان بعد از نوح بود در میان مشرق و مغرب خدای
او را بقوم وی مبعوث ساخت پس ضربتی بر قرن راست او زدند و در میان شما مثل او بود
گوییم یعنی علی ع که بر قرن او ضربت زدند و قرن در سر آدمی جائیست که در حیوان از آنجا شاخ
بیرون می آید پس خدای او را پانصد سال غایب کرده بعد از آن برایشان مبعوث ساخت
پس ضربتی بر قرن چپ او زدند و غایب شد و چون سیم بار برگشت خدای او را پادشاهی
و منزلها عطا فرمود چنانچه در قصه او در این سوره خواهد آمد و خدای او را بر بندگان خود حجت کرد
و تغییر نکرد و حلی شد از برای او سببها که بآن توصل و نزدیکی جوید ببلاد و تمکین داد او را در زمین
و بلاد داد او را در زمین و بلاد و داد باو از هر چیزی سببی پس متوجه مغرب رفت و ذکر چشمه زندگانی را
از برای او وصف کرده گفتند که خدا را در زمین چشمه ایست که او را عین الحیوة میگویند که هر صاحب روحی
که از آن شربتی می آشامد نمیمیرد تا آنکه بشنود صدای او بروایتی صیحه را گوییم یعنی صدای صور پس خروج کرد
و در طلب آن چشمه رفت تا آنکه بجایی آن رسید و منتهی شد بموضعی که در آن موضع سیصد و شصت
چشمه و بروایتی سیصد و شصت چشمه و خضر مقدمه لشکر او و بهترین و برگزیده ترین اصحاب او بود و
نزد وی و او را از همه مردم دوست تر میداشت پس او را طلبیده ماهی شوری بوی داد و هر یکی از
اصحاب خود را که سیصد و شصت مرد بودند گوییم یعنی با خضر سیصد و شصت بودند طلبیده و باو
ضم کرده بهر یک از ایشان ماهی نمک سودی داد و بایشان گفت باین موضعها چنین و چنان
بروید که آنجا سیصد و شصت چشمه است و باید که هر مردی از شما ماهی خود را در چشمه از آن چشمها که غیر
چشمه آن دیگر باشد بشوید که احدی با او شریک نشود پس شستن آنجا رفته هر کدام از ایشان متوجه چشمه
شده ماهی خود را در آن شست و خضر بچشمه از آن چشمها رسیده نشست که ماهی خود را بشوید پس چون
ماهی را بآب فرو برده ماهی بوی آب را دریافت زنده شد و بسرعت بدرون چشمه رفت و
خضر از آنچه دیده متعجب مانده با خود گفت که بذو القرنین چه گویم پس چون خضر آنرا دیده دانست که بآب حیوة
ظفر یافته رخت خود را کنده انداخت و خود را بآب افگنده طلب و جستجوی ماهی میکرد و آنرا نیافته

سر بآب فرو میبرد و از آن میخورد و نیافت آنکه ماهی را بیابد چه جهد میکرد چون چنین دید بازگشت و اصحاب
و یاران او نزد ذو القرنین مراجعت نموده ماهیهای خود را آوردند و خضر مراجعت نموده ماهی با او نبود
پس ذو القرنین امر کرد که ماهی را از اصحاب او بگیرند چون بخضر رسیدند چیزی با وی نیافتند فرمود
بگیرید که یک ماهی تخلف کرده گفتند صاحب آن یک ماهی خضر است پس او را طلبید و از قصه
پرسید و گفت که احوال ماهی چون شد و ماهی را چه کردی خضر خبر ماهی را بوی گفت ذو القرنین گفت تو
چه کردی گفت خود را در چشمه افکنده غوطه زدم و فرو میرفتم و طلب ماهی میکردم و آنرا نیافتم گفت
آیا از آن آب آشامیدی گفت آری پس ذو القرنین طلب آن چشمه و جهد کرد و نیافت پس بخضر
گفت که صاحب آن چشمه تو بوده و تو آنچنان کسی که از برای این چشمه آفریده شده مژده باد ترا بدرازی
عمر در دنیا با غایب بودن از نظرها تا دمیدن صور پس خضر ع از آب حیوة نوشید پس نمیمیرد
و نمیمیرد تا دم صور و عمر او درازترین عمرهای مردم است او راست طول بقا در دنیا با طول غیبت از نظرها
و در روایت است که خدای تعالی دراز گردانید عمر بنده صالح خضر را از برای نبوتی که آنرا حتم او مقدر گردانیده باشد
و نه از برای کتابی که بر وی نازل سازد و نه از برای شریعتی که بآن شریعت آنها را که پیش از وی بوده اند
از پیغمبران منسوخ سازد و نه از برای امامتی که لازم سازد بر بندگان خود که اقتدا بوی کنند و نه از برای
طاعتی که آنرا از برای او واجب گرداند بلی چون در سابق علم خدای بود که مقدر کند از عمر صاحب الامر ع
در ایام غیبت او آنچه مقدر میکند و علم داشت بآنچه واقع میشود از انکار بندگان او مقدار عمر او را
در درازی دراز گرد عمر بنده صالح خضر را بدون سببی که آنرا واجب گردانیده باشد مگر از برای علت
استدلال بآن بر عمر صاحب الامر ع و از برای آنکه قطع کند بآن حجت معاندان را تا مردم را از اعدا
حجتی نباشد و مثل صاحب الزمان ع مثل ذو القرنین و خضر و کسی که از ایشان در رو جاریست
طول غیبت است قسم بخدای که غیبتی کرده است که در آن غیبت نجات نمی یابد از هلاکت و تباهی
الا کسی که ثابت دارد خدای عز و جل او را بر قایل شدن بامامت او و توفیق دهد او را از برای دعا
بتعجیل فرج او در غیبت او و بطول میکشد تا آنکه اکثر آنانکه قایلند بوی از این امر بر گردند پس باقی نماند
الا کسی که گرفته است خدای عهد او را بولایت و دوستی آل محمد ع و نوشته است در دل او
ایمان و مؤید ساخته است او را بروحی از خود و خضر ع هر جا که او را یاد کنند حاضر میگردد پس کسی که او را

یاد کنند باید که سلام بروی فرستند و خضر هر سال در موسم حج حاضر گشته مناسک حج را بجا می آرد
و در عرفات وقوف میکنند و بر دعای مؤمنان آمین میگوید و انس داده است خدای وحشت
صاحب الامر ع را در غیبت وی و وصلت داده است وحدت و تنهایی او را بخضر ع و قصه غایب شدن
خضر ع از دیده مردم در بسته از خانه پدر مذکور شد و وی نزد ائمه ع می آمده و ایشان ع صدای
او را شنیده اند و شخص او را نمیدیده اند و گاه شخص او را میدیده اند و بر صفت غایب میشده
پس روایت شده است از انکه فرموده که در اثنایی که با پیغمبر ص در بعضی راههای مدینه میرفتیم ناگاه مرد پیری
بلند قامت پر ریش که میان دو دوش وی دور و وسیع بود با ملاقات نمود و بر پیغمبر ص سلام
کرده مرحبا گفت یعنی او را با وسعت حال خواند بعد از آن بمن ملتفت گشته گفت السلام علیک ای
چهارمین خلیفها و رحمت و برکات خدای بر تو باد و ای چنین نیست یا رسول الله پیغمبر ص فرمود که بلی
چنین است بعد از آن رفت گفتم یا رسول الله این چه بود که این مرد پیر گفت و تو تصدیق وی کردی
فرمود که الحمد لله تو چنانی چه خدای عز و جل در کتاب خود فرموده گویم یعنی در سوره بقره که انی جاعل
فی الارض خلیفة و خلیفه مجعول در زمین آدم ع است و فرموده گویم یعنی در سوره ص که یا داود انا
جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق پس داود خلیفه دوم است و فرموده در حکایتی
که از موسی پیغمبر نقل کرده در هنگامی که بهرون گفت گویم یعنی در سوره اعراف که اخلفنی فی قومی و اصلح
پس خلیفه هرون است آنگاه که خلیفه کرد او را موسی در میان قوم خود و او خلیفه سیم است و فرموده
گویم یعنی در سوره توبه که و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو بودی که تبلیغ کننده و ادا کننده
بودی از جانب خدای و از جانب رسول خدای گویم یعنی سوره توبه را چنانکه در سوره مذکوره گذشت
تو وصی و وزیر منی و ادا کننده قرض من و رساننده از جانب من و تو از من بمنزله هرونی از موسی
الا آنکه نیست پیغمبری بعد از من پس تو چهارم خلیفهایی چنانکه آن مرد پیر بر تو سلام کرد آیا دانستی که
او کیست گفتم نه فرمود که آن برادر تو خضر ع است و چون پیغمبر ص رحلت فرمود خضر آمده در خانه
ایستاد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع در آن خانه بودند و پیغمبر ص را بجامه پوشانیده بودند و گفت که
السلام علیکم یا اهل بیت محمد کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة و در روایتها در آمده که سوره
آل عمران که کل نفس ذائقة الموت ایراد کردیم که چون پیغمبر ص رحلت فرمود آینده نزد آل محمد آمد و تعزیت

ازان روایتها جبرئیل نزد ایشان آمده و ایشان را باین آیه تعزیه داده و اکنون مذکور شد که خضر ع نزد
آل محمد ص می آمده و ایشان ع او را نمیدیده اند پس تواند بود که آن آینده تعزیت دهنده خضر باشد
و تواند بود که جبرئیل باشد و ابن عباس گوید که روزی بخانه ابابکر رفتم عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عبد
الرحمن بن عوف آنجا بودند و خلوتی ساخته در با محکم کرده [illegible] اذن دخول نداد
من هم بر رخصت داخل شدم و بصحبت مشغول شدند ناگاه پیری در آمد [illegible] مخطط از
بافته صنعا پوشیده و ردای عدنی در بر افکنده و نعلین حضرمی در پا و عصایی از چوب شوخط
در دست گرفته سلام کرد جوابش دادیم ابابکر گفت ای شیخ بنشین پیر تکیه بر عصا نموده گفت
من قصد حج کردم و مرا همسایه است بمن گفت تو حج میروی باشد آن شخص را دریابی که خلیفه رسول
الله می فرماید و پیغام مرا برسان تا ترا ثواب باشد گفتم بگو پیغام چیست تا برسانم گفت بگو من زنی
ضعیفم و مرا پدری بود یاری من میداد و با حوال من میرسید پس پدرم وفات یافت و مزرعه
بمن گذاشت که معاش من و فرزندان من ازان بود امیر شهر آن مزرعه را از من بستد و یکی از غلامان
خود را بران بگماشت تا دخل آنرا میگیرد و با و میرساند و ازان هیچ بمن و فرزندان من نمیرسد ابابکر
گفت کراهت میباد آن غادر فاجر را و عمر گفت ای خلیفه رسول بگو را بنویس تا آن ظالم فاجر را
خوار و فضیحت کند در میان خلق و سزای خود رساند پس دیدیم که پیر باز گشته گفت پناه میبرم بخدا
از دشمنی و عداوت خدا که باشد ظالمتر و فاجرتر از آنکه برد خبر رسول الله ظلم کند و از خانه بیرون رفت
ابابکر گفت پیر را باز آرند یکی از اهل مجلس بطلب بیرون رفت پیر را ندید در باز اعتاب کردند گفت
بغیر از شما بمجلس دیگری را درین خانه نگذاشتم و ندیدم که آمده یا بیرون رفته پس ابابکر بعمر گفت شنیدی
گفت شنیدم و در وادی جن ازین بیشتر و عظیمتر دیدم شیطان بسیار فتنها مردم را بخیالها افگند
درین سخن بودند که شنیدیم با آواز بلند کسی میخواند که گویم آیت ابن عباس ذکر کرده که
انها احب [illegible] ای الکسی که زینت یافته با مری که لایق آن نیستی گویم یعنی خلافت عدل کن براه آن
کس که مبارکند آیا خضر را میبینی میکردانند بتحقیق که مذهبها گویم یعنی بهر راه رفتها تا ایمان
برده پس بخدای و پیغمبر توبه و بازگشت کن و بگذار ظلم اولیا را ما گواهانیم و شهیدی
نبود بر فدک بغیر گرد دختر پیغمبر پس خدای میداند که حق حق ایشانست نه شما گویم یعنی ابابکر

از قبیله بنی تیم بود و نه حق محمد و بیان کو تیم یعنی عمر که از قبیله بنی عدی بود مخصوص داشت پیغمبر ع روز را در

کفر شما بعلم و علم قرآن و دین و برادر بنی تیم کو تیم یعنی ابابکر حاضر بود در صحبت او از برای علی که پیش

سر وی موی ندارد و بسیار قیام دار غره است مرین کو تیم یعنی علی ع ظلم مکن ای برادر بنی تیم با ابو الحسن

علی چه مخصوص کشته است او را خدای از میان اوصیا بعد از آن ابن عباس میگوید که پس

ابابکر گفت یا ابن عباس مجلس ما امانت است باید که این حکایت را کس نشنود گفتم چنین کنیم

و درین سخن بودیم که شخصی آمده گفت امیر المؤمنین ترا میخواهد چون بخدمتش رفتم و نطقش بر

من افتاد بخندید و گفت یا ابن عباس از آن ابابکر چیزی بیاد داری گفتم بیاد دارم و لیکن عهد

از من بستدند که باز نگویم گفت من قصه با تو بگویم گفتم یا امیر المؤمنین تو پیش کسی بودیم و از آنها هیچ تفاوت

نزد تو بنشاید گفت آن بر خضر بود بنزد من آمد و قصه با من گفت چنانچه رفته بود و آن شعرها را بخواند

و من تا عثمان کشته شد آن حکایت را نگفتم و چون با امیر المؤمنین ع بخلافت بیعت کردند آنجناب عمامه

پیغمبر ص را بر سر و برد پیغمبر را در بر و نعلین او را در پا و شمشیر او را حمایل کرده بمسجد رفت و بر منبر

برآمده متمکن نشست و انگشتان خود را مشبک کرده بر زیر شکم نهاد بعد از آن گفت که ای معاشر

مردم بپرسید از من پیش از آنکه مرا گم کنید پس مردی از فصحای مسجد بر خاست تکیه بعصا کرده در بن

آن آهن تیز بود نموده پای بر مردم مینهاد تا آنکه نزدیک آنجناب رسیده گفت یا امیر المؤمنین دلالت

کن مرا بر عملی که چون آن عمل کنم نجات دهد مرا خدای بآن از آتش دوزخ پس آنجناب فرمود که بشنوای

شخص بعد از آن بفهم بعد از آن یقین کن دنیا به سه چیز قایم است بعالم که بعلم خود عمل کننده و مالدار

که بمال خود بخل نکند بر اهل دین خدای و بفقیر صبر کننده پس هرگاه عالم علم خود را پنهان کند و

مالدار بمال خود بخل کند و فقیر بر فقر خود صبر نکند پس در آن وقت واویلا و هلاکت نزدیک شود

که خانه ایمان بکفر باز گردد بعد از ایمان و بر روایتی پس در آن وقت واویلا و هلاکت شود و در آن وقت خدای

شناسان میدانند که خانه ایمان بازگشته است باول آن یعنی بکفر بعد از ایمان که تیم بعد از آن جواب

از سوال سائل داده میفرماید که ای پرسنده مغرور و فریفته مشو بکثرت مسجدها و نماز جماعت قومی که

جسدهای ایشان جمع و دلهای ایشان متفرق است پس جز این نیست که مردم سه گونه اند رغبت کننده

و زهد ورزنده و صبر کننده اما زاهد پس شاد نمیشود بچیزی که از دنیا هرگاه بوی آید و اندوهگین نمیشود

بر چیزی از آن هرگاه آنرا فوت کند و اما صابر پس در دل خود آرزوی دنیا میکند اگر چیزی از آن را یافت

خود را از آن میگرداند جهت آنکه علم ببدی عاقبت آن دارد و اما راغب پس باک ندارد که از حلال

بدنیا رسد یا از حرام گفت یا امیر المؤمنین علامت مؤمن در آن زمان چیست فرمود که نظر بولی

و دوست خدای میکند و او را دوست میدارد و نظر بدشمن خدای میکند و از وی بیزاری میجوید و برادر

فرمود که نظر میکند بآنچه خدای بر وی واجب ساخته است از حق و آنرا دوست میدارد و نظر میکند بآنچه

مخالف آنست و از آن بیزاری میجوید و اگر چه خویش نزدیک باشد گفت یا امیر المؤمنین قسم بخدای

که راست گفتی بعد از آن آن مرد غایب شده او را ندیدند و مردم طلب و تفحص کردند و نیافتند علی ع

بر فراز منبر تبسم کرده فرمود که چیست شما را این برادرم خضر بود و حارث گوید که در نخله مردی

با امیر المؤمنین ع دیدم گفتم یا امیر المؤمنین این چه کس بود فرمود که این برادرم خضر بود نزد من آمده بود

و میپرسید که از دنیا چه باقی مانده و من از وی پرسیدم که از دنیا چه گذشته و بمن خبر داد و من را ام

از وی بآنچه از وی پرسیدم و امیر المؤمنین ع گفت که طبق رطبی از آسمان برای ما آوردند خضر آنرا

انداخت و من در کف خود جمع کردم حارث گوید که گفتم یا امیر المؤمنین آنرا بمن بخش پس آنرا

بمن بخشید که کاشتم خرمای بسیار خوب رسای عجیبی بیرون آمد که هرگز مثل آن ندیده بودم و

روایات وارد شده که روزی امیر المؤمنین ع آمد و امام حسن ع و سلمان فارسی رضی الله عنه با وی

بودند و دست امیر المؤمنین بر دوش سلمان یا بر دست سلمان تکیه کرده بود پس داخل مسجد شد پس

چون نشست مردی خوش هیئت و لباس و برد حمایل بر دوش نزد وی آمده بر آنجناب سلام کرد

و آنجناب بشبیه سلام او جواب داده در برابر آنحضرت نشست و گفت یا امیر المؤمنین آمده ام و اراده

دارم که سه مسئله از تو بپرسم پس اگر از آن مرا خبر میدهی و از عهده جواب آنها بیرون می آیی میدانم

که قوم مرتکب حق تو نشده و آنرا از تو گرفته اند و تو بامر خلافت و امامت سزاوارتری از غیر

و ایشان ایمن نیستند در امور دنیا و آخرت خود و اگر از عهده جواب آنها بیرون نمی آیی میدانم

که تو و قوم مساوید امیر المؤمنین ع فرمود که بپرس از این یعنی از امام حسن ع پس آمرد روی بامام حسن کرده

سلام بوی داد و گفت ای فرزند خبر ده مرا که هرگاه آدمی میخوابد روح او کجا میباشد و کسی که چیزی

میشنود و زمانه طویل بیاد دارد بعد از آن وقت احتیاج بآن آنرا فراموش میکند چگونه است

وخبر ده مرا که مردی که او را فرزندان متولد میشوند بعضی شبیه پدر و اعمام و بعضی شبیه با در و خوال
خود میباشد چگونه است با آنجناب فرمود که بپرس از من آنچه خواهی آنمرد گفت که خبر ده مرا که از آنکه
هرگاه آدمی میخوابد روح او کجا میرود و از یاد داشتن و فراموش کردن که چگونه میباشد و آدمی چگونه
بیاد میدارد و فراموش میکند و فرزندی که متولد شد شبیه پدر چه میشود چگونه میباشد و
فرزند آدمی چگونه شبیه عموها و خالوها میگردد آنحضرت متوجه امام حسن ع شده بوی نگریست و
فرمود که ای ابو محمد جواب وی ده امام حسن ع گفت که اما از آنچه پرسیدی که آدمی هرگاه میخوابد روح
او کجا میرود هرگاه آدمی میخوابد روح او مثل شعاع آفتاب بیرون رفته بباد متعلق و باد را بهوا میکرده
و باد بهوا بازبسته و متعلق است تا وقتی که صاحب روح از برای بیداری حرکت کند پس اگر خدای
اراده فرماید که روح را بجا و مکان خود باز گرداند و روح برگردد و اذن دهد خدای بباز گشتن وی
بصاحب خود و بران بدن جذب میکند و میکشد روح باد را و باد هوا را پس روح بمکان خود
بازگشته در بدن صاحب خود ساکن گردانیده میشود و اگر خدای اراده فرماید که قبض روح آنکس کند
و اذن بباز گشتن آن روح بصاحب وی و بآن بدن ندهد جذب میکند و میکشد هوا باد را و باد
روح را پس باز نمیگردد بر صاحب خود تا وقتی که بر انگیخته شود گویم یعنی در قیامت و قبض میکند خدای
آن روح را و اینست که در سوره زمر میفرماید که الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها
تا آخر آیه و اما آنچه یاد کردی از امور یاد داشتن و فراموش کردن و کسی که چیزی را فراموش میکند و
بعد از آن بیاد می آرد هر کس هست بر سر دل او حقه سر گشاده است پس هرگاه آدمی چیزی میشنود
بآن حقه می افتد پس دل آدمی در حقه است و بر بالای حقه طبق و سر پوشی است که بر آن افتاده
منطبق میشود پس هرگاه خدای اراده کند که دل بیاد آرد حقه را میگشاید و این دلیل آنست که
اگر آدمی صلوات تمام کامل بر محمد و آل محمد ص فرستد آن طبق و سر پوش از آن حقه بر گشته در آن وقت
منکشف گشته دل روشن میشود و آدمی آنچه فراموش کرده بیاد می آرد و هرگاه خدای اراده کند
که از و فراموش سازد سر پوش و طبق را بر حقه افکنده منطبق کند و آن سر پوش بر آن حقه منطبق شود
و بیاد نیارد مگر آنگاه که خدای خواهد که طبق را بردارد و این دلیل آنست که اگر آدمی صلوات
بر محمد و آل محمد ص نفرستد یا صلوات ناقص بر ایشان فرستد گویم یعنی صلوات بر آل محمد نفرستند

آن طبق و سر پوش بر آن حقه افتد و منطبق گشته دل تاریک شود و آدمی آنچه بیاد داشته فراموش کند
و اما آنچه یاد کردی از امور فرزند متولد شده که شبیه پدر و عموها و خالوها میشود هرگاه در وقت مباشرت
آب مرد سبقت کند بر آب زن فرزند شبیه پدر و عموهای خود میگردد و هرگاه آب زن سبقت کند
بآب مرد شبیه مادر و خالوها میگردد و در روایات دیگر هرگاه مرد با اهل خود مباشرت کند با
ساکنی و رگهای بحال خودی و بدن غیر مضطرب نطفه در درون زهدان مضطرب و متحرک گشته
فرزند شبیه پدر و مادر بیرون می آید و اگر مباشرت کند بدل مشغول غیر ساکنی و عروق نه بحال خود
و بدن مضطرب نطفه مضطرب و متحرک گشته بزهدان در حال اضطراب بعضی عرقها یعنی رگها افتد
پس اگر بعرق و رگ عموها افتد فرزند شبیه اعمام خود شود و اگر بعرق و رگ خالوها افتد شبیه
اخوال خود گردد پس آنمرد گفت که گواهی میدهم که نیست خدا به الا خدای که یکتاست و شریک ندارد
و همیشه بآن گواهی داده ام و گواهی میدهم که محمد ص پیغمبر خداست و همیشه گواهی بآن داده و از آن اظهار
و گواهی میدهم که پدر تو امیر المومنین وصی محمد رسول الله است بحق و قیام دارد بحجت او و همیشه بآن گواهی
داده و آنرا گفته ام و اشاره بدست خود بامیر المومنین ع کرد و گواهی میدهم که تو وصی اویی و قیام
دارنده بحجت وی و همیشه آنرا گفته ام و اشاره بدست خود بامام حسن ع کرد و گواهی میدهم که
حسین بن علی وصی پدر تو و قیام دارنده بحجت او بعد از تو و وصی است و همیشه آنرا گفته ام و
گواهی میدهم بر علی بن حسین که قیام دارنده است بامر حسین بعد از وی و گواهی میدهم بر محمد بن علی
که قیام دارنده است بامر علی بن حسین بعد از وی و گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که قیام دارنده است
بامر محمد بن علی و گواهی میدهم بر موسی بن جعفر که قیام دارنده است بامر جعفر بن محمد و گواهی میدهم
بر علی بن موسی که قیام دارنده است بامر موسی بن جعفر و گواهی میدهم بر محمد بن علی که قیام دارنده است
بامر علی بن موسی و گواهی میدهم بر علی بن محمد که قیام دارنده است بامر محمد بن علی و گواهی میدهم بامر
حسن بن علی که قیام دارنده است بامر علی بن محمد و گواهی میدهم بر مردی از فرزندان حسن بن علی و صی او
که قیام دارنده است بقسط و عدل و انتظار او میکشند که نام او را نمیبرند و کنیت او را نمیگویند
تا آنکه ظاهر کند خدای امر او را در زمین پس پر کند زمین را از قسط و عدل چنانچه پر شده است از ظلم و
جور که او قیام دارنده است بامر حسن بن علی و سلام بر تو ای امیر المومنین و رحمت خدای و برکات او بر تو

بعد از آن برخاسته رفت پس امیرالمؤمنین ع بحسن گفت که ای ابومحمد از پی وی برو و ببین که قصد
کجا میکند حسن ع بر اثر وی بیرون رفته نبود جز آنکه پای خود بیرون مسجد نهاد و در نیافت که از زمین خدای
کجا راهش گرفت پس بسوی امیرالمؤمنین ع باز گشته بوی اعلام کرد گفت ای ابومحمد آیا
او را شناختی گفت نه و خدا و رسول خدا و امیرالمؤمنین دانا ترند فرمود که وی برادرم خضر ع بود
و امام جعفر ع نیز بعد از ذکر این خبر فرمود که آن مرد خضر ع بود و در روزی که امیرالمؤمنین ع رحلت فرمود
در آن موضع مردم باضطراب و دهشت میگریستند مثل روز رحلت پیغمبر ص پس مردی گریان و بسرعت
انا لله و انا الیه راجعون گویان آمده میگفت که امروز خلافت نبوت قطع شد تا آنکه در بر دری
که امیرالمؤمنین ع در آنجا بود ایستاده گفت ای ابوالحسن خدای ترا رحمت کناد بودی تو اول قوم
در اسلام و خالص ترین ایشان در ایمان و سخت ترین ایشان در یقین و خایف ترین ایشان
از برای خدای عز و جل و عظیم ترین ایشان در عنا و رنج و محافظت کننده ترین ایشان پیغمبر را و
امین ترین ایشان بر صحابهٔ او و فضل ایشان در منقبتها و اکرم ایشان در سابقتها گویم یعنی در کارهای
خوب که پیش از این کرده و بلند ترین ایشان در درجه و نزدیک ترین ایشان پیغمبر ص در خویشی و
شبیه ترین ایشان باو در هدی و نطق و هیئت اهل خیر و فعل و شریف ترین ایشان در منزلت
و گرامی ترین ایشان بر پیغمبر در قدر پس جزا خیر دهد ترا خدای از جانب اسلام و از جانب رسول آن
و از جانب مسلمین قوی بودی در هنگامی که صحابهٔ او ضعیف بودند و بجنگ بیرون رفتی در هنگامی
که ایشان تضرع و زاری میکردند و برخاستی در هنگامی که ایشان سستی کردند و التزام راه رسول الله کردی
آنگاه که اصحاب او قصد کردند گویم یعنی خلافت را چنانچه میگوید که تو بودی خلیفهٔ او بحق نزاع نکردی
و تذلل و فروتنی ننمودی برغم منافقان و خشم کافران و کراهیت حاسدان و کینهٔ فاسقان
پس برخاستی بامر گویم یعنی امر خلافت در هنگامی که ضعیف شده برسیدند و سخن گفتی در هنگامی
که در رو مضطرب شدند و رفتی بنور خدای عز و جل در هنگامی که ایستادند و توقف کردند پس اگر پیروی
تو میکردند هدایت می یافتند و بود صدای تو پست تر از ایشان و فوق تو بالا تر از ایشان و سخن تو
کمتر از ایشان و نطق تو صواب تر و درست تر از ایشان و رای تو بیشتر از ایشان و دل تو شجاع تر از ایشان
و یقین تو سخت تر از ایشان و عمل تو بهتر از ایشان و بودی تو بامور عارف تر و دانا تر از ایشان قسم بخدای

که بودی تو از برای دین پادشاهی در اول در هنگامی که مردم متفرق شدند و در آخر در هنگامی که ضعیف
و ترسان گشتند و بودی تو از برای مؤمنان پدر رحم کننده آنگاه که عیال تو بودند پس برداشتی
گرانیهای آنچه را که ایشان از آن ضعیف بودند گویم یعنی توانا بر داشتن آن نمی‌شدند و نگاه
نمودی آنچه را که ایشان ضایع کردند و مراعات کردی آنچه را ایشان رها کردند که نشستند و اهمال کردند
و دامن بر میان زدی هرگاه که جمعیت کردند و سربلندی بر آمدی هرگاه که جزع کردند و صبر کردی
آنگاه که تضرع و فروتنی کردند و ایشان را دریافتی آنگاه که تخلف نمودند و حاصل کردند بسبب تو آنچه
حساب نکرده بودند بودی تو بر کافران عذابی ریزنده و از برای مؤمنان باران و وسعت و فراخی
قسم بخدای که نظر کردی بکوری امت و فیروزی یافتی بامور مخفی ایشان و جمع کردی نفعهای
ایشان را گویم یعنی کارهای خوب که کرده بودند و فضایل ایشان همه در تو جمع بود چنانچه میگوید که
بردی فضیلتهای ایشان را و حجت تو رخنه نیافت و دل تو میل نکرد از حق بباطل و بصیرت تو
جبانه تو ضعیف نشد و نفس تو نترسید و خیانت نکرده بودی تو مثل کوه که بادهای سخت آنرا
حرکت نمیدهد و زایل نکند آنرا اشکننده‌ها و صداهای سخت رعد و بودی تو چنانچه پیغمبر ص فرمود
در بدن ضعیف و در امر خدای عز و جل قوی از نفس خود متواضع و فروتن و در نزد خدای عز و جل
عظیم و در زمین بزرگ و در نزد مؤمنان صاحب جلالت و بزرگی کسی را در بارهٔ تو نجسته و اره
اشاره و گوینده را سخن چینی و احدی را در بارهٔ تو طمعی و نزد تو نرمی و رخصتی نبود قوی عزیز نزد تو
ضعیف خوار بود تا حق را از وی بگیری و ضعیف خوار نزد تو قوی عزیز بود تا حق او را از برای او بگیری
و نزدیک و دوردران نزد تو مساوی بودند شان تو و کار تو راستی و صدق و رفق و مدارا و سخن تو
حکم و حتم و واجب و امر و کار تو حلم و حزم و احتیاط و رای تو علم و عزم بود و آنچه کردی از برای حال و
دشواری آسان گشت و دین بتو درست و ایمان بتو قوی شد و اسلام و مؤمنان بتو ثابت شدند
سبقت یافتی بر همه کس سبقت دوری و تعب دادی کسی را که دور کرد ترا تعب سختی و ملول و
کد خسته شدی از گریه و عظیم شد مصیبت تو در آسمان و انداخت مصیبت تو مردم را انا لله و انا
الیه راجعون راضی گشتیم بقضای خدای عز و جل و تسلیم نمودیم امر او را و قسم بخدای که مثل مصیبت تو
بمؤمنان هرگز نرسد تو از برای مؤمنان کهف و پناهی و حصنی و حصاری و بر کافران غلظتی و

خشمی بودی پس خدای ترا بپیغمبر خود ملحق ساخت محروم مکند خدای ما را از اجر تو گویم یعنی ترا اجر داد و ما را
و گمراه مکند ما را بعد از تو و قوم ساکت بودند تا آنکه سخن او منقضی و تمام شد و خود گریست و صحابهٔ
پیغمبر صلعم را اگر یافته بعد از آن او را طلب و جستجو کردند و نیافتند و امام جعفر ع فرمود که در اینجا
که پدرم ع ... بیگرد ناگاه مردی معمری بر خود گرفته وی را گرفته نگاه داشت و طواف او را
قطع کرده او را اندرون خانه که در پهلوی صفا بود برد پس فرستاده مرا طلبید و ما سه نفر شدیم
گفت مرحبا ای فرزند رسول خدای صلعم بعد از آن دست خود را بر سر من نهاده گفت مبارک گرداند
و نفع بسیار دهد خدای در بارهٔ تو ای امین خدای بعد از پدران خود و پدرم گفت ای ابو جعفر
اگر خواهی تو مرا خبر ده و اگر خواهی من ترا خبر دهم و اگر خواهی تو از من بپرس و اگر خواهی من از تو بپرسم
و اگر خواهی تو تصدیق من کن و اگر خواهی من تصدیق تو کنم فرمود که هر کدام بخواهم گفت پس بپرهیز
از آنکه زبان تو در وقت سؤال کردن من گویا شود بامری که غیر آنرا در دل داشته باشی فرمود که
آن کار نمیکند مگر کسی که در دل او دو علم باشد که یکی مخالف دیگری باشد و خدای ابا و امتناع دارد
از آنکه او را علمی باشد که در آن اختلاف باشد گفت مسئلهٔ من همین بود که پارهٔ از آنرا تفسیر کردی
خبر ده مرا از این علمی که در آن اختلاف نیست که آنرا چه کس میداند فرمود که اما جملهٔ علم نزد خدای
عز و جل است و اما آنچه بندگان را از آن چاره نیست نزد اوصیا است پس آن مرد معجر خود را گشوده
درست نشست و روی وی درخشیدن گرفت و گفت که این را میخواستم و از برای این آمده بودم
دعوی کردی که آنچه اختلافی در آن نیست از علم نزد اوصیا است پس چگونه میدانند آنرا فرمود که
پیغمبر صلعم آنرا میدانست الا آنکه ایشان نمی‌بینند آنچه را که پیغمبر صلعم میدید گویم یعنی فرشته را جهة آنکه
او پیغمبر بود و ایشان محدث‌اند گویم یعنی سخن فرشته را میشنوند و او را نمی‌بینند چنانکه احوال گفته
خواهد شد و پیغمبر بسوی خدای جل جلاله بمعرفت و وحی میشنید و ایشان نمیشنوند گفت راست گفتی ای فرزند
رسول الله نزدیک باشد که مسئلهٔ صعب دشواری بیارم خبر ده مرا از این علم که چرا ظاهر نمیشود چنانکه با
رسول الله که بود ظاهر میشد پدرم خندیده فرمود که ابا و امتناع دارد خدای از آنکه مطلع سازد
بر علم خود الا کسی را که امتحان کرده شده باشد با ایمان بخدای چنانچه حکم کرد بر پیغمبر صلعم که صبر کند بر
اذیت قوم خود و جهاد نکند با ایشان الا بامر خدای پس بسا که آنحضرت علم خود را پنهان داشت

تا آنکه بوی گفته شد که فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین گویم که این آیه در سورهٔ حجر است یعنی پس
ظاهر کن ای محمد آنچه را که مأمور شده‌ای و اعراض کن از مشرکان قسم بخدای که اگر پیش از این آیه علم
خود را ظاهر کردی ایمن بودی و لیکن نظر بر اطاعت داشت و از خلاف میترسید گویم یعنی از
خلاف اطاعت میترسید و از بخت خود را از آن باز داشت و دوست دارم که چشم تو مهدی
این امت را ببیند که ملائکه با شمشیرهای آل داود در میان آسمان و زمین عذاب میکنند ارواح کافران را
از مردگان و ملحق میسازند با ایشان ارواح شبیهان ایشان را از زندگان بعد از آن آنجناب شمشیری
بیرون آورده گفت که ها این شمشیر از آن شمشیرهاست آری بخدای که محمد را بر بشر برگزیده پس
معجر خود را باز خود گرفته گفت که من الیاسم نپرسیدم از تو امر ترا از روی نادانی و جهل بآن الا
آنکه دوست داشتم این حدیث قوت اصحاب و یاران تو باشد و زود باشد که خبر کنم ترا بآیه که
تو آنرا میدانی که اگر باین آیه خصومت کنند ظفر و فیروزی می‌یابند پس پدرم فرمود که اگر خواهی
خبر دهم ترا بآن آیه گفت میخواهم فرمود که شیعیان ما اگر بمخالفان ما گویند که خدای عز و جل پیغمبر خود
میفرماید که انا انزلناه فی لیلة القدر تا آخر سوره که تنزل الملئکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر
سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی گوید یعنی فرود می‌آیند ملائکه و روح در شب قدر بزمین با آسمان اول
از جهة هر امری که مقدر شده است در آن سال تقدیر میکند خدای در آن شب سلامت با سلام است تا وقت
طلوع صبح پس آیا پیغمبر صلعم میدانسته است از علم چیزی که در آن شب که نمیدانسته باشد آنرا با آنکه جبرئیل
فرود می‌آورده است آن علم را بوی در غیر آن شب ایشان یعنی مخالفان خواهند گفت که نه گویم یعنی
چنان نبوده که نمیدانسته باشد میدانسته و جبرئیل می‌آورده است آنرا بوی در غیر آن شب پس شیعیان
با ایشان گویند که پس چاره هست از آنکه آنچه میدانسته است اظهار کند ایشان خواهند گفت که نه
گویم یعنی چاره نیست از اظهار آنحضرت آن علم را پس آنحضرت اظهار آن علم میکرده و هرگز میان
آن علم و علمی که در شب قدر با او می‌آمده اختلافی نبوده تا آنکه در علم خدای اختلاف باشد پس شیعیان گویند
که آیا در آنچه پیغمبر صلعم اظهار کرد از علم خدای عز و جل اختلافی بود اگر ایشان گویند که نه پس شیعیان گویند
که پس کسی که حکم کند بحکم خدای که در آن اختلاف باشد آیا مخالفت پیغمبر صلعم کرده خواهد بود ایشان
خواهند گفت که آری و اگر گویند که نه نقیض سخن اول ایشان خواهد بود گویم سخن اول اینست که

آنحضرت از علم چیزی میدانست پیش از شب قدر که اظهار آن میکرد و اختلاف میان آن علم و علمی که
در شب قدر بروی نازل میشد نبود پس شیعیان گویند که ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم گوییم
این آیه در سوره آل عمرانست یعنی و نمیدانند تاویل آنرا یعنی تاویل متشابهات یا کل کتاب را
مگر خدای و راسخان در علم اگر گویند که راسخان در علم کیانند شیعیان گویند که کسیست که در علم او
اختلاف نباشد اگر گویند آن کیست شیعیان گویند که صاحب آن پیغمبر صلعم بود پس آیا او از رسالت آگاه
کرد یا نکرد اگر گویند که او از رسالت کرد شیعیان گویند پس آیا آنحضرت رحلت فرمود و خلیفه
بعد از وی میدانست علمی را که در آن اختلاف نیست اگر گویند نه شیعیان گویند که خلیفه پیغمبر صلعم از
خدای تایید یافته و خلیفه نمیکند رسول خدای مگر کسی را که حکم کند بحکم وی و مگر کسی را که مثل وی باشد
الا پیغمبری که بعد از و پیغمبری نباشد و اگر پیغمبر خلیفه در علم خود تعیین نمیکرد آنانرا که در پشت پدران
بودند از آنانکه بعد از وی بدنیا می آمدند ضایع کرده میبود پس اگر گویند که علم پیغمبر صلعم از قرآن بود شیعیان
گویند که حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم امرا من
عندنا انا کنا مرسلین گوییم این آیتها در اول سوره دخانست قاضی گوید یعنی حم و قرآن یا حم قسم
بقرآن که فرو آوردیم ما آنرا در شب مبارکی یعنی شب قدر بتحقیق که هستیم ما بیم دهنده در آن یعنی
در شب قدر جدا کرده میشود هر امر محکمی یا هر امری ملتبس بحکمت امری از نزد ما یعنی مراد ما ازین امر
امریست که از نزد ما باشد بر مقتضای حکمت ما بتحقیق که هستیم ما فرستنده پس اگر مخالفان گویند که
خدای عز و جل نمیفرستد الا بسوی پیغمبر شیعیان گویند که این امر حکیمی که جدا کرده میشود در آن شب قدر
از ملئکه و روحی است که نازل میشوند از آسمانی بآسمانی یا از آسمان بزمین پس اگر گویند که از آسمانی بآسمانی
پس نیست در آسمان کسی که از طاعت خدای رجوع بمعصیت کند و اگر گویند از آسمان بزمین و
اهل زمین محتاج ترین خلق اند بآن شیعیان گویند که پس آیا چاره است ناچار یعنی اهل زمین را
از سیدی و معتمد الیه که محاکمه نزد وی برند پس اگر گویند که حکم کننده ایشان خلیفه است شیعیان گویند
که الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم
من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون گوییم که این آیه در سوره بقره است یعنی
خدای ولی یعنی متولی و مباشر اصلاح و مصلحتهای آنانست که ایمان آورده اند بیرون می آرد ایشانرا

از تاریکیها

از تاریکیها بسوی نور و آنانکه کافر شدند دوستان ایشان طاغوتست یعنی پیروان غضب کنندگان
حق آل محمد بیرون می آرند ایشانرا از نور بسوی تاریکیها آنجماعت اهل آتشند ایشان در آن آتش
همیشه خواهند بود و قسم بعمر خود کسی که نیست در زمین و نه در آسمان ولی خدای عز و جل
او از خدای تایید یافته و کسی که از خدای تایید یافته خطا نمیکند و نیست در زمین دشمن خدای
جل ذکره الا آنکه او را خدای مخذول ساخته و با او واگذاشته است او را و کسی که مخذول گشته
صواب نه درست نمیکند و نمیگوید چنانچه چاره نیست از فرود آوردن امر از آسمان که حکم کنند بآن
اهل زمین همچنان چاره نیست از والی پس اگر مخالفان گویند که ما او را نمیشناسیم شیعیان
گویند که شما اجابت و قبول نمیکنید ابا و امتناع دارد خدای که واگذارد بندگانرا بی حجتی بعد از آن
آنجناب ساکت گشت آن مرد یعنی الیاس گفت که ای فرزند رسول خدای اینجا بابی مشکل است
برای تو جهت اگر مخالفان گویند که حجت خدای قرآنست فرمود در آن هنگام بایشان میگوییم
قرآن سخنگو نیست که امر و نهی کند ولیکن قرآنرا اهلی است که امر و نهی میکنند و میگوییم که گاه مصیبتی بالای
زمین عارض میشود که نیست آن در سنت پیغمبر و در حکمی که در آن اختلاف نیست و در قرآن و چون
خدای علم بآن فتنه دارد ابا و امتناع دارد که آن فتنه در زمین ظاهر شود و آنرا در حکم او ردی کننده
و فرج دهنده از اهل زمین نباشد آن مرد گفت اینجا ظفر و فیروزی می یابید ای فرزند رسول خدای
گواهی میدهم که خدای عز ذکره میداند آنچه را که بخلق میرسد از مصیبت در زمین یا در نفس خود شان
از دین یا غیر دین پس قرآنرا دلیلی و راهنمایی وضع فرموده پس آن مرد گفت ای فرزند رسول خدای
آیا در می یابی که قرآن دلیل چه چیز است فرمود که آری در قرآنست مجمل حدها و تفسیر آن نزد حکم
پس خدای ابا و امتناع دارد که جنبنده مصیبتی رساند در دین یا در نفس یا در مال او که در زمین
خدای از حکم خدای قاضیی و حکم کننده بصواب و درستی در آن مصیبت نباشد پس آن مرد
گفت که اما درین باب بحجت ظفر و فیروزی یافته اید مگر آنکه خصم شما بر خدای افترا کرده گوید که
نیست خدای سبحانه را حجتی ولیکن خبر ده مرا از تفسیر [illegible] مخصوص
داشته شده است بآن علی ع ولا تفرحوا بما اتاکم گوییم این آیه در سوره حدید است و ما قبل آن
اینست که ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها ان ذلک

علی الله یسیر لکیلا تاسوا تا آخر آیه یعنی نرسیده است بشما مصیبتی در زمین و نه در نفسهای شما
الا آنکه در کتابست یعنی ثبت است در علم خدای پیش از آنکه بیافریم آن مصیبت یا زمین یا
نفسهای را بتحقیق که آن ثبت کردن بر خدای آسانست بسبب آن ثبت و نوشته شده تا
اندوهگین نشوید بر آنچه فوت شده و رفته است از شما و شاد نشوید بآنچه داده است خدای بشما اصحاب
فرمود که این آیه در شان ابابکر و اصحاب و یاران او نازل گشته در دو فقره مقدم و مؤخر شده یعنی
اندوهگین نشوید بر آنچه از شما فوت شده و رفته است از شما آنچه مخصوص داشته شده است بان علی
و شاد نشوید بآنچه داده است خدای بشما از فتنه که عارض شما شده بعد از پیغمبر صلعم پس آن مرد
گفت که گواهی میدهم که شما اصحاب حکمی هستید که اختلاف در آن نیست بعد از آن آن مرد برخاست
رفت پس او را ندیدم و امام محمد باقر ع در مدینه بیرون رفت و دلتنگ شده تکیه بر دیواری
از دیوارهای مدینه کرده متفکر بود مردی نزد او آمده گفت که ای ابوجعفر حزن و اندوه تو بر چیست اگر
بر دنیاست خود رزق حاضر است که نیکوکار و بدکار ازان تمتع میکنند و اگر بر آخرت است خود وعده
راستیست که حکم میکند دران پادشاه قادر امام ع فرمود که اندوه من برین نیست و نیست حزن
من الا بر فتنه عبدالله بن زبیر آن مرد گفت که آیا دیده احدی را که از خدای ترسیده باشد و خدای او را
نجات نداده باشد یا دیده احدی را که توکل بر خدای کرده باشد و خدای کفایت امور او نکرده باشد یا دیده
احدی را که بخدای پناه برده باشد و خدای او را پناه نداده باشد امام ع فرمود که نه پس آن مرد روی
گردانیده رفت پرسیدند که این چه کس بود آنجناب فرمود که این خضر بود و در حدیث دیگر ازین جنس است
با امام زین العابدین ع واقع شده و امیرالمؤمنین ع یک شب پیش از جنگ بدر خضر ع را در خواب
دیده بوی گفت که چیزی مرا تعلیم کن که بآن بر دشمنان نصرت یابم گفت بگوی که یا هو یا من لا هو الا هو
چون صبح شد قصه خواب را به پیغمبر صلعم عرض کرده فرمود که ای علی اسم اعظم ترا تعلیم شده و در روز
جنگ بدر آن کلمه بر زبان علی ع بود و عطا کرده است خدای بخضر ع قوتی که بهر صورت که خواهد
اراده نماید بر آید چنانچه مذکور شد پس حلیه و لباس خضر بنابر خبرها که مذکور شد چنین است که دیدند
او را مرد پیری در با او عصایی که در پهلوی خود نهاده بود و کسوه بر وی بود که هرگاه سر او پوشانیدی
پاهای وی بیرون ماندی و هرگاه پاها را پوشانیدی سر او بیرون ماندی و در بعضی آل محمد ع و غیر ایشان

او را مرد پیر بلند قامت پر ریش که میان دو دوش وی دور و وسیع بر عصایی تکیه کرده که از بن
آن آهن نیز بود خوش هیئت و لباس و بر دوش او برد یمانی خوب و دید ابن عباس و غیر او در خانه ابابکر
او را مرد پیری جامه سرخ مخطط از بافته صنعا پوشیده و ردای عدنی در بر افکنده و نعلین خضری در پا
و عصایی از چوب شوحط در دست گرفته و قصه دو مرد تاجر از اهل شهر مدین خضر و دیدن ایشان خضر را
در جزیره و بردن خضر ع ایشان را بر دوش و کلاه شتن در چهار روز مذکور شد و خضر ع پیغمبر و امام نبوده بل
روایتی که مذکور شد که خدای تعالی دراز کرد عمر او را از برای نبوتی که آنرا جهت او مقدر کرده باشد و نه
از برای کتابی که بر وی نازل سازد و نه از برای شریعتی که بآن شریعت آنها را که پیش از وی بوده اند
از پیغمبران منسوخ سازد و نه از برای امامتی که لازم سازد بر بندگان خود که اقتدا بوی کنند و نه از برای
طاعتی که آنرا از برای او واجب گرداند و در روایات وارد شده که از امام محمد باقر یا امام جعفر ع پرسیدند
که چیست منزلت شما و بچه کس شبیهید از پیشینیان فرمودند بخضر صاحب و یار و رفیق موسی و ذوالقرنین
که آن هر دو عالم بودند و پیغمبر نبودند و امام ابوجعفر ع فرمود که علی ع محدث بود گفتند که محدث چیست
فرمود که فرشته با او سخن میگفت و بگوش او القا میکرد پس صدایی میشنید مثل صدای طشت یا
بر دل او کوفته میشد پس میشنید افتادنی مثل افتادن زنجیر بر طشت پرسیدند که پیغمبر بود دست مبارک
اشاره کرده گفت نه مثل صاحب و رفیق و یار سلیمان گویم یعنی آصف و خضر صاحب موسی و مثل ذوالقرنین
آیا بشما نرسیده که او یعنی علی ع گفت که در میان شما مثل وی یعنی مثل ذوالقرنین است یعنی خود ع
از او یعنی از علی ع پرسیدند از ذوالقرنین که آیا پیغمبر بود فرمود که نه ولیکن بنده بود که خدا را دوست میداشت
پس خدای او را دوست داشت و با خدای نصح و دوستی ورزید پس خدای با وی نصح و دوستی ورزید
و از امام ابوجعفر و ابوعبدالله ع پرسیدند که چیست موضع و منزلت علما ائمه ع فرمودند که نه و لیکن
علما اند مثل ذوالقرنین در علم وی و یوشع و آصف صاحب سلیمان و صاحب موسی ع و در نسخه صاحب
داود گویم یعنی لقمان ع و آنچه از امام جعفر ع روایت شده که خضر پیغمبر مرسل بود که خدای تبارک و تعالی
او را بر قوم خود مبعوث ساخت پس وی ایشان را بتوحید خدای و اقرار پیغمبران و کتابهای خدای دعوت
نمود و آیت و معجزه او این بود که بر هر چوب خشکی و زمین ساده نشستی سبز شدی و آنچه اسحق از رق
از توریة نقل کرده که مرغی در برابر موسی و خضر فرود آمده بمنقار خود آب را بجانب مشرق و مغرب و آسمان

در شهر خود

پیغمبر اند

زمین و دریا انداخته موسی و خضر مراد او را ندانستند پس صیادی که فرشته بوده آمده و بایشان گفت که
من این شه مرغ را دانستم و شما که دو پیغمبرید ندانستید چنانچه در آخر این قصه گفته خواهد شد این دو خبر
معارضه با روایات بسیار که دلالت بر عدم نبوت خضر دارد نمیکند و در روایتها وارد گشته که از جمله
سهل آنجایی خوابیدن شتر را که یعنی خضر ع و جای وی هرگز نمناکی با نجا نمیرود که نماز گزارد در آنجا
شام و خفتن و دعا کند الا آنکه خدای فرج دهد حزن و اندوه او را و در روایت شده که پیغمبر ص علی ع را
کرده گفت که کرفس نکوتر که آن تره الیاس و یوشع بن نون ع است و فرموده که کرفس تره پیغمبران
و خورش خضر و الیاس کرفس و کماه است که مذکور شد قال له گفت او را یعنی خضر را موسی
هل اتبعک علی موسی که آیا پیروی کنم ترا بر قاضی گوید یعنی بشرط ان تعلمن مما
علمت رشدا ۵ آنکه بیاموزانی مرا از آنچه آموزانیده شده رشدی قاضی گوید یعنی علم با رشد
و در اول این سوره گفته شد که رشد یعنی هدایت چون موسی و یوشع خضر را یافتند نزد او رفتند و او در نماز بود
چنانچه گذشت موسی نشست تا آنکه خضر از نماز فارغ شد چون خضر فارغ گردید سلام موسی و یوشع داد با
نشسته یا تکیه کرده یا آنکه موسی و یوشع بر وی سلام کردند پس موسی گفت السلام علیک ای عالم بنی اسرائیل
خضر جواب داد و سلام راندند و از آن تعجب کرد چه آنکه در زمینی بود که در آن زمین سلام نبود
یعنی خضر گفت تو کیستی گفت من موسی بن عمرانم گفت تو آن موسی بن عمرانی که خدای با او سخن گفت گفت آری
گفت چرا آمده و چیست حاجت تو گفت آمده ام که پیروی تو کنم تا تعلیم کنی مرا از آنچه تعلیم یافته
خضر برجسته عصای خود را برگرفت موسی گفت که من مامور شده ام که پیروی کنم ترا بر آنکه تعلیم کنی مرا
از آنچه تعلیم گرفته رشدی و موسی بخضر عالم حسد نبرد و موسی پیغمبر خدای بود بوحیی که بوی میشد آنچه
کرد خضر را و او را بسخن در آورد و او را بعلم شناخت و حسد بروی نبرد و مذکور شد که خضر عالم از
بود و یونس و هشام بن ابراهیم اختلاف کردند در بارهٔ عالمی که موسی ع نزد او رفت یعنی خضر ع که کدام
عالمتر بودند و آیا جایز است که خضر حجت باشد بر موسی در زمان موسی و حال آنکه موسی حجت خدای بود
خدای پس در این باب بخدمت امام رضا ع نوشتند از آن پرسیدند آنجناب در جواب نوشت
نزد عالم رفت و در جزیره از جزیرهای دریا در مکانی بوی رسید گفت چیست حاجت تو گفت آمده ام
تا تعلیم کنی مرا از آنچه تعلیم یافته رشدی گفت من موکلم بامری که تو آنرا طاقت نمی آری و تو موکلی بامری

که من طاقت آن نمی آرم تو هرگز استطاعت صبر با من نخواهی داشت و چگونه صبر کنی بر چیزی که احاطه
نکرده بان خبری و موسی فاضلتر از خضر بود و نبود خبر دادن خضر موسی را که خود را که فارد …
فخشینا ان یرهقهما طغیانا چنانچه عنقریب خواهد آمد باستحقاق خضر ع از برای رتبهٔ او بر موسی ع حال
آنکه موسی ع افضل از خضر بود بلکه از برای استحقاق موسی بود بیان کردن را چنانچه در این آیتها
آخر این آیتها خواهد آمد و امام جعفر ع فرموده که سلیمان عالمتر از آصف و موسی عالمتر از کسی بود که
که پیروی او کرد یعنی خضر ع و بروایت دیگر از آنجناب فرمود که موسی عالمتر از خضر بود و در روایتها وارد شده
که محمد و آل او ص عالمتر از هر دو بودند چنانچه در آخر تفسیر این آیتها تفصیل گفته خواهد شد قال گفت خضر
انک لن تستطیع معی صبرا ۵ که بتحقیق که تو هرگز استطاعت و توانایی نخواهی داشت
با من صبری قاضی گوید که بعد از آن علت عدم استطاعت صبر را بیان کرده میفرماید که وکیف
تصبر علی ما لم تحط به خبرا ۵ و چگونه صبر میکنی بر چیزی که احاطه نکرده بان خبری
چون موسی بخضر گفت که آمده ام که پیروی کنم ترا تا تعلیم کنی مرا از آنچه تعلیم کرده شده رشدی خضر گفت
تو استطاعت و توانایی نداری با من صبر کنی چه من موکلم بامری و علمی که تو طاقت آن نمی آری و تو موکلی بامری
و علمی که من طاقت آن نمی آرم موسی گفت بلکه استطاعت و توانایی دارم با تو صبری خضر گفت
در علم خدای و امر او مجال قیاس نیست و چگونه صبر میکنی بر چیزی که احاطه نکرده بان خبری پس امر خدای
برقیاسها حمل کرده نمیشود و کسی که حمل کند امر خدا را برقیاسها هلاک و تباه میشود و مردم را هلاک و تباه
میکند چه اولین معصیتی که ظاهر شد فرق و جدا کردن ابلیس لعین بود گویم یعنی جدا کرد خود را از آدم یا
از فرشتگان در هنگامی که امر کرد خدای سبحانه ملائکه را بسجدهٔ آدم پس همگی سجده کردند و آن لعین از سجده
ابا کرد پس ایزد تعالی در سورهٔ اعراف فرموده که قال ما منعک الا تسجد اذ امرتک قال انا خیر منه خلقتنی
من نار و خلقته من طین یعنی گفت خدای که چه چیز منع کرد ترا که سجده کنی آنگاه که امر کردم ترا گفت ابلیس که
من بهترم از او آفریده تو مرا از آتش و آفریده او را از گل پس اول کفر او این بود که گفت که من بهترم از او
بعد از آن قیاس او بود که گفت آفریده مرا از آتش و آفریده او را از گل پس دور کرد خدای عز و جل او را از
همسایگی خود و او را رجیم نامید و بعزت خود قسم یاد کرد که قیاس نکند احدی در دین خود الا آنکه او را با دشمن
خود ابلیس قرین سازد در درک زیرین آتش دوزخ قال گفت موسی ستجدنی ان شاء الله

صابراً اگر زود باشد که بیابد مرا اگر خواهد خدای صبر کننده؛ قمی گوید یعنی انکار نکنم وَلَا أَعْصِي لَكَ

أَمْرًا ۵ و عصیان نکنم ترا امری قمی گوید یعنی بیابید مرا صبر کننده و غیر عاصی چون خضر گفت که

تو هرگز استطاعت نخواهی داشت با من صبری و چگونه صبر میکنی بر چیزی که احاطه نکردهٔ باان خبره

موسی گفت زود باشد که بیابید مرا ان شاء الله صبر کننده؛ و غیر عاصی پس چون استثنا کرد ان شاء الله

گفت خضر او را قبول کرد و بعد از ان از آل محمد و آنچه از بلیّها و مکر دشمنان با ایشان میرسد موسی خبر

کرده خبر داد تا انکه هردو سخت گریستند بعد از ان حدیث کرده و خبر داد وی از پیغمبر و از امیرالمومنین

و از فرزندان فاطمه و ذکر کرد از برای او فضل محمد علی و فاطمه و حسن و حسین را و آنچه با ایشان عطا شده

و آنچه باان مبتلا کرده شده اند تا انکه موسی گفت که کاش میبودم از آل محمد باو گفت که از تیم محمد

و ذکر کرد ابابکر و عمر و بعثت پیغمبر صلعم را بقوم خود و آنچه میرسید پیغمبر صلعم از ان دو و از قوم او و

تکذیب ایشان آنحضرت را و ذکر کرد از برای او تاویل آیه سورهٔ انعام را که وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ

كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ در هنگامی که گرفت خدای بر ایشان میثاق را و مثل علی و ائمه صلعم بعد از وی

درین امت مثل موسی و خضر عالم علم است در هنگامی که موسی با او ملاقات و او را منطق و طلب

رفاقت نمود چه حق تعالی بموسی علیه السلام گفت یعنی در سورهٔ اعراف که إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي و

بِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ بعد از ان گفت که وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً و

تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و نزد خضر عالم علمی بود که در لوحهای توریة جهت موسی نوشته نشده بود و موسی

گمان کرده بود که جمیع چیزها که در پیغمبری خود باان محتاج میشود و جمیع علم در لوحها نوشته شده است

چنانچه گمان کرده اند آن جماعت که دعوی میکنند که علما و فقها اند و داده شده است با ایشان جمیع علم و

فقه در دین از آنچه این امت باان محتاج میشوند و صحت یافته است آن از برای ایشان از پیغمبر صلعم

و آنرا آموخته و حفظ کرده اند و کل علم پیغمبر صلعم را نمیدانستند و از انحضرت چیزی با ایشان نرسیده بود

و معرفت باان نداشتند و آن چنان بود که چیزها از حلال و حرام و احکام با ایشان رو میداد و مردم میپرسیدند

و نزد ایشان حدیثی در ان باب از پیغمبر صلعم نبود و شرم میشد ایشان را که مردم ایشان را نسبت بنادانی

دهند و مکروه ایشان بود که چون مردم بپرسند جواب نگویند که مبادا مردم طلب علم از معدن علم

یعنی آل محمد علیهم السلام کنند پس از جهت استعمال رای و قیاس در دین خدای و کرامات از حد بیرون کردند و

دین خدا را بیدعتها گرفتند و حال انکه پیغمبر صلعم فرموده که هر بدعتی گمراهی است پس اگر ایشان که مردم

از دین خدای میپرسیدند و حدیثی از پیغمبر صلعم نداشتند بر میگردانیدند آنرا بسوی خدای و بسوی پیغمبر

و بسوی صاحبان امر و علم از ایشان میدانستند آنرا اما انکه بیرون می آرند آنرا از ایشان یعنی علم را

از آل محمد علیهم السلام چنانچه در سورهٔ نسا میفرماید که وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ

مِنْهُمْ و مانع از طلب علم از ایشان عداوت با ایشان و حسد بود و قسم بخدای که موسی بخضر حسد نبرد

و موسی آنجا که ملاقات بخضر و او را منطق نمود بوحی خدای پیغمبر بود و او را بعلم شناخت بلکه اقرار

بعلم او نمود و حسد نبرد چنانچه حسد بردند این امت بعد از پیغمبر صلعم بر علم ایشان علیهم السلام و بر انکه از پیغمبر

میراث یافته بودند و رغبت نکردند ایشان در علم ایشان چنانچه موسی بخضر رغبت و درخواست رفاقت

کرد تا از علم بیاموزد او و ویرا ارشاد کند و چون موسی آن درخواست از وی نمود خضر دانست که موسی

استطاعت صحبت او ندارد و تحمل علم او و صبر با او نیارد گفت که إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ

كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا گفت موسی و حال انکه خضوع و خشوع میکرد او را و تعظیم و بزرگ داشت او

بر خود بسبب انکه قبول کند او را که سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا و خضر علم آنرا

که صبر بر علم او نمیتواند کرد و قسم بخدای که چنین بود حال قضیان این امت و فقیهان و جماعتی که تحمل

علم آل محمد علیهم السلام نمی یارستند و قبول آن نمیکردند و آنرا فرا نمیگرفتند و طاقت آن و صبر بران

نمی آوردند چنانچه صبر نیارست موسی علیه السلام بر علم خضر در هنگامی که مصاحبت با او کرد و دید از علم او آنچه

و آن مکروه موسی و خدای باان راضی و آن حق بود و همچنین علم آل محمد علیهم السلام نزد نادانان مکروه بود و آنرا

فرا نمیگرفتند و آن نزد خدای حق بود قَالَ گفت خضر فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي

عَنْ شَيْءٍ که پس اگر پیروی میکنی مرا پس مپرس مرا از چیزی قمی گوید یعنی اولا از من مپرس

چیزی را که انکار کنی آنرا و وجه صحت آنرا حَتَّى أُحْدِثَ تا انکه احداث کنم قمی گوید یعنی

ابتدا کنم لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ۵۶ از برای تو از ان ذکری قمی گوید یعنی بیان

چون خضر از برای موسی ذکر آل محمد صلعم کرد گفت پس مپرس از من چیزی را که میکنم و آنرا بر من انکار مکن تا انکه

من خود خبر دهم ترا بخبر آن موسی گفت خوب است بر من یعنی عهد کردم که چنان کنم فَانْطَلَقَا

عشر ۸

پس روانه شدند هردو قمی گوید یعنی بکنار دریا بطلب کشتی حَتَّى إِذَا رَكِبَا تا انکه

سوار شدند هر دو فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا در کشتی شکافت آن را یعنی خضر کشتی را قَالَ
گفت موسی أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا که آیا شکافتی آن را از برای آنکه غرق کنی اهل آن را
یعنی اهل کشتی را قاضی گوید چه شکافتن کشتی سبب دخول آب در آن و منجر بغرق شدن اهل کشتی میشود
لَقَدْ جِئْتَ بتحقیق که آمدی یعنی اتیان کردی شَيْئًا بچیزی قاضی گوید یعنی بامری و کاری
إِمْرًا منکرة قاضی گوید یعنی عظیم قَالَ گفت خضر أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ
مَعِيَ صَبْرًا که آیا نگفتم که بتحقیق که تو هرگز استطاعت و توانایی نخواهی داشت با من صبری
چون موسی عهد کرد که از خضر چیزی نپرسد پیروی خضر کرده هر سه یعنی موسی و خضر و یوشع روانه شدند
تا آنکه بمعبری در کنار دریا رسیدند که کشتی مشحون باهل کشتی شده بود و اراده داشتند که عبور کنند
چون اهل معبر ایشان را دیدند گفتند والله از جماعت امروز مزد نمیگیریم و اهل کشتی گفتند که این
سه نفر را در کشتی برگیرید که ایشان قومی صالح اند پس ایشان را برگرفته چون کشتی در دریا روانه شده
رفت و آب بسیار شد یعنی بجایی رسیدند که آب دریا بسیار بود خضر ع کشتی را شکافت با منقار
که برداشته بجانب اطراف و جوانب کشتی رفته اطراف کشتی را شکسته با کهنه و گل پر کرد موسی سخت
غضبناک گشته بخضر گفت آیا شکافتی کشتی را از برای آنکه غرق کنی اهل آن را بتحقیق که اتیان مودی
بچیزی منکر و موسی ظلم را منکر میداشت پس عظیم شمرد آنچه را که دید پس خضر گفت که آیا نگفتم که تو
هرگز استطاعت صبر با من نخواهی داشت و یافته نمیشود از برای ائمه و علما علم شبیهی الا موسی و خضر
صاحب کشتی موسی سخن گفت بجهل و نادانی و صاحب کشتی سخن گفت بعلم و مردم سخن گفتند بجهل و
نادانی و علی سخن گفت بعلم قَالَ گفت موسی لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ که مگیر مرا بآنچه
فراموش کردم یعنی بآنچه ترک کردم از امر تو وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي و بر دشواری مرا
از امر من که نیم یعنی از کار و امور من عُسْرًا دشواری قاضی گوید یعنی بتنگ گرفتن و مؤاخذه
بر چیزی که فراموش شده که آن دشوار میکند بر من پیروی ترا پس هر سه از کشتی بیرون آمدند فَانْطَلَقَا
پس روانه شدند هر دو حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ تا آنگاه که ملاقات کردند
پسری را پس کشت او را خضر قَالَ گفت موسی أَقَتَلْتَ نَفْسًا که آیا کشتی نفس یعنی کسی
زَكِيَّةً پاکی را قاضی گوید یعنی از گناه بِغَيْرِ نَفْسٍ بغیر نفسی یعنی کسی که کشته یعنی بغیر قصاص

خون

خون که لَقَدْ جِئْتَ بتحقیق که آمدی یعنی اتیان مودی شَيْئًا نُكْرًا بچیزی منکر
قَالَ گفت خضر أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا
که آیا نگفتم ترا که بتحقیق که تو هرگز استطاعت و توانایی نخواهی داشت با من صبری قَالَ
گفت موسی إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا که اگر بپرسم ترا از چیزی بعد از این مسئله
و پرسش فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا پس مصاحبت
رفاقت مکن با من که بتحقیق که رسیدی از نزد من بعذری قاضی گوید یعنی یافتی عذری از جانب من
چونکه سه مرتبه مخالفت تو کردم پس چون هر سه از کشتی بر کنار دریا بیرون آمده روانه شدند ناگاه
پسری دیدند که با پسران بازی میکند خضر آن پسر که با کودکان بازی میکرد دید و آن پسر خوش روی و جامه
مثل پاره ماهی پیراهن حریر سبزی پوشیده و دو دُر در گوش وی خضر تامل در او کرده بعد از آن
او را گرفته کشید و بر بالای استخوانی که بالای ران است خوابانیده حربه بروی فرو برد یا ذبح کرده
پس موسی غضبناک گشته برجست و گریبان خضر را گرفته او را بر زمین انداخت و گفت که آیا کشتی
نفس پاکی را بغیر قصاص خون یعنی بتحقیق که اتیان مودی بچیزی منکر خضر گفت که عقلها حکم نمیکنند بر امر
خدای بلکه امر خدای حکم میکند بر عقلها پس آنچه از من میبینی تسلیم و صبر کن بر آن که من میدانستم
که تو هرگز استطاعت نخواهی داشت با من صبری آیا نگفتم بتو که تو هرگز استطاعت نخواهی داشت
با من صبری پس خضر عالم دست کرده کتف پسر کشته شده را برهنه کرد تا گاه موسی دید که بر کتف او
نوشته شده که کافر است مهر بروی نهاده شده و از امام جعفر ع روایت شده که نجده حروری
با بن عباس نوشته از کشتن ذریات پرسید در جواب نوشت که اما ذریات را پیغمبر نکشت و
خضر کافر آنها را کشت و موسی آنها را گذاشت پس اگر آنچه خضر میدانست تو میدانی آنها را بکش پس موسی
گفت که اگر از تو چیزی بعد از آنچه پرسیدم بپرسم مصاحبت و رفاقت با من مکن که عذری از
جانب من یافتی فَانْطَلَقَا پس روانه شدند هر دو حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ
قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا تا آنگاه که آمدند باهل دهی طلب خوردنی کردند از اهل آن ده
فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا پس امتناع کردند از آنکه مهمانی کنند آنها را یعنی موسی و خضر را
فَوَجَدَا پس یافتند موسی و خضر فِيهَا در آن ده جِدَارًا يُرِيدُ دیواری که اراده داشت

خمس
الجزء السادس عشر

فانی کوید یعنی نزدیک بود آن یَنقَضَّ که بشکند وبیفتد فَاَقامَهُ پس برپای داشت آنرا
خضر قالَ گفت موسی بخضر قاضی کوید از روی ترغیب بگرفتن مزد جهت خوردنی لَوْ شِئْتَ
لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْرًا که اگر میخواستی میگرفتی بران مزدی یعنی نانی که بخوریم
که گرسنه شده ایم چون موسی بخضر گفت که اگر از تو چیزی بعد ازانچه پرسیدم بپرسم مصاحبت و رفاقت
با من نکن روانه شدند تا انگاه که وقت خفتن بدهی آمدند و آن دهی بود در کنار دریا که آنرا ناصره میگفتند
ونصاری بآن ده منسوبند وبسبب آن ده نصاری نصاری نامیده شده اند واهل آن ده کسی را
ضیافت نمیکرده اند وبغریبی چیزی نمیخورانیده اند پس ایشان چیزی نخورانیدند وضیافت ایشان
نکردند وبعد ازیشان احدی را ضیافت نمیکنند تا قیامت پس خضر نظر بدیواری کرد که زایل شده
میخواست که خراب شود خضر ع دست خود را بران نهاده آنرا برپای داشت بانطرین که گفت با
باذن خدای وباهل بیت محمد ص دعا کرد یعنی ایشانرا وسیله وسبب ساخته دعا کرد چنانچه خواهد آمد
پس دیوار درست بایستاد موسی گفت که سزاوار نبود که دیوار را برپای داری تا آنکه با چیزی خوردنی و
جا دهند واینست معنی لو شئت لاتخذت علیه اجرا واجر یعنی نان که بخوریم که گرسنه شده ایم
موسی از گرسنگی در سه موضع بخدای شکوه کرد که یکی ازان سه جا اینجاست چنانچه در آیه سیم این آیه
گذشت وچون خضر عالم دیوار را برپای داشت الله تعالی بموسی ع وحی فرستاد که من جزا میدهم
فرزندانرا بسعی پدران اگر سعی خیر کرده اند جزاء خیر واگر سعی شر کرده اند جزاء شر زنا مکنید که با زنان شما
زنا میکنند وکسی که قدم بر جامه خواب مرد مسلمی نهد قدم بر جامه خواب او مینهند چنانچه جزا میدهی
جزا داده میشوی وعنقریب آنچه درین باب وارد شده خواهد آمد و پیغمبر ص فرمود که قسم بآنکسی که
نفس من بدست اوست که در میان شما مردی است که جنگ و پیکار میکند با مردم بر تاویل قرآن
کویم یعنی علی ع جنگ میکند با ناکثین یعنی طلحه وزبیر وقاسطین یعنی معویه واهل شام ومارقین یعنی
اهل نهروان یعنی خارجیان چنانچه من جنگ کردم با مشرکان بر تنزیل قرآن وحال آنکه آنانکه علی
با ایشان جنگ میکند درانوقت اشهد ان لا اله الا الله میگویند وایمان نمی آرند اکثر ایشان بخدای
الا آنکه ایشان مشرکانند پس بزرگ خواهد نمود کشتن ایشان بر مردم تا آنکه بر ولی خدای طعنه خواهند زد
واز عمل او غضبناک خواهند شد چنانچه موسی بن عمران هم غضبناک گردید از امور کشتی و کشتن پسر

دیوار

ودیوار و در شکافتن کشتی وکشتن پسر وبرپای داشتن دیوار خدای راضی بود وموسی غضبناک شد
وعلی ع فرمود که حدیث ما صعب ودشوار است متحمل آن نمیشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی
که امتحان کرده باشد خدای دل او را ازبرای ایمان میثم از آنجناب این حدیث را پرسیده جواب گفت که
ای میثم آیا هر علم علما را تحمل میتوان کرد الله تعالی بملائکه گفت که انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی من گردانیدم
در زمین خلیفه گویم یعنی آدم را چنانچه در سوره بقره گذشت ملائکه گفتند که اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء
تا آخر آیه یعنی آیا میگردانی وقرار میدهی در زمین کسی را که فساد کند در زمین و بریزد خونها را پس آیا دیدی
که ملائکه تحمل علم کردند ودیگر موسی ع خدای توریة را برو نازل ساخت پس گمان کرد که احدی در زمین
عالمتر از و نیست پس خبر داد خدای او را که در میان خلق من کسیست که از تو عالمتر است و آن خضر بود
که بر پیغمبر خود از عجب ترسید پس موسی دعا کرد که ارشاد کند او را بعالم پس جمع کرد خدای او را
با خضر پس خضر کشتی را شکافت وموسی تحمل آن نکرد وپسر را کشت وموسی تحمل آن ننمود ودیوار را برپای
کرد وموسی تحمل آن نکرد واما مؤمن پس پیغمبر ص دست مراد روز غدیر خم گرفته گفت آگهی کسی را که
من مولا ام علی مولای اوست پس آیا دیدی که مؤمنان تحمل آن کردند الا کسی از مؤمنان که خدای
ایشانرا نگاه داشت پس بشارت باد شما را و مژده باد شما را که خدای مخصوص داشته است شما را بچیزی که
مخصوص نداشته است فرشتگان و پیغمبران و مؤمنانرا بآن بسبب آنچه متحمل شدید از امر رسول خدا
وامام زین العابدین ع فرمود که عبد الله بن اُبَیّ بن قیس گفت که محمد در صحرا بهر است و علی مثل اوست
ای خدا ملامتی ازبرای علی نهنه کن بعد ازانکه بشتر پیغ دیوار بستان خود را کسنده با ... ومردان در
دیوار ایستاده باشند با چوبها که بدیوار تکیه داده باشند و آن دیوار را بر سر علی و آنانکه با ویند بیندازیم
تا در زیر آن بمیرند پس علی ع با جمعی آمده در زیر دیوار نشست و بدست چپ دیوار را گرفته نگاه داشت و
خوردنی در پیش ایشان بود پس علی ع گفت که بسم الله بخورید و خود با ایشان میخورد و دیوار را بدست چپ
نگاه داشته بود و دیوار سی ذرع درازی و پانزده ذرع بلندی و دو ذرع ضخامت بود و صحاب و یاران
و رفقاء آنجناب میخوردند و میگفتند که ای برادر رسول خدای آیا محافظت این دیوار میکنی و حال آنکه
خوردنی میخوری در نگاه داشتن این دیوار از ما تعب میکشی فرمود که نمی یابم دیوار را از گرفتن بدست چپ خود
الا کمتر از آنچه می یابم از گرانی این لقمه بدست راست خود و عبد الله بن قیس که بنجه ترسیده بود که آنحضرت

بدست چپ ـه

بمیرند و محمد صلعم طلب و جستجوی او کرده از وی انتقام کشند و نزد عبدالله بن ابی پنهان شده بود پس جبرئیل خبر داد که
میل دیوار را آنگاه چو پشته بدست راست خورده مسموم برده و اصحاب او در زیر دیوار بنشستند پس ابا بکر و عمر که
اهل آن تدبیر بودند گفتند که میل بسوی محمد ظاهر شده دیوار را ابر و راهی خبث پس چون قوم از خوردن فارغ
شدند آنجناب دیوار را چنانچه بدست چپ گرفته بود بر حالت آن دیوار را بر پای داشت و درست کرد و
ازاله شکاف آن و پراکنده‌های آنرا جمع فرمود و خود و قوم از زیر آن بیرون آمدند پس چون پیغمبر آنجناب را
دید فرمود که ای ابوالحسن امروز مثل برادرم خضر بودی که دیوار را بر پای داشت و آسان کرد خدای آنرا
از برای او الابد علیه او بوسیله وجب شامل بیت قَالَ کفت خضر هٰذَا که این قاضی گوید یعنی
مفارقت جدایی موعود که موسی گفت که فلا تصاحبنی فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ جدایی است میان من
میان تو چون موسی بخضر گفت که اگر بعد از این سؤال کنم مرا مصاحب مکن خضر گفت که این جدایی است میان من
امام جعفر علیه السلام فرمود که صاحب الامر را غیبتی است که ناچار است از آن شک می‌افتند در آن غیبت هر
باطلی گفتند چرا فرمود که جهه امری که رخصت نیست ما را که آنرا از برای شما منکشف سازیم و اظهار
کنیم گفتند وجه حکمت در غیبت او چیست فرمود که وجه حکمتی که در غیبت حجتهای پیش از وی بود وجه
حکمت در آن منکشف و ظاهر نمی‌شود الا بعد از ظهور او چنانکه منکشف نشد وجه حکمت در آنچه خضر
اتیان بآن نمود از شکافتن کشتی و کشتن پسر و بر پای داشتن دیوار از برای موسی علیه السلام الا وقت جدایی
ایشان و این امریست از امر خدای و سرّی از سرّ خدای و غیبتی از غیب خدای عز و جل و هر گاه که
دانستیم که خدای عز و جل دانای صاحب حکمت است تصدیق میکنیم که افعال او همه حکمت است و اگرچه
وجه آن حکمت از برای ما منکشف و ظاهر نشده سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ زود باشد که خبر دهم ترا
بتاویل قاضی گوید یعنی بتاویل باطن مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ۵ آنچه نتوانستی
توانایی نداشتی بران صبری پس خضر گفت چنانچه میفرماید که أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ
آن کشتی پس بود آن لِمَسَاكِينَ از برای مسکینان قاضی گوید یعنی از برای محتاجان يَعْمَلُونَ فِي
الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ که میکنند کار در دریا پس اراده کردم
که عیبناک کنم آنرا و بود در عقب ایشان یعنی در پیش اهل کشتی مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ
پادشاهی که میگرفت هر کشتی را که صحیح و درست بود قاضی گوید یعنی از صاحبان آنها و این آیه چنین

نازل

نازل شده که کل سفینة صالحة غصبا و تحریف یافته چنانچه در اول سخن گذشت غَصْبًا ۵ بزور و غصب
وتفصیل این اجمال آنکه خضر گفت اما کشتی که کردم با آن آنچه کردم و آنرا عیبناک نمودم جهت آنکه بود آن
از برای قومی مسکینان که در دریا کار میکردند و ایشان شش برادر بودند سه برادر کار میکردند و سه برادر
عاجز بودند و کار نمی‌کردند که از قیام بامور و احوال ایشان مینمودند و آن سه که استطاعت و توانایی کار
و عمل داشتند یکی لنگ و دیگری یک چشم کور و دیگری کر بود و آن سه که عاجز بودند یکی زمین گیر و دیگری
کور بود و دیگری هر روز تب میکرد پس اراده نمودم که کشتی را عیبناک سازم جهت آنکه در عقب اهل
کشتی یعنی در پیش ایشان پادشاهی بود که میگرفت هر کشتی صحیح درست را بغصب و زور و هر گاه کشتی
عیبناک بود نمیگرفت پس اراده نمودم بآنچه کردم که باقی ماند کشتی از برای ایشان و پادشاه از ایشان غصب نکند
پس نسبت داد خضر جای را بخود درین فعل و گفت که اراده کردم که عیبناک کنم آنرا بعلت ذکر عیبناک
کردن جهت آنکه خضر اراده کرد که عیبناک کند آن کشتی را نزد پادشاه که هرگاه پادشاه آن نماید آنرا از ایشان
غصب نکند و اراده کرد خدای عز و جل صلاح ایشان را بآنچه امر کرد بآن خضر را از آن کار و فعل بعد از آن
خضر گفت چنانچه میفرماید که وَأَمَّا الْغُلَامُ و اما پسر که یعنی پسر کشته شده فَكَانَ أَبَوَاهُ
مُؤْمِنَيْنِ پس بودند پدر و مادر او مؤمنان و مهر برو نهاده شده بود که او کافر است و در نسخه
و برو مهر نهاده شده بود که او کافر است و این آیه چنین نازل شده که وطبع کافرا و در نسخه و اعلیه
طبع کافرا و تحریف یافته چنانچه در اول سخن گذشت پس نظر کردم بجبین او و بران نوشته شده بود
که مهر نهاده شده است که او کافر است فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا پس ترسیدیم که فرو
گیراند آن دو را یعنی پدر و مادر خود را طُغْيَانًا وَكُفْرًا ۵ ۹۵ طغیان و کفری یعنی ترسیدیم
که اگر بالغ شود آن پسر پدر و مادر خود را بکفر دعوت کند پس ایشان با و مفتون گردند و خدای
که اگر باقی ماند پدر و مادر خود را کافر میکند و ایشان با و مفتون و همراه کردن او ایشان را گمراه میکردند
پس امر کرد خدای سبحانه بکشتن او و اراده فرمود بآن نقل کردن ایشان را بمحل کرامت خود در عاقبت
گوییم یعنی بهشت پس خضر در بیان شریک شد با خدای و گفت که ترسیدیم جهت آنکه او نترسید و خدای
نمیترسد چه از خدای چیزی فوت نمیشود و امتناع نمیکند بر خدای احدی اراده را و نترسید خضر که
از اینکه مبادا حایلی بهم رسد میان او و امری که درباره آن پسر مامور شده پس ثواب اجرا حکم را

درباره او در نیابد و بخاطر خضر رسید که ایزد تعالی گردانیده است او را سببی ازبرای رحمت بر دو
آن پسر پس در میان آن امر سری است در خضر کار کرد مثل آنچه در موسی ع کار کرد و جهت آنکه درو قوت او
خضر خبر دهنده و موسی کلیم الله خبر داده شده بود و آن خبر دادن باستحقاق خضر ع ازبرای او
بر موسی نبود و حال آنکه موسی ع فاضلتر از خضر بود بلکه ازبرای استحقاق موسی بود بیان کردن را

عشر ٩

بعد از آن خضر گفت چنانکه میفرماید که فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا پس اراده کردیم ما که بدل
دهد آن دو را یعنی پدر و مادر آن پسر را رَبُّهُمَا صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده
آن دو خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً بهتر از او از روی پاکی قمی گوید یعنی از گناهان و خلقهای
وَأَقْرَبَ رُحْمًا ۵ و نزدیکتر از روی خویشی قمی گوید یعنی از روی عطوفت و رحمت
بر پدر و مادر پس بدل داد ایزد تعالی پدر و مادر او را بجای آن پسر دختری و متولد شد از آن دختر
هفتاد پیغمبر و در نسخه و شد از نسل او هفتاد پیغمبر از پیغمبران بنی اسرائیل و بروایتی پسری از و متولد شد
و پیغمبر بود مردی را دختری متولد شده بود بخدمت امام جعفر ع رفته انتخاب وی را آزرده دید فرمود
که آیا رای تو چیست اگر خدای سبحانه بتو وحی میفرستاد که من اختیار کنم ازبرای تو یا تو اختیار کنی
ازبرای خود چه میگفتی گفت میگفتم که یارب تو اختیار کنی ازبرای من فرمود که پس خدای عز و جل
اختیار کرده است ازبرای تو بعد از آن فرمود که پسری که کشت او را عالمی که با موسی بود و در این آیه
بیان میفرماید یعنی خضر ع بدل داد خدای عز و جل پدر و مادر او را دختری که هفتاد پیغمبر از و متولد شد
و در روز شوری یعنی روزی که عثمان را خلیفه کردند علی ع گفت که قسم میدهم شما را که آیا در میان
شما احدی است که او را مثل پسر عم من حمزه باشد نزدیکتر با و از روی خویشی از من گفتند نه بعد از آن
خضر ع گفت چنانکه میفرماید که وَأَمَّا الْجِدَارُ و اما دیوار یعنی دیواری که آنرا برپای داشتیم
فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ پس بود ازبرای دو پسر
یتیم در شهر و بود در زیر آن دیوار كَنْزٌ لَهُمَا گنجی ازبرای آن دو پسر و نبود آن گنج
طلا و نه نقره و لیکن لوحی بود از طلا و بروایتی بود در آن گنج لوحی از طلا که در آن نوشته شده بود
که بسم الله و در نسخه و روایتی بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله عجب دارم یا عجب
ازکسی که یقین دارد بمرگ یا ازکسی که میداند که مرگ حق است و میداند که بمیرد چگونه شاد میباشد

و عجب دارم یا عجب است ازکسی که یقین دارد یا ازکسی که ایمان می آرد بقدر و کسی که تفویض میکند
امور را بخدای چگونه میترسد و اندوهگین میشود و عجب دارم یا عجب است ازکسی که یقین دارد که برانگیخته
شدن در قیامت حق است چگونه ظلم میکند و عجب دارم یا عجب است ازکسی که یاد آتش دوزخ میکند
و در نسخه یاد مرگ میکند چگونه میخندد و عجب دارم یا عجب است ازکسی که میبیند دنیا و منقلب شدن
آنرا یا تصرف دنیا را با اهل دنیا گویم یعنی گردانیدن اهل خود را از حالی بحالی و در نسخه تصرف و گردیدن
اهل دنیا را از حالی بعد از حالی چگونه دل می نهد و مطمئن با آن میشود و سزاوار است کسی را که از جانب خدا
صاحب عقل باشد که خدا را متهم نسازد در قضای او و او را بطی نداند در رزق او و بروایتی آن گنج
چهار کلمه بود جز خدا یا جز من کسی که یقین دارد بمرگ دندان او بخنده باز نمیگردد کسی که یقین دارد
بحساب دل او شاد نمیشود کسی که یقین دارد بقدر نمی ترسد جز از خدای وَكَانَ أَبُوهُمَا
و بود پدر آن دو پسر صَالِحًا صالحی قمی گوید یعنی سعی خضر در آن باب ازبرای صلاح وی بود و بین
آن دو پسر و پدر صالح هفتاد پدر بود پس حفظ کرد خدای آن دو پسر را بسبب صلاح او و بعد از آن خضر ع
گفت چنانکه میفرماید که فَأَرَادَ رَبُّكَ پس اراده کرد صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده تو
ای موسی أَنْ يَبْلُغَا که برسند آن دو پسر أَشُدَّهُمَا بشدتهای خودشان یعنی بحد
احتلام نزدیک شوند یعنی بحد بلوغ رسند و مثل این عبارت در سوره انعام گذشت وَ
يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا و بیرون آرند گنج خودشان را پس بر می تافت خضر در این قصه آخر
خود را از نسبت دادن بیان بخود و نسبت داد هیچ اراده را بخدای سبحانه در آن که گفت که اراده کرد
رب تو که برسند آن دو پسر بحد بلوغ و بیرون آرند گنج خود را جهت آنکه چیزی از فعل و کار خضر ع نماند
که خبر دهد با آن بعد از این و موسی ع با آن خبر داده شده و شنونده باشد کلام او را حال آنکه تابع و پیرو
او باشد پس مجرد شد خضر از بیان و اراده مثل مجرد شدن بنده مخلص بعد از آن متصل گردید با
تجرد از آنچه اثبات کرده بود با آن از نسبت بیان بخود در قصه اول یعنی قصه کشتی و از ادعا بمراد گشت
با خدای در قصه دوم یعنی قصه کشتن پسر چنانکه این هر دو سخن در جاهای خود مذکور شد پس گفت خضر
چنانکه میفرماید که رَحْمَةً رحمتی قمی گوید یعنی حال آنکه رحمت کرده شده باشند یا اراده کرد
رب تو رحمتی یا کردم آنچه کردم رحمتی مِنْ از جانب رَبِّكَ صاحب و آفریننده و نعمت و رزق

دهنده تو ای موسی وَمَا فَعَلْتُهُ و نکردم من آنرا فاضی گوید یعنی آنچه را که دیدی عَنْ أَمْرِي
از امر خود فاضی گوید یعنی از رای خود یعنی اگر نه امر رب من بودی آن کار نکردمی و نکردم آنرا مگر
از امر خدای عزوجل ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ اینست دلیل آنچه استطاعت و توانائی
نداشتی فاضی گوید تسطع یعنی تستطیع دتا دوم جهة تخفیف و سبکی کلام افتاده شده است عَّلَيْهِ
صَبْرًا ۵ بران صبری و اگر موسی ع صبر کردی خضر عالم معتاد عجایب بوی نمودی و در دایتی
وارد شده که رحمت خدای بموسی تعجیل کرد بخضر عالم اگر صبر میکرد میدید از وی از عجایب آنچه ندیده
بود آنرا از امام محمد باقر ع در حدیث قصه طینت مومن و کافر پرسیدند که حکم ملکوت چیست
فرمود که حکم خدای و حکم پیغمبران خدای و قصه خضر و موسی که در هنگامی که موسی مصاحبت او کرد
خضر گفت که تو هرگز استطاعت و توانائی نخواهی داشت با من صبری و چگونه صبر میکنی بر چیزی
که احاطه نکرده بان خبری ای پرسنده بفهم و تعقل کن انکار کرد موسی بر خضر و رسوا شمرد کارهای
او را تا آنکه خضر بوی گفت که ای موسی نکردم من آنرا از امر خود و نکردم آنرا مگر از امر خدای عزوجل
و چون امام حسن ع با معویه صلح کرد مردم نزد آنجناب رفته بعضی ملامت وی کردند بر بیعتی که
کرده بود و بوی گفتند که چرا مداهنه و صلح با معویه کردی و حال آنکه میدانستی که حق از تست نه از او
و معویه گمراه سرکش است فرمود که نمیدانید که چه کرده ام قسم بخدای که آنچه کرده ام بهتر است
از برای شیعه من از آنچه آفتاب بران طلوع و غروب میکند آیا نیستم من حجت خدای بر خلق خدای
و امام ایشان بعد از پدر خود گفتند بلی هستی فرمود که آیا نیستم من آنچنان کسی که پیغمبر ص درباره
من و برادرم فرموده که حسن و حسین دو امامند خواه ایستاده باشند گویم یعنی با امامت و خواه نشسته باشند
گویم یعنی از امامت گفتند بلی هستی گفت پس من درین هنگام امامم اگر ایستاده باشم و اگر نشسته باشم
علت مصالحه من با معویه علت مصالحه است که پیغمبر ص کرد با قبیله بنی ضمره و قبیله بنی اشجع و با اهل
در وقتی که از حدیبیه بازگشت آنجماعت کفار بودند بتنزیل قرآن و معویه و اصحاب او کفارند بتاویل
قرآن هرگاه من از جانب خدای سبحانه امام بوده ام دوست ندارد خدای که رای من سفیه شمرده شود
در آنچه اتیان بآن کرده ام از صلح و جنگ و اگر چه وجه حکمت در آنچه اتیان بآن نموده ام ملتبس و
پوشیده باشد آیا ندانسته اید که خضر ع چونکه کشتی را شکافت و پسر را کشت و دیوار را برپا داشت

من امام حسن

موسی ع از فعل او غضبناک گشت از جهة اشتباه وجه حکمت دران و پنهان بودن آن بروی
و آن نزد خدای حکمت و صواب و درست بود تا آنکه خضر خبر داد پس موسی راضی شد من نیز چنانم
غضبناک شده اید بر من بسبب ندانستن شما وجه حکمت را دران و اگر نه چنان کرده بودم هیچ شیعه
از شیعه من بر روی زمین احدی نمی ماند آیا ندانسته اید شما که نیست از ما احدی الا آنکه
واقع میشود در گردن او بیعتی از طاغیان زمان او الا صاحب الامر ع که عیسی روح الله بن مریم
در عقب او نماز خواهد گزارد پس خدای عزوجل ولادت او را مخفی میدارد و شخص او را غایب میکرداند جهة
آنکه هرگاه بیرون آید بیعت احدی در گردن او نباشد وی فرزند نهمین برادرم حسین است دراز
میکند خدای عمر او را در غیبت وی بعد از آن ظاهر میکرداند او را بقدرت خود بصورت جوان
چهل ساله و این جهة آنست که دانسته شود که خدای بر هر چیزی قادر است و امام جعفر ع فرموده که مثل
گشتی در میان شما و ما ترک حسین است بیعت معویه را گویم یعنی ترک بیعت منقضی فساد شد تا
معویه که پادشاه بود گشتی خلاف را بغضب نگیرد و مثل پسر کشته شده در میان شما قول حسن بن علی
که بعبید الله بن علی گفت که لعنت خدای بر تو که فریاد پس آنجناب گفتند که ای ابو محمد کشتی او را
گویم پس آنجناب پس کافر را باین سخن کشته و مثل دیوار در میان علی و حسن و حسین است گویم پس حسن و
حسین دو پسر بودند و علی پدر صالح ایشانست و گنج حسن و حسین ع امامت است که باقی ماند در ایشان
و در ذریه حسین ع تا روز قیامت بحفظ خدای عزوجل و خدای سبحانه در سوره نساء میفرماید که ولیخش الذین
لو ترکوا ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله ولیقولوا قولا سدیدا یعنی باید که بترسند آنانکه اگر
میگذاشتند از عقب خود ذریه که ضعیفان باشند بترسیدند بر ایشان پس باید که بپرهیزند از خدای و باید که
بگویند سخنی راست و عدل پس حق تعالی درین آیه میفرماید که یتیمان ظلم نکنید که مثل آنچه بیتیمان کرده اید
باولاد شما میرسد پس هرگاه کسی بیتیمی ظلم کند و آنرا احلال داند حق تعالی اولاد یتیم او را حفظ میکند و
ایشانرا بپدر ایشان وامیگذارد پس اگر پدر صالح باشد اولاد او را بصلاح پدر ایشان حفظ میکند
و دلیل بران اینست که درینجا میفرماید که اما دیوار پس بود از برای دو پسر یتیم در شهر و بود در زیر آن گنجی
از برای ایشان و بود پدر ایشان صالح پس اراده کرد رب تو که برسند ایشان بحد بلوغ و بیرون آورند
گنج خود را رحمتی از رب تو جهة آنکه خدای سبحانه ظلم بیتیمان از برای فساد پدر ایشان نمیکند و لیکن فرزند

بپدر او وا میگذارد پس اگر صالح باشد حفظ میکند ولد او را بصلاح وی و امام حسین ع بنافع بن ازرق
گفت که مرا خبر داده اند که تو پدر و برادر مرا و مرا تکفیر میکنی و بکفر نسبت میدهی نافع گفت اگر این
سخن گفته باشم جز آنست که شما حکام و معالم اسلام بودید پس چون شما تبدیل کردید گویم یعنی
حکومت خود را بدیگران گذاشتید ما نیز بشما تبدیل کردیم فرمود که ای پسر ازرق از تو مسئله میپرسم
جواب ده مرا از قول خدای که اما دیوار پس بود از برای دو پسر یتیم در شهر و بود در زیر آن گنجی از برای
ایشان چه کس حفظ کرد در بارهٔ آن دو پسر و کدام بهترند پدر و مادر آن دو پسر یا رسول خدای و فاطمه
بلکه رسول خدای و فاطمه دختر رسول خدای بهترند فرمود که پس خدای حفظ نکرد ما را تا آنکه گوید میان ما
در آید نافع برخاسته دامن تکانید و گفت خدای ما را از شما معشر قریش خبر داده که شما قومی خصومت
کنندگانید گویم یعنی از عهدهٔ بحث شما بیرون نمیتوان آمد و آیه که نافع اشاره باآن کرده آیهٔ سورهٔ
زخرف است که ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون وقالوا ءالهتنا خیر ام هو ما ضربوه
لک الا جدلا بل هم قوم خصمون و امام جعفر ع فرمود که محفوظ کنید در بارهٔ ما آنچه محفوظ کرد
بندهٔ صالح یعنی خضر در بارهٔ دو یتیم که پدر ایشان صالح بود و نیز فرمود که پیغمبر ص فرموده که خدای تعالی حفظ
بندهٔ صالح میشود بعد از فوت او در اهل و مال او و اگر چه اهل او اهل بدی باشند بعد از آن این آیه را
تا آنجا که وکان ابوهما صالحا خواند و نیز فرمود که خدای تعالی روزی و نجات میدهد بصلاح و صلاح مرد مومن فرزندان
فرزندان او را و حفظ میکند بسبب او در خانهٔ او و خانهای دور او پس همیشه در حفظ خدای
میباشند از برای کرامت او نزد خدای بعد از آن ذکر آن دو پسر یتیم کرده گفت که وکان ابوهما صالحا
آیا نمی بینی که خدای تعالی شکر صلاح پدر ایشان از برای ایشان کرده و نیز فرمود که محفوظ میباشند اطفال
پدران خود چنانکه حفظ کرد خدای آن دو پسر را بصلاح پدر ایشان و نیز فرمود که خدای حفظ میکند فرزندان
مرد مومن را تا هزار سال و میان آن دو پسر و پدر و مادر ایشان هفتصد سال فاصله بود و امام ابو جعفر ع فرمود
که بسا انسانی که او را حقی باشد که علم بآن بهم نرسیده باشد گفتند که آن چون میشود فرمود که صاحب دیوار را
در زیر دیوار گنجی بود و آن طلا و نقره نبود گفتند کدام از آن دو پسر سزاوارتر بود بآن فرمود که بزرگتر چنین
میگوییم گویم چه رسم در میان اهل بیت ع چنین است که بزرگتر صاحب علم و امامت میباشد و رزیق
با امام جعفر ع گفت که مرا دعایی تعلیم کن که هرگاه چیزی جمع کنم از ضایع شدن آن بترسم فرمود که بگوی

یا الله

یا الله یا حافظ الغلامین لصلاح ابیهما احفظنی واحفظ علیّ دینی وامانتی ومالی فانه لا حافظ گویم نسخهٔ دعا
در منتسخ افتاده و گویا چنین باشد که فانه لا حافظ الا انت تا آخر دعا که افتاده و امام ابو جعفر ع فرمود
که چون موسی از خضر علیهما السلام مفارقت نموده از یکدیگر جدا شدند و با خضر سخن گفت و چون بپرستوکی نظر کرد
پرستوک را دید که صفیر میکشد و باسمان بلند میشود و بدریا فرو می آید خضر علیه السلام بموسی گفت که آیا
در می یابی که این پرستوک چه میگوید گفت چه میگوید خضر گفت میگوید که قسم برب آسمانها و رب زمین
و رب دریا که نیست علم شما هر دو در برابر علم رب شما از علم خدای الا بقدر آنچه برگرفتم [illegible]
برگرفتم از این دریا و بیشتر و امام زین العابدین ع و ابو جعفر و ابو عبد الله ع فرموده اند که چون موسی اراده
کرد که از خضر مفارقت و جدایی کند موسی بخضر گفت که وصیت و نصیحت کن مرا خضر از جملهٔ آنچه
گفت این بود که ملتزم شو چیزی را که با آن چیزی بتو ضرر نرساند چنانکه نفع نمیرساند بتو غیر از آن چیزی و
بپرهیز از لجاجت و از اینکه براه روی در غیر حاجتی و از اینکه بخندی بدون تعجبی ای پور عمران سرزنش مکن
احدی را بگناه و خطاء او و گریه کن بر خطاء خود و یاد کن خطاء خود را و بپرهیز از خطاء مردم و دوست ترین امور
نزد خدای عز و جل سه چیز است میانه روی از بخشش و عطا و عفو در حال قدرت و رفق و مدارا با بندگان
خدای و رفق و مدارا نمیکند کسی بکسی الا آنکه رفق و مدارا میکند خدای عز و جل با او روز قیامت و سر حکمتها
ترس خدای تبارک و تعالی است اگر من نزد موسی و خضر میبودم از هر دو مسئله میپرسیدم که سود نزد ایشان
در آن مسئله علمی و اسحق ازرق گوید که از تورات نقل است که چون موسی و خضر ع در قصهٔ کشتی و پسر کشته شده
و دیوار نزاع کردند موسی بقوم خود باز گشت هرون از موسی پرسید از آنچه طلب علم از خضر کرده
از عجایب دریا دیده بود موسی ع گفت که در آن اثنا که من و خضر در کنار دریا بودیم ناگاه مرغی در برابر ما
فرود آمده بمنقار خود قطرهٔ از آب دریا برگرفته بجانب مشرق انداخت و بار دوم قطرهٔ برگرفته
بجانب مغرب انداخت و بار سیم قطرهٔ برگرفته بجانب آسمان انداخت و بار چهارم قطره برگرفته
بجانب زمین انداخت و بار پنجم قطرهٔ برگرفته بدریا انداخت من و خضر از آن مبهوت گشته از آن از وی
پرسیدیم گفت نمیدانم در آن اثنا ناگاه صیادی را دیدیم که در دریا شکار میکند نظر با کرده گفت چه میشود
مرا که شما را در فکری میبینیم از معاملهٔ این مرغ گفتیم که چنین است گفت من مردی صیادم و دست رد از این مرغ
دانستم و شما دو پیغمبرید و نمیدانید گفتیم ما نمیدانیم الا آنچه را که خدای عز و جل ما تعلیم کند گفت این مرغ

دردریا که آنرا مسلم مینامند جهة آنکه چون فریاد میکند مسلم مسلم میگوید پس ایستاده بودیم مرغی قطره

آب از منقار خود بجانب مشرق و مغرب و آسمان و زمین و دریا انداخت که میگوید که ازان سمری

می آید که میباشد علم اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین در نزد علم او مثل این قطره ایست انداخته

در دریا و میراث میبرد علم او را پسر عم او و وصی او پس درین وقت نزاع ما هر دو ساکن گردید و هر یک

از ما علم خود را اندک شمردیم بعد از آنکه با خود در عجب بودیم بعد از آن ناپیدا از ما غایب شد

پس دانستیم که او فرشته بوده که خدای او را بسوی ما فرستاده که نقص ما را که ادعا کمال میکردیم

بما بشناساند گویم این قصه کلام و حدیث موسی علیه السلام است و تورات کلام خدای عزوجل است پس نقل

آن از تورات صورت ندارد و امام جعفر ع با جماعتی از شیعه در حجر اسمعیل بود پس گفت که جاسوسی

در اینجا هست شیعیان براست و چپ منعطف گشتند کسی را ندیدند گفتند جاسوسی نیست پس سه بار

گفت که قسم برب این کعبه قسم برب این بنا قسم برب خانه کعبه که اگر در میان موسی و خضر میبودم

ایشانرا خبر میدادم بآنچه در دست ایشان نبود جهة آنکه بموسی و خضر ع علم گذشته عطا شده بود

و علم آینده و آنچه تا روز قیامت شونده است عطا نشده بود و ما میراث یافته‌ایم از رسول الله صلعم

بارث و امام ابوجعفر ع فرمود که موسی از خضر عالم مسئله پرسید که جواب آن نزد وی نبود

و خضر عالم از موسی مسئله پرسید که جواب آن نزد وی نبود و اگر میان هر دو میبودم خبر میدادم

هر یک را بجواب مسئله او و از هر دو مسئله میپرسیدم که جواب آن نزد ایشان نبود ۵ این

شانزده آیه در قصه ذوالقرنین نازل شده و سبب نزول سوره کهف و این آیها در قصه اصحاب کهف

درین سوره در آیه ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا تا آخر آن آیها گذشت

پس چون پیغمبر ص قریش را بخبر اصحاب کهف چنانکه در جای خود درین سوره گذشت و بخبر موسی

و جوان او و خضر ع چنانکه اکنون در جای خود درین سوره مذکور شد خبر داد گفتند خبر ده ما را از

طوف کننده که طوف کرد و گردید مشرق و مغرب را که او کیست و قصه او چیست و چگونه است

پس حق تعالی این آیها را نازل ساخته میفرماید که **وَيَسْأَلُونَكَ** و میپرسند از تو ای محمد **عَنْ**

ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ از ذوالقرنین بگوی که زود باشد

که بخوانم بر شما از وی قصصی گویم یعنی از ذوالقرنین **ذِكْرًا** ۵ ذکری و صفتی و قصه و وجه تسمیه

که من علم از آنچه بوده و آنچه خواهد بود خبر میدادم

ذوالقرنین

ذوالقرنین چنین است که ذوالقرنین بنده صالحی و پیری بود از اهل روم که دوست دارنده خدای

و او را نزد خدای مکانتی و رتبه بود خدا را دوست میداشت پس خدای او را دوست میداشت

و سبب ساخت از برای او در بلاد و متمکن کرد از برای او امور او را از تصرف در بلادها و طی کرد

از برای او سببها را تا آنکه او را مالک و ملک ما بین مشرقها و مغربهای زمین فرمود و بمشرق و

مغرب زمین رفت بعد از آن بنا بست یاجوج و ماجوج کرد چنانکه اکنون گفته خواهد شد پس خدا او را

برگزید و برگردانید او را خدای عزوجل حجت بر بندگان خود و مبعوث ساخت او را در قوم خود

و عبدالله بن سلیمان گوید که در بعضی از کتابهای خدای عزوجل خوانده‌ام که ذوالقرنین بنده صالح بود

که گردانید خدای عزوجل او را حجت بر بندگان خود و او را پیغمبر نکرد پس متمکن کرد از برای او امور او را

از تصرف در زمین و داد او را از هر چیزی سببی پس مبعوث ساخت او را خدای بقرنی از قرنهای

اول در ناحیه مغرب و آن بعد از طوفان نوح ع بود و بروایتی وی اول کسی بود از پیغمبران که

پادشاه شدند و بعد از نوح بود و در میان مشرق و مغرب پادشاه شد و آنچه در باب سمری او است

اکنون گفته خواهد شد و اسم او عیاش و بروایتی عیاث و بروایت دیگر عبدالله بن ضحاک و

منزل او در دومة الجندل بود و عبدالله بن سلیمان گوید که در بعضی از کتابهای خدای خوانده‌ام که

ذوالقرنین مردی بود از اهل اسکندریه که او را اسکندروس میگفتند و در خواب دید که گویا چنان آفتاب

نزدیک شده که دو قرن آن یعنی دو شاخ آنرا یعنی دو گوشه آنرا در مشرق آفتاب و مغرب آن گرفتم

یعنی دو گوشه طرف مشرق و مغرب آفتاب را گرفته پس چون خواب خود را بقوم خود گفت او را

ذوالقرنین نامیدند گویم یعنی صاحب دو قرن آفتاب و این سخن عبدالله بن سلیمان اکنون خواهد آمد

و در روایات چنین وارد شده ذوالقرنین را تاجی از طلا و از نقره بود و جهة آن وی را ذوالقرنین

نامیدند که چون او را خدای بر قوم خود در ناحیه مغرب مبعوث ساخت چنانکه اکنون گذشت قوم

خود را بخدای و بخیر دعوت و امر کرد ایشانرا بتقوی و پرهیزکاری پس مردی برخاست و ضربتی بر قرن

یعنی بر شاخ راست او زد گویم یعنی بر جایی که از حیوان شاخ میروید و او را بقتل رسانید و عالم در آن

مثل او نیست پس خدای او را غایب ساخت و از آن ضربت او را میرانید بعد از آن وی را بعد از

پانصد سال زنده کرد و بعد از آن مبعوث ساخت او را بر ایشان بقرنی از قرنهای اول در ناحیه مشرق

بن سعد

پس او را تکذیب کرده ضربتی بشمشیر بر قرن چپ او زده بقتل رسانیدند و علی ع درین امت مثل او
بر سنت اوست پس غایب گشته خدای او را از آن ضربت برانید بعد از آن وی را بعد از صد سال
یا پانصد سال زنده کرد و بروایتی غایب شد از ایشان زمانی تا آنکه گفتند که مرد یا هلاک شد بکدام وادی
و دره رفت بعد از آن ظاهر شد و بقوم خود باز گشت پس ضربتی بر قرن دیگر او زدند و علی ع درین
امت بر سنت اوست بعد از آن مبعوث ساخت خدای او را بایشان و عوض داد باو از دو ضربتی
که بر سر او زده بودند دو قرن مجوف یعنی دو شاخ مجوف در جای آن دو ضربت و گردانید
قرار داد عزت و قوت پادشاهی و آیت و معجزه پیغمبری او را در دو شاخ او چنانچه احوال که خواهد شد
و بالا برد خدای او را باسمان اول پس پرده برداشت از کل زمین از کوهها و بیابانها و راههای
وسیع میان کوهها و تنگناها و فرجهای آن تا آنکه دید میان مشرق و مغرب را و داد او را خدای
از هر چیزی علمی که بشناخت و دید باین حق را از باطل و تایید و قوت داد او را در دو شاخ
او که منکشف و گشاده میشد از آسمان در باره او ظلمات و رعد و برق چنانچه احوال گفته خواهد شد
بعد از آن او را بزمین فرود آورد و بعد از آن مبعوث ساخت او را بر ایشان و بوی وحی فرستاد که برگرد
و بگرد در ناحیه مغرب و مشرق زمین که طی فرمودم از برای تو بلاد را و ذلیل و رام کردم از برای تو بندگان
و عباد را پس بیم دادم ایشان را از تو و مثل صاحب الامر ع درین امت مثل ذو القرنین است

مثل خضر و

قسم بخدای که آنجناب غایب میشود غیبتی که نجات نمی یابد در آن غیبت از هلاکت الا کسی که ثابت
دارد او را خدای عز و جل بر قایل شدن بامامت او و توفیق دهد او را از برای دعا بتعجیل فرج او
سخنی که در آنحضرت جاریست از خضر و ذو القرنین طول غیبت است قسم بخدای که بطول میکشد غیبت او
تا آنکه برگردند ازین امر یعنی از امر امامت اکثر آنانکه بوی قایلند پس باقی نمیماند مگر کسی که گرفته باشد خدای
عهد از وی بولایت آل محمد ع و نوشته باشد در دل او ایمان و تایید و تقویت داده باشد او را
بروحی از خود و ما بیست و نه حدیث بیرون آورده ایم که ذو القرنین پیغمبر و رسول و فرشته نبود ولیکن
بنده صالحی بود که خدای او را بمردم مبعوث ساخت و ائمه ع محدث شدند یعنی فرشته با ایشان سخن میگوید
و ایشان او را نمی بینند چنانچه در قصه موسی و خضر ع گذشته و ایشان شبیه خضر و ذو القرنین اند و خضر
و ذو القرنین عالم بودند و پیغمبر نبودند پس قبیل روایتی که وارد شده باشد که ذو القرنین پیغمبر بوده بمعارضه

باچنین

با چندین حدیث بسیار نمیکند و آنچه از حدیثها وارد شده که گردانید خدای او را حجت بر بندگان خود و
مبعوث ساخت او را بر قوم خود لازم ندارد پیغمبری را چه اوصیا ع حجتهای خدایند بر بندگان و
مبعوث شدند بر قومها و پیغمبر نیستند و علی ع ذو القرنین این امت و ذو القرنین بهشت است گویم
یعنی مالک و ملک نیکا بهشت است چنانچه ذو القرنین مالک و ملک نیکا زمین بود و عبد السلام بن
گوید که در بعضی از کتابهای خدای عز و جل خوانده ام که ذو القرنین مردی بود از اهل اسکندریه که او را
اسکندر رومی میگفتند و مادر او پیرزالی بود از پیرزالان اسکندریه و او را فرزندی غیر وی نبود و اسکندر رومی
از وقتی که صغیری بود تا آنگاه که مردی شد صاحب ادب و خلق و عفت بود و در خواب دید که گویا
چنان با آفتاب نزدیک گشته که دو گوشه طرف مشرق و مغرب آنرا گرفته پس چون خواب خود را
بقوم خود گفت او را ذو القرنین نامیدند چنانچه احوال مذکور شد پس چون این خواب را دید همت و
آوازه او بلند و در میان قوم خود عزیز شد و اول چیزی که از امور او جمع آمد این بود که گفت که بخدای
عز و جل اسلام آوردم بعد از آن قوم خود را باسلام دعوت کرده از تبعیت او اسلام آوردند بعد از آن
امر کرد ایشان را که از برای او مسجدی بنا کنند و اجابت نمودند پس فرمود که بگردانند طول آنرا
چهار صد ذرع و عرض آنرا دویست ذرع و عرض دیوار آنرا بیست و دو ذرع و بلندی آنرا صد ذرع
گفتند ای ذو القرنین چگونه بهم میرسانند چوبها را که بمیان دو دیوار رسد گفت هرگاه از بنای دو دیوار
فارغ شوید از هر مردی از مومنان بقدر وسع طلا و نقره بگیرید و آنها را مثل ناخن چیده و بریده و آنرا
با خاک آمیخته بمیان دو دیوار ریخته پر کنید تا آنکه خاک مخلوط بریزه طلا و نقره با دیوارهای مسجد
مساوی و برابر شود و چون از آن فارغ شوید بر بالای آن خاک پس آنگه چوب و تختها از بس
بعمل آرید که بهر کیفیت که خواهید ممکن است که در آن زمین مستوی هموار بعمل آید و چون از آن فارغ
گردید مساکین و فقرا را از برای نقل آن خاک طلبید که از جهت طلا و نقره که در آنست بر آن مسارعت
مینمایند پس مسجد را تمام کردند و مساکین آن خاک را بیرون بردند و سقف با آنچه در آن بود باستحکام
بایستاد و مساکین غنی و مالدار گشتند پس ایشان را چهار لشکر کرد هر لشکری ده هزار مرد و بعد از آن ایشان را
در بلاد منتشر گرد و بخاطر وی رسید که سفر کند پس قوم وی نزد او جمع آمده گفتند ای ذو القرنین قسم
میدهیم ترا بخدای که بخود غیر ما را بر ما اختیار نکنی و برنگزینی که ما سزاوارتریم بدین تو و بالین تو در زندگانی تو

ودرمیان ما بهم رسیده و پرورش یافته وایکنون ما لعمای ما ولیس تو فرمانروا وحاکمی در اینجا
ما در تو بهر از آن سستی وحق او از خلق خدای بر تو عظیم است پس سزاوار نیست بر تو که عصیان
او ورزی گفت قسم بخدای که سخن شما درای رای شماست ولیکن من بمنزله شخصیم که دل وگوش
وچشم او را بسته و او را از پیش میکشیده واز عقب میرانند و کس نداند که او را کجا میبرند و چه اراده دارند
ولیکن ای قوم من بیایید و داخل این مسجد شوید و بحکم اسلام آیید و مخالفت من مکنید که هلاک میشوید
بعد از آن دهقان اسکندریه را طلبید گویم که گویا رئیس و سرکرده آنجا بوده و بوی گفت که مسجد را معمور دار
و مادر مرا از من تعزیت ده پس چون دهقان جزع و بیصبری و گریه طویل مادر وبرا دید از برای او حیله
کرد که تعزیت دهد او را بآنچه مردم پیش از او و بعد از او از مصیبتها و بلا رسیده گویم که گویا تعزیه داد
او وبرا بآنچه بعد از وی بمردم رسیده بخبر دادن خدای پیغمبران علیهم السلام پس عید عظیمی ساخت بعد از آن
موذن او ندا درداد که ای مردم دهقان میطلبد شما را که فلان روز حاضر گردید چون آن روز شد موذن
او ندا درداد که زود آیید و حذر کنید از حاضر شدن این عید هر مردی که عاری باشد از بلا و مصیبتها
مردم توقف نموده گفتند که درمیان ما کسی نیست که عاری باشد از بلا و مصیبتها نیست کسی الا آنکه
رسیده است بلا با او با مرگ خویشی پس مادر ذوالقرنین آنرا شنیده تعجب کرد و ندانست که دهقان
چه اراده نموده بعد از آن دهقان منادی فرستاده ندا کرد که ای مردم امر کرده است شما را دهقان که
روز حاضر گردید وحاضر نشود مگر مردی که ببلایی مبتلا شده و مصیبتی و رنج و دردی از عدم چیزی که
دوست دارد باو رسیده باشد وحاضر نگردد کسی که عاری باشد از بلا که خیری نیست در کسی که نرسیده
باشد باو بلا پس چون چنان کرد مردم گفتند که بخل ورزیده و پشیمان شده و حیا کرده
وعیب خود را محو میکند پس چون مردم مجتمع گشتند خطبه ادا کرده گفت ای مردم جمع نکردم شما را
از برای آنچه طلبیدم ولیکن جمع کردم شما را از برای آنکه با شما درباره ذوالقرنین و درباره آنچه از
فقدان و فراق او دردناک شده ام سخن گویم پس بیاد آرید آدم علیه السلام را که خدای عز و جل او را بدست
خود آفرید و از روح خود در وی دمید و فرشتگان را بوی سجده فرمود و او را در بهشت خود ساکن گردانید
و مکرم ساخت او را بکرامتی که احدی را بآن مکرم نساخته بود بعد از آن مبتلا ساخت او را بعظیم‌ترین بلیه
که در دنیا بود و آن بیرون آمدن از بهشت و مصیبتی بود که چیزی جبر آن نمیکرد بعد از آن مبتلا ساخت

ابراهیم علیه السلام را بعد از وی بسوختن و پسر او را بذبح کردن و یعقوب را بحزن و گریه و یوسف را به بندگی
و ایوب را بسقم و بیماری و یحیی را بذبح و زکریا را بقتل و عیسی را باسیری و خلق بسیاری از خلق خدا
که شمار آن نتوان کرد جز خدای نتواند ببلاها مبتلا گردانید گویم که گویا خبر دادن او از آنها که هنوز نیامده بودند
از راه یقین بوقوع از جهت خبر دادن پیغمبران و عدم احتمال دروغ بود پس گویا که واقع شده پس چون
از این سخن فارغ شد بایشان گفت که بروید و مادر اسکندروس را تعزیت دهید تا ببینم که صبر وی
چگونه است چه مصیبت او درباره فرزند خود عظیم‌ترین مصیبتهاست پس چون نزد وی رفتند گفتند که
آیا امروز در این مجمع حاضر گشتی و سخن را شنیدی گفت آری امروز کلام شما چیزی از من فوت نشده
درمیان شما مصیبت احدی با سکندروس از مصیبت من عظیم‌تر نیست و خدای صبر داد و دل را صبور
گردانید مرا و محکم گردانید دل مرا و امید دارم که اجر من بقدر صبر من باشد و از برای شما بقدر آنچه مبتلا
شده اید از فقدان برادر خود امیدوار اجر هستم و امیدوارم که بقدر نیت خود اجر یابید و خدا
مرا و شما را بیامرزد و رحمت کند مرا و شما را پس چون خوبی عزا و صبر او را دیدند از نزد او بازگشتند
که برگشتند و ذوالقرنین روی براه نهاد تا آنکه ببلاد رفته عزم مغرب نمود و لشکر او در آن وقت مساکین
بودند پس ایزد تعالی بوی وحی فرستاد که ای ذوالقرنین تو حجت منی بر جمیع خلایق که در میان مشرق و
مغرب‌اند پس اینست تعبیر خواب تو و شهر طوس را عبد صالح ذوالقرنین بنا نهاده که امام رضا علیه السلام در آنجا
در پهلوی بدترین خلق خدای دفن شده گویم یعنی هرون الرشید و اول دو کسی که بر روی زمین مصافحه
کردند ذوالقرنین و ابراهیم خلیل بود علیه السلام که ابراهیم استقبال او نموده مصافحه کردند و ذوالقرنین با
ششصد هزار سوار حج کرده چون داخل حرم شد بعضی از اصحاب و یاران او تا خانه کعبه در پی او بودند
چون بازگشت گفت مردی را دیدم که پرنورتر و خوشروتر از او ندیده بودم گفتند او ابراهیم خلیل رحمن علیه السلام بود
گفت اسبها را زین کنید پس ششصد هزار کس در آن مقدار وقت که یک اسب را زین کنند اسبها را زین
کردند ذوالقرنین گفت نه بلکه بسوی خلیل رحمن پیاده میرویم پس وی و اصحاب و یاران او که با او
لشکر بودند پیاده رفتند ابراهیم علیه السلام گفت بچه چیز دهر را قطع و طی کردی ذوالقرنین گفت بیازده کلمه
سبحان من هو باق لا یفنی سبحان من هو عالم لا ینسی سبحان من هو حافظ لا یسقط سبحان من هو
بصیر لا یرتاب سبحان من هو قیوم لا ینام سبحان من هو ملک لا یرام سبحان من هو عزیز لا یضام

سبحان من هو محتجب لا یری سبحان من هو واسع لا یتکلف سبحان من هو قائم لا ینام سبحان من هو
دائم لا یسهو و ذو القرنین صندوقی از شیشه ساخته آذوقه در آن نهاده بکشتی نشسته بدریا رفت
چون بجایی از دریا رسید با اصحاب و یاران خود گفت که مرا بدریا در او برید و هرگاه ریسمان را حرکت
دهم مرا بیرون آرید و اگر حرکت ندهم تا آخر ریسمان مرا پایین فرستید پس او را بدریا فرو فرستادند
و ریسمان را چهل روزه راه رها کردند ناگاه دید که شخصی صندوق شیشه را بسرعت میکوبد و میگوید که
ای ذو القرنین اراده کجا داری گفت اراده دارم که بنگرم ملک رب خود را در دریا چنانکه دیدم
آن را در خشکی گفت ای ذو القرنین اینجا که تو هستی نوح در زمان طوفان باینجا عبور کرده تیشه از او افتاد
و آن بقعر دریا تا این ساعت فرو میرود و بقعر دریا نرسیده چون ذو القرنین آن را شنید ریسمان را
حرکت داده بیرون آمد و بالجمله چون ذو القرنین بارسیم برگشت تمکین داد خدای او را در زمین
و ملک داد او را مالک مشرقها و مغربهای زمین گردانید چنانچه میفرماید که اِنَّا مَكَّنَّا لَهُ بتحقیق که ما
متمکن کردیم له از برای او قاضی گوید یعنی امر او را از تصرف فِي الْأَرْضِ در زمین چگونه که خواهد
و این نیز سخن قاضی است وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ و دادیم ما او را از هر چیزی که اراده
و توجه بآن کرد و این سخن را نیز قاضی گفته سَبَبًا ۵ سببی یعنی دلیلی گوییم سبب یعنی ریسمانست
که دستگیر مردم است که بآن بمطلب رسند قاضی گوید که یعنی دادیم ما او را از هر چیزی سببی که برساند
او را بآن چیز از علم و قدرت و آلت چون خدای بارسیم ذو القرنین را مبعوث ساخت متمکن کرد
از برای امور او را از تصرف در زمین و سبب ساخت از برای او در بلاد تا آنکه صاحب شد میان
مشرق و مغرب یعنی خدای او را مالک مشرقها و مغربهای زمین از آنجا که آفتاب بیرون می آید تا
آنجا که فرو میرود گردانید و داد او را از هر چیزی سببی یعنی دلیلی و بمشرق و مغرب رسید و استطاعت
و توانایی یافت برسیدن مشرق و مغرب با آنکه خدای طی فرمود و نزدیک ساخت از برای او ریسمانها را
و دراز کرد از برای او سببها را گوییم یعنی ریسمانهای مراد را که بآن بمطلب رسد و متمکن کرد از برای او
امور او را از تصرف در بلاد و گسترد از برای او نور را پس شب و روز بر او مساوی بود و از علی ع پرسیدند
که چگونه گسترد خدای از برای او نور را فرمود که در شب میدید چنانچه در روز میدید و گردانید خدای
عز پادشاهی و حجت بودن او را در دو شاخ مجوف او و تابید و قوت داد او را بآن دو شاخ

چنانکه مذکور شد پس هرگاه بدریی و ملکی میرسید از سینه میغرید چنانچه شیر غضبناک از سینه میغرّد
پس از دو شاخ او ظلمات و رعد و برق و صاعقها برانگیخته میشد بر آنانکه قصد بد باو داشتند و
عصیان و مخالفت او میکردند و بسبب آنها هلاک میگردید چنانچه گذشت و خواهد آمد و مسخر گردانید خدای
از برای او ابر را و مسخر ساخت او را در میان ابر سرکش و آن ابریست که در آن رعدی یا برقی
یا صاعقه باشد و ابر رام و آن ابریست که در آن برقی و رعدی نباشد و وی اختیار ابر رام کرد
و بآن سوار شد و او را نمیرسید که اختیار ابر سرکش کند جهة آنکه خدای آن را جهة صاحب الامر
ذخیره کرده و آنجناب بآن سوار خواهد شد و نزدیک باشد که آنحضرت با بر سوار شود و بالا رود
یعنی بلندیها و نواحی و درهای هفت آسمان و هفت زمین که پنج از آن زمینها معمور و دو از آنها خراب است
گوییم یعنی معموری و آبادانی نداشته باشند در روایات وارد گشته که علی ع مالک بالای زمین و زیر
زمین شد و در هنگامی که مخیر شد در میان بالای زمین و زیر زمین دو ابر بروی عرض شد یکی
سرکش و دیگری رام و در ابر سرکش ملک زیر زمین و در رام ملک بالای زمین بود و آنحضرت
اختیار سرکش بر رام نموده سوار ابر سرکش شد و آن ابر او را در هفت زمین گردانید سه از آن
زمینها را خراب و چهار از آنها را معمور یافت و مخبر صادق درباره آنجناب ع فرمود که قسم بخدای
که البته میرسد سببها و قسم بخدای که البته سوار میشود با بر و سماعة بن مهران گوید که نزد امام جعفر ع
بودم در آسمان رعد و برق شد فرمود که آنچه از این رعد و از این برق واقع شود آن از امر صاحب
شماست گفتم صاحب ما کیست فرمود که امیر المؤمنین ع است و علی ع فرمود که داده شدیم فهم کتاب یعنی
قرآن و فصل خطاب گوییم یعنی جدا کردن خطاب حق و باطل و علم فرمانها و اسباب یعنی سببها
و عبد الله بن سلیمان گوید که در بعضی از کتابهای خدای خوانده ام و بعد از کلام سابق و ذکر وحی خدای
عز و جل بذو القرنین که تو حجت منی بر خلایق که در میان مشرق و مغربند گوید که ذو القرنین گفت
الهی دعوت کردی و خواندی و تحریص نمودی و متوجه ساختی مرا بامر عظیمی که مقدار آن را غیر تو
نمیداند پس خبر ده مرا که با کدام قوم با این امتها مکابره کنم و با کدام عدد بر ایشان غالب آیم
و با کدام حیله با ایشان مکر و کید ورزم و با کدام صبر متحمل مشقت شوم و با کدام زبان با ایشان سخن
گویم و چگونه کنم که زبانهای ایشان را بدانم و با کدام گوش سخن ایشان را بشنوم و با کدام چشم نظر بایشان کنم

گنم و باکدام حجت با ایشان خصومت و جدل نمایم و باکدام دل تعقل سخن ایشان کنم و باکدام حکمت
امور ایشان را محکم کرده‌ام و باکدام عقل ایشان را بشمار در آرم و باکدام لشکر با ایشان جنگ و پیکار کنم
که نیست مرا آنچه یاد کردم چیزی ای رب من پس تقویت ده مرا بر ایشان که تو رب رحیمی و
تکلیف نمیکنی کسی را الا بقدر وسع او و تحمیل نمیفرمایی احدی را الا بقدر طاقت او پس ایزد تعالی بوی
وحی فرستاد که زود باشد که طاقت دهم ترا بآنچه بر تو تحمیل کرده‌ام و بگشایم سینه ترا که وسعت داری
توانایی بهر چیزی داشته باشی و فهم ترا که هر چیزی را بفهمی و زبان ترا بهر چیزی و گوش ترا که هر چیزی را
بشنوی و چشم ترا که هر چیزی را ببینی و شمار کنم از برای تو که چیزی از تو فوت نگردد و حفظ فرمایم
بر تو که چیزی از تو غایب نشود و پشت ترا قوی سازم که چیزی ترا هول ندهد و لباس هیبت در تو
پوشانم که چیزی ترا نترساند و رای ترا درست و صایب گردانم که هر چیزی را درست و صواب
کنی و جسد ترا مسخر تو کرده‌ام که هر چیزی را احساس و ادراک کنی و نور و ظلمت را مسخر تو سازم
و آن دو را دو لشکر از لشکرهای تو کنم که نور هدایت و راهنمای تو کند و ظلمت محافظت تو نماید
و امتها از عقب تو بر تو جمع آیند پس ذوالقرنین برسالت رب خود روان شد و ما بعد و تقویت
داد او را خدای بآنچه بوی وعده داده بود پس بمغرب آفتاب رفت چنانچه احوال خواهد آمد
و چنانچه مذکور شد ذوالقرنین اول پادشاهان بود از انبیا و بعد از نوح بود و ملک و مالک میان مشرق
و مغرب شد و در روایت شده که خدای بر نینگیخت انبیا را که پادشاه باشند در زمین الا چهار کس را
بعد از نوح ذوالقرنین گوییم که آنچه در باب نبوت او بود مذکور شد و داود و سلیمان و یوسف
اما ذوالقرنین ملک و مالک میان مشرق و مغرب شد و اما داود در میان شام تا بلاد اصطخر پادشاه بود
و همچنین بود پادشاهی سلیمان و اما یوسف در مصر و صحراهای آن پادشاه شد و از ان تجاوز نکرد
و در روایت شده که سه کس از پیغمبران پادشاهان بودند یوسف و داود و سلیمان و ملک و مالک دنیا داشتند
دو مؤمن و دو کافر اما دو مؤمن ذوالقرنین و سلیمان عم و اما دو کافر نمرود بن کوش بن کنعان و بخت نصر
گوییم این حدیث دلالت میکند بر عدم نبوت ذوالقرنین و در روایت شده که پادشاهی بر دو قسم است
پادشاهی که بغلبه و جور و خشیا مردم است و پادشاهی که از جانب خدای سبحانه است مثل پادشاهی
آل ابراهیم گوییم یعنی اهل بیت محمد ص و پادشاهی طالوت و ذوالقرنین و امام جعفر ع در تحقیق

که باصفیان ثوری و صوفیه که بزهد و ترک دنیا قایل بودند میگرد گفت که سلیمان بن داود عم فرمود
که از خدای پادشاهی خواست که سزاوار نباشد از برای احدی بعد از وی یعنی در سوره ص فرموده
که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی پس خدای آنرا بوی عطا فرموده حق میگفت و عمل بحق
میکرد و بران عیب نکرد او را خدای و نه احدی از مؤمنان و داود پیغمبر پیش از وی پادشاهی و
سلطنت سخت داشت بعد از ان یوسف ع با پادشاه مصر گفت که اجعلنی علی خزائن الارض انی
حفیظ علیم یعنی بگردان مرا عامل و متوسط و مباشر بر خزانهای زمین که من نگاه دارنده و دانا ام و
از امور او آنچه شد و اختیار مملکت پادشاه مصر و حوالی آن تا یمن نموده غله از و میخریدند جهت
گرسنگی که بمردم رسیده بود و میمردند و حق میگفت و بحق عمل میکرد و کسی او را بران عیب نکرد و
بعد از ان ذوالقرنین بنده بود که خدا را دوست داشت و خدای او را دوست داشت طی فرمود
از برای او اسباب را و ملک و مالک مشرقها و مغربهای زمین گردانید و حق میگفت و عمل بحق
میکرد و احدی او را بران عیب ننمود و زود باشد که خدای سخن ذوالقرنین را در صاحب الامر ع
جاری سازد و برساند او را بمشرق و مغرب زمین تا آنکه باقی نماند از زمین هموار و کوه جایی که
ذوالقرنین رسیده باشد الا آنکه قدم آنجناب بآنجا رسد و ظاهر گرداند خدای از برای او گنجها و
معدنهای زمین را و نصرت دهد او را برعب و پر کند زمین را از عدل و سویت چنانچه پر است از
جور و ظلم و بالجمله ممکن کرد خدای از برای ذوالقرنین امور او را از تصرف در زمین او را ملک و مالک
میان مشرق و مغرب نمود و داد او را از هر چیزی سببی و گردید در بلاد و هر گاه بقومی رسیدی
خود رسول خود شده بسوی ایشان برسالت رفتی بسبب آنکه رسولان دروغ نگویند و مشرق و
مغرب رسید چنانکه میفرماید که فَاَتْبَعَ سَبَبًا ٨٥ پس از پی رسید سببی را یعنی دلیلی را
فاضی گوید یعنی اراده رسیدن بمغرب نمود پس رسید از پی سببی که برساند او را بآنجا پس رفت
ذوالقرنین تا ناحیه مغرب حَتّٰی اِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ تا آنگاه که رسید بمغرب یعنی
بغروبگاه الشَّمْسِ وَجَدَهَا آفتاب یافت آنرا یعنی آفتاب را تَغْرُبُ
فِی عَیْنٍ حَمِئَةٍ که فرو میرود در چشمه لای و گل گرمی پس رفت بمغرب آفتاب و هر کجا
مرور و عبور میکرد بدهی دعوت میکرد اهل آن ده و مملکت را باطاعت خدای پس کسی که اطاعت او

خمس

وحکی

میشود با ایشان بخوبی معامله میکرد و کسانی از ایشان که قصد او میکردند دران ده و مملکت از سینه میغرید
چنانکه شیر غضبناک از سینه میغرد پس از دو شاخ او ظلمات و رعد و برق و صاعقها برانگیخته شده
هلاک کرده میشدند تا آنکه قصد او نداشتند و عصیان و مخالفت او میکردند و میگشت ایشانرا تا اینکه
بمغرب آفتاب رسیده بود که اهل مشرق و مغرب بدین او درمی آمدند و اینست قول خدای عز و جل
که انا مکنا له فی الارض و آتیناه من کل شیء سببا پس چون با آفتاب بچشمه گرم منتهی شد و رسید دید
آفتاب را که فرو میرود دران چشمه و با آفتاب هفتاد هزار فرشته اند که میکشند آنرا در قعر دریا گرم
یعنی دریای محیط در قطر جانب راست زمین بزنجیرهای آهنین و مهمیزها که آهنی است که برآب زنند
که بر دو کوهیم یعنی بمنجنیقها که بران کوفته شده پس میکشند آنرا چنانکه کشتی را بر روی آب میکشند و آفتاب
چون سرازیر دایره فلک شود دور میفرماید آنرا فلک بجانب شکم فلک سرابالا تا آنکه فرود آید
بجای برآمدن آفتاب یعنی آفتاب غایب میشود و فرو میرود در چشمه گرم بعد ازان میشکافد زمین را
در حالت بجای برآمدن آفتاب پس در زیر عرش متحیر میشود تا آنکه اذن داده شود بطلوع و نور آن
هر روز سلب و برطرف شده نوری تازه می یابد و علی علیه السلام فرموده که فرو میرود آفتاب در چشمه گرم در دریا
نزدیک شهری که در پهلوی جابلست که آنجا در پهلوی مغربست یعنی جابلقا و چون خدای اهل آسمانها
و بعد ازان جن و بعد ازان نسناس را آفرید بعد ازیشان خلقی آفرید برخلاف خلقت نسناس و جن
و نسناس که مثل هوام در زمین میجنبیدند و مثل چارپایان از علف زمین میخوردند و آب می آشامیدند
و همگی مرد بودند و زن در میان ایشان نبود و خدای در ایشان شهوت و خواهش زنان و محبت فرزندان
و حرص و طول امل و لذت عیش قرار نداده بود و شب ایشانرا نمیپوشانید و روز ایشانرا فرو نمیگرفت
کوهیم یعنی شب و روز نبود و ایشان بهایم و هوام نبودند و لباس ایشان برگ درخت بود بعد ازان
خدای اراده فرمود که ایشانرا دو فرقه کند پس فرقه را در شب بیرون آمدنگاه آفتاب از عقب دریا
کوهیم یعنی دریای محیط قرار داد و از برای ایشان شهری احداث کرد که آنرا جابرسا مینامند و آن
دوازده هزار فرسخ و حصاری از آهن بران شهر قرار داد و از زمین تا آسمان و ایشانرا دران شهر جای داد
و فرقه دیگر را در شب فرو رفتنگاه آفتاب از عقب دریا جای داده شهری از برای ایشان احداث
فرمود که آنرا جابلقا مینامند و آن نیز دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ و حصاری از آهن از زمین

دوازده هزار فرسخ در هر …

ایشان آفرید از زمین تا آسمان که اهل جابرسا جای اهل جابلقا را و اهل جابلقا جای اهل جابرسا را و اهل
وسطهای زمین از جن و نسناس ایشانرا نمیدانند پس آفتاب بر اهل وسطهای زمین طلوع کرده از
کره و نور آن منقطع میشوند بعد ازان در چشمه گرم فرو میرود و علم با آفتاب ندارند اهل جابلقا هرگاه
فرو میرود و اهل جابرسا هرگاه بیرون می آید جهت آنکه از بیرون جابرسا طلوع و از بیرون جابلقا غروب
میکند و عبد الله بن سلیمان گوید که در بعضی از کتبهای خدای خوانده ام و بعد از کلام سابق گوید که
پس ذوالقرنین بمغرب آفتاب رفت پس مرور و عبور میکرد با متی از امتها الا آنکه دعوت میکرد
ایشانرا بخدای عز و جل اگر اجابت و قبول میکردند از ایشان قبول میشود و اگر اجابت نمیکردند
ظلمت و تاریکی ایشانرا فرو میگرفت و شهرها و دهها و حصارها و قلعها و خانها و منزلهای ایشان
تاریک میشد و چشمهای ایشان گرفته شده تاریک میشد و جنبهای شکمهای ایشان داخل میشد
همیشه دران تاریکی حیران میبودند تا آنکه قبول اطاعت خدای میکردند و بخدای مینالیدند تا آنکه
بمغرب آفتاب رسیده یافت در نزد آن کوهیم یعنی نزد چشمه کلای و گل گرم امتی که خدای در
کتاب خود ذکر میفرماید تمام شد سخن عبد الله بن سلیمان و ابن عباس که خدای در کتاب خود
ذکر میفرماید کلام عبد الله بن سلیمان است و معنی که خدای در کتاب خود ذکر کرده اینست که میفرماید که
وَوَجَدَ عِندَهَا و یافت نزد آن چشمه قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا
أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ۝ قومی را گفتیم ای
ذو القرنین یا آنکه عذاب میکنی و یا آنکه میگیری در ایشان خوبی قَالَ گفت ذو القرنین أَمَّا
مَن ظَلَمَ که اما کسی که ظلم کند و ایمان نیارد برب خود فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد
که عذاب کنیم او را در دنیا بعذاب دنیا ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ بعد ازان بازگردانیده شود بسوی
صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده او در رجعت فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا ۝
پس عذاب کند او را عذابی منکر یعنی در آتش دوزخ و جهنم در روز غدیر خم درباره علی علیه السلام فرموده که
ای مردم وی امام است از جانب خدای و هرگز خدای قبول نمیکند توبه احدی را که منکر ولایت
او باشد و هرگز او را نمی آمرزد و واجبست بر خدای که آن کار کند با کسی که مخالفت امر خدای کند
درباره علی علیه السلام و عذاب کند او را همیشه عذابی منکر پس حذر کنید از مخالفت او که میسوزید در آتشی

همه آن مردم و سنگ است که مهیا شده است از برای کافران وَاَمَّا مَنْ آمَنَ وَ
عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَى واما کسی که ایمان آرد و بکند عمل صالحی پس او راست
جزای خوب فهی گوید یعنی پس او راست ثواب خوب حال آنکه جزا داده میشود بآن ثواب
حال آنکه جزا داده میشود بآن ثواب جزایی وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ اَمْرِنَا يُسْرًا ه
زود باشد که بگوییم از برای او از امرها آسانی و ثعلبی فرمود که جبرئیل از جانب خدای من آمد و گفت که
رب من ترا سلام میرساند و میگوید ترا که ای محمد بشارت ده مؤمنان را که عملهای صالح میکنند و ایمان
بمن و باهل بیت تو می آرند بهشت و همیشه در بهشت بودن در همسایگی ایشان ص پس ذو القرنین
در مغرب گفته شد که خدا ابرا در زمین چشمه است در مشرق که آنرا چشمه زندگانی میگویند و هر صاحب روحی که
از آن می آشامد تا دم صور نمیمیرد پس ذو القرنین در طلب آن چشمه روانه مشرق شد چنانکه در آیه
ششم از آیتهای سابق در قصه موسی و خضر ع در قصههای خضر ع گذشت و عبد الله بن سلیمان گوید که
که در بعضی از کتابهای خدای خوانده ام و بعد از کلام سابق و ذکر آنکه یافت در نزد چشمه ... کرم
امتی گوید که کرد یعنی ذو القرنین بآن امت آنچه کرده بود با آنکه مرور و عبور کرده بود بآنها پیش از ایشان
یعنی از عذاب ظلمات و تاریکی تا آنکه از آنچه میان او و مغرب بود فارغ شد و یافت جمعی و عددی
که حساب آنرا جز خدای نمیداند و قوتی و بأس و بیمی که طاقت آنرا جز خدای نمی آرد و زبانهای
مختلف و هواها و خواهشهای متنوع و دلهای متفرق یافت بعد از آن هشت روز و هشت شب
بظلمت و تاریکی رفت و اصحاب و یاران او انتظار وی میکشیدند تا آنکه بکوهی رسید که احاطه
کل زمین کرده ناگاه فرشته از فرشتگان دید که آن کوه را گرفته میگوید که سبحان ربی من الآن
الی منتهی الدهر سبحان ربی من اول الدنیا الی آخرها سبحان ربی من موضع کفی الی العرش سبحان
ربی من منتهی الظلمة الی النور چون ذو القرنین آنرا شنید بروی بسجده در افتاده سر برنداشت تا آنکه
خدای عز و جل تقویت کرد او را بنظر کردن بآن فرشته پس آن ملک بوی گفت که ای فرزند آدم
چگونه قوت یافتی بر آنکه باین موضع رسی و حال آنکه احدی از فرزندان آدم باینجا پیش از تو نرسیده
ذو القرنین گفت که تقویت کرد مرا ایران آنچنان کسی که تقویت کرده است ترا بر گرفتن این کوه فرشته
گفت که راست گفتی ذو القرنین گفت پس خبر ده مرا ای ملک از حال خود گفت من موکلم باین کوه

وان

وآن احاطه کرده است بکل زمین و اگر این کوه نبودی زمین با اهل زمین سرنگون شدی و
نیست کوهی بر روی زمین عظیمتر از این کوه و آن اولین کوهی است که خدای عز و جل ثابت و پابرجای
کرده و سر آن با آسمان اول چسبیده و بیخ آن در زمین هفتم و آن احاطه کرده است بزمین مثل حلقه
و نیست در زمین شهری الا آنکه آنرا رگیست باین کوه پس هرگاه خدای عز و جل اراده کند که شهری را
زلزله افکند و بلرزاند وحی می فرستد پس رگی را که بآن شهر متصل است حرکت دهم و آن شهر را
بلرزانم و چون ذو القرنین اراده نمود که باز گردد بآن فرشته گفت که مرا وصیتی کن فرشته گفت که زنهار
غمناک نکند ترا رزق فردا و مؤخر مساز کار امروز را از برای فردا و اندوه مخور بر آنچه از تو فوت شده
و بر تو باد که رفیق و مدارا کنی و جبار متکبر مباش بعد از آن ذو القرنین بسوی اصحاب و یاران خود باز
گشت آنگاه عطف عنان بجانب مشرق نمود گوییم که در روایات قصه فرشته و زلزله در مشرق
بعد از گذشتن از سد وارد گشته چنانچه عنقریب گفته خواهد شد و بالجمله ذو القرنین عطف عنان
بجانب مشرق نمود چنانچه میفرماید که ثُمَّ اَتْبَعَ بعد از آن از پیه رسید ذو القرنین از آفتاب
سَبَبًا ه سببی را یعنی دلیلی را و رفت فهی گوید یعنی راهی و طریقی را که برساند او را بمشرق
حَتّٰى اِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ تا آنگاه که رسید بمطلع یعنی بیرون آمدنگاه الشَّمْسِ آفتاب
فهی گوید یعنی بجایی که از معموره زمین اول بار آفتاب بر آنجا طلوع میکند پس چون رسید بمشرق
ذو القرنین با آفتاب که سبب و دلیل او بود بیرون آمدنگاه آفتاب وَجَدَهَا یافت آنرا
یعنی آفتاب را تَطْلُعُ عَلٰى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا که بیرون می آمد
بر قومی که نگردانیده ایم از برای ایشان غیر از آن یعنی غیر از آفتاب سِتْرًا ه پوششی
یعنی صنعت لباس و جامه و بنا و عمارت و خانه نمیدانستند پس وارد شد ذو القرنین
بر قومی که جسدهای ایشان عریان و آفتاب ایشانرا سوزانیده بود بحدی که رنگهای ایشان مثل ظلمت و
تاریکی بود كَذٰلِكَ همچنان فهی گوید یعنی همچنان بود امور و کار ذو القرنین با اهل مشرق
که با اهل مغرب بود وَقَدْ اَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ و بتحقیق که احاطه کرده ایم ما بآنچه نزد او
فهی گوید یعنی بآنچه نزد ذو القرنین بود از لشکرها و آلات و اسباب خُبْرًا ه خبری یعنی
علمی یعنی بسیاری آنها بحدی بود که جز من که علیم و خبیرم کسی بآن احاطه نمیکند و عبد الله بن سلیمان

عشر ١٠

گوید که در بعضی از کتابهای خدای خوانده ام و بعد از کلام سابق گوید که ذو القرنین عطف عنان بجانب
مشرق نموده ده بده امتهابد راکه درمیان او و مشرق بودند تتبع و بایشان آن میکرد که بایشان از تبع
با امتهای مغرب کرد تا آنکه از میان مشرق و مغرب فارغ گشته عطف عنان بجانب سدی نمود
که خدای عز و جل در کتاب خود ذکر میکند گویم که خدای در کتاب خود ذکر میکند کلام عبد الله
و بالجمله عطف عنان بجانب سد نمود چنانچه میفرماید که **ثُمَّ أَتْبَعَ** بعد از آن از پی رسید ذو القرنین
سَبَبًا ۵ سببی را یعنی دلیلی را در ناحیه ظلمت و تاریکی و در تفسیر قمی گوید یعنی راه و طریق
سببی را که درمیان در آمده بود درمیان مشرق و مغرب از جنوب بشمال راه پیش گرفته رفت
حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ تا آنگاه که رسید بمیان دو سد یعنی بکوه یاجوج و ماجوج
قمی گوید یعنی رسید بمیان دو کوهی که درمیان آن دو کوه سد ساخته شد اسود بن بدین قمی
گوید که بخدمت امام موسی ع رفتم و مرا ندیده بود فرمود که تو از اهل سندی گفتم از اهل باب یعنی از
اهل درم فرمود که از اهل سدی گفتم آری آن سدی که ذو القرنین ساخته **وَجَدَ مِن دُونِهِمَا**
قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ۵ قومی که نزدیک بود که تعقل نکنند سخنی را
و مثل این آیه در سوره نسا گذشت و عبد الله بن سلیمان گوید که در بعضی از کتابهای خدای خوانده ام
و بعد از کلام سابق و عطف عنان ذو القرنین بجانب سد گوید که پس ناگاه امتی را دید که نزدیک
بود که تعقل نکنند سخنی را و ناگاه دید که میان او و سد مملو است از امتی که آنها را یاجوج و ماجوج
میگویند **قَالُوا** گفتند آن قوم **يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ** که ای ذو القرنین
بتحقیق که یاجوج و ماجوج و ایشان بیشترین خلق اند که آفریده شده اند بعد از ملکه یعنی ملک بشر از
واحدی از ایشان نمیمیرد تا آنکه از پشت او هزار پسر متولد شود و از علی ع پرسیدند از خلق فرمود
که خلقی که خدای آفریده هزار و دویست در خشکی و هزار و دویست در دریا و اجناس بنی آدم هفتاد
جنس و مردم فرزندان آدمند سوای یاجوج و ماجوج و امام محمد تقی ع فرمود که روزی نوح در کشتی
خوابیده بود بادی وزیده عورت او را گشود پسران او حام و یافث خندیده سام ع ایشان را
زجر و از خنده نهی کرد و هر چند سام آن را میپوشید باد میگشود نوح بیدار گشته دید که ایشان میخندند
گفت چه میشود سام آنچه بود بوی خبر داد نوح دست بسوی آسمان برداشته دعا کرد و گفت که

الهی آب پشت حام را تغییر ده تا متولد نشود از برای او مگر سیاهان الهی آب پشت یافث را
تغییر ده پس حق تعالی آب پشت هر دو را تغییر داده جمیع سیاهان هر جا که باشند از حام اند و جمیع
ترک و اهل سقلاب و یاجوج و ماجوج و چین از یافث اند هر جا که باشند و جمیع سفیدان که سوای
ایشان اند از سام اند و نوح بحام و یافث گفت که ذریه شما اسیر و بنده و غلام و کنیز ذریه سام
تا روز قیامت جهت آنکه او نیکوئی کرد بمن و شما عقوق ورزیده بمن پس تا دنیا باشد علامت عقوق
شما در ذریه شما ظاهر باشد و علامت نیکوئی در ذریه سام ظاهر باشد و کوه قاف از عقب یاجوج
احاطه بدنیا کرده **مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ** فساد کننده گانند در زمین آن قوم گفتند که
یاجوج و ماجوج در پشت این کوه میباشند و در زمین فساد میکنند و هر گاه وقت زراعتها و میوهها
میشود از میان دو سد بر ضرر ما بیرون آمده از میوهها و در زراعتهای ما میچرند تا بجائی که چیزی
از آنها باقی نمیگذارند **فَهَلْ نَجْعَلُ** پس آیا بگردانیم و قرار دهیم **لَكَ خَرْجًا**
از برای تو خرجی یعنی اجری و جعاله که هر سال بتو دهیم **عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ** برآنکه بگردانی و
قرار دهی **بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا** ۵ میان ما و میان ایشان سدی و عبد الله بن
سلیمان گوید که در بعضی از کتابهای خدای خوانده ام و بعد از کلام سابق و ذکر قومی که نزدیک بود
که تعقل نکنند سخنی را گوید که و ناگاه ذو القرنین دید که میان او و سد مملو است از امتی که آنها را
یاجوج و ماجوج میگویند و شبیه بهایمند و میخورند و می آشامند و توالد و تناسل میکنند و مردان و
زنانند و ایشان را مردم شبیهی است بحسب رویها و جسدها و خلقت و لیکن در بدنهاشان
نقصان و کمی دارند و بقد پسرانند و نیست از ایشان زنی و مردی که قد ایشان از پنج شبر زیاده باشد
و بیک اندازه اند در خلقت و صورت و عریان و برهنه پایند در پستان نمیرسند و جامه و کفش
نمیپوشند و بر بدن ایشان پشمی است مثل پشم شتر که میپوشاند و محافظت میکند ایشان را از گرما
و سرما و هر یک دو گوش دارند یکی بیرون و درون موی دارد و دیگری پشم و بجای ناخنها
چنگالها و دندانها و نابها دارند مثل دندانها و نابهای درندگان و هر گاه که یکی از ایشان بخوابد یک گوش را
فرش و دیگری را لحاف میکند لحاف وسیع و رسا و رزق ایشان مارهای بزرگ و اژدهای
دریاست که هر سال ابر برایشان می افکند و با آن معاش میکنند بفراخی و وسعت و منتظر برات

اصلاح و صلاح میان ایشان و طلب باریدن آن میکنند در ایام و اوقات آن چنانچه مردم طلب باران
میکنند در اوقات باران پس هرگاه آن بر ایشان فرو ریزد معاش ایشان وسیع و فراخ گشته
فربه گردند و توالد و تناسل کرده بسیار شوند پس یکسال تا سال آینده از آن خورند و غیر آن چیزی
با آن نخورند و عدد ایشان را جز خدای که ایشان را آفریده نداند و اگر آن مارهای بزرگ و اژدها
از ایشان خطا گردد و نبارد قحط و تنگی و گرسنگی کشند و قطع نسل و فرزند شود و ایشان مثل بهایم
در سر راهها و هر جا که بهم رسند مباشرت کنند پس چون مارهای بزرگ و اژدها از ایشان خطا
گردد گرسنه شوند و در بلاد سیاحت کرده بهر چیزی که رسند و انگذارند و فاسد کنند و خورند
و فساد ایشان بزمینی که رسند سخت تر باشد از فساد ملخ و تگرگ با سرما و دیگر آفتها و هرگاه
از زمینی بزمینی روی آورند اهل آن زمین از آنجا جلای وطن کنند و آن زمین را خالی گذارند و
ایشان مغلوب و دفع نشوند و کثرت ایشان بحدی باشد که احدی از خلق خدای جایی قدمی
نیابد و از برای آدمی جای بقدر نشستنی نماند و احدی از خلق خدای نداند که از اول تا آخر ایشان چند
و چیزی از خلق خدای استطاعت و توانایی ندارد که بسوی ایشان نگرد و با ایشان نزدیک شود از نهایت
نجس و کثیف و بدهیئت اند و باین غالب میشوند و ایشان را حسی است یعنی صدای رفتاری
که صاحب صدا دیده نشود که هرگاه بر زمین روند شنیده میشود حس ایشان از صد فرسخ راه
از بسیاری ایشان چنانچه شنیده میشود حس باد دور و حس باران دور و چون سیلاب وارد شوند
ایشان را همهمه است مثل همهمه مگس عسل الا آنکه آن صدا سخت تر و بلند تر است و بر میگردند بنحوی
بحدی که نزدیک است که احدی از آن همهمه چیزی نشنود و هرگاه بر زمین روند وحوش و درندگان از آن
زمین را برمانند چنانکه باقی نماند چیزی از آنها جهت آنکه ایشان پر میکنند ما بین قطرهای آن زمین را
و نمیماند در عقب ایشان از ساکنان آن زمین چیزی که در او روحی باشد الا آنکه جلای وطن میکنند
از جهت آنکه ایشان بیشتر از هر چیزی اند و امور ایشان عجیب تر از عجب است و نیست از ایشان احدی
که نداند که چه زمان بمیرد جهت آنکه نمیمیرد از ایشان مردی تا آنکه هزار فرزند از پشت او تولد کند و نمیمیرد
از ایشان زنی تا آنکه هزار فرزند نزاید و باین اجل خود را میدانند و چون هزار فرزند متولد شد از برای
مرگ مهیا میگردند و ترک طلب معیشت و زندگانی میکنند و نیست قصه ایشان از روزی که خدای

ایشان را آفریده تا روزی که فنا کند ایشان را و ایشان در زمان ذو القرنین زمینها و شهرها را یک یک
میگردیدند و هرگاه متوجه جهتی میگشتند از آن هرگز تجاوز نمینمودند و برگشت و رجعت نمیکردند و
بعقب ملتفت نمیشدند پس چون آن امتها حس ایشان نمودند و همهمه ایشان را شنیدند استغاثه
بذو القرنین که در آن نزدیکی بجانب ایشان فرود آمده بود بردند نزد او جمع آمدند و گفتند که ای ذو القرنین
آنچه خدای بتو عطا فرموده است از پادشاهی و تسلط و آنچه ترا تایید و تقویت با آن نموده است از
اهل زمین و نور و ظلمت بما رسیده و ما همسایه یاجوج و ماجوجیم و نیست در میان ما و ایشان سوای این
کوهها و نیست ایشان را راهی بسوی ما الا از دو جانب این دو کوه و اگر میل بسوی ما کنند ما را از بلاد خود
دور کنند از کثرت و بسیاری ایشان جلا میفرمایند تا آنکه نبوده باشد ما را در این بلاد قراری و ایشان خلقی بسیار اند
از خلق خدای و در ایشان هست شبیهی با آدمی هست و شبیه بهایمند گیاهها را میچرند و چون درندگان
و چارپایان و وحوش میدرند و بیک حرات زمین را از مارها و عقربها و هر صاحب روحی از آنچه
خدای عز و جل آفریده میخورند و نیست خدا را خلقی که در یکسال مثل ایشان نمو کنند و زیاد شوند پس اگر
مدتی بدینگونه که می بینیم نمو کنند و زیاد شوند بتنگ میکنند زمین را و جلا میفرمایند اهل زمین را
از زمین و فساد میکنند و ما همه وقت میترسیم که اول ایشان بر حضرها از این دو کوه بیرون آیند
و عطا کرده است خدای سبحانه بتو از حیله و قوت آنچه با احدی از عالمیان عطا نکرده پس آیا قرار
دهیم از برای تو خرجی و اجری برآنکه قرار دهی میان ما و ایشان سدی پس ذو القرنین گفت چنانچه خبر داد که
قَالَ ذُو الْقَرْنَيْنِ مَا مَكَّنِّي یعنی که آنچه متمکن کرده است مرا قاضی گوید یعنی گردانیده است
مرا متمکن در آن از مال و پادشاهی فِيهِ رَبِّي مراد صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده
خَيْرٌ بهتر است قاضی گوید یعنی از آنچه شما بمن میدهید از خراج و مرا بدان حاجتی نیست فَأَعِينُونِي
بِقُوَّةٍ پس یاری دهید مرا بقوت قاضی گوید یعنی بعمله و فعله یا بچیزی که قوت یابم بآن از آلتها
أَجْعَلْ که بگردانم و قرار دهم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا میان شما و میان ایشان
مانع محکمی و ردم بزرگتر از سد است و این معنی و تحریر قاضی گفته آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ
بدهید مرا پارهای بزرگ آهن پس امر کرد ایشان را که آهن نزد او آرند پس کوه آهنی را کندند و از برای
او امثال خشت کنده آوردند و ذو القرنین آنها را در میان دو کوه که نهشته بر بالای یکدیگر در میان

خمس

دو کوه افکند حَتّیٰ اِذا ساوی تا آنگاه که برابر کرد و مساوی یعنی سوی است بَیْنَ
الصَّدَفَیْنِ درمیان دو کوه قاضی کوید که دو جانب دو کوه و ذو القرنین اول کسی بود که
بنا کرد آنچه را که بر روی زمین است بعد از آن هیمه بران جمع و امر کرد که آتش آوردند و دران افروخت
و شعله ور کرد و بعد از آن قَالَ گفت ذو القرنین قاضی کوید یعنی بهمه اَنْفُخُوا که بدمید پس دمیدند
بران که نشسته در زیر آهن بران دمیدند حَتّیٰ اِذا جَعَلَهُ نارًا تا آنگاه که گردانید او آنرا
آتش یعنی گردید آهن مثل آتش و چون گداخت قَالَ گفت ذو القرنین آتُونِی که بدهید مرا
و بیارید نزد من قطری اُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْرًا ۵ که بریزم بران قطری یعنی مسی قاضی کوید یعنی
مس گداخته پس کنند از برای او کوهی از مس پس ریخت مس را و افکند آنرا بر بالای آهن پس
با آن گداخته با آن مخلوط شد تا آنکه بست و سد کرد آنرا فَمَا اسْطَاعُوا پس استطاعت
توانایی نیافتند یعنی یاجوج و ماجوج قاضی کوید اسطاعوا یعنی استطاعوا و تا ازان افتاده است جهة حذر
از ملاقات دو حرف نزدیک بیکدیگر در مخرج اَنْ یَظْهَرُوهُ که ظاهر شوند بآن قاضی کوید یعنی
ببالای آن روند جهة بلندی و لغزندگی آن سد وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ و استطاعت و توانایی
نیافتند از برای آن سد نَقْبًا ۵ سوراخ کردن را یعنی مرور و عبور و گذشتن ازانرا قاضی کوید جهة
ضخامت و سختی آن پس ذو القرنین سد را در انجا ساخته میان آن قوم و یاجوج و ماجوج در یکی از
مس گداخته و آهن و زفت قرار داده حایل آن سد میان یاجوج و ماجوج و بیرون آمدن ایشان
و ایشان میکوبند سد را بکلندها بدأب یعنی بحال عادت و استمرار هر روز بعد از روز دیگر و چون
شب میشود میکویند که فردا فارغ میکردیم و چون شب را بصبح می آرند آن قوی‌تر از روز پیش است
چنانکه عنقریب گفته خواهد شد پس قول خدای سبحانه که ان نجعل بیننا و بینهم سدا تا اینجا که نقبا
از تقیه است پس ان تجعل بیننا و بینهم سدا و اجعل بینکم و بینهم ردما تقیه است و ما اسطاعوا ان یظهروه
و ما استطاعوا له نقبا یعنی استطاعت و توانایی نقب ندارند یعنی هرگاه عمل بتقیه شود قدرت ندارند
بر تو و عمل بتقیه حصار محکمی است و گردیده است درمیان تو و دشمنان خدای سدی که استطاعت و
توانایی نقب زدن و سوراخ کردن ندارند و عبد الله بن سلیمان کوید که در بعضی از کتابهای خدا
خوانده ام و بعد از کلام سابق و ذکر یاجوج و ماجوج و هل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا

کوید که گفت ذو القرنین که آنچه ممکن کرده است مرا دران رب من بهتر است یاری دهید مرا بقوة
که بگردانم میان شما و ایشان مانع محکمی بدهید مرا پاره‌های بزرگ آهن آن قوم گفتند که از کجا آریم
انقدر آهن و مس که برای این کاری که اراده داری کفایت کند ذو القرنین گفت که زود باشد که دلالت
و راهنمایی کنم شما را بر معدن آهن و مس پس دران کوه قدم زد تا آنکه معدن آهن و مس را خبر داد آن
گشود پس بیرون آوردند آهن و مس و معدن گفتند بکدام قوت آهن و مس را قطع کنیم پس
بیرون آورد از برای ایشان معدن دیگر از زیر زمین که آنرا سامور میکویند و آن بسیار سفید است
و آنرا بر بالای هر چیز که گذارند زیر آن بگدازد و صاحب کتاب مهذب الاسما گفته که سامور سنگ
الماس است پس از سامور آلتی برای ایشان ساخت که بآن کار کنند و سلیمان هم قطع کرده بود بآن
و سنگهای بیت المقدس را و آنرا شیاطین ازان معادن آوردند پس آن قوم جمع کردند از سامور
چندانکه کفاف بود پس آنرا بر بالای آهن افروختند تا آنکه ساختند پاره‌های بزرگ آهن مثل
سنگها پس ذو القرنین سنگ سد را از آهن قرار داد و بعد از آن مس گداخته آنرا مثل گل
قرار داد از برای آن سنگ بعد از آن سد را ساخت و میان دو جانب آن دو کوه را قیاس کرده
سه میل بود که یک فرسخ است پس از برای سد اساسی و بنی کنند که نزدیک بود که بآب رسد و
عرض آنرا یک میل که ثلث فرسخ است قرار داد و میان سد را پاره‌های بزرگ آهن پر کرده
مس گداخته بر رخنه‌های آهن ریخت پس طبقه از مس و طبقه دیگر از آهن گردانید تا آنکه برابر کرد
سد را بطول دو جانب آن دو کوه پس خیال شد که گویا چیزی بافته که آن قسمی از برد یمانی است
از زردی و سرخی مس و سیاهی آهن پس یاجوج و ماجوج بنوبت و قسمت هر سال یکبار بآن سد
می آیند جهة آنکه ایشان در بلاد خود میگردند و سیاحت میکنند و چون به سد وارد میشوند مانع ایشان
میشود و باز میگردند و در بلاد خود سیاحت میکنند و میگردند و همیشه چنین باشند تا آنکه قیامت نزدیک
شود و اشراط یعنی علامات و شروط آن ظاهر گردد قَالَ گفت ذو القرنین هٰذَا که این یعنی
کوید یعنی سد با قدرت دادن خدای بر ساختن آن رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی رحمتی است از صاحب و
آفریننده و نعمت و رزق دهنده من قاضی کوید یعنی بر بندگان خود فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ
پس هرگاه بیاید وعده قاضی کوید یعنی وقت وعده رَبِّی صاحب و آفریننده من

قاف گوید یعنی بیرون آمدن یاجوج و ماجوج را بقیام قیامت جَعَلَهُ میگرداند آنرا یعنی سد را
دَکَّاءَ وَکَانَ وَعْدُ رَبِّی شکافته شده و هست وعده صاحب و آفریننده و نعمت و
رزق دهنده من حَقًّا ۵ حق پس چون آخر الزمان شود پیش از روز قیامت آن سد خراب
گردد و یاجوج و ماجوج بدنیا بمعموره بیرون آیند و مردم را بخورند و اینست که در سوره انبیا میفرماید که
حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج وهم من کل حدب ینسلون یعنی هرگاه آخر الزمان شود بیرون آیند
یاجوج و ماجوج بدنیا و پیغمبر صلعم فرموده که قوم یاجوج و ماجوج میکوبند یعنی سد را بکلندهای
خود بدان یعنی بحال عادت و استمرار هر روز بعد از روز دیگر و چون شب شود میگویند که فردا
فارغ میکردیم و چون شب را بالصبح می آرند آن قوی تر از روز پیش است تا آنکه در هنگامی که خدای
اراده میفرماید که امر او برسد مردی از ایشان اسلام آورده آن مومن میگوید که فردا انشاء الله تعالی
میگشاییم سد را پس چون شب را بالصبح می آرند و بر سر سد میروند خدای آنرا میگشاید پس قسم
بخدا که من در دست دیدم که میمیرد مردی از ایشان در کنار رودی که در کوفه است و حال آنکه
آب میدهد آنرا تا آنکه پاک و خالی کرده اند آنرا پس میگوید که قسم بخدای که من یکبار این رود را
دیده ام و حال آنکه آب در عرض آن جاری میشد گفتند یا رسول الله آن چه زمان خواهد بود
فرمود که در هنگامی که باقی نماند از دنیا الا مثل بکتش آید از ظرف و هم آنحضرت فرمود که نمی بینید یعنی نمی یابید
یعنی قیامت را تا آنکه ببینید پیش از آن ده آیت یعنی در مشرق و یعنی در مغرب و از آنجمله شمرده خروج
عیسی بن مریم ع و خروج یاجوج و ماجوج را و اینکه غالب میگردد عیسی بر ایشان و غرق میکند ایشان را
در دریا و این آیه بر کافتن و بر طرف شدن تقیه است پس هرگاه بیاید وعده رب دیگر دانم
سد را شکافته شده مرتفع و بر طرف میگردد تقیه و انتقام کشیده میشود از دشمنان خدای
و چون ذو القرنین رسید و منتهی شد به سد از سد گذشته داخل ظلمت و تاریکی شد ناگاه
فرشته دید که طول او پانصد ذراع و بر کوهی ایستاده بود و روایت شده که قاف کوهی است که چنانچه
گفته شد از عقب یاجوج و ماجوج بدنیا احاطه کرده و آن از زمرد سبز و سبزی آسمان از آن کوه است
و اینست مراد از قول خدای که حمعسق پس آن فرشته بذو القرنین گفت که ای ذو القرنین آیا نبود در
عقب تو مسلکی و راهی ذو القرنین گفت تو کیستی گفت من فرشته ام از فرشتگان خدای و باین کوه موکلم

نیست کوهی که خدای آفریده الا آنکه آنرا رگی است با این کوه پس هرگاه اراده فرماید خدای عز و جل
که شهری زلزله افکند وحی بمن فرستاده آن شهر را بلرزانم و عبد الله بن سلیمان گفته که فرشته
زلزله در مغرب واقع شد چنانکه در جای خود گذشت بعد از آن ذو القرنین در مشرق در طلب آب زندگانی
بظلمت و تاریکی رفت بدو نوع آن در روایات در باب آب زندگانی بر دو قسم است یکی آنکه در ظلمت
و تاریکی است و دیگری آنکه در مجمع البحرین است که در آنجا موسی خضر عم را یافت و بعد از بازگشتن ذو القرنین
از ظلمت و تاریکی از دنیا زهد ورزیده بدومة الجندل که منزل او در آنجا بود مراجعت نمود و همیشه
در آنجا بود تا آنکه خدای قبض روح وی کرد چنانکه جمیع اینها بتفصیل در قصه موسی و خضر در سوره
ایشان پیش از این گذشت و عبد الله بن سلیمان گوید که در بعضی از کتابهای خدای خوانده ام بعد از
کلام سابق و ذکر گردیدن و سیاحت یاجوج و ماجوج در بلاد خود و بازگشتن ایشان چون سد وارد
میشوند گوید که و همیشه چنین باشند تا آنکه ساعت نزدیک شود و اشراط یعنی علامات و شروط خروج
ظاهر گردد پس هرگاه اشراط ساعت که آن قیام و ظهور صاحب الامر ع است بیاید خدای عز و جل
سد را جهت یاجوج و ماجوج بگشاید و آن قول خدای سبحانه است که حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج
وهم من کل حدب ینسلون پس چون ذو القرنین از کار سد فارغ شد روی براه نهاد پس
در آنوقت که وی با لشکر خود میرفت ناگاه بر شخصی مرور و عبور کرد که نماز میگزارد پس با لشکر
بر سر او ایستاد تا از نماز فارغ گشت ذو القرنین بوی گفت چگونه لشکری که نزد تو حاضر گردید
ترا نترسانید گفت من با کسی مناجات میکردم که لشکر او بیش از لشکر تو و سلطنت او عزیز تر
و قوت او سخت تر از تست و اگر روی بسوی تو میگردانیدم حاجت خود را نزد او نمی یافتم ذو القرنین
گفت آیا تواند بود که با من بیایی که پیروی و متابعت تو کنم و از تو در بعضی امور خود یاری جویم
گفت آری اگر از برای من ضامن چهار خصلت میشوی نعمتی که زوال نیابد و صحتی که بیماری در آن نباشد
و جوانی که پیری با آن و زندگانی که مرگ با آن نبود ذو القرنین گفت که کدام مخلوق بر این خصلتها قادر است
گفت من با کسی هستم که قدرت بر این خصلتها دارد و مالک آن خصلتها و مالک تست بعد از آن
بمرد عالمی رسیده بذو القرنین گفت که خبر ده مرا از دو چیز که از آن روز که خدای آنها را آفریده ایستاده اند
و از دو چیز که روانند و از دو چیز که مختلفند و از دو چیز که بغض با یکدیگر دارند ذو القرنین گفت آن دو چیز

که ایستاده اند آسمان و زمین و آن دو چیز که روانند آفتاب و ماه و آن دو چیز که مختلف اند شب و روز
و آن دو چیز که با یکدیگر بغض دارند مرگ و زندگانی است گفت برو که تو عالمی پس ذو القرنین رفت و آمد
در بلاد و میگشت تا آنکه بمرد پیری گذشت که کلّه‌های مُردگان را از طرفی بطرفی میگردانید پس گذر برو
ایستاده گفت ای پیر خبر ده مرا که از برای چه اینها را میگردانی گفت جهة آنکه شریف را از وضیع
بشناسم و نشناختم و من بیست سالست که اینها را میگردانم ذو القرنین او را گذاشته روان شد
و گفت که نمی بینم که این سخن احدی غیر من مراد تو باشد پس در آن وقت که میرفت نگاه او بامت عالمی افتاد
که از قوم موسی بودند که ایزد تعالی در سورهٔ اعراف در بارهٔ ایشان فرموده که و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون و این امت را امت عادلی دید که قسمت را برابر و حکم را بعدالت و یکدیگر را ایثار و
ترحم میکردند و حال ایشان یکی و سخن ایشان یکی بود و دلهای ایشان بیکدیگر الفت داشت و طریقهٔ
ایشان مستقیم و سیرت ایشان خوب و قبرهای مردگان ایشان پیش در سراهای ایشان بود و خانهای
ایشان در نداشت و در میان ایشان امیران و قاضیان و توانگران و پادشاهان و اشراف نبودند و
و از یکدیگر تفاوت و بر یکدیگر زیادتی و با یکدیگر اختلاف و نزاع نداشتند و یکدیگر را دشنام و لعن نمیکردند
و نمیکشتند و آفتها بایشان نمیرسید چون ذو القرنین امر ایشان را چنان دید تعجب بسیار از ایشان
کرده بایشان گفت که ای قوم از احوال خود مرا خبر دهید که من مشرق و مغرب و دریا و بیابان و کوه
ها و هامون و روشنی و تاریکی زمین را گردیدم و مثل شما ندیدم مرا خبر دهید که چرا قبرهای مردگان شما
در در خانهای شماست گفتند که دانسته این کار کرده ایم تا مرگ را فراموش نکنیم و یاد مرگ از دل
ما بیرون نرود پرسید که چرا خانهای شما در ندارد گفتند که دزد و خاین و متّهم در میان ما نیست پرسید
که در میان شما چرا امیران نیستند گفتند که با یکدیگر ظلم نمیکنیم پرسید که چرا حکام نیستند گفتند که
با یکدیگر خصومت نمیکنیم گفت چرا پادشاهان نیستند گفتند جهة آنکه بر یکدیگر غلبه نمیکنیم گفت چرا
اشراف نیستند گفتند جهة آنکه رغبت بکرم بیکدیگر نداریم پرسید که چرا بر یکدیگر زیادتی و از یکدیگر
تفاوت ندارید گفتند از جهت که بیکدیگر ایثار و ترحم میکنیم پرسید که چرا نزاع و خصومت با هم
ندارید گفتند از الفت دلهای ما و صلاح یعنی عدم فساد در میان ما پرسید که چرا یکدیگر را دشنام و
لعن نمیکنید و نمیکشید گفتند از جهت که بر طبیعتهای خود غلبه کرده ایم بعزم و بنفس خود دشمنی

کرده ایم

کرده ایم بحلم گفت چرا سخن شما یکی و طریقهٔ شما مستقیم است گفتند از جهت که بیکدیگر دروغ نمیگوییم
و با هم خُدعه و حیله و یکدیگر را غیبت نمیکنیم گفت در میان شما چرا فقیر و مسکین یعنی پریشان و بینوا
نیست گفتند از جهت که بسویت و برابری قسمت میکنیم گفت چرا در میان شما درشت گوی
و کج خُلق صاحب قساوت نیست گفتند از جهة خواری و فروتنی پرسید که چرا خدای عمرهای شما را
دراز کرده گفتند جهة آنکه فرا میگیریم حق را و حکم بعدالت میکنیم پرسید که چرا قحط در میان شما نمیشود
گفتند جهة آنکه از استغفار یعنی طلب آمرزش غافل نمیشویم گفت چرا اندوهگین نمیگردید گفتند جهة
آنکه بنفس خود تهنیت بلا کرده و بر آن حریص شده و بنفس خود را قربان کرده ایم گفت چرا آفتها بشما
نمیرسد گفتند از جهت که بغیر خدای توکل و طلب مدد از روشنان سپهر و ستارگان نمیکنیم
یعنی عمل نجوم نمیکنیم گفت که آیا پدران شما همین کار میکردند گفتند پدران ما رحم بر مسکین و ایثار بفقیر
و بینوا و عفو از ظالم و نیکی به بدکننده و طلب آمرزش برای بدکار و صلهٔ رحمها و ادای امانتها
خود میکردند و راست میگفتند و دروغ نمیگفتند پس خدای عزّ و جلّ بآن سبب امور ایشان را اصلاح
کرده بود و ذو القرنین با ایشان در آنجا توطن نمود تا آنکه رحلت نمود و بسیار عمر کرده و پیری او را
دریافته و پانصد سال جهانگردی کرده بود و در میان ایشان چندان زندگانی نکرده و از امام جعفر ع پرسیدند
که گل ارمنی را جهة عضو شکسته و الم شکم بر میگیرند آیا برگرفتن آن حلال است فرمود که باکی نیست
آن گل قبر ذو القرنین است و گل قبر حسین ع از آن بهتر است پس چون پیغمبر صلعم خبر داد قریش را
از آنچه پرسیده بودند بخبر اصحاب کهف و خبر خضر و موسی و خبر ذو القرنین گفتند که یک مسئله باقی
مانده پیغمبر صلعم فرمود که آن کدام است گفتند خبر ده ما را که بر ذات ساعت یعنی قیامت قائم خواهد شد
پس حق تعالی این آیه را نازل ساخت که یسالونک عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی
لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لا تاتیکم الا بغتة یسئلونک کانک حفی عنها
قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون و این آیه در سورهٔ اعراف است و وجه آن بود
که درین سوره در اینجا باشد این بود سبب نزول سورهٔ کهف ۵ از این چهار آیه آیه سیم در شأن علی ع
و ولایت و دوستی او و در شأن آنکه با او و اهل بیت او بغض و عداوت دارند و آیه چهارم
در شأن ابابکر و عمر و شیعیان ایشان نازل شده معیّنه بدینکه وترکنا بعضهم د

میکذاریم بعضی از ایشان را قمی گوید یعنی یاجوج و ماجوج خلق را از انس و جن یَوْمَئِذٍ آن روز
یعنی روز قیامت یَمُوجُ فِي بَعْضٍ که موج زنند در بعضی یعنی مخلوط و بهم آمیخته شوند
وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده میشود در صور قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ۵
پس جمع میکنیم ایشان را جمع کردنی وَعَرَضْنَا و عرض میکنیم، قمی گوید یعنی ظاهر میکنیم
جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ۵ ۱۱ جهنم را آن روز از برای کافران عرض کردنی
الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي آنچنان کافران که است چشمهای ایشان در زیر
غِطَاءٍ سرپوشی و پوششی عَنْ ذِكْرِي از یاد من یعنی نظر نمیکنند بسوی آنچه خدای
آفریده است از آیتها و آسمانها و زمین و اراده فرموده است خدای بعبارت ذکر ولایت
و این عبارت ذکری که گفته و امام رضا ع فرموده که سرپوش و پوشش چشم منع از ذکر نمیکند
و ذکر بچشم دیده نمیشود و لیکن خدای عز و جل تشبیه کرده است کفر و رزندگان را بولایت علی بن ابی طالب
بکوران جهة آنکه سنگین و بار است بر ایشان سخن پیغمبر ص درباره آنجناب و استطاعت و توانائی
از برای آن شنیدن را گویم چنانچه میفرماید که وَكَانُوا و هستند چنانکه لَا يَسْتَطِيعُونَ
سَمْعًا ۵ استطاعت و توانائی ندارند شنیدن را بامام جعفر ع گفتند که آیا نفس استطاعت
و توانائی معرفت دارد گویم یعنی به تعلیم فرمود که نه گفتند که خدای میفرماید که الذین کانت اعینهم فی
غطاء عن ذکری و کانوا لا یستطیعون سمعا فرمود که این مثل قول خداست گویم یعنی در سوره هود
ما کانوا یستطیعون السمع و ما کانوا یبصرون گویم در جای خود مذکور شد معنی ما کانوا یستطیعون السمع
که یعنی نیستند چنانکه استطاعت و توانائی شنیدن داشته باشند یعنی قصد و قدرت آن نداشتند که بشنوند
ذکر امیر المؤمنین ع را پس بآنجناب یعنی بامام جعفر ع گفتند که این آیه حق تعالی عیب ایشان میکند فرمود
که با بچه دلهای ایشان کرده عیب ایشان نمیکند و لیکن عیب کرده است ایشان را بآنچه خود کرده اند و اگر
تکلف نمیکردند گویم یعنی چیزی که لازم نبود نمیگردید چیزی بر ایشان نبود أَفَحَسِبَ آیا پس حساب کرده اند
یعنی گمان کرده اند الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ
إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ آنانکه کفر ورزیده اند که میگیرند بندگان مرا غیر از من
دوستان بتحقیق که ما مهیا کرده ایم جهنم را از برای کافران یعنی ابابکر و عمر خود و شیعیان ایشان که گرفته اند

عشر ۱۱

آن دورا

آن دورا غیر از خدای دوستان و رای ایشان است که آن دو نجات میدهند ایشان را از عذاب خدای
از برای دوست داشتن ایشان آن دو را و حال آنکه ایشان بدوست داشتن آن دو کافرند نُزُلًا ۵
منزلی و فرود آمدنگاهی و ما وای پس جهنم از برای آن دو و شیعیان ایشان مهیا شده است نزد خدای
قمی گوید که نُزُلًا یعنی چیزی که برپای داشته میشود از برای فرود آمدن گویم یعنی اقامه ۵ از منزلت آیه
اول و دوم و سیم خاص و در شان یهود نازل و جاری شده است در شان خوارج نهروان و نازل
گشته است در شان کفار اهل کتاب از یهود و ترسا و قسیسان یعنی کشیشان و رهبانان و اهل شبهها
و هوا یعنی خواهشها از اهل قبله و حروریه و اهل بدعتها و غیر ایشان چنانچه عنقریب گفته خواهد شد و آیه
چهارم در شان اوصیا و آیه پنجم و ششم در شان آل محمد ص و ابوذر و مقداد و سلمان فارسی و عمار بن یاسر
مؤمنان و آیه هفتم در شان علما و ائمه ع و معرفت و شناخت ایشان و ولایت و دوستی آل محمد ص
و در شان منکران حق ایشان و منکران ولایت و دوستی ایشان نازل شده میفرماید که قُلْ بگو ای محمد
هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۵ که آیا خبر دهیم شما را بزیانکارترینان
در عملها الَّذِينَ آنچنان زیانکارترینان در عملها ضَلَّ که گم شده است قمی گوید یعنی ضایع
و باطل شده است از برای کفر ایشان سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ
يَحْسَبُونَ سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان حساب میکنند یعنی گمان میکنند أَنَّهُمْ
يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۵ که بتحقیق که ایشان خوب میکنند کاری را گویم یعنی کار خوب میکنند یعنی
کافران اهل کتاب از یهود و ترسا و قسیسان و رهبانان که بودند بر حق پس در دینهای خود بدعت
کردند و باطل شد عملهای ایشان چنانچه الکنون گفته خواهد شد و اهل شبهها و هواها یعنی خواهشها از
اهل قبله و حروریه و اهل بدعتها و نازل شده است این دو آیه در شان یهود و جاری گشته است در شان
خوارج نهروان و ابن کوا از علی ع در وقتی که بر منبر رفته خطبه میخواند از این دو آیه پرسید فرمود که مراد
کفره اهل کتاب است از یهود و ترسا که بر حق بودند پس در دینهای خود بدعت کردند و ایشان گمان میکنند
که خوب میکنند کاری را بعد از آن از منبر فرود آمده دست بر دوش ابن کوا زده گفت ای ابن کوا
و اهل نهروان از ایشان دور نیستند گفت یا امیر المؤمنین من اراده نمیکنم غیر ترا و نمیپرسم الا از تو
اصبغ بن نباته راوی این حدیث گوید که ابن کوا را در روز جنگ نهروان دیدیم پس با و گفتند که مادر

بر تو توجه کناد و بروز از امیر المؤمنین ع پرسیدی و تو امروز با وی جنگ و پیکار میکنی پس دیدیم
که مردی بر وی حمله کرد و طعنه بر وی زده او را بکشت و امام زین العابدین ع فرمود که هرگاه شب عرفه
و چاشت منی شود مباهات کند خدای عز و جل بکرام ملائکه خود بتوقف کنندگان عرفات و منی و
با ایشان گوید که اینجماعت غلامان و کنیزان منند که از بلاد دور خاک آلود و گرد آلود باینجا آمده از
خوانشها و شهرها و وطنها و دوستان خود جهت طلب رضای من جدا گردیده اند بنگرید بدلهای ایشان
که من قوت دادم چشمهای شما را باطلاع بران دلها پس فرشتگان بر دلها نگریسته گویند که ای پروردگار
مطلع گشتیم بر دلها و بعضی از ان بسیار سیاه و تاریک است و از ان بلند میشود مثل دود جهنم پس
ایزد تعالی فرماید که آنجماعت شقی اند که گم شده است سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند
که کار خوب میکنند آنها دلهای تهی از خیرها و خالی از طاعتها و مصر بر حرامها و عقاد کننده اند بتعظیم و
بزرگ داشتن آنکه ما ایشانرا خوار کرده ایم و تصغیر و کوچک داشتن آنکه ما ایشانرا بزرگ کرده ایم
اگر چنان بمن رسند سخت میکنم عذاب ایشانرا و دراز میکنم حساب ایشانرا آنها دلها اند که اعتقاد
کرده اند که محمد رسول خدای بر خدای دروغ بسته یا از جانب خدای غلط کرده در آنکه برگردن برادر و
وصی خود نهاد رسن کردن کجی بندگان خدای و قیام بسیاست و تربیت ایشانرا تا آنکه رای ایشان آن شد
که هست در آفات و بر پای داشتن دین در انقیاد و اطاعت هلاک و تباه شوندگان و نیست جاهلان
و عدم تنبه و آگاهی مانند فلان است به بازگشت بسوی جهنم بارگ ایشان و علیه م جواب سخن ابن
اشعث بن قیس در باب شمشیر نزدن آنجناب در وقت بیعت ابابکر و عمر و عثمان جهة عدم اعوان
و یاری کنان و جنگهای وی بعد از ان در بصره و صفین جهة وجود اعوان گفته بعد از ان فرمود که چگونه
دیدی مارا در روز جنگ نهروان آنگاه که ملاقات کردم با خوارج و ایشان [illegible] بودند گویم
دوست دار اهل بیت ع و صاحب این حق بودند پیش از ان و گم شده سعی ایشان در زندگانی دنیا
و ایشان گمان میکنند که کار خوب میکنند پس کشتم ایشانرا در یک جا و فرستادم ایشانرا بسوی آتش دوزخ
که باقی نماند از ایشان ده کس و کشته نشدند از مؤمنان ده کس و چون در مرض موت بیماری فاطمه شدت
یافت زنان مهاجر و انصار نزد وی بعیادت جمع آمده گفتند شب را چگونه بروز آوردی از کوفتی
که داری گفت قسم بخدای که شب را بروز آوردم اکراه کننده از دنیای شما و بغض دارنده بمردان شما و

بخدای که بدل کردند مهارا بسرها و گوسفند را بدوش گوییم یعنی امامان باطل را بر امامان حق پس بعدا و
مالیده باد بینیهای قومی که گمان میکنند که کار خوب میکنند ایشان فساد کنندگانند ولیکن در نمی یابند
بعد از ان این سوره یونس را خواند که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
فما لکم کیف تحکمون و علی ع فرمود که امت هفتاد و سه فرقه اند هفتاد و دو فرقه در آتش دوزخ باشند
و یک فرقه در بهشت و سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه محبت اهل بیت را بر خود میبندند یکی از ایشان
در بهشت و دوازده فرقه در آتش دوزخ باشند و ایشان هفتاد هزار کسند که بی حساب ببهشت میروند
و جمیع آن هفتاد و دو فرقه دین ناحق دارند و یاری کنندگان دین شیطان و فرا گیرندگان از ابلیس و
دوستان او و ایشان دشمنان خدای و دشمنان پیغمبر خدای و دوستان مؤمنانند و بی حساب بآتش
دوزخ میروند بیزارند از خدا و از رسول خدای و شرک و کفر ورزیده اند بخدای و عبادت کرده اند
غیر خدا را از جایی که نفهمیده اند گمان میکنند که کار خوب میکنند و امام محمد باقر با بو اسحق ابراهیم لیثی
گفت بدانکه خدای عز و جل زمین طیب طاهری آفرید و گشود در ان زمین آب خوش و عرض کرد
بران زمین ولایت اهل بیت ع را و آن زمین قبول کرد پس جاری ساخت بران زمین
آب را هفت روز و بعد از روز هفتم آب بر زمین فرو رفت پس بگرفت از صاف و برگزیده
گل گلی و گردانید آنرا گل طینت ائمه ع بعد از ان ثفل آن گل را برگرفته از ان شیعیان و
دوستداران ایشانرا از زیادتی گل طینت ایشان ع آفرید پس اگر طینت ایشانرا مثل
طینت ائمه ع وا میگذاشت ایشان و ایشان ع مساوی میبودند ولیکن ممزوج کرد طینت ایشانرا
و ممزوج نکرد طینت ایشان ع را بانطریق که زمین شوره بدگنده را نیز آفرید و گشود در ان زمین
آب تلخی آنگاه بران زمین ولایت و دوستی امیر المؤمنین ع را عرض کرد و آن زمین آنرا قبول نکرد
و آن آب را هفت روز بران جاری ساخت بعد از ان آن آب بر زمین فرو رفت آنگاه
برگرفت از کدر و زبون آن گل گندیده بد و از ان ائمه کفر و طاغیان و فاجرانرا آفرید و بعد از ان
بقیه آنرا ممزوج کرد بگل شیعه و محبین اهل بیت ع و اگر وا میگذاشت گل ائمه کفر و طاغیان
و فاجرانرا و ممزوج نمیکرد بطینت ایشان هرگز عمل صالحی نمیکردند و ادای امانتی نمیکردند و اقرار
بشهادتین یعنی لا اله الا الله و محمد رسول الله نمینمودند و روزه نمیگرفتند و نماز نمیگزاردند و زکوة

نمیداند و حج نمیکردند و شبیه شیعیان و محبان اهل بیت در صورت نمیشدند و نسبت جزئی
عظیمتر بر مؤمن از اینکه صورت خوبد در دشمنی از دشمنان خدای ببیند و مؤمن نمیداند که آن صورت
از گل مؤمن و مزاج اوست بعد از آن هر دو طینت را با آب اول و آب دوم ممزوج ساخت
دیده میشود از شیعه و محبان اهل بیت از ربا و زنا و لواط و خیانت و شرب شراب و ترک نماز و
روزه و زکوة و حج و جهاد و آن همه از دشمن اهل بیت علیهم السلام است که ناصبی است و از اصل و مزاج اوست
که بطینت ایشان ممزوج شده و آنچه دیده میشود در آن دشمن ناصبی از زهد و عبادت و مداومت
بر نماز و ادای زکوة و روزه و حج و جهاد و اعمال نیک و خیر آن همه از گل مؤمن و اصل و مزاج اوست
پس چون روز قیامت و عرض اعمال مؤمن و ناصبی بر خدای شود ایزد تعالی گوید که من عادلم و حکم
میکنم و منصفم و ظلم نمیکنم قسم بعزت و جلال و بلندی مکان من که ظلم نمیکنم مؤمنی را گناهی
که مرتکب آن شده است از اصل و طینت و مزاج ناصبی این عملهای صالح که از گل مؤمن و مزاج
اوست و عملهای بدی که از مؤمن واقع شده از گل دشمن ناصبی است و لازم میگرداند خدای هر یک
از ایشان را آنچه در اصل و جوهر و طینت اوست و خدای داناتر است ببندگان خود از همه خلایق آیا میبینی
ای ابراهیم اینجا ظلمی یا جوری یا عداوتی بعد از آن آنجناب آیهٔ سورهٔ یوسف را خواند که معاذ الله ان
ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذاً لظالمون ابراهیم گفت سبحان الله چه واضح و روشن است
این از برای کسی که فهم آن کند و چه کور است دل و از گون این خلق از معرفت این آنجناب فرمود که ای
ابراهیم از بسیت کسی حق تعالی فرموده که ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا ای ابراهیم حق عز و جل در
دشمنان ناصبی ما فرموده که وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً و فرموده که یحسبون انهم
یحسنون صنعاً و امام رضا ع در تفسیر سورهٔ فاتحه فرموده که ولا الضالین عصام و جنگ در ذات
خدای از اینکه بوده باشد از کرامات به معرفت که گمان میکنند که کار خوب میکنند اولئک الذین
کفروا آنجماعت آنچنان کسانند که کفر ورزیده اند بخدای خود و بآیات ربهم با آیتهای
صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ خود و لقائهم و ملاقات او و بعث کرده اند
فحبطت اعمالهم پس باطل شده است عملهای ایشان و آنچه صدا بلند شده است سوی
ایشان گویم یعنی آنچه بیانگ بلند با آن مأمور شده اند از جانب خدای و از ثابت سعید بن ابوطفیل

و اهل نهروان یعنی خارجیان و بروایت ابو طفیل آنجماعت اهل حرورا اند گویم که ایشانرا حروریه گویند
فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا پس برپای نمیداریم از برای ایشان در قیامت وزنی
یعنی حسنه و از جمله آنچه امام رضا ع از محض اسلام و شرایع دین بتکلیف مأمون از برای او نوشت
این بود که محض اسلام گواهی لا اله الا الله است و بیزاری و جسیت از آنانکه بآل محمد ص ظلم و قصد اخراج
ایشان و ظلم ایشان را سنتی و تغییر سنت پیغمبر خود ص کردند و از ناکثین یعنی طلحه و زبیر و اهل بصره و
قاسطین یعنی معاویه و اهل شام و مارقین یعنی خوارج نهروان که پردهٔ پیغمبر ص را دریدند و بیعت امام
خود را شکستند و زن او یعنی عایشه را بیرون آورده با امیر المؤمنین ع جنگ و پیکار کردند و بشیعیان
متعه را گشتند و از آنانکه اخیار و برگزیدگان را اخراج و متفرق کرده راندند و مطرودان و ملعونان را
جا دادند و اموال را در میان مالداران گردانیده متداول کردند و سفیهان را مثل معاویه و عمرو بن عاص
که پیغمبر ص هر دو را لعن کرده عامل کردند و انصار و مهاجران و اهل فضل و صلاح را از ایشان گشتند
و از آنانکه در خلافت عثمان شورا کردند و از ابو موسی اشعری و اهل ولایت و دوستی او که حق
عز و جل در این آیه فرموده که گم شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و گمان میکنند که کار خوب میکنند آنجماعت
آنچنان کسانند که کفر ورزیده اند بآیتهای رب خود و بولایت و دوستی امیر المؤمنین ع و ملاقات
رب خود کفر ورزیده اند یا بینکه ملاقات کرده اند خدا را بغیر امامت آنجناب پس باطل شده است عملهای
ایشان پس برپای نمیداریم از برای ایشان روز قیامت وزنی پس ایشان سگان اهل آتش
و روایت شده که مردم روز قیامت بر چند طبقه و منزلت باشند بعضی از ایشان آنانند که حق تعالی
میفرماید یعنی در سورهٔ انشقاق که فسوف یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا یعنی زود باشد که
حساب کرده شود حساب آسان و بازگردد باهل خود شادان و بعضی آنانند که بی حساب به بهشت داخل
میکردند از برای آنچه احوال گفته خواهد شد و بعضی آنانند که بنقیر و قطمیر حساب کرده میشوند و بعذاب
جهنم باز میگردند و بعضی امامان کفر و قائدان گمراهند پس قول خدای عز و جل در این آیه که فلا نقیم
لهم یوم القیمة وزنا یعنی از برای ائمهٔ کفر و قائدان ضلالت برپای نمیداریم روز قیامت وزنی
و اعتنا بشأن ایشان نخواهد شد جهت آنکه ایشان اعتنا بامر و نهی خدای نداشتند پس روز قیامت
ایشان در جهنم همیشه خواهند بود و میسوزانند رودهای ایشان را آتش دوزخ و بمیدان

خمس

دران آتش از شدت سوختن لبها از دندانها برگشته و خشک لب خواهند بود چنانکه در کوه‌ها
مؤمنین میفرماید که تلفح وجوههم النار وهم فیها کالحون و این آیه که فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا خاص
درباره جماعت مزبوره است و قول خدای عزوجل در سوره انبیا که ونضع الموازین القسط لیوم القیمة
فلا تظلم نفس شیئا یعنی و میگذاریم ترازوهای عدل را از برای روز قیامت قاضی گوید یعنی از برای
جزای روز قیامت یا اهل آن پس ظلم کرده نمیشود نفسی یعنی کسی چیزی قاضی گوید یعنی از حق او یا
از ظلم پس آن ترازو ترازوی عدل است که خلایق روز قیامت بآن مواخذه شده خدای حق کسی را
جزا میدهد بعضی از خلق را از جانب بعضی و جزا میدهد ایشان را بعملهای ایشان و قصاص میکند ظالم
از برای مظلوم ترازوها و در حدیثی ترازوها پیغمبران و اوصیاء ایشان اند و قول خدای سبحانه در سوره مؤمن
که فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب یعنی آن جماعت داخل میشوند بهشت و روزی
داده میشوند دران بهشت بی حساب پس از برای ایشان حسابی نباشد از برای آنکه ایشان متلبس بچیزی
از امر دنیا نشده اند و نیست حساب مگر بر کسی که متلبس بآن در اینجا شده باشد و پیغمبر صلعم گفت که خدای
عزوجل فرموده که حق است کرامت من با کسی که مودت من از برای کسی که بمراقبت من کنند و بکلیه
من دوستی نماید بتحقیق که رویهای ایشان روز قیامت از نور باشد بر منبرهای نور نشسته جامه‌های سبز
پوشیده گفتند یا رسول الله آنان کیانند گفت قومی اند که نیستند پیغمبران و نه شهیدان ولیکن
دوستی بجلال خدای مینمایند و بی حساب داخل بهشت میشوند و قول خدای سبحانه در سوره اعراف و
غیر آن که فمن ثقلت موازینه یعنی کسی که سنگین شود ترازوهای او از آن کمی حسنات و فمن خفت
موازینه یعنی کسی که سبک شود ترازوهای او از آن بسیاری حسنات پس منافات میان این آیات نیست
و پیغمبر صلعم در موعظه ابن مسعود فرمود که ای ابن مسعود هرگاه عملی از خیرات کنی و بآن اراده غیر خدای
نمایی پس بآن امید دار ثواب از خدای مباش چه آنکه میفرماید که فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا ذلک
آن قاضی گوید که امر آنست که جزاؤهم جهنم بما کفروا واتخذوا
آیاتی جزای ایشان جهنم است بسبب آنچه کفر ورزیده اند و گرفته اند آیتهای مرا و مراد بآیتها اوصیا اند
یعنی اوصیا آیتهایی اند که گرفته اند آن آیتها و رسلی هزوا ۵ و پیغمبران مرا ریشخند بعد از آن
ذکر مؤمنان کرده میفرماید که ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات کانت لهم

جنات

جنات الفردوس نزلا ۵ بتحقیق که آنانکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای نیکو است از برای
ایشان بهشتهای فردوس منزلها و فرود آمدنگاهی و ما [illegible] دوس از بهشتهایی است که
در قرآن مذکور است چه بهشتهایی که در قرآن مذکور است جنت عدن و جنت فردوس و جنت نعیم
و جنت مأوی است و خدای عزوجل را بهشتهاست که بهشتهای مذکوره احاطه کرده اند بآنها و بدرستی که
مؤمن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش کند و بهشتهای متنعم میکند در آنها چگونه که میخواهد
و از برای هر چیز ذروه و بلندی است و ذروه بهشتها بهشت فردوس است و آن از برای محمد و
آل او است و بر در فردوس درختی است که برگی دران نیست الا آنکه بران نوشته شده است بنور
که نیست خدایی الا خدای و محمد رسول خدا است و علی بن ابی طالب شمشیر محکم خدای و در میان آن منتقم خدای
و در میان همه خلایق خشم خدای و شمشیر عذاب و نقمت خدا است بر مشرکان و حصار فردوس نقره
و غرفهایی که دران است از نور رب العالمین است و در فردوس چشمه ایست شیرین تر از عسل و نرم تر
از کف و سردتر از برف و خوشبوتر از مشک و دران چشمه طینت و گلی است که خدای محمد و
آل او را از آن طینت و از آن شیعیان ایشان را آفریده پس کسی که از آن طینت نباشد از ایشان و
از شیعیان ایشان نیست و آن میثاقی است که خدای عزوجل بر ولایت و دوستی علی بن ابی طالب
گرفته و خدا را فرشته ایست که سر او در زیر عرش و دو قدم او در درون زمین هفتم زیرین است پس هرگاه
خدای عزوجل اراده نماید که خلقی بر ولایت و دوستی علی بن ابی طالب بیافریند بآن فرشته امر کند تا از آن
طینت برگرفته آنرا در نطفه افکند تا آنکه بزهدان رود و از آن طینت آفریده شود و آن میثاق است و
خدای عزوجل را در فردوس اعلا قصری است خشتی از نقره و خشتی از طلا و دران قصر صد هزار قبه است
از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از یاقوت سبز و خاک آن قصر مشک و عنبر و دران چهار نهر است
نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در حوالی آن قصر درختان جمیع میوه
و بر آن درختها مرغانست بدنهای آنها از مروارید و بالهای آنها از یاقوت و بالوان صداها میخوانند
و هرگاه روز غدیر شود اهل آسمانها بآن قصر در آمده تسبیح و تقدیس و تهلیل خدای میکنند و آن مرغان پرواز
کرده خود را دران آب می افکنند و بران مشک و عنبر میغلطند پس چون ملائکه جمع آمدند پرواز کرده
آنرا بر ایشان میپاشند و فرشتگان دران روز نثار فاطمه را بیکدیگر هدیه میکنند و چون آخر آن روز میشود

بکوشکان ندا میرسد که بمنزلهای خود بازگردید که امرزیده شدید از خطا و لغزشها مثل این روز سال
آینده از برای کرامت محمد و علی عم و کسی که سه نفر از مومنان را طعام کند طعام میکند خدای اورا
از سه بهشت ملکوت و ملک آسمان فردوس و بهشت عدن و طوبی و آن درختیست در بهشت
عدن که خدای آنرا بدست خود کاشته و کسی که سوره مومنین را بخواند خدای ختم احوال او بسعادت کند
هرگاه مداومت بخواندن آن کند در هر جمعه و منزل او در فردوس اعلی باشد و کسی که سوره فرقانرا در هر
بخواند هرگز خدای اورا عذاب و حساب او نکند و منزل او در فردوس اعلی باشد و هرکس که یک شب تمام
احیا دارد بنماز و خواندن قرآن و رکوع و سجود و ذکر ایزد تعالی بکوشکان گوید که بنگرید بنده من
از برای طلب رضای من احیا داشته ساکن گردانید اورا در فردوس و اورا در فردوس صد هزار شهر
و در هر شهری جمیع آنچه نفسها خواهش داشته باشند و چشمها لذت یابند و آنچه بخاطر کسی نرسیده از برای
او باشد سوای آنچه از برای او مهیا شده است از کرامت و مزید و قرب و کسی که نماز صبح را بجماعت
گزارد بعد از آن بنشیند و ذکر خدای کند تا آفتاب برآید اورا در فردوس هفتاد درجه و دوری میان
هر دو درجه مثل هفتاد سال دویدن اسب تیزرو باریک میان باشد و هرکس که ماه رمضان روزه دارد
هر روزی را اجری است و در روز هفتم عطا کند خدای بهر مویی که در بدن اوست قبه در فردوس از سفید
گوهر یعنی مروارید بزرگ سفید و در بالای آن قبه دوازده هزار برده از نور و در پایین آن دوازده هزار برده
و در هر برده هزار تخت بر هر تختی حوری باشد و هر روز هزار فرشته با هر یک هدیه نزد او آیند و در
روز بیست هشتم بگرداند خدای از برای او در بهشت خلد صد هزار شهر از نور و عطا کند اورا در جنة المأوی
صد هزار قصر از نقره و در جنة الفردوس صد هزار شهر در هر شهری هزار حجره و در جنة الجلال صد هزار منبر
از مشک در جوف هر منبری هزار خانه از زعفران در هر خانه هزار تخت از در و یاقوت بر هر تختی زنی
از حور عین و چون خدای روز قیامت مردم را برانگیزد گوید که امروز حق ضعیف را از قوی و حق مظلوم را
از ظالم میگیرم مگر مظلمه که صاحب آن آنرا ببخشد و من بیان و برا ثواب دهم پس طلب کنید مظالم خود را
که نزد آنان که در دنیا بشما ظلم کرده اند دارید پس بعضی مظالم خود را بامید خلاصی از شدت عرصه قیامت
ببخشند و بعضی باقی مانده گویند که یارب مظالم ما از آن عظیم تر است که ببخشیم پس منادی از جانب عرش
ندا کند که کجاست رضوان خازن بهشتهای فردوس پس خدای عز و جل برضوان امر کند تا از نقره

بهمیران ۵

قصری از نقره با آنچه در اوست از ظرف و خادمان از زن و خادمان از زن و مرد طالع و نمایان کند پس
منادی از نزد خدای تبارک و تعالی ندا کند که ای معشر خلایق سرها بالا کنید و باین قصر بنگرید پس
سرها بالا کرده همه آرزوی آن کنند پس منادی از نزد خدای ندا کند که ای معشر خلایق این از برای
هر کسیست که عفو کند و درگذرد از مومنی پس همه عفو کنند الا اندکی خَالِدِينَ فِيهَا یعنی ساکن
میباشند همیشه در آن بهشتهای فردوس یعنی هرگز بیرون نمی آیند از آن بهشتها لَا يَبْغُونَ عَنْهَا
که طلب نمیکنند از آن بهشتهای فردوس حِوَلًا ۵ گردیدن و نقل و تحویل یعنی نقل و تحویل و
سوال و طلب آن و اراده تحویل از آن بهشتها و اراده بدل نمیکنند و این دو آیه در شأن آل محمد
و ابوذر و مقداد و سلمان فارسی و عمار بن یاسر نازل شده که گردانیده است خدای از برای ایشان
بهشتهای فردوس را منزل و ماوی که همیشه در آن بهشتها خواهند بود که طلب تحویل از آنها نمیکنند
قُلْ بگوی ای محمد لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا که اگر بودی دریا مدادی قاضی گوید یعنی چیزی
که بآن مدد دهند چیزی را مثل مرکب از برای دوات و روغن از برای چراغ لِكَلِمَاتِ رَبِّي
از برای کلمهای صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده من قاضی گوید یعنی کلمهای علم و حکمت او
لَنَفِدَ هر آینه بر طرف شدی یعنی منقضی و تمام شدی الْبَحْرُ دریا قاضی گوید یعنی جنس دریا
بالتمام بر طرف شدی چه آنکه هر جسمی متناهی است قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي
پیش از آنکه بر طرف شدی کلمهای صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده من قاضی گوید چه
آنکه آن غیر متناهی است وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ و اگر چه می آوردیم ما بمثل آن قاضی گوید یعنی بمثل
دریای موجود مَدَدًا ۵ مددی قاضی گوید یعنی مددی زیاده و معونتی و دریا و مثل آن بر طرف شدی
چه آنکه مجموع دو متناهی متناهی است پس خبر داده است خدای باین آیه که کلام خدای سبحانه را آخر
و غایت و انقطاع نیست همیشه ابو یعقوب یوسف بن محمد و ابوالحسن علی بن محمد گویند که امام
حسن عسکری عم روزی با گفت که هرگاه بشما خبر رسد که خدای عز و جل کفایت امور مردان شما
کند و دشمنان ایشانرا خایب و خاسر گردانید از جمله شکر خدای عز و جل این باشد که افاده کنم از برای
شما تفسیر قرآن را که مشتمل باشد بر بعضی روایات آل محمد عم تا شان شما بآن عظیم گردد پس شاد
گشته گفتیم که یا ابن رسول الله پس از آن متکلم بجمیع علم قرآن و معنیهای آن مرتسم فرمود که حاشا

نیست ۵

نیست و ۵

امام جعفر صادق ع تعلیم کرد بعضی از اصحابه خود آنچه من اراده دارم که بشما تعلیم کنم وی بایست داشته
گفت یا رسول الله بحکم علم قرآن را جمع کردم فرمود که خیر بسیاری جمع کردی و بفضل وسعی رسیدی
ولیکن با وجود آن این کمتر از کمی است از علم قرآن چه خدای عزوجل میفرماید که قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربه قبل ان تنفد کلمات ربه ولو جئنا بمثله مددا و میفرماید یعنی در سوره لقمان که ولو ان
ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله و آن علم قرآن و معنیهای
آنست و آنچه ودیعت و امانت نهاده شده است از عجایب آن پس چه قدر میباید بمقدار
آنچه را که فرا گرفته از جمیع آن ولیکن قدری که فرا گرفته فضل و زیادتی داده است بآن ترا خدای
بر هر کسی که نمیدانند مثل دانستن تو و نمیفهمند مثل فهمیدن تو و سبب نزول آیه مذکوره سوره لقمان
این بود که یهود از پیغمبر ص از روح سؤال کردند فرمود روح از امر رب منست و داده نشده اید شما
از علم مگر اندکی گوییم چنانچه در سوره بنی اسرائیل فرموده که یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی
وما اوتیتم من العلم الا قلیلا گفتند که بالخصوص داده نشده ایم از علم مگر اندکی که فرمود یا که مردم
عموما چنین اند گفتند ای محمد پس این دو با هم چگونه جمع میشود که قرآن بتو داده شده و ترا اعتقاد
اینست که داده نشده از علم مگر اندکی و توریة بما داده شده و تو از قرآن میخوانی که ومن یؤت الحکمة
فقد اوتی خیرا کثیرا و حکمت توریة است گوییم این آیه در بقره است یعنی و کسی که داده شود حکمت پس
بتحقیق که داده میشود خیری بسیار پس حق تعالی آیه مذکوره سوره لقمان را نازل ساخت که ولو ان
ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله یعنی و اگر بودی
آنچه در زمین است از درخت قلمها و دریا مدد دادی آنرا بعد از آن هفت دریا یعنی گوییم و دریای
محیط با آنهمه وسعت مدادی شدی مدد داده شده بهفت دریا بر طرف و منقطع و فانی شدی
کلمه‌های خدای و معنی آیه اینست که ای یهود علم خدای بیشتر از انست گوییم یعنی از آنکه در توریة بشما داده شده
و آنچه داده شده اید آن بسیار است درباره شما اندکیست درباره آنچه نزد خداست و امام علی نقی
در آیه مذکوره لقمان فرمود که آن چنانست اگر درختان دنیا قلمها و دریا بعد از هفت دریا مداد
آن شدی تا آنکه بگشودی زمین چشمه‌ها را که اهل طوفان بآن غرق شدند و آن چشمه کبریت و
چشمه یمن و بروایتی چشمه نمر و چشمه برهوت و چشمه طبریه و حمه ماسبدان و بروایتی حمه ماسبدان

لنفد البحر

که آنرا امیسات خوانند و چشمه افریقیه و بروایتی که آنرا اسلان خوانند و چشمه باحوران و بروایتی چشمه
باجروان است بر طرف و منقطع و فانی شدی آنها پیش از آنکه بر طرف و منقطع و فانی شدی کلمه‌های
خدای عزوجل و ما بیم آن کلمات که ادراک و استقصا کرده نمیشود یعنی نهایت رسانیده نمیشود
فضیلتها و زیادتیهای ما و یهود دیده از امیر المؤمنین ع پرسید که کدام زندان بود که زندانی خود را در
اطراف زمین گردانید جواب فرمود که آن ماهی بود که یونس در شکم او محبوس بود و یونس
در شکم خود بهفت دریا گردانید پس داخل دریای قلزم شد صاحب قاموس گوید که قلزم دهی است
در میان مصر و مکه نزدیک بکوه طور و دریای قلزم بآن منسوب جهة آنکه بر کنار آن واقع شده
بعد از آن و برابر دریای مصر بیرون برد بعد از آن داخل دریای طبرستان شد یعنی دریای
بیرون رفت بدجله غور یا فور یا عور یا دریای غود با اختلاف نسخها و جمیع اینها در لغت
در قاموس هست که فور بفتحه و ضمه بلدیست در کنار دریای هند و معرب پورست پس محتمل است
که دریای فور یعنی دریای هند باشد و بعد از آن بزیر زمین رفت تا آنکه بقارون رسید و در روایات
وارد شده که هفت دریا را گردانید تا آنکه بحر مسجور که قارون در آن معذب بود رسید بغدادی
در تفسیر آیه طور که والبحر المسجور گوید که مسجور یعنی مملو و آن دریای محیط است یعنی دریای بر افروخته است
بنا بر آیه و اذا البحار سجرت و گوید که روایت شده که حق تعالی روز قیامت دریا را آتش میگرداند که بآن
جهنم افروخته شود و علی بن ابراهیم در تفسیر آیه طور گوید که بحر مسجور یعنی روز قیامت افروخته میشود
و در روایات شیعه وارد شده که دریای محیط روز قیامت آتش میگردد و وارد شده که بحر مسجور از
منی است مثل منی مرد و روز قیامت از آن دریا باران بارید مردگان پوسیده از زمین روییده زنده
میشوند پس میتواند بود که بحر مسجور دریای محیط باشد و امام محمد تقی ع فرمود که حضرت ... درباره شب قدر
فرموده گوییم یعنی در سوره دخان که فیها یفرق کل امر حکیم یعنی فرود می آید در شب قدر هر امر محکمی و دو چیز
محکم و محکم نمیباشد الا یک چیز پس کسی که حکم کند بچیزی که در آن اختلاف نباشد حکم او از حکم خدا
و کسی که حکم کند بامری که در آن اختلاف باشد و رأی و گمان او این باشد که صواب و درست کرده
بحکم طاغوت حکم کرده باشد بتحقیق که در شب قدر بسوی الیان امر نازل میشود بتفسیر امور سال بسال
مامور میشوند در آن شب درباره خود بچنین و چنان و درباره مردم بچنین و چنان و از برای ولی امر

سوای آن حادث میشود هر روز علم خدای عزوجل که خاص و عجیب و پنهانست مثل آنچه نازل میشود
در آن شب قدر از امر بعد از آن این آیه را خواند که ولو ان ما فی الارض تا آخر آیه سبب نزول این آیه
آنست که عبد الله بن امیه مخزومی پیغمبر صم گفت که ای محمد دعوی عظیمی کردی و سخن هولناکی گفتی دعوی
کردی که پیغمبر پروردگار عالمیانی و سزاوار نیست او را چون تو پیغمبری که مثل ما بشری میچریزی و می آشامی
و در بازارها راه میروی مثل ما پس حق تعالی در سورهٔ فرقان آیه و قالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام را تا آنجا
یجعل لک قصورا و آیه سورهٔ انعام را که و قالوا لولا انزل علیه ملک تا آخر آیه دوم نازل ساخت پس حضرت
گفت که اما آنچه گفتید که من مثل شما میخورم و دعوی کردید که از نجیب جابر نیست که پیغمبر خدای باشم امر از خدا
میکند آنچه میخواهد و حکم میکند آنچه اراده میکند و او محمود است و کسی را نمیرسد که اعتراض باو کند که چرا او چنین
چنین کردی نمی بینید که خدای چگونه بعضی را فقیر و بعضی را غنی و بعضی را عزیز و بعضی را خوار و بعضی را
صحیح و بعضی را بیمار و بعضی را شریف و بعضی را وضیع میکند و همه اینها از آنانند که خورد میخورند
و فقیران را نمیرسد که بگویند که چرا ما را پریشان و بینوا و دیگران را غنی و مالدار کردی و وضیعان را نمیرسد
که بگویند که چرا ما را وضیع و دیگران را شریف کردی و کوفتگان و ضعیفان را نمیرسد که گویند که چرا ما را
کوفتگ و ضعیف و دیگران را صحیح کردی و ذلیلان را نمیرسد که گویند که چرا ما را خوار و دیگران را عزیز کردی
و بدصورتان را نمیرسد که گویند که چرا ما را بد منظر و دیگران را صاحب جمال کردی بلکه اگر این سخنان گویند رد
بر خدای و در حکمهای او با وی نزاع کرده و بخدای کفر ورزیده خواهند بود و جواب حق تعالی با ایشان این
خواهد بود که من پادشاهم که بلند و پست و غنی و فقیر و عزیز و خوار و صحیح و بیمار میکنم و شما بندگانید
شما را نیست جز تسلیم و انقیاد حکم من پس اگر تسلیم کنید بندگان مومن باشید و اگر ابا کنید من کافرید
و بعقوبتهای من هلاک خواهید شد بعد از آن این آیه را نازل ساخته میفرماید که ای محمد قُلْ بگوی با ایشان
إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ که نیست جز آنکه من بشری هستم یعنی آدمی هستم در بشریت در مخلوقیت مِثْلُكُمْ
يُوحَىٰ إِلَيَّ مثل شما که وحی فرستاده میشود بسوی من یعنی مثل شمایم و لیکن مخصوص داشته است مرا
رب من به پیغمبری نه شما را چنانچه مخصوص میدارد بعضی بشر را بمالداری و صحت و جمال نه بعضی دیگر را از بشر
پس این را نیز که مخصوص میدارد مرا به پیغمبری انکار مکنید و جمعی از منافقان حجت کرده گفتند که محمد خبر میدهد
ما را از بهشت و آنچه مهیا کرده است خدای در آن از نعمت برای اولیا و دوستان و اهل طاعت خود

و از آتش

و از آتش دوزخ و آنچه مهیا کرده است خدای در آن از عقوبت و خواری دشمنان و اهل معصیت خود پس اگر
خبر دادی ما را از پدران و مادران و از جای ما در بهشت و آتش دوزخ دانستیمی که آنچه خبر میدهد ما را از بهشت و
دوزخ راست است پس این سخن به پیغمبر صم رسید خشمناک بیرون آمده بر فراز منبر رفت و حمد و ثنا کرده
بعد از آن گفت که ای مردم من بشری هستم مثل شما که وحی فرستاده است بسوی من رب من و مخصوص
گردانیده است مرا به پیغمبری خود و برگزیده است مرا از برای پیغمبری خود و فضل زیاد داده است مرا بر جمیع
فرزندان آدم و اطلاع داده است مرا بر آنچه خواسته است از غیب خود پس بپرسید از من آنچه خواهید قسم
بخدا که من دروغ نمیگویم که نمیپرسد از من مردی از شما از پدر و مادر و جای خود از بهشت و آتش دوزخ
الا آنکه خبر میدهم او را و اینک جبرئیل بر طرف راست منست و خبر میدهد مرا از جانب رب من پس
بپرسید از من آنچه خواهید پس پرسیدند و حضرت جواب گفت أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ
وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ نیست جز آنکه خدای شما خدای است یگانه پس کسی
که بوده باشد چنانکه امید داشته باشد ملاقات صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود را
و ملاقات خدای در اینجا دیدن خدای نیست بلکه ملاقات او یعنی برانگیخته شدن است در روز قیامت
که خدای آنرا ملاقات نامیده و در جمیع آنچه در قرآنست از ملاقات خدای مراد از آن برانگیخته شدنست
در روز قیامت پس همچنین است قول خدای سبحانه در سورهٔ عنکبوت که من کان یرجو لقاء الله فان
اجل الله لآت و حاصل معنی آن اینست که کسی که ایمان آورده باشد که برانگیخته میشود پس تحقیق که وعدهٔ خدای
آینده است از ثواب و عقاب پس ملاقات خدای در اینجا نیز دیدن خدای نیست بلکه ملاقات برانگیخته
شدن است در روز قیامت و همچنین است قول خدای عزوجل در سورهٔ احزاب که تحیتهم یوم یلقونه سلام
و حاصل معنی آن اینست که زایل نمیشود ایمان از دلهای ایشان روزی که برانگیخته میشوند و قول خدای
تعالی در سورهٔ تنزیل که بل هم بلقاء ربهم کافرون یعنی برانگیخته شدن در روز قیامت پس خدای عزوجل
آنرا ملاقات خود نامیده و همچنین است ذکر خدای مومنان را در آیهٔ بقره که الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم یعنی آنانکه گمان میکنند یعنی یقین میدارند که ایشان ملاقات کنندگانند رب خود را یعنی که
برانگیخته و حشر کرده و حساب کرده و جزا داده میشوند بثواب و عقاب و ظن در اینجا یعنی یقین است پس
منافات میان این آیات نیست و نیز منافات نیست میان این آیات و قول خدای سبحانه در سورهٔ

مطففین که کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و حاصل معنی آن اینست که روز قیامت از ثواب رب خود
محجوب باشند گوییم پس رب گفته و ثواب رب مراد است و قول خدای عز و جل در سوره انعام که
هل ینظرون الا ان یاتیهم الملئکة او یاتی ربک او یاتی بعض آیات ربک و حاصل معنی آن اینست که
عذاب در دنیا بایشان آید چنانچه اهل قرون اول معذب شدند گوییم پس مراد از آمدن رب
آمدن عذاب رب است در دنیا و اکنون گفته شد که ملاقات بمعنی دیدن نیست بلکه [illegible]
شدن است در روز قیامت و پیغمبر صلعم در موعظه ابن مسعود فرمود که ای ابن مسعود اهل خود را گو تا
کن پس هرگاه شب باشد بروز آری بگوی که شب نرسیم و هرگاه شب شود بگوی که بصبح نرسیم و
بر مفارقت دنیا عزم کن و دوست دار ملاقات خدا را و از ملاقات او اکراه مکن که خدای دوست
میدارد کسی را که لقاء او را دوست دارد و اکراه میکند از کسی که از لقاء او اکراه کند فَلْیَعْمَلْ
عَمَلاً صَالِحاً وَلَا یُشْرِکْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ پس باید که بکند کاری نیکو و شریک نکند
بعبادت صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود أَحَداً ه یکی را غیر از خود
با ولایت و دوستی آل محمد عم [illegible] و ولایت و دوستی ایشان عمل صالح است پس کسی که
شرک ورزد بعبادت رب خود پس شرک و کفر ورزیده باشد بولایت و دوستی ایشان ع و [illegible]
حق ولایت امیر المومنین ع کرده باشد و امام جعفر ع فرموده که عمل صالح معرفت و شناختن ائمه ع است و
لا یشرک بعبادة ربه احدا اینست که تسلیم است بعلی که شریک نسازد با او در خلافت کسی را که نیست اهل آن
و نه وی از اهل آنست و شرک در کتاب خدای بچهار وجه آمده شرک قول یعنی گفتن و وصف مثل
آیه سوره مایده که لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم و قال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی
و ربکم انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماویه النار و ما للظالمین من انصار و شرک عمل و
طاعت مثل آیه سوره یوسف که و ما یومن اکثرهم بالله و هم مشرکون و آیه سوره توبه که اتخذوا احبارهم
اربابا من دون الله یعنی فرا گرفتند عالمان خود و عابدان خود را صاحبان و آفرینندگان و نعمت و روزی
دهندگان غیر از خدای با آنکه ایشان از برای آنها روزه نگرفتند و نماز نگزاردند ولیکن آنها امر
نهی بکردند ایشان را و حرام کردند بر ایشان حلالی چند و حلال کردند از برای ایشان حرامی چند را پس
منع کردند ایشان را از جایی که نمیدانستند پس کسی که اطاعت کند گوینده را عبادت او کرده باشد

احبارهم و ر

پس اگر گوینده از جانب خدای گوید عبادت خدای کرده باشد و اگر از جانب غیر خدای گوید عبادت
غیر خدای کرده باشد و شرک زنا مثل آیه سوره بنی اسرائیل که و شارکهم فی الاموال و الاولاد و شرک
ریا مثل این آیه پس انجماعت روزه میگیرند و نماز میگزارند و علمای خبر بکار میبرند الا آنکه ایشان
ریاء مردم اراده مینمایند پس شرک ورزیده اند چونکه ریا کرده اند پس شرک درین آیه شرک ریا است
یعنی کسی که روزه گیرد و نماز گزارد و زکوة دهد و عمل صالح کند از آنچه خدای فرموده بریاء مردم وی
مشرک باشد و قبول نمیکند خدای عمل ریا کننده را و صاحب ریا از مشرکانست و امام جعفر ع درین
فرمود که کسی که عمل ثواب کند نه از برای خدای و خواهد که مردم او را از نیکی یاد کنند و خواهش او آن است
که مردم بشنوانند وی بعبادت خدای خود شرک ورزیده باشد بعد از آن فرمود که نیست بنده که
نیت و قصد خیری داشته باشد پس روزها برود تا آنکه خدای ظاهر کند از برای او خیری و نیست بنده
که نیت و قصد شری داشته باشد پس روزها برود تا آنکه خدای ظاهر کند از برای او شری و هم آنجناب
درین آیه فرمود که من کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا نیست مردی که
عملی نیک کرده باشد نه از برای خدای و مطلب او جز آن نباشد که مردم او را پاک و خوب شمرند
و خواهد که آنرا مردم بشنوانند الا آنکه وی چنان کسی است که شریک کرده است با خدای احدی را
و هم آنجناب درین آیه فرموده که کسی که نماز گزارد و روزه گیرد و بنده آزاد کند و حج گزارد که مردم
ثنای او کنند در عمل خود شرک ورزیده و وی مشرک آمرزیده نشده باشد و حسن بن علی وشا گوید
که بخدمت حضرت امام رضا ع رفتم ابریقی پیش وی بود و اراده داشت که از آن تهیه نماز کند
من نزدیک رفتم که آب ریزم از آن ابا فرموده گفت که مکن ای حسن گفتم چرا مرا نهی میکنی که آب ریزم
مکروه میداری که من اجر یابم فرمود که تو اجر می یابی و من گناه گفتم آن چگونه است فرمود که آیا نشنیده
که خدای عز و جل میفرماید که فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا و
اینک من از برای نماز وضو میگیرم و نماز عبادتست پس مکروه دارم که احدی در آن با من شریک شود
و امیر المومنین ع هرگاه وضو ساختی احدی را نگذاشتی که آب ریزد گفتند یا امیر المومنین چرا نمیگذاری
که آب ریزند فرمود که دوست ندارم که شریک کنم در نماز خود احدی را و حق تعالی میفرماید که فمن کان
یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا و امام جعفر ع فرمود که ایزد تعالی فرمود

که من بهترین شریکیم کسی که شرک ورزد با من در عمل خود قبول نمیکنم آنرا مگر آنچه خالص از برای من باشد

و بروایت دیگر از آنجناب فرموده که ایزد تعالی میفرماید که من بهترین شریکیم کسی که عمل کند از برای من و

از برای غیر من پس آنرا از برای او کرده نه از برای من و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام فرموده اند

که اگر بندهٔ عملی کند که بآن طالب رحمت خدای و خانهٔ آخرت باشد بعد از آن دخل کند در آن رضای

احدی از مردم راوی مشرک باشد و پیغمبر صلعم در موعظهٔ ابن مسعود فرمود که ای ابن مسعود کسی که علم آموزد

و عمل نکند بآنچه در انست حشر کند او را خدای روز قیامت نابینا و کسی که علم آموزد برای آنکه بشنواند

بمردم که بآن ارادهٔ او دنیا باشد خدای برکت او را انتزاع میکند و او را بروی تنگ کند و او را بوی واگذارد

و کسی که خدای او را بوی واگذارد هلاک باشد چه حق تعالی میفرماید که من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربه احداً

سورة مریم

این سوره در مکه قبل از هجرت جعفر بن ابی طالب بحبشه نازل گشته چنانچه در این سوره

در آیهای قصهٔ مریم که وهزی الیک بجذع النخلة و ما بعد آن گفته خواهد شد و میفرماید که

بسم الله الرحمن الرحیم

از این پانزده آیه اول رسانی شیعیان آل محمد و اطاعت کنندگان ایشان است و آن و

آیهٔ یازدهم از هشت نهانست و آیهٔ ششم تحریف یافته میفرماید که کٓهٰیٰعٓصٓ ۵ کاف

ها یا عین صاد این حرفها از حروف نامهای خدای سبحانه است که از یکدیگر جدا و در قرآن مجید آمده

نهاده شده و علی علیه السلام در دعا گفته که یا کهیعص و معنی این حرفها اینست که اوست خدایی که کافی

یعنی کفایت کننده ها دی یعنی هدایت کننده صاحب ایادی عظیم یعنی نعمتهای بزرگ عالم یعنی دانا

صادق یعنی راستگو است و خدای تبارک و تعالی چنانست که خود را وصف فرموده و امام جعفر

فرموده که معنی این حرفها اینست که منم کافی ها دی ولی یعنی متولی و مباشر امور خلق عالم صادق در وعده

خود و هم آنجناب فرموده که در بطن قرآن کاف یعنی کافیست از برای شیعیان ما ها یعنی هادی

ایشانست یا یعنی ولی ایشانست عین یعنی عالم است باهل طاعت ما میکند صاد یعنی صادق

در وعدهٔ که بایشان کرده تا آنکه برساند ایشانرا بآن منزلتی که وعده کرده است بایشان و کهیعص و غیر

از حروف مقطعه در قرآن از متشابهات و از حروف اسم اعظم است که در قرآن جدا از یکدیگر واقع شده

وآن اسم را پیغمبر و امام جمع نموده هرگاه دعا بآن اسم کرده شود باجابت میرسد و در حروف

مقطعه علم بسیاریست و روایت شده که این حروف از خبرهای غیب است که خدای مطلع ساخته

بران بندهٔ خود زکریا را بعد از آن آن قصه را بمحمد صلعم حکایت فرموده و آن چنان بود که زکریا علیه السلام از خدا

درخواست که نامهای مبارک آل عبا را بوی تعلیم کند پس جبرئیل علیه السلام را فرستاده آن اسامی را

بوی تعلیم کرد و زکریا هرگاه محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد کردی غم و الم از وی زایل شده وی

منجلی گشتی و هرگاه حسین علیه السلام را یاد کردی گریه گلوی وی را گرفتی و نفس وی منقطع شدی روزی گفت

الهی چه حالتست مرا که هرگاه چهار از ایشانرا یاد میکنم بنامهای ایشان تسلی میبایم از غمهای خود

و هرگاه حسین را یاد میکنم چشم من اشک میریزد و آه من بلند میگردد حق جل و علا از قصهٔ حسین او را

خبر داده فرمود که کهیعص پس کاف اسم کربلا و ها هلاک عترت رسول و یا یزید که ظلم کننده بر حسین و

عین عطش یعنی تشنگی آنجناب و صاد صبر اوست چون زکریا اینرا شنید از مسجد خود سه روز

مفارقت نمود و در آن سه روز مردم را از خود منع کرد و گریه و نوحه مینمود و میگفت که الهی آیا بدرد

می آری بهترین جمیع خلق خود را بفرزند او آیا نازل میکنی بلای این مصیبت را بخانهٔ او و آیا میپوشانی

علی و فاطمه جامهای این مصیبت را الهی آیا جا میدهی اندوه این درد را بساحت آن دو بعد از آن

میگفت الهی نصیب کن مرا فرزندی که چشم من در این پیری بوی خنک گردد و بگردان او را

وارث و وصی من و برگزیده که وزارت من کند و محل او را از من و نسبت بمن بمثابهٔ محل حسین نسبت او

گردان و چون او را نصیب من گردانند مرا بمحبت او مفتون کن آنگاه بدرد آر مرا باو چنانچه

بدرد می آری محمد حبیب خود را بفرزند او پس حق عز و جل یحیی علیه السلام را نصیب وی کرد و او را بدرد

آورد بوی و حمل و تولد یحیی شش ماه بود و حمل و تولد حسین علیه السلام شش ماه بود و او را قصه طولانی

و مؤلف کتاب تأویل الآیات الظاهره بعد از ذکر این حدیث گوید که عبارت بدرد آر مرا

باو چنانچه بدرد می آری محمد را دلالت میکند بر آنکه پیغمبران نزد خدای زنده اند و رزق داده میشوند

چه محمد صلعم پیش از شهادت حسین علیه السلام و زکریا پیش از شهادت یحیی رحلت کردند و باین قول میان

حسین و یحیی علیهما السلام شباهتی است در چند چیز یکی آنکه حمل وی شش ماه بود و دیگر آنکه بظلم کشته شدند

و دیگر آنکه سر یحیی علیه السلام را بباغیی از باغیان بنی اسرائیل هدیه فرستادند گویم چنانچه احوال گفته خواهد شد

و مبارک حسن ع را با غنی از باغبان بنی امیه بهدیه فرستادند پس میفرماید که ذِكْرُ
ذکر یعنی این حرفها ذکر رَحْمَتِ رَبِّكَ رحمت صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده است
ای محمد عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ۵ بنده خود زکریا یعنی این حروف یاد کرد کرده است رب تو
ای محمد بر زکریا پس رحمت کرده است بوی پس چنانچه اکنون مذکور شد خدای مطلع ساخت پیغمبر را
بنده خود زکریا را بعد از آن آن قصه را بمحمد ص حکایت فرموده إِذْ نَادَىٰ آنگاه که ندا کرد
زکریا رَبَّهُ صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود را نِدَاءً خَفِيًّا ۵
ندای آهسته پس گفت زکریا چنانچه میفرماید که قَالَ گفت زکریا رَبِّ که ای صاحب و
آفریننده و نعمت و رزق دهنده من إِنِّي وَهَنَ بتحقیق که سست شده است یعنی ضعیف شده است
الْعَظْمُ مِنِّي استخوان از من و مخصوص ساخته است خدای سبحانه ضعف را باستخوان
جهة آنکه استخوانها اساس بدنست وَاشْتَعَلَ و زبانه کشیده است و شعله ور شده است
الرَّأْسُ شَيْبًا سر از سفیدی موی قاضی گوید تشبیه کرده است موی سفید را در سفیدی و
روشنی بشعله و زبانه آتش و پراکنده شدن آن را در موی بشعله کشیدن آتش وَلَمْ أَكُنْ
بِدُعَائِكَ و نبوده ام بخواندن تو و بدعا بتو رَبِّ ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق
دهنده من شَقِيًّا ۵ شقی یعنی زیانکاری نزد تو یعنی نبود دعای من زیانکار نزد تو یعنی
گویی یعنی هر زمان که دعا کردم مستجاب کردی وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ و بتحقیق که من ترسیده ام
از صاحبان یعنی وارثان و بروایتی موالی پسران عم‌اند مِنْ وَرَائِي از عقب خود یعنی بعد از
خود و علی ع فرموده که من ترسیده ام از صاحبان بعد از خود یعنی زکریا را وارث نبود تا آنکه خدای
بعد از پیری بوی وارث بخشید وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و هست زن من عاقر یعنی
حایض نمیشود و مثل این فقره در آل عمران گذشت چون زکریا کفیل و متکفل امور مریم شد نزد وی
رفته نزد او میوه زمستان در تابستان و میوه تابستان در زمستان دیده گفت این برای تو از کجا
گفت آن از نزد خدا است چنانچه در قصه مریم در آل عمران گذشت پس آنجا زکریا بخدا دعا کرده گفت که
انی خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا و در آن وقت زکریا را فرزندی نبود که قایم مقام او باشد
و از و میراث برد و هدیهای بنی اسرائیل و نذرهای ایشان از برای احبار و عالمان و زکریا رئیس و

سرکرده ایشان و زن زکریا خاله مریم دختر عمران بن ماثان بود و یعقوب بن ماثان فرزند ا
ماثان در آن وقت رئیس ایشان و سرکردگان بنی اسرائیل و بادشاهزادهای ایشان از نسل سلیمان بن داود
بودند پس از نجابت زکریا گفت چنانچه میفرماید که فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ پس ببخش مرا
از نزد خود و مثل این فقره در آل عمران گذشت وَلِيًّا ۵ ولیی يَرِثُنِي وَيَرِثُ و
مِنْ آلِ يَعْقُوبَ که میراث برد از من و میراث برد از آل یعقوب یعنی یعقوب بن
ماثان طبرسی در مجمع البیان گوید که علی ع این آیه را چنین خواند که یرثنی وارث من آل یعقوب
یعنی میراث برد از من و حال آنکه میراث میبرم من از آل یعقوب گویم و این قرائت بعضی از
قاریانست پس آیه تحریف یافته پس چنانچه اکنون گفته شد زکریا با پسران عم دشمنی داشت و خدای
دوست داشت که باو ولیی عطا کند از صلب او جهة آنکه زکریا در آنچه از فضل محمد ص میدانست
گفت یا رب آیا با آنچه شرف داده و مکرم ساخته و بلند کرده ذکر محمد را حتی آنکه ذکر او را قرین
ذکر خود کرده چه مانع است ترا بار الها که ببخشی بوی ذریه از صلب او تا پیغمبری در ذریه او باشد
فرمود که ای زکریا بمحمد چنان کرده ام و بعد از و پیغمبری نیست و وی خاتم پیغمبرانست و لیکن امامت
از برای پسر عم و برادر او علی بن ابی طالب است بعد از وی و بیرون آورده ام ذریه او را از
صلب علی بشکم فاطمه دختر محمد و گردانیده ام بعضی را از بعضی پس بیرون آمده اند از علی چنانچه
من بر خلق من دمی بیرون آورده ام از صلب تو فرزندی که میراث برد از تو و میراث برد
از آل یعقوب پس ایزد تعالی بخشید زکریا یحیی را گویم درین حدیث آنچه از آینده مفهوم میگردد گذشته
ادا شده بنا بر جزم بوقوع آنست و چون پیغمبر ص رحلت فرمود و ابا بکر بجای آنحضرت نشست وکیل فاطمه ع را
از فدک بیرون کرد و فاطمه ع باین آیه با ابا بکر حجت گرفت چنانچه در آیه سوره بنی اسرائیل که وآت
ذا القربی حقه بتفصیل گذشت و چون امام محمد تقی ع متولد شد امام رضا ع گفت که خدای بخشید
بمن چیزی را گویم یعنی کسی را که میراث برد از من و میراث برد از آل داود وَاجْعَلْهُ و
رَبِّ و بگردان او را ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده من رَضِيًّا ۵ راضی گشته
شده از و خشنود کرده شده قاضی گوید یعنی تو راضی باشی از و در قول و عمل امام جعفر ع روایت
که پیغمبر ص فرمود که عیسی بن مریم ع بقبری عبور کرد که صاحب او را عذاب میکردند بعد از آن

خمس

بآن قبر عبور کرده دید که او را عذاب نمیکنند گفت یا رب سال اول بر این قبر مرور کردم و او را عذاب میکردند و امسال بر آن گذشتم و او را عذاب نمیکنند حق عز و علا بوی وحی فرستاد که او را فرزندی صالح بالغ شده راهی را ساخت و یتیمی را جا داد پس از آن جهت او را آمرزیدم بسبب آنچه پسر او کرد و بعد از آن

پیغمبر فرمود که میراث خدای عز و جل از بنده مؤمن فرزندیست که بعد از او عبادت خدای کند

آنگاه امام جعفر آیه زکریا را خواند که هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب

واجعله رب رضیا **یا** ای قمی گوید که این آیه جواب ندای زکریاست یعنی زکریا ندا کرد

چنانچه مذکور شد و خدای سبحانه جواب ندای او داده فرمود که ای **زکریا انا**

نبشرک بغلام اسمه یحیی زکریا بتحقیق که ما مژدگانی میدهیم ترا بپسری که نام او

یحییست و یحیی پنج سال بعد از بشارت متولد شد و مثل کلمات این آیه در آل عمران گذشت

لم نجعل له من قبل سمیا ۵ که نگردانیده ایم از برای او پیش از این همنامی

یعنی پیش از و نیافریده ایم احدی را که نام او یحیی باشد و بروایتی یعنی نامیده نشده است بنام یحیی

احدی پیش از و بروایت دیگر یعنی هرگز نبوده است این نام از برای احدی پیش از و پس یحیی

زکریا را پیش از و همنامی نبوده و حسین بن علی ع را پیش از و همنامی نبوده و گریسته است آسمان

چهل صباح مگر از برای آن دو و گریستن آسمان برای آن دو و گریه آفتاب اینست که طلوع کند

سرخ و غروب کند سرخ و قاتل حسین ع ولد الزنا و قاتل یحیی بن زکریا ولد الزنا است و چون

بسفر عراق بیرون آمد بمنزلی فرود نیامد و از منزلی کوچ نکرد الا آنکه ذکر یحیی بن زکریا ع کرد و روزی

فرمود که از خواری دنیا بر خدای عز و جل این بود که سر یحیی بن زکریا را بیاغیی یعنی بسر کشی از زنان

بنی اسرائیل هدیه فرستادند پس حق تعالی قصه زکریا و یحیی را تا آنجا که و آتیناه الحکم صبیا حکایت

کرده میفرماید که **قال** گفت زکریا **رب** که ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده من

انی یکون لی غلام و از کجا میباشد مرا پسری و حال آنکه **کانت امرأتی**

عاقرا هست زن من عاقر یعنی حائض نمیشود **وقد بلغت من الکبر**

عتیا ۵ و بتحقیق که رسیده ام از بزرگ سن یعنی پیری و مثل این آیه در آل عمران گذشت

بنومیدی و عتی یعنی نومید شده است و قمی گوید یعنی رسیده ام از پیری بخشکی و بخشی یعنی

خشک شده است پوست من بر استخوان من و سخت و صلب شده ام **قال** گفت خدای یا فرشته

که بشارت داد از جانب خدای و این سخن قمی است **کذلک** که همچنین قمی گوید یعنی

همچنین است که گفتی یا و همچنین آن بر من آسانست چنانکه گفته خواهد شد **قال ربک**

گفت صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده تو **هو علی هین وقد خلقتک**

من قبل که آن بر من آسانست و بتحقیق که آفریدم ترا پیش از این و حال آنکه **لم تک**

شیئا ۵ نبودی چیزی **قال** گفت زکریا **رب** که ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق

دهنده من **اجعل لی آیة** بگردان از برای من آیتی یعنی علامتی **قال** گفت خدای

آیتک که آیت تو یعنی علامت آن **الا تکلم الناس ثلث** آنست که

نگوئی سخن با مردم سه و مثل این آیه در آل عمران گذشت **لیال سویا** ۵ ی ۲ که تندرست

شب حال آنکه صحیح باشی یعنی سخن نمیگوئی بی مرضی و علتی قمی گوید یعنی مستوی الخلقه باشی و لال

نباشی و جمع آن در آل عمران سه روز و در اینجا سه شب گفت تا دلالت کند که سه شبانروز بوده

زکریا بخدای سبحانه دعا کرده گفت که هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب پس

بشارت داد او را خدای بیحیی پس ندانست که آن سخن از نزد خدای عز و جل بوده و رسیده که از

شیطان باشد پس گفت که انی یکون لی غلام و گفت که رب اجعل لی آیة پس ساکت گردید او را خدای

عشر ۲

پس دانست که آن سخن از جانب خدای بوده **فخرج** پس بیرون آمد زکریا **علی قومه**

من المحراب بر قوم خود از محراب یعنی غرفه قمی گوید یا نمازگاه **فاوحی** پس وحی کرد

یعنی اشاره کرد چنانکه در آل عمران فرموده که الا تکلم الناس ثلثة ایام الا رمزا و لفظ وحی از جمله الفاظیست

یعنی الفاظی که در قرآن مکرر و بمعنیهای مختلف آمده است و از جمله وحی نبوت و رسالت است و دیگر

وحی امر و وحی کذب و وحی تقدیر و وحی خبر و وحی الهام و وحی اشاره است و مراد در این آیه وحی

اشاره است **الیهم** بسوی ایشان یعنی بسوی قوم **ان سبحوا** که تسبیح کنید قمی گوید یعنی

خدای را **بکرة وعشیا** ۵ صبح و عشا یعنی عصر قاضی گوید یعنی در دو طرف روز

و مثل این فقره در آل عمران گذشت **یا یحیی خذ الکتاب** ای یحیی برگیر کتاب را

قاضی گوید یعنی تورات را **بقوة** بقوت قمی گوید یعنی بجد و طلب قوت بتوفیق **وآتیناه**

و دادیم او را یعنی یحیی را الحکم یعنی حکمت و کتاب و حلم و فهم و زهد از دنیا صبیاً
و حال آنکه کودک و کوچک بود پیغمبر ص فرمود که حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند الا دو خاله
عیسی و یحیی ع چه خدای محق نساخته است کودکان را بکامل عقلان الا این چهار را عیسی بن مریم و
یحیی بن زکریا و حسن و حسین اما عیسی پس ایزد تعالی حکایت میکند قصه او را که فاشارت الیه قالوا
کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً قال انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً تا آخر آیه چنانچه در آیهای آینده
خواهد آمد و در قصه یحیی میفرماید که انا نبشرک بغلام اسمه یحیی تا اینجا که و آتیناه الحکم صبیاً و از جمله آن
حکمت این بود که وی کودک بود کودکان بوی گفتند که بیا بازی کنیم گفت ای وای از برای
بازی آفریده شده ایم و آفریده نشده ایم الا از برای جد و جهد جهة امر عظیمی و چون مریم نزد خاله
خود که زن زکریا بود رفت وی از برای مریم چون کوچکتر بود برپای نخواست پس خدای یحیی را که
در شکم مادر بود اذن داده در شکم وی بحرکت در آمد و مادر را باضطراب آورده از جای کند و
بمادر ندا کرد که سید زنان عالمیان که مشتمل است بر سید مردان عالمیان نزد تو می آید و تو از جای
بر نمیخیزی پس وی باضطراب و از جای در آمده برخاست و یحیی در شکم مادر بعیسی سجده کرد و آن
اول تصدیق یحیی بود بعیسی پس نسبت قول پیغمبر ص درباره حسن و حسین ع که ایشان سید جوانان
اهل بهشتند الا دو پسر خاله یحیی و عیسی ع بعد از آن پیغمبر ص فرمود که باین چهار عیسی و یحیی و حسن و حسین
بخشید خدای حکمت و جدا کرد ایشان را بصدق و راستگویی از دروغگویان و گردانید ایشان را افضل
صادقان و راستگویان در زمان خود شان و حجت ساخت ایشان را بر مردان قبل از بالغ و ابو خالد
یزید کناسی از امام محمد باقر ع پرسید که آیا عیسی در هنگامی که در مهد سخن گفت حجت بود بر اهل زمان خود
فرمود که در آن روز پیغمبر نامرسل و حجت خدای بود آیا نمیشنوی که عیسی در آن هنگام گفت که انی
عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً و جعلنی مبارکاً اینما کنت و اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا
گویم که چنانچه در آیهای آینده خواهد آمد یزید کناسی پرسید که پس عیسی آنروز در آنحال حجت خدای بود
بر زکریا و حال آنکه در مهد بود فرمود که عیسی در آنحال آیتی بود از برای مردم و رحمتی بود از جانب خدای
از برای مریم آنگاه که بسخن در آمد و از جانب مادر حرف گفت و وی پیغمبر و حجت بود بر هر کس که
سخن او را در آنحال شنیدند بعد از آن ساکت گشته سخن نگفت تا آنکه دو سال بر او گذشت و زکریا

حجت خدای عز و جل بود بر مردم بعد از ساکت گشتن عیسی بعد از آن زکریا وفات یافته یحیی پسر او کتاب
و حکمت را از و میراث برد و حال آنکه کودک و کوچک بود آیا نمیشنوی که خدای عز و جل میفرماید که
یا یحیی خذ الکتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیاً و چون عیسی ع بهفت سالگی رسید بنبوت و رسالت سخن
گفت در هنگامی که خدای بوی وحی فرستاد پس عیسی حجت بود بر یحیی و بر جمیع مردم ای ابو خالد
نمیماند زمین یکروز بی حجت خدای بر مردم از آنگاه که آدم را خدای آفرید و در زمین ساکن گردانید ابو خالد
گفت فدای تو گردم آیا علی ع حجت بود از جانب خدا و رسول خدای بر این امت در زندگانی پیغمبر ص فرمود
که آری آنحضرت او را از برای مردم نصب و علم و علامت کرد او را و خواند مردم را بولایت و دوستی او
و امر کرد ایشان را باطاعت او ابو خالد گفت پس طاعت علی ع بر مردم واجب بود در زندگانی پیغمبر ص و
بعد از فوت آنحضرت فرمود که آری ولیکن ساکت بود و با وجود پیغمبر ص سخن نمیگفت و اطاعت از برای
پیغمبر ص بود بر امت و بر علی ع با بودن در زندگی پیغمبر ص و اطاعت از جانب خدای و پیغمبر خدای
بر حکمت از برای علی ع بود بعد از وفات پیغمبر ص و علی ع صاحب حکمت و عالم بود و یحیی ع لباس او
لیف خرما بود و برگ درخت میخورد و از آنچه خدای زهد فرموده بود زهد میورزید پس خدای در کتاب
محکم خود ثنای او کرده فرمود که و آتیناه الحکم صبیاً و امام رضا ع فرمود که کودکان بیحیی گفتند بیا با ما که
بازی کنیم گفت نه از برای بازی آفریده شده ام پس حق تعالی در شأن او این آیه را نازل ساخت که و
آتیناه الحکم صبیاً و اگر یحیی بن زکریا در کودکی حکمت و علم و فهم داده شد و بدون گناهی میگریست و روزه
بروزه متصل میکرد محمد ص عطا شد چیزی که افضل از این بود چه یحیی بن زکریا در عصری بود که در آن عصر
بتها و جاهلیت نبود و محمد ص در کودکی حکمت و فهم داده شد در میان بت پرستان و لشکر شیطان
پس هرگز از برای بتهای ایشان رغبت بهمی و نشاط از برای عیدهای ایشان ننمود و از و دروغی شنیده نشد
و امین و راستگو و صاحب حلم بود و روزه یکهفته را بروزه هفته دیگر و زیاده تر از آن متصل میکرد و
بوی سخنان در باب تخفیف و ترک آن میگفتند جواب میگفت که من مثل احدی از شما نیستم من
میگردم بسوی رب خود پس خوراند و آشاماند بمن میخوراند و چندان میگریست که جای نماز او
تر میشد از ترس خدای عز و جل بدون جرمی و علی بن اسباط گوید که بمدینه آمدم و اراده رفتن مصر داشتم
پس نزد امام محمد تقی ع که در آن وقت پنجساله بود رفتم آنجناب بیرون آمده شروع بنگاه کردن بسوی من نمود

باکفت که شد بروی نگاه کردم و تامل در روی و بسراپای او نظر میکردم تا او را وقامت او را در مصر بشیعیان وصف کنم دران اثنا نشست و بس نگریسته گفت ای علا گرفته است خدای ایت را
و دران حجت آورده چنانچه گرفته است پیغمبری را و مثل آنچه حجت آورده است بآن در پیغمبری و از
یوسف حکایت فرموده که و لما بلغ اشده اتیناه حکما و علما و فرموده یعنی در سوره قصص درباره
موسی که و لما بلغ اشده و استوی اتیناه حکما و علما و فرموده یعنی در سوره احقاف که حتی بلغ اشده
و بلغ اربعین سنة و از یحیی حکایت فرموده که و اتیناه الحکم صبیا پس جایز است که داده شود
حکمت بکسی حال آنکه کودک باشد و جایز است که داده شود بکسی و حال آنکه چهل ساله باشد و حکیم بن انس
گوید که از امام ابو جعفر علیه السلام شنیدم که میگفت که قسم بخدای داده شد پس حکمت حال آنکه کودک بودم چنانچه
داده شد یحیی بن زکریا حکمت حال آنکه کودک بود و جابر بن عبد الله انصاری با امام ابو جعفر علیه السلام در
کودکی وی ملاقات کرده آنجناب چیزی از وی پرسید جابر گفت و الله که داخل کرده شدم در نبی
پیغمبر صلی الله علیه و آله که خبر داد مرا که شما ائمه هدایید از اهل بیت او بعد از وی حکیمترین مردمید در حالت کودکی و عالمترین
مردمید در حالت بزرگی و فرمود که تعلیم مکنید ایشان را که ایشان عالمترند از شما پس آنجناب فرمود که
جدم رسول خدای صلی الله علیه و آله راست گفته من دانا ترم بآنچه از تو پرسیدم و داده شد پس حکمت در حال
کودکی بکل اینها بفضل و رحمت خداست بر اهل بیت بعد از آن میفرماید که ق و یعنی و دادیم
او را یعنی یحیی را **حَنَانًا** تحننی یعنی رحمی و رحمتی **مِنْ لَدُنَّا** از نزد ما بر پدر و مادر خود و سایر
بندگان و از امام ابو جعفر علیه السلام پرسیدند که خدای از قول خود درباره یحیی که و حنانا من لدنا چه اراده فرموده
فرمود که مراد تحنن و ترحم و رحمت خداست گوییم یعنی یحیی پرسیدند که تحنن و رحمت خدای بر یحیی چه
رسیده بود فرمود که هرگاه گفتی که یا رب خدای عز و جل بوی گفتی که لبیک ای یحیی و از امام جعفر علیه السلام
از این آیه پرسیدند فرمود که هرگاه یحیی دعا کردی و در دعای خود گفتی که یا رب یا الله خدای سبحانه ازان
بوی ندا کردی که لبیک ای یحیی حاجت خود را در خواه ق و یعنی و دادیم ما او را **زَكَاةً** یا کی
و طهارتی از برای کسی که ایمان باو می آورد و تصدیق او میکرد **وَكَانَ** و بود یحیی **تَقِيًّا** ۵ پرهیزکار یعنی
یعنی از نزه و معصیتها تقوی و پرهیزکاری میورزید ق و یعنی و بود یحیی **وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ** نیکوکاری
بپدر و مادر خود یعنی احسان و اطاعت کننده بایشان بود **وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا** ۵

و نبود جباری گناه کننده و عصیان ورزنده که بنا بر غضب بکشد و بنا بر غضب بزند و نبود هیچ
الا آنکه خطایی یا قصد خطایی کرده سوای یحیی بن زکریا که گناه نکرده بعد از آن میفرماید که **وَسَلَامٌ**
عَلَيْهِ و سلام بر او یعنی بر یحیی **يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا** ۵ خمس
روزی که زاده شده و روزی که میمیرد و روزی که برانگیخته میشود زنده چه بشر بن حنبل
در سه مقام میباشد روزی که متولد میشود و از شکم مادر بیرون می آید و دنیا را می بیند و روزی که میمیرد
و آخرت و اهل آنرا می بیند و روزی که یعنی روز قیامت که از قبر برانگیخته و زنده میشود و حکمهای
که در دنیا ندیده و خدای سلام کرده است بر یحیی و سلامت داشته است او را درین سه مقام و ایمن
گردانیده است او را از ترس و فرموده که و سلام علیه تا آخر آیه و سلام کرده است عیسی بن مریم بر خود
درین سه مقام و گفته که و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا چنانچه در آینده آیه
آینده خواهد آمد و علی بن ابراهیم در تفسیر آن آیه گوید که بعضی گفته اند که میباشد بر انسان چیزی سخت تر
ازین سه مقام در وقت تولد که عادت کرده است بحرارت غریزی لطیف و صدمه هوای دنیا
و مالیدن دستها بر وی موجب فریاد او میشود و در وقت مردن و آنچه می یابد از سکرات مرگ و
مفارقت دوستان و مسکن و مجاورت کسانی که یکدیگر را نمی شناسند و بیکدیگر آمدند نمیکنند
در وقت حشر و آنچه میباشد از هولهای روز قیامت پس خبر داده است عیسی علیه السلام که خدای سلام و ایمن
داشته است او را از المها و هولها درین سه حالت ۵ ازین جهت و یک آیه ابو شمس
و آیه یازدهم تحریف یافته پس بعد از قصه زکریا قصه مریم را حکایت کرده میفرماید که **وَاذْكُرْ**
و یاد کن ای محمد **فِي الْكِتَابِ** در کتاب قمی گوید یعنی در قرآن **مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ**
مریم را آنگاه که بیرون رفت قمی گوید یعنی جدا و عزلت گزید **مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا**
شَرْقِيًّا ۵ از اهل خود بجای مشرقی یعنی بطرف برآمدن آفتاب یعنی بسوی درخت خرمای
خشک چنانچه عنقریب گفته خواهد شد گوییم پس شروع بقصه مریم کرده میفرماید که **فَاتَّخَذَتْ**
پس گرفت در محراب خود **مِنْ دُونِهِمْ** از نزد ایشان گوییم یعنی از نزد اهل خود **حِجَابًا**
حجابی قمی گوید یعنی ستری و پرده **فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا** پس فرستادیم ما بسوی او یعنی بسوی
مریم **رُوحَنَا** روح خود را یعنی جبرئیل علیه السلام را که روح الامین است و در میدان روح در مریم دم

من روحنا

در تولد عیسی و مراد از روح روحی که در او دمیده شد در آیه سورهٔ انبیا که والتی احصنت فرجها فنفخنا فیها که خواهد

آمد اشارت است که مریم دختر عمران بعد از عمران پانصد سال زندگانی کرد و پیش از آنکه عیسی را بزاید پانصد سال

می نقطت فرج خود کرد و بشارت داده شد بعیسی چنانکه در سورهٔ آل عمران فرموده که اذ قالت الملئکة

یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم پس در وقتی که مریم در محراب بود ناگاه روح الامین

بروی متمثل شده گویم یعنی خود را بصورت مثل صورت بشری بوی نمود چنانکه میفرماید که فتمثل

لها پس متمثل شد از برای او یعنی از برای مریم بشرا بشری یعنی آدمی سویا ۵ مستوی الخلقه

یعنی اعضای او برابر و متناسب یکدیگر قالت گفت مریم انی اعوذ بالرحمن منک

ان کنت تقیا ۵ که بتحقیق که من پناه میبرم برحمن از تو اگر بوده باشی تو پرهیزکاری که مریم میدانست

که خدای نهی میکند پرهیزکار را از گناه و معصیت پس جبرئیل ع بوی گفت چنانکه میفرماید که قال

گفت جبرئیل انما انا رسول ربک که من فرستادهٔ صاحب و آفریننده

نعمت و رزق دهندهٔ تو لاهب لک از برای آنکه ببخشم ترا یعنی ببخشد ترا رب تو فنهی گوید

یعنی سبب باشم در بخشیدن پسر بدمیدن چنانکه عنقریب گفته خواهد شد غلاما زکیا ۵ پسری

پاک قاضی گوید یعنی از گناهان پس چون جبرئیل این سخن گفت مریم انکار این سخن کرد جهة آنکه عادت نبود

که زن بدون مردی آبستن شود قالت گفت مریم انی یکون لی غلام که از کجا باشد

مرا پسری و حال آنکه لم یمسسنی مس نکرده است مرا یعنی نرسیده است بمن دست و مباشرت

نکرده است بمن بشر بشری یعنی آدمی قاضی گوید یعنی بحلال و مثل این آیه در سورهٔ آل عمران گذشت

ولم اک بغیا ۵ ۳ی و نبوده ام زناکننده و نیز مریم چگونگی قدرت بران را میدانسته بود

پس جبرئیل بوی گفت چنانکه میفرماید که قال گفت جبرئیل کذلک قال ربک که رحمن

گفت صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ تو هو علی هین که آن بر من آسانست و

مثل این آیه در آیتهای اول سوره گذشت ولنجعله و از برای آنکه بگردانیم او را یعنی آن پسر را

ایة آیتی و علامتی للناس از برای مردم فنهی گوید دلیلی و برهانی بر کمال قدرت خود و

رحمة منا و رحمتی از ما فنهی گوید یعنی بر بندگان که بارشاد او هدایت یابند وکان و

هست آن امرا مقضیا ۵ امری بجای آورده شده یعنی نوشته و واجب شده و معلوم و نفظ

قضا

عشر ۳

قضا از متشابهات است یعنی الفاظی که در قرآن مکرر و معنیهای مختلف باشند پس قضا در قرآن بر چند

وجهست قضاء فراغ و عهد و اعلام و فعل و ایجاب و اتمام و حکم و فصل و خلق و نزول موت و

در اینجا بمعنی کتاب و حتم است یعنی نوشته و واجب شده فحملته پس بار برداشت او را

یعنی آبستن شد بعیسی پس بعد از آنچه مذکور شد جبرئیل در گریبان مریم دمید و بروایتی آب دهان بگریبان

او افکند و بروایت دیگر جبرئیل ذراعه او را یعنی جامه بالاپوش او را گرفته دمی در روی او در او را

دمید پس کامل شد همان ساعت طفل در زهدان چنانکه کامل میشود طفل در زهدان زنان نه ماه و بروایتی

آبستن شد از خرمای صرفان که جبرئیل فرود آورده نزد مریم آورد و بوی خورانید و خدای در مریم از

روح مخلوق محکوم خود دمید چنانکه گفته شد که در سورهٔ انبیا خواهد آمد پس بعیسی آبستن شد و

زاد او را روز چنانکه عنقریب گفته خواهد شد و بروایتی روز جمعه وقت ظهر بوی آبستن شد و آن

روزیست که روح الامین جبرئیل ع نازل شد گویم یعنی بمحمد صلعم روز مبعث و علما از آن بهترین

نیت خدای و محمد آنرا عظیم شمرده و آنحضرت مامور گشته که آن روز را عید کند و کسی غیر زکریا

بصومعهٔ مریم بالا نمیرفت و وی بنردبان بالا میرفت و چون فرود می آمد در را بر روی او قفل کرده

از بالای در روزنی کوچک میگشاد که از آن باد داخل شود پس چون یافت که مریم آبستن شده و بر او اندوه

با خود گفت که غیر من بسوی وی کسی بالا نرفته و حال آبستن شده و اکنون در میان بنی اسرائیل رسوا

مشوم و سنگ خواهند داشت که من او را آبستن کرده ام پس نزد زن خود آمده آنرا بوی گفت

زن گفت که ای زکریا مترس که خدای با تو هرگز جز خیر نمیکند و مریم را نزد من آر تا او را ببینم و از

حال او خبر دهم زکریا وی را نزد زن خود آورده و مریم از جایی که آب بر خود ریخته بود آبستن و گرانبار

بیرون آمده چون نزد زن زکریا که خالهٔ او بود آمد خالهٔ او بوی نظر کرده نشناخت پس خدای مریم را

از سوی جواب سؤال وی کفایت کرده چون نزد خالهٔ خود آمد و خاله بزرگتر و مریم کوچکتر بوده زن

زکریا جهة او بر پای نخاست پس خدای یحیی که در شکم مادر بود اذن داده بحرکت در آمده و مادر او را

آورده از جای کند و بجا در نداکرد که سید زنان عالمیان که مشتمل است بر سید مردان عالمیان نزد تو

می آید و تو از جای بر نمیخیزی پس وی باضطراب از جای در آمده برخاست و یحیی در شکم مادر سجده

کرد و آن اول تصدیق یحیی بود بعیسی پس اینست قول پیغمبر صلعم در باره حسن و حسین عم که ایشان سید جوانان

اهل بهشتند الا دو پسر خاله یحیی و عیسی ع بعد از آن پیغمبر صلعم فرمود که باین چهار عیسی و یحیی و حسن و حسین
بخشید خدای حکمت و جدا کرد ایشانرا بصدق و راستگویی از دروغگویان و گردانید ایشانرا افضل
صادقان و راستگویان در زمان خود ایشان و محق ساخت ایشانرا بعد از آن قبل بالغ پس مریم از اهل
خود و از زکریا شرکین براه خود رفت پس حمل او ظاهر شد در دره که پانصد بکر در انجا عبادت میکردند
پس چون درد زادن بروی عارض شد از محراب بخانه دیری که داشتند بیرون رفت و چون اورا
درد زادن نمود جبرئیل بوی ندا کرد که بیرون رو از میان ایشان بسوی خود شاخ درخت خرما را پس
مریم باراده درخت خرمای خشک بیرون رفت چنانکه میفرماید که فَانْتَبَذَتْ بِهٖ پس بیرون
رفت با او یعنی حال آنکه او در شکم وی بود مَكَانًا قَصِيًّا ٥ بجایی بنهایت رسیده دور
گو یعنی دور از اهل خود یعنی بیرون رفت از دمشق تا آنکه بکربلا آمد پس عیسی را در جایی فرا ایام حسین
زاده چهار شب بازگشت چنانکه عنقریب خواهد آمد و آن روز بازار بود جولاهان با شتران
سوار برابر او آمدند و در آن زمان جولاهی آنقدر بیش از همه صنعتها بود مریم بایشان گفت که درخت خرمای
خشک کجاست ایشان خنده بسیار و زجر باو کردند مریم بایشان گفت که خدای کسب شمارا [illegible]
و شمارا در میان مردم عار سازد و بعد از آن جمعی از درودگران برابر او آمدند و او از درخت خرمای خشک
راهنمایی کردند مریم بایشان گفت که خدای برکت دهد در کسب شما و مردم را بایشان محتاج سازد پس درد زادن
اورا بسوی درخت خرما آورد چنانکه میفرماید که فَاَجَآءَهَا پس آورد او را یعنی ملجا ساخت مریم را
الْمَخَاضُ حرکت کردن طفل در شکم از برای بیرون آمدن یعنی درد زادن اِلٰى جِذْعِ النَّخْلَةِ
بسوی شاخ درخت خرما درخت خرمای مریم عجوه بود و آن نوعیست از خرما و در ماه کانون میرسیده
و عتیق و عجوه با آدم بدنیا فرود آمدند و از آن دو انواع درخت خرما متفرق و منتشر شده و امام
فرمود که خدای عجوه و عتیق را از آسمان نازل ساخت فضل پرسید که عتیق چیست فرمود که نر
پس عتیق نر و عجوه ماده درخت خرماست پس درخت خرمایی را که بر مریم نازل شد عجوه میگفتند
و آن درخت خرما بر کنار شط فرات بود در برابر دهی که بالای ما صراست نسبت بکسی که از حیره
نزدیک کوفه بانجا رود و در نزدیکی شط فرات و امام جعفر ع در انجا فرود آمده دو رکعت نماز گزارده
گفت که عیسی ع درینجا که من نشسته ام متولد شد و یحیی بن عبد الله گفت که آیا میدانند که درخت خرما

کجا بود

کجا بود گفت نه پس دست مبارک خود دراز کرده گفت که درین مکان بود بعد از آن فرمود که آیا میدانی
که قرار چیست و ما معین چیست گویم یعنی در آیه سوره مومنین که وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَاُمَّهٗ اٰيَةً وَّاٰوَيْنٰهُمَا
اِلٰى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَّمَعِيْنٍ یعنی گردانیدیم ما پسر مریم و مادر اورا آیتی و جا دادیم ایشانرا بسوی ربوه
یعنی بلندیه صاحب قرار و معین یحیی گفت نه فرمود که آن فرات است بعد از آن فرمود که آیا میدانی که ربوه
چیست گفت نه پس بدست خود بجانب راست خود بسوی نجف اشاره کرده گفت این
کوه است و در روایت شده که ربوه حیره و صاحب قرار و معین کوفه است و در روایت شده که ربوه نجف کوفه
و معین فرات و در روایت شده که ربوه کوفه و قرار مسجد کوفه یعنی مسجد کوفه و معین فرات است و در کنار
که ربوه نجف که بلاست که مریم و عیسی بسوی آن ع دی و جا گرفتند و دو لایه که حسین ع را در آن شستند
در انجاست و در آن دو لایه مریم عیسی را شست و خود غسل نفاس در آن دو لاب کرد چنانچه عنقریب خواهد آمد
و وهب بن منبه گوید که چون درد زادن مریم را ملجا ساخت بشاخ درخت خرما او را بسوی تخت شد
یوسف نجار هیمه آورده مثل حظیره بر دور او چید بعد از آن آتش در آن افروخته گرمی آتش از هر طرف
بوی رسید تا آنکه گرم شد و هفت عدد گردو در خورجین خود یافته شکسته بوی خورانید و از بجهت
آن ترسایان در شب تولد عیسی ع آتش افروخته گردو بازی میکنند پس چون مریم بدرخت خرما رسید درد زادن
اورا گرفته عیسی ع را زاد پس نظر بوی کرده گفت چنانچه میفرماید که قَالَتْ گفت مریم يٰلَيْتَنِىْ
مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا کای کاش مرده بودمی پیش ازین و بودمی فراموش
قاضی گوید یعنی چیزی که از شان او باشد که فراموش شود و طلب کرده نشود مَّنْسِيًّا ٥
فراموش شده قاضی گوید یعنی ذکر و یاد من نکنند که بخاطرها رسیدی حکو بم بخالوی خود و چه گویم
و عذر من نزد بنی اسرائیل چه باشد و جهت آن این سخن را گفت که دیده بود در میان قوم خود رشید
صاحب دهنی که او را از بدی پاک سازد فَنَادٰىهَا پس ندا کرد او را یعنی مریم را عیسی و عنقریب سخن
گفتن عیسی مذکور خواهد شد مِنْ تَحْتِهَآ از زیر او یعنی از زیر مریم اَلَّا تَحْزَنِىْ قَدْ جَعَلَ
رَبُّكِ که اندوهگین مشو که بتحقیق گردانید صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده تو تَحْتَكِ
سَرِيًّا ٥ نهری در زیر تو امام ابوجعفر ع فرمود که عیسی پای بر زمین زده چشمه آب ظاهر شد که روان و جاری
وَهُزِّىْٓ و بجنبان و حرکت ده یعنی بکشان اِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسٰقِطْ

خمس

بسوی خود شاخ درخت خرمای خشک را که بیفگند آن شاخ درخت عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا ۵
بر تو رطبی چیده یعنی تازه خوب و آن درخت خرما از زمان طویلی خشکیده بود پس مریم دست خود را
دراز کرده حرکت داده بجنبانید پس درخت برگ کرد و میوه داد و بر مریم رطب تازه فرو افتاده
و روایت شده که آن شاخ سر نداشت پس آنرا مریم پای زده برگ کرد و میوه داد و رطب تازه بروی
نثار شد و در عادت درختی که سر نداشته باشد میوه نمیدهد و زن باردار نمیخورد و دوا نمیکند بچیزی که
که بهتر از رطب باشد بدلیل این آیه و پیغمبر صلعم فرموده که باید که اولین چیزی که زن زاییده خورد رطب باشد
چه خدای سبحانه بمریم فرموده که وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا و اگر ایام رطب نباشد
نه دانه خرمای مدینه و اگر نباشد هفت دانه از خرمای شهرهای شما باشد چه خدای عز و جل میفرماید که قسم
بعزت و جلال و عظمت و بلندی مکانت من که نمیخورد زنی روزی که میزاید رطب را الا آنکه اگر فرزند
پسر و اگر دختر باشد صاحب حلم میشود و روایت شده که طلب شفا نمیکند زن زاییده بچیزی مثل رطب
جهة آنکه خدای بمریم در وقتی که زاییده بود رطب چیده خورانید و روایت شده که اگر خوردنی خوشتر از
رطب بودی خدای آنرا بمریم خورانیدی و روایت شده که هرگاه زن بزاید باید که اولین چیزی که بخورد
رطب باشد و اگر نباشد خرما چه اگر چیزی خوشتر از آن بودی در هنگام تولد عیسی خدای آنرا بمریم خورانیدی
و روایت شده که بهترین خرماهای شما خرمای برنی است پس بخورانید بزنان خود وقتی که میزایند که
فرزند بیرون آید پاک صاحب حلم و روایت شده که بخورانید خرمای برنی بزنان خود وقتی که میزایند که بیرون
آیند فرزندان شما صاحبان حکمت و روایت شده که بخورانید خرمای برنی بزنان خود وقتی که میزایند که
اولاد شما صاحب حلم و بروایتی صاحب جمال شوند و روایت شده که بخورانید زن را خرما در ماهی که میزاید
که فرزند او صاحب حلم و پاکیزه میشود و روایت شده که کام فرزندان خود را با خرما بردارید که پیغمبر صلعم با امام حسن و
امام حسین عم چنین کرد و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین عم بمسجد الحرام آمد و بجانب کعبه حامله و آن روز
روز تمام و او را درد زادن گرفته بود پس در برابر خانه خدای بایستاد و نظر بجانب آسمان افکند و گفت یا رب
من ایمان آورنده ام بتو و بآنچه پیغمبر از جانب تو آورده و بآنچه از نزد تو آمده از پیغمبران و کتابها و به پیغمبری از
پیغمبران تو و بهر کتابی که نازل ساخته و من تصدیق کننده ام بکلام جد خود ابراهیم خلیل عم که بتحقیق
بنا نهاده خانه کعبه را ساخته پس از تو درخواست میکنم بحق این خانه و بحق پیغمبری که این خانه را بنا نهاده و بحق

فرزندی که در شکم دارد من با من سخن میگوید و سخن خود مرا انس میدهد و من یقین میدانم که او یکی از حجتها
و دلایل تست که زادن مرا آسان کنی و هر زمان که فاطمه بنت اسد سخن میگفت و باین دعا میکرد از عقب
پشت خانه خانه کعبه گشاده شد و فاطمه داخل خانه خدا و از نظرها غایب شده باذن خدای شکاف
بهم برآمد پس مردم قصد کردند که قفل در را بگشایند تا بعضی از زنان اصحاب بنزد فاطمه رسند در باز نشد
که آن امریست از امر خدای عز و جل و فاطمه سه روز در خانه کعبه ماند و اهل مکه در سر کوچها و زنان در رویها
این حرف میگفتند بعد از سه روز از جایی که داخل شده بود در گشوده شد و فاطمه بعد از روز چهارم
علی عم را بدو دست گرفته بیرون آمد بعد از آن گفت که ای معشر مردم خدای عز و جل مرا از خلق خود برگزید
و فضل و زیادتی داد مرا بر زنان برگزیده که پیش از من بوده اند و من زیادتی یافتم بر ایشان و خدای
آسیه بنت مزاحم را برگزید چه او پنهان عبادت خدای عز و جل کرد در جایی که واجب نبود که عبادت
کرده شود خدای در آنجا الا از روی اضطرار گویم که گویا از ترس فرعون و قوم او در منزلها عبادت
میکرده و مریم بنت عمران حرکت داد و تکانید شاخ خشک را از درخت خرمای خشک بدست خود
در بیابانی از زمین تا آنکه بیفگند آن شاخ بروی رطبی چیده و از آن درخت خرما رطب چیده خورد و
خدای سبحانه برگزید مرا بر هر دو و فضل و زیادتی داد مرا بر ایشان و بر هر کس که پیش از من بود از زنان
عالمیان جهة آنکه من داخل خانه خدای شدم و در آنجا بزادم و سه روز بماندم و از میوهها و برگهای بهشت
خوردم و چون اراده بیرون آمدن کردم هاتفی گفت که ای فاطمه نام این فرزند را علی گذار چه او علی است و
من علی اعلام و من او را از قدرت و عز جلال و سوبت و عدل خود آفریده و اسم او را از اسم خود بیرون
آورده و او را بادب خود ادب آموز گشته و امر خود را بوی تفویض داده و او را بر علم مشکل خود واقف گردانیده ام
و در خانه من متولد گشته و او اولین کسیست که در پشت خانه من اذان میگوید و او آنچنان کسیست که
در خانه من بتها را میشکند و بروی در می افکند و مرا بتعظیم و تقدیس و تمجید و تهلیل میکند و او بعد از
حبیب من و پیغمبر من و بهترین خلق من محمد رسول الله امام و وصی اوست پس خنک آنکسی که او را
دوست دارد و اطاعت و یاری او کند و وای بر کسیکه با وی بغض و عداوت و عصیان او ورزد
و او را مخذول ساخته بخود واگذارد و انکار حق او کند و امام ابو جعفر عم در روایتی فرود آمده خیمه زده
بیرون آمده میرفت تا آنکه بدرخت خرمایی رسیده در نزد آن درخت حمد خدای کرد بجا آورد که

شنیده نشده بود بعد از آن گفت که ای درخت بخوران ما را از آنچه قرار داده است خدای در تو
پس بیفکند آن درخت رطب سرخ و زرد و آنجناب با ابو امیه انصاری که در خدمت او بود از آن خوردند
و فرمود که این آیت در شأن ما مثل آیتی است که در شأن مریم بود آنگاه که تکانید شاخ درخت خرما را
پس بیفکند بروی رطبی چیده و امام جعفر ع بدرخت خرمای خالی و افتاده رسیده گفت ای
درخت شنونده اطاعت کننده رب خود بخوران ما را از آنچه قرار داده است خدای در تو
پس بیفکند آن درخت بروی رطبی بالوان مختلف و آنجناب با ابو عبد الله بلخی که در خدمت او بود
از آن خوردند پس بلخی گفت فدای تو گردم این سنتی است در شما مثل سنت مریم و هم آنجناب در میان
باغات کوفه در آمده بدرخت خرمائی رسید پس وضو ساخته نزد آن درخت نماز و رکوع و سجود کرده
در سجود پانصد مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده گفت بعد از آن تکیه بآن درخت داده دعا چند کرد
بعد از آن فرمود که قسم بخدای که این درخت خرمائیست که خدای عز و جل از برای مریم ع فرموده که
وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا بعد از آن عیسی ع بعد از آنکه امر کرد مریم را
بجنبانیدن درخت خرما بوی گفت که مرا در قماط پیچ و مرا راست و جنس و چنان کن مریم چنان کرد
پس عیسی بوی گفت چنانچه میفرماید که فکلی واشربی پس بخور و بیاشام قاضی گوید یعنی از این
رطب و آب جاری شده وقری عینا و خنک کن چشم خود را یعنی خوشحال شو چون قریش
اذیت و آزار بسیار پیغمبر ص و صحابه او که باو ایمان آورده بودند در مکه پیش از آنکه بمدینه هجرت فرمایند
رسانیدند آنحضرت بصحابه فرمود که بحبشه روند و جعفر بن ابو طالب را فرمود که با ایشان رود تا هفتاد
کس از مسلمانان بجانب حبشه بیرون رفتند و چون بدریا نشستند قریش شنیده عمرو بن عاص مخزومی
و عمارة بن ولید سهمی را نزد نجاشی فرستادند که جعفر و رفقا را با ایشان دهد که بیارند و ایشان نزد نجاشی
رفته هدیها که برده بودند از ایشان قبول کرد عمرو گفت که ای ملک قومی از ما با ما در دین مخالف و خدای
ما را سب و لعن کرده نزد تو آمده اند ایشان را بما باز ده نجاشی فرستاده جعفر را طلبید و چون حاضر شد
گفت ای جعفر اینها چه میگویند گفت ای ملک چه میگویند گفت التماس میکنند که شما را بایشان باز دهم
گفت از ایشان بپرس که ما بنده ایشانیم عمرو گفت نه بلکه آزادان و کریمانید گفت با ما قرضی داده اند
که مطالبه کنند عمرو گفت نه گفت شما را خونی در ذمه ما هست که خونخواهی کنید عمرو گفت نه جعفر گفت

وجعفر م

پس

پس از ما چه میخواهید اذیت و آزار بما رسانیدید و از ولایت شما بیرون آمدیم عمرو گفت ای ملک
در دین با ما مخالف و سب و لعن خدایان ما و جوانان ما را ضایع و جماعت ما را متفرق کرده اند
ایشان را بما باز ده تا امور ما جمعیت گیرد جعفر گفت آری ای ملک باین سبب مخالفت ایشان
کرده ایم که خدای سبحانه در میان ما پیغمبری برانگیخته که امر کرد ما را بیگانگی و نفی مثل و مانند از خدای
و ترک ازلام کنیم و ما را بنماز و زکوة فرمود و حرام کرد ظلم و جور و خونریزی و زنا و رباخواری و
خوردن گوشت مرده و خون و گوشت خوک و امر کرد ما را بعدل و احسان و رعایت خویشان
و نهی کرد از فاحشه و بدی و بغی نجاشی گفت که خدای عیسی ع را نیز باینها مبعوث نمود ای جعفر
بخاطر داری چیزی از آنها که خدای پیغمبر تو نازل ساخته گفت آری پس سوره مریم را تا اینجا که
وقری عینا خواند نجاشی بسیار گریسته گفت والله که این حق است باز عمرو گفت ای ملک
این مرد مخالف است او را بما باز ده نجاشی دست بالا برده بر روی عمرو زد و گفت پس کن
والله که اگر نام او را ببدی بری ترا بقتل رسانم عمرو برگشته روانه و خون بر روی او روان شد
گفت هرگاه چنانست که ملک میگوید متعرض او نمیشویم و عمرو و عماره بازگشتند فاما
ترین من البشر پس اگر ببینی از یعنی آدمی احدا یعنی اگر آدمی را ببینی
فقولی انی نذرت للرحمن صوما پس بگوی که بتحقیق که من نذر کرده ام از
برای رحمن روزه یعنی سکوت و این آیه صوما و صمتا نازل شده و تحریف یافته قاضی گوید که
ایشان در روزه حرف نمیگفتند و مریم ساکت شده بود از رفث و رفث یعنی جماع و
فحش و کلام زنانست در باب جماع و از کذب و دروغ امام جعفر ع فرموده که پیغمبر ص فرموده
که شش چیز است که خدای آنرا مکروه داشته و ائمه از ذریه من آنرا مکروه داشته و مکروه میدانند
ائمه آنرا از برای تابعان خود کار عبث در نماز کردن و در صدقه منت نهادن و رفث در روزه و
و خنده در میان قبرها و نظر کردن در خانها و جنب بمسجدها آمدن پس از آن جناب پرسیدند که
چیست رفث در روزه فرمود که آنچه مکروه داشته خدای از برای مریم و فرمود که انی نذرت للرحمن
صوما و صوم یعنی روزه و سکوت پس محافظت کنید زبانهای خود را و بپوشید چشمهای خود را
و با یکدیگر حسد مورزید و نزاع مکنید چه حسد میخورد ایمان را چنانچه آتش میخورد هیمه را فلن اکلم

الیوم انسیا ٥ پس هرگز سخن نمیگویم امروز با انسی یعنی با آدمی قاضی گوید یعنی بعد از آنکه
خبر دادم شما را بنذر خود وطاوس یمانی با امام ابو جعفر ع گفت که خبر ده مرا از صلوة و اجنبی
که بی وضو گزارده میشود و از روزه که منع نمیکند از خوردن و آشامیدن امام جواب فرمود که اما
صلوة بی وضو صلوات بر پیغمبر و آل او ع و اما روزه قول خدای عز وجل است که انی نذرت
للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا پس چنانچه اکنون مذکور شد مریم آبستن شد بعیسی پیش از
صبح و بارداری او بعیسی نه ساعت بود پس گردانید خدای سبحانه ماهها را از برای مریم
ساعتها هر ساعتی ماهی و بروایتی بارداری او هفت ساعت بود و بروایتی مدت آبستنی او
مثل مدت حمل فاطمه بحسین ع شش ماه بود و زنده نمانده است هرگز طفل شش ماهه غیر این دو و
بروایتی آبستن شد مریم بعیسی روز جمعه وقت ظهر چنانچه مذکور شد و زائید او را روز سه شنبه بعد از
ساعت و نیم آنروز و بروایتی روح الامین آب دهن بگریبان مریم افکنده بود در یک ساعت زائید و
بروایتی جبرئیل در آغوش مریم را گرفته دمی در روی باد در آغوش دمیده همان ساعت کامل شد طفل
در رحم ان چنانچه کامل میشود طفل در رحم ان زنان نه ماه چنانچه مذکور شد و روایت شده که زاد
عیسی را در روز عاشورا و روایت شده که زاد او را شب چهارشنبه و پنجم ذیقعده و در شب ابراهیم
متولد و زمین از زیر کعبه گسترده شده و کسی که آنروز را روزه دارد مثل کسی باشد که شصت ماه
روزه دارد و روایت شده که ابلیس در شبی که عیسی متولد شد آمده بوی گفتند کو یعنی شیاطین
بوی گفتند که امشب فرزندی متولد گشته که بر روی زمین بتی نماند الا آنکه بروی درافتاد پس از طلب
بمشرق و مغرب شتافته او را در خانه دیری یافت که فرشتگان آنرا در میان گرفته اند پس رفت
که نزدیک شود ملکی صدا زد که دور شو پرسید که پدر وی کیست گفتند مثل او مثل آدم است
کو یعنی پدر ندارد ابلیس گفت البته گمراه میکنم بسبب وی از پنج حصه مردم چهار حصه را و ابلیس
هفت آسمانرا شکافته بالا میرفت چون عیسی ع متولد شد از سه آسمان ممنوع شد و چهار آسمانرا
میشکافت و چون پیغمبر ص متولد گردید از کل هفت آسمان ممنوع گشته شیاطین بستارکان یعنی
تیر شهاب زده شدند و زائید مریم عیسی ع را بر کنار نهر فرات و در آنجا درخت خرما و انگور بود
و جای از برای درخت انگور و خرما برابر فرات نیست و روایت شده که مریم از دمشق بیرون آمد
تا آنکه بکربلا آمد و عیسی را در جای قبر امام حسین ع زاده همانشب بازگشت و انست ربوه که خدای
در سوره مومنین فرموده چنانچه مذکور شد و شست مریم عیسی را در دو لابه که سر حسین ع را در آن
و خود غسل نفاس در آن دولاب کرد چه روایت شده از امام جعفر ع که فرمود که بقعه های زمین تفاخر
بیکدیگر کرده کعبه که بیت الحرام است بر بقعه که در کربلاست تفاخر کرد پس حق تعالی وحی بکعبه فرستاد
که ای کعبه بیت الحرام ساکت شو و فخر بکربلا مکن که آن بقعه مبارکه است که در آنجا موسی را از
درخت ندا کرده شد و آن ربوه است که مریم و مسیح در آنجا ماوی گرفتند و دو لابه که سر امام حسین را
در آن شستند در آنجاست و در آن دولاب مریم عیسی را شست و خود غسل نفاس در آن دولاب کرد
و آن بهترین بقعه هاست و از برای شیعه آل محمد ص در آن بقعه است خیار و برگزیدن یعنی خدای
آنرا جهت ایشان برگزیده تا ظهور قائم آل محمد یعنی صاحب الامر ع و اکنون معنی ربوه و قرار و معین گفته شد
و روایت شده که مریم زاد عیسی را در برابر دهی که بالای ناصره است نسبت بکسی که از حیره که بلدیست
نزدیک کوفه بانجا رود و در نزدیک شط فرات و امام جعفر ع در آنجا فرود آمده دو رکعت نماز گزارد
و گفت که عیسی ع در جای که من نشسته ام متولد شد چنانکه احوال گذشت و روایت شده که در شب معراج
جبرئیل ع به پیغمبر ص گفت فرود آی و نماز گزار پس فرود آمده نماز گزارد گفت دریافتی که کجا نماز گزاردی
گفت نه گفت در بیت اللحم یعنی خانه گوشت از ناحیه بیت المقدس آنجا که عیسی بن مریم متولد شد
نماز گزاردی و قیدوس فرزندان و اتباع و اشیاع خود را طلبیده اعانت مریم کردند پس مریم
که عیسی را زاد بازگشت و چون بزمین نرا بار رسید کو یعنی دره موسی این اسم و شبیه آن بنظر نرسید
الا آنکه گفته که بر اثنای دهی است از نهر ملک و محله کهنه است در جامع منصور و جامع براثا معروف
و بالجمله چون بآن زمین رسید عیسی را از دوش خود برگرفته بر بالای سنگی که نزد چشمه است که از آن
مریم بیرون آورده شد گذاشت و آنجا نماز گزارد چه روایت شده که امیر المومنین ع چون از جنگ خوارج
کو یعنی از نهروان مراجعت فرمود بزورا یعنی بدجله بغداد یا خانه که در جیره است عبور نموده بمردم
این زوراست برویدو دور شوید از آن که فرو رفتن زمین سریعتر است بآن از میخ در نخاله و چون بطرف
راست ده بهار رسید رهبانی را در صومعه وی دیده گفت ای راهب اینجا فرود آی پس ساربان گفت
باین زمین با لشکر خود فرود میا فرمود که چرا گفت جهت آنکه فرود نمی آید باین زمین الا پیغمبری یا وصی پیغمبری

که جنگ او بکار میکنند در راه خدای عز و جل و ما در کتابهای خود چنین یافته ایم آنجناب بوی گفت که
من وصی پیغمبران و سید اوصیا ام راهب گفت پس تو اصلع قریش و وصی محمدی ص گویم اصلع
گیست که پیش سر او موی نداشته باشد آنجناب فرمود که من آنم پس رهبان نزد وی فرود آمده
گفت بگیر شرایع اسلام را که من در انجیل یافته ام صفت ترا و اینکه تو بزمین ترا با خانه مریم و زمین
عیسی ع فرود می آید آنجناب گفت خبر مده با کجز بعد از آن آنحضرت تموضعی آمده فرمود که اینجا را لگد کوب
کنید و خود نیز لگد زده چشمه صحیح منفجر شد و فرمود که این چشمه مریم است که جهت او بیرون آورده شده
بعد از آن فرمود که اینجا را هفده ذراع دور از چشمه بکشایید یعنی خاک آنرا دور کنید چنان کردند
ناگاه سنگ سفیدی پیدا شد فرمود که مریم عیسی را از دوش خود بر بالای این سنگ گذاشت
و اینجا نماز گزارد پس آنجناب سنگ را نصب کرده بر بالای آن نماز گزارد و چهار روز در انجا رحل
اقامت افکنده نماز را تمام میگزارد بعد از آن فرمود که این زمین ترا با خانه مریم ع و این موضع
مقدسی است که پیغمبران در آن نماز گزارده اند و امام ابوجعفر ع فرمود که یافته ایم که در آن ابراهیم پس از عیسی ع
نماز گزارده پس مریم عیسی را برداشته بسوی قوم خود برد و قید و پس و فرزندان اتباع و اشیاع او
اعانت و یاری مریم میکردند و ایشان آل عمران بیرون آوردند که مریم را ببینند و قوم او را در محراب
نیافته در طلب او بیرون آمده بودند و خالوی وی زکریا نیز بیرون آمده بود پس قوم بوی گفتند چنانچه
خدای سبحانه در انجیل بزبانها و در قرآن با حکایت کرده میفرماید که [illegible] آورد مریم
بیهٖ اورا یعنی عیسی را قاضی گوید پس آمد مریم با فرزند خود [illegible]
او را برداشته بود پس آمد مریم و حال آنکه عیسی در سینه او [illegible]
آب دهن بروی وی می افکندند پس چون مریم را دیدند قوم [illegible]
بعضی گفتند که پسر خداست و بعضی گفتند که بندهٔ خداست و یهودان گفتند که پسر [illegible] است
مردم درباره عیسی که یهود بغض و عداوت عیسی ورزیدند تا آنکه بهتان بوی گفتند و ترسایان [illegible]
داشتند تا آنکه او را خدا قرار دادند در آیه سورهٔ زخرف که و لما ضرب ابن مریم مثلا [illegible]
پس مریم بایشان هیچ سخن نگفت تا آنکه داخل محراب خود شد پس بنی اسرائیل و زکریا نزد او آمده
قوم بوی گفتند چنانچه میفرماید که قَالُوا گفتند قوم يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ که ای مریم بتحقیق که

آمدی یعنی اتیان نمودی شَيْئًا فَرِيًّا ۵ بچیزی عظیم از مناهی قمی گوید یعنی بچیزی بدیع منکر
و فیروزآبادی گوید یعنی اتیان نمودی بعملی عجیب و امری دروغ ساخته و روایت شده که فری بمعنی
افتراست چنانچه اکنون در آیه انی عبد الله آتانی الکتاب خواهد آمد گویم افترا بمعنی دروغ است
اتیان نمودی بامر دروغ ساخته چنانچه فیروزآبادی گفته و چون ابابکر غصب فدک از فاطمه کرد
فاطمه خطبه ادا کرده در آن خطبه گفت شما ادعا میکنید که ما را ارثی نیست آیا طلب حکم جاهلیت میکنید
و کیست خوشتر حکم از خدای از برای قومی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید بلکه روشن است
از برای شما مثل آفتاب چاشت که من دختر محمدم ای مسلمانان آیا غلبه میکنید بر میراث من وای
پسر ابو قحافه آیا در کتاب خدای است که تو از پدر خود میراث بری و من از پدرم میراث نبرم
بتحقیق که اتیان کردهٔ بچیزی عظیم از مناهی يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هارون و هارون
مرد فاسق زناکاری بود در میان بنی اسرائیل پس مریم را باو تشبیه کردند مَا كَانَ أَبُوكِ
امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ۵ نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو
زناکاری از کجا بود این بلایه که آوردی و عاری که بر بنی اسرائیل لازم ساختی و نسبت داد مریم عمران را
که حامله شده است بعیسی از مرد نجاری که اسم او یوسف بود پس باید که صبر کنند شیعیان اگر
نسبت دهند مخالفان ایشان را باموری عظیمه و بآن دلتنگ نشوند علقمه بامام جعفر ع گفت که
نسبت میدهند مردم ما را باموری عظیمه فرمود که آیا نسبت ندادند مریم بنت عمران را بزنا و نسبت ندادند یعنی
گفت که ای علی در تو شباهتی است از عیسی بن مریم دوست داشتند او را ترسایان تا آنکه خدا گردانیدند
ساختند او را بمنزلتی که نه از جای او بود گویم یعنی گفتند که او خداست و بغض و عداوت ورزیدند
با او یهودان تا آنکه بهتان زدند مادر او را و او علی ع فرمود که هلاک میشوند دربارهٔ من دو کس یکی که
محبت بافراط داشته باشد بچیزی که در من نباشد و کسی که بغض و عداوت داشته عیب من کند و
امام جعفر ع فرموده که روز قیامت زن صاحب حسن را می آرند که در حسن خود بفتنه افتاده باشد
پس میگوید که یا رب خلقت مرا خوب کردی تا آنکه ملاقات کردم با آنچه ملاقات کردم مریم ع را
آورده گویند تو بهتر بودی در حسن یا این خوب کردیم حسن او را و بفتنه نیفتاد و مردی که در
حسن خود مفتون شده باشد می آرند میگوید که یا رب خلقت مرا خوب کردی تا آنکه ملاقات کردم

از زنان با آنچه ملاقات کردم یوسف ع را آورده میگویند که تو بهتر بودی در حسن یا این خوب کردیم
حسن او را و مفتون نشد و صاحب بلیه را که در بلای وی فتنه باو رسیده می آرند میگویند که
یا رب بلا را بر من سخت کردی تا آنکه بفتنه افتادم ایوب ع را آورده میگویند که آیا بلیه تو سخت تر
بود یا بلیه این مبتلا شد و بفتنه نیفتاد فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس اشاره کرد مریم بسوی او
یعنی بسوی عیسی یعنی زبان خود را از سخن منع کرده است ره بسوی عیسی که در گهواره بود نمود یعنی
اشاره کرد که سخن گویید با وی تا جواب گوید شما را پس گفتند مریم چنانچه میفرماید که قَالُوا كَيْفَ
نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ۝ گفتند که چگونه سخن گوییم با کسی که است
در گهواره حال آنکه کوچک و کودک است و مثل این عبارت در آل عمران گذشت پس خدای عز و جل
عیسی ع را گویا ساخته باذن خدای بزبان فصیح بزبان آمده گفت چنانچه میفرماید که قَالَ گفت عیسی
إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ که بتحقیق که من بنده خدایم داده است مرا کتاب یعنی مقدر
کرده است از برای من که صاحب شریعتی شوم قاضی گوید کتاب یعنی انجیل و امام محمد باقر ع فرموده که
چون دختران افترا کنند که هفتاد نفر بودند بمریم گفتند که لقد جئت شیئا فریا در آن وقت خدای عز و جل
عیسی ع را گویا ساخته است گفت ولیکن افترا میکنید با در من داده است خدای مرا کتاب و فرموده
یاد میکنم که البته خواهم زد بهر زنی از شما حدی بسبب افترا شما بر مادر من پرسیدند که آیا عیسی ع بعد از این
با ایشان حد زند فرمود که آری الحمد لله والمنه وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۝ ٤٥ و گردانیده است مرا
وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ و گردانیده است مرا بسیار
نفع هر جا که باشم و وصیت کرده است مرا بنماز از امام جعفر ع پرسیدند که بهترین چیزی که بآن نزدیکی
جویند بندگان برب خود و خدای آن را دوست تر دارد چیست فرمود که بعد از معرفت و شناخت خدای
چیزی بهتر و فاضلتر از این نماز نمیدانم آیا نمی بینی که بنده صالح عیسی بن مریم گفت که او صانی بالصلوة
وَالزَّكَاةِ و بزکوة یعنی زکوة سر یعنی فطره چنانکه بهمه مردم رانیست الا او این زکوة فطره
بر غنی و مالدار و کوچک و بزرگ مَا دُمْتُ حَيًّا ۝ تا هستم زنده و داده است مرا
و گردانیده است مرا بَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۝ نیکوکاری بوالده خود
و نگردانیده است مرا جباری شقی یعنی عاق پس عقوق پدر و مادر از گناهان کبیره است بدلیل این آیه

عشر ٤

وچون

وچون خدای اذن داد محمد ص را که از مدینه بمکه هجرت کند اسلام را بر پنج چیز بنا نهاد گواهی لا اله الا الله
و محمد عبده و رسوله و بر بپای داشتن نماز و دادن زکوة و حج خانه خدای و روزه ماه رمضان و نازل
ساخت بروی حدها و قسمت میراث را و خبر داد او را بگناهانی که واجب کرده است خدای برآنها
و بآنها آتش دوزخ از برای کسی که بکند آنها را و حرام کرده است خدای تعالی عقوق پدر و مادر را از برای آنچه در آنست
از بیرون رفتن از توفیق اطاعت خدای عز و جل و توقیر و تعظیم پدر و مادر و کفران نعمت و باطل کردن
شکر و آنچه داعی است از آن بقلت و کمی نسل و قطع نسل چونکه در عقوق است از کمی توقیر پدر و مادر و
معرفت بحق ایشان و قطع و جدایی خویشان و زهد از پدر و مادر در باره فرزند و ترک تربیت بعلت
ترک فرزند نیکویی را با ایشان و گناهان کبیره نازل گشته است در شان آل محمد و از ایشان ع حاصل
کرده شده است و از آنجمله است عقوق پدر و مادر و خدای سبحانه در سوره احزاب فرموده که النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از خود ایشان و زنان او
مادران ایشانند پس آنحضرت پدر ایشانست پس عقوق ورزیدند با پیغمبر خدای ص در باره فرزند و
خویشان وی و عقوق ورزیدند با مادر خود خدیجه در باره ذریه خدیجه و از گناهان کبیره است اینکه
هرگاه پدر او را طلبد پدر را لعن کند و هرگاه فرزند قبول عقوبت کند فرزند را از بندد و بشهود
عدالت مرد در میان مسلمانان تا آنکه قبول شود گواهی او بر نفع و ضرر ایشان با آنکه بپوشند او را
بستر و عفت و باز داشتن شکم و فرج و دست و زبان و دوری از گناهان کبیره که خدای وعده
فرموده است بر آن آتش دوزخ را از عقوق پدر و مادر و غیر آن و دلیل بر آنچه اینست که پوشاننده
جمیع عیبهای خود باشد تا آنکه حرام شود بر مسلمانان تفتیش وراء آن از لغزشها و عیبهای وی
و واجب شود بر ایشان پاک شمردن او و اظهار عدالت او در میان مردم و با امام ابو جعفر ع گفتند
که کسی که بر دین خدای باشد گواهی میدهی که وی از اهل بهشت است فرموده گفت که منور
کنید نفس خود را پس اگر کسی گناهان کبیره میکند من گواهی میدهم و شمرد از جمله گناهان کبیره عقوق را
وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۝
و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که بمیرم و روزی که برانگیخته شوم زنده و چنانچه
در مثل این آیه در آیتهای سابق مذکور شد بشتر بن حث این خلق در سه مقام مهیب باشد و بعضی

بانسان چیزی سخت تر از این سه مقام روزی که متولد میشود و از شکم مادر بیرون می آید و دنیا را
میبیند چه عادت کرده است بحرارت غریزی لطیف و صدمه هوای دنیا و مالیدن دستها و رو
موجب فریاد او میشود و روزی که بمیرد و آخرت و اهل آنرا میبیند و آنچه می باید از سکرات مرگ
و مفارقت دوستان و مسکن و مجاورت کسانی که یکدیگر را انس نشسته‌اند و بیکدیگر آمد شد میکنند
روزی که یعنی روز قیامت که از قبر برانگیخته و زنده میشود و حکمها میبیند که در دنیا ندیده و آنچه
از هولهای روز قیامت و خدای سلام کرده است بر یحیی و سلامت داشته است او را در این سه مقام
و ایمن گردانیده است او را از ترس و فرموده که و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا
و خبر داده است عیسی ع که خدای سالم و ایمن داشته است او را از المها و هولها در این سه حالت و
سلام کرده است بر خود در این سه مقام و گفته که و السلم علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا
و چنانچه در آیتهای سابق گذشت ابو خالد یزید کناسی از امام ابو جعفر ع پرسید که آیا عیسی در هنگامی
که در مهد بود سخن گفت حجت بود بر اهل زمان خود فرمود که در آنروز پیغمبر نامرسل و حجت خدای بود
آیا نمیشنوی که عیسی در آن هنگام گفت که انی عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا
اینما کنت و اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا یزید کناسی پرسید که پس عیسی آنروز در آنحال
حجت خدای بود بر زکریا و حال آنکه در مهد بود فرمود که عیسی در آنحال آیتی بود از برای مردم و
رحمتی بود از جانب خدای از برای مریم آنگاه که بسخن راند و از جانب او در حرف گفت و وی
پیغمبر و حجت بود بر هر کس که سخن او را شنید در آنحالت بعد از آن ساکت گشته سخن نگفت تا آنکه
دو سال بر او گذشت و زکریا دو سال حجت خدای عزوجل بود بر مردم بعد از ساکت گشتن عیسی بعد از آن
زکریا وفات یافت یحیی پسر او کتاب و حکمت را از و میراث برد و حال آنکه کودکی کوچک بود آیا
نمیشنوی که خدای عزوجل میفرماید که یا یحیی خذ الکتاب بقوة و اتیناه الحکم صبیا و چون عیسی بهفت
سالگی رسید بنبوت و رسالت سخن گفت در هنگامی که خدای بوی وحی فرستاد پس عیسی حجت بود
بر یحیی و بر جمیع مردم ای ابو خالد باقی نمیماند زمین یکروز بی حجت خدای بر مردم از آنگاه که آدم را
خدای آفرید و در زمین ساکن گردانید ابو خالد گفت فدای تو گردم آیا علی ع حجت بود از جانب خدا
و رسول خدای بر این امت در زندگانی پیغمبر ص فرمود که آری آنحضرت او را از برای مردم نصب و علم

وعلامت کرد او را و خواند مردم را بولایت و دوستی او و امر کرد ایشان را باطاعت او ابو خالد
گفت پس اطاعت علی ع بر مردم واجب بود در زندگی پیغمبر ص و بعد از فوت آنحضرت فرمود که آری
ولیکن ساکت بود و با وجود پیغمبر ص سخن نمیگفت و اطاعت از برای پیغمبر ص بود بر امت و بر علی ع
با ایشان در زندگی پیغمبر ص و اطاعت از جانب خدای و پیغمبر خدای بر همه امت از برای علی ع
بود بعد از وفات پیغمبر ص و علی ع صاحب حکمت و عالم بود و امام جعفر ع فرمود که تکلم کرد عیسی
تا آنکه بهفت سالگی یا نه سالگی رسید پس گردید چنانکه خبر میداد مردم را بآنچه میخوردند و ذخیره
میکردند در خانهای خود پس در میان قوم ایستاده مردگان را زنده و کوران مادرزاد و پیس را چاق
و با ایشان تعلیم توریة میکرد و خدای انجیل بر او نازل ساخت چونکه اراده فرمود خدای که بگیرد بر
مردم حجتی صفوان بن یحیی بامام رضا ع گفت که اگر امری واقع شود یعنی ترا وفات در رسد
بسوی چه کس رویم یعنی امام چه کس خواهد بود بدست اشاره بامام ابو جعفر محمد تقی ع کرد که در برابر
او ایستاده بود فرمود گفت فدای تو گردم این فرزند سه ساله است فرمود که از آن چیزی ضرر باو نمیرسد
عیسی بن مریم بحجت قیام نمود و حال آنکه سه ساله بود و کسی از آنجناب پرسید که اگر امری
واقع شود بسوی چه کس رویم فرمود که بسوی ابو جعفر پسرم آن شخص سن امام محمد تقی ع را
کوچک گرفته آنجناب فرمود که خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را پیغمبری و رسالت و حکمت
در کوچکتر از سنی که ابو جعفر در آن سن است و سنان از امام جعفر ع پرسید که بعیسی درد
نهی گاه یا بیخ ریزان که عرق النسا و کوفت بزرگان است در کودکی و درد کودکان در بزرگی و مرض
میرسید گفت آری و هرگاه درد نهی گاه یا بیخ ریزان که از علتهای بزرگان است در کودکی بوی
میرسید با در خود میگفت که عسل و شونیز طلب و خمیر کن و بمن ده پس آنرا بوی میداد او کراهت
میکرد ما در میگفت که چرا اکراه میکنی و حال آنکه خود طلبیدی میگفت که بمن ده آنرا که بعلم پیغمبری
آنرا بتو وصف کردم و از برای جزع کودکی از آن اکراه نمودم و دوا را بو میکرد و بعد از آن میخورد
و امام جعفر ع فرمود که عیسی بن مریم سخت میگریست چون بسیار گریه او مریم ع را عاجز میکرد
مریم میگفت که بگیر پوست این درخت را و بمن خوران چون بوی بخورانید سخت میگریست مریم
میگفت از برای چه فرمودی میگفت ای مادر علم پیغمبری و ضعف کودکی است و پیغمبر ص فرمود که

حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت‌اند الا دو پسر خاله عیسی و یحیی ع چه خدای مطلق نساخته است
کودکان را بکامل عقلان الا این چهار را عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا و حسن و حسین اما عیسی پس
ایزد تعالی حکایت میکند قصهٔ او را که فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً
و حکایت از عیسی میفرماید که انی عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیاً تا آخر آیتها و در قصهٔ یحیی
میفرماید که انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیاً و حکایت میفرماید قصهٔ او را تا بگاه
یا یحیی خذ الکتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیاً چنانچه در آیتهای سابق گذشت و امام محمد باقر ع در تفسیر
آیهٔ سورهٔ نور که یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار نور علی نور میفرماید که یعنی نزدیک است که عالم
از آل محمد تکلم کند بعلم پیش از آنکه از آن بپرسند نور علی نور یعنی امامی میشود بنور علم و حکمت از
عقب امامی از آل محمد و آن از زمان آدم چنین بوده و تا روز قیامت چنین باشد پس اوصیای
خدای عز و جل اند که خلیفها در زمین و حجتها بر خلق خود گردانیده خالی نمیباشد زمین از حجتی
از یکی از ایشان و دلالت میکند بر این سخن ابو طالب دربارهٔ پیغمبر ص و در این باب چند بیت از او
ذکر کرده که حاصل معنی آن این است که ای محمد همیشه تکلم میکردی بعلم پیش از آنکه وحی بتو آید و حال آنکه
طفل بودی چنانچه ابراهیم ع در کودکی بقوم خود گفت که انی بریء مما تشرکون یعنی من بیزارم از آنچه
شرک میورزید و چنانچه تکلم کرد عیسی ع در گهواره و گفت که انی عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیاً
و جعلنی مبارکاً اینما کنت تا آخر آیتها و از ابو طالب هم دربارهٔ آنحضرت بیتهای دیگر ذکر فرموده
و یهودیه پیغمبر ص گفت که ای محمد آیا بودی تو در ام الکتاب پیغمبر پیش از آنکه آفریده شوی
گفت آری گفت و این جماعت صحابهٔ تو که مؤمنانند با تو ثابت بودند پیش از آنکه آفریده شوند
گفت آری گفت پس چرا در وقتی که از شکم مادر بیرون آمدی تکلم بحکمت نکردی چنانچه [illegible]
عیسی بن مریم تکلم کرد و حال آنکه تو پیش از آن پیغمبر بودی آنحضرت فرمود که امر من مثل امر
عیسی بن مریم نبود چه خدای عیسی را از مادری آفریده پدر نداشت چنانچه آدم را بی پدر و مادری
آفرید و اگر عیسی از شکم مادر که بیرون آمد بحکمت تکلم نمیکرد مادر او را که دیگر با پدر آورده بود در
نزد مردم عذری نمیبود و گرفته و کبر میکردند با او چنانچه بزنان شوهردار گرفت و کبر میکنند پس گردانید
خدای نطق او را عذری از برای مادر وی و علی ع از مسئلهای یهودیه در باب فضل و زبانه محمد

جمیع انبیا ع ص جواب گفته یهودی گفت اینک عیسی بن مریم دعوی میکنند که در کودکی در
گهواره سخن گفت علی ع فرمود که چنان بود و محمد ص چون از شکم مادر افتاد دست چپ را بر زمین
نهاده دست راست بسوی آسمان برداشته لبهای خود را بتوحید خدای حرکت میداد و از دهن او
نوری ظاهر شد که اهل مکه از آن نور قصرهای بصری را که بلدیست از شام و آنچه در پهلوی آنها بود
و قصرهای سرخ زمین یمن را و آنچه در پهلوی آنها بود و قصرهای سفید اصطخر را و آنچه در پهلوی آنها بود
دیدند و در شب ولادت آنحضرت دنیا روشن شد تا آنکه جن و انس و شیاطین فزع کرده گفتند
که در زمین حادثهٔ حادث میشود و در آن شب مردم فرشتگان را دیدند که با آسمان بالا میروند و فرود
می آیند و تسبیح و تقدیس خدای میکنند و از برای علامات مولد آنحضرت ستارگان با اضطراب و
حرکت آمده فرو میریختند و ابلیس چون در آن شب عجایبها دید اراده دزدی سخن بگوش کرده
از نجا آسمانها ممنوع گشتند و تیرهای شهاب زده شدند جهة دلیل پیغمبری آنحضرت ص
و در جای خود ایراد کرده ایم که ائمه ع ص چون متولد شدند آیهٔ شهد الله را میخواندند و چون عیسی ع
متولد شد بیک روزه او چنان بود که گویا دو ماهه است چون هفت ماهه شد والدهٔ او دست وی را
گرفته بمکتب برده نزد معلم نشاند معلم گفت که بگو بسم الله الرحمن الرحیم عیسی آنرا گفت معلم گفت
بگو ابجد عیسی ع سر برداشته گفت آیا میدانی که ابجد چیست وی دره بالا برد که بر او زند گفت
ای معلم مرا مزن اگر میدانی خوب والا از من بپرس تا جهة تو تفسیر کنم گفت تفسیر کن عیسی گفت
الف آلای خدای یعنی نعمتهای اوست و با بهجت خدای و جیم جمال خدای و دال دین خداست
هوز ها هول جهنم و واو وای و زا زفیر جهنم یعنی تنفس سر دادن جهنم است
حطی یعنی حط خطاها شد یعنی فرو ریخت گناهان از استغفار کنندگان کلمن یعنی کلام خدای
نیست تبدیل کننده کلمات او را صعفص یعنی صاعی بصاع و جزا بجزا یعنی چنانچه جزا میدهی جزا داده شوی
قرشت یعنی قرشهم و حشر کرد جهنم یعنی اهل خود را از اینجا و آنجا جمع و بیکدیگر ضم کرد معلم گفت ای زن
دست پسر خود بگیر و ببر که وی میداند و احتیاج بمعلم ندارد گوییم که ثخذ و ضظغ را نگفت جهت آنکه
حروف آنها در زبان عبری نیست و چنانچه در آل عمران گذشت حق تعالی بعمران وحی فرستاد که ترا
پسر سوی الخلقه مبارکی میدهم که کوری مادرزاد و اکمه و پیسی را بر طرف میکند باذن خدای و مرده زنده کند

[illegible]

و اورا پیغمبر بنی اسرائیل میگردانم و عمران بزن خود مژده و آنرا بوی خبر داده گفت خدای وعده
داده است مرا که بخشد پسری در این سال و این ماه پس زن عمران حامله شد و نزد وی حمل او
پسر بود پس گفت که رب انی نذرت لك ما فی بطنی محررا یعنی یارب نذر کردم از برای تو آنچه
در شکم من است که آزاد کرده شده باشد از همه شغلی برای خدمت محراب و کلیسیا و چنان بود که
هرگاه چنان نذر میکردند فرزند خود را در محراب و کلیسیا قرار میدادند بعد از آن عمران فوت شد
و زن او مریم را زاد و زکریا کفیل و متکفل امور او شد پس بعضی گفتند که پیغمبر خدای راست گفته
و دیگران گفتند که دروغ گفته و چون دختر زاد گفت که رب انی وضعتها انثی و لیس الذکر کالانثی
یعنی یارب زادم ماده و نیست نر مثل ماده چه دختر پیغمبر نمیشود و عمران گفت که پسری میشود
که پیغمبر باشد و تو بمن وعده پسر دادی و انی سمیتها مریم و انی اعیذها بك و ذریتها من الشیطان
الرجیم یعنی و من نام کردم او را مریم و پناه میدهم او را بتو و ذریه او را از شیطان رانده شده پس
حق تعالی فرمود و سخن او حق است که و الله اعلم بما وضعت یعنی و خدای داناتر است بآنچه زاییده
پس چون بعد از آن خدای عیسی را بمریم بخشید او بود که خدای بعمران ع بشارت و وعده داده بود پس
طائفه که قیام داشتند برآنکه گویند عمران گفتند که این بود که خدای باو وعده داده بود پس امام
محمد باقر و امام جعفر صادق ع فرموده اند که اگر ما درباره مردی از ما سخنی و چیزی بشما گوییم و گوییم
که امر در یکی از ما است و در او نباشد و در پسر و نواده او باشد درست و انکار آن مکنید چه پیغمبران
از جانب خدای چیزی می آرند و بعد از آن خلاف آنرا می آرند و ابو سعید مکاری بامام رضا ع
گفت که خدای قدر ترا بآنجا رسانیده که دعوی کنی آنچه پدر تو دعوی میکرد گویم یعنی امامت پس فرمود
خدای نور ترا خاموش و فقر و بینوایی بخانه تو داخل کند آیا ندانسته که خدای بعمران وحی فرستاد
که بتو پسری میبخشم و مریم را باو بخشید و عیسی را بمریم بخشید پس عیسی از مریم و مریم و عیسی یک چیزند
و من از پدرم و پدرم از من و من و پدرم یک چیزیم و امام رضا ع فرموده که جمیع ائمه بعد از پیغمبر صلعم
کشته شدند امیرالمومنین و حسین بشمشیر و باقی ع بزهر هر یک بدست طاغوت زمان خود و آن
بتحقیق و صحت بر ایشان واقع شد نه چنانکه غالیان و مفوضه علیهم اللعنه میگویند چه ایشان میگویند
که آنها کشته نشده اند بتحقیق و امر ایشان بر مردم مشتبه گشته و دروغ میگویند غضب خدای بر

ایشان

بر ایشان باد چه امر هیچ یکی از پیغمبران و حجتهای خدای بر مردم مشتبه نشده الا امر عیسی بن مریم چه ایشان
که او را زنده از زمین بلند و در میان زمین و آسمان قبض روح او و بعد از آن او را بآسمان بلند و فوت
روح او بوی کردند چنانچه میفرماید یعنی در آل عمران که اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک
الی و مطهرک من الذین کفروا و حکایت از سخن عیسی کرده میفرماید یعنی در مایده که و کنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید و آنانکه در باره
ائمه ع تجاوز از حد میکنند میگویند که جایز است که امر عیسی بر مردم مشتبه شود پس چرا جایز نباشد
که امر ائمه نیز مشتبه گردد ایشان باید گفت که عیسی بی پدر متولد شده بود پس جایز نباشد که ائمه
نیز بی پدر متولد شده باشند که ایشان نیز آن جرات اظهار غضب خود کرده باشد و هرگاه جایز نباشد که
پیغمبران و حجتهای خدای بعد از آدم از پدران و مادران متولد شده باشند و عیسی ع در میان ایشان
بی پدر متولد شده باشد جایز است که امر او بر مردم مشتبه شود نه امر غیر او از پیغمبران و حجتهای خدا
جایز است که او بی پدر متولد شود نه ایشان و نیست جز اینکه خدای اراده کرد که امر او را آیتی و
علامتی کند تا بدانند که او بر هر چیزی قدرت دارد و با امام جعفر ع گفتند که بچه جهت آفرید خدای
آدم را بی پدر و مادر و عیسی ع را بی پدر و سایر خلق را از پدران و مادران فرمود که تا بدانند مردم
و کمال قدرت خدا را و بدانند که قادر است بر آنکه بیافریند خلقی از زن بی مرد چنانچه قادر است بر آنکه
بیافریند بی مرد و زن و خدای عز و جل چنان کرد تا بدانند که او بر هر چیزی قدرت دارد و در سوره اعراف
فرموده که و لقد خلقناکم ثم صورناکم یعنی آفریدیم شما را در پشتهای پدران و تصویر کردیم شما را در
در زهدان زنان و تصویر کرد خدای پسر مریم را در زهدان نه در پشت و اگرچه آفریده شده بود در پشتهای
پیغمبران و عبدالله بن سلیمان که قاری کتب آسمانی بود گوید که در انجیل خوانده ام که ای عیسی جد و جهد
کن در امر من و هزل مکن و بشنو ای فرزند زن پاک طاهر بکر بتول یعنی هرگز حیض ندیده که آفریده ام ترا
بدون مردی یعنی بی پدر که آیتی باشی از برای عالمیان پس مرا عبادت کن و بمن توکل کن بگیر کتاب را
بقوت و پیغمبر صلعم فرموده که ایزد تعالی وحی فرستاد بعیسی ع که جد و جهد کن در امر من و هزل مکن که آفریدمت
بدون مردی که آیتی باشی از برای عالمیان که خبر دهم ایشان را که ایمان آرند بمن و ابلیس لعین گفت که
رسید عظمت خدای تو بحدی که مسکون شدی بدون پدری عیسی گفت بلکه عظمت از برای

مسکون کرده است مرا همچنین مسکون کرده است آدم و حوا را و قول خدای در آل عمران که و ما کنت
لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم و ما کنت لدیهم اذ یختصمون یعنی و نبودی تو ای محمد نزد ایشان
آنگاه که می انداختند تیرهای قرعه را که کدام ایشان متکفل احوال مریم شود آنگاه که یتیم شد
و نبودی تو ای محمد نزد ایشان آنگاه که خصومت میکردند آنگاه که مریم عیسی را زایید که کدام متکفل
مریم و متکفل احوال فرزند او شود ذٰلِكَ آن فی گوید یعنی آنکه صفت او گفته شد او
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم نه آنچه ترسایان وصف میکنند قَوْلَ سخن یعنی است سخن
الْحَقِّ حق که شکی در آن نیست الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ۝ آنچنان سخن که در
شک میکنند و خصومت مینمایند و مثل این آیه در آل عمران گذشت که ان مثل عیسی عند الله
خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ
يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ نیست از برای خدای که بگیرد فرزندی پاک است او یعنی
از آنچه مشرکان گویند و مثل این فقره در بقره گذشت قضی گوید این آیه سرزنش ترسایان است إِذَا
قَضَىٰ هرگاه بجا آرد یعنی بفعل آرد أَمْرًا امری را یعنی چیزی را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس
نیست جز آنکه میگوید آن را یعنی آن چیز را كُنْ فَيَكُونُ ۝ که بشو پس میشود آن چیز چنانکه
خواسته است و مثل این تتمه آیه در بقره و آل عمران گذشت وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي و بتحقیق که خدای
صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده من وَرَبُّكُمْ و صاحب و آفریننده و نعمت و رزق
دهنده شماست فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝ پس عبادت کنید او را
این است راه راست و مثل این آیه در آل عمران گذشت ۝ از این دو آیه آیه اول در شأن ظهور صاحب الامر
نازل شده میفرماید که فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ پس اختلاف
کردند جماعت از میان خودشان پس عذاب سختی است در بدترین جای جهنم لِلَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ از برای آنانکه کفر ورزیده اند از حضور روزی عظیم که
آن روز قیامت است یعنی هول و حساب و جزاء آن روز یا از وقت حضور یا از جای حضور در آن روز
یا از گواهی دادن آن روز بر ایشان یعنی که گواهی دهند فرشتگان و پیغمبران و زبانهای ایشان
بکفر و فسق ایشان یا از وقت گواهی یا از جای گواهی دادن چنانزا قمی گفته و این آیه در سوره نون

خمس

ظهور

ظهور صاحب الامر نازل گشته و ظهور آنحضرت را علامتهاست پس انتظار فرج بکشید ای مؤمنان
از سه علامت اختلاف اهل شام در میان خود و رایتهای سیاه از جانب خراسان و فزعه یعنی
جمع میکند خدای سیصد و سیزده مرد اصحاب آنجناب را بدون وعده قطعه قطعه یعنی جدا جدا
مثل ابر پائیزی که بعضی از پی بعضی می آیند چنانچه در سوره بقره میفرماید که اینما تکونوا یات بکم الله
جمیعا پس نازل میشود از آسمان آیتی و علامتی که زن جوان را از پرده خود بیرون می آرد و خواب رفته را
بیدار میکند و بیدار را بفزع می آرد چه ایزد تعالی در سوره شعرا میفرماید که ان نشأ ننزل علیهم من السماء
آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین چنانچه بتفصیل در آیه سوره نحل که افامن الذین مکروا السیئات ان
یخسف الله بهم الارض گفته شد و خدای نمیکرد اند و بل از برای احدی تا آنکه او را کافر نماید در سوره کهف
آن فاآیه أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ چه شنوا اند ایشان و بینا اند و مثل این اول آیه در سوره
گذشت يَوْمَ يَأْتُونَنَا روزی که می آیند ما را قمی گوید یعنی روز قیامت و گوید که اسمع بهم
ابصر فعل تعجب است یعنی سزاوار است که روز قیامت تعجب کرده شود از گوش و چشم ایشان
بعد از آنکه در دنیا کر و کور بودند با تهدید است بآنچه روز قیامت خواهند شنید و خواهند دید گوییم اما
باز فعل تعجب و بعضی گفته اند که خطاب و امر پیغمبر است یعنی ای محمد بشنوان و بینا ساز ایشان
وعدهای روز قیامت را و آنچه در آنروز بایشان خواهد رسید لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ
لیکن ظلم کنندگان آنروز یعنی روز قیامت فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ در گمراهی باشند
ظاهر وَأَنْذِرْهُمْ و بترسان ایشان را ای محمد يَوْمَ الْحَسْرَةِ از روز حسرت و روز
حسرت روزیست که مرگ را آورده سر میبرند گوییم پس آنروز روز حسرت از برای اهل آتش
دوزخ چه آنگاه که اهل بهشت بهشت و اهل دوزخ بدوزخ داخل شوند از جانب خدای عز و جل
منادیه ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل دوزخ آیا مرگ را دیده اید و آنرا میشناسید که از
بکدام صورت هیچ گویند که نه پس مرگ را بصورت قوچ سیاه و سفیدی آورده میان بهشت و
دوزخ باز دارند تا آنکه آنگاه که خلایق همگی آنرا ببینند بهیچ ندا رسد که مشرف شوید و بنگرید بر مرگ
پس مشرف شوند و بنگرند پس بایشان گفته شود که آیا میشناسید مرگ را گویند اینک او و بیست
همگی او را بشناسند پس خدای امر کند تا او را آورده سر ببرند بعد از آن گفته شود که ای اهل بهشت

یا فزعی ص

همیشه باشید و هرگز مرگ نباشد و ای اهل دوزخ همیشه باشید و هرگز مرگی نباشد پس شادی میشوند اهل بهشت
شادیی که اگر احدی آنروز میمرد از شادی میمرد و آه کشند اهل دوزخ آه کشیدنی که اگر احدی آنروز میمرد
میمردند و نیست که حق تعالی میفرماید که إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ آنگاه که بجا آورده شد امر یعنی بجا آورده
بر اهل بهشت همیشه بودن در بهشت و بجا آورده شد بر اهل دوزخ همیشه بودن در دوزخ وَ
و حال آنکه هُمْ ایشان که بیم یعنی اهل دوزخ بدلیل آنچه مذکور شد فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ ۝ در غفلتی اند و ایشان ایمان نمی آرند إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ
وَمَنْ عَلَيْهَا بتحقیق که ما میراث میبریم زمین را و کسانی را که بر آنند یعنی بر زمین اند یعنی
هر چیزی که خدای آفریده میراث میبرد آنرا خدای روز قیامت و دوازده امام علیهم السلام دستگیر و حکم
و ائمه هدی و حجتند بر اهل دنیا تا آنکه میراث برد خدای زمین را و کسانی را که بر زمین اند و
امام موسی علیه السلام وقف کرده در قبالهٔ آن نوشت که حلال نیست مؤمنی را که آنرا بفروشد یا بخرد یا
ببخشد یا تغییر دهد چیزی را از آنچه قرار داده ام بر آن تا آنکه میراث برد خدای زمین را و کسانی را
که بر زمین اند وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ۝ و بسوی ما بازگردانیده میشوند ۝ ازین ده آیه
آخر در شان محمد و علی علیهما السلام نازل شده و آیهٔ دوم رد است بر بت پرستان پس بعد از آنچه خدای
ذکر فرموده قصهٔ ابراهیم علیه السلام را ذکر کرده خطاب او را با پدر خود بحکایت میفرماید که وَاذْكُرْ

عشر ۝

و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا در کتاب ابراهیم را
که بتحقیق که او بود صدیق و این عبارت در سورهٔ نسا مذکور شد که یعنی وصی است قاضی گوید یعنی
بسیار تصدیق کننده بغیبها و آیتها و کتابها و پیغمبران خدای نَبِيًّا ۝ پیغمبر إِذْ آنگاه که
قاضی گوید یعنی یاد کن ابراهیم را آنگاه که با یعنی بود صدیق آنگاه که قَالَ گفت قاضی گوید
از روی عطوفت و مهربانی لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا
يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي پدر خود را که ای پدر من چرا عبادت میکنی چیزی را که نمیشنود و نمیبیند و
غنی نمیگرداند یعنی بی احتیاج نمیگرداند عَنْكَ شَيْئًا ۝ از تو چیزی از غنا و بینایی و مثل
این عبارت در سورهٔ یونس گذشت و این آیه رد است بر بت پرستان که حکایت میفرماید از
سخن ابراهیم در حجت آوردن او بر پدر خود و بنا بر این آیه جایز نیست مرکه اقتدا بنادانان

و حق تعالی

و حق تعالی که بر اعضا و جوارح آدمی امامی در بدن که دل است مقرر ساخته که از اعضا و جوارح رفع شکها
و بقین از برای آنها حاصل میکند چگونه عالمی را بی امام و حجت میگذارد چنانکه در سورهٔ انعام میفرماید که
فلله الحجة البالغة پس با آیهٔ سورهٔ نسا که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم واجب ساخته است
بر امت اطاعت صاحبان امر خود را که قیام بامور دین خدای دارند چنانکه اطاعت پیغمبر را بر ایشان
واجب ساخته است و بعد از آن بیان کرده است منزلت ایشانرا که از اهل علم بتاویل قرآن اند چنانکه
در سورهٔ نسا میفرماید که ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و
هر کس جز ایشان از تاویل قرآن عاجزند چنانکه ایشان را بخشش در علمند چنانکه در اوایل آل عمران
گذشت و ایشان بعلم نزد خدای سخن نام صدق شده خدای ایشانرا صادقان گفته و طاعت
ایشانرا بر همه بندگان واجب ساخته چنانکه در آیهٔ سورهٔ توبه میفرماید که اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
و دوستی ایشانرا خدای دوستی خود و حزب ایشانرا حزب و لشکر خود گفته چنانکه در سورهٔ مائده میفرماید
انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ومن یتول الله
ورسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون و هلاک و مرتد نشدند این امت بعد از پیغمبر خود
مگر بسبب ارتکاب طریق امتهای پیشین که عبادت بتها را بر اولیاء خدا و جاهل را بر عالم اختیار
کرده بودند و خدای سبحانه در آیهٔ سورهٔ زمر فرموده که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما
یتذکر اولوا الالباب و در شان آنکه بعد از فوت پیغمبر ص بر میراث وی بغیر حق مستولی گشتند در
سورهٔ یونس میفرماید که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون
و اگر جایز میبود مرکه اقتدا بنادانان کنند ابراهیم بپدر خود چنانکه درین آیه است نمیگفت که لم
تعبد ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا پس مردم پیروان اماماند که پیروی میکنند آنها را از امام
حق و باطل چنانکه حق عز و جل در آیهٔ سورهٔ بنی اسرائیل میفرماید که یوم ندعوا کل اناس بامامهم پس کسی که اقتدا
بصادقان کند حشر وی با ایشان شود و پیغمبر ص فرموده که آدمی با کسی خواهد بود که دوست دارد یَا
أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ ای پدر من بتحقیق که آمده است مرا
از علم چیزی که نیامده است ترا قاضی گوید بعد از آن دعوت کرد پدر را که پیروی او کند تا هدایت کند او را
بحق پس گفت که فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ۝ پس پیروی کن مرا که

هدایت کنم ترا براهی مستوی راست هموار قاضی گوید بعد از آن توقف فرموده و او را از آنچه کرده است
دو نهی کرد او را که آن مستلزم ضرر است و گفت که يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ
الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا ای پدر من عبادت مکن شیطان را که بتحقیق که
شیطان است رحمن را گناه کننده قاضی گوید بعد از آن او را از بدی عاقبت ترسانید و گفت که
يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ ای پدر من بتحقیق که من میترسم که مس کند ترا یعنی برسد بتو
عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا عذابی از رحمن پس بشوی شیطان را
ولی قاضی گوید یعنی دوستی یا قرینی در لعن یا عذاب قَالَ گفت پدر ابراهیم قاضی گوید که
در برابر سخنان عطوف آمیز ابراهیم سخنان درشت و ناملایم او را گفته ای فرزند گفت چنانکه او
ای پدر گفته بود و گفت أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ که آیا رغبت
کننده تو از خدایان من ای ابراهیم بغیره قاضی گوید بعد از آن تهدید کرد او را و گفت که لَئِنْ
لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ اگر نهی پذیر نشوی سنگسار میکنم ترا قاضی گوید یعنی بزبان او دشنام
و مذمت یا بسنگ تا آنکه بمیری وَ قاضی گوید یعنی حذر کن از سنگ زدن من وَاهْجُرْنِي
مَلِيًّا هجرت و دوری کن از من زمانه دراز یا یعنی مطلق و برنشو بعزم رفتن از نزد من و این سخن را
قاضی گفته قَالَ گفت ابراهیم که سَلَامٌ عَلَيْكَ سلام بر تو قاضی گوید ابراهیم در برابر بدی
نیکی کرد یعنی اذیت بتو نمیرسانم و جوابی که مکروه تو باشد نمیگویم و لیکن سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ
رَبِّي زود باشد که طلب آمرزش کنم از برای تو از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود
قاضی گوید یعنی باشد که ترا توفیق توبه دهد تا مستوجب مغفرت و آمرزش شوی إِنَّهُ بتحقیق که او
رب من كَانَ بِي حَفِيًّا است بمن عطا کننده وَأَعْتَزِلُكُمْ و دوری
دوری میجویم از شما و از وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ آنچه میخوانید غیر از خدای گویم یعنی
بتها و مخفی نماند که ابراهیم و پیغمبران علیهم السلام اقتدا باید بود که با ابابکر و عمر و عثمان نزاع نکرد چنانچه با طلحه و زبیر و
عایشه و معویه نزاع کرد بنا بر آیه سوره احزاب که لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة اما با ابراهیم از
جهة آنکه گفت که و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله پس اگر گویند که ابراهیم عزلت و دوری جست از قوم
خود بدون مکروهی که از ایشان باو رسد و این سخن را بدون ترسی گفت کافر شوند و اگر گویند که

خمس

عزلت

عزلت و دوری جست از ایشان از جهة مکروهی که از ایشان دید و گفت این سخن را از جهة ترسی
پس وصی را عذر بیشتر یعنی معذورتر باشد وَأَدْعُو و میخوانم قاضی گوید یعنی عبادت میکنم تنها
گویم یعنی بدون شما رَبِّي صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود را عَسَىٰ امید است
یعنی البته باشد أَلَّا أَكُونَ که نبوده باشم قاضی گوید یعنی مثل شما نزد خدایان شما بِدُعَاءِ بخواندن
و بدعاء رَبِّي صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود شَقِيًّا شقی یعنی زیانکار
نزد او یعنی دعای من نزد او زیانکار نباشد و مثل این عبارت در اول سوره گذشت و پیغمبر ص فرموده
که رحمت کند خدای بر بنده که از خدای طلب حاجت کند پس الحاح و مبالغه نماید در دعا خواه بحاجت
و خواه نشود و این آیه را خواند فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس چونکه عزلت و دوری جست از ایشان
یعنی ابراهیم ع وَ و از مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ آنچه عبادت میکردند غیر از خدا
قاضی گوید یعنی هجرت کرد بشام وَهَبْنَا لَهُ بخشیدیم ما باو یعنی بابراهیم إِسْحَاقَ وَ
يَعْقُوبَ اسحق و یعقوب را قاضی گوید یعنی بدل کافرانی که از ایشان جدا یافت و عزلت گزید وَ
كُلًّا و هر یک را از آن دو جَعَلْنَا نَبِيًّا گردانیدیم ما پیغمبری وَوَهَبْنَا لَهُمْ
و بخشیدیم ما ایشان را یعنی ابراهیم و اسحق و یعقوب را مِنْ رَحْمَتِنَا از رحمت خود یعنی پیغمبر ص
گویم جهة آنکه در شان آنحضرت در سوره انبیا فرموده که و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين وَجَعَلْنَا
لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا و گردانیدیم ما از برای ایشان زبان راستی علی
یعنی امیر المؤمنین ع و جد علی بن ابراهیم بامام ابو الحسن ع نوشته از معنی این آیه پرسید گو نوشتیم را
از و گرفته در زیر آن توقیع وقیع از آنجناب صادر گردید که خدای ترا توفیق دهاد و رحمت کناد
گویم یعنی لسان صدق علیا امیر المؤمنین علی ع است و یونس بن عبد الرحمن بامام رضا ع عرض کرد
که قومی از من طلب اسم امیر المؤمنین در کتاب خدای نمودند با ایشان گفتم که و جعلنا لهم لسان صدق علیا
فرمود که راست گفته آنجناب است و مؤلف کتاب [illegible] تأویل الآیات الظاهره گوید که ابن بابویه در کتاب
کمال الدین گفته که دوم بار ابراهیم ع غایب شد در هنگامی که طاغوت زمان او گویم یعنی نمرود او را
از مصر اخراج نمود پس ابراهیم گفت که و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله و ادعوا ربی عسی الا
اکون بدعاء ربی شقیا پس خدای سبحانه بعد از آن گفت که فلما اعتزلهم و ما یعبدون من دون الله

وهبنا له اسحق و یعقوب وکلا جعلنا نبیا و وهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا لهم لسان صدق علیا و
مراد خدای باین عبارت علی بن ابی طالب ع است جهت آنکه ابراهیم ع دعا کرده از خدای تعالی
که بگرداند از برای او زبان صدقی و راستی در زمرهٔ آخر زمان چنانکه در سورهٔ شعرا میفرماید که واجعل لی
لسان صدق فی الاخرین پس گردانید خدای از برای او و اسحق و یعقوب یعنی عطا کرد بایشان
زبان صدق راستی یعنی چنانکه درین آیه فرموده و مراد خدای از آن علی ع است بعد از آن مولف
تاویل الایات گفته که وجعلنا لهم لسان صدق یعنی و گردانیدیم از برای ابراهیم و اسحق و یعقوب
زبان صدق راستی یعنی فرزندی صاحب زبان صدق راستی و هر صاحب سخن صدق راست
صادق و صادق معصوم میباشد و آن علی بن ابی طالب ع است ۵ بعد از آنکه خدای سبحانه قصهٔ ابراهیم را
ذکر فرمود قصهٔ موسی ع را ذکر کرده میفرماید که واذکر و یاد کن ای محمد فی الکتاب
موسی انه کان مخلصا در کتاب موسی را که بتحقیق که او بود خالص کرده شده قاضی گوید
یعنی خدای خالص کرده بود عبادت او را از شرک و ریا و از ما سوای خود جل شانه وکان
رسولا نبیا ۵ و بود رسولی نبی و فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صدا میشنود و در
خواب میبیند و فرشته را معاینه میبیند و نبی صدا میشنود و در خواب میبیند و فرشته را معاینه
نمی بیند گویم این سخن را بتفصیل در جای خود ایراد کرده ایم و انشاء الله تعالی در آیه سورهٔ حج که وما
ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی نیز گفته خواهد شد ونادیناه و ندا کردیم ما او را یعنی
موسی را من جانب الطور الایمن از جانب طور راست یعنی از جانب راست طور
یعنی کوه قاضی گوید یعنی از ناحیه دست راست موسی وقربناه و نزدیک کردیم ما او را یعنی
موسی را بخود قاضی گوید یعنی قرب شرف داد او را تشبیه کرده است خدای او را بکسی که پادشاه وی را
برای آهسته سخن گفتن بخود نزدیک کند نجیا ۵ حال آنکه مناجات کننده بودیم یا بود یعنی
آهسته سخن میگفت خدای با او یا او با خدای و این سخنرا قاضی گفته و موسی از آنچه خدای بهم
فرموده بود [illegible] پس حق تعالی در کتاب محکم خود ثنای او کرده فرمود که وقربناه نجیا و
وهبنا له و بخشیدیم ما او را یعنی بموسی من رحمتنا از رحمت خود قاضی گوید یعنی از جهت
رحمت خود یا از بعضی از رحمت خود اخاه هرون برادر او هارون را قاضی گوید یعنی اعانت

عشر

و وزارت

و وزارت برادر او هارون را باجابت دعای او که گفت که واجعل لی وزیرا من اهلی نبیا ۵
حال آنکه پیغمبر بود و قصهها که درین آیهاست در آیهٔ سورهٔ اعراف که ثم بعثنا من بعدهم موسی گذشت ۵
بعد از آنکه خدای سبحانه قصهٔ موسی ع را ذکر فرمود قصهٔ اسمعیل بن حزقیل را ذکر کرده میفرماید که
واذکر و یاد کن ای محمد فی الکتاب اسمعیل در کتاب اسمعیل را
اسمعیلی که خدای درین آیه گفته و او را چنانکه عنقریب خواهد آمد صادق الوعد نامیده اسمعیل بن ابراهیم
خلیل خدای ع نیست بلکه اسمعیل بن حزقیل ع است که رسول و نبی بود از انبیا چنانکه عنقریب
گفته خواهد شد و خدای او را بقوم وی پیغمبری فرستاده قوم بر وی تسلط یافته او را گرفته
پوست روی و پوست سر او را و بروایتی پوست او را کندند پس خبر داد او را خدای او را که بخواهد
خواهد از عذاب ایشان و فرشته را برسالت نزد وی فرستاد و فرشته گفت که خدای جل جلاله
مرا بسوی تو فرستاده و سلام میرساند و میفرماید که دیدم آنچه با تو کردند و مرا امر فرموده که سخن ترا بشنوم
و اطاعت تو کنم پس درباره ایشان بفرمای مرا بانچه خواهی و دوست داری اسمعیل از ملک استغفار کرده
بثواب خدای راضی شد و امر ایشانرا بخدای گذاشت و عفو و عقوبت خدای و بآن فرشته گفت مرا
اقتدا است بحسین بن علی ع و بآنچه با وی میکنند و در نسخه گفت که مرا اقتدا است بپیغمبران ع انه
کان صادق الوعد که بتحقیق که او بود راست وعده جهت آن اسمعیل است وعده بانه گفته شد
با مردی وعده کرد در مکانی در پهلوی کوهی بر روی سنگی که انتظار او کشد پس بآن وعده او نشست و
نمود یکسال نشسته انتظار او میکشید تا آنکه آن مرد آمد چنانکه عنقریب گفته خواهد شد و اهل او طلب و
جستجوی او کرده نمیدانستند که در کجاست تا آنکه مردی باو رسیده گفت ای پیغمبر خدای ضعیف کرد
ما را دوری تو یا ضعیف شدیم بعد از تو یعنی بعد از غایب شدن تو و هلاک گشتیم گفت فلان مرد طالع
یعنی از قبیله بنی فلان با من وعده کرده که در اینجا باشم و نروم تا آنکه وی بیاید پس جماعتی که جستجوی او
مینمودند نزد آن مرد رفته گفتند ای دشمن خدای با پیغمبر وعده کردی و خلف وعده نمودی بعد از آن آمد و
نزد او آمده میگفت که ای پیغمبر خدای بیادم نیامد وعدهٔ ترا فراموش کردم اسمعیل گفت بخدا منتظر تو بودم
و قسم بخدای که اگر نمی آمدی حشر من از این مکان میشد و بروایتی آن مرد عابد بنی اسرائیل و عابد ترین
ایشان بود و سعی در حاجتهای مردم نزد پادشاه میکرد و وی باسمعیل بن حزقیل ملاقات نموده گفت ای

اسمعیل مرو تا بسوی تو باز گردم پس نزد پادشاه از او فراموش کرده اسمعیل یکسال در انجا ماند و
خدای از برای اسمعیل گیاهی رویانید که از ان میخورد و چشمهٔ روان ساخت و ابری بوی سایه کرد بعد از ان
پادشاه جهة نزهت بیرون آمده عابد با او بود اسمعیل را دیده گفت ای اسمعیل تو اینجایی گفت
گفتی که مرو نرفتم پس خدای او را صادق الوعد نامید و این آیه را بپیغمبر خود صلعم نازل فرمود و پیغمبر صلعم
آن عابد را نزد پادشاه مدح کرد جهة آنکه فرمود که بهترین صدقه صدقهٔ زبانست که بیفلت میگذی
بزبان خونها را و دفع میکنی بآن مکروه را و منفعت بر ادر مسلمان خود میرسانی بعد از ان قصهٔ مذکوره
عابد و اسمعیل بن حزقیل را بیان فرمود و جباری با پادشاه بود گفت ای ملک این بنده دروغ گفت
من باین صحرا عبور کردم و او را در اینجا ندیدم اسمعیل گفت اگر دروغ گویم بایستی خدای از تو چیزی خوبتر را
بتو عطا کرده پس دندانهای جبار فرو ریخت پس جبار بپادشاه گفت که من برین بنده صالح
دروغ گفتم از وی طلب و درخواست کن که دعا کند که خدای دندانهای مرا بمن باز گرداند که من مردی
پیرم پادشاه از او درخواست گفت دعا میکنم گفت این ساعت دعا کن گفت نه و تاخیر دعا بسحر و
بعد از ان دعا کرد پس امام جعفر علیه السلام فرمود که بهترین دعایی که کنند در سحرگاه است چه خدای عز و جل فرموده
یعنی در سورهٔ ذاریات که و بالاسحار هم یستغفرون و پیغمبر صلعم فرمود که سه چیز است که در کسی که باشد
منافق است و اگرچه روزه گیرد و نماز گزارد و دعوی کند و اعتقاد داشته باشد که مسلمانست کسی که
هرگاه او را امین کنند خیانت کند جهة آنکه خدای سبحانه میفرماید یعنی در سورهٔ انفال که ان الله لا یحب
الخائنین و هرگاه سخن گوید دروغ گوید جهة آنکه میفرماید یعنی در سورهٔ نور که ان لعنة الله علیه ان کان
من الکاذبین و هرگاه وعده کند خلاف کند بدلیل این آیه و پیغمبر صلعم با مردی بر سر سنگی وعده کرد
پس فرمود که من جهة تو در اینجا هستم تا بیایی پس آفتاب بر آنجناب شدت یافته صحابه گفتند که
یا رسول الله چه شود که بسایه نقل فرمایید فرمود که اینجا وعده کرده ام و اگر نیاید حشر من ازین مکان شود
و ابو حبیب گوید که با پیغمبر صلعم پیش از آنکه پیغمبری مبعوث شود در مکانی وعده کردم و آن روز و فردای
فراموش کرده روز سیم نزد وی آمدم فرمود که ای جوان بر من مشقت رسانیدی سه روز است که
من اینجایم **وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا** ۵ و بود رسولی نبی و مثل این آیه در آیتهای پیش گذشت
وَكَانَ و بود اسمعیل بن حزقیل چنانکه **يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ وَكَانَ**

از برای سعی او در حاجتهای مردم

عند

عِنْدَ رَبِّهِ امر میکرد اهل خود را بنماز و زکوة و بود نزد صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ خود
مَرْضِيًّا ۵ راضی گشته شده از او و خشنود کرده شده ۵ بعد از آنکه خدای سبحانه قصهٔ اسمعیل بن
حزقیل را ذکر فرمود قصهٔ ادریس را ذکر کرده میفرماید که **وَاذْكُرْ** و یاد کن ای محمد **فِي**
الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۵ در کتاب ادریس را که بحقیق که
او بود صدیق نبی و مثل این آیه در آیتهای پیش گذشت ادریس اخنوخ بن برد بن مهلائیل بن
قینان بن انوش بن شیث بن آدم و جد پدر متوشلخ پدر نوح علیه السلام بود و معنی ادریس آنست که
بسیار آموخته و درس گرفته بود حکمتهای خدای و سنتهای پیغمبران را و بسیار تلاوت کرده و خوانده
و درس گرفته بود کتابها را پس ادریس نامیده شد گوییم لیکن بقاعدهٔ عربیت چون غیر منصرف است
این معنی درست نمی آید و قاضی گوید که دور نیست که معنی آن در لغت آن زمان نزدیک باین معنی باشد
عربی نباشد و لغت آن زمان باشد باین معنی و ادریس مردی بوده صاحب وقار و شرف از جملهٔ پیغمبران
سریانی که آدم و شیث و اخنوخ که ادریس نبی و نوح علیه السلام اند گوییم پس و سطها که مذکور شد ناد اوصیا
باشند نه پیغمبران عمر بن ابان از بعضی از ایشان که آن بعض مشخص نیست که ائمه علیهم السلام باشند یا دیگران
روایت کرده که پنج تن از پیغمبران سریانی اند چهار نفر مذکور و ابراهیم علیه السلام و ادریس اول کسی بود که
بقلم نوشت و خدای بیناه صحیفه و ابن عباس گوید که سی صحیفه بوی نازل ساخت گوییم لیکن سخن
ابن عباس موافق سخن پیشیان است و قبول را نشاید و ادریس عالمترین اهل زمان خود بود بعلم نجوم
و هرون الرشید کس فرستاده امام موسی علیه السلام را حاضر ساخت و بوی گفت که مردم نسبت میدهند
ای فرزندان فاطمه شما را بعلم نجوم و میگویند که شما آنرا خوب میدانید و فقیهان عامه میگویند که
پیغمبر صلعم فرموده که هرگاه اصحاب من مرا یاد کنند و هرگاه قدر را یاد کنند و هرگاه نجوم را یاد کنند
ساکت شوید و امیر المؤمنین علیه السلام عالمترین خلایق بود بعلم نجوم و اولاد و ذریهٔ او که شیعیان ما آن
ایشان قایلند عارفند بآن آنجناب فرمود که این حدیث ضعیف است و سندش ۵ و راویان آن مطعون
شده اند و خدای تبارک و تعالی مدح علم نجوم کرده و اگر آن علم صحیح نمیبود خدای عز و جل مدح آن نمیکرد
و پیغمبران بآن عالم بودند و خدای در حق ابراهیم علیه السلام میفرماید یعنی در سورهٔ انعام که وکذلک نری
ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین و در جای دیگر یعنی در صافات میفرماید که

فنظر نظرة في النجوم فقال انی سقیم و اگر ابراهیم عالم بعلم نجوم نمیبود نظر در نجوم و ستارگان نمیکرد
و نمیگفت که انی سقیم و ادریس ع داناترین اهل زمان خود بود بعلم نجوم و خدای بنجوم قسم یاد کرده
میفرماید یعنی در سورهٔ واقعه که فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم و در جای دیگر یعنی
در سورهٔ نازعات میفرماید که والمدبرات امرا و مراد ازان دوازده برج است و هفت ستارهٔ سیاره
و آنچه شب و روز ظاهر میشود بامر خدای عز و جل و بعد از علم قرآن علمی شریفتر از علم نجوم نمیباشد و آن علم
پیغمبران و اوصیا و وارثان پیغمبر است که خدای دربارهٔ ایشان فرموده یعنی در سورهٔ نحل که و بالنجم
هم یهتدون و ما این علم را میدانیم و ذکر آن نمیکنیم پس مروی گفت که ای موسی این علم را
نزد نادانان و عوام اظهار مکن تا تشنیع تو نکنند و پنهان دار این علم را و بجرم جد خود باز گرد
و ادریس خیاط بود و فلاحان یعنی زراعت کنندگان گنجهای خدایند در زمین خدای و در عملها چیزی
نزد خدای دوست تر از زراعت نیست و خدای پیغمبری برنینگیخته که زراعت کننده نباشد الا
ادریس که خیاط بود و مسجد سهله در کوفه جای ادریس و خانهٔ او بود یا خانهٔ او در ان مسجد بوده که در ان
خانه خیاطی میکرده و نماز میگزارده و امام جعفر ع فرموده که اگر عم من زید در هنگامی که خروج میکرد
بآن مسجد میرفت و در انجا نماز میگزارد و بخدای پناه میبرد خدای چهل سال اورا در پناه خود میداشت
در ان مسجد است خوابیدنگاه ... حضرت خضر و آن مسجد خانهٔ ابراهیم ع است که از انجا بجانب عمالقه رفت
و در انجاست خانهٔ ادریس و غمناکی بانجا نمیرود که نماز گزارد در انجا در میان شام و خفتن و دعا کند
الا آنکه خدای فرج دهد حزن و اندوه اورا و کسی که دعا کند در انجا بآنچه دوست دارد حاجتهای اورا
و بلند کند خدای اورا روز قیامت بمکانی بلند بسوی درجهٔ ادریس ع و پناه داده شود از مکروه دنیا
و کیدهای اعدا پس کسی که دخل کرده شود باید که بمسجد سهله رود و دو رکعت نماز گزارد و در انجا سنگ
سبز نیست که دران صورتهای روهای پیغمبران است و امام جعفر ع بابو بصیر گفت که گویا میبینم فرود آمدن
صاحب الامر ع را در مسجد سهله با اهل و عیال خود و آن مسجد منزل اوست هرگاه صاحب الامر ظهور کند
خدای انتقام کشد از برای پیغمبر خود و از برای ما اهل بیت و خدای پیغمبری برنینگیخته الا آنکه در ان مسجد نماز
گزارده و کسی که در انجا اقامت نماید مثل کسی باشد که در خیمهٔ پیغمبر ص اقامت نموده باشد که گویم یعنی
در جهاد از برای پاسبانی آنحضرت ص و نیست مؤمنی از مرد و زن که دل او بآن مسجد میل نکند و روزی

و شبی نباشد که ملائکه بآن مسجد ماوی نکنند که در انجا عبادت خدای کنند ای ابو محمد اگر من نزدیک شما
میبودم نمیگزاردم نمازی الا در ان مسجد و پیغمبر ص فرموده که کسی که اراده نماید که نظر کند بآدم در جلالت او
و بشیث در حکمت او و بادریس در نباهت و شرف او و بنوح در شکر او خدای خود را و در
و بابراهیم در وفا و خلت او و بموسی در بغض و عداوت هر دشمن خدای و دوری کردن از او و
در محبت هر مؤمنی و معاشرت او پس باید که نظر کند باین علی بن ابی طالب و متصل شدن و صحبت
بادریس بدینگونه است که چون قابیل و هابیل پسران آدم قربان کردند و قربان هابیل قبول شد و
قربان قابیل قبول نشد حسد سختی بر قابیل رو نهاده بر هابیل بغی و گردن فرازی نمود و همیشه در صدد او
و در پی خلوت او میبود تا آنکه دور از آدم بروی ظفر یافته بر جسته اورا بقتل رسانید چنانچه در سورهٔ
مائده که واتل علیهم نبا ابنی آدم اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الآخر تا آخر آن آیات اشاره بقصه
و چون آدم قتل هابیل را دانست جیابه و جزع سخت بر هابیل کرده اندوه سخت بروی رسید و شکایت بخدای
عز و جل ازان شکوه کرده ایزد تعالی وحی بوی فرستاد که پسری بتو خواهم بخشید که از برای تو عوض هابیل باشد
پس حوا پسر پاکیزهٔ مبارکی زائیده چون روز هفتم شد آدم اورا شیث نام نهاد پس حق تعالی بوی وحی
فرستاد که ای آدم این پسر هبه و بخشش است از من بتو اورا هبة الله نام کن پس آدم اورا هبة الله
نام نهاد و چون اجل آدم نزدیک رسیده و وقت وفات وی در آمد ایزد تعالی بوی وحی فرستاد
که ای آدم من ترا میمیرانم و روح ترا بالا میبرم تا فلان روز پس وصیت کن بهترین فرزندان خود
و آن هبه است که من بتو کرده ام یعنی و آن هبة الله شیث است و آنچه از اسما و اسم اعظم بتو تعلیم کرده ام
بوی تسلیم کن و آنرا در صندوقی گذار که من دوست دارم که زمین من خالی نماند از عالمی که علم مرا داند
و بحکم من حکم کند که اورا بگردانم حجتی بر خلق خود پس آدم همه فرزندان خود را از مرد و زن جمع کرده
گفت ای فرزندان من خدای سبحانه بمن وحی فرستاده که روح مرا بالا میبرد و امر کرده است مرا که
بهترین فرزندان خود وصیت کنم و آن هبة الله است و خدای اختیار کرده و برگزیده است اورا
از برای من و از برای شما بعد از من پس سخن اورا بشنوید و اطاعت امر وی کنید که او وصی و خلیفهٔ منست
بر شما همه گفتند که سخن اورا میشنویم و اطاعت امر او میکنیم و مخالفت وی نمینماییم پس آدم فرمود
تا صندوقی ساختند بعد ازان علم خود و اسما و وصیت را در ان صندوق قرار داد و آنرا بهبة الله داد

گفت ای هبة الله هرگاه من بمیرم مرا غسل ده و کفن کن و بر من نماز کن و مرا در قبر گذار و چون
چهل روز از وفات من بگذرد همه استخوانهای مرا از قبر بیرون آورده در آن صندوق گذار و
آنرا محافظت کن و غیر خود احدی را بر آن امین مکن و چون فوت تو در رسد و در خود اثر
آن کنی از فرزندان خود کسی را که بهتر و پیش از آن ملازمت صحبت تو بیشتر کرده و نزد تو فاضلترین
ایشان باشد بجوی و چنانچه من بتو وصیت کردم بوی وصیت کن و زمین را بدون عالمی که از
اهل بیت باشد مگذار ای فرزند خدای تبارک و تعالی مرا بزمین فرود آورد و مرا در زمین خلیفه و
بر خلق خود حجت گردانید و من وصیت کردم بتو بامر خدای و ترا در زمین خدای حجت خدای
بر خلق خدای گردانیدم بعد از خود پس البته از دنیا بیرون نروی تا آنکه بگذاری و قرار دهی
از برای خدای بر خلق خدای حجتی و وصیی بعد از خود و صندوق را با آنچه در آنست بوی تسلیم کن چنانچه
من بتو تسلیم نمودم و اعلام کن او را که زود باشد که از ذریه من پیغمبری نوح نام بهم رسد که در زمان نبوت
او طوفان و غرق باشد پس کسی که بکشتی او سوار شود نجات یابد و کسی که از کشتی او تخلف کند
غرق شود و بوصی خود وصیت کن که محافظت صندوق و آنچه در آنست نماید و امر کن وی را
که چون وفات او در رسد وصیت کند از فرزندان خود بکسی که بهتر و ملازمت صحبت او بیشتر
و از همه فاضلتر باشد و صندوق را با آنچه در آنست بوی تسلیم نماید و هر وصیی باید که وصیت خود را
در آن صندوق نهد و با غیرش بیکدیگر وصیت کنند پس کسی که نبوت نوح را دریابد باید که
با او بکشتی سوار شود و صندوق را و جمیع آنچه در آنست در کشتی او بردارد و احدی از او تخلف
ننماید و تو ای هبة الله و شما ای فرزندان من حذر کنید از قابیل ملعون و فرزندان او چه دیدید که
با برادر شما هابیل چه کرد پس از او و از فرزندان او حذر کنید و با ایشان وصلت و آمیزش مکنید و تو
ای هبة الله و برادران و خواهران تو در بالای کوه باشید و از او و فرزندان او عزلت و جدایی کنید
و قابیل و اولاد او را در پایین کوه گذار پس چون روزی که خدای خبر بوی داده بود که در آن روز او را
بمیراند در رسید آدم ع از برای مرگ مهیا شد و اعتقاد بمرگ کرد پس ملک الموت بر وی
فرود آمد آدم گفت ای ملک الموت بگذار مرا تا گواهی دهم و ثنا کنم پروردگار خود را با آنچه نزد من
دارد از عطا و احسان پیش از آنکه قبض روح من کنی پس گفت که گواهی میدهم که نیست خدایی بجز خدای

بجز

یکتاست که از برای او شریکی نیست و گواهی میدهم که من بنده و خلیفه خدایم در زمین خدای ابتدا
خلق من کرد باحسان خود و آفرید مرا بدست خود که نیافریده بود خلقی را بدست خود سوای من
و دمید در من از روح خود بعد از آن صاحب جمال کرد صورت مرا و احدی را پیش از من بخلقت من
نیافرید بعد از آن فرشتگان خود را بسجده من فرمود و همه اسمها را بمن تعلیم کرد و بفرشتگان خود
آنها را تعلیم نکرد بعد از آن مرا در بهشت خود ساکن گردانید و بهشت را از برای من خانه قرار و
آرام و منزل توطن نگردانیده بود و نیافریده بود مرا الا از برای آنکه ساکن گرداند مرا در زمین از جهت
آنچه اراده کرده بود از تقدیر و تدبیر و مقدر کرده بود همه آنرا پیش از آنکه مرا بیافریند پس رفتم در قدر او
و قضای او و امر روان او بعد از آن نهی کرد مرا از خوردن آن درخت پس عصیان او ورزیدم
و از آن خوردم پس لغزش مرا در پذیرفت و از جرم من درگذشت پس شکر خدای را از نعمتهای او
که بر ذمه من دارد شکری که رضای او از من بدان کامل گردد پس ملک الموت قبض روح او نمود
و جبرئیل کفن او را از بهشت و کافور او را و فرشته با خود آورده بود و با جبرئیل هفتاد هزار فرشته
فرود آمده بودند تا بجنازه آدم ع حاضر شوند پس هبة الله و جبرئیل او را غسل دادند و کفن کردند و
حنوط یعنی کافور بکار بردند بعد از آن جبرئیل بهبة الله گفت ای هبة الله پیش بایست و بر پدر خود
نماز کن و هفتاد و پنج و بروایتی سی و پنج تکبیر بروی بگوی و جبرئیل و فرشتگان از عقب او نماز
گذشته بان تیشه فرشتگان از برای او قبر کنده وی را در قبر گذاشتند آنگاه جبرئیل گفت ای هبة الله
بمردگان خود چنین کنید و سلام بر شما و رحمت و برکات خدای بر شما اهل بیت باد پس هبة الله
در میان فرزندان پدر خود بطاعت خدای سبحانه و بآنچه پدر او بوی وصیت کرده بود قیام و از
فرزندان قابیل ملعون عزلت و جدایی نموده چون وفات وی در رسید پسر خود قینان
وصیت و آن صندوق را با آنچه در آن بود و استخوانهای آدم و وصیت آدم را بوی تسلیم کرد
و بوی گفت که اگر تو ادراک نبوت نوح کنی پیروی آن نمای و آن صندوق را با خود در کشتی او
بردار و از او تخلف مکن که در نبوت او طوفان و غرق باشد پس کسی که بکشتی او سوار شود نجات یابد
و کسی که از آن تخلف کند غرق شود پس قینان بوصیت هبة الله در میان برادران و فرزندان
پدر خود بطاعت خدای سبحانه قیام نموده چون قینان را فوت در رسید بمهلائیل وصیت و آن

صندوق را با آنچه دران بود و وصیت را بوی تسلیم کرد پس مهلائیل بوصیت قیام نمود و
بسیرت او سلوک کرده چون مهلائیل را موت دررسید پسر خود برد و وصیت و آن صندوق را
با جمیع آنچه دران بود و وصیت را بوی تسلیم نمود و بحکم نبوت نوح را بوی گفته چون برد را
مرگ دررسید پسر خود اخنوخ که ادریس است وصیت و آن صندوق را با جمیع آنچه دران بود
و وصیت را بوی تسلیم نمود پس اخنوخ قیام بوصیت برد کرد و ابتداء نبوت و پیغمبری ادریس
چنان بود که در زمان او پادشاه جباری بود روزی جهت تفرج سوار گشته بزمینی سبز و خرمی
که از بنده مؤمنی از رافضیان بود عبور نمود و او را آن زمین خوش آمده از وزرا خود پرسید که
این زمین از کیست گفتند از فلان رافضی که بنده مؤمنی است از بندگان ملک پادشاه او را
طلبید و گفت مرا تمتع و برخورداری ده باین زمین خود جواب گفت که عیال من از تو
محتاج ترند گفت پس آنرا بمن بفروش که قیمت دهم گفت تمتع و برخورداری نمیدهم ترا باین
و بتو نمیفروشم و اگذار حرف آنرا ملک درانوقت غضبناک و متاسف گشته بجانب اهل
خود غمگین و متفکر درباب آن مرد بازگردید و او را زنی بود از خارجیان و او را دوست میداشت
و امری که واقع میشد دران با وی مشورت میکرد و چون درجای خود قرار گرفت فرستاده زن را
طلبید که درباب صاحب زمین مشوره با وی کند چون نزد وی آمد در روی او غضب دیده گفت
ای ملک چه چیز ترا بداهیه و امری عظیم افکنده که پیش از آنکه کاری کنی غضب در روی تو پیداست
پس بحکایت زمین و سخن خود و سخن صاحب زمین را کرده گفت ای ملک کسی غمگین و مهموم
و متاسف میشود که قدرت بر تغییر و انتقام نداشته باشد اگر مکروه تو باشد که او را بدون حجت
بقتل رسانی من از تو کفایت امر او کنم و زمین او را بتو گردانم بحجتی که دران ترا عذر نزد اهل مملکت
تو باشد گفت چیست آن زن گفت قومی را از یاران خود که خارجیانند نزد او میفرستم تا او را
نزد تو آورده گواهی دهند که وی از دین تو بری و بیزار شده پس کشتن او و گرفتن زمینش ترا جایز بود
گفت چنان کن و آن زن را یاران بود از خارجیان بردین آن زن که کشتن رافضیان را از تو
روا میداشتند پس زن نزد قومی از خارجیان فرستاده نزد او آمدند و بایشان فرمود که بر فلان
رافضی در نزد ملک گواهی دهند که او از دین ملک بیزار و بری گشته پس ایشان چنان گواهی داده

پادشاه

پادشاه او را کشته زمین او را مستخلص و تصرف نمود درانوقت خدای از برای مؤمن غضبناک گشته
بادریس وحی فرستاد که نزد بنده من این جبار رفته بوی بگوی که آیا راضی نشدی که بنده مؤمن مرا
بظلم کشتی که زمین او را مستخلص و خالصه خود کردی و عیال او را بعد از وی محتاج و دردناک گذاشتی
آگاه باش قسم بعزت خود که البته انتقام میکشم از برای او از تو در قیامت و البته سلب و ازاله
میکنم از تو پادشاهی ترا در دنیا و البته خراب میکنم شهر ترا و البته خوار میکنم عزت ترا و البته سگان میخورند
گوشت زن ترا ای مبتلا پس بتحقیق که مغرور و فریفته کرده است ترا حلمی که از تو کرده ام پس ادریس
پیغام خدای عز و جل را در حالتی که وی در مجلس خود نشسته و اصحاب و یاران او بر دور
وی بودند آورده گفت ای جبار من رسول خدایم بسوی تو و خدای ترا میگوید که چنین و چنان و آن
سخنان الهی را گفته جبار گفت از نزد من ای ادریس بیرون رو که هرگز سبقت نمی یابی بمن
بعد از آن کس نزد زن خود فرستاده آمد و آنچه ادریس از جانب خدای آورده بود بوی خبر داد زن
گفت رسالت خدای ادریس ترا بهول نیفگند که من کفایت امر ادریس از تو میکنم و کسی را میفرستم
که او را بقتل رساند پس رسالت خدای او و هرچه آورده باطل میشود گفت بکن و ادریس را یاران
بود از رافضیان مؤمن که در مجلسی که داشت نزد او جمع آمده ایشان با او و او بایشان انس میگرفتند
پس ادریس آنچه گذشته بود از وحی خدای عز و جل بوی و رسالت او بسوی جبار و تبلیغ و رسانیدن
او رسالت خدا را بوی خبر ایشان داد ایشان برادریس از قتل او ترسیده زن جبار چهل مرد
از خارجیان فرستاد که او را بقتل رسانند پس ایشان بمجلس او که در انجا یاران او مجتمع میشدند آمده
او را نیافته بازگشتند و اصحاب ادریس ایشان را دیده گمان زده شدند که بکشتن او آمده اند پس طلب
ادریس متفرق گشته با وی ملاقات نموده گفتند که ای ادریس حذر و احتیاط خود را ببین که جبار
کشنده است امروز چهل مرد از خارجیان فرستاده بود که ترا بقتل رسانند پس ازین شهر بیرون رو
ادریس همان روز از آن شهر با چند کس از اصحابه خود دور گردید و چون وقت سحر شد ادریس با
خدای خود مناجات کرده گفت یارب فرستادی مرا بجباری پس تبلیغ رسالت تو کردم و این جبار
تهدید کرد مرا بقتل بلکه وی کشنده است مرا اگر بمن ظفر یابد پس خدای سبحانه بوی وحی فرستاد که دور
شو از او و از شهر او بیرون رو و مرا با او گذار قسم بعزت خود که جاری میسازم البته امر خود را در او

وسخن در رسالت ترا درباره وی البته راست میگردانم ادریس گفت یارب مرا بتو حاجتی است
فرمود که درخواه که عطا کرده شوی گفت درخواست میکنم از تو که باران بر اهل این شهر و حوالی آن و
آنچه این شهر با آن احاطه کرده نبارانی تا آنگه من از تو آنرا درخواست کنم ایزد تعالی فرمود که ای ادریس
آنگاه که چنین کنم این شهر خراب و مشقت اهل آن سخت میشود و گرسنگی میکشند ادریس گفت
درخواست میکنم و اگرچه شهر خراب شود و اهل آن مشقت و گرسنگی کشند حق عز و علا فرمود که آنچه
درخواست نمودی بتو عطا فرمودم و هرگز بر ایشان باران نبارانم تا آنگه تو آنرا از من درخواهی و من
سزاوارترین کسیم که وفا کنم بوعده خود پس ادریس اصحابه خود درخواستی را که از خدای کرده بود
از حبس باران و آنچه را که خدای باو وحی فرستاده و بوی وعده کرده بود که باران بر شهر ایشان نبارانم
تا آنگه وی آنرا درخواهد خبر داده پس ایشان گفت که ای مومنان از این شهر بشهرهای غیر آن بیرون روید
پس ایشان که در آن وقت بیست مرد بودند از آن شهر بیرون رفته در شهرها متفرق گشتند و خبر ادریس
با آنچه از خدای درخواسته در شهرها شایع شد و ادریس برگشته بغاری از کوه بلندی پناه برد
و خدای جل و علا فرشته بوی موکل ساخت که هر شب خوردنی او را جهت وی بیاورد و ادریس روز
روزه میگرفت و هر شب آن فرشته خوردنی او را برای وی می آورد و در آن وقت حق تعالی از برای
خاطر آن مومن صاحب زمین غضب فرموده پادشاهی آن جبار را سلب و انتزاع نمود و او را بقتل رسانید
و شهر او را ویران ساخت و گوشت زن او را بسگان خورانید و در آن شهر جباری دیگر ظهور کرده
بر آنگونه بیست سال بعد از بیرون رفتن ادریس از شهر درنگ کردند که آسمان قطره از آب خود
بر ایشان نبارانید پس آن قوم بمشقت افتاده حال ایشان سخت شد و طعام از شهرهای دوری آوردند
پس چون طاقت ایشان طاق شد بیکدیگر نزد و آمد شد کرده گفتند که آنچه می بینید که با ما نازل گشته
سبب درخواستی است که ادریس از رب خود کرده که باران بر ما نباراند تا آنگه وی از او درخواهد و
ادریس از ما دور شده و جای او را نمیدانیم و خدای از وی بر ما رحیم تر است پس رای ایشان برای قرار
گرفت که توبه و دعا و تضرع بخدای و از او درخواست کنند که باران بر ایشان و بآنچه شهر ایشان
احاطه آن کرده بباراند پس بر خاکستر قرار گرفتند و پلاس ریسمانها پوشیدند و خاک بر سرهای
خود فشاندند و بتوبه و استغفار و گریه و تضرع بخدای نالیدند پس ایزد تعالی بادریس وحی فرستاد

که ای ادریس اهل شهر تو بتوبه و استغفار و گریه و تضرع بمن نالیدند و من خداوندم که رحمن و رحیم توبه را
قبول و عفو از گناهان میکنم و من بایشان رحم کردم و مانع نیست مرا از اجابت و قبول آنچه از من درخواست
کرده اند از باران الا آنکه نظیر آن درخواست از تو واقع شود در آنچه از من درخواستی که باران بر ایشان
نبارانم تا آنگه از من درخواهی پس ای ادریس از من درخواه تا بفرمایم ایشان رحم و باران بر ایشان ببارانم
ادریس گفت الهی من آنرا از تو درخواست نمیکنم ایزد تعالی فرمود که ای ادریس نه تو از من درخواستی و
من اجابت و قبول درخواست تو کردم و من از تو درخواست میکنم که از من درخواست کنی چرا
اجابت و قبول درخواست من نمیکنی ادریس گفت الهی من از تو درخواست نمیکنم پس باری تعالی بان
فرشته که فرموده بود که هر شب خوردنی ادریس را بیاورد وحی فرستاد که خوردنی ادریس را حبس کن و
آنرا برای او میار پس چون شب آن روز شد خوردنی او نیامده ادریس اندوهگین و گرسنه شد و
صبر کرد و شب روز دوم شد خوردنی او نیامده اندوه و گرسنگی او سخت شد و چون شب روز سیم
و خوردنی او نیامد مشقت و گرسنگی و اندوه او سخت و صبر او کم شد پس ندا کرد که یارب روزی مرا
حبس کردی پیش از آنکه قبض روح من کنی پس خدای عز و جل بوی وحی فرستاد که ای ادریس جزع و
بیصبری کردی که سه روز و سه شب خوردنی ترا حبس کردم و جزع نمودی و بیاد نیاوردی بیست
بیست سال گرسنگی و مشقت اهل شهر خود را و بعد از آن از وقت مشقت ایشان و رحمت من بر ایشان
از تو درخواست نمودم که از من درخواهی که باران بر ایشان ببارانم و از من درخواست نکردی و
خود بر ایشان بخل ورزیدی پس چشانیدم گرسنگی را بتو و صبر تو کم و جزع و بیصبری تو ظاهر شد از جای
خود فرود آی و از برای خود طلب معاش کن که ترا در طلب آن بچاره تو واگذاشتم پس ادریس
از جای خود بدیهی فرود آمد که طلب خورشی کند چون داخل ده شد در بعضی از خانهای آن ده دود
دیده بوی بجانب آن نهاد پس بر پیرزالی هجوم آورده شد که دو قرص نان را بر تاوه تنگ میکرد بوی
گفت ای زن چیزی بمن خوران که از گرسنگی بیطاقت شده ام زن گفت ای بنده خدای خدای
ادریس زیادتی از برای ما نگذاشته که بکسی بخورانیم و قسم یاد کرد که غیر آن مالک چیزی نیست و گفت
طلب معاش از غیر این ده کن ادریس گفت قدری بمن خوران که با آن روح خود را نگاه دارم و
من با آن مرا بردارد تا آنگه طلب معاش کنم زن گفت این جز دو قرص نیست یکی از من و دیگری از پسر

اگر قوت خود را بتو خورانم بمیرم و اگر قوت پسر خود را بتو خورانم بمیرد و اینجا زیادتی نیست که بتو خورانم
ادریس گفت که پسر تو کودک است و او را نصف بس است که بآن زندگانی کند و مرا نصف دیگر بس است
که بآن زندگانی کنم و آن مرا و او را کفایت کند پس زن قرص خود را خورد و قرص دیگر را شکسته در میان ادریس
و پسر خود قسمت نمود و چون پسر دید که ادریس قرص او را میخورد اضطراب کرد تا آنکه مرد مادر وی
گفت ای بندهٔ خدای پسر مرا از جوع و بینوایی که بر قوت خود کردی کشتی ادریس گفت جزع و بیتابی
مکن من او را باذن خدای زنده میگردانم بعد از آن دو بازوی کودک را گرفته گفت ای روح بیرون
رفته بامر خدای از بدن این پسر باز گرد به بدن او باذن خدای و من ادریس پیغمبرم پس روح آن کودک
باذن خدای بازگشته چون مادر وی کلام ادریس و سخن او را شنید و پسر خود را دید که بعد از مرگ
زنده شد گفت گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری و بیرون رفته بصدای بلند در آن ده ندا در داد
که مژدگانی شما را باد که ادریس داخل ده شما شده و ادریس روان شد تا آنکه بر جای شهر جبار
اول که تهی شده بود نشسته مردی چند از اهل شهر او نزد وی جمع آمده گفتند ای ادریس آیا
در این بیست سال که ما در مشقت بودیم و گرسنگی و بیطاقتی بما رسیده بود رحم بما نکردی دعا کن
که خدای بر ما باران باراند گفت نمیکنم تا آنکه جبار شما و جمیع اهل شهر شما پیاده و برهنه پا نزد من آمده
از من درخواست کنند سخن ادریس بجبار رسیده چهل مرد فرستاد که ادریس را بیارند ایشان
نزد ادریس آمده گفتند که جبار ما را بسوی تو فرستاده که ترا نزد او بریم پس بر ایشان نفرین کرده
مردند و خبر بجبار رسیده پانصد مرد فرستاد که او را بیارند ایشان نزد ادریس آمده گفتند ای
ادریس جبار ما را بسوی تو فرستاده که ترا نزد او بریم ادریس گفت بجایید که یاران شما افتاده اند
بنگرید گفتند ای ادریس مدت بیست سال ما را از گرسنگی کشتی بعد از آن اراده داری که ما را بمرگ
نفرین کنی آیا رحم نداری گفت من نزد او رونده نیستم و از خدای درخواست کننده نیستم که
بر شما باران باراند تا آنکه جبار شما و اهل شهر شما پیاده و پا برهنه نزد من آیند پس نزد جبار رفته
گفتند او را از سخن ادریس خبر داده از وی درخواست نمودند که با ایشان و جمیع اهل شهر ایشان پیاده
و برهنه پا بسوی ادریس روان شوند پس نزد وی آمدند تا آنکه در برابر او بخضوع و خشوع ایستاده
طلب نمودند که از خدای درخواهد که باران بر ایشان باراند ادریس با ایشان گفت اکنون دعا کنم

پس در ان وقت

پس در انوقت از خدای درخواست که بر ایشان و بر شهر ایشان و نواحی آن باران باراند پس
ابری از آسمان بر ایشان سایه گستر گشته رعد و برق کرد و همان ساعت باران عظیم القطرات بارید
تا آنکه گمان غرق شدن کردند و بمنزلهای خود نرسیده بودند که بهم دامنها اندیختند ایشان محتاج شدند که جامهای
ایشان یعنی خود را بجهت آن اندختند از آب و ادریس عم با جمعی که با او بودند بشهر نمرود رفته اهل
کفر را شنیدند و جمعی از ایشان کشته شدند و امر کرد تا بت ایشان را برداشته بدریا افکندند و آن
قصه چنان بود که ابلیس اول کسی بود که صورتی بر مثال آدم عم ساخت تا مردم را بدان فریفته از دین
و از عبادت خدای جل شانه گمراه کند و ود در میان فرزندان قابیل خلیفهٔ قابیل بود بر ایشان
و بر آنانکه در نزد ایشان بودند در سینه و دامن کوه که تعظیم او میکردند و او رسیده و بزرگ خود [illegible]
پس چون ود مرد برادران او بر وی جزع و بیتابی کردند و پیری از وی ماند که او را سواع میگفتند
و او مثل پدر ایشان را منع نمود پس ابلیس بصورت مردی پیری نزد ایشان آمده گفت آنچه از
مرگ بزرگ شما بشما واقع شد بمن رسید آیا میخواهید که بر مثال ود صورتی از برای شما بسازم
که بآن استراحت و انس یابید گفتند بساز ابلیس خبیث صورت او را که خواست تا آنکه مثل آب شد
بعد از آن صورتی بر مثال ود در خانهٔ او ساخته ایشان بر آن ازدحام نموده آنرا میبوسیدند و رو
بر آن نهاده آنرا سجده میکردند و سواع میخواست که آن تعظیم و سجده از برای او باشد بر خاستن صورت
ود را خوش نمیداشت تا آنکه از آن چیزی نگذشت ایشان قصد کشتن او کرده وی ایشان را پند و نصیحت کرد
گفت که من از برای شما قایم مقام او دارم با آنچه ود بدان قایم میبود و من پسر آدمم اگر مرا بقتل رسانید شما را
رئیسی و سرکرده نخواهد بود پس میل بسواع کردند با طاعت و تعظیم او و سواع چندان زندگی نمود
که مرد و پیری از وی ماند که او را یغوث میگفتند پس بر سواع جزع و بیتابی کرده ابلیس نزد ایشان آمد
و گفت من آن کسم که صورت ود را برای شما ساختم آیا میخواهید که برای شما مثال سواع را از چوب
قرار دهم که احدی قدرت بر تغییر آن نداشته باشد گفتند بکن پس چوب را نجاری در منزل سواع
جهت ایشان نصب کرد و آن چوب بید بود و چوب جهت آن بید را خلاف نامیده که ابلیس صورت
سواع را بر خلاف صورت ود ساخت گویم یعنی آن از سرب است این از چوب بید بود پس سجده
و تعظیم آن چوب کردند و یغوث گفتند که ما برین بت از تو ایمن نیستیم که بآن کید و مکر کنی

چنانکه پدر تو مثال وُدّ کشید کرد پس بران خانه پاسبانان و دربانان گذاشته در یک روز خاص نزد
آن بت آمده تعظیم او را زیاده بر تعظیم سُواع چون یغوث آنرا دید پاسبانان و دربانان را
کشته بت را منکوس کرد چون خبر بایشان رسید آمدند که او را بقتل رسانند از ایشان متواری
پنهان شد تا آنکه او را طلب و رئیس و سرکرده و بزرگ کردند بعد از آن وی مُرده پسری از وی
که او را یعوق میگفتند پس ابلیس نزد ایشان آمده گفت که مرگ یغوث بمن رسید و من از
برای شما مثال او را در چیزی قرار دهم که احدی قدرت بر تغییر آن نداشته باشد گفتند بکن وی
سنگ جزع یمانی را با آهن نقاری کرده مثال یغوث را ساخت پس تعظیم او را بیشتر از
کرده خانه از سنگ بران ساختند و بیعت با یکدیگر نمودند که در آن خانه را نگشایند الا در سر سال
و از آن روز بیعت نامیده شد جهت آنکه ایشان عقد بیعت بران بستند و آن بر یعوق سخت
دشوار آمده شب چادر و کهنه بجای آن افکنده بعد از آن آتش بدان انداخته چون صبح شد قوم
دیدند که خانه و بت و پاسبانان سوخته و بت افتاده پس جزع و بیتابی کردند و قصد قتل یعوق کردند
وی گفت که اگر رئیس و سرکرده خود را بقتل رسانید امور شما فاسد میشود پس دست باز داشتند
یعوق چندان درنگ نموده مُرد و پسری ازو ماند که او را نسر میگفتند پس ابلیس نزد ایشان آمده
گفت که مرگ بزرگ شما بمن رسید پس برای شما مثال یعوق را در چیزی قرار دهم که منکوس نشود
پس آتش بر طلا افروخت تا آنکه مثل آب شد و مثالی از گل بصورت یعوق ساخته طلای
گداخته را دران ریخت و آنرا در دیر ایشان نصب نمود و آن بر نسر سخت و دشوار آمده قدرت
بر داخل شدن دیر نداشت پس اندک جماعتی از برادران او عبادت نسر و دیگران عبادت آن بت
میکردند تا آنکه نسر مُرد و نبوت و پیغمبری ادریس ظاهر گشته حال آن قوم بوی رسید که جمعی را
بر مثال یعوق و نسر را جز خدای عبادت میکنند پس با جمعی که با او بودند روانه شد تا آنکه در شهر
نسر فرود آمد و ایشان دران شهر بودند پس ایشان را کُشتند و جمعی از ایشان گشته شدند و در بلاد
متفرق گشتند و امر کرد تا آن بت را برداشته بدریا افکندند پس هر فرقه از ایشان بتی ساخته نام
آنها نامیدند و همیشه بعد از آن قرنا بعد از قرنا نمیدانستند و نمیشناختند الا آن نامها را بعد از آن
نبوت و پیغمبری نوح ظاهر شد و ایشان را بعبادت خدای تنها و ترک آنچه عبادت میکردند از آنها

دعوت نمود پس بعضی از ایشان گفتند که لا تذرن آلهتکم و لا تذرن ودّاً و لا سواعاً و لا یغوث و
یعوق و نسراً گویم این آیه در سوره نوح است وَرَفَعْنَاهُ و بلند کردیم ما او را یعنی ادریس را
مَكَانًا عَلِيًّا ۝ بجایی بلند یعنی بآسمان چهارم در بیست و نهم ماه رمضان روز پنجشنبه که روز
پنجم دنیا و روز زیست انس گرفته شده و از جهت آن روز را پنجشنبه نامیده اند پس بلند کرد خدای
ادریس را در بهشت بمکانی بلند و خورانید بوی از تحفهای بهشت بعد از وفات او و قبض روح
وی در آسمان چهارم و بلند کرد در بهشت بجایی بلند بسبب ذکر نامهای محمد و آل پاک او و درخواست
او از خدای بوسیله ایشان ع و آن قصه چنین بود که چون برد با ادریس وصیت کرد ادریس با مر
وصایت قیام نمود و چون اجل او نزدیک شد خدای سبحانه بوی وحی فرستاد که من ترا بآسمان
بلند و قبض روح تو در آسمان میکنم پس وصیت کن بحزقیل پسر خود وی چنان کرده حزقیل
بوصیت اخنوخ قیام نمود و چون فوت او در رسید بپسر خود نوح وصیت کرد و آن صندوق و
آنچه را که دران بود و وصیت را بوی تسلیم نمود و همیشه آن صندوق نزد نوح بود تا آنکه آنرا با خود
در کشتی برداشت و چون نوح را وفات در رسید بپسر خود سام وصیت کرد و آن صندوق را
با جمیع آنچه دران بود و وصیت را بوی تسلیم نمود و بلند کردن خدای ادریس را چنان بود که فرشته
از فرشتگان خدای را نزد خدای منزلتی عظیم بود پس ایزد تعالی بوی عتاب و غضب کرده بال او را
قطع فرمود و او را از آسمان بزمین فرود آورده بجزیره از جزیرهای دریا انداخت و چند آنکه خدای خواست
دران دریا ماند و چون خدای سبحانه ادریس ع را پیغمبری برانگیخت آن فرشته نزد وی آمده گفت ای
پیغمبر خدای ترا نزد خدای منزلتی است پس شفاعت من نزد رب خود و دعا کن که از من راضی شود
و چنانکه بودم بال مرا بمن باز دهد گفت خوبست و سه شب نماز گزارد که فتور و سستی نیافت و
روزهای آنرا روزه داشت که افطار نکرد بعد از آن از خدای در وقت سحر در باره آن فرشته طلب
از برای او دعا کرده ایزد تعالی بال او را چنانکه بود بوی باز داد و از او راضی شد پس فرشته بوی گفت
که درخواست تو عطا و بال من گشاده گردید و من دوست دارم که با تو مکافات و پاداش بجای
آورم حاجتی از من طلب کن آیا بمن حاجتی داری ادریس گفت آری دوست دارم که مرا بآسمان
بالا بری و ملک الموت را بمن نماید تا وی را ببینم بشد که با وی انس گیرم که با یاد او عیش و زندگانی

خادم و چیزی بر من گوارا نیست فرشته بال خود را گسترده گفت سوار شو پس ادریس بر بال
خود بر گرفته بالا برده ملک الموت را در آسمان اول طلب و جستجو نمود بوی گفتند که بالا
رفت تا آنکه او را با آسمان چهارم برد و ملک الموت در میان آسمان چهارم و پنجم برابر
او آمده دید که ملک الموت بتعجب سر خود را حرکت میدهد ادریس صدای ملک الموت را
شنیده آزرده شده و برو شاق آمده از بال فرشته بیرون آمده و بروی سلام کرده گفت چه میشود
ترا که سر خود را حرکت میدهی گفت که رب العزة امر کرده مرا که در میان آسمان چهارم و پنجم قبض روح
تو کنم و من متفکر شده گفتم که یارب این چگونه تواند شد و حال آنکه ضخامت آسمان چهارم پانصد
ساله راه است از جای آدمی و از آسمان چهارم تا آسمان سیم پانصد ساله راه است و هر آسمانی و
میان هر دو آسمان چنین است پس این چگونه میشود و حال خدای آنرا میسر گردانید پس اینجا در میان
آسمان چهارم و پنجم قبض روح وی کرد و دانست که حق تعالی میفرماید که ورفعناه مکانا علیا گویم
که این قصه مخالف آیات و احادیثی است که دلالت بر عصمت ملائکه میکند و حق تعالی در باره ایشان
میفرماید که لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون و غیر آن از آیات که دلالت میکند که ملائکه
معصوم‌اند و از ایشان گناه سر نمیزند و اگر خدای بلند گرداند ادریس را بمکانی بلند و خورانید باو از
تحفهای بهشت بعد از وفات او عطا کرد بمحمد صلعم چیزی که افضل از آن بود و در باره آنحضرت فرموده
یعنی در سوره نشرح که ورفعنا لک ذکرک یعنی بلند کردیم ما ای محمد ذکر و یاد ترا و این بلندی بس است
از جانب خدای و اگر خورانید بادریس از تحفهای بهشت بعد از وفات او خورانید بمحمد صلعم
در دنیا در حیوة آنحضرت و جبرئیل عم جامی که دران تحفه بود از بهشت نزد آنحضرت آورده جام
و تحفه در دست وی تهلیل و تسبیح و تکبیر و حمد خدای کردند و آن جام را باهل بیت خود علیهم السلام داده
جام مثل آن تحفه آورد پس بعضی از صحابه او قصد گرفتن جام نموده جبرئیل عم آنرا گرفته گفت
بخور که آن تحفه است از بهشت که خدای بتو فرستاده و آن صلاحیت ندارد الا از برای نبی یا وصی
نبی و علی عم فرموده که پس آنحضرت و ما بوی آنرا خوردیم و من اصابت حلاوت آنرا می یابم و چون
پیغمبر صلعم را بمعراج بردند باسمان چهارم رسیده مردی را دید صاحب وقار گفت یا جبرئیل این کیست
جبرئیل گفت این ادریس است که بلند کرد خدای او را بمکانی بلند پس آنحضرت بروی سلام داد و بر آنحضرت

سلام

سلام کرده و آنحضرت جهة او طلب آمرزش و او جهة آنحضرت طلب آمرزش نموده ۵ از ابن عباس آیه
آیه اول در شان آل محمد صلعم و شیعیان ایشان و آیه سیم در شان ولایت و دوستی ایشان عم
نازل شده و آیه پنجم رد است بر آنانکه منکر ثواب و عقاب‌اند در برزخ یعنی بعد از مرگ و پیش
از قیامت پس میفرماید که اولئک آن جماعت قاضی گوید یعنی آن جماعت که مذکور شدند در سوره
از زکریا تا ادریس الذین آنچنان جماعتی که یا آنانند که و این سخن قاضی است انعم الله
علیهم من النبیین من ذریة نعمت داده است خدای بایشان از پیغمبران
از ذریه یعنی نسل آدم وممن آدم و از کسانند که قاضی گوید یعنی از ذریه کسانی که حملنا
برداشتیم ما قاضی گوید یعنی بخصوص مع نوح با نوح قاضی گوید یعنی جماعت مذکوره سوای ادریس
چه ابراهیم از ذریه سام بن نوح است و مثل این عبارت در بنی اسرائیل گذشت ومن
ذریة و از ذریه یعنی نسل ابراهیم ابراهیم قاضی گوید یعنی باقی جماعت مزبوره امام
موسی عم فرموده که ما ایم برداشته شدگان با نوح و ما ایم از ذریه ابراهیم و ما ایم برگزیدگان خدای
و قاضی گوید یعنی و از ذریه اسرائیل یعقوب قاضی گوید و از ایشانست موسی و هرون
و زکریا و یحیی و عیسی از جماعت مذکوره و درین آیه دلالتی است بر آنکه اولاد دختران از ذریه اند
گویم چه عیسی بی پدر بوده است و اما قول خدای سبحانه که وممن و از کسانند که قاضی گوید یعنی از جمله
کسانند که هدینا واجتبینا هدایت کرده ایم و اختیار کرده ایم ما امام زین العابدین
فرموده که مراد با آل محمد ایم و ما ایم اهل اختیار و برگزیدگی و امام موسی عم فرموده که قسم بخدای که ایشان
شیعیان ما اند که هدایت کرده است ایشان را خدای از برای دوستی ما و برگزیده است ایشان را
از برای دین ما پس زندگانی کردند بران و مردند بران وصف کرده است ایشان را خدای بعبادت
و خشوع و رقت دل پس فرموده که اذا هرگاه قاضی گوید تقریر کلام چنین است که آن جماعتی که
نعمت داده است خدای بایشان هرگاه یا آن جماعت آنانند که هرگاه تتلی علیهم
آیات الرحمن خروا سجدا وبکیا ۵ خوانده شود بر ایشان آیتهای رحمن
بروی در می افتند حال آنکه سجده کنندگان و گریه کنندگان باشند و امام زین العابدین عم در آخر
سوره مریم سجده میکرد و میگفت که وممن هدینا واجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا وبکیا

کویم پس بنا برین تقریر کلام چنین باشد که از کسانی که هدایت کرده ایم ما هرگاه خوانده شود تا آخر آیه
فخلف من بعدهم خلف پس بدل ایشان شد بعد از ایشان بدی که ترک کردن
اول آیه در سورهٔ اعراف گذشت اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات
فسوف یلقون غیا ۵ ضایع کردند نماز را و پیروی کردند خواهشها را پس زود باشد که
ملاقات کنند گمراهی را قاضی گوید یعنی شری را با جزاء شری را و بعضی گویند که غی وادیست در جهنم
که وادیهای جهنم پناه میبرند از آن بخدای و از امام جعفر صادق ع از آیهٔ سورهٔ نسا که ان الصلوة کانت
علی المؤمنین کتابا موقوتا پرسیدند فرمود که یعنی بتحقیق که نماز هست بر مؤمنان کتابا یعنی واجب
کرده شده ثابت و معنی آن این نیست که اگر اندک تعجیل یا اندک تاخیر کنی ضرری بتو رسد و اما
که ضایع کنی چنان ضایع کردند که حق تعالی در بارهٔ قومی میفرماید که اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات
فسوف یلقون غیا و نیز آنحضرت ع در معنی این آیه فرموده که یعنی ضایع کردند آنرا بتاخیر آن از وقت خود
بدون آنکه در اصل ترک کرده باشند آنرا و امام موسی ع فرموده که غی کوهیست از مس که دود میرسد
کویم یعنی حلقه میزند در میان جهنم و نیز آنحضرت ع فرموده که چون هارون الرشید خلیفهٔ بغداد مرا طلبید و
داخل مجلس او شدم سلام کردم جواب سلام نداد و او را غضبناک دیدم پس طوماری بجانب من
افکنده گفت این را بخوان ناگاه در آن کلامی و سخنی بود که خدای داناست که من از آن بری بودم و در آن
نوشته بود که آنانکه در تشیع غلو دارند و بامامت او قایلند و آنرا دین خود کرده اعتقاد ایشان آنست
که کسی که از سلف و پیشینیان کویم یعنی از ابا بکر و عمر و عثمان بیزاری نکند زن او بروی حرام است و کسی
که نماز را از وقت موخر دارد نماز او درست نیست جهة آنکه حق تعالی میفرماید که اضاعوا الصلوة واتبعوا
الشهوات فسوف یلقون غیا و اعتقاد ایشان آنست که غی وادیست در جهنم
خراج اناث نزد موسی بن جعفر می آید کویم این قصه طویل است و بنا برین حدیث معنی این آیه تاخیر
نماز تا آخر وقت و غی موضعی در جهنم نیست و تتمه در موعظه و نصیحت ابن مسعود فرموده که ای
ابن مسعود زود باشد که بعد از من قومها آیند که الوان خورشهای خوب خورند و بر اسبان سوار شوند
و زینتی که زن از برای شوهر خود کند زینت کنند و زنان زینت خود را بمردان نمایند و زی زنان
مثل زنی پادشاهان جبار باشد و ایشان منافقان این امتند در آخر الزمان که شرابها خورند و بر

و ترک نمازهای جماعت کنند و در وقت نماز خفتن خوابند و در نماز صبح تقصیر کنند حق تعالی میفرماید که
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا امام موسی ع
و علی بن ابراهیم گفته اند که بعد از آن استثنا کرد خدای عز و جل از آن و فرمود که الا من تاب
کم کسانی که توبه کنند امام موسی ع فرموده یعنی از غش آل محمد و آمن و عمل و ایمان آورند
و بکنند عمل صالحا صالحی تا آنجا که نقبا امام ابوجعفر ع فرموده که قسم بخدای عز و جل که اگر توبه کرده
و ایمان آورده و عمل صالح کرده و بولایت و دوستی ما هدایت نیافته و فضیلت ما را نشناخته باشد
نفعی و منفعتی بر نمیگرداند آن از وی چیزی از غنا و بی نیازی و در مثل این آیه در طه که وانی لغفار لمن تاب
و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی وارد شده که یعنی بتحقیق که من بسیار آمرزنده ام کسی را که توبه کند از
شرک بخدای و از ظلم و ایمان آرد و آن توحید و یکتا دانستن خداست و یعنی ایمان آرد اگر کفر با نبوت
محمد ص آورده و بکنند عمل صالحی یعنی اداء واجبات بعد از آن هدایت یابد آن متولی و مقتضی امرا آنست
بودن است و مراد آل محمد ع اند یعنی بعد از آن هدایت یابد بدوستی آل محمد و بولایت ایشان اما
نمیبینی که چگونه شرط کرده است خدای عز و جل کویم یعنی بعبارت ثم اهتدی و شرط هدایت یافتن
پس توبه و ایمان و عمل صالح را قبول نمیکند خدای مگر بهدایت یافتن پس نیست برادرم مگر آنکه
قرآن را چنانکه نازل شده بخوانند و هرگاه بتفسیر آن محتاج شوند هدایت یافتن با ایشان و بسوی ایشان است
باشد و نفع نمیدهد توبه و نه ایمان و عمل صالح بنده را تا آنکه هدایت یابد قسم بخدای که اگر جهد نماید
که عمل کند قبول نمیشود از و تا آنکه هدایت یابد بولایت و دوستی ما آل محمد ص و امام ابوجعفر ع روی بجانب خدا
کرده بسدیر گفت که مامور شده اند مردم الا باینکه بیایند این سنگها و بآنها طواف کنند بعد از آن
نزد ما آیند و اعلام نمایند ما را ولایت و دوستی را که با دارند و نیست قول خدای عز و جل که وانی لغفار
لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی بعد از آن بدست مبارک بسینهٔ خود اشاره کرده گفت که تم الی
ولایت و دوستی ماست کویم یعنی بعد از آن هدایت یابد بولایت ما بعد از آن گفت ای سدیر آیا
بنمایم بتو منع کنندگان از دین خدا را آنگاه ابوحنیفه و سفیان ثوری و دیگری را که
انداخته دید که داخل مسجد شدند گفت ایشان منع کنندگانند از دین خدای بدون هدایتی از خدای و
بدون کتاب منیری اگر این خبیثان در خانهٔ خود بنشینند و مردم جولان زده کسی را که خبر دهد

از جانب خدای و از جانب رسول خدای صلعم نمی یابند نزد ما می آمدند پس خبر میدادیم ایشان را از جانب خدای
و از جانب رسول خدای و امام جعفر علیه السلام فرموده که این آیه را تفسیری است که آن تفسیر دلالت میکند بر آنکه
کسی که عملی کند قبول نمیکند خدای الا از کسی که ملاقات کند با خدای بوفا کردن بآن تفسیر و بآنچه شرط
کرده است در آن تفسیر بر مومنان و فرموده یعنی در سورهٔ نسا که انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء
بجهالة یعنی نیست جز آنکه توبه یعنی قبول توبه بر خداست از برای آنانکه میکنند بدرا بجهلی یعنی هر گناهی که
بنده میکند اگر چه عالم باشد بآن جاهل است در آن هنگام که گناه کردن بخاطر می آرد و خدای سبحانه
درین باب حکایت میکند سخن یوسف را با برادران که هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون
یعنی آیا دانستید آنچه کردید با یوسف و برادر او آنگاه که شما جاهلان بودید پس نسبت داده است ایشان را
بجهل جهت بخاطر آوردن ایشان گناه را و هم آنجناب فرموده که نمی باشید شما صالحان تا آنکه بشناسید
و نمی شناسید و نمیدانید و نمی شناسید تا آنکه تصدیق کنید و تصدیق نمیکنید تا آنکه چهار باب را
تسلیم کنید گویم یعنی توبه و ایمان و عمل صالح و هدایت یافتن که درین آیه مذکور است که صلاح نمی یابد و
درست نمیشود اول آنها الا باخر آنها گمراه شدند صاحبان سه باب گویم یعنی توبه و ایمان و عمل
صالح بدون هدایت یافتن و حیران شدند حیران شدن دور و قبول نمیکند خدای الا عمل صالح را
و قبول نمیکند خدای الا وفا کردن بشرطها و عهدها پس هر آنکه وفا کند بشرط خدای گویم یعنی بهدایت
یافتن و عمل کند بآنچه در عهد خود وصف فرموده گویم یعنی توبه و ایمان و عمل صالح حاصل میکند و
بدست می آرد آنچه را که نزد خداست و کامل میگرداند آنچه را که خدای وعده فرموده گویم یعنی مغفرت
و آمرزش که در آیه مذکور است بتحقیق که خدای خبر داده است بندگان را براه هدایت و قرار داده و
نموده است راه مقام نور را و خبر داده است که چگونه بآن راه روند و فرموده که و انی لغفار لمن تاب و
امن و عمل صالحا ثم اهتدی و فرموده یعنی در سورهٔ مایده که انما یتقبل الله من المتقین یعنی قبول نمیکند
خدای مگر از متقیان پس کسی که پرهیزد از خدای در آنچه بوی فرموده ملاقات میکند خدا را با ایمان آورده
بآنچه محمد صلعم آورده هیهات هیهات فوت شدند قومی و مردند پیش از آنکه هدایت یابند و گمان کردند
که ایمان آورده اند و حال آنکه شرک ورزیده اند از جایی که نمیدانند بتحقیق کسی که بیاید
بخانها از درهای آنها هدایت می یابد و کسی که راهی غیر در ما پیش گیرد براه بد رود خدای متصل گردانید

الائمه

اطاعت ولی امر خود را باطاعت رسول خود و اطاعت رسول خود را باطاعت خود گویم یعنی در سورهٔ نسا که
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس کسی که ترک اطاعت والیان امر کند اطاعت خدا
و رسول خدا نکرده باشد و آن اطاعت اقرار است بآنچه از نزد خدای فرود آمده بگیرید زینت خود را
یعنی ائمه علیهم السلام را در نزد هر مسجدی گویم چه در سورهٔ اعراف میفرماید که خذوا زینتکم عند کل مسجد و بجوئید
خانهایی را که خدای اذن داده است که بلند کرده شوند و ذکر کرده شود در آنها اسم خدای چه خدای
خبر داده است شما را که ایشان مردمی اند که مشغول نمی اندازد ایشان را تجارت و نه بیع و فروختنی از ذکر خدای
و از درست داشتن نماز و دادن زکوة میترسند از روزی که منقلب میشود و بر میگردد در آن روز
دلها و چشمها گویم چه در سورهٔ نور میفرماید که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو
والاصال رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوما
تتقلب فیه القلوب والابصار بتحقیق که خالص کرده است خدای پیغمبران را از برای امری بعد از آن
خالص کرده است ایشان را حال آنکه تصدیق کرده شده اند در همهای آلهی پس در سورهٔ فاطر فرموده
که وان من امة الا خلا فیها نذیر یعنی نیست امتی الا آنکه گذشته است در میان ایشان بیم دهنده
بحیرت افتاد کسی که جاهل و نادان شد و هدایت یافت کسی که بینا شد و تعقل کرد چه خدای میفرماید یعنی
در سورهٔ حج که فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور یعنی کور نمیشود چشمها ولیکن کور
میشود دلهایی که در سینها اند و چگونه هدایت یابد کسی که نمی بیند و چگونه ببیند کسی که تدبر و پیروی
نمیکند پیروی کنید رسول خدای و اهل بیت او علیهم را و اقرار نمایید بآنچه از نزد خدای فرود آمده
و پیروی کنید آثار هدایت را که ایشان علامات امانت و تقوی اند و بدانید که اگر مردی انکار عیسی بن
مریم کرده و اقرار بسوای او از پیغمبران نموده باشد ایمان نیاورده و از عقب نقش پا روید راه را
بجستجوی مقام نور و بجوئید از عقب پردها اثرها را که کامل کنید امر دین خود را و ایمان آورید بخدا
که رب شماست و بمحمد صلعم درین آیه فرموده که قسم بخدا که مرا نخوانید مینبری برای گنجینه که نفع نمیکند
سه یا حدی از شما تا آنکه ایشان بجا آورم کنید گویم معنی آن اکنون گذشته پس کسی که خواهد بتحقیق
آنرا و کسی که خواهد کفر ورزد بآن که ما منزلهای هدایت و ائمه تقوا ایم و بما دعا مستجاب میشود و بلا دفع میشود
و بما باران فرود می آید و نزد علم ما که از آسمان آمده عاجز میشود زبانهای علما و ماییم در حطه و کشتی نوح

و ما پهلوی خدائیم کسی که تقصیر کنند درباره ما ندا میکنند روز قیامت بحسرت و ندامت و مائیم ریسمان
محکم خدائیم که کسی که چنگ درزنند بآن هدایت می یابد براهی راست و همیشه دوست ما رانده شده
و اذیت یافته و تنها و رد شده و منع کرده شده و تکذیب کرده شده و اندهگین کرده شده و بلی
دلگیر میباشد و دوست ما نزد خدای گرامیست و هم آنحضرت بیجاء که گفت که آفریده نشده الا از بهر
آنکه عبادت رب خود کنی و شناخته و دانسته شود بتو علوم دین و صلاح یابد و درست شود
بتو راه حق و گمراه شده است از تو هر آنکه گمراه شده و هرگز هدایت نمی یابد بسوی خدای کسی که
هدایت نیافته است بسوی تو و بسوی ولایت و دوستی تو و اینست که رب من میفرماید که وانی
لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی کسی که هدایت یابد بسوی ولایت و
دوستی تو و این آیه که دلالت میکند بر آنکه ایمان و عملهای صالح نفع نمیدهد مگر بعد از هدایت یافتن
منافات ندارد با آیه سوره انبیا که ومن یعمل من الصالحات وهو مومن فلا کفران لسعیه که معنی
اینست که کسی که بکند از عملهای صالح و حال آنکه مومن باشد پس نیست کفرانی یعنی ضایع کردن
سعی او را و دلالت میکند بحسب ظاهر بر آنکه عملهای صالح ضایع نمیشود چه هر دو آیه دلالت میکنند
عمل صالح غنی و بی‌نیاز میگرداند مگر بعد از هدایت یافتن جهة آنکه نیست چنانکه هر کس که ایم
ایمان برو باشد سزاوار و مستحق نجات باشد از چیزی که هلاک و تباه میشوند بآن گمراهان و اگر چنان نیست
میبود یهودان با اعتراف بتوحید و یگانگی خدای و اقرار بخدای و سایر آنانکه اقرار کننده اند بتوحید
و یگانگی خدای از ابلیس و کسیکه در کفر فرعون و بیند نجات یافته میبودند و خدای آنرا بیان فرموده
یعنی در سوره انعام که الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون یعنی
آنانکه ایمان آورده اند و مخلوط نکرده اند ایمان خود را بظلمی آنجماعت از برای ایشانست امن و ایشانند
هدایت یافتگان بولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام و فرموده یعنی در سوره مایده که الذین قالوا
امنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم یعنی آنانکه گفتند ایمان آورده ایم بدهنهای خود و ایمان نیاورده است
دلهای ایشان و امثال اینها از احادیث و منزلهاست که شرح آن دراز میکشد و از آنجمله است آنکه ایمان
بر دو وجه است ایمان بدل و ایمان بزبان و ایمان بدل تسلیم رب است و کسی که تسلیم کند امور را
بمالک آن از امر او تکبر نمیورزد چنانچه تکبر ورزید ابلیس از سجده آدم و تکبر ورزیدند اکثر امتها از اطاعت

پیغمبران

پیغمبران خود پس نفع نکرد ایشانرا توحید و یگانه دانستن خدای چنانچه نفع نکرد ابلیس را سجده طول داد
چه وی یک سجده در چهار هزار سال کرد که اراده از آن نداشت غیر از زخارف دنیا و مهلت
یعنی زندگی تا روز قیامت پس همچنین نفع نمیکند نماز و صدقه الا با هدایت یافتن براه نجات
راههای حق و خدای قطع عذر بندگان خود کرده است بیان کردن آیها و فرستادن پیغمبران خود
تا نبوده باشد مردم را بر خدای حجتی بعد از پیغمبران و خالی نگذاشته است زمین خود را از کسی که
عالم و دانا باشد بآنچه خلایق بآن محتاج میشوند و تعلیم کننده باشد بر راه نجات آنجماعت که مثل
و خدای بیان آن در شان امتهای پیغمبران کرده و ایشانرا مثلها از برای آخر زمان گردانیده
قول خدای درباره قوم نوح یعنی در سوره هود که وما امن معه الا قلیل و قول خدای یعنی در سوره
اعراف که ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون و قول خدای درباره حواریین عیسی یعنی
در سوره آل عمران آنجا که عیسی بنی اسرائیل میگوید که من انصاری الی الله یعنی کیانند یاری کنندگان
من بسوی خدای جواب میگویند حواریین که دوازده نفر بودند که نحن انصار الله امنا بالله واشهد
بانا مسلمون یعنی مائیم یاری کنان خدای ایمان آورده ایم بالله و گواه باش بآنکه ما اسلام
آورندگانیم یعنی ایشان تسلیم میکنند از برای اهل فضل فضیلت و زیادتی ایشانرا و از امر رب خود
تکبر نمیورزند پس جواب ندادند عیسی را از امت الا حواریین و بتحقیق که گردانیده و قرار داده است
خدای از برای علم اهلی و واجب کرده است بر بندگان اطاعت ایشانرا و فرموده یعنی در سوره
نسا که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و فرموده یعنی در سوره مذکوره که ولو ردوه الی الرسول
والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و فرموده یعنی در سوره توبه که اتقوا الله وکونوا مع
الصادقین و فرموده یعنی در سوره آل عمران که وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم و فرموده یعنی
در سوره بقره که واتوا البیوت من ابوابها یعنی بیائید بخانها از درهای آن و خانها خانهای علمیست که امانت
سپرده است خدای آن علم را بپیغمبران و درهای آن خانها اوصیا اند و هر کس که عملی از عملهای خیر
بدست برگزیدگان خدای و عهدهای ایشان و حدها و شریعتها و سنتها و علوم دین ایشان کند
مردود است و مقبول نیست و اهل آن عمل و کنندگان آن در مقام کفرند و اگرچه صفت ایمان
شامل ایشان باشد آیا نشنیده قول خدا را در سوره توبه که وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا

درهای آن ه

باسه و برسوله ولا یاتون الصلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا وهم کارهون پس از اهل ایمان کسی که
هدایت براه نجات نیابد غنی و بی‌نیاز منکر داند او را ایمان او بخدای با وجود دفع کردن او حق اولیا
خدا را و نفعی باو نمیدهد و عمل او حبط و باطل میشود و او در آخرت از زیانکاران باشد و همچنین میفرماید یعنی
در سوره مومن که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا و این معنی در کتاب خدای عزوجل بسیارست و معنی
ولایت و دوستی است خدای سبحانه فرموده یعنی در مایده که ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا
فان حزب الله هم الغالبون یعنی و کسی که دوست دارد خدا و پیغمبر او و آنانرا که ایمان آورده اند
پس بتحقیق که جماعت و یاری کنان خدای غلبه کنندگانند و آنانکه ایمان آورده اند درین موضع ائمه اند
بر خلایق از حجتها و اوصیا در هر عصری بعد از عصری و نیز هست چنانکه هر کس که اقرار کنند از
اهل قبله بشهادتین یعنی لا اله الا الله و محمد رسول الله مومن باشند چه منافقان گواهی لا اله الا الله و
محمد رسول الله میدادند و دفع میکردند عهد پیغمبر صلعم را بآنچه عهد کرده بود با آن از دین و عزیمتهای خدا
و براهین و دلایل نبوت و پیغمبری خود بوصی خود و در دل داشتند کراهت از برای آن و نگشتن
آنچه وی محکم کرده بود در وقت امکان آن امر از برای ایشان آنچنانکه خدای بیان آن از برای پیغمبر خود
فرموده یعنی در سوره نسا که فلا وربک لا یومنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا
مما قضیت ویسلموا تسلیما و فرموده یعنی در آل عمران که وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و مثل قول خدای یعنی در سوره انشقاق که لترکبن طبقا عن طبق
یعنی میروید البته براه آنانکه پیش از شما بودند از سنتها بغدر و مکر با اوصیا بعد از انبیا و پیغمبر و در کتاب
خدای عزوجل بسیارست و بر پیغمبر صلعم تاول عاقبت امور ایشان و اطلاع دادن خدای او را بر ابطال
ایشان شاق آمده ایزد تعالی بوی وحی فرستاد یعنی در سوره فاطر که فلا تذهب نفسک علیهم حسرات
ولا تاس علی القوم الکافرین فَاُولٰٓئِکَ یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَلَا یُظْلَمُوْنَ یعنی آنگروه
داخل میشوند بهشت و ظلم کرده نمیشوند قمی گوید یعنی از جزای اعمال ایشان کم کرده نمیشود
شَیْئًا ۝ ٧٥ جَنّٰتِ عَدْنِ الَّتِیْ وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهٗ بِالْغَیْبِ عشر ٧
بهشتهای عدن آنچنان بهشتهای عدنی که وعده کرده است رحمن بندگان خود را بغیب قمی گوید
یعنی که غایب است از ایشان اِنَّهٗ کَانَ وَعْدُهٗ مَاْتِیًّا ۝ بتحقیق که او یعنی خدای ... وعده

آمده

آمده شده لَا یَسْمَعُوْنَ فِیْهَا نشنوند در آن بهشت لَغْوًا لغوی و زیادتی سخنی
اِلَّا سَلٰمًا مگر سلامی قمی گوید یعنی لیکن میشنوند در آن بهشتها سخن سلامتی یا سلام ملائکه را
که با ایشان میکنند وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیْهَا و از برای ایشانست رزق ایشان در آن بهشت
بُکْرَةً وَّعَشِیًّا ۝ صبح و عشا یعنی عصر قمی گوید یعنی دو طرف روز و مثل این در بقره و
آل عمران و درین سوره گذشت و این در شان بهشتهای دنیا باشد پیش از قیامت بدلیل قول
خدای که بکرة و عشیا چه بکره و عشی نباشند الا از شب و روز و نباشند در آخرت در بهشت
خلد موعود و نباشد صبح و عشا مگر در بهشتهای دنیا پیش از روز قیامت که ارواح مومنان
بآنجا میروند و آنجا طلوع میکند آفتاب و ماه و حق تعالی در سوره دهر میفرماید که لا یرون فیها شمسا ولا
زمهریرا یعنی نمی بینند در بهشت خلد موعود آفتاب و نه زمهریری و این آیه رد است بر آنانکه منکر ثواب
و عقاب اند در برزخ یعنی در دنیا بعد از مرگ پیش از قیامت و مثل اینست آیه سوره مومن که النار
یعرضون علیها غدوا و عشیا ویوم تقوم الساعة یعنی عرض کرده میشوند آل فرعون بر آتش صبح و
عشا و روزی که قایم میشود قیامت و صبح و عشا نمیباشند مگر در دار دنیا و اما در قیامت که دار
خلود است صبح و عشا نمیباشد و برادر شهاب بن عبد ربه با امام جعفر ع از وجعها و تخمها یعنی امتلا
شکوه کرده آنجناب فرمود که چاشت و شام بخور و در میان آن دو چیزی مخور آیا نشنیده که خدای
عزوجل میفرماید که لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِیْ نُوْرِثُ مِنْ
عِبَادِنَا مَنْ کَانَ تَقِیًّا ۝ اینست بهشت آنچنان بهشتی که میراث میدهیم از بندگان
کسی را که بوده باشد پرهیزگاری وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آییم قمی گوید یعنی وقتی بعد از وقت
و این حکایت است از قول جبرئیل به پیغمبر صلعم در وقتی که بنزول سوره کهف تاخیر شد چنانچه گذشت
اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّکَ مگر بامر صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده تو ای محمد لَهٗ از برای او
یعنی از برای رب تست مَا بَیْنَ اَیْدِیْنَا وَمَا خَلْفَنَا آنچه پیش است و آنچه
عقب است و مثل این دو عبارت در بقره گذشت وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ و آنچه میان
آنست قمی گوید یعنی از مکانها و وقتها یعنی از جایی بجایی نقل میکنیم و وقتی غیر وقتی فرود نمی آییم الا
بامر رب تو و بمشیت او وَمَا کَانَ رَبُّکَ و نیست صاحب و آفریننده و نعمت و رزق

دهنده تو ای محمد نَسِیًّا ۵ فراموش کننده پس بنا برین آیه خدای سبحانه نیست چنانکه
فراموش کند و نه چنانکه غافل شود بلکه وی حفیظ و علیم است پس اگر سوره اعراف که فالیوم ننسیهم
کما نسوا لقاء یومهم هذا یعنی پس امروز ترک میکنیم ایشانرا همچنانکه ترک کردند ایشان مستعد شدن را
از برای ملاقات این روز خود پس نسیان از خدای ترک است و نسیان و سهو نیست مگر
مخلوق حادث را چنانکه درین آیه میفرماید که وما کان ربک نسیا و نیز خدای جزا میدهد کسی را
که او را و ملاقات روز خود را فراموش کند با آنکه فراموش میفرماید ایشان خودشانرا چنانکه
در سوره حشر میفرماید که نسوا الله فانسیهم انفسهم و نیز مراد از نسیان آنست که ثواب نمیدهد ایشانرا
چنانکه ثواب میدهد دوستان خود را که در دنیا اطاعت کننده و یاد کننده بودند بخشش کردن
باو و پیغمبران او و آورده شد و غایبانه از و ترسیدند و عرب در باب نسیان میگویند که فلانکس مرا
فراموش کرد و یاد مکرد یعنی بخیر امر و بخیر یاد نکرد و مثل این آیت آیه مذکوره سوره اعراف
پس میان این آیها منافات نیست و از امام جعفر علیه السلام از تیمم درست پرسیدند فرمود که
مسح میکنی بر دو کف خود از آنجا که بریده شده و گفت که وما کان ربک نسیا گویم یعنی خدای
او را ترک نمیکند بلکه ثواب میدهد رَبُّ صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده
السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ آسمانها و زمین و معنی گوید که یعنی اوست رب آسمانها و زمین و
نیست رب تو فراموش کننده رب آسمانها و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ
و آنچه در میان آن دو است پس عبادت کن او را ای محمد وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ
و صبر کن از برای عبادت او معنی گوید یعنی تشویش مکش بدیر آمدن وحی گویم یعنی نزول سوره
کهف هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا ۵ آیا میدانی از برای او همنامی معنی گوید یعنی مثلی که
سزاوار آن باشد که آنرا اله نامند این آیه منافات ندارد با آنکه آدمی را سمیع و بصیر و ملک و رب
جهت آنکه معنی این آیات آنست که دانسته نمیشود احدی که اسم او الله باشد غیر خدای سبحانه پس الله
بزرگترین نامهاست از نامهای خدای و اسمی است که سزاوار نیست که نامیده شود بآن غیر خدای و
نشده است بآن مخلوقی و خدای عز و جل مباح کرده است از برای مردم نامها را و بخشیده است آنها را
بایشان و گاه واحدی را واحد میگویند و خدا را واحد میگویند و احدی را قوی میگویند و خدای قوی

خمس

ومعنی

و صانع میگویند و خدای صانعست و رازق میگویند و خدای رازقست و سمیع و بصیر میگویند و
خدای سمیع و بصیر است و امثال آن پس کسیکه آدمی را واحد گوید آن نامیست از برای او و
او را شبیه هست و خدای واحد است و آن نامی است از برای وی و چیزی شبیه او نیست و معنی
یکی نیست و نامها از برای آنست که دلالت کننده باشد بر صاحبان نامها جهت آنکه آدمی اگر چه میگوییم
خبر نمیدهیم که واحد است الا آنکه که فرد باشد و میدانیم که آدمی بالذات در معنی واحد نیست جهت
آنکه اعضاء او مختلف است و اجزاء او مساوی نیست و گوشت او غیر خون وی و استخوان او غیر پی وی
و موی او غیر ناخن وی و سیاهی او غیر سفیدی وی است و همچنین سایر خلق و انسان واحد است
در اسم و واحد نیست در اسم و معنی و خلقت پس هرگاه خدا را واحد گویند پس وی احدیست که نیست
واحدی غیر او جهت آنکه اختلاف در وی نیست و خدای تبارک و تعالی سمیع و بصیر و قوی و عزیز و حکیم و
علیم است پس بپرهیز از آنکه تفسیر کنی قرآنرا برای خود تا آنکه از علما گویم یعنی از آل محمد علیهم السلام فرا گیری
چه بسا آیات و تنزیل که شبیه است بکلام بشر و آن کلام خداست و تاویل آن شبیه نیست بکلام بشر
و چنانکه شبیه نیست چیزی از خلق او بوی همچنان شبیه نیست فعل او بچیزی از افعال بشر و نیست
چیزی از کلام او بکلام بشر پس کلام خدای سبحانه صفت اوست و کلام بشر فعل وی است پس
تشبیه مکن کلام خدا را بکلام بشر که هلاک و تباه و گمراه میشوی ۵ ابن عباس آیه حکایت از قول
دهریه که منکر زنده شدنند در قیامت و آیه ششم منسوخ شده پس از ایشان حکایت کرده میفرماید که
وَیَقُوْلُ الْاِنْسَانُ و میگوید انسان یعنی دهری اَاِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ
اُخْرَجُ که آیا هرگاه بمیرم زود باشد که بیرون آورده شوم معنی گوید یعنی از زمین یا از حالت مرگ
حَیًّا ۵ زنده اَوَلَا یَذْکُرُ آیا و یاد نمیکند معنی گوید یعنی تفکر نمیکند الْاِنْسَانُ
اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ و انسان که بتحقیق که ما آفریدیم او را پیش از آن و حال آنکه لَمْ یَکُ
شَیْئًا ۵ نبود چیزی یعنی نبود بعد از آن ذکر و یاد کرد معدوم خدای گویم یعنی از برای فرشتگان که
گفت انی جاعل فی الارض خلیفة و بروایتی یعنی نه تقدیر و تکوین و حاصل شده بود و بروایتی یعنی نبود چیزی
در کتاب و نه در علم گویم یعنی نه در لوح محفوظ و نه در علم فرشتگان یعنی تکرار فرشتگان اعلام نفرموده بود
و معنی گوید یعنی اگر تفکر و تامل میکرد انسان ابتدای آفرینش را انکار نمیکرد و آیه اول سوره دهر که هل اتی علی

الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یعنی آیا آمد بر انسان هنگامی و وقتی از دهر که نبود چیزی یاد کرده

یعنی نبود در علم و نه در ذکر و بروایتی یعنی در علم و نبود در ذکر و در نسخه بود در علم و نبود در ذکر کویم یعنی

در علم خدای نبود در ذکر و یاد فرشتگان یعنی بلکه یاد کرده بود و بروایتی یعنی تقدیر شده بود و

یاد کرده نشده بود و بروایت دیگر یعنی چیزی بود و مذکور نبود کویم یعنی چیزی بود در علم خدای

بلکه ذکر نشده بود و پیغمبر صم یعنی عم فرمود که نعمتها را بشمار و بگوی که چیست اولین نعمتی که

خدای بتو عطا فرمود جواب کفت انکه آفرید مرا و حال انکه نبودم چیزی یاد کرده شده فرمود

راست کفتی و چون خدای کامل و تمام کرد خلق آسمانها را و زمین خالی بود و در ان کسی نبود فرشتگان

چنانچه در سوره بقره کذشت کفت که انی جاعل فی الارض خلیفة کفتند که اتجعل فیها من یفسد فیها و

یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک کفت خدای سبحانه که انی اعلم ما لا تعلمون پس

جبرئیل را فرستاد تا از ادیم زمین قبضهٔ خاکی بر کرفت کویم روایت شده که ادیم زمین

چهارم است پس خمیر کرد آن خاک را باب خوشکوار و آب شور و ترکیب کرد در ان طبع

پیش از انکه روح در آدم دمد پس آفرید او را از ادیم زمین و از جهت آدم نامیده شد چه انکه

آن خاک را با آب خمیر کرد و آمیخت آنرا با آب پس افکند آن کل را در کوه مثل کوه بزرگی و

ابلیس آنروز خازن بود در آسمان تخستین و وی داخل میشد در آدم شده از دبر او و بیرون آمد بعد از ان

بر شکم او دست زده میکفت که برای چکار آفریده شده اکر بالاتر از من شده البته اطاعت تو

نمیکنم و اکر فروتر از من شده عیب تو میکنم پس در بهشت از وقت آفریدن تا وقت دمیدن

روح در وی هزار سال ماند پس آفرید خدای او را از آب و کل و نور و تاریکی و نوری از نور خدای

و نور صورت ایمان او و ظلمت صورت کفر و ضلالت و کل صورت لرزش و ضعف و لرزیدن

در وقت رسیدن آب شد و آفرید او را از چهار طبع خون و بلغم و صفرا و باد و ابنست قول خدای

درین آیه که اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا و این آیه و آیتهای بسیار دلالت میکنند

بر بدا که تفصیل در آیهٔ سوره رعد که یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب ایراد کردیم بعد از ان

خدای عزوجل قسم بخود یاد کرده میفرماید که فوربک پس قسم بصاحب و آفریننده و نعمت و

رزق دهندهٔ تو ای محمد قسم یکی که لنحشرنهم البته حشر میکنیم است را یعنی یکجا جمع میکنیم

البته

ایشان را روز قیامت والشیاطین و شیاطین را قمی کوید یعنی با شیاطین که قرین ایشان اند

ثم لنحضرنهم حول جهنم بعد از ان البته حاضر میکردانیم ایشان را در دور

جهنم و معنی دور جهنم اینست که دریای محیط روز قیامت آتش میکردد و اینست که در سوره تکویر

میفرماید که واذا البحار سجرت یعنی و آنگاه که دریاها افروخته میشود یعنی روز قیامت بعد از ان حاضر

میکرداند ایشان را خدای در دور جهنم و میکذارد و قرار میدهد صراط را از زمین تا بهشتها و این

دلیلست بر انکه دوزخ در زمین است چنانچه آیهٔ سوره اعراف که لا تفتح لهم ابواب السماء و لا

یدخلون الجنة یعنی کشاده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل نمیشوند بهشت دلیلست

بر انکه بهشتها که مومنان همیشه در انجا خواهند بود در آسمانست جثیا حال انکه بر زانوها

ایستاده باشند قمی کوید یعنی از هول قیامت ثم لننزعن بعد از ان البته بیرون

میکنیم من کل شیعة از هر طایفه قمی کوید یعنی از هر امتی که دینی تبع کرده باشند

ایهم اشد علی الرحمن عتیا هر کدام که سخت تر است بر رحمن از روی

سرکشی قمی کوید یعنی کسانی را که عاصی ترند بجهنم می افکنیم ثم لنحن اعلم بالذین

هم اولی بها بعد از ان ما دانا تریم بانکه ایشان سزاوار ترند بان یعنی بجهنم

صلیا از روی کرمی و ان منکم الا واردها نیست از شما کسی مکر انکه وارد

شونده است یعنی وارد میشود بجهنم کان هست آن علی ربک بر صاحب و آفریننده

نعمت و رزق دهندهٔ تو ای محمد قمی کوید یعنی وارد شدن بجهنم حتما واجبی قمی کوید که ادا

کرده است آنرا خدای بر خود مقضیا بجا آورده شده قمی کوید یعنی وعده است که خلاف

نمیشود این آیه منسوخ شده است بآیهٔ سوره انبیا که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها

مبعدون لا یسمعون حسیسها و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر یعنی بتحقیق که

آنانکه سبقت کرده است از برای ایشان از ما خوبی آنجماعت از ان آتش دوزخ دور کرده شدگانند

نمیشنوند صدای آن آتش را و ایشان در انچه خواهش میکنند نفسهای ایشان همیشه خواهند بود

بهشت اند و بغم نمیکند ایشان را فزع اکبر یعنی فزع روز قیامت و امام جعفر عم بجیس بن ابو العلا

آیا نشنیده که میکویند که وارد شدیم باب فلان جماعت و آن در و دست و لازم نداده که او داخل

عشر ۸

آن شوند پس مؤمن وارد میشود و داخل نمیشود باتش گوییم چنانچه در آیه سوره هود گذشت و زد آنست که
قوم با آنجایگاه روند و مشرف شدند بر آب و پیغمبر صلعم در وصیتها که با بوذر میکرد فرمود که ای ابوذر
دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مؤمن شب را بصبح نمی آرد در دنیا مگر اندوهناک و چگونه
مؤمن اندوهناک نباشد که خدای وعده داده است که او وارد جهنم میشود و وعده نداده است که
از جهنم باز میگردد ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا بعد از آن نجات
میدهیم آنانرا که تقوی ورزیده اند و میگذاریم ظلم کنندگانرا در آن یعنی در جهنم جِثِيًّا ۝ حال آنکه
بر سر زانوها ایستاده باشند قمی گوید یعنی حال آنکه انداخته شدگان باشند در آتش چنانچه بوده
این جهت و صفت آیه در شان علی و ائمه آل محمد علیهم السلام و ولایت و دوستی ایشان و در شان صاحب الامر
و در شان قریش نازل گشته و نیز آیه ششم تا یازدهم در شان خباب بن ارت و عاص بن وائل
که از جمله استهزا کنندگان بود به پیغمبر صلعم و آیه دوازدهم در شان آنانکه ادا خمس و زکوة و معروف
یعنی عطا و بخشش نمیکنند و آیه سیزدهم در شان عمر و آیه چهاردهم در شان شیعیان علی علیه السلام و آیه پانزدهم
در شان دشمنان وی و آیه بیست و ششم در شان بنی امیه و منافقان و کافران و آنانکه گفتگو و
جدال و خصومت میکنند نازل شده و آیه پنجم رد است بر آنانکه اعتقادشان اینست که ایمان
زیاد و کم نمیشود و سبب نزول این آیه ها آن بود که پیغمبر صلعم قریش را بولایت و دوستی آل محمد علیهم السلام
دعوت فرمود و ایشان رمیدند و انکار کردند پس میفرماید که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
بَيِّنَاتٍ و هرگاه خوانده شود بر ایشان آیتهای ما که واضحند قمی گوید یعنی معنیهای آنها و صحت
بخودی خود یا بیان پیغمبر یا اعجاز آن آیتها و صحت قَالَ میگویند از روی سرزنش الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کفر ورزیده اند از روی سرزنش لِلَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند یعنی آنانرا
که اقرار کرده اند بامیر المؤمنین و ائمه اهل بیت علیهم السلام بولایت و دوستی أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ
که کدام از دو فرقه قمی گوید یعنی مؤمنان و کافران خَيْرٌ مَقَامًا بهترند بحسب مقام قمی
گوید یعنی جای ایستادن یا مکان و ابن کثیر قاری مُقاماً بضم میم خوانده یعنی بحسب جای اقامت و
منزل وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ۝ و بهترند بحسب مجلس و جای جمعیت و این سخن قمی است پس
ایزد تعالی بر ایشان رد کرده میفرماید که وَكَمْ و چند یعنی بسیار أَهْلَكْنَا هلاک کردیم

قمی گوید یعنی هلاک کردیم ما چندی را قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ پیش از ایشان از قرنها یعنی از
اهلهای پیشین و مثل این اول آیه در سوره انعام گذشت هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا
وَرِئْيًا ۝ که ایشان بهتر بودند بحسب اثاث خانه و منظر و مراد باینها جامه و خوردنی و اسباب است
و روایت شده که اثاث متاع خانه و رئی جمال و خوبی منظر است یعنی خوش رویی قمی گوید که
اثاث متاع خانه است و بعضی گفته اند که نو آنست و خرثی کهنه و زبون آنست و رئی منظر و
هیئت است مشتق از رؤیت یعنی چیزی که دیده میشود مثل اسباب و مال و نیز قمی گوید که لفظ
بیان میکند که تمتع و برخورداری دادن ایشان استدراج است که بهلاکت افکنده نه اکرام و میفرماید که
قُلْ بگوی ای محمد مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ کسی که بوده باشد در گمراهی قریش که در گمراهی
بودند که ایمان نمی آوردند بولایت و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام ولایت و دوستی ائمه اهل بیت
پس بودند گمراه شوندگان و گمراه کنندگان فَلْيَمْدُدْ پس باید که بکشد قمی گوید یعنی سزاوار
است که بکشد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا ۝ از برای او رحمن کشیدنی قمی گوید یعنی کشش مهلت
میدهد او را بدرازی عمر و تمتع و برخورداری با آن کشش میدهد خدای از برای قریش در گمراهی
طغیان ایشان تا آنکه بمیرند پس میگرداند خدای ایشانرا بدترین بحسب مکان و ضعیفترین بحسب لشکر
گوییم چنانچه میفرماید که حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ تا آنکه هرگاه ببینند آنچه را که وعده
داده شده اند که آن خروج و ظهور صاحب الامر است که آنرا ساعت میگویند إِمَّا قمی گوید
تفصیل وعده داده شده کرده میفرماید که الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا ساعت که آن
مرگ است فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند آنروز آنچه بایشان نازل میشود از خدای
بدست صاحب الامر علیه السلام و اینست که میفرماید مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا آنکه کیست بدترین بحسب مکان
و جای یعنی نزد صاحب الامر علیه السلام وَأَضْعَفُ جُنْدًا ۝ و ضعیفترین بحسب لشکر و یاری کردن
و مثل این عبارت در سوره جن که حتی اذا راوا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرا و اقل عددا
معنی و تفسیر آن اینست که پیغمبر صلعم گفت ای علی تو قسمت کننده آتش دوزخی میگوید که این آتش از آن
کس از تست و این کس از تو گفتند ای محمد آنچه وعده میدهی ما را از معامله علی بن ابیطالب و دوزخ
چه زمان میشود پس خدای این آیه را نازل ساخت که حتی اذا راوا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرا

عذاب که آن کشته شدن است

خمس

وقل عدداً یعنی تا آنگه هرگاه ببینند آنچه را که وعده داده شده اند ومراد بآن صاحب الامر ع وبازی
وامیر المؤمنین ع است در رجعت یعنی زمان ظهور آنجناب وزنده شدن مردگان وباز بدنیا آمدن
ایشان پس زود باشد که بدانند که کیست ضعیفترین بجهت یاری کننده وکمترین بجهت عدد و
آنست سخن امیر المؤمنین ع که بعمر گفت که ای پسر صهاک قسم بخدای که اگر نه عهدی از رسول خدا
وکتابی از خدای سبقت یافتی دانستی تو که کدام از ماست ضعیفترین بجهت یاری کننده وکمترین
بجهت عدد پس چون پیغمبر ص خبر داد باصحاب آنچه را که واقع میشود از رجعت در زمان صاحب الامر
گفتند آن چه زمان میشود پس خدای عز وجل آیه بعد از آن نازل فرمود که قل ان ادری اقریب ما توعدون
ام یجعل له ربی امداً یعنی بگوی ای محمد که در نمی یابم که آیا نزدیکست آنچه وعده داده میشوید یا میگرداند
وقرار میدهد از برای آن رب من مدتی وکلام مذکور ومثل آن مکرر از علی ع سر زد یکی در وقتی که
وفات یافت ومردم بسبب ابابکر وعمر بفتنه در افتادند وبیعت با ابابکر کردند وتنها ماند احدی الا
علی ع وبنی هاشم وابا ذر ومقداد وسلمان با اندک مردمی ابابکر قنفذ را با جمعی فرستاده علی ع را
ریسمان در گردن جهة بیعت آوردند پس عمر گفت ای علی قسم بخدای که اگر بیعت نکنی سرا بقتل
میرسانیم آنجناب گفت که قسم بخدای که اگر نه قضا از خدای سبقت یافتی وخلیل من یعنی پیغمبر ص
عهدی که با من کرد که از آن تجاوز نمیکنم کردی دانستی تو که کدام از ماست ضعیفترین بجهت یاری کننده
وکمترین بجهت عدد ویکی بعد از قصه فدک واراده خالد بن ولید قتل آنجناب را بامر ابابکر وعمر
که آنجناب خالد را گرفته وباز رها کرده گریبان عمر را گرفته گفت ای پسر صهاک اگر نه عهدی از رسول خدا
وکتابی از خدای سبقت یافتی دانستی تو که کدام از ماست ضعیفترین بجهت یاری کننده وکمترین بجهت عدد
ویزید وزیاد میکند آنروز الله الذین اهتدوا هدی خدای آنان را که راه
یافته اند هدایتی جهت پیروی صاحب الامر ع از این جهت که انکار او نمیکنند واین آیه رد است برآنکه
اعتقادشان اینست که ایمان زیاد وکم نمیشود والباقیات الصالحات وعملهای ماندگار
نیکو یعنی قول مومن که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر خیر عند ربک
بهترند نزد صاحب وآفریننده ونعمت ورزق دهنده تو ای محمد وخیر مرداً ۵ وبهترند
در بازگشتن ومثل این آیه در سوره کهف گذشت وچون پیغمبر ص را شب بآسمان بردند داخل بهشت

ثواباً
یعنی عمل صالح بهترست م

زمینهای

زمینهای هموار بسیار سفید دید ودر آن فرشتگان دید که بنا میگذارند خشتی از طلا وخشتی از نقره
وگاه دست باز میدارند پس بایشان گفت که چیست شما را که گاه بنا میگذارید وگاه دست باز میدارید
گفتند تا نفقه ما بیاید هرگاه نفقه ما بیاید بنا میگذاریم وهرگاه قطع شود دست باز میداریم گفت
نفقه شما چیست گفتند قول مومن در دنیا که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس
هرگاه آنرا گوید بنا میگذاریم وهرگاه قطع کند وساکت شود دست باز میداریم سبب نزول
این چهار آیه آن بود که خباب بن ارت را حقی بود بر ذمه عاص بن وائل بن هشام قرشی که یکی
از استهزا کنندگان بود پیغمبر ص نزد وی رفته تقاضای حق خود نمود عاص گفت آیا نه اعتقاد شما
اینست ومیگویید که در بهشت طلا ونقره وحریر هست گفت بلی اعتقاد ما اینست گفت پس در میان
من وتو وعده بهشت است پس قسم بخدای که داده میشود در بهشت پس بهتر از آنچه داده شده ام
من در دنیا پس حق عز وجل میفرماید که افرأیت آیا پس دیدی ای محمد الذی کفر
بآیاتنا وقال لاوتین مالا وولدا ۵ آنچنان کسی را که کفر ورزیده است بآیتهای ما
وگفت که داده میشوم البته مالی وفرزندی پس خدای جل جلاله رد دعوی او کرده میفرماید که اطلع
الغیب آیا آگاه شده است بغیب که دعوی میکند که داده میشود در آخرت مالی وفرزندی
سخن قاضی است ام اتخذ عند الرحمن عهدا ۵ یا گرفته است نزد رحمن عهدی
قاضی گوید یعنی از عالم الغیب عهدی بآن پس رد سخن او واگاه میکند که در آن تصور خطا کرده
میفرماید که کلا نه چنین است یعنی نگرفته است عهدی سنکتب زود باشد که بنویسیم
یعنی زود باشد که ظاهر کنیم باو که سخن او را نوشته ایم چه میان گفتن او ونوشتن کاتبان اعمال
نباشد که زود باشد توان گفت یا یعنی زود باشد که انتقام کشیم از وی چنانچه انتقام کشیده میشود از آنکه
جرم او نوشته شده باشد ما یقول ونمد له من العذاب مدا ۵ آنچه را
میگوید وبکشیم از برای او از عذاب کشیدنی یعنی عذاب او را دراز کشیم ونرثه ومیراث
بریم از وی قاضی گوید یعنی بعد از مردن او ما یقول آنچه را که میگوید قاضی گوید یعنی مال وفرزند او
ویأتینا ویاید ما را قاضی گوید یعنی بیاید نزد ما روز قیامت فردا ۵ یکتا قاضی گوید یعنی مال و
فرزندی که در دنیا داشت با او نباشد چه جای آنکه در آنجا زیاده باو داده شود واتخذوا

عشر ۹

مِنْ دُونِ اللهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا وگرفتند غیر از خدای خدایانی تا بوده باشند آن
خدایان لَهُمْ عِزًّا ۵ از برای ایشان عزت قمی گوید یعنی شفیعان ایشان باشند نزد خدای
كَلَّا نه چنین است یعنی نیست مر ایشان را آن خدایان عزت نخواهد بود سَيَكْفُرُونَ
بِعِبَادَتِهِمْ زود باشد که کفر ورزند بعبادت ایشان قمی گوید یعنی کفار جحد بدی عبادت
انکار عبادت آنها کنند و روایت شده که نیست عبادت در رکوع و سجود و لیکن عبادت
در اطاعت و انقیاد مردم نیز میباشد پس کسی که اطاعت کند مخلوقی را در معصیت خالق عبادت
او کرده باشد وَيَكُونُونَ و بوده باشند روز قیامت عَلَيْهِمْ ضِدًّا ۵ بر ایشان
ضدی و ضد قرینی است که مفارق نمیباشد با کسی گوییم مثل دو دشمن که کفو یکدیگر باشند در مکافات
و مثل شیطان که قرین و یار آدمی باشد و از او جدا نمیشود یعنی آن جماعت که گرفته اند آنها را غیر از
خدای خدایان میباشند ضد بر ایشان روز قیامت و تبرا و بیزاری میکنند از ایشان و از عبادت
ایشان و کفر میورزند بعبادت ایشان أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای محمد قمی گوید که مراد تعجب دادن
پیغمبر صلعم است از سخنان کفار و دوام ایشان در گمراهی و مصمم بودن ایشان بکفر بعد از وضوح حق
چنانچه آیه ما بعد بر آن ناطق است إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ
که بتحقیق که ما فرستادیم شیاطین را بر کافران قمی گوید یعنی مسلط کرده ایم شیاطین را
بر ایشان و آنها را قرین ایشان نموده ایم که جدا نمیشوند از ایشان تَؤُزُّهُمْ که بخارش و خار
خار در می آرند ایشان را قمی گوید که بحرکت در می آرند ایشان را أَزًّا ۵ بخارش و خار خار در آوردنی
بحرکت در آوردنی و اغوا میکنند ایشان را بر گناهان و نیز این آیه نازل شده است در شأن آنانکه
ادای خمس و زکوة و معروف یعنی عطا و بخشش نمیکنند میفرستد خدای بر ایشان سلطانی یا شیطانی
که انفاق کنند و بدهد آنچه را که بر ایشان واجب میشود از زکوة و خمس در غیر طاعت خدای و عذاب
کنند ایشان را خدای بر آن و معنی آیه اینست که چونکه ایشان طغیان ورزیدند در دنیا و در فتنه دنیا
در اطاعت مخلوق و گردنکشی و امتداد داد خدای ایشان را در طغیان و گمراهی فرستاد خدای بر ایشان
شیطانهای انس و جن را که بخارش و خار خار در می آرند ایشان را بخارش و خار خار در آوردنی و
تحریص میکنند و باز میدارند ایشان را بر اطاعت و عبادت آنان و کسی که اطاعت کند مخلوقی را

عبادت او کرده باشد پس خدای عزوجل میفرماید که فَلَا تَعْجَلْ پس تعجیل مکن ای محمد و سبب
نزول این آیه آن بود که پیغمبر صلعم قصد کشتن عمر کرده کس فرستاده علی عم را طلبید و آنجناب شمشیر
حمایل کرده آمد بعد از آن روی بجانب عمر نهاد پس خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود که فلا تعجل
یعنی تعجیل مکن عَلَيْهِمْ بر ایشان قمی گوید یعنی بانکه هلاک شوند تا آنکه تو و مؤمنان از شرهای
ایشان بیاسایید و زمین از [illegible] ایشان پاک گردد إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ۵
که نیست جز آنکه میشماریم از برای ایشان شمردنی در طغیان و فتنه و دروغ ایشان قمی گوید یعنی
میشماریم روزهای اجلهای ایشان را یعنی تعجیل مکن از برای ایشان بهلاک شدن که باقی نمانده است از برای
ایشان مگر روزها و نفسهای شمرده شده و از امام جعفر عم معنی این آیه را پرسیدند فرمود که شما چه میگویید
آن چیست گفتند که مراد عدد روزهاست فرمود که نه چنین است آنکه پدران و مادران آنرا میشمارند و لیکن
مراد عدد نفسهاست در طغیان و گمراهی و کفر ایشان يَوْمَ روزی که یعنی روز قیامت نَحْشُرُ
که حشر میکنیم یعنی یکجا جمع میکنیم الْمُتَّقِينَ متقیان را سواره بر شتران نجیب برگزیده و
زینها که از پوست باشند بدون چوب إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا ۵ بسوی رحمن حال آنکه رونده گان
باشند چنانچه نزد پادشاهان روند قمی گوید یعنی نزد رحمن چنانچه میروند رونده گان نزد پادشاهان
بحالتی که منتظر کرامت و انعام ایشان باشند وَنَسُوقُ و میرانیم قمی گوید چنانچه بهایم را
میرانند الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ۵ جرم کنندگان را بسوی جهنم حال
آنکه وردی باشند که وارد میشوند بآن یعنی بجهنم و ورد آنست که قوم بآنجا روند و مشرف شوند
بر آب قاضی گوید یعنی حال آنکه تشنگان باشند چه کسی که وارد آنجا میشود جز آن نیست که جهت
تشنگی میشود یا یعنی مثل حیوانات که وارد آنجا شوند و علی عم از پیغمبر صلعم تفسیر آیه یوم نحشر المتقین الی
الرحمن وفدا را پرسید فرمود که ای علی وفد نمیباشند الا شتر سواران آن جماعت مردانند که
از خدای پرهیز نموده اند پس دوست داشته است خدای عزوجل و مخصوص گردانیده است ایشان را
و راضی شده است از عملهای ایشان پس ایشان را متقیان نامیده بعد از آن فرمود که ای علی قسم
بخدائیکه دانه را شکافته و بنده گان را آفریده که چون مردم روز قیامت زنده و برانگیخته شوند بیرون
می آیند آن مردان از قبرهای خود حال آنکه رویهای ایشان سفید و سفیدی رویهای ایشان مثل

خمس

سفیدی برف و در بر ایشان جامها باشد که سفیدی آنها مثل سفیدی شیر باشد و در پاهای
ایشان نعلینها باشد از طلا که بند آنها از مروارید بود که میدرخشیده باشد و بروایتی بند آنها
از نور باشد و ملائکه استقبال ایشان کنند و شتران آرند از نور از شتران بهشت سفید بهشت
که بر آن شتران باشد زینهایی که از پوست باشند به چوب از طلا مرصع بدر یعنی مروارید بزرگ
و بیاقوت و بروایتی موشح باشند آن زینها بزبرجد و بیاقوت و جلهای آن شتران استبرق و
سندس و مهارهای آنها ریسمانهای سرخ و روشن و وارد شده که از زبرجد باشد و بروایتی مهارهای
آنها زنجیرهای طلا باشد پس سوار میشوند بر آن شتران و شتران پرواز کرده میبرند ایشان را بسوی
محشر با هر مردی هزار فرشته باشد از پیش و راست و چپ او میبرند بزفاف یعنی بسرعت
ایشان را تا آنکه برسانند ایشان را بدر بهشت خلد و بروایتی و نسخه بدر بهشت اعظم گویم یعنی در
اعظم بهشت و در در آن بهشت درختی باشد که در زیر برگه از آن صد هزار کس و بروایتی هزار
و در نسخه امتی سایه میگیرند و در طرف راست آن درخت چشمه پاک پاکیزه است پس از آن
چشمه شربتی و بروایتی شربت شربت بایشان میخورانند و آن پاک میکند خدای دلهای ایشان را
از حسد و میریزد از بشرهای ایشان موی را و اینست که خدای عز و جل میفرماید یعنی در سوره دهر
وسقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی و میخورانند بایشان رب ایشان شرابی یعنی شربتی پاک کننده
از آن چشمه پاک بعد از آن مراجعت مینمایند بچشمه دیگر که در طرف چپ آن درخت پس در آن
و بروایتی از آن چشمه غسل میکنند و آن چشمه زندگانی است پس هرگز نمیمیرند بعد از آن باز میدارند
ایشان را در برابر عرش و حال آنکه سالم گشته اند همیشه از آفتها و بیماریها و گرما و سرما پس حق تعالی
بفرشتگانی که با ایشانند گوید که حشر کنید یعنی یکجا جمع کنید اولیا و دوستان مرا در بهشت و
باز مدارید ایشان را با خلایق که سبقت یافته است رضای من از ایشان و واجب گشته است از برای
ایشان رحمت من پس چگونه اراده کنم که باز دارم ایشان را با صاحبان حسنها و گناهان پس میرانند
فرشتگان ایشان را به بهشت و چون بدر بهشت اعظم گویم یعنی بدر اعظم بهشت رسند ملائکه حلقه
بر در زنند و در صدا کرده صدای آن بهر حوریه که خدای آفریده و از برای اولیا و دوستان خود
در بهشتها مهیا ساخته رسد و چون صدای حلقه را بشنوند با اولیا خدا شاد گشته بیکدیگر گویند

که اولیا

که اولیاء خدای نزد ما آمدند پس از برای ایشان در گشاده شده داخل میکنند ایشان را بهشت و مشرف
میشوند بر ایشان گویم یعنی از قصرها بر شوهران خود از حور عین و از زنان آدمی گویم یعنی بخلقت و طبع
بشر نه آنکه فرزند آدم باشند پس میگویند آن حوریان و زنان مرحبا شما را چه بسیار بود شوق
بشما و اولیاء خدا نیز مثل آن بایشان میگویند پس میپرسند بدر رحمت و حال آنکه مردم مهموم و
غمناک در حسابند و ایشان میخورند و می آشامند و شادند پس امیر المؤمنین ع گفت یا رسول الله
آنجماعت کیانند فرمود که ای علی آنجماعت شیعیان تواند که در ولایت و دوستی تو خالص گشته اند
و تو امام ایشانی و اینست قول خدای که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزی که حشر میکنیم پرهیزکاران را
وفدی یعنی سوار بر زینهایی که از پوست باشند به چوب ونسوق المجرمین الی جهنم وردا یعنی و میرانیم
جرم کنندگان را بسوی جهنم وردی و ایشان دشمنان تواند که رانده میشوند باتش دوزخ بی حساب
و ابن بابویه بسند از مرد شیعه رازی ذکر میکند که گفت قصد مشهد رضا ع کردم و بخدام مشهد
مقدس گفتم که روضه را امشب از برای من خلوت کنند و کلید آنرا بمن سپارید چنان کردند پس
داخل روضه شدم و در را بستم و زیارت امام رضا ع کردم و بر بالای سر مبارک ایستاده چندانکه
خدای میخواست نماز گزاردم و شروع بخواندن قرآن از اول مصحف نمودم و صدای قرآن خواندن
میشنیدم که میخواند مثل آنچه من میخواندم نماز را قطع کرده بر دور روضه همه جا گردیدم و فحص و
جستجو نمودم کسی را ندیده بجای خود باز گشتم و شروع بتلاوت نمودم و آن صدا را میشنیدم که
میخواند چنانچه من میخواندم که قطع نمیشد تا آنکه باخر سوره مریم رسیدم خواندم که یوم نحشر المتقین الی
الرحمن وفدا ونسوق المجرمين الی جهنم وردا پس آن صدا را از قبر مبارک شنیدم که خواند که یوم
یحشر المتقون الی الرحمن وفدا ویساق المجرمون الی جهنم وردا تا آنکه قرآن را باخر رسانیدم و وی
نیز باخر رسانید چون صبح شد بنوقان رفتم و از بعضی قاریان از آن قرائت پرسیدم گفتند که
این قرائت در لفظ و معنی درست است لیکن در قرائت احدی نیافته ایم و بنشابور رفته از
بعضی قاریان از آن قرائت پرسیدم کسی از ایشان ندانست تا آنکه بری باز گشتم و از بعضی از
قاریان آنجا از آن قرائت پرسیدم گفتند که این قرائت رسول ص است از روایت اهل بیت ع
پس آن قرائت از برای من صحت یافت گویم متن این خبر بسیار مشوش و اختلاف در قرائت

اهل بیت علیهم السلام در قرآن بسیار است و تخصیص این دو آیه وجهی ندارد و اعتباری باین قرائت و
درست نیست که قرائت امام رضا علیه السلام باشد در حالت رحلت با آنکه ممکن است که آن از جهتی با
که غلط خوانده باشد بنابر اعتقاد بصدق رازی و مخفی نیست که آنچه در قرآن مکتوب است لفظ و معنی
مستقیم و درست است و روایتی از اهل بیت علیهم السلام شنیده نشده که دلالت بر تحریف این دو آیه
و نفوذ نماید آنچه را که رازی ادعا کرده که از قبر مبارک شنیده لَا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ
مالک نمی‌شوند شفاعت را یعنی گوید که تقدیر کلام چنین است که صاحب شفاعت نمی‌شوند روزی
که حشر میکنیم متقیان را بندگان از دو قسم مذکور متقی و مجرم و روایت شده که یعنی شفاعت نمیکنند و
شفاعت کرده نمی‌شوند کو یعنی مجرمان و قبول شفاعت ایشان نمی‌شود إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ
عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ۵ مگر کسانی که گرفته اند نزد رحمن عهدی بولایت و دوستی امیر
المؤمنین و ائمه علیهم السلام یعنی مگر کسیکه دین خدای داشته باشند بولایت و دوستی امیر المؤمنین و ائمه
بعد از وی علیهم السلام و اینست عهد نزد خدای و پیغمبر ص فرموده که کسی که نیکو بجا نیارد وصیت خود را
در وقت وفات نقص است او را و در نسخه ناقص است در مروت و عقل گفتند یا رسول الله چگونه
وصیت کند میت در وقت مرگ فرمود که چون وفات مرد در رسد و مردم و بروایتی اهل او
نزد وی جمع شوند بگوید که الهی ای آفریننده آسمانها و زمین داننده غیب و حضور رحمن رحیم عهد
میکنم بتو در خانهٔ دنیا که گواهی میدهم که نیست خدایی غیر تو یکتایی که ترا شریک نیست و محمد بنده
و پیغمبر تست و بهشت حق و آتش دوزخ حق و زنده شدن در قیامت حق و حساب حق و قدر
حق و عذاب و میزان حق است و دین چنانست که وصف کردهٔ و وضع کردهٔ و اسلام چنانست
که قرار دادهٔ و سخن چنانست که گفتهٔ و قرآن چنانست که فرود آوردهٔ و تویی خدای ملک حق
مبین جزا ده خدای محمد را بهترین جزا و تحیت کن بسلام محمد و آل او و تحیت و سلام محمد و آل او
بسلام ای تهیهٔ من در وقت اندوه من ای صاحب و یار من در وقت سختی من و ای ولی و
مباشر امور من و در تنهایی من و ای آلهی پدران من و آله مردم و اگذار مرا بنفس خود
که اگر واگذاری مرا بمن نزدیک میشوم بشر و دور میگردم از خیر پس بغفلت می افتم تنها و گردان
و قرار ده از برای من عهدی روز قیامت که برانگیخته و زنده میشوم بعد از آن وصیت کند بحاجت

که دارد و تصدیق این وصیت در قرآنست در قول خدای عز و جل که لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ
عند الرحمن عهدا این است عهد میت و وصیت حق است بر هر مسلمانی که حفظ کند این وصیت را
و بیاموزد و آنرا و علی علیه السلام گفت که این وصیت را پیغمبر ص تعلیم کرده گفت که جبرئیل آنرا بمن
تعلیم کرد و در سبب نزول این است آیه آن بود که نازل شد این آیها آنجا که گفتند قریش
که خدا را فرزندیست و فرشتگان زنانند و دختران خدایند پس میفرماید که وَقَالُوا و گفتند
اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ۵ که گرفته است رحمن فرزندی پس خدای بر ایشان رد کرده میفرماید که
لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئًا إِدًّا ۵ بتحقیق که آمده اید بچیزی عظیم از افترا و در نسخه بجای عظیم
تَکَادُ السَّمَاوَاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ نزدیکست که آسمانها شکافته و شق شوند از آن
که گفتند و از آنکه نسبت دادند بخدای وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ
هَدًّا ۵ و جدا و شق شود زمین و بروی در افتند کوهها شکسته یعنی گوید که این تقریر ادا
میکند یعنی هول و عظمت این کلمه بحیثیتی است که اگر بصورت محسوسی در آید این اجرام آنرا نشنوند
برنتابند و از شدت آن از هم بپاشند و رسوایی آن باعث غضب خداست که اگر حلم او نبودی
عالم از غضب بر گوینده آن خراب شدی و چون امام زین العابدین ع زنان را از کربلا بکوفه
آورد زینب دختر علی بن ابیطالب خطبهٔ ادا کرده در آن خطبه گفت که وای بر شما آیا میدانید
که کدام جگر محمد را شکافتید و کدام عهد را شکستید و کدام حشیم او را بیرون آوردید و کدام
حرمت او کردید و کدام خون او را ریختید لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه و
تنشق الارض و تخر الجبال هدا آوردید آنچه خواستید باطلاع زمین و آسمان آیا عجب دارید که
خون نبارید و عذاب آخرت رسواتر و رسوایی بیشتر است و شما یاری کرده نمیشوید أَنْ
دَعَوْا که طلبیدند و خواندند یعنی گوید که یعنی نزدیکست که آسمانها شکافته شوند که طلبیدند و
خواندند یا روی در افتند کوهها شکسته که طلبیدند و خواندند یا بدل از آنکه گفتند است یعنی از آنکه
طلبیدند و خواندند یا تقدیر کلام چنین باشد که موجب آن این بود که طلبیدند و خواندند یا کوهها
شکسته شوند از طلبیدن و خواندن یا کوهها شکسته شوند از نسبت فرزند بوی که طلبیدند و خواندند
لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا ۵ از برای رحمن فرزندی پس میفرماید که وَمَا یَنْبَغِی لِلرَّحْمَٰنِ أَنْ

عشر ۱۰

يتخذ ولدا ۝ و سزاوار نیست رحمن را که بگیرد فرزندی درخت هلی همیشه پربرگ بود
تا آنکه خوانده شد از برای رحمن فرزندی عزیز و جلیل و بزرگ ترش آن او که بوده باشد او را فرزندی
پس نزدیک بود که آسمانها شکافته و شق شوند از آنکه گفتند و زمین جدا و شق شود در آنوقت
درخت از حذر نزول عذاب با ولرزنیده خار از برای وی بهم رسید ان کل
من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا ۝ نیستند هیچ
کسانی که در آسمانها و زمینند مگر آنکه آینده رحمن اند بندهٔ یعنی گوید یعنی الا آنکه بندهٔ او بندهٔ و
اطاعت و انقیاد او میکنند لقد احصیهم بتحقیق که شمرده است ایشان را یعنی گویم
یعنی حصر و احاطه کرده است ایشان چنانچه بیرون نمیروند از علم و قدرت او وعدهم
و شمرده است ایشان را یعنی گوید یعنی شخصها و نفسها و افعال ایشان را عدا ۝ شمردنی و
کلهم آتیه یوم القیمة فردا ۝ و همهٔ ایشان آینده او یند روز قیامت یکتا
یعنی یکی یکی یعنی گوید یعنی بی برادران و یاری کنان پس از جمله چیزی بجنس او نیست تا او را فرزند
گیرد و مناسب او نیست که شریک از برای او قرار داده شود و نزد سبب نزول این آیه
آنست که امیرالمؤمنین علی ع در برابر پیغمبر ص نشسته بود فرمود که ای علی بگوی که الهی بگردان از برای
من نزد تو عهدی و بگردان از برای من نزد تو محبت و دوستی و بگردان از برای من در دلها
و سینهای مؤمنان مودت و دوستی امیرالمؤمنین ع آن کلمات را گفت خدای این آیها را بر پیغمبر خود
نازل ساخت و بروایتی امیرالمؤمنین ع گفت که بخدمت پیغمبر ص رفته گفتم شب را چگونه بصبح رسانیدی
گویم یعنی چون و چگونه گفت ای علی قسم بخدای که شب را بصبح آوردم راضی از تو و قسم
بخدای که رب توست شب را بصبح آوردم راضی از تو و هر مؤمنی از مرد و زن شب را بصبح رسانیده
راضی از تو تا روز قیامت گفتم یا رسول الله خبر فوت خود میدهی کاش من پیش از تو میمردم
فرمود که ابا دارد خدای در علم خود الا آنچه اراده فرماید گفتم پس بخدای دعا کن مرا باید که بعد از
وفات تو من برسد فرمود که ای علی دعا کن از برای خود بانچه دوست داری تا من آمین گویم
آمین گفتن من از برای تو رد نمیشود پس دعا کردم که الهی ثابت دار مودت و دوستی مرا
در دلهای مؤمنان از مرد و زن تا روز قیامت پیغمبر ص گفت آمین و فرمود که ای علی دعا کن

پس دعا

خمس

پس دعا کردم بثابت گردانیدن مودت و دوستی من در دلهای مؤمنان از مرد و زن تا روز قیامت
تا سه مرتبه دعا کردم و هر دعایی که میکردم پیغمبر آمین میگفت پس جبرئیل فرود آمده خواند که ان الذین
امنوا تا آخر سوره و بروایتی پیغمبر ص در آخر نماز خود باواز بلند که مردم میشنیدند از برای امیرالمؤمنین
دعا کرده میگفت که الهی ببخش و عطا کن از برای علی مودت و دوستی در سینهای مؤمنان
و هیبت و عظمت در سینهای منافقان پس خدای نازل ساخت که ان الذین امنوا تا آخر آیه
پس عمر گفت والله یک صاع از خرما در مشکی کهنه دوست تر است نزد من از آنچه محمد از خدای
درخواسته چرا نخواست از خدای فرشته که تقویت بازوی او کند یا گنجی که بآن استظهار و
یاری جوید بر دشمنان خود پس خدای سیزده آیه از سوره هود نازل ساخت که فلعلک تارک
تا آنجا که افلا تذکرون چنانچه در جای خود گذشت و بروایتی ابن عباس گفت که پیغمبر ص دست مرا
و دست امیرالمؤمنین ع را گرفته بکوه ثبیر بالا برد و به این کوه رسید بعد از آن دو دست بسوی
آسمان افراشته گفت که موسی بن عمران ع از تو درخواست کرد و من که پیغمبر تو محمدم از تو درخواست
میکنم که وسیع کنی سینه مرا و سهل و آسان کنی امر و کار مرا و بگشائی گرهی از زبان من تا فهم کرده
و فهمیده شود سخن من و بگردان و قرار ده از برای من وزیری از اهل من علی بن ابیطالب برادر مرا
سخت و محکم کن با او پشت مرا و شریک کن او را در امر و کار من پس شنیدم که منادیی از آسمان
ندا میکند که ای احمد و بروایتی ای محمد داده و عطا کرده شدی خواسته شدهٔ خود را یعنی آنچه را
که درخواست نمودی گویم این کلمات مضمون کلمات موسی ع و جواب خدای سبحانه از آن
دعایی که کرد و در سورهٔ طه است که قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی
یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری تا آنجا که قال
قد اوتیت سؤلک یا موسی پس پیغمبر ص با امیرالمؤمنین ع گفت ای ابوالحسن دست بسوی آسمان
بردار و دعا و سؤال کن که عطا کرده میشوی پس آنجناب دست بسوی آسمان برداشته میگفت که
الهی بگردان از برای من نزد تو عهدی و بگردان از برای من نزد تو مودت و دوستی پس خدا نازل
بر پیغمبر خود نازل ساخت که ان الذین امنوا تا آخر آیه ها پس آنحضرت آیها را بر صحابه خود خواند
از آن سخن تعجب کردند آنحضرت فرمود که بچه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع ربعی خاص در

شانها اهل بیت و ربعی در شان دشمنانشان و ربعی حلال و حرام و ربعی واجبات و احکام است
و خدای نازل ساخته است در شان علی بن ابی طالب کرایم و خوبهای قرآنرا و بروایتی قریش در
سخنی بودند که ناگاه امیرالمؤمنین ع آمده چون ایشان او را دیدند ساکت شدند آنحضرت بر ایشان شاق آمده
بحضرت پیغمبر ص آمد و گفت یا رسول الله در برابر تو هفتاد مرد را کشتم و صبر کردم بآنچه امر کردی
مرا بقتل ایشان و هشتاد مرد را کشتم بمبارزت و جنگ پس نمی یابم از قریش و از بزرگان عرب
الا آنکه بغض و عداوت من در دل ایشان جای گرفته پس دعا کن که بگرداند خدای از برای من
محبت در دلهای مؤمنان آنحضرت ساکت شد تا آنکه این آیها نازل گردید پس پیغمبر ص گفت ای علی
خدای نازل ساخته در شان تو آیه از کتاب خود و گردانیده و قرار داد از برای تو در دل هر مؤمنی
محبتی پس میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق که آنانکه ایمان آورده اند بامیرالمؤمنین
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای نیکو بعد از معرفت یعنی شناختن خدا و پیغمبر خدا
و ائمه ع سَيَجْعَلُ زود باشد که بگرداند و قرار دهد قاضی گوید یعنی حادث کند لَهُمُ
از برای ایشان یعنی در دلهای مؤمنان الرَّحْمَٰنُ وُدًّا ۵ رحمن دوستی یعنی محبتی و
ملاقات نمیکنی مرد مؤمنی را الا آنکه در دل او محبت علی بن ابی طالب ع هست و علی ع فرموده
که اگر بشمشیر بر بینی مؤمن زنم که با من دشمن شود دشمن من نمیشود و اگر همه دنیا را بر منافق ریزم که مرا دوست
دوست نمیدارد و مراجعه آنکه قضا رفته است بر آنچه گذشته است بر زبان پیغمبر ص که فرموده که تو
بغض و عداوت تو منبور زد و منافقی ترا دوست نمیدارد و یعنی ولایت و دوستی امیرالمؤمنین
و ولایت امیرالمؤمنین ع دوستیست که خدای گفته و ذکر آن کرده آیا نمینگری قول خدا را پیغمبر خود
که بعد از این آیه خطاب بپیغمبر خود ص کرده میفرماید که فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس بغیر از آنکه آسان
کرده ایم ما آنرا یعنی قرآنرا بِلِسَانِكَ بزبان تو ای محمد و آن امریست که در سوره مائده کرده
بلّغ ما انزل الیک من ربک یعنی برسان ای محمد آنچه فرود آورده شده است بسوی تو از رب تو
در شان علی تا آنکه بر پای داشت آنحضرت در غدیر خم امیرالمؤمنین را علم و علامتی لِتُبَشِّرَ بِهِ
از برای آنکه بشارت دهی بآن قرآن الْمُتَّقِينَ متقیانرا و متقیان علی بن ابی طالب ع و
شیعیان وی اند پس بشارت داد آنحضرت بآن قرآن متقیان مذکوره را و مروان در مدینه

نصف الجزو

خطبه خوانده در باره امیرالمؤمنین ع سخنان بد گفت و چون از منبر فرود آمد حسین بن علی ع آمد
و بوی گفتند که مروان در باره علی سخنان بد گفت حسین ع گفت که حسن در مسجد نبود گفتند بلی
بود و حرف نگفت حسین غضبناک برخاسته نزد مروان رفت و گفت ای پسر زن ازرق
وای پسر زن قتل خورده و قتل کننده یا پسر یا ملخ بد بر کوچک است تو در باره علی سخنان بد گفته
مروان گفت تو کودکی و عقل نداری حسین ع گفت آیا خبر دهم بآنچه در باره تو و اصحاب
یاران تو و در باره علی است ایزد تعالی میفرماید که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم
الرحمن ودا و آن از برای علی و شیعه اوست فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین پس پیغمبر
ع را بشارت داد بآن علی بن ابی طالب ع را وَتُنذِرَ بِهِ و بترساند بآن قرآن
قَوْمًا لُّدًّا ۵ قومی سخت خصومت را که فرا میگیرند هر شقی از جدل را از فرط لجاج و این سخن را
قاضی گفته و در روایات قوم لدا یعنی کفار یعنی بنی امیه و قریش و منافقان و کافران و ارباب
کلام و جدال و خصومت پس بترسانید آنحضرت جماعت مذکوره را که خدای ایشانرا قوم لدا
نامیده و جهت آن خدای امر کرد آنحضرت را بترسانیدن ایشان که علم داشت که زود باشد که ایشان
عهد وصی آنحضرت ع را بعد از وی بشکنند بخصومت و جدال پس قریش قومی اند که خدای
ذکر کرده است ایشانرا در کتاب خود و فرموده که قوما لدا یعنی کفار بعد از آن حق تعالی ذکر اهل قرنها که
هلاک شده اند کرده میفرماید که وَكَمْ و چند یعنی بسیار أَهْلَكْنَا هلاک کردیم
قاضی گوید یعنی هلاک کردیم ما چندی را قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ پیش از ایشان از قرن یعنی
از امتهای پیشین یعنی از اهل زمان که تکذیب کردند پیغمبرانرا و نفاق ورزیدند هلاک کرد خدای
از امتها چند آنکه بشمار در نمی آیند پس فرمود که ای محمد هَلْ تُحِسُّ آیا در می یابی یعنی
حس میکنی مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ از ایشان از یکی یعنی یکی را أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ۵
یا میشنوی از برای ایشان صدای خفی و این سخن قاضی است و علی بن ابراهیم گوید یعنی حسی کویم
یعنی صدای ایشانرا بحس گوش میشنوی یا ذکری کوییم یعنی ذکر نام و نشان ایشانرا میشنوی

سورة طه ۲۰

بسم الله الرحمن الرحیم

ازین هست آیه آیه اول از نعت بهشت و سبب نزول این آیها آنست که پیغمبر صلعم چون نماز میگزاردی
از سینه و شکم وی از شدت گریه صدای جوشش دیگ بر سر پایه شنیده میشد و حال آنکه خدا
ایمن گردانیده بود او را از عقوبت خود گوییم یعنی با آیه اول سوره فتح که لیغفر لک الله ما تقدم من
ذنبک و ما تاخر یعنی تا بیامرزد خدای گناهان مقدم و موخر را چنانچه احوال گفته خواهد شد و اراده کرده بود
که بگریه بخدای خود خضوع و خشوع کند و امام و پیشوا باشد در آن با آنکه اقتدا او بر وی کنند و بعد از آنکه
آنحضرت بزرگ و سنگین شد ده سال در نماز بر سر انگشتان پایها می ایستاد و بروایتی یکپای خود را
در نماز بر میداشت تا تعب وی زیاد شود تا آنکه قدمهای وی ورم کرد و روی او زرد شد و تمام شب
می ایستاد و میگریست تا آنکه غشی میکرد گفتند یا رسول الله آیا نه خدای گناهان مقدم و موخر ترا آمرزیده
و بروایتی عایشه گفت یا رسول الله چرا خود را تعب میدهی و حال آنکه گناهان مقدم و موخر تو آمرزیده شده
فرمود که بلی آمرزیده شده آیا نباشم بنده شکر کننده و چنان میکرد تا آنکه زبان عتاب خدای عز و جل
عتاب کرده این آیها را نازل ساخت پس میفرماید که طه ۝ طاها و آن بلغت بنی طی
محمد است یعنی ای محمد و امام جعفر ع فرموده که طه اسمی است از اسمهای پیغمبر صلعم و معنی آن اینست که ای طلب
کننده حق جواب کننده بسوی حق و نیز فرموده که طه یعنی طهارت و پاکی اهل بیت علیهم السلام از رجس یعنی
از گناه بعد از آن آنجناب آیه سوره احزاب را خواند که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا یعنی نیست جز آنکه اراده کرده است خدای که ببرد از شما رجس را یعنی گناه را ای اهل بیت
و پاک کند شما را پاک کردنی و موسی در دعا میکرد گفت ای رب بجاه محمد اکرم و بجاه علی افضل
اعظم و بجاه فاطمه صاحب فضل و عصمت و بجاه حسن و حسین دو نواسه پیغمبران و دو سید جوانان
اهل بهشت و بجاه ذریه حسین که طیب طاهرند از آل طه و یس که بیامرزی گناهان مرا
طه اسم محمد ص باشد و آنحضرت را ده اسم است در قرآن محمد در سوره آل عمران که و ما محمد الا رسول قد
خلت من قبله الرسل و احمد در سوره صف که و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و عبد الله در سوره
جن که و لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا و طه درین آیه و یس در یس و القرآن الحکیم و ن
در سوره قلم که ن و القلم و ما یسطرون و مزمل در یا ایها المزمل و مدثر در یا ایها المدثر و ذکر در سوره
طلاق که انا انزلنا الیکم ذکرا رسولا پس ذکر نامی است از نامهای محمد و ائمه علیهم السلام اهل ذکرند گوییم در آیه

امام زین العابدین ع فرموده که
ان اسمی است از نامهای پیغمبر
صلعم

سوره نحل و سوره انبیا که فاسالوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و کاتب این حدیث یک نام را از قلم انداخته
و ما در جای خود روایات ایراد کرده ایم که از جمله نامهای آنحضرت که در قرآن مذکور است حم است در اول
سوره دخان و نجم است در سوره نجم و شمس است در سوره شمس و نبی است در سوره نبی امی
در سوره اعراف که الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا فی التوریة و الانجیل و هم در سوره که
فامنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یومن بالله و کلماته و طه هر یک از حروف مقطعه در قرآن از متشابهات
و از حروف اسم اعظم است که در قرآن جدا از یکدیگر واقع شده و آن اسم را پیغمبر و امام جمع نموده هرگاه دعا
بآن اسم کرده شود باجابت میرسد و در حروف مقطعه علم بسیار است ما انزلنا علیک
القرآن لتشقی ۝ فرو نفرستادیم ما بر تو قرآن را از برای آنکه شقی شوی بلکه بآن سعید شوی یعنی
صاحب سعادت گردی قاضی گوید شقاوت شایع است بمعنی تعب گویند بزرگ قوم شقی ترین
ایشانست یعنی تعب او بیشتر از قوم است یعنی فرو نفرستادیم ما بر تو قرآن را از برای آنکه تعب
و مشقت است بآنکه فرو آورده ایم آنرا تا سعادت یابد و بعضی گفته اند که رد و تکذیب کفار است چه
ایشان چون بسیاری عبادت او را دیدند گفتند که تو شقی شده بترک دین ما و قرآن بر تو نازل شده تا
تا بآن شقی شوی پس چون این آیها نازل شد آنحضرت هر دو پای یا پای دیگر را بنهاد و رو
کرد او اول سخن مذکور شد بر زمین بنهاد و از امام جعفر ع از نماز نشسته با تکیه کرده بعصا یا بر دیوار
پرسیدند فرمود که باکی نیست بنماز نشسته و آن نصف نماز ایستاده است و باکی نیست بتکیه کردن
بر عصا و بر دیوار و لیکن قرائت کند نشسته و چند آیه باقی مانده برخیزد و آن آیها را بخواند بعد از آن
رکوع کند و خدای عطا کرده است محمد را افضل و بهتر از آنچه پیغمبران را عطا فرموده پس اگر داود در خطای خود
از ترس گریست تا آنکه کوهها با وی براه افتادند عطا کرده شد محمد صلعم افضل و بهتر از آن چنانچه در اول
سخن گفته شد و اگر کوهها با او براه افتاده تسبیح کردند محمد صلعم افضل و بهتر از آن بعمل آورد چه وی در کوه
حرا بود که ناگاه کوه حرکت کرد بکوه گفت که قرار گیر که نیست بر بالای تو مگر پیغمبر صدیق شهید
کوه جهت اجابت و قبول امر و اطاعت او قرار گرفت و بکوهی عبور فرمود ناگاه دید که اشکها از
بعضی جاهای آن جاری میگردد بوی گفت ای کوه چه چیز ترا میگریاند گفت یا رسول الله عیسی بن مریم گذر کرد
و مردم را میترسانید از آتشی که هیمه آن مردم و سنگ است یعنی از آتش دوزخ و من میترسم که از آن

سنگ با تو فرمود که مترس که آن سنگ کبریت است کوه قرار گرفت و ساکن شد و جواب
وجواب سخن او گفت و جبرئیل ع بپیغمبر ص نازل گشته جامی از بلور سرخ مملو از مشک و عنبر آورده
علی و حسن و حسین ع در پهلوی وی نشسته بودند و گفت که خدای ترا سلام و تحیت میرساند و میفرماید
که این جام را بعلی و دو فرزند او عطا کن پس چون بدست آنحضرت رسید آن جام سه مرتبه لا اله الا الله
والله اکبر و بعد از آن بسم الله گفته دو آیه اول سوره طه را خواند طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و
آنحضرت آنرا بوسیده بعلی ع داد و چون بدست آنجناب رسید بسم الله گفته آیه سوره مایده را خواند
که انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و وی نیز
بوسیده بامام حسن ع داد و چون بدست مبارک او رسید بسم الله گفته دو آیه اول سوره نبا را خواند
که عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون و او نیز بوسیده بامام حسین ع داد و چون بدست
مقدس او در آمد بسم الله گفته آیه سوره حمعسق را خواند که قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور بعد از آن باز بدست پیغمبر ص داد باز
بسم الله گفته آیه سوره نور را خواند که الله نور السموات و الارض و دیگر ندیدند که باسمان رفت یا
در زمین پنهان شد **إِلَّا** مگر آنکه فرو فرستادیم لیکن **تَذْكِرَةً** بیاد آوردنست قرآن
لِمَنْ يَخْشَىٰ ۵ از برای کسی که بترسد قاضی گوید یعنی در دل او ترسی و رقتی باشد که ترسانیدن
نافع شود **تَنْزِيلًا** فرود آورده قاضی گوید یعنی فرود آورده ایم قرآنرا فرود آوردنی با متعلقات
بعبارت لمن یخشی که در آیه سابق است یعنی از برای کسی که بترسد بفرود آوردن قرآن یا بدل است از
عبارت تذکرة که در آیه سابق است یعنی مگر آنکه فرود آورده شده است **مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ**
وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ۵ از کسی که آفریده است زمین و آسمانهای بلند را **الرَّحْمَٰنُ**
رحمن یعنی زمین و آنچه در زیر آنهاست چنانچه عنقریب گفته خواهد شد در پیش آسمان اول مثل
حلقه است که در بیابانی خالی افتاده باشد و همچنین تا آسمان هفتم و جمیع آنها با آنچه در آنها و در بالای
آنهاست در پیش بحر مکفوف یعنی دریایی که از اهل زمین باز داشته شده است مثل حلقه است که
در بیابانی خالی افتاده باشد و جمیع آنها و بحر مکفوف در پیش جبال برد یعنی کوههای تگرگ پنهان
مستور است و این است که در سوره نور میفرماید که و ینزل من السماء من جبال فیها من برد و جمیع آنها

وجبال

و جبال برد در پیش هوایی که دلها در آن حیران شوند پنهان و ضایع است و جمیع آنها در پیش حجب نور پنهان
طی است و بروایتی حجب در پیش از هوای مزبور مذکور شده و جمیع آنها در پیش کرسی پنهان طی است
پس کرسی احاطه کرده است بآسمانها و زمین و آنچه در میان هر دو است و آنچه در زیر ثری است چنانچه عنقریب
گفته خواهد شد و این است که در سوره بقره میفرماید که وسع کرسیه السموات والارض و جمیع آنها و کرسی در
پیش عرش مثل حلقه است که در بیابانی خالی افتاده باشد و این است که در این آیه میفرماید که **الرَّحْمَٰنُ عَلَى**
الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ ۵ بر عرش راست قصد کرد خدای باین عبارت وصف کرده است
خود را یعنی خدای مستولی شد بر عرش و یعنی مستولی شد بر هر خفی و جلی و یعنی راست شد تدبیر او و
بلند شد امر او و یعنی مستوی شد بر هر چیزی پس نیست چیزی نزدیکتر بسوی او از چیزی و دوری از او
دورتر نیست و نزدیکی باو نزدیک نیست و یعنی مستوی شد در هر چیزی و چیزها همه و عرش و ایشان
از برای او مساوی است از روی علم و قدرت و ملک و یعنی مستوی شد از هر چیزی پس نیست چیزی
نزدیکتر بسوی او از چیزی و نیست چیزی نزدیکتر بسوی علم او از چیزی و در این آیه الرحمن علی العرش
استوی یعنی خدای بر ملک احاطه کرده و آن ملک ملکوتی است از چیزها و خدای بلند مرتبه است شان او
از آنکه بر بالای عرش خود باشد و منزه و مقدس است از آنکه آنچه مخلوق روا باشد باو روا بوده و بزرگتر
شان او که از آنچه بخلق فرود آید بوی فرود آید او است و هر دانی و دلیل بر هر چیزی و روشن کننده
هر چیزی و تدبیر کننده همه چیزها است پس منافات نیست میان این آیه و آیه سوره مجادله که ما یکون
من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و آیه سوره ملک که أأمنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور و
آیه سوره انعام که و هو الله فی السموات و فی الارض یعلم سرکم و جهرکم و آیه سوره حدید که هو الظاهر والباطن
و هو معکم اینما کنتم و آیه سوره ق که و نحن اقرب الیه من حبل الورید چنانچه هر یک در جای خود گفته شود
و مبشود و خدای از عرش و از جمیع آنچه آفریده بی نیاز است پس او مستولی است بر عرش و خدا
از خلق خود بدون آنکه عرش حامل و احاطه کننده او باشد و لیکن او حامل و نگاه دارنده عرش است
چنانچه در سوره بقره فرموده که وسع کرسیه السموات والارض پس اثبات میکنیم از عرش و کرسی آنچه خود
اثبات کرده و نفی میکنیم از خدا را که عرش یا کرسی احاطه کننده او باشند و اینکه او محتاج مکانی
یا چیزی از آنچه آفریده است باشد بلکه خلق او بوی محتاجند و نتوان گفت که خدای کجاست چه خدا

خمس

اینجا و آنجا و بالا و زیر و محیط بما و با ما است و اینست که در سورهٔ مجادله میفرماید که ما یکون من نجوی ثلثة
الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا و اما آنچه جمعی
میگویند که خدای در جایی غیر جایی از عرش مستوی است بر آن و در نصف آخر هر شب و در روز
در شب عرفه بآسمان دنیا فرود می آید و بعد از آن باز میگردد بجای خود و جمعی حجت با ایشان میکنند که
هرگاه در جایی غیر جایی باشد آن جا ملاقات بوی و کیفیتی از وی حاصل کرده خواهد بود و هوا
که از هر چیز بقدر آن کیفیتی میگیرد پس چگونه چیزی از خدای کیفیت حاصل تواند کرد و هرگاه فرود آید
از عرش گردیده و گردیدن او از عرش انتقال خواهد بود پس جواب آنکه این روایتها صحیح است و لکن
آن بنحوی نیست که در مخلوق یافت میشود که منتقل میشود مخلوق باختلاف حال برو و حالات
بهم میرسانند و نقل کننده او را نقل میکنند و میگردانند از حالی بحالی بلکه خدای عز و جل حال بروی حادث
و حدوث برو جاری نمیشود پس فرود آمدن او مثل فرود آمدن مخلوق نیست که هر زمان که از مکانی
دور شود مکان اول از و خالی گردد ولیکن خدای بآسمان اول فرود می آید بدون مشقتی و حرکتی و علم
آن در نزد و پست و او نعت برکننده آنست بهترین تقدیری پس خدای چنانچه در آسمان هفتم بر
عرش است همان طریق در آسمان دنیا است و جز آن نیست که کشف عظمت خود کرده دوستان
خود را بهر حیثیتی که خواهد میبیند و آنچه خواهد از قدرت خود منکشف میسازد و نظرگاه او در نزدیک بودن
مساوی است پس هرگاه در آسمان دنیا باشد همچنانست که بر عرش است و همه چیز از برای او بعلم
و قدرت و ملک مساوی است و اما بلند کردن دستها بسوی آسمان پس فرقی میانهٔ بلند کردن
دستها بآسمان و پست کردن دستها بجانب زمین چه هر دو در علم و قدرت خدای مساوی اند و
لیکن خدای عز و جل دوستان و بندگان خود را بلند کردن دستهای خود بسوی آسمان که نزد عرش
امر فرموده جهة آنکه عرش را معدن رزق ساخته پس ثابت میکنیم آنچه قرآن و حدیث پیغمبر ثابت کرده
چه آنحضرت فرموده که بلند کنید دستهای خود را بسوی خدای و جمیع طوایف امت بر آن اجماع
کرده اند و عرش را در قرآن معنیهای مختلف است پس در سورهٔ توبه و مؤمنین و نمل رب العرش العظیم
یعنی رب ملک عظیم و در این آیه که الرحمن علی العرش استوی یعنی خدای بر ملک احاطه کرده
و آن ملک چگونگی است در چیزها و در سورهٔ انبیا و زخرف رب العرش عما یصفون یعنی رب خداست

ازانچه

از آنچه وصف میکنند چه قومی وصف کردند او را بدو دست و گفتند که ید الله مغلولة یعنی دستهای
خدای بسته شده است و قومی وصف کردند بدو پای و گفتند که خدای پای خود را بر سنگ
بیت المقدس نهاده از آنجا بآسمان رفت و وصف کردند بسر انگشتان و گفتند که محمد گفت که
سردی سر انگشتان خدا را که بر دل من رسید یافتم پس از برای این صفتها فرمود که رب العرش عما
یصفون یعنی خدای رب مثل بلندتر است از آنچه بآن تمثیل میکنند او را و خدا راست مثل بلندتر
و چیزی مشابه او نیست و او وصف و توهم کرده نمیشود و اینست مثل اعلی یعنی بلندتر که در سورهٔ نحل
میفرماید که و لله المثل الاعلی و اما آنکه فرموده علم از جانب خدای با ایشان داده نشده وصف کرده اند خدا را
بپست ترین مثلها و تشبیه کردند او را بآنچه متشابه بود از ایشان در آنچه جاهل بودند در آن و از آن جهت
در سورهٔ بنی اسرائیل فرموده که و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا یعنی داده نشده اید شما از علم مگر اندکی پس خدا را
شبه و مثل و برابر نیست و او راست بهترین نامها که بآن نامها نامیده نمیشود غیر خدای آن نامها را
که وصف آن در سورهٔ اعراف کرده که و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی
اسمائه جهلا بغیر علم یعنی خدا راست بهترین نامها پس بخوانید او را بآنها و بگذارید آنانرا که الحاد میورزند
در نامهای او و از روی جهل بی علمی پس کسی که الحاد میورزد در نامهای خدای بی علمی شرک میورزد و حال
آنکه نمیدانند و کفر میورزد باو و گمان میبرد که خوب میکند و از این جهت در سورهٔ یوسف میفرماید که و ما
یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون یعنی ایمان نمی آرند بیشتر ایشان بخدای مگر آنکه ایشان مشرکانند پس
ایشان آنانند که الحاد میورزند در نامهای خدای بی علمی و آن نامها را میگذارند در غیر موضع خود پس بدانکه
عرش در وصل منفرد از کرسی است جهة آنکه هر دو دو بابند از بزرگترین ابواب غیبها و هر دو
غیبند و هر دو در غیب قرینند جهة آنکه کرسی بابی ظاهرست از غیب که مبدعات از آن
طلوع میکند و از وست همه چیزها و عرش بابی باطن است که علم چگونگی و کون یعنی موجود بودن و قدر
و حد و این یعنی کجایی و مشیت و اراده و علم لفظها و حرکتها و ترک و علم عود و بدا از آن فرا
گرفته میشود پس آنها دو بابی قرین یکدیگرند جهة آنکه ملک عرش سوای ملک کرسی است و علم
آن غیب ترست از علم کرسی پس از این جهت در سورهای مذکوره فرموده که رب العرش العظیم یعنی
صفت آن عظیمتر از صفت کرسی است و هر دو در آن قرین یکدیگرند و در فضل همسایهٔ کرسی است

جهة آنکه علم چگونگی در آن و در آن است ظاهر از ابواب ... او کمالیه وحده است و کشاد آن پس هر دو همسایه اند
یکی حامل دیگری در طوف کو ... یعنی در احاطه یعنی عرش برگرد کرسی گردیده بمعنی که احاطه او کرده و کرسی احاطه
کرده است باسمانها و زمین و آنچه در میان هر دو و آنچه در زیر ثری است و نیست که در سوره بقره فرموده که وسع کرسیه
السموات و الارض ۵ این آیه را حدیث هست که ائمه علیهم چنین خوانده اند که له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما
و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه چنانکه در سوره بقره در آیه الکرسی
گذشت **لَهُ** او راست یعنی خدا راست **مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا**
وَمَا تَحْتَ الثَّرٰى ۵ آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه در میان هر دو و آنچه در زیر ثری است خدای
روز را پیش از شب و آفتاب را پیش از ماه و زمین را پیش از آسمان آفرید و زمین را پیش از ماهی گذشت و ماهی
در آب و آب در صخره مجوف و صخره بر دوش ملک و ملک بر بالای ثری و ثری بر بالای باد عقیم یعنی باد تند و
باد بر بالای هوا یعنی هوای ساکن است و هوا را قدرت نگاه داشته پس خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین
و آنچه در میان هر دو و آنچه در زیر ثری است و همه چیز بر بالای ثری و ثری بر قدرت است و قدرت همه چیز را بر داشته
و بروایتی این زمین با آنکه بر بالای وی است در پیش زمینی که در زیر اوست مثل حلقه است که در بیابانی افتاده باشد
و این هر دو زمین با آنکه در آنها و بر بالای آنهاست در پیش زمینی که در زیر آنهاست همچنانکه است و همچنین تا زمین
هفتم و نیست که حق تعالی در سوره طلاق میفرماید که خلق سبع سموات و من الارض مثلهن و هفت زمین با آنکه در آن
و بر بالای آنهاست بر پشت خروس مثل حلقه است که در بیابانی افتاده باشد و خروس را بالی در مشرق
و بالی در مغرب و پاهای آن در درون حجم زمینهاست و هفت زمین و خروس با آنکه در آن و بر بالای
آنست بر بالای صخره مثل حلقه است که در بیابانی افتاده باشد و صخره با آنکه در آن و بر بالای آنست
بر بالای ماهی همان طور است و جمیع آنها و ماهی با آنکه در آن و بر بالای آنست بر بالای دریای تاریک
همان طور است و جمیع آنها بر بالای هوای رونده همان طور است و جمیع آنها بر بالای ثری همانگونه است
و نیست که درین آیه میفرماید که له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری و خبر از ثری منقطع است
و جمیع آنها و ثری با آنکه در آن و بر بالای آنست در پیش آسمان اول مثل حلقه است که در بیابانی خالی
افتاده باشد چنانچه اکنون در اول تفسیر آیه الرحمن علی العرش استوی گذشت و بروایتی زمین بر بالای ماهی
و آن بر بالای آب و آن بر بالای ثری و در نزد ثری منقطع شده است علم علما و بروایتی زمین بر بالای

ماهی و آن بر بالای آب و آن بر بالای صخره و آن بر شاخ گاو سیاه و آن بر بالای ثری و در نزد
ثری علم علما کوتاه گشت و آنچه درین دو آیه مذکور شد بتفصیل در آیه سوره اعراف که ان ربکم الله الذی
خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش گذشت **وَإِنْ تَجْهَرْ**
و اگر آشکار و بلند کنی ای محمد **بِالْقَوْلِ** سخن را قاضی گوید یعنی ذکر و دعا را **فَإِنَّهُ** پس بتحقیق که او
یعنی خدای **يَعْلَمُ** میداند قاضی گوید یعنی بی نیاز است از بلند گفتن تو جهة آنکه میداند **السِّرَّ**
پنهان را و سر چیزیست که آنرا پنهان کنند و بروایتی از خود و بروایتی در دل خود **وَأَخْفَى** ۵
و پنهانتر از آنرا و این سخن را قاضی گفته و اخفی چیزیست که بخاطر رسیده و بعد از آن فراموش گردیده شده
قاضی گوید اخفی چیزیست که در دل وی نشسته باشد **اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا** خدای نیست خدایی مگر یعنی غیر
هُوَ او و مثل این اول آیه در بقره در آیه الکرسی گذشت **لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى** ۵
از برای اوست نامهای خوب و مثل این آخر آیه در اعراف گذشت ۵ بعد از آنکه خدای سبحانه آیه های
سابق را ذکر فرمود قصه موسی را ذکر میکند و قصه این جست ... آیه را در سوره مریم و در
و شعرا و نمل و قصص و نازعات تفصیل داده و آیه هفتم از این آیه ها تحریف یافته درین آیه و در سوره
نازعات میفرماید که **وَهَلْ** و آیا یعنی بتحقیق که **أَتٰىكَ** آمد ترا ای محمد **حَدِيثُ**
مُوسٰى ۵ خبر موسی **إِذْ** آنگاه که قاضی گوید یعنی آمد ترا خبر موسی آنگاه که یا یاد کن آنگاه که
رَأٰى دید قاضی گوید از جانب طور **نَارًا** آتشی و این قصه چنانست که چنانکه در قصه شعیب
در سوره اعراف گفته شد و در آیه های بعد از این آیه ها نیز گفته خواهد شد چون موسی بمدین دختر شعیب را
بزنی گرفت و مدت مزدوری شعیب را بجهت دختر او بجای آورد و اراده بیرون رفتن از مدین کرد
بشعیب گفت که عصایی از تو طلب میکنم که با من باشد و گوسفندان خود را بدان رانم و عصای
پیغمبران میراث باو رسیده بود و همه نزد وی و در خانه بود گفت با این خانه در آی و از میان آن
عصاها عصایی برگیر موسی داخل آن خانه شده عصای نوح و ابراهیم برداشته بدست وی آمد
آنرا بیرون آورده شعیب بر آن نگریست و گفت باز پس بر و غیر این بار دیگر موسی آنرا باز برده
همان عصا بعینه بر داشت و سه بار چنان کرد چون شعیب چنان دید گفت برو که خدای ترا
باین عصا مخصوص گردانیده پس گوسفندان خود را رانده از مدین با اراده مصر بیرون آمد با اهل بیت

روانهٔ بیت المقدس شد شب راه را گم کرد و چون بصحرا رسید قاضی گوید بوادی طوی که طور
در آنجاست رسید و اهل بیت او با وی بود ناگاه سرمای سخت و بادی و تاریکی شب رسید
شد نظر کرده دید که آتشی ظاهر شده چنانکه میفرماید که آنگاه که دید آتشی فقال لاهله
امکثوا پس گفت اهل خود را که مکث کنید یعنی درنگ کنید و بمانید قاضی گوید یعنی بجای
خود انی آنست که بتحقیق که من شناخته ام قاضی گوید یعنی دیده ام دیدنی که شبهه در آن
نارا لعلی آتیکم منها آتشی را تا بود که بیارم شما را از آن آتش بقبس شعلهٔ
و بعضی گویند اخگری و اینها سخن قاضی است یعنی از آتش تا باشد که شما از سرما گرم شوید بآن
او اجد علی النار هدی ۵ یا بیابم بر آتش هدایتی یعنی خبری از راه چه راه گم
کرده بود پس میگوید که بیابم بر آتش راهی و در نسخه بیابم نزد آتش راهی قاضی گوید که بر آتش
گفت و نگفت که با آتش جهت آنکه اهل آتش بر آتش مشرف میباشند و لفظ علی از برای بلندیست
یا در مکان بلند نزدیک آتش میباشند و در سورهٔ نمل میفرماید که اذ قال موسی لاهله انی آنست نارا
سآتیکم منها بخبر او آتیکم بشهاب قبس لعلکم تصطلون یعنی آنگاه که گفت موسی اهل خود را که بتحقیق
من شناخته ام آتشی را زود باشد که بیارم شما را خبری قاضی گوید یعنی از راه یا بیارم شما را پارهٔ
شعلهٔ تا بود که شما گرم شوید بآن و در سورهٔ قصص میفرماید که فلما قضی موسی الاجل و سار باهله آنس من
جانب الطور نارا قال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم
تصطلون یعنی پس چون بجا آورد موسی مدت را یعنی مدت مزدوری شعیب را و روانه شد با اهل خود
چنانکه احوال گفته شد شناخت از جانب طور آتشی را پس گفت اهل خود را که مکث کنید که بتحقیق من
شناخته ام آتشی را تا بود که بیارم شما را خبری قاضی گوید یعنی از راه یا جذوه یعنی پارهٔ از آتش قاضی
گوید جذوه یعنی چوب ضخیمی خواه آتش در سر آن باشد یا نباشد و از اینجهت گفت که از آتش یعنی
که آتش در سر آن باشد تا بود که شما گرم شوید پس موسی اهل خود را گذاشت که بیاید در روی بجانب
آن آتش نهاد که شعله یا اخگری فراگیرد چنانچه میفرماید که فلما اتیها پس چونکه آمد آنرا یعنی آتش را
یعنی رسید به آتش نودی یا موسی ۵ ندا کرده شد که ای موسی پس چونکه روی
نهاد که شعله یا اخگری فراگیرد ناگاه درختی دید که از پایین تا بالا افروخته شده و آتشی بر آن شعله زد

عشر ۲

چون بجانب آن آتش رفت که از آن شعله یا اخگری فراگیرد و بآن آتش نزدیک شد آتش اراده وی کرد
و در روایتی آتش باز پس رفت موسی از آتش فزع کرده برگشت در رسید و دوید و در نسخه رفت و
آتش بسوی درخت بازگشت موسی بآتش ملتفت گشته آنرا در جای خود دید که بسوی درخت
بازگشته دوم بار بازگشت که شعله یا اخگری فراگیرد آتش بوی و بسوی وی اراده کرد موسی دوید
و در نسخه رفت و آتش را واگذاشت بعد از آن ملتفت گشته دید که بسوی درخت بازگشته سیم بار
بسوی آتش بازگشت آتش بسوی او اراده کرده موسی دوید و در نسخه رفت و بازگشت پس از درخت
بوی ندا کرد که ای موسی و در سورهٔ مریم میفرماید که و نادیناه من جانب الطور الایمن و قربناه نجیا
یعنی ندا کردیم ما او را یعنی موسی را از جانب راست طور و نزدیک کردیم ما او را بوجود حال آنکه
مناجات کننده بودیم و در سورهٔ نمل میفرماید که فلما جاءها نودی ان بورک من فی النار و من حولها
و سبحان الله رب العالمین یا موسی یعنی پس چونکه آمد آنرا یعنی بسوی آتش ندا کرده شد که
مبارک کرده شد کسی که در آتش است قاضی گوید یعنی کسی که در مکان آتش است که آن بقعهٔ مبارکه
که احوال گفته خواهد شد و کسی که در دور آن آتش است و بعضی گویند که مراد از کسی موسی و فرشتگان
حاضرند و پاکست خدای که رب عالمیانست ای موسی و در سورهٔ قصص میفرماید که فلما اتیها نودی
من شاطی الوادی الایمن فی البقعة المبارکة ان یا موسی یعنی پس چونکه آمد یعنی موسی آن آتش را یعنی
بسوی آن آتش ندا کرده شد موسی از طرف راست کنار وادی یعنی رود خانه یعنی فرات از بقعهٔ
مبارکه یعنی کربلا قاضی گوید یعنی کنار وادی در بقعهٔ مبارکه بود یا بندا در بقعهٔ مبارکه بود که ای موسی
کوهیم پس موسی از نزدیک مدین که چنانچه در قصه آینده خواهد آمد سه روزه بمصر بود بطی الارض بکربلا
چنانچه مریم در تولد عیسی ع بطی الارض بکربلا رفت و در سورهٔ نازعات میفرماید که اذ ناداه ربه بالواد
المقدس طوی یعنی آنگاه که ندا کرد او را یعنی موسی را رب او در وادی مقدس که طوی است یعنی
اسم آن طوی است چنانچه احوال گفته خواهد شد انی انا ربک بتحقیق که من صاحب و آفرینندهٔ
نعمت و رزق دهندهٔ توام و در سورهٔ نمل میفرماید که انه انا الله العزیز الحکیم یعنی بتحقیق که من خدایم که عزیز
حکیم و در سورهٔ قصص میفرماید که انی انا الله رب العالمین یعنی بتحقیق که من خدایم که رب عالمیانم
پس میفرماید که فاخلع نعلیک پس بکن دو کفش خود را روایت شده که امر کرد خدای

من الشجرة

از درخت

بکشند کفشها جهت آنکه آنها از پوست درازگوش مرده بوده و سعد بن عبد الله قمی بصاحب الامر ع
در او ایل سن آنجناب که در پیش پدر بزرگوار خود بازی میکرد گفت خبر ده مرا از امری که خدای
پیغمبر خود موسی ع کرد که کفشهای خود را بکن که تو در وادی مقدسی چه فقهای شیعه و سنی اعتقاد
آنست که آن کفشها از پوست مرده بود فرمود که کسی که این را میگوید بر موسی افترا میکند و او را
جاهل و نادان میشمارد در پیغمبری وی جهت آنکه در بارهٔ آن کفشها امر از دو خطا بیرون نیست یا نماز
موسی در آن کفشها جایز بوده یا جایز نبوده اگر جایز بوده پوشیدن وی آنها را در آن بقعه جایز بوده
جهت آنکه آن بقعه مقدس و پاک نبوده و اگر مقدس و پاک بوده مقدس تر و پاکتر از نماز
نبوده و اگر نماز او در آنها جایز نبوده پس واجب میشود بر موسی ع که حلال را از حرام نشناخته
و علم نداشته باشد که نماز در چه چیز جایز است و در چه چیز جایز نیست و این کفر است بعد از آن فرمود
که موسی ع در وادی مقدس با خدای خود مناجات کرده گفت یا رب من خالص کرده ام محبت ترا
و دل خود را از غیر تو شسته ام و اهل خود را سخت دوست میداشت پس الله تعالی فرمود که بکن
دو کفش خود را یعنی بکش و جدا کن محبت اهل خود را از دل خود اگر محبت تو از برای من خالص
و دل تو از میل بسوی غیر من شسته است و مؤید اینست آنچه روایت شده که بکن دو کفش خود را
یعنی بردار دو ترس خود را ترس خود را از ضایع شدن اهل خود که او را گذاشته که براید و ترس خود را
از فرعون **اِنَّكَ بِالْوَادِ** که بتحقیق که تو بر رود یعنی در رود **الْمُقَدَّسِ** پاک مطهری و جهت
آن پاک و مقدس نامیده شده که در آنجا ارواح مقدس و پاک گشتند و درشتکان برگزیده شدند
و خدای با موسی سخن گفت **طُوًى ﴿۵﴾** که آن طوی است و طوی اسم آن دره و رود است
وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من اختیار کردم و برگزیدم ترا قمی گوید یعنی از برای پیغمبری **فَاسْتَمِعْ
لِمَا يُوحَى ﴿۵﴾** پس گوش بینداز آنچه را که وحی فرستاده میشود قمی گوید یعنی بسوی تو یا
گوش بینداز از برای وحی **إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا** بتحقیق که من خدایم که نیست خدایی
که یعنی غیر **أَنَا فَاعْبُدْنِي** من پس عبادت کن مرا قمی گوید یعنی گوش بینداز من پس عبادت
کن مرا **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿۵﴾** و درست دار نماز را از برای یاد من یعنی از برای
یاد کردن نماز من یعنی هر گاه نماز را فراموش کنی بعد از آن بیاد آری نماز گزار و یعنی درست دار نماز را

هرزمانکه

هر زمانکه بیاد آری که نمازی در ذمهٔ تو هست خواه در وقت نماز باشی و خواه در وقت نماز نباشی
و امام ابو جعفر ع فرموده که هر گاه نمازی از تو فوت شود و در وقت نماز دیگر بیاد تو آید پس اگر
دانی که هر گاه نماز فوت شده را گزاری برای نماز دیگر وقت خواهی داشت ابتدا کن بنمازی
که از تو فوت شده بود چه خدای عز و جل میفرماید که اقم الصلوة لذکری و اگر دانی که هر گاه نماز فوت
شده را گزاری نماز بعد از آن از تو فوت میشود ابتدا کن بنمازی که در وقت آنی و آنرا گزارده بعد از آن
آن نماز دیگر را گزار **إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ** بتحقیق که ساعت آینده است قاضی گوید یعنی البته میشود
أَكَادُ أُخْفِيهَا نزدیکست که پنهان کنم آنرا یعنی از خود یاد در نفس خود و آیه چنین نازل شده
که اکاد اخفیها من نفسی یا نفسه و تحریف یافته گویم و این در قرائت ابی چنین است و چگونه
پنهان داشتن آن از خود چنانست که بگرداند و قرار دهد آنرا در غیر وقت **لِتُجْزَىٰ** از برای آنکه جزا
داده شود قمی گوید یعنی ساعت آینده است از برای آنکه جزا داده شود **كُلُّ نَفْسٍ** یعنی
یعنی هر کسی **بِمَا تَسْعَىٰ ﴿۵﴾** بآنچه سعی میکند **فَلَا يَصُدَّنَّكَ** پس منع نکند ترا
ای موسی **عَنْهَا** از آن یعنی از ساعت **مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا** کسی که ایمان نمی آرد بآن یعنی
بساعت قمی گوید که کافر را نهی فرموده است که موسی را از آن منع نکند و مراد نهی موسی است از ممنوع
شدن گویم یعنی قبول سخن کافر مکن در منع از ساعت **وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ ﴿۵﴾**
و پیروی میکند خواهش خود را پس هلاک میشوی قمی گوید یعنی بممنوع شدن بمنع او پس چون
ایزد تعالی بموسی گفت که انی انا ربک چنانچه احوال گفته شد موسی بران حیرت ایزد تعالی فرمود
وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ و چیست آن بدست راست تو یعنی چیست آنچه در دست راست
قمی گوید یا یعنی چیست آن حال آنکه در دست راست تست **يَا مُوسَىٰ ﴿۵﴾** ای موسی **قَالَ**
گفت موسی **هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا** که آن عصای منست تکیه میکنم بران عصا و
أَهُشُّ و میتکانم برگ **بِهَا** بآن عصا **عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ** گوسفند خود و مرا در آن عصا
مَآرِبُ أُخْرَىٰ ﴿۵﴾ حاجتهای دیگر است موسی از ترس سخن گفتن با حضرت سخن خود را
جمع کرده گفت که و مرا در آن حاجتهای دیگر است **قَالَ** گفت خدای **أَلْقِهَا** که بینداز آنرا
یعنی عصا را **يَا مُوسَىٰ ﴿۵﴾** ای موسی و در سورهٔ نمل و قصص میفرماید که القِ عصاک یعنی بینداز عصای خود را

خمس

کفت که ولیل هـ

فیها

فَأَلْقَاهَا پس انداخت آنرا یعنی عصا را فَإِذَا هِيَ پس ناگاه آن عصا حَيَّةٌ
ماری شد مثل شاخ درخت که دندانهای وی صدا میکرد و ازان مثل شعلهٔ آتش بیرون می‌آمد
و ماری شد تَسْعَىٰ ۵ که سعی میکرد یعنی براه میرفت موسی ترسیده فزع کرد و دوید در گریختن
رفت و روی بعقب گردانید و در سورهٔ نمل و قصص میفرماید که فلما راها تهتز کانها جان ولی مدبرا
ولم یعقب یعنی پس چون دید موسی آن عصا را که باضطراب حرکت میکند که گویا آن عصا مار
سبک تند رو شد روگردانید حال آنکه بعقب رونده بود گریزان و بازگشت پس خدای تعالی
بوی ندا کرد که بگیر آنرا چنانچه میفرماید که قَالَ گفت خدای بموسی خُذْهَا که بگیر آنرا یعنی عصا را
وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا و مترس زود باشد که بازگردانیم آنرا یعنی عصا را سِيرَتَهَا
الْأُولَىٰ ۵ بسیرت اولین آن [illegible] گوید یعنی بهیئت و حالت و طریقهٔ سابق آن عصا
پس ایزد تعالی بموسی گفت که بازگرد وی بازگشته میلرزید زانوهای او [illegible] بگیر میخورد گفت الهی
این کلام که میشنوم سخن تست فرمود که آری مترس پس امان بروی فرود آمده پای خود را بر دم
آن مار نهاد بعد ازان دو حلق مار را گرفته ناگاه دید که دست وی در سر عصاست و مار عصا گردیده
و حق تعالی مثل این آیه بموسی گفت در هنگامی که عصا را نزد فرعون و ساحران انداخته بود چه موسی
عصا را که نزد ایشان انداخت عصا مثل قلعی در زمین که خفت آنگاه سر او ظاهر گشته دهن گشود
و گوشهٔ دهن خود را بر سر قبهٔ فرعون گذاشته دو ذرع و لب زیرین را او نجنه آنچه ساحران از عصا
و ریسمانهای خود انداخته بودند فرو برد و بر همه غالب آمد و مردم که آنرا و عظمت و هول منظر آنرا
که چشمها ندیده و وصف کنندگان مثل آن وصف نکرده بودند دیدند گریختند و گفته اند که دران
گریختن از پامال کردن مردم یکدیگر را ده هزار مرد و زن و کودک کشته شدند و بر قبهٔ فرعون دو ذرع
فرعون و هامان جامهای خود را ملوث کرده موی سرشان سفید شد و از فزع مدهوش گشتند پس موسی
با مردم گریخته حق تعالی ندا بوی زد که خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها الاولی موسی بازگشته بجود
عبایه که در بر داشت پیچیده دست خود را در دهن وی کرد پس ناگاه عصا شد چنانچه بود و در سورهٔ نمل
میفرماید که یا موسی لا تخف انی لا یخاف لدی المرسلون الا من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء فانی
غفور رحیم یعنی ای موسی مترس که بتحقیق که نمیترسند نزد من پیغمبران و نه کسی که ظلم کرده باشد بعد ازان

عشر ۳

بدل کرده باشد ظلم را بخوبی بعد از بدی پس بتحقیق که من آمرزگاری رحیم کننده ام و در سورهٔ قصص میفرماید که
یا موسی اقبل ولا تخف انک من الامنین یعنی ای موسی روی آر و مترس که تو از ایمنانی که بحق
از ترسها پس میفرماید که وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ و فراهم و فراز آر دست خود را
بسوی گریبان خود زیر بازو یعنی بگریبان خود تَخْرُجْ تا بیرون آید دست تو بَيْضَاءَ سفیدی
روشنی بخش [illegible] گوید یعنی حال آنکه سفید نوربخش باشد مِنْ غَيْرِ بغیر یعنی بدون سُوءٍ
بدیه یعنی بدون علتی و بدون مرضی و [illegible] گوید یعنی بدون اکراهی و آفتی و عیبی و قبحی کنایه از برص و
موسی سخت گندم گون بود پس دست بگریبان خود برده بعد ازان از گریبان بیرون آورد پس دنیا
ازان روشن شد پس ایزد تعالی فرمود که پس این دو یعنی عصا و ید بیضا دو برهان و دلیلند از جانب
رب تو بسوی فرعون و قوم او چنانچه عنقریب گفته خواهد شد و این معجزه درباره صاحب الامر ع
بعمل خواهد آمد چه هرگاه ظهور کند بتنهایی ظهور کند و بتنهایی بخانهٔ خدا آید و بتنهایی داخل کعبه شود و
شب بروتاریک گردد و چون چشمها بخواب روند جبرئیل و میکائیل و صفهای ملائکه فرود آیند پس
جبرئیل بوی گوید که دست دراز کن که سخن تو مقبول و امر تو روان باشد پس دست مبارک را ورا
بروی خود مالد و آیه سورهٔ زمر را بخواند که الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوا من الجنة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین و در میانه رکن و مقام ابراهیم ایستاده فریادی کرده گوید که ای معاشر
نقیبان من و اهل خاص من که ذخیره کرده است شما را خدای از برای ظهور من بیایید نزد من از جمیع زمین
حال آنکه اطاعت کنندگان باشید پس فریاد آنجناب بایشان که در مشرق و مغرب زمین در
محرابها و جامهای خواب خود باشند مثل یک فریاد که بگوش یک کس رسد شنوند و اجابت
کنند و جز مثل یک چشم زدن نباشد که در میان رکن و مقام ابراهیم در پیش او حاضر گردند پس
خدای عز و جل نور را امر کند تا مثل ستونی شود از زمین تا آسمان و هر مومنی که در روی زمین باشد
بآن نور روشنی یابد و نور آنجناب در هر افقی بر وقتی داخل گردد پس مومنان بآن نور شاد شوند
و ظهور آنحضرت را ندانند و چون صبح شود سیصد و سیزده نقیب بعدد اصحاب پیغمبر ص که در روز
جنگ بدر بودند در پیش وی حاضر گردند پس آنجناب پشت بخانهٔ خدای داده دست مبارک
دراز کند و دست او سفید روشنی بخش بدون بدیه و علتی و مرضی دیده شود پس گوید که این دست خدا

رسیده ۵

وخشم حضرت واپرداختن بوی فرماید که آیه سورهٔ فتح را خوانده که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما پس
اول کسی که دست او را بوسه جبرئیل علیه السلام بود بعد از آن با او بیعت کنند و فرشتگان بیعت کنند

آیةً اخری ۵ آیتی دیگر قاضی گوید یعنی حال آنکه بیرون آمدن است معجزهٔ دوم باشد یا سفید
بیرون آمدن آن معجزهٔ دوم باشد یا یعنی بگیر معجزهٔ دوم را **لنریک** از برای آنکه بنمایم بتو قاضی
گوید این کار کردیم از برای آنکه بنمایم بتو **من آیاتنا الکبری** ۵ از آیتهای ما که
بزرگترند یا یعنی بنمایم بتو بزرگتر را حال آنکه آن از آیتها و معجزهای ما است و این سخن با قاضی که گفته در وادی
وارد شده که عصا آیت و معجزهٔ بزرگتر است و آنجناب فرموده که خدا آیتی و معجزه بزرگتر از
اذهب الی فرعون برو بسوی فرعون قاضی گوید یعنی با این دو معجزه و دعوت کن او را
بعبادت **انه طغی** ۵ که بتحقیق که او زیاد کرده قاضی گوید یعنی عصیان و تکبر ورزیده پس
فرستاد موسی را بدو معجزه ید بیضا و عصا و هم درین سوره چنانچه عنقریب خواهد آمد میفرماید که و
اصطنعتک لنفسی اذهب انت واخوک بآیاتی ولا تنیا فی ذکری اذهبا الی فرعون انه طغی فقولا
له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی قالا ربنا اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی قال لا تخافا انني
معکما اسمع واری فأتیاه فقولا انا رسولا ربک فارسل معنا بنی اسرائیل ولا تعذبهم قد جئناک بآیة
من ربک والسلام علی من اتبع الهدی انا قد اوحی الینا ان العذاب علی من کذب وتولی
و در سورهٔ فرقان میفرماید که ولقد آتینا موسی الکتاب وجعلنا معه اخاه هرون وزیرا فقلنا اذهبا الی
القوم الذین کذبوا بآیاتنا فدمرناهم تدمیرا یعنی و بتحقیق که دادیم ما موسی را کتاب و گردانیدیم با او
برادر او هارون را وزیری پس گفتیم ما که بروید هر دو بسوی قومی که تکذیب کردند قاضی گوید یعنی
فرعون و قوم او بآیتهای ما پس هلاک کردیم ما ایشان را هلاک کردنی قاضی گوید حق سبحانه بر دو طرف
قصه اقتصار فرموده یعنی پس موسی و هرون بسوی ایشان رفتند و ایشان تکذیب آن دو نمودند
پس هلاک کردیم ما ایشان را هلاک کردنی و در سورهٔ شعرا میفرماید که واذ نادی ربک موسی ان ائت
القوم الظالمین قوم فرعون الا یتقون یعنی یاد کن ای محمد آنگاه که ندا کرد رب تو موسی را که بیا آن
قوم ظلم کنندگان را که قوم فرعونند آیا نمی پرهیزند و هم در سورهٔ مذکوره میفرماید که فاذهبا بآیاتنا انا معکم

مستمعون فأتیا فرعون فقولا انا رسول رب العالمین ان ارسل معنا بنی اسرائیل یعنی پس بروید
قاضی گوید یعنی برو تو و آنکه طلب کردی یعنی برادر تو با آیتها یعنی معجزهای ما که بتحقیق که ما با شماییم قاضی
گوید یعنی موسی و هرون و فرعون شنوندگانیم قاضی گوید یعنی آنچه را که در میان شما و او میگذرد پس ایشان
کنید هر دو فرعون را پس بگویید که ما فرستادهٔ رب العالمینیم که بفرست با ما بنی اسرائیل را و
در سورهٔ نمل میفرماید که وادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء فی تسع آیات الی فرعون
وقومه انهم کانوا قوما فاسقین یعنی داخل کن ای موسی دست خود را در جیب خود قاضی گوید که
آن دراعه صوف بی آستین بود و بعضی گویند که جیب پیراهن است جهت آنکه یعنی بریده است و
پیراهن بریده میشود تا بیرون آید دست تو سفیدی روشنی بخش بدون بدی در نه آیه
قاضی گوید یعنی در جملهٔ نه آیه یا از نه آیه یا برو در نه آیه بسوی فرعون و قوم او بتحقیق که قاضی گوید یعنی
جهت آنکه ایشان هستند قومی فاسقان گوییم نه آیه چنانچه در آخرهای سورهٔ بنی اسرائیل ایراد کردیم
طوفان و ملخ و قمل یعنی کنه یا سپش یا ملخ بی پر کوچک است و وزغها و خون و سنگ که دوازده
چشمه از آن بیرون می آمد و عصا و بیرون آوردن دست سفید و روشن از گریبان و شکافتن دریا
و بر روایتی بلند کردن طور بر بالای سر قوم و من و سلوی که هر دو با هم یک آیت بوده بجای
طوفان و سنگ است و در سورهٔ قصص میفرماید که اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من
غیر سوء واضمم الیک جناحک من الرهب فذانک برهانان من ربک الی فرعون و
ملائه انهم کانوا قوما فاسقین یعنی داخل کن ای موسی دست خود را در جیب خود تا بیرون آید
دست تو سفید روشنی بخش بدون بدی و فراهم و فراز آر بسوی خود جناح خود را قاضی گوید
یعنی دو دست گشادهٔ خود را که از مار این عمل بر هیزی مثل کسی که بترسد و دفع کند بدان کرده
دست راست بزیر بازوی چپ و دست چپ بزیر بازوی راست یا بداخل کردن دست در جیب
اظهار جرأت گوییم چه دلیر دست از پیراهن و دراعه بیرون می آرد من الرهب یعنی از جهت ترس پس
پس این دو یعنی عصا و ید بیضا دو برهان یعنی دو حجت‌اند بسوی فرعون و جماعت او بتحقیق که ایشان
هستند قومی فاسقان و در سورهٔ نازعات میفرماید که اذهب الی فرعون انه طغی فقل هل لک
الی ان تزکی واهدیک الی ربک فتخشی یعنی برو ای موسی بسوی فرعون که بتحقیق که او زیاد

کرده پس بگوی که آیا میل هست ترا باینکه پاک شوی قاضی گوید یعنی از کفر و طغیان و هدایت
کنم ترا بسوی رب تو قمی گوید یعنی ارشاد کنم ترا بشناختن او پس بترسی قاضی گوید یعنی
با داء واجبات و ترک محرمات جهة آنکه ترس نمی باشد مگر بعد از شناخت پس گفت موسی
چنانچه میفرماید که قَالَ گفت موسی رَبِّ که ای صاحب آفریننده و نعمت ارزانی دهنده من
(خمس)
اشْرَحْ گشاده کن و وسعت ده لِي صَدْرِي ۵ از برای من سینه مرا وَ
يَسِّرْ لِي أَمْرِي ۵ و آسان کن از برای من امر مرا گویم یعنی کار و امور مرا وَاحْلُلْ
عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ۵ و بگشای گرهی از زبان من قاضی گوید یعنی گرهی که از زبان
پدید است بگشای از زبان من گرهی يَفْقَهُوا قَوْلِي ۵ تا تعقل کنند سخن مرا قمی گوید که
در زبان موسی لکنتی بود از آتشی که در کودکی نزد فرعون بدهن نهاده بود وَاجْعَلْ و بگردان
قرار ده لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي ۵ از برای من وزیری از اهل من هَارُونَ أَخِي ۵
(عشر ۴)
هارون برادر مرا اشْدُدْ سخت کن یعنی محکم کن بِهِ باو یعنی بهارون أَزْرِي ۵
پشت مرا وَأَشْرِكْهُ و شریک کن او را یعنی هارون را فِي أَمْرِي ۵ در امر من
گویم یعنی در کار و امور من و امام جعفر ع فرموده که در هنگامی که خدای هارون را در امر و کار موسی شریک کرد
وحی بموسی نازل شد و موسی وحی را بهارون میرسانید و هارون برادر مهتر موسی بود که خدای
میفرماید که یا ابن ام لا تأخذ بلحیتی ولا برأسی یعنی ای پسر مادر من بگیر ریش مرا و نه سر مرا و هارون سه سال
بزرگتر از موسی بود و موسی مناجات با خدای میکرد و علم را مینوشت و میخواند و در میان بنی اسرائیل حکم و
قضا میکرد و هرگاه موسی از برای مناجات غایب میشد هارون خلافت او میکرد و هارون پیش از موسی
رحلت کرد و هر دو در تیه وفات یافتند و موسی فرزند نداشت و فرزندان از هرون و ذریه از موسی نبود
كَيْ سبب آنکه گویم یعنی تا سبب آن شود که نُسَبِّحَكَ تسبیح کنیم ترا گویم یعنی من و هارون
كَثِيرًا ۵ بسیار وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ۵ و یاد کنیم ترا بسیار إِنَّكَ كُنْتَ
(خمس)
بِنَا بَصِيرًا ۵ بتحقیق که تو با ما بینایی قمی گوید یعنی باحوال ما دانایی قَالَ گفت خدای قَدْ
أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ۵ که بتحقیق که داده شدی خواسته شده خود را ای موسی
عبد الله بن عباس گوید که پیغمبر صلعم دست علی بن ابی طالب و دست مرا در دست گرفته بکوه ثبیر بالا برد

ابوامی

و بدامن کوه رسیده چهار رکعت نماز گزارد بعد از آن دو دست بسوی آسمان افراشت گفت الهی
موسی بن عمران ع از تو درخواست کرده گفت که یارب گشاده کن و وسعت ده از برای من سینه مرا
و آسان کن از برای من امر مرا تا آخر این آیها و من که پیغمبر تو محمدم از تو درخواست میکنم که یارب
گشاده کن و وسعت ده از برای من سینه مرا و آسان کن از برای من امر مرا و بگشای گرهی از زبان من
تا تعقل کنند و بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من علی بن ابی طالب برادر مرا
سخت و محکم کن باو پشت مرا و شریک کن او را در امر من و بروایتی گفت که از تو درخواست
میکنم که گشاده کنی و وسعت دهی از برای من سینه مرا و آسان کنی از برای من امر مرا و بگشایی گرهی
از زبان من تا تعقل کرده و فهمیده شود سخن من و بگردان از برای من وزیری تا آخر پس شنیدم
منادیی ندا میکند که ای محمد داده و عطا کرده شدی خواسته شده خود را و بروایتی داده شدی
آنچه را که خواستی و علی ع در روز شوری که مشوره جهة خلافت عثمان میکردند فرمود که آیا
در میان شما غیر از من کسی هست که پیغمبر صلعم از برای او گفته باشد که الهی من میگویم چنانچه بنده تو
موسی گفت که یارب گشاده کن از برای من سینه مرا و آسان کن از برای من امر مرا و بگردان
از برای من وزیری از اهل من هرون برادر مرا محکم کن باو پشت مرا تا آخر دعای موسی ع الا
پیغمبری گفتند نه و ابوذر گوید که گدایی در مسجد چیزی از مردم طلبید و هیچکس چیزی بوی نداد
دست بسوی آسمان برداشته گفت که بار الها در مسجد پیغمبر تو چیزی طلبیدم و هیچکس نداد و علی ع
در رکوع بود اشاره بانگشت کوچک دست راست کرد که انگشتری داشت آن گدا پیش رفته
انگشتر از انگشت مبارک او بیرون آورد و پیغمبر صلعم میدید چون آنحضرت صلعم از نماز فارغ شد
سر بسوی آسمان کرد و گفت که بار الها برادرم موسی از تو درخواست کرد که یارب گشاده کن از
برای من سینه مرا و آسان کن از برای من امر مرا و بگشای گرهی از زبان من تا تعقل کنند سخن مرا
و بگردان از برای من وزیری از اهل من هرون برادر مرا محکم کن باو پشت مرا و شریک کن او را
در امر من پس قرآن ناطق بوی فرود آوردی که زود باشد که محکم کنم بازوی ترا ببرادر تو و بگردانم
از برای شما تسلطی که نرسند بسوی شما چنانچه در سورهٔ قصص مذکور است و غیرتست پس گفت خدایا
الها گفت که بار الها من محمد برگزیده و پیغمبر توام پس گشاده کن سینه مرا و آسان کن امر مرا و بگردان

وکار

از برای من وزیری از اهل من علی برادرم را محکم کن باو پشت مرا پس قسم بخدای که آنحضرت سخن تمام
نکرده بود که جبرئیل ع از نزد خدای بروی نازل گشته گفت بخوان ای محمد گفت ص چه بخوانم گفت
بخوان که انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا یقیمون الصلوة ویوتون الزکوة وهم راکعون
گوییم این آیه در سورهٔ مایده است و اسما بنت عمیس گوید که پیغمبر ص را در مکه دیدم روبروی
ثبیر و پشت بکوه حری ایستاده میگفت روشن شوای ثبیر روشن شوای ثبیر الهی من امروز
میگویم چنانچه بندهٔ صالح موسی بن عمران گفت و از تو درخواست میکنم آنچه برادرم موسی علیه الصلوة
والسلام درخواست کرد الهی گشاده کن از برای من سینهٔ مرا و آسان کن از برای من امر مرا و بگشای
گرهی از زبان من تا تعقل کنند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من علی بن ابیطالب
برادر مرا محکم کن باو پشت مرا و شریک کن او را در امر من بسبب آنکه تسبیح کنیم ترا بسیار و
یاد کنیم ترا بسیار بحقیق که تو بما بینایی و امام جعفر ع از پدر بزرگوار خود روایت میکند که فرمود
که پیغمبر ص در عرج گوییم که آن دره است در حجاز ایستاده گفت الهی بندهٔ تو موسی دعا کرد و
از برای او مستجاب فرمودی و انداختی بروی محبتی از خود و از تو طلب کرد که گشاده کنی
از برای او سینهٔ او را و آسان کنی از برای او امر او را و بگردانی از برای او وزیری از اهل او
و بگشایی گره از زبان او و من از تو درخواست میکنم با آنچه بندهٔ تو موسی درخواست نمود که گشاده کنی
از برای من سینهٔ مرا و آسان کنی از برای من امر مرا و بگردانی از برای من وزیری از اهل من علی برادر مرا
و حذیفه یمانی گوید که علی ع در روز جنگ احد با سواره و پیاده جنگ نکرد الا آنکه خدای او را
بدست وی کشت تا آنکه شمشیر آنجناب شکسته بخدمت پیغمبر ص آمده گفت یا رسول الله شمشیر من
شکست و شمشیری ندارم آنحضرت شمشیر خود ذوالفقار را از خود جدا و بروی حمایل کرد پس آنجناب
روی بجمع مشرکان نهاده کسی بجنگ او نیامد که کشته نشد و بر اینگونه بود تا آنکه ساعدوی بسلامت
شد پیغمبر ص دریافت که چنان شد نظر بسوی آسمان کرد گفت الهی محمد بنده و رسول تست مقرر
گردانیدهٔ از برای هر پیغمبری وزیری از اهل وی از برای آنکه محکم کنی باو بازوی وی را و شریک کنی
او را در امر وی و گردانیدهٔ از برای من وزیری از اهل من علی بن ابیطالب برادر مرا پس خوب
برادری و خوب وزیریست الهی وعده کردی بمن که مدد دهی مرا بچهار هزار فرشته از برای دفع اعدا

الهی وفا کن بوعدهٔ خود وفا کن بوعدهٔ خود که تو خلاف نمیکنی وعده را پس فرشتگان فرود آمده
خدای نصرت داد و جابر بن عبدالله انصاری گوید که پیغمبر ص فرمود که خدای تبارک و تعالی برگزید و
اختیار کرد و پیغمبر گردانید و رسید کتابها بر من نازل ساخت پس گفتم که ای آقای من و سید من
موسی را بسوی فرعون فرستادی پس از تو درخواست کرد که بگردانی و قرار دهی او برادر او هرون را
وزیری که محکم کنی باو بازوی وی را و راست کردانی باو سخن وی را و من ای سید و آقای من از تو درخواست
میکنم که بگردانی از برای من از اهل من وزیری که محکم کنی باو بازوی مرا پس گردانید خدای از برای من
من علی را وزیری و برادری و ابن عباس گوید که با امیر المومنین ع گفتم که خبر ده مرا بآنچه پیغمبر ص بتو
وصیت فرمود گفت که خدای برگزید و اختیار کرد از برای شما دین را و تمام کرد بر شما نعمت خود را
و شما بآن نعمت سزاوارتر و اهل آن نعمت بودید و خدای به پیغمبر خود وحی فرستاد که وصیت کند
بمن پس پیغمبر ص گفت که ای علی وصیت مرا حفظ کن و بعهد من وفا کن و وعدهای مرا عجل آور و قرض مرا
ادا و سنت مرا زنده و بملت من دعوت کن جهة آنکه خدای مرا برگزید و اختیار کرد پس دعای برادرم
موسی را یاد کرده گفتم الهی بگردان از برای من وزیری از اهل من چنانچه گردانیدی هرون را از برای موسی
پس خدای عزوجل بمن وحی فرستاد که علی وزیر و یاری کننده و بعد از تو خلیفهٔ تست ای علی
تو و اولاد تو که از تو بوجود می آیند ائمهٔ هدایید پس شما قاید هدایت و تقوی و آن درختید که من
اصل آن و شما شاخ آنید پس کسی که باآن درخت چنگ زند نجات می یابد و کسی که از آن
تخلف کند هلاک میگردد و شمایید آنانکه واجب کرده است خدای مودت و دوستی شما را
و یاد کرده است شما را در کتاب خود و وصف کرده است شما را که ان الله اصطفی آدم و نوحا
وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم گوییم این آیه در آل عمران است
پس شما برگزیدگان خدایید از آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران و شما اسوه و مقتدی از اسمعیل و
عترت دیه از محمدید ص و امام جعفر ع فرموده که روزی پیغمبر ص بیرون آمده بعلی ع گفت که ای علی
من امشب از خدای درخواست نمودم که ترا وزیر من کند و چنان کرد و درخواست کردم که ترا
وصی من کند و چنان کرد و درخواست کردم که ترا خلیفهٔ من کند در میان امت من و چنان کرد
پس مردی از صحابه از جملهٔ منافقان گوییم و آن عمر بود گفت که قسم بخدای که یک صاع خرما در خیک کهنه

دوست‌تر است نزد من از آنچه محمد از رب خود درخواست کرده چرا درخواست نکرد فرشته را
که قوت دهد بازوی او را یا مالی که یاری جوید بآن بر فقر و فاقه خود پس ایزد تعالی این آیه را بر پیغمبر خود
نازل ساخت که فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه
کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله علی کل شیء وکیل گویم این آیه در سوره هود است
و امام ابوجعفر ع فرموده که پیغمبر ص فرمود که از رب خود برادری علی بن ابی طالب و وزارت او و
اخلاص دل او و دوستی او را درخواست نمودم و بمن عطا کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت یعنی عمر
گفت ای عجب از محمد که میگوید که برادری و وزارت و اخلاص دل و دوستی علی را از رب خود درخواست
نمودم و بمن عطا کرد در امری بسر عم خود را طلب نمینماید مگر آنکه وی اجابت و قبول میکند یعنی حاجت
بدعا نمود والله که خیک کهنه را که یک صاع خرما در آن باشد دوست‌تر دارم از آنچه محمد از خدا
طلبیده چرا نطلبید فرشته که اعانت او کند یا گنجی که بآن بر دشمن خود غالب آید یعنی پیغمبر
رسیده بسیار دلتنگ شد پس حق تعالی این آیه را که فلعلک تارک تا آخر آیه نازل ساخت و
دل آنحضرت بآن تسلی یافت و علی ع در تحقیق یافته که با ابابکر تمام میکرد گفت قسم میدهم ترا بخدای که
وزارت و منزلت هرون نسبت بموسی از برای منست یا از برای تو گفت از برای تو و پیغمبر ص
فرمود که علی صدیق و فاروق و محدث گویم یعنی فرشته با او سخن میگوید و هارون این
امت است و مقداد گوید که پیش از آنکه پیغمبر امر کند زنان خود را بحجاب یعنی آیه حجاب نازل شود
با پیغمبر ص سفر میکردیم و علی ع خدمت آنحضرت میکرد و خادمی غیر وی نداشت و آنحضرت لحافی
داشت و لحافی غیر آن نداشت و عایشه با وی بود و پیغمبر ص در میان علی و عایشه میخوابید و بر بالای
ایشان غیر آن لحاف لحافی نبود و هرگاه پیغمبر ص شب برمیخاست که نماز گزارد لحاف را در میان علی
و عایشه بدست فرو می آورد که لحاف بفراشی که در زیر ایشان بود متصل شود و برخاسته نماز
میگزارد شبی علی را تب گرفته خواب نمیبرد و آنحضرت از بیداری او بیداری میکشید پس آنگاه
نماز میگزارد و گاه نزد علی ع می آمد و بآن و بر تسلی میداد و بوی مینگریست تا آنکه صبح شد پس
با اصحاب خود نماز صبح را بجماعت گزارد گفت الهی شفا و عافیت ده علی را که وی مرا از
وجع و درد و بیداری داد پس عافیت یافت چنانچه گویا از بندی رها شد که هیچ علتی نداشت بعد از آن

آنحضرت

آنحضرت بعلی ع فرمود که بشارت باد ترا ای برادر و صحابه وی در دور او بودند و میشنیدند علی ع
گفت یا رسول الله بشارت دهاد ترا خدا بخیر و مرا فدای تو گرداند آنحضرت فرمود که امشب چیزی
از خدای درخواست نکردم الا آنکه آنرا بمن عطا فرمود و درخواست نمودم از برای خود چیزی الا آنکه
مثل آن از برای تو درخواست نمودم بخدای دعا کردم که میان من و تو برادری قرار دهد و چنان کرد و
درخواست کردم که ترا ولی هر مؤمنی گرداند بعد از من و چنان کرد و درخواست کردم که چون جامه
و رسالت بر من کرده جامه و صابت و شجاعت در بر تو کند و چنان کرد و درخواست نمودم
ترا وصی و وارث و خازن علم من گرداند و چنان کرد و درخواستم که ترا از من بمنزله هرون از موسی
گرداند و محکم کند پشت مرا بتو و شریک کند ترا در امر و کار من و چنان کرد الا آنکه فرمود که پیغمبری
بعد از من نباشد و راضی شدم و درخواستم که دختر مرا زن تو دهد و ترا پدر فرزندان من گرداند و
پس مردی بیار خود گفت گویم یعنی عمر با ابابکر یا بر عکس که آیا می بینی که چه چیز درخواست کرده قسم بخدا
که اگر از رب خود درخواست میکرد که فرشته بروی نازل سازد که یاری کند او را بر دشمن او یا گنج
گنجی از برای او که وی و اصحاب وی از آن نفقه کنند که بآن احتیاج است بهتر بود از آنچه درخواست
نموده و دیگری یعنی یار وی گفت که والله صاعی از خرما بهتر است از آنچه درخواست کرده و ابوذر گوید
پیغمبر ص علی ع را بجنگ قبیله خثعم فرستاده چون بفتح و ظفر رجعت نمود خبر به پیغمبر ص رسید با جمیع
اصحاب خود بیرون رفت تا آنکه در یک فرسخی مدینه علی ع برابر آنحضرت آمد و پیغمبر ص با ردای خود
غبار از رخسار وی پاک میکرد و میشاند و سرا بوسید و میگریست و میگفت که ای علی شکر
خدایرا که محکم و قوی کرد بتو پشت مرا ای علی من از خدای درباره تو درخواست نمودم چنانچه برادرم
موسی بن عمران صلوات الله و سلامه علیه درخواست نمود که شریک کند هارون را در امر و کار وی
و من از رب خود درخواست کردم که محکم کند بتو پشت مرا در روایات وارد شده که از برای چیزی
که امید داری امیدوارتر باش از آن از برای چیزی که امید نداری چه ملکه سبا کافر بیرون آمد
و با سلیمان اسلام آورد و ساحران فرعون بیرون رفتند که طلب عزت از برای فرعون کنند مؤمن گشتند پس
باز گردیدند و موسی بن عمران ع بیرون رفت که آتشی از برای اهل خود بیارد پیغمبر مرسل بازگشت پس
خدای عزوجل اصلاح کرد امر و کار بنده و پیغمبر خود موسی ع را در یک شب چنین میکند خدای با قائم

دوازدهم از ائمه علیهم السلام که وی مهدیست که واجبست که در غیبت او انتظار وی کشند و در ظهور او متابعت
وی کنند و او فرزند سیمین است از فرزندان امام محمد تقی علیه السلام قسم بخدائیکه محمد صلعم را بپیغمبری برانگیخته و
ائمه علیهم السلام را بامامت مخصوص گردانیده که اگر نماند از دنیا الا یکروز دراز میکند خدای آن روز را تا آنکه
آنجناب بیرون آید و پر کند زمین را از سویت و عدالت چنانچه پر شده است از ظلم و جور و
خدای سبحانه اصلاح میکند از برای آنجناب امر کار او را در یکشب چنانچه اصلاح کرد امر پیغمبر و کلیم خود موسی علیه السلام را
آنگاه که رفت که آتشی بیارد و پیغمبر مرسل بازگشت و خدای بیرون می آرد آنجناب را از حیرت و غیبت
بنور فرج و ظهور او و بهترین عملهای شیعیان انتظار فرج است گویم که یعنی انتظار فرج اینست که دلتنگ
نشوند از درازی مدت غیبت آنجناب تا بایشان دروغ بآن وعده کافر شوند چنانکه مردم از طول
وعده نوح در باب غرق کافر شدند و در سوره مریم در قصه موسی علیه السلام میفرماید که و وهبنا له من رحمتنا
اخاه هرون نبیا یعنی و بخشیدیم ما باو یعنی بموسی از رحمت خود برادر او هارون را حال آنکه پیغمبر بود
و در سوره فرقان میفرماید که ولقد آتینا موسی الکتاب وجعلنا معه اخاه هرون وزیرا یعنی و بتحقیق که
دادیم ما موسی را کتاب و گردانیدیم ما با او برادر او هارون را وزیری و در سوره شعرا میفرماید که
قال رب انی اخاف ان یکذبون ویضیق صدری ولا ینطلق لسانی فارسل الی هرون ولهم علی
ذنب فاخاف ان یقتلون قال کلا یعنی گفت یعنی موسی که ای رب من بتحقیق که من میترسم که تکذیب کنند
مرا و تنگ شود سینه من و روان نشود قاضی گوید یعنی بند شود زبان من پس بفرست بسوی هارون
وایشانرا بر من گناهیست قاضی گوید یعنی بر من قصاص گناهیست یعنی کشتن قبطی که باعتقاد آنها
گناهیست پس میترسم که مرا بکشند قاضی گوید یعنی بآن گناه پیش از اداء پیغمبری گفت یعنی خدای
که نه چنین است یعنی نمیکشند و در سوره قصص میفرماید که قال رب انی قتلت منهم نفسا فاخاف
ان یقتلون واخی هرون هو افصح منی لسانا فارسله معی ردءا یصدقنی انی اخاف ان یکذبون
قال سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا انتما ومن اتبعکما الغالبون
یعنی گفت یعنی موسی که ای رب من بتحقیق که من کشته ام از ایشان نفسی یعنی کسی را پس میترسم که بکشند مرا
قاضی گوید یعنی آن کس یعنی بقصاص او و برادر من هارون فصیحتر است از من بجهت زبان پس بفرست او را
با من وزیر اعانت کننده که تصدیق من کند قاضی گوید یعنی تلخیص کردن حق و تقریر و بیان حجت و دلائل

کردن شبهه که تحقیق که من میترسم که تکذیب کنند مرا قاضی گوید و زبان من یاری نکند در وقت حجت و
بعضی گویند یعنی قوم تصدیق نکنند از برای تقریر و بیان هارون و اسناد فعل بسبب او داده شده که
هارونست گفت یعنی خدای که زود باشد که سخت و محکم کنیم قاضی گوید یعنی قوت دهیم بازوی ترا
ببرادر تو و بگردانیم از برای شما هر دو تسلط و غلبه قاضی گوید یا حجتی پس نرسند بسوی شما هر دو
قاضی گوید یعنی باستیلا یا حجت بآیتهای ما قاضی گوید یعنی بروید هر دو با آیتها و معجزهای ما یعنی بگردانیم از برای
شما تسلط بآیتهای ما یعنی ممنوع نمیشوید از ایشان یا یعنی قسم بخدای که نمیرسند بشما یا یعنی نرسند
بشما جهت غلبه شما چنانچه میفرماید که شما هر دو و کسیکه پیروی کند شما هر دو را غلبه کنندگانید ۵ گویم یعنی از آنکه
خدای سبحانه آیات سابق را در قصه موسی در وادی مقدس ذکر فرمود از آنجمله تتمه آن آیتها را در قصه
مذکوره ذکر میکند و این چهار آیه آخر آیه سیم از متشابهاتست و این آیتهای مجمل را خدای عزوجل
بتفصیل در سوره قصص حکایت کرده و در این آیتها میفرماید که ولقد مننا علیک
و بتحقیق که منت نهادیم ما بر تو ای موسی قاضی گوید یعنی انعام کردیم مرة اخری ۵ باری دیگر
قاضی گوید یعنی در وقتی دیگر و این قصه چنانست که یوسف بن یعقوب علیه السلام را چون وفات در رسید
شیعیان و اهل بیت خود و آل یعقوب را که هشتاد تن بودند جمع ساخته خدا را حمد و ثنا گفته
آنگاه ایشانرا از سختی که بایشان میرسید خبر داد و گفت که این قبطیان یعنی اهل مصر زود باشد که بر شما ظهور و
غلبه و شما را عذاب کنند عذاب بد و سخت که بکشند در آن سختی مردان را و چاک کنند شکمهای
زنان آبستن را و سر ببرند کودکان را تا آنکه ظاهر کند خدای حق را در قائم یعنی کسیکه خواهد برخاست از
فرزندان لاوی بن یعقوب و نجات دهد شما را خدای بسبب او و نام او موسی بن عمران
و او پسری باشد بلند قامت کوتاه موی گندمگون و او را بصفتی که داشت وصف کرد پس شیعیان
بآن چنگ در زدند مردم از بنی اسرائیل پسر خود را عمران نام میکردند و عمران پسر خود را موسی نام
مینهاد و موسی علیه السلام خروج نکرد تا آنکه پیش از وی پانصد کذاب از بنی اسرائیل خروج کردند که هر یک
دعوی مینمودند که موسی بن عمرانند و چهار صد سال غیبت موسی سختی بر بنی اسرائیل واقع شد و ایشان
انتظار ظهور قائم یعنی موسی علیه السلام میکشیدند پس بفرعون از بنی اسرائیل رسید که میگویند که در میان
آنها متولد میشود که او را موسی بن عمران میگویند و هلاک فرعون و اصحاب و یاران او بدست او

و یعنی دادیم بر تو ه

خواهد بود و بسیار از اخبار موسی میگویند و طلب آن پسر میکنند و کاهنان و ساحران فرعون
بوی گفتند که هلاک دین تو و قوم تو بر دست آن پسر است که امسال از بنی اسرائیل متولد
خواهد شد پس در آن وقت فرعون گفت که از اولاد ایشان پسران را بقتل میرسانم تا آنچه اراده دارند
واقع نشود و فرمود تا مردان را از زنان جدا و از جمع شدن با زنان منع و در زندانها حبس کردند و
بر زنان دایگان که زنان را امیر ایشان باشند قرار داده زنان قبطی را بر زنان بنی اسرائیل موکل ساخت که
محافظت آنها نمایند و فرمود که امسال هر پسری که متولد شود ذبح کنند و بر مادر موسی دایه قرار داد
و چون بنی اسرائیل چنان دیدند گفتند که هر گاه پسران را سر میبرند و زنان را زنده گذاشته میکنند
هلاک میشویم و باقی نمیمانیم بیایید تا بزنان نزدیکی نکنیم عمران پدر موسی ع گفت بلکه با زنان
مباشرت کنید که امر خدای واقع میشود و اگر چه مشرکان را بد آید آلهی هر کس که نزدیکی زنان را
حرام و ترک کند من حرام و ترک نمیکنم و با مادر موسی مباشرت کرده آبستن شد و دایه او را
قرار داده‌اند که پاسبانی وی کند و هر گاه او بر میخاست دایه بر میخاست و هر گاه می‌نشست وی هم می‌نشست
و چون مادر موسی آبستن شد محبت بر دل او افتاد و حجتهای خدای بر خلق همچنین بودند و بر او
آبستنی مادر موسی ظاهر نشد مگر در وقت تولد موسی دایه با مادر موسی گفت که ای فرزند ترا چه میشود
که زرد و گداخته میشوی گفت مرا ملامت مکن که هر گاه برایم فرزندم را میگیرند و سر میبرند گفت
اندوهگین مباش که زود باشد که بر تو پنهان کنم مادر موسی باور نکرده چون زایید و بار نهاد
بموسی ع نگریسته بروی اندوهگین و غمناک گشته گریست و گفت که همین ساعت سر بریده میشود
و دایه که در برابر وی بود غمناک گشته گفت آنچه خدای خواسته میشود پس خدای دل آن زن را که
بروی موکل بود بر او یا بموسی مهربان کرده گفت ترا چه میشود که رنگ تو زرد گشته جواب داد
که میترسم که فرزند مرا ذبح کنند گفت بتو نگفتم که زود باشد که بر تو پنهان کنم مترس و موسی
چنان بود که کسی او را نمیدید که دوست نداردش چنانکه خدای در این آیه میفرماید که و القیت
علیک محبة منی چنانچه احوال خواهد آمد پس آن زن قبطی که بموسی موکل بود و برا دوست داشت
آنگاه طفل را بر گرفته بدرون گنجینه برد و صلاح امور وی کرده آنگاه بیرون رفت و پاسبانان
که در در خانه بودند گفت که خون بیرون آمده بریده شد یعنی نزایید پاسبانان بازگشته مادر

بوسی

بموسی داد و چون از بند شدن صدای او نرسید حق تعالی صندوق جهت موسی نازل ساخت
بجا در او نجار رسید که او را در آن صندوق گذاشته بدریا افکن و مترس و اندوهگین مباش که
ما او را بسوی تو باز میگردانیم و میگردانیم او را از پیغمبران و بروایت دیگر حق تعالی بوی وحی فرستاد
که صندوقی بساز آنگاه او را در آن قرار ده آنگاه شب بیرون برده بنیل مصر بینداز چنانچه حق تعالی
در سوره قصص میفرماید که و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی
و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین یعنی وحی فرستادیم ما بسوی مادر موسی که
شیر ده او را فاذا خفت گوید یعنی پنهان داشتن او ترا ممکن نیست پس هر گاه بر وی بترسی فالقیه گوید یعنی بیمناک

ناممکن باشد ترا پنهان داشتن او

او را که وی کشند پس بینداز او را در دریا فی الیم گوید یعنی نیل و لا تخافی گوید یعنی از ضایع شدن
و لا تحزنی و اندوهگین مشو انا رادوه گوید یعنی از فراق او که بتحقیق که ما باز گردانندهایم او را بسوی تو
و جاعلوه گوید یعنی در این نزدیکی بحیثیتی که بروایتی باشی و گردانندهایم او را از پیغمبران و چنانچه در این آیه
میفرماید که و لقد مننا علیک مرة اخری اِذ اَوحَینا اِلی اُمِّکَ آنگاه که وحی فرستادیم
بسوی مادر تو فیعنی گوید یعنی بالهام یا در خواب یا بزبان پیغمبری یا فرشته نه بر وجه پیغمبری چنانچه
بمریم وحی فرستاد ما یُوحی ۵ آنچه وحی فرستاده میشود فیعنی گوید یعنی آنچه دانسته نمیشود
الا بوحی یا از آنچه سزاوار است که وحی فرستاده شود و خلل بآن رسانیده نشود جهت عظمت شان آن
و فرط اهتمام بدان از امام جعفر ع پرسیدند که چیست علم عالم شما گفت که بدل او می افتد یا بگوش
وی زده میشود فرمود که وحیی است مثل وحی مادر موسی و چون عطا نکرده است خدای پیغمبری را هیچ
و فضیلتی الا آنکه جمع کرده است آنرا از برای محمد و زیاد کرده است از برای محمد ص بر پیغمبران چنانچه برای
اگر وحی فرستاد بمادر موسی از برای زیادتی منزلت موسی ع نزد خدای عز و جل لطف کرد بمادر محمد ص
بآنکه رسانید اسم آنحضرت را بمادر او تا آنکه گفت که گواهی میدهم من و عالمیان که محمد رسول خدای
انتظار کشیده میشود یعنی مردم انتظار او میکشند و گواهی داده‌اند فرشتگان که ثبت کرده‌اند از آن
در کتابهای آسمانی و لطفی از جانب خدای عز و جل رسانید اسم آنحضرت را بمادر از برای زیادتی منزلت
آنحضرت تا آنکه در خواب دید که بوی میگویند که آنچه در شکم تست سیدی و بزرگی است پس هر گاه او را
بزاید نام او را محمد گذار پس بیرون آورد خدای از برای او نامی از نامهای خود و خدای محمود و او محمد است

در روز قیامت موسی از مادر خود بگریزد چنانکه در سورهٔ عبس میفرماید که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته
وبنیه أَنِ که میگوید یعنی بانکه باید اقْذِفِیهِ بینداز او را یا بگذار او را ای زن
قاضی است فِی التَّابُوتِ فَاقْذِفِیهِ در صندوق پس بینداز یا بگذار او را فِی
الْیَمِّ در دریا و صندوقی که خدای بر موسی و در نسخه از برای مادر موسی نازل ساخته او را در او را
دران نهاده بدریا انداخت در میان بنی اسرائیل معظم و متبرک بود و چون موسی را وفات در رسید
لوحها و زره خود و آنچه را که از آیات و علامات معجزی نزد وی بود دران نهاده بوصی خود یوشع بن نون
سپرد که تابوت آل تابوت السکینة است که قصهٔ آن بتفصیل در آیهٔ سورهٔ بقره که وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه
ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم گذشت پس مادر موسی او را دران صندوق نهاده سر آنرا
بدریای نیل انداخت بدست دور کرد و آن بسوی وی باز میگشت و وی میان دریا دور میکرد و
با دیگران زده برد چون مادر دید که آب او را ببرد خواست که فریاد کند خدای بر دل او بست یعنی دل او را
محکم کرد و زن صالحه آسیه زن فرعون که از بنی اسرائیل بود و در بهشت از زنان پیغمبر خواهد بود بفرعون
گفت بگو که ایام بهار است مرا بیرون بر و جهت من خیمه بر کنار نیل بزن که درین ایام تنزهی کردم فرعون
خیمهٔ جهت وی بر کنار نیل زده ناگاه آن صندوق رو بسوی آسیه نهاد گفت آیا آنچه من بر روی آب می‌بینم شما
می بینید گفتند آری بخدا ای سیده والله که چیزی می بینیم چون صندوق باو نزدیک شد بطرف آب
برخاسته بدست خود آنرا گرفت و نزدیک بود که آب او را ببرد تا آنکه حضار بروی بیفتادند و صندوق را
کشیده بیرون آورد و گرفته در کنار خود نهاد ناگاه دید که پسریست که صاحب جمال تر از مردم و محبت
او زیاده بر مردم است پس محبتی از او بروی افتاد و بروایت دیگر فرعون را بر کنار نیل قصر تنزهی
در نسخه قصرهای تنزه بود از قصر خود که آسیه زن او نزد وی بود سیاهی در نیل دید که موجها آنرا
و بادها بران میزنند تا آنکه موجها و بادها آنرا بدر قصر فرعون آوردند فرمود تا آنرا گرفته نزد وی بردند
چون آنرا گشاد کودکی دران یافته گفت این اسرائیلی است یا اینجا اسرائیلی است و خدای از برای
موسی محبتی در دل فرعون و آسیه فکند چنانکه در سورهٔ قصص میفرماید که فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا
وحزنا ان فرعون وهامان وجنودهما کانوا خاطئین یعنی پس برگرفتند او را آل فرعون از برای آنکه بوده
از برای ایشان دشمنی و اندوهی بتحقیق که فرعون و هامان که هیم وی وزیر او بود و لشکرهای آن دو

خطا

خطاکنندگان و معنی گوید یعنی در هر چیز پس ایشان بدیع نیست کشتن چندین هزار کس و برداشتن و
تربیت کردن او تا بزرگ شود و با ایشان کند آنچه ازان حذر میکردند تا بودند گناهکاران پس
عقوبت کرد ایشان را خدای بانکه تربیت فرمود دشمن ایشان را بنابرین ایشان و چنانکه درین آیه
میفرماید که فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ پس باید که بیندازد او را دریا بکنار و چنانکه
که چون انداخت دریا او را بکنار جهت تعلق ارادهٔ خدای با آن امر است که حصول آن
گویا دریا را صاحب تمیز و مطیع امر خود قرار داده بر سبیل امر گفته که باید که بیندازد او را یعنی
موسی را دریا بکنار و اگرچه بالذات صندوق بدریا انداخته شده اما بالعرض انداخته شده بدریا
موسی است یَأْخُذْهُ تا بگیرد او را یعنی موسی را عَدُوٌّ لِی وَعَدُوٌّ لَهُ دشمنی مرا و دشمنی او را
یعنی کسی که دشمن است مرا و موسی را و معنی گوید که موسی کودکی بود خوشتر و بهترین مردم پس فرعون او را
سخن دوست داشت چنانچه میفرماید که وَأَلْقَیْتُ عَلَیْکَ و انداختم بر تو ای موسی
مَحَبَّةً مِنِّی محبتی از من و معنی گوید یعنی محبتی که از جانب من واقع شده در دلها که هر کس ترا ببیند
بجنبشی که گفتی که ترا ببیند نزدیک بود که از تو صبر نتواند کرد پس از نجابت فرعون ترا دوست
و جایز است که معنی این باشد که انداختم از خود محبتی بر تو یعنی ترا دوست داشتم و کسی که خدا او را
دوست دارد دلها او را دوست دارند امام جعفر ع فرموده که چون خدای اراده فرمود که آدم
بیافرید جبرئیل ع را در ساعت اول روز جمعه فرستاد که مشتی خاک بدست راست گیرد که مشت او
از آسمان هفتم تا بآسمان دنیا رسیده از هر آسمانی خاک برگرفت و مشتی دیگر از زمین هفتم بالا
تا زمین هفتم زیرین برگرفت انگاه حق تعالی بکلمه خود امر کرد تا مشت خاک اول را بدست راست
و مشت دیگر را بدست چپ نگاه داشت پس چنانچه در آیه سورهٔ اعراف که الست بربکم بتفصیل
گذشت آن گل را شکافته دو حصه کرده آفرید از آنچه از زمین برداشته بود تحقیقه و از آنچه از آسمانها
برداشته بود تحقیقه انگاه گفت آنچه در دست راست است بود که پیغمبران و اوصیا و صدیقان و مومنان و سعدا
و آنکه ارادهٔ کرامت ایشان بکنم از تو باشند و آنچه فرمود چنانکه فرمود از برای ایشان وجب شد
انگاه گفت آنچه در دست چپ بود که جباران و مشرکان و کافران و طاغوتان و آنکه ارادهٔ
خواری و شقاوت ایشان بکنم از تو باشند و آنچه فرمود چنانکه فرمود از برای ایشان وجب شد

بعد از آن دو گل را بیکدیگر آمیخته اشاره بآنچه در آیهٔ سورهٔ انعام میفرماید که ان الله فالق الحب و
النوی یعنی خدای شکافندهٔ دانه و هسته است پس حب طینت یعنی گل مؤمنانست که حق تعالی
بران محبت خود را القا کرده و انداخته و نوی طینت کافرانست که دور شدند از هر خیری و [illegible] را
نیز عرب از آنجهت نوی گفته که آن دور است از هر خیری و نیز انتخاب از پدر بزرگوار خود روایت
کرد فرموده که پیغمبر صلعم در شب معراج گفتم آن دره است در حجاز ایستاده گفت که الهی بندهٔ تو موسی دعا کرد
و از برای او مستجاب فرمودی و انداختی بروی محبتی از خود و از تو طلب کرد که گشاده کنی
سینهٔ او را و آسان کنی از برای او امر و کار او را و بگردانی از برای او وزیری از اهل او و بگشائی گره
از زبان او و من از تو درخواست میکنم بآنچه بندهٔ تو موسی درخواست نمود که گشاده کنی از برای من
سینهٔ مرا و آسان کنی از برای من امر مرا و بگردانی از برای من وزیری از اهل من علی برادر مرا چون
عطا نکرده است خدای پیغمبری در هیچ فضیلتی الا آنکه جمع کرده است آنرا از برای محمد و نداده
از برای محمد صلعم پیغمبران بچندین برابر اگر انداخت خدای بر موسی ع محبتی از خود عطا فرمود محمد را
چیزی که افضل از آن بود افکند خدای عز و جل بروی محبتی از خود پس از آنست آنکه شریک میکند
او را در اسم چه آنکه تمام نمیشود از خدای عز و جل شهادت و گواهی بدو پس شهادت تمام نمیشود
مگر آنکه گفته شود که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و ذکر کرده شود بان بر منبرها
پس بلند نمیشود صدایی بذکر خدای عز و جل الا آنکه بلند میشود صدا بذکر محمد صلعم با آن پس فرعون
اراده کرد که موسی را بقتل رساند آسیه گفت که او را مکش که امید است که نفع دهد ما را یا او را
بفرزندی برگیریم و ایشان شعور نداشتند که او موسی است و فرعون فرزندی نداشت و بروایت دیگر
چون آسیه او را از آب بیرون آورد در کنار خود نهاد و گفت این پسر منست گفتند آری بخدای
سیده و الله که ترا و ملک ترا فرزندی نیست این را بفرزندی برگیر پس برخاسته نزد فرعون رفته
گفت پسری خوب شیرین رسیده ام او را بفرزندی برمیگیریم تا خنکی چشم من و تو باشد و او را نکشی
فرعون گفت این پسر از کجا بود گفت والله در نیافتم الا آنکه او را آب آورد و مادامی [illegible] بسیار گفتگو کرد
تا آنکه راضی شد چنانچه ایزد تعالی در سورهٔ قصص میفرماید که و قالت امرأت فرعون قرت عین لی
و لک لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولداً و هم لا یشعرون یعنی و گفت زن فرعون [illegible]

و نمیدانستند

بفرعون در هنگامی که آن زن موسی را از صندوق بیرون آورد که او روشنی چشم است از برای من
و از برای تو ما نمی گوئید چه آنکه او را دیدند دوست داشتند نکشتند او را نمی گوید لفظ جمع از برای
تعظیم است امید است که نفع دهد ما را قاضی گوید چه علامات یمن و نفع از نور جبینش [illegible] او
پیدا بود یا برگیریم او را فرزندی قاضی گوید یعنی بفرزندی چه وی اهلیت آن دارد و ایشان شعور نداشتند
و نمیدانستند که او موسی است بروایتی فرعون گفت که از برای وی دایه بیارید که تربیت او کنند
پس چند زن که فرزندان ایشان کشته شده بودند آورده شیر هیچیک از ایشان را نخورد و
این روایت منافات دارد با آنچه عنقریب گفته خواهد شد پس چون مردم شنیدند که پادشاه
پسری را میسری برگرفته از سرکردگان آنانکه با فرعون بودند نماند که زن خود را نفرستاد که دایه او گردد
و تربیت او کنند و پستان هیچیک از آنها را نگرفت و چون بمادر موسی رسید که فرعون او را گرفته
اندوهناک شد و گریست و نزدیک بود که از احوال موسی مردم را خبر دهد یا بمیرد بعد از آن
خود را ضبط کرد آنگاه بخواهر موسی گفت برو از پی او و ببین که اثری از او می بینی خواهر [illegible]
موسی روانه شد تا بدر خانهٔ پادشاه رسید و از دور نگریست و ایشان شعور نداشتند و نمیدانستند
که او خواهر موسی است و چون موسی پستان هیچیک از زنان قبول نکرد فرعون سخت غمناک شده
خواهر موسی گفت که بمن رسیده که شما طلب دایه میکنید و اینجا زن صالحه است که فرزندش [illegible] گرفته
کفیل و متکفل امور او جهت شما میشود آسیه گفت آن زن را بیارید چون داخل شد زن فرعون گفت
که تو کیستی گفت از بنی اسرائیلم گفت ای فرزند برو که ما را حاجتی بتو نیست زنان با آسیه گفتند خدای
ترا بعافیت دارد ببین که طفل قبول شیر او میکند یا نمیکند زن فرعون گفت آیا چه دارم
اگر او قبول کند آیا فرعون راضی میشود که پسر از بنی اسرائیل و زن یعنی دایه از بنی اسرائیل باشد
راضی نخواهد شد زنان گفتند ببین که قبول میکند یا نمیکند زن فرعون بخواهر موسی گفت برو و
آن زن را بطلب خواهر موسی نزد مادر خود آمده گفت زن پادشاه ترا میطلبد [illegible] در آمد
موسی را ببوی داد او را بکنار گرفته پستان در دهن وی نهاد و شیر باز داد [illegible] بگلوی وی رفته چون
زن فرعون دید که پسر او قبول کرد برخاسته نزد فرعون رفته گفت جهت پسر خود دایه رسیدم
و شیر او را قبول کرد پرسید که از چه جماعتست گفت از بنی اسرائیل و گفتگوی بسیار کرده فرعون

گفت این از چیزهاست که هرگز نشود و پسر از بنی اسرائیل و دایه از بنی اسرائیل است و در این باب
بسیار گفتگو نموده میگفت که از این پسر چه صبر نیست او جز پسر تو در کنار تو نشود و تمامی این
سخن گفت تا آنکه او را از رای وی بازگردانید رهنمی شد و بروایتی خواهر موسی گفت که آیا
دلالت کنم شما را بر اهل بیتی که کفیل او شوند جهت شما و ایشان او را ناصح و دوست دارنده باشند
گفتند آری پس مادر موسی را آورده چون موسی را در کنار گرفت پستان در دهان وی نهاد و
موسی شیر نوشید و مسرور و شاد شد فرعون و اهل او و گشته مادر موسی را اکرام داشتند
بوی گفتند که این کودک را جهت ما تربیت کن که ترا از ما کرامت رسد با آنچه اختیار کنی و چون
موسی بدریا افتاده از مادر خود غایب شد تا آنکه خدای او را بمادر وی رسانید سه روز بود و آنچه
ازین قصه ذکر کردیم قول خدای عز و جل است در سورهٔ قصص که میفرماید که و صبح فؤاد ام موسی
فارغا ان کادت لتبدی به لولا ان ربطنا علی قلبها لتکون من المؤمنین و قالت لاخته قصیه
فبصرت به عن جنب و هم لا یشعرون و حرمنا علیه المراضع من قبل فقالت هل ادلکم علی
اهل بیت یکفلونه لکم و هم له ناصحون فرددناه الی امه کی تقر عینها و لا تحزن و لتعلم ان وعد الله
حق و لکن اکثرهم لا یعلمون یعنی و گردید دل مادر موسی فارغ قاضی گوید یعنی خالی از عقل از ترس و
حیرت آنجا که شنید که بدست فرعون افتاده بهمین که مادر موسی نزدیک بود که اظهار نماید موسی را
و حکایت او کند یا بمیرد بعد از آن خود را ضبط کرد و شد چنانچه حق تعالی میفرماید که اگر نه آنکه
بسته بودیم بر دل او قاضی گوید یعنی بصبر و ثبات تا بشود از ایمان آورندگان گویم این آیه دلالت
بر عدم ایمان مادر موسی و مؤید است آنچه را که گذشت از گریختن موسی از مادر خود روز قیامت و در حق
گوید یعنی تا بشود از تصدیق کنندگان بوعدهٔ خدای و اعتماد کنندگان بحفظ خدای و گفت مادر موسی
بخواهر موسی قاضی گوید که خواهر او مریم نام داشت که پیروی موسی کن قاضی گوید یعنی پیروی اثر و خبر
او کن پس نگاه کرد خواهر موسی بموسی از دور و حال آنکه ایشان نمیدانستند قاضی گوید که یعنی
نمیدانستند که پیروی اثر و خبر میکند یا نمیدانستند که وی خواهر موسی است و حرام کرده بودیم
بر موسی شیر خوردن از دایگان یا از پستان و این سخن قاضی است پیش از آن قاضی گوید پیش از
پیروی خواهر او پس گفت خواهر موسی که آیا دلالت کنم شما را بر اهل خانه که متکفل او گردند

از برای شما و ایشان او را نصیحت کنندگان باشند قاضی گوید یعنی تقصیر در شیر دادن و تربیت او نکنند
پس بازگردانیدیم او را بسوی مادرش بسبب آنکه خنک شود چشم او قاضی گوید یعنی بفرزند خود
و اندوهگین نشود با او و بداند که وعدهٔ خدای حق است قاضی گوید یعنی بداند بمشاهده و لیکن اکثر مردم
نمیدانند قاضی گوید یعنی که وعدهٔ خدای حق است و شک دران میکنند و درین آیه که میفرماید که
وَلِتُصْنَعَ و تا کرده شوی ای موسی قاضی گوید یعنی تربیت و احسان کنند بتو و تقدیر
کلام اینست که تا مهربانی کرده شوی با احسان کردم تا کرده شوی عَلَى عَيْنِي بر چشم من
یعنی نظر من بالای تو باشد قاضی گوید یعنی من مراعات و مراقبت کنندهٔ تو باشم إِذْ آنگاه
قاضی گوید یعنی انداختم بر تو محبتی آنگاه که یا یعنی منت نهادم بر تو آنگاه که تَمْشِي أُخْتُكَ
فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ راه رفت خواهر تو پس گفت که آیا راهنمایی کنم شما را
و دلالت نمایم عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ بر کسی که متکفل او گردد قاضی گوید چه موسی قبول نمیکرد پستان غیر را
فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ پس بازگردانیدیم ما ترا بسوی مادر تو بنا بر وفای سخن خود
که با او گفتیم که بازگردانندهٔ ایم او را بسوی تو كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا بسبب آنکه خنک شود
چشم او یعنی چشم مادر تو قاضی گوید یعنی بملاقات تو وَلَا تَحْزَنَ و اندوهگین نشود قاضی گوید
یعنی بفراق تو یا اندوهگین نشوی تو بفراق او و فقدان شفقت او و فرعون هر فرزندی که از بنی اسرائیل
متولد میشد میکشت و موسی را تربیت و اکرام میکرد و نمیدانست که هلاک او بر دست وی است
پس چون موسی بمرتبهٔ سن و حجت و دین و کلام بالا رفت و افکند خدای از موسی محبت بر فرعون
و زن او و روزی نزد فرعون بود عطسه کرده گفت که الحمد لله رب العالمین فرعون را از آن بد آمد
و طپانچه بروی زده گفت این چیست که میگوید موسی برجسته ریش او را گرفت و ریش فرعون
دراز بود پس ریش وی را گرفته جهد کردند که ریش او را از دست وی خلاص کنند نتوانستند
و بعضی از ریش او را کنده المی سختی باو رسانید تا آنکه ریش او را رها کرد فرعون ارادهٔ قتل او نمود
زن وی گفت این پسر اول عمر است نمیداند که چه میگوید و تو او را طپانچه زدی فرعون گفت
نه چنین است میداند زن وی گفت که کاری است که حال این پسر را ظاهر و مشخص کنی اگر خرمای
و دیناری طلب کن و هر دو را پیش او گذار فرعون چنان کرده موسی قصد اخگر کرده دست بان نهاد

دست و برا اگر سوزانید چون حرارت آتش را دریافت دست خود را بر دهن خود نهاد و
خلطی بوی رسید گوییم یعنی سخن را مخلوط میگفت و بروایت دیگر زن فرعون بفرعون گفت پیش او
خرمایه و اخگری گذار اگر در میان آن دو تمیز کند خرما را برمیدارد و از اخگر کناره میکند و چنانچه
تو میگویی و میداند پس خرمایه و اخگری پیش او گذاشته گفت بخور موسی قصد کرد که خرما را
برگیرد و دست بجانب دراز کرد جبرئیل آمده دست او را از خرما باخگر گردانید تا اخگر را برگرفته
در دهان نهاد زبان وی سوخته فریاد کرده گریست آسیه بفرعون گفت نگفتم که تعقل نمیکند
فرعون از وی عفو نمود پس همیشه موسی در کمال اکرام نزد فرعون میبود و در میان آل فرعون
نشو و نما می یافت و مادر و خواهر موسی و دایه که او را زایانیده بود خبر موسی را پنهان داشتند تا
آنکه مادر و دایه مذکوره هلاک و فوت شدند و بنی اسرائیل بموسی علم نداشتند و طلب وی میکردند
و خبر او میپرسیدند و خبر او بر ایشان پوشیده بود پس بفرعون رسید که ایشان طلب وی میکنند
و خبر او را میپرسند کسان نزد ایشان فرستاده عذاب ایشان را زیاده و از یکدیگر جدا و ایشان را
از خبر دادن و پرسیدن خبر موسی نهی کرد تا آنکه مژدهٔ ولادت او بنی اسرائیل رسید علامتهای
ظهور او را دیدند بلیه بر ایشان سخت شد و سنگ و چوب بر ایشان بار میکردند و فقیه بری را که
علمی داشت گوییم یعنی از انبیا یا از اوصیا بود و سخنان او حجت می یافتند طلب کردند و او
پنهان شده با ایشان پیغام فرستاد و در شب مهتاب بیرون آمده نزد وی رفتند و گفتند که ما
با این سختی بسخن تو راحت می یابیم تا که ما درین بلا خواهیم بود او با ایشان بعضی از صحرا بیرون
رفته نشست و سخن قائم یعنی موسی و صفت او و نزدیکی ظهور وی مذکور ساخت و میگفت که ای
شما همیشه درین بلا خواهید بود تا آنکه خدای پسری را که از اولاد لاوی بن یعقوب و نام او موسی بن
عمران و پسر بلند قامت کوتاه موی است بیارد در آن اثنا موسی ع برایشان ظاهر شد و در اول
اول عمر وی و از خانهٔ فرعون بسیر بیرون آمده در جستجوی بود از موکب و حشم خود جدا گردیده بر استری سوار
و طیلسان خزی بر دوش روی بایشان آورد چون فقیه او را دید بصفت شناخته گفت خدای
برتو رحمت کناد اسم تو چیست گفت موسی پرسید که پسر کیست گفت پسر عمران پس برخاسته
دست او را گرفته بوسید و گفت شکر خدای را که مرا نمیرانید تا آنکه ترا بمن نمود چون شیعیان چنان

دیدند دانستند که او صاحب ایشانست بشکر خدای بر زمین و جای او افتاده بوسیدند
و او ایشان را و ایشان او را شناخته موسی ایشان را شیعه گرفته گفت که امید دارم که خدای
فرج شما را تعجیل فرماید و زیاده ازین سخنی نگفته بعد از آن غایب شد و چندانکه خدای خواست مکث
کرد پس موسی ع نشو و نما کرد تا آنکه بحد مردان رسید و رسید بشدتهای خود یعنی باحتلام
یعنی بهجده سالگی و صاحب ریش شد و داد خدای او را حکمت و علم و آنچه موسی از توحید میگفت
فرعون را بد آمده برو انکار میکرد و قصد قتل او مینمود و خدای از و میگردانید پس موسی بیرون رفت
و در نسخه فرعون قصد قتل او نمود پس موسی از نزد او بیرون رفته گریخت و راه را گم کرده پس
داخل شهری از شهرهای فرعون شده مردی را از قبطیان بقتل رسانید چنانچه در سورهٔ شعرا حکایت
میفرماید که قال الم نربک فینا ولیدا ولبثت فینا من عمرک سنین وفعلت فعلتک التی فعلت
وانت من الکافرین قال فعلتها اذا وانا من الضالین ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی
حکما وجعلنی من المرسلین یعنی گفت یعنی فرعون بموسی در وقتی که برسالت نزد او رفت که
آیا تربیت نکردیم ترا در میان خود چنین گوید یعنی در منزلهای خود حال آنکه طفل بودی و درنگ کردی
در میان ما از عمر خود سالها و کردی کار خود را آنچنان کاری که کردی یعنی مردی را کشتی قاتلی یعنی
قبطی را و حال آنکه تو از کفر و زندگان بودی یعنی کفران نعمت من کردی گفت یعنی موسی کردم
آن کار را آنگاه و حال آنکه من از گمراه شوندگان بودم یعنی راه را گم کرده بودم که بشهری از شهرهای تو
افتاده بودم پس گریختم از شما چونکه ترسیدم از شما پس بخشید مرا رب من حکمتی و گردانید مرا از
پیغمبران و خدای بمحمد ص میفرماید یعنی در سورهٔ ضحی که الم یجدک یتیما فآوی ووجدک ضالا فهدی
ووجدک عائلا فاغنی یعنی آیا نیافت یعنی رب تو ترا ای محمد یتیمی یعنی یکتا پس جا و مأوی داد
یعنی مردم را بسوی تو و یافت ترا یعنی قوم ترا گمراهی پس هدایت کرد یعنی ایشان را بسوی شناخت
و معرفت تو و یافت ترا صاحب عیال و محتاج پس غنی و بی نیاز گردانید ترا یعنی مستجاب گردانید
دعای ترا گوییم پس گمراهی و ضلالت پیغمبران نمیتوان نسبت داد و چنانچه در سورهٔ قصص میفرماید که
ولما بلغ اشده واستوی آتیناه حکما وعلما وکذلک نجزی المحسنین ودخل المدینة علی حین غفلة
من اهلها فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعته وهذا من عدوه فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی

من عدوه فوکزه موسى فقضى عليه قال هذا من عمل الشيطان انه عدو مضل مبين قال رب انى ظلمت نفسى
فاغفر لى فغفر له انه هو الغفور الرحيم قال رب بما انعمت على فلن اكون ظهيرا للمجرمين فاصبح فى المدينة
خائفا يترقب فاذا الذى استنصره بالامس يستصرخه قال له موسى انك لغوى مبين فلما اراد ان يبطش
بالذى هو عدو لهما قال يا موسى اتريد ان تقتلنى كما قتلت نفسا بالامس ان تريد الا ان تكون جبارا
فى الارض وما تريد ان تكون من المصلحين یعنی و چون که رسید یعنی موسی بنهایت خود یعنی باحتلام یعنی
بعهد بلوغ کلی و مستوی شد یعنی صاحب ریش شد دادیم او را حکمی گوییم در اول سوره مریم مذکور شد
که یعنی دادیم او را کتاب و علم و فهم و زهد در دنیا و علمی و همچنان جزا میدهیم نیکوکاران را و در آمد شهر
یعنی بشهری از شهرهای فرعون بر هنگام غفلتی از اهل آن شهر و آن در میان مغرب و عشا و در آن شهر بود
مردی از شیعیان او که جنگ میکرد با مردی از آل فرعون از قبطیان چنانکه میفرماید که پس یافت در آن
دو مرد را که با هم جنگ میکردند این از شیعه او و این از دشمن او یعنی یکی از ایشان در قابل بود بقول و دین
موسی قتی گوید یعنی بنی اسرائیلی بود و دیگری قابل بود بقول و دین فرعون قتی گوید یعنی قبطی بود پس
طلب فریادرسی کرد از موسی آنچنان کسی که از شیعیان او بود بر ضرر آنچنان کسی که از دشمنان او و قبطی
پس موسی آمده مشتی که کرده بر پایه فرعون زده وی مرد پس یکباره قتل آورد موسی مر آن شخص یعنی او را
بقتل رسانید بحکم خدای عز و جل و خدای عطا کرده بود موسی را قوتی در جسم و سختگیری بقوت
پس موسی در آن شهر متواری و پنهان شده و گفت این یعنی جنگ کردن که در میان آن دو مرد واقع شد
نه آنچه موسی خود کرده بود از کشتن قبطی از کارهای شیطانست بتحقیق که او یعنی شیطان دشمن است گمراه کننده
ظاهر کننده دشمنی گفت یعنی موسی که ای رب من بتحقیق که من ظلم کردم نفس خود یعنی بجود یعنی که انداختم
یعنی خود را در غیر جای خود یعنی به اهل شدن من باین شهر پس بیامرز مرا یعنی بپوشان و پنهان کن مرا از
دشمنان تو تا ظفر نیابند بمن که بکشند مرا پس آمرزید او را خدای یعنی پوشانید و پنهان کرد او را بتحقیق که
او یعنی خدای آمرزگار است یعنی پوشاننده است رحم کننده گفت موسی ای رب من بانچه یعنی بسبب آنچه
انعام کرده و نعمت داده بمن از قوت تا آنکه مردی را بمشتی کشتم پس هرگز نباشم یاری کننده
جرم کنندگان بلکه جهاد میکنم در راه تو با این قوت تا آنکه راضی شوی پس مردم ذکر آن واقعه کرده امر او
موسی شایع شد و گفتند که موسی مردی از آل فرعون را کشته پس گردید موسی در شهر ترسنده انتظار کننده

گوییم

گوییم یعنی براست و چپ خود نگاه میکرد یعنی از ترس چنانکه عقوبت کشته خواهد شد پس چون صبح فردا شد
دیگری آمده با آن مرد که بقول و دین موسی قابل بود چسبید پس آن مرد از موسی طلب فریادرسی کرد چنانکه
میفرماید که پس ناگاه آنچنان مردی که طلب یاری از موسی کرده بود دیروز طلب فریادرسی از موسی کرد در
آن مرد دیگر پس گفت موسی او را که بتحقیق که تو گمراه و ظاهر کننده گمراهی دیروز مردی و امروز مردی دیگر
جنگ کردی با مردی دیروز و جنگ میکنی امروز البته تو ایذا و آزار میرسانم و اراده کرد که او را بگیرد
چنانکه میفرماید که پس چونکه اراده کرد که بگیرد آنچنان کسی را که دشمن هر دو بود یعنی دشمن مرد اولین و مرد دوم
و شیعه موسی بود گفت گوییم یعنی شیعه موسی گفت که ای موسی آیا اراده داری که بکشی مرا چنانکه کشتی
نفسی را یعنی کسی را دیروز اراده نداری الا آنکه بوده باشی جباری در زمین و اراده نداری که بوده باشی از اصلاح کنندگان
و بروایتی چون آن مرد طلب فریادرسی از موسی نمود آن مرد دیگر بموسی نگریسته گفت آیا اراده داری
بکشی مرا چنانکه کشتی نفسی را یعنی کسی را دیروز پس شیعه موسی او را گرفته گریخت چنانکه گفته خواهد شد و

عقوبت صح

در این آیه میفرماید که **وَقَتَلْتَ** و کشتی ای موسی **نَفْسًا** نفسی را یعنی کسی را قتی گوید یعنی قبطی را
و طبرسی گوید که از پیغمبر صلعم روایت شده که موسی مردی را گوییم یعنی قبطی را کشت بخطا و حال آنکه موسی دوازده ساله
بود گوییم و این روایت منافات دارد با آنچه اکنون گذشت که او را بحکم خدا کشت و حال آنکه بحد بلوغ رسیده بود
و چون روز قیامت خدای خلایق را زنده کرده در محشر کند آرزو کنند که خدای میان ایشان حکم کند و
بآتش و دوزخ باشد پس نزد آدم آمده گویند که از خدای درخواست کند که میان ایشان حکم کند آدم گوید
من عصیان خدای کرده ام و لیکن نزد نوح و همچنین هر پیغمبری پیغمبر بعد از خود دلالت کند ایشان را تا آنکه
نزد موسی آیند موسی گوید که من صاحب گناهی هستم من یعنی نفسی را یعنی کسی را کشته ام و دلالت کند ایشان را بعیسی
او بمحمد صلعم و آنحضرت در بهشت عدن آن را از خدای درخواست کرده بمقام محمود باز گشته خدای میان
ایشان حکم کند چنانکه در آیه بنی اسرائیل که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا بتفصیل گفته شد
فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ پس نجات دادیم ما ترا از غم یعنی از غم و کربت و اندوه قتل جهت
آنکه مبادا برسد که او را جهت خون قبطی بقصاص رسانند قتی گوید یعنی نجات و خلاصی دادیم ترا با بردن
از فرعون بسبب هجرت بمدین **وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا** و بفتنه انداختیم ترا بفتنه انداختنی یعنی
امتحان کردیم و آزمودیم ترا امتحان کردنی و آزمودنی قتی گوید یعنی مبتلا کردیم ترا بانواع بلا و محنت

از متشابهات است و آن لفظهاست که در قرآن مکرر و بمعنیهای مختلف وارد شده و فتنه در قرآن بر چند معنی آمده است
فتنه بمعنی امتحان و آزمون و فتنه بمعنی کفر و فتنه بمعنی عذاب و فتنه بمعنی محبت مال و فرزند و فتنه بمعنی مرض و قتل و مراد در این آیه فتنه بمعنی
امتحان و آزمون است و خازن فرعون ایمان بموسی آورده ششصد سال ایمان خود را پنهان داشت
و او است که خدای سبحانه در سورهٔ مؤمن میفرماید که و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون
رجلا ان یقول ربی الله تا آخر آیه و خبر کشتن موسی آنمرد را بفرعون رسید طلب موسی نمود که او را
بقتل رساند آن مؤمن کس نزد موسی فرستاد چنانچه ایزد تعالی در سورهٔ قصص حکایت میفرماید که و جاء
رجل من اقصی المدینة یسعی قال یا موسی ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من
الناصحین فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین یعنی و آمد مردی از انتهای شهر
که آنمرد سعی میکرد یعنی بسرعت می آمد یا حال آنکه او بسرعت می آمد و این سخن قاضی است گفت
ای موسی بتحقیق که جماعت مشوره میکنند بسبب تو از برای آنکه ترا بکشند پس بیرون رو بتحقیق که
بتحقیق که من ترا از نصیحت کنندگانم و این سخن را قاضی گفته پس بیرون رفت از آن شهر ترسنده
انتظار کشنده یعنی طلعت جستنده و مینگریست براست و چپ یعنی از پس قاضی گوید که مبادا
طلب کننده او برسد و میگفت چنانچه میفرماید که گفت یعنی موسی که ای رب من نجات ده مرا
از قوم ظلم کنندگان قاضی گوید یعنی خلاص کن مرا و نگاه دار از رسیدن ایشان بمن و بجانب مدین
روانه گردید و میان او و مدین سه روزه راه بود پس از مصر بیرون شتری و چهارواید و خدمتکاری
بیرون آمده طی طلب و پشت زمینها مینمود تا آنکه بمدین رسید چنانچه درین آیه میفرماید که فَلَبِثْتَ
سِنِينَ پس درنگ کردی سالها قاضی گوید یعنی ده سال فِي در میان أَهْلِ مَدْيَنَ
اهل مدین و در سورهٔ قصص میفرماید که ولما توجه تلقاء مدین یعنی و چون که روی کرد برابر مدین قاضی گوید
که شهر شعیب بود و نامیده شده است بنام مدین پسر ابراهیم و در سلطنت فرعون نبوده و میان
مصر و مدین هشت روزه راه بوده چون روی بمدین نهاد جبرئیل عصایی از شاخ درخت مورد
بهشت جهت او آورد قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل یعنی گفت موسی قاضی گوید از روی توکل بخدا
که امید هست که رب من هدایت کند مرا میانهٔ راه یعنی راه میانه روی قاضی گوید چه راه را
ندیده است و سه راه پیش او آمده راه میانه را پیش گرفت و لما ورد ماء مدین وجد علیه امة

من الناس یسقون یعنی و چون که وارد شد قاضی گوید یعنی رسید بآب مدین قاضی گوید آن
چاهی بود که از آن آب میکشیدند یافت بر سر لب آن چاه امتی یعنی جماعتی از مردم
که آب میدادند مواشی خود را و این سخن را قاضی گفته پس چون بمدین رسید و رنج ارتحال بسیار
فرود آمده چاهی دید که مردم از آن جهت مواشی و گوسفندان و چارپایان خود آب میکشیدند و
سه روز بود که چیزی نخورده بود و وجد من دونهم امرأتین تذودان قال ما خطبکما قالتا لا نسقی
حتی یصدر الرعاء و ابونا شیخ کبیر یعنی و یافت از پایین تر از ایشان قاضی گوید یعنی در مکانی
پایین تر از مکان آن امت دو زن را که منع میکنند گوسفندان خود را از آب که مخلوط نشوند با گوسفندان
آن جماعت گفت موسی که چیست شأن شما یعنی چکاره و چرا منع گوسفندان خود میکنید
گفتند آب نمیدهیم گوسفندان خود را تا آنکه باز گردانند راعیان یعنی شبانان مواشی خود را
از آب بنابر حذر از مزاحمت و از ازدحام مردان و پدر ما پیر است بسیار پیرسن و توانایی بیرون آمدن
ندارد که جهت آب دادن گوسفندان بیرون آید و از ناچاری و اضطرار ما را میفرستد و این سخن از
قاضی است پس نظر کرده دو دختر ضعیف دید در کناری که با خود گوسفندان خود را داشتند و نزدیک
چاه نمیرفتند پس گفت از برای چه آب نمیکشید گفتند انتظار میکشیم تا شبانان گوسفندان خود را
باز گردانند و پدر ما پیر است بسیار پیرسن و ما دو دختر ضعیفیم قدرت نداریم که مزاحم مردان شویم هرگاه
مردم حیوانات خود را آب دهند ما گوسفندان خود را آب میدهیم فسقی لهما ثم تولی الی الظل فقال
رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر یعنی پس آب داد موسی از برای ایشان از روی ترحم
بر ایشان گوسفندان ایشان را بعد از آن بسایه گردید پس گفت ای رب من بتحقیق که من از برای
چیزی که نازل ساختهٔ بسوی من از خیر طعام کم و خواه بسیار یعنی از برای خوردنی فقیر و محتاج
طلبکارم و این سخن را قاضی گفته پس موسی بر دختران رحم کرده دلو ایشان را گرفته با ایشان گفت که
گوسفندان خود را پیش آرید و نزدیک چاه رفته با آنکه بر سر چاه بودند گفت که از برای خود دلوی
و از برای شما دلوی آب کشم و ده مرد در کشیدن آن دلو مدد میدادند پس تنها یک دلوی از برای
بر سر چاه بودند و دلوی از برای دو دختر شعیب کشیده گوسفندان دختران را آب داد و دختران
صبح پیش از مردم باز گشتند بعد از آن موسی بسوی آن درخت بسایه گردیده در زیر آن درخت

بخوردنی هم

وگفت که ای رب من بحق که من از برای آنچه نازل ساخته بسوی من از خیر محتاجم پس آب داد

که آن شخص گفت و حال آنکه محتاج بود بنصف خرمایه و علی ع فرموده که نخواست موسی الا نانی

که بخورد جهة آنکه تره و علف زمین میخورد و چنان بود که سبزی تره و علف از جهة لاغری

از شفافی پوست شکم او و ظاهر بودن رگها و گوشت او دیده میشد و امام جعفر ع فرموده

که نخواست موسی الا خوردنی و پیغمبر ص با ابن مسعود گفت که غذای موسی را بکلام یعنی سخن گفتن

با او و مناجات برگزید در هنگامی که سبزی تره و علف از لاغری او در شکم او دیده میشد و درخواست

نکرد موسی در هنگامی که بسایه گردید الا خوردنی که بخورد از غایت گرسنگی و امام ابوجعفر ع فرموده

که موسی در سه جا از گرسنگی بخدای خود شکوه کرد آنجا که گفت که آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا

هذا نصبا و آنجا که لاتخذت علیه اجرا و این دو آیه در سوره کهف گذشت و آنجا که رب انی لما

انزلت الی من خیر فقیر پس چون دو دختر شعیب نزد پدر بازگشتند پدر با ایشان گفت چه سبب

تعجیل کردید در این ساعت و سرعت در مراجعت نمودید ایشان قصه موسی ع را با وی خبر دادند

و او را نشناختند و گفتند مردی صالحی بما رحم کرده گوسفندان ما را آب داد شعیب یکی از ان دو دختر

برو و او را طلب نما تا مزد آب دادن او را بدهیم فجاءته احدیهما تمشی علی استحیاء قالت ان ابی یدعوک

لیجزیک اجر ما سقیت لنا فلما جاءه و قص علیه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین

یعنی پس آمد نزد موسی یکی از ان دو دختر بر حیاء یعنی از روی حیا گفت آن دختر که بدرستی که پدر

من میخواند یعنی میطلبد ترا تا جزا دهد یعنی مکافات دهد اجر یعنی جزای آب دادن ترا گوسفندان

از برای ما پس چون آمد موسی نزد او و قصه خود را بر وی حکایت کرد گفت شعیب که مترس که نجات

و خلاصی یافتی از قوم ظلم کنندگان یعنی از فرعون و قوم او و این سخنان از قصص است پس صفورا

دختر بزرگ شعیب نزد موسی آمد و او بود که شعیب او را بزنی بموسی داد و بعد از رحلت موسی

با یوشع بن نون جنگ و پیکار کرد چه عبد الله بن مسعود پیغمبر ص گفت که ترا هرگاه فوت شود کی

ترا غسل میدهد فرمود که هر پیغمبری را وصی او غسل میدهد گفت یا رسول الله وصی تو کیست فرمود

علی بن ابی طالب ع گفت وی بعد از تو چند سال زندگانی میکند فرمود که سی سال چه یوشع بن

نون وصی موسی بعد از موسی سی سال زندگانی نمود و صفورا دختر شعیب زن موسی ع بر وی خروج کرد

و یوشع گفت که من سزاوارترم از تو بامر وصایت پس با صفورا جنگ و پیکار نمود و جنگ کنان

او را یعنی لشکر او را بقتل رسانید و او را اسیر و اسیری او را خوب کرد گویم یعنی او را

و زود باشد که دختر ابابکر یعنی عایشه با چند هزار کس از امت من بر علی خروج کند پس علی با وی

جنگ و پیکار کند و جنگ کنان او را یعنی لشکر او را بقتل رساند و او را اسیر و اسیری او را خوب کند

و خدای در شان دختر ابابکر نازل ساخته یعنی در سوره احزاب که وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة

الاولی یعنی ای زنان محمد قرار گیرید در خانهای خود و اظهار زینت مکنید و از خانه بیرون میایید مانند اظهار

زینت کردن و از خانه بیرون آمدن جاهلیت اول یعنی صفورا دختر شعیب گویم زنان جاهلیت

زمانی است که پیغمبری رحلت کرده و پیغمبر دیگر نیامده باشد پس این ثابت است از ائمه و انبیا که هم

صفت و فعل و هرچه در میان انبیا جایز و جاری بوده در میان ائمه جایز و جاری میشود نعل بالنعل و القذة بالقذة

پر تیر بر پر تیر برابر القصه صفورا نزد موسی آمده بحیا راه میرفت و گفت پدرم ترا میطلبد از برای

جزا دهد اجر آنچه آب داده گوسفندان از برای ما موسی با وی برخاسته بروایتی بدختر گفت که مرا

رو براه کن و در عقب من براه رو که ما فرزندان یعقوب نگاه بنشستگاه زنان نمیکنیم و بروایتی

دختر از پیش روی موسی براه رفته بادها بر وی زده نشستگاه وی ظاهر شد موسی بوی گفت که

از عقب بیا و بسنگ ریزه که چپ و پیش روی من بیفکنی مرا براه دلالت کن که بر روی آن سنگ ریزه

کنم که ما از قومی هستیم که نگاه بدنبالهای زنان نمیکنیم پس چون موسی نزد شعیب آمد و قصه خود را

بر وی حکایت کرد شعیب بوی گفت مترس نجات و خلاصی یافتی از قوم ظلم کنندگان قالت

احدیهما یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین یعنی گفت یکی از ان دو دختر یعنی

دختری که رفته موسی را طلبیده که ای پدر من مزدور گیر او را یعنی که وی از برای شبانی گوسفندان

بحقی که بهترین کسیست که مزدوری بگیری که صاحب قوت و امین است پس شعیب بدختر گفت

ای فرزند قوت که بر داشتن سنگ عظیم صلب آنرا دانستی و امین بودن را از کجا دانستی

و بروایتی شعیب گفت اما قوت او را دانستی که دلو را تنهایی کشید امانت او را چه خبر و چگونه دانستی

دختر گفت ای پدر من پیش روی او براه رفتم پس گفت که از عقب من براه رو و اگر راه گم کنم

مرا براه ارشاد کن که ما قومی هستیم که نگاه بدنبالهای زنان نمیکنیم و بروایتی دختر گفت که چون از چاه ب

شکل م

برسالت نزد او رفتم پس متوجه و روانه شده گفت از عقب من بیا و در پی سر من باش و مرا
براه دلالت کن که ما از قومی هستیم که نگاه نمیکنیم بدبرهای زنان پس من در پی سر او بودم و او را
ارشاد براه میکردم از کراهت آنکه از من چیزی ببیند پس دانستم که وی از قومی نیست که نگاه
نشستگاه زنان کنند اینست امانت او قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی
ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک وما ارید ان اشق علیک ستجدنی ان شاء الله
من الصالحین قال ذلک بینی وبینک ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی والله علی ما نقول
وکیل یعنی گفت یعنی شعیب که بتحقیق که من اراده آن دارم که نکاح کنم بتو یکی ازین دو دختر را
برآنکه مزد دهی بمن خود را یا مزدور من باشی هشت حج گویم یعنی هشت سال پس اگر تمام کنی ده را
یعنی خدمت ده سال را پس تمام کردن آن از نزد تو باشد تفضلی از من باشد لازم ساختنی بر تو
و اراده آن ندارم که دشوار کنم بر تو و مشقت رسانم بالزام ساختن ده سال زود باشد که بیابی مرا
اگر خدای خواهد از صالحان در حسن معامله و نرمی و وفا بعهد گفت یعنی موسی که آن عهدی که
با من کردی میان من و تو باشد هر یک از دو مدت را یعنی درازتر را یا کوتاه‌تر را بجا آرم آنرا با تو وفا کرده باشم
پس عداوتی نباشد بر من بطلب زیاده یعنی چنانچه طلب زیاده برده از من نمیشود طلب زیاده بر
و خدای برآنچه میگوییم از شرط وکیل است یعنی گواه و حافظ است و این سخنان از قصهٔ شعیب
گفت که اراده دارم که یکی ازین دو دختر را بزنی بتو دهم برین مهر که مزدور من باشی هشت حج یعنی هشت سال
از امام جعفر ع پرسیدند که پیش از شعیب حج خانهٔ خدای میکردند گفت آری و تصدیق آن در قرآن
قول شعیب است در حکایتی که بموسی گفت آنجا که موسی زن میکرد که انی ارید ان تاجرنی ثمانی حجج یعنی
برین مهر که مزدور من باشی هشت حج و نگفت که هشت سال پس اگر تمام کنی ده سال را پس از
نزد تو باشد و اراده آن ندارم که شاق کنم بر تو زود باشد که بیابی مرا اگر خدای خواهد از صالحان
گفت یعنی موسی که آن میان من و تو باشد هر یک از دو مدت را که بجا آرم یعنی هر کدام را تمام کنم پس
عداوتی نیست بر من یعنی ترا بر من راهی نیست اگر ده سال را بعمل آرم یا هشت سال را پس موسی گفت
که و خدای برآنچه میگوییم وکیل است پس شعیب صفورا را که بطلب موسی رفته و طلبیده و [illegible] گفته بود
که مزدور گیر او را که بهترین کسیست که مزدور گیری که صاحب قوت امین است بزنی بموسی داده

با وی مباشرت کرد پیش از آنکه شرط منقضی شود و مدت بگذرد و آنرا بجا آرد و موسی بجا آورد و
وفا کرد از آن دو مدت بوافیتر و زیادتر و تمامتر و دورترین را که ده حج است یعنی ده سال جهت آنکه
پیغمبران ع میگیرند زیادترین و تمامترین را و از امام ابوالحسن ع پرسیدند پس آیا جایز است که مرد
زنی را زن کند و شرط نماید که دو ماه مثلاً مزدور پدر او باشد فرمود که موسی ع میدانست که شرط خود را
تمام میکند این مرد چگونه میتواند دانست که باقی و زنده میماند تا وفا بآن شرط کند و در زمان پیغمبر ص
زن میکرد مردی بمهر یک سوره قرآن گویم یعنی که آنرا تعلیم آن زن کند و بیک درهم و بیک
مشت گندم و از اجاره و مزدور شدن از آنجناب پرسیدند فرمود که خوبست و باکی با آن نیست
هرگاه بقدر طاقت او باشد چه موسی مزدور کرد خود را و شرط کرده گفت که اگر خواهم هشت سال و اگر
خواهم ده سال کنم پس ایزد تعالی درباره او نازل فرمود که ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک
و علت آنکه خدای موسی ع را خدمتکار شعیب ع گردانید آن بود که پیغمبر ص فرمود که شعیب از محبت
خدای چندان گریست که نابینا شد پس حق تعالی چشم او را بوی باز داد و بعد از آن باز چندان گریست
که نابینا شد و خدای سبحانه چشم او را بوی باز داد و تا چهار مرتبه چنان شد و در مرتبه چهارم که چنان شد
حق عز و جل بوی وحی فرستاد که ای شعیب تا که همیشه از تو چنین خواهد بود اگر این از ترس دوزخ است
ترا در پناه خود گرفتم و اگر از شوق بهشت است آنرا بر تو مباح ساختم گفت الهی تو میدانی که من از ترس
دوزخ و از شوق بهشت نه گریستم لیکن دل من در بند محبت تست پس صبر نمیکنم تا آنکه ترا ببینم
پس حق جل جلاله بوی وحی فرستاد که هرگاه آن چنین است پس از جهت آن زود باشد که کلیم خود
یعنی سخنگوی خود موسی بن عمران را خادم تو کنم فلما قضی موسی الاجل یعنی پس چونکه بجا آورد موسی
مدت را یعنی چونکه تمام کرد شرطی را که کرده بود وسار باهله آنس من جانب الطور نارا یعنی و روانه شد
با اهل خود یعنی با زن خود دید از جانب طور آتشی چون موسی مدت شرط را بجا آورد بشعیب گفت چاره
نیست مرا از بازگشتن بسوی وطن و مادر و اهل بیت خود گویم فوت شد از او در وقتی که موسی ع
در خانهٔ فرعون بود مذکور شد پس از نزد تو مرا چه خواهد بود شعیب گفت که آنچه گوسفندان من
ابلق زایند از تو باشد پس موسی در وقتی که قوچ میشش رها میکرد پوست یعنی از عصای خود را
بعضی را کنده و آن عصا را در وسط خوابگاه گوسفندان بر زمین فرو برد و جامهٔ ابلق بر جسد خود افکند

انگاه فوج بکوسفندان سرداده دران سال کوسفندان غیر ابلق نزاییدند و امام رضا ع فرمود که شعیب
یعنی بحضرت پدر انبیال کفت که میخواهم که مرا پسری باشد مثل تو و انبیال کفت محل و منزلت من
نزد تو جهت کفت بزرکترین و عظیمترین محلی و منزلتست و انبیال کفت هرگاه مباشرت کنی
همت در پس بکار وی چنان کرده او را پسری شد که شبیهترین خلق خدای بود بدانیال و امام
جعفر ع فرمود که شعیب در بعضی سالها که بود یعنی موسی در نزد او بوی کفت که هر ابلقی کوسفندان
زایند و قصه را چنانچه مذکور شد ذکر فرمود کوییم که احتمال دارد که آنچه موسی ع کرده بحسب اتفاق
واقع شده باشد بدون قصد و اراده از انحضرت در تحصیل ابلق جهة خود تا نکویند که انحضرت
مکر و حیله کرد حاشا حاشا و انحضرت پیش از پیغمبری معصوم بود القصه چون سال برامد کذشت
موسی زن خود را برکرفته شعیب توشه داده کوسفندان خود را رانده که برود چون اراده بیرون رفتن کرد
بشعیب کفت که عصایی میخواهم که با من باشد از برای راندن کوسفند خود و عصاهای پیغمبران در
نزد شعیب بود که جمیع انبیا را میراث در خانه داشت شعیب کفت بان خانه داخل شو و از میان
آن عصاها عصایی بردار و بروایتی چون موسی اراده مراجعت بوطن خود نمود شعیب کفت که
داخل آن خانه شو و از ان عصاها عصایی بردار که با تو باشد و با آن درندکانرا از خود دفع کنی
وخدای شعیب را بامور عصایی که موسی برسد خبر داده بود پس چون داخل آن خانه شد
عصای نوح و ابراهیم برجسته بدست وی آمد موسی آنرا بیرون آورده چون شعیب بان عصا نظر کرد
کفت این را باز پس ببر و عصای دیگر برگیر موسی بآن خانه بازگشته آن عصا را باز پس برد که عصای
غیر آن بردارد همان عصا بعینه برجسته بدست وی آمده آنرا بیرون آورد شعیب کفت غیر آنرا
بردار پس سیم بار آن عصا برجسته بدست او آمد شعیب کفت آیا ترا نکفتم که غیر آنرا بردار
موسی کفت که اینک سه مرتبه باز پس برده ام و در هر مرتبه این بدست من می آید چون شعیب چنان دید
کفت که آنرا برگیر و برو که خدای ترا بان مخصوص کردانیده و در روایتی از امام جعفر ع عصای
موسی شاخی از مورد بهشت بود که در وقتی که متوجه مدین شد جبرئیل جهة او آورد و آن با تابوت
آدم که در حجره است کوییم یعنی بنجف تازه اند و هرگز خشک و ضایع نمیشوند و تغییر نمی یابند تا
آنکه صاحب الامر ع آن دو را بیرون آرد و هرگاه آیات و معجزات و فعل او برپا شود کوییم

کویا آن عصای دیگر باشد که موسی پوست بعضی از آنرا کنده و کوسفندان ابلق زاییدند یا آن
عصای سیم غیر این دو باشد پس موسی کوسفندان خود را رانده باراده مصر بیرون رفت
تا آخر آنچه در آیتهای سابق کذشت و شعیب هر سال موسی را زیارت میکرد و هرگاه چیزی میخورد
موسی بر بالای سر او ایستاده از برای وی نان میشکست ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ بعد از آن
آمدی بر کوییم یعنی بنا بر قَدَرٍ قدری قاضی کوید یعنی تقدیری که کردم يَا مُوسَىٰ ای موسی
ای موسی پس غیبت دوم موسی بر بنی اسرائیل سخت تر از اول شد و پنجاه سال و کسری
کشید و بلیه بر ایشان سخت کردید و فقیه پنهان شد پس کسی نزد وی فرستادند که ما بر پنهان
شدن تو صبر نداریم فقیه بعضی از صحراها بیرون رفته ایشانرا طلبید و خشنود و ایشانرا اعلام کرد
که خدای بوی وحی فرستاد که بعد از چهل سال ایشانرا فرج میدهم همه کفتند که الحمد لله حق تعالی
وحی فرستاد که با ایشان بکوی که آن مدت را جهة آنکه الحمد لله کفتند سی سال کردانیدم کفتند
هر نعمتی از خداست حق تعالی وحی فرستاد که با ایشان بکوی که آنرا بیست سال کردانیدم کفتند
که نمی آرد خیر را مکر خدای حق عز و علا وحی فرستاد که با ایشان بکوی که آنرا ده سال کردانیدیم
کفتند که نمیکرداند بدی را مکر خدای حق تعالی وحی فرستاد که با ایشان بکوی که مروید که اذن دادم
از برای شما در باب فرج شما در ان بودند که موسی ع بر الاغی سوار بر ایشان ظاهر شد و فقیه
اراده داشت که با ایشان بکوید آنچه را که بان نصرت می یابند یعنی بکوید که موسی آمد تا آنکه موسی
بر بالای سر ایشان ایستاد و بر ایشان سلام کرد فقیه از وی پرسید که اسم تو چیست کفت موسی
پرسید که پسر چه کس کفت پسر عمران کفت پسر چه کس کفت پسر قاهث بن لاوی بن یعقوب
پرسید که بچه چیز آمده کفت برسالت از نزد خدای عز و جل فقیه برخاسته دست او را ببوسید
انگاه در میان ایشان نشست و ایشانرا خشنود و با و امر خود امر کرد آنگاه ایشانرا از یکدیگر
جدا ساخت پس میان آن وقت یعنی ظهور موسی و فرج ایشان و غرق فرعون چهل سال بود ٥
کوییم بعد از آنکه خدای سبحانه آیات سابق و آیات سابق را در قصه موسی ایراد فرمود بعضی ذکر فرمود
از انجمله نعمتهای انعام را در قصه مذکوره درین هشت آیه ذکر کرده میفرماید که وَاصْطَنَعْتُكَ
و کردم و ساختم ترا یعنی برگزیدم و اختیار کردم ترا لِنَفْسِي ٥ از برای نفس خود یعنی از برای حجة خود

عشر ٥

قاضی گوید از برای محبت خود از باب تشبیه بپادشاه که برمیگزیند کسی را از برای خود اذهب

انت واخوك بایاتی برو تو و برادر تو آیتهای مرا قاضی گوید یعنی معجزهای مرا ولا

تنیا فی ذکری ۵ و ضعف و سستی مورزید در یاد و ذکر من اذهبا الی

فرعون انه طغی ۵ بروید بسوی فرعون که بتحقیق که او زیاده کرده است قاضی

گوید که اولا در آیه سابق امر کرد خدای موسی را که تنها باید برود و درین آیه او را با برادر وی امر کرد

پس تکرار نشده و بعضی گویند بهارون وحی فرستاد که با موسی ملاقات کند و بعضی گویند

که هارون آمدن موسی را شنیده استقبال وی کرد و خطاب بهردو شد گوییم ممکن است که هارون را

خدای بطی الارض بوادی مقدس برده خطاب بهردو کرده باشد چنانکه موسی را بطی الارض

بوادی مقدس برد چنانکه در قصه مذکوره مذکور شد فقولا له پس بگویید هردو او را

یعنی فرعون را قولا لینا سخن نرم یعنی بکنیت خطاب باو کرده بگویید که ای ابو مصعب

اسم فرعون ولید بن مصعب و کنیت او ابو مصعب بود گوییم خطاب بکنیت کردن تعظیم و

ادبست لعله یتذکر او یخشی ۵ سخن نرم گویید برای آنکه او بیاد آرد

یا بترسد یا یعنی سخن نرم گویید که او البته بیاد می آرد یا میترسد قاضی گوید یعنی بروید برای آنکه

یا بگویید برای آنکه بیاد می آرد یا میترسد بعضی از جماعت معتزلی را درین عبارت اعتقاد است

که خدای سبحانه نمیدانست که فرعون بیاد نمی آرد و نمیترسد و درین قول گمراه شده و خطا کرده اند

چه خدای در هنگامی که موسی و هارون را بسوی فرعون فرستاد میدانست که بیاد نمی آرد و نمیترسد

ولیکن این سخن را گفت تا حریصتر شوند موسی و هارون بر رفتن و تاکید در حجت بر فرعون باشد

و خدای میدانست که فرعون بیاد نمی آرد و نمیترسد مگر در وقتی که بیم و بأس خدا را بیند آیا

نمیشنوی که میفرماید یعنی در سوره یونس که حتی اذا ادرکه الغرق قال امنت انه لا اله الا الذی

امنت به بنوا اسرائیل وانا من المسلمین یعنی تا آنگاه که دریافت او را یعنی فرعون را غرق گفت که

ایمان آوردم که بتحقیق که نیست خدای مگر آنچنان کسی که ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل و من

از اسلام آورندگانم و فرعون بیاد آورد و بترسید ولیکن در وقت دیدن بیم و بأس خدای چنانکه

که نفع نمیداد او را ایمان با وجود دلیل آیه مذکوره گوییم چه توبه تا بیم و بأس خدای دیده نشده قبول بود

و بعد از دیدن آن قبول نشود پس قبول نکرد خدای ایمان او را پس در تتمه آیه مذکوره فرمود که الآن

وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیه

یعنی آیا اکنون ایمان می آری که نومید و بی اختیار شده و حال آنکه بتحقیق که عصیان کردی

پیش ازین و بودی از فساد کنندگان یعنی از عاصیان پس امروز نجات میدهیم ترا یعنی بدن تو

چه بعد از غرق شدن خدای سبحانه بدریا امر کرد تا او را بکنار انداخت تا او را مرده ببینند از برای

آنکه بوده باشی از برای کسانی که از عقب تو می آیند آیتی یعنی علامتی و عبرتی و علی ع در لیله الهریر

در صفین که با معویه ملاقات و جنگ کرد و بروایتی در روزی که با او ملاقات و جنگ کرد

در صفین بآواز بلند میگفت تا اصحاب و یاران خود بشنوانند که واسه که البته میکشتم معویه

و اصحاب و یاران او را بعد از آن در آخر آن سخن آهسته میگفت که ان شاء الله یعنی اگر خدای خواهد

و اراده نماید و عدی بن حاتم نزدیک بآنجناب بود گفت یا امیر المؤمنین قسم یاد کردی برای آنکه

گفتی بعد از آن استثنا کرده ان شاء الله گفتی چه اراده کردی تا آن فرمود که جنگ خدعه و فریب است

و من نزد اصحاب و یاران خود که مؤمنانند راستگویم و دروغگو نیستم پس اراده کردم که

حریص کنم اصحاب و یاران خود را بر لشکر معویه و طمع اندازم ایشان را باین سخن که قتل یعنی

سستی و کاهلی و فزع نکنند و نترسند و نگریزند و تا طمع در لشکر معویه کنند پس بفهم این را که

ان شاء الله بعد از امروز بتو نفع خواهد کرد و امام جعفر ع بسفیان گفت که بر تو باد که تقیه کنی

چه آن سنت ابراهیم خلیل ع است و خدای عزوجل بموسی و هارون گفت که بروید بسوی فرعون

که او زیاده کرده پس بگویید او را سخنی نرم برای آنکه بیاد آرد یا بترسد یعنی باو بکنیت خطاب

کنید و بگویید که ای ابو مصعب و پیغمبر ص هرگاه اراده سفری کردی آنرا پنهان داشتی و اظهار

غیر آن فرمودی و گفتی که خدای امر کرده است مرا بمدارا با مردم چنانکه امر کرده است بادای واجبات

و خدای بتقیه ادب آموز آنحضرت گشته در سوره سجده میفرماید که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی

بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقاها الا الذین صبروا وما یلقاها الا ذو حظ عظیم ای

سفیان کسی که تقیه را در دین خدای کار فرماید بلندی می یابد بدرجه بلند از عزت بتحقیق که

عزت مؤمن در نگاهداشتن زبان خود است و کسی که مالک زبان خود نباشد پشیمان میگشت

و ابو حنیفه بخدمت امام جعفر علیه السلام آمده آنجناب فرمود که تو کیستی گفت ابو حنیفه امام فرمود که
مفتی اهل عراقی یعنی عراق عرب گفت آری فرمود که بچه چیز فتوی میدهی ایشانرا گفت بکتاب
خدای فرمود که تو عالم و دانائی بناسخ و منسوخ و محکم و متشابه کتاب خدای گفت آری فرمود
که خبر ده مرا از قول خدای که بموسی و هارون گفت در هنگامی که ایشانرا بسوی فرعون فرستاد
که لعله یتذکر او یخشی ولعل از تو شکست یعنی عبارت لعل در لغت عرب از آدمی شک
یعنی در جایی که شک دارند لعل میگویند و معنی آن اینست که تا بود که پس معنی آیه این میشود که
تا بود که فرعون بیاد آرد یا بترسد ابو حنیفه گفت آری فرمود که لفظ لعل از خدای نیز شک است
که درین آیه لعله فرموده یعنی خدای نیز که لعل گوید معنی تا بود است یعنی پس خدای شک دارد
و شک درباره خدای روا نیست ابو حنیفه گفت نمیدانم فرمود که دعوی میکنی که بکتاب خدای
فتوی میدهی و از آنان نیستی که کتاب خدا را یعنی علم آنرا میراث داشته باشند و دعوی
میکنی که قیاس بکار میبری و اول کسیکه قیاس کرد ابلیس بود و روزی پیغمبر صلعم باصحاب فرمود که
دوشینه کدام یک از شما بنفس خود محافظت مرد مؤمنی کرده گفت یا رسول الله
من کردم ثابت بن قیس انصاری را بنفس خود محافظت نمودم فرمود که قصه آنرا بجهت
برادران خود حکایت کن و آنگاه رسوای اسم منافقانرا که با ما مکر میکنند و خدای گفت
شراب را از شما کرده و بما خبر داده است ایشانرا یعنی عذاب ایشانرا از برای توبه برای
بیاد آرند یا بترسند بعد از آن آنجناب قصه خود را حکایت کرد قالا گفتند موسی و هرون
ربنا که ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما اننا نخاف ان یفرط
بتحقیق که ما میترسیم که افراط کند قاضی گوید یعنی تعجیل و سبقت کند علینا بر ما یعنی
بعقوبت ما و صبر ننماید که اظهار دعوت و معجزه کنیم او ان یطغی ۴۵ یا آنکه زیاده کند
قاضی گوید یعنی نسبت بتو بی ادبانه سخن گوید قال گفت خدای لا تخافا اننی
معکما که مترسید شما هردو که بتحقیق که من با شمایم قاضی گوید یعنی محافظت و نصرت
اسمع واری ۵ بشنوم و ببینم آنچه میان شما و او میگذرد فأتیاه پس بیایید شما
هردو او را یعنی فرعون را یعنی نزد فرعون گوییم که نگویند که مقام مقتضی آنست که فاذهبا گوید

خمس

یعنی بروید

یعنی بروید نزد او و از عجب مترجمان فارسی فأتیاه را یعنی بروید ترجمه کرده اند جهت آنکه میگوییم که
فأتیاه یعنی بروید نیامده و خدای نزدیکست در حالت دوری و دوریست در حالت نزدیکی
و نسبت او جل شأنه بفرعون در نزدیکی و دوری مساویست پس گویا فرموده که من نزد او
حاضرم پس بیایید نزد او و مؤید اینست آیه سابق که میفرماید که من با شمایم میشنوم و میبینم
احتیاج بآن نیست که بیایید یعنی بروید ترجمه و تحریف معنی کتاب خدای عز و جل شود
فقولا پس بگویید شما هردو انا رسولا ربک که بتحقیق که ما دو پیغمبر صاحب و آفریننده
و نعمت و رزق دهنده توییم فارسل معنا پس بفرست با ما قاضی گوید یعنی رها کن
بنی اسرائیل ولا تعذبهم فرزندان یعقوب را و عذاب مکن ایشانرا
قاضی گوید یعنی بتکلیفهای دشوار و کشتن فرزندان قد جئناک بتحقیق که آورده ایم ترا
یعنی نزد تو بآیة آیتی گوییم یعنی معجزه من ربک از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق
دهنده تو قاضی گوید آیت و معجزه دو بود و آیتی که گفته مراد آوردن آیتست نه یکی و دو
والسلام و سلام قاضی گوید یعنی سلام فرشتگان و خازنان بهشت یا سلامتی از دنیا و آخرت
علی من اتبع الهدی ۵ بر کسی که پیروی کند هدایت را امام ابو جعفر علیه السلام گفته که ابو جهل
بن هشام با قومی از قریش نزد ابو طالب آمده گفتند که پسر برادر تو ما را و خدایان ما را اذیت
و آزار رسانیده او را طلب کن و بفرمای که دست از خدایان ما باز دارد و ما دست از خدای او باز
داریم ابو طالب کس فرستاده آنحضرت را طلبید چون داخل شد در آن خانه غیر مشرکی ندید پس
گفت که السلام علی من اتبع الهدی و نشست و پیغمبر صلعم با بن مسعود گفت که جمع کردم از برای شما
چیزی که اگر از آن مفارقت و جدایی کنید هلاک و تباه میشوید و اگر با آن چنگ زنید نجات
می یابید و سلام بر کسی که پیروی کند هدایت را انا قد اوحی الینا ان العذاب
علی من کذب بتحقیق که وحی فرستاده شده است بسوی ما که بتحقیق که عذاب
بر کسیست که بدروغ نسبت میدهد قاضی گوید یعنی پیغمبرانرا و تولی ۵ و پشت میگرداند
و اعراض میکند ۵ گوییم بعد از آنکه خدای سبحانه سه فصل آیاترا در قصه موسی از وادی مقدس
ذکر فرموده تتمه آیتهای قصه موسی را در باب رفتن نزد فرعون و غیر آن در آیتهای بعد از این بتفصیل

خواهد آمد ذکر کرده میفرماید که قَالَ گفت فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا که پس کیست صاحب و
آفریننده و نعمت و رزق دهنده شما هر دو يَا مُوسَىٰ ۵ ای موسی قاضی گوید یعنی بعد از آنکه موسی
و هرون نزد فرعون رفتند آنچه خدای فرموده بود بوی گفتند فرعون این سخن گفت و تواند بود که این سخن
حال در قرینه افتاده بیان نفرموده باشد چه هر گاه مطیع مامور شود بچیزی البته آنرا میکند و مخصوص داشت
موسی را بگفتگوی فرعون و حال آنکه خطاب بهر دو شده بود که بروند چه آنکه موسی اصل و هارون
وزیر و تابع او بود با آنکه موسی لکنتی داشت و هارون فصیح بود و فرعون با موسی سخن گفت که او را
الزام دهد و ساکت کند قَالَ گفت موسی رَبُّنَا که صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده ما
الَّذِي أَعْطَىٰ آنچنان کسیست که داده است و عطا کرده است كُلَّ شَيْءٍ بهر چیزی
قاضی گوید یعنی از نوعها خَلْقَهُ خلقت او را و شکل او را و امام جعفر ع فرموده که نیست چیزی
از خلق خدای الا آنکه میشناسد و میداند از شکل خود گویم یعنی از آنکه همشکل و مانند نر را
از ماده ثُمَّ هَدَىٰ ۵ بعد از آن هدایت کرده است یعنی و براه نکاح و زنا از شکل و
گویم یعنی از آنکه همشکل و مانند قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُونِ که پس چیست
حال قرنها یعنی اهل زمانهای الْأُولَىٰ ۵ اول قاضی گوید یعنی بعد از مرگ ایشان
از سعادت و شقاوت و روایات وارد شده که کفیل و ضامن بین مردم شدن هلاک
کرده است قرنهای اول را چه قومی گناهان بسیار کرده از آن سخت نترسیدند و قومی دیگر آمدند
گفتند که گناه شما بر ما پس خدای عذاب بر ایشان یعنی بر قوم دوم نازل ساخت گفت که
از من نترسیدند و شما جرأت کردید بر من و علت روزه چهارشنبه در میان ماه نیست که خدای
آتش دوزخ را در آن روز آفرید و در آن روز هلاک کرد قرنهای اول را و آن روز نحس مستمریست
پس دوست داشت خدای که بنده دفع کند از خود نحس آن روز را بروزه خود و دور کرده است
قرنهای اول بمعرفت و شناخت خطوع قَالَ گفت موسی عِلْمُهَا که علم آن قرنها
عِنْدَ رَبِّي نزد صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده منست قاضی گوید یعنی غیب
و آنرا جز خدای کس نداند فِي كِتَابٍ در کتابیست قاضی گوید یعنی که ثبت شده است در لوح
محفوظ یا در علم خدای که از پس محکم است در آن گویا که نوشته شده لَا يَضِلُّ که گمراه نشود

عشر

ازان کتاب یعنی فراموش نمیکند آنرا رَبِّي صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده من
وَلَا يَنْسَى ۵ و فراموش نمیکند گویم در صورت این فقره تاکید فقره اول میشود و
قاضی گوید که ضلال است که خطا و گم کنی چیزیرا در جای خود و راه بآن نبری و نسیان است که
چنان از تو برود که بخاطر نیاید و این هر دو بر خدای که عالم بالذات محالست و علماء فرموده
که متعهد نماز باشید که آن بر مؤمنان کتابیست یعنی واجبیست واجب کرده شده بعد از آن
زکوة با نماز قربان اهل اسلام است گویم یعنی بدل قربانیست که در زمان پیغمبران سابق میکردند چه
روایت شده که حق تعالی فرموده که قربان شما را در شکم فقرا قرار داده ام و بآن قرب و نزدیکی بما
حاصل میشود بعد از آن جهاد اشرف عملهاست بعد از نماز و کل اینها در کتابست که گم
نمیشود و رب من و فراموش نمیکند ۵ از ین دو آیه آخر آیه آخرین در شان ائمه از آل محمد
نازل شده پس میفرماید که الَّذِي آنچنان یعنی علم آن نزد رب منست آنچنان ربی
یا او آنچنان ربیست و این سخنان از قاضی است جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا
وَسَلَكَ که گردانیده است از برای شما زمین را گهواره و برده است یعنی قرار داده
و این سخن قاضی است لَكُمْ فِيهَا از برای شما در آن یعنی در زمین سُبُلًا
وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً راهها بود و فرود آورده است از آسمان آب قاضی گوید یعنی
باران و مثل این عبارت در بقره گذشت فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بآن
آب قاضی گوید که گردانید سخن را از وضع خود از غیبت بتکلم بر سبیل حکایت از کلام خدای
عز و جل تا دلالت کند بر کمال قدرت و حکمت خدای و اطاعت چیزهای مختلف او را أَزْوَاجًا
جفتها یعنی قاضی گوید یعنی صنفها و جهت آن جفت گفت که چیزها با هم جفت و نزدیک بیکدیگر
میباشند مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ ۵ که از رستنیهای متفرق اند یا که از رستنیهای الخ
که آن رستنیها متفرق اند و این سخنان از قاضی گفته و هم او گوید که یعنی در صورت و منافع که بکار
می آید بعضی از برای مردم و بعضی از برای بهایم و از جهت میفرماید که كُلُوا وَارْعَوْا
أَنْعَامَكُمْ بخورید و بچرانید چارپایان خود را قاضی گوید یعنی بیرون آوردیم صنفهای
رستنیها را حال آنکه گوینده ایم که بخورید و بچرانید چارپایان خود را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

لآیاتٍ لِاُولِی النُّهی ٥ بتحقیق که دران آیتهاست از برای صاحبان عقلها که نهی میکنند از پیروی باطل ومرتکب شدن امور قبیح واین سخن قاضی است وایشان ائمه از آل محمد اند

وآنچه در قرآن مثل این فقره باشد مراد ایشان علیهم السلام اند وازامام جعفر وامام موسی علیهم السلام روایت شده

که فرموده اند که قسم بخدای که ماییم صاحبان عقلها راوی گوید که گفتم یعنی ماییم اولی النهی جواب فرمود

که آن چیزیست که خدای خبر داده است پیغمبر خود را ازانچه بعد از آنحضرت واقع میشود از ادعای قوم

خلافت را وقیام اول یعنی ابابکر بدان وادعای عمر بعد ازوی وعثمان بعد ازهردو وبی اجتبه

پس پیغمبر صلعم بعلی علیه السلام خبر داد بآن وشد چنانچه خدای عزوجل پیغمبر خود صلعم خبر داد وچنانچه از علی علیه السلام

بما رسید درباب آنچه میشد بعد از آنحضرت از پادشاهی بنی امیه وغیر ایشان وآنچه بی آید

غیر ایشان میکردند پس اولی النهی که خدای است نزاد رقرآن درین آیه یاد کرده ماییم وعلم آن است

از امیر المومنین علیه السلام بما منتهی میشود پس صبر کردیم از برای امر خدای چه خدای رساننده امر خود است

پس واسطه که ماییم اولی النهی وماییم قیام کنندگان خدای بر امور خلق وی وخزانه داران علم

ودین وی که نگاه میداریم وپنهان میکنیم آنرا از دشمنان خود چنانچه پیغمبر صلعم پنهان کرد تا آنکه

خدای اذن داد اورا بهجرت کردن بمدینه وجنگ وپیکار نمودن با مشرکان پس جهاد کرد

با ایشان پس ما بمنهاج آنحضرتیم یعنی براهی که او رفته میرویم تا آنکه خدای اذن دهد مارا در اظهار

دین او بشمشیر ودعوت کنیم وبخوانیم مردم را بخدای پس شمشیر زنیم با ایشان بدین خدای از رجعت

یعنی در ظهور صاحب الامر علیه السلام چنانچه شمشیر زد پیغمبر صلعم بر ایشان بدین خدای در ابتدا است اسلام قطع

مِنْهَا از ان یعنی از ان زمین یعنی از خاک خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا آفریدیم شمارا

ودران زمین وخاک نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا باز میگردانیم شمارا واز ان زمین وخاک

نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ٥٥ بیرون می آریم شمارا باری دیگر وعلت آنکه میت را

غسل جنابت میدهند آنست که از میت منی بیرون می آید جهة آنکه می افکند نطفه را که از ان

آفریده شده ونمیمیرد تا آنکه آن نطفه که ازان آفریده شد ازوی بیرون آید از دهن او یا از جای دیگر

چه خدای بالاتر وبزرگتر از انست که چیزها را بدست خود برانگیزد وبیافرد وخدای سبحانه را فرشتگان

آفریننده است پس هرگاه اراده فرماید که خلقی را بیافرد بآن فرشتگان آفریننده امر کند تا از خاک

که درانجا دفن میشود وخدای درباره آن میفرماید که منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة

اخری برگیرند ونطفه را که در زهدان مادران ساکن شده بعد از انکه چهل شب ان نطفه را خدای

در زهدان ساکن گردانده باآن خاک خمیر کنند وبعد از انکه نطفه با خاک خمیر وچهار ماه او تمام شود

آن فرشتگان گویند که یارب چه چیز خلق میکنی پس خدای وحی فرستاده امر کند ایشان را بانچه

اراده فرماید از پسر یا دختر یا مومن یا کافر یا سفید یا سیاه یا شقی یا سعید پس هرگاه وی میمیرد ودرخ

از بدن بیرون رود آن نطفه بعینه نه غیر آن بیرون آمده فرو ریزد وی هرچه باشد خواه کودک خواه

بزرگ وخواه مرد وخواه زن باشد پس از جهت میت را غسل جنابت دهند پس کسیکه از

خاکی آفریده شده دران خاک دفن میشود چراکه چنانچه اکال مذکور شد چون فرشته خاکی راکه وی

ازان دفن میشود با نطفه درهم مالیده همیشه دل او بآن خاک میل میکند تا آنکه دران مدفون میشود

وچون قبض روح مومن شود قابضان ارواح آنرا بسوی آسمان اول برند ودرهای آسمان از برای

وی باز شود وخدای سبحانه فرماید که باز گردانید ویرا ببدن او ودر قبر از برای پرسش قبر که من ایشان را

از زمین وخاک آفریده ام ودران باز میگردانم ایشان را وازان بیرون می آرم ایشان را باری دیگر

چون قبض روح کافر شود روح او را بسوی آسمان اول برند ودرهای آسمان بروی بسته شود

وخدای سبحانه فرماید که باز گردانید ویرا ببدن او ودر قبر از برای پرسش قبر که من ایشان را از زمین

خاک آفریده ام ودران باز میگردانم ایشان را وازان بیرون می آرم ایشان را باری دیگر واز انجا

رسیده که معنی سجدهٔ اول در نماز چیست فرمود که تاویل آن اینست که الهی تو مارا از زمین یعنی از

خاک آفریده ومعنی سر برداشتن از سجده چیست که ومارا از زمین وخاک بیرون آورده ومعنی

سجدهٔ دوم اینست که ومارا بسوی آن زمین وخاک باز میگردانی ومعنی سر برداشتن از سجدهٔ دوم

اینست که ومارا ازان زمین وخاک بیرون می آری باری دیگر واز انجناب رسیده که معنی بلند کردن

پای راست وگذاشتن پای چپ در تشهد چیست فرمود که تاویل آن اینست که الهی میران

باطل را وبرپای دار حق را وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ وبتحقیق که نمودیم ما یا ومعنی بفرعون آیاتِنَا

كُلَّهَا آیتهای خود را همه آنهارا قاضی گوید یعنی بانواع فَكَذَّبَ وَأَبَى ٥

پس بدروغ نسبت داد وامتناع کرد از امر قاضی گوید یعنی از ایمان واطاعت قَالَ گفت فرعون

أجئتنا که آیا آمدی ما را یعنی نزد ما لتخرجنا من أرضنا از برای آنکه بیرون کنی ما را
از زمین ما چنی گوید یعنی از زمین مصر بسحرك يا موسى ۵ بسحر خود ای موسی فلنأتينك
بسحر مثله پس بیاریم البته ترا بسحری مثل آن چنی گوید یعنی مثل سحر تو فاجعل
پس بگردان و قرار ده بيننا وبينك موعدا لا نخلفه نحن ولا
أنت مكانا سوى ۵ میان ما و خود وعده که خلاف نکنیم آن را ما و نه تو جایی برابر
مساوی چنی گوید یعنی مسافت آن با ما و تو مساوی باشد قال گفت موسی موعدكم
يوم الزينة که وعده شما روز زینت است چنی گوید یعنی روز عید شما و جهت آن آن روز را
وعده داد که در حضور جمیع مردمان حق ظاهر و باطل ناچیز شود و در اقطار شایع گردد وأن و آنکه چنی گوید
یعنی و روزی که با زینتی که يحشر الناس ضحى ۵ جمع کرده میشوند یکجا مردم چاشتی
یعنی وقت چاشت فتولى فرعون پس روی گردانید فرعون گویم یعنی بازگشت
فجمع كيده پس جمع کرد حیله خود را چنی گوید یعنی چیزی را که بآن حیله میکنند یعنی سحر و آلات سحر
ثم أتى ۵ بعد از آن آمد چنی گوید یعنی بوعده گاه قال لهم موسى ويلكم
لا تفتروا على الله كذبا فيسحتكم گفت مر ایشان را موسی که وای بر شما
افترا مکنید بر خدای دروغی که پس بیفکند می اندازد شما را گویم یعنی مبتلا میکند شما را چنی گوید
یعنی هلاک و مستاصل میکند شما را بعذاب وقد خاب من افترى ۵
بعذابی و بتحقیق که نومید و زیانکار است کسی که افترا میکند چنی گوید چنانکه فرعون نومید و زیانکار شد
چه افترا او حیله کرد که پادشاهی او باقی ماند و آن نفعی بوی نکرد و چون امام زین العابدین ع
و زنان را از کربلا نزد ابن زیاد بکوفه بردند فاطمه صغری دختر امام حسین ع خطبه ادا کرده در آن خطبه
گفت ای اهل کوفه بدا حال شما بگیرید لعنت و عذاب که بشما نازل گشته و عنقریب است که از آن الم
از آسمان آمده پس هلاک و مستاصل میکند شما را بسبب آنچه کسب کرده اید و میچشید بعضی
بعضی یکدیگر را بعد از آن همیشه در عذاب الیم خواهید بود روز قیامت بسبب ظلمی که بما کرده اید
لعنت خدای بر ظلم کنندگان باد و روایت شده که عایشه و طلحه و زبیر و سایر مخالفان جناب علی ع
از آل محمد ص میدانند که آنانکه در بصره و صفین و نهروان با آنجناب جنگ میکنند لعنت کرده شده اند

عشر ٧

بزبان پیغمبر ص و نومید و زیانکار است کسی که افترا میکند و پیغمبر ص بعلی ع نوشت ره کرده گفت که
دوستان این دوستان خدا باشند و دشمنان این دشمنان خدا باشند و این فضل و زیادتی است
از جانب خدای بزبان پیغمبر و بتحقیق که نومید و زیانکار است کسی که افترا میکند فتنازعوا
أمرهم بينهم پس نزاع کردند امر خود را میان خود چنی گوید یعنی نزاع
کردند ساحران در امر و کار موسی در هنگامی که شنیدند سخن او را که در آیه سابق گفت و گفتند که
این سخن ساحران نیست وأسروا النجوى ۵ و پنهان گفتند راز را چنی گوید یعنی گفتند که
اگر موسی بر ما غالب آید پیروی او میکنیم ما یعنی آیه اینست که نزاع و اختلاف کردند ما را
معارضه میکردند با آن با موسی و پنهان با یکدیگر مشوره نمودند و بعضی گویند یعنی فرعون و قوم او
پنهان گفتند راز را قالوا گفتند که چنی گوید که یعنی پنهان گفتند راز را که گفتند که إن
هذان بتحقیق که این دو گویم یعنی موسی و هارون لساحران دو ساحرند یعنی آنچه
اینست که گفتند که نیستند این دو مگر دو ساحر و این سخنان از چنی است يريدان که اراده
میکنند آن دو یعنی موسی و هارون أن يخرجاكم من أرضكم
که بیرون کنند شما را از زمین شما چنی گوید یعنی مستولی شدن بر زمین شما بسحرهما
ويذهبا بطريقتكم المثلى ۵ بسحر خودشان و ببرند طریقه شما را که
شبیه تر است بحق و این سخن فیروزآبادی است و روایت شده که یعنی اراده میکنند که بگردانند
رویهای مردم را بسوی خود چنی گوید یعنی ببرند طریقه شما را که افضل و بهترین مذهبهاست باظهار مذهب
و بلند کردن دین خود و بعضی گویند که یعنی اراده کرده اند که ببرند اهل طریقه شما را که بنی اسرائیل اند
چه ایشان در میان آنها صاحبان علم بودند و بعضی گویند که یعنی اراده کرده اند که ببرند بزرگان و
اشراف شما را فأجمعوا كيدكم پس جمع کنید حیله خود را چنی گوید یعنی دل
بران نهید بجمعیت و بهیچ واحدی از آن تخلف ننماید ثم ائتوا صفا بعد از آن بیایید
حال آنکه صف کشندگان باشید چنی گوید که جهت آنکه هیبت آن در دل بینندگان بیشتر است
وقد أفلح و بتحقیق که ظفر یافته است چنی گوید یعنی بمطلب اليوم من استعلى ۵
امروز کسی که بلندی جسته است چنی گوید یعنی کسی که غالب آمده است قالوا گفتند گویم یعنی ساحران

قمی گوید یعنی از روی رعایت ادب یا موسی اِمّا اَن که ای موسی یا آنکه قمی گوید یعنی
کار چنانست که تُلقی می اندازی تو گویم یعنی الات خود را وَاِمّا اَن و یا آنکه قمی گوید یعنی
کار چنانست که نکون اوّل من القی ﴿۵﴾ باشیم ما اول کسی که می اندازد گویم
یعنی الات سحرا قمی گوید یا معنی آیه اینست که اختیار کن انداختن خود را اوّلا یا ما اندازیم ما را
و مثل این آیه آخر در سوره اعراف گذشت قال گفت موسی ساحران قمی گوید یعنی
از روی رعایت ادب بل القوا که بلکه بیندازید پس ساحران انداختند رسنهای خود و
عصاهای خود را چنانچه در سوره شعرا مذکور است که قال لهم موسی القوا ما انتم ملقون فالقوا حبالهم وعصیهم
فاذا حبالهم وعصیهم یخیل الیه پس ناگاه رسنهای ایشان
و عصاهای ایشان تخیل کرده شد بسوی او یعنی بموسی من سحرهم انها از سحر ایشان
که بتحقیق که آنها یعنی آن رسنها و عصاها تسعی ﴿۵﴾ سعی میکنند یعنی براه میروند یعنی آن رسنها
و عصاها شروع باضطراب و صولت کردند مثل مارها و هیجان نمودند پس گفتند ساحران که
بعزت فرعون که ما غالب شویم کما انّم چنانچه در سوره شعرا مذکور است که وقالوا بعزة فرعون انا لنحن
الغالبون پس مردم بآن مایل بودند قمی گوید بتحقیق که انداختند ساحران رسنها و عصاها را پس
دید ناگاه موسی در وقت تخیل که براه میروند رسنها و عصاهای ایشان از سحر ایشان چه آنها را
بزیبق آلوده بودند و چون آفتاب برانها تابید بحرکت آمده تخیل کرد که آنها براه میروند
فاوجس فی نفسه پس ادراک کرد در نفس خود یعنی دریافت در خاطر رسانید
خیفة موسی ﴿۵﴾ ترسی موسی قمی گوید یعنی از آنها گاه دیدن آن چنانچه مقتضای بشریت است
یا از آنکه مبادا مردم بشک افتاده پیروی او نکنند و مثل این آیه در قصه ابراهیم و لوط در سوره هود
گذشت پس ندا کرده شد موسی چنانچه مذکور است که قلنا لا تخف گفتیم ما که مترس قمی
گوید یعنی از آنچه توهم کردی انک که بتحقیق که تو قمی گوید یعنی چه آنکه تو انت الاعلی ﴿۵﴾
بلندتری از ساحران از امام جعفر علیه السلام پرسیدند که چگونه بود که چون موسی بن عمران رسنها و عصاهای
ساحران را دید ترسی در خود یافت و ابراهیم را که بمنجنیق نهاده بآتش انداختند ترسی در خود نیافت
[illegible] داشت با آنچه در پشت او بود از انوار حجتهای خدای گو یعنی آل محمد صلی الله

خمس

ذکر دیدند ه

موسی ه

چنان نبود

چنان نبود پس از آنجهت ترسی در خود یافت و ابراهیم ترسی در خود نیافت و یهودی از امیرالمؤمنین
پرسید که تو فاضلتری یا موسی بن عمران فرمود که چون موسی عصای خود را افکند ترسی در خود
یافت گفت الهی از تو درخواست میکنم بحق محمد و آل او که مرا ایمن گردانی پس حق جل جلاله بوی
گفت که مترس که تو بلندتری ای یهودی اگر موسی مرا در یافتی بعد از آن بمن و بنبوت من
ایمان نیاوردی ایمان او و پیغمبری او بوی نفعی ندادی و در روایتست که هفت چیز از برای
مسافر که در راه او واقع شود شوم است کلاغی که بانگ کند از طرف راست او و سگی که
حرکت دهد دم خود را و گرگی که در روی آدمی فریاد کند و بر سر دم نشسته باشد و سه بار خرخر کند
و بنشیند و آهویی که از راست بچپ رود و بومی که فریاد کند و زنی دو موی که فرج خود را بنماید
و ماده خر گوش بریده پس کسی که از آن هفت چیز در خود ترسی یابد باید که بگوید که اعتصمت
بک یا رب من شرّ ما اجد فی نفسی فاعصمنی من ذلک که خدای او را از شر آن نگاه دارد
از این است آیه چهارم از هشت بهانت پس مذکور است که والق و بینداز ای موسی ما
فی یمینک تلقف آنچه را که در دست راست تست تا بگیرد قمی گوید تا فرو برد
ما صنعوا آنچه را که ساخته و کرده اند قمی گوید یعنی تزویر کرده اند انما که بتحقیق که آنچه را
قمی گوید یعنی آنچیزها صنعوا که ساخته و کرده اند قمی گوید یعنی تزویر کرده اند کید
ساحر حیله سحر کننده است قمی گوید یعنی حیله سحر است ولا یفلح الساحر
و ظفر نمی یابد سحر کننده قمی گوید یعنی جنس ساحر حیث اتی ﴿۵﴾ هر جا که آید قمی
گوید یعنی هر جا که باشد و هر جا که روی آرد پس انداخت موسی عصای خود را پس عصا مثل
قلعی در زمین گشت انگاه سر او ظاهر گشته دهن گشود و گوشه دهن خود را بر سر قبه فرعون
گذاشته دور زد و لب زیرین را آویخت آنچه ساحران از عصاها و رسنهای خود ساخته بودند
فرو برد و بر همه غالب آمد و مردم که آنرا و عظمت و هول منظر آنرا که چشمها ندیده بودند و وصف کنندگان
مثل آن وصف نکرده بودند دیدند گریختند و گفته اند که در آن گریختن از پامال گردن مردم
بیکدیگر زیاده هزار مرد و زن و کودک کشته شدند و بر قبه فرعون دور زده فرعون و ملازمان جامهای
خود را ملوث کرده موسی بر ایشان [illegible] شد و از فزع مدهوش گشتند موسی دم گرفته

حتی لحظه ندا نودی زد که بگیر آنرا و مترس که زود باشد که باز گردانیم آنرا بسیرت اولین آن
موسی باز گشته بدست خود عبایه که در بر داشت بجنبید دست خود را در دهن وی کرد پس چون
ناگاه عصا شد چنانچه بود پس چنان شد که معجزها دیدند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس انداخته شدند ساحران
قاضی گوید یعنی انداخت موسی عصا را و عصا فرو برد الات سحر را پس نزد ساحران متحقق شد
که آن سحر نیست و نیست جز معجزه از معجزهای خدای پس انداخت آن گویم یعنی آمنی ساحرا
سُجَّدًا سجده کنندگان چون آنرا دیدند قاضی گوید یعنی خدا را از برای توبه از آنچه ساخته
بودند و از برای ازاله گناه و تعظیم آنچه دیدند و مثل این آیه در سوره اعراف گذشت قَالُوا
گفتند ساحران آمَنَّا بِرَبِّ که ایمان آوردیم به صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده
هَارُونَ وَمُوسَىٰ ٥ هارون و موسی و مثل این آیه نیز در سوره اعراف گذشت و در آن
که از برای چیزی که امید داری امید وار تر باش از آن از برای چیزی که امید نداری هر موسی بن
عمران بیرون رفت که آتشی از برای اهل خود بیارد خدای با او سخن گفت و پیغمبر مرسل باز
و ملکه سبا بیرون آمد و با سلیمان اسلام آورد و ساحران فرعون بیرون رفتند که طلب عزت
از برای فرعون کنند مومن باز گردیدند پس فرعون در آن وقت که ساحران در میان آن جماعت
مردم ایمان بموسی آوردند سخت غضبناک شد و قَالَ گفت فرعون ساحران را آمَنتُمْ
لَهُ که ایمان آوردید شما از برای او یعنی بموسی قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آن که
اذن دهم شما را قاضی گوید یعنی در ایمان آوردن از برای او و مثل این آیه نیز در سوره اعراف گذشت
إِنَّهُ بتحقیق که او یعنی موسی لَكَبِيرُكُمُ بزرگ شماست قاضی گوید یعنی در فن سحر و
دانا ترین شماست بآن یا استاد شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنچنان بزرگی که
آموزانیده است شما را سحر قاضی گوید و شما اتفاق کرده اید بآنچه کردید فَلَأُقَطِّعَنَّ
أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ پس ببرم البته دستهای شما را
و پاهای شما را از خلاف یعنی دست راست و پای چپ قاضی گوید یعنی حال آنکه از خلاف
یعنی مختلف باشد و این عبارت در سوره مائده گذشت وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و از کلو
میکنم البته شما را اینجا و مثل این فقرات از لاقطعن تا اینجا در سوره اعراف گذشت فِي

جذوع

عشر ۸

جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا در شاخهای درخت خرما و هر آینه بدانید شما البته که
کدام ما قاضی گوید یعنی من و موسی و بعضی گویند یعنی من و خدای موسی که با او ایمان آورده اید
أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ ٥ سخت تریم بحسب عذاب و باقی تریم قاضی گوید یعنی دوام
عقوبت کدام بیشتر است قَالُوا گفتند ساحران بفرعون لَن نُّؤْثِرَكَ که هرگز اختیار
نکنیم ترا گویم یعنی بر نمیگزینیم ترا عَلَىٰ مَا جَاءَنَا بر آنچه آمده است ما را قاضی گوید یعنی
آورده است موسی بما آنرا یا آمده است آنچه بما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از آیتهای واضح قاضی
گوید یعنی معجزها وَ و نه قاضی گوید یعنی و بر الَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ آنچنان کسی که آفریده
ما را پس بجا آر یعنی بکن و بفعل آر مَا أَنتَ قَاضٍ آنچه را که تو بجا آورنده یعنی کننده و
بفعل آرنده قاضی گوید یعنی آنرا و لفظ قضا از جمله بیانات یعنی الفاظی که در قرآن مکرر و
بمعنیهای مختلف باشند پس قضا در قرآن بر چند وجه است قضاء فراغ و عهد و اعلام و
ایجاب و کتاب و اتمام و حکم و فصل و خلق و نزول موت و فعل و در اینجا یعنی فعل است إِنَّمَا
تَقْضِي نیست جز آنکه بجا می آری قاضی گوید یعنی میکنی آنچه میخواهی و حکم میکنی بآنچه رائی تو
بر آن قرار میگیرد در هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا این زندگانی دنیا قاضی گوید یعنی و آخرت
بهتر و باقی تر است إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا بتحقیق که ما ایمان آوردیم به صاحب و آفریننده و نعمت و
رزق دهنده خود ابن عباس بعد از ذکر فضل محمد و آل محمد صلعم بمعویه گفت ای معویه مؤمنان
در میان مردم گمنه ساحران بموسی ایمان آوردند و تصدیق و پیروی او نمودند پس موسی آنرا
و آنانرا که پیروی او کرده بودند از بنی اسرائیل برده اند دریا گذرانید و عجایبها بایشان نمود و
که بتها داشتند و عبادت آنها میکردند رسیده گفتند ای موسی برای ما خدائی قرار ده چنانکه ایشانرا
خدایان است بعد از آن گوساله ساختند و بیکبار و جمع آمدند غیر از روح اهل بیت او لِيَغْفِرَ
لَنَا خَطَايَانَا از برای آنکه بیامرزد برای ما خطاهای ما را قاضی گوید یعنی از کفر و معصیتها وَ
مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ و آنچه را اکراه کردی تو ما را بر آن از سحر قاضی گوید
یعنی در معارضه معجزه وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ٥ و خدای بهتر و باقی تر است قاضی گوید یعنی
بحسب جزا یا بهتر است بحسب ثواب و باقی تر است بحسب عقوبت پس در زندان حبس کرد فرعون

آنانرا که بموسی ایمان آورده بودند تا آنکه خدای طوفان و غیر آن از آیات نه‌گانه بر ایشان فرستاد

پس ایشان را هلاک کرد **إِنَّهُ** بتحقیق که قاضی گوید یعنی امر و کار چنین است که **مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ**

کسی که بیاید صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود را **مُجْرِمًا** مجرمی گوییم یعنی حال آنکه

جرم کننده باشد قاضی گوید یعنی با آنکه بمیرد بر کفر و عصیان خود **فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ**

لَا يَمُوتُ فِيهَا پس بتحقیق که از برای اوست جهنم نمیرد در آن جهنم قاضی گوید که از آن

وَلَا يَحْيَىٰ ۵ و نمیماند زنده قاضی گوید یعنی نمیرد زیستنی گوارا لقمان در وصیتها که بپسر خود

کرد گفت که ای فرزند بر تو باد که بپرهیزی از تجبر و تکبر و فخر که همسایهٔ خانهٔ ابلیس میشوی ای فرزند

تجبر و تکبر و فخر را از خود واگذار و بدان آنکه ساکن قبوری ای فرزند بدان که کسی که همسایهٔ ابلیس شود

بخانهٔ خواری در می آید که نمیمیرد در آن و زنده نمیشود ای فرزند وای بر کسی که تجبر و تکبر کند چگونه

عظمت می یابد کسی که از گل آفریده شده و بسوی گل باز میگردد بعد از آن نمیداند که بهشت میرود

و فوز و فیروزی می یابد یا بآتش دوزخ میرود و زیانکار و نومید میگردد و در روایت شده که چگونه تجبر

میکند کسی که دو بار بمجرای بول جاری گشته **وَمَنْ يَأْتِهِ** و کسی که بیاید او را یعنی رب خود را

مُؤْمِنًا مؤمنی گوییم یعنی حال آنکه مؤمن باشد **قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ** که بتحقیق کرده باشد

عملهای صالح قاضی گوید یعنی در دنیا **فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ** پس آن جماعت از برای

ایشانست درجهای قاضی گوید یعنی منزلهای **الْعُلَىٰ** ۵ بلند **جَنَّاتُ** بهشتهای

قاضی گوید یعنی از برای ایشانست بهشتهای **عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا** عدن که روان میشود

از زیر آنها یعنی از زیر درختها و مسکنهای آن بهشتها **الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ** نهرها که ساکن

میباشند همیشه قاضی گوید که یعنی حال آنکه ساکن میباشند همیشه **فِيهَا** در آن بهشتها **وَ**

ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ ۵ و آن جزای کسیست که پاک شده باشد قاضی گوید یعنی

از کثافت کفر و معصیتها و نیز گوید که این سه آیه آخر احتمال دارد که از کلام ساحران باشد و احتمال

دارد که ابتدا کلامی باشد از خدای **وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ**

و بتحقیق که وحی فرستادیم ما بسوی موسی که ببر یعنی در شب **بِعِبَادِي** بندگان مرا

قاضی گوید یعنی از مصر بنی اسرائیل بموسی گفتند که از خدای درخواه که از آنچه در آن هستیم یعنی از بلا

خمس

۵ این چهار آیه ... [illegible]

فرجی

فرجی بیاید موسی دعا کرد از بزرگی بوی وحی فرستاد که شب بندگان مرا بیرون بر گفت یارب

دریا در پیش ایشانست فرمود که روانه شو که من دریا را امر میکنم که اطاعت تو کند و از برای تو

شکافته شود پس موسی با بنی اسرائیل را بیرون برد تا ایشان را از دریا بگذرانید پس فرعون اصحاب

یاران خود را جمع و بشهرها فرستاده مردم را جمع نمود و مقدمهٔ خود را با هشتصد هزار کس فرستاد

خود با هزار هزار کس سوار شده وقت طلوع آفتاب از پی بنی اسرائیل رفت چون موسی بدریا

نزدیک شد فرعون بموسی نزدیک رسید تا آنکه نزدیک بود که بایشان ملحق شود و بنی اسرائیل

دیدند که ~~ایشان~~ بر سر ایشان رسیدند گفتند که ما را فرعون در می یابد یعنی بدست در می آرد موسی

نزدیک دریا رفته بدریا گفت که شکافته شو از برای من دریا گفت بهتیم چنانکه این کار کنم ای

موسی تکبر میکنی که میگویید که از برای تو شکافته شوم و حال آنکه یک چشم زدن عصیان خدای

نورزیده ام و معصیتها در میان شما بوده موسی بدریا گفت که حذر کن از آنکه عصیان ورزی

و میدانی که آدم از بهشت اخراج شد جهت عصیان وی و ابلیس ملعون شد الا بعصیان او

دریا گفت رب من عظیم و امر او مطاع است و سزاوار نیست چیزی را که عصیان او ورزد پس

بنی اسرائیل بموسی گفتند که ما را فریب دادی و هلاک کردی کاش ما را وا میگذاشتی که آل فرعون

ما را بنده میکردند و الحال کشته میشویم کشته شدن شنیعی موسی گفت نه چنین است بتحقیق که با

رب من نزدیک است که هدایت کند یعنی نجات دهد و کفایت کند مرا و بموسی دشوار آمد گفتهٔ عوام

قوم بوی کردند و گفتند که ما را فرعون در می یابد و بدست در می آرد دعوی کردی که دریا از برای تو

شکافته میشود تا آنکه روانه شویم و برویم و نزدیک که فرعون و قوم او بما رسند آیا نمی

بینی که بما نزدیک شده اند پس موسی دعا کرد و یوشع بن نون وصی او برخاسته بموسی گفت

ای پیغمبر خدای بچه چیز امر کرده است ترا رب تو گفت بگذشتن از دریا پس یوشع خود را

بآب انداخت و خدای بموسی وحی فرستاد چنانکه در سورهٔ شعرا میفرماید که اضرب بعصاک البحر

درینجا میفرماید که **فَاضْرِبْ** پس بزن قاضی گوید یعنی بگردان یعنی بکن **لَهُمْ طَرِيقًا**

فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ از برای ایشان راهی در دریا که خشک باشد حال آنکه

نترسی یا بغایت که نترسی و این بعض با قاضی گفته **دَرَكًا** از دریافتن قاضی گوید یعنی از آنکه دشمن شما را

دریا به و بدست دراردو ولا تخشی ۵ و نترسی پس موسی بعصا دریا را زده دعا کرد بجاه ی
بحق آل محمد و آنرا سبب ساخت پس دریا شکافته شده آب مثل کوهها بر بالای ایشان بایستاد و
شعاع آفتاب بر زمین دریا افتاده خشک شد و موسی و اصحاب و یاران او داخل دریا شدند
و اصحاب او دوازده سبط بودند پس خدای از برای ایشان در دریا دوازده راه قرار داد و هر سبطی
راهی را پیش گرفتند پس فرقه که با موسی در یک راه بودند بیتاب گرده گفتند که ای موسی برادران
ما کجا اند گفت با شما در دریا اند پس تصدیق او نکردند و خدای امر کرده آب طاقها شد تا آنکه
یکدیگر را دیده با هم سخن میگفتند و چون خدای عزوجل بهر پیغمبری درجه و فضیلتی که عطا کرده آن
همگی را از برای محمد صلعم جمع فرموده و او را از پیغمبران بچندین مرتبه زیادتی داده اگر قرار داد خدای از برای
موسی در دریا راهی بمحمد صلعم عطا فرمود چیزی که بهتر از آن بود آنحضرت بجنگ حنین بیرون رفته
ناگاه برودخانه رسیده که پرزور بود اندازه عمق آنرا گرفته چهار رده قامت بود گفتند یا رسول الله
دشمن از عقب و رودخانه از پیش ماست چنانچه اصحاب موسی گفتند که ما را در می یابند و
بدست در می آرند آنحضرت فرود آمده گفت الهی از برای هر پیغمبری دلیلی مقرر ساختی و از برای من نیز خود را
بنمای و سوار شده پس اسبان و شتران از آن گذشتند چنانچه پاهای آنها تر نشده پس از آن
و فتح شد پس فرعون لشکرهای او آمدند چنانچه سبق یافت که فأتبعهم فرعون
بجنوده فغشیهم من الیم ما غشیهم ۵ پس از پی ایشان
رسید فرعون با لشکرهای خود پس فرو گرفت ایشانرا از دریا آنچه فرو گرفت ایشانرا پس چون
فرعون بدریا رسید گفتند که آیا تعجب نمیکنی از آنچه می بینی گفت من این را کرده ام آیا نمیدانید
که رب اعلای شما دریا را از برای شما شکافته گویم چه او خود را رب اعلی میدانست پس احدی
جرات نکرد که داخل دریا شود و اسبان از هول آب از داخل شدن دریا امتناع کردند پس فرعون
پیش افتاد تا آنکه بکنار دریا آمد منجم وی گفت که داخل دریا مشو و از آن حذر کن قبول نکرده
بر اسب نریانه سوار پیش آمد اسب از داخل شدن دریا امتناع کرد جبرئیل بر مادیانه سوار
پیش وی افتاده داخل شد نریان مادیان را دیده طلب مادیان کرده داخل دریا شد و اصحاب و
یاران او از پی او خود را در انداخته در دریا روان شدند تا آنکه آخر داخل شوندگان اصحاب او و اخر

چون همیان دریا رسیدند دیگر داخل شدند ۵

بیرون روندگان اصحاب موسی بود که خدای بادها را امر کرد تا دریا را بیکدیگر زدند و آب مثل کوهها
بر سر ایشان افتاده دریا ایشانرا فرو گرفت و همه را غرق کرد پس غرق ایشانرا دریافت
گفت که ایمان آوردم که نیست خدای مگر آنچنان کسی که ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل و من
از اسلام آورندگانم پس جبرئیل مشتی گل بر گرفته بر دهن وی کند و گفت که الکنون ایمان
می آری و حال آنکه عصیان کردی پیش از این و بودی از فساد کنندگان وأضل
فرعون قومه وما هدى ۵ و گمراه کرد فرعون قوم خود را و هدایت نکرد
یعنی گوید بغیر ایشانرا چنانچه در آیه سوره توبه و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم گفته شد لفظ
ضلالت که بمعنی گمراهی است از متشابهات قرآنست و متشابه کلمه است که در هر جای از قرآن
بیک لفظ و معنیهای مختلف باشد و حق تعالی گاه نسبت داده است ضلالت را بخود و در سوره
مدثر فرموده که یضل من یشاء و یهدی من یشاء یعنی گمراه میکند خدای کسی را که خواهد و اراده نماید
و هدایت میکند کسی را که خواهد و اراده نماید و این گمراهی ایشانست از بهشت بفضل خود ساختن
و گاه نسبت داده است آنرا بپیغمبر خود و در سوره ضحی فرموده که ووجدک ضالا فهدی یعنی و
یافت ترا گمراهی پس هدایت کرد یعنی یافتیم ترا در میان قومی که نمیشناختند پیغمبری ترا
پس هدایت کردیم ایشانرا بتو و گاه نسبت داده است آنرا بکافران و در سوره طه فرموده که
و اضلهم السامری و در اینجا فرموده که و اضل فرعون قومه و ما هدی و گاه نسبت داده است آنرا بتبها
و در سوره ابراهیم فرموده که و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس
یعنی دور کن مرا و فرزندان مرا از آنکه عبادت کنیم بتها را ای رب من بتحقیق که اینها یعنی
بتها گمراه کرده اند بسیاری از مردم را و بتها حقیقة کسی را گمراه نکرده اند بلکه گمراه شده اند مردم
با آنها و بکفر رسیده اند در هنگامی که عبادت آنها کرده اند و گاه فراموشی را ضلالت گفته و در سوره
بقره فرموده که وان لم یکونا رجلین فرجل وامراتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدیهما
فتذکر احدیهما الاخری این آیه در گواه گرفتن در معاملاتست یعنی پس اگر نبوده باشند دو مرد
پس گواه مردی و دو زن باشد از کسانی که راضی میباشید از گواهان که هرگاه گمراه شود از گواهی
یعنی گواهی را فراموش کند یکی از آن دو زن پس بیاد آورد یکی از آن دو زن دیگری را یعنی

ضلالت بر چند وجهست بعضی ازان پسندیده است و آن ضلالتی است که منسوب بخداست
و بعضی ازان مذموم و بد است و آن ضلالت منسوب بخلق است که گمراه میکنند مردم را و بعضی
ازان نه پسندیده و نه مذموم است و آن ضلالت یعنی فراموشی است اما ضلالت منسوب بخدای
ضد بیان و هدایت بیانست و در سوره رعد مذکور است که انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی
جز آنکه تو ای محمد بیم دهنده و از برای هر قومی هادیست یعنی بیان کننده است آنچه را که منذر
یعنی پیغمبر از جانب خدای آورده یَا بَنِی إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قاضی گوید خطاب
با ایشان بعد از نجات دادن ایشان از دریا و غرق کردن فرعون یعنی گفتیم ما که ای بنی اسرائیل
با خطابست بنی اسرائیل زمان پیغمبر ص با آنچه بپدران ایشان کرده قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ
عَدُوِّكُمْ بتحقیق که نجات دادیم ما شما را از دشمن شما قاضی گوید یعنی فرعون و قوم او
وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ و وعده دادیم ما شما را بجانب
راست طور قاضی گوید جهت مناجات موسی و نازل ساختن توریة بروی وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ
الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ ۵ و فرو فرستادیم ما بر شما ترنجبین و مرغ سمان که بفارسی کرک گویند
گویند قاضی گوید یعنی در تیه ۵ از این دو آیه دوم در شان ولایت و دوستی آل محمد ص نازل شده
میفرماید که كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ بخورید از خوبهای یعنی از حلالهای مَا رَزَقْنَاكُمْ
آنچه روزی کرده ایم ما شما را و مثل این اول آیه در سوره اعراف گذشت وَلَا تَطْغَوْا
فِيهِ و زیادتی مکنید دران قاضی گوید یعنی در آنچه رزق کرده ایم شما را بخلل رسانیدن شکر آن
و تعدی از حدودی که خدای قرار داده است دران مثل اسراف و نشاط و منع از مستحق و امثال آن
قاضی گفته فَيَحِلَّ پس حلول کند قاضی گوید یعنی لازم و واجب شود عَلَيْكُمْ
غَضَبِي وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي بر شما غضب من و کسی که حلول کند
برو غضب من غضب خدای عقوبت اوست گوییم نه آنکه خشمی بوی داخل شود و اورا
از حالی بحالی بگرداند و تغییر دهد چنانچه غضب آدمی است و کسی که گمان کند که چیزی خدای را
کافر میشود و غضب نمیکند گوییم یعنی با آن معنی مگر مخلوقی که چیزی باو می آید و وارد میشود پس اورا
از جای در می آرد و برافروخته و سبکی میکند و تغییر میدهد اورا از حالی که بر آن حال بود

ستانیز گویند و ...

عشر ۹

پس کسی که اعتقاد کند که غضب و رضا تغییر میدهد خدای را و زایل میگرداند او را از چیزی بچیزی خدا را
بصفت مخلوق وصف کرده باشد و خدای را چیزی از جای در نمی آرد و برافروخته نمیشود و
سبکی نمیکند تا تغییر دهد او را فَقَدْ هَوَىٰ ۵ پس بتحقیق که فرو می افتد و هلاک
میشود و بعضی گویند بهاویه یعنی بجهنم می افتد و این سخنان قاضی گفته و پیغمبر ص در باره ائمه ع
که کینه بدیشان دوستی خالص که حلول میکند بر شما غضبی از رب شما و کسی که حلول کند
باو غضبی از رب او پس بتحقیق که فرو می افتد و هلاک و تباه میشود یا بجهنم می افتد و
إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ و بتحقیق که من بسیار آمرزنده ام کسی را که توبه کند از شرک بخدای
و از ظلم و در مثل این آیه در سوره مریم یعنی از غش آل محمد وَآمَنَ و ایمان آرد و آن
توحید و یکتا دانستن خداست و یعنی ایمان آرد از کفر بآنچه محمد ص آورده وَعَمِلَ و بکند عمل
صَالِحًا صالحی یعنی ادای واجبات ثُمَّ اهْتَدَىٰ ۵ بعد ازان هدایت یابد
متولد و مقصدی امر امامت بودن است و مراد آل محمد ع اند یعنی بعد ازان هدایت یابد
آل محمد و بولایت ایشان اهل بیت امیر المؤمنین و سایر ائمه ع آیا نمی بینی که چگونه شرط کرده
خدای عز و جل گوییم یعنی بعبارت ثم اهتدی و شرط هدایت یافتن پس توبه و ایمان و عمل
صالح را قبول نمیکند خدای مگر بهدایت یافتن پس نیست بر مردم جز آنکه قرآن را چنانکه
بخوانند و هرگاه بتفسیر آن محتاج شوند هدایت یافتن ایشان و بسوی ایشان ع است پس قسم
بخدای که اگر مردی تمام عمر خود در میان رکن کعبه و مقام ابراهیم عبادت خدای کند بعد ازان
بمیرد و ایمان بولایت و دوستی ایشان ع نیاورده باشد خدای او را سرازیر در آتش دوزخ
افکند پس نفع نمیدهد توبه و نه ایمان و عمل صالح بنده را تا آنکه هدایت یابد قسم بخدای
جهد نماید که عمل کند قبول نمیشود ازو تا آنکه هدایت یابد بولایت و دوستی آل محمد ص و
درین آیه از امام جعفر ع پرسیدند که حیثیت اهتدا بعد از توبه و ایمان و عمل صالح چه بود
که و اسد موفق و شناخت ائمه است امامی بعد از امامی و امام ابو جعفر ع روایت کرده
کرده بدرستی که مامور نشده اند مردم الا باینکه بیایند باین سنگها و بآنها طواف کنند بعد
نزد ما آیند و اعلام نمایند ما را ولایت و دوستی را که با دارند و جهت قول خدای عز و جل که

ولنی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدی بعد از آن بدست مبارک بسینهٔ خود اشاره کرده
گفت که ثم اهتدی ولایت ودوستی ماست گویم یعنی بعد از آن هدایت یابد بولایت ما بعد از آن
کفهای سدیر آیا بنمایم ستو منع کنندگان از دین خدا را آنگاه ابوحنیفه وسفیان ثوری و دیگری را
که کاتب حدیث از قلم انداخته دید که داخل مسجد شدند گفت ایشان منع کنندگان اند از دین خدای
بدون هدایتی از خدای وبدون کتاب منیری اگر این خبیثان درخانهٔ خود می نشستند ومردم جولان
زده کسی را که خبر دهد ایشان را از جانب خدای واز جانب رسول خدا صلعم نمی یافتند نزد ما می آمدند
پس خبر میدادیم ایشان را از جانب خدای واز جانب رسول خدای وامام جعفر ع فرموده که این آیه را
تفسیری است که آن تفسیر دلالت میکند بر اینکه کسی که عمل کند قبول نمیکند خدای الا از کسی که ملاقات
کند با خدای بوفا کردن بآن تفسیر وبآنچه شرط کرده است در آن تفسیر بر مؤمنان وفرموده یعنی در سورهٔ نسا
که انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة یعنی نیست جز آنکه توبه یعنی قبول توبه بر خدا است
از برای آنکه میکنند بدرا بجهلی یعنی هر گناهی که بنده میکند اگرچه عالم باشد بآن جاهل است در آن
هنگام که گناه کردن بخاطر می آرد وخدای سبحانه درین باب حکایت میکند سخن یوسف را با برادران
که هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون یعنی آیا دانستید آنچه کردید با یوسف وبرادر او
آنگاه که شما جاهلان بودید پس نسبت داد ایشان را بجهل جهت بخاطر آوردن ایشان گناه را وهم آنجناب
فرموده که نمی باشید شما صالحان تا آنکه بدانید ونمی شناسید ونمیدانید ونمی شناسید تا آنکه تصدیق
کنید وتصدیق نمیکنید تا آنکه چهار باب را تسلیم کنید گویم یعنی توبه وایمان وعمل صالح وهدایت یافتن
که درین آیه مذکور است که اصلاح نمی یابد ودرست نمیشود اول آنها الا بآخر آنها گمراه شدند صاحبان
سه باب گویم یعنی توبه وایمان وعمل صالح بدون هدایت یافتن وحیران شدند حیران شدنی دور
قبول نمیکند خدای الا عمل صالح را وقبول نمیکند خدای الا وفا کردن بشرطها وعهدها پس آنکه
وفا کند بشرط خدای گویم یعنی بهدایت یافتن وعمل کند بآنچه در عهد خود وصف فرموده گویم یعنی
توبه وایمان وعمل صالح حاصل میکند وبدست می آرد آنچه را که نزد خدا است وکامل میکند آنچه را
که خدای وعده فرموده گویم یعنی مغفرت وآمرزش که در آیه مذکور است بتحقیق که خدای خبر داده است
بندگان را براه هدایت وقرار داده ونموده است راه مقام نور را وخبر داده است که چگونه بآن راه روند

وفرموده که وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدی وفرموده یعنی در سورهٔ مائده که انما
یتقبل الله من المتقین یعنی قبول نمیکند خدای مگر از متقیان پس کسی که بپرهیزد از خدای در آنچه
بوی فرموده ملاقات میکند خدا را ایمان آورده بآنچه محمد صلعم آورده هیهات هیهات فوت شد
قومی ومردند پیش از آنکه هدایت یابند وگمان کردند که ایمان آورده اند وحال آنکه شرک ورزیده اند
از جایی که نمیدانند بتحقیق که کسی که بیاید بخانها از درهای آنها هدایت می یابد وکسی که
راهی غیر در را پیش گیرد براه بد رود وخدای متصل کرده است اطاعت ولی امر خود را باطاعت رسول خود
واطاعت رسول خود را باطاعت خود گویم یعنی در سورهٔ نسا که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
پس کسی که ترک اطاعت والیان امر کند اطاعت خدا ورسول خدا نکرده باشد وآن اطاعت اقرار است
بآنچه از نزد خدای فرود آمده بگیرید زینت خود را یعنی ائمه عم را در نزد هر مسجدی گویم یعنی در سورهٔ
اعراف میفرماید که خذوا زینتکم عند کل مسجد وبجویید خانها را که خدای اذن داده است که بلند
کرده شوند وذکر کرده شود در آنها اسم خدای چه خدای خبر داده است شما را که ایشان مردمی اند که
بلهو نمی اندازد ایشان را تجارت ونه بیع وفروختنی از ذکر خدای واز درست داشتن نماز ودادن زکوة
میترسند از روزی که منقلب میشود وبرمیگردد در آن روز دلها وچشمها گویم یعنی در سورهٔ نور میفرماید که
فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار
بتحقیق که خالص کرده است خدای پیغمبران را از برای امری بعد از آن خالص کرده است ایشان را از برای
تصدیق کرده شده اند در سخنهای الهی پس در سورهٔ فاطر فرموده که وان من امة الا خلا فیها نذیر یعنی
نیست امتی الا آنکه گذشته است در میان ایشان بیم دهنده بحیرت افتاد کسی که جاهل ونادان است
وهدایت یافت کسی که بینا شد وتعقل کرد چه خدای میفرماید یعنی در سورهٔ حج که فانها لا تعمی
الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور یعنی کور نمیشود چشمها ولیکن کور میشود دلهایی که در
سینها اند وچگونه هدایت یابد کسی که نمی بیند وچگونه بیند کسی که تدبر وپیروی نمیکند پیروی کنید
رسول خدای واهل بیت او عم را واقرار نمایید بآنچه از نزد خدای فرود آمده وپیروی کنید آثار
هدایت را که ایشان علامات امانت وتقوی اند وبدانید که اگر مردی انکار عیسی بن مریم کرده

واقرار بسوای او از پیغمبران نموده باشد ایمان نیاورده و از عقب نفس خود بروید راه را بجویی
نور و بجوییدش از عقب برد ما اثر ما را که کامل کنید امر دین خود را و ایمان آرید بخدایی که رب شماست
و پیغمبر ص در این آیه فرموده که قسم بخدا که ما بحق پیغمبری بر انگیخته که نفع نمیکند سه چیز
از شما تا آنکه ایشان بجا آرید که نشنید گویم یعنی آن اکنون گفته شد پس کسی که خواهد تحقیق اند از
و کسی که خواهد کفر ورزد با آن که ما منزلهای هدایت و ائمه تقوا ایم و بما دعا مستجاب و بلا دفع میشود
و بما باران فرود می آید و نزد علم ما که از آسمان آمده عاجز میشود زبانهای علما و مائیم در حطه و
کشتی نوح و ما پهلوی خدائیم که کسی که تقصیر کند درباره ما ندا میکند روز قیامت بحسرت و ندامت
و ما ریسمان محکم خدائیم که کسی که چنگ در زند بما هدایت می یابد براهی راست و همیشه دوست ما
رانده شده و اذیت یافته و تنها و زده شده و منع کرده شده و تکذیب کرده شده و اندوهگین
گریان و دلگیر میباشد و دوست ما نزد خدای گم است و هم آنحضرت صلعم گفت که آورده نشده
الا از برای آنکه عبادت رب خود کنی و شناخته و دانسته شود بتو علوم دین و اصلاح یابد از
بتو راه حق و گمراه شده است از تو هر آنکه گمراه شده و هرگز هدایت نمی یابد بسوی خدای کسی که
هدایت نیافته است بسوی تو و بسوی ولایت و دوستی تو و اینست که رب من میفرماید که و
انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی و ثم اهتدی یعنی کسی که هدایت یابد بسوی
ولایت و دوستی تو و این آیه که دلالت میکند بر آنکه ایمان و عملهای صالح نفع نمیدهد مگر بعد از
هدایت یافتن منافات ندارد با آیه سوره انبیا که و من یعمل من الصالحات فلا کفران لسعیه یعنی
آن اینست که کسی که بکند از عملهای صالح و حال آنکه مؤمن باشد پس نیست کفران یعنی [illegible]
کردن سعی او را و دلالت میکند بحسب ظاهر بر آنکه عملهای صالح ضایع نمیشود چه هر دو آیه دلالت
بر آنکه عمل صالح [illegible] بعد از هدایت یافتن چنانکه نیست چنانکه هر کس که اسم ایمان
بر او باشد سزاوار و مستحق نجات باشد از چیزی که هلاک و تباه میشوند بآن گمراهان و اگر چنان میبود
با اعتراف بتوحید و یگانگی خدای و اقرار بخدای و سایر آنانکه اقرار کننده اند بوحدانیت و یگانگی خدای
از ابلیس و کسانی که در کفر [illegible] نجات یافته میبودند و خدای آنرا بیان فرموده یعنی در سوره
انعام که الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون یعنی آنانکه ایمان

آورده اند و مخلوط نکرده اند ایمان خود را بظلمی الخ یعنی از برای ایشانست امن و ایشان هدایت
یافتگانند بولایت و دوستی اهل بیت ع و فرموده یعنی در سوره مایده که الذین قالوا آمنا
بافواههم و لم تؤمن قلوبهم یعنی آنانکه گفتند که ایمان آورده ایم بدهنهای خود و ایمان نیاورده است
دلهای ایشان و ایمان را حالتها و منزلهاست که شرح آن دراز میکشد و از جمله آنکه ایمان
بر دو وجه است ایمان بدل و ایمان بزبان و ایمان بدل تسلیم است و کسی که تسلیم کند
امور را بمالک آن از امر او تکبر نمیورزد چنانکه تکبر ورزید ابلیس از سجده آدم و تکبر ورزیدند اکثر
امتها از اطاعت پیغمبران خود پس نفع نکرد ایشان توحید و یگانه دانستن خدای چنانکه نفع نکرد
ابلیس سجده طویل او چه وی یک سجده در چهار هزار سال کرد که اراده از آن نداشت غیر از زخارف
دنیا و تمکن از مهلت یافتن یعنی زندگی تا روز قیامت پس همچنین نفع نمیکند نماز و صدقه الا
با هدایت یافتن براه نجات و راههای حق و خدای قطع عذر بندگان خود کرده است بپیدا
کردن آیتها و فرستادن پیغمبران خود تا نبوده باشد مردم را بر خدای حجتی بعد از پیغمبران و خالی
نگذاشته است زمین خود را از کسی که عالم و دانا باشد بآنچه خلایق بآن محتاج میشوند و تعلیم کننده باشد
براه نجات اتباع کم عددند و خدای بیان آن در شأن امتهای پیغمبران کرده است و مثلها
از برای آخرین گردانیده مثل قول خدای درباره قوم نوح یعنی در سوره هود که و ما آمن معه الا قلیل و
قول خدای یعنی در سوره اعراف که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و قول خدای
درباره حواریین عیسی یعنی در سوره آل عمران که عیسی ع بنی اسرائیل میگوید که من انصاری الی الله یعنی کیست
یاری کنندگان من بسوی خدای جواب میگویند حواریین که دوازده نفر بودند که نحن انصار الله آمنا
بالله و اشهد بانا مسلمون یعنی مائیم یاری کنندگان خدای ایمان آورده ایم باو و گواه باش بآنکه ما
اسلام آورندگانیم یعنی ایشان تسلیم میکنند از برای اهل فضل فضیلت و زیادتی ایشان را و از امر رب
خود تکبر نمیورزند پس جواب ندادند عیسی را از امت الا حواریین و همچنین گردانیده و قرار
داده است خدای از برای علم اهلی و واجب کرده است بر بندگان اطاعت ایشان را و فرموده یعنی
در سوره نسا که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و فرموده یعنی در سوره مذکوره که و لو ردوه
الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و فرموده یعنی در سوره توبه که اتقوا الله

کونوا مع الصادقین و فرموده یعنی در سورهٔ آل عمران که و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم و فرموده
یعنی در سورهٔ بقره که و أتوا البیوت من ابوابها یعنی بیایید بخانها از درهای آن خانها خانها
علمیست که امانت سپرده است خدای آن علم را بپیغمبران و درهای آن خانها اوصیا اند و هر
علمی از علمهای خیر نه بدست برگزیدگان خدای و عهدهای ایشان و حدها و شریعتها و سنتها و علوم
دین ایشان کنند مردود است و مقبول نیست و اهل آن عمل و کنندگان آن در مقام کفرند و اگرچه
صفت ایمان مر ایشان باشد آیا نشنیده قول خدا را یعنی در سورهٔ توبه که و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم
الا انهم کفروا بالله و برسوله و لا یأتون الصلوة الا وهم کسالی و لا ینفقون الا وهم کارهون یعنی
از اهل ایمان کسی که هدایت براه نجات نیابد بغیر و بی‌نیاز نمیگرداند او را ایمان او بجای او و چون
دفع کردن او حق اولیاء خدا را و نفعی باو نمیدهد و عمل او حبط و باطل میشود و او در آخرت از
زیانکاران باشد و همچنین میفرماید یعنی در سورهٔ مؤمن که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا بأسنا و بیان یعنی
در کتاب خدای عزوجل بسیار است و هدایت و ولایت و دوستی است خدای سبحانه فرموده یعنی
در مائده که و من یتول الله و رسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون یعنی و کسی که دوست دارد
خدا و پیغمبر او و آنان را که ایمان آورده اند پس بتحقیق که جماعت و یاری کنان خدای غلبه کنندگان اند
و آنکه ایمان آورده اند درین موضع اوصیااند بر خلایق از حجتها و اوصیا در هر عصری بعد از عصری
و نیز نیست چنانکه هر کس که اقرار کند از اهل قبله بشهادتین یعنی لا اله الا الله و محمد رسول الله مؤمن باشد
چه منافقان گواهی لا اله الا الله و محمد رسول الله میدادند و دفع میکردند عهد پیغمبر صلعم را بآنچه عهد کرده بود
بآن از دین و بغز میتهای خدای و براهین و دلایل نبوت و پیغمبری خود بوصی خود و در دل آن داشتند
کراهت از برای او و شکستن آنچه وی محکم کرده بود در وقت امکان آن امر از برای ایشان آنجا که
خدای بیان آن از برای پیغمبر خود فرموده یعنی در سورهٔ نسا که فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر
بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما و فرموده یعنی در آل عمران که و ما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و مثل قول خدای یعنی در سورهٔ
انشقاق که لترکبن طبقا عن طبق یعنی میروید البته براه آنانکه پیش از شما بودند از امتها در غدر و
با اوصیا بعد از انبیا و آنچنین در کتاب خدای عزوجل بسیار است در پیغمبر صلعم و آل عاقبت امور ایشان

و اطلاع

و اطلاع دادن خدای او را بر هلاک ایشان شاق آمد او را تا بوی وحی فرستاد یعنی در سورهٔ فاطر که
فلا تذهب نفسک علیهم حسرات و لا تأس علی القوم الکافرین وَمَا أَعْجَلَكَ عَن
قَوْمِكَ يَا مُوسَى ۞ و چه چیز تعجیل فرمود ترا از قوم تو ای موسی گویم که مراد
تقدم موسی است بر قوم در داخل شدن دریاچه آنجا که درمیان واقع شد و جلهای مینضر است
یا در رفتن با هفتاد نفر میقات که در سورهٔ اعراف مذکور است قمی گوید سؤال کرده شد
از موسی سبب تعجیل را از روی انکار چه تعجیل بالذات نقص است و ضم کرده است بآن اهمال قوم
پس موسی از هر دو جواب گفت جواب انکار را مقدم داشت جهت آنکه اهتمام بآن بیشتر است چنانچه
میفرماید که قَالَ گفت موسی هُمْ که ایشان یعنی قوم أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي
بر اثر من و نقش پای منند یعنی از عقب من می‌آیند قمی گوید یعنی پیش نیفتاده‌ام از قوم
مگر بچند قدمی و مسافت نزدیکی که رفقا را واقع میشود وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ
و تعجیل کردم بسوی تو ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده من و خدای والاتر
از آنست که وصف کرده شود بمکانی گوییم پس مراد تعجیل و سبب تحصیل رضای حق تعالی
چنانچه میفرماید که لِتَرْضَى ۞ از برای آنکه راضی شوی قمی گوید چه سرعت کردن بجانب
امر تو و وفا بعهد تو موجب رضای تست ۞ ازین جا بنده آیه آیه اول از عشا بهانست پس میفرماید
قَالَ گفت خدای بموسی فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا که بتحقیق که ما بفتنه انداختیم یعنی امتحان کردیم
قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ۞ قوم ترا بعد از تو
و گمراه کرد ایشان را سامری چنانچه احوال گفته خواهد شد یعنی بگوساله که عبادت آن کردند این
دلیل است بر آنکه افعال بنده بجبر و تفویض نیست بلکه امری میان هر دو است یعنی باستطاعتی
که خدای بنده را مالک آن ساخته از برای متابعت امر او و اجتناب از گناهان پس بنده
مالک آن استطاعت است نه با خدای و نه بی خدای بلکه بخدایی که غیر آن بنده را مالک آن
استطاعت کرده پس اگر آن بنده مالک آن باشد آن از عطای خدا خواهد بود و اگر مالک آن
نباشد آن از بلای خدا یعنی امتحان و آزمون خواهد بود پس حول یعنی گردیدن از معصیت نیست الا
بعصمت و محافظت خدای و قوت بر طاعت نیست الا بیاری و عون خدای پس گوییم که

خمس

ترک کردن ایشان دین موسی را سبب آن بود که مالک استطاعت و عون خدای نبودند
ایشان بر دین موسی از جهت ابتلا که خدای مقرر است که ایشان را بیازماید و این آیه از متشابهات است
چنانچه در سوره در آیه و اضل فرعون قومه و ما هدی گذشت و قصه و سبب نزول آن
این بود که موسی بنی اسرائیل گفته بود که هرگاه خدای شما را فتح دهد و دشمنان شما را هلاک کند
می آرم شما را کتابی از نزد رب شما که مشتمل باشد بر امرها و پندها و چیزهای عجب و مشکلهای خدای
پس چون حق تعالی ایشان را فتح داد و فرعون را غرق کرده ایشان از دریا بیرون آمدند بقومی عبور کردند
که عبادت بتهای چند مینمودند گفتند ای موسی بگردان و قرار ده از برای ما خدایی همچنانکه از برای
ایشانست خدایان موسی گفت که بتحقیق که شما قومی هستید که جهل میورزید چنانچه در آیه سوره اعراف
که و جاوزنا ببنی اسرائیل البحر تا آخر آیه مذکور شد بعد از آن امر کرد خدای موسی را که بوعده گاه آید
وسی روز در بیخ کوه روزه دارد و موسی گمان کرد که بعد از آن خدای بوی کتاب عطا خواهد فرمود
پس چون ایزد تعالی بوی وعده داد که توریه و لوحها را تا سی روز بر وی نازل سازد موسی آنرا ببنی اسرائیل
خبر داده بمیقات رفت که لوحهای توریة را بایشان آورد و وعده بازگشتن بعد از سی روز
داد و هارون را بر قوم خود خلیفه و جانشین گردانید و در وقتی که او را بر ایشان خلیفه میساخت بوی امر کرد
که اگر قوم گمراه شوند و وی یاری کنان یابد با ایشان جهاد کند و اگر یاری کنان نیابد دست باز دارد
و خون خود را محافظت نماید و میان ایشان تفرقه و جدایی نیفکند و چون بیست روز گذشت
سامری بضعیفان و سبک عقلان بنی اسرائیل گفت که موسی بشما وعده داد که بعد از
چهل شب بسوی شما باز گردد و الحال بیست شب و بیست روز گذشته و چهل تمام شده
موسی رب خود را گم کرده و رب شما نزد شما آمده اراده دارد که بشما بنماید که قدرت دارد که خود
شما را دعوت کند بسوی خود و از برای احتیاج بموسی او را بجعفری نفرستاده موسی سی روز
روزه داشته چون آخر روز شد پیش از گشودن روزه مسواک کرد حق تعالی بوی وحی فرستاد
که ای موسی آیا نمیدانی که بوی دهان روزه دار خوشتر است نزد من از بوی مشک ده روز دیگر از
دیگر روزه دار و در وقت افطار مسواک مکن موسی ع چنان کرد و خدای وعده داده بود که بعد از
چهل شب کتاب بوی عطا کند و چون سی روز منقضی شد و گذشت و موسی بسوی ایشان باز گشت

قوم غضبناک شده اراده کردند که هارون را بکشند و گفتند که موسی بما دروغ گفت و از ما گریخت
پس ابلیس بصورت مرد پیری نزد ایشان آمده گفت که موسی از شما گریخته و هرگز بسوی شما باز
نمیگردد زرینه آلات خود را نزد من جمع آورید تا از برای شما خدایی بسازم که عبادت او کنید و
سامری از بزرگان قوم موسی بود و در روزی که حق تعالی فرعون و اصحاب و یاران او را غرق میکرد
در مقدمه قوم موسی بود جبرئیل را دید که بر حیوانی بصورت مادیانی سوار بود و هر زمان که آن
مادیان سم بر جایی از زمین گذاشتی آن جای سم جنبیدی سامری آنرا دیده از زیر سم مادیان
جبرئیل خاک بر میگرفت و آن خاک حرکت میکرد و آنرا در کیسه نهاده محافظت نمود و آن
نزد وی بود و بدان بر بنی اسرائیل فخر میکرد پس چون ابلیس نزد ایشان آمده گوساله را ساخته
بسامری گفت که بیار خاکی را که با تست سامری آنرا آورده ابلیس آنرا با شکم گوساله ریخت چون
آن خاک با شکم وی افتاد حرکت و صدای گاو کرده موی و پشم بر اندام وی رست و سامری
عقب گوساله را بدیوار نصب کرد و از جانب دیگر در زمین گوی کنده بعضی از متمردان خود را
در آنجا نشاند و آن شخص بود که دهان خود را بر دبر گوساله گذاشته میگفت که این خدای شما و خدای
موسی است چنانچه اکنون خواهد آمد که فقالوا هذا الهکم و اله موسی پس سامری از برای ایشان گوساله
ظاهر ساخت پس قوم گفتند که چگونه گوساله خدای ما میباشد گفت نیست جز اینکه رب شما از
گوساله با شما سخن میگوید چنانچه از درخت با موسی سخن گفت پس چون سخنی از گوساله شنیدند گفتند که خدای
در گوساله است چنانچه در درخت بود پس بآن گمراه شدند و گمراه کردند و اولین کسی که سامری
ایشان را بعبادت گوساله امر کرد پنج تن و اهل خانه بودند که بر یک خوان چیزی میخوردند و ایشان
بودند که گاوی را که خدای بذبح آن امر کرده بود ذبح نمودند و ایشان اذینونه و در نسخه اذیبونه و برادر او
میذونه و در نسخه میذویه و پسر برادر او و دختر او و زن او بودند و به علت قربانی گاوی در پنج از
پنج تن که بر یک خوان چیزی خورند جایز است و قربانی شتری جایز نیست الا از یک تن چه
آنکه علت و جهتی که در گاو است در شتر نیست و آن پنج تن امر کردند قوم موسی را بعبادت گوساله
پس بنی اسرائیل آن گوساله را سجده کردند و سجده کنندگان هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل بودند پس
هارون بایشان گفت که ای قوم من نیست جز اینکه شما بفتنه افتاده و آزموده شده اید بگوساله

و خدای شما رحمن است چنانکه احمال خواهد آمد که ولقد قال لهم هرون من قبل یا قوم انما فتنتم به وان
ربکم الرحمن پس موسی باز گشت چنانکه حق سبحانه حکایت کرده میفرماید که فرجع موسی الی
قومه پس باز گردید موسی بسوی قوم خود یعنی گوید یعنی بعد از تمام شدن چهل روز و گرفتن توریة
غضبان اسفا ۵ غضبناک سخت غضب یعنی گوید یعنی اندوهناک و حزین بانکه
گوساله پرستی کرده بودند و مثل این آیه در سورهٔ اعراف گذشت پس چون موسی بسوی قوم باز گشت
گفت ای گوساله آیا رب تو در درون تو بود چنانچه این جماعت اعتقاد دارند گوساله بزبان آمده
گفت که رب از آن عزیزتر است که گوساله او را احاطه کند یا چیزی از درخت و مکان تنها شامل
او شود نه و اصلا ای موسی و لیکن سامری گوساله بر پای کرد که عقب وی بطرف دیواری بود
و در جانب دیگر در زمین گوی کنده یعنی از منبرداران خود را در آنجا نشانده او بود که دهن خود را
بر دبر گوساله گذاشته سخن میگفت بانچه گفت که این خدای شما و خدای موسی است ای موسی بن عمران
این جماعت از برای عبادت من و مرا خدا گرفتن مخذول گشتند الا از برای دوستی ایشان در صلوات
بر محمد و آل پاک او و انکار ایشان دوستی ایشان را و بغیری عمر و صحبت دوستی را تا آنکه گشته
ایشان را بانکه مرا خدا گرفتند قال گفت موسی یا قوم الم یعدکم ربکم
که ای قوم من آیا وعده نکرد شما را صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ شما وعدا
حسنا وعدهٔ خوب یعنی گوید بانکه عطا کند بشما توریة را افطال علیکم
العهد آیا پس دراز شد بر شما عهد یعنی گوید یعنی زمان مفارقت و جدایی من ام
اردتم ان یحل آیا اراده کردید شما که حلول کند یعنی گوید یعنی لازم و واجب شود
علیکم غضب من ربکم بر شما غضبی از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق
دهندهٔ شما یعنی گوید یعنی بعبادت گوساله فاخلفتم موعدی ۵ پس خلاف کردید شما
وعدهٔ مرا یعنی گوید یعنی وعده که با من کرده بودید که در ایمان بخدا و قیام با امر من ثابت باشید
پس موسی لوحها را انداخته و ریش برادر خود را گرفت گفت که همگنان را [illegible] چنانکه احمال خواهد آمد
پس بنی اسرائیل بموسی گفتند چنانکه حق سبحانه حکایت کرده میفرماید که قالوا گفتند بنی اسرائیل
ما اخلفنا موعدک بملکنا که خلاف نکردیم ما وعدهٔ ترا باختیار خود صاحب

تصرف و قادر بودن بر امور خود خود سر یعنی بانکه صاحب امور خود باشیم و خود سر کرده باشیم بودن
آنکه سامری زینت دهد و جان و تسلی کند از برای ما و این سخن را از ما یعنی گفتند یعنی ما مخالف تو نکردیم
ولکنا حملنا اوزارا ولیکن ما بار کرده شدیم بارها یعنی و گناهها من زینة
القوم از زینت یعنی از زیور القوم قوم قبطی که در وقتی اراده بیرون آمدن از مصر نمودیم باسم عروسی
یا عید عاریه کرده بودیم و باز پس نداده بودیم از ترس فرعون که مبادا از بیرون رفتن با خبر دار شود
یا بعد از غرق شدن ایشان آنها را دریا بکنار افکنده برداشته بودیم و جهة آن آن زینتها را اوزار
یعنی بارها و گناهان نامیدند که هنوز غنیمت و مال یعنیها حلال نشده بود یا جهة آنکه قبطیان ایشان را
امان داده بودند و کسی را که امان یافته باشد روا نیست که مال کافر حربی را بگیرد و این سخن از روی کمال
فقذفناها پس انداختیم آنرا گویم یعنی آن زینت را یعنی آن خاک را که سامری آورده بود
انداختیم آنرا در شکم گوساله یعنی گوید انداختیم انها را یعنی آن بارها و گناهها را یعنی زیور را در آتش
فکذلک القی السامری ۵ پس همچنان انداخت سامری خاک را که همراه [illegible]
یعنی آنچه با او بود از آن بارها و زیورها پس بیرون آورد از برای گوساله را او را صدایی گاو بود
چنانچه میفرماید که فاخرج پس بیرون آورد سامری لهم از برای ایشان گویم یعنی از برای
بنی اسرائیل عجلا جسدا له خوار گوساله بدنی که او را صدای گاو بود و مثل این اول
در سورهٔ اعراف گذشت فلق چاهی است در جهنم که پناه میبرند اهل دوزخ بخدای از سختی گرمی آن
و آن چاه از خدای درخواست که اذن دهد او را که نفس کشد خدای اذن داده نفس کشید
جهنم سوخت و در آن چاه تابوتی یعنی صندوقی است از آتش که پناه میبرند بخدای اهل آن چاه
از گرمی آن صندوق و در آن صندوق شش تن از اولیان و شش تن از آخریان اند اما شش اولین
قابیل که برادر خود هابیل را بقتل رسانیده و نمرود که فرعون زمان ابراهیم ع بود که او را باتش افکند
و فرعون زمان موسی ع و سامری که گوساله ساخت و شخصی که یهودان را یهودی کرد و شخصی که ترسایان را
ترسا گرداند اما شش آخریان ابابکر و عمر و عثمان و معویه و صاحب خارجیان و ابن ملجم اند و چون مرا
شب باسمان بردند حق سبحانه بوی وحی فرستاد که ای محمد من نظر کردم بسوی زمین نظری پس ترا
اختیار کردم و برگزیدم از آن پس ترا پیغمبر کردم و اشتقاق کردم و بیرون آوردم از برای تو

اسمی از اسم خود پس من محمودم و تو محمدی بعد از آن نظر کردم بسوی زمین نظری دیگر پس اختیار
کردم از آن علی را و گردانیدم او را وصی و خلیفه و شوهر دختر و پدر ذریه تو و اشتقاق کردم و
بیرون آوردم از برای او اسمی از اسمهای خود پس من علی اعلی ام و او علی است و گردانیدم
فاطمه و حسن و حسین را از نور شما هر دو بعد از آن عرض کردم ولایت و دوستی ایشان را بر ملائکه پس هر که
قبول کرد آن را شد نزد من از مقربان ای محمد اگر بنده از بندگان من عبادت کند مرا تا آنکه منقطع
شود گویم یعنی از ضعف نتواند برخاست یا نفس او منقطع شود و مثل چنگ کهنه گردد بعد از آن
نزد من آید و حال آنکه منکر ولایت ایشان باشد او را داخل بهشت خود نگردانم و در زیر عرش
خود سایه بوی نیفکنم ای محمد دوست میداری که ایشان را ببینی گفت آری یا رب حق تعالی
گفت سر بالا کن پس آنحضرت سر بالا کرد پس ناگاه نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت بن حسن
قائم علیه السلام در میان ایشان دید که گویا ستاره درخشنده بود پس آنحضرت گفت یا رب ایشان کیستند
گفت ایشان ائمه اند و این قائم یعنی صاحب الامر علیه السلام است که حلال میکند حلال مرا و حرام میکند
حرام مرا و باو انتقام میکشم از دشمنان خود و وی راحت اولیا و دوستان من است و اوست که شفا
میدهد دلهای شیعیان ترا از ظالمان و منکران و کافران پس لات و عزی را گویم یعنی اسم دو بت
و مراد ابابکر و عمر است تازه و تر بیرون می آرد و هر دو را میسوزاند پس فتنه مردم بآن دو در آن روز
سخت تر خواهد بود از فتنه گوساله و سامری پس بنی اسرائیل نصب کردند گوساله را چونکه
که او را صدای گاو بود پس گفتند چنانچه میفرماید که فقالوا پس گفتند یعنی گویند یعنی سامری و
آنانکه بسبب او بفتنه افتاده بودند هذا الهکم و اله موسی فنسی که
این خدای شما و خدای موسی است پس فراموش کرد یعنی ترک کرد یعنی گوید یعنی آنچه را که
بران بود از اظهار ایمان گویم یعنی سامری افلا یرون آیا پس نمی بینند قاضی گوید یعنی
نمیدانند ان لا یرجع که باز نمیگردد یعنی از گوساله الیهم قولا بسوی ایشان
سخنی و جوابی نمیدهد ایشان را و این سخن قاضی است یعنی نمی بینند که گوساله سخن نمیگوید و زبان
گویا ندارد و لا یملک و صاحب تصرف و قادر نیست یعنی گوساله لهم ضرا

و لا نفعا ۵ از برای ایشان ضرری و نه نفعی را و مثل این آنچه در سوره مایده گذشت پس اگر
بایشان گفت چنانچه حق سبحانه حکایت کرده میفرماید که و لقد قال لهم و بتحقیق که گفت
ایشان را یعنی بنی اسرائیل را هرون من قبل هارون پیش از آن قاضی گوید پیش از
بازگشتن موسی یا قوم انما فتنتم به که ای قوم من نیست جز آنکه بفتنه افتاده شده اید
یعنی امتحان کرده شده اید به بآن قاضی گوید یعنی بگوساله و ان ربکم و بتحقیق که
صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده شما الرحمن رحمن است قاضی گوید نه غیر او
فاتبعونی و اطیعوا امری ۵ ۱۰۰ پس پیروی کنید مرا و اطاعت کنید امر مرا قاضی
گوید یعنی در ثبات بر دین قالوا گفتند بنی اسرائیل لن نبرح که هرگز زایل و جدا نشویم
یعنی نمیرویم گفتند نیستیم چنانکه جدا شویم و برویم علیه بران قاضی گوید یعنی بر گوساله
و عبادت وی عاکفین مقیمان یعنی اقامت کنندگان حتی تا آنکه یرجع
الینا موسی ۵ بازگردد بسوی ما موسی پس قصه گفتن هارون نمودند تا آنکه ادعای
ایشان که ریخت و بنی اسرائیل دران حالت و کار باقی ماندند تا آنکه چهل شب میقات موسی
تمام شد و چون روز دهم ذیحجه شد ایزد تعالی لوحها را که دران بود تورات و آنچه بدان محتاج بودند
از احکام و تاریخها و قصهها بموسی علیه السلام نازل ساخته آنگاه بوی وحی فرستاد که ما بفتنه انداختیم یعنی
آزمودیم قوم ترا بعد از تو و گمراه کرد ایشان را سامری و عبادت کردند گوساله را و او را صدای
گاو بود چنانچه اکنون گفته شد موسی گفت یا رب گوساله از سامری است صدای گاو از کیست فرمود
که ای موسی از من چون دیدم ایشان را که بر هارون اختلاف نمودند و مراقبت او در باره تو
نکردند و از من روی بگوساله گردانیدند و پیروی امر شیطان در باب گوساله نمودند اراده کردم
و دوست داشتم که فتنه یعنی آزمون ایشان را زیاده کنم و جاری شده است قضای خدای بر خلق باختلاف
چنانچه جاری شده بود بر امتهای پیش و آن سنتها و مثلهاست که جاری میشود بر مردم تا روز قیامت
بر آل محمد چنانچه جاری شد بر امتهای پیش از ایشان بود و سخن خدای حق است و مجملش میفرماید در
سوره بنی اسرائیل که سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا یعنی سنت آنانکه
فرستاده ایم پیش از تو ای محمد از پیغمبران خود و نمی یابد از برای سنت ما گردانیدن و تغییری

عشر ۱۰

گویم یعنی اقامت بر عبادت گوساله زایل نشویم

یونس فرموده که فهل ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم قل فانتظروا انی معکم من المنتظرین یعنی
آیا انتظار میکشند مگر مثل روزهای بعضی واقعهای آنانکه گذشتند پیش از ایشان بگوی ای محمد که
پس انتظار کشید که من از انتظار کشندگانم سنت خدای تبدیل نمی یابد و در وقتی که موسی در میان
قوم خود بود دید ایشان آیتها و معجزها میفرمود و بعد از آن بر قومی عبور کردند که عبادت بتها میکردند
گفتند ای موسی مقرر گردان از برای ما خدایی چنانچه ایشانرا خدایان است گفت شما قومی
جاهل و نادانید جاری ساخت خدای قضای خود را تا هارون را خلیفه و جانشین خود کرد پس قوم
گوساله ساختند که صدای گاو میکرد گفتند که این خدای شما و خدای موسی است و ترک هارون
نمودند هارون گفت ای قوم شما بگوساله مفتون شده اید و خدای شما رحمن است پیروی
اطاعت امر من کنید گفتند ما هرگز ترک قیام بر پرستش گوساله نمیکنیم تا آنکه موسی بسوی ما
بازگردد پس خدای از برای امت محمد صلعم زده است مثلهای بنی اسرائیل را و بیان کرده است
از برای این امت که با ایشان چه کرده خواهد شد و پیغمبر صلعم رحلت نکرد تا آنکه امر خلافت و
امامت علی عم را بمردم اعلام کرد و فرمود که علی از من بمنزله هارونست از موسی غیر آنکه بعد از من
نبی نیست پیغمبری و علی عم در همه جنگها صاحب رایت و علم آنحضرت و با او در سجده و در هر حالی که
مشرف و از مردم اول کسی بود که ایمان آورد پس چون آنحضرت رحلت فرمود واقع شد آنچه
واقع شد چه قضای خدا را اختلاف جاری گشته بود و پیش از دفن آنحضرت عمر با ابابکر بیعت کرده
چون علی عم چنان دید و دید مردم را که با ابابکر بیعت کردند ترسید که مردم بفتنه در افتند فزع داشت
بقرآن برد و شروع بجمع آن در مصحف فرمود ابابکر کس نزد وی فرستاد که بیا بیعت کن گفت
از خانه بیرون نمی آیم تا آنکه قرآن را جمع کنم بار دیگر فرستاد گفت بیرون نمی آیم تا آنکه فارغ شوم
بار سیم عمر قنفذ را فرستاده فاطمه عم برخاست که میان او و علی حایل و مانع بردن آنجناب شود
فاطمه را زده بدر علی نزد عمر بازگشت عمر ترسید که علی عم مردم را جمع کند فرمود تا هیمه در حوالی
خانه آنجناب نهادند و عمر آتش برده اراده نمود که خانه را با مردم خانه بسوزانند چون آنجناب
چنان دید بیرون آمده باکراه نه بطوع بیعت کرد و چنانچه در آیه این سوره که فاقض ما انت قاض
گذشت ابن عباس بعد از ذکر فضل محمد و آل محمد بمعاویه گفت ای معاویه مؤمنان از میان مردم

ساحران

ساحران بموسی ایمان آوردند و تصدیق و پیروی او نمودند پس موسی ایشانرا و آنانرا که پیروی او
کرده بودند از بنی اسرائیل برده از دریا گذرانید و عجایب بایشان نمود و بقومی که بتها را میپرستیدند و
عبادت آنها میکردند رسیده گفتند که ای موسی برای ما خدایی قرار ده چنانچه ایشانرا خدایان است
بعد از آن گوساله ساختند و همه بر وی جمع آمدند غیر هارون و اهل بیت او بعد از آن چنانچه
گذشت موسی لوحها را انداخته ریش برادر خود هارون و سر او را گرفته او را بسوی خود میکشید چنانچه
در سوره اعراف گذشت و هارون گفت چنانچه حق سبحانه حکایت کرده میفرماید که قال
گفت موسی حق میگوید وقتی که بازگردید یا هرون ما منعک اذ رأیتهم
ضلوا ۵ که ای هارون چه چیز منع کرد ترا آنگاه که دیدی ایشانرا که گمراه شدند حق میگوید یعنی
بعبادت گوساله الا تتبعن که پیروی کنی مرا حق میگوید یعنی در غضبناک شدن از برای
رضای خدای و جنگ با آنانکه کافر شدند یا از عقب من آید و من نحو تنوی افعصیت
امری ۵ آیا پس عصیان ورزیدی امر مرا حق میگوید یعنی بصلابت در دین و حمایت دین
هرون گفت اگر آن کار میکردم متفرق و پراکنده میشدند و ترسیدم که بگوید که تفرقه و پراکندگی
افکندی در میان بنی اسرائیل و مراقبت سخن من نکردی چنانچه عنقریب گفته خواهد شد و نیز
هارون گفت چنانچه حق سبحانه حکایت کرده میفرماید که قال گفت هارون یا ابن ام
که ای پسر مادر و مثل این اول آیه در سوره اعراف گذشت حق میگوید که گفت از روی لطف و عطف
و رقت هارون بموسی عم پسر مادر من گفت و نگفت که ای پسر پدر جهة آنکه عداوت و تهاون در میان برادران
بیشتر در وقتی میباشد که فرزندان در آن متعدد از یک پدر باشند و هرگاه فرزندان یک مادر باشند
عداوت میان ایشان کم میباشد مگر آنکه شیطان میان ایشان وسوسه کند و اطاعت شیطان کنند
پس هارون برادر خود موسی گفت که ای برادر من آنچنان برادری که مادر من او را زاده و مرا غیر او
نزاده مگیر ریش و سر مرا و نگفت که ای پسر پدر من جهة آنکه پسران پدر هرگاه مادران ایشان متعدد باشند
عداوت میان ایشان بعید نیست مگر کسی از ایشان که خدای او را محافظت کند و عداوت
بدیع است میان فرزندان یک مادر لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی مگیر ریش مرا
و نه سر مرا حق میگوید یعنی بخشونت و صلابت و اینکه موسی سر و ریش هارون را گرفته کشید

با آنکه او را گناهی در گوساله پرستی نبود جهت آن بود که هارون از ایشان در وقتی که آن کار کردند
مفارقت و جدایی نکرد و بموسی ملحق نشد و هرگاه او از ایشان مفارقت میکرد عذاب بایشان
نازل میشد و ازین جهت موسی گفت که ما منعک اذ رأیتهم ضلوا الا تتبعن افعصیت امری چنانچه
احوال گذشت هارون گفت که اگر آن کار میکردم متفرق میشدند و گفت چنانچه میفرماید که انی
خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل بتحقیق که من ترسیدم
که بگوید که جدایی انداختی میان فرزندان یعقوب یعنی گوید یعنی اگر با ایشان بعضی با بعضی دیگر
جنگ یا مفارقت میکردم و لم ترقب قولی ۵ و محافظت و مراعات نکردی
سخن مرا چنانچه احوال مذکور شد و نمی گوید یعنی آنگاه که گفتی که خلیفه من باش و اصلاح کن چنانچه در سوره اعراف
میفرماید که اخلفنی فی قومی و اصلح چه اصلاح در محافظت خون جمع کثیر و مدارا با ایشانست تا آنکه
تو باز گردی و برای خود تدارک آن کار کنی و مراد ازین آیه جز آن نیست که موسی در وقتی که هارون را
بر قوم خلیفه میکرد بوی امر کرد که اگر گمراه شوند و او یاری کنان یابد با ایشان جهاد کند و اگر یاری
کنان نیابد دست باز دارد و محافظت خون خود نماید و میان ایشان تفرقه نیندازد و شیخ [illegible]
بعلی علیه السلام گفت چه مانع بود ترا در هنگامی که با ابابکر و عمر و عثمان بیعت کردند که جنگ کنی و شمشیر زنی
و تو از آن زمان که بعراق یعنی بکوفه آمده خطبه که ادا کردی گفتی که والله که من بمردم از مردم اولی
سزاوارترم و از آنگاه که محمد رسول خدای صلعم رحلت کرده همیشه مظلوم بوده ام فرمود که ای پسر قیس
امر رسول خدای صلعم و عهد او مرا مانع شد که خبر داد مرا بآنچه امت بعد از و خواهند کرد و علم
یقین من در وقتی که آنچه کردند معاینه دیدم بیشتر نبود از آنچه پیش از آن بود بلکه یقین من بیشتر بود
بقول رسول خدای از آنچه معاینه دیدم پس گفتم یا رسول الله بچه چیز امر میکنی مرا هرگاه آن واقع شود
فرمود که اگر یاری کنان یابی بسوی ایشان مبادرت و با ایشان جهاد کن و اگر یاری کنندگان نیابی
دست خود باز دار و خون خود و اهل بیت و شیعه خود را محافظت کن تا آنکه بر اقامت کتاب خدای
و سنت من یاری کنان یابی و خبر داد مرا که من از و بمنزله هارونم از موسی و امت بعد از و بمنزله
هارون و تابعان او و گوساله و پیروان ویند موسی گفت ای هرون چه چیز منع کرد ترا آنگاه که دیدی
ایشان را که گمراه شدند که پیروی کنی مرا آیا پس عصیان ورزیدی امر مرا گفت ای پسر مادر مگیر ریش مرا

و در سر مرا بتحقیق که من ترسیدم که بگوید که جدایی انداختی میان فرزندان یعقوب و محافظت و مراعات
نکردی سخن مرا و مراد ازین آیه جز آن نیست که موسی در وقتی که هارون را بر قوم خلیفه میکرد بوی
امر کرد که اگر گمراه شوند و او یاری کنان یابد با ایشان جهاد کند و اگر یاری کنان نیابد دست باز دارد
و محافظت خون خود نماید و میان ایشان تفرقه نیندازد و من ترسیدم که برادرم رسول خدای
آن سخن با من گوید که چرا میان امت تفرقه انداختی و محافظت و مراعات سخن من نکردی و
حال آنکه من بتو عهد کردم که اگر یاری کنان نیابی دست باز داری و خون خود و خون اهل بیت و شیعه
خود را محافظت کنی و در روایتی دیگر وارد شده که پیغمبر صلعم بعلی علیه السلام گفت که تو از من بمنزله هارونی
از موسی و ترا بهارون اقتدای خوب است آنگاه که ضعیف شمردند او را قوم او و نزدیک بود که
وی را بکشند پس صبر کن از برای ظلم قریش و غلبه ایشان بر تو که تو بمنزله هارونی و آنانکه پیروی
او نمودند و ایشان بمنزله گوساله اند و آنانکه پیروی وی کردند و موسی در وقتی که هارون را بر ایشان
خلیفه میکرد بوی امر کرد که اگر یاری کنان یابد با ایشان جهاد کند و اگر یاری کنان نیابد دست باز دارد
و محافظت خون خود نماید و تفرقه میان ایشان نیفکند پس تو نیز چنان کن اگر یاری کنان یابی
با ایشان جهاد کن و اگر یاری کنان نیابی دست خود باز دار و خون خود را محافظت کن که اگر
با ایشان مبادرت کنی ترا بقتل میرسانند و بدانکه هرگاه یاری کنان نیابی اگر دست باز نداری
و خون خود را محافظت نکنی میترسم بر تو که مردم را بعبادت بتها و انکار پیغمبری من باز گردانند
پس استظهار جوی بحجت بر ایشان و واگذار ایشان را تا ناصبیان و دشمنان و مرتد شوند و هلاک گردند
و عامه و خاصه سالم مانند پس هرگاه یاری کنان بر اقامت کتاب خدای و سنت یابی جنگ و
پیکار کن بر تاویل قرآن چنانچه من جنگ و پیکار کردم بر تنزیل قرآن بعد از آن بنی اسرائیل بموسی
گفتند که ما اخلفنا موعدک بملکنا تا آنجا که له خوار چنانچه اکنون گذشت بعد از آن موسی بسامری گفت
چنانچه خدای سبحانه حکایت کرده میفرماید که قال گفت موسی فاضنی گوید گفت از روی انکار
فما خطبک که پس چه چیز بود کار تو معنی گوید یعنی طلب تو یعنی مطلوب و مطلب تو
و ترا چه بران داشت یا سامری ای سامری قال گفت سامری بصرت
که نظر کردم و نگریستم بما لم یبصروا به بچیزی که نظر نکرده بودند و نگریسته بودند بدان

خمس

قمی گوید یعنی دانستم چیزی را که ندانسته بودند آنرا و منفطن شدم بچیزی که منفطن نشده بودند آن و آن
اینست که رسولی که نزد تو آمد روحانی محض بود که جای پای او بهر چه میرسید زنده میکند آنرا و دیدم چیزی را
که ندیده بودند آنرا و آن جبرئیل بود که نزد تو آمد بر اسبی سوار فَقَبَضْتُ قَبْضَةً پس گرفتم
بن قبضه یعنی مشتی مِنْ أَثَرِ از خاک جای پای اسب الرَّسُولِ پیغامبر یعنی جبرئیل
یعنی از زیر سم یا بوی مادیان جبرئیل در دریا فَنَبَذْتُهَا پس انداختم آنرا یعنی نگاه داشتم گوییم
تا بنحوی که بکیسه انداختم چه این لغت بمعنی نگاهداشتن نیامده قمی گوید یعنی انداختم در زیور گداخته
یا در شکم گوساله وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ۵ و همچنان زینت داد و جلوه داد
و آسان کرد از برای من نفس من آنرا پس موسی گوساله را بیرون آورده بآتش سوزانید و آنرا
بدریا انداخت چنانچه عنقریب گفته خواهد شد بعد از آن موسی بسامری گفت چنانچه میفرماید که قَالَ
گفت موسی بسامری فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ که پس برو پس بتحقیق که از برای
تو باشد در زندگانی یعنی تا زنده باشی تو و عقب و ذریه تو این علامت در میان باشد قمی گوید یعنی
بعقوبت آنچه کردی أَنْ تَقُولَ که بگوید گوییم یعنی تو و ذریه تو لَا مِسَاسَ که نسبت
مس کردند بیکدیگر یعنی رسیدن دستی بیکدیگر گوییم یعنی بگویید که دست بما مرسانید تا معروف باشید
بانکه منسوبید بسامری که مردم شما فریب نخورند و ایشان الحال در مصر و شام معروفند بلا مساس
قمی گوید یعنی که بگوید که نیست دست رسانیدنی از ترس آنکه اگر کسی دست بتو رساند تب او و کسی را
تب گیرد پس تو از مردم و مردم از تو مجانبت خود کنید و مثل وحشی رمنده رانده و تنها باشی
و چون علی علیه السلام بصره را فتح کرد مردم بخدمت آنجناب جمع آمدند حسن بصری در میان ایشان و لوحها
با وی بود و هر کلمه که آنجناب میگفت وی مینوشت علی علیه السلام بصدای بلند گفت چه میکنی گفت احادیث
شما را مینویسیم که بعد ازین روایت کنیم آنجناب فرمود که هر قومی را سامریی است و این سامری این
امت است و او لا مساس میگفت ولیکن این لا قتال میگوید گوییم یعنی میگوید که جنگ نیست چه وی
جنگ نکرد نه با عانت عایشه و نه با عانت علی علیه السلام وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا و بتحقیق که از برای تو
وعده است قمی گوید یعنی در آخرت لَنْ تُخْلَفَهُ که هرگز خلاف کرده نشوی آنرا قمی گوید یعنی
که خدای از برای تو خلاف آن وعده نکند و بجا آرد آنرا در آخرت بعد از عقوبت دنیا بعد از آن

قصه قتل سامری کرد پس خدای بوی وحی فرستاد که ای موسی سامری را مکش که او صاحب سخاوت
پس موسی بسامری گفت که وَانْظُرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ و نگاه کن بسوی
خدای خود آنچنان خدایی که گردیدی بروی قمی گوید یعنی بر عبادت وی عَاكِفًا مقیم
یعنی اقامت کننده لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه میسوزانیم وی را البته قمی گوید یعنی بآتش یا بسوهان که مبالغه
باشد در سوزانیدن ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ بعد از آن میپاشیم آنرا البته قمی گوید یعنی خاکستر یا براده
سوهان را فِي الْيَمِّ نَسْفًا ۵ در دریا پاشیدنی قمی گوید که چیزی از آن یافت نشود و
مثل این آخر آیه درین سوره خواهد آمد پس چنانچه اکنون مذکور شد موسی علیه السلام گوساله را بیرون آورده بآتش
سوزانید و آنرا بدریا انداخت و روایت شده که چون موسی علیه السلام بسوی قوم بازگشت و ایشان عبادت
گوساله کرده بودند یعنی بیا بازگشت از آن کار نمودند پس موسی بایشان گفت که کیست از شما که
عبادت گوساله کرده تا حکم خدای بروی جاری سازم ایشان از حکم خدای ترسیده از عبادت و
سجده گوساله نزد موسی انکار کردند و هر یک از ایشان میگفت که من نکرده ام و دیگری کرده و با
یکدیگر سعایت و نمامی کردند و ازینجهت بود آنچه خدای سبحانه حکایت فرموده از سخن موسی بسامری
که وانظر الی الهک الذی ظلت علیه عاکفا لنحرقنه ثم لننسفنه فی الیم نسفا پس خدای موسی را امر کرد
که گوساله را بسوهانها بساید و براده آنرا بدریا افکند بعد از آن بنی اسرائیل امر کند که هر یک از آن
آب بیاشامند که آنانکه سجده گوساله کرده اند از براده چیزی از لبهای ایشان ظاهر میشود و در آنوقت
جدا میگردد مخلص کننده از کسی که برایمان خود ثابت بوده پس سایید آنرا موسی بسوهانها و براده
آنرا بدریای شیرین پاشید بعد از آن بایشان گفت که از آن آب بیاشامید پس ایشان آشامیدند
هر کدام که عبادت گوساله کرده بودند اگر سفید چهره بودند لبها و بینیهای ایشان سیاه میشد و اگر
سیاه چهره بودند لبها و بینیهای ایشان سفید میشد پس در آنوقت موسی علیه السلام حکم خدا را در میان ایشان
جاری ساخت گوییم یعنی قتل چنانچه در آیه سوره بقره گذشت که فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم و
نفرستاده است خدای پیغمبری را که در امت او شیطانهای جن و انس نباشند چنانکه حق تعالی
در سوره انعام فرموده که وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض
زخرف القول غرورا پس در امت و در وقت هر پیغمبری دو شیطان از انس بوده که او را اذیت

میرسانیده و بفتنه می انداخته و مردم را بعد ازو گمراه میکرده اند اما در زمان پنج پیغمبر اولوا العزم
در زمان نوح قطیفوض و در نسخهٔ نطیفوس و بروایتی ططیفوس و در نسخهٔ ازان قطیفوس و در زمان
قطیفوس و خرام بوده و در زمان ابراهیم مکتل و در نسخه و روایتی کمیل و درزام و بروایتی ردام
و در زمان موسی سامری و مرعقیبا و در نسخه مرعقیبا بوده و در زمان عیسی بولیس و در نسخهٔ بولس و در نسخهٔ
بولوس و بروایتی قبولس و در نسخهٔ ازان بولس و مریون و بروایتی مرسیون بوده و در زمان محمد
ابابکر و عمر بوده بعد ازان موسی ع گفت چنانچه حق سبحانه میفرماید که إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ نیست خدا مگر خدای شما خدا است آنچنان خدایکه نیست خدایی
مگر او وسعت دارد یعنی فرو گرفته است كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۵ هر چیزی را از روی علم
كَذَٰلِكَ همچنان فهی گوید یعنی مثل این قصهٔ موسی که گفتیم نَقُصُّ عَلَيْكَ بیان میکنیم بر تو
ای محمد مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ از خبرهای آنچه بتحقیق که پیش رفته است یعنی گذشته است
قاضی گوید یعنی از خبرها و امتهای گذشته وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ۵
و بتحقیق که دادیم ما ترا از نزد ما ذکری یعنی یادکرد فهی گوید کتابی مشتمل برین قصه‌ها و خبرها یا یعنی ذکر
جمیل خوبی با آوازه در میان مردم مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ کسی که اعراض کند ازان فهی گوید
یعنی ازان ذکر که قرآن است یعنی ازو یعنی از خدای فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ۵ ۱۱ ع
پس بتحقیق که او بر میدارد روز قیامت گناهی قاضی گوید یعنی عقوبت گرانی بر کفر و گناهان خود
خَالِدِينَ همیشه خواهند بود گویم یعنی اعراض کنندگان فِيهِ دران گناه و برداشتن آن یعنی
سختی فهی است وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ۵ و بد از برای ایشان روز قیامت
باری است فهی گوید یعنی بد باریست گناه ایشان روز قیامت يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ
وَنَحْشُرُ روزی که دمیده میشود در صور و حشر میکنیم یعنی جمع میکنیم کجا الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ
زُرْقًا ۵ جرم کنندگان را آن روز کبود چشمان یعنی چشمهای ایشان کبود باشد که فادر باشند که چشم ایشان
فهی گوید یعنی کوران گویم این یعنی مناسب عدم قدرت بر چشم برهم زدن است چه کبود چشم یعنی
آن نیست و هم فهی گوید که جهة آن کبود چشمان گفت که کبودی در میان عرب بدترین رنگهاست
و آنرا بد میشمارند جهة آنکه بدترین دشمنان عرب اهل روم و ایشان کبود چشمند و از جهت دشمن را

عشر

بان وصف میکنند يَتَخَافَتُونَ که آهسته میگویند فهی گوید از جهت بَيْنَهُمْ در میان
خودشان یعنی بایکدیگر روز قیامت پیغمبر ص در بارهٔ عمر گفت که خدای من وحی فرستاد که ای محمد
در سابق علم من است که بمیرد بعد از تو و اهل بیت تو محنتها و بلاهای دنیا و ظلم منافقان و غصب کنندگان
حق شما از بندگان من کسانی که شما با ایشان دوستی کنید و ایشان با شما خیانت میکنند البته میکشم
که بعد از تو غصب میکنند حق وصی ترا یعنی [illegible] را و از منقل قیلوق گویم آن کتابی است نزد جعفر
در حجاز و شامه که با آن در بغت میکنند و سیاهیان [illegible] خود را با آن زهر داده بود کسی که مرتد شد
والبته او را و صحاب و یاران او را در قعر آتشی گرم میکنم که ابلیس برو مشرف باشد و او را لعن کند
و آن منافق را البته عبرت فرعونان پیغمبران و دشمنان دین میگردانم و محشور میکنم ایشان را با البته
جمیع ظالمان و منافقان را بسوی جهنم کبود چشمان با کوران که آهسته بایکدیگر سخن گویند حال آنکه از
شدت سوختن لبهای ایشان از دندانها جدا شده ذلیل و خاسر و نادم باشند و ابد الآباد
در جهنم میدارم إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ۵ که درنگ نکردید شما مگر ده روزی فهی گوید یعنی
در دنیا بعد ازان میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ ۵ ما داناتریم بآنچه میگویند فهی گوید یعنی مدت
درنگ کردن ایشان إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ آنگاه که میگوید [illegible] کسی که شبیه ترین ایشان
بحق طَرِيقَةً بحسب طریقه یعنی میگوید داناترین و صالحترین ایشان فهی گوید یعنی میگوید [illegible]
او با عمل او درست تر است و مثل این عبارت درین سوره گذشت إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ۵
که درنگ نکردید شما مگر روزی فهی گوید که رجحان داده است خدای سخن کسی را که عذاب [illegible]
در میان ایشان ۵ ازین جهة این آیه آنکه [illegible] در شان امیر المؤمنین ع نازل شده میفرماید که وَيَسْأَلُونَكَ
و میپرسند از تو ای محمد عَنِ الْجِبَالِ از کوهها فهی گوید یعنی از مآل کوهها گویم یعنی [illegible]
فَقُلْ يَنْسِفُهَا پس بگوی که میپاشد آنها را از یکدیگر فهی گوید مثل ریگ میگرداند [illegible]
آنها را میبرد رَبِّي صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده من نَسْفًا ۵ پاشیدنی فَيَذَرُهَا
پس میگذارد آنرا فهی گوید جاهای آنها را یا زمین را قَاعًا بیابانی هموار بی خاک فهی گوید یعنی
صَفْصَفًا ۵ بی گیاه فهی گوید یعنی هموار لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا که نبینی دران کجی یعنی
انحرافی یعنی کنارهی و گوی وَلَا أَمْتًا ۵ و نه بلندی فهی گوید یعنی بر آمدگی يَوْمَئِذٍ

خمس

آنروز یعنی روز قیامت قمی گوید یعنی آنروز که کوهها پاشیده میشود یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ از پی روند
خواننده را یعنی دعوت کننده و طلبنده را یعنی منادی خدا را و آن امیر المؤمنین علیه السلام است قمی گوید
یعنی محشر لَا عِوَجَ لَهُ که نیست کجی از برای او قمی گوید اما آنکه دعوت کننده دعوت میکند
براه کجی از برای او نمیتوانند و ازو عدول و تخلف نمیتوانند کرد وَخَشَعَتِ و پست شدند یعنی
خشوع و خضوع میکنند الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ صداها از برای رحمن قمی گوید یعنی از هیبت
فَلَا تَسْمَعُ پس نمیشنوی ای محمد إِلَّا هَمْسًا ۵ مگر صدای خفی قمی گوید یعنی گوینده
نمیشنوی مگر صدای پایها مثل صدای پای شتر در رفتن محشر چه روز قیامت خدای جمع میکند
مردم را از اولین و آخرین در حالتی برهنه پا و برهنه تن پس ایشان را در راه محشر باز میدارد تا آنکه
عرق میکنند و نفسهای ایشان سخت و تنگ میشود و چند آنکه خدای خواسته باشد و [illegible]
باین حال مکث میکنند و اینست که خدای سبحانه میفرماید که وخشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا
بعد از آن منادی از جانب عرش ندا میکند که کجاست پیغمبر امی مردم میگویند که بهمگی شنوانیدی
وی را نام بر پس ندا میکند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله امی صلی الله علیه و آله پس پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاسته
پیش همه مردم می افتد تا آنکه بحوضی میرسد که درازی آن از ایله تا صنعا باشد و ایله کوهی است در میان
مکه و مدینه نزدیک ینبع پس بر سر حوض می ایستد بعد از آن منادی ندا کرده علی علیه السلام را میطلبد و آنحضرت
پیش مردم با آنحضرت می ایستد بعد از آن مردم اذن یافته میروند پس بعضی وارد حوض میشوند و بعضی را باز گردانیده
از حوض باز میگردانند پس چون پیغمبر ص کسانی را از دوستداران اهل بیت ع می بیند که از حوض
میگرید و میگوید که یارب شیعیان علی ع یارب شیعیان علی ع می بینم ایشان را که بجانب اهل دوزخ باز گردانیده
و از ورود حوض منع کرده شدند پس خدای سبحانه فرشته نزد آنحضرت فرستاده میگوید که ای محمد
چه چیز ترا میگریاند میگوید که چگونه نگریم از برای مردمی از شیعیان برادرم علی بن ابی طالب که میبینم ایشان را
که بجانب اهل دوزخ بازگردانیده و از ورود حوض من منع کرده شدند پس فرشته میگوید که خدای
عز و جل ترا میفرماید که ای محمد شیعیان علی را از برای تو بخشیدم و گناهان ایشان را بسبب دوستی تو
و عترت و ذریت تو عفو و ایشان را بتو و با آنکه دوست میداشتند از ذریه تو ملحق و ایشان را در زمره تو
محشور و بحوض تو وارد و قبول شفاعت تو درباره ایشان و ترا بآن مکرم گردانیدم پس بسیاری از گریه کنندگان

دران روز

دران روز از مردودین که چون آنرا ببینند ندا کنند که یا محمداه پس آنروز احدی که آل محمد علیهم السلام را
دوست دارد و از دشمنان ایشان بیزاری کند و با آنها بغض و عداوت داشته باشد باقی نماند که در میان
جماعت ایشان علیهم السلام و بایشان باشد و وارد حوض ایشان نشود ۵ ازین پنج آیه آیه اول در شان
آل محمد و اطاعت ایشان و آیه دوم در شان صاحب الامر ع و آیه سیم در شان آل محمد و ظلم کنندگان
ایشان نازل شده و تحریف یافته و آیه آخر در شان آل محمد و دوستی ایشان و در شان صاحب الامر ع
و در شان شیعیانشان نازل شده میفرماید که یَوْمَئِذٍ آنروز یعنی روز قیامت لَا تَنْفَعُ
الشَّفَاعَةُ نفع نمیدهد شفاعت یعنی قبول نمیشود شفاعت محمد ص إِلَّا مَنْ أَذِنَ
لَهُ الرَّحْمَٰنُ مگر کسی را که اذن دهد اورا رحمن باطاعت آل محمد و راضی شود ازو در قول و عمل
درباره ایشان ع پس زندگانی کند بدوستی ایشان و بمیرد بدان پس راضی شود خدای از قول و
عمل او درباره ایشان ع وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ۵ و راضی شود از برای او سخن گفتنی را قمی
گوید یعنی راضی شود جهت منزلت او نزد خدای سخن گفتن او در شفاعت یا یعنی راضی شود از جهة او
بسخن شفاعت کننده درباره او یا یعنی راضی شود بسخن شفاعت کننده جهت او و درباره او یَعْلَمُ
میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش ایشانست یعنی آنچه پیش گذشته است
از خبرهای پیغمبران وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه عقب ایشانست یعنی هنوز نیامده و خواهد آمد
از خبرهای صاحب الامر ع وَلَا يُحِيطُونَ و احاطه نمیکنند خلایق بیه یا و یعنی بخدای
عز و جل عِلْمًا ۵ ۱۲۶ از روی علم جهت آنکه ایزد تعالی بر چشمهای دلها پرده فرو هشته پس فهمی نیست
که شامل او شود بچگونگی و کیفیت و دلی نیست که اثبات او کند بحد و حدود و وصف نکنند اورا
مگر چنانکه خود خود را وصف کرده در سوره حمعسق که لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و در سوره
حدید که الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و در سوره حشر که الخالق البارئ المصور آخر سوره پس جزءها را
پس نیست از جزءها جزئی مثل او تعالی شانه پس وی چنانست که در سوره انعام فرموده که لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر یعنی در نمی یابند اورا یعنی خدا را چشمها و او
در می یابد چشمها را و او لطیف آگاهست یعنی احاطه نمیکنند باو وهمها و او احاطه میکند بوهمها
و این مدحی است که بآن خود را مدح فرموده و موسی ع از خدای درخواست که رب ارنی انظر الیک

یعنی خود را بمن نمای که نظر بسوی تو کنم پس آن سؤال و درخواست او امری عظیم بود و امری بزرگ طلبید
عقوبت یافت و حق تعالی فرمود که لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی یعنی
هرگز مرا نبینی ولیکن اگر اراده داری که ببینی مرا نگاه کن بسوی کوه پس اگر قرار گیرد کوه در جای خود
پس زود باشد که ببینی مرا آنگاه ایزد تعالی بعضی از آیتهای خود را ظاهر کرده بکوه تجلی فرمود آن کوه
پاره پاره تودهٔ خاک شد و موسی بروی در افتاد و جان بداد و عقوبت او مرگ بود بعد از آن
حق سبحانه و تعالی او را زنده کرد موسی گفت که سبحان الله توبه کردم و من اول ایمان آورندگانم از آن
قوم بنو که کسی ترا نبیند چنانچه در سورهٔ اعراف گذشت پس منافات نیست میان این دو آیه
یعنی این آیه و آیهٔ سورهٔ انعام و میان این آیه سورهٔ قیمه که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة یعنی رویها
آن روز یعنی روز قیامت تابانند بسوی رب خود نظر کننده اند و گفتگو میکنند کسی را که چشمها ببیند
علم باو احاطه میکنند جهت آنکه در آیهٔ سورهٔ قیمه آنست یعنی در جاییست که اولیا و دوستان خدای بعد از
فارغ شدن از حساب برسند بنهری که آنرا حیوان مینامند پس در آن نهر غسل میکنند و از آن
می آشامند پس تابان میشود رویهای ایشان از روشنی و درخشندگی و میرود از ایشان هر کثافتی
و شقتی بعد از آن مامور میگردند که داخل بهشت شوند پس از ینمقام نظر میکنند بسوی رب خود
که چگونه ثواب میدهد بایشان پس آنکه فرموده که الی ربها ناظرة مراد از نظر کردن برب خود نظر بسوی
ثواب خداست جل جلاله و میان آیهٔ سورهٔ نجم که ولقد راه نزلة اخری عند سدرة المنتهی یعنی
بتحقیق که دید محمد آنرا مرتبهٔ دیگر نزد سدرة المنتهی جهت آنکه مراد آنست که دید محمد آنرا در جاییکه
خلقی از خلق خدای از آنجا نگذشته و آنچه در آخر این آیه میفرماید که ما زاغ البصر و ما طغی لقد رای من آیات
ربه الکبری تفسیر آن میکند یعنی میل نکرد چشم محمد یعنی کور نشد از آن حجبهای نور و تجاوز ننمود
بتحقیق که دید محمد از آیتهای رب خود که آیتهای بزرگ بودند یعنی دید جبرئیل عم را در صورت خود
دو بار این بار و بار دیگر چه خلقت جبرئیل عم عظیم است و وی از روحانیین است که ادراک نمیکنند
وصف ایشانرا غیر از خدای عز و جل و میان آیهٔ سورهٔ تنزیل که بل هم بلقاء ربهم کافرون و سورهٔ
بقره که ذکر مؤمنان میفرماید که الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون و سورهٔ توبه که ذکر
غیر مؤمنان میفرماید که الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و سورهٔ احزاب که تحیتهم یوم یلقونه

سلام

سلام و سورهٔ عنکبوت که من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت و سورهٔ کهف که فمن کان یرجوا
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و میگویند که خدای سبحانه یکبار خبر میدهد بآیتهای لا یحیطون به علما و لا تدرکه
الابصار که باو احاطه نمیتوان کرد بعلم و او را نمیتوان دید و یکبار خبر میدهد باین آیتها که مذکور شد که
باخدای ملاقات میکنند جهت آنکه بل هم بلقاء ربهم کافرون یعنی بلکه ایشان بملاقات رب خود
کافر و ناگروندگانند یعنی بروز بعث که مردم از خاک برخاسته مبعوث و زنده میشوند پس نمیدانند
خدای عز و جل بعث را ملاقات خود و همچنین آیهٔ ذکر مؤمنان که الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم یعنی
آنچنان مؤمنانند که گمان میبرند که ملاقات میکنند رب خود را و مراد از این آیه آنست که یقین میدانند
که مبعوث میشوند و حشر کرده و حساب کرده و جزا داده میشوند بثواب و عقاب و ظن و گمان بمعنی
یقین است و همچنین آیهٔ تحیتهم یوم یلقونه سلام یعنی تحیت ایشان روزی که ملاقات میکنند خدا را
سلام است و مراد آنست که زایل نمیشود ایمان از دلهای ایشان روزی که مبعوث میشوند و
همچنین آیهٔ من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت یعنی کسی که امید داشته باشد ملاقات خدا را
پس بتحقیق که اجل و مدت خدای آینده است و مراد از ملاقات خدای ثواب و عقابست و همچنین آیهٔ
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا یعنی پس کسی که بوده باشد چنانکه امید داشته باشد ملاقات
رب خود را پس باید که بکند کاری نیکو و مراد از ملاقات خدای در اینجا دیدن نیست بلکه ملاقات یعنی
بعث است پس جمیع آنچه در قرآنست از عبارت ملاقات خدای مراد از آن بعث است و ابو قره محدث
از امام رضا عم پرسید که روایت کرده اند که خدای قسمت کرده است رویت و کلام را در میان دو پیغمبر
کلام را از برای موسی و رویت را از برای محمد آنجناب عم فرمود که پس کیست تبلیغ کننده و رساننده
از جانب خدای بثقلین یعنی بجن و انس که لا تدرکه الابصار و لا یحیطون به علما و لیس کمثله شیء یعنی
این آیتها اکنون گذشته آیا نه محمد است رساننده گفت بلی او است فرمود که پس چگونه مردی بسوی
جمیع خلق می آید و خبر میدهد ایشانرا که از نزد خدای آمده و دعوت میکند ایشانرا بسوی خدای
بامر خدای و میگوید که ادراک نمیکنند او را چشمها و احاطه نمیکنند باو از روی علم و نیست مثل او چیزی
بعد از آن میگوید که من او را بچشم خود دیدم و احاطه کردم باو از روی علم و وی بصورت بشر است آیا
حیا نمیکنید چه قدرت دارند زندیقان که نسبت میدهند آنحضرت را باینکه از جانب خدای امری خبر

و هو مدرک الابصار ه

بعد از آن از وجه دیگر خلاف آنرا آورد ابوقره گفت که خدای سبحانه میفرماید که ولقد رآه نزلة اخری یعنی
و بتحقیق که دید محمد آنرا مرتبه دیگر آنجناب فرمود که بعد ازین آیه آیه ایست که دلالت میکند بر آنکه چه چیز دیده
آنجا که میفرماید که ما کذب الفؤاد ما رای یعنی دروغ نگفت دل محمد که چه چیز دید چشمهای او بعد از آن
خبر داد بانچه دیده و فرموده که لقد رای من آیات ربه الکبری یعنی بتحقیق که دید از آیتهای رب خود
که آیتهای بزرگ بودند پس آیتهای خدای غیر خداست و حال آنکه خدای فرموده ولا یحیطون به علما
پس هرگاه خدا را چشمها ببینند پس علم بوی احاطه خواهد کرد و معرفت واقع خواهد شد ابوقره گفت که
پس تکذیب روایتها میکنی فرمود که هرگاه روایت مخالف قرآن باشد تکذیب آن میکنیم و آنچه
مسلمانان برآن اجماع کرده اند نیست که خدای احاطه کرده نمیشود باو از روی علم و ادراک نمیکنند
او را چشمها و نیست مثل او چیزی و نیز از آنجناب پرسید از آیه اول بنی اسرائیل که سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام یعنی پاکست آنچنان کسی که برد در شب بنده خود محمد را در شبی از مسجد الحرام
پس آنجناب ع فرمود که خبر داده است خدای سبحانه که شب آنحضرت را برده بعد از آن خبر داده که
از برای چه برده و فرموده که لنریه من آیاتنا یعنی از برای آنکه بنمایم او را از آیتهای خود پس آیتهای خدای
غیر خداست پس مبالغه کرد و بیان فرمود خدای که از برای چه کرد آنرا گوییم یعنی نمودن آیتها او را آنچه را
که آنحضرت دید و در سوره جاثیه فرمود که فبای حدیث بعد الله وآیاته یؤمنون یعنی پس بکدام سخن
بعد از خدای و آیتهای او ایمان می آرند پس خبر داد که آیتهای خدای غیر خداست گوییم پس نگویند که
آنحضرت صم خدا را دید بعد از آن میفرماید که وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار و ذلیلست روبها
بعد از آنکه شیعیان علی ع ببهشت روند و خدای سبحانه برایشان کرمها کند گویند که قسم بعزت و
جلال تو که آنچه حق حضرت تو بود ندانستیم و هر حق ترا بتو ننمودیم اذن ده ما را که سجود کنیم از برای تو
بایشان گوید که من مؤنت عبادت از شما فروهشته ام و بدنهای شما بر حجت افکنده ام
آنچه بغیب دادید از برای من بدنها و ذلیل و خوار گشتند روبها را از برای من اکنون بخشیدم
شما را بقوح و رحمت خود طلب کنید از من آنچه خواهید لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ از برای زنده که دائم
همیشه یعنی نگاه دارنده است و مثل این فقره در آیة الکرسی در سوره بقره گذشت وَقَدْ خَابَ
مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ۵ و بتحقیق که نومید و زیانکار است کسی که برسد ظلمی بر آل محمد و آیه چنین

عشر ۱۲

نازل

نازل شده که من حمل و در نسخه من احتمل ظلما لآل محمد و تحریف یافته از امام محمد بن علی ع پرسید که
افضل و بهترین چیزی که عبادت کرده شود خدای بآن چیست فرمود که خدای جاری ساخته است
بر زبان محمد صم از برای علی ع که بغض و عداوت نمیدارد با تو مؤمنی و دوست نمیدارد ترا کافری
یا منافقی و بتحقیق که نومید و زیانکار است کسی که برسد او را ظلمی را و لیکن دوست داریم ما
که رشد و فیروزی یابید دوست داریم ما محبت اسلام گوییم غلو در محبت نکنید که بکفر انجامد
بعد از آن میفرماید که وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و کسی که بکند از کارهای نیکو
و حال آنکه هُوَ مُؤْمِنٌ او مؤمن باشد یعنی ایمان آورده باشد بمحبت آل محمد و بغض و عداوت
با دشمنان ایشان و مثل این اول آیه در سوره نسا گذشت و در سوره انبیا خواهد آمد فَلَا يَخَافُ
ظُلْمًا پس نترسد از ظلمی یعنی نبرد ظلم عمل صالح و ایمان او را وَلَا هَضْمًا ۵ و نه کم شدنی
یعنی کم نمیکند ظلم از عمل او چیزی را وَكَذَلِكَ و همچنان قانی گوید عطف است بر آنچه
نقص کرد از آیتهای سابق گذشت یعنی همچنان قصه و بیان میکنیم و همچنان یعنی مثل آن فرود آوردن
یا مثل فرود آوردن این آیتهای متضمن وعده عذاب أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ
صَرَّفْنَا فرود آوردیم ما آنرا قرآن عربی و گردانیدیم یعنی مکرر کردیم فِيهِ در آن قرآن
مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ از وعده عذاب برای آنکه ایشان بپرهیزند یعنی
گویند یعنی از گناهان و تقوی ملکه ایشان شود أَوْ يُحْدِثُ یا احداث کند یعنی تازه کند یعنی
گوید یعنی ابتدا کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا ۵ از برای ایشان ذکری یعنی یاد کردنی از
صاحب الامر ع و سقیانه قانی گوید یعنی پندی و عبرتی وقتی که میشنوند آنرا پس باز میدارد ایشانرا
از گناهان ابوقره از امام رضا ع پرسید از کلام و سخن گفتن خدای با موسی فرمود که خدای داناتر است
بهر زبانی که سخن گوید بسریانی یا بعبری ابوقره زبان خود را گرفته گفت ازین زبان میپرسم فرمود که
پاکست خدای از آنچه میگویید و معاذ الله که شباهت بخلق داشته باشد یا تکلم کند چنانکه خلق
تکلم میکنند و لیکن نیست مثل خدای تبارک و تعالی چیزی و نه مثل او گوینده و کننده گفت چگونه است
فرمود که نیست کلام خالق مثل مخلوق تلفظ نمیکند بشکاف دهنی و نه زبانی و لیکن میگوید آنرا
که بشو پس شده است بمشیت او و آنچه خطاب بموسی کرده است از امر و نهی بدون تردد نفسی او

کفت پس چه میگوئید درباره کتابها فرمود که تورته و انجیل و زبور و فرقان و هر کتابی که فرود آمده
کلام خداست که آنرا بعالمیان فرو فرستاده است وحال آنکه نوری و هدایتی است و همه آن کتابها
احداث کرده شده و غیر خداست آنجا که میفرماید که ما یأتیهم من ذکر یعنی در سوره انبیا که ما یأتیهم
من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون یعنی نمی آید بایشان ذکری از رب ایشان
احداث کرده شده مگر آنچه شنیده اند آنرا و ایشان بازی میکنند و خدای احداث کرده است
همه کتابها را که فرود آورده است ابو قره گفت پس آیا فنا میشوند آن کتابها فرمود که اجماع
کرده اند مسلمانان بر اینکه غیر خدای فنا میشود و تورته و انجیل و زبور و فرقان غیر خدای و فعل
خدایند آیا نشنیده که مردم میگویند رب القرآن و اینکه قرآن روز قیامت میگوید که ای رب
این فلانکس است وحال آنکه خدای داناتر است از قرآن بآنکس روزها او را تشنه داشت و او را بیدار داشت ای
گذرانیدم پس قبول کن شفاعت مرا درباره او و همچنین تورته و انجیل و زبور و همه آنها احداث
کرده شده و مربوبند که احداث ایشان کرده است کسی که نیست مثل او چیزی این از برای
قومیست که تعقل میکنند پس کسیکه اعتقاد او اینست که این کتابها زایل و بر طرف نمیشوند پس
اظهار کرده است که نیست خدای اولی قدیم و نه یکتا بدرستیکه کلام لایزال و همیشه با او بوده و آنرا
اولی نیست و نیست خدا ابو قره گفت پس با روایت شده که آن کتابها همه روز قیامت می آیند
وحال آنکه مردم در یک تل باشند صف کشیده و ایستاده از برای رب العالمین و مینگرند تا آنکه
در خدای باز گردند چه آنکه آنها از و جزئی از وی اند و بسوی او باز میگردند فرمود که ترسایان در باب عیسی
مسیح چنین گفتند که او روح خداست از وی بیرون آمده و در وی باز میگردد و همچنین گفتند گبران در باب
آتش و آفتاب که هر دو جزئی اند از خدای و در وی باز میگردند بلند است شأن خدای از اینکه صاحب
اجزا مختلف باشد و مختلف و مؤتلف یعنی جمع نمیشود مگر چیزی که صاحب اجزا باشد چه آنکه
بر صاحب اجزا بینونت و تهم در می آید و کمی و بسیاری مخلوقند که دلالت میکنند بر خالقی که آنها را
آفریده است ٥ سبب نزول این آیه آن بود که پیغمبر صلعم هرگاه قرآن بر وی نازل گشتی پیش از نزول
تمام آیه مبادرت بخواندن آن نمودی پس حق سبحانه این آیه را نازل ساخته میفرماید که
فتعالی الله پس بلند است خدای حقی گوید یعنی در ذات و صفات از مشابهت خلق

شبیه نیست کلام او بکلام خلق چنانچه شبیه نیست ذات او بذات خلق الملک پادشاه
فرمانروای الحق حق است یعنی مستحق پادشاهیست بالذات یا یعنی ثابت است در ذات
صفات خود و این سخنان تمام از قاضی است ولا تعجل و تعجیل مکن ای محمد بالقرآن
من قبل ان یقضی الیک وحیه بقرآن پیش از آنکه بجا آورده شود بسوی تو
وحی آن یعنی فارغ باید گوئیم یعنی جبرئیل از خواندن آن وقل رب و بگوی که ای صاحب
آفریننده و نعمت و رزق دهنده من زدنی علما ٥ زیاده کن مرا علمی قاضی گوید یعنی عوض
تعجیل طلب زیادتی علم کن خدای هر پیغمبری که فرستاده بعضی از علم با و عطا کرده سوای پیغمبر ما
که کل علم را با و عطا کرده و در سوره نحل فرموده که ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء یعنی
فرود آوردیم بر تو ای محمد کتاب را یعنی قرآن را بیان رساننده از برای هر چیزی و از برای موسی در سوره
اعراف گفته که وکتبنا له فی الالواح من کل شیء یعنی و نوشتیم از برای او یعنی برای موسی در لوحها
از هر چیزی یعنی بعضی از هر چیزی و درباره آصف بن برخیا در سوره نمل گفته که وقال الذی عنده علم
من الکتاب یعنی گفت آنچنان کسی که نزد او بود علمی از کتاب و آن آصف بود یعنی از بعض کتاب
و نگفت که نزد او بود علم کتاب و لفظ من واقع نمیشود از خدای بر جمیع یعنی بلکه من یعنی بعض
و از برای محمد صلعم در سوره فاطر فرموده که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا یعنی بعد از آن
میراث دادیم ما کتاب را یعنی کل قرآن را با آنکه برگزیده ایم ایشان را از بندگان خود و آل محمد برگزیدگان
پیغمبر صلعم در سؤال و درخواستی که از خدای کرد در این آیه گفت که رب زدنی علما و آن زیادتی است
که نزد ایشان علمیست از علمی که نبوده است نزد احدی از اوصیای پیغمبران و نه ذریه پیغمبران غیر ایشان
و آن علم علم ایشانست بلیتها و مرگها و فصل خطاب یعنی قطع و فصل میان مردم بلغتها و نسبها
علمیست که حادث میشود از برای ایشان در هر سالی و هر ماهی و هر ساعتی در شب و روز و اگر
علم ایشان صلعم زیاده کرده شدی علم ایشان نیست و فنا شدی و لیکن چیزی زیاده کرده نمیشود
که پیغمبر صلعم آنرا نداند و با آنحضرت منتهی باشد پس کیفیت و چگونگی این زیادتی اینست که خدا را
دو علم است علمی که اظهار کرده است آنرا بر فرشتگان و پیغمبران مرسل و نامرسل خود و آل محمد صلعم
آنرا میدانند و علمی که برگزیده است آل محمد علیهم السلام پس هرگاه پیدا کند خدای در چیزی از آن علم

آنرا بر ایشان ع پس حلال و حرام را خود بتمام و کمال بر پیغمبر خود صلعم نازل ساخته پس ایشان ع آنرا
میدانسته و زیاد کرده نمیشود علم امام در حلالی و نه در حرامی پس این زیاده در سایر چیزهاست سوای
حلال و حرام و در جنب علمی که در شب و روز از برای ایشان ع حادث میگردد علم قرآن و حلال
و حرام اندکیست پس هرگاه زیاد کرده شود علم ایشان ع بیرون می آید علم از نزد خدای و عرض میشود
بر پیغمبر صلعم و ائمه که رحلت فرموده اند پس می آرد آن علم را فرشته نزد پیغمبر صلعم و میگوید که ای محمد
رب تو امر کرده است ترا چنین و چنان آنحضرت گوید که ببر آن علم را بسوی علی ع پس نزد علی ع میبرد
علی ع هم گوید که ببر آنرا بسوی حسن و همچنین میبرد آنرا بسوی یک یک بعد از دیگری تا آنکه بیرون آید و منتهی میشود
و برسد بصاحب امر آن زمان و محال است که امام چیزی داند که پیغمبر صلعم پیش از وی آنرا ندانسته باشد
پس بیرون نمی آید چیزی از علم از نزد خدای عز و جل تا آنکه ابتدا شود به پیغمبر صلعم بعد از آن بعلی ع بعد از آن
بیکیک تا منتهی شود بآخرین ایشان ع اعلم نبوده و دانا تر از اولین ایشان ع پس ایشان ع میدانسته اند حلال و
حرام را و قطع و فصل میان مردم و لغتها را و هر چه را که نزد رسول خدای صلعم بوده و بعلی ع و بحسن و بعد از و
بحسین و بعد از و بهر امامی تا قایم غیبت عطا شده با مزیدی که حادث میشود در هر سال و در هر ماه و در هر روز
و در هر ساعت و از امام جعفر ع روایت شده که فرمود که بپرهیزید از سخن که آنرا نزد ما می آرند و چیزی
حادث نمیشود الا آنکه ما آنرا میدانیم و می آرد آنرا سواری بما و چون عبد الملک بن مروان والی و
خلیفه شد بخط خود پنهان کاغذی نوشت بحجاج بن یوسف نوشت که واگذار بخشش خون اولاد عبد المطلب را
که من دیدم آل ابو سفیان را که چون در ان حریص بودند بعد از ان خونها درنگ نکردند الا اندکی و ان
بانگی فرستاد و خبر آن همان ساعت بامام زین العابدین ع رسید و خبر بوی دادند که زیاد کرده شد در
پادشاهی عبد الملک پاره از دهر جهت آنکه از خون بنی هاشم دست باز داشت و آنجناب مامور شد که
بعبد الملک نوشته خبر دهد او را بانکه پیغمبر صلعم بخواب او آمده باین خبر داده پس آنجناب آنرا بعبد الملک
نوشت و عروة بن موسی گوید که روزی نزد امام جعفر ع نشسته سخن میگفتیم فرمود که چشم هشام بن عبد الملک
در قبر وی کنده شد گفتیم چه زمان فرمود که امروز سه روز است پس با حساب مرگ او کرده از انچه
پرسیدیم چنان بود گوییم و زیاده برین بیان در آیه اول از این سوره که جنبه ما فی الصحف الاولی گذشت
اول این آیه تحریف یافته میفرماید که وَلَقَدْ و تحقیق که نفی گوید عطف است بر و صرفنا فیه من الوعید

و امام عم

بعد از و عم

که

که در آیهای پیش از آیه سابق گذشت یعنی گردانیدیم ما و مکرر کردیم در قرآن از وعده عذاب و تحقیق که
یعنی قسم بخدای که بتحقیق که عَهِدْنَا اِلَی آدَمَ عهد کردیم ما بسوی آدم فی گوید یعنی امر کردیم
ما او را مِنْ قَبْلُ پیش از این فی گوید یعنی پیش از این زمان فَنَسِیَ پس فراموش کرد
یعنی ترک کرد عزم مهدی صاحب الامر را چنانچه در تفسیر آخر آیه گفته خواهد شد قسم بخدای که این آیه
چنین نازل شده که و لقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه ع من ذریتهم
فنسی یعنی و تحقیق که عهد کردیم ما بسوی آدم پیش از این کلمه چند در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و
ائمه ع از ذریه ایشان پس فراموش کرد و تحریف یافته و فراموش نکرد آدم عهد و نهی خدا را در
نزدیک شدن بآن درخت و چگونه فراموش میکرد و حال آنکه آنرا متذکر بود و ابلیس بوی گفت که
نهی نکرده است شما را رب شما ازین درخت مگر جهت آنکه مبادا که بوده باشید شما دو فرشتگان یا بوده باشید
از آنکه میباشند همیشه چنانچه در سوره اعراف میفرماید که قال ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او
تکونا من الخالدین و آنچه روایت شده که خدای سبحانه با آدم عهد کرده بود که نزدیکی بآن درخت نکند و چون
آن وقت که در علم خدای بود که از ان درخت بخورد در رسید فراموش کرد و از ان درخت خورد و این است
که خدای عز و جل میفرماید که و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی تا آخر آیه پس وجه خبث که خدای با آدم عهد
کرده بود که آرزوی منزلت محمد و آل او صلعم و با ایشان بچشم حسد نظر نکند پس ابلیس او را بران داشت که
آرزوی منزلت ایشان ع کند پس فراموش کرد و از ان درخت خورد یعنی عهد و نهی خدا را در آرزوی
منزلت ایشان ع فراموش کرده آرزو کرد پس بایشان بچشم حسد نگریست و خدای عزیمت او را
بران نیافت پس مخذول گشته شیطان برو مسلط شد تا آنکه از ان درخت خورد و چه روایت شده که
خدای عز و جل ارواح را دو هزار سال پیش از جسدها آفریده و گردانید اعلی و اشرف آنها ارواح محمد و
علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از ایشان ع پس عرض کرد بر آسمانها و زمین و کوهها ارواح
پس فرو گرفت نور ایشان ع آنها را پس ایزد تعالی باسمانها و زمین و کوهها گفت که این جماعت دوستان
منند و ولایت و دوستی امانتی است نزد خلق من پس کدام از شما بر میدارد این امانت را با گرانیهای
آن و دعوی میکند آن امانت را از برای خود نه از برای برگزیدگان من پس آسمانها و زمین و کوهها از برداشتن
آن امانت ابا کرده از ادعای منزلت آن ارواح و آرزوی مکانت آن امانت از عذاب عظیم آن

وهجاول ص

منزلت نرسیدند چنانچه در سورهٔ احزاب فرموده که انا عرضنا الامانة علی السموات والارض فابین
ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و چون آدم و زن او حوا را در بهشت
ساکن گردانید بایشان گفت بخورید ازان بهشت بفراخی و عدم تعب هر جا که خواسته باشید و نزدیک
مشوید یعنی مخورید ازین درخت یعنی درخت گندم پس خواهید بود شما از ظلم کنندگان بر نفس خود
چنانچه در سورهٔ بقره فرموده که وقلنا یا ادم اسکن انت وزوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما
ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین پس آدم و حوا نظر کردند بمنزلت ایشان هم و آنرا اشرف
منازل اهل بهشت یافتند و گفتند که ای رب ما این منزلت از برای کیست حق جل جلاله فرمود
که سرهای خود را بالا کنید بسوی ساق عرش پس سرها برافراشته نامهای ایشان هم را بر ساق عرش
بسوزی از نور جبار جل جلاله نوشته شده یافتند گفتند ای رب ما چه مکرمند ایشان بر تو و چه
صاحب شرفند نزد تو ایزد تعالی فرمود که اگر ایشان نبودندی شما را نیافریدمی ایشان خازنان علم من
و امینانند بر سر من زنهار بپرهیزید از آنکه بچشم حسد بایشان نگرید و آرزوی منزلتی که ایشان راست نزد
من و مکانتی که ایشان راست از کرامت من نمایید که بآن در نهی و عصیان من داخل و از ظلم کنندگان
میشوید گفتند یا رب ظلم کنندگان کیانند فرمود که دعوی کنندگان منزلت ایشان بغیر حقی گفتند
یا رب بنمای بما منازل ظلم کنندگان ایشان را در آتش تو تا ببینیم آنرا چنانچه دیدیم منزلت ایشان را در بهشت
پس ایزد تعالی بآتش دوزخ امر کرده آتش دوزخ جمیع آنچه در وی بود از الوان نکال و عذاب بیرون فرمود
و حق جل و علا گفت که مکان ظلم کنندگان ایشان که مدعی منزلت ایشانند در فروترین درکات
از آتش دوزخ هر چه اراده میکنند که بیرون آیند از آتش باز گردانیده میشوند دران چنانچه در سورهٔ تنزیل
میفرماید که کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و هر چه بریزد پوستهای ایشان تبدیل کرده میشوند
بسوای آن تا چشنی گیرند از عذاب چنانچه در سورهٔ نسا فرموده که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا
غیرها لیذوقوا العذاب ای آدم و ای حوا بسوزید و بچشمهای من بچشم حسد منگرید که شما را از جوار خود
پایین میفرستم و خواری بشما میرسانم پس وسوسه کرد ایشان را شیطان تا ظاهر کند از برای ایشان
آنچه پنهان شده بود از ایشان از بدنهای ایشان یعنی از جسدهای ایشان و گفت شیطان که نهی کرده
شما را رب شما ازین درخت مگر جهت آنکه ملکان بوده باشید شما و یا بوده باشید شما از

بچکنم

میباشند همیشه و قسم یاد کرد از برای ایشان که بتحقیق که من از برای شما از نصیحت کنندگانم پس فرود
آورد ایشان را شیطان بفریب چنانچه در سورهٔ اعراف فرموده که فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما
ما ووری عنهما من سوآتهما وقال ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین
وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین فدلیهما بغرور و بران داشت شیطان آدم و حوا را که آرزوی منزلت
ایشان هم کنند پس نظر کردند بسوی ایشان هم بچشم حسد پس مخذول شده شیطان بر ایشان مسلط شد
تا آنکه از درخت گندم خوردند و بجای آنکه خوردند جو رویید پس اصل همه گندم از گندمی است که نخوردند
و اصل همه جو ازان جویست که بجای آنچه خورده اند رسته و چون ازان گندم خوردند زیورها و حلهها
از بر ایشان پریده و عریان ماندند و شروع بپوشانیدن خود از برگ بهشت نمودند و ندا کرد بایشان
رب ایشان که آیا نهی نکردم شما را ازان درخت و نگفتم شما را که بتحقیق که شیطان از برای شما
دشمنیست ظاهر کننده عداوت گفتند یا رب ظلم کرده ایم بخود و اگر نیامرزی ما را و رحم نکنی ما را
میباشیم البته از زیانکاران چنانچه در سورهٔ مذکوره فرموده که فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما وطفقا
یخصفان علیهما من ورق الجنة ونادیهما ربهما الم انهکما عن تلکما الشجرة واقل لکما ان الشیطان لکما
عدو مبین قالا ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین و ایزد تعالی فرمود
که از همسایگی من پایین روید که کسی که عصیان من کند همسایهٔ من نمیشود در بهشت من پس هر دو
از بهشت پایین آمده بخود واگذاشته شدند در طلب معاش و روایت شده که درخت درخت حسد
بر ایشان هم چنانچه اکنون خواهد آمد و نیز چون خدای عز و جل با آدم فرمود که داخل بهشت شود
و او را در بهشت ساکن گردانید بوی گفت که ای آدم نزدیک مشو باین درخت و آن درخت را
بوی نمود آدم بخدای سبحانه گفت آری یا رب چگونه نزدیکی میکنیم بآن و حال آنکه نهی کرده مرا
و زن مرا ازان و فرمود که نزدیک مشوید بآن درخت یعنی مخورید ازان پس آدم و حوا گفتند که ما را
نزدیک نمیشویم بآن و نمیخوریم ازان و دران سخن که گفتند آری ان شاء الله نگفتند پس ایزد تعالی ایشان را
بخود شان و بیاد خود شان واگذاشته منفرد خود ساخت در قرآن در سورهٔ کهف فرموده که ولا تقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله یعنی و مگوی البته ای محمد از برای چیزی که بتحقیق که من کننده آنم
فردا مگر بقید آنکه خواهد خدای که بکنم آنرا پس سبقت گرفت مشیت خدای بانکه بکنم آنرا پس قدرت

نخواهم داشت برینکه نکنم آنرا بعد از آن امر کرد پیغمبر خود صرا در سورهٔ مزبوره فرمود که واذکر ربک اذا
نسیت یعنی و یاد کن رب خود را هرگاه فراموش کنی یعنی در کار خود ان شاء الله بگوی و اگرچه بعد از
یکسال باشد و حجر الاسود از بهشت بیرون آورده نشد الا جهة آنکه بیاد آدم می آورده باشد آنچه را
که فراموش کرده بود از عهد و میثاق چه حجر الاسود فرشته از فرشتگان عظیم بود نزد خدای عزّ و جلّ
خدای از فرشتگان میثاق گرفت وی اولین کسی بود که ایمان آورد بخدای و اقرار کرد پس امین
او را بر جمیع خلق خود امین گرفته میثاق را بگلوی او افکنده فرو برد و باو امانت سپرد و طلب
عبادت کرد از خلق بدینگونه که تازه کنند اقرار بعهد و میثاقی را که خدای عزّ و جلّ از ایشان
گرفته است در نزد او هر سال بعد از آن او را گردانید با آدم در بهشت که بیاد او می آورده باشد میثاق را
و تازه کند آدم اقرار را نزد او هر سال پس چون آدم عصیان کرد و از بهشت اخراج شد فراموش
فرمود خدای از او عهد و میثاقی را که از او و از فرزندان او گرفته بود از برای محمد صلعم و وصی او عم و او را
گمراه و حیران گردانید و چون توبهٔ آدم عم را قبول فرمود آن فرشته یعنی حجر را بصورت دری سفید
گردانیده از بهشت نزد آدم که در زمین هند بود انداخت چون بوی نظر کرد بدان انس گرفت و
وی را نیاده او را آنکه جوهر است نمی شناخت حق تعالی وی را منطق و گویا ساخته گفت ای آدم آیا مرا
میشناسی گفت نه گفت آری شیطان بر تو غالب و مستولی گشته ذکر رب ترا از تو فراموش فرمود
آنگاه بصورتی شد که با آدم در بهشت بود گردیده با آدم گفت که کجاست عهد و میثاق آدم برجسته گریه
و خضوع کرده وی را بوسید و اقرار بعهد و میثاق تازه کرد پس حجر الاسود حجت بالغه است از خدای
بر بندگان و روز قیامت آید و او را زبان گویا و دو چشم باشد بصورت اولین که خلق او را
شناسند و گواهی میدهد از برای کسی که نزد او رفته تجدید عهد و میثاق نزد او کرده باشد بحفظ عهد و
میثاق و ادای امانت و گواهی میدهد بر ضرر کسی که انکار کرده و فراموش نموده باشد میثاق را تا بعوض
انکار و در روایت شده که انسان جهة آن انسان نامیده شده که نسیان دارد یعنی فراموش میکند و حق
عزّ و جل میفرماید که ولقد عهدنا الی ادم من قبل فنسی گوئیم پس قبل لفظ شده باشد وَلَمْ نَجِدْ
لَهُ عَزْمًا ۝ و نیافتیم از برای او عزمی یعنی ارادهٔ جزمی قاضی گوید یعنی مصمم کردن رای و
ثبات بر امر و در روایت شده که یعنی نیافتیم از برای او عزمی در آنچه نهی کرده است او را خدای از آن

خمس

از خوردن

از خوردن از آن درخت و نیز عهد کرد خدای با وی در بارهٔ محمد صلعم و ائمه اوصیا بعد از آنحضرت
پس ترک کرده و نبود او را عزمی در بارهٔ ایشان عم که ایشان چنین اند و از امام علی نقی عم پرسیدند از آیه
سورهٔ زخرف که فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین یعنی در بهشت آنچه خواهش آن میکنند نفسها
و لذت می یابند چشمها از دیدهٔ آن و گفتند که نفس آدم گندم خواست پس خورد و بجوای خود او را
پس چگونه عقوبت کرده شدند در بهشت بر آنچه خواهش نمودند نفسها آنجناب جواب فرمود که
در بهشت خوردنیها و آشامیدنیها و لهوها و پوشیدنیهاست آنچه خواهش کنند نفسها و لذت یابند
چشمها و مباح کرد خدای همگی آنها را از برای آدم و درختی که نهی کرد خدای آدم و زوجهٔ او را از خوردن
آن آن درخت حسد بود عهد کرد با آدم و حوا که نگرند بسوی کسی که فضل و زیادتی داده است او را
خدای بر ایشان و بر همگی خلقهای خدای بچشم حسد پس فراموش کرد آدم و نظر کرد بچشم حسد و
نیافت خدای از برای او عزمی و در روایت شده که معنی اولوا العزم اینست که پیغمبران اولوا العزم
یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد عم سبقت کردند پیغمبران در اقرار بخدای و اقرار بهر پیغمبری که
پیش از ایشان و بعد از ایشان بود و عزم کردند بر صبر با تکذیب امت ایشان را و اذیت رسانیدن
با ایشان و در روایت شده که آن پنج پیغمبر را اولوا العزم نامیدند جهة آنکه ایشان صاحبان عزیمتها یعنی
ارادها و شریعتها بودند و در روایت شده که معنی اولوا العزم اینست که ایشان عزم کردند بر اقرار با آنچه
عهد کرد با ایشان خدای در بارهٔ محمد و ائمه عم و در روایت شده که اولوا العزم را اولوا العزم نامیدند
مگر جهة آنکه عهد کرد خدای با ایشان در بارهٔ محمد و ائمه که وصیهای وی اند بعد از و و صاحب الامر
و ظهور او پس جمع شد عزم ایشان بر آنکه آن چنانست و حق است و مامور شده اند با آن و با اقرار
بآن و چون خدای خلق را آفرید آب خوش بسیار خوش و آب شور تلخ آفریده آن دو آب را بهم آمیخت
و گلی از ادیم زمین یعنی انتهای زمین چهارم بر گرفت و سخت مالید آنرا چنانچه پوست مالیده میشود
با آنکه در دست راست مثل مور خرد بجنبیدند گفت که بسوی بهشت روند بسلامت و با آنکه
در دست چپ بودند گفت که بسوی آتش دوزخ روند و باکی ندارم بعد از آن گفت که آیا نیستم من
رب شما گفتند بلی هستی پس فرشتگان گفتند که گواه شدیم ما بر شما ای فرزندان آدم برینکه
بگوئید یعنی نگوئید فردا روز قیامت که بتحقیق که ما بودیم ازین غافلان چنانچه در سورهٔ اعراف فرموده

که الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین یعنی ان عهد و پیمان
گرفت از پیغمبران و گفت که آیا نیستم من رب شما و اینکه این محمد پیغمبر من و اینکه این علی امیر
المؤمنین و اوصیاء او بعد از وی والیان امر من و خازنان علم من عم و اینکه بحضرت مهدی
مهدی صاحب الامر را از برای دین خود و ظاهر میکنیم با و دولت خود را و انتقام میکشم با و از دشمنان خود
و عبادت کرده میشوم با و بطوع و اکراه گفتند یا رب اقرار کردیم و گواهی دادیم و آدم انکار نکرد
و اقرار نکرد پس ثابت شد عزیمت از برای آن پنج پیغمبر درباره مهدی صاحب الزمان و نبود
آدم را عزمی بر اقرار بانجناب و اینست که خدای عزوجل میفرماید که و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی
و لم نجد له عزما و نسی یعنی فراموش کرد یعنی ترک کرد و کویم یعنی عزم بصاحب الامر را بعد از آن
ایزد تعالی فرمود تا آتشی افروخته شد پس با آنکه در دست چپ بودند فرمود که بآتش داخل شوید
ایشان هیبت بردند و با آنکه در دست راست بودند فرمود که داخل آتش شوید ایشان داخل شدند
و آتش بر ایشان سرد و سلامت شد پس آنانکه در دست چپ بودند گفتند پروردگارا کرده ما در گذر فرمود که
در گذشتم بروید و داخل آتش شوید ایشان هیبت برده داخل آتش نشدند پس آنجا اطاعت و
ولایت و معصیت ثابت شد ۵ از این دوازده آیه آیه هشتم در شان محمد و علی و ائمت و امام و
قرآن و آیه نهم در شان ولایت و دوستی امیرالمؤمنین و در شان منکر حق او و منکر ولایت او ع
و ناصبیان و در شان رجعت یعنی زنده شدن مردم در زمان ظهور صاحب الامر عم و در شان آنانکه اختیار
کرده اند دنیا را بر آخرت و در شان آنانکه حج نکرده اند و در شان قرآن و ترک کنندگان آن و قاریان
قرآن که عمل بقرآن نکرده اند و آیه دهم در شان ولایت و دوستی علی عم و در شان اعراض کنندگان
از ولایت و دوستی او و در شان قرآن و ترک کنندگان آن و قاریان مذکوره و آیه یازدهم
در شان ائمه عم و ترک کنندگان ایشان که اطاعت امر ایشان نکرده و سخن ایشان نشنیده اند و
در شان قرآن و ترک کنندگان آن و قاریان مذکوره و آیه دوازدهم در شان علی عم و آل محمد و
عداوت ایشان و در شان آنانکه شریک کرده اند بولایت و دوستی او غیر او را و در شان ائمه عم
و در شان ترک کنندگان ایشان از روی عناد که پیروی آثار ایشان ننموده و بنا دوست [illegible]
نازل گشته تسویه مدرکه ق و فهی گوید یعنی و یاد کن ای محمد اذ قلنا للملئکة اسجدوا

یارب مه

لآدم

لآدم آنگاه که گفتیم ما فرشتگان را که سجده کنید آدم را فهی گوید یعنی یاد کن حال آدم را در آن وقت
تا ظاهر شود بر تو که فراموش کرد و نبود از صاحبان عزیمت و ثبات فسجدوا الا
ابلیس ابی ۵ پس سجده کردند مگر شیطان که امتناع کرد از امر ربانی فهی گوید یعنی
از تکبر و مثل این آیه در سوره بقره و اوایل اعراف گذشت فقلنا یا آدم ان هذا
پس گفتیم ما که ای آدم بتحقیق که این یعنی شیطان عدو لک و لزوجک فلا
یخرجنکما من الجنة فتشقی ۵ دشمنیست از برای تو و از برای
جفت تو پس بیرون نکند شما هر دو را از بهشت پس شقی شوی ان لک الا تجوع
فیها بتحقیق که از برای تست اینکه گرسنه نشوی در آن بهشت و لا تعری ۵ و برهنه
نشوی و انک لا تظمؤا فیها و اینکه تو تشنه نشوی در آن بهشت و لا تضحی ۵
و در آفتاب نمانی و این قصه در آیه بقره و اوایل اعراف که یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة
تا آخر آن آیه‌ها گذشت فوسوس پس وسوسه کرد فهی گوید یعنی القا کرد از روی وسوسه
الیه بسوی او یعنی بآدم الشیطان قال یا آدم هل ادلک شیطان
گفت که ای آدم آیا راهنمایی کنم ترا و دلالت نمایم علی شجرة الخلد بر درخت همیشه
دایم فهی گوید یعنی درختی که کسی که از آن بخورد سبب آن شود که همیشه و دایم باشد و هلاکش نگردد
و ملک لا یبلی ۵ ۱۳۴ و پادشاهی که کهنه نشود فهی گوید یعنی زوال و ضعف نیابد
فاکلا پس خوردند هر دو یعنی آدم و حوا منها از آن درخت پیغمبر صلعم فرموده که چون
بمعراج رفتم و نماز پنجگانه واجب شد موسی از خدای درخواست که میان او و آدم ملاقات واقع گرداند
پس حق تعالی چنان کرده آدم عم را دیده پرسید که ای آدم تو آنکسی که خدای ترا بدست خود آفریده و از
روح خود در تو دمید و فرشتگان خود را بسجده تو امر کرد و ترا در بهشت بهمسایگی خود جای داد و
با تو سخن گفت بیشتر بارورو و بعد از آن نهی کرد ترا از درختی و تو صبر نکردی تا آنکه بسبب آن ترا از زمین
فرود آوردند و نفس خود را از آن درخت ضبط نتوانستی کرد تا آنکه ابلیس ترا از آن گذشته اطاعت او
نمودی پس تو دیدی که بمعصیت خود ما را از بهشت بیرون کردی آدم گفت ای فرزند با من خود رفق
ما را و همواری کن دشمن من یعنی شیطان از روی مکر و خدعه نزد من آمد و قسم بخدای یاد کرد که

عشر ۱۳

از ناصحان منست و گفت که ای آدم من از برای تو غمگینم گفتم چگونه گفت جهت آنکه با تو و بزرگی تو
انس گرفته ام و تو ازین نعمت که داری بیرون رفته بچیزی که مکروه تست می افتی گفتم چاره چیست
گفت ترا بدرختی که باعث بقای بر دوام باشد و بپادشاهی که منقرض نشود دلالت کنم از آن درخت
تو و حوا بخورید تا همیشه باقی در بهشت باشید و گمان نکرده بودم که کسی قسم دروغ بخدای یاد کند
پس اعتماد بقسم او کردم و عذر من اینست که گفتم ای فرزند آیا در توریة دیده وقوع خطای مرا
پیش از خلقت من موسی گفت بلی مدتی پیغمبر صلعم فرمود که آدم بحجت بر موسی غالب آمد
فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا ظاهر شد از برای ایشان بدیهای ایشان یعنی جسدهای
ایشان جسدهای ایشان دیده نمیشد پس دیده شد بظاهر وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا
و شروع کردند میپوشانیدند بر خودشان یعنی جسدهای خود را مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ
بهشت چنانچه در مثل این آیه در اوایل سورهٔ اعراف گذشت وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ
و عصیان ورزید آدم بصاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ خود یعنی گویند یعنی بخوردن از آن
درخت چون روز قیامت خدای خلایق را زنده کرده در یک حشر کند آرزو کنند که خدای میان ایشان
حکم کند و اگرچه باتش دوزخ باشد پس نزد آدم آمده گویند تو پدر مایی و پیغمبر خدایی از خدای درخواه
که میان ما حکم کند گوید که من صاحب خطیئتم رب من مرا بدست خود آفرید و در بهشت خود نشانید
و فرشتگان خود را بسجدهٔ من فرمان داد بعد از آن مرا امر کرد و من عصیان او ورزیدم و دلالت میکند
ایشان را بنوح و همچنین هر پیغمبری پیغمبر بعد از خود دلالت میکند ایشان را تا آنکه نزد محمد صلعم می آیند آنحضرت
در بهشت عدن آنرا از خدای درخواست کرده بمقام محمود باز گشته میان ایشان حکم میکند چنانچه
در آیهٔ بنی اسرائیل که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا بتفصیل گذشت و زبان آدم عربی بود که
زبان اهل بهشت است پس چون بر رب خود عصیان ورزید بدل کرد خدای بهشت و نعمت آنرا
بزمین و زراعت و زبان عربی را بزبان سریانی فَغَوَىٰ ۵ پس گمراه شد یعنی گویند یعنی از مطلوب خود
جایز نیست که نهی کند خدای از آنچه اراده کرده و اگر آن جایز باشد آنجا که نهی کرد آدم را از خوردن
از آن درخت اراده کرده خواهد بود از و خوردن او را از آن و اگر اراده کرده میبود از و خوردن او را
از آن درخت نهی نمیکرد و بدو گو کودکان مکتبها که و عصی ادم ربه فغوی و جایز نیست بر خدای که

امر کند بچیزی و اراده نماید غیر آنرا و در روایات در عصیان ورزیدن آدم بسیار است و پیغمبران خدای معصومند
و نسبت فاحشه و گناه بایشان نمیتوان داد و تاویل کتاب خدای برأی خود نمیتوان کرد چه خدای عز و جل
در سورهٔ آل عمران خبر داده که و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم پس وجه معصیت آدم آنست
که ایزد تعالی آدم را آفرید که در زمین خدای حجت و در بلاد خدای خلیفه باشد و او را از برای بهشت نیافرید
و معصیت از آدم عم در بهشت واقع شده نه در زمین و واجب بود که او در زمین معصوم باشد
تا مقادیر امر خدای در زمین تمامی پذیرد پس چون آدم را بزمین فرود آوردند و حجت و خلیفه شد
معصوم شد بدلیل آیهٔ سورهٔ آل عمران که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین
و خدای سبحانه چنانچه در سورهٔ بقره و اوایل اعراف است با آدم گفت که ساکن شو تو با جفت خود در بهشت
و بخورید از آن بهشت بفراخی و عدم تعب هر جا که خواسته باشید و نزدیک مشوید یعنی مخورید از این درخت
و اشاره بدرخت گندم کرد پس خواهید بود از ظلم کنندگان بر نفس خود و بایشان گفت که مخورید
ازین درخت و نه از آنچه از جنس آن باشد و ایشان نزدیک بآن درخت نشدند و نخوردند مگر از غیر آن
چونکه شیطان وسوسه کرد ایشانرا و گفت که نهی نکرده است شما را رب شما ازین درخت و نهی بلکه
و نهی کرده است شما را مگر از نزدیک شدن بغیر این درخت و نهی نکرده است شما را از خوردن از آن درخت
مگر جهت آنکه مبادا که بوده باشید شما فرشتگان یا بوده باشید از آنانکه همیشه باشند همیشه و دایم و قسم یاد کرد
از برای ایشان که من از برای شما از نصیحت کنندگانم و آیه‌ها که باین مضمون است در اوایل اعراف است
و آدم و حوا پیش از آن ندیده بودند کسی را که قسم دروغ بخدای یاد کند پس فرود آورد شیطان ایشانرا
بخوردن از آن درخت بفریب چنانچه این مضمون در اوایل اعراف گذشت پس بردو از آن درخت اعتماد
بقسم او بخدای کرده خوردند و آن از آدم پیش از پیغمبری واقع شد و آن گناه کبیره نبود که باو مستحق
دوزخ شود بلکه از گناهان صغیره بود که خدای ببخشد و بر پیغمبران پیش از آنکه وحی بر ایشان نازل شود
جایز است پس چون خدای آدم را مجتبی ساخت و برگزید و او را پیغمبر کرد معصوم بود و گناه صغیره و کبیره
نمیکرد چنانچه خدای عز و جل فرموده که وعصی ادم ربه فغوی تا آخر آیه دیگر که ثُمَّ اجْتَبَاهُ بعد از آن
اختیار کرد او را یعنی برگزید او را رَبُّهُ صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ او فَتَابَ
پس توبه کرد یعنی قبول توبه کرد خدای عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ۵ بدو و هدایت کرد در سورهٔ

آل عمران فرموده که ان الله اصطفی آدم تا آخر آن آیه یعنی کوید یعنی هدایت کرد بثبات بر توبه و
سبب جستن باسباب عصمت و اما اینکه خدای در ظاهر درین آیه بیان میفرماید آنچه میبینی و همچنین زلات
پیغمبرانرا در قرآن ظاهراً بیان کرده و درین سوره میفرماید که و عصی آدم ربه فغوی و هم مجرمان و ظالمانرا
بکنایه ادا فرموده چنانکه در سوره فرقان میفرماید که یوم یعض الظالم علی یدیه بنابر حکمت بهره او است خدای
حق تعالی میداند که برامین پیغمبران در دلهای امتهای ایشان بزرگست و بعضی بعضی از ایشانرا بخدائی کرفته
چنانکه ترسایان عیسی علیه السلام را خدا میدانند پس ذکر ایشان به بیکونه فرموده تا دلالت کند برانکه ایشان
از کمالی که مخصوص حق تعالی است تخلف دارند و اسم پیغمبرانرا بکنایه ادا نفرموده تا جاهلان ندانند که
اسم کناهکاران از منافقان که بکنایه ادا شده از قول خدای نیست و آنرا تبدیل و تغییر دهندگان
کرده اند و حق تعالی قصه تبدیل و تغییر دهندگان قرآنرا در آیه سوره بقره که الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم
یقولون هذا من عند الله و غیر آن از آیها بیان فرموده و عصمت پیغمبران و اوصیا در آیه سوره یوسف
که و لقد راودته عن نفسه فاستعصم کفته شد و ولایت دوستی و ثواب و رضای مردم بعد از ولایت
و دوستی و ثواب و رضای خداست پس این است که در میان ایشان ساعیان در عبادت هستند
کمراه کردیدند و عبادت ایشان فتنه شد از برای ایشان و پیروان ایشان و احوال پیغمبران مذکور است
از برای عبادت کنندگان چه پیغمبری از پیغمبران که در مرتبه کمال اطاعت خدای میبود زنبده در یکباب که
عصیان خدای ورزد او را از بهشت بیرون میکنند یعنی آدم را و بشکم ماهی می اندازد یعنی یونس علیه السلام را
بعد از ان نجات نمیدهد او را مگر اعتراف و توبه و کلماتیکه خدای بآدم القا کرده توبه او را قبول کرد
هدایت کرد این بود که کفت که سبحانک اللهم و بحمدک انی عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفر لی
انک انت الغفور الرحیم اللهم انه لا اله الا انت سبحانک و بحمدک انی عملت سوءاً و ظلمت نفسی
فاغفر لی انک انت خیر الغافرین اللهم انه لا اله الا انت سبحانک و بحمدک انی عملت سوءاً
و ظلمت نفسی فاغفر لی انک انت الغفور الرحیم و حسن بن راشد کوید که هرگاه از خواب بیدار شوی
کلماتی را که خدای بآدم القا کرده بکوی که سبوح قدوس رب الملائکة و الروح سبقت رحمتک غضبک
لا اله الا انت انی ظلمت نفسی فاغفر لی و ارحمنی انک انت التواب الرحیم الغفور قال
کفت خدای که اهبطا پایین روید یعنی کوید یعنی ای آدم و حوا یا ای آدم و ابلیس منها

جمیعا

جمیعا بعضکم لبعض عدو فاما یاتینکم منی هدی
فمن اتبع از بهشت همه با هم حال آنکه بعضی از شما بعضی را دشمن باشید پس اگر بیاید شما را
از من بیان و شفا پس کسی که پیروی کند بخوبی اطاعت ائمه علیهم السلام پس عبادت و اتبع امر خداست مردم را
بخوبی اطاعت ایشان علیهم السلام هدای بیان و شفای مرا یعنی قایل باشد بامامت و مثل این آیه
در بقره و در اعراف کذشت یعنی کسی که قایل باشد بائمه علیهم السلام و پیروی امر ایشان کند و از اطاعت
ایشان تجاوز ننماید فلا یضل پس کمراه نمیشود فهی کوید یعنی در دنیا و لا یشقی
و شقی نمیشود فهی کوید یعنی در آخرت و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای مردم پیروی کنید هدایت خدا را تا هدایت
و رشد یابید و آن هدایت من و هدایت من هدایت علی بن ابیطالب است پس کسی که پیروی
هدایت او را در حیوة من و بعد از موت من پیروی هدایت من کرده و کسی که پیروی هدایت من کند
پیروی هدایت خدای کرده باشد و کسی که پیروی هدایت خدای کند کمراه و شقی نمیشود و کسی که اعراض
کند از ذکر من تا آخر آیها و فرستاد خدای محمد صلی الله علیه و آله را با کتابیکه تفصیل داده است آنرا و در پیروی آنچه
از نزد خدای آمده فوز عظیم یعنی فیروزی بافتن عظیم و در ترک آن خطای ظاهر است و این آیه کردانیده است
خدای در پیروی قرآن هر خیری را که امید میدارند در دنیا و آخرت و من اعرض عن
ذکری و کسی که اعراض کند از یاد من و ذکر من یعنی از ولایت و دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام
و قسم بخدای که این آیه از برای ناصبیان است یعنی آنانکه بغض و عداوت اهل بیت علیهم السلام دارند فان
له معیشة ضنکا پس بتحقیق که از برای او باشد معیشتی تنگ نکویند که می بینیم بسیاری از ایشانرا
روزکار دراز در کفایت و فراخی معیشت تا آنکه بمیرند چه جواب کوییم که قسم بخدای که آن در رجعت است
یعنی در زمان ظهور صاحب الامر علیه السلام که مردم زنده میشوند که ایشان در ان زمان عذره میخورند و امام ابن العابدین
فرمود که ای فرزند آدم اگر در وقت مردن نجات یابی نجات یابی و الا هلاک و تباه شوی بعد از ان
آیه سوره مؤمنین را خواند که و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون و فرمود که از برای ایشانست معیشتی تنگ
در ان برزخ و قسم بخدای که قبر روضه ایست از روضهای بهشت یا کویست از کوهای دوزخ و نوح علیه السلام
در صد سال کشتی ساخت بعد از ان خدای بنوح امر کرد که در کشتی از هر جنس حیوان دو جفت دو تا
یعنی نر و ماده بردارد که هشت جفت حلال است که آدم از بهشت بیرون آورد تا بوده باشد معیشت خلق

از برای عقب نوح در زمین چنانچه معاش کردند با آن عقب آدم در زمین و آنچه از روی بت غرق
خواهد شد مگر آنچه با او در کشتی باشد پس نوح در کشتی برداشت هشت جفتی را که خدای در سوره
انعام فرموده که ثمانیة ازواج من الضان اثنین یعنی هشت جفت از میشینه یعنی گوسفند دو یکجفت
خانگی که مردم آنرا تربیت میکنند یعنی اهلی و جفت دیگر گوسفندی که در کوهها و وحشی میباشد یعنی
گوسفند کوهی که حلال شده است از برای آدمی شکار آن و من المعز اثنین یعنی و از بز دو یعنی یکجفت خانگی
که مردم آنرا تربیت میکنند یعنی اهلی و جفت دیگر آهو که در بیابانها میباشد یعنی وحشی کوهی و من الابل
اثنین یعنی و از شتر دو یعنی یکجفت شتر بختی که کوک و اروانه است و یکجفت شتر عرابی یعنی دو کوهان
و من البقر اثنین یعنی و از گاو دو یعنی یکجفت خانگی که مردم آنرا تربیت میکنند یعنی اهلی و جفت دیگر گاو
وحشی کوهی و هر مرغ از وحشی و اهلی بعد از آن زمین غرق شد وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
أَعْمٰى ۵ و حشر میکنیم او را روز قیامت کور یعنی کور چشم در آخرت کور دل در دنیا از ولایت
و دوستی امیر المؤمنین و حال آنکه او متحیر باشد در قیامت و گوید آنچه در آیه آینده خواهد آمد و امام
جعفر ع بسفیان گفت ای سفیان نبرد ترا مذهبها و راهها بر تو باد و راه راست و پیروی هدایت گفت
چیست پیروی هدایت فرمود که کتاب خدای و ملازمت این مرد و تو میدانی که او کیست گفت
نه والله نمیدانم که او کیست فرمود که والله میدانی و لیکن دنیا را بر آخرت اختیار کرده و کسی که
دنیا را بر آخرت اختیار کند روز قیامت خدای او را کور حشر کند گفت خبر ده مرا که آن مرد کیست باشد
که خدای نفع دهد مرا با او فرمود که ای سفیان قسم بخدای که او امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع است
و پیغمبر با بوذر گفت ای ابوذر منکر حق علی و ولایت و دوستی او را می آرند روز قیامت کر و گنگ
و کور و روایت شده که کسی که هرگز حج نکرده و او را مالی باشد وی از آنان باشد که خدای عز و جل فرموده
که حشر میکنیم او را روز قیامت کور یعنی کور میکند او را خدای از راه بهشت و بروایتی از راه خیر
و بروایت دیگر از راه حق و روایت دیگر وارد شده که کسی که بمیرد و او صحیح المال بود و حج نکرده باشد
وی از آنان باشد که خدای فرموده که حشر میکنیم او را روز قیامت کور یعنی کور میکند او را خدای
از راه حق و بروایت دیگر از راه بهشت قَالَ گفت یعنی میگوید آنکس که رَبِّ ای صاحب
آفریننده و نعمت و رزق دهنده من لِمَ حَشَرْتَنِيٓ أَعْمٰى وَ از برای چه حشر کردی مرا

خمس

کور و حال آنکه قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ۵ بتحقیق که بودم بینا قَالَ گفت یعنی میگوید خدای که
كَذٰلِكَ همچنان که تو میگوئی یعنی مثل آن کردی بعد از آن تفسیر آن کرده میفرماید که أَتَتْكَ
آيَاتُنَا آمد ترا آیتهای ما یعنی ائمه ع فَنَسِيتَهَا پس فراموش کردی آنها را یعنی ترک کردی
آنها را وَكَذٰلِكَ و همچنان که تو میگوئی یعنی مثل ترک کردن تو آن آیتها را الْيَوْمَ
تُنْسٰى ۵ امروز فراموش کرده شدی یعنی ترک کرده شدی در آتش دوزخ چنانچه ترک کردی
ائمه ع را و اطاعت امر ایشان نکردی و سخن ایشان را نشنیدی و بروایتی یعنی آمد ترا آیتهای قرآن
پس ترک کردی آنها را و عمل بآنها نکردی و همچنان ترک کرده شدی در عذاب و کسی که قرآن
خواند و عمل نکند بآن حشر میکند خدای او را روز قیامت کور پس وی میگوید که یارب از برای چه
حشر کردی مرا کور و حال آنکه بودم بینا پس خدای عز و جل گوید که همچنان آمد ترا آیتهای ما پس ترک
کردی آنها را و همچنان امروز ترک کرده شدی پس امر میکند خدای او را بآتش دوزخ و
بوساطت محمد بن علی بن هلال کرخی توقیعی از صاحب الزمان ع که در باب رد بر غالیان نوشته بود
بیرون آمد که ای محمد بن علی بلند است شأن خدای عز و جل از آنچه وصف میکنند بآن خدای را و حمد
خدا را نیستیم ما شریکان خدای در علم او و نه در قدرت او بلکه غیب را نمیداند غیر خدای چنانچه در کتاب
محکم خود فرموده و جمیع پیغمبران از اولین آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و غیر ایشان از پیغمبران
و از آخرین محمد رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابیطالب و حسن و حسین و غیر ایشان از ائمه ع
که گذشته اند همگی تا ایام من و انتهای عصر من بندگان خدا اند و خدای عز و جل میفرماید که و من اعرض
عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا
قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی ای محمد بن علی جاهلان شیعه و احمقان ایشان
و آنانکه پر پشه بر دین ایشان رجحان دارد ما را اذیت میرسانند پس گواه میگیرم خدای را که نیست خدائی
جز وی و بس است خدای گواهی را و گواه میگیرم رسول خدای محمد ص و فرشتگان و اولیاء خدا را و
گواه میگیرم ترا و همگی آنانرا که این نوشته مرا بشنوند که من بیزاری میجویم بخدای و برسول خدای از
آنانکه میگویند که ما غیب میدانیم یا با خدای در ملک او مشارکت داریم یا حلول میفرمایند ما را
در محلی سوای محلی که خدای از برای ما قرار داده و ما را از برای آن آفریده یا تعدی و تجاوز میفرمایند ما را

از آنچه از برای تو تفسیر و در اول این نوشته بیان کردم و گواه میگیرم شما را که هر کس اگر من از او
بیزاری جویم خدای و فرشتگان و پیغمبران و اولیاء خدای از او بیزاری میجویند و گردانیدم این توقیع را
که درین نوشته است امانتی در گردن تو و گردن آنکه آنرا میشنوند که از احدی از موالی و شیعیان من آنرا
پنهان نکنند تا آنکه مطلع شوند برین توقیع همه موالی تا باشد که خدای عز و جل با ایشان تلافی کرده
بدین حق خدای باز گردند از آنچه پیدا شدند منتهای امر آنرا و فرو میرسند بمنتهای آن پس هر کس که
بفهمد نوشته مرا و باز نگردد بانچه امر و نهی کرده ام او را بحقیقی که حلول میکند بر او لعنتی از خدای
و از آنانکه یاد کردم از بندگان صالح وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ و همچنان
جزا میدهیم کسی را که اسراف کند یعنی اسراف کند در عداوت آل محمد و شریک کند بولایت و
دوستی امیر المؤمنین غیر او را وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ و ایمان نیارد بآیتهای صاحب
آفریننده و نعمت و روزی دهندهٔ خود یعنی بزرگ ائمه از روی عناد که پیروی آثار ایشان نکند و ایشانرا
دوست ندارد وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ۵ و عذاب آخرت سخت تر
و باقی تر است و وارد شده که کسی که در قبر عذاب کرده میشود آرزوی قیام قیامت میکند از آنچه
در اوست از عذاب و عذاب آخرت سخت تر است اگر دانستند ۵ آخر این آیه در شأن ائمه از
آل محمد عم نازل شده و بعد از آیت سابقه میفرماید که أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا پس هدایت نکرد
از برای ایشان یعنی آیا بیان نکرد و هی گوید یعنی خدای یا پیغمبر یا بدلول کلمه بعد از این و هدایت از ان
بر چند وجه است ائمه و ثواب و نجات و دلالت و بیان و مراد درین آیه بیانست كَمْ که چه
یعنی بسیار أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ هلاک کردیم پیش از ایشان از
قرنها یعنی اهل زمانها و مثل این فقره در اوایل سورهٔ انعام گذشت يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى ۵ که راه میرفتند در مسکنهای خود بتحقیق
که در آن آیتهاست از برای صاحبان عقلها و صاحبان عقلها ائمه عم اند از آل محمد صلعم و مثل این آخر آیه
درین سوره گذشت ۵ و بعد از آنچه گذشت از آیات میفرماید که وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه
و هی گوید آن کلمه وعدهٔ تأخیر عذاب این امت است سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ پیشی گرفته بود
از صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهندهٔ تو ای محمد یعنی اگر نه در علم سابق خدای بود و هی گوید یعنی تأخیر

عذاب این امت

و مثل این اول آیه در سورهٔ یونس گذشت لَكَانَ میبود و هی گوید یعنی میبود مثل آنچه نازل شد
بعاد و ثمود لِزَامًا لازم از برای ایشان و علی بن ابراهیم گوید که لزام هلاک است یعنی نازل میشد
بایشان عذاب ولیکن موقوف داشته است ایشانرا بجهت نام برده شده چنانچه میفرماید که وَ
أَجَلٌ مُسَمًّى ۵ و مدت نام برده شده و هی گوید یعنی اگر نه کلمه یعنی وعدهٔ بتأخیر عذاب و مدت
نام برده شده از برای عمرهای ایشان یا از برای عذاب ایشان پیشی گرفته بود عذاب بر ایشان لازم میشد
فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد خود و ذریهٔ تو عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند و مثل این
عبارت در سورهٔ مزمل که اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا یعنی صبر کن بر آنچه میگویند در بارهٔ تو
و دوری کن از ایشان دوری خوب و در سورهٔ ص ایزد تعالی پیغمبر خود خطاب کرده میفرماید که اصبر علی
ما یقولون واذکر عبدنا داود یعنی صبر کن بر آنچه میگویند و یاد کن بندهٔ ما داود را بعد از ان ذکر میکند
قصهٔ داود عم را و آنچه باو نسبت دادند دربارهٔ زن اوریا و صالح بن علقمه با امام جعفر عم گفت که مردم
بانبیا نسبت میدهند ما را با امور عظیمه و ما سبب آن دلتنگ میشویم آنجناب فرمود که ای علقمه
رضای مردم را صاحب نمیتوان شد و زبان ایشانرا ضبط نمیتوان کرد و چگونه سالم میمانید از چیزی
که سالم نماندند از ان پیغمبران و حجتهای خدای آیا نسبت ندادند یوسف را باینکه قصد زنا کرد و آیا نسبت ندادند
باینکه بگناهان خود مبتلا شد و داود را باینکه نظر کرد بزن اوریا خوشش آمد و عاشق او شد و قصد او کرد و
شوهرش را در جنگ در پیش تابوت السکینه داشت تا آنکه کشته شد و زن او را خواستگاری
نمود و موسی را باینکه مردی ندارد و اذیت باو رسانیدند تا آنکه خدای او را از آنچه میگفتند بری کرد
و مریم دختر عمران را بزنا و پیغمبر ما صلعم را باینکه شاعر دیوانه است و باینکه عاشق و خواهشمند زن زید بن
حارثه شد و همواره چنین بود تا آنکه او را جهة خود خواستگاری نمود پس طلب یاری از خدای
کنید که زمین خدای راست میراث میدهد آنرا بکسی که خواهد از بندگان خود و عاقبت از برای متقیان است
و هم آنجناب بحفص بن غیاث گفت که ای حفص کسیکه صبر کند صبر میکند اندکی و کسیکه جزع و بیتابی
کند جزع میکند اندکی بر تو باد که صبر کنی در جمیع امور خود چه حق سبحانه و تعالی پیغمبر صلعم را مبعوث ساخت
و امر کرد او را بصبر و مدارا یعنی در آیهٔ سورهٔ مزمل که و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا و ذرنی و
المکذبین اولی النعمة و گفت یعنی در آیهٔ سورهٔ سجده که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه

عداوة کانه ولی حمیم وما یلقّیها الا الذین صبروا وما یلقّیها الا ذو حظ عظیم پس صبر کرد تا آنکه او را با مر
عظیم نسبت دادند و دلتنگ شد پس نازل ساخت خدای یعنی در سورهٔ حجر که ولقد نعلم انک
یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین بعد از آن باز نسبت دادند
او را با مور مذکوره و تکذیب وی کردند از آن جهت اندوهناک شده نازل ساخت خدای یعنی در سورهٔ
انعام که قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون
ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا واوذوا حتی اتاهم نصرنا پس صبر را بر خود لازم
ساخت و ایشان از حد در گذشتند بذکر خدای بناشایستگی و تکذیب حق تعالی پرداختند آنحضرت گفت که
صبر کردم در بارهٔ خود و مال و عرض و صبر نیست مرا در بارهٔ خدای خود پس نازل ساخت خدای یعنی
در سورهٔ ق که ولقد خلقنا السموات والارض فی ستة ایام وما مسنا من لغوب فاصبر علی ما یقولون
و تتمهٔ آن آیه اینست که وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب ومن اللیل فسبحه وادبار
السجود پس صبر نمود در هر حال که بود آنگاه مژده داد او را بائمه که ذریهٔ اویند و ایشان را بصبر ستود
پس گفت یعنی در سورهٔ تنزیل که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون
در آن وقت آنحضرت گفت که صبر نسبت با ایمان مثل سر است نسبت ببدن پس حق تعالی او را از آن بحسن
پیش آمده نازل ساخت یعنی در سورهٔ اعراف که وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا
ما کان یصنع فرعون وقومه وما کانوا یعرشون پس پیغمبر فرمود که این آیه بشارت و انتقام است
پس حق تعالی مباح کرد جنگ و پیکار کردن با مشرکان را و نازل ساخت یعنی در سورهٔ توبه که فاقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد و در سورهٔ بقره که اقتلوهم حیث ثقفتموهم
و کشت خدای تعالی مشرکان را بدست آنحضرت و دوستان وی و ثواب صبر را در دنیا بوی داد با
از ثواب آخرت جهه او ذخیره فرمود وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ و تسبیح کن بشکر صاحب و
آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ خود یعنی گوید حال آنکه شکر کننده باشی رب خود را قَبْلَ
طُلُوعِ پیش از طلوع یعنی بیرون آمدن الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا آفتاب و پیش از
غروب آن یعنی فرو رفتن آفتاب و روایت شده است در تفسیر این آیه از امام جعفر که فرمود که
فرض و واجب بر همه مسلمانان که بگویند پیش از بیرون آمدن آفتاب ده بار و پیش از فرو رفتن آفتاب ده بار

وحلال ص

که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر راوی گفت که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و
یمیت ویحیی آنجناب فرمود که شکی نیست در اینکه خدای یحیی ویمیت ویمیت ویحیی است یعنی
زنده میکند و میمیراند و میمیراند و زنده میکند ولیکن بگوی چنانچه میگویم وهم آنجناب فرمود که بگوی
استعیذ بالله من الشیطان الرجیم واعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم و بگوی که
لا اله الا الله وحده لا شریک له یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر
پس مردی گفت که این فرض و واجب است فرمود که آری فرض و واجب محدود است یعنی چیزی
میگوید آنرا پیش از بیرون آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب ده بار پس اگر فوت شود از تو
چیزی از آن پس قضا کن آنرا از شب و روز وهم آنجناب فرمود که دعا پیش از بیرون آمدن
آفتاب و پیش از فرو رفتن آن سنت مؤکد و واجب است با بیرون آمدن آفتاب و نزدیک فرو رفتن آفتاب
میگوید که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویحیی و
هو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر ده بار و میگوید که اعوذ بالله السمیع العلیم من
همزات الشیاطین واعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم ده بار پیش از بیرون
آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن پس اگر فراموش کنی قضا میکنی چنانچه قضا میکنی نماز را هرگاه
فراموش کنی آنرا وهم آنجناب فرمود که از دعا چیزی است که سزاوار است صاحب آنرا
یعنی خوانندهٔ آنرا هرگاه فراموش کند آنرا که قضا کند آنرا میگوید بعد از صبح که لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر ده بار و میگوید که اعوذ بالله
السمیع العلیم ده بار پس هرگاه فراموش کند از آن چیزی را بدو است قضا آن و در روایات
در دعاهای سنتی مثل دعاها که مذکور شد بسیار است و مقام گنجایش ذکر آن ندارد و بعضی از آن دعاها
در آیهٔ آخر اعراف که واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر بالغدو والآصال و در آیه
سورهٔ رعد که ولله یسجد من فی السموات والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو والآصال ایراد کردم
پس این آیه و دو آیهٔ اعراف و رعد یک معنی و آن ذکرهای مذکوره است وَمِنْ آنَاءِ
اللَّيْلِ و از ساعتهای شب و مثل این عبارت در آل عمران گذشت و معنی آن در آیهٔ سورهٔ زمر گذشت

من القول

امن هو قانت آناء الليل ساجدا و قائما نماز شب فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ
پس تسبیح کن و طرفهای روز یعنی صبح و عشا میفرماید که نماز تطوع کن بروز و خدای تعالی بتکرار آنرا
پیغمبرانرا از ملوک جهة آنکه مبعوث نساخت پیغمبر را مگر جهة آنکه تعلیم کنند مردم دین شانرا
و دعوت کنند ایشانرا بخدای و کد و سعی کنند در ساعات شب و اطراف روز پس اگر از ملوک
و صاحب قصرها و در آن قصرها حجاب گزین و صاحب غلامان و خادمان بودی که از مردم بآنها
مستور بودی پیغمبری ضایع شدی و امور معطل و تاخیر افتادی و آیه سوره هود که اقم الصلوة
طرفی النهار و زلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات یعنی درست دار ای محمد نماز را در دو
طرف روز یعنی صبح و شام و نزدیکیهای بروز از شب یعنی خفتن که نیکوییها میبرند بدیها را یعنی نماز
شب میبرد آنچه را که در روز کرده اند از گناهان و در آیه سوره طور که و من الليل فسبحه و ادبار النجوم یعنی
و از شب پس تسبیح کن خدا را یعنی نماز شب و در نسخه یعنی پیش از نماز شب و عقبهای ستارگان
یعنی دو رکعت پیش از نماز صبح و بروایتی یعنی دو رکعت که بعد از طلوع صبح است و آیه اواخر
سوره ق که و من الليل فسبحه و ادبار السجود یعنی و از شب پس تسبیح کن خدا را و عقبهای سجود یعنی
چهار رکعت بعد از شام و بروایتی یعنی دو رکعت که بعد از شام است لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ١٣٠
تا بود که تو راضی شوی فاعلی گوید یعنی تسبیح کن در این وقتها طمع آنکه حاصل کنی نزد خدای چیزی که بآن
راضی شود نفس تو وَلَا تَمُدَّنَّ و مکش البته و بلند مکن ای محمد عَيْنَيْكَ دو چشم خود را
فاعلی گوید یعنی برغبت إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی چیزی که بهره مند ساخته ایم ما بآن چیز
أَزْوَاجًا مِنْهُمْ جفتها را از ایشان فاعلی گوید یعنی اصناف و طایفها را از کفار و مثل آن
اول آیه و معنیهای آن و ما بعد آن در سوره حجر گذشت زَهْرَةَ زینت و بهجت گوییم یعنی
از زینت و بهجت الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زندگانی دنیا امام زین العابدین ع فرموده که مباشید
از غافلان مایل بزینت زندگانی دنیا و بدانید که خدای دوست نداشته است زینت دنیا و دنیای
عاجل را از برای احدی از اولیا و دوستان خود و ترغیب نکرده است ایشانرا بآن و بعاجل
زینت و ظاهر بهجت آن و مچسپید بسوی زینت دنیا و آنچه در آنست مثل چسپیدن کسی که از آن
خانه قرار و منزل توطن گرفته باشد خدای ما و شما را از زهد ورزندگان در عاجل زینت زندگانی دنیا

وسنت صه

تحقیق صه

عشر ١٤

و رغبت کنندگان جهة ثواب آخرت گردانند که ما آرزومندیم بآن و از برای آن و پیغمبر صلعم فرموده
که خوشا کسی که تواضع و فروتنی کند از برای خدای عز و جل و زهد ورزد از آنچه حلال کرده است خدای
از برای او بدون آنکه از سیرت من رغبت کند بترک آن و خوشا کسی که ترک کند زینت دنیا را
بدون آنکه از سنت من بگردد لِنَفْتِنَهُمْ از برای آنکه بفتنه اندازیم ایشانرا فاعلی گوید یعنی
امتحان کنیم ایشانرا فِيهِ در آن خیر وَرِزْقُ رَبِّكَ و رزق صاحب و آفریننده و نعمت
رزق دهنده تو خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ٥ بهتر و باقی تر است ٥ این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و
حسین ع نازل شده میفرماید که وَأْمُرْ و امر کن ای محمد أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ
اهل خود را بنماز یعنی آل خود را بنماز علی بن ابراهیم گفته که خدای امر کرده است آنحضرت را که مخصوص
دارد اهل خود را بدون مردم تا مردم بدانند که اهل محمد را نزد خدای منزلتی خاص است که مردم را
آن منزلت نیست چه امر کرده است ایشان ع را با مردم عموماً گوییم یعنی بنماز بسیار آیتهای امر
بنماز بعد از آن امر کرده است ایشان ع را بخصوص گوییم یعنی باین آیه و روایت شده که این آیه
دلیلست بر فرق میان آل ع و امت مخصوص داشته است خدای ایشان ع را باین خصوصیت
چه امر کرده است ایشانرا با امت بنماز بعد از آن مخصوص داشته است ایشان ع را بدون امت
پس آنحضرت بعد از نزول این آیه نه ماه هر روز پنج بار در وقت هر نمازی بدر خانه علی و فاطمه
آمدی و گفتی برخیزید بنماز رحمت کناد خدای شما را و گرامی نساخته است خدای احدی از ذریات
پیغمبرانرا بمثل این کرامت که گرامی ساخته است ایشان ع را بآن و مخصوص داشته است ایشانرا
بدون جمیع اهل بیت پیغمبران و روایت شده که این آیه نازل شده است در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین ع
و آنحضرت هر سحر بدر خانه فاطمه آمدی و سلام کرده گفتی که سلام و رحمت و برکات خدای بر شما
ای اهل بیت برخیزید بنماز رحمت کناد خدای شما را اراده نکرده است خدای مگر آنکه ببرد از شما
رجس را ای اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردنی و علی بن ابراهیم گوید که چون خدای این آیه را
نازل ساخت پیغمبر صلعم هر روز در وقت نماز صبح آمدی تا آنکه بدر خانه علی و فاطمه و حسن و حسین ع رسیدی
و سلام داده گفتی که سلام و رحمت و برکات خدای بر شما پس علی و فاطمه و حسن و حسین ع جواب
سلام داده گفتندی که و بر تو سلام و رحمت و برکات خدای یا رسول الله بعد از آن آنحضرت دوباره گفتی

کوید صه

در راه گرفته گفتی که بر خیزید بنماز بر خیزید بنماز رحمت کناد خدای شما را اراده نکرده است خدای مگر آنکه
ببرد از شما رجس ای اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردنی و همیشه از آنگاه که بمدینه رفته بود چنین
کردی تا آنکه از دنیا رحلت فرمود گویم میان این دو خبر و خبر اول منافات نیست و وجه جمع
آنحضرت بعد انقضای نه ماه هر سحر و هر روز وقت نماز صبح آمدی و آن سخن گفتی و علی بن
ابراهیم گوید یعنی امر کن امت خود را بنماز و روایت شده که امام جعفر علیه السلام بعیسی بن عبد الله قمی
گفت که ای عیسی ایزد تعالی میفرماید که امر کن اهل خود را بنماز و تو از اهل منی پس بنگاه اوقات
ازینجا مقدار آن از عصر رسید شش رکعت نماز کن و او را وداع کرده چنانکه عیسی را بود
از خدمت او مراجعت نمود واصطبر علیها و صبر کن بران نماز قمی گوید یعنی
مداومت کن بران و علیه السلام فرموده که مراعات نماز و محافظت آن کنید و نماز بسیار کنید
بخدای نزدیکی جوئید بآن که آن است بر مؤمنان کتابا یعنی واجبی واجب کرده شده تا ثابت
و کافران آنرا میدانند در هنگامی که از ایشان بپرسند یعنی فرشتگان که چه چیز شما را بدوزخ
میگویند که نبودیم ما از نمازگزاران و حق آنرا نشناسند از مؤمنان آنکه مشغول نشد بانشان
از آن زینت متاع دنیا و فرزندان و خشم از مال و فرزند ایزد تعالی میفرماید یعنی در سورهٔ نور که رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة یعنی مردانند که باز نمی دارد ایشانرا تجارتی و نه خرید و فروختی
از ذکر و یاد خدای و درست داشتن نماز و پیغمبر رنج میداد خود را بعد از آنکه خدای او را بشارت
داد بهشت پس فرمود که وامر اهلك بالصلوة واصطبر علیها و امر میکرد بنماز اهل خود را و صبر میفرمود
بران نفس خود را لا نسألك رزقا نمیپرسیم از تو رزقی را قمی گوید یعنی رزقی را که رزق
خود و اهل خود کنی نحن نرزقك ما رزق میدهیم ترا قمی گوید و ثابت ترا والعاقبة
و عاقبت خوب للتقوی ۵ از برای تقوی است یعنی از برای متقیان است علی بن ابراهیم
گوید که پس وضع کرده و گذاشته است درین آیه فعل را یعنی کردن را بجای فاعل یعنی کننده و در تحت
بجای مفعول یعنی کرده شده گویم بجای فاعل یعنی نهاده است اسم فعل را بجای فاعل یعنی بجای عاقبت
متقیان یعنی آنکه خدای است ترا از گناه نگاه داشته یا پرهیزیده است خدای از عقوبت ایشان
و مثل این آخر آیه در سورهٔ اعراف گذشت که والعاقبة للمتقین و علیه السلام فرموده که گردانیده است خدای

خوب عاقبت را از برای تقوی و پرهیزکاری و بهشت را از برای اهل آن ما و اولیاء و دعاء خواص ایشان
در آن بهشت دعائیست که آن آیه سورهٔ یونس است که سبحانك اللهم خوانده و طلبیده است اشباع
شود یعنی خدای بر آنچه بایشان داده و آخر دعای ایشان آنست که الحمد لله رب العالمین چنانچه
در آیهٔ مذکوره میفرماید که و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین ۵ ازین سه آیه آخر در شأن آل محمد
و اوصیا و ولایت و دوستی ایشان و صاحب الامر علیه السلام نازل شده میفرماید که وقالوا لولا
یأتینا و گفتند که چرا نمی آرد ما را قمی گوید یعنی محمد بآیة من ربه آیتی از صاحب و آفرینندهٔ
نعمت و رزق دهندهٔ خود قاضی گوید که دلالت بر صدق و درستی او کند در ادعای پیغمبری پس الزام
داد خدای ایشانرا بآوردن آنحضرت قرآن را که اعظم معجزاتست و نیز آگاه کرد ایشانرا بر وجهی که
ظاهرتر بود از وجوه اعجاز پس فرمود که اولم تأتهم بینة ما فی الصحف
الاولی ۵ آیا و نیامد ایشانرا آیت و ضح آنچه در صحیفهای اولین بود قاضی گوید یعنی از تورات
و انجیل و سایر کتابهای آسمانی چه مشتمل آنها بازیادتی آنچه در آنها بود از عقاید و احکام کلی با آنکه
آورندهٔ آنها امی بود و آنها را ندیده و از کسی تعلیم نگرفته بود و اعجاز ظاهرست و در سورهٔ اعلی میفرماید که
قد افلح من تزکی تا آخر سوره یعنی نجات کسی یافت که زکوة فطره را اخراج کرد پیش از نماز عید فطر
و ذکر اسم ربه فصلی و یاد کرد اسم رب خود را پس نماز عید رمضان و عید قربان گزارد بل تؤثرون الحیوة
الدنیا بلکه اختیار میکنند زندگانی دنیا را یعنی آتش افروزی ولایت خود را و در نسخه آتش افروزی
ولایتی را والاخرة یعنی و آخرت یعنی ولایت و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام خیر و ابقی یعنی بهتر و باقی تر است
ان هذا یعنی بخش که این یعنی آنچه تلاوت کردی و خواندی از قرآن یعنی دیگر این چهار آیهٔ سورهٔ اعلی
لفی الصحف الاولی در صحیفهای اولین بود صحف ابرهیم و موسی یعنی صحیفهای ابراهیم و موسی و
وجه تسمیهٔ صحف آنست که آن صحیفها یکجا در لوحها و ورقها نازل گشته بخلاف قرآن که آنها و
سورهای آن متفرق در غیر لوحها و صحیفها و مصحف نازل شده و ازین جهت آنرا فرقان نامیده
چنانکه عنقریب گفته خواهد شد و صحیفهای ابرهیم همگی مثلها بود و در آن بود که ای پادشاه مسلط مغرور
مبتلا یعنی خدای امتحان او میکند من ترا برنینگیختم و نفرستادم از برای آنکه جمع کنی دنیا را یعنی
مال دنیا را بر بالای یکدیگر ولیکن فرستادم ترا از برای آنکه رد کنی و باز گردانی دعای مظلوم را از من

یعنی که بمن تظلم نکند چه من دعای او را رد نمیکنم و اگرچه آن دعا از کافری یا فاجری و فاسقی باشد

که فسق و فجور او ضرر بر نفس او دارد و دران بود که عاقل مادام که خدای عقل او را مغلوب نساخته

یعنی برطرف نکرده بروست که او را چهار ساعت باشد در ساعتی با خدای خود مناجات کند

یعنی راز گوید و در ساعتی حساب نفس خود کند در انچه مقدم و مؤخر داشته یعنی جهة آخرت خود پیش

فرستاده و نفرستاده از ثواب و گناه جهة تدارک و در ساعتی در صنع خدای و بروایتی در انچه

خدای باو عطا کرده فکر کند و در ساعتی خلوت کند نفس خود را بحظ نفس خود از حلال و بروایتی

خلوت کند نفس خود را از برای معاش خود از حلال در خوردن و آشامیدن چه این ساعت پیش

آن ساعتها و طلب گشادگی از برای دلها و بودیع اندا ختن آنهاست و دران بود که بر عاقل است

که نرود و طلب نکند مگر سه کار را توشه گرفتن از برای معاد یعنی آخرت یا مرمت معاش و

بروایتی لذت یافتن از برای معاش یا لذت در غیر حرام و دران بود که بر عاقل است که بینا باشد

بزمان خود و روی کننده باشد بر کار خود نگاه دارنده باشد زبان خود را چه کسی که سخن خود را از عمل خود

شمارد کم میشود سخن او مگر در چیزی که او را خواهد یعنی بکار او آید و صحیفهای موسی همگی عبرتها بود یعنی

سخنان بود که باعث تعجب بود و دران بود که عجب از کسی که یقین دارد بمرگ که چگونه شاد میشود

و از کسی که یقین دارد باتش دوزخ که چگونه میخندد و از کسی که می بیند دنیا و منقلب شدن آنرا

با اهل آن حالی بعد از حالی که چرا بآن آرام میگیرد و مطمئن میشود و از کسی که ایمان می آرد بتقدیر

یعنی بتقدیر خدای که چگونه تعب میکشد و کدوجد و جهد میکند و از کسی که یقین دارد بحساب فردای

قیامت که چرا عمل نمیکند یعنی از برای آخرت و از جملهٔ انچه در قرآنست از صحف ابرهیم و موسی

آخر سورهٔ اعلاست که قد افلح من تزکی تا آخر چنانچه اکنون گذشت و سخنی که آن هشام بن حکم

عمرو بن عبید را بآن ساکت گردانید در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده بود چنانچه معروف

گفته خواهد شد و وصیت کرد موسی ع بیوشع بن نون و وصیت کرد یوشع باولاد هارون و نگفت فرزندان

خود و فرزندان موسی وصیت نکرد چه اختیار خدا راست اختیار میکند کسی را که میخواهد از کسی یعنی

از نسل کسی که میخواهد و موسی و یوشع بشارت دادند بعیسی ع و چون خدای عیسی ع را پیغمبری

برانگیخت بامت گفت که زود باشد که بیاید بعد از من پیغمبری که نام او احمد باشد از فرزندان اسمعیل ع

می آید بتصدیق من و تصدیق شما و عذر من و عذر شما و این وصیت بعد از و در میان حوارین

در مستحفظین یعنی حفظ کنندگان جاری بود و از انجهت خدای ایشانرا مستحفظین نامید یعنی در سورهٔ

مایده که ایشان حفظ کرده شده اند یعنی بامر خدای حفظ کرده اند اسم اکبر را که آن کتاب خدای

و کتابیست که بآن علم هر چیزی دانسته میشود و با پیغمبران ع بوده و در سورهٔ حدید میفرماید که و لقد

ارسلنا رسلنا من قبلک و انزلنا معهم الکتاب و المیزان یعنی بتحقیق که فرستادیم پیغمبرانی پیش از تو

ای محمد و نازل ساختیم با ایشان کتاب و میزان را و کتاب اسم اکبر است و جز این نیست که میدانند

از انچه ادعا و کتاب میکنند یعنی دعوی میکنند که از اهل کتابند که در تورته و انجیل و فرقان کتاب

نوح ع و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم هست پس خبر داد خدای عز و جل که ان هذا لفی الصحف الاولی

صحف ابراهیم و موسی و نیست صحف ابراهیم و صحف موسی مگر اسم اکبر پس همیشه وصیت در دست

عالمی بعد از عالمی بود تا آنکه دادند آنرا بمحمد صلعم و نزد آل محمد است صحف اولی صحف ابرهیم و موسی ع

ایشان دران نظر میکنند و آن الواح است و با امام جعفر صادق ع گفتند که تورته و انجیل و زبور و انچه

در صحف اولی صحف ابرهیم و موسی است نزد شماست فرمود که آری گفتند که این علم اکبر است فرمود که

اگر نباشد غیر انچه هست ولیکن انچه حادث میکند خدای در شب و روز علم آن نزد ما عظیمتر است و

بروایتی فرمود که نیست این علم نیست این مگر اثره یعنی مگر کرمی میراث شده و بقیه از علم که روایت

و نقل آن میکنیم نیست علم مگر انچه حادث میشود در شب و روز روز بروز و ساعت بساعت گویم که

مثل این سخنان در آیهٔ این سوره که و قل رب زدنی علما گذشت و چون امیر المؤمنین ع بکوفه رفت

چهل صباح با ایشان نماز جماعت کرد میگزارد و سورهٔ سبح اسم ربک الاعلی میخواند منافقان گفتند والله

که پسر ابوطالب خوب قرآن نمیتواند خواند و اگر خوب قرآن میتوانست خواند غیر این سوره را میخواند

این سخن بآنجناب رسیده گفت وای بر ایشان من میدانم ناسخ قرآن را از منسوخ آن و محکم آنرا از

متشابه آن و فصل آنرا از فصال آن یعنی آنجا که آیتها بهم متصل است و آنجا که آیه جدا شده گویم که

آنجا که آیتها از موضع خود تحریف نیافته و آنجا که تحریف یافته و حروف آنرا از معانی آن قسم کند یعنی

که حرفی بر محمد صلعم نازل گشته که من ندانم که در شان چه کس و در چه روز و در چه موضع نازل شده وای

بر ایشان آیا قرآن نمیخوانند که ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابرهیم و موسی قسم بخدای که آن صحف

بارت از پیغمبر ص نزد منست و آن پیغمبر ص رسید از ابراهیم و موسی ع و وای بر ایشان قسم بخدای
که منم آنکه نازل ساخته است خدای در شان من یعنی در سوره حاقه که و تعیها اذن واعیة یعنی حفظ میکند
و نگاه میدارد آن تذکره را گوشی که شان او و کار او اینست که حفظ کند بودیم ما نزد پیغمبر ص و خبر میداد
ما را بوحی پس حفظ میکردم من آنرا و آنها که حفظ میکنند گوئیم یعنی ائمه ع و هرگاه بیرون می آمدیم
گوئیم یعنی از نزد آنحضرت میگفتند که ماذا قال آنفا و این عبارت آیه در سوره محمد ص است حاصلی که یعنی
میگفتند منافقان از روی استهزا و میپرسیدند چونکه گوش بسخن آنحضرت نمی افکندند که چه گفت اکنون
و دو گرگ بزبان آمده یعنی ع سلام کرده گفتند که السلام علیک ای ندا کننده بصدای تند و
معدن و محل عقل و عالم بآنچه در صحف اولی است و وصی مصطفی و محمد بن عبدالله بن امام حسن بامام
جعفر ع ملاقات نموده آنجناب او را بخانه خود طلبید از رفتن با او ابا و امتناع نموده اسمعیل پسر خود را با وی
فرستاد و باسمعیل باشاره اعلام نمود که زبان خود را نگاهدارد چون وی بمنزل خود رسید کس نزد آنجناب
در باب آمدن فرستاده آنجناب ابا نمود کس او خبر برده محمد خندیده بکنایه گفت منع نکرد آنجناب
او را از آمدن الا آنکه بصحف نظر میکند اسمعیل باز گشته آنسخن را بپدر بزرگوار حکایت کرده آنجناب
از جانب خود کس نزد وی فرستاده گفت که بآنچه گفته اسمعیل ترا خبر داده درست گفته من نظر
میکنم بصحف اولی صحف ابراهیم و موسی پس از نفس خود و از پدر خود بپرس که آیا آن صحف
نزد شما هست چون آنکس پیام برد وی ساکت شده جواب نداد و آنکس خبر سکوت او را بآنجناب آورد و
فرمود که هرگاه وجه جواب صایب باشد سخن کم میشود و ابو محمد عبدالله بن امام حسن نزد امام جعفر ع
پیغام فرستاد که من از تو شجاعتر و سخیتر و داناترم آنجناب بفرستاده او گفت که اما شجاعت و اما
بموکه نیفتاده که ترس تو از شجاعت تو معلوم شود و اما سخاوت است که بکیری از وجه خود و
در حق خود و اما علم و دانا یعنی پدر تو علی بن ابیطالب ع هزار بنده آزاد کرد قسمت کن از اینها خمس آنرا
از برای ما و حال آنکه تو عاملی فرستاده او باز گشته خبر برد و باز گشته گفت میگوید که تو مردی هستی صحفی
آنجناب فرمود که بوی بگوی که قسم بخدای که من میراث برده ام از پدران خود علم صحف ابراهیم و
موسی و عیسی را و بعضی از اصحاب امام جعفر ع گفته که من نزد آنجناب بودم ناگاه پسری از فتوی
کننده بخدمت او آمد مسئله پرسید و آنجناب جواب داد پس بگو نه رفته بمجلس ابوحنیفه داخل شدم

ناگاه

ناگاه آن پسر آمده همان مسئله را بعینه از و پرسید و وی بخلاف فتوی آنجناب فتوی داد بر خاستم
گفتم و یلک ای ابوحنیفه من امسال بحج رفته بسلام ابو عبدالله ع رفتم و این پسر را آنجا دیدم
که همین مسئله را بعینه از و پرسیده بخلاف فتوی تو فتوی داد گفت جعفر بن محمد چه میداند
من از و عالمترم من با مردان ملاقات کرده و از دهان ایشان شنیده ام و جعفر صحفی است پس از حج
رفتم و بخدمت آنجناب رسیده آنسخن را بوی حکایت کردم بخندید و گفت لعنت خدای بر او
اما سخن او که وی مردی صحفی است راست گفته صحف پدران خود ابراهیم و موسی را خوانده ام گفتم
چنین صحفی کراست و امام جعفر ع بهشام بن حکم که در آنوقت جوان بود گفت آیا نمیگوئید برای من
که با عمرو بن عبید چگونه کردی و چگونه از و سؤال نمودی گفت فدای تو گردم بزرگ میشمارم ترا
و از تو شرم میکنم و زبانم در برابر تو کار گر نیست فرمود که هرگاه امر کنم شما را بچیزی بکنید هشام گفت
آنچه عمرو بن عبید در آن بود و نشستن او در مسجد بصره بمن رسیده بر من بزرگ آمد پس بیرون آمده
در روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد بصره رفتم ناگاه حلقه بزرگ و عمرو بن عبید را دیدم که مردم از و
سؤال میکنند از مردم طلب راه کردم و مرا راه دادند آنگاه در آخر قوم بر دو زانو نشستم بعد از آن گفتم
ای عالم من مردی غریبم اذن میدهی که از تو سؤال کنم از مسئله گفت آری گفتم چشم داری گفت
ای فرزند این چه سؤال است گفتم مسئله من چنین است گفت ای فرزند سؤال کن و اگر چه مسئله تو
مسئله احمقی است گفتم چشم داری گفت آری گفتم با آن چه میبینی گفت رنگها و شخصها گفتم بینی داری
گفت آری گفتم با آن چه کار میکنی گفت با آن بو میکشم گفتم دهن داری گفت آری گفتم با آن
چه کار میکنی گفت طعم و مزه چیزها را میشناسم گفتم زبان داری گفت آری گفتم با آن چه میکنی
گفت سخن میگویم گفتم گوش داری گفت آری گفتم با آن چه میکنی گفت صداها میشنوم گفتم
دست داری گفت آری گفتم با آن چه میکنی گفت با آن میگیرم گفتم دل داری گفت آری گفتم
با آن چه کار میکنی گفت با آن تمیز میکنم هر چه را که برین اعضا وارد شده گفتم آیا این اعضا از دل بی نیاز
و بی نیاز نیستند گفت گفتم چگونه و حال آنکه آن اعضا صحیح و سالمند گفت ای فرزند اعضا و جوارح
هرگاه شک کنند در چیزی که بوییده یا دیده یا چشیده یا شنیده یا بسوده اند آنرا بدل میکنند تا آنکه یقین
و دل یقین را متیقن و شک را باطل میکند گفتم پس خدای دل را برای بی نهاده است الا از برای

سنگ اعضا و جوارح گفت آری گفتم پس چاره نیست از دل و اگر نباشد اعضا را استقامت نبود
گفت آری گفتم ای ابومروان والله نشسته است خدای جوارح و اعضای ترا تا آنکه مقرر گردانیده است
از برای آنها امامی که تصحیح کند از برای آنها صحیح را و یقین کند آنچه را که در آن شک کرده اند و
وا میگذارد این خلق را همه که در حیرت و شک و اختلاف که دارند و بر پای نمیدارد از برای ایشان
امامی که رد کنند با او شک و حیرت خود را و بر پای میدارد از برای تو امامی جهت اعضا و جوارح
تو که رد کنی با و حیرت و شک خود را پس ساکت گشته چیزی نگفت بعد از آن بسوی من ملتفت
گشته گفت تو هشامی گفتم نه گفت آیا با او همنشینی کرده گفتم نه گفت تو از کجائی گفتم از اهل
کوفه گفت پس تو اوئی بعد از آن مرا در بر گرفته در جای خود نشانید و سخن نگفت تا آنکه برخاستم
پس امام عم خندید و گفت ای هشام چه کس این را بتو تعلیم کرد گفت یا ابن رسول الله بر زبان من
جاری شد فرمود که ای هشام قسم بخدای که این نوشته شده است در صحف ابراهیم و موسی و امام
جعفر عم فرمود که ما راست از تو لد یا کسی از پیغمبر ص و نزد ماست صحف ابراهیم و موسی میراث بردیم
آنرا از پیغمبر ص و هم آنجناب فرمود که صحف ابراهیم و موسی عم به پیغمبر ص تفویض شد و آنحضرت امین
گردانید بر آن علی را و امین شد بر آن حسن ع و امین شد بر آن حسین ع تا آنکه منتهی شد بما و فرمود که
عطا نکرد خدای عز و جل پیغمبران چیزی الا آنکه عطا کرد بمحمد و عطا کرد بمحمد جمیع آنچه را که به پیغمبران عطا کرد
و نزد ماست صحفی که ایزد تعالی فرموده که صحف ابرهیم و موسی و بهود به یعنی عم گفت که این کتب الهی
بن عمران عم عطا کرد خدای بوی تورته را که در آن بود حکمت علی عم گفت چنان بود و عطا کرده شد
محمد چیزی که افضل از آن بود عطا کرد بمحمد عم سوره بقره را بجای انجیل و طاسینها و طه و نصف مفصل و
حمها را بجای تورته و نصف مفصل و تسابیح یعنی سوره ها را که اول آن سبح و یسبح است بجای زبور
و سوره بنی اسرائیل و براءه را بجای صحف ابراهیم و صحف موسی عم و زیاد کرد خدای عز و جل از برای
محمد ص هفت سوره طویل و فاتحة الکتاب را و آن سبع المثانی و قرآن عظیم است و عطا کرد باو
کتاب و حکمت و امام جعفر عم فرمود که داود میراث برد علم پیغمبران را و سلیمان میراث برد از داود
و محمد میراث برد از سلیمان و ما میراث بردیم از محمد ص و نزد ماست صحف ابراهیم و الواح موسی
و هم آنجناب فرمود که نزد ماست جفر ابیض گفتند در آن چیست فرمود که زبور داود و تورته موسی و

انجیل

انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه دعوی نمیکنم که در آن قرآنست و در آنست
آنچه احتیاج دارند مردم بما و احتیاج نداریم ما باحدی حتی آنکه در آنست تازیانه زدن و بعوض تازیانه زدن
کسی را که یکی و نصف تازیانه زدن و سه یک آن و چهار یک آن و غرامت خدشه و خراشی که
از کسی بر کسی رسیده باشد و نزد منست جفر احمر که در آنست اسلحه گویم یعنی اسلحه پیغمبر ص و آن گشوده میشود
از برای خون و میکشاید آنرا صاحب شمشیر از برای قتل گویم یعنی امامی که علانیه اجرای امور کند
و آن صاحب الامر است گفتند اولاد امام حسن این را میدانند یعنی که اینها نزد شماست فرمود
که آری چنانچه میدانند شب را که شب است و روز را که روز است ولیکن حسد ایشان بر آن میدارد که انکار
کنند و اگر طلب حق میکردند از برای ایشان بهتر بود و خدای صمد چهار کتاب نازل ساخت
بر شیث و ابن عباس گوید بر آدم پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابراهیم بیست صحیفه و
بر موسی تورته و بر عیسی انجیل و بر داود زبور و بر محمد فرقان و بروایتی نازل ساخت صد و چهار
کتاب بر ادریس پنجاه صحیفه و بر نوح کتاب عدد آنرا از قلم انداخته و بر ابراهیم ده صحیفه گویم
پس باقی میماند از برای نوح شصت صحیفه و تورته و زبور و انجیل و قرآن و نازل شد صحف ابراهیم عم
در شب اول ماه رمضان و تورته شش شب از ماه رمضان گذشته و انجیل سیزده شب از ماه
رمضان گذشته و زبور هجده شب از ماه رمضان گذشته همه یکجا در لوحها و ورقها و صحیفها نازل شد و
قرآن همه یکجا چهارده شب از ماه رمضان گذشته و بروایتی در شب بیست و سیم ماه رمضان
بیت المعمور گویم که آن در آسمان اولست و بعد از آن در طول بیست سال نازل گشت و در سوره بقره
میفرماید که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و از جهت آنرا فرقان نامیدند که آیات و سورهای
آن متفرق در غیر لوحها و غیر صحیفها و غیر مصحف نازل گردید و از امام جعفر عم پرسیدند از آیه
سوره احقاف که فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی صبر کن ای محمد چنانچه صبر کردند اولوا
العزم یعنی صاحبان عزیمت از پیغمبران فرمود که اولوا العزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد اند
گفتند چگونه صاحبان عزم گردیدند فرمود که جهة آنکه نوح برانگیخته و فرستاده شد با کتاب و شریعت
و هر کس بعد از نوح آمد گویم یعنی از پیغمبران فرا گرفت کتاب نوح و شریعت و راه او را تا آنکه
ابراهیم عم آورد صحف و عزم و عزیمت ترک کتاب نوح را نه از روی کفر با آن پس هر پیغمبری

که بعد از ابراهیم آمد فراگرفت شریعت ابراهیم و راه او و صحف را تا آنکه موسی ع آورد توریة و
شریعت خود و راه خود و عزم و عزیمت ترک صحف را پس هر پیغمبری که بعد از موسی آمد فرا
گرفت توریة و شریعت موسی و راه او را تا آنکه عیسی ع آورد انجیل و عزم و عزیمت ترک شریعت موسی
و راه او را پس هر پیغمبری که بعد از عیسی آمد فراگرفت شریعت و راه او را تا آنکه محمد صم آمد و قرآن
و شریعت و راه خود را آورد پس حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت
پس ایشان اولوا العزم یعنی صاحبان عزم و عزیمت اند از پیغمبران ع **وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ**
بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ و اگر بتحقیق که ما هلاک کرده بودیم ایشان را بعذابی پیش از و یعنی پیش
از محمد یا پیش از آن آیت واضح و ذکر و یاد آوری یعنی پیش از قرآن **لَقَالُوا رَبَّنَا**
گفته میبودند که ای صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهنده ما **لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا**
رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ چرا نمی فرستادی بسوی ما پیغمبری
پس پیروی میکردیم آیتهای ترا پیش از آن که خوار کردیم قاضی گوید یعنی در دنیا بقتل و اسیری
وَنَخْزَى ۵ و ذلیل شویم قاضی گوید یعنی در آخرت بدخول آتش دوزخ **قُلْ** بگوی ای محمد
كُلٌّ که هر یک قاضی گوید یعنی هر یک از ما و شما **مُتَرَبِّصٌ** انتظار کشنده ایم قاضی گوید
بچه چیز آیل میشود امور ما و شما **فَتَرَبَّصُوا** پس انتظار کشید امری را **فَسَتَعْلَمُونَ**
مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ پس زود باشد که بدانید که کیانند صاحبان راه
مستوی راست هموار و مثل این عبارت در سوره مریم گذشت **وَمَنِ اهْتَدَى** ۵
و کیست که قاضی گوید یعنی و کیست که هدایت یافته است قاضی گوید یعنی از کراهی امام ابوجعفر ع فرموده که علی صاحب راه راست است
و کیست که هدایت یافته یعنی بولایت و دوستی ما اهل بیت و امام جعفر ع فرموده که راه راست
صاحب الامر ع است و کیست که هدایت یافته یعنی هدایت یافته کیست که هدایت یافتست باطاعت
انجاب و مثل این عبارت درین سوره که و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی یعنی
هدایت یافته است بولایت و دوستی ما و نیز امام جعفر ع فرموده که قسم بخدای که مائیم سبیلی که خدا
که امر کرده است خدای بپیروی آن و قسم بخدای که مائیم صراط مستقیم یعنی راه راست و قسم بخدای
مائیم آنکه امر کرده است خدای بندگان را باطاعت ایشان و قسم بخدای که مائیم کسانی که هدایت

الجزء السابع عشر

یافته و هدایت کرده اند پس هر کس خواهد راه پیش گیرد اینجا و هر کس خواهد راه پیش گیرد آنجا
قسم بخدای که نمی یابید از کریزگاهی یا گریزی و چون بنده را بقبر گذارند دو فرشته که منکر و نکیر
آمده اول از خدای بعد از آن از پیغمبر بعد از آن از ولی میپرسند اگر جواب داد نجات می یابد و اگر
عاجز شد عذاب میکنند و کسی که ولی خود را نشناسد از اهل آیه سوره نسا است که مذبذبین بین ذلک
لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء و من یضلل الله فلن تجد له سبیلا و ولی علی ع و وصی بعد او و از برای هر زمانی
عالمی است که حجت است تا جائیکه گمراهان پیش میگفتند نشود چه ایشان بعد از مفارقت پیغمبر ص
میگفتند که ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و نخزی و تمام گمراهی ایشان
آن بود که باوصیا یعنی باوصیا جاهل بودند پس حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که قل تربصوا
فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی و انتظار ایشان آن بود که میگفتند که ما
و سعتی از معرفت اوصیا است تا آنکه امامی بشناسیم پس حق تعالی باین سرزنش ایشان کرده
پس اوصیا که اهل صراطند در سر صراط توقف میکنند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که بشناسد
ایشان را و ایشان او را بشناسند و داخل دوزخ نمیشود مگر کسی که ایشان را منکر باشد و نشناسد ایشان
او را منکر باشند و نشناسند چه آنکه ایشان عارفان خدایند و شناسا کرده است ایشان را بر بندگان
در وقتی که عهد و میثاق از ایشان میگرفت و وصف کرده است ایشان را در سوره اعراف که و علی
الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم ایشان که مانند برادران خود و پیغمبر گواه است بر ایشان
و خدای از برای ایشان عهد ها و میثاقها از بندگان گرفته است باطاعت کردن و پیغمبر ص عهدها و
میثاقها باطاعت ایشان گرفته و پیغمبری او در ایشان جاری گشته و همچنین است که حق تعالی
در سوره نسا فرموده که فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا

سورة الانبياء ۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

این ده آیه در شان قریش و آیه ششم در شان ولایت و دوستی آل محمد ص و در شان ظلم کنندگان
حق ایشان و آیه آخرین در شان اطاعت امام بحق بعد از پیغمبر ص نازل شده میفرماید که **اقْتَرَبَ**
لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک شده است از برای مردم حساب ایشان یعنی قیامت

ساعت و حساب قاضی گوید یعنی نسبت با آنچه گذشته است یا نزد خدای جهت آنکه میفرماید که بروز
بعید است و نزد ما قریباً یا جهت آنکه هر چه آینده است نزدیک است چه دور منقرض گشته و گذشته است و
مراد از مردم خصوص کفار است جهت آنکه قید فرموده که وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان
در غفلتی قاضی گوید یعنی از حساب مُعْرِضُونَ ۵ اعراض کننده گانند قاضی گوید یعنی از تفکر
در آن بعد از آن گناه از ترس میفرماید که مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ نمی آید ایشانرا
از ذکری یعنی یاد کردنی قاضی گوید که بیدار کند ایشانرا از خواب غفلت و جهالت مِنْ رَبِّهِمْ
از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود مُحْدَثٍ احداث کرده شده یعنی تازه
قاضی گوید که یعنی ذکر تازه که نازل میسازد آنرا تا مکرر بگوش ایشان رسیده و بشنوند مگر إِلَّا
اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۵ مگر آنچه شنیده اند آنرا و حال آنکه ایشان بازی کنندگانند
قاضی گوید یعنی استهزا و تمسخر میکنند بآن از برای آنکه غفلت ایشان بنهایت و اعراض ایشان
از تفکر در امور و عواقب بافراط رسیده ابوقره محدث از امام رضا علیه السلام پرسید از کلام و سخن
گفتن خدای با موسی فرمود که خدای داناتر است بآنکه سخن گوید بسریانیه یا بعبری ابوقره زبانرا در دست
گرفت گفت از این زبان میپرسم فرمود که پاکست خدای از آنچه میگوئید و معاذ الله که شباهت بخلق
داشته باشد یا تکلم کند چنانکه خلق تکلم میکنند و لیکن نیست مثل خدای تبارک و تعالی چیزی و نه
مثل او گوینده و کننده گفت چگونه است فرمود که نیست کلام خالق مثل مخلوق بلفظ میکنند
بشکاف دهنی و نه زبانه بلکه میگوید آنرا که بشو پس شده بمشیت او و آنچه خطاب موسی کرده
از امر و نهی بدون تردد نفسی ابوقره گفت پس چه میگوید درباره کتابها فرمود که تورات و انجیل و
زبور و قرآن و هر کتابی که فرود آمده کلام خداست که آنرا العالمین نازل ساخته است و حال آنکه
نوری و هدایتی است و همه آن کتابها احداث کرده شده و غیر خداست آنجا که میفرماید یعنی در سوره
طه که او یحدث لهم ذکراً و میفرماید که ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون
و خدای احداث کرده است همه کتابها را که فرود آورده است ابوقره گفت پس آیا فانی میشوند
آن کتابها فرمود که اجماع کرده اند مسلمانان بر اینکه غیر خدای فانی میشود و تورات و انجیل و زبور و فرقان
غیر خدای و فعل و کار خدا باشند آیا نشنیده که مردم میگویند رب القرآن و اینکه قرآن روز قیامت

میگوید

میگوید که ای رب من این فلان کس است و حال آنکه خدای داناتر است از قرآن که من بودم که روزها او را
بتشنگی و شب او را بیداری گذرانیدم پس قبول کن شفاعت مرا درباره او و همچنین تورات
و انجیل و زبور و همه اینها احداث کرده شده و مربوبند که احداث ایشان کرده است کسی که
نیست مثل او چیزی این از برای قومی است که تعقل میکنند پس کسی که اعتقاد او این باشد که
این کتابها زایل و بر طرف نمیشوند پس اظهار کرده است که نیست خدای اولی و قدیم و نه یکتا
و کلام لایزال و همیشه با او بوده و آنرا اولی نیست و نیست خدا لیه ابوقره گفت پس چه روایت
شده که آن کتابها همه روز قیامت می آیند و حال آنکه مردم در یک تل باشند صف کشیده
و ایستاده از برای رب العالمین و مینگرند تا آنکه در خدای باز گردند جهت آنکه آنها ازو و جزئی از وییند
و بسوی او باز میگردند فرمود که ترسایان در باب عیسی مسیح چنین گفتند که او روح خداست و از برای
آمده و در و باز میگردد و همچنین گفتند گبران در باب آتش و آفتاب که هر دو جزئی اند از خدای و در و
باز میگردند بلند است شأن خدای از آنکه صاحب اجزاء مختلف باشد و مختلف و مؤتلف یعنی
جمع نمیشود مگر چیزی که صاحب اجزا باشد جهت آنکه هر صاحب اجزاء بتوهم در می آید و کمی و
بسیاری مخلوقند که دلالت میکنند بر خالقی که آنها را آفریده است لَاهِيَةً حال آنکه لهو
کننده است یعنی مشغول شونده است از نفع دایم آخرت قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان
قاضی گوید یعنی مگر آنچه شنیده اند آنرا حال آنکه جمع کننده اند میان استهزاء و لهو و غفلت از تفکر در آن
یعنی بازی میکنند و حال آنکه لهو کننده است دلهای ایشان وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پنهان
گفتند راز را قاضی گوید یعنی از روی مشوره جهت آنکه چیزی است تا طلب کنند که خراب کنند امور خیر را
الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ظلم کرده اند یعنی بآل محمد در باب حق ایشان هَلْ هَذَا
إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ که آیا این است مگر بشری مثل شما آیا
پس می آیید بسحر یعنی می آیید بمحمد و حال آنکه او ساحر است گوییم یعنی قرآن سحر است و
و حال [illegible] تُبْصِرُونَ ۵ شما می بینید چونکه حق تعالی نازل فرمود در شأن و
دوستی آل محمد [illegible] سوره سبا را که قل ما سألتکم من اجر و آیه سوره ص را که قل ما اسألکم علیه من اجر
منافقان [illegible] گفتند که بس نبود محمد را که بیست سال با غلبه کرد حالا اراده دارد که اهل بیت

خود را بر گردن ما بار کند این را خدای نازل نساخته واین سخنی است که خود میگوید واراده دارد که
اهل بیت خود را بر گردن ما گذارد واگر محمد کشته شود یا بمیرد ما ولایت را از اهل بیت او انتزاع
کرده هرگز بایشان باز پس نمیدهیم وحق تعالی اراده کرد که پیغمبر خود اعلام کند آنچه ایشان در سینهای
خود پنهان داشتند وآشکار نمیکردند پس در سوره حم عسق فرمود که ام یقولون افتری علی الله کذبا
ودرینجا فرمود که واسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم افتاتون السحر وانتم تبصرون ودر سوره نجم
فرمود که والنجم اذا هوی تا آنجا که ان هو الا وحی یوحی ودر سوره انعام فرمود که قل لو ان عندی ما تستعجلون به
لقضی الامر بینی وبینکم ومعنی آن اینست که اگر من مامور میبودم که اعلام کنم آنچه در سینهای خود
پنهان دارید از تعجیل کردن در فوت من با اهل بیت من بعد از من ظلم کنید ومثل شما چنان باشد
که حق تعالی میفرماید که مثلکم کمثل الذی استوقد نارا وآن در سوره بقره گذشت بجا آورده میشد امر
میان من وشما گویم یعنی شما هلاک میشدید بعد از آن میفرماید که قال گفت که یعنی پیغمبر ص
ربی که صاحب وآفریننده ونعمت وروزی دهنده من یعلم القول میداند سخن را
یعنی گوید یعنی خواه بلند وآشکار باشد وخواه پنهان در دل چه جای آنکه پنهان گویند فی السماء
در آسمان یعنی آنچه گفته میشود در آسمان والارض وهو السمیع العلیم ۵ ودر زمین واو
شنوای داناست یعنی گوید پس مخفی نیست بر او آنچه پنهان گویند وآنچه در دل پنهان دارند
بعد از آن خدای سخن قریش را حکایت کرده میفرماید که بل بلکه یعنی گوید بلکه اعراض
کرده اند قریش از سخن خود که گفتند سحر است بانکه قالوا گفتند که این گویم یعنی قرآن اضغاث
بهم آمیختهای احلام خوابهاست ومثل این عبارت در سوره یوسف گذشت یعنی
آنکه محمد با خبر میدهد آنرا در خواب دیده وبعضی از ایشان گفتند که بل بلکه یعنی گوید بعد از آن
قریش اعراض کرده اند از آنکه خوابست بانکه سخنی است که افتریه افترا کرده است آنرا
محمد وبعضی از ایشان گفتند که بل بلکه یعنی گوید بعد از آن اعراض کرده اند قریش از آنکه قرآن افتراست
بانکه هو شاعر او شاعر است گویم یعنی قرآن شعر است یعنی گوید یعنی کلام شعری است که
بخیال شنونده می اندازد معنیها که حقیقتی ندارد ورغبت میدهد او را در آن وآیه سوره مدثر که
ذرنی ومن خلقت وحیدا در شأن ابو عبد الشمس ولید بن مغیره نازل گشته واو مرد بسیار صاحب حیله بود

بهم آمیختهای

ازاهل

از اهل فکر وخوب رأی در میان عرب واز جمله استهزا کنندگان بود بر پیغمبر ص وآنحضرت در حجر اسمعیل
ودر نسخه در حجره نشسته قرآن میخواند قریش نزد ولید جمع گرده گفتند ای ابا عبد الشمس چیست آنچه
محمد میگوید آیا آن شعر است یا کاهنی است یا خطبهاست گفت مرا بگذارید تا سخن او را بشنوم پس
نزدیک آنحضرت رفته گفت ای محمد از شعر خود بر من بخوان فرمود که آن شعر نیست ولیکن
کلام خداست که برگزیده است آنرا جهة فرشتگان وپیغمبران خود گفت چیزی از آن بر من تلاوت
کن آنحضرت سوره حم سجده را بروی خوانده چون بایین آیه رسید که فان اعرضوا فقل انذرتکم
صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود ولید را قشعریره گرفته هر موی که در سر وریش او بود برخاسته
برخاست وبخانه خود رفته نزد قریش مراجعت نکرد قریش نزد ابو جهل روانه شده گفتند
ای ابا الحکم ابو عبد الشمس بدین محمد میل کرد آیا نمیبینی که بسوی ما مراجعت نمود ابو جهل نزد ولید
رفته گفت ای عم ما را سرشکسته ورسوا کردی ودشمنان ما را با شماتت دادی ودین محمد
میل نمودی گفت بدین او میل نکردم ولیکن کلام صعبی شنیدم که از آن پوستها قشعریره
می افتاد ابو جهل گفت آیا آن کلام خطبهاست گفت نه جهة آنکه خطبها کلام متصل میباشد
واین کلام پراکنده بود وبعضی ببعضی شبیه نبود گفت پس آیا آن شعر است گفت نه من
شعرهای عرب را در بحرهای بسیط ومدید ورمل ورجز شنیده ام وآن شعر نیست گفت پس
آن چیست گفت مرا بگذار که در آن فکر کنم چون فردا شد گفتند چه میگویی در آنچه گفتیم گفت بگویید
که آن سحر است چه آن دلهای مردم را میگیرد پس ایزد تعالی این آیه را نازل ساخت که ذرنی ومن
خلقت وحیدا وقریش میگفتند که آنچه محمد میگوید شعر است پس خدای بر ایشان رد کرده در سوره یس
پس فرمود که وما علمناه الشعر وما ینبغی له ان هو الا ذکر وقرآن مبین یعنی وما نیاموخته ایم ما
او را شعر وسزاوار نیست او را نیست آن مگر ذکری وقرآن مبین وپیغمبر ص هرگز شعر نگفته و
عمرو بن عاص در زمان جاهلیت واسلام دشمن بنی هاشم بود وپیغمبر ص را هجو کرد بقصیده که
هفتاد بیت بود پس پیغمبر ص گفت الهی من خوب شعر نمیتوانم گفت ونمیگویم وسزاوار نیست
مرا که بگویم پس لعن کن عمرو بن عاص را نود فرشتگان تو بهر بیتی لعنتی که از پی یکدیگر
در آید تا روز قیامت وعلاء بن حضرمی بخدمت پیغمبر ص رفته گفت یا رسول الله مرا اهل بیتی است

که من با ایشان نیکی میکنم و ایشان با من بدی میکنند و من با ایشان نزدیکی میجویم و ایشان از من
دوری میجویند آنحضرت آیه سوره سجده را بر وی خواند که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک
وبینه عداوة کانه ولی حمیم علا گفت من شعری بهتر ازین گفته‌ام فرمود که چه گفته شعرهای خود را
خوانده آنحضرت فرمود که بعضی از شعر حکمتها و بعضی از بیان سحر است و شعر تو خوب و کتاب خدای
بهتر است و آیه سوره شعرا که والشعراء یتبعهم الغاوون یعنی شاعران پیروی میکنند ایشان را گمراهان
تا آخر آن آیتها نازل شده است در شأن آنانکه تغییر داده‌اند دین خدا را و مخالفت امر خدای
کرده‌اند آیا هرگز دیده‌اید شاعری را که احدی پیروی او کند مگر خواسته است خدای بآن کسانی را
که تغییر داده‌اند دین و تفقه کرده‌اند از برای غیر دین و دینی و ملتها را وضع کرده‌اند برأیهای خود پس
مردم جاهل نادان پیروی ایشان نموده‌اند بر آن پس گمراه شده‌اند و گمراه کرده‌اند مردم را
و مؤکد است آیه بعد از آن که الم تر انهم فی کل واد یهیمون یعنی آیا ندیدی ای محمد که ایشان
در هر وادیه حیران میشوند یعنی مناظره و بحث میکنند بسخنان باطل و جدال میکنند بحجتهای
گمراه کنندگان و بهر راهی میروند و در آیه بعد از آن میفرماید که وانهم یقولون ما لا یفعلون یعنی و
بتحقیق که ایشان میگویند آنچه را که نمیکنند یعنی پند و نصیحت میدهند مردم را و خود نصیحت پذیر
نمیشوند و نهی میکنند از بد و خود نهی پذیر نمیگردند و امر بخوب میکنند و خود عمل نمیکنند و ایشان
آنانند که غصب کرده‌اند حق آل محمد را بعد از آن ذکر آل محمد و شیعیان هدایت یافته ایشان
کرده میفرماید که الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما ظلموا
یعنی مگر آنانکه ایمان آورده و عملهای صالح و ذکر خدای کرده‌اند بسیار و یاری یافته‌اند بعد از آنکه
ظلم کرده شده‌اند بعد از آن ذکر دشمنان ایشان و آنانکه ظلم بآنها کرده‌اند نموده میفرماید که وسیعلم
الذین ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب ینقلبون یعنی و زود باشد که بدانند آنانکه ظلم کرده‌اند بآل
محمد حق ایشان را یعنی حق ایشان را بظلم برده‌اند که بکدام گردیدنگاه میگردند یعنی بکجا میروند از بهشت و
دوزخ و قسم بخدای که این آیه چنین نازل گشته گوییم یعنی تحریف یافته و عبارت آل محمد حقهم را
از آیه انداخته‌اند و آیه سوره صافات که ویقولون ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون یعنی و میگویند
که آیا ما ترک میکنیم خدایان خود را از برای شاعری دیوانه یعنی پیغمبر صلعم پس خدای بر ایشان رد کرده

میفرماید

میفرماید که بل جاء بالحق وصدق المرسلین یعنی بلکه آمده است بحق و تصدیق کرده است پیغمبران را
که پیش از او بوده‌اند و علقمه بامام جعفر عم گفت که مردم بما شیعیان نسبت میدهند امرهای
عظیمه و سینهای ما بآن تنگ میگردد فرمود که آیا نسبت ندادند پیغمبر صلعم را بآنکه شاعر است
دیوانه و آیه سوره طور که از قولش حکایت کرده میفرماید که ام یقولون شاعر نتربص به ریب المنون
یعنی یا میگویند که شاعر است یعنی پیغمبر صلعم انتظار میکشیم باو حادثهای دهر را یا مرگ را پس
خدای میفرماید که ای محمد قل تربصوا فانی معکم من المتربصین یعنی بگوی که انتظار بکشید که
بتحقیق که من با شما از انتظار کشندگانم قمی گوید یعنی انتظار هلاک شدن شما میکشم چنانکه شما
انتظار هلاک شدن من میکشید و آیه سوره حاقه که انه لقول رسول کریم یعنی بتحقیق که آن
گوید یعنی قرآن سخن رسولیست کریم یعنی سخن جبرئیل است از جانب خدای در ولایت علی
وما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون یعنی و نیست آن سخن شاعری کم ایمان می آرید شما چه ایشان
گفتند که محمد بسیار دروغ بر خدای میبندد و خدای امر باین نکرده است در شأن علی پس بعد از آن
آیه این آیه نازل شد که تنزیل من رب العالمین یعنی ولایت و دوستی علی فرود آورده شده است از رب
العالمین ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین یعنی و اگر
گفته میبود محمد بر ما بعضی سخنان گوییم یعنی بدروغ گرفته میبودیم ما او را یعنی انتقام کشیده میبودیم ازو
بقوت بعد از آن بریده میبودیم رگی را که در پشت اوست که از آن فرزند میشود فلیأتنا
بآیة پس باید که بیارد ما را آیتی قمی گوید یعنی معجزه مثل ید بیضا و غیر آن کما
ارسل الاولون ۵ چنانچه فرستاده شدند اولیان گوییم یعنی از پیغمبران پس از آنجا
بر ایشان رد کرده میفرماید که ما آمنت قبلهم من قریة ایمان نیاوردند
پیش از ایشان از دهی قمی گوید یعنی اهل دهی اهلکناها که هلاک کردیم ما آنرا یعنی
آن ده را یعنی اهل آن ده را قمی گوید یعنی بسبب طلب معجزه چونکه آمده است نا بسوی ایشان افهم
یؤمنون ۵ آیا پس ایشان ایمان می آرند یعنی چگونه ایمان می آرند و حال آنکه ایمان
نیاوردند آنانکه پیش از ایشان بودند بآیتها و معجزها تا آنکه هلاک شدند قمی گوید یعنی آیا پس ایشان
ایمان می آرند اگر نو آن آیتها را جاری یعنی عدم ایشان بآیتها که مطلبند جهة بقا را ثابت

خمس

چه اگر انبیا پاک شود و ایشان ایمان نیارند مستوجب آن میشوند که مستاصل کردند چنانکه پیشینیان
شدند وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما پیغمبری قَبْلَكَ پیش از تو ای محمد إِلَّا رِجَالًا
نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ مگر مردانرا که
وحی میفرستیم بسوی ایشان پس بپرسید از اهل ذکر اگر بوده باشید چنانکه لَا تَعْلَمُونَ ۝
ندانید و مثل این آیه در سوره نحل گذشت وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا و نگردانیدیم ما
ایشانرا بدنها که نیم یعنی پیغمبرانرا بدنها قمی گوید یعنی جسمی بی صاحب بدنها با هر یک اورا نیست
بدنها لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ که نخورند طعام یعنی خوردند و در سوره ابراهیم میفرماید که یوم
تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ یعنی روزی که بدل شود زمین بغیر زمین یعنی چون صور دمیده شود
یعنی بدل شود بنان پاک گردیده که مردم از ان خورند تا آنکه خدای از حساب خلایق فارغ
شود چه در اینجا میفرماید که ما جعلناهم جسدا الا یاکلون الطعام وَمَا كَانُوا و نبودند چنانکه
خَالِدِينَ ۝ باشند همیشه قمی گوید که این آیه نفی اعتقاد ایشانست که انبیا فوت
نشده دارند و بعضی گفته اند این آیه جواب سخن ایشانست که مال هذا الرسول یاکل الطعام و ما
کانوا خالدین تاکید آنست ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ
وَمَنْ نَشَاءُ بعد از ان راست گفتیم ما با ایشان در وعده پس نجات دادیم ما ایشانرا و کسی را که میخواستیم قمی
گوید یعنی مومنانرا و آنانرا که در بقاء کدامشان ایشان حکمتی بود مثل کسی که ایمان خواهد آورد
خود یا یکی از ذریه او وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ۝ و هلاک کردیم ما اسراف کنندگانرا
قمی گوید یعنی در کفر و معصیت وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ و بتحقیق که فرود آوردیم ما بسوی شما
قمی گوید ای قریش كِتَابًا کتابی قمی گوید یعنی قرآنرا فِيهِ ذِكْرُكُمْ
که در انست ذکر شما این آیه در شان اطاعت امام بحق بعد از پیغمبر صلعم نازل شده چه آنچه در انست
ذکر شما و شرف شما و عز شما ای مومنان اطاعت امام بحق است بعد از پیغمبر صلعم قمی گوید ذکر شما یعنی آوازه
شما بدلیل آیه و انه لذکر لک و لقومک یا نصیحت دهند شما با آنچه طلب میکنید از آن خوبید ذکر را
از خوبید اخلاق أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ آیا پس تعقل میکنید قمی گوید تا ایمان آرید ۝ این
آیه در شان ظهور صاحب الامر ع و در شان بنی امیه نازل شده و تاویل این آیه بعد از تو جمع

ولفظ

و لفظ آنها ماضی و معنی آنها مستقبل است پس میفرماید که وَكَمْ و چند یعنی بسیاری
قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ که بودند قمی گوید یعنی اهل ده ظَالِمَةً ظلم کننده و
شکستیم ما از ده یعنی اهل ده ی
مراد خدای از ده مگر اهل ده چه میفرماید که وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا و تازه آفریدیم بعد از آن
ده قمی گوید یعنی بعد از هلاک کردن که هلاک کردیم ما اهل آن ده را قَوْمًا آخَرِينَ ۝
قومی دیگر قمی گوید یعنی بجای ایشان پس میفرماید که فَلَمَّا أَحَسُّوا پس چون دریافتند
بحس چشم قمی گوید یعنی ادراک کردند اهل ده یعنی درمی یابند بنی امیه در وقت ظهور صاحب الامر ع
از آل محمد صلعم بَأْسَنَا بیم ما را قمی گوید یعنی سختی عذاب ما را یعنی بظهور صاحب الامر و دیدند
که علیه السلام بیم خداست که انتقام میکشد با او إِذَا هُمْ مِنْهَا ناگاه ایشان از ان ده یعنی
از جاهای خود يَرْكُضُونَ ۝ میگریزند قمی گوید یعنی بسرعت حال آنکه مهمیز بدواب خود
میزنند چه آنجناب چون ظهور کنند و کنند آنچه کنند چنانچه در آیه سوره انفال که وقاتلوهم حتی لا تکون
فتنة مذکور شد داخل کوفه شود و سفیانی را اسیر کرد پس آنحضرت او را برده بدست خود سر او
و بسوی بنی امیه کسان بشام فرستند و از ایشان بگریزند از آنجاییکه گریخته اند پس ایشان از بیم
طلب آنحضرت ایشانرا بروم گریزند و حیث که میفرماید که اذا هم منها یرکضون و اهل روم بایشان
میگویند که ما شمارا داخل خود نمیکنیم تا آنکه ترسا شوید پس ایشان چلیپا بگردن خود می آویزند
و داخل آنها میشوند بعد از ان آنجناب سپاهی از سواران بروم میفرستند از برای بقیه بنی امیه
چون اصحاب آنجناب بروم میرسند و فرود می آیند میگویند که اهل طلب ما را که نزد شما اند
بسوی ما بیرون فرستید پس ابا کرده میگویند که والله این کار نمیکنیم آن سپاه میگویند که والله
اگر ما مامور میبودیم جنگ میکردیم پس اهل روم طلب امان و صلح میکنند و اصحاب آنجناب میگویند که
این کار نمیکنیم تا آنکه آنانرا که از ما نزد شما اند بما دهید پس ایشان بصاحب خود عرض میکنند میگویند که
بدهید و اصحاب ایشانرا بجانب ایشان بیرون کنید که اجتماع عن تسلط عظیم آمده اند پس آنها را
بایشان میدهند و حیث که میفرماید که لَا تَرْكُضُوا مگریزید قمی گوید یعنی میگویند بایشان
بزبان یا بزبان حال فرشتگان یا مومنان بطریق سخریه و استهزاء و ریشخند که مگریزید وَارْجِعُوا
إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ و بازگردید بسوی چیزی که نعمت داده شده بودید قمی گوید از نعمت دنیا

فیه دران خبر و بسوی مساکنکم مسکنهای خود قمی گوید که شما را بود
لعلکم تسئلون برای آنکه شما پرسیده شوید یعنی از شما پرسند یعنی چون
صاحب الامر بنی امیه را از روم بیرون می آرد از ایشان میپرسد و طلب میکند گنجها را که بظلم و
عداوت اندوخته اند و حال آنکه او دانا ترست بآن گنجها پس چون عذاب بایشان می آید
میگویند چنانکه ازیشان حکایت کرده میفرماید که قالوا گفتند که یعنی میگویند که یا
ویلنا انا کنا ظالمین ای وای برما بتحقیق که ما بودیم ظلم کنندگان
بر میفرماید که فما زالت پس زایل نشد یعنی همیشه بود یعنی زایل نمیشود و همیشه باشد
تلک آن واویل دعویهم دعای ایشان یعنی استغاثهٔ ایشان حتی جعلنا
تا آنکه گردانیدیم ما یعنی بگردانیم هم حصیدا ایشانرا درویده شده بشمشیر و
زیر سایهای شمشیر خامدین خاموش شدگان چون آتش یعنی مردگان شمشیر و
آل سعید بن عبد الملک از بنی امیه صاحب نهر سعید رحبه است و مردگان که تیغ خاند
ازیشان خبر دهنده و نه چشم بیننده قمی گوید یعنی جمع کردیم شما امت درویده شده و آتش
خاموش شده از برای ایشان ما یعنی درویده شده که خاموش شدگان بودند یا درویده شده
حال آنکه ایشان خاموش شدگان بودند و امام زین العابدین ع در موعظه که کرده فرموده که
مباشید از غافلان مایل بهجت و شادی و نضارت حسن زندگانی دنیا که مکرهای مکر کرده
که خدای در کتاب محکم خود یعنی در سورهٔ نحل میفرماید که افامن الذین مکروا السیئات ان یخسف الله
بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون او یاخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین او یاخذهم
علی تخوف پس حذر کنید از آنچه خدای حذر فرموده است شما را بآنچه بظالمان کرده و در کتاب خود
یاد فرموده و ایمن مباشید از آنچه در کتاب خود بقوم ظالمین وعده داده و انسته که خدای پند
داده است شما را در کتاب خود بغیر شما چه صاحب سعادت کسیست که از دیگران پند گیرد و خدای
بشما شنوانیده است آنچه بقوم ظالمین از اهل بلاد پیش از شما کرده است و فرموده یعنی در نحل
که وکم قصمنا من قریة کانت ظالمة تا آخر این آیها و چنانچه در اول نحن گفته شد تاویل این آیها
بعد از تنزیل اینها و لفظ این آیها ماضی و معنی اینها مستقبل است وما خلقنا السماء

خمس

ابتهاج شادی شدن مصادر

والارض

والارض وما بینهما و نیافریده ایم ما آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست یعنی
میان آن هردو است لاعبین بازی کنندگان قمی گوید یعنی نیافریده ایم آنها را مگر
مشحون بانواع بدایع حکم بنیاد بینندگان و تذکار عبرت گیرندگان که امور معاش دنیا و امر
آخرت بندگان بسبب آن انتظام یابد لو اردنا ان نتخذ لهوا اگر اراده کرده بودیم
که بگیریم لهوی قمی گوید یعنی چیزی که بآن بازی میکنند لاتخذناه گرفته میبودیم ما آنرا
گوییم یعنی گرفته میبودیم ما آن لهو را من لدنا از نزد خود قمی گوید یعنی از جهت قدرت خود
و بعضی گفته اند که مراد از گرفتن لهو زن و فرزند و رد است بر ترسایان که میگویند که عیسی پسر مریم
پسر خداست یعنی اگر ما زن و فرزند گرفته میبودیم در نزد ما میبودند نه در نزد شما گوییم این تاویلات لایق
جناب کبریا نیست و احتمال دارد و خدای داناست که مراد ازین آیها این باشد که اگر اراده کرده
میبودیم ما که بگیریم لهوی گرفته میبودیم ما لهو را از نزد خود و نسبت داده میبودیم آنرا بخود و آنرا
پسندیده و مستحسن میبود مثل سایر مستحسنات که نسبت داده ایم آنها را بخود مثل آنکه در سورهٔ کهف از زبان
خضر ع گفتیم که اتیناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما یعنی دادیم ما او را رحمتی از نزد خود و
آموزانیدیم او را از نزد خود علمی و امثال این آیها پس چگونه نهی و موعظه کرده میبودیم شما را
از اتیان بلهو و لغو در آیهای بسیار از کتاب خود و حال آنکه خود کنندهٔ آن بودیم پس چون لهو
بد بود شما را از آن نهی کردیم پس ما بخود مباشر آن نشدیم ان کنا اگر میبودیم ما
قمی گوید بعضی گفته اند یعنی نیستیم فاعلین کنندگان گوییم یعنی کنندهٔ آن لهو
بل بلکه قمی گوید باین کلمه اعراض کرده است خدای از گرفتن لهو و منزه ساخته است خود را
از بازی بآنکه کار روشن ماینست که نقذف می اندازیم قمی گوید غلبه میدهیم بالحق
حق را قمی گوید که از انجملاست جد علی الباطل بر باطل قمی گوید که از انجملاست لهو
فیدمغه پس میشکند حق دماغ آنرا قمی گوید یعنی دماغ باطل را بحیثیتی که پردهٔ دماغ بشکافد
منجر بیرون رفتن روح میشود یعنی بسبب حق باطل باطل میگردد چنانچه میفرماید که فاذا هو
پس ناگاه آن باطل زاهق بسختی بیرون رونده میشود جان وی یعنی باطل هلاک و تباه
میگردد و امام جعفر ع فرموده که نیست باطلی در برابر حق الا آنکه غالب میشود حق بر باطل و

هست که حق تعالی میفرماید که بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق وهم آنجناب ورود
که هر کس هست حق بر او وارد میشود تا آنکه میشکافد دل او را خواه قبول کند حق را و خواه ترک
حق کند و هست که ابتدای قول تعالی میفرماید که بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه تا آخر آیه ولکم
الویل مما تصفون ٥ و از برای شماست وای عذاب سختی از آنچه وصف میکنید خدا را
بآن از آنچه جایز نیست بر او و این سخن قاضی است و از امام جعفر علیه السلام از غنا یعنی خوش خواندن پرسیده گفتند که
عامه ادعا میکنند که پیغمبر خدای رخصت داده است در آنکه بگویند که آمدیم شما را آمدیم شما را تحیتا بیا
بیایید ما را تا بیاییم شما را گوییم این عبارت معنی عبارت عربی است که در خوش خواندنها تکرار میکنند
و بفارسی این تکرار الفاظی است که از آن مرادی و فایده منظور نیست مثل یار یار و دل ای دل و جان
جان و تن تن که در خوش خواندنها بکار میبرند پس آنجناب فرمود که دروغ میگویند چه خدای عز و جل
میفرماید و ما خلقنا السماء والارض تا آخر این آیها ٥ این دو آیه در شأن فرشتگان نازل شده
میفرماید که وله و از برای اوست یعنی از برای خداست من فی السموات
والارض کسی که در آسمانها و زمین است و مثل این اول آیه در سوره بقره در آیة الکرسی گذشت
ومن عنده و کسی که نزد اوست یعنی فرشتگان قاضی گوید یعنی از برای اوست کسی که
نزد اوست پاکسانی که نزد او بلند مرتبه اند بلندی نمیجویند از عبادت او چنانکه میفرماید که لا یستکبرون
عن عبادته تکبر و بلندی نمیجویند از عبادت او و مثل این فقره در آخر سوره اعراف گذشت
ولا یستحسرون ٥ و مانده نمیشوند یعنی ضعف نمی یابند و ضعیف نمیشوند
یسبحون اللیل والنهار لا یفترون ٥ ٣٤ تسبیح میکنند شب و روز حال
آنکه سستی نمی یابند از تسبیح و این سخن قاضی است و روایات وارد شده که آنچه اعتقاد کرده اند
در باب هاروت و ماروت که دو فرشته بودند که خدای ایشان را چون عصیان بنی آدم بسیار شد
از فرشتگان برگزیده با دو فرشته دیگر بدنیا فرستاد و ایشان بزهره نام زنی مفتون گشتند شراب
خوردند و خون ناحق کردند و خدای آن دو را در بابل عذاب میکند و ساحران از ایشان دو فرشته
سحر می آموزند و خدای زهره را بستاره زهره مسخ کرد دروغ است چه آنکه ملائکه معصوم اند بلطف
خدای از کفر و قبایح محفوظند چه آنکه در سوره تحریم میفرماید که لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون

مایومرون

ما یؤمرون و بدلیل این دو آیه و آنجا که درین سوره می آید که بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم
بامره یعملون یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یشفعون الا لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون
و اگر خدای چنانکه میگویند آن سه فرشته را بر زمین فرستاده میبود ایشان را بر زمین خلیفه کرده
خواست بود پس ایشان در آن وقت مثل پیغمبران و ائمه خواستند بود آیا در انبیا و ائمه قتل ناحق و
زنا میباشد و خدای هرگز دنیا را از پیغمبری و نه از امامی که از بشر باشند خالی نگذاشته چه آنکه در سوره
یوسف فرموده که وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری پس آن آیه خبر داده است
خدای که نفرستاده است فرشتگان را بر زمین تا ائمه و حاکمان باشند و فرستاده نشده اند الا بسوی
پیغمبران و عرش هشت رکن دارد که هر رکنی از آنها چندان فرشته بر داشته که عدد ایشان را بجز
خدای نداند و چنانکه میفرماید که یسبحون اللیل والنهار لا یفترون فرشتگان بحکایت شب و روز تسبیح میکنند
و سست نمیشوند و اگر فرشته چیزی ادراک کند از آنچه برزبر و بست یک چشم زدن نمی باید
و میان عرش و ادراک جبروت و کبریا و عظمت و رحمت و قدس و در نسخه قدم و علمست
نیست بعد از آن و غیر آن سخنی و فرشتگان میخوابند و هیچ زنده نیست که نخوابد سوای خدای
و این منافات با این آیه که یسبحون اللیل والنهار لا یفترون ندارد چه آنکه نفسهای ایشان تسبیح است
و خدای رحیمها تا بیش از آسمانها آفرید بعد از آن روحانیان را بالدار آفرید که با آن بال پرواز میکنند
بهر جا که خدای خواهد و ساکن گردانید ایشان را در میان طبقات آسمانها و تقدیس خدای میکنند شب و روز
بعد از آن جن را در زمین روحانی بالدار آفرید و خلقت ایشان را پست تر از خلقت ملائکه آفرید و
در پرواز بمرتبه فرشتگان نرسیدند و ایشان را در میان طبقات هفت زمین و بالای آنها ساکن گردانید
تقدیس خدای میکردند شب و روز که سستی نمی یافتند بعد از آن نسناس را آفرید خلقت نسناس
از جن بد تر بود و روحانی بدون بال شبیه بخلقت جن و آدمی نیز نبودند و ساکن گردانید ایشان را
در میان زمین بر پشت زمین با جن و تقدیس خدای میکردند شب و روز که سستی نمی یافتند
بعد از آن اهل جابلقا و جابرسا را آفرید بر خلاف خلقت ملائکه و خلقت جن و نسناس که پرستش نمیکنند
غیر خدا را و کسب گناه و خطا نمیکنند و بیمار و پیر نمیشوند و نمیمیرند تا روز قیامت عبادت خدای
میکنند که سستی نمی یابند بعد از آن آدم را آفرید ٥ ازین جا تا آیه دوم و آنچه سوره مؤمنین که

ما اتخذ الله من ولد تا آخر آیه رد است بر ثنویه یعنی آنانکه بدو خدای قایلند و بر آنانکه بچند خدای قایلند

و آیهٔ چهارم در شأن محمد صلعم نازل شده میفرماید که أَمِ یعنی بلکه اتَّخَذُوا آلِهَةً

مِنَ الْأَرْضِ گرفته اند خدایانی که از زمین باشند گفته اند یعنی از اجناس زمین از سنگ و

چوب و غیر آن باشند هُمْ که ایشان یعنی آن خدایان يُنْشِرُونَ ۵ زنده میکنند

مردگان را یعنی نکردند آنها را خدایان و ایشان اگرچه صریح این سخن نگفتند لیکن دعوی خدایی از برای آنها

لازم دارد آنرا و این سخنان ازو منفی است لَوْ كَانَ فِيهِمَا اگر میبود در آن دو یعنی در

آسمان و زمین آلِهَةٌ خدایانی که یعنی إِلَّا اللَّهُ غیر الله لَفَسَدَتَا خدای

فاسد میشدند آن دو و این آیه و آیهٔ سورهٔ مؤمنین که ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من اله اذا

لذهب كل اله بما خلق ولعلا بعضهم على بعض یعنی نگرفته است خدای فرزندی و نیست با او

خدایی آنگاه میبرد هر خدایی آنچه را که آفریده بود و بلندی میجستی بعضی از ایشان بر بعضی رد است بر آنها

که قایلند بدو خدای و بر آنانکه قایلند بچند خدای چنانچه در اول سخن گفته شد پس میفرماید و خبر میدهد

که اگر میبود با او چند خدای یا دو خدای تنها و منفرد میبود هر خدایی بآنچه می آفرید و باطل میکرد هر یک کار

دیگری را و نزاع در میان بهم میرسید پس رد کرد خدای باین دو آیه اثبات چند خدای آفریننده را

بدلیل ممانعت ایشان یکدیگر را و بغیر آن گوییم یعنی بطلب بلندی و علو که در آیهٔ مؤمنین مذکور است

که ولعلا بعضهم على بعض و اگر چنان میبود و امر و خلق با هم میبود که این خلق میکرد و آن خلق میکرد

و این اراده میکرد و آن اراده میکرد ثابت میبود اختلاف و هر خدایی طلب بلندی و علو بر دیگری

و طلب غلبه از برای خود نموده هر یک بخلق خود مستقل میبودند پس هرگاه یکی از ایشان چیزی

اراده میکرد که انسانی بیافرید و دیگری میخواست که مخالفت وی کرده بهیمه بیافرید با یکدیگر اختلاف و

منازعت در یکحال میبودند و آن یعنی مضطر میساخت ایشان را بضدیت و اختلاف و فساد

پس آن خلق از هر دو بر نسبت و خواهش هر دو و اختلاف ارادهٔ هر دو انسان بهیمه میشد در یک حال

و چنین چیزی غیر موجود و از عظیم ترین محالات و هیچ اینها یعنی ضدیت و اختلاف و فساد و

که انسان بهیمه باشد معدوم است پس هرگاه این باطل باشد و میان ایشان اختلاف نباشد و خدایی

و سه خدای باطل و یگانه خدای ثابت و خدای یکی و تدبیر یکی و خلق متفق و بی تفاوت و نظام

عشر ٣

نمی گوید یعنی مه

باطل مه

مستقیم و تدبیر و صنع از برای که ثابت کرد پس خدای ظاهر کرده باین دو آیه از برای گوینده گان

این سخنان که خلق اصلاح نمی یابند الا بیک صانع و نیز دلالت میکند این تدبیر و ثبات و حکمت و

اتصال آن و تمامی صنع و قوام بعضی ببعضی و ثبات تقدیر بر یک صانع بکیفیت و اختلاف خواهشها

و ارادها دلالت میکند بر یک صانع و امام جعفر ع فرموده که بطبیب هندی که چه آنکه حواس او

ادراک خدای نمیکرد و منکر خدای بود و حیله میگوید که داخل و اگند گفتم که بعلامات روشن

و وجه واضح روشن ثابت شده که تدبیر کنندهٔ امور یکیست و اینکه اگر دو بایسته میبود در

این زمانها و دهرا اختلاف در تدبیر و امور نقیض یکدیگر میشد و بعضی موخر و بعضی مقدم و بعضی چیزها

که در زبر بود زیر و بعضی چیزها که در زیر بود زبر و چیزی طالع و ظاهر و چیز دیگر غایب گشته از وقت خود

بعقب می افتاد یا پیش میگرفت بچیزی که پیش از او بود میدانند دل آنها و این را که تدبیر کننده

چیزها آنچه از آن چیزها غایب و آنچه ظاهر گشته خدایست که اول و آفرینندهٔ آسمان نگاه دارنده

آن و روشن کنندهٔ زمین و گسترانندهٔ آن و صانع آنچه در میان آن دو است و آنچه شمردیم و آنچه بشمار

در نمی آید و همچنین دیدیم اختلاف و آمد شد شب و روز را که بر باب عادت و نوعی

واقع شده بطول بازگشتن کنند میشوند و بسیاری اختلاف و آمد شد تغییر نمی یابند و روز در نور

و روشنی خود و شب در سیاهی و تاریکی خود نقصان و کمی نمی پذیرند داخل میشود یکی در آن دیگر

بحالتی که کفو و قرین یکدیگرند در هنگامها و زمانها آنچه زیاد میشود از روز کم میشود از شب و آنچه زیاد میشود

از شب کم میشود از روز تا آنکه میرسند هر یک از آن دو بغایتی محدود و معروف در درازی و کوتاهی

بیک مرتبه و بیک راه با سکون آنانکه ساکن میشوند در شب و پراکنده شدن آنانکه پراکنده میشوند

در روز و پراکنده شدن آنانکه پراکنده میشوند در شب و سکون آنانکه ساکن میشوند در روز بعد از آن

گرما و سرما و آمدن یکی از عقب دیگری تا آنکه گرما سرما و سرما گرما میشود در وقت و موسم خود

آنها از آنجمله اند که استدلال میکنند بآن دلیل بر خدای سبحانه پس میدانند دل بعقل خود که تدبیر کننده

این چیزها خدای عزیز حکیمی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود و اینکه اگر با خدای سبحانه در آسمانها و

زمینها خدایان میبودند میبرد هر خدایی آنچه را که آفریده بود و بلندی و علو میجستند بعضی از ایشان بر بعضی

و هر کدام از ایشان فاسد میکردند امور را بر ضرر دیگری و همچنین شنیدی گویش آنچه را که خدای تدبیر کننده

غیر آن از مه

نازل ساخت از کتابهای خود بر زبان پیغمبران از برای تصدیق آنچه دلها ادراک کرده اند بعقلهای خود
و بتوفیق و عون و یاری خدای دلها را که خدای او لیست که شبیه و ضد و زن و شریک ندارد
و چشمها باو احاطه و وهمها ادراک او نمیکنند که چگونه است جهة آنکه او را چگونگی نیست و
چگونگی مگر از برای چگونه کرده شده که آفریده شده و صاحب حد و حدوث و تازه بهم رسیده باشد
غیر آنکه یقین حاصل میکنیم باینکه او بخلق وی شناخته شده و موجود است بدلیل صنع او و شریک
ندارد پس رسانید گوش آنچه را که شنید از زبان بگفتگوی پیغمبران بدل پس دانست دل بعقل خود
که اگر با خدای شریکی بودی ضعیف و ناقص بودی و اگر ناقص بودی خلق را نیافریده بودی و نیز هر آینه
مختلف و امور ناقص بودی بانقصی که متصف اند بآن خدایان متفرق و شریکان با ضررو
بتحقیق که آفریننده حواس مقرر گردانید از برای حواس دلی را که حجت گیرد بآن دل بر بندگان و گردانید
حواس را دلالت بر ظاهر که دل بسبب دلالت میکند بآن حواس بر آفریدگار رفعت شأنه پس چشم نظر بخلق
مختلف متصل بیکدیگر پس دلالت کرد چشم دل را بر آنچه دید و دل تفکر نمود تا آنکه دلالت کرد
او را چشم بر آنچه دید از ملکوت و ممالک آسمان و بلندی آن در هوا بدون ستونی که دیده شود و آنرا
نگاه دارد و موخر نمیشود یکمرتبه که منکشف شود و معدوم نمیگردد یکمرتبه که زایل گردد و فرود نمی آید یکبار
که نزدیک شود و بلند نمیشود یکبار که دور گردد و دیده نشود بدرازی مدت تغییری باید و از برای
اختلاف شبها و روزها مختلف نمیشود ناحیه از آن جبل بو بیرانی نمیکند و طرفی از آن خراب نمیگردد
با آنچه دید چشم از ستارگان متفرق روان که مختلفند بسبب سیرشان بدور گردن فلک و بنقل
گردانیدنشان در جاها روزی بعد از روزی و ماهی بعد از ماهی و سالی بعد از سالی بعضی از آنها تند رو
و بعضی کند رو و بعضی میانه رو بعد از آن بازگشتن و استقامت و رفتن بعرض و طول و نقاب در دل
نزد آفتاب تابان و ظاهر شدن آنها هرگاه آفتاب فرو رود و جاری شدن آفتاب و ماه و مدار آب
و عادت که تغییر نمی یابند در زمانها و وقتهای خودشان که میداند آنرا کسی که عارف باشد بحسابی
که وضع شده و امری که معلوم و دانسته شده است بحکمتی که میدانند آنرا صاحبان عقلها که غرضی
از حکمت نیست و نه از تفتیش و همها و نه گردانیدن فکرها پس میداند دل در آنکه چون دلالت کرد
او را چشم بر آنچه دید که این خلق و تدبیر و امر عجیب را صانعی است که نگاه میدارد آسمانرا که

منطبق

منطبق را از آنکه فرود افتد بر زمین و اینکه آنچنان کسی که مقرر گردانیده است در آن آفتاب و ستارگانرا
آفریننده آسمانست بعد از آن نظر کرد چشم بر آنچه بر داشته است زمین پس دلالت کرد چشم
دل را بر آنچه دید پس دل بعقل خود دانست که نگاهدارنده زمین که هموار ساخت از آنکه زایل شود یا
بهوا رود و حال آنکه آن نگاهدارنده موجی را که می اندازند با همه سبکی که دارد می بینند که بجای خود
می افتد کسی است که نگاه میدارد آسمانرا که بر بالای آن زمینست و اینکه اگر آن نبود فرو رفتن
زمین با آنچه بر بالای آنست از سنگینی آنها و سنگینی کوهها و مردم و درختها و دریاها و ریگها
پس دانست دل بدلالت چشم که تدبیر کننده زمین تدبیر کننده آسمانست بعد از آن شنید گوش
صدای بادهای سخت تند و بادهای نرم خوب را و دید چشم آنچه را که میکنند آن بادها از درختهای
بزرگ و خراب میکنند از بناهای محکم و میپاشند از ریگهای گران که خالی میکنند از آن ناحیه را
و میرسانند آنرا بناحیه دیگر بدون راننده که چشم آنرا ببیند و گوش از آن شنود بخبری از حواس
ادراک کرده شود و نیستند آن بادها بدنها که دست مالیده شود و نه حد و حدودی دارد که دیده شود
پس پنهان نکردند چشم و گوش و سایر حواس که دلالت کردند دل را که آنها را صانعیست و آن
پنهان نکردن نیست که دل تفکر میکند بعقلی که در وی است پس میداند که باد حرکت نمیکند از خود
و اینکه اگر خود متحرک بودی از حرکت باز نایستادی و بعضی را خراب نکردی که از بعضی در گذرد
و درختی را نکندی که درخت دیگر را در پهلوی آن واگذارد و بزمینی نرسیدی که از زمین دیگر بگذرد
پس چونکه دل در امور باد تفکر کرد دانست که آنرا حرکت دهنده است که میراند آنرا بهر جا که بخواهد
و ساکن میکند آنرا بهر جا که میخواهد و میرساند آنرا بهر کس که میخواهد و میگرداند آنرا از هر کس که میخواهد
پس چونکه دل نظر کرد بآن یافت باد را متصل با آسمان و آنچه در آسمانست از آیتها دانست که
تدبیر کننده که قدرت دارد که نگاه دارد زمین و آسمانرا آفریننده باد و حرکت دهنده آنست بهر جا
که خواهد و نگاهدارنده آنست چگونه که خواهد و مسلط کننده آنست بر هر کس که خواهد و همچنین دلالت
کردند چشم و گوش دل را بر این زلزله که واقع میشود و دانست بغیر چشم و گوش از حواس خود در هنگامیکه
که زلزله حرکت داد زمین را پس چونکه دلالت کردند حواس بر حرکت دادن خلق عظیم زمین
در ضخامت و گرانی و طول و عرض آن و آنچه بر بالای آنست از گرانی کوهها و آبها و مردم و

درخت و غیر آن و اینکه حرکت میدهد ناحیه را و باز میدارد حرکت دادن را از ناحیه دیگر و حال آنکه
زمین منتشر است گویم بعض اجزاء آن بیکدیگر التیام دارد چنانکه یک بدن شده و قطعات منفصل
بدون فاصله و وصل خراب میکند ناحیه را و بزمین فرو میبرد و سالم میگذارد ناحیه دیگر را پس دل
درانوقت میداند که حرکت دهنده آنچه حرکت داده است از زلزله نگاهدارنده آنچه نزیست که
نگاه داشته است از آن و اوست حرکت دهنده باد و نگاهدارنده آن و تدبیر کننده آسمان و زمین و
آنچه در میان آن دو است و اینکه اگر زمین لرزاننده خود بودی طور زلزله و حرکت نکردی و لیکن
آنچنان کسی که تدبیر زمین کرده و آنرا آفریده حرکت داده است از آن آنچه را که خواسته بعد از آن
نظر کرد چشم با تبهای عظیم از ابری که مسخر گشته است در میان آسمان و زمین بمنزله دود که هیچ
ندارد که دست مالیده شود مثل چیزی از زمین و کوهها در میان درختی در می آید و حرکت میدهد
از آن درخت چیزی را و نمی شکند از آن شاخی را و نمی پیچد از آن یک چیزی در میان سواران در می آید
و حایل میشود میان ایشان با تاریکی و ظلمت و کثافتی که دارد و بر میدارد از گرانی آب بسیاری
آن چنانکه قدرت بر وصف آن نیست با آنچه در آن است از صاعقه های هلاک کننده و برقهای درخشنده
و رعد و برف و تگرگ و یخ که شبنمی است که بسته شود چون برف و آنرا ابو صقیع و جلید
گویند چنانکه وهمها بوصف آن نرسد و دلها بعجایب آن پی نبرد و بدایت نیابد پس بیرون
می آید در هوا مستقل و خود سر ایستاده مجتمع میشود بعد از متفرق شدن آن و منفجر میگردد بعد از
بازداشته شدن آن و التیام می یابد بعد از زایل گشتن آن و بادها آنرا متفرق میسازند از همه
جهات تا آنجا که میرانند آنرا بادها باذن رب آن یکبار پایین می آید و یکبار بالا میرود حرکت
در میزند با آنچه در آن است از آب بسیار گرانی که هرگاه دفع میکند آنرا از آن دریاها میکرد و عبور میکند
بر زمینهای بسیار و شهرهای دور نقطه از آن کم نمیشود و قطره از آن نمی چکد تا آنکه میرسد بجایی
که فرجهای آن بشمار در نمی آید پس رها میکنند و فرو میفرستند آنچه را که در او است قطره بعد از
قطره و سیلی بعد از سیلی از پی یکدیگر بنا آنکه جمع آب میکنند آن قطرها و سیلها در برکهای
پر میکنند درها را و بلند میشوند در رودها و سیلها بر میشوند مثل کوهها حال آنکه پراکنده میشوند جاها را
سیلهای خود و کر کننده میشوند گوشها را بصداهای خود پس زمین با بر آنها آباد گشته سبز میگردد

بعد از آنکه

بعد از آنکه پر غبار و برنگ خاک بود و بی گیاه میشود بعد از آنکه تنگی و قحط بود که پوشیده شده است
بیابان زمین رنگها از گیاه و علف سبز پر زینت و لباس خوب از گیاههای رنگارنگ
و بیرون می آرند از آن زمین قوتها از برای معاش مردم و چارپایان پس چون ابر آب خود را
ریخت پراکنده و متفرق میشود و میرود بجایی که دیده نمیشود و در نمی یابند که کجا پنهان گشته پس
رسانید چشم آنرا بدل پس دل دانست که آن ابر اگر میبود دیگر نه پراکنده و آنچه وصف کردم
از جانب ابر بود بغیر ابر خود آن کارها کرده بود ضعف آن گرانه از آب بر غلبه شدت و اگر
ابر خود آن آب را رها میکرد و فرو میفرستاد در هزار فرسخ یا بیشتر برغلبه شدت و رها میکرد و
فرو میفرستاد در مسافتی نزدیکتر از آن و قطره بعد از قطره رها نمیکرد بلکه همه یکجا فرو میفرستاد
پس بناها را خراب و گیاه همه را فاسد میکرد و نمیگذاشت بسوی شهری که واگذارد نزدیکتر از آنرا
پس دانست دل و این دانش خواند وی را بقبول آنچه در آن تفکر میکرد پس چون دل بهم
آیتها را و قبول کرد از پیغمبران آنرا و اقرار بتوحید و یکتایی خدای نمود مثل اقرار ایشان هم از
کتاب خدای تصدیق کرد پیغمبران را با آنچه آورده بودند آنرا کتابها با آنچه خبر داده آمد از بعث و دوزخ
و بهشت و حساب و عذاب پس طبیب گفت آوردی برای من از ابواب لطیف آنچه
احدی غیر از تو برای من نیاورده بود بعد از آن امام ع سخنان در باطل کردن تجربه و تمکین نمودن آن
در علم نجوم و طب و اثبات آنکه آنها با علام خدای پیغمبر است و مردم آنها را از ایشان علم
فرا گرفته اند نه از غیر ایشان و نه بتجربه ذکر فرمود بعد از آن جهت تقویت مطلب فرمود که گفتم
مثلی برای تو بیان کنم خبر ده مرا از مردی که باغی عظیم احداث نموده و دیواری محکم بر آن بنا نهاده
بعد از آن در آن درختها کاشته و درندگان و مرغان و چارپایان در آن قرار داده که در آنها نفعها است
آیا نه صاحب باغ داناست با آنچه در آن باغ است و بنفع و ضرر آنچه در آن است نه غیر آن در باب
اطناب فرموده بعد از آن فرمود که بیا تا نظر و تفکر کنیم بعقلهای خود و استدلال کنیم بحواس خود که
آیا درست آفریننده این باغ را وقت نشده این درختها را و این چارپایان و مرغان و مردمی را
که جهت منافع آفریده که بیافرید این خلق را و بکار برد این درختها را در زمین غیر آنکه هرگاه خواهد او را
از آن منع میکند طبیب گفت سزاوار نیست که بوده باشد زمینی که آن باغ در آن آفریده شده

درختان دران کاشته شده مگر از برای آفرینندهٔ این خلق و ملک متصرف فیه او امام ع فرمود
که گفتم پس زمین نیز باید که از صاحب باغ باشد جهت آنکه این چیزها بیکدیگر متصل و چسبیده است
گفت در این شکی نیست گفتم پس خبر ده مرا و خود را نصیحت کن که آیا نمیدانند که این باغ
و آنچه در اوست از خلقت عظیم از آدمی و چهارپایان و مرغ و درخت و دواها و میوهها و غیر اینها
اصلاح نمیدهد آنرا مگر شرب آن از آب که چیزی نیست از برای چیزی الا آب گفت چنین است
گفتم آیا پس رای تو قرار میگیرد که باغ و آنچه در اوست از مخلوقات آفرینندهٔ آن کسی باشد و
آفرینندهٔ آب غیر او باشد که هرگاه خواهد منع آب از آن باغ کند و هرگاه خواهد آب را بر دهد
و باغ را ضرر صاحب باغ تباه کند گفت سزاوار نیست که بوده باشد آفرینندهٔ این باغ و این
خلق بسیار و نشانندهٔ این درختان مگر تدبیر کنندهٔ اول و سزاوار نیست که بوده باشد آن آب
از غیر وی گفتم آیا رای تو چنین است اگر از برای این آبها که در باغ جوشیده جایی نباشد که چون
از شرب باغ زیاد آید و آب راه جویند و فاضلاب بآنجا ریزند نه آنچه دران باغ است از حیوان
هلاک و تباه میشود چنانچه هلاک میشدند اگر باغ را آبی نمیبود گفت چنین است ولیکن باید
که این دریا را حبس کنندهٔ نباشد و خود همیشه بوده باشد گفتم پس اقرار کردی که اگر دریا
و ریختنگاه آبها نمیبود باغ تباه میشد گفت آری گفتم پس من ترا خبر دهم از آن بچیزی که یقین
حاصل کنی که آفرینندهٔ دریا آفرینندهٔ باغ است و آنچه در اوست از خلق و اینکه او گردانیده
دریا را ریختنگاه آبهای باغ با آنچه قرار داده است دران از نفعها برای مردم گفت بگردان کلام
بران صاحب لفظ چنانچه گردانیدی بر غیر آن گفتم آیا نمیدانند که زیاد میآید در دنیا
گفت بلی چنین است گفتم آیا پس هرگز دیدهٔ دریا را که زیاد شود در بسیاری آب و بارانها
بدرید بر حدی که همیشه بران بود یا آیا دیدهٔ که کم شود در کمی آب و سختی گرما و سختی قحط
آب گفت نه گفتم آیا پس سزاوار نیست که ادراک کند و دلالت نماید ترا عقل تو بر اینکه آفریننده
آن و آفرینندهٔ باغ و آنچه در باغست از خلق یکیست و اینکه اوست که حدی از برای او قرار داد
که تجاوز نمیکند از آن حد از برای بسیاری آب و نه از برای کمی آن و از جمله آنچه استدلال کرده میشود
بر آنچه میگوییم اینست که موجها می آرد برمثال کوهها که مشرف میشود بر صحرا و کوه پس اگر گرفته نمیشد

موجهای

موجهای آن و حبس کرده نمیشد در جاهایی که مامور گشته است بحبس شدن دران جاها دنیا را فرو
میگرفت تا آنکه هرگاه میرسید بجاهایی که همیشه بآن میرسید موجهای آن ذلیل و مشرف شدن
آن پست میگردد گفت آنچنانست که گفتی و برهانها و دلیلها برای من آوردی که قدرت بر انکار
آنها ندارم گفتم غیر آن می آرم برای تو چیزی که بدانی اتصال خلق را بیکدیگر و اینکه آن از تدبیر کننده
حکیم دانای قادر است آیا نمیدانند که شرب باغ اکثر از نهرها و چشمهها نیست و عظیمترین آنچه دران
میروید از دواها و میوهها که در باغست و معاش آنچه در اوست از چهارپایان و وحش و مرغ از جاهایی است
که چشمهها و نهرها دران نیست که آب نمیدهد آنرا مگر ابر گفت بلی چنین است گفتم آیا پس سزاوار است
که دلالت کند ترا عقل تو و آنچه ادراک کرده بحواسی که اعتقاد کرده که دانسته نمیشود چیزها مگر
بآنها که اگر نمیبود ابری که بر میدارد آبها را و میبرد بشهرها و جاهایی که شامل آنجاها نمیشود آب چشمهها
و نهرها و در آنجاها دواها و میوهها و درخت و مردم میباشند از غیر صاحب باغ نگاه میداشت ابر را
از باغ هرگاه میخواست و آفرینندهٔ باغ از بقاء خلق خود که آفریده بود فریب خورده بر آفریدگار
ترسان میبود که صاحب باران حبس کند آبی را که زندگانی نیست آفریدگار را الا بآن گفت آنچه
آوردی از دلیل واضح و بیکدیگر متصل است الا آنکه دوست دارم که حجتی بیاوری که یقین من زیاد
کرده و بآن از شک بیرون آیم گفت بیاورم انشاءالله تعالی آن حجت را از جهت اتصال آن
باغ و آنچه در اوست از چیزها تا آسمان تا بدانند که آن تدبیر علیم حکیمی است گفت چگونه می آری
حجتی که ببرد از من شک را از جهت گفتم در آنچه مینمایم بتو در جهت از محکم بودن صنع و از نزدیکی
که تالیف یافته و اتصال میان رگهای آن تا شاخهای آن و احتیاج بعضی از آن بعضی تا آنکه
بآسمان متصل گردد گفت اگر آنرا بمن بنمودی شک نمیکنم گفتم آیا نمیدانند که جهت درو زمین است
و رگهای آن تالیف یافته است بیخی و آن بیخ متعلق است بساقی و ساق متصل است بشاخها
و شاخها متصلند بشاخهای کوچک و شاخهای کوچک منتظمند بغلافهای شکوفه و برگ و
لباس همه اینها برگست و جمیع اینها متصلند بآنکه نگاه میدارد آنها را از گرما و سرمای زمان
گفت اما جهت اتصال پوست و رگها و برگها و جای رستن آن از زمین بر من ظاهر شده و گواهی
میدهم که آفریدگار آنها یکیست که شریک او نمیشود در آفریدن آنها غیر او جهت محکم بودن صنع و

متصلند بهوا و جواهر

متصل بودن خلق و ایتلاف و جمیع تدبیر و محکم بودن تقدیر گفتم اگر بتو بنمایم ایتلاف تدبیر را بحکمت و محکمی حال انکه معتدل باشد بصنعت محتاج باشند بعضی ازان بعضی متصل باشند زمینی که
بحیله ازان بیرون آمده در همه حالات ایا اقرار میکنی با فرمنده آن گفت دران هنگام شکی در نماند
خدای نماند گفتم پس بفهم و درباب آنچه را که وصف میکنم برای تو ایا نمیبینی که زمین متصل است
بحیله تو و حیله تو متصل است بخاک و خاک متصل است بگرما و سرما و گرما و سرما متصل است
بباد و باد متصل است با ابر و ابر متصل است بباران و باران متصل است بزمانها و زمانها متصلند
باقتاب و ماه و آفتاب و ماه متصلند بدور گردن فلک گویم بعضی فلکها که قبه بنی ادم است از
آسمان اول و زمین و فلک متصل است بمیان آسمان و زمین که صنعت ظاهری و حکمت روشن است
و تالیف و تدبیر محکمی است همه اینها متصل بمیان آسمان و زمین که نمی باشند بعضی مگر بعضی و
یکی ازانها از جای خود موخر نمیگردد و اگر موخر گردد از جای خود هلاک میشوند جمیع آنانکه در زمین هستند
از مردم و درو ییدنیها گفت اینها علامتهای ظاهر و دلیلهای روشن اند بعد ازان امام ع فرمود
که پس دانسته شد که خدای بر و بحر و آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است یکتای حی قیوم تدبیر
کننده حکیمی است و اگر غیر او بودی چیزها مختلف شدی طبیب گفت مرا از شک بیرون آوردی
و مرا در حدی گذاشتی که قدرت ندارم بر بیرون رفتن از سخن تو دران حد الا آنکه مکروه دارم
داخل شوم در چیزی که ندانم و اقرار کنم بچیزی که نشناسم امام ع فرمود که گفتم آن عجب است گفت
خلاف مردم در صانع تو میگوید که صانع یکیست و دیگران میگویند که دو است و دیگران میگویند که
سه و بیشتر ازانست گفتم خبر ده مرا که خدایان متفرق بهترند یا یک خدای گفت آنچه علم من بآن رسید
خدایان متفرق مثل پادشاهان اند که مخالفت با یکدیگر کنند گفتم خبر ده مرا که عبادت یک خدای آسانتر است
از عبادت دو خدای و طلب رضای یک خدای آسانتر است از طلب رضای دو خدای و لیکن
چگونه بدانم حقیقت آنچه را که درست است که خدا یکیست و بطلان آنچه غیر تو دعوی میکنند که
بیشتر ازانست و من مکروه دارم که داخل شوم در امری و دینی مگر بعد از هدایت کردن و اینکه دل
من قبول کند حجتی را مگر بعد از حاصل شدن یقین و بعد از بیرون آمدن من از جهالتی که مرا تو شناسانیده
و گمراهیی که مرا فرو گرفته گفتم آنچه بیرون می آرد ترا از جهالتی که ترا فرو گرفته مذهب شبهه است که ترا

و دیگری

پوشانیده گویم شبهه قومی اند که شبیه از برای خدای قرار میدهند گفت چگونه آن را ابطال کنم
گفتم ترا حکم میکنم میان من و صاحبان خدایان متفرق و حکم ترا جایز میگردانم گفت ایا من قدرت
دارم بر جدا کردن و قطع و فصل حکم میان شما و حال آنکه همه شما مدعی دیگرید گفتم ایا نمیدانند
که ما همه خصمانیم درباب آنچه در دست هر طایفه از ماست گفت بلی چنین است گفتم پس از طایفه
از ما بپرس از دعوی وی و حکم کن بآنچه عدل میدانی گفت من بران قدرت دارم گفتم ایا نمیدانی
که من دعوی یک خدا کرده ام و خصمان من دعوی خدایان کرده اند گفت بلی چنین است گفتم ایا
سزاوار نیست ترا که اگر من انکار کنم آنچه را که ایشان دعوی میکنند با ایشان انکار کنند آنچه را
که من دعوی میکنم که از ما بینه و گواه و دلیل و برهان طلب کنی گفت بلی چنین و این انصاف است
گفتم ایا رای تو چیست اگر ایشان همه اقرار کنند بیکی ایا ازین بر دعوی من طلب بینه میکنی
چه حاجت بآن دارم و حال آنکه خصمان تو اقرار بحق تو کرده اند گفتم ایا رای تو چیست اگر اقرار
کنم از برای ایشان بعضی از حق ایشان ایا از ایشان طلب بینه میکنی بآنچه من اقرار کرده ام بآن گفت
اگر از تو بینه طلب میکردم با وجود اقرار ایشان از ایشان نیز بینه طلب میکردم با وجود اقرار تو گفتم
نمیدانند که سخن من اینست که خدای من یکیست گفت بلی چنین است گفتم ایا نمیبینی که خصمان
اقرار بیکی من دارند و آن خدا نیست که نیست خدایی غیر او و با او غیر او را اقرار میدهند که
بلند است او از آنچه میگویند بلندی بزرگی پس چاره نیست ازانکه حکم کنی از برای من بیکی
همه قوم از برای من بآن اقرار کرده اند چه آنکه میدانند که دو بودن همه نمی باشد و اینکه یکی بودن
میباشد گفت گواهی میدهم که تو راست میگوید و من گواهی میدهم که نیست خدایی الا خدای و اینکه
محمد بنده و پیغمبر اوست و اینکه قیامت می آید و شکی در آن نیست و اینکه خدای بر می انگیزد آنها را
که در قبرها اند برین اعتقاد زندگانی میکنم و برین اعتقاد میمیرم انشاء الله تعالی و اسلام آورد طبیب گفت
چگونه جایز است که نامیده شوند مردم بنامهای خدای امام ع فرمود که خدای عز و جل مباح گردانیده است
از برای مردم نامها را و بخشیده است آنها را بایشان و گوینده از مردم میگوید از برای یکی واحد و میگوید
که خدای واحد است و میگوید قوی و خدای قوی است و امثال آن پس کسی که از برای آدمی واحد
گوید این از برای او نامی است و او را شبیهی هست و خدای واحد است و آن از برای او نامی است

چیزی او را شبیه و همانند یکی نیست و نامها دلالت نیست بر صاحب نام جهت آنکه میبینیم آدمی را واحد و
خبر میدهیم که واحد است مگر جهت آنکه منفرد است پس دانسته شد که آدمی بالذات واحد نیست در معنی
جهت آنکه اعضای او مختلف است و اجزاء او مساوی نیست و گوشت او غیر خون وی و غیر استخوان
او غیر پی وی و موی او غیر ناخن وی و سیاهی او غیر سفیدی وی است و همچنین سایر خلقت و
آدمی واحد است در اسم و واحد نیست در معنی و خلقت پس هر گاه گفته شود از برای خدای وی
واحدی است که واحدی غیر او نیست جهت آنکه اختلاف در وی نیست گوییم که یکتا باید خدای
در سوره بقره در آیه الها واحدا و نحن له مسلمون و کلمه لا اله الا هو در آیه و الهکم اله واحد لا اله الا هو
گذشت و این آیه و آیه مذکوره سوره مؤمنین دلالت میکنند بر علم خدای بآنچه نشده است از چیزها
که اگر میشد چگونه میشد چنانچه میفرماید که لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا و میفرماید که و لعلا بعضهم علی
بعض و حکایت از قول اهل دوزخ کرده در سوره فاطر میفرماید که و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه یعنی
و اگر بازگردانیده میشدند کافران بدنیا عود میکردند بآنچه نهی کرده شده بودند از آن پس میداند
خدای آنچه را که نشده است که اگر میشد چگونه میشد بعد از آن خدای سبحانه خود را از آنچه وصف میکنند
پاک گردانیده درین آیه میفرماید که فسبحان الله پس پاک است خدای و معنی سبحان الله در سوره
بقره که سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا گذشت رب العرش عما یصفون ۵ که پروردگار و
آفریننده عرش است از آنچه وصف میکنند و در آیه مذکوره سوره مؤمنین میفرماید که سبحان الله عما یصفون
و عرش را در قرآن معنیهای مختلف است پس درین آیه و در سوره زخرف رب العرش عما یصفون
یعنی رب وحدانیت از آنچه وصف میکنند و در سوره توبه و مؤمنین و نمل رب العرش العظیم یعنی
رب ملک عظیم و در سوره طه الرحمن علی العرش استوی یعنی خدای بر ملک احاطه کرده و آن ملک
در چیزها چه قومی وصف کردند او را بدو دست و گفتند که ید الله مغلولة یعنی دستهای خدای بسته است
و قومی وصف کردند بدو پای و گفتند که خدای پای خود را بر سنگ بیت المقدس نهاده و از آنجا
بآسمان رفت و وصف کردند بسر انگشتان و گفتند که محمد گفت که سردی سر انگشتان خدای را
که بر دل من رسید یافتم پس از برای این صفتها فرمود که رب العرش عما یصفون یعنی خدای رب
مثل بلندتر است از آنچه بآن تمثیل میکنند او را و خدا راست مثل بلندتر و چیزی شبیه او نیست

وصف و توهم کرده نمیشود و او راست مثل اعلی یعنی بلندتر که در سوره نحل میفرماید که و لله المثل الاعلی
و اما آنکه فواید علم از جانب خدای بایشان داده نشده وصف کرده‌اند خدا را جهت تزیین مشرکان
تشبیه کرده‌اند او را بآنچه متشابه بود از ایشان در آنچه جاهل و نادان بودند در آن و از این جهت در سوره
بنی اسرائیل فرموده که و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا یعنی داده نشده اید شما از علم مگر اندکی پس خدا را
شبه و مثل و برابر نیست و او راست بهترین نامها که بآن نامها نامیده نمیشود غیر خدای و آن
نامهاست که وصف آن در سوره اعراف کرده که و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون
فی اسمائه جهلا بغیر علم یعنی خدا راست بهترین نامها پس بخوانید او را بآنها و بگذارید آنانرا که الحاد
میورزند در نامهای او از روی جهل بی علمی پس کسی که الحاد میورزد در نامهای خدای بی علمی شرک
میورزد در حال آنکه نمیداند و کفر میورزد با و گمان میبرد که خوب میکند و از این جهت در سوره یوسف
میفرماید که و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون یعنی ایمان نمی آرند بیشترین ایشان بخدای مگر
آنکه ایشان مشرکانند پس ایشان آنانند که الحاد میورزند در نامهای خدای بی علمی و آن نامها را میگذارند
در غیر موضع خود پس بدانکه عرش در وصل منفرد از کرسی است جهت آنکه هر دو دو بابند از بزرگترین
ابواب غیبها و هر دو دو غیبند و هر دو در غیب قرینند جهت آنکه کرسی باب ظاهر است از غیب که
مبدعات از آن طلوع میکنند و از وست همه چیزها و عرش باب باطن است که علم چگونگی و کون
یعنی موجود بودن و قدر و حد و این یعنی کجا بودن و مشیت و اراده و علم لفظها و حرکتها و ترک و علم
و بدا از آن فراگرفته میشود پس آنها دو باب قرین یکدیگرند جهت آنکه ملک عرش سوای ملک کرسی
و علم آن غیب‌تر است از علم کرسی پس از این جهت در سورهای مذکوره فرموده که رب العرش العظیم یعنی
صفت آن عظیم‌تر از صفت کرسی است و هر دو در آن قرین یکدیگرند و در فضل همسایه کرسی است جهت
آنکه علم چگونگی در آن و در نیست ظاهر از ابواب بدا و کجا بودن و حد بستن و گشادن آن هر دو
همسایه اند یکی حامل دیگری در ظرف گوییم یعنی در احاطه یعنی عرش بر گرد کرسی گردیده و با آنچه
احاطه او کرده بعد از آن خدای عز و جل قطع حجت خلق کرده میفرماید که لا یسأل پرسیده نمیشود
خدای عما یفعل از آنچه میکند چنین گوید جهت عظمت و قوت پادشاهی و منفرد بودن
او بالوهیت و هم و ایشان یعنی بندگان یسألون ۵ پرسیده میشوند

نهی کوید جهة آنکه بندگان و بنده که گناه کنند و در روایتها وارد شده که حق تعالی فرموده که ای فرزند آدم
باراده من خواستی بهر خود آنچه خواستی و بقوت من ادای واجبات من کردی و بنعمت من
قوت بر عصیان من یافتی ترا شنوا و بینا و صاحب قوت کردم آنچه رسید بتو از حسنه و
نیکویی از خداست و آنچه رسید بتو از سیئه و بدیها از تست چرا که من سزاوارترم بحسنهای تو از تو
و تو سزاوارتری بسیئهای خود از من گناهانرا بقوتی که من بتو داده ام کردی و اینهمه جهت آنست
که هر چه کنم کسی از من نمیتواند پرسید که چرا چنین کردی و من از همه کس میپرسم و از امام جعفر علیه السلام
از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که میبینیم بعضی اطفال مرده متولد میشوند و بعضی ناتمام از شکم می افتند
و بعضی کور و گنگ و کر متولد میشوند و بعضی بزمینی که آمدند همانساعت میمیرند و بعضی باقی میمانند
تا بحد احتلام و بلوغ و بعضی عمر میکنند تا آنکه پیر میشوند آن چگونه و وجه آن چیست فرمود که حق تعالی
سبحانه اولی است بآنچه تدبیر میکند از امور خلق خود و او آفریننده و مالک ایشانست پس کسی را
که منع کند از عمر یا فیض منع نکرده است او را اگر از چیزی که نبود از برای او و کسی را که عمر داد و عطا
نکرده است او را اگر چیزی که نبود از برای او پس خدای تفضل میکند بآنچه عطا میفرماید و عدالت
میکند در آنچه منع میفرماید پرسیده نمیشود از آنچه میکند و ایشان پرسیده میشوند فرمود جهة آنکه وی
نمیکند مگر آنچه حکمت و صواب و درست در وی میکند جبار و واحد قهار است و کسی که بیابد
در نفس خود نتیجه سخنی از آنچه حکم کرده است کافر شده و کسی که انکار کند چیزی را در افعال او مشرک شده
و از امام جعفر علیه السلام پرسیدند که چگونه گردید امامت در فرزندان حسین نه در فرزندان حسن و حال آنکه
هردو فرزندان پیغمبر صلعم و نواسهای او و سید جوانان اهل بهشت بودند فرمود که موسی و هارون
هردو پیغمبران مرسل بودند و برادر بودند و خدای عز و جل گردانید پیغمبری را در صلب هارون نه در صلب
موسی و کسی را نمیرسد که بگوید که چرا چنان کرد و امامت خلافت خداست در زمین خدای و
کسی را نمیرسد که بگوید که چرا گردانید او را در صلب حسین نه در صلب حسن جهة آنکه خدای تبارک و تعالی
حکیم است در افعال خود پرسیده نمیشود از آنچه میکند و ایشان پرسیده میشوند و امام زین العابدین علیه السلام
در باب مسخ شدن قومی از بنی اسرائیل که تجاوز کردند از امر خدای در باب روز شنبه فرمود که
خدای مسخ کرد آن جماعت را جهة شکار ماهی پس چگونه میبینی که بوده باشد نزد خدای عز و جل حال آنکه

کشتند

کشتند اولاد پیغمبر را و دریدند پرده حرم او را اگر چه خدای ایشانرا در دنیا مسخ نکرد اما آنچه مهیا
کرده شده است از برای ایشان از عذاب در آخرت اضعاف اضعاف آن مسخ است
گفتند یا ابن رسول الله ما این حدیث را از تو شنیدیم بعضی ناصبیان گفتند که اگر کشتن حسین
باطل میبود آن عظیمتر از شکار ماهی در روز شنبه میبود و خدای بر قاتلان او غضب نکرد چنانکه
بر شکارکنان ماهی غضب کرد فرمود که باین ناصبیان بگوی که اگر چه گناهان ابلیس عظیمتر از گناهان
آنان بود که باغوای او کفر ورزیدند خدای سبحانه هلاک کرد آنانرا که خواست از ایشان مثل قوم
نوح و فرعون و هلاک نکرد ابلیس را و حال آنکه او اولی بود بهلاک پس چه جهت داشت که
هلاک کرد آن جماعت را که گناهان مهلک ایشان کمتر از ابلیس بود با وجود اختیار کردن او
کشف گناهان خسارت رساننده را الا آنکه خدای عز و جل حکیم و تدبیر او و حکمت او در باره کسی که
هلاک میکند او را و در باره کسی که باقی میگذارد او پس همچنین اند آن جماعت که شکار ماهی در روز شنبه
کردند و آن جماعت که حسین علیه السلام بقتل رسانیدند میکند خدای در باره هردو فرقه آنچه دانسته میشود
بتحقیق که خدای اولی است بصواب و حکمت پرسیده نمیشود از آنچه میکند و بندگان او پرسیده
میشوند بعد از آن فرمود که آن جماعت که تجاوز کردند از امر خدای در باب روز شنبه اگر در شکار
که قصد افعال قبیح خود میکردند از خدای بجاه محمد و آل پاک او درخواست میکردند که نگاه دارد ایشانرا
از آن نگاه میداشت ایشانرا و لیکن خدای عز و جل الهام نکرد بایشان آنرا و همچنان نهی کنندگان
از قتل حسین اگر از خدای بجاه محمد و آل پاک او درخواست میکردند که نگاه دارد ایشانرا از آن نگاه میداشت
و لیکن خدای عز و جل الهام نکرد بایشان آنرا و توفیق آن بایشان نداد پس جاری شد معلومات
در باره ایشان بنحوی که خدای نوشته بود در لوح محفوظ و امام جعفر علیه السلام فرموده که حق تعالی دوست دارد
که شناخته شود مردان و اطاعت کرده شود باطاعت ایشان پس ایشانرا گردانید راه و وجه
خود که از آن بوی میرسند و از بندگان جز این قبول نمیکند و کسی از خدای نمیتواند پرسید از آنچه
میکند و او از همه کس میپرسد پس حق تعالی در سوره نسا فرموده که من یطع الرسول فقد اطاع الله
پس اگر کسی گوید که نماز و زکوة و حج و غیر اینها نیستند جز آن مردان راست گفته باشد جهة آنکه آنها
فرع و ایشان اصلند که آن فرعها از آن اصل استنباط شده پس کسی که عمل بآن فرعها کند و ایشانرا

از و قبول نخواهد بود و کسی که برعکس این کند اطاعت ایشان نکرده خواهد بود و همچنین شراب و قمار و سایر
فاحشها فروع دشمنان ایشان اصلیند که آن فرعها از اینها مستنبط شده پس اگر گفته شود که
آن فرعها هم از آنها اندراست باشد و امام محمد باقر ع فرموده که چون خدای طینت و گل مومن و
کافر را بر گرفت آنها را بیکدیگر آمیخت پس مومن کسب گناهان از کافر کرد و کافر کسب حسنها از مومن
نمود پس خدای روز قیامت رد میکند حسنهای کافر را بمومن جهة آنکه آنها را از وی کسب کرده بود
از آمیخته شدن طینت او با طینت مومن و رد میکند گناهان مومن را بکافر جهة آنکه آنها را از وی
کسب کرده بود از آمیخته شدن طینت او با طینت کافر قسم بخدای که این حکم جدا کنندهٔ حق
و باطل و حکم قاطع و عدل ظاهر بینست پرسیده نمیشود خدای از آنچه میکند و پرسیده میشوند ایشان
این از جملهٔ حکم ملکوت یعنی حکم خدا و پیغمبران خدا و قصهٔ خضر و موسی است که در وقتی که موسی با وی
رفاقت کرد خضر گفت که انک لن تستطیع معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا یعنی تو هرگز
استطاعت و توانائی نخواهی داشت با من صبری و چگونه صبر میکنی بر چیزی که احاطه نکرده بآن
خبری و موسی انکار کرد بر خضر و رسوا شمرد کارهای او را تا آنکه خضر بوی گفت که یا موسی ما فعلته
عن امری یعنی نکردم من آنرا از امر خود و نکردم آنرا الا بامر خدای عز و جل این قرآنست که خوانده میشود
و خبریست که روایت شده است از خدای عز و جل کسی که حرفی از اینها را رد کند شرک ورزیده و
بر خدای رد کرده باشد پس بدل میکند خدای گناهان شیعهٔ آل محمد ص را بحسنها و حسنهای دشمنان
ایشانرا بگناهان میکند خدای آنچه میخواهد و حکم میکند آنچه اراده میفرماید نیست کسی که حکم او را بعقب برد
و قضا او را رد کند پرسیده نمیشود خدای از آنچه میکند و ایشان پرسیده میشوند این از جملهٔ علم
باطن پنهان خدای و از سر مخزون و ثبت و چون خدای اراده فرمود که آدم را بدست خود بیافریند
و آن بعد از گذشتن هفت هزار سال از خلق جن و نسناس بود گفت یعنی بفرشتگان در سورهٔ حجر
که انی خالق بشرا من صلصال من حماء مسنون فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین
یعنی بتحقیق که من آفریننده ام بشری یعنی آدمی از گل خشکی یعنی از آب و گل خشک شده که چون
چیزی بران زنند صدا کند از گل تغییر یافته شده طعم و بوی آن پس هرگاه بسازم او را و دم
در وی از روح خودم پس بیفتید از برای او سجده کنندگان و این تقدمه بود از خدای بسوی فرشتگان

در بارهٔ آدم و حجتی بود از خدای بر ایشان پیش از آنکه او را بیافرید پس خدای مشت آب خوش گوارا
خوشی بدست راست خود که هر دو دست او راست است بر داشت و آنرا گلی ساخته در کف خود
خشک و بسته گردانید آنگاه وی را گفت که از تو می آفرینم پیغمبران و بندگان صالح و ائمهٔ هدی و آنانرا
که بهشت دعوت میکنند و تابعان و پیروان ایشانرا که تا روز قیامت آیند و باک ندارم و کسی
از آنچه میکنم از من نمیتواند پرسید که چرا چنین کردی و من از همه کس میپرسم و شرط بدا از برای خود
در بارهٔ ایشان نکرد بعد از آن مشت دیگر از آب تلخ و شور بر داشت و آنرا گلی ساخته در کف خود
خشک و بسته گردانید آنگاه وی را گفت که از تو می آفرینم جباران و فرعونان و سرکشان و برادران
شیاطین و آنانرا که بآتش دوزخ دعوت میکنند و پیروان و شیعیان ایشانرا که تا روز قیامت می آیند
و باک ندارم و سؤال کرده نمیشوم از آنچه میکنم و ایشان سؤال کرده میشوند و شرط بدا در بارهٔ ایشان
کرد بعد از آن هر دو آب مذکور را در کف خود بهم آمیخته هر دو را با هم گلی ساخته خشک کرد آنگاه
هر دو را در برابر عرش بدست برگردانیده ریخت و آن هر دو گل صاف بود بعد از آن آدم را
آفرید و ملائکه را بسجدهٔ او امر فرمود و هم آنجناب فرموده که خدای سبحانه با آدم ع گفت من نه بنا
قادرم و مراست که امضا کنم جمیع آنچه را که تقدیر کرده ام بر نحوی که تدبیر کرده ام و مراست که تغییر دهم
از آن آنچه را که خواسته ام بنحوی که خواسته ام و مقدم سازم از آن آنچه را که موخر داشته ام و موخر
دارم از آن آنچه را که مقدم داشته ام و منم کنندهٔ آنچه اراده میکنم پرسیده نمیشوم از آنچه میکنم و من
میپرسم از خلق خود از آنچه ایشان میکنند و امام جعفر ع فرموده که چون خدای ارادهٔ ساختن کعبه نمود
بعد از آنکه آدم و حوا از بهشت فرود آمده بودند بجبرئیل وحی فرستاد که نزد آدم و حوا فرود آی و ایشانرا
از جای بنهای کعبه دور کن آدم گفت ای جبرئیل آیا بغضبی از جانب خدای مارا نقل و از یکدیگر جدا
فرمودی یا برضایی و تقدیری که بما شده گفت نیست آن بغضبی از خدای بر شما ولیکن خدای
پرسیده نمیشود از آنچه میکند و امام رضا ع فرمود که ایزد تعالی وحی فرستاد به پیغمبری که خبر ده فلان پادشاه را
که من در فلان وقت او را میمیرانم آن پیغمبر نزد پادشاه رفته او را خبر داد و پادشاه بر بالای تخت خود
دعا کرد تا آنکه از تخت افتاد و گفت یا رب موخر ساز و مهلت ده مرا تا طفل من جوان شود و کار خود را
کار من کند پس حق تعالی بآن پیغمبر وحی فرستاد که نزد فلان پادشاه رو و او را اعلام کن که من اجل او را

فراموش فرمودم و پانزده سال عمر او را زیاد کردم آن پیغمبر گفت که یارب تو میدانی که من هرگز دروغ
نگفته‌ام پس حق تعالی بوی وحی فرستاد که نیستی تو الا بنده مأموری این پیغام را با او برسان
پرسیده نمیشود از آنچه میکند أَمِ یعنی بلکه اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً
گرفته اند غیر از خدای خدایان یعنی بگیرند قمی گوید مکرر کرد خدای این کلمه را جهت آنکه کفر ایشان را
عظیم شمرد قُلْ بگوی ای محمد هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ که بیارید حجت و دلیل خود را بر آن
هَٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي این ذکر کسی که با منست و ذکر کسی
که پیش از منست قمی گوید یعنی از کتابهای آسمانی پس نظر کنید که آیا می یابید در آنها الا امر بیکتایی
خدای و نهی از شرک و ذکر من معی علی ع است و ذکر من قبلی پیغمبران و اوصیا عم اند و وارد شده
که ذکر من معی یعنی خبر من و ذکر من قبلی یعنی خبر ایشان و در روایت شده که ذکر من معی یعنی آنچه شونده است
و ذکر من قبلی یعنی آنچه شده است و علی ع فرمود که داده شده است علم پیغمبران و علم اوصیا و علم آنچه
شونده است تا روز قیامت پیغمبر ص بعد از آن گفت ع که میگوید خدای پیغمبر خود ص که هذا ذکر من معی
و ذکر من قبلی بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ بلکه بیشترین ایشان نمیدانند حق را
قمی گوید که و تمیز نمیکنند میان حق و باطل فَهُمْ مُّعْرِضُونَ ۵ پس ایشان اعراض کنندگانند
قمی گوید یعنی از یکتا دانستن خدای و پیروی پیغمبر جهت عدم علم وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ
مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ۵ ه
و نفرستاده ایم ما از پیغمبری مگر آنکه وحی فرستاده ایم بسوی او که بتحقیق که نیست خدایی مگر من
پس عبادت کنید مرا ۵ از پنج آیه چهار آیه اول در شان ترسا و یهود و غالیان کو نیم و در شان
آنانکه گفتند که فرشتگان دختران خدایند و در شان فرشتگان و پیغمبران و اولیاء خدای و پیغمبران
و آیه آخر در شان علی ع و غصب امامت او نازل شده میفرماید که وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا
و گفتند که گرفته است رحمن فرزندی این آن سخنی است که ترسایان گفتند که عیسی پسر خداست و
یهودان گفتند که عزیر پسر خداست و آنچه مردم در شان ائمه ع گفتند کو نیم و آنچه گفتند که فرشتگان
دختران خدایند سُبْحَانَهُ پاکست او یعنی رحمن از آنچه میگویند بَلْ عِبَادٌ بلکه بندگانند
قمی گوید از آن جهت که آفریده شده اند و فرزندان نیستند مُّكْرَمُونَ ۵ اکرام کرده شده

قمی گوید یعنی مقرب یعنی آن جماعتی که دعوی و اعتقاد کرده اند مردم که آنها فرزندان خدایند بندگان خدا اند
اکرام کرده شده و جواب آن جماعت که آن دعوی و اعتقاد کرده اند و رد خدای بر ایشان در آیه
سوره زمر است که لو اراد الله ان یتخذ ولدا لاصطفی مما یخلق ما یشاء سبحانه هو الله الواحد القهار
یعنی اگر اراده کرده بود خدای که بگیرد فرزندی بر میگزید از آنچه آفریده است آنچه میخواست منزه است او
یعنی خدای او خدای یکتای قهار است و امام رضا ع فرمود که کسی که امیر المؤمنین را از حد بندگی در گذرانید
وی از جمله غضب کرده شدگان و گمراه شدگان است که در آخر سوره فاتحه مذکور است که غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین و امیر المؤمنین ع گفت که مگذرانید ما را از حد بندگی بعد از آن بگویید آنچه خواهید
و غلو مکنید و پرهیز کنید از غلو مثل غلوی ترسایان که من از غلو کنندگان بیزارم چه ایشان یافتند عیسی را
بنده‌ای که کرم داشته بود او را خدای جهت آنکه ظاهر کند فضیلت او را و برپای دارد حجت او را بر اهل
آفریدگار را ایشان نزد ایشان کوچک نمود از آنکه مطیع بنده خود کرد اند و عیسی را بزرگ شمردند از آن
او را خدا پدید پس نامیدند او را بغیر نام وی یعنی نام خدا بر وی نهادند پس اجتناب و تبرا نمایند او
از اهل محبت او و شیعیان او نهی کردند ایشان را و گفتند که ای جماعت مطیع و فرزندان او بندگان
مکرم خدای و آفریده شدگان و تدبیر کرده شدگانند قدرت ندارند مگر بآنچه خدای رب العالمین ایشان را
قدرت دهد و مالک چیزی نیستند مگر آنچه خدای ایشان را مالک آن کرد اند مالک نیستند ایشان را
نه زندگانی را و نه برانگیختن خلق را از قبرها و نه بست و گشادی را و نه حرکت و سکون را الا آنچه خدای
قدرت دهد ایشان را بر آن و راه دهد خدای بر ایشان و شان آفریدگار ایشان والا ترست از صفات
حادثان و بلندترست از صفات صاحبان حد و حدود و کسی که ایشان را یا یکی از ایشان را خدایان گرد
غیر از خدای از کافران باشد و از راه راست گم گشته باشد پس قوم ابا نمودند و قبول نکردند الا آنکه
امتداد در طغیان و تجاوز از حد و عصیان و غلو در کفر خود حال آنکه حیران بودند در امر و تردد در کفر
و کفر پس باطل شد آرزوهای ایشان و خسارت یافت مطالب ایشان و هیچ مانند در عذاب ابد
و امام جعفر ع این آیه را خواند و اشاره بسینه خود فرمود کو نیم یعنی ماییم بندگان مکرم و گفت که
لَا يَسْبِقُونَهُ که پیشی نمیگیرند او را یعنی رحمن را بِالْقَوْلِ بسخن قمی گوید یعنی نمیگویند چیزی را
تا آنکه خدای آن را گوید چنانچه عادت بندگان ادب آموخته است وَهُمْ بِأَمْرِهِ و ایشان بفرمان او

خمس
پیش از تو ه

اتخذ

هز

بامراو یعنی بامر رحمن یَعْمَلُونَ ۵ عمل میکنند قمی گوید یعنی هرگز کاری نمیکنند تا خدای امر نکند
ایشان را بآن مفضل گوید که من وقاسم شریک من ونجم بن حطیم وصالح بن سهل در مدینه در الوهیت
بحث میکردیم گوییم یعنی در الوهیت امام جعفر علیه السلام با یکدیگر گفتیم چه میکنید این بحث را
با بودی نزد یکیم واو از ما در تقیه نیست برخیزید تا نزد او رویم پس برخاستیم هنوز بجای که بدر خانه
او رسیده بودیم که با کفش ورداء بیرون آمد وموهای سر او ازان گوییم یعنی ازان بحث بر خاسته بود
ومیگفت که نه نه ای مفضل وای قاسم وای نجم نه نه بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره
یعملون گوییم یعنی ما چنان بندگانیم که درین آیه مذکور است. وخدای سبحانه بران صفت است که وصف
کرده است خود را بانفراد ویکتایی پس آفریده است انچه را که خواسته چنانچه خواسته است وجاری ساخته
فعل بعضی از انچه را که خواسته است بدست کسانی که برگزیده است ایشان را از جمله امینان خود پس فعل ایشان
فعل او وامر ایشان امر او است چنانچه در سوره نسا فرموده که من یطع الرسول فقد اطاع الله
اطاعت پیغمبر کند پس بتحقیق که اطاعت خدای کرده وبشناسانیده است بخلق فضل
اولیا ودوستان خود را ووجب ساخته است برخلق از اطاعت ایشان مثل انچه وجب ساخته است
ازان از برای خود ولازم ساخته است حجت برخلق بانکه خطاب کرده است بخلق خطابی که دلالت
میکند بانفراد ویکتایی او وبانکه اورا دوستان هستند که جاری میشود افعال واحکام ایشان مثل
جاری شدن فعل او جل شانه پس عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون ایشانند
وازین جهت خطاب کرده است در قرآن انچه میبینی از کلمه که منسوب باو تعالی شانه یکبار بانفراد
گوییم یعنی کردم وگفتم ویکبار بجمع گوییم یعنی کردیم وگفتیم یعنی من وامینان من ودوستگان من
عمل میکنند پیش از خدای عز وجل ازان والا از است که خود متوسط ومباشر میرانیدن مردم شود
فعل رسولان وفرشتگان خدای فعل خداست جهت آنکه بامر او میکنند پس برگزیده است از ملایکه
رسولان وسفیران میان خود وخلق خود وایشانند آنانکه درباره ایشان در سوره حج میفرماید که الله
یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس پس کسی که از اهل طاعت باشد متولی ومباشر قبض روح او
میشوند ملایکه رحمت وکسی که از اهل معصیت باشد متولی ومباشر قبض روح او میشوند ملایکه عذاب
وملک الموت را دستیاراناند از ملایکه رحمت وعذاب که بامر او قبض روحها میکنند وفعل ایشان

هذ

فعل او ومنسوب باو است پس فعل ایشان فعل ملک الموت وفعل ملک الموت فعل خداست
جهت آنکه خدای میمیراند هرکس را بدست هرکس که میخواهد وعطا ومنع عطا وعقوبت میکند بدست
هرکس که میخواهد وفعل امینان او فعل او است عز وجل چنانچه در سوره دهر مذکورست میفرماید که
ما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی نمیخواهید شما مگر آنکه خدای خواهد وازین جهت در سوره تنزیل سجده میفرماید
که قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم یعنی بگوی ای محمد که فوت میفرماید شما را ملک الموت
که موکل کرده شده است بشما ودر سوره زمر میفرماید که الله یتوفی الانفس حین موتها یعنی خدای
فوت میفرماید نفسها را در هنگام مرگ آنها ودر سوره نحل میفرماید که الذین تتوفیهم الملائکة یعنی آنانکه
فوت میفرمایند ایشان را ملائکه حال آنکه خوبانند ومثال این آیهاست پس یکبار گردانیده است خدای
فعل را از برای خود ویکبار از برای ملک الموت ویکبار از برای ملائکه یَعْلَمُ میداند خدای
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ انچه پیش ایشانست یعنی انچه پیش گذشته وَمَا خَلْفَهُمْ
وانچه عقب ایشانست یعنی هنوز نیامده وخواهد آمد وَلَا يَشْفَعُونَ ۵ وشفاعت نمیکنند
إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى مگر از برای کسی که راضی شود قمی گوید یعنی راضی شود که شفاعت کند از برای او
از مهابت خدای گوییم یا یعنی راضی باشد که شفاعت کند یا یعنی راضی باشد از دین آن کسی که
شفاعت از برای او میشود جهت اقرار او بجزای عمل چنانچه احمال گفته خواهد شد وَهُمْ
مِنْ خَشْيَتِهِ وایشان از ترس او قمی گوید یعنی از عظمت ومهابت خدای
مُشْفِقُونَ ۵ ترسندگان باشند قمی گوید یعنی لرزندگان باشند ومثل این دو آیه در سوره بقره
در آیة الکرسی که من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ودر سوره طه که لا تنفع
الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له قولا یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم گذشت امام جعفر علیه السلام فرمود
که چون صاحب الامر ع ظهور کند وپیغمبر وآل او رجعت نموده زنده شوند بآنحضرت شکوه کنند
از انچه واقع شد بر ایشان از امت پس آنحضرت میگوید که الحمد لله الذی صدقنا وعده ومیخواهم
که انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک
ویهدیک صراطا مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا یعنی ما فتح کردیم از برای تو ای محمد
مکه را فتحی ظاهر کننده فتح از برای آنکه بیامرزد از برای تو خدای انچه پیش گذشته است از گناهان تو

و آنچه مؤخر گشته و تمام کند نعمت خود را بر تو و هدایت کند ترا راهی راست و نصرت دهد ترا
نصرتی عزیز پس مفضل گفت کدام گناه بود پیغمبر صلعم را فرمود که پیغمبر صلعم گفت که الهی بار کن بر من
گناهان شیعیان برادرم یعنی علی عم و شیعیان اولاد مرا که اوصیا اند آنچه پیش گذشته است و آنچه
مؤخر گشته تا روز قیامت پس بار کرد خدای بر وی آن گناهان را و آمرزید جمیع آنها را ای مفضل
الا تو و امثال تو مگوی این حدیث را با اهل رخصت از شیعیان که گویم یعنی با آنکه رخصت داده اند
خود را در عملها که بدین فضل و زیادت تکیه کرده عملی نخواهند کرد جهت آنکه ما چنانیم که خدای سبحانه فرموده
که لا یشفعون الا لمن ارتضی و هم من خشیته مشفقون و امام موسی ع فرمود که خدای سبحانه از اینکه
دوزخ نمیدارد مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلالت و گمراهی و شرک را و کسی از مؤمنان که اجتناب
از گناهان کبیره بر سیده نمیشود از گناهان صغیره چه خدای عز و جل فرموده یعنی در سوره نسا که ان
تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب و دوری کنید از
کبیرهای آنچه نهی کرده شده اید از آن باطل میکنیم از شما گناهان شما را و داخل میکنیم شما را بمدخل
با کرامت یعنی بهشت گفتند پس شفاعت از برای چه کس از مؤمنان واجب میشود فرمود که
پیغمبر صلعم گفت که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من اما نیکوکاران از ایشان
نیست بر ایشان راهی گفتند پس چگونه میباشد شفاعت از برای اهل کبایر و حال آنکه ایزد تعالی
میفرماید که و لا یشفعون الا لمن ارتضی و هم من خشیته مشفقون و کسی که مرتکب گناهان کبیره شود خدای
راضی نیست که شفاعت او کنند فرمود که نیست مؤمنی که مرتکب گناهی شود الا آنکه او را آن بدی آید
و بر آن پشیمان میشود و پیغمبر صلعم فرموده است پشیمانی از برای توبه و فرموده که کسی که شاد کند او را
حسنه او و بد آید او را بدکاری او وی مؤمن باشد و کسی که از گناهی که کند پشیمان نشود مؤمن نباشد
و شفاعت از برای او واجب نشود و او ظالم باشد و ایزد تعالی میفرماید یعنی در سوره مؤمن که ما
للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع یعنی نیست از برای ظالمان خویشی و شفاعت کننده که اطاعت
کرده شود گفتند که چگونه نمیباشد مؤمنی که پشیمان نشود بر گناهی که میکند فرمود که نیست احدی که
گناه کبیره کند و حال آنکه میداند که عقوبت کرده میشود بر آن الا آنکه پشیمان میشود بر آنچه از گناه
و هر زمان که پشیمان شد وی توبه کار و مستحق شفاعت باشد و هر زمان که پشیمان نشد وی اصرار

و دوری ص

کننده

کننده باشد بر گناه آمرزیده نشود جهت آنکه او ایمان آورنده نیست بعقوبت گناهی که کرده و اگر ایمان
آورنده بودی بعقوبت پشیمان شدی و پیغمبر صلعم فرموده که نیست کبیره با استغفار و نیست صغیره
با اصرار و اما قول خدای که لا یشفعون الا لمن ارتضی معنی آن اینست که شفاعت نمیکنند مگر کسی را
که خدای از دین او راضی باشد و دین اقرار کردنست بانکه خدای جزای نیکوکاری و بدکاری میدهد
و کسی که خدای از دین او راضی باشد از گناهانی که میکند پشیمان میشود جهت آنکه میداند که عاقبت کار او
در قیامت چگونه خواهد بود و در روایت شده که آل محمد عم را نزد خدای جاهی و شفاعتی است و ایزد تعالی
فرموده که و لا یشفعون الا لمن ارتضی و در وصف مؤمنان روایت شده که آنها آنانند که پیش کسی
میکنند بعملهای پاک خوب راضی نمیشوند از برای خدای بعمل اندک و عمل خوب را بسیار نمیشمارند
و خود را نسبت بمرتبه نمیدهند و از عملهای خود میترسانند اگر کسی یکی از ایشان را خوب گوید از آنچه میگوید میترسد
و میگوید که من بخود دانا ترم از غیر و رب من داناتر است بمن از غیر الهی بگیر مرا بآنچه میگویند
مرا بهتر از آنچه گمان میبرند و بیامرز مرا آنچه نمیدانند که تو دانای غیبها و پوشنده عیبهایی و بنا بر آنچه
بل عباد مکرمون تا آخر آیها آنچه درباره هاروت و ماروت گمان و دعوی میکنند دروغ است چنانکه
درین سوره در آیه و له من فی السموات و الارض و من عنده لا یستکبرون عن عبادته گذشت و من
یقل منهم و کسی که گوید از ایشان یعنی گوید یعنی از فرشتگان بخلایق انی اله
من دونه یعنی که من خدایم غیر از و موارد شده که آیه سوره جاثیه که افرایت من اتخذ
الهه هواه یعنی آیا دیدی ای محمد کسی را که میگیرد خدای خود هوا و خواهش خود را در شان قریش
جاری شده است بعد از پیغمبر در شان صحابه او که غصب امیر المؤمنین و غصب حق او کرده امامی
بهوا و خواهش خود گرفتند و دلیل بران این آیه است که و من یقل منهم انی اله من دونه یعنی کسی که
دعوی کند که او امام است و نیست امام از آنکه اینست که امام گرفته اند پس تفضیل و زیادتی داده اند
بر علی ع گویم یعنی گویا دعوی الوهیت نموده اند که چنین امام کرده اند بعد از آن میفرماید که
فذلک پس آن کس نجزیه جهنم جزا میدهیم او را جهنم قمی گوید مراد دعی
و ادعا آن از فرشتگان و نسبت بدو کرده است کذلک نجزی الظالمین ۵ ع ۴
همچنان جزا میدهیم ظلم کنندگان را یعنی گوید یعنی بزرگی جستن از برای خدای و دعوی خدایی او کنند

و هم ارکننده بر گناه ص

نازل ص

عشر ۴

آیا ونمیدیدند قاضی گوید یعنی ندانستند الذین کفروا ان السموات والارض
کانتا رتقا آنانکه کفر ورزیدند که بتحقیق که آسمانها و زمین بودند بسته شده قاضی گوید یا یعنی
صاحب بستنی ففتقناهما پس گشادیم ما آن دو را یعنی آیه آن نیست که هم چسبیده بودند
پس گشاده شد یکی از آن دیگر بلکه معنی آن نیست که چنانچه بتفصیل در آیه سوره اعراف که ان ربکم الله
الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش و در آیه سوره هود که و هو الذی
خلق السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء گفته شد آفرید خدای آب را و بعد
از آب چیزها را از زمین و آسمان و غیر آنها و آسمان کبود برنگ آب کبود و زمین خاک رنگ
برنگ آب خوش بود و هر دو بسته شده بودند یعنی آسمان بسته شده بود که باران فرو نمیفرستاد
و زمین بسته شده بود که گیاه و دانه بیرون نمی آورد و نبود از برای آسمان درها و نمیبارید بر زمین که
زمین برویاند و نبود از برای زمین درها و آن گیاه است پس چون خدای خلق را آفرید و پراکنده کرد
در زمین از هر جنبنده و توبه آدم ع را قبول فرمود گشاد آسمان را بباران و گشاد زمین را برویانیدن
دانه و گیاه پس آسمان باران بارید بعد از آن امر کرد باسمان پس پست کرد زمینها را و خودرا
بعد از آن امر کرد بزمین پس رویانید درختها را و میوه ها داد و دهن گشود نهرها را پس آن بسته شدن
آنها و این گشاده شدن آنهاست وجعلنا من الماء کل شیء حی و گردانیدیم
از آب از هر چیزی زنده را قاضی گوید یعنی آفریدیم از آب هر جانداری را چنانچه در سوره نور فرموده
که والله خلق کل دابة من ماء جهة آنکه عظیمترین مادهای آن آبست جهة بسیاری احتیاج و انتفاع
آن باب یا گردانیدیم هر چیزی زنده را بسببی از آب که بدون آن زندگانی نمیکند و در روایت
یعنی آفریده شده است جمیع چیزها از آب چنانچه در تفسیر دو آیه مذکوره اعراف و هود گذشت پس
گردانیده شد نسب هر چیزی بسوی آب و گردانیده نشد از برای آب نسبی بسوی غیر آن که
نسبت داده شود آب بآن و فضل و زیادتی عترت و اهل بیت و ذریه پیغمبر ص مثل فضل آبست
بر هر چیزی باقی و زنده میماند باب چنانچه پیغمبر ص باید که وجعلنا من الماء کل شیء حی و بمحبت دو ایشان دین
کامل میشود دین و فضل مردان بر زنان مثل فضل آسمان بر زمین و مثل فضل آب بر زمین است که به آب
زنده میباشد هر چیزی و بمردان زنده میباشند زنان و اگر مردان نبودندی خدای زنانرا نیافریدی

هرچیزی

درنها

و زنند داخل بهشت نمیشود مگر بفضل مردان و خدای در سوره نسا فرموده که الرجال قوامون علی
النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض یعنی مردان قایم دارندگانند بر امور زنان بسبب آنچه زیاده
داده است خدای بعضی از ایشانرا بر بعضی و علت این زیادتی آنست که حق تعالی آدم را از گل
آفرید و از صلب او و نفس او زنانرا آفرید و خدای فضل مردانرا بر زنان در دنیا ظاهر ساخته
جهة آنکه زنان حیض میبینند و از کثافت آن عبادت نمیتوانند کرد و مردانرا حیض نمیباشد
و از امام جعفر ع پرسیدند که آب چه مزه دارد فرمود که مزه حیوة چه خدای میفرماید که وجعلنا
من الماء کل شیء حی و مرد بری بآنجناب گفت که مرا وجعی است و از برای آن نبید بخورم
و وصف نبیذ از برای امام ع کرد پس فرمود که چه منع میکند ترا از آبی که گردانیده است خدای
از وی هر چیزی زنده را گفت موافقت با من ندارد فرمود که چه منع میکند ترا از عسل که خدای
قرار داده است در آن شفا از برای مردم گفت نمی یابم آنرا فرمود که چه منع میکند ترا از شیر که
از آن گوشت تو رویده و استخوان تو محکم و سخت گشته گفت موافقت با من ندارد فرمود که
اراده داری که امر کنم ترا باشامیدن شراب والله که امر نمیکنم ترا افلا یؤمنون
آیا پس ایمان نمی آرند قاضی گوید یعنی با وجود ظهور آیتها وجعلنا فی الارض رواسی
ان و گردانیدیم ما در زمین کوههای فشرده پای که مبادا که تمید بهم وجعلنا
فیها بجنبد ندانست ترا و گردانیدیم ما در آن زمین قاضی گوید یا در آن کوهها فجاجا
سبلا فراخ راهها یعنی راهها فراخ لعلهم یهتدون برای آنکه
ایشان هدایت یابند و مثل این آیه در سوره نحل گذشت وجعلنا السماء سقفا
محفوظا و گردانیدیم ما آسمانرا سقفی نگاه داشته شده یعنی از شیاطین که بیم یعنی تیر
شهاب تا نزدیا بند پنهان بگوش سخنان فرشتگانرا و مثل این آیه و تفصیل آن در آیه سوره حجر که
لقد جعلنا فی السماء بروجا وزیناها للناظرین وحفظناها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع
فاتبعه شهاب مبین گذشت قاضی گوید یا یعنی نگاه داشته شده از فرود آمدن وهم
عن آیاتها وایشان از آیتهای آن یعنی آیتهای آسمان قاضی گوید یعنی از احوال آسمان که
دلالت بر وجود و یگانگی خدای میکنند معرضون اعراض کنندگانند قاضی گوید یعنی

۱۸۸

در این آیه‌ها تفکر نمیکنند وَهُوَ و اوست یعنی خداست الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ
النَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ آنچنان کسی که آفریده است شب را
و روز را و آفتاب را و ماه را حال آنکه در فلکی یعنی هریک آفتاب و ماه در یک فلک و فلک
فلکی است که دور میکند و آن قبهٔ آدم علیه السلام است و نامیده نمیشود باین اسم غیر آن چنانچه اکنون گفته
خواهد شد قمی گوید یعنی هریک در فلکی و مراد جنس فلک است يَسْبَحُونَ
شنا میکنند یعنی جاری میشوند و جریان میکنند در پشت فلکی که دور میکند و فلک جریان میکند
در میان آسمان و زمین و دور میفرماید آفتاب و ماه را بدأب و عادت که طلوع میفرماید آنها را
یکبار و غروب میفرماید آنها را بار دیگر قاضی گوید یعنی بسرعت بر سطح فلک میروند مثل سرعت
کردن شناور بر روی آب و آنکه آن دو را بلفظ جمع که عرب از برای سه و بیشتر می آرد آورد
باعتبار مشرقهای بسیار است و تفسیری که قاضی کرده که هریک در فلکی شنا میکنند و مراد
جنس فلک است جهة آنست که آیه را بقاعدهٔ منجمان تاویل کرده چه ایشان توهم کرده اند که
هریک از هفت ستارهٔ سیاره در یکی از آسمانهای هفتگانه است و ما بنا بر روایات آل محمد علیهم السلام
تاویل کردیم چه ایشان علیهم السلام فرموده اند که هفت ستارهٔ مذکور و غیر آنها در قبه اند که آفریده است آنرا
خدای بر بالای زمین از برای آدم علیه السلام و ایشان علیهم السلام آنرا فلک میگویند نه غیر آنرا از قبهای بسیار
که از برای غیر آدم علیه السلام آفریده و هیچ این قبها در زیر آسمان اول است و آسمانهای هفتگانه را
یعنی آسمان میگویند و مانعی نیست از برای توهمهای منجمان درین فلک و بعضی از منجمان نیز
قایل شده اند بآنچه ایشان علیهم السلام فرموده اند چه روایت شده که فرزندان بخت منجم یکی از ایشان
نوشتند که ما بشما نوشتیم که آیا حلال است که در علم نجوم فکر کنیم نوشتید که آری و منجمان در صفت
فلک اختلاف کرده بعضی گفته اند که ستارگان و آفتاب و ماه در فلک و با آن متعلق اند و
آن فلک آنها را دور میفرماید و آسمان حرکت و دور نمیکند و میگویند که فلک بزیر زمین دور
میکند و آفتاب با فلک بزیر زمین دور میکند و غایب میشود در مغرب بزیر زمین و در صبح
از مشرق بیرون می آید در جواب نوشت که خوب است دوام که از توحید و یکتا دانستن خدای آدمی را
بیرون نبرد و تفصیل این مجمل بنا بر روایات اینست که آسمانهای هفتگانه مجوف کند بر زمین چنانچه

در سوره ذاریات میفرماید که والسماء ذات الحبک پس از امام رضا علیه السلام پرسیدند از معنی آن آیه فرمود که آسمان
بر زمین مجبوک است و انگشتان مبارک را مشبک کرد گفتند که چگونه چنان تواند بود و حال آنکه
خدای عز و جل میفرماید یعنی در اول سوره رعد که رفع السموات بغیر عمد ترونها یعنی خدای بلند کرد
آسمانها را بدون ستونها که ببینید آنها را فرمود که سبحان الله آیا نمیفرماید که بدون ستونهائی که
ببینید آنها را گفتند بلی آنجناب فرمود که پس آنجا ستونها است ولیکن نمی بینید آنها را گفتند
چگونه است آن پس کف دست چپ را گسترده دست راست را بر بالای آن نهاد و فرمود که این
زمین دنیاست و آسمان دنیا بر آن و بر بالای آن قبه است و زمین دوم بر بالای آسمان دنیاست
و آسمان دوم بر بالای آن قبه است و زمین سیم بر بالای آسمان دوم و آسمان سیم بر بالای آن
قبه است و زمین چهارم بر بالای آسمان سیم و آسمان چهارم بر بالای آن قبه است و زمین پنجم
بر بالای آسمان چهارم و آسمان پنجم بر بالای آن قبه است و زمین ششم بر بالای آسمان پنجم و آسمان
ششم بر بالای آن قبه است و زمین هفتم بر بالای آسمان ششم و آسمان هفتم بر بالای آن قبه است و
عرش خدای بر بالای آسمان هفتم است گویم پس آسمانها قبها اند بر زبر زمینها و ستونهای آنها
خود شانند و اطراف آنها بر زمینهاست که دیده نمیشود و آنها را ستونهای علیحده نیست و آنچه
خدای عز و جل میفرماید یعنی در آخر سوره طلاق که الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل
الامر بینهن یعنی خدای آنچنان خدائیست که آفریده هفت آسمان یعنی طبقه طبقه و از زمین مثل آنها
یعنی هفت زمین نازل میشود امر در میان آن آسمانها و زمینها و صاحب امر علیه السلام و وصی بعد از او
که بر روی زمین است پس نازل نمیشود امر مگر بسوی او و از بالای آسمان از میان آسمانها و زمینها
گفتند پس نیست در زیر ما مگر یک زمین فرمود که نیست در زیر ما مگر یک زمین و شش زمین دیگر
بر بالای ماست و وارد شده است در آیهٔ مذکورهٔ سورهٔ طلاق که آن آیه بلیغ است یا آنکه در زیر هر آسمانی زمینی است
و در آیهٔ ملک که الذی خلق سبع سموات طباقا یعنی آفریده هفت آسمان طبقه طبقه یعنی بعضی بر بالای بعضی
و در آیهٔ نوح که الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا آیا نمی بینید که آفریده خدای هفت آسمان را
طبقه طبقه یعنی بعضی بر بالای بعضی گویم و این زمین نیز که در زیر ماست هفت طبقه است بدلیل روایتی
هشتم علیه السلام از برای زینب عطر فروش که فرمود که این زمین با آنکه بر بالای وست از زیرش زمینی

زیر آنست مثل حلقه‌ایست که در بیابانی خالی افتاده باشد و این هر دو زمین با آنچه در آنها و بر بالای آنهاست
آنست در پیش زمینی که در زیر آنست بجا مکونه است و همچنین سیم تا هفتم و آیه سوره مذکوره
خواند و بهمین نهج حدیث فرمود در باب خروس و صخره و ماهی و دریای تاریک و هوای رونده
و ثری و فرمود که خبر از ثری منقطع است و اینست زمین و خروس و صخره و ماهی و دریای تاریک و هوا
و ثری با آنچه در آن و بر بالای آنست در پیش آسمان اول مثل حلقه‌ایست که در بیابانی خالی افتاده باشد
و باین نهج حدیث فرمود درباره هر آسمانی از آسمانهای هفتگانه و بحر مکفوف یعنی دریائی که از اهل
زمین باز داشته شده است و کوههای تگرگ و هوا که دلها در آن حیران شوند و حجب نور و کرسی و
عرش و بروایتی حجب پیش از هوا مذکور شده گویم بنا برین روایت هر زمینی نسبت
بآنچه در زیر آنست کوچکتر و آسمان اول عظیم‌تر از همه و هر آسمانی نظر بآنچه بر بالای آنست کوچکتر و
عرش از همه عظیم‌تر است و خدای در زمین جن و نسناس و خلقی که آن خلاف [illegible] بود آفرید بعد از آن
خلق آدم را دو فرقه کرد فرقه در پشت بر آمدنگاه آفتاب قرار داده شهری از برای ایشان در
عقب دریا گویم یعنی دریای محیط آفرید که آنرا جابرسا می‌نامند و فرقه دیگر را در پشت فرورفتنگاه
آفتاب قرار داده شهری از برای ایشان آفرید که آنرا جابلقا می‌نامند هر شهری دوازده هزار فرسخ
در دوازده هزار فرسخ و بر هر شهری حصاری از آهن از زمین تا آسمان اول قرار داد که اهل جابرسا
اهل جابلقا را و اهل جابلقا جای اهل جابرسا را نمیدانند و اهل جاهای زمین از جن و آدم علم
با ایشان ندارند و ایشان بنور خدای روشنی او روشنترند از آفتاب می‌یابند بعد از آن اراده
آدم ع کرده بفرشتگان گفت یعنی در سوره بقره که انی جاعل فی الارض خلیفه یعنی من گرداننده ام
در زمین خلیفه بعد از آن قبه از برای او آفرید که آنرا فلک می‌نامند و این فلک متصل است میان
آسمان و زمین و در این فلک آفتاب و ماه و ستارگان آفرید و گردانید آفتاب و ماه را شناکنندگان
در فلک یعنی جاری میشوند در عقب فلکی که دور میکنند و فلک در میان آسمان و زمین
جاری میشود و جریان می‌یابد و سیر دارند و دور میدهد فلک آفتاب و ماه را بدات و عادت که
یکبار آنها را طلوع میفرماید و یکبار آنها را غروب میفرماید و همچنین اند کواکب سیاره اما کیفیت جریان
آفتاب و ماه و ستارگان سیاره در فلک بدینگونه است که ضخامت فلک سه فرسخ است

وآفتاب

و آفتاب و ماه هر یک در جرم وی تعجیل جاری شوند و همچنین ستارگان سیاره و آفتاب و ماه را سیصد و
فرشته میکشند و بدست هر فرشته ریسمانی است که آنها را در جرم دریا که اکنون گفته خواهد شد
جاری میسازند و میکشند و آن فرشتگان را صداهایست بتهلیل و تسبیح و تقدیس و اگر یکجا از ایشان
از میان دریا ظاهر شود و بیرون آید هر چه بر روی زمین باشد بسوزد حتی کوهها و سنگها و هر چیز که
خدای آفریده و اما کیفیت جریان فلک و دور کردن و دور فرمودن آن ستارگان را بدینگونه است
که از جمله اقوات یعنی قوتهایه که خدای از برای مردم از آنچه بآن محتاج میشوند تقدیر کرده دریا است که
درمیان آسمان و زمین آفریده و در آن مجری و جاری شدنگاههای آفتاب و ماه و ستارگان را مقدر
و آن مجاری را بر فلک مقدر ساخته بعد از آن موکل گردانیده است بفلک ملکی که با او هفتاد هزار
ملک‌اند پس ایشان دور میدهند فلک را و میکشند آنرا بزنجیرهای آهنین و میخها یعنی میخهائی که بآن
کوفته شده پس چون آنرا دور میدهند دور میکنند با وی آفتاب و ماه و ستارگان پس نزول میکنند
در منزلهای خود که مقدر ساخته است خدای آن منزلها را از برای آن روز و آن شب آنجا پس چون گناهان
بندگان بسیار شود و خدای اراده عتاب ایشان بآیتی از آیتهای خود فرماید امر کند فرشته را که
بفلک موکل است که زایل کند فلک را که مجرای آفتاب و ماه و ستارگان بر آنست پس امر فرشته
بآن هفتاد هزار فرشته امر کند که زایل کنند فلک را از مجرای خود پس زایل کنند آنرا پس میگردد آفتاب
و واقع میشود در دریائی که فلک در آن جاری میگردد و محو میشود روشنی و حرارت آن و تغییر می‌یابد
رنگ آن و چون خدای اراده کند که آیت را عظیم کند محو میشود آفتاب در دریا بنحوی که خدای خواهد
که بترساند خلق خود را بآن آیت و آن در وقت گرفته شدن آفتاب باشد و ماه نیز چنین گردد و شود
چون خدای خواهد که بیرون آرد آفتاب و ماه را و جلا و روشنی دهد و باز گرداند آنها را بمجرای خود امر کند
ملک موکل بر فلک را که باز گرداند فلک را بمجرای خود پس ملک فلک را بمجرای خود باز گرداند پس
آفتاب و ماه بمجرای خود باز گردیده از آب مکدر بیرون آیند پس آفتاب چون میل بشیب [illegible]
کند فلک آنرا دور فرماید تا بشکم فلک بفرازد تا آنکه بجای طلوع فرود آید و معنی این عبارت
در چشمه گرم غایب شود و فرو رود در دریائی که نزدیک بشهری است که در جانب مغرب است یعنی
جابلقا و با آن هفتاد هزار فرشته باشند که آنرا جاری میسازند و میکشند بزنجیرهای آهنین و میخهای [illegible]

در قعر دریای محیط در قطر جانب راست زمین گوییم یعنی مغرب چنانکه جاری میسازند و میکشند کشتی ها
بر پشت آب بعد از آن در حالت رجوع بشکافد زمین را تا بجای طلوع وی برسد گوییم یعنی طلوع کند
از دریای محیط نزدیک شهری که در جانب مشرق است یعنی جابرسا و همچنین است حال ماه و ستارگان
پس گویا خدای سبحانه قطعه از زمین را کنده در وسط کره قرار داده باشد بازمینی دیگر جهت کره آفریده باشد
و خدای بر همه چیز قادر است گوییم پس فلک احاطه کرده است بدریا مثل دایره تا آنکه متصل شده است
آن دریا بدریای محیط که در دور دنیاست از بالای زمین و از زیر آن نیز پس آفتاب و ماه و ستارگان
هرگاه طلوع کنند طلوع نمایند از دریای محیط و هرگاه غروب کنند غروب نمایند در چشمه گرمی که از آن دریا
محیط است و در زمان نوح ع چون خدای بزمین فرمود که یا ارض ابلعی ماءک یعنی ای زمین فرو بر آب خود را
زمین گفت که مامور نشده ام الا بفرو بردن آب خود و مامور گشته ام که فرو برم آب آسمان را پس زمین
آب خود را فرو برده آب آسمان باقی مانده دریایی شد در دور آسمان و دور دنیا گوییم یعنی اضافه آن دریا باشد
و مقدار ستارگان مساویست و جهت آن کوچک و بزرگ مینمایند که در دریایی که در میان ستارگان و میان
آسمان دنیاست یعنی فلک با در موجهای افتاده کوچک و بزرگ مینمایند پس چون خدای این دریا را
آفرید آفتاب طلوع میکرد بر اهل سایه های زمینها از جن و نسناس و بحرارت و نور آن منتفع میگشتند
غروب میکرد در چشمه گرم و علم بر آن نداشتند اهل جابلقا هرگاه غروب میکرد و اهل جابرسا هرگاه طلوع
میکرد جهت آنکه از غیر جابرسا طلوع و از غیر جابلقا غروب میکرد و علم نداشتند که خدای آفتاب و ماه و
ستارگان را آفریده بعد از آن آدم ع را آفرید و حکایت مذکور شد این قبه از نمیده آدم ع و خدا را سوای این
قبهای بسیار است پس بروایتی سی و نه قبه و در آنها خلقیند که یک چشم زدن عصیان خدای نورزیده اند
و بروایتی در عقب مغرب سی و نه مغربست که زمینهای سفید مملو از خلق اند که بنور خدای روشنی
می یابند و یک چشم زدن عصیان خدای نورزیده اند و نمیدانند که خدای آدم را آفریده یا نیافریده
و بروایت دیگر در عقب چشمه آفتاب یا چهل چشمه آفتابست که میان هر دو چشمه آفتاب چهل ساله
راهست و در آنها خلق بسیار اند و در عقب ماه یا چهل ماهست میان هر دو ماه چهل ساله راهست و در آنها
خلق بسیار اند که نمیدانند که خدای آدم را آفریده یا نیافریده و مثال این روایتها بسیار است که مقام
گنجایش ذکر آن ندارد ۵ این دو آیه در شان اهل بیت محمد ص و در شان آنانکه دعوی خلافت کردند

نازل

نازل شده و سبب نزول آنها این بود که خدای سبحانه خبر داد پیغمبر ص را با آنچه باهل بیت او وارد
میرسد و ادعا را آنانکه دعوی خلافت میکنند غیر ایشان و بعضی که ایشان ع از کشیده و مکروه دشمنان ایشان شنیده
پس آنحضرت غمگین گشته این دو آیه نازل شده خدای بوی اعلام فرمود که احدی نیست که همیشه
ماند و ایشان نیز که دشمنان تند همیشه نمیمانند پس فرمود که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و نگردانیدیم
از برای بشری یعنی آدمی مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو ای محمد الْخُلْدَ همیشه دایم بودن
أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ۵۵ آیا پس اگر میری تو پس ایشان باشند همیشه
یعنی نمیباشند همیشه کُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی هر کسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده شربت
مرگ یعنی میمیرد و مثل این فقره در آل عمران گذشت و در سوره عنکبوت می آید وَنَبْلُوكُمْ
و می آزماییم شما را یعنی گویند یعنی معامله میکنیم با شما معامله آزماینده بِالشَّرِّ بشر یعنی مرض و
بینوایی وَالْخَيْرِ فِتْنَةً و بخیر از برای امتحان یعنی صحت و مالداری پیغمبر ص فرموده که کسی که
اعتقاد کند که خدای امر بدی و فواحش میکند بر خدای دروغ گفته و کسی که اعتقاد کند که خیر و شر
بغیر مشیت و خواهش خداست خدا را از سلطنت خود بیرون کرده و کسی که اعتقاد کند که گناهان
بدون قوت خداست بر خدای دروغ گفته و کسی که بر خدای دروغ گوید او را با آتش دوزخ داخل میکند
و امیر المومنین ع بیمار شده برادران او عیادت وی کرده گفتند خود را چگونه می یابی فرمود که
بشری گفتند این سخن مثل تو کسی نیست فرمود که الله تعالی میفرماید یعنی در این آیه که می آزماییم شما را بشر و خیر از برای
امتحان پس خیر صحت و مالداری و شر مرض و بینوایی است و پیغمبر ص روزی از پیش جنازه میرفت
شنید که مردی میخندید فرمود که گویا مرگ در دنیا از برای غیر ما نوشته شده و گویا حق در دنیا بر غیر ما
واجب گشته فرود می آریم ایشان را بقبرهای ایشان و میخوریم میراث ایشان را حال آنکه بعد از ایشان
همیشه خواهیم بود ای مردم خنک آنکس که عیب او وی را از عیوب مردم مشغول دارد و تواضع
و فروتنی کند بدون نقص و کمی و در نسخه بدون معصیتی و همنشینی کند با اهل فقه و در نسخه با اهل فقر
رحمت و اختلاط کند با اهل ذلت و مسکنت و بدهد مالی را که جمع نموده در غیر معصیت خوش حال کسی که
نفس او خوار و ذلیل و کسب او طیب و طاهر و سیرت او صلاح یافته و خلق او خوش شده و بدهد
زیادتی مال خود را و نگاه دارد زیادتی از کلام خود را و شر خود را از مردم بگرداند و وسعت دهد او را سنت

خمس

و خیر یعنی صحت و مالداری ص

و نعدی و تجاوز نکند بسوی بدعت خوش کسی که خانه نشینی را بر خود لازم کند و نان پارهٔ خود را
خورد و بر گناه خود گرید و بوده باشد از نفس خود در شغلی و در نسخهٔ در تعبی و بوده باشند مردم از و
در راحتی وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ٥ و بسوی ما بازگردانیده میشوید قاضی گوید پس جزا میدهیم
شما را بثواب و عقاب و معنی این دو آیه در اول نحل گذشته وَإِذَا رَآكَ و هرگاه ببیند ترا
ای محمد الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا آنانکه کفر ورزیده اند نمیگیرند ترا
مگر سخریه و ریشخند قاضی گوید یعنی استهزا کرده شده و میگویند چنانکه میفرماید که أَهَٰذَا الَّذِي
يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ آیا اینست آنچنان کسی که یاد میکند خدایان شما را قاضی گوید یعنی ببدی
بقرینهٔ مقام جهت آنکه یاد کردن دشمن نمیباشد جز ببدی وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ هُمْ
كَافِرُونَ ٥ و ایشان بیاد کردن رحمن کفر ورزندگان اند قاضی گوید یعنی منکرند پس ایشان
سزاوارترند بآنکه استهزا کرده شوند خُلِقَ آفریده شده است قاضی گوید یعنی گویا آفریده شده است
الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ انسان از تعجیل قاضی گوید جهت فرط تعجیل و قلت ثبات او و از
تعجیل انسان مبادرت اوست بکفر و تعجیل کردن او بوعید خدای چه گفتند که متی هذا الوعد یعنی
کی است این وعده چنانکه در آیهٔ بعد ازین می آید چون خدای روح در آدم دمید و روح بضعف رسید
رسید کوشید یعنی بشتافت او رسید نشست و چون بزانوی او رسید اراده برخاستن نمود و در نسخهٔ جاری
ساخت خدای روح او را از دو پای او و چون بزانوی او رسید اراده برخاستن کرد و قدرت بر آن
نیافت پس ایزد تعالی فرمود که خلق الانسان من عجل و در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت که وکان الانسان عجولا
سَأُرِيكُمْ آيَاتِي زود باشد که بنمایم بشما آیتهای خود را قاضی گوید یعنی انتقامهای خود را از اعدا
و آفت فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ٥ پس تعجیل مکنید بمن وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا
الْوَعْدُ و میگویند که کی است این وعده قاضی گوید یعنی وقت وعدهٔ عذاب إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما قاضی گوید یعنی ای محمد و اصحاب او صَادِقِينَ ٥ راست گویان و مثل این
در سورهٔ یونس گذشت لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ اگر میدانستند آنانکه کفر ورزیدند
هنگامی را که تعجیل میکنند بآن که میگویند که کی است این وعده و آن هنگامی است که احاطه میکند بایشان
آتش دوزخ که لَا يَكُفُّونَ باز نمیدارند یعنی رفع نمیتوانند کرد عَنْ وُجُوهِهِمُ

النار

النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ٥ از روبهای خودشان
آتش را و نه از پشتهای خودشان و نه ایشان یاری کرده میشوند تعجیل نمیکردند یعنی این جواب که
اگر میدانستند ایشان تعجیل نمیکردند و حال آنکه میدانستند بطلان آنچه را که بایشان ضرر رسد در
هنگامی که باز نمیتوانند داشت از روبهای خود آتش را تا آخر معنی آیه و این سخن را بر این آیه قاضی
بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً بلکه می آید بایشان قاضی گوید یعنی آن وعده یا آتش دوزخ یا قیامت ناگاه
فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت میکند ایشان را یعنی مغلوب میکند ایشان را قاضی گوید یا
حیران میکند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ٥
پس استطاعت و توانایی نمیدارند رد کردن آنرا و نه ایشان مهلت داده میشوند وَلَقَدِ
اسْتُهْزِئَ و بتحقیق که سخریه و ریشخند و استهزا کرده شد بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ بپیغمبرانی که
پیش از تو ای محمد قاضی گوید که تسلی داده است خدای باین آیه پیغمبر را فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا
پس احاطه کرد بآنانکه سخریه و استهزا و ریشخند کردند مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٥
از ایشان آنچه در آن زمان که بودند بآن سخریه و استهزا و ریشخند میکردند یعنی عذاب بایشان نازل شد
مثل این آیه در سورهٔ انعام و مثل آن در سورهٔ هود و نحل گذشت قُلْ بگوی ای محمد قاضی گوید یعنی
بگوی باستهزا کنندگان مَنْ يَكْلَؤُكُمْ که کیست که نگاه میدارد شما را و محافظت میکند
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ بشب و روز از رحمن قاضی گوید یعنی از بیم و بأس خدای
اگر اراده آن کند بشما یعنی نگاه دارنده نیست غیر رحمت او و بعموم خلق و رفع شدن آن بأس از رحمت
مطلق است بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ بلکه ایشان از یاد صاحب و آفریننده و نعمت
دهندهٔ خودشان مُعْرِضُونَ ٥ اعراض کنندگان اند قاضی گوید یعنی یاد او بخاطر ایشان نمیرسد
چه جای آنکه از بیم او بترسند تا آنکه هرگاه محافظت کرده شوند محافظت کننده را بشناسند و صلاحیت
جهت آنکه از ایشان پرسیده میشود بآنکه أَمْ قاضی گوید یعنی بلکه آیا لَهُمْ آلِهَةٌ
تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا هست ایشان را خدایانی که منع کنند ایشان را از عذابی که از
نزد ما باشد یا یعنی از عذاب تجاوز از منع ما و این سخن از قاضی است لَا يَسْتَطِيعُونَ
نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ استطاعت و توانایی نمیدارند یاری نفسهای خودشان را یعنی یاری خود را

عشر ٥

ولا هم منا یصحبون ه و نه ایشان از رفیق خجسته میشوند قمی گوید یعنی خبری یعنی
خدایانند که قدرت بر یاری خود ندارند و یاری از خدای رفیق ایشان نشده چگونه یاری غیر میکنند
بل متعنا هؤلاء وآباءهم حتی طال علیهم العمر بلکه بهره مند
ساختیم این جماعت را و پدران ایشان را تا آنکه دراز شد بر ایشان عمر قمی گوید یعنی چنانکه
توهم کرده اند بلکه حفظ کرده و بهره مند ساختیم ایشان را از راه استدراج با ایشان چنانکه توهم کرده اند
بلکه بهره مند ساختیم ایشان را بزندگانی دنیا و مهلت داده ایم تا عمر ایشان دراز شده و گمان کردند که
همیشه چنان خواهد بود و آن سبب غلبهای ایشانست و جهة اثبات آلهه اهل ایشان در وقت
میفرماید که افلا یرون انا نأتی الارض آیا پس نمی بینند که بتحقیق که ما می آییم زمین
قمی گوید یعنی بر زمین کافران چنانکه ننقصها کم میکنیم آنرا یعنی آن زمین را من اطرافها
از طرفهای آن زمین قمی گوید یعنی خراب میکنیم آنرا بدست مسلمانان افهم الغالبون
آیا پس ایشان غلبه کنندگانند قمی گوید یعنی پیغمبر و مؤمنان قل بگوی ای محمد که انما
انذرکم نیست جز آنکه میترسانم شما را و پند میدهم بالوحی بوحی قمی گوید یعنی بآنچه
وحی فرستاده شده ولا یسمع الصم الدعاء و نمیشنوند کران خواندن را قمی گوید
یعنی خواندن را بآنچه وحی فرستاده شده یعنی منتفع نمیشوند بآنچه میشنوند یعنی نمیشنوند و نقل میکنند
آنچه میگوید چنانچه کرها نمیشنوند اذا ما ینذرون ه هرگاه ترسانیده میشوند و پند
داده میشوند ه این دو آیه در شأن مسلمانان و آیه دوم در شأن پیغمبران و اوصیا علیهم السلام نازل شده در
آیه دوم لفظ ماضی و معنی آن مستقبل و تحریف نموده اند پس میفرماید که ولئن مستهم
و اگر مس کند ایشان را یعنی برسد ببدن اهل اسلام نفحة بوید قمی گوید یعنی اونه چیزی بل
عبارت مس و نفحه و ما نفوذ دلالت بر کمی میکنند من عذاب ربک از عذاب حساب(?) پروردگار
آفریننده و نعمت و رزق دهنده تو ای محمد لیقولن یا ویلنا انا کنا ظالمین ه
میگویند البته که ای وای بر ما بتحقیق که ما بودیم ظلم کنندگان و مثل این عبارت آخر آیه در ... گذشت
امام زین العابدین ع در موعظه که کرده فرمود که مباشید از غافلان مایل بهجت و شادی نضارت حسن
زندگانی دنیا که مکرهای بد کردند که خدای در کتاب محکم خود یعنی در سوره نحل میفرماید که افأمن الذین مکروا

خمس

السیئات

السیئات ان یخسف الله بهم الارض او یأتیهم العذاب من حیث لا یشعرون او یأخذهم فی تقلبهم
فما هم بمعجزین او یأخذهم علی تخوف پس حذر کنید از آنچه خدای حذر فرموده است شما را بآنچه بظالمان
کرده و در کتاب خود یاد فرموده و ایمن مباشید از آنچه در کتاب خود بقوم ظالمین وعده داده
که خدای پند داده است شما را در کتاب خود بغیر شما چه صاحب سعادت کسیست که از دیگران پند
گیرد و خدای بشما شنوانیده است آنچه بقوم ظالمین از اهل بلاد پیش از شما کرده است و فرموده یعنی
در اوایل این سوره که وکم قصمنا من قریة کانت ظالمة وانشأنا بعدها قوما آخرین فلما احسوا بأسنا اذا هم
منها یرکضون لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلکم تسئلون قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین
فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین و قسم بخدای که این پند و ترسانیدن است از برای
شما اگر پند گیرید و بترسید بعد از آن باز گردیده است سخن از خدای در کتاب خدای بر اهل معصیتها و گناهان
پس فرموده یعنی در اینجا که ولئن مستهم نفحة من عذاب ربک لیقولن یا ویلنا انا کنا ظالمین پس ای قوم
اگر گویید که خدای عز و جل در این آیه نخواسته است الا اهل شرک را آن چگونه تواند بود و حال آنکه
میفرماید که ونضع الموازین القسط لیوم القیمة و میگذاریم ترازوهای عدل و سویت
از برای روز قیامت قمی گوید یعنی از برای جزای روز قیامت یا از برای اهل روز قیامت یا در
روز قیامت بعد از آن امام زین العابدین ع تا آخر این آیه خوانده فرمود که ای بندگان خدای بدانید
که از برای اهل شرک نصب کرده نمیشود ترازوها و گسترده نمیشود نامهای اعمال و جز این نیست که
حشر کرده میشوند آنها بجهنم فوج فوج متفرق و نصب کرده نمیشود ترازوها و گسترده نمیشود نامهای اعمال
مگر از برای اهل اسلام پس ای بندگان خدای از خدا بپرهیزید گویم پس این دو آیه در شأن اهل اسلام
نه در شأن اهل شرک و پیغمبر ص با ابن مسعود در موعظه که کرد فرمود که ای ابن مسعود حذر کن از روزی که
گسترده شود در آن روز صحیفها یعنی نامهای اعمال و رسوا شوند در آن روز اهل رسوایی پس خدای میفرماید که
ونضع الموازین القسط لیوم القیمة و تا آخر این آیه خواند و ترازوهای عدل و سویت پیغمبران و اوصیا اند
و ترازوی عدل و سویت از برای جزا دادن که خلایق در روز قیامت بآن مؤاخذه شوند
خدای تبارک و تعالی جزا میدهد بعضی از خلق را از جانب بعضی و جزا میدهد ایشان را بعملهای ایشان
و قصاص میکند ظالم را از برای مظلوم ترازوها و خلاف نیست میان این آیه و آیه سوره کهف که

فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا یعنی پس برپای نمیداریم از برای ایشان روز قیامت ترازو یعنی حسنه و آیه
سورهٔ مؤمن که فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب یعنی آن جماعت داخل میشوند بهشت را و روزی
داده میشوند در آن بهشت بی حساب و آیه سورهٔ انشقاق که فسوف یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب
الی اهله مسرورا یعنی زود باشد که حساب کرده شود حساب آسان و بازگردد با اهل خود شادان و آیه
سورهٔ اعراف و غیر آن که والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من
خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم یعنی و وزن آن روز یعنی روز قیامت حق است پس
کسی که سنگین شود ترازوهای ایشان پس آن جماعت نجات یافتگانند و کسانی که سبک شود ترازوهای
ایشان پس آن جماعت آنانند که زیانکار شده اند جه آنکه مردم روز قیامت بر چند طبقه و مرتبت
باشند بعضی از ایشان کسی است که حساب کرده میشود حساب آسان و باز میگردد با اهل خود شادان
چنانکه در آیه سورهٔ انشقاق است و بعضی از ایشان آنانند که بی حساب بهشت داخل میگردند چنانکه در آیه
سورهٔ مؤمن است جه آنکه ایشان متلبس بچیزی از امر دنیا نشده اند و نیست حساب مگر بر کسی که
متلبس بآن در اینجا شده باشد و پیغمبر صلعم گفت که خدای عز و جل فرموده که حق است کرامت من
کفت مودت من از برای کسی که مراقبت من کند و بجلال من دوستی نماید بعضی که رویهای ایشان
روز قیامت از نور باشد بر منبرهای نور نشسته جامهای سبز پوشیده گفتند یا رسول الله آنان کیستند
گفت قومی اند که نیستند پیغمبران و نه شهیدان و لیکن دوستی بجلال خدای مینمایند و بی حساب
داخل بهشت میشوند پس پیغمبر علیه السلام گفت که از خدای درخواست میکنم که رحمت خود را با ایشان
گرداند و بعضی از ایشان آنانند که بصغیره و کبیره حساب کرده میشوند و بعذاب جهنم باز میگردند و بعضی
اما آنان کفره و فجره اند پس برپای داشته نمیشود از برای ایشان روز قیامت ترازو و [illegible]
ایشان نخواهد بود جه آنکه ایشان اعتنا بامر و نهی خدای نداشتند چنانکه در آیه سورهٔ کهف و آن آیه
نص در بارهٔ ایشانست پس ایشان روز قیامت چنانند که در سورهٔ مؤمنین میفرماید که فی جهنم خالدون
تلفح وجوههم النار وهم فیها کالحون یعنی در جهنم همیشه خواهند بود میسوزاند رویهای ایشان را آتش
بدمیدن سخت و ایشان در آن آتش از شدت سوختن لبها از دندانها برگشته و خشک
و سنگینی ترازو و سبکی آن چنانکه در آیه سورهٔ اعراف است کمی حساب و بسیاری آنست و مراد

بحساب

که حساب بوزن حسنها و گناهانست و حسنها سنگینی ترازو و گناهان سبکی ترازو است فلا
تظلم نفس شیئا پس ظلم کرده نمیشود نفسی یعنی کسی شیئا چیزی یعنی کوید یعنی از حق او یا از ظلم
وان کان و اگر بوده باشد یعنی گوید یعنی عمل یا ظلم مثقال حبة من خردل
اتینا بها بسنگینی دانهٔ از سپند جزا داده ایم بآن دانه یعنی جزا میدهیم با آن دانه در روز
قیامت و لفظ آن ماضی و معنی آن مستقبل و اتینا بمد قراءت اهل بیت علیهم السلام است و تحریف با
و بعضی از قاریان نیز چنین خوانده اند و اگر بی مد و بفتح الف باشد اگرچه قراءت اهل بیت علیهم السلام است
باین معنی است که آورده ایم ما آنرا یعنی می آریم ما آن دانه را در روز قیامت و آیه سورهٔ لقمان در موعظه
لقمان پسر خود که یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض
یأت بها الله یعنی ای فرزند بتحقیق که اگر باشد تو سنگینی دانهٔ از سپند پس باشد در صخره یعنی سنگی
که زمین بر بالای آنست چه زمین بر بالای آب و آب بر بالای صفای سنگ و صفا بر بالای
ماهی و ماهی بر بالای گاو و گاو بر بالای صخرهٔ مذکوره و صخره بر بالای ثری است و آنچه در زیر ثری است
جز خدای نمیداند یا باشد در آسمانها یا در زمین می آرد آن دانه را خدای مجلس ابراهیم گوید یعنی می آرد
برای تو رزق ترا خدای و امام محمد باقر فرموده که بپرهیزید از گناهان حقیر که آنها را طلب کننده است
یکی از شما که گناه میکنم و استغفار می نمایم بدلیل این آیه سورهٔ لقمان و بدلیل این آیه سورهٔ یس که سنکتب ما قدموا
واثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین و کفی بنا حاسبین ۵ و بسیم حساب
کنندگان ۵ از این سه آیه آیهٔ اول و دوم در شان سلمان فارسی علیه الرحمه نازل شده و سبب نزول آنها
این بود که سلمان در مدینه بقومی از یهود که جنب نموده بودند عبور کرده از او در خواستند که با ایشان نشیند
در آن روز از محمد شنیده با ایشان گوید وی از رخصی که در اسلام داشت با ایشان نشسته گفت شنیدم از محمد
که فرمود که خدای عز و جل میفرماید که ای بندگان من نه کسی که حاجتی بشما دارد بدوست ترین خلق نزد من توسل کند
که حاجت او را روا کنید پس بدانید که گرامیترین و فاضلترین خلق نزد من محمد و برادر او علی و اولاد او بعد از وی اند
که ایشان وسیله اند بسوی من پس کسی را که حاجتی باشد که نفع آنرا خواهد یا داهیه و بلیه باشد که دفع
ضرر آنرا خواهد باید که دعا کند و بخواند مرا بمحمد و آل افضل و کرم حاجت او را روا کنم پس [illegible]
استهزا و تمسخر گفتند که ای ابو عبد الله چرا از خدا نمیخواهی و توسل بایشان نمیجوئی که تو را غنی ترین اهل مدینه گرداند

سلمان گفت که من بوسیلهٔ ایشان از خدای چیزی خواسته‌ام که بزرگتر و بهتر و نافع‌تر از ملک تمام دنیاست
بوسیلهٔ ایشان از خدای خواسته‌ام زبانی که در تمجید و ثنای او ذاکر و دلی که از برای نعمتهای او شاکر
و بر داهیها و بلیتها صابر باشد و خدای عزوجل ملتمس مرا اجابت فرموده و این بهتر است از
ملک دنیا و آنچه در اوست از خوبها بصد هزار هزار مرتبه ایشان استهزا کرده گفتند که ای سلمان مرتبه
عظیم شریفی دعوی کردی و ما محتاجیم که راستی و دروغ ترا در این دعوی امتحان کنیم اینک ما ترا
بتازیانهای خود میزنیم پس تو از خدای خود درخواه که دستهای ما را از تو باز دارد سلمان گفت الهی مرا
بر بلا صبر ده پس ایشان ویرا بتازیانها میزدند تا آنکه عاجز شده ملال یافتند گفتند ای سلمان باین
سختی عذابی که بر تو رسید گمان نداشتیم که جانت در جای خود ثبات نماید چرا از خدای خود نمیخواهی که ما را
از تو باز دارد گفت جهت آنکه آن خواهش خلاف صبر است بلکه تسلیم مهلت دادن خدای شما را
طلب صبر از خدای نموده‌ام پس چون استراحت کردند دیگر باره برخاسته تازیانها کشیدند و گفتند ترا
میزنیم تا آنکه جان دهی یا محمد کافر و رزی گفت که این کار نمیکنم چه خدای این آیه را بمحمد نازل ساخته
که الذین یؤمنون بالغیب و تحمل کردن من مکروهات شما را جهت آنکه بهتر داخل میکنند مرا در زمرهٔ آنانکه
مدح کرده است خدای ایشانرا باین آیه بر من سهل و آسانست پس ویرا بتازیانها میزدند تا آنکه
ملال یافتند بعد از آن نشسته گفتند ای سلمان اگر ترا از برای ایمان تو بمحمد نزد خدای تو قدری بودی
دعای ترا مستجاب کردی و ما را از تو باز داشتی سلمان گفت چه نادان بوده اید چگونه اجابت کننده
دعای من باشد هرگاه خلاف آن کند که از او درخواسته‌ام من از او صبر درخواسته‌ام و اجابت من بصبر عطا
کرده و از او نخواسته‌ام که شما را از من باز دارد پس مرتبه سیم برخاسته بتازیانها ویرا میزدند و سلمان
زیاده برین نمیگفت که خدایا مرا در محبت برگزیده و دوست خود محمد صبر ده گفتند ای سلمان محمد رخصت
داده است که بر خلاف اعتقاد خود از برای تقیه از دشمنان خود بوی کفر گوید چرا آنچه از تو میطلبیم برای نفع
نمیگویید سلمان گفت که خدای مرا در آن رخصت داده و آنرا بر من واجب نساخته بلکه جایز ساخته است
از برای من که آنچه میخواهید بعمل نیارم و تحمل مکروهات شما نمایم و این نزد خدای افضل است از آن
من غیر این را اختیار نمیکنم بعد از آن برخاسته ویرا بتازیانها بسیار زدند و خونها از آن روان کردند
و تمسخر گفتند که از خدای نمیخواهی که ما را از تو باز دارد و آنچه از تو میخواهیم اظهار نمیکنی تا بدان بسبب از تو

بازداریم

باز داریم پس اگر در دعوی خود راست گوید که خدای دعای ترا بوسیلهٔ محمد و آل پاک او رد نمیکند ما را
بهلاکت نفرین کن سلمان گفت که مرا بد می آید که بهلاکت شما دعا کنم از ترس آنکه شاید در میان
شما کسی باشد که خدای داند که بعد از این ایمان می آرد پس من از خدای درخواسته باشم که او را از ایمان
منقطع گرداند گفتند بگو که الهی هلاک گردان آنانرا که در علم تو هست که تا مرگ بر تمرد خود باقی
خواهند بود که در آنصورت مرتکب آنچه از آن میترسی نشده خواهی بود پس دیوار خانه که سلمان با قوم
در آنجا بودند شکافته سلمان پیغمبر صلعم را دید که میگوید که ای سلمان نفرین ایشان بهلاکت بکن که در میان
ایشان احدی نیست که رشد و هدایت یابد چنانچه نوح چون دانست که هرگز ایمان نمی آورد از قوم او
مگر کسی که ایمان آورده قوم خود را نفرین کرد پس سلمان گفت که چگونه اراده دارید که شما را بهلاکت نفرین
کنم گفتند دعا کن که خدای تازیانهٔ هر یک از ما را افعی گرداند که سر خود را برگردانیده استخوانهای
جمیع بدن او را بخاید پس سلمان دعا کرده هر تازیانه را خدای سبحانه افعی و سری گردانیده و بیک سر
هر یک را و بسر دیگر دست راست او را که تازیانه داشت گرفته استخوانها پاره پاره کرده و استخوانهای
ایشانرا مکیده فرو بردند و خوردند پس پیغمبر صلعم در جایی که نشسته بود گفت که ای گروه مسلمانان خدای
برادر شما سلمانرا در این ساعت بر بیست نفر از متمردان یهود و منافقان نصرت داده تازیانهای
ایشانرا افعیها گردانیده که ایشانرا پاره پاره کردند و استخوانهای ایشانرا مکیده خوردند برخیزید برویم
و آن افعیها را که از برای نصرت سلمان برانگیخته شده اند ببینیم پس آنحضرت و اصحاب وی بآن کوچه
آمدند و همسایهای از یهود و منافقان که ناله و فریاد ایشانرا بسبب خوردن افعیها شنیده بودند جمعیت
نموده از آن افعیها ترسان و از نزدیکی آنها گریزان بودند چون پیغمبر صلعم آمد همگی از آن خانه بکوچه بیرون
آمدند و آن کوچه تنگ بود پس خدای آنرا دو چندان وسعت داده افعیها ندا کردند که السلام علیک
ای محمد ای سید اولین و آخرین السلام علیک ای علی ای سید وصیین السلام بر ذریهٔ طیبین و طاهرین تو
که گردانیده شده اند قیام دارندگان بامور خلایق اینک ما تازیانهای این منافقانیم که خدای ما را
بدعای این مؤمن سلمان افعیها گردانیده آنحضرت گفت شکر خدای را که کسی را از امت من
از دعای وی در باز داشتن و انبساط شبیه نوح پیغمبر خود گردانیده بعد از آن افعیها ندا کردند
که یا رسول الله غضب و خشم ما برین کافران سخت شده و حکمهای تو و وصی تو در ممالک رب العالمین

بسیار دوست و ما از تو درخواست میکنیم که از خدای درخواهی که ما را از نعیمهای جهنم گرداند که در آنجا
عذاب ایشان کنیم چنانچه در دنیا ایشان را خوردیم آنحضرت فرمود که اجابت خواهش شما کردم بعد از آنکه
آنچه در شکمهای شماست از اجزای این کافران از شکم جیفا زدند تا از برای زیانکاری ایشان تمام تر
و هرگاه در میان مردم دفن شوند که مومنان که بقبرهای ایشان عبور کنند با ایشان عبرت گرفته گور نه
که اینجا عث آن ملعونان زیانکار شده اند بدعای سلمان خیر دوست محمد عار ایشان تا زیانه
بطبقه زیرین جهنم روید پس آن نعیمها آنچه در شکمهای ایشان بود از اجزای بدنهای آنجماعت از خرج
اول ایشان آمده ایشان را دفن کردند پس میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ
و بتحقیق که دادیم ما بموسی و هرون فرقان را و آن چیزیست که جدا میکند میانه حق و باطل و محق و مبطل
چنانچه در سوره بقره گذشت وَضِيَاءً و ضیا یعنی روشنی قمی گوید که با آن روشنی میجویند
در تاریکی حیرت و نادانی وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ۵ و ذکری از برای متقیان قمی گوید یعنی
که پند میگیرند با آن متقیان تا یعنی ذکر چیزی که محتاج اند بآن از شرایع یعنی الَّذِينَ آنچنان متقیان که
گوید یا یعنی متقیان چنانند يَخْشَوْنَ رَبَّهُم که میترسند از صاحب و آفریننده و نعمت و
رزق دهنده خود بِالْغَيْبِ بغیب یعنی با آنچه از نظر ایشان غایبست قمی گوید یعنی میترسند
حال آنکه ترسندگانند از رب خود بغیب با آنکه میترسند از رب خود حال آنکه رب غایب
وَهُم مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ۵ ع ۶ و ایشان از ساعت ترسندگانند و در اول
سوره بقره که للمتقین الذین یؤمنون بالغیب یعنی آنچنان متقیان که ایمان می آرند بغیب یعنی بآنچه
از حواس ایشان غایبست از اموری که لازم است ایشان را ایمان آوردن بآنها مثل بر انگیختن
مردم از قبرها و حساب و بهشت و دوزخ و توحید خدای و سایر آنچه دانسته نمیشود بمشاهده
و دانسته نمیشود الا بدلیلها بلکه خدای عز و جل برآن تعیین فرموده مثل آدم و حوا و ادریس و نوح
و ابراهیم و پیغمبرانیکه لازم است ایشان را ایمان آوردن بآنها و کتابهای خدای و اگرچه ندیده اند آنها را
و ایمان می آرند بغیب ایشان از ساعت ترسندگانند چه سلمان فارسی علیه الرحمه بتقوی از بود
عبور کرد چنانچه در اول سخن گذشت وَهَٰذَا و این قمی گوید یعنی قرآن ذِكْرٌ
مُّبَارَكٌ ذکریست مبارک یعنی پر نفع قمی گوید یعنی بسیار است خیر آن أَنزَلْنَاهُ

نصف و ح

عشر ۶

فرود

بتهای قوم خود را شکست سرنگون ساخت محمد صلعم از کعبه سیصد و شصت بت را و بیرون کرد آنها را
از جزیره عرب و ذلیل و خوار کرد پرستشگران آنها را که عبادت آن بتها میکردند پس چون نمرود با پادشاه دنیا
با همراهان از عیدگاه بازگشت بتها را شکسته دیده ترسیدند و گفتند چنانچه میفرماید که قَالُوا
گفتند قمی گوید یعنی در هنگامی که بازگشتند که مَن فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا که کرده است
این را بخدایان ما یعنی چه کس شکسته است این بتها را إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۵ ع ۷ بدرستیکه او
بتحقیق که او از ظلم کنندگانست قمی گوید بسبب جرأت او بر خدایانی که سزاوار تعظیمند بسبب از خط
در پرست کردن آنها یا بسبب افکندن خود بورطه هلاک گفتند چنانچه میفرماید که قَالُوا گفتند بعضی
از ایشان که سَمِعْنَا فَتًى شنیده ایم جوانی را فتوت یعنی جوانی و جوانمردی بفسق و فجور نیست
چه آن شطاره و فسق است بلکه فتوت و مروت سفره گسترده و عطای داده و بخشش و باز داشتن
اذیت است و اعرابی نزد پیغمبر صلعم آمده آنحضرت رداء دراز تنگ خوش گشتش از برای خانه بیرون آمد
اعرابیه گفت ای محمد چنان نزد من بیرون آمده که گویا جوانی هستی فرمود که آری ای اعرابیه من جوان
پسر جوان برادر جوانم گفت ای محمد اما آنکه جوانی آری چگونه پسر جوان و برادر جوانی فرمود که نشنیده که خدای
عز و جل میفرماید که قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابرهیم و من پسر ابراهیم و اما آنکه برادر جوانم چه آنکه
در روز جنگ احد منادیه در آسمان ندا کرد که نیست شمشیری الا ذو الفقار و نیست جوانی الا علی
برادر من است و من برادر ویم و اجماع علمایست که روز جنگ احد جبرئیل گفت ای محمد اینکه علی میکند
بیروی و مواساتست همین است پیغمبر صلعم فرمود که چه آنکه او از من است و من از ویم جبرئیل گفت که من از شما
هر دو ام بعد از آن گفت که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی پس علی هم چنان بود که خدای عز
دوست و خلیل خود را آنگاه که گفت که فتی یذکرهم یقال له ابرهیم پس گفتند که شنیده ایم جوانی را يَذْكُرُهُمْ
که یاد میکند ایشان را قاضی گوید یعنی شنیده ایم که یاد میکند با جوانی را که یاد میکند یعنی عیب میکند بتها را
باشد که او اینکار کرده باشد يُقَالُ گفته میشود یعنی میگویند لَهُ إِبْرَاهِيمُ ۵ او را ابراهیم
گوید یا یعنی او ابراهیم است و او پسر آزر است و گفته شد و اسد جرات نکرده است بر شکستن بتها و شکستن
آنها را مگر جوانی که عیب بتها و بیزاری از آنها میکرد گفتند چنانچه میفرماید که قَالُوا فَأْتُوا بِهِ
گفتند که پس بیارید او را یعنی ابراهیم را عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردم قاضی گوید یعنی

عشر ۷

بنظرگاه مردم بشکنیم که جای گیرد صورت شاه در چشمهای ایشان چنانکه سوار بر پشت مرکب جای میگیرد
لَعَلَّهُمْ تا بود که ایشان یعنی مردم يَشْهَدُونَ ۵ گواه شوند بر کردار او یا بر گفتار او یا بعضی
حاضر شوند بعقوبتی که او را میکنیم و این سخنان از قاضی است پس ابراهیم را نزد نمرود آوردند نمرود با آزر گفت
که با من خیانت و این پسر را از من پنهان کردی آزر گفت ای ملک این کار مادر اوست میگفت که
حجت خود را خواهد گفت آنگاه مادر ابراهیم را طلبید و از او پرسید که ترا چه برین داشت که معامله ابراهیم را
از من پنهان داشتی تا آنکه بخدایان ما کرد آنچه کرد گفت ای ملک این کار را نظر بر رعایت رعیت تو
کردم گفت چگونه است آن در جواب گفت که دیدم که فرزندان رعیت خود را میکشتی و نسل برطرف میشد
و مردان رعیت فنا میگشتند گفتم که اگر این آنکس باشد که ملک طلب او میکند بپادشاه میدهم تا او را
بکشد و دست از کشتن اولاد مردم باز دارد و اگر این آن نباشد فرزند ما برای ما میماند و کسی ضرر نمی
یافت هر کاری که خواهی بوی بکن و دست از اولاد مردم باز دار نمرود رای او را پسندیده آنگاه با ابراهیم گفت چنانکه
میفرماید که قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا گفتند که آیا تو کردهٔ این را یعنی این کار را بِآلِهَتِنَا
يَا إِبْرَاهِيمُ ۵ بخدایان ای ابراهیم نمرود بوی گفت که کرده است این کار را بخدایان ما ای ابراهیم
قَالَ گفت ابراهیم که بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ بلکه کرده است آنرا بزرگ ایشان یعنی بزرگ بتان
هَذَا این بت فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید ایشان را یعنی از بتها إِنْ كَانُوا اگر بوده باشند
چنانکه يَنْطِقُونَ ۵ سخن گوینده امام جعفر فرمود که وا نکرده بود آن کار را بزرگ بتها و ابراهیم
دروغ نگفت گفتند پس آن چگونه است فرمود که ابراهیم جز این نگفت که بپرسید از بتها اگر بوده باشند
چنانکه سخن گوینده پس این کار را بزرگ آنها کرده و اگر سخن نگویند پس بزرگ آنها چیزی از آن کار نکرده
چون سخن نگفتند بزرگ آنها چیزی از آن کار نکرده پس بتها سخن نگفتند و ابراهیم هم دروغ نگفته و بزرگ آنها
نکرده بود بزرگ آنها و ابراهیم هم دروغ نگفت هم خدای دوست میدارد دروغ را در اصلاح و در منع
و دفع دشمن در میان دو صف و خدای دشمن میدارد راست را در غیر اصلاح و منع و دفع دشمن
و گفت ابراهیم آن سخن را مگر جهت ارادهٔ اصلاح و پیغمبر فرموده که نیست دروغی بر اصلاح کننده
این آیه و اصلاح کننده کذاب نیست و پیغمبر فرموده که دروغ روا نیست در جد و نه در هزل
از صاحب آن بروزی پرسش میشود یعنی روز قیامت الا دروغی که در سه مقام باشد مردی که در جنگ و

اگر سخن گوینده

جو

حیله کند پرسش از دروغ نیست با مردی که بکسی سخنی گوید غیر آنچه بدیگری گوید که بآن ارادهٔ اصلاح میان ایشان کند
یا مردی که با اهل و عیال خود چیزی وعده کند که ارادهٔ آن نداشته باشد که آن وعده را جهت ایشان تمام و بآن
وفا کند و سخن بر سه قسم است راست و دروغ و اصلاح و اصلاح میان مردم نیست که از مردی سخنی
درباره کسی شنوی که بآنکس که رسد او را بد آید پس بوی گوید که فلانکس از تو شنیدم که درباره تو چنین و چنان
سخن خیر گفت بخلاف آنچه شنیدهٔ و امام جعفر معویه بن وهب یا معویه بن عمار گفت که از من فلان کس
چنین و چنان بگو در باب چیزها که امر بآن کرده بود معویه گفت که از جانب تو و از نزد خود آنچه تو
گفتی و غیر آنچه گفتی بگویم گفت آری چه اصلاح کننده کذاب نیست آن جز صلح و آن دروغ نیست و در غیر
دروغ نیست در تقیه چنانکه در آیه سورهٔ یوسف که ایتها العیر انکم لسارقون گذشت فَرَجَعُوا
إِلَى أَنْفُسِهِمْ پس بازگشتند بسوی نفسهای خود قاضی گوید یعنی بعقلهای خود رجوع کردند
فَقَالُوا پس گفتند قاضی گوید یعنی بیکدیگر که إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ۵ بتحقیق که شما
ظلم کنندگانید قاضی گوید یعنی باین پرسش یا بعبادت چیزی که سخن نمیگوید و ضرر و نفع ندارد نه
ظالم میشمارید او را بقول خود که انه لمن الظالمین ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ بعد از آن
برگردیده شدند بر سرهای خود گویم یعنی سرازیر شدند قاضی گوید یعنی منقلب شدند بجدال بعد از آنکه
راست شده بودند بباز گشت تشبیه کرده است عود کردن ایشان بباطل بانکه پایین چیزی بالا تر
از بالای آن شود لَقَدْ بتحقیق که قاضی گوید یعنی و گفتند که بتحقیق که عَلِمْتَ میدانی ای ابراهیم مَا
هَؤُلَاءِ که نیستند این جماعت گویم یعنی بتها چنانکه يَنْطِقُونَ ۵ سخن گوینده قاضی گوید یعنی
پس چگونه امر میکنی ما را ای ابراهیم بپرسیدن از آنها قَالَ گفت ابراهیم که أَفَتَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ آیا پس عبادت میکنید
غیر از خدای چیزی را که نفع نمیکند شما را چیزی و ضرر نمیکند شما را قاضی گوید این عبارات انکار عبادت
ایشان است بتها را بعد از اعتراف ایشان بانکه آنها جمادی چندند که نفعی و ضرری نمیرسانند و این
منافی است بالوهیت و خدائی دارد أُفٍّ اف قاضی گوید یعنی قباحت و گند لَكُمْ
وَلِمَا تَعْبُدُونَ شما را و آنچه را که عبادت میکنید قاضی گوید این عبارت دلتنگی ابراهیم است
باصرار بباطل مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۵ غیر از خدای آیا پس تعقل و تفکر نمیکنید

خمس

فرود آورده ایم ما آنرا قاضی گوید یعنی بر محمد و مثل این آیه در سورهٔ انعام گذشت أَفَأَنْتُمْ لَهُ
مُنْكِرُونَ ۵ آیا پس شما آنرا انکار کنندگانید ۵ ازین جنب دو آیه اینهم تمام
رد است بر بت پرستان و آیهٔ آخرین و مثل آن در آخر سورهٔ تنزیل در شأن ائمه از فرزندان فاطمه
نازل شده و آن از خصایص ایشان است پس بعد از آنچه از آیات گذشت خدای عز و جل سخن ابراهیم را
که بقوم خود و پدر خود گفت حکایت کرده میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ
و بتحقیق که دادیم ما به ابراهیم رشد او را قاضی گوید یعنی هدایت یافتن بوجوه صلاح مِنْ قَبْلُ
پیش از و قاضی گوید یعنی پیش از موسی و هارون که ذکر ایشان در آیهٔ سابق گذشت یا پیش از محمد
و بعضی گویند پیش از آن یعنی پیش از صغری یا پیش از بالغ شدن آنگاه که او وحجت گفت
وَكُنَّا بِهِ و بودیم ما باو یعنی با ابراهیم عَالِمِينَ ۵ دانایان قاضی گوید یعنی اهلیت آنچه
باو داده ایم دارد یا میدانستیم که جامع اوصاف و خصال خوبست إِذْ آنگاه که قاضی گوید یعنی
دادیم ما آنگاه که یاد شد او را آنگاه که یاد کن ای محمد از و قصهای رشد او آنگاه را که قَالَ
لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ گفت پدر خود و قوم خود را که چیست این صنمها
و صورتها یعنی بتها الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا آنچنان تمثالها که شما از برای آنها یعنی از برای آن تمثالها
عَاكِفُونَ ۵ اعتکاف دارندگانید قاضی گوید این سخن را برای حقیر شمردن ایشان بتها و از
بزرگ شمردن آنها گفت چه تمثال صورت بی روحست که دران نفع و ضرری نیست قَالُوا
وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا گفتند یافتیم ما پدران خود را از برای آنها یعنی از برای آن تمثالها
عَابِدِينَ ۵ عبادت کنندگان قاضی گوید پس تقلید کردیم ایشانرا و نقل است که بقومی عبور کرد که
شطرنج میباختند گفت ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون شما عاصیان خدای و رسول خدائید
گفتند وجدنا اباءنا لها عابدین پس اقتدا به پدران خود کردیم اعتراف کردند بتقلید چه آنکه حجتی
دلیلی نیافتند از برای عبادت خود آن تمثالها را سوای پیروی پدران گفت ابراهیم چنانکه میفرماید
قَالَ گفت ابراهیم که لَقَدْ كُنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ بتحقیق که بودید
و پدران شما در گمراهی یعنی در رفتن از حق که مُبِينٍ ۵ ظاهر کنندهٔ گمراهی بود قاضی گوید یعنی
مخفی نیست بر عاقلی چه آنکه ایشان و پدران دلیلی نداشتند قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ

انتم
خمس

قاضی گوید یعنی در هیچ کار خود و این آیتها از آنجا که پس فعل خدا تا اینجا رد است بر بت پرستان پس مشورت کرد
نمرود با قوم خود درباره ابراهیم پس یافتند از برای او کشتنی و بروایتی مثله یعنی سیاستی عظیم تر از
از آتش پس بنمرود خبر داده گفتند چنانچه میفرماید که قَالُوا گفتند که قاضی گوید که چون از حجت عاجز
آمدند شروع در رسانیدن ضرر کرده گفتند که حَرِّقُوهُ بسوزانید او را یعنی ابراهیم را قاضی گوید چه هول
آتش بیشتر است از سایر عقوبتها وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری کنید خدایان خود را
قاضی گوید یعنی بانتقام از برای آنها إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ۵ اگر بوده باشید شما کنندگان
قاضی گوید یعنی یاری کنندگان از برای بتها امام جعفر فرمود که فرعون ابراهیم و اصحاب او [illegible]
جهة آنکه بنمرود گفتند که حرقوه و انصروا الهتکم ان کنتم فاعلین و فرعون موسی و اصحاب او رشید بودند
بودند و حاضران او بهتر بودند از اصحاب فرعون ابراهیم جهة آنکه ایشان در وقتی که فرعون را امر موسی
با ایشان مشوره کرد گفتند که ارجه و اخاه وارسل فی المدائن حاشرین یاتوک بکل ساحر علیم یعنی تاخیر
بینداز او را و برادرش و بفرست در شهرها ندا کنندگان که بیایند از برای تو هر سحر کنندهٔ دانا پس نمرود فرمود تا
بند بر اعضای ابراهیم گذاشته او را حبس کردند و حظیرهٔ از برای او ساختند و در آنجا هیمه جمع کردند
و از برای نمرود عمارتی ساختند که از آنجا با ابراهیم نظر کند که آتش او را چگونه فرو میگیرد تا آنکه آن روز
در رسید که ابراهیم را نمرود بآتش افکند و در آتش بسوزند نمرود و لشکر بیرون آمده آتش بهیمه زدند و
افروخته شد ابلیس آمده از برای ایشان منجنیق ساخت یا دلالت بر ساختن منجنیق از برای ابراهیم کرد
جهة آنکه کسی قدرت نداشت که بآتش نزدیک رود و مرغ اگر در هوا عبور میکرد میسوخت و روایت است
که اولین منجنیقی که در دنیا ساخته شد منجنیقی بود که در حصار کوفه در نهری که کوفه گفتندی از دهی که
آنرا قطنا میگفتند از برای ابراهیم ساخته شد که ابلیس آنرا ساخت پس ابراهیم علیه السلام را در کفهٔ
منجنیق گذاشته نشانیدند که بآتش اندازند و آن روز چهارشنبه آخرین ماه بود که ماه تیره و در محاق بود
و پدر ابراهیم آمده طپانچهٔ سخت بروی زده گفت از دینی که داری بازگرد و حق تعالی فرشتگان آسمانها را
فرستاد و چیزی نماند که طلب نجات او از خدای نکرد و زمین گفت که یارب بر پشت من کسی
از میان مردم کسی نیست که عبادت تو کند غیر وی و او بآتش سوخته میشود حق تعالی فرمود که اگر
و مرا بخواند [illegible] میکنم و فرشتگان نالیده گفتند که یارب خلیل تو ابراهیم را میسوزانند خدای

آیا آورده مارا حق یعنی آنچه حق است أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ یا تو از بازی
کنندگانی قاضی گوید گویا ایشان جهت آنکه گمراه کردن پدران خود را دور میدانستند گمان کردند که ابراهیم
آن سخن را از روی بازی میگوید پس گفتند که بجدّ میگوید این سخن را یا بر این سخن بازی میکنی قَالَ
گفت ابراهیم که بَل بلکه قاضی گوید یعنی بازی نمیکنم بلکه دلیل و برهان می آرم بر دعوی خود
یا یعنی این تماثیل رب نیست بلکه رَبُّكُمْ صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده شما
رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ صاحب و آفریننده آسمانها و زمین
آنچنان صاحب و آفریننده که اختراع کرده است آنها را یعنی آسمانها و زمین را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ
و من بر آن قاضی گوید یعنی بر آنچه مذکور شد از توحید و یکتایی خدای مِنَ الشَّاهِدِينَ
از گواهانم قاضی گوید یعنی از تحقیق کنندگان و دلیل گویندگانم بر آن وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ
أَصْنَامَكُم و قسم بخدای که حیله میکنم البته بتهای شما را قاضی گوید یعنی جهد میکنم در شکستن آنها
بَعْدَ أَن تُوَلُّوا بعد از آنکه بگردانید پشتهای خود را مُدْبِرِينَ حال آنکه روی
بعقب کرده باشید گان باشید بجانب عیدی که شما راست و این قصه چنانست که چنانچه
در آیه سوره انعام که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
بتفصیل گذشت ابراهیم عم در زمان نمرود بن کنعان در شهر کوثربا بود و در تفسیر قاضی گفته است که
پای تخت نمرود و خانهٔ نمرود در آنجا بود متولد گشته و آن شهر کوفه بوده و عنقریب گفته خواهد شد که
منجنیق ابراهیم را در حصار کوفه در شهری که آنرا کوفه گفتندی در دهی که آنرا قطنا میگفتند ساخته بودند
و آزر منجم نمرود و صاحب امور و مشیر و وزیر او بود و نمرود از چیزی بغیر از امور رای او نمیگذشت و
از کمال قرب و اعتقاد قیام بامور بتخانه بعهدهٔ وی بود و از برای نمرود و برای مردم بتها میساخت
و بفرزندان خود میداد که میفروختند شبی نظر و تفکر در نجوم داشت چون صبح شد بنمرود گفت
امشب عجب چیزی دیدم پرسید که آن چه بود گفت که حساب نجوم دلالت میکند بر ظهور ولد
طفلی درین زمان و درین سال که این دین را منسوخ کند و مردم را بدین دیگر بخواند و هلاک ما و دین ما
و بتهای تو بر دست او باشد پرسید که در کدام بلاد متولد میشود گفت درین بلاد و درین زمین یعنی گویا ما
پرسید که بدنیا آمده یا نه گفت نه و اندک زمانی مانده که مادر بوی آبستن شود نمرود تعجب کرده گفت که

پس

پس رای و تدبیر اینست که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنیم و باز حق تعالی این علم را نیز داده بود که آن
طفل بآتش سوخته خواهد شد و آن علم نداده بود که خدای وی برا نجات خواهد داد پس نمرود مردان
و زنان را از هم جدا ساخته بهر یک از زنان حامله قابلهٔ موکل کرد و فرمود که درین سال هر فرزند نرینه
که متولد شود ذبح کنند پس آزر با زن خود مباشرت کرده با براهیم عم حامله شد و حمل او ظاهر نشد
و چون مادر ابراهیم بزاد او را بغار برد یا در غاری بزاد و بازگشت پس چون ابراهیم بزرگ گشت آمد
مادر نزد او رفته چون از غار بیرون رفت ابراهیم عم از غار بیرون آمده ستاره دید و گفت این ربّ من است
چنانکه در سوره انعام میفرماید که فلما جن علیه اللیل رای کوکبا تا آنجا که و ما انا من المشرکین پس نزد پدر
مادر او را بخانه درون برد آزر او را دید و نشناخت و بزن خود گفت که این طفل کیست که از غار آمد
که اولاد مردم را میکشند باقی مانده گفت این پسر تست گفت وای بر تو اگر پادشاه مطلع شود همین را
سبب هلاک ما یا منزلتی که نزد او داریم نیست خواهد شد گفت بر تو باکی نیست اگر پادشاه از وی
خبردار شد فرزند ما برای ما بماند و اگر خبر یافت جواب او بر من است و آزر هر چند با وی میگفت
محبتی سخت از وی در دل وی می افتاد و برادران ابراهیم عم بت میساختند و ببازار ها برده میفروختند
روزی برادران بتها میساختند ابراهیم عم تیشه و چوب برگرفته بتی تراشید که بهتر از همه آن غیره بود
بعد از آن تیشه برگرفته بتی را که تراشیده بود شکست پدر فرعی سخت کرده گفت این چه بود که کردی
ابراهیم عم گفت که با آن چه کار داشتی آنرا گفت که آنرا عبادت میکنیم ابراهیم گفت که آیا چیزی را
که خود میتراشید عبادت میکنید چنانچه حق تعالی در سوره صافات میفرماید که اتعبدون ما تنحتون و در سوره
مریم میفرماید که یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا تا آنجا که عسی الا اکون بدعاء
ربی شقیا پس آزر گفت که اینست که رفتن پادشاهی بر دست او خواهد بود و بروایتی آزر بتی
چند باو داد که با برادران بفروشد ابراهیم عم بگردن آنها ریسمانها بسته بر زمین میکشید و میگفت
که میخرد چیزی را که ضرر و نفع باو ندارد و آنها را بآب فرو برده میگفت که بخورید و بیاشامید بعد از ان
آنها را میکشید و میگفت که سخن گویید برادران افعال او را به پدر گفتند پدر او را منع کرد و او ممنوع نشد
آنگاه او را در خانهٔ خود حبس کرد و نگذاشت که بیرون رود و قوم او حجت بر او گرفتند چنانکه حق تعالی
در سوره انعام میفرماید که وحاجه قومه تا آنجا که حکیم علیم و حق تعالی او را از نمرود در سه حجاب پنهان داشت

گویم یعنی رحم و غار و خانه و ابراهیم علیه السلام بر فطرة بود که حق تعالی خلق را بران فطرت آفریده چنانکه الله
در سورهٔ نور خواهد آمد که فطرة الله التی فطر الناس علیها تا آنکه هدایت کرد او را خدای من پیش خود
و برگزید او را و ابراهیم علیه السلام ساره دختر ورقه یا دختر رقیه دختر لاحج را که دختر خالهٔ او و خواهر لوط بود زن خود
و ساره گوسفند و حیوان و ملک بسیار و مال خوش داشت و با ابراهیم جمیع مال خود را تملیک
کرد و وی در اصلاح آنها کوشید و حیوان و زراعت بسیار شد بحدی که در کوها با خوش حالتر از ابراهیم
نبود پس چون ابراهیم پدر و قوم خود را نهی و مخالفت ایشان و عیب خدایان ایشان و بیزاری از ایشان
کرد و حجت بر ایشان گرفت در عبادت بتها و نهی پذیر نشدند روز عید ایشان در رسید و فرزند
و جمیع اهل مملکت او بعیدگاه بیرون رفتند و پدر ابراهیم را خوش نیامد که او را همراه برد او را بتخانه
موکل ساخت جهت آنکه چنانچه گفته شد آزر قایم بر امور بتخانه داشت چون ایشان رفتند و در عیدگاه
گردانیدند ابراهیم علیه السلام با تیشه و خوردنی به بتخانه در آمد نزدیک یک یک ایشان بتها برفت و بگفت که
بخورید و سخن بگوئید جواب نشنید از تیشه برگرفته دست و پای او در شکست تا آنکه همه آنها این کار کرد مگر
بتی که از همه بزرگتر بود آنگاه تیشه را از گردن بت بزرگ که بالاتر از همه جای داشت آویخت چنانکه
منزه باید که فَجَعَلَهُمْ پس گردانید ایشان را یعنی بتها را جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ
بریده و شکسته مگر بزرگ ایشان را یعنی گوئید یعنی مگر بزرگ بتها را که آنرا باقی گذاشت و تیشه را
برگردن وی نهاد لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ۵ تا بود که ایشان بسوی او باز گردند
یعنی گوئید یعنی بسوی ابراهیم باز گردند جهت آنکه گمان غالب ابراهیم علیه السلام آن بود که باز نشکرد مگر الا بسوی
جهت آنکه طاق و مشهور بود بعداوت خدایان ایشان پس چنان کرد تا حجت گیرد با ایشان بگوید که
بل فعله کبیرهم یعنی من نکرده ام بلکه بزرگ بتها کرده چنانکه خواهد آمد پس غالب آید حجت بر ایشان
یا یعنی بسوی بت بزرگ باز گردند جهت آنکه ایشان باز گردند بسوی بت بزرگ و بپرسند از وی
شکنندهٔ بتها را چه شان و کار معبود است که در حل و عقد با و رجوع کنند پس تاب الزام دهد
ایشان را یا یعنی بسوی خدای باز گردند یعنی باز گردند بتوحید و یکتایی خدای وقتی که تحقیق شود بر ایشان
عجز خدایان ایشان و عطا کرده است خدای پیغمبر مرسل و غیر مرسل را درجه و فضیلتی الا آنکه جمیع کرامات
آنها را از برای محمد و زیاده داده است محمد صلعم را بر پیغمبران بچندین برابر و اگر ابراهیم را بنا بر غضب از برای علی

عز و جل فرمود که اگر دعا کند و مرا بخواند کفایت او بکنم و جبرئیل علیه السلام غضبناک گشت ایزد تعالی بوی وحی
فرستاد که ای جبرئیل چه چیز ترا غضبناک کرده گفت یا رب بنده و خلیل تو ابراهیم است و نیست
بر روی زمین احدی که عبادت تو کند غیر وی مسلط ساختهٔ بر وی دشمن خود و دشمن او را که بسوزاند
او را ایزد تعالی بوی وحی فرستاد که ساکت باش این سخن را میگوید و تعجیل میکند مگر بندهٔ که از فوت
شدن امور ترسد مثل تو فاما من وی بندهٔ منست میگیرم او را هرگاه خواهم و اگر دعا کند و مرا
طلبد اجابت میکنم جبرئیل علیه السلام خوشحال شد و جانوران زمین بخدای عز و جل شکوه کرده اذن
خواستند که بر آتش آب بریزند و خدای عز و جل بهیچیک از ایشان اذن نداد الا بوزغ پس وزغها
در دهان خود آب می آوردند تا بآن آتش را خاموش کنند و دو حصه از ایشان سوخته یکحصه باقی ماند
از نجبت پیغمبر صلعم از کشتن وزغ نهی فرموده و گر باید دم در آتش ابراهیم میدمید که آتش را تیزتر کند
پس ابراهیم علیه السلام بسورهٔ اخلاص دعا کرده خدای خود را طلبید و گفت یا الله یا احد یا صمد یا من لم
یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد نجنی من النار برحمتک و در نسخه یا الله یا واحد یا احد یا صمد یا من
لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد نجنی من النار برحمتک و در روایتی یا احد یا احد یا صمد یا صمد
یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد توکلت علی الله پس حق سبحانه و تعالی گفت که کفایت کردم تو را
و بروایتی از معاذ بن جبل از پیغمبر صلعم روزی که او را بآتش انداختند خدای این کلمات را بوی تعلیم کرد
یا الله یا الله یا الله انت المرهوب منک جمیع خلقک یا نور النور انت الذی احتجبت
دون خلقک فلا یدرک نورک نور یا الله یا الله یا الله انت الرفیع الذی ارتفعت
فوق عرشک من فوق سمائک فلا یصف عظمتک احد من خلقک یا نور النور
قد استنار بنورک اهل سمائک و استضاء بضوئک اهل ارضک یا الله یا الله یا الله
انت الذی لا اله غیرک تعالیت عن ان یکون لک شریک و تعظمت عن ان
یکون لک ولد و تکرمت عن ان یکون لک شبیه و تجبرت عن ان یکون لک ضد
فانت الله المحمود بکل لسان و انت المعبود فی کل مکان و انت المذکور فی کل اوان
و زمان یا نور النور کل نور خامد لنورک یا ملیک کل ملیک یفنی غیرک یا دائم
کل حی یموت غیرک یا الله یا الله یا الله الرحمن الرحیم ارحمنی رحمة تطفئ بها غضبک

وَتَکُفُّ بِها اَعْدائَکَ وَتَرْزُقُنی بِها سَعادَةً مِنْ عِنْدِکَ وَتُحِلُّنی بِها دارَکَ الَّتی سَکَنَها
خِیَرَتُکَ مِنْ خَلْقِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ یا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمیلَ وَسَتَرَ الْقَبیحَ یا مَنْ لَمْ یُؤاخِذْ
بِالْجَریرَةِ وَلَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ یا عَظیمَ الْعَفْوِ یا حَسَنَ التَّجاوُزِ یا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ یا باسِطَ
الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ یا صاحِبَ کُلِّ نَجْوی وَیا مُنْتَهی کُلِّ شَکْوی یا کَریمَ الصَّفْحِ یا عَظیمَ الْمَنِّ
یا مُبْتَدِئَ النِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها یا رَبّاهُ و یا سَیِّداهُ و یا اَمَلاهُ و یا غایَةَ رَغْبَتاهُ اَسْأَلُکَ
یا الله یا الله یا الله اَنْ لا تُشَوِّهَهُ فِی النّارِ پس جبرئیل ملاقات کرد با ابراهیم در هوا در وقتی که
او را از منجنیق انداختند و باتش می افتاد در روز چهارشنبه مذکور و در نسخه در وقتی که او را بکفه منجنیق
نهاده بودند و بروایتی در وقتی که او را در منجنیق نشانیده اراده داشتند که او را باتش اندازند خدای تعالی
جبرئیل را نزد او فرستاده فرمود که دریاب بنده مرا جبرئیل نزد او آمده در هوا با او ملاقات کرد
و با ابراهیم هم ملاقات گشته گفت السلام علیک یا ابراهیم و رحمة الله و برکاته آیا ترا حاجتی هست و در نسخه
آیا ترا بمن حاجتی هست گفت اما بتو نه و اما برب العالمین آری هست مرا بتو حاجتی نیست بعد از آن
بعد از آنکه جبرئیل گفت طلب کن مرا با آنچه خواهی که خدای مرا نزد تو فرستاده که ترا یاری کنم گفت
حسبی الله و نعم الوکیل یعنی بس است مرا خدای و خوب وکیل است خدای من از غیر خدای سؤال
و طلب نمیکنم و حاجتی نیست مرا الا بخدای پس خدای ابراهیم را خلیل خود نامید یعنی فقیر و محتاج
بخدا از غیر خدای منقطع گشته پس خلیل از خلّت مشتق باشد و بیرون آورده شده یعنی فقر و فاقه
پس ابراهیم خلیل خدای بود یعنی محتاج خدای و بخدا از غیر خدای منقطع و اعراض کننده بود و بی نیاز
بود یعنی از غیر خدای پس چون ابراهیم را باتش افکندند دعا و طلب کرد خدا را و گفت که یا الله
یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد پس آتش [illegible]
محال گفته خواهد شد و بروایتی گفت که یا الله یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
نجّنی من النّار برحمتک و چون باتش افکنده شد فرود آمد بروی و با او بود سیزده هزار و
سیصد و سیزده فرشته و در نسخه نه هزار و سیصد و سیزده فرشته و ایشان بودند که بودند با نوح
در کشتی و با موسی وقتی که دریا را شکافت و با عیسی وقتی که خدای او را باسمان برد و با ابراهیم
چهار هزار فرشته که عمامه‌های سفید علاقه افکنده داشتند و بروایتی که از بدر [illegible] در آیند و با مریم بودند

و سیصد و سیزده فرشته که با آنحضرت در روز جنگ بدر و چهار هزار فرشته که فرود آمده اراده
داشتند که باتفاق امام حسین علیه السلام با دشمنان او جنگ کنند و اذن حاصل نکرده بودند باز گشتند باسمان
که امر خدای در جنگ حاصل کنند ایزد تعالی اذن بایشان داده چون فرود آمدند آنجناب کشته شده بود
و ایشان نزد قبر آنجناب گرد آلود و خاک آلود میگریند تا روز قیامت و سرکرده ایشان منصور نام دارد
و هر کس زیارت حسین علیه السلام میکند او را استقبال میکنند و هر کس وداع آنجناب میکند او را مشایعت
مینمایند و هر کس از ایشان بیمار شود عیادت او میکنند و هر کس از ایشان میرد بروی نماز میکنند و از برای
او طلب آمرزش میکنند و همه فرشتگان مذکوره انتظار ظهور صاحب الامر علیه السلام و بیرون آمدن او میکشند
و چون آنجناب ظهور کند و چون بنجف قرار گیرد زره پیغمبر صلعم پوشیده با دلدل سیاه ابلقی سوار شود
که سفیدیه بر روی آن باشد که عجب رسیده باشد و جبرئیل آنرا جهة آنجناب آورد و اهل هر طرفی گمان
کنند که آنجناب در بلاد ایشان با ایشان بوده و چون علم پیغمبر صلعم گشوده شود فرشتگان مذکوره بروی
نازل شوند پس در وقتی که ابراهیم بجبرئیل گفت که اما بتو حاجتی ندارم خدای سبحانه با ابراهیم انگشتری
فرو فرستاد و جبرئیل آنرا بوی داد که بران نوشته شده بود که لا اله الا الله محمد رسول الله الجأت
ظَهْری اِلَی الله وَاَسْنَدْتُ اَمْری اِلَی الله وَفَوَّضْتُ اَمْری اِلَی الله و در نسخه لا اله الا الله محمد
الجأت امری الی الله و اسندت ظهری الی قوة الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله و
بروایتی شش حرف بود لا اله الا الله محمد رسول الله لا حول و لا قوة الا بالله فوضت امری الی الله
اسندت ظهری الی الله حسبی الله و بروایتی شش حرف بود لا اله الا الله محمد رسول الله توکلت علی الله
اسندت ظهری الی الله فوضت امری الی الله لا حول و لا قوة الا بالله پس ایزد تعالی بوی وحی فرستاد
که این انگشتر را بانگشت کن که من آتش را بر تو سرد و سلامت میگردانم و جبرئیل بوی گفت که خدای
ترا سلام میرساند و میفرماید که خوشحال باش که بدرستیکه بر تو خیر است و امر کرد بوی که آن انگشتر را بانگشت کند
و چون باتش انداخته شد صلوات بر محمد صلعم فرستاده بسبب آن صلوات نجات یافت و گفت که
اللهم انی اسالک بحق محمد و آل محمد لما انجیتنی منها یعنی الهی از تو درخواست میکنم بحق محمد و آل محمد که
مرا نجات دهی ازین آتش پس محمد صلعم افضل از ابراهیم علیه السلام است و امام رضا علیه السلام فرمود که چون ابراهیم را
باتش انداختند دعا کرد بحق ما پس گردانید خدای آتش را بر او سرد و سلامت و پیغمبر صلعم از جمله

بگوه گفت که ای کوه از تو سؤال میکنم که آیا خدای ترا امر کرده است باطاعت من در آنچه از تو طلب کنم
بجاه محمد و آل پاک او که بسبب ایشان نجات داد نوح را از غم عظیم و سرد کرد آتش را بر ابراهیم و
گردانید آنرا بروی سرد و سلامت و جای داد او را در درون آتش بر تختی و فراشی که آن طاغیان
ندیده بودند مثل آن از برای احدی از هیچ پادشاهان زمین و رویانید از حوالی او درختان سبز و خرم
با نضارت و زینت داد با پر گرد اطراف او را از انواع شکوفه که در چهار فصل سال یافت نمیشود
گفت که بلکه گواه میگیرم ترا ای محمد پاک و گواهی میدهم که اگر تو از خدای طلب کنی که مردان دنیا را
میمونها و خوکها کند میکند یا فرشتگان کند میکند و آتش را برف گرداند و آتش را بدل کند و یا زمین را بآسمان بلند کند میکند یا اطراف
و برفرا آتش کند میکند یا آسمانرا بر زمین فرود آرد یا زمین را بآسمان بلند کند میکند یا اطراف
و مغربها و پستیها را بهم مثل کیسه کند میکند و خدای زمین و آسمانرا مطیع تو ساخته و کوهها و دریاها
بامر تو باز میگردند و سایر آنچه خدای آفریده از بادها و صاعقها و اعضا و جوارح انسان و حیوانات مطیع
تواند و بآنچه فرمایی فرمانبردارند و از امام جعفر پرسیدند که چگونه بود که موسی بن عمران چون ریسمانها
و عصاهای ساحران را دید ادراک کرد و دریافت در خود ترسی و ابراهیم در هنگامی که او را در منجنیق
گذاشته بآتش انداختند ترسی در خود نیافت فرمود که ابراهیم تکیه بآنچه در صلب او بود از انوار
حجتهای خدای عز و جل کرده بود و موسی چنان نبود از نجیبان او در خود ترس یافت و ابراهیم در خود
ترس نیافت و چون ابراهیم را بآتش انداختند و فرود در غرفه آتش میگریست خدای عز و جل
بآتش وحی فرستاد چنانکه میفرماید که قُلْنَا یَا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا گفتیم ما که ای آتش
بشو سرد و سلامتی فهمی گوید یعنی صاحب سرما و سلامت یعنی سرد شو سردی بی ضرر عَلَىٰ
إِبْرَاهِيمَ بر ابراهیم وَأَرَادُوا بِهِ و اراده کردند بوی یعنی بابراهیم كَيْدًا
حیله فهمی گوید یعنی بضرر او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ٧٠ پس گردانیدیم ایشانرا
زیانکارترینان فهمی گوید یعنی زیانکارتر از هر زیانکاری جهت آنکه سعیی که بضرر ابراهیم میکردند دلیل
برهان قاطعی شد بر آنکه ایشان بر باطلند و ابراهیم بر حق است و موجب زیادتی درجه ابراهیم شد
و ایشان مستحق سخت ترین عذاب شدند پس چون ابراهیم را بآتش انداختند ابلیس بآتش
گفت که قسم بعزت و جلال من که اگر میگذاری ابراهیم را که بیرون رود با ذریت و ازار باد و سرسامش

ترا عذاب میکنم و گفت که ای آتش بشو سرما پس دندانهای ابراهیم از سرما بر یکدیگر خورد تا آنکه
خدای عز و جل گفت که و سلامتی بر ابراهیم و حق سبحانه بآتش گفت که ای آتش بشو سرما و سلامتی
بر ابراهیم در آن وقت سه روز بر روی زمین آتش کار نکرد و کسی از آن نفع نیافت و آب مردم گرم نشد
پس جبرئیل بصورت مرد پیری فرود آمده با ابراهیم در میان آتش سخن میگفت در حالی که هر دو در
بستان سبزی بودند و چنانچه الحال مذکور شد خدای جای داد ابراهیم را در درون آتش بر تختی
و فراشی که آن طاغیان ندیده بودند مثل آن از برای احدی از هیچ پادشاهان زمین و رویانید
از حوالی او درختان سبز و خرم با نضارت و زینت داد با پر گرد اطراف او را از انواع شکوفه
که در چهار فصل سال یافت نمیشود و رویانید خدای در آن آتش نرگس پس اصل نرگس از آن بود
که خدای در آن زمان رویانید و نرگس را فضایل بسیار است در بوییدن آن و روغن آن و اگر
چون ابراهیم را بآتش افکندند جبرئیل بروی نازل گشته جامه از جامهای بهشت آورد و آن
پیراهنی بود در لوله از نقره که هرگاه آنرا میپوشید بندی وسیع و بزرگ شدی پس آنرا بدو پوشانید
با آن بوی نرسید و ضرر نمیکرد که ما سرما و سلامتی و آتش از او گریخته در دور او نرگس رویید
و چون او را وفات در رسید آن پیراهن را در لوله نقره در بازو بندی کرده گذاشته در گردن اسحق
آویخت و چون یوسف متولد شد یعقوب آنرا در گردن او آویخته گفت اگر این پیراهن
از تو جدا شود خواهم دانست که تو مرده یا کشته شده پس آن در گردن یا بازوی وی بود
که بر وی واقع شد آنچه واقع شد پس چون برادران او نزد وی رفته داخل شدند پیراهن او در مصر
از بازو بند بیرون آورده لوله را بایشان داد و ایشان پیراهن را بیرون آورده با آن از مصر جدا شدند
و باد بوی یوسف را برداشته در اردن بر روی یعقوب افکند و یعقوب بوی پیراهن ابراهیم را
در هنگامی که قافله از مصر جدا شد شنید و یعقوب در رمله از ولایات اردن از بلاد فلسطین
بادیه بود و یوسف در مصر بود پس یعقوب گفت که من بوی یوسف میشنوم و قصد او بوی
در هنگامی که قافله با پیراهن از مصر جدا شدند جهت آنکه آن از بهشت بود و بهشت که حق سبحانه در بوی او
یوسف در حکایت آن میفرماید که انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون بدرستی من می یابم بوی
یوسف را اگر نه آنکه نسبت به سبکی و بی عقلی از پیری و آن پیراهنی بود که خدای از آن از آتش

دراعی در گردن یعقوب آویخت

نازل فرمود بعد ازان باهل آن که آل محمد صم اند رسید و هر پیغمبری که علمی یا غیر آن میراث گذاشته اند
بمحمد و آل او علیهم منتهی شده و آن با صاحب الامر خواهد بود در وقتی که خروج کند پس چون بجناب خروج نماید
پیراهن یوسف در بر او و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهم السلام با وی خواهد بود و [illegible] از [illegible]
روایت کرده که چون ابراهیم را باتش انداختند جبرئیل بر وی نازل گشته از بهشت پیراهنی و بساطی
آورده پیراهن را بوی پوشانید و او را بران بساط نشانید و با وی نشسته سخن میگفت و چون خدای
ذرات مردم را آفرید فرمود تا آتشی افروختند پس باصحاب شمال گفت داخل شوید بآن آتش
ایشان از آتش هیبت برده داخل نشدند پس باصحاب یمین گفت که داخل شوید و ایشان داخل شدند
پس بآتش گفت که کونی بردا و سلاما پس آتش بر ایشان سرد و سلامت شد و چون روز قیامت شود
خدای عزوجل جمع کند اطفالی را که بحد مباشرت نرسیده باشند و مردمی را که در زمان فترت پیغمبر
زمانی که پیغمبری رفته و پیغمبری نیامده مرده باشند و مردم بسیار پیری را که سن ایشان در نهایت
از پیری و خرافت عقل نداشته ادراک پیغمبر صم در حالت عدم عقل کرده باشند و مردمی را که کر
و گنگ بیعقل باشند و مردمی را که ناقص عقل و دیوانه لا یعقل باشند پس هر یک از ایشان
بر خدای عزوجل حجت گیرند پس خدای فرشته را فرستد تا از برای ایشان آتشی افروزد بعد از آن
فرشته را پیغمبری بسوی ایشان فرستد و وی با ایشان گوید که رب شما امر میکند شما را که بر خاسته
باین آتش روید و امر کند ایشان را که خود را در آتش اندازند پس کسی که در علم خدای باشد که سعید است
خود را بآتش اندازد و کسی که در علم خدای باشد که شقی است ابا و امتناع نماید و کسی که بر خاسته داخل
آتش شود آتش برو سرد و سلامت باشد و داخل بهشت شود و کسی که ازان آتش تخلف و ابا کند
ایزد تعالی گوید که شما را امر کردم و عصیان من ورزیدید پس ایشان را بآتش دوزخ فرماید و مردود
رانده و دران افکنده شوند و عطا کرده است خدای پیغمبر مرسل و غیر مرسل درجه و فضیلتی الا
جمع کرده است آنها را از برای محمد و زیادتی داده است محمد صم را بر پیغمبران بچندین برابر و اگر ابراهیم را
قوم او بآتش افگندند و صبر کرد و خدای آن آتش را برو سرد و سلامت گردانید محمد صم چون
در خیبر فرود آمد زن خیبری بآنحضرت زهر داد و خدای آنرا در درون وی سرد و سلامت گردانید
تا آخر عمر وی و زهر چون در درون جای گیرد سوزاننده باشد چنانکه آتش میسوزاند و نمرود با ابراهیم

در آنحال

در آنحال در بستانی سبز در آتش و جبرئیل با او بود و با یکدیگر سخن میگفتند نظر کرده گفت کسی که خدای
گیرد باید که مثل خدای ابراهیم گیرد پس بزرگی از بزرگان اصحاب نمرود و ارباب دولت گفت من
آتش را قسم دادم که او را نسوزاند پس قطعه از آتش بیرون آمده روی بجانب او نهاد تا آنکه او را
بسوزانید و بروایتی قطعه از آتش بجانب نمرود بیرون آمده مثل تیر برو خورده وی را بسوزانید پس لوط
با ابراهیم ایمان آورد و بروایتی چنانچه مذکور شد نمرود را مجلسی بود که ازانجا بر آتش مشرف میشد
بعد از سه روز نمرود با آزر گفت بیا بآن مجلس بالا رفته بنگریم پس هر دو بالا رفته بر آتش مشرف شدند
ناگاه دیدند که ابراهیم در بستانی سبز نشسته و با او مرد پیری است و با وی سخن میگوید با آزر تعنیف کرده
گفت چه گرامی بوده است پسر تو در نزد رب خود یا نزد خدای و بروایتی چون ابراهیم را باتش انداختند
از آتش غلغله کردند تا آنکه آتش خاموش شد بعد ازان بران حظیره آتش مشرف گشته ناگاه
ابراهیم را دیدند که سالم مانده و از بندی که داشت خلاص شده بنمرود خبر دادند پس ابراهیم را نزد
نمرود برده با نمرود بحث کرد چنانچه در سوره بقره گذشت که ربی الذی یحیی و یمیت قال انا احیی
و امیت و ابراهیم با نمرود محاجه کرد و نمرود ازو ترسید پس گفت که ای ابراهیم از بلاد من بیرون رو
و درین ولایت که من ساکنم تو با من ساکن مباش و فرمود که او را از بلاد خود اخراج کرده نگذارند که
چیزی از حیوان و مال خود بیرون برد و ابراهیم ساره دختر خاله خود را زن کرده بود و او و لوط بوی ایمان
آورده بودند و لوط پسری بود و ابراهیم گوسفندی کما بیش رسانیده معاش وی ازان بود پس ابراهیم
از بلاد نمرود با لوط و ساره بجانب شام هجرت گزیده بیرون رفت و از برای ساره از کمال غیرت
صندوقی ساخته دران جای داد و قفل و بندهای محکم بران قرار داد و با ایشان گفت چنانچه حق سبحانه
در سوره صافات میفرماید که انی ذاهب الی ربی سیهدین یعنی بتحقیق من بسوی رب خود میروم عن قریب
زود باشد که هدایت کند مرا چنانچه میفرماید که وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي
بَارَكْنَا فِيهَا و نجات دادیم ما او را و لوط را بسوی زمینی آنچنان زمینی که نفع بسیار داده ایم
دران زمین لِلْعَالَمِينَ ۵ از برای عالمیان یعنی گویند یعنی نجات دادیم او را از عراق بشام
زمین مذکور شام و سواد کوفه و کوثربا و بیت المقدس است و مثل این آیه در سوره اعراف گذشت
پس چون ابراهیم خواست که از بلاد نمرود بیرون رود منع کرده خواستند که گوسفندان وی را بگیرند

عشر ۸

گفتند که این را در ملک و بلاد پادشاه کسب کرده و حال ترا اخراج کرده و تو با وی مخالفی ابراهیم
گفت نزد قاضی روم و در نسخه سدوم که قاضی پادشاه است رویم تا هرچه حکم کند و نزد وی رفتند
گفتند که این مخالف این ملک است و آنچه با وی است در بلاد ملک کسب کرده و نمیگذاریم
که چیزی بیرون برد قاضی گفت که راست میگویند آنچه داری واگذار ابراهیم ع گفت که تو اگر نه بحق حکم
کنی همین ساعت میمیری گفت حق کدام است گفت با ایشان بگوی که عمری که در کسب آنچه همراه
دارم فانی کرده ام پس باز دهند تا من نیز آنها را با ایشان رد کنم قاضی گفت که و جبت که رد عمر او
کنید بگذارید که برود و مال خود را ببرد این خبر را بنمرود رسانیدند فرمود که بگذارند که برود و حیوان
و مال خود را ببرد و او را اخراج کنند و گفت که اگر در بلاد شما بماند دین شما را فاسد میکند و ضرر بخدایان شما
میرساند پس ابراهیم ع بیرون رفت و نمرود بجهنم دنیا نوشت که نگذارند که او در آبادانی ساکن شود
و روانه شده در این راه بنا نقیا یعنی کوفه و مسجد سهله گذار نمود و در آنجا زلزله میشد آن شب در آنجا
زلزله نشد مردم آنجا تعجب و تفحص سبب آن نمودند گفتند که اینجا مرد پیری و پسری با او فرود آمده
ایشان نزد ابراهیم ع آمده گفتند که هر شب اینجا زلزله میشد و امشب نشد امشب نزد ما باش
ابراهیم آن شب نیز مانده زلزله نشد گفتند نزد ما اقامت کن و آنچه خواهی میشود همیم گفت و لیکن
این پشت مسجد را بمن بفروشید و زلزله برطرف میشود گفتند از تو باشد گفت نمیگیرم مگر بزر
گفتند هرچه خواهی بگیر و هفت گوسفند ماده و چهار اشتر آنجا را خرید و از جهت آنجا را بانقیا
گفتند چه پیش بزبان نبطی نقیا میگویند بپر گوسفند بیم یعنی لوط گفت که ای خلیل خدای این زمین را
چه کنی که زراعت نمیشود و حیوان نمیچرد گفت ساکت باش که خدای عزوجل از این زمین هفتاد هزار
کس حشر کرده بی حساب به بهشت میبرد که هر کدام شفاعت چندین خلق خواهند کرد و در راه همه جا عشار
او را میگرفتند و میرفت تا بعضی از عاملان نمرود رسید عشر را گرفته بر سر صندوق آمد و گفت که البته
این صندوق را بگشای و بروایتی میرفت از حکومتگاه نمرود بیرون رفته بحکومتگاه مردی از قبطیان
که عراده نام داشت روان شد و بعشاری از عراده رسیده آمد که عشور بگیرد با ابراهیم گفت که
این صندوق را بگشای تا آنچه در آنجاست عشور کنیم ابراهیم گفت که آنرا هرچه خواهی حساب کن و
بگوی هرچه خواهی از طلا بگیر تا عشر دهیم و آنرا مگشای عشار راضی نشده گفت ناچار بعضی باید گشود

دهن

و بغضب فرمود تا ابراهیم ع آنرا گشود چون ساره را با آن حسن و جمال که داشت دید تعجب از جمال او
کرده پرسید که این زن چه کس است گفت خواهر منست و اراده کرد که در دین خواهر اوست و
بروایتی گفت که زن من و دختر خاله منست پرسید که ترا چه بر این داشت که او را در این صندوق پنهان کنی
گفت که غیرت که کسی او را ببیند عشار گفت که نمیگذارم بروی تا حال تو و این زن را بملک
اعلام کنم و کس نزد ملک فرستاده خبر داد ملک نیز کس فرستاد که صندوق را بیارند و نگذارند
فرمود که صندوق را نزد او بردند و قصد ساره کرده دست بجانب وی دراز کرد ساره گفت که
پناه میبرم بخدای از تو دست او خشک شد بسینه وی چسبید و شدت آزار بوی رسید و بساره
گفت که این چه بود که از تو بمن رسید ساره گفت که از برای قصدی که کردی چنین شد گفت که بتو
قصد خیر کردم دعا کن که خدای دست مرا بحال اول آورد ساره دعا کرد که الهی اگر راست گوید دست او را
بوی باز ده چنانچه بود دست او صحت یافته بر بالای سرا و کنیزی ایستاده بود گفت ای ساره این کنیز را
بگیر که خدمت تو کند و آن کنیز هاجر مادر اسمعیل ع است و بروایتی چون مردم عراده آمدند که صندوق را
ببرند ابراهیم با ایشان گفت که من از این صندوق جدا نمیشوم تا روح از بدن من جدا شود و ایشان
این خبر فرستادند کس فرستاد که او را با صندوق بیارید پس ابراهیم ع را با صندوق آنچه همراه
داشت بردند تا داخل مجلس پادشاه شد ملک فرمود که صندوق را در بگشای ابراهیم گفت که ای ملک
در این صندوق حرم من و دختر خاله منست من جمیع آنچه دارم فدیه میدهم که در آن وانشود بغضب
فرمود تا ابراهیم ع آنرا درگشود چون ساره را دید ضبط خود نتوانست کرد و قصد ساره نموده دست
بجانب او دراز کرد ابراهیم از غیرت روی از او و از ساره گردانیده گفت که الهی دست او را
حبس کن از حرم من و دختر خاله من و دست وی بساره نرسید و دست بخود نیز نتوانست باز کشید و
با ابراهیم ع گفت که خدای تو این کار بمن کرد گفت آری خدای من غیور و با حرام بد است و او
حایل شد میان تو و اراده حرام که کردی گفت پس دعا کن که خدای تو دست مرا بمن باز دهد
اگر اجابت دعای تو کرد من متعرض این زن نمیشوم ابراهیم ع دعا کرد که الهی دست او را بوی
باز ده تا خود را از حرم من باز دارد و حق تعالی دست او را بوی باز داد و باز ملک بطرف ساره نگریست
دست بجانب او یازید ابراهیم ع از غیرت روی از او گردانیده گفت که الهی حبس کن دست او

از ساره و دست او خشکیده بساره رسید ملک با ابراهیم گفت که خدای تو غیور است
و تو غیوری از خدای خود درخواه که دست مرا بمن باز دهد که اگر چنین کند من عود بآنچه کردم نکنم
ابراهیم ع گفت باین شرط دعا میکنم که اگر عود کنی بآنچه کردی طلب دعا از من نکنی ملک گفت
خوبست ابراهیم ع گفت که الهی اگر راستگوست دست او را بوی باز ده دست او صحت یافته
چون از غیرت دید آنچه دید و معجزه در دست خود مشاهده نمود تعظیم و تکریم ابراهیم ع کرده گفت
که این شدی از اینکه متعرض ساره یا چیزی از آنها که همراه داری شوم بهر جا که خواهی برو
لیکن مرا بتو حاجتی است گفت چه حاجت داری گفت دوست دارم که اذن دهی که کنیزی قبطی
جمال عاقل دارم بساره دهم که خدمتکار او باشد ابراهیم ع اذن داده آن کنیز را طلبید و بساره بخشید و
او هاجر مادر اسمعیل است آنگاه ابراهیم ساره و هاجر را و جمیع آنچه داشت برداشته روانه شد و ملک
نیز بمشایعت بیرون آمده جهة تعظیم از عقب ابراهیم ع میرفت حق تعالی وحی بابراهیم فرستاد
که توقف کن و پیش پیش جبار مسلط براه مرو که او در عقب تو باشد او را پیش کرده خود از عقب او
براه برو و تعظیم او کن که او مسلط است و ناچار باید که نیکوکار و بدکار اهل زمین امر کنند ابراهیم ع
توقف کرده گفت پیش باش که خدای من همین ساعت بمن وحی فرستاد که تعظیم تو و ترا
پیش کنم و از عقب تو براه روم از برای بزرگ کردن تو ملک گفت که این معنی بتو وحی شده است گفت
آری ملک گفت گواهی میدهم که خدای تو صاحب رفق و حلم و کرم است و تو مرا رغبت دادی
بدین خود و ملک وداع کرده ابراهیم ع روانه شد و ابراهیم ع از کوفه از مسجد سهله بجانب بیت
بعالقه روانه گشته در بالای شامات در بیابان بر سر راهی که راه یمن و شام و جمیع دنیا بود
نزول نمود و مردم که باو میرسیدند باسلام دلالت میکرد و خبر او در دنیا شایع شده بود که پادشاه
او را بآتش انداخت و نسوخت و هر کس باو میرسید ضیافت میکرد و در هفت فرسخی او
بلاد معمور پر درخت و گیاه پر خیری بود و راه بر آن ولایت بود و هر کس بآنجا میرسید میوه و
زراعت ایشانرا میبرد اهل آنجا تنگ آمده ابلیس بصورت مرد پیری نزد ایشان آمده گفت که
بچیزی دلالت کنم شما را که اگر آن کار کنید کسی از این راه نیاید گفتند آن چیست گفت هر کس آید
با او لواطه و رخت او را غارت کنید بعد از آن بصورت پسر امردی صاحب حسن نزد ایشان

رفته

رفته ایشان او را گرفته بادی بنحوی که تعلیم کرده بود لواطه کردند و ایشانرا از آن عمل خوش آمده
همیشه با مردان آن کار میکردند تا مردان با مردان و زنان با زنان شدند مردم شکوه بابراهیم ع
کرده آنحضرت لوط را نزد ایشان فرستاد که ایشانرا بیم دهد چون لوط را دیدند گفتند تو کیستی گفت
من پسر خاله ابراهیم که پادشاه او را بآتش افکند و نسوخت و او در نزدیک شماست از خدای بترسید
و این عمل نکنید که خدای شما را هلاک میکند و قصه لوط در سوره اعراف گذشت بعد از آن ابراهیم ع را
چون فرزند نمیشد بساره گفت که اگر خواهی هاجر را بمن بفروش که شاید که خدای از او فرزندی
نصیب کند که بعد از ما بماند پس هاجر را از ساره خریده با او مباشرت نمود و از او اسمعیل متولد شد
و چنانچه در آیه سوره بقره که الم تر الی الذی حاج ابراهیم گذشت فلق چاهی است در جهنم که پناه میبرند
اهل دوزخ از شدت گرمی آن از خدای درخواست که اذن دهد که نفس کشد خدای اذن
داده نفس کشید و جهنم را سوزانید و در آن چاه تابوتی یعنی صندوقی است از آتش که پناه میبرند
اهل آن چاه از شدت حرارت آن و در آن تابوت شش کس اند او لیانند قابیل پسر آدم که برادر
خود را کشت و نمرود فرعون ابراهیم که ابراهیم را بآتش انداخت و فرعون موسی و سامری که
یهودان را یهود کرد و کسی که ترسایان را ترسا کرد و شش کس از آخر امتند ابابکر و عمر و عثمان و معویه و
صاحب خارجیان و ابن ملجم علیهم اللعنة **وَوَهَبْنَا لَهُ** و بخشیدیم ما باو یعنی بابراهیم **إِسْحَاقَ**
وَيَعْقُوبَ اسحق را و یعقوب را و مثل این اول آیه در سوره انعام و مریم گذشت **نَافِلَةً**
که نواده است و پسر پسر نافله است **وَكُلًّا** و هر یک از ایشانرا قمی گوید یعنی هر یک از
ابراهیم و لوط که در این آیات مذکور شدند و اسحق و یعقوب هر چهار را **جَعَلْنَا صَالِحِينَ** ۵
گردانیدیم ما صالحان قمی گوید یعنی توفیق دادیم ایشانرا بصلاح و بر صلاح بازداشتیم ایشانرا
پس کامل گشتند **وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا** و گردانیدیم ایشانرا
امامانی که هدایت کنند بامر ما این آیه و آیه سوره تنزیل که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا
وکانوا بآیاتنا یوقنون مخصوص در شان فرزندان فاطمه ع نازل شده گردانیده است خدای
از ایشان امامانی که هدایت میکنند بامر او و امامان از قریش نیکوکاران ایشان امامان نیکوکاران
ایشان و فاجران ایشان امامان فاجران ایشان شدند و امامان در کتاب خدای عزوجل دو اند و قسمند.

چون که خبر گردانید [illegible] در دنیا و رفت خدای
از ایشان [illegible] گردانیده ایشانرا امامانی که
هدایت میکنند بامر خدای نیکان او را
بجنت او که آن طاعت [illegible]
بسوی بهشت [illegible]

دنیا بدون دو امام وصلاحیت ندارد مردم الا امام هدایت وعدل ونیکوکاری واوست که
درین آیه ودر سورهٔ تنزیل فرموده که وگردانیدیم ما از ایشان امامانی که هدایت کنند بامر ما مر
مردم یعنی ائمه از فرزندان فاطمه ع مقدم میدارند امر خدا را پیش از امر خود وحکم خدا را پیش از حکم خود
ودر آن آیهٔ مذکوره سورهٔ تنزیل فرموده که لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون یعنی چونکه صبر کردند وبودند
بآیتهای ما یقین دارندگان در علم خدای بود که ایشان صبر میکنند بر آنچه بایشان رسد پس گردانید
ایشان را امامان وامام جعفر ع بحفص بن غیاث گفت که ای حفص کسی که صبر کند صبر میکند اندکی
وکسی که جزع وبدصبری کند جزع میکند اندکی بر تو باد که صبر کنی در جمیع امور خود چه خدای مبعوث
ساخت محمد ص را وامر کرد اورا بصبر ومدارا در آیهٔ سورهٔ مزمل که واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجراً
جمیلاً وذرنی والمکذبین اولی النعمة ودر آیهٔ سورهٔ سجده که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و
بینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقاها الا الذین صبروا وما یلقاها الا ذو حظ عظیم پس صبر کرد تا آنکه
اورا بامور عظیم نسبت دادند ودلتنگ شده باز تسلی داد حق تعالی اورا بآیهٔ سورهٔ حجر که ولقد نعلم
انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین باز نسبت دادند اورا بامور
مذکوره وتکذیب وی کردند اندوهناک شد دگر بار تسلی داد وی را بآیهٔ سورهٔ انعام که قد نعلم انه
لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون ولقد کذبت
رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا واوذوا حتی اتاهم نصرنا پس صبر را بر خود لازم ساخت وزیاده
از حد درگذشته بذکر خدای بناشایسته وتکذیب حق تعالی پرداختند آنحضرت گفت که صبر کردم
دربارهٔ خود ومال وعرض وصبر نیست مرا دربارهٔ خدای خود باز تسلی داد اورا بآیهٔ سورهٔ ق که
ولقد خلقنا السموات والارض فی ستة ایام وما مسنا من لغوب فاصبر علی ما یقولون در همه صبر کرد
پس صبر نمود در هر حال که بود آنگاه مژده داد اورا بائمه ع که ذریهٔ اویند ووصف نمود بصبر ستوده در آیهٔ
سورهٔ تنزیل که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون در آن وقت آنحضرت
گفت که صبر نسبت با ایمان مثل سر است نسبت ببدن حق تعالی را از آن سخن خوش آمد آیهٔ سورهٔ اعراف را
که وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا ما کان یصنع فرعون وقومه وما کانوا
یعرشون نازل ساخت بر پیغمبر ص فرمود که این آیه بشارت وانتقام است بعد از آن حق تعالی مباح و

حلال

حلال کرد جنگ وپیکار کردن با مشرکان را بآیهٔ اول سورهٔ توبه که فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد وبآیهٔ سورهٔ بقره که واقتلوهم حیث ثقفتموهم وکشت خدای
مشرکان را بدست آنحضرت ودوستان وی وثواب صبر را در دنیا بوی داد با آنچه از ثواب آخرت
جهت او ذخیره فرمود وامام گمراهی وجور وفاجری واوست که در سورهٔ قصص میفرماید که وجعلناهم ائمة
یدعون الی النار ویوم القیمة لا ینصرون یعنی وگردانیدیم ما ایشان را امامانی که میخوانند بآتش دوزخ
ودر روز قیامت یاری کرده نمیشوند مقدم میدارند امر خود را پیش از امر خدای وحکم خود را پیش از حکم
از برای پیروی هواها وخواهشهای خود ومخالف کتاب خدای پس فرا میگیرند بهواها وخواهشهای
خود خلاف آنچه در کتاب خدای عز وجل است وامام جعفر ع فرموده که پس امر کرده است خدای
بولایت ودوستی امامانی که نام برده است ایشان را در کتاب خود که وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا
وایشانند که امر کرده است خدای بولایت ودوستی واطاعت ایشان وآنانکه نهی کرده است
خدای از ولایت ودوستی واطاعت ایشان آنان امامان گمراهی اند که قضا کرده است از برای ایشان
که بوده باشد ایشان را دولتها در دنیا بر اولیا ودوستان خدای سبحانه که امامانند از آل محمد ص و
امام حسن ع در وقتی که رحلت میفرمود بمحمد حنفیه گفت که باشید ظرفهای علم وچراغهای هدایت
که بعضی از روشنی روزتر است از بعضی آیا نمیدانید که خدای گردانیده است فرزندان ابراهیم را
امامان وزیادتی داده است بعضی را بر بعضی وداده است بداود ع زبور را ومیدانید که خدای اختیار کرده
وبرگزیده است محمد ص را ای محمد بن علی من برتو میترسم برتو از حسد وَاَوْحَیْنَا اِلَیْهِمْ
ووحی فرستادیم ما بسوی ایشان یعنی بسوی آن امامان ووحی خبر وحی میفرستند بسوی ایشان
بروحی که در سینههای ایشانست که وهم یعنی بروح القدس که در سینههای ایشانست ولفظ وحی
از معنی بهات قرآن وآن الفاظی است که در قرآن مکرر ومعنیهای مختلف باشند واز آنجمله وحی
نبوت ورسالت است ودیگر وحی اشاره ووحی امر ووحی کذب ووحی تقدیر ووحی الهام ووحی
خبر است ومراد درین آیه وحی خبر است بعد از آن ذکر کرد خدای آنچه را که مکرم داشته است ایشان را
یعنی آن امامان را بدان پس فرمود که فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَاِقَامَ الصَّلوٰةِ وَ
وَاِیْتَاءَ الزَّکوٰةِ وَکَانُوا لَنَا عَابِدِینَ ۵ کردن خیرها ودرست داشتن نماز و

داده زکوة را و بودند مارا عبادت کنندگان و امام رضا ع فرمود که جلالت قدر و عظمت شان و
بلندی مکان و مناعت جانب و دوری غور امامت ازان بیشترست که مردم بعقلها و رایهای خود
بان رسند یا امامی باختیار خود برپای دارند چه خدای ابرهیم خلیل ع را بعد از پیغمبری و خلت
اختصاص داد بامامت در مرتبه سیم از برای فضیلت و زیادتی که مشرف ساخت و برا بآن و
گفت یعنی در سوره بقره که انی جاعلک للناس اماما یعنی بتحقیق که من گردانندهام ترا از برای مردم
امامی پس ابرهیم خلیل از شادی بآن مژده گفت که و من ذریتی یعنی و از ذریه من نیز بکن بعضی
امامها ایزد تعالی فرمود که لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد من یعنی امامت و امانت بظالمان
یعنی آنانکه ظلم بخود یا بغیر کنند پس باطل کرد این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت و گردید امامت
باهل صفوت و برگزیدگان بعد از آن مکرم گردانید خدای ابرهیم را بانکه گردانید امامت را در ذریه
او که اهل صفوت و طهارت بودند و فرمود یعنی در اینجا که و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا
صالحین وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة
وکانوا لنا عابدین پس امامت لا یزال در ذریه ابرهیم بود که میراث میبردند بعضی از بعضی قرنا
بعد از قرن تا آنکه میراث داد آنرا خدای عزوجل بپیغمبر ص و فرمود یعنی در سوره آل عمران که ان اولی
الناس بابرهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین یعنی بتحقیق که سزاوارترین مردم
بابرهیم آنانند که پیروی او کرده اند و این پیغمبر یعنی محمد ص و آنانکه ایمان آورده اند یعنی ائمه ع و
خدای سبحانه امور مؤمنان است پس امامت مخصوص پیغمبر ص بود پس آنرا برگردن علی ع گذاشت بامر
خدای عزوجل برسمی که خدای واجب ساخته بود پس گردید در ذریه او که اهل صفوت بودند و خدای
بایشان علم و ایمان داده بقول خدای جل جلاله یعنی در سوره روم که وقال الذین اوتوا العلم والایمان
لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث یعنی و گفتند قمی گوید یعنی میگویند بمجرمان روز قیامت
آنانکه داده شده بودند علم و ایمان که بتحقیق که درنگ کردید در کتاب خدای تا روز بعث و
پس امامت خاص در میان فرزندان علی ع است تا روز قیامت چه آنکه بعد از محمد ص پیغمبری نیست
پس این جاهلان از کجا اختیار امام میکنند ولوطا آتیناه حکما و لوط را
دادیم ما باو حکمتی یا پیغمبری یا قطع و فصل میان خصمان و این سخنان از قمی است وعلما و

نجیناه

نجیناه و علمی و نجات دادیم او را یعنی لوط را من القریة از دهی یعنی اهل دهی التی
آنچنان دهی یعنی اهل دهی که کانت بود آن ده یعنی اهل آن ده چنانکه تعمل میکرد آن ده
یعنی میکردند اهل آن ده و این سخن از قمی گفته الخبائث بدها را یعنی مباشرت با مردان
انهم کانوا قوم سوء فاسقین ۵ بتحقیق که ایشان بودند قوم بدی فاسقان
وادخلناه و داخل کردیم ما او را یعنی لوط را فی رحمتنا در رحمت ما قمی گوید یعنی در اهل
رحمت ما یا بهشت انه بتحقیق او یعنی لوط من الصالحین ۵ از صالحان است

خمس

وقصه لوط بتفصیل در آیه سوره اعراف که ولوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة گذشت و
نوحا اذ نادی و نوح را آنگاه که ندا کرد قمی گوید یعنی دعای بد و نفرین کرد بر قوم خود بسبب
من قبل پیش از آن قمی گوید یعنی پیش از موسی و هرون و ابرهیم و لوط که مذکور شدند
فاستجبنا پس استجابت کردیم ما یعنی قبول کردیم ما له او را یعنی دعای او را فنجیناه
واهله من الکرب پس نجات دادیم ما او را و اهل او را از غمی سخت
العظیم ۵ عظیم نجات داد خدای نوح را از غم عظیم بمحمد و آل پاک او چه پیغمبر ص در معجزه
بکوه گفت که ای کوه از تو سؤال میکنم که آیا خدای ترا امر کرده است بطاعت من در آنچه از تو
طلب کنم بجاه محمد و آل پاک او که بسبب ایشان نجات داد نوح را از غم عظیم گفت بلی گواهی
بدهم ترا ای محمد بآن ونصرناه من القوم الذین کذبوا بایاتنا انهم
کانوا قوم سوء فاغرقناهم اجمعین ۵ و یاری دادیم او را و یاری بدیر گردانیدیم
از قومی آنچنان قومی که دروغ نسبت دادند بآیتهای ما بتحقیق که ایشان بودند قوم بدی پس غرق کردیم
ما ایشان را جمیع و مثل این او از آیه در قصه نوح در سوره اعراف گذشت وداود وسلیمان
اذ یحکمان و داود را و سلیمان را آنگاه که حکم کردند هر دو فی الحرث اذ
نفشت در زراعت آنگاه که شب بشبان رفتند و داخل شدند فیه در آن زراعت
غنم القوم گوسفندان قوم قمی گوید یعنی چریدند آن زراعت را گوسفندان قوم و
کنا لحکمهم و بودیم ما از برای حکم ایشان یعنی حکم داود و سلیمان و پیغمبران
پیش چنانچه احال گفته خواهد شد قمی گوید یعنی داود و سلیمان و مدعی و مدعی علیه شاهدین ۵

گواهان یعنی گواه. فَفَهَّمْنَاهَا پس فهمانیدیم ما آن را قضیه یعنی حکومت یا فتوی را
سُلَيْمَانَ وَكُلًّا بسلیمان و هر یک را یعنی هر یک را از داود و سلیمان آتَيْنَا
حُكْمًا وَعِلْمًا دادیم ما حکمی و علمی و معنی آیه و قضیه چنین است که ایزد تعالی بداود ع
وحی فرستاد که وصیتی فرا گیر از اهل خود چه در علم سابق من چنین رفته که هیچ پیغمبری که فرستم او را وصی
از اهل وی باشد و داود چند فرزند داشت و از جمله ایشان پسری بود که مادر وی نزد داود دوست بود و داود
آن زن را دوست میداشت و هنگامی که این وحی بداود آمد داود ع نزد آن زن رفته گفت که
خدای عزوجل بمن وحی فرستاده و فرموده که فرا گیرم وصیتی از اهل خود زن وی گفت که پس باید که
آن وصی پسر من باشد داود گفت که اراده من همین است و در علم سابق و حتمی که نزد خداست این بود
که وصی سلیمان است پس ایزد تعالی بداود وحی فرستاد که بدون آنکه امر من بتو آید تعجیل مکن پس داود
چندان درنگ نمود که دو مرد در باب گوسفندان و درخت انگور با یکدیگر خصومت و دعوی نموده
برو وارد گشتند چنانکه اکنون گفته خواهد شد و خدای تبارک و تعالی پیغمبران پیش از داود تا آنکه
داود را پیغمبری برانگیخت وحی فرستاده بود که هر گوسفندی که شب بکشتزار رفته داخل زراعت
شود گوسفندان بعینه از صاحب زراعت باشند و نفش که در آیه مذکور است نمی باشد الا در شب
جهة آنکه بر صاحب زراعت است که محافظت زراعت کند در روز و بر صاحب گوسفند است که
محافظت گوسفند کند در شب پس بر صاحب مواشی نیست که محافظت مواشی کند در روز و
نمیخوانند آنها را از زرعهای آنها مگر در روز پس آنچه مواشی فاسد کند مواشی ضامن نیستند
نیست ضامنی بمواشی جهة آنست که حکم مواشی بعینه است چنانچه احوال بر گفته خواهد شد و بر صاحبان
مواشی است محافظت آنها از زرع مردم در شب پس آنچه مواشی در شب فاسد کنند صاحبان
آنها ضامن شوند و آن نفش است و در میان بنی اسرائیل مردی بود که باغ انگوری داشت پس گوسفندان
مرد دیگر شب بکشتزار رفته داخل باغ او شده درختهای انگور را شکستند و فاسد کردند پس
صاحب باغ انگور نزد داود آمده شکوه صاحب گوسفند و طلب داوری نمود پس خدای عزوجل
بداود وحی فرستاد که فرزندان خود را جمع کن هر کدام که درین قضیه حکم درست کند وصی تو باشد
بعد از تو داود ع فرزندان خود را جمع کرد و بروایتی پس داود بوی گفت که نزد سلیمان رو

شما هر دو حکم کند پس مدعی و مدعی علیه هر دو نزد سلیمان رفته چون حکایت خود را گفتند خدای
بسلیمان ع وحی فرستاده بوی فهمانید که هر گوسفندی که شب بکشتزار رفته داخل زراعتی شود
نیست از برای صاحب زرعت الا آنچه از شکمهای آن گوسفندان بیرون آید پس سلیمان ع
گفت که ای صاحب انگور چه زمان گوسفندان این مرد داخل باغ انگور تو شدند گفت شب
سلیمان گفت اگر گوسفندان بیخ و شاخ را خورده اند بر صاحب گوسفند است که بدهد بصاحب درخت
انگور گوسفندان را و آنچه را که در شکم آنهاست و اگر گوسفند شاخ را برده و بیخ را نبرده صاحب گوسفند
گوسفندان را بصاحب انگور میدهد و من حکم کردم بر تو ای صاحب گوسفند که بدهی نتاج و موی گوسفندان
خود را در این سال بعد از آن داود بسلیمان گفت که چگونه حکم نکردی بگوسفندان بعینه که قیمت کنند آنها را
علماء بنی اسرائیل تا قیمت درخت انگور و قیمت گوسفندان شود سلیمان گفت که انگور از بیخ کنده نشده
و خورده نشده است الا بار آن و از سال آینده عود میکند طبرسی در مجمع البیان گفته که بعضی گفته اند که
آن انگوری بود که خوشهای آن آویخته بود پس حکم کرد داود بدادن گوسفند بصاحب انگور پس سلیمان
گفت یا نبی الله حکم غیر از اینست پرسید که حکم چیست گفت داده میشود باغ انگور بصاحب گوسفند که
قیام باصلاح و تربیت آن نماید تا انگور بحال اول باز گردد و داده میشود گوسفند بصاحب انگور و از آن
بهره میبرد تا آنکه انگور بحالت اول عود کند بعد از آن هر یک از مدعی و مدعی علیه میرسند بمرکز خود
که از او بود بعد از آن طبرسی گفته که این سخن از ابن مسعود است و آن از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع
گویم این خبر با خبر سابق معارضه نمیکند جهة آنکه موافق مذهب سنیت است پس حکم داود ع دادن
گوسفندان بعینه بود و حکم کرد از برای کسی که گوسفندان بر زرعت او رفته بودند دادن گوسفند را از آن
حکمی که پیغمبران پیش از وی کرده بودند و آنچه خدای بسلیمان ع فهمانید این بود که حکم کند از برای صاحب
زرعت بدادن شیر و موی تمام آن سال و حکم کرد سلیمان بدادن موی و شیر گوسفندان در آن سال
و همین سنت جاری شد بعد از سلیمان ع و اینست که خدای میفرماید که ففهمناها سلیمان پس حکم کرد
هر یک از داود و سلیمان بحکم خدای و اینست که خدای میفرماید که وکلا آتینا حکما و علما و حکمی که
سلیمان کرد حکم داود بود که نهم یعنی در آن روز اعلام کرد خدای بداود منسوخ شدن حکمی را که پیغمبران پیش از آن
حکم میکردند پیش از آن جهة آنکه جایز نیست که تعلیم کند خدای بوصی چیزی که تعلیم نکرده باشد انبیا را

جهت بلکه علم منتقل میشود از پیغمبر بوصی چنانچه احتمال گفته خواهد شد پس سخن داود و سلیمان که چگونه حکم کردی
بگو سخندان بعینه از ارباب شجاعان عارفست تمام شد سخن وی و اراده کرد داود که آنکه بشناساند
بنی اسرائیل که سلیمان وصی اوست بعد از وی و خلاف در حکم نکردند و اگر اختلاف میکردند
سبحانه درین آیه که میگوید وکنا لحکمهم شاهدین یعنی بودیم ما از برای حکم آن دو یعنی داود و سلیمان گواهان
پس فهمانیدیم آن حکومت را خدای سلیمان در حیوة داود تا دانسته شود امامت و پیغمبری او از برای
تاکید حجت بر خلق چنانچه گفت سلیمان یعنی در سوره نمل که ایکم یاتینی بعرشها یعنی کدام از شما می آرد
نزد من تخت بلقیس را وگفت آصف بن برخیا چنانچه در آن سوره مذکور است و قال الذی عنده علم
من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک یعنی وگفت آنچنان کسی که نزد او بود
علمی از کتاب یعنی آصف که من آورنده ام آنرا پیش از آنکه چشم بر هم زنی و سلیمان محتاج بعلم آصف نبود
و از دانستن آنچه وی میدانست عاجز نبود ولیکن دوست داشت که بشناساند بامت خود از
جن و انس که او حجت است بعد از وفات وی و آن علم که آصف داشت از علم سلیمان بود
که آصف بامر خدای امانت سپرده بود تا در امامت دلالت راهنمای او خلاف نشود
وعده که اکنون کردیم از برای تقویت سخن سابق خود و روایت شده که داود و سلیمان حکم نکردند
نکردند الا مناظره و مباحثه با یکدیگر پس فهمانید آن حکومت را خدای سلیمان را پس وحی فرستاد
خدای بداود که حکم درین قضیه حکمی است که سلیمان بآن حکم کرد ای داود اراده کردی تو امری را و اراده
کردیم ما امری غیر آنرا پس داود نزد زن خود رفته گفت که اراده کردیم ما امری را و اراده کرد خدای
امری غیر آنرا و نمیشود مگر چیزی که خدای عزوجل اراده آن کرده باشد و راضی شدیم بامر خدای عزوجل
و تسلیم نمودیم پس امامت عهدیست از خدای عزوجل که عهد کرده شده است از برای مردمی
نام برده شده و نیست امام را که امامت را پنهان کند از امام بعد از وی و همچنین اوصیا
که تجاوز نمایند آن امر را یعنی امر امامت را و دور کنند از صاحب خود یعنی از امام بعد از خود بغیر او
و از امام جعفر پرسیدند از گاو و گوسفند و شتر که در چرا باشند و چیزی را فاسد کنند آیا آن حیوانات
ضامن اند فرمود که اگر روز فاسد کنند ضامن نیستند جهة آنکه صاحبان آنها حفظ آن میکنند و اگر
شب فاسد کنند ضامن اند و از پیغمبر ص روایت شده که آنحضرت حکم کرد بر حفظ مواشی بر صاحبان

آنها در شب و حکم کرد بمحافظت زراعت بر صاحبان آن در روز و در حکمهای داود ع روایت وارد شده
یکی آنکه علی ع داخل مسجد شده جوانی از برابر او آمد که میگریست و جمعی در اطراف او و بر آن کس میبود
پرسید که چه خبر شما گریانید گفت شریح حکم کرد بر ضرر من بحکمی که نمیدانم که چه حکم بود این جماعت پدر مرا
با خود بسفر بردند و ایشان بازگشته اند و پدرم بازنگردیده و از ایشان احوال پدر پرسیدم گفتند وفات
یافت از مال او پرسیدم گفتند مالی نگذاشت پس ایشانرا نزد شریح قاضی بردم ایشانرا قسم فرمود
و من میدانم که پدرم با مال بسیاری بیرون رفت آنجناب فرمود که بازگردید ایشان و آن جوان بسوی
شریح بازگشته آنجناب بوی گفت ای شریح چگونه حکم کردی میان اینجماعت گفت این جوان برین جماعت
دعوی کرد که ایشان بسفری بیرون رفته اند و پدر او با ایشان بوده و ایشان بازگشته اند و پدر او
بازنگشته پس از ایشان پرسیدم گفتند که او وفات یافت و از مال او پرسیدم گفتند مالی نگذاشت
پس باین جوان گفتم آیا گواه داری بر آنچه دعوی میکنی گفت نه پس ایشانرا قسم فرمودم آنجناب فرمود
که دور افتادهٔ ای شریح در مثل این امر اینچنین حکم میکنی گفت پس چگونه است فرمود که قسم بخدای
حکم میکنم درباره ایشان بحکمی که حکم نکرده است بآن خلقی پیش از من الا داود پیغمبر ع ای قنبر شرطة الخمیس را
طلب کن گویم از شیخ خود شنیدم که ایشان طائفه از لشکر امیر المؤمنین ع و همه نفر بوده اند قنبر ایشانرا
طلبیده بهریک از آنجماعت مردی از شرطة الخمیس را موکل فرمود آنگاه نظر بروی ایشان کرده فرمود
که چه میگوئید میگوئید که من نمیدانم که شما چه کرده اید بپدر این جوان پس من نادانم آنگاه فرمود
که ایشانرا متفرق کنید و سرهای ایشانرا بپوشانید پس ایشانرا از یکدیگر متفرق کرده هریک را در نزد ستونی
از ستونهای مسجد باز داشتند سرهای ایشان بجامههای خود پوشیده آنگاه کاتب خود عبید الله بن ابی
رافع را طلبیده فرمود که صحیفه و دوات بیار و آنجناب در مجلس حکم نشسته پس بمردم فرمود که هرگاه من
الله اکبر گویم شما نیز بگوئید پس بمردم گفت بیرون روید بعد از آن یکی از آنجماعت را طلبیده در برابر
خود نشانید و روی او را گشود بعد از آن بعبید الله گفت اقرار او را و آنچه میگوید بنویس آنگاه شروع
بپرسش کرده پرسید که در چه روز از خانهای خود با پدر این جوان بیرون رفتید گفت در فلان روز پرسید
در کدام ماه و کدام سال و در آن سفر بکجا رسیدید که او فوت شد و چند روز بیمار بود و کدام روز فوت شد
و چه کس او را غسل کرد و بچه چیز وی را کفن کردید و چه کس بروی نماز گزارد و چه کس او را بقبر نهاد پس

مردم نزد وی نشستند

چون جمیع آنچه را که اراده داشت ازو پرسید آنجناب الله اکبر گفت جمیع مردم الله اکبر گفتند پس جمیع
آن جماعت را بشک افتاده یقین حاصل کردند که رفیق ایشان بر ضرر ایشان و ضرر خود اقرار کرده پس
فرمود تا سر او را پوشانیده بزندان بردند بعد از آن دیگری را طلبیده در برابر خود نشانید و روی اورا
گشاده فرمود که نه چنانست گمان کرده اید که من نشنیده ام که شما چه کرده اید گفت یا امیرالمؤمنین من یکی
از ایشانم و بکشتن او اکراه داشتم و اقرار کرد بعد از آن یک یک را بعد از دیگری طلبیده همه اقرار بکشتن
و گرفتن مال میکردند آنگاه مردی را که بزندان فرموده بود باز گردانیده او نیز اقرار نمود پس مال و
خون را بر ایشان لازم ساخت شریح گفت یا امیرالمؤمنین حکم داود علیه السلام چگونه بود فرمود که داود پیغمبر
بطفلی چند عبور نمود که بازی میکردند و بعضی از ایشان ندا میکردند که ای مات الدین و پسری از ایشان جواب
میداد و مات الدین یعنی دین مرده است پس داود علیه السلام اورا طلبیده گفت ای پسر نام تو چیست گفت
مات الدین پرسید که چه کس این نام را بر تو نهاده گفت مادرم داود نزد مادر او رفته گفت ای زن
اسم این پسر تو چیست گفت مات الدین گفت چه کس او را باین نام نامیده گفت پدر وی پرسید که
این چگونه بوده گفت پدر او بسفری بیرون رفت و قومی با او بودند و این طفل در شکم من بود قوم
باز گشتند و شوهر من باز نگشت از ایشان احوال او را پرسیدم گفتند فوت شد گفتم ترکه او کجاست
گفتند چیزی نگذاشت گفتم آیا بشما وصیت کرد گفتند آری گمان داشت که تو آبستنی و وصیت کرد که
آنچه بار نهی اگر دختر یا پسر باشد نام او را مات الدین گذار من نیز نام نهادم داود گفت آن قوم را
که با شوهر تو بسفر بیرون رفتند میشناسی گفت آری پرسید که زنده اند یا مرده گفت زنده اند
بیا نزد ایشان رویم و با آن زن رفته ایشان را از خانهای ایشان بیرون آورد پس حکم کرد میان ایشان
باین حکم بعینه و ثابت کرد بر ایشان مال و خون را و بزن گفت این پسر خود را عاش الدین نام کن
و عاش الدین یعنی دین زنده شد بعد از آن آن جوان و آن قوم اختلاف کردند در مال آن جوان
که چند بوده پس امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر خود را و جمیع انگشترهای آنها را که در خدمت او بودند گرفته فرمود
که این تیرهای قرعه را بر هم زنید هر یک از شما که انگشتر مرا بیرون آورد در دعوی خود صادق است
چه آنکه آن سهم و تیر خداست و سهم خدای محروم نمیشود یا محروم و زیان نمیکند و دیگر آنکه در عهد داود
زنی بود که مردی نزد او رفته باکراه و جبر با او مباشرت کردی خدای عز و جل بر دل آن زن انداخته

بوی

بوی گفت که هر بار که تو نزد من می آیی کسی نزد اهل و عیال تو می آید آن مرد بخانه خود رفته مردی را
در نزد عیال خود یافته او را نزد داود علیه السلام برده گفت که یا نبی الله چیزی بر سر من آمده که بر سر کسی نیامده
پرسید که آن چیست گفت این مرد را در نزد اهل خود یافتم پس خدای سبحانه بداود وحی فرستاد که
بوی بگوی که چنانچه جزا میدهی جزا میدهند ترا و دیگر آنکه در عهد داود علیه السلام زنجیری بود که مردم داوری خود را
نزد آن میبردند که بینم و هر کس محق بودی زنجیر را گرفتی و الا زنجیر بالا رفته دست او بدان نرسیدی
و مردی بامانت جوهری بمردی سپرده آن را انکار کرد او را بآن زنجیر دعوت کرده با وی بسوی
زنجیر رفت و جوهر را در میان بالای نیزه جای داده بود پس چون اراده گرفتن زنجیر نمود بوی گفت
که این نیزه را نگاه دار تا من زنجیر را بگیرم وی آن را نگاه داشته آن مرد نزدیک رفته زنجیر را گرفت
و زنجیر بدست او آمد پس الله تعالی بداود وحی فرستاد که حکم کن میان مردم بگواهان و بیّنه ساز ایشان را
باسم من که قسم یاد کنند آن زنجیر بالا رفت و دیگر حکم کردن داود علیه السلام بعدم اعتبار گواه
و بدون گواه و قسم و چنانچه عنقریب از روایات ظاهر خواهد شد یکبار واقع شده و لیکن روایات
در آن مختلف است پس بروایتی از اسمعیل بن جعفر که سند آن بامام رسیده دو کس در باب گاوی
دعوی خود را نزد داود علیه السلام بردند و هر یک گواه گذرانیدند که گاو از وست داود بجواب درآمده
گفت یا رب حکم میان این دو مرد مرا عاجز کرده تو خود حکم کن پس خدای عز و جل بوی وحی فرستاد
که بیرون رو و گاو را از کسی که در دست دارد گرفته بآن دیگری ده و گردن او را بزن پس بنی اسرائیل
از آن بفریاد آمده گفتند که این گواه آورد و آن گواه آورد و سزاوارتر بدادن گاو کسی بود که در دست
داشت گاو را از او گرفته گردن او را زد و گاو را باین داد پس داود بجواب درآمده گفت یا رب
بنی اسرائیل از آنچه حکم بآن کردم بفریاد آمدند پس خدای سبحانه بوی وحی فرستاد که آن کس که گاو را
در دست داشت پدر آن دیگری را کشته گاو را از او گرفته بود پس هرگاه مثل این محاکمه نزد تو آید حکم کن
میان ایشان بجای خود و از من مسئلت مکن که من حکم کنم تا روز قیامت و حساب و بردانی داود
از خدای مسئلت نمود که حکمی از حکمهای آخرت بوی نماید ایزد تعالی بوی وحی فرستاد که ای داود
آنچه از من درخواستی احدی را از خلق خود بران مطلع نساخته ام و سزاوار نیست که حکم کند بان
احدی غیر از من این جواب منع او نکرده اعاده و از خدای مسئلت نمود که حکمی از حکمهای آخرت بوی نماید

پس جبرئیل ع نزد او آمده بوی گفت که ای داود از خدای خود چیزی درخواستی که پیش از تو نبی
از و نخواسته بود ای داود آنچه تو مسئلت نمودی احدی از خلق خدای بران مطلع نگشته و روا
نیست احدی را که حکم کند بآن حکم غیر خدای ایزد تعالی دعای ترا اجابت و سؤالی که کردی عطا فرمود
ای داود فردا اول کس دیوانه که دو کس نزد تو آورند حکم درباره ایشان از حکمهای آخرت خواهد بود
چون صبح شد داود ع در مجلس حکم نشسته مردی پیری بجوانی در او بخته و خوشه انگوری با آن جوان
نزد داود آمده پیر گفت یا نبی الله این جوان بستان من درآمده و باغ انگور مرا خراب کرده و
اذن من از آن خورده و این خوشه را بی رخصت من برگرفته داود بآن جوان گفت که چه میگوید
جوان اقرار نمود که آن کار کرده پس ایزد تعالی بوی وحی فرستاد که ای داود اگر من منکشف بسازم
از برای تو چیزی از حکمهای آخرت را و تو بآن حکم کنی میان این پیر و جوان دل تو طاقت تحمل آن
حکم نمی آرد و قوم تو بآن حکم راضی نمیشوند ای داود این پیر بر پدر این پسر در ایام جوانی بغتة درآمده
او را بقتل رسانیده و بستان او را غصب کرده و چهل هزار درهم از و برداشته در زیر درخت بستان او
دفن نموده پس شمشیری بجوان ده و او را بفرمای که گردن پیر را بزند و بستان را بوی ده و او را بفرمای که
فلان جا را بکند و مال خود را بردارد داود ع از آن فزع کرده اصحاب خود را جمع کرده و این مقدمه را بایشان
خبر داده اجرای حکم بنحوی که خدای عز و جل بوی وحی فرستاده بود نمود و بروایتی داود ع گفت یا رب
بنمای بمن حق را چنانچه نزد تست تا آنکه حکم کنم بآن ایزد تعالی فرمود که تو طاقت آن نمی آری داود
بخدای الحاح نمود تا آنکه خدای چنان کرد پس مردی نزد وی آمده از مردی شکوه و از و طلب یاری نمود و
گفت که او مال مرا گرفته پس خدای سبحانه بداود وحی فرستاد که این شاکی پدر او را کشته و مال او را
گرفته داود فرمود تا مدعی را کشتند و مال او را گرفته بمدعی علیه داد مردم تعجب کرده این سخن میگفتند تا
بداود ع رسید و آنرا مکروه داشته دعا کرد که خدای رفع آن کند پس خدای چنان کرد که پیشتر بود
چنان کرد که در روایت بعد ازین گفته خواهد شد بعد از آن حق عز و جل بوی وحی فرستاد که حکم کن
میان مردم بگواهان و یمینا ساز ایشان را باسم من که بآن قسم یاد کنند و بروایتی داود ع دعا کرد که
خدای تسلیم کند بوی حکم را در میان مردم بآنچه نزد خدای حق است پس خدای بوی وحی فرستاد
که ای داود مردم تحمل آن نمی آرند و عنقریب آن کار خواهم کرد و دو کس نزد او دیوان آورده

بیا

یکی از دیگری شکوه و از و طلب یاری نمود پس خدای بداود فرمود که مدعی علیه را بفرما که برخاسته
گردن مدعی را بزند داود چنان نکرد بنی اسرائیل آنرا عظیم شمرده گفتند که مردی آمده تظلم میکرد ظالم را
فرمود که گردن او را بزند داود ع گفت که یا رب مرا ازین ورطه نجات ده ایزد تعالی بوی وحی
فرستاد که ای داود از من درخواستی که الهام کنم بتو حکم میان بندگان من بآنچه حق است نزد من
و این مدعی پدر این مدعی علیه را کشته پس فرمودم تا گردن او را بقصاص پدر او بزنی و او در فلان
محوطه در زیر سنگی چنین نزد درختی چنین مدفون است پس نزد او رو و او را باسم او طلب کن که ترا جواب
دهد و ازو بپرس پس داود ع سخت شادان که هرگز چنان شاد نشده بود بیرون رفته بنی اسرائیل گفت
که خدای فرج داد پس او و بنی اسرائیل با وی رفتند تا بآن درخت رسیده ندا کرد که ای فلان
گفت لبیک یا نبی الله پرسید که چه کس ترا کشته گفت فلانکس پس بنی اسرائیل گفتند که شنیدیم
او را یا نبی الله میگوید پس باز چنانچه او گفت میگوییم پس حق عز و علا بوی وحی فرستاد که ای داود
بندگان طاقت حکم کردن بآنچه نزد من حکم است ندارند پس از مدعی گواه طلب و یمینا ساز مدعی علیه را
باسم من و قصه حکم سلیمان میان زن و باد عنقریب گفته خواهد شد و روایات بسیار وارد شده
که ائمه آل محمد ع حکم میکردند بحکم خدای و حکم محمد و بحکم آل داود پس هرگاه وارد میشد بایشان چیزی
که نزد ایشان و در کتاب خدا نبود و از آنچه عاجز شدند روح القدس آنرا بایشان القا میکرده و
بایشان الهام میفرمود و چون صاحب الامر ع ظهور و خروج کند حکم میکند میان مردم بعلم خود مثل
حکم داود و حکم میکند بحکم آل داود و بحکومت ایشان و بحکم داود و سلیمان و بیان از مردم اراده و
طلب گواه نمیکند میرسد بهر کس حکم آنکس را و عطا میکند بهر صاحب حقی حق او را و شمشیر هم خود
در دهان علی ع افکنده دست بر سینه وی کشیده و گفت که الهی عطا کن بخلیفه و وصی من آنچه عطا کردی
بنوح از علم و بابراهیم از بزرگی طبیعت و نفس و جود و بنفس کرامت و آنچه عطا کرده بایوب از صبر در
بلا و آنچه عطا کرده بسلیمان از فهم پنهان ما را از عطا چیزی را از دنیا تا آنکه بگردانند همه دنیا را در برابر خیمه
او مثل خوان کوچکی در برابر او و چون امام حسن ع بر صلح معاویه اتفاق نمود رفته با وی ملاقات کرد
پس چون بیکجا مجتمع گشتند معاویه برفراز منبر رفته فرمود که امام حسن بخطبه پایین تر نشسته بعد از آن گفت
ای مردم این حسن بن علی است اهلیت خلافت را دیده در خود ندیده و نزد ما آمده که بطوع و رغبت بیعت کند

ازمردی هم

آنگاه گفت که ای حسن بر خیز الجناب بر منبر نشسته خطبه طولی ادا و دران خطبه فرمود که آگاه باشید که
من بیعت کردم با این و بدست اشاره بمعویه کرد و در نمی‌دانم شاید که آن فتنه و امتحانی باشد
از برای شما و تمتع یافتنی تا هنگام حلول اجل که بمرگ او تعبیر شود گویم که این فقره آیه او اخر این سوره است که و ان ادری
لعله فتنة لکم و متاع الی حین ای مردم عیب میکنند اعدی را بزرگ کردن حق خود و عیب نمیکنند بگو
آنرا که بگیرد چیزی را که از و نباشد و هر صواب نفع رساننده و هر خطا ضرر رساننده است یا بجهة خود
و واقع شد قضیه و سلیمان آنرا فهمید و آن قضیه سلیمان نفع کرد و بداود ضرر نرسانید و
سخرنا مع داود الجبال یسبحن و تسخیر کردیم با داود کوهها را که تسبیح کنند
خدا را با او و الطیر و مرغ را یعنی گویید یعنی تسبیح کنند کوهها با مرغان چون خدای عز و جل
داود را در زمین خلیفه گردانید و زبور را برو نازل ساخت بکوهها و مرغان وحی فرستاد که با او
تسبیح کنند چنانکه در سوره سبا میفرماید که و لقد آتینا داود منا فضلا یا جبال اوبی معه و الطیر یعنی
دادیم با داود از جانب خود فضل و زیادتی ای کوهها تسبیح کنید خدا را با او و مرغان یعنی گویید ای
مرغان با مرغان و در سوره ص میفرماید که انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی و الاشراق و الطیر محشورة
کل له اواب یعنی بتحقیق که ما تسخیر کردیم کوهها را که با او یعنی با داود تسبیح میکردند بوقت عشا و در
طلوع آفتاب و مرغان جمع کرده شده هر یک یعنی گویید از کوهها و مرغان یا هر یک از انبیا و داود
از برای او بسیار تسبیح کنند بجهت و عطا نشده بود باحدی مثل صدای داود و هر گاه بصحرا بیرون رفتی
زبور خواندی و کوهها و مرغان بادی و وحوش تسبیح خدای کردندی و سنگ و درختی و کوهی و مرغی و
درنده نماندی الا آنکه در تسبیح جواب داود دادندی و چون از خدای درخواست کرد که مثل سایر
پیغمبران او را بآزمون مبتلا کند و خدای او را بخصومت دو فرشته در باب مجلس بآزمون مبتلا
ساخت و او را بتوبه امر کرد داود پیاده بیرون رفته زبور میخواندی تا آنکه بکوهی رسید که پیغمبری عابد قبل
در آنجا بود چون صدای کوهها و درندگان را شنید دانست که داود است گفت این پیغمبر خطا کار است
داود گفت ای حزقیل اذن میدهی نزد تو بالا آیم گفت نه تو گناهکاری و این قصه تفصیل ذکر کرده
خواهد آمد انشاء الله تعالی و اگر کوهها روان گشته با داود تسبیح کردند محمد صلعم کرد آنچه افضل و زیاده از آن بود
آنحضرت بر فراز کوه حرا بود که ناگاه کوه بحرکت در آمد پس بکوه گفت که ثبت بر بالای تو الا

بجز

پیغمبر صدیق شهیدی کوه اجابت و اطاعت امر آنحضرت کرده قرار گرفت و بکوهی گذشت و
اشک از بعضی از جاهای کوه روان بود آنحضرت پرسید که ای کوه چه چیز ترا میگریاند گفت یا رسول الله
روزی عیسی بر من گذشت و مردم را از آتشی که هیمه آن فرزندان آدم و سنگ است بیم میداد و
من میترسم که از آن سنگ باشم فرمود که مترس آن سنگ کبریت است پس آن کوه قرار گرفت
و ساکن شد و جواب سخن آنحضرت گفت و روایت شده که کوهها با سلیمان هم تسبیح کردند
الحال گفته خواهد شد و کنا فاعلین و بودیم ما کنندگان یعنی گویند یعنی بودیم
کننده آن کار را از برای امثال او و بدعتی نبود از ما و اگر چه نزد شما عجیب است و علمناه
و آموزانیدیم او را یعنی داود را صنعة ساختن و صنعت یعنی گویند یعنی عمل لبوس
پوشش و لباسی یعنی زره لکم از برای شما ایزدی داود وحی فرستاد که تو خوب بنده
بودی اگر نه از بیت المال میخوردی و بدست خود کاری نمیکردی داود چهل صباح گریست خدای
وحی فرستاد که از برای بنده من داود نرم شو پس خدای آهن را از برای او مثل موم نرم کرد تا آنکه
میساخت از آن هر آنچه میخواست و زره میساخت چنانکه در سوره سبا میفرماید که و النا له الحدید ان
اعمل سابغات و قدر فی السرد یعنی نرم کردیم ما از برای داود آهن را که بعمل آر و بساز زرههای
گوید یعنی و امر کردیم او را که بساز زرههای فراخ و تقدیر کن از میخها که در حلقه است یعنی تقدیر کن و
باندازه قرار ده حلقه را بعد از حلقه یعنی گوید یعنی تقدیر کن در بافتن آن بحیثیتی که حلقهای آن متناسب
بیکدیگر باشد یا تقدیر کن میخهای آنرا که باریک و درشت نباشد و جوهری در صحاح گوید که سرد داخل
کردن حلقهای زره است بعضی را در بعضی مثل زرد که هم بافتنی است و امام رضا علیه السلام نهی فرمود از
کفش زرد و این آیه را دلیل آورد پس تعلیم کرد خدای بداود صنعت و کار آهن را و آنرا از برای او
نرم گردانید در روز سه شنبه پس کسی را که حاجتی باشد یا حاجتها برو متعذر شده باشد باید که طلب کند آنرا
روز سه شنبه چه آن روزیست که خدای دران روز آهن را از برای داود نرم ساخت و بروایتی که سخن
سفر دران مذکور است امام موسی علیه السلام بمردی گفت که آیا دلالت کنم ترا بر روزی که آسان نرمی کرد خدای
دران روز آهن را نرم کرده بیرون رو یعنی بسفر روز سه شنبه و بروایتی روز پنجشنبه روزیست که خدای
و پیغمبر او آنرا دوست میدارند و دران روز خدای آهن را نرم کرده و درین روایت مذکور نیست که

بمنفعتی منه

صدای آورنده بودند بصدای تسبیح خود منه

قرار گیر منه

او یعنی از برای منه

از برای داود نرم کرده بود پس داود ع زره می ساخت و آنرا بهزار درهم می فروخت پس سیصد و شصت
زره ساخت و سیصد و شصت هزار درهم فروخت و از بیت المال بی نیاز شد و اگر نرم کرد خدای
از برای داود آهن را و از ان زرهها ساخت کرد محمد صلعم کاری که افضل و زیاده از ان بود یعنی نرم کرد
خدای از برای او سنگهای سخت صلب را و آنها را مغاره کرده در بیت المقدس سنگ صلب
مثل خمیر در زیر دست وی نرم شد و روایت شده که خدای از برای سلیمان نیز آهن را نرم کرده و
روایت شده که خدای زبان مرغان را بداود نیز تعلیم فرمود لتحصنکم از برای آنکه نگاه دارد
شما را یعنی گوید یعنی آن صنعت با آن زره من بأسکم از بیم شما که و بیم یعنی از زخم
فهل انتم شاکرون ۹۵ پس آیا شما شکر کنندگانید یعنی گوید این عبارت
امر است بشکر بمبالغه و سرزنش ولسلیمان و از برای سلیمان یعنی گوید یعنی و مسخر کردیم از برای
سلیمان الریح عاصفة باد را حال آنکه از هر جانب وزنده بود یعنی گوید یعنی سخت تند
وزنده بود و در اندک مدت کرسی او را بدور میبرد تجری روان میشد آن باد بامره بامر او
یعنی بامر سلیمان الی الارض التی بارکنا فیها بسوی زمینی که خجسته زمینی که
نفع بسیار داده ایم ما در ان زمین یعنی بیت المقدس و شام وکنا بکل شیء
عالمین ۵ و بودیم ما بهر چیزی دانایان یعنی دانا یعنی گوید پس جاری میساختیم آن باد را
بمقتضای حکمت ومن و از گروهی یعنی و مسخر کردیم از برای سلیمان از الشیاطین من
یغوصون شیطانی را که فرو میرفتند بدریا یعنی گوید و بیرون می آوردند نفایس آن را و
یعملون عملا دون ذلک و میکردند کاری غیر آن یعنی گوید یعنی غیر غواصی کارهای دیگر
نیز میکردند مثل ساختن شهرها و قصرها و اختراع صنعتهای غریب وکنا لهم و بودیم ما
ایشان را یعنی شیاطین را حافظین ۵ نگاه دارندگان یعنی نگاه دارنده یعنی گوید از آنکه
میل و تخلف کنند از امر سلیمان یا فساد کنند چون سلیمان زن جنی را زن کرد و فرزندی زاد
و سلیمان آن فرزند را دوست میداشت و ملک الموت نزد سلیمان بسیار آمدی روزی بروی
نازل گشته شد بر سر روی کرسی سلیمان از ان فزع کرده باد را او گفت که ملک الموت چیزی نگاه
کرد که گمان میکنم که بقبض روح او مامور گشته پس بجن و شیاطین گفت شما را حیله ایست که او را

از مرگ

عشر ۹

از مرگ بگریزانید گفتند یکی از ایشان گفت من او را بمشرق بزیر چشمه آفتاب کنادم سلیمان گفت که ملک الموت
میان مشرق و مغرب بیرون می آید دیگری گفت که من او را در زمین هفتم کنادم گفت ملک الموت هم بآنجا
میرسد دیگری گفت که من او را در ابر و هوا کنادم پس او را طلبیده کرده در ابر و هوا گذاشت ملک الموت
آمده در ابر قبض روح او کرده مرده بر کرسی سلیمان ع افتاد و سلیمان دانست که خطا کرده گفت چنانچه
خدای سبحانه در سوره ص حکایت کرده میفرماید که ولقد فتنا سلیمان والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب
قال رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب فسخرنا له الریح تجری
بامره رخاء حیث اصاب والشیاطین کل بناء وغواص وآخرین مقرنین فی الاصفاد یعنی بتحقیق که ما
بفتنه و آزمون افکندیم سلیمان را و انداختیم بر کرسی او جسدی بعد از ان انابت و توبه کرد گفت ای پروردگار من
بیامرز مرا و ببخش مرا پادشاهی که سزاوار نباشد از برای احدی بعد از من بتحقیق که تو بسیار بخشاینده
پس تسخیر کردیم ما از برای او باد را که روان میشد بامر او بنرمی با مخالف امر او نمیکرد آنجا که سلیمان
اراده بصواب میکرد و شیاطین را هر بنا کننده و غواصی و دیگران که بعضی ببعضی نزدیک و قرین بودند
در زنجیرها تا بازداشته شوند از شر و این معنیها را یعنی گفته و سلیمان آن عبارت را که سزاوار نباشد
از برای احدی از بخل نگفت آنها گرچه آنکه پادشاهی دو قسم است پادشاهی که بتغلب و جور و
اختیار مردم گرفته شده باشد و پادشاهی که از جانب خدای گرفته شده باشد مثل پادشاهی آل ابراهیم
یعنی محمد و آل او ع و پادشاهی طالوت و ذوالقرنین پس سلیمان گفت که ببخش مرا پادشاهی که سزاوار
نباشد از برای احدی بعد از من که بگوید که آن گرفته شده است بتغلب و جور و اختیار مردم پس تسخیر کردیم ما از برای
تبارک و تعالی از برای او باد را که روان میشد بامر او بنرمی و گردانید روان شدن باد را در رفتن صبح
یکماهه راه و در رفتن عشا یکماهه راه چنانچه در سوره سبا میفرماید که ولسلیمان الریح غدوها شهر و رواحها
شهر و گردانید خدای پادشاهی او را در انگشترین وی و هرگاه آنرا بانگشت کردی جن و انس و شیاطین و
جمیع مرغان و وحوش نزد او حاضر گشته اطاعت وی نمودندی پس بر تخت خود نشستی و خدای
بادهای چند برانگیختی و فرستادی که آن تخت را با جمیع آنچه بر بالای آن بود از شیاطین و مرغان و
دواب و سپاهیان برداشته بهوا بردی تا جایی که سلیمان ع اراده کردی و نماز صبح را در شام و ظهر را
در فارس گزاردی و شیاطین را فرمودی تا سنگ از فارس برده در شام فروختندی پس سلیمان

بیرون آمد و با او سیصد هزار کرسی بود از جانب راست او که بنی آدم بر آنها نشسته و سیصد هزار
کرسی از طرف چپ او بر آنها جنیان نشسته بودند و مرغان را فرمود که بر ایشان سایه گسترند و باد را
فرمود تا ایشان را برداشت تا آنکه در مداین با ایوان کسری وارد شدند بعد از آن بازگشته در اصطخر بار
فرود آورد بعد از آن روانه شده بشهر نبرکاوان و در نسخه نوکاوان و در نسخه دیگر برکاوان و در نسخه
بروکاوان رسید بعد از آن باد را فرمود ایشان را برداشت تا آنکه نزدیک بود که پاهای ایشان بآب رسد
و سلیمان بر بالای ستونی از کرسیها بود پس باد تخت سلیمان را برداشته در وقت صبح یکماهه راه
و در وقت عشا یکماهه راه میبرد و چون بوادی مورچگان رسید موری گفت چنانچه ایزد تعالی
در سوره نمل حکایت میفرماید که وحشر لسلیمان جنوده من الجن والانس والطیر فهم یوزعون حتی اذا
اتوا علی واد النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون
فتبسم ضاحکا من قولها یعنی جمع کرده شد از برای سلیمان لشکرهای او از جن و انس و مرغ پس
ایشان کمان میکردند که اول ایشان با آخر ایشان بند است تا آنکه آنگاه که آمدند بوادی مورچگان گفت
موری ای موران داخل شوید بسکنهای خود که پست نکنند شما را سلیمان و لشکرهای او و حال آنکه
ایشان ندانند که شما را پست میکنند پس تبسم کرد سلیمان حال آنکه خنده کننده بود از سخن آن مور
پس باد صدای مور را برداشته بسلیمان علیه السلام رسانید و حال آنکه سلیمان در هوا و باد او را برداشته بود
پس توقف کرده فرمود که مور را بیایند و از وی سؤال نموده وی جواب گفت چنانکه در آیتهای مذکوره
مذکور خواهد شد آنگاه مور گفت که آیا میدانی که چرا باد مسخر تو گشته از میان سایر مملکت گفت علم آن
ندارم گفت مراد خدای عز و جل از آن است که اگر جمیع مملکت مسخر تو گردد چنانچه این باد مسخر تو گشته
زایل شدن آن از دست تو مثل زایل شدن باد خواهد بود پس از آن وقت سلیمان علیه السلام تبسم کرد حال آنکه
خنده کننده بود از سخن آن مور و زن پیری نزد سلیمان آمده از باد شکوه و از وی طلب یاری نمود
و گفت یا نبی الله من بر بام خانه خود ایستاده بودم بادی بر من خورده مرا انداخته بدرون خانه
افتادم و دست من شکست پس یاری ده مرا بر باد پس سلیمان علیه السلام باد را طلبیده پرسید که چه چیز ترا
بر آن داشت که با این زن کردی گفت یا نبی الله این زن راست گفته کشتی فلان جماعت در دریا
مشرف بر غرق شده بودند و رب العزة عز و جل مرا بسوی کشتی ایشان فرستاد تا آنرا از غرق

بود و اهل آن کشتی همه

بر بام من بیرون آمده بتعجیل بسوی آنچه خدای مرا امر کرده بود میرفتم با این زن عبور کردم و بتعجیل گذشتم
و وی بر بالای بام خانه خود بود او را لغزانیده بسر در او در آوردم و اراده آن زن نداشتم وی افتاده
دست او شکست سلیمان علیه السلام گفت یا رب بچه چیز حکم کنم بر باد ایزد تعالی بوی وحی فرستاد که ای سلیمان
حکم کن که دیت شکست دست این زن را صاحبان کشتی که باد آنرا از غرق رهانیده بدهند که
احدی از عالمیان نزد من ظلم کرده نمیشود پس کسی که قومی از او فریادرسی خواهند تا نجات دهد ایشان را
از قومی که بر ایشان غلبه کرده باشند و او از خانه بتعجیل بیرون رفته باشد که بفریاد قوم رسد و مردی
بر خورد و اراده آن نداشته باشد و آن مرد بمیرد دیت او بر قومی است که طلب فریادرسی از او کرده اند
اما اگر خود را بمزدی مزدور کرده باشد خونبها بر او و بر عاقله او است نه بر ایشان و چنانچه باد از برای سلیمان
مسخر بود از برای محمد صلی الله علیه نیز مسخر بود چه آنحضرت در مدینه شبی نماز گزارده متوجه بالای عمارت شده
ابابکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام را طلبیده فرمود که بروید تا آنکه باصحاب کهف ایشان کنید و از من بایشان سلام
رسانید و تو ای ابابکر پیش رو چه تو در سن بزرگترین قومی بعد از آن تو ای عمر بعد از آن تو ای عثمان
پس اگر جواب گفتند یکی از شما را خوب و الا تو ای علی پیش رو و آخر ایشان باش بعد از آن باد را
فرمود تا ایشان را برداشته بدر غار اصحاب کهف گذاشت پس ابابکر پیش رفته سلام کرد جواب
سلام وی ندادند پس عمر پیش رفته سلام کرد جواب سلام وی ندادند و عثمان پیش رفته سلام کرد
جواب سلام وی ندادند پس علی علیه السلام پیش رفته گفت سلام بر شما و رحمت و برکات خدای بر شما ای
اهل غاری که ایمان آوردند برب خود و زیاد کرد رب ایشان ایشان را هدایتی و بست بر دلهای
ایشان یعنی قوت داد دلهای ایشان را من فرستاده رسول خدایم بسوی شما گفتند مرحبا برسول خدای
و بفرستاده او و بر تو باد سلام ای وصی رسول خدای و رحمت خدای و برکات او بر تو گفت چگونه
دانستید که من وصی پیغمبرم گفتند چه آنکه زده شده است بر گوشهای ما پرده که سخن نگوییم الا با پیغمبری
یا وصی پیغمبری رسول خدای صلی الله علیه چگونه و حشم یعنی خویش او و از اهل و غلامان و همسایگان کرد او
باشند چگونه و حال او چگونه بود و مبالغه در پرسش نموده گفتند که باجماعت رفیقان خود خبر ده
که ما معرف نیستیم مگر با پیغمبری یا وصی پیغمبری علی علیه السلام با ایشان گفت که آیا شنیدید که چه میگویند گفتند آری
گفت پس گواه باشید بعد از آن روی بجانب مدینه گردانیده باد ایشان را برداشت تا آنکه او را بر

پیغمبر ص گذشت پس آنچه واقع شده بود بآنحضرت خبر دادند پیغمبر ص بایشان گفت که بعضی گویند
وشنیدید پس گواه باشید گفتند آری پس آنحضرت بخانه بازگشته بایشان گفت که نگاه دارید گواهی
خود را و مسخر کرد خدای از برای سلیمان شیاطین را هر بنا کننده و غواصی کننده در دریا و دیگران که بعضی
نزدیک و قرین بودند در زنجیرها یعنی بسته شده و محبوس بودند بعضی با بعضی و ایشان آنان بودند که عصیان
سلیمان ورزیده بودند در هنگامی که خدای پادشاهی سلیمان را از وی سلب کرد چنانکه در آیه مذکوره بود و
ص گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی پس چنانچه اکنون درین قصه مذکور شد خدای مسخر کرده بود از برای سلیمان
شیاطین را و از برای او کارها میکردند از محرابها و تمثالها و عملهای دشوار و از برای وی از سد تعالی
ذو القرنین در سد سامور که آنرا بر بالای هر حجر مینهادند آنچه را که در زیر آن بود میکندند خشت آوردند و بنا
ستونها و سنگهای بیت المقدس را بریده و بنا میکردند از برای سلیمان از عمارتها آنچه بنی آدم از آن عاجز
بودند نگویند که پس ایشان در خلقت و کثافت و غلظت مثل مردم باشند جهت آنکه جواب گوییم که
ایشان خلق رقیق لطیف اند و خورش ایشان استنشاق نسیم است و دلیل بر آن اینکه جهت دزدی سخن از فرشتگان
باسمان بالا میروند و جسم کثیف غلیظ قدرت ندارد که باسمان بالا رود الا اینکه خدای تعالی پس خدای
ایشان را کثیف و غلیظ میکرد از برای سلیمان چنانچه تسخیر ایشان جهت او کرده بود و اگر شیاطین مسخر شده بود
از برای سلیمان که کار میکردند از برای وی و میساختند محرابها و تمثالها عطا شده بود محمد ص را فضل
زیاده از شیاطینی که از برای سلیمان مسخر شده بودند و حال آنکه آنها بر کفر خود قایم بودند و مسخر شدند از برای
پیغمبری محمد ص شیاطین با ایمان پس نه جن از اشراف ایشان از جن نصیبین و من از بنی عمرو بن
عامر و در نسخه از بنی عمرو و بنی عامر از سرخان ایشان که نامهای ایشان شصاه و مصاه
و ملکان و مرزبان و مازمان و نضاه و هاضب و هاصب و عمرو بوده اند
که ایزد تعالی در شان ایشان فرموده یعنی در سوره احقاف که و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون
القرآن یعنی و یاد کن ای محمد آنگاه که گردانیدیم بسوی تو نفری را از جن که میشنیدند قرآن را و ایشان
این نه جن بودند پس آن جنیان نزد آنحضرت آمدند و آنحضرت در بطن نخل بود پس عذر خواستند
از آنچه گمان کرده بودند که هرگز خدای بر نمی انگیزد احدی را یعنی از قبر چنانچه در سوره جن میفرماید که و انهم
ظنوا کما ظننتم ان لن یبعث الله احدا و روی بسوی آنحضرت آوردند یعنی دو نگهدار جن و با وی

صاحب مهذب گوید که این کلمه الماس است م

بیعت

بیعت کردند بر روزه و نماز و زکوة و حج و جهاد و دوستی مسلمانان و عذر خواستند از آنکه گفتند بر خدای
شططا یعنی جوری و ظلمی یعنی گویند یعنی سخنی صاحب شطط یعنی دور از حق و مفرط در ظلم چنانکه در سوره
چنانکه در سوره جن میفرماید که و انه کان یقول سفیهنا علی الله شططا پس این افضل و زیادتر بود از آنچه
بسلیمان عطا شده بود پاکست خدایی که مسخر کرد جنیان را از برای پیغمبری محمد ص بعد از آنکه متمرد بودند
و گمان میکردند که خدا را فرزندیست گوییم چنانکه در سوره جن میفرماید که و انه تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبة
ولا ولدا پس شامل شد بعثت آنحضرت چندان از جن و انس را که بشمار در نمی آید و از جنیان کسی
که در برابر سلیمان باذن خدای کار میکردند و کسی که میل و تخلف از امر خدای میکرد خدای از عذاب دوزخ
بوی میچشانید و میساختند از برای او آنچه میخواست از محرابها و تمثالهای درخت و کاسهها که مثل
حوضهای بزرگ و مثل کوه بود و دیگهای در زمین ثابت و قصه کار کردن جن از برای سلیمان است
که در جای خود مذکور میشود و مناسب این مقام نیست پس باد و مور و جن و انس و شیطان مسخر او
شیاطین مطیع و مسخر سلیمان بودند و خدای زبان مرغان بوی تعلیم کرده و او را در زمین تمکن داده بود
در روایت شده که خدای بداود نیز زبان مرغان تعلیم کرده بود چنانچه احوال گذشت و در روایت شده که خدای
از برای سلیمان نیز آهن را نرم کرده و کوهها با او نیز تسبیح میکردند چنانچه احوال مذکور شد پس تعلیم کرد
بمردم در زمان سلیمان و بعد از زمان او که پادشاهی او شبیه نیست بپادشاهی پادشاهان که بآن جبار
مردم و غلبه و جور مالک آن شده باشند و سلیمان حج خانه خدای کرد با جن و انس و مرغان و باد
و پوشانید قباطی یعنی جامههای مصری بر کعبه و سلیمان ع روزی با اصحاب و یاران خود گفت که خدای
تبارک و تعالی بخشید مرا ملکی که سزاوار نیست از برای احدی بعد از من مسخر کرد از برای من باد و انس و جن
و وحوش را و تعلیم کرد مرا زبان مرغان و داد مرا از هر چیزی و با اینهمه که بمن عطا شده بود از پادشاهی
تمام نشد از برای من شادی یکروز تا شب و ایوب و ایوب ع جهة آن ایوب نامیده
که آوب در لغت عرب بمعنی بازگشتن است و ایوب بعد از بلا و جفا و نعمت در اهل یعنی اولاد
و مال بازگشت و ایوب بدون گناهی بلیه مبتلا شده و بغیر آن هم گناه و رنیف یعنی تحیر یا غش میکنند
و در نسخه زیغ یعنی ریب نمیکنند و گوییم گویا عبارت حدیث زیغ است یعنی میل نمیکنند یعنی از حق
بباطل و مرتکب گناه صغیره و کبیره نمیشوند جهة آنکه معصوم و پاک کرده شده اند و بعثت بلیه که ایوب

ازیشان م

بآن در دنیا مبتلا شد نعمتی بود که خدای بوی در دنیا عطا کرده بود و ادای شکر آن نعمت میکرد و ابلیس
در آن زمان از بالا رفتن بعرش ممنوع نبود و باسمانها میرفت و چون بالا میرفت و عمل ایوب را دید از شکر
نعمت میدید بوی حسد برد پس خدای جل جلاله گفت که بنده من ایوب نعمتی باو عطا نمیشود که
شکر را زیاد نکند ابلیس گفت یارب ایوب ادای شکر این نعمت بسوی تو نمیکند که بسبب آنکه
بوی از دنیا عطا کرده و اگر او را از دنیای وی محروم گردانند و میان او و دنیای وی حایل شوی هرگز
شکر نعمتی نمیکند بلا بیاید بروی نصب و تعب کن و بیازمای که صبر او چگونه است پس مرا بر دنیای او
مسلط ساز تا بدانکه وی هرگز شکر نعمتی نمیکند ایزد تعالی فرمود که ترا بر دنیای او بر مال و فرزندان او
مسلط ساختم ابلیس فرود آمد و مال و فرزندی از برای او نگذاشته همه را تباه و هلاک کرد و ایوب
بر طرف شدن و رفتن اهل و مال و فرزندان مبتلا شد در آخرین چهارشنبه که ماه در محاق بود
و از امام موسی ع روایت شده که بسبب ایوب مبتلا شد پس ایوب در آن امر شکر و حمد خدا را
زیاد کرد پس مسلط ساخت خدای ابلیس را بر شتران و بندگان او پس نگذاشت از برای او چیزی
غیر یک غلام پس غلام نزد او آمده گفت ای ایوب از شتران و بندگان تو یکی نماند و همه مردند
ایوب گفت من شکر خدا را که آنرا داده بود و شکر خدا را که آنرا گرفت شیطان گفت که اسباب را
دوست ندارد پس بر آنها مسلط گشته چیزی از آنها نماند که هلاک نکرد ایوب گفت شکر خدا را
عطا کرده بود و شکر خدا را که گرفت و چنان کرد بگاوان او ابلیس گفت مسلط ساز مرا بر زراعت
و زمین او ایزد تعالی فرمود که چنان کردم پس با شیطانهای خود آمده در آن دمید و آن سوخت ایوب شکر و
حمد خدا را زیاد کرد گفت یارب مسلط ساز مرا بر گوسفندان او پس مسلط ساخت او را بر گوسفندان
و هلاک کرد آنها را ایوب شکر و حمد خدا را زیاد کرد پس نگذاشت از برای او دنیا و نه فرزندی که
نگرد و وی شکر خدای عز و جل میکرد پس چون ابلیس دید که چیزی از امور او نمیرسد بخدای
گفت یارب ایوب میداند که عنقریب دنیای او را که از او گرفته بوی باز خواهی داد مسلط ساز مرا
بر بدن او که بدانکه او ادای شکر نعمتی نمیکند حق عز و علا فرمود که مسلط کردم ترا بر بدن او سوای دل و
زبان و گوش و عقل و چشمهای او و روایت شده که روز قیامت باز میدارند مومن را در سایه عرش
پس حسابش نزدیک میگردانند او را بخود تا آنکه میان خدای و او حجابی از نور فاصله باشد پس بوی میگوید

کرمرحبا پس ارشادی آن روی او سفید و دل وی شاد و درازی قد او هفتاد ذراع میگردد و روی او
روی ماه و درازی او درازی آدم و صورت او صورت یوسف و زبان او زبان محمد و دل او دل
ایوب شود و هر زمان که گناهی از او آمرزیده شود سجده کند و بروایت دیگر خدای تبارک و تعالی
بمومنان گوید که داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش و از نیم سعی خود و قسمت کنید بهشت را
که فرود آیم شما را بخانه کرامت یعنی بهشت پس چون داخل بهشت شوند گردند بدرازی آدم
شصت ذراع و بصورت خوانند عیسی و سیزده ساله و بزبان محمد عربیه و بصورت یوسف در حسن که نور
از روی ایشان بلند میشود و بدل ایوب در سالم بودن از کینه و روایت شده که خدای عز و جل
مبتلا میکند مومن را بهر بلیه و میمیراند بهر مرگی و مبتلا نمیکند او را به بر طرف شدن عقل وی ببین که
چگونه مسلط شد ابلیس بر مال و فرزندان و اهل و بر هر چیزی از ایوب و مسلط نشد بر عقل او
و اگذاشته شد عقل او که بآن توحید خدای کند و خدا را یکتا داند پس ابلیس از ترس آنکه مبادا رحمت
خدای ایوب را دریابد و میان او و ایوب حایل گردد چون بازی که بر شکار فرود آید مبادا در شود
بتعجیل بزمین فرود آمده و بدو سوراخ بینی ایوب از آتش سموم دمید که جسد او نقطه نقطه گردید از سر تا پای
یک زخم شد و مدتها مدید در آن حالت ماند تا آنکه کرم ببدن وی افتاد و کرمی که از بدن او بیرون می‌افتاد
آنرا باز گردانیده بوی میگفت که بازگرد بجای که خدای ترا از آن آفریده و گندید تا آنکه اهل شهر او را از
شهر بیرون کردند و در مزبله بیرون شهر افکندند و زن او رحمه دختر افرائیم و در تفسیر قاضی افرائیم بن یوسف
بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم ع از مردم تصدق گرفته آنچه مییافت نزد او می‌آورد و
با همه بلیها که بآن مبتلا بود بوی او متعفن و صورت او قبیح نشد و از او خونی و چرکی بیرون نیامد و
او را دیدی قذر و کثیف نیافت و کسی که او را مشاهده کرد از او وحشت ننمود و کرمی از بدن او گنده نشد
و چنین میکند خدای عز و جل بجمیع آنکه مبتلا میکند ایشان را از انبیا و اولیا مکرم خود و اجتناب و دوری
نمیکردند مردم از ایشان ع مگر از برای فقر و بینوایی و ضعفی که در ظاهر امور ایشان بود جهة آنکه جاهل
نادان بودند بآنچه ایشانرا بود نزد خدای از تایید و تقویت و فتح و پیغمبر ص فرموده که صاحبان
عظیمترین بلا پیغمبرانند بعد از ان شبیه تر پس شبیه تر با ایشان گویم یعنی هر کس شبیه تر است بانبیا
بلای او عظیم تر است پس بلای انبیا عظیم تر از اوصیا و بلای اوصیا عظیمتر از مومنان باشد و مبتلا نکرد خدا

ایشان هم را بیلای عظیمی که با آن نزد جمیع مردم خوار بودند مگر جهة آنکه هر کار بخواهد بکند چیزی را
که خدای اراده فرموده که بایشان رساند از نعمتهای عظیم دعوی خدایی از برای ایشان نکنند و جهة
آنکه استدلال نمایند بآن بر آنکه ثواب و عطاهای بر دو قسمست استحقاق و اختصاص گویم یعنی بعضی
عطا میکند باستحقاق مثل مؤمنان که در ازاء عمل است و بعضی عطا میکند باختصاص مثل انبیا و اوصیا
که مخصوص داشته است ایشانرا بتفضل خود و بدون عمل سابقی و پیش از آمدن ایشان بدنیا
شرف نبوت و وصایت داده چنانچه از جاها که حج و امثال آن و از روزها جمعه و عیدها و از ماهها
ماه رمضان را بدون عملی که از ایشان سر زده باشد شرف عظیم عطا فرموده و جهة آنکه ضعیف را جهة ضعف او
و فقیر را جهة فقر او و بیماری را جهة مرض او حقیر نشمارند گویم چه انبیا و اوصیا نیز این حالتها
میدارند و جهة آنکه مردم بدانند که خدای بیمار میکند هر کس را که میخواهد و شفا میدهد هر کس را که
میخواهد هر زمان و بچگونه و بچه سبب که خواسته باشد و بگردانند آنرا عبرة از برای کسی که میخواهد و شقاوة
از برای کسی که میخواهد و سعادة از برای کسی که میخواهد و خدای عز و جل در جمیع آنچه مذکور شد در قضا و حکم
خود عادل و در کارهای خود حکیم و صاحب حکمت است نمیکند ببندگان خود مگر آنچه را که صلاح و اصلح
ایشان در آن بیشتر باشد و قوتی نیست بندگان را الا بخدای گویم و روایات در سختی بلای پیغمبران و اعلای اوصیا
و بعد از ایشان مؤمنان بسیار است و این مقام گنجایش ذکر آن ندارد هر که خواهد بکتاب کلیفر رجوع
نماید پس ایوب بدون گناهی هفت سال مبتلا شد و در چیزی از بلای خود طلب عافیت نکرد و صبر
نمود تا آنکه سرزنش وی کردند و پیغمبران صبر بر سرزنش نمیکنند روایت شده که مردم صبر از کسی فرا گرفتند
صبر را از ایوب و شکر را از نوح و حسد را از فرزندان یعقوب و چنانچه در آیتهای قصه سابق گذشت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در دهان ملک الموت افکنده دست بر سینه وی کشید و گفت که آنچه عطا کرده بخلیفه و وصی من آنچه
عطا کرده بنوح از علم و بابراهیم از بزرگی طبیعت قوم و جودت و کرامت و آنچه عطا کرده بایوب از صبر
در وقت بلا و آنچه عطا کرده بسلیمان از فهم پنهان مدار از عطا چیزی را از دنیا تا آنکه بگردانند بیکجا دنیا را از برای
دو چشم او مثل خانه کوچکی در برابر او و روایت شده که روز قیامت زن خوش رو را که بحسن خود مفتون
گشته بود صاف آرند گوید یا رب خلقت مرا خوب کردی تا آنکه بمن رسید آنچه رسید پس مریم را
آرند و گویند که تو بهتری یا این ما او را خوب کردیم و مفتون نشد و مرد خوشرو را که بحسن خود مفتون

آرند گوید یا رب خلقت مرا خوب کردی تا آنکه از زنان بمن رسید آنچه رسید پس یوسف را آرند و
گویند که تو بهتری یا این او را خوب کردیم و مفتون نشد و صاحب بلا را که در بلیه فتنه افتاده باو رسیده
آرند گوید یا رب سخت کردی بر من بلا را تا آنکه بفتنه در افتادم پس ایوب را آرند و گویند که آیا
بلیه تو سختتر بود یا بلیه این و وی مبتلا شد و بفتنه نیفتاد و قصه سرزنش قوم ایوب با چنان بود که
چون بلا بر وی دراز کشیده سخت شده و آخر بلیه او بود و امتحان صبر او را دید نزد اصحاب و یاران ایوب
که در کوهها رهبان بودند رفته گفت بیایید بسوی این بنده مبتلا رفته او را از بلیه وی بپرسیم
بر استران شهب سوار شده نزد وی آمدند چون باو نزدیک شدند استران ایشان رمیدند و بدیدن
از گند بوی او رمیدند پس استران را بیکدیگر بسته نزد وی رفتند و در میان ایشان جوانی نورانی بود پس
سلام بر ایوب داده نزد وی نشستند پس گفتند ای ایوب اگر حدیثی از مردم در میان داری بگو ظاهر
و علانیه نزد ما بهتر از تو نیست ما را خبر ده از گناه خود که شاید که اگر از خدای در خواست عافیت تو کنیم
ما را هلاک گرداند و ندیدانیم احدی را که مثل این بلیه مبتلا شده باشد مگر از برای شری که پنهان داشته
و نبینیم مبتلا شدن ترا بچنین بلایی که مبتلا نشده است بآن احدی مگر از امری که آنرا پنهان میداری
پس شاید که در آنچه بر ما ظاهر میکنی چیزی را پنهان داشته باشی در میان خود و خدای خود که احدی را
بر آن مطلع نساخته باشی پس خدای ترا جهة آن مبتلا گردانیده باشد پس ایوب جزعی سخت کرده
گفت قسم بعزت رب من که او میداند که من هرگز خوردنی نخورده ام که یتیمی یا ضعیفی با من نبوده باشد
که با من خورد و دو امر بمن نرسیده که هر دو طاعت خدای باشد که آن یکی را که بر من سختتر بود
فرا نگرفته باشم پس آن جوان گفت که بد است شما را قصد پیغمبر خدای کردید پس سرزنش او کرده او را بضعف
در او ردید تا آنکه اظهار کرد از عبادت رب خود آنچه آنرا پنهان میداشت علقمه با مام جعفر گفت که
مردم ما را با مور عظیمه نسبت میدهند و ما از آن دلتنگ میشویم فرمود که ای علقمه رضای مردم را
نمیتوان شد و زبان ایشان را ضبط نمیتوان کرد و چگونه سالم میمانید از چیزی که سالم نماندند از آن پیغمبران
و حجتهای خدای هم زنا نسبت دادند یوسف را بآنکه قصد زنا کرد و ایوب را بآنکه بگناهان خود مبتلا
شد و داود را بآنکه نظر بزن اوریا و قصد وی نمود و شوهر او را در جنگ پیش تابوت السکینه داشت
تا کشته شد و زن او را خواستگاری نمود و موسی را بآنکه مردی ندارد و اذیت باو رسانیدند تا آنکه

خدای او را از آنچه میگفتند بری ساخت و مریم دختر عمران را بزنا و پیغمبر ما را بآنکه شاعر و دیوانه است و
بآنکه عاشق و خواهشمند زن زید بن حارثه شد و همواره چنان بود تا آنکه او را حاجت خود خواستگاری
نمود پس طلب بری کنید از خدای و صبر نمایید که زمین از برای خداست میراث میدهد آنرا بهر کس که
میخواهد از بندگان خود و عاقبت از برای متقیانست پس در الوقت ایوب مناجات و کلمات عزوجل
دعا کرده گفت چنانچه در سوره ص میفرماید که واذکر عبدنا ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الشیطان بنصب و
عذاب یعنی و یاد کن ای محمد بنده ما ایوب را آنگاه که ندا کرد رب خود را بآنکه رسیده است مرا شیطان
بتعبی و المی و این معنیها را قاضی گفته و در اینجا میفرماید که و ایوب اذ نادی ربه آنگاه که ندا
کرد صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود را انی مسنی که بتحقیق که من مس کرده است مرا
یعنی رسیده است مرا الضر ضرر بدن وانت ارحم الراحمین ۵ و تو رحم کننده ترین
رحم کنندگانی قاضی گوید وصف کرده است رب خود را بغایت رحمت بعد از آنکه ذکر خود کرده است
بچیزی که موجب رحمت است و اکتفا کرده است باین عبارت از عرض مطلب از برای لطف در مسئلت
و گفت ایوب که یا رب چگونه مبتلا کردی مرا باین بلیه که مبتلا نکردی احدی را بآن پس قسم بعزت تو
که تو میدانی که هرگز دو امر بمن نرسیده که هر دو طاعت تو باشد الا آنکه عمل کرده ام بسخت ترین آن دو
و لازم ساخته ام درشت ترین آن دو را بر بدن خود و هرگز خوردنی نخورده ام الا آنکه بر خوان من یتیمی بود
یا رب اگر گذشته میبودم در مجلس حکم از تو فرو می آوختم یعنی حاضر میکردم حجت خود را پس خدای ابر
سفیدی بسوی او برانگیخت و گفت ای ایوب حاضر کن بر من حجت خود را که نشانیدم ترا در
مجلس حکم و اینک من نزدیکم و همیشه چنینم گفت یا رب تو میدانی که و بروایتی گفت که اگر از تو
بر جای خصم و مدعی مینشستم حجت خود را حاضر میکردم پس ابری برو ظاهر شد و گوینده در آن
گفت که ای ایوب حجت خود را حاضر کن پس [illegible] ناهموار خود را بکمر محکم بست و بر سر دو زانو نشست
و گفت مرا باین بلیه مبتلا کردی و تو میدانی که هرگز دو امر بمن نرسیده که هر دو طاعت تو باشد الا آنکه
فرا گرفته ام سخت ترین آن دو را بر خود و درشت ترین آنها را بر بدن خود و بد آنکه بر خوان من یتیمی
چیزی از خوردنی نخورده ام آیا حمد تو نکرده ام آیا شکر تو نکرده ام آیا تسبیح تو نکرده ام پس از ابر سفید
به ده هزار زبان ندا بوی رسید که ای ایوب چه کس محبت طاعت بتو داد و چه کس ترا چنان کرد

که عبادت

که عبادت و حمد و تسبیح و تکبیر خدای کنی و مردم از آن غافل باشند آیا منت مینهی بر خدای بآنچه
در آن خداراست منت بر تو پس ایوب مشتی خاک برگرفته در دهان خود ریخت و بروایتی بر سر خود
ریخت و گفت یا رب رضا از تست یا رب تو بوده که من چنان کردی پس خدای او را شفا و
از بلیه نجات داده باز پس داد بوی آنچه بود او را در دنیا از کم و بیش چنانچه در سوره ص حکایت
از اجابت دعا کرده میفرماید که ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب و وهبنا له اهله و مثلهم
معهم رحمة منا و ذکری لاولی الالباب یعنی بزن بپای خود بر زمین این غسلگاهی است سرد و
آشامیدنی است یعنی زد پای خود را بر زمین پس چشمه جوشیده گفته شد بوی که این آبیست که
غسل کنی بآن و بیاشامی از آن پس بری شود از کوفت درون و بیرون تو و بخشیدیم از برای او
اهل او را یعنی زنده کردیم اسباب او را و مثل اسباب او را با ایشان تا آنکه شد از برای او دو چندان آنچه
از برای رحمت از ما و یاد آوردن از برای صاحبان عقلها تا انتظار فرج کشند بصبر و التجا بخدای
در آنچه احاطه میکند بایشان از بلا و این معنیها را قاضی گفته و در اینجا میفرماید که فاستجبنا له
استجابت کردیم ما یعنی قبول کردیم ما له او را یعنی دعای او را فکشفنا ما به
من ضر پس وا کردیم ما آنچه با او بود از ضرر قاضی گوید یعنی بشفا از مرض او پس نازل ساخت
خدای بر ایوب فرشته پس زد بپای خود بر زمین و آب بیرون آمد پس ایوب بآن آب
غسل داده بهتر و تازه تر از آنچه بود شد و خدای روضه و باغ سبزی از برای او رویانید و فرشته
با او نشسته سخن میگفت و مونس او بود پس زن ایوب آمد و نان پاره ها با خود داشت چون بآن موضع
رسید ناگاه آن موضع را متغیر و دو کس را نشسته دید گریه و فریاد کرده گفت یا ایوب چه چیز ترا
داهیه و امر عظیمی رسانید ایوب بوی ندا کرده زن روی بدو آورد چون دید که خدای بدن او را
بحال اول بازگردانیده سجده شکر بجای آورد و ایوب گیسوی او را بریده دید و آن جهت این بود که
از قومی عطایه از خوردنی خواست که نزد ایوب برد و وی خوش گیسو بود بوی گفتند گیسوی خود را
بما بفروش تا بتو عطا کنیم گیسو را بریده بایشان داد و از ایشان خوردنی گرفت پس چون ایوب او را
بریده گیسو دید غضبناک گشته قسم یاد کرد که صد چوب بروی زند پس زن بوی خبر داد که سبب آن
چنین و چنان بود ایوب از آن غمناک گشته ایزد تعالی بوی وحی فرستاد چنانچه در سوره ص میفرماید که

وخذ بیدک ضغثاً فاضرب به ولا تحنث انا وجدناه صابراً نعم العبد انه اواب یعنی بگیر بدست
خود دسته کوچکی از علف ومثل آن پس بزن باآن ومخالف قسم مکن یعنی که یافتیم اورا
یعنی ایوب را صبر کنندهٔ خوب بندهٔ بود ایوب یعنی که او روی آورنده بود بخدای بنجای خود
واین معنیها را فاضی گفته پس ایوب صد شاخ خرما گرفته یکبار بروی زد واز قسم خود بیرون آمد
وبعد ازآنکه ایوب را خدای عافیت داد بوی گفتند چه چیز سخت تر بود برتو ازآنچه برتو گذشت گفت
شماتت دشمنان گویم گویا مراد اتباع بشند که بوی گفتند آنچه گفتند ونسبت دادند گناه بوی دادند والله اعلم
جعفر برقاعی گفت که چون خدای با ایوب عافیت داد بنی اسرائیل را دید که زراعت میکنند نظر
بسوی آسمان کرده گفت الهی بندهٔ تو ایوب مبتلا را عافیت دادی وزراعتی نکرده وایک بنی اسرائیل
زراعتی است پس خدای عزوجل بوی وحی فرستاد که ای ایوب مشتی از تسبیح خود برگیر وبکار
ودر تسبیح او نمک بود پس مشتی ازآن برگرفته کاشت واین عدس بیرون آمد که شما از جمعش یعنی
نخود جنا میدید وما آنرا عدس مینامیم وامام زین العابدین ع فرموده که در قائم ما یعنی صاحب الامر ع
سنت است از شش پیغمبر سنتی از آدم ونوح وآن درازی عمر است وسنتی از ابراهیم وآن پنهان
بودن تولد وعزلت گزیدن از مردم است وسنتی از موسی وآن ترس وغایب شدن است وسنتی از
عیسی وآن اختلاف مردم است در او وسنتی از ایوب وآن فرج بعد از بلاست وسنتی از محمد ص
آن خروج کردن بشمشیر است پس خدای ردکرد وبازداد با ایوب اهل ومال وفرزندان وزراعت و
نعمتهای اورا چنانچه میفرماید که **وَآتَيْنَاهُ** ودادیم ما او یعنی بایوب **أَهْلَهُ وَ**
مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ اهل اورا ومثل ایشان با ایشان یعنی ردکرد وبازداد خدای بایوب
یعنی زنده کرد ازبرای او اهل اورا یعنی فرزندان اورا که هلاک شده ومرده بودند پیش ازآن بلیه بآجلهای
خود بعینه وعطا کرد بوی مثل ایشان نیز با ایشان یعنی مثل آنانکه هلاک شده بودند آنروز یعنی ردکرد و زنده کرد
اهل اورا یعنی اولاد اورا که در وقتی که او در بلیه بود مرده بودند یعنی بعد ازآنکه بلا بایشان رسیده بود
خدای زنده وهمچنین ردکرد وبازداد خدای بوی اموال ومواشی اورا بعینه وعطا کرد بوی مثل آنها را
با آنها پس بارانید خدای بر ایوب از آسمان در خانهٔ او پروانه چراغی از طلا وایوب آنرا جمع میکرد
وهرگاه بادی چیزی ازآنرا میبرد از پی آن دویده بازمی آورد وآنچه از خانهٔ او بیرون می افتاد آنرا

کرده با ایوب نیکوئی کردند ه

گرفته

گرفته داخل خانهٔ خود میشود پس جبرئیل بوی گفت آیا سیر نمیشوی ای ایوب گفت کیست که از فضل
رب خود وروزی او سیر شود **رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا** ازبرای رحمتی از نزد ما یعنی گوید یعنی ازبرای
ایوب **وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ** ۵ وبا یادآوری ازبرای عبادت کنندگان
قاضی گوید یعنی یادآوری ازبرای خبر ایوب از عبادت کنندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد وثواب
یابند چنانچه او یافت روایت شده که ولایت ودوستی وثواب ورضای مردم بعد از ولایت و
دوستی وثواب ورضای خداست پس این است که درمیان ایشان ساعیان در عبادت هستند همراه
گردیدند وعبادت ایشان فتنه شده ازبرای ایشان وپیروان ایشان واحوال پیغمبران مذکور است ازبرای
عبادت کنندگان چه پیغمبری از پیغمبران که در مرتبهٔ کمال طاعت خدای میبود رنجیده در یکباب که عصیان
خدای ورزد اورا از بهشت بیرون میکند یعنی آدم ع را وشکم ماهی می اندازد یعنی یونس ع را
بعد ازآن نجات میدهد اورا اگر اعتراف وتوبه **وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ** واسمعیل را و
ادریس را وقصهٔ ادریس در سورهٔ مریم گذشت **وَذَا الْكِفْلِ** وذو الکفل را قاضی گوید یعنی
صاحب کفالت را چه وی متکفل امورات بود **كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ** ۸۵
که همه ایشان از صبر کنندگان بودند قاضی گوید یعنی بر تکلیفهای شاق وحادثهای سخت از مشهورین
انبیا واوصیا دو کس ذو الکفل نام داشتند یکی یوشع بن نون وصی موسی ع چه اورا دو نام بود و
دیگری ذو الکفل پیغمبر ع که بعد از سلیمان نبی ع بود ع ومردی بود از حضرموت اسم او عوید یا بن
ادیم وپیغمبر مرسل ومتولی ومباشر امور مردم بود ومیان مردم حکم میکرد چنانچه داود حکم میکرد و غضبناک
نمیشد الا ازبرای خدای عزوجل وا وست که خدای جل عظمته یاد کرده است اورا در سورهٔ ص
که واذکر اسمعیل والیسع وذا الکفل وکل من الاخیار ودرینجا که واسمعیل وادریس وذا الکفل کل من الصابرین
تا آخر آیه دیگر وپیش از پیغمبری او در عهد وی پیغمبری بود وذو الکفل جوانی بود پس آن پیغمبر گفت که
کیست که متولی ومباشر امور مردم شود بعد ازمن باین شرط که غضبناک نشود آن جوان یعنی ذو الکفل
برخاسته گفت من آن پیغمبر بوی ملتفت نشده باز آن سخن گفت وباز آن جوان برخاست پس
آن پیغمبر رحلت فرمود وآن جوان باقی مانده خدای اورا پیغمبر گردانید ووی اول روز دیوان حکم میکرد
پس ابلیس قبیلهٔ خود گفت که کیست ازبرای ذو الکفل یعنی که اورا غضبناک کند یکی از ایشان که

خمس

ابیض نام داشت گفت من هم پس گفت بسوی او رو باشد که او را غضبناک کنی پس چون
نیم روز شد ابیض نزد ذو الکفل آمد و وی تکیه و استراحت کرده بود پس فریاد کرد و گفت که من مظلوم
ذو الکفل گفت بگیر که ظلم بتو کرده بگوی که بیاید گفت باز نمیگردم پس انگشتر خود را بوی داد که گفت برو
و مدعی علیه را خود را بیار وی رفته چون فردا شد باز در همان ساعت که او تکیه و استراحت کرده بود
آمده فریاد کرد که من مظلوم و خصم من بانگشتر تو ملتفت نشد دربان بوی گفت که دیگر بگذار بخوابد
که دیشب و دیروز نخوابیده گفت من مظلوم و نمیگذارم او را که بخوابد دربان نزد وی رفته اعلام نمود
نوشته نوشته مهر کرد و بوی داد رفته چون فردا شد باز در وقتی که تکیه و استراحت کرده بود آمده
فریاد کرد و گفت که خصم من ملتفت بچیزی از امر تو نشد و فریاد میکرد تا آنکه برخاسته دست او را گرفته
روانه شد و روزی سخت گرم بود که اگر پاره گوشتی در آفتاب نهادندی پخته شدی چون ابیض چنان دید
دست از دست او کشیده از غضبناک شدن او نومید گردید پس خدای جل و علا قصه او را بر پیغمبر خود
نازل ساخت از برای آنکه صبر کنند بر اذیت چنانچه پیغمبران سلف صبر کردند بر بلا وَأَدْخَلْنَاهُمْ
فِي رَحْمَتِنَا و داخل کردیم ایشان را در رحمت خاص که گویند یعنی پیغمبری یا بهشت آخرت إِنَّهُم
مِنَ الصَّالِحِينَ ۵ بتحقیق که ایشان از صالحان بودند یعنی که گویند یعنی در صلاح کامل بودند
وَذَا النُّونِ و ذو النون را و او یونس بن متی است و او را دو اسم است و نون بعربی ماهی است
یعنی صاحب ماهی چنانچه در سوره قلم میفرماید که و لا تکن کصاحب الحوت یعنی مباش ای محمد مثل صاحب ماهی
إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا آنگاه که رفت حال آنکه غضب کننده بود یعنی غضبناک بود
از برای خدای از قوم خود و عملهای ایشان چون معصیتهای ایشان را دیده بود چنانچه در آخر سوره یونس
که فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس گفته شده چون یونس قوم را نفرین کرد
و وعده عذاب بایشان داد و خدای عذاب را از ایشان دور گردانید یونس بیرون رفته و روی براه
و بهلاکت نهاده و از برای خدای خشمناک گشته بناحیه دریای ابله رفت و آنجا جلد اوست در بصره
و گفت چگونه برگردم بسوی قوم و حال آنکه دروغگو بودم و ایشان بمن ایمان نمی آوردند و بنا بر آنکه گمان نموده
وعده نزول عذاب بایشان دادم و اکنون که مرا دروغگو میدانند چگونه ایمان می آرند فَظَنَّ
أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ پس گمان کرد که هرگز قدرت نداریم بر وی این عبارت دو معنی دارد

یکی آنکه خدای او را بغضب وی یعنی بوی واگذاشت پس گمان کرد که خدای قدرت خود را هرگز
در کار نمیفرماید و روایت شده که خدای او را بسخت ترین امری فرود آورد یعنی واگذاشت او را
بنفس خود و گمان کرد بخدای سخت ترین گمانها یعنی عدم قدرت خدای که گفته شد و حال یونس
که گمان کرد که خدای هرگز قدرت ندارد بر وی از امر سختی بود که بر وی واقع شده بود یعنی واگذاشت او را
بنفس خود چنانچه روایت شده که سبب آنکه گمان کرد که خدای هرگز قدرت ندارد بر وی این بود
واگذاشت او را خدای بنفس خود بچشم برهم زدن و بعضی گفته اند شبی در خانه ام سلمه بود ام سلمه بیدار
گشته آنحضرت را در جامه خواب ندید خیالها که زنان را بخاطر رسد بخاطر رسانیده برخاسته تفحص
آنحضرت در اطراف خانه میکرد تا آنکه او را در یکی از خانه دید که ایستاده دستها برداشته میگوید
میگوید که الهی از من جدا مکن هرچیز خوبی را که بمن عطا کرده هیشه الهی و وامگذار مرا بنفس من بچشم زدن
هیشه الهی شاد مکن بمن دشمنی را و حسودی را هیشه الهی رد مکن مرا در بدی که نجات داده مرا از آن
هیشه ام سلمه بازگشته گریه میکرد تا آنکه آنحضرت از گریه وی باز گردیده گفت چرا میگریی گفت پدر
و مادرم فدای تو باد چرا نگریم که ترا با وجود رتبه که نزد خدای داری و گناهان مقدم و موخر ترا آمرزیده
دیدم که از خدای درخواست میکنی که دشمنی را بتو شاد نکند و ترا در بدی که از آن نجات داده رد
نکند و از تو هرچیز خوبی را که عطا کرده جدا نکند و ترا بچشم زدن بنفس خود وانگذارد گفت ای ام سلمه
چه چیز مرا ایمن سازد که خدای بچشم برهم زدن یونس را بخود واگذاشت پس واقع شد از وی آنچه
واقع شد و معنی دوم آنست که روایت شده که یعنی گمان کرد که عقوبت نمیکنیم او را بآنچه کرد
و بعضی گمان یعنی یقین کرد که تنگ نمیکنیم بر وی رزق او را چه ظن بمعنی یقین و نقدر بمعنی نقتر و نضیق
آمده چنانچه در سوره فجر میفرماید که و اما اذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه یعنی فضیق و قتر علیه رزقه و اگر
یونس گمان میکرد که خدای بر وی قدرت ندارد کافر میبود پس یونس از برای خدای غضبناک
روی براه نهاده مقعف روز رفت تا بکنار دریا رسیده دید که کشتی پر شده میخواهند که بادبان
بلند کنند و روانه شوند از اهل کشتی درخواست کرد که او را در کشتی بردارند ایشان وی را برداشته
با ایشان بکشتی ایشان سوار شده و در آن کشتی و کسی دیگر بود چون بمیان دریا رسیدند حق
ماهی بزرگ را فرستاده کشتی بگرفت درآمد و ماهی با ایشان بر خورد که ایشان را غرق کند پس ماهی

بچشم برهم زدن ـه

کشتی را از پیش کشتی نگاه داشته کشتی بان گفت که ای قوم در کشتی من کسی است که ماهی طالب اوست
یونس گفت آن منم و برخاست تا خود را بیندازد ماهی را دید که دهن گشاده بسبب برد و از وی
فزع کرده تا آخر کشتی رفت ماهی دَور زده بسوی او آمد و دهن گشود اهل کشتی بیرون آمده گفتند
که در میان ما عاصی است و آن دو کس بیونس در آویخته گفتند که هیچ یک نوید و ما دو مرد
قرعه می اندازیم پس سه مرتبه قرعه افکندند و بنام یونس افتاد پس سنت جاری شد باینکه قرعه
هرگاه سه مرتبه باشد خطا نمی باشد و اول کسی که درباره او قرعه انداخته شد مریم دختر عمران بود
بعد از آن درباره یونس قرعه افکندند بعد از آن عبد المطلب قرعه انداخت چنانچه در آیه مذکوره سوره
یونس گذشته حکم قرعه در آیتهای قصه یونس از سوره صافات گفته خواهد شد انشاء الله تعالی
پس چون قرعه انداختند و قرعه یونس بیرون آمد یونس گفت ماهی مرا میخواهد مرا بیندازید پس او را
بیرون آورده بدریا انداختند و اینست که حق تعالی در سوره صافات میفرماید که اذ ابق الی الفلک
المشحون فساهم فکان من المدحضین یعنی یونس آنگاه که گریخت بکشتی پر شده پس قرعه انداختند
پس بود او از گرفته شدگان و بروایتی یونس بر سر کشتی رفت و ماهی دهن گشاده بود پس خود را
انداخت ماهی او را فرو برد و او را بدرون آب برد و چون ماهی یونس را گرفت حق تعالی بماهی
وحی فرستاد که من او را رزق تو نکرده ام پس استخوانش را مشکن و گوشتش را مخور و بعد از آن
پرسید که کدام زندان بود که زندانی خود را در اطراف زمین گردانید جواب فرمود که آن ماهی بود
که یونس در شکم او محبوس بود و یونس را در شکم خود بهفت دریا گردانید پس داخل دریای قلزم شد
صاحب قاموس گوید که قلزم دهی است در میان مصر و مکه نزدیک بکوه طور بعد از آن وی را بدریای
مصر بیرون برد بعد از آن داخل دریای طبرستان شد یعنی دریای دار المرز بعد از آن بیرون رفت
بدجلهٔ غوره و درین اسم تصحیف شده است و گویا دریای هند باشد و بعد از آن بزیر زمین رفت تا آنکه
بقارون رسید و در روایات وارد شده که هفت دریا گردانید تا آنکه بحر مسجور که قارون در آن
معذب بود رسید و گویا دریای محیط باشد و در آیه سوره لقمان که سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
روایت شده که هفت دریا چشمهٔ کبریت و چشمهٔ یمن و چشمهٔ برهوت باتصحیفها که دارند و چشمهٔ
طبریه و چشمهٔ ماسبذان باتصحیف که دارد و آنرا منیات خوانند و چشمهٔ افریقیه که آنرا سلان خوانند و

چشمهٔ باحوران باتصحیف که دارد و درین مقام آنچه ملخص مذکور شد در آیه مذکوره سوره یونس در ابتدای آن
رفته پس چون ماهی بدریایی رفت که قارون در آن بود و قارون در زمان موسی هلاک شده
و خدای فرشته را بدو موکل ساخته بود که او را بزمین هر روز بقدر قامت مردی فرو برد یونس
در شکم ماهی تسبیح خدای و استغفار میکرد قارون تسبیح و صدای او را و صوت او شنید که فرشته
که بدو موکل بود گفت که این چه صدا است مرا توقف فرمای و مهلت ده که کلام
آدمی میشنوم فرشته گفت که یونس پیغمبر است در شکم ماهی و خدای او را در شکم وی حبس فرموده
پس حق تعالی بآن فرشته وحی فرستاد که او را توقف فرمای و مهلت ده پس مهلت داده
قارون گفت که اذن میدهی که با وی سخن گویم پس اذن داد قارون گفت کیستی یونس گفت
منم گناهکار خطاکار یونس بن متی گفت آن سخت خشم از برای خدای موسی بن عمران در چه
کار است گفت هیهات وی وفات یافت قارون گریست گفت آن بار افتاده مهربان رحیم
بر قوم خود هارون بن عمران در چه کار است گفت هیهات او وفات یافت قارون گریست جزع کرد
و گفت کلثم دختر عمران که نامزد من بود در چه کار است گفت هیهات وی فوت شده و از آل
عمران کسی نمانده قارون گریست جزع سخت نمود و گفت دریغ از آل عمران پس ایزد تعالی
از تأسف او خوشش آمد و بفرشته موکل وحی فرستاد که عذاب قارون را تخفیف ده و بردار وی
فرمود که عذاب را از و تا دنیا باقی است بردار جهت رقت او بر خویشان خود پس چون یونس
آنرا دید ندا کرد چنانچه میفرماید که فنادی پس ندا کرد یونس فی الظلمات در تاریکیها
یعنی در تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی ان لا اله الا انت سبحانک
که نیست خدایی مگر تو پاکی تو پاکی گوید از آنکه چیزی ترا عاجز کند انی کنت من
الظالمین ۵ بتحقیق که من بودم از ظلم کنندگان بر خود بترک مثل این عبادت که چشم من
بدان خنک شده است در شکم ماهی و در روایت شده که ولایت و دوستی علی بن ابی طالب
بر اهل آسمانها و اهل زمین عرض شده و قبول آن کردند سوای یونس بن متی پس عقوبت
حبس کرد او را خدای در شکم ماهی بسبب انکار او ولایت امیر المؤمنین علیه السلام تا آنکه قبول آن
نمود پس ندا کرد در ظلمات و تاریکیها که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یعنی

بودم من از ظالم کنندگان بر خود از جهت انکار من ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را پس چون در شکم
ماهی دعا کرد دعای او خدای مستجاب نمود چنانچه میفرماید که فاستجبنا له پس اجابت کردیم
یعنی قبول کردیم ما له اورا یعنی دعای اورا ونجیناه و نجات دادیم ما اورا قاضی گوید یعنی
بانداختن ماهی اورا بکنار من الغم از غم قمی گوید یعنی غم فرو بردن ماهی و
کذلک ننجی المؤمنین ۵ و همچنان نجات میدهیم مؤمنان را قمی گوید یعنی
از غمها که در آن باب باخلاص دعا کنند و در سورهٔ صافات میفرماید که فلولا انه کان من المسبحین
للبث فی بطنه الی یوم یبعثون یعنی اگر نبود از تسبیح کنندگان درنگ میکرد در شکم آن یعنی
در شکم ماهی تا روزی که بر انگیخته میشوند یعنی تا روز قیامت پس حق تعالی بماهی امر کرد که یونس را
از شکم خود بیندازد پس ماهی اورا بیرون انداخت و رویانید خدای برای یونس کدو بن و
قوم خود باز گشت واین قصها در آیهٔ مذکورهٔ سورهٔ یونس گذشت و در آیهٔ مذکورهٔ صافات خواهد
آمد ان شاء الله تعالی واما اینکه حق تعالی در ظاهر در آیهای قصهٔ یونس بیان میفرماید آنچه مبینی و همچنین ذلات
پیغمبرانرا در قرآن ظاهرا بیان کرده و در سورهٔ طه میفرماید که وعصی ادم ربه و اسم مجرمان وظالمانرا
بکنایه ادا فرموده چنانچه در سورهٔ فرقان میفرماید که ویوم یعض الظالم علی یدیه بنا بر حکمت ها بوده از
جهة آنکه حق تعالی میداند که برا این پیغمبران در دلهای امتهای ایشان بزرگست و بعضی بعضی از ایشانرا
بخدایی میپرستند چنانچه ترسایان عیسی ع را خدا میدانستند پس اگر ایشان بدینگونه فرمود تا دلالت
کند برانکه ایشان از کمالی که مخصوص حق تعالیست تخلف دارند و اسم پیغمبرانرا بکنایه ادا نفرموده
تا منافقان بدانند که اسم گناهکاران از منافقان که بکنایه ادا شده از فعل خدای نیست و از
تبدیل وتغییر دهندگان قرآن کرده اند و حق تعالی قصهٔ تبدیل وتغییر دهندگان قرآنرا در آیهٔ سورهٔ بقره
که الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله وغیر آن از آیها بیان فرموده
وزکریا اذ نادی ربه و زکریا را آنگاه که ندا کرد صاحب آفریننده و روزی
دهندهٔ خود را چنانچه در سورهٔ مریم فرموده که اذ نادی ربه نداء خفیا رب که ای صاحب و آفریننده
ونعمت و رزق دهندهٔ من لا تذرنی فردا مگذار مرا تنها قمی گوید یعنی بی فرزندی که
ازمن میراث برد وانت خیر الوارثین ۵ و تو بهترین وارثانی چنانکه در سورهٔ

آل عمران

آل عمران فرموده که قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء و چون علی ع
با عمرو بن عبد ود جنگ میکرد یعنی در جنگ احزاب که جنگ خندق است پیغمبر ص دستها برداشت
کف آلهی عبیده بن حارث را در روز جنگ بدر ازمن گرفتی و حمزه را در روز جنگ احد ازمن
گرفتی و این علی است پس مگذار مرا تنها و تو بهترین وارثانی فاستجبنا له پس اجابت
کردیم ما یعنی قبول کردیم له اورا یعنی دعای اورا ووهبنا له یحیی و بخشیدیم ما
ازبرای او یحیی را پس مستجاب کرد خدای دعای اورا و بفرشتگان فرمود تا ندا کردند زکریا را
چنانچه در سورهٔ آل عمران فرموده که فنادته الملئکة وهو قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرک بیحیی
واصلحنا له زوجه و صلاح کردیم ما ازبرای او جفت اورا یعنی زن اورا قمی گوید
ازبرای زادن بعد از آنکه سترون بود یعنی حیض نمیدید پس حیض دید انهم یعنی که
ایشان یعنی پیغمبرانی که درین سوره مذکور شدند کانوا بودند چنانکه یسارعون سرعت
میکردند قاضی گوید یعنی مبادرت و پیش دستی میکردند فی الخیرات در خیرها قمی گوید یعنی
در ابواب خیر پیغمبر ص در موعظه که با ابن مسعود کرد فرمود که کسی که مشتاق بهشت است سرعت
میکند در کارهای خیر و کسیکه و نیز موسی و نوح و داود و سلیمان و ابراهیم و یحیی و عیسی ع
و ثنا باید که خدای در کتاب محکم خود هر یک از ایشانرا کرده ذکر فرموده و بعد از آن گفت که ایشان
بودند چنانکه سرعت میکردند در خیرات و این آیه را تمام خواند ویدعوننا رغبا و
رهبا و میخواندند ما را حال آنکه رغبت کنندگان و ترسندگان بودند و در روایت است که
کسی که مالک نفس خود شود در وقتی که رغبت کند و بترسد و در وقتی که غضبناک گردد
حرام میکند خدای جسد اورا بر آتش دوزخ و رغبت آنست که دو کف دست را بسوی
آسمان گردانند یعنی دستها را بگسترانند و کفها را ظاهر کنی و برابر روی خود داری و دست
که پشت دو دست را بسوی آسمان گردانند یعنی پشت دستها را ظاهر کنی و بگردانند دو کف
دست را و بلند کنی آنها را بطرف روی خود گویم یعنی پشت دستها را برابر روی خود داری
بعکس اول وکانوا لنا خاشعین ۵ و بودند ازبرای ما ترسندگان قاضی گوید یعنی
آنچه شامل ایشان شد از خدای بسبب این خصلتها بود والتی و آنچنان زنی یعنی مریم و در سورهٔ

عشر ۱۰

تا روز قیامت پس همچنین نفع نمیکند نماز و صدقه الا با هدایت یافتن براه نجات در راههای حق و هدای
قطع عذر بندگان خود کرده است بیان کردن آنها و فرستادن پیغمبران خود تا نبوده باشد مردم را بر خدای
حجتی بعد از پیغمبران و خالی نگذاشته است زمین خود را از کسی که عالم و دانا باشد بآنچه خلایق بآن
محتاج میشوند و تعلیم کننده باشد براه نجات آنجماعت کم عدد و خدای بیان آن در سنن
امتهای پیغمبران کرده و پیش ما مثلی از برای آخریان کردانیده مثل قول خدای در بارهٔ قوم نوح
یعنی در سورهٔ هود که و ما آمن معه الا قلیل و قول خدای یعنی در سورهٔ اعراف که و من قوم موسی امة
یهدون بالحق و به یعدلون و قول خدای در بارهٔ حواریین عیسی یعنی در سورهٔ آل عمران آنجا که عیسی
بنی اسرائیل میگوید که من انصاری الی الله یعنی کیانند یاری کنان من بسوی خدای جواب میگویند
حواریین که دوازده نفر بودند که نحن انصار الله آمنا بالله و اشهد بانا مسلمون یعنی مائیم یاری
کنان خدای ایمان آورده‌ایم باو و گواه باش بآنکه ما اسلام آورندگانیم یعنی ایشان تسلیم میکنند
از برای اهل فضل فضیلت را زیاده از ایشانرا و از امر رب خود تکبر نمیورزند پس جواب نداده‌اند
عیسی الا حواریین و تحقیق که کردانیده و سزاوار داده است خدای از برای علم اهلی و واجب کرده است
بر بندگان اطاعت ایشانرا و فرموده یعنی در سورهٔ نسا که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
و فرموده یعنی در سورهٔ مذکوره که و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم
و فرموده یعنی در سورهٔ توبه که اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و فرموده یعنی در سورهٔ آل عمران
که و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و فرموده یعنی در سورهٔ بقره که و اتوا البیوت من ابوابها
یعنی بیایید بخانها از درهای آن خانها خانهای علم است که امانت سپرده است خدای آنرا به
پیغمبران و درهای آن خانها اوصیا اند و هر کس که عملی از عملهای خیر بدست برگزیدگان خدای
و عهدهای ایشان و حدها و شریعتها و سنتها و علوم دین ایشان کند مردود است و مقبول نیست و
اهل آن عمل و کنندگان آن در مقام کفرند اگر چه صفت ایمان شامل ایشان باشد آیا نشنیده قول
خدا را یعنی در سورهٔ توبه که و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله و لا یاتون الصلوة
الا و هم کسالی و لا ینفقون الا و هم کارهون پس از اهل ایمان کسیکه هدایت براه نجات نیافته
غنی و بی‌نیاز نمیکردانند اورا ایمان او بخدای با وجود دفع کردن او حق اولیاء خدارا و نفعی باو نمی‌بخشد

و عمل او حبط و باطل میشود و او در آخرت از زیانکاران باشد و همچنین میفرماید یعنی در سورهٔ مؤمن که فلم
یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا و امثال این در کتاب خدای عز و جل بسیار است و هدایت ولایت و
دوستی است خدای سبحانه فرموده یعنی در مایده که و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله
هم الغالبون یعنی و کسیکه دوست دارد خدا و پیغمبر او و آنانرا که ایمان آورده‌اند پس بتحقیق که جماعت
و یاری کنان خدای غلبه کنندگانند و آنانکه ایمان آورده‌اند درین موضع ایمانند بر خلایق از پیغمبران
و اوصیا در هر عصری بعد از عصری و نیز نیست چنانکه هر کس که اقرار کند از اهل قبله بشهادت یعنی
لا اله الا الله و محمد رسول الله مؤمن باشد چه منافقان گواهی لا اله الا الله و محمد رسول الله میدادند
و دفع میکردند عهد پیغمبر صلعم را بآنچه عهد کرده بود بآن از دین و عزیمتهای خدای و براهین و دلایل
نبوت و پیغمبری خود بوصی خود و در دل داشتند کراهت از برای او و شکستن آنچه وی محکم
کرده بود در وقت امکان آن امر از برای ایشان آنچنانکه خدای بیان آن از برای پیغمبر خود فرموده
یعنی در سورهٔ نسا که فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت
و یسلموا تسلیما و فرموده یعنی در آل عمران که و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات
او قتل انقلبتم علی اعقابکم و مثل قول خدای یعنی در سورهٔ انشقاق که لترکبن طبقا عن طبق یعنی میروید البته
آنگونه پیش از شما بوده‌اند از امتها در غدر و مکر با اوصیا بعد از انبیا و امثال این در کتاب خدای
عز و جل بسیار است و بر پیغمبر صلعم مآل عاقبت امور ایشان و اطلاع دادن خدای او را بر هلاک ایشان
شاق آمده ایزد تعالی بوی وحی فرستاد یعنی در سورهٔ فاطر که فلا تذهب نفسک علیهم حسرات و لا
تاس علی القوم الکافرین وَ اِنّا لَهُ و بتحقیق که ما از برای او یعنی از برای سعی او یعنی سعی او را
این یعنی را قاضی گفته کاتِبُونَ ۵ نویسندگانیم قاضی گوید یعنی در نامهٔ عمل او می‌نویسیم و
ثبت میکنیم و هیچ ضایع نمیکنیم ۵ از این سه آیه آیهٔ اول دلیل است بر رجعت و زنده شدن مردم
در زمان ظهور صاحب الامر ع و رد است بر منکران رجعت پس میفرماید که وَحَرامٌ و حرام است
قاضی گوید یعنی ممتنع است حمزه و کسایی و ابوبکر حِرْم بکسر حا بدون الف و باقی قاریان حرام خوانده‌اند
و این قرات امام جعفر است عَلىٰ قَرْيَةٍ بر دهی یعنی بر اهل دهی اَهْلَكْنٰاهٰا که
هلاک کرده‌ایم ما آنرا یعنی آن ده را یعنی اهل آن ده را رجعت و زنده شدن در زمان ظهور صاحب الامر ع

خمس

أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۝ به تحقیق که ایشان باز نمیگردند یعنی هر دهی که هلاک کرده است خدای
اهل آن ده را بعذاب پس ایشان باز نمیگردند در زمان رجعت و ظهور صاحب الزمان ع و اما در روز
قیامت ایشان باز میگردند و زنده میشوند تا اینکه داخل آتش دوزخ گردند پس این آیت از عظیم ترین دلیلها است
در باب رجعت و رد است بر منکران آن چه احدی از اهل اسلام منکر این نیست که مردم همگی
در قیامت زنده میشوند و باز میگردند خواه بعذاب هلاک شده و خواه نشده باشند پس معنی چنانست
که خالص کرده اند ایمان را و غیر ایشان از آنانکه بعذاب هلاک نشده اند و خالص کرده اند کفر را
در زمان رجعت باز میگردند حَتَّىٰ تا آنکه فانی گوید یعنی حرامست آنچه گذشت تا آنکه إِذَا
فُتِحَتْ يَأْجُوجُ هرگاه گشاده شود یاجوج یعنی سد یاجوج وَمَأْجُوجُ وَهُمْ
و ماجوج و ایشان یعنی یاجوج و ماجوج مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ۝ از هر بلندی
بسرعت فرو ریزند یعنی هرگاه آخر الزمان شود بیرون آیند یاجوج و ماجوج بدنیا و مردم را بخورند
بن سلیمان گوید که در بعضی از کتابهای خدای خوانده ام که یاجوج و ماجوج بنوبت و قسمت هر سال یکبار
بآن سد می آیند جهت آنکه ایشان در بلاد خود میگردند و سیاحت میکنند و چون بسد وارد میشوند
مانع ایشان میشود و باز میگردند و در بلاد خود سیاحت میکنند و همیشه چنین باشند تا آنکه ساعت
نزدیک شود و اشراط یعنی علامات و شروط آن ظاهر گردد پس هرگاه اشراط ساعت که آن قیام
و ظهور صاحب الامر ع است بیاید خدای عز و جل سد را جهت یاجوج و ماجوج بگشاید و آن قول خدای
سبحانه است که حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون و ما بقی و سایر قصه
یاجوج و ماجوج را در قصه ذو القرنین در سوره کهف ایراد کردیم وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ
الْحَقُّ و نزدیک شود وعده حق فانی گوید یعنی قیامت فَإِذَا هِيَ پس ناگاه [illegible] چشمها که
و این سخن فانی است شَاخِصَةٌ از حرکت ایستاده و گشاده مانده باشد أَبْصَارُ
الَّذِينَ كَفَرُوا یا چشمهای آنانکه کفر ورزیده اند فانی گوید یعنی گویند که ای يَا وَيْلَنَا
قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَٰذَا وای بر ما بتحقیق که بودیم ما در غفلتی از این فانی گوید یعنی
ندانستیم که آن حق است بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ۝ بلکه بودیم ما ظلم کنندگان بخود که تکذیب کردیم
و متابعت پیغمبران نکردیم و این سخن فانی است ۝ و بعد از آنکه خدای سبحانه آیتهای بلی را ذکر فرمود

حجت بر بت پرستان می آرد و از بعضی آیه اربعه چهارم تا آنجا که الفزع الاکبر نازل شده است در آن که
تا آنجا که توعدون در شان آل محمد ص و شیعیان ایشان نازل شده میفرماید که إِنَّكُمْ وَ
مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بتحقیق که شما و چیزی که عبادت
میکنید غیر از خدای انداخته جهنمید یعنی افکنده میشوید بجهنم أَنْتُمْ لَهَا شما آنرا یعنی جهنم را
یعنی بجهنم وَارِدُونَ ۝ وارد شوندگانید الا آنکه مستثنا و جدا کرده است خدای از آیه
چهارم لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا اگر بودندی اینجماعت خدایان وارد
نشدندی آنرا یعنی جهنم را فانی گوید جهت آنکه کسی که مواخذه و عذاب کرده شود خدا نباشد وَكُلٌّ
فِيهَا و همگی در آن یعنی در جهنم خَالِدُونَ ۝ ساکن همیشه باشند لَهُمْ فِيهَا از برای
ایشانست در آن یعنی در جهنم زَفِيرٌ نفس سرد و ناله یعنی و چون [illegible] نباشد
باره از آنها این عبارت از قبیل نسبت دادن فعل بعض است بکل و این سخن فانی است وَهُمْ
فِيهَا و ایشان در آن یعنی در جهنم لَا يَسْمَعُونَ ۝ نمیشنوند فانی گوید از هول و شدت
عذاب و بعضی گویند یعنی نمیشنوند چیزی که ایشانرا شاد کند چون این آیتها نازل شد اهل مکه
از آن سخن غضبناک گشتند عبد الله بن زبعرا نزد ایشان رفت کفار قریش این آیه را بر او خواندند
ابن زبعرا گفت آیا محمد باین آیه تکلم کرده گفتند آری گفت اگر اعتراف کند بآن با او خصومت
و بحث میکنم پس مجمع ساختند او را با آنحضرت گفت ای محمد آیا رای تو چیست آیه که اکنون
خوانده آیا در شان ما و خدایان ما بخصوص نازل گشته یا در شان امتهای سابق و خدایان ایشان
فرمود که بلکه در شان همه در شان شما و خدایان شما و در شان امتهای گذشته و خدایان ایشان مگر آنها
که خدای جدا و مستثنا فرموده ابن زبعرا گفت قسم بخدای که در حجت و بحث و خصومت بر تو
غالب آمدم آیا نه تو ثنای عیسی میکنی بخیر و میدانی که نصارا عیسی و مادر او را عبادت میکنند و
طایفه از مردم فرشتگان را عبادت میکنند آیا نیستند آنجماعت با خدایان در آتش دوزخ و تو
که نزد پس قریش فریاد کرده خندیدند و گفتند که ابن زبعرا در خصومت و بحث و حجت بر تو غالب آمد
پس آنحضرت فرمود که سخن باطل گفتید آیا نگفتم که مگر آنانرا که خدا جدا و مستثنا فرموده و آن قول خدای
سبحانه است که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی چنانکه اکنون خواهد آمد پیغمبر ص باین مضمون گفت که

برمردم زمانه می آید که علما و فقیهان ایشان خاینان باشند آن قومها فاجران و پیروان آنها و آنانکه
نزد آنها آیند و از آنها فرا گیرند و آنها را دوست دارند و با آنها نشینند و مشوره با آنها کنند بدترین
خلق خدای باشند داخل میکند خدای ایشانرا بآتش جهنم حال آنکه کور شدگان بعد از بینا و کور
مادرزاد و کر باشند فرود آمدنگاه ایشان جهنم باشد هرچه خاموش شود شعله جهنم زیاد کند خدای
ایشانرا شعله ور شده چنانکه در سوره بنی اسرائیل فرموده که عمیاً و بکماً و صماً مأویهم جهنم کلما خبت
زدناهم سعیراً و هرچه بپزد پوستهای ایشان تبدیل کند ایشانرا پوستها غیر آنها تا چشیدگی گیرند
از عذاب چنانکه در سوره نسا فرموده که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب
و هرگاه انداخته شوند در جهنم میشنوند از برای جهنم نفس کشیدنی و حال آنکه جهنم میجوشد نزدیک
باشد که متمیز و جدا شود جهنم از خشم و غضب قاضی گوید شهیق است از شدت مشغولی جهنم باین
یا مراد خشم زبانیه جهنم است چنانکه در سوره ملک فرموده که واذا القوا فیها سمعوا لها شهیقا و
هی تفور تکاد تمیز من الغیظ و هر زمان که اراده میکنند که بیرون آیند از آتش از غمی باز گردانیده
میشوند و گفته میشود ایشانرا که بچشید عذاب آتش بسیار سوزاننده را چنانکه در سوره حج فرموده
که کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق از برای ایشان است در جهنم
نفس سرد دادن و ایشان در جهنم نمیشنوند چنانکه درین آیه فرموده دعوی میکنند که برادرین ثبت و منهاج و
شریعتهای باشند ایشان از من بری و من از ایشان بیزارم اِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ
مِنَّا الْحُسْنَى ابخوبی که آنکه پیشی گرفته است از برای ایشان از ما خوبیه قاضی گوید خصلت خوب
وآن سعادت و توفیق طاعت و بشارت بهشت است علیه السلام فرموده که بدرستیکه ابتدا وقوع
فتنها کردن هواها و خواهشها باید که پیروی آنها میکنند و حکمها باید که بدعت و اختراع آن مینهند در آن فتنها مخالف
حکمهای خدای و کتاب خدای میکنند در آن فتنها دوست میدارند مردمی مردمی را و بیزاری میجویند
مردمی از مردمی و اگر حق خالص میبود اختلافی نمیبود و اگر باطل خالص میبود بر صاحب عقلی مخفی نمیبود
ولیکن میگیرند ازین دسته و از آن دسته و با یکدیگر ممزوج و آمیخته مینمایند و هر دو با هم می آیند
پس آنجا مستولی شده است شیطان بر اولیا و دوستان خود و نجات یافته اند آنکه پیشی گرفته است
از برای ایشان از خدا خوبی و هم آنجناب بمحمد بن حنفیه گفت ای فرزند عادت فرمای خود را بصبر

عشر ۱۱

خوب

خوب خلقی است صبر و بارکش بر خود آنچه بتو رسد از هولها و غمها و همهای دنیا فیروزی یافتند
فیروزی یابندگان و نجات یافتند آنانکه پیشی گرفته است از برای ایشان از خدای خوبی و صبر سزاست
از برای میوه اید و نفر أُولَٰئِكَ آنجماعت یعنی فرشتگان و عیسی بن مریم گویم یعنی کرد از کلام
ابن زبعری اند گور بودند عَنْهَا از آن یعنی از جهنم مُبْعَدُونَ ۵ دور گرده شدگانند
قاضی گوید چنانکه ایشانرا با علی علیه السلام برده اند قومی از اهل یمن بخدمت پیغمبر صلعم آمده گفتند که
وصی تو کیست فرمود که آنچنان کسیست که خدای امر کرده است شما را که بوی چنگ در زنید و فرموده
یعنی در آل عمران که واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا گفتند که وی کیست فرمود که آنچنان کسیست که
خدای درباره او فرموده یعنی در سوره زمر که ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله
گفتند قسم بآنچنان خدایی که ترا بحق پیغمبری برانگیخته که وی را با ما نمای گفت که وی آنچنان کسیست که
گردانیده است خدای او را آیتی از برای مؤمنان متوسمین یعنی صاحب فراست پس اگر نظر کنید
بسوی او مثل نظر کردن کسی که او را دلی باشد و گوش انداز و حاضر باشد میبینید که وصی
در میان صفها درآیید و بر روییهای مردم بنگرید هرکس را که دلهای شما دوست میدارد او وصی است چه
آنکه خدای عز و جل در کتاب خود میفرماید که فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم یعنی دلها او را و
ذریه او را هم دوست میدارند پس قومی از ایشان برخاستند در میان صفها درآمدند و بر روییهای
مردم نگریستند کسی را که موی در پیش سر نداشت و دو غ سر و شکم دار بود گرفتند گفتند که یا رسول الله
دلهای ما این را دوست داشت آنحضرت فرمود که الحمد لله که شما وصی رسول خدا را شناختید در آن
که او وصی است پس ایشان گریستند گفتند که یا رسول الله بسوی قوم نظر کردیم و دل ایشانرا دوست
و چون وی را دیدیم دلهای ما لرزید بعد از آن آرام گرفت نفسهای ما و خوش شد افئده و جگرها و اشک
از چشمهای ما و سطوح شد سینههای ما حتی آنکه گویا او پدر ما شده ما فرزندان وییم پس پیغمبر صلعم گفت که
و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم شما از ایشانید یعنی از راسخان در علم یعنی اهل بیت هم در منزله
هستید که پیشی گرفته است از برای شما سبب آن شناختن و معرفت خوبی و شما از آتش جهنم دور شدگانید
و بشارت داد آنحضرت ایشانرا به بهشت و خبر داد ایشانرا که با علی علیه السلام طلب شهادت خواهند کرد پس آن
مانند تا آنکه با امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ جمل یعنی جنگ بصره و جنگ صفین که با معویه بود حاضر شدند

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا نمیشنوند صدای آنرا یعنی صدای جهنم را وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ۵ و ایشان در چیزی که خواهش میکند
نفسهای ایشان جاوید باشند همیشه امام جعفر ع فرموده که خدای بر می انگیزد روز قیامت شیعیان ما را
با آنچه در ایشانست از گناهان و عیبها روهای ایشان سفید و روشن و عورتهای ایشان پوشیده
و از ترسها ایمن گردیده و راههای ایشان هموار و سختیها از ایشان رفته بر ناقهاید از یاقوت سوار
پس همیشه در میان بهشت میگردند بند نعلین ایشان از نور درخشان خوانها از برای ایشان نهاده
همیشه میخورند و مردم در حساب باشند و نیست که خدای عز و جل میفرماید که ان الذین سبقت تا آنکه
که خالدون و علی ع شبی این آیه را خواند که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون
و فرمود که من از ایشانم در این وقت بانگ نماز گفتند از جای برخاسته داخل مسجد شد و میگفت که
لا یسمعون حسیسها و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون بعد از آن تکبیر نماز گفت لَا يَحْزُنُهُمُ
الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ اندوهگین نمیکند ایشانرا ترسیدن و پناه بردن بزرگتر یعنی هول روز
قیامت قاضی گوید یعنی صور دوم بدلیل آیه یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض
بار فتن بآتش دوزخ و ان الذین سبقت تا اینجا نسخ کرده است آیه سوره مریم را که وان منکم الا
واردها کان علی ربک حتما مقضیا چون روز قیامت شود اول کسی که زمین قبر او شکافته شود
پیغمبر ص باشد بعد از آن ابراهیم ع بعد از آن علی بن ابیطالب ع بعد از آن فاطمه ع و خدای وعده
فرموده است پیغمبر خود ص مقام محمود را و خدای از برای او بوعده وفا میکند پس چون خدای مردم را
جمع کند منبری از برای آنحضرت مینهند که هزار پایه باشد و وی بر بالا رود تا بر فراز آن بر آید آنگاه
جبرئیل لوای حمد را نزد وی آورده در دست او نهد و گوید که ای محمد این مقام محمود است که خدای تو
وعده داده بود و وی بعلی گوید که بالا بیا علی یک پایه از او فروتر باشد و رایت حمد را بدست او دهد بعد از آن
رضوان خازن بهشت کلیدهای بهشت را نزد وی آرد و گوید که ای محمد این مقام محمود است که خدای
بتو وعده داده و آنها را بدست او نهد و وی آنها را بر کنار علی بن ابیطالب گذارد بعد از آن مالک
خازن دوزخ آید و گوید که ای محمد این مقام محمود است که خدای بتو وعده داده و این کلیدهای دوزخ
داخل کن دشمن خود و دشمن ذریه خود و دشمن امت خود را بدوزخ و وی آنها را گرفته در کنار علی بن ابیطالب

گذارد پس دوزخ و بهشت سخن شنوترند از برای وی و علی از زن نسبت بشوهر و نیست که حق تعالی
در سوره ق فرموده که القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی هر بسیار کفر و رزنده را
از دشمنان خود در آتش دوزخ بعد از آن برخاسته ثنا میکند خدا را ثنایی که پیش از وی کسی نکرده باشد
بعد از آن ثنا میکند بر فرشتگان مقرب بعد از آن بر انبیا و مرسلین بعد از آن بر امتهای صالح
آنگاه می‌نشیند پس ثنا میکند خدای و ثنا میکند فرشتگان و انبیا و مرسلین و امتهای صالح بر حضرت
و پیش از آنکه زمین قبر فاطمه ع شکافته شود میفرستد خدای بسوی او جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته
و هفت خیمه از نور بر سر او نصب میکنند بعد از آن اسرافیل سه حله از نور نزد او آورده ندا میکند اول
که ای فاطمه دختر محمد برخیز از قبر و بسوی محشر خود آی و وی ایمن از ترس و پوشیده عورت از قبر
بر میخیزد و اسرافیل حله‌ها را باو داده آنها را میپوشد و روفائیل که فرشته است ناقه از برای وی آورد
از نور مهار آن از لؤلؤ آبدار و بر آن ناقه محفه از طلا و او بر آن سوار میشود و روفائیل مهار آنرا گرفته
میکشد و هفتاد هزار فرشته علمهای تسبیح در دست در برابر او میروند و چون براه می افتد هفتاد هزار
حوری باستقبال او آمده از دیدن او شادی میکنند بدست هر حوری مجمره از نور که بدون آتش بوی
عود از آن ساطع میگردد و بر سر حوریان تاجهای جوهر مرصع بزبرجد سبز از طرف راست او بر عقب
میروند ناگاه حسنچه او از قبر روانه شد میرود مریم بنت عمران از برابر او میرسد با مثل حوریان
که باو بینند و بر او سلام کرده او و همراهان او از جانب چپ میروند آنگاه مادر او خدیجه دختر خویلد
که از زنان اول کسیست که ایمان آورد بخدا و رسول خدا برابر او می آید با هفتاد هزار فرشته علمهای تکبیر
در دست و چون بمحشر نزدیک میشود حوا با هفتاد هزار حور و آسیه دختر مزاحم زن فرعون برابر او
می آیند و ایشان و همراهان ایشان باو میروند و چون بمیان محشر میرسد و آن تلی است که خدای
خلایق را در آن جمع کرده پا بر بالای هم مینهند منادی از زیر عرش ندا میکند که جمیع خلایق بشنوند
و میگوید که چشمهای خود را بپوشید تا فاطمه صدیقه دختر محمد و آنانکه با وی اند بگذرند و در آن روز کسی
نگرد الا ابراهیم خلیل خدای ع و علی بن ابیطالب ع و آدم حوا را طلب کرده او را با خدیجه مادر فاطمه
که پیش میروند می‌بینند بعد از آن منبری از نور جهت فاطمه نصب میکنند که هفت پله دارد و در میان
هر دو پله صفهای فرشتگان علمهای نور در دست و حور عین از جانب راست و چپ منبر فرا گرفته

زنان بوی خواه آسیه باشد و چون بر فراز منبر رود جبرئیل نزد او آمده گوید که ای فاطمه حاجت
خود را درخواه گوید که یا رب حسن و حسین را بمن نمای ایشان نزد وی آیند و از رگهای گردن
حسین خون منفجر و منبعث باشد که یا رب امروز حق مرا از آنانکه برمن ظلم کردند بگیر در آن وقت خدای
جلیل غضبناک و از برای غضب خدای جهنم و بیچارگان و ستمکاران غضبناک گشته جهنم نفسی کشد
و فوجی از آتش بیرون آرد و کشندگان حسین و فرزندان و فرزندان فرزندان آنها را برچیند و
فرزندان ایشان گویند که یا رب ما نزد حسین حاضر نبودیم ایزد تعالی بزبانیه جهنم فرماید که بگیرید اینها را
بسیمای ایشان بکبودی چشمها و سیاهی رویها بگیرید ایشان را بعضی مالک ایشان شوید
و جمعی از بدان ایشان را در آتش بزرگ زیرین جهنم که عداوت ایشان با اولیا و دوستان حسین سخت تر بود
از پدران ایشان که با حسین جنگ کردند و او را کشتند و مردم میشنوند صدای آه ایشان را که در جهنم
میکشند بعد از آن جبرئیل گوید که ای فاطمه حاجت خود را درخواه گوید که یا رب شیعیان مرا ایزد
حق عز و جل فرماید که آمرزیدم ایشان را گوید که یا رب شیعیان فرزندان مرا ایزد تعالی فرماید که آمرزیدم
ایشان را گوید که یا رب شیعیان شیعیان مرا خدای سبحانه فرماید که روانه شو و هر کس بتو چنگ در زند
با تو در بهشت باشد در آن وقت دوست دارند مردم که فاطمی بودندی پس فاطمه میرود و با او
شیعیان اولاد او و شیعیان امیرالمؤمنین ایمن از ترس و پوشیده عورت سختیهای آن روز بر ایشان آسان شده
و راهها از برای ایشان هموار گشته مردم میترسند و ایشان نمیترسند و مردم تشنه اند و ایشان
تشنگی نمیکشند و چون بدر بهشت رسد دوازده هزار حور بوی رسند که پیش از او با کسی ملاقات
نکرده باشند و بعد از او با کسی ملاقات نکنند حربهای نور در دست و بر ناقها که از نور اند سوار اند
ناقها از طلای زرد و یاقوت و مهار آنها از مروارید آبدار بر بالای هر ناقه وسادهٔ از سندس
بر روی هم چیده و چون داخل بهشت شود اهل بهشت شاد شوند و از برای شیعیان او خوانها
از جواهر آراسته بنعمتها بر فراز ستونهای نور نهاده شود و ایشان از آنها خورند و مردم در حساب
و ایشان در آنچه خواهش داشته باشند از نعمتها همیشه میباشند و بروایتی منادیه از وسط عرش
ندا میکند که ای معشر خلایق بپوشید چشمهای خود را تا دختر حبیب خدای گذشته بقصر خود رود
پس فاطمه دو چادر سبز پوشیده هفتاد هزار حوری در دور او گذشته چون بدر قصر خود رسد حسن را

دوزخ ل

ایستاده

ایستاده و حسین را خوابیده و سر بریده یابد از حسن ع پرسد که این کیست گوید این برادر
است پدرت او را کشتند و سر او را بریدند پس بفاطمه ندا از جانب خدا در رسد که ای فخر حبیب خدا
نمودم بتو آنچه را که امت پدر تو با حسین کردند الا جهت آنکه ذخیره کرده ام از برای تو در نزد خود
تعزیه بمصیبت تو در باره حسین و آن اینست که نظر میکنم در حساب بندگان تا آنکه تو و ذریه تو
و شیعه تو و کسی که بشما احسان کرده باشد که از شیعیان تو نباشد داخل بهشت شوید پس از آنکه
نظر کنم بمحاسبه بندگان پس فاطمه و ذریه او و شیعیان او و کسی که با او احسان کرده باشد که از
شیعیان او نباشد داخل بهشت شوند و اینست که درین آیه میفرماید که و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون
لا یحزنهم الفزع الاکبر و قسم بخدای که مراد ازین آیه فاطمه و ذریه و شیعه او و کسیست که بفاطمه احسان
کرده باشد که از شیعیان فاطمه نباشد و ابو سعید خدری از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرموده که سه کس
بر بالای تل خواهند بود که اندوهگین نمیکند ایشان را فزع اکبر مردی که قرآن خواند و حساب اجر کند
بعد از آن بقرآن امامت و پیشنمازی قوم و حساب اجر کند و مردی که اذان گوید و حساب اجر کند
و بنده که ادای حق خدای عز و جل و حق صاحب خود کند و امام ابو جعفر ع فرموده که دوست نمیدارد
ما را بنده تا آنکه پاک کند خدای دل او را و پاک نمیکند خدای دل بنده را تا آنکه تسلیم کند
از برای ما امور را و دوست شود بعد جنگی با ما نداشته باشد پس هرگاه دوست باشد و جنگی با ما نداشته
سالم میدارد خدای او را از حساب سخت و ایمن میگرداند او را از فزع اکبر و روایت شده که هرگه
عارض شود او را فاحشه با شهوت و دوری کند از آن از ترس خدای حرام گرداند خدای بر او
آتش دوزخ را و ایمن گرداند او را از فزع اکبر و داخل بهشت کند و کسی که در حرم دفن شود خواه
نیکوکار باشد و خواه فاجر و کسی که در یکی از مکه و مدینه میرد و کسی که در راه مکه در رفتن یا آمدن میرد
و کسی که بر سر قبر برادر خود آید بعد از آن دست بر قبر نهاده سوره انا انزلناه در هفت مرتبه خواند
ایمن گردد از فزع اکبر در روز قیامت و چون روز قیامت شود منادیه از آسمان ندا کند که کجاست
علی بن ابی طالب پس آنجناب برخیزد پس بوی گویند که تو کیستی گوید من پسر عم و وصی و وارث
پیغمبرم گویند که راست گفتی داخل بهشت شو که آمرزیده است خدای ترا و شیعیان ترا و ایمن گردانیده
ترا و ایمن گردانیده است ایشان را با تو از فزع اکبر داخل بهشت شوید این که نیست ترسی بر شما امروز

ونه شما اند و بکین میشوید و جبرئیل بپیغمبر صم گفت که چون روز قیامت شود حشر کنند خدای ترا و اهل بیت تو
و کسی که ترا دوست دارد و شیعهٔ ترا تا آنکه بایستید در برابر خدای پس بپوشاند خدای حلهای نور ایشان را
و ایمن گرداند ایشان را از فزع اکبر بسبب دوستی ایشان ترا و اهل بیت تو و علی بن ابی طالب ع را
و کسی که صاحب ریش سفیدی را توقیر کند در اسلام و فضل و زیادتی بزرگی را بشناسد از برای
سن او و کسی که با خود دشمنی کند در وقتی که با مردم دشمنی میکند ایمن سازد او را خدای از فزع
روز قیامت و امام زین العابدین ع فرموده که سزاوارترین مردم بورع و جهد در آنچه خدای دوست دارد
و راضی گردد اوصیا و پیروان ایشانند آیا راضی نمیشوید که اگر فزعی از آسمان شود فزع کنند هر قومی
بامن خود و فزع کنند شما با و فزع کنیم ما بپیغمبر خود چه پیغمبر ما بگیرد کمربند خدای خود را و ما بگیریم کمربند
پیغمبر خود را و شیعیان ما بگیرند کمربند ما را و امام ابو جعفر ع با بو ایمن گفت قسم بخدای که اگر بترسی از
فزعهای روز قیامت را محتاج میشدی بشفاعت محمد صم و بلکه آیا شفاعت میکنند مگر از برای
کسی که آتش دوزخ برای او واجب شده باشد و امام جعفر ع فرموده که کسی که غم باید برادر مؤمن کسی
که غم باید پس خواهد در وقت مشقت خود پس غم او را زایل یا اجابت او کند برادر دین حاجت او
بوده باشد از برای او هفتاد رحمت از برای فزعهای روز قیامت و هولهای آن و روایت شده
که قسم بخدای که عبادت حسنه در آیه سورهٔ نمل که من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ
امنون یعنی کسی که بیارد حسنه پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمن باشند
ولایت و دوستی علی ع و معرفت ولایت امام و طاعت او و محبت اهل بیت ع است و کسی که
عبادت کند خدا را خالص از برای محبت خدای عز و جل نه از برای رغبت در ثواب او و نه بیم
از آتش دوزخ ایمن باشد از فزع روز قیامت و کسی که بخواند سورهٔ یوسف را در هر روز یا در هر شب
نترسد او فزع روز قیامت و کسی که بخواند سورهٔ احقاف را هر شب یا هر جمعه ایمن گرداند خدای
او را از فزع روز قیامت وَتَتَلَقّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ و ملاقات میکنند ایشان را
فرشتگان قمی گوید یعنی استقبال میکنند ایشان را فرشتگان تهنیت گویان و میگویند که هٰذَا
يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۵) اینست روز شما آنچنان روزی که وعده داده بودید شما
در دنیا پیغمبر صم بعلی ع گفت که یا علی بشارت ده برادران خود را بآنکه خدای راضی شده است از ایشان

كُنْتُمْ

انگاه

انگاه که راضی شدم من که تو قاید ایشان باشی و راضی شدند بتو که ولی ایشان باشی ای علی تو امیر مؤمنان
و حبیب کشنده ایشان چنانچه و دست و پای سفیدی ای علی شیعیان تو نجیب اند و اگر نبود شیعهٔ تو
نبود دینی از برای خدای برپا نمیشد و آسمان باران خود را نمیبارید ای علی تو از قرنین امتی
و شیعیان تو معروفند بجماعت و لشکر خدای ای علی تو و شیعهٔ تو در حوض کوثر آب میدهند هر کسی را
که دوست دارید و راضی باشید و منع میکنید از آب کسی را که با او بد باشید و شما ایمنانید روز فزع
اکبر در سایهٔ عرش فزع میکنند مردم و شما فزع نمیکنید و اندوهگین میشوند مردم و شما اندوهگین نمیشوید
و این آیه در شان شما نازل گشته یعنی در سورهٔ نمل که وهم من فزع یومئذ امنون و این آیه که ان
الذین سبقت و خواند تا آنجا که توعدون ای علی تو و شیعهٔ تو طلب کرده میشوید در موقف یعنی مکان
قیامت و شما در بهشتها تنعم میکنید و امام ابو جعفر ع فرموده که هرگاه خدای خواهد که خلق خود را
ظاهر و ایشان را جمع امری که از آن گزیر نیست یعنی امر قیامت و حساب و ثواب و عذاب جمع کند ام
فرماید تا منادی ندا کرده انس و جن در یک چشم بر هم زدن مجتمع کردند بعد از آن اذن دهد آسمان دنیا یعنی
آسمان اول را تا فرود آمده در عقب مردم باشد و آسمان دوم را اذن دهد تا فرود آید و آن دو چندان
آسمان اول باشد و چون اهل آسمان اول آسمان دوم را بینند گویند که خدای ما آمد یعنی امر خدای آمد
بعد از آن همچنان هر آسمانی از عقب دیگری فرود آید تا آنکه هر آسمانی که بیرون باشد فرود آمده دو چندان آسمانی
باشد که در پهلوی اوست بعد از آن خدای یعنی امر خدای فرود آید در سایه از ابرهای سفید و فرشتگان
و جاری شود امر و بخدای بازگردد امور بعد از آن امر کند خدای منادی را که ندا کند که یا معشر الجن والانس
ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان و این آیه در سورهٔ
رحمن است یعنی ای معشر جن و انس اگر استطاعت و توانایی دارید که بیرون کنید از اطراف آسمانها
و زمین قمی گوید حال آنکه شما گریزندگان باشید از خدای و قضای او پس بیرون کنید بیرون نمیکنید
قمی گوید قدرت بر آن ندارید مگر بسلطان قمی گوید یعنی بقوت و قهر و غلبه و آن از کجاست شما را
و آنجناب بسیار گریسته چون از گریه ساکن شد پرسیدند که پیغمبر و امیر المؤمنین ع و شیعیان ایشان
کجا باشند گفت ایشان و شیعیان علی بر بالای تلی از مشک اذفر بر فراز منبرها از نور باشند اندوهگین
میشوند مردم و ایشان اندوهگین نمیشوند و فزع میکنند مردم و ایشان فزع نمیکنند بعد از آن این آیه را

خواند یعنی آیه سورهٔ نمل را که من جاء بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون و قسم بخدای که حسنه
درین آیه ولایت و دوستی علی ع است چنانچه اکنون گذشت بعد از آن گفت که لا یحزنهم الفزع الاکبر
و تتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون و امام جعفر ع فرمود که کسی که بپوشاند برادر خود را که جامه
نرسانده باشد یا آب نه حق است بر خدای که بپوشاند او را از جامهای بهشت و آسان گرداند بروی بعضی
از سکرات مرگ را و فراخ کند بروی قبر او را و ملاقات کنند فرشتگان او را بشارت آنگاه
که از قبر خود بیرون آید و اینست که خدای عز و جل میفرماید که و تتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون
و نیز فرمود که چون صاحب الامر ع ظهور کند پیغمبر ص و فاطمه و ائمه ع زنده شوند ایشان ع نزد آنحضرت
شکوه کنند از آنچه بر ایشان واقع شده پس محسن که در شکم فاطمه ع زدند و از شکم افتاد و خدیجه
دختر خویلد و فاطمه بنت اسد و فاطمه ع نوحه کنان او را برداشته نزد آنحضرت آیند و فاطمه ع گوید که
هذا یومکم الذی کنتم توعدون و گوید که الیوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء
تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و این آیه در آل عمران است و قسم بخدای که مراد از موءوده در آیه
سورهٔ کورت که و اذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت محسن است جهت آنکه موءوده از اهل بیت
اوست نه غیر او پس کسی که غیر این گوید تکذیب وی کنید گویم موءوده دختران بودند که در زمان جاهلیت
میکشتند و معنی آیه مذکوره کورت اینست که و آنگاه که موءوده پرسیده شود که بکدام گناه کشته شده
و خدای سبحانه در مصحف میفرماید که قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و موءوده اسمی است که از
اشتقاق و بیرون آورده شده است از مودت پس با تابعینشان در آن روز آن کشتندگان و ظالمان که
و آنانکه رضی بوده اند بدانچه بر ایشان ع واقع شده الا آنکه کشته میشوند هزار بار در یک روزی
و حتی گوید یعنی یاد کن ای محمد روزی را یا اندو بکسی میکشند ایشان را فزع اکبر روزی که بار روزی که وعده
کرده شده اید روزیست که نطوی در می نوردیم گاهی گوید یعنی در میپیچیم السماء
کطی السجل للکتب آسمانها را مثل در نوردیدن سجل کتابها را سجل اسم فرشته ایست
که طی میکند کتابها را یعنی فنا میکند آنها را گاهی گوید یعنی نامهای اعمال را پس نامها دود و زمین
آتش میگردد و علی ع فرموده که مردم در قیامت یاری کنند دو لیکن نمی یابند که در پناه خود گیرد
پس ایشان میبینند بسرعت بعرصات حشر و میرانند ایشان را پس آسمانها در نوردیده میشوند بعد

خدای مثل در نوردیدن سجل کتابها را و دلهای بندگان در صراط ترسان باشد كما بدأنا
أول خلق نعيده همچنانکه ابتدا کردیم ما اول خلقی را باز میگردانیم او را یعنی همچنانکه
ابتدا کردیم ما ایشان را در شکمهای مادران برهنه پا و عریان و تنها و از خلق بریده و منقطع همچنان
باز میگردانیم ایشان را گویم یعنی برهنه پا و برهنه تن و تنها و بیکس وعدا وعده ایست که
کرده ایم علینا که بر ماست و فاکردن بآن انا کنا فاعلین ۵ بتحقیق که ما هستیم
کنندگان آن البته و این معنیها را فقهی گفته ۵ از این دو آیه آیه اول در شان ائمه آل محمد ص و آنکه
بروی کرده اند ایشان را بمنهاج ایشان و مهدی صاحب الامر ع و اصحاب او در آخر الزمان و آیه دوم
در شان شیعیان آل محمد ص نازل شده و تاویل آیه اول بعد از تنزیل و اینست پس میفرماید که و
لقد کتبنا فی الزبور و بتحقیق که نوشتیم ما در زبور زبوری که بداود نازل گشته
پس نازل ساخت خدای بروی زبور را که در آن بود وقایع عظیمه و فتنهها که واقع میشود و حمد
تمجید و دعا و خبرهای پیغمبر ص و امیر المؤمنین ع و ائمه از ذریه ایشان و خبرهای رجعت یعنی زنده شدن
مردم در زمان ظهور صاحب الامر ع و اینست که میفرماید که و لقد کتبنا فی الزبور من بعد
الذکر بعد از ذکر یعنی کتابها یعنی علمی که نزد خداست و حکم کتابهای آسمانی ذکر است و
هر کتابی که نازل شده نزد اهل علم است و ایشان ائمه آل محمد ع اند ان الارض بتحقیق که
زمین زمین بهشت و نیز زمین دنیاست یرثها عبادی الصالحون ۵۵
میراث میبرند آنرا بندگان من که صالحانند بندگان صالح ائمه آل محمد ع و آنانند که بروی ایشان کرده اند
ایشان را بمنهاج ایشان و مهدی صاحب الامر ع و اصحاب وی اند در آخر الزمان و دلالت میکند
برین آنچه شیعه و سنی از پیغمبر ص روایت کرده اند که فرمود که اگر باقی نمانده باشد از دنیا الا یک روز
دراز میکند خدای آنروز را تا آنکه برانگیزد مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدل و خوبیها
چنانکه پر شده است از جور و ظلم و حق سبحانه و تعالی در سورهٔ احقاف میفرماید که و وصینا الانسان بوالدیه
احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها یعنی و وصیت کردیم ما انسان را به نیکو کاری با پدر و مادر او و حسینیه بار برداشت
مادر او بکراهت و بار نهاده است او را بکراهت چه خدای خبر و بشارت داد پیغمبر خود را بحسین ع
پیش از حمل وی و آنکه امامت در اولاد او خواهد بود تا روز قیامت بعد از آن خبر داد و بر او بانکه

و ذکر صاحب الامر ع

خمس

باو از کشته شدن و مصیبت در بارهٔ خود و فرزندان او و بعد از آن عوض داد باینکه گردانید امامت را
در ذریهٔ او و اعلام کرد بآنحضرت که او کشته میشود بعد از آن باز میگرداند او را بدنیا و نصرت و
یاری میدهد او را تا آنکه میکشد دشمنان خود را و او را مالک زمین میگرداند و نیست که در سورهٔ
قصص میفرماید که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه و در ینجا میفرماید که و لقد
کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون پس بشارت داد خدای پیغمبر خود را
که اهل بیت او مالک زمین میشوند و باز میگردند بزمین و میکشند دشمنان خود را پس پیغمبر
خبر حسین و کشته شدن او را بفاطمه داد پس بار برداشت بحسین بکراهت آیا دیده اید ای مردم کسی
که بشارت دهند او را بفرزند نرینه و او بکراهت باو بار بردارد پس معنی آیه نیست که چون
پیغمبر خبر داد او را بقتل وی غمناک شد و کراهت یافت و بار برداشت باو بکراهت از برای
آنچه دانست از احوال او پس این آیه نازل شده است پیش از تاویل وی و تاویل آن بعد از
نزول وی است ان فی هذا همچنین که درین خبرها و پندها و وعدها که مذکور شد لبلاغا
رسانیدنیست مطلب را پس است و معنیهای این دو کلمه از قضی است لقوم عابدین ۵
از برای قومی که عبادت کنندگانند و قوم عابد شیعیان آل محمد عم اند و خدای پیغمبر خود را
با کتاب خود فرستاده تا رسانیده باشد از برای قومی که عبادت کنندگانند و ما ارسلناک
و نفرستاده ایم ما ترا ای محمد الا رحمة للعالمین ۵ مگر رحمتی از برای عالمیان
خدای فرستاد و برانگیخت محمد را رحمتی از برای عالمیان و برمی انگیزد صاحب الامر عم را انتقام
و عذابی پس هرگاه تمنای آنجناب کنید باید که بعافیت تمنای وی کنید و معنی این آیه آن نیست
که آنحضرت رفع کفر و اختلاف از امت کرده چه می بینیم ملتهای مخالف اسلام و ایمان و جمعی را
که مثل ایشانند از کفار که بر کفر و باطل خود باین غایت ایستاده از آن جدا نشده اند و میبینیم
از اهل قبله که در مذهبهای خود اختلاف دارند و لعن میکنند بعضی بعضی را و اگر آنحضرت بایشان یعنی
رحمتی بر ایشان میبود هیچ هدایت و از عذاب دوزخ نجات یافته میبودند بلکه خدای ازین آیه
جز این معنی نخواسته که آنحضرت را گردانیده است راهی از برای مهلت اهل زمان چه آنکه پیغمبران
پیش از وی بتصریح مبعوث بودند نه بکنایه و پیغمبری که در میان قومی میبود هرگاه اظهار امر خدای بکرد

و قوم او قبول سخن او میکردند آن قوم و اهل زمان ایشان از سایر خلق سالم میماندند و اگر مخالفت
او میکردند آن قوم و اهل زمان ایشان هلاک میشدند بآفتی که پیغمبر ایشان بر ایشان آن آفت را وعده
داده و از حلول و نزول آن بدیشان بیم داده بود از فرو رفتن زمین یا افتادن سنگ و امثال
آن یا عذاب یا باد یا زلزله یا غیر آنها از اقسام عذابها که هلاک شدند بآنها امتهای گذشته
خدای از پیغمبرها و ائمه عم که در زمین حجتهای خدا اند میدانست که صبر میکنند بر چیزها که طاقت آن نداشتند
آنانکه پیش از ایشان بودند از پیغمبران که صبر کنند بر مثل آن چیزها پس خدای او را بکنایه مبعوث
ساخت نه بتصریح و آنحضرت اثبات حجت خدا را بکنایه کرد نه بتصریح و فرمود که او یعنی علی از من
بمنزلهٔ هارون است از موسی الا آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از طبیعت و شیوهٔ پیغمبر نیست که
سخنی گوید که آنرا معنی نباشد پس امت را لازم است که بدانند که چون پیغمبری و برادری هر دو
در خلقت هارون موجود و هر دو در کسی که پیغمبر صم او را بمنزلهٔ هارون کرد یعنی در علی عم معدوم بود
آنحضرت او را خلیفهٔ خود گردانیده است بر امت چنانکه موسی هارون را خلیفهٔ خود گردانید که گفت یعنی
در سورهٔ اعراف که اخلفنی فی قومی و اگر پیغمبر صم میگفت که امر امامت را بکسی نگذارید مگر بعلی
یعنی مگر بعلی عم و الا نازل میشود بشما عذاب می آید بایشان عذاب و معاملهٔ مهلت دادن بر طرف
و نیز امر فرمود بگرفتن درهای همه کس و در علی را گذاشت پس گفتند مردم که بستی درها را و گشادی
از برای کم سن ترین ما آنگاه گفت که من نبستم و نگشادم و لیکن مامور شدم پس اطاعت کردم
گویم و مثل این بسیار است و چون این آیه نازل شد پیغمبر صم بجبرئیل گفت که آیا ازین رحمت چیزی
بتو رسید گفت آری من از عاقبت امر خود میترسیدم پس بسبب تو ایمن شدم چونکه خدای
ثنای من کرد و فرمود یعنی در سورهٔ کورت که ذی قوة عند ذی العرش مکین و پیغمبر صم فرمود که من
رحمتی هدیه کرده شده ام گویم یعنی هدیهٔ خدایم بر خلق قل بگوی ای محمد انما یوحی
الی انما الهکم اله واحد که نیست مگر آنکه وحی فرستاده شده است بسوی من
که نیست خدای شما مگر خدای یکتا یعنی گوید یعنی نیست خدایی از برای شما مگر اله واحد
فهل انتم مسلمون ۵ خدای یکتا پس آیا شما اسلام آورندگانید فان
تولوا پس اگر اعراض کنند یعنی گوید یعنی از توحید و یکتا دانستن خدای فقل

أَذَنْتُكُمْ پس بگوی که اذن دادم شمارا یعنی اعلام کردم شمارا قمی گوید آنچه بآن مأمور بودم
یا جنگ کردن خودرا با شما عَلَىٰ برنحوی سَوَاءٍ یکسان قمی گوید یعنی در اعلام کردن و
إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ ۵ و در نمی یابم که آیا نزدیک است
یا دور است چیزی که وعده داده شده اید قمی گوید یعنی غلبهٔ مؤمنان بر شما یا حشر لکن آن وعده
البته میشود إِنَّهُ بتحقیق که او یعنی خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ میداند آشکار و
بلندرا از سخن قمی گوید که آشکار طعن میکنید در اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ۵ ۱۲۶ ۵

عشر ۱۲

و میداند چیزی را که پنهان میکنید قمی گوید یعنی از کینهٔ مسلمانان وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ
فِتْنَةٌ و در نمی یابم شاید که آن فتنه باشد یعنی امتحانی باشد لَكُمْ وَمَتَاعٌ
از برای شما و منفعتی یعنی تمتع و برخورداری یافتنی إِلَىٰ حِينٍ ۵ تا هنگام مرگ تا قیامت
چون امام حسن ع بر صلح معویه اتفاق نمود رفته با وی ملاقات کرد پس چون بمجلس جمع گشتند
معویه برفراز منبر رفته فرمود که امام حسن تکیه بپایین تر بنشیند بعد از آن گفت ای مردم این حسن بن علی
اهلیت خلافت در ما دیده در خود ندید نزد ما آمده که بطوع و رغبت بیعت کند آنگاه گفت که ای
حسن برخیز آنجناب برخاسته خطبهٔ طویلی ادا او در آن خطبه فرمود که آگاه باشید که من بیعت کردم
با این و بدست اشاره بمعویه کرد و در نمی یابم شاید که آن فتنه و امتحانی باشد از برای شما و منفعتی و
تمتع یافتنی تا هنگام مرگ تا قیامت ای مردم عیب نمیکنند احدی را بترک کردن حق خود و عیب
نمیکنند بگرفتن آنرا اگر بگیرد چیزی را که از و نباشد و هر صواب نفع رساننده و هر خطا ضرر رساننده است
باهل خود و مغیرة بن شعبه در حضور معویه و اصحاب و یاران او با امام حسن ع گفت که ای فرزند
عبد المطلب جمع نمیکند خدای از برای شما پادشاهی و پیغمبری را آنجناب جواب داد که آنچه تو
در باب امیری و سخن یاران تو در باب پادشاهی که مالک آن شده اید پس بتحقیق که فرعون مصر را
چهارصد سال مالک شده پادشاهی کرد و موسی و هارون ع که دو پیغمبر مرسل بودند ملاقات مینمودند
بآنچه ملاقات مینمودند از مکروهات و پادشاهی ملک خداست بنیکوکار و فاجر میدهد و خدای
فرموده که وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین و عمرو بن عاص معویه گفت که حسن بن علی را
طلبیده بگوی که برفراز منبر رفته خطبه بخواند شاید که آن وی را خجل و غمگین کند پس آنجناب را

طلبیده

طلبیده بربالای منبر فرستاد و مردم و رؤسای اهل شام جمعیت کرده بودند پس خطبه ادا و
در آن خطبه کلمات چند در نسب جلیل خود فرموده فرود آمد معویه گفت ای حسن امید داری
که خلیفه باشی جواب فرمود که اما خلیفه کسیست که بسیرت پیغمبر ص و بطاعت خدای عز و جل
عمل کند و نیست خلیفه کسی که عمل بجور و ستم نماید و سنتها را معطل کند و دنیا را فراگیرد و لیکن آن کسی
که بپادشاهی رسیده و اندکی از آن بهره یافته و از و منقطع شده و چنان باشد که از دو نوبت فرزند
که وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین و بدست خود اشاره بمعویه کرد و چون معویه بکوفه آمد
بوی گفتند که حسن بن علی در نظر مردم مرتفع و بلند است اگر بوی امر کنی که در منبر فروتر از تو بنشیند
از نظر مردم بیفتد میتواند بود وی ابا و اتی کوشندگان از ترک آن ابا کرده فرمود که آنحضرت
در منبر فروتر از او بنشیند پس بعد از حمد و ثنای خدای فرمود که اگر طلب و جستجو کنید مردی که جد
او پیغمبر باشد غیر من و غیر برادرم نیابید و مال خود را یعنی حق خود را با بیع طاغیان که در دیده ام
داده ام و بدست خود اشاره ببالای منبر معویه کرد و دیده ام حفظ خونهای مسلمانان بهتر از
ریختن آن و در نمی یابم شاید که آن فتنه و امتحانی باشد از برای شما و منفعتی و تمتع یافتنی تا هنگام مرگ
تا قیامت و بدست خود اشاره بمعویه کرد معویه گفت از این سخن چه اراده کردی فرمود که اراده
کردم آنچه را که خدای عز و جل اراده کرده و امام موسی ع در زندان هارون الرشید پیغمبر ص را
در خواب دید پس آنحضرت فرمود که ای موسی تو محبوس مظلومی گفت آری آنحضرت فرمود که
ان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین قَالَ گفت محمد ص رَبِّ که ای صاحب و آفریننده
نعمت و رزق دهندهٔ من احْكُمْ بِالْحَقِّ حکم کن بحق یعنی مکذبان را قرار ده حق یعنی
انتقام از ظالمان است قمی گوید یعنی حکم کن میان ما و اهل مکه بحق یعنی بعدلی که مقتضی تعجیل
عذاب باشد و مثل هست آیهٔ سورهٔ آل عمران که لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او
یعذبهم فانهم ظالمون گویم در پیگاه که خدای توبهٔ ظالمان را قبول نمیکند و از ایشان انتقام میکشد
قتاده گوید که چون پیغمبر ص در جنگی حاضر میشد میگفت که رب احکم بالحق وَرَبُّنَا و صاحب و آفریننده
و نعمت و رزق دهندهٔ ما الرَّحْمَٰنُ الْمُسْتَعَانُ رحمنی است که یاری جسته میشود یعنی طلب
یاری از و میکنیم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ۵ بر آنچه وصف میکنید قمی گوید یعنی از آنچه گفتار

میکویند که شوکت از برای ایشان خواهد بود بر مسلمانان پس خدای دعای آنحضرت مستجاب کرده
کفار خایب و خاسر شدند و پیغمبر صم بر ایشان نصرت یافت و مثل این آیه در اول سوره یوسف گذشت

۲۲

سورة الحج

بسم الله الرحمن الرحیم

عمر بن حصین و ابو سعید خدری گویند که این دو آیت در جنگ بنی مصطلق نازل شده و
این دو آیه بیمی است که حق تعالی داده و آیه اول بلفظ عام نازل گشته و غیر آن اراده کرده نشده
یعنی خطاب بهمگی مردم عموماً پس میفرماید که یا ایها الناس ای مردم این اول آیه بلفظ
عام نازل گشته و غیر آن اراده کرده نشده یعنی حق تعالی باین کلمه خطاب میکند بهمگی مردم عموماً
چنانکه در اول سخن گذشت که اتقوا ربکم بپرهیزید از صاحب و آفریننده و نعمت دهنده خود ان زلزلة الساعة شیء عظیم ۵ بتحقیق که زلزله ساعت
چیزیست عظیم پیغمبر صم در خطبه روز غدیر خم فرمود که ای مردم تقوی ورزید تقوی ورزیدن و از
خدا ترسید که خدای عز و جل فرموده که ان زلزلة الساعة شیء عظیم یاد کنید مرگ و حساب را
و حساب دادن در برابر رب العالمین و ثواب و عقاب را پس کسی که حسنه می آرد ثواب می یابد
و کسی که گناهی می آرد در بهشت نصیبی از برای او نباشد یوم ترونها روزی که می بینید
آن زلزله را گوید یعنی آن زلزله را تذهل مشغول میشود از کار بهشت یعنی میمانند و
حیران و غافل میشود کل مرضعة عما ارضعت شیر دهنده
از شیر دادن و این سخنان از قدرت است وتضع کل ذات حمل حملها
و مینهند هر زن صاحب باری بار خود را یعنی هر زنی که حامله بوده باشد در وقت زلزله ساعت
بار خود را مینهند یعنی طفلی را که در شکم دارد می اندازد روز قیامت چون روز قیامت شود و
حق تعالی خلایق را از برای قطع و فصل حکم جمع کند اولاد مشرکان را از پسر و دختر آورده با ایشان گوید
که ای بندگان من کیست خدای شما و چیست دین شما و عمل شما گویند یارب تو را آفریدی و
چیزی نبودیم و میرانیدی و چیزی نبودیم و از برای ما زبانهای گویا و گوشهای شنوا داده و کتابی
که بخوانیم و پیغمبری که پیروی او کنیم مقرر نساختی و نیست ما را علمی الا آنچه تو تعلیم کنی پس حق تعالی
گوید

گوید که ای بندگان من اگر شما را امری کنم بجای می آرید گویند یارب میشنویم و اطاعت میکنیم پس
خدای میفرماید تا آتشی را که آنرا فلق میگویند و عذاب آن سخت ترین چیزیست از آتش دوزخ
از جای خود سیاه و تیره بیرون آورده زنجیرها و غلها می آرند و بوی امر میکنند که دمی بر روی
خلایق دمد پس از شدت دمیدن آن آسمان قطع و ستارگان محو و تباه و دریاها بسته و
منجمد و کوهها زایل و چشمها تاریک شود و از هول آن آتش زنان آبستن بار بنهند و طفلان پیر شوند
بعد از آن با طفال مشرکان امر کند که خود را بآن آتش اندازند پس کسانیکه در علم سابق خدای از نیک بختان
و سعید باشند خود را بآن در اندازند و آتش بر ایشان سرد و سلامت گردد چنانکه بر ابراهیم ع شد
و کسانیکه در علم سابق خدای رفته که شقی باشند ابا و امتناع نموده خود را بآتش نیندازند پس خدای
بآتش امر کند که از جهة ترک امر خدای و امتناع ایشان از دخول در آتش ایشان را برچیند پس
ایشان تابع پدران خود شوند در جهنم و اینست که خدای عز و جل میفرماید که فمنهم شقی و سعید تا آخر
چهار آیه سوره هود وتری و می بینی گوییم یعنی ای محمد الناس سکاری مردم را
یعنی عقلهای ایشان از ترس و فزع و جزع رفته متحیر ایشان شوند یعنی گوید که گویا مستانند و میفرماید که
وما هم بسکاری و نیستند ایشان مستان یعنی گوید یعنی از خفیف ولکن
عذاب الله شدید ۵ و لیکن عذاب خدای سخت است و این دو آیه بیمیست که
حق تعالی داده چنانکه در اول سخن گذشت طبرسی در مجمع البیان گوید که عمر بن حصین و ابو سعید خدری
گویند که این دو آیه شب در جنگ بنی مصطلق که قبیله از بنی خزاعه اند نازل شده و مردم در راه بودند
پس پیغمبر صم ندا کرده مردم بر دور آنحضرت گرد آمدند پس این دو آیه را بر ایشان خواند و بیش از گریه
که در آن شب شد کسی ندیده بود چون صبح شد زین از چارپایان نگرفتند و خیمه نزدند و مردم بعضی در گریه
و بعضی حزین و متفکر نشسته بودند پس پیغمبر صم بایشان گفت آیا میدانید که آن روز یعنی که خدای
فرموده کدام روز است گفتند خدا و رسول خدا داناترند فرمود که آن روزیست که ایزد تعالی با آدم ع
میگوید که جمعی را از فرزندان خود بآتش دوزخ فرست گوید که از چند چند فرماید که از هر هزار نهصد و
نود و نه را بآتش و یکی را ببهشت فرست این سخن بر مسلمانان بزرگ آمده گریستند و گفتند یا رسول الله
پس که نجات می یابد فرمود که مژده باد شما را که با شما دو خلقند یاجوج و ماجوج که ایشان داخل نشوند

در خبری که آنرا بسیار گفته‌اند نیستید شما در میان مردم مگر مثل موی سفیدی در گاو سیاهی و مثل
رقمی و خطی در بازوی بکر یا مثل گوسفندی در پهلوی شتر بعد از ان فرمود که امید میدارم که شما
ربع اهل بهشت باشید پس مردم تکبیر گفتند بعد از ان فرمود که امید میدارم که شما ثلث اهل بهشت
باشید مردم الله اکبر گفتند بعد از ان فرمود که امید میدارم که شما دو ثلث اهل بهشت باشید هم
اهل بهشت صد و بیست صف و هشتاد از ان امت من باشند بعد از ان فرمود که هفتاد هزار
از امت من بدون حساب داخل بهشت میشوند و در بعضی روایات وارد شده که عمر بن خطاب
گفت یا رسول الله هفتاد هزار فرمود که آری و با هر یک هفتاد هزار پس عکاشة بن محصن برخاست
گفت یا رسول الله دعا کن که خدای مرا از ایشان گرداند آنحضرت گفت الهی او را از ایشان گردان
پس مردی از انصار برخاست گفت دعا کن که خدای مرا از ایشان گرداند فرمود که عکاشه بان سبقت
گرفت ابن عباس گوید که انصاری منافق بود و چون صاحب الامر ع ظهور کند و دوم بار
بعد از مرجعت از مدینه بکوفه آید امام حسین ع با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو مرد از اصحاب خود
که در کربلا با او بودند ظاهر شود بعد از ان صدیق اکبر امیر المؤمنین ع بیرون آید و از برای او در
نجف گاه نصب کنند و رکنهای آنرا بر پای دارند رکنی در نجف و رکنی در هجر و رکنی در صنعا و رکنی
در زمین مدینه طیبه و در ان قبه چراغها باشد که نور آنها باسمان و زمین تابد روشنتر از افتاب و ماه
پس در انوقت دانسته شود ضمیرها و تمیز یابد خوب آنها و عملهای مخفی و بد و این کلمات ان قول حق
که در بعضی آیات طارق گفته که یوم تبلی السرائر و غافل شود هر زن شیر دهنده از انچه شیر داده و بنهد هر زن
صاحب باری بار خود را و می بینی مردم را مستان و نیستند ایشان مستان ولیکن عذاب خدای سخت است
بعد از ان بیرون می آید سید اکبر محمد رسول خدای با انصار و مهاجران و آنانکه ایمان باو آورده و تصدیق
وی کرده و با او شهادت یافته‌اند و حاضر کرده میشوند تکذیب کنندگان او و در باره او و رد کنندگان
بروی و گویندگان در باره وی که ساحر و کاهن و دیوانه و بخواهش خود گوینده است و آنانکه با او
حرب و پیکار کرده‌اند تا قصاص کرده و جزا داده شوند بکردارهای خود از وقتی که آنحضرت ظهور کرده
تا ظهور مهدی یا امامی در هر وقتی و ایزد تعالی فرموده یعنی در سوره قصص که و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا تا آخر آیه ۵ از این هشت آیه آیه ششم و هفتم در شان ... ع و در شان ابو جهل و ابا بکر و عمر

و شک کنندگان ه

آیه ششم در سوره لقمان در شان نضر بن حارث نازل شده و آیه دوم و هشتم خطاب بملحدان و دهریان
و آیه اول تا ششم رد است بر ملحدان و اهل اتحاد و رد کسانی که در دین خدای و کتابها و پیغمبران خدای ... آیه
سیم و چهارم و پنجم رد است بر دهریان ملحد و آیه سیم رد است بر زندیقان و از تشبیه بهشت
گویم پس آیه سیم تا پنجم خاص از برای ملحد است و آنان که بعد از ملحدان یاد کردیم چه آنکه ابن ...
خطاب است پس میفرماید که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي و بعضی از مردم
که خصومت میکنند در باره اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ خدای بغیر علمی و پیروی میکند و ...
که یعنی در خصومت یا در جمیع احوال خود كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ ۵ هر شیطان نافرمان خبیث را
یعنی هر شیطان بدی را و این عبارت آخر آیه در سوره نسا گذشت كُتِبَ نوشته شده
و جست شده است عَلَيْهِ بر وی که یعنی بر شیطان که أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ ...
دوست دارد او را فاعلی که یعنی پیروی او کند فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى
عَذَابِ السَّعِيرِ ۵ پس بحقیق که گمراه کند او را و هدایت کند او را بسوی عذاب سعیر
و کلمه آخر آیه در سوره نسا گذشت بعد از ان خدای عز و جل بر جماعتی که در اول سخن گذشته احتجاج
کرده و حجت بر ایشان گرفته میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ
مِنَ الْبَعْثِ ای مردم اگر بوده باشید شما در شکی از برانگیختن یعنی در قیامت و قاضی که یعنی
از امکان آن و مقدر بودن آن فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ پس بحقیق که ما آفریدیم ابر شما را
فهمی که یعنی که پس بنگرید بابتدای آفرینش خود که شک شما برطرف شود چه ما آفریده‌ایم شما را و
خلق از عدم بهشت و آن برسه وجه و جاری می دارد خلق اختراع و خلق تقدیر و خلق تغییر و
استحاله و در اینجا معنی استحاله است یعنی از حالی بحالی گشت مِنْ تُرَابٍ از خاکی که آدم
از ان آفریده شده یا غذا اما یه که منی از ان حاصل میشود از خاک بحقیق که خدای سبحانه منزه است
یکتا و یکتاست یعنی جزا و شبیه نبوده و همیشه دانا و قدیم بوده و باشد اگر و آفریده چیزها را نه از چیزی و کسی
که اعتقاد آن باشد که خدای چیزها را از چیزی آفریده کافر است چه اگر چنان باشد آن چیز قدیم و ابدی
در ازل بوده شریک باشد بلکه خدای همه چیزها را نه از چیزی آفریده پس آدم را از گل و گل را از کف
و کف را از موج و موج را از دریا و دریا را از ظلمت و ظلمت را از نور و نور را از حرف و حرف را

از آیه و آیه را از سوره و سوره را از یا قوت و یا قوت را از رکن و رکن را نه از چیزی آفرید پس بعد از آنکه مخلوقات را بیافرید گفت که بشو آب خوش که بیافرینم از تو بهشت و اهل طاعت خود را و بشو آب تلخ شور که بیافرینم از تو دوزخ و اهل معصیت خود را پس این دو آب آفرید و بیکدیگر داخل نمود و از جمله مخلوقات زمین خوب پاکی آفرید انگاه آب خوش زلال از آن زمین گذشت و ولایت و دوستی اهل بیت عم را بران زمین عرض کرد و وی قبول آن نمود پس آن آب را هفت شبانروز بران زمین جاری ساخت تا آن آب تمام آن زمین را فرو گرفت انگاه بران زمین فرو رفته بر طرف شد و بعد از آن زمین شوره بد متعفن ملعونه آفرید انگاه آب تلخ شور بدرنگ بدطعمی از آن زمین گشود و ولایت و دوستی اهل بیت عم را بران زمین عرض کرد و وی قبول آن نمود پس آن آب را هفت شبانروز بران زمین جاری ساخت تا آن آب تمام آن زمین را فرو گرفت انگاه بزمین فرو رفته بر طرف شد و چون حق تعالی اراده کرد که آدم عم را بیافرید جبرئیل عم را در ساعت اول روز جمعه فرستاد تا کف دست راست گشوده دست او با آسمان هفتم تا آسمان اول رسیده مشتی خاک از هر آسمانی و از گل علیین و گل بهشت برگرفت و کف دست چپ گشوده از ادیم زمین از زمین هفتم بالا تا زمین هفتم زیرین و از گل سجین و گل دوزخ مشتی خاک برگرفت و بکلمه خود بجبرئیل فرمود تا مشت خاک اول را بدست راست و دوم را بدست چپ نگاه داشت پس گل را دو حصه و هر یک را جدا گانه پاک کرد و بانچه در دست راست بود گفت از تو باشند پیغمبران و اوصیا و صدیقان و مومنان و اهل سعادت و انانکه اراده دارم که ایشان را گرامی کنم پس واجب شد از برای ایشان انچه گفت چنانکه گفت و بانچه در دست چپ بود گفت از تو باشند جباران و مشرکان و کافران و طاغوتان و انانکه اراده خواری و شقاوت ایشان دارم پس واجب شد از برای ایشان انچه گفت چنانکه گفت پس خدای عز و جل از صلب آن گل خوب مشتی برگرفت و از آن گل پیغمبران و امامان که اهل بیت عم اند کردانید انگاه شیعیان را از بهر خود برگزید و دلهای مومنان را از آن گل آفرید پس دلهای مومنان شوق دارند بچیزی که از آن آفریده شده اند و خواهش باهل بیت عم دارند جهة آنکه آفریده شده اند از انچه ایشان عم از آن آفریده شده اند بعد از آن از ثفل آن گل خوب مشتی برگرفت و از آن گل بدنهای شیعیان اهل بیت عم شده و اگر گل ایشان

نیز مثل گل ائمه عم بحال خود گذاشته میشد شیعیان و ائمه عم یک چیز میبودند و یکی از ایشان زنا و دزدی و لواطه نمیکرد و مست کننده نمیخورد و کسب گناهی نمینمود و لیکن خدای عز و جل بعد از آن از گل بد ملعون مذکور برگرفت و از آن طاغیان و امامان ایشان را آفرید و دلهای ایشان را از آن گل خلق کرد پس دلهای کافران شوق دارند بچیزی که از آن آفریده شده اند و خواهش بانها دارند جهة آنکه آفریده شده اند از انچه آنها از آن آفریده شده اند و گردانید خدای بدنهای آنها را از بد و زبون آن گل بعد از آن آمیخت گل اتباع را بگل شیعیان و اگر گل اتباع ایشان نیز بحال خود گذاشته میشد و بگل شیعیان آمیخته نمیگشت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله نمیگفتند و نماز نمیگزاردند و روزه نمیگرفتند و زکوة نمیدادند و حج نمیکردند و ادای امانتی نمینمودند و در صورت شبیه بشیعه نمیشدند و خلقت آدمیان نمیداشتند و خوبی نمینمودند و چیزی بر مومن سخت تر از آن نیست که صورت دشمن خود را مثل صورت خود بیند طینتها یعنی گلها که مردم از آن آفریده شده اند سه قسمت طینت پیغمبران عم و مومن از آن گل است الا آنکه پیغمبران از صافی آن گل اند و ایشان اصل اند و ایشان راست فضل ایشان و مومنان فرع اند از گل چسبنده اند و فرق نکرده است خدای میان ایشان و شیعیان ایشان و طینت ناصبیان یعنی دشمنان اهل بیت از حمأ مسنون است و بیان این دو طینت الحال گذشته و اما مستضعفان از خاک است که مومن از ایمان خود نمیگردد و ناصبی از ناصبیت خود نمیگردد و خدای درباره ایشان انچه اراده کند خواهد کرد الغصه آن دو گل بیکدیگر آمیخته شدند و حق تعالی آنها را با هم مخلوط ساخت بانکه ممزوج بود از آب اول و آب دوم که بیان آنها در اول سخن کرده شد انگاه آن گل را مالید چنانکه پوست را میمالند انگاه مشتی از آن برگرفت و گفت که این بسوی بهشت میرود و باکی ندارم و مشت دیگر برگرفت و گفت که این بسوی دوزخ میرود و باکی ندارم بعد از آن آنها را بهم آمیخت و آن خاکی است که آدم عم را از آن آفرید پس از اصل و گل مومن داخل شده در اصل و گل کافر و بعکس پس انچه دیده میشود از مومن از لفظ شر و فحش و خوی بد و خیانت و کمی امانت و زنا و لواطه و ترک نماز یا روزه یا حج یا جهاد یا خوردن مست کننده یا گناه کبیره از آنست که گل جهنم با او ملاقات کرده و آن از اثر طینت و عنصر ناصبی است که با طینت او ممزوج گشته چرا که از اصل و عنصر و طینت

ناصبی است کسب گناهها و فحشها و گناهان کبیره و از جوهر او و از ایمان وی نیست بلکه آن گناهها را
از ملاقات ناصبی کسب کرده و ایشان عود میکنند بجزی که ازان آفریده شده اند و آنچه دیده
میشود از ناصبی از خوشروئیه و خوشخویه و سیماء نیکو و مداومت بنماز و روزه و زکوة و حج و جهاد
و صدقه و بخشش و ادای امانت و ابواب بر از آنست که گل بهشت باو ملاقات کرده
آن از اثر طینت و اصل مؤمن است که باو ممزوج گشته چراکه از اصل و عنصر و طینت مؤمن است
کسب ثوابها و بعمل آوردن خیر و دوری از گناهها و از جوهر او نیست بلکه آن کارها را از ملاقات
ایمان کسب کرده و آنها عود میکنند بجزی که ازان آفریده شده اند و هرگاه این عملها بحکم عرض
شود روز قیامت بخدای عزوجل جدا میکنند حق تعالی ملاقات ایمانرا از آنها و آن عملها را رد میکنند
بشیعه و جدا میکند ملاقات ناصبی را با جمیع آنچه مؤمنان از گناهان کسب کرده اند و رد میکنند
بدشمنان آل محمد صلعم و هر چیز عود میکند بعنصر اولیس خود که ازان ابتدا و مخلوق شده و حق تعالی
میگوید که من عادلم که جور نمیکنم لاحق کنند عملهای بد را که مؤمن کسب کرده است باصل و طینت
ناصبی و لاحق کنند عملهای خوب را که ناصبی کسب کرده است باصل و طینت مؤمن و باصل
آن عملها پس حسنهای آنها را گرفته رد میکنند بشیعه و گناهان شیعه را گرفته رد میکنند بآنها بنابر
آیه سوره یوسف که قال معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذاً لظالمون
چنانچه آفتاب چون طلوع کند شعاع آن از قرص آفتاب جدا است و چون غروب کند متصل میگردد
شعاع بقرص آفتاب و عود میکنند بسوی قرص و همچنین باز گردد باصل خود همه چیز بدلیل آیه‌ای سابق
که هر یک در جای خود مذکور است و الحاصل بعد از آنچه گفته شد بان کلیکه آدم عم ازان آفرید شده
حق تعالی آب خوش خوشگوار ریخت و بعد ازان چهل صباح آنرا واگذاشت و بعد ازان آب
تلخ شور بران ریخته چهل صباح دیگر آنرا واگذاشت پس چون گل آدم خمیر شد آنرا گرفت و الید
وان دو گل را آفرید و بعد ازان آن دو گل را از یکدیگر جدا و دو فرقه کرد گویم یعنی اصحاب یمین یعنی
دست راست آدم و اصحاب شمال یعنی طرف چپ آدم پس باصحاب یمین گفت بشوید خلقی
باذن من پس خلق شدند بمنزله مورچگان کوچک که براه میرفتند و باصحاب شمال گفت بشوید خلقی
باذن من پس خلق شدند بمنزله مورچگان خرد که حرکت میکردند پس همچو مثل مورچگان کوچک

از طرف راست و چپ وی بیرون آمدند آنگاه بر آنجماعت ایشانرا در بهایشان مثل سایه در قفا است
که چیزیست و چیزی نیست بعد ازان پرسید که الست بربکم تا آخر آیه چنانچه در سوره اعراف با جمیل
شبهها که درین مقام وارد میشود گذشت بعد ازان فرمود تا آتشی افروختند و بلند شد و فرمود
که داخل آتش شوید باذن من پس اول کسیکه داخل آن شد محمد صلعم بود بعد ازان پیغمبران اولو العزم
و اوصیا و تابعان و پیروان ایشان از پی آنحضرت رفتند بعد ازان باصحاب شمال یعنی آنانکه
در طرف چپ بودند فرمود که بآتش داخل شوید باذن من روانه شدند و نرسیده داخل نشدند
و گفتند یارب مارا آفریده که بسوزانی و عصیان ورزیدند و باصحاب یمین یعنی آنانکه در طرف
راست بودند فرمود که بآتش داخل شوید روانه شده داخل آتش شدند و بآتش فرمود که بر ایشان
سرما و سلامت شو و چنان شد پس باصحاب یمین گفت که بیرون آیید از آتش باذن من
و ایشان از آتش جراحتی و اثری نرسید چون اصحاب شمال چنان دیدند گفتند یارب اصحاب
و یاران خود را می بینیم که سالمند پس گناهی که کرده ایم بخش و امر کن ما را بدخول آتش حق تعالی
فرمود که بخشیدم بروید و داخل آتش شوید روانه شده چون نزدیک شدند و شعله آتش
بر ایشان رسید
بر در آتش ایستاده هیبت بردند و داخل نشده بازگشتند و گفتند یارب ما را از سوختن صبر نیست
و عصیان ورزیده سه بار ایشانرا بدخول آتش امر کرده و هر بار عصیان ورزیده باز گشتند و
اصحاب یمین را سه بار امر کرده هر بار اطاعت کرده از آتش بیرون می آمدند پس در اطاعت و
معصیت ثابت شدند و انجماعت نمیتوانند که ازان جماعت باشند و نه بعکس پس حق تعالی آنها را
از انحالت بازگردانیده گل کرد و ازان گل آدم عم را آفرید پس ایزد تعالی خلق کرد کسی را که دوست
از آنچه دوست داشت و آنچه دوست داشت این بود که خلق کند او را از گل بهشت و خلق کرد آنرا
که با او بد بود از آنچه با او بد بود و آنچه با آن بد بود آن بود که خلق کند او را از گل دوزخ پس آنچه دیده
از نیکی و خلق و تندی و طیش اصحاب یمین از ملوث کردن اصحاب شمال است و آنچه دیده
از خوبی سیما و وقار از آلودن اصحاب یمین است که بایشان رسیده و جسد میت میپوسد تا آنکه
گوشتی و استخوانی نمیماند الا گلی که ازان آفریده شده که آن نپوسیده در قبر بشکل مدوری میماند
تا آنکه ازان آفریده شود چنانچه اول بار آفریده شده بود و بعد از آنکه خدای آدم عم را آفرید ذریه او را

از پشت وی بیرون آورد تا از ایشان عهد و پیمان گیرد بر ربوبیت خود و نبوت هر پیغمبری پس اولین
کسی که بنبوت او از ایشان عهد و پیمان گرفت محمد بن عبد الله صلعم بود بعد از آن با آدم گفت که
بنگر تا چه می بینی آدم بذریه خود که مورچگان خرد و آسمان را پر کرده بودند نگریسته گفت یا رب چه
بسیارند ذریه من از برای چه کار ایشان را آفریده و اراده تو از ایشان گرفتن عهد و پیمان چیست فرمود
که اراده من از ایشان اینست که عبادت من کنند و چیزی را با من شریک نکنند و شرک نورزند
و پیغمبران من ایمان آورند و پیروی ایشان کنند آدم گفت یا رب چرا بعضی ازین مورچگان خرد را
بزرگتر از بعضی و بعضی از ایشان را می بینم که نور بسیاری دارند و بعضی کم نور و بعضی بی نورند فرمود که
ایشان را چنین آفریدم تا بیازمایم ایشان را در همه حالی که دارند پس آفرید خدای مومنان را از گل بهشت
و جاری ساخت در ایشان یعنی بصورتهای ایشان باد بهشت و روح بهشت را پس ازین جهت
مومن برادر پدر و مادری مومن است و مومنان برادران پدر و مادری اند پس هرگاه برسد بروح یکی
از آن ارواح در شهری از شهرها اندوهی روح مومن اندوهگین میگردد جهت آنکه این روح از آن روح است
پس هرگاه اندوهگین شود مومنی بدون مصیبتی که باو برسد یا امری که باو نازل گردد تا آنکه آن
اندوه در روی مفهوم باشد از آنجهت است و نیز خدای مومن را از نور خود آفرید و رنگ کرد ایشان را
در رحمت خود گویم یعنی باسلام و این مضمون آیه سوره بقره است که صبغة الله ومن احسن من الله
صبغة و گرفت عهد و پیمان از ایشان از برای آل محمد صلعم بولایت و دوستی پس مومن برادر پدر
و مادری مومن و پدر او نور و مادر او رحمت است پس بپرهیزید از فراست مومن که وی نظر میکند
بنگرد بنور خدای آنچنان نوری که از آن آفریده شده است ثم من نطفة
بعد از آن از نطفه یعنی از منی و در سوره نحل فرموده که خلق الانسان من نطفة فاذا هو خصیم مبین
یعنی آفرید انسان را از قطره از آب گندیده حقیر پس ناگاه او گوینده زبان آور اثنای منطق ظاهر
کننده شد قمی گوید یعنی ظاهر کننده حجت شد قمی گوید که نطفه بمعنی ریختن است و در لغت
درختی است که آنرا مزن حینا منند پس چون خدای اراده کند که مومنی را بیافریند قطره از آن درخت
بچکاند پس بتره و میوه نمیرسد که از آن مومنی خورد الا آنکه خدای عز و جل از پشت او مومنی
بیرون می آورد و خدای سبحانه در سوره یس فرموده که سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت

الارض

الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون قمی گوید یعنی پاکست خدائی که آفریده است ازواج را یعنی
انواع و اصناف را همه از آنچه میرویاند زمین از گیاه و درخت و از خویشتن یعنی از مرد و زن
و از آنچه نمیدانند یعنی و آفریده است انواعی را از آنچه مطلع نساخته است خدای ایشان را بر آن
و نگردانیده است از برای ایشان راهی بمعرفت آن پس نطفه می آید از آسمان بزمین بر گیاهها و
میوهها و در نسخه بنجرها و درخت پس میخورند از آن مردم و بهایم و جاری میشود در ایشان و در سوره نجم
میفرماید که وانه خلق الزوجین الذکر والانثی من نطفة اذا تمنی قمی گوید یعنی و بتحقیق که او یعنی خدای
آفریده است دو زوج را مرد و زن از نطفه هرگاه جسته شود در رحم آن نطفه خون میگردد پس اول
خون میشود و بعد از آن نطفه میگردد و در دماغ میباشد در رگی که آنرا ورد میگویند و در نسخه مورد میگویند
و عنقریب گفته خواهد شد که آن رگ وتین است و مرور میکند باستخوانهای پشت و میکنند از
استخوانها باستخوانها از استخوانهای پشت تا آنکه در آن دو حالت یعنی در حالتی که در دماغ بود و در حالتی
که در استخوانهای پشت بود سفید میگردد و اما نطفه زن از سینه وی فرود می آید و در سوره حاقه میفرماید
که ثم لقطعنا منه الوتین یعنی بعد از آن میبریم از او یعنی از کسی که در باره ما سخن بد میگوید وتین را و
وتین رگیست در پشت که فرزند از آن میشود چنانچه گفته خواهد شد و در سوره طارق میفرماید که
فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب یعنی پس باید که نظر کند
انسان که از چه چیز آفریده شده آفریده شده است از آب جهنده که بیرون می آید از میان پشت و
ترائب نطفه که بیرون می آید بقوت بیرون می آید از میان پشت یعنی پشت مرد و ترائب یعنی
خاکها و خاک زنست و منی در سینه زنست و گرده جای ریختن منی است نطفه بعد از
و فرود می آید منی از استخوانهای پشت بگرده پس گرده مثل کرمی است که بهم می آید و بیرون میشود
می اندازد گرده منی را اولا و ثانیا بمثابه مثل گلوله از کمان گروهه چنانچه گفته خواهد شد و نطفه مرد
سفید غلیظ و نطفه زن زرد رقیق یعنی تنک و برو این سخن رقیق است گویم پس گویا در میان
این دو رنگ باشد و از نطفه مرد استخوانها و پی و رگها و از نطفه زن گوشت و خون و پوست
و موی میشود جهت آنکه زرد رقیق است و ابید لطا در سوره دهر میفرماید که انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج
یعنی بتحقیق که ما آفریدیم انسان را از نطفه اختلاطی یعنی مخلوط شده یعنی آب مرد و آب زن بهم آمیخته شده

وحق عز وجل در مناجات موسی گفت که ای موسی منم سید بزرگ بحقی که من آفریدم ترا از نطفه از آب حقیری
از جایی که بیرون آوردم آنرا از زمین مشوجی یعنی مخلوط پس آن نطفه بشری شد پس منم صانع آن نطفه
بر نفع است روی من و مقدس است صنع من و چون ابابکر بخلافت نشست عمر روزی بعلی علیه السلام
گفت که آیا میدانستی که ابابکر بخلافت نشست علی علیه السلام گفت چه کس او را چنان کرد گفت مسلمانان
بآن راضی شدند علی علیه السلام گفت زود مخالفت پیغمبر صلعم کردند و عهد او را شکستند و ابابکر را بغیر نام او
نامیدند قسم بخدای که پیغمبر صلعم او را خلیفه نکرد عمر گفت دروغ میگویید خدای و پیغمبر کردند علی علیه السلام گفت
اگر میخواهی که بر مانند و دلیلی بر آن بتو نمایم چنان کنم عمر گفت تو همیشه در زندگانی و بعد از فوت پیغمبر
دروغ بر پیغمبر صلعم میبندی بعد از آن علی علیه السلام گفت بیا برویم تا بدانی که کدام یک از ما بر پیغمبر صلعم دروغ
میبندد در زندگانی و بعد از فوت او پس با وی روانه شد تا بقبر آنحضرت رسید ناگاه کف دستی
ظاهر شد که در آن نوشته شده بود که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک
رجلاً یعنی آیا کافر ورزیده بآنچنان خدایی که آفریده است ترا از خاک بعد از آن از نطفه بعد از آن آفریده
ترا باعتدال بی عیبی و نیکی مردی پس علی علیه السلام گفت راضی شدم قسم بخدای که انکار رسول خدای کرده
در زندگانی و بعد از فوت او و چون علی علیه السلام را ریسمان در گردن از خانه خود جهة بیعت ابابکر بیرون آوردند
در پیش قبر پیغمبر صلعم ایستاده گفت آنچه هارون بموسی گفت که یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا
یقتلوننی یعنی ای پسر مادر بحقیقی که قوم ضعیف شمردند مرا و نزدیک بود که بکشند مرا پس از قبر پیغمبر
دستی که شناختند که آن دست آنحضرت است و صدایی که شناختند که صدای آنحضرت است بجانب
ابابکر بیرون آمد که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا ثم من علقة
بعد از آن از قطعه از خون بسته و این سخن قاضی است حق تعالی در سوره علق میفرماید که خلق الانسان
من علق یعنی آفریده خدای ترا ای محمد از علقه و در نسخه از نطفه ثم من مضغة
بعد از آن از قطعه از گوشتی بقدری که بخایند و این سخن قاضی است و نطفه و علقه و مضغه جنینند
یعنی طفل در شکم و حق سبحانه در سوره مؤمنین میفرماید که لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشأناه خلقا آخر یعنی بتحقیق که آفریدیم ما انسان را از سلاله از گل و سلاله صافه و برگزیده

ازخورنده

از خورده و آتش میده است که نطفه میگردد و نطفه اصل آن از سلاله و سلاله صافه و برگزیده
خورنده و آشامیده است و خورده از اصل گل است و هست یعنی عبارت من سلالة من طین
بعد از آن گردانیدیم ما آنرا نطفه در قرارگاهی محکم و این سخن قاضی است یعنی در دو خصیه بعد از آن
در رحمها بعد از آن آفریدیم ما نطفه را علقه پس آفریدیم ما علقه را مضغه پس آفریدیم ما مضغه را استخوانها
پس پوشانیدیم ما استخوانها را گوشتی بعد از آن تازه آفریدیم ما آنرا خلقی دیگر و روایت شده که آن
دمیدن روح است و این سخن اول است یعنی از حالی بحالی گشتنی است از امری بامری از چیزی
بچیزی پس حد نطفه هرگاه در رحمها افتد چهل روز است بعد از آن علقه میگردد و این سخن جزو
دویم سخن اول است که هم یعنی در آیه مذکور نطفه علقه مضغه استخوان گوشت خلقی دیگر که روح
دمیده میشود و در هر جزوی و استخوانی دیت و خونبهای مقرری است چنانکه گفته خواهد شد و در سوره
تنزیل میفرماید که بدأ خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین ثم سواه ونفخ فیه
من روحه وجعل لکم السمع والابصار والافئدة یعنی ابتدا کرد خدای آفریدن انسان را یعنی آدم را
از گل بعد از آن گردانید نسل او را یعنی فرزندان او را از سلاله یعنی از صافی و برگزیده از خورده و
آشامیده از آب حقیری یعنی نطفه یعنی منی بعد از آن آفرید او را باعتدال بی عیبی و نیکی یعنی استخوان
فرمود او را از نطفه بعلقه و از علقه بمضغه تا آنکه روح در وی دمید چنانچه فرموده که ونفخ فیه من روحه
تا آخر آیه یعنی و دمید در او از روح خود و گردانید از برای شما گوش و چشمها و دلها و در سوره اعراف
فرموده که ولقد خلقناکم ثم صورناکم یعنی بتحقیق که آفریدیم ما شما را بعد از آن تصویر کردیم ما شما را
یعنی آفریدیم شما را در پشتها و تصویر کردیم شما را در رحمهای زنان و بعضی گفته تصویر شد در رحمها
بدون پشت و اگرچه آفریده شده بود در پشتهای پیغمبران و اما آفریدیم شما را نطفه است بعد از آن علقه
بعد از آن مضغه بعد از آن استخوان بعد از آن گوشت و اما تصویر کردیم شما را دو چشم است و بینی
و دو گوش و دهن و دو دست و دو پا اینها و مثل اینها را تصویر کرد بعد از آن گردانید فرج و
بصورت و دو سیم و جسیم و دراز و کوتاه و مثال اینها و در سوره آل عمران فرموده که هو الذی
یصورکم فی الارحام کیف یشاء یعنی اوست یعنی خداست آنچنان کسی که تصویر میکند شما را یعنی
صورت شما را خلق میکند در رحمها انها چگونه که میخواهد از مرد و زن و سیاه و سفید و مسخ و صحیح و

سقیم و در سورهٔ معارج میفرماید که کلا انا خلقناهم مما یعلمون یعنی نه چنانست بحقیق که ما آفریدهایم
ایشانرا از آنچه میدانند یعنی از نطفه بعد از آن از علقه یعنی گویند یعنی از نطفهٔ کثیف قذر
مُخَلَّقَةٍ آفریده شده مخلقه وقتی باشد که نطفه خون گردیده باشد و آنان آن مورچگان
خرد مذکورند که خدای ایشانرا در پشت آدم ع آفریده و عهد و میثاق از ایشان گرفته آنگاه جاری
ساخته است ایشانرا در پشتهای پدران و زهدانهای مادران و ایشانند که بدنیا بیرون می آیند تا از عهد
و پیمان پرسیده شوند وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و غیر آفریده شده و غیر مخلقه طفل از شکم افتاده
باشد و آنان بندگانی اند که خدای عز و جل ایشانرا در پشت آدم ع نیافریده است در هنگامی که
آن مورچگان خرد مذکور را آفرید و از ایشان عهد و پیمان گرفت و ایشان نطفهها اند از عزل و سقط
پیش از آنکه روح و حیوة و بقا در آن دمیده شود گوییم عزل آنست که مرد در مباشرت آب خود را
در فرج زن نریخته در بیرون بریزد و سقط طفلی است که از شکم رفته باشد لِنُبَيِّنَ لَكُمْ
تا بیان کنیم از برای شما که در زهدانها چنان بوده اید وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ
و قرار میدهیم در زهدانها آنچه را که میخواهیم که قرار دهیم آنرا و این نحو قاضی است یعنی پس بیرون می آید
بسقط یعنی بافتادن از شکم إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا مدتی که نام برده شده است قاضی گوید آن
وقت زادنست ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ
بعد از آن بیرون می آریم شما را کودک بعد از آن تا برسید بسختیهای خود یعنی بحد احتلام نزدیک شود
یعنی بحد بلوغ رسید و مثل این عبارت در سورهٔ انعام گذشت و تفصیل آن اینست که خدای
ازان والاتر و بزرگتر است که براگیزد چیزها را بدست خود بحقیق که خدای فرشتگان خلق کننده آفرید
پس چون خدای اراده فرماید که خلقی بیافریند نطفه را گوییم یعنی کلی را که در پشت آدم از ایشان عهد و میثاق
گرفته و آنچه درباره آن نطفه و کل خواهد و بداکند بیافریند آنرا در رحم یعنی در زهدانها در قرار دهد مر او را
مباشرت بحرکت آورد و برحم وحی فرستد که در خود را بگشای تا خلق من و قضای جاری و تقدیر من
در تو داخل شود پس رحم در خود را گشوده نطفه بزهدان رسد چون برحم افتد و در آنجا قرار گیرد و
ثابت گردد چهل روز در آنجا نرود و گردش ننموده نطفه باشد پس خدای فرشتگان خلق کننده را
فرموده از خاک که در سورهٔ طه فرموده که منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری فرا گیرد

وان

و آن نطفه را بآن خاک که از آن آفریده میشود بعد از آنکه چهل شب در رحم ساکن گردانیده خمیر کنند
و بروایتی چون نطفه برحم افتد ایزد تعالی فرشته فرستاده از خاکی که در آن دفن میشود برگرفته آنرا
بنطفه مخلوط کرده و مالیده بآن میخوراند پس همیشه دل او بآن خاک میل و رغبت میدارد تا
آنکه در آن خاک دفن شود و خدای فرزند آدم را از سر استخوانی که نشست مردم بر آن باشد که آن
عضو را از اب بن دم گویند می آفریند و هرگاه اراده فرماید خلق نو بران عضو ترکیب میدهد
بعد از آن نقل کرده چهل روز علقه گردد بعد از آن نقل کرده چهل روز مضغه گردد پس از عجب
کسی که شراب خورد نماز او چهل روز محسوب نیست نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن جهت آنکه بمقدار
ساخته است خدای خلق ایشانرا بر آنچه مذکور شد پس وی هرگاه شراب خورد چهل روز در
استخوان او که نرم بود باد در نفس و طبیعت او باقی ماند بمقدار انتقال خلقت او و همچنین جمیع غذا
که خورد و آشامد در سر استخوان مذکور باد در نفس و طبیعت وی چهل روز باقی ماند و بیرون رود
چهل شب نطفه و چهل شب علقه و چهل شب مضغه و این چهار ماه تمام باشد بعد از آن استخوان گردد
و اول آنچه ابتدا باستخوان کند شبیه کرهٔ استخوان خشکی باشد و در ماه پنجم ابتدا باستخوان کند
بعد از آن بگردد گوشت بر آن پوشانیده و رگهای درشت بهم داده در آن جاری شود گوییم پس آن
پنج جزو از جملهٔ شش جزو ایمن مومنین و ششم آن دمیدن روح باشد چنانچه گفته خواهد شد بعد از آن
خدای بر بالای آن پوست پوشاند بعد از آن بر آن موی رویاند و گردیدن نطفه در رحم از حالی بحالی
بروحی است سوای حیوة قدیم گوییم یعنی سوای روح قدیمی که نقل کرده میشود از پشتهای مردها و
زهدانهای زنان چنانکه خواهد آمد و اگر در آن نطفه روحی سوای حیوة نباشد در رحم از حالی بحالی
نگردد و کسی که آن طفل را بقتل رساند در این حالت دیتی و خونبهایی بر وی نباشد گوییم پس آن
روحی باشد که در میان مردم بروح نباتی نامیده میشود و در این باب تقسیم دیگر از جهت دیگر نیز
دیگر است و آن اینست که نطفه در رحم سی روز باشد و سی روز علقه و سی روز مضغه و سی روز
مخلقه و غیر مخلقه باشد و چون فرزند در شکم مادر افتد اگر پسر باشد روی او بجانب پشت مادر و
دختر باشد روی او بجانب شکم مادر و دو دست وی بر استخوانهای بر آمدهٔ دو طرف روی آن قرار گیرد او
بر دو زانوی وی باشد بهیئت غمگین اندوهناک در گنبد یعنی زهدان نرخمیده چنانچه در سورهٔ [illegible] خواهد

لقد خلقنا الانسان فی کبد یعنی بتحقیق که آفریدیم ما انسان را در کبد یعنی راست نخیده در شکم مادر اعضاء
بالای او بطرف اعضاء بالای مادر و اعضاء پایین او بطرف اعضاء پایین مادر و چیزی مثل وی
آفریده شده و همیشه در شکم مادر راست باشد تا آنکه هرگاه بیرون آمدن وی نزدیک شود
فرشته کاو را از جر جانب میفرستد نزد وی آمده او را زجر کند پس منقلب و سرازیر شود چنانکه گفته خواهد شد
و عهد و میثاق او که خدای از وی گرفته در میان دو چشم او یعنی در پیشانی او باشد و خدای
جمع بهایم را در شکم مادرها سرازیر آفریده چنانکه گفته خواهد شد پس آن طفل مثل چیزی باشد
که در کیسه و بروده از ناف او بناف مادر بسته باشد چه در ناف طفل همه رگهای او و رگهای زن
جمع گشته که خوردن و آشامیدن طفل از آن رگها داخل شود چنانکه احوال گفته خواهد شد
پس بآن ناف غذای یابد طفل از خوردن و آشامیدن مادر وی تا زمانی که تولد او تقدیر
شده باشد غذا او از آنچه مادر میخورد و آشامیدن او از آنچه مادر می آشامد و در روایتی در باب
رزق در شکم مادر وارد شده که خدای سبحانه خون حیض را در گرده و آنرا در شکم مادر رزق
وی گردانیده و روایت دیگر در باب طفل وارد گشته که طفل با حیله و چاره در طلب غذا
نیست جاری میشود بسوی او از خون حیض آنچه غذا کند آنرا چنانچه گیاه و آب غذا میکند
و همیشه آن غذای وی است تا آنکه هرگاه خلقت او کامل و بدن او مستحکم شود در وزادن
با در هیجان کند و زور آورد تا آنکه متولد شود و چون متولد شود آن خونی که آنرا غذا میکرد
باز گردد به پستانهای مادر پس طعم و رنگ آن منقلب گردد بقسم دیگر از غذا و موافق آن
بشیر است از برای فرزندی که زاده شده و از خون و اگر آن خون در رحم بسوی او جاری نشدی
زود پژمرده و خشک شدی چنانچه گیاه میخشکد چنانچه گفته خواهد شد پس چون چهار ماه که حمل
در تقسیم مذکور است تمام و کامل شود حق تعالی از فرشتگان رحم که مذکور شد بعد از آنکه آن نطفه
با آن علقه و مضغه شده و چهار ماه گذشته و موی بر طفل رسته دو فرشته خلق کننده که طفل
میکنند در زیر انها آنچه خدای خواهد و اراده نماید بسوی او و فرستد پس آن دو فرشته از دو
زن شکم وی رفته برحم رسند و روح قدیمی که از پشتهای پدران و رحمهای مادران نقل شده
و دو هزار سال پیش از بدنها خدای آنرا آفریده در رحم بدمند پس روح حیوة و بقا در وی

پس

پس بفرشتگان گفته میشود که بنویسم یعنی پیش از دمیدن روح که خلق کنید چنانچه خدای عز و جل اراده
میکند مرد یا زن و صورت و بر اقرار دمیده و بنویسید اجل یعنی مدت و عمل و رزق و مرگ
او را و اینکه شقی خواهد بود یا سعید و بنویسید عهد و میثاق را که خدای در عالم ذر از او گرفته
در برابر دو چشم او و در آیه سوره حجر که ان فی ذلک لایات للمتوسمین گذشت که خدای ارواح را
بدو هزار سال پیش از بدنها آفرید پس چون ارواح را در بدنها ترکیب فرمود در میان دو چشم
یعنی در پیشانی ایشان نوشت که مومنند یا کافر و هر چیز مبتلا و هر چه چیز بد از عملهای بد و عملهای
خوب در قدر گوش موشی بعد از آن آیه را بر پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله نازل ساخت و پیغمبر متوسم است
یعنی تفرس میکند از سیمای مردم بعلامتها و بعد از وی علی علیه السلام متوسم است و ائمه که اوصیا اند
از ذریه او متوسمین اند که خلق را بسیمای ایشان میشناسند دوستان خود را و دشمنان خود را
پس بنده متولد نمیشود که در میان دو چشم او نوشته شده باشد که مومن است یا کافر و آن نوشته
از خلایق پنهان است الا از ایشان علیهم السلام که پنهان نیست مردی که ولایت و دوستی ایشان و
بیزاری از دشمنان ایشان داشته باشد چون نزد ایشان علیهم السلام آید در میان دو چشم او میبینند که نوشته شده
که مومن است یا کافر پس ایشان علیهم السلام دشمن خود را از دوست خود میشناسند و قسم بخدای که گذشت
که نزد ایشان آید که نداند که مومن است یا کافر با آن علامت بدلیل آن آیه و علی علیه السلام در مسجد کوفه
نشسته شمشیر خود را حمایل کرده و سپر خود را پس پشت افکنده بود زنی نزد وی آمده
بر شوهر خود مینمود پس بر ضرر وی حکم از برای شوهر فرمود زن غضبناک گشته گفت قسم بخدای
که حکم بسویت و عدل در میان رعیت نمیکنی و خدای بحکم تو راضی نیست آنحضرت غضبناک گشته
با تأمل و چشم پر بروی نگریسته گفت دروغ گفتی ای زن صاحب جرأت و دشنام دهنده
ای سلفع وای سلقلقیه یعنی ای آنکه مثل زنان حیض نمیبینی و از آنجا که زنان حایض میشوند حیض
نمیشوی ای سلقع یعنی ای آنکه از آنجا که زنان آبستن میشوند آبستن نمیگردی زن گریزان میرفت
و او یل گویان روی گردانید و میگفت که ای پسر ابو طالب پرده را که پنهان بود دریدی پس
عمرو بن حریث علیه اللعنه از عقب او رفته بوی رسید و گفت از تو سوالی میکنم گفت مرد آنرا
با زنان در راه چه کار گفت سخنی بروی امیر المومنین علیه السلام گفتی که مرا بآن شاد کردی بعد از آن

بسخنی ترا طعن زده کرزبان و بگریه فرو دکمان روی از وی گردانیدی گفت قسم بخدای که خبر داد مرا
بحق و بآنچه در من بود خبر داد مرا بامری که از زمانیکه شوهر من متوفی عصمت من شده من آنرا از وی
و از پدر و مادر خود پنهان کرده بودم قسم بخدای که من حیض ندیده ام چنانچه زنان حیض می بینند پس عمرو
نزد امیر المؤمنین باز گشته آنچه زن گفته بود بآنجناب خبر داد و گفت یا امیر المؤمنین این زن گفت که
تو او را خبر داده بآنچه در وست و از آنجا که زنان حیض می بینند هرگز حیض ندیده و گفت ای پسر العاص
این چه کاهنی است من ترا بکاهنی نشناختم فرمود که ای پسر حریث و بلکه این از سر کاهنی نیست
چه خدای ارواح را بدو هزار سال پیش از بدنها آفرید و چون ترکیب روح در بدنها نمود در میان
دو چشم ایشان نوشت که مؤمنند یا کافر و بچه چیز مبتلا و برچه چیز نزد از عملهای بد و عملهای خوب
در قدر گوشش موشی بعد از آن در این باب قرآن یعنی آیه بر محمد پیغمبر خود صلعم نازل ساخت که ان فی
ذلک لایات للمتوسمین یعنی بتحقیق که در این آیتهاست از برای تفرس کنندگان از سیمای مردم
بعلامتها پس پیغمبر صلعم متوسم بود و بعد از وی من و ائمه از ذریه من بعد از من متوسمیم و من چون تأمل
در این زن نمودم دانستم آنچه را که در وی و آنچه را که بروی بود بسیمای او پس خبر دادم بآنچه در وی بود
و دروغ نگفتم پس آن دو فرشته گویند که یا رب چه چیزی آوری مرد یا زن پس مامور گفته میشوند
بآنچه اراده میکند خدای از آن پس میگویند که یا رب شقی است یا سعید پس مامور گفته میشوند
بآن و میگویند یا رب چیست اجل او و چیست رزق او و خورش او و مدت او و چیست هر چیزی
در حال او سفید یا سیاه مؤمن یا کافر و امام رضا ع چیزها از آن شمرد پس گفته میشوند بآن
پس صورت او را بسازند و بگشایند از برای او گوش و چشم و جمیع جوارح و اعضای او را
و جمیع آنچه در شکم است بامر خدای و بنویسند بر پیشانی او رزق و اجل و بیماری و صحت و مالداری
او را و میوایه او را و اینکه مؤمن باشد یا کافر شقی باشد یا سعید و بنویسند عهد و میثاق او را
در برابر دو چشم او که تا بآن نظر کند و بنویسند بر پیشانی او و در روایتهای دیگر بعد از ساختن صورت او
بامر خدای حق تعالی بآن دو فرشته وحی فرستد که بنویسید بر او قضا و قدر و امر جاری را و شرط
کنید بدا را یعنی آنچه خدای خواهد کند و تغییر و تبدیل دهد در آنچه مینویسید بنویسید اجل او و عمل او
و رزق او را و اینکه شقی باشد یا سعید پس ایشان گویند که یا رب آنرا از کجا دانیم و چه بنویسیم

فرماید که از قاریان لوح محفوظ طلب کنید که آنرا بخوانند پس آن دو فرشته از ایشان طلب خواندن نمود
حق تعالی بآن دو فرشته وحی فرستد که سر بالا کنید بطرف سر مادر او پس سر بالا کرده ببینند که لوح
بر پیشانی مادر او میکوبد پس در آن نظر کرده در لوح صورت و زینت و اجل یعنی مدت و عهد و میثاق
او را و اینکه شقی یا سعید خواهد بود و جمیع کارها و امور او را یافته یکی از آن دو فرشته بر دیگری خواند
جمیع آنچه در لوح است نویسند و در آنچه نویسند شرطها کرده بعد از آن آن نوشته را مهر کرده
در میان دو چشم او یعنی در پیشانی او قرار دهند و کسی که اجل و عمل و رزق و سعادت عاقبت او
علی بن ابی طالب نوشته شود از عمل او نوشته شود که هر گناهی میکند تا آنکه بمیرد بعد از آن او را
در شکم مادر است برپای دارند و سبب باشد که ترکیب کند و سر از بر گردد و آن نیز نبشته کرده هر گز نگشته
و تمردی و معصیت در شکم مادر خود راست باشد تا آنکه بیرون آمدن او نزدیک شود چنانچه گذشت
و احوال پر گفته خواهد شد و بروایتی ابر دو تا فرشته رحمها و فرستد پس نطفه را گرفته بسوی خدای
عز و جل بالا برند و بایستند هر جا که خدای بخواهد پس گوید که الهی مرد باشد یا زن پس آنچه خدای
میخواهد از آن دو وحی بوی فرستد و فرشته بنویسد بعد از آن گوید که الهی شقی باشد یا سعید
آنچه از آن دو بخواهد وحی بوی فرستد و فرشته بنویسد پس گوید که یا رب چند است رزق او
و چیست اجل او بعد از آن آنرا و هر چیزی را که در دنیا باو برسد در میان دو چشم او نویسد آنگاه
آنرا بزودی باز پس آرد و جنت که در سوره حدید پیغمبر ما گه ما اصاب من مصیبة فی الارض و
لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها یعنی نمیرسد بتو مصیبتی در زمین و نه در نفسهای شما
مگر آنکه در کتابست پیش از آنکه بیافرینیم آنرا یعنی نفسهای او و بروایتی چون نطفه در رحم افتد و
آنرا ملاقات کرده صورت آنرا بسازند بعد از آن گویند که یا رب مرد باشد یا زن و خدای
هر کدام را که خواهد گوید و ایشان گویند که تبارک الله احسن الخالقین بعد از آن نطفه در شکم زن
گذاشته شود گوییم اختلاف میان این اخبار نیست چه ممکن است که هر یک از این انواع در
واقع شود بعد از آن دو فرشته میدمند در نطفه روح حیوة را چنانچه گذشت و آن وقتی است که
پنج ماه گذشته باشد و هرگاه پنج ماه گذرد زنده میشود و بروایتی هرگاه بچهار ماه برسد زنده میگردد
گوییم منافات میان این دو روایت نیست جهة آنکه عبارت روایت دوم که هرگاه بچهار ماه برسد

یعنی با آخر چهار ماه رسد که اول ماه پنجم است زنده میگردد لیکن بعد از وقوع آنچه در میان است پس
در اول ماه پنجم دو فرشته میکنند آنچه گذشت بعد از آن در عرض ماه پنجم گوشت بر طفل پوشیده میشود
و ابتدای استخوان نیز در آن ماه میشود بعد از آن بر بالای استخوان پوست پوشانیده میشود بعد از آن
موی میرویند چنانچه پیش مذکور شد پس هرگاه پنج ماه گذرد روح در وی دمیده زنده میگردد چنانکه در اوایل
اولین است پس آفرید خدای مردم را از یک کس بعد از آن گردانید جفت او را از وی یعنی
آدم و زن او حوا و آفرید مردم را در شکمهای مادران ایشان خلقی بعد از خلقی در سه تاریکی تاریکی
شکم و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه یعنی پوستی که طفل در آن بود بتقدیری و تدبیری که کرد است یعنی
یعنی از حالی بحالی بدون کوتاهی چنانچه در سوره زمر میفرماید که خلقکم من نفس واحدة یعنی آفرید شما را
از یک نفس تا آخر آیه و در سوره نساء میفرماید که اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة
یعنی هر جا که بوده باشید در می یابد شما را مرگ و اگر چه بوده باشید در برجهای بلند شده یعنی تا پنجه
مذکور پس دعا از برای زن آبستن که خدای آنچه در شکم اوست پسر یا دختر کند در عرض چهار ماه باید
مادام که چهار ماه نگذشته باشد و روایت شده که نطفه چهل روز در رحم نطفه میگردد پس کسی که اراده
داشته باشد که دعا کند بخدای عز و جل باید که در آن چهل روز باشد پیش از آنکه مخلوق شود و از امام
ابوالحسن ع پرسیدند که مردم میگویند که هرگاه زن آبستن را انشاء الله گذرد خدای از طفل طفل [illegible]
میشود فرمود که دعا کنید و اگر چه آنچه با طفل بیرون می آید بیرون آمده باشد چه خدای میکند آنچه
میخواهد و بروایت دیگر از امام رضا ع پرسیدند که جایز است که دعا کنند پس دختر پسر و پسر دختر
شود جواب فرمود که خدای میکند آنچه میخواهد گویم منافات میان این روایات نیست چه خدای
اجابت کننده دعاست ولیکن سرعت کردن آن اولی است و امام جعفر ع برفاعه گفت که هرگاه
نطفه در رحم افتد علقه میگردد و بعد از آن مضغه میگردد و بعد از آن میگردد با آنچه خدای میخواهد و هرگاه
نطفه بغیر رحم افتد گویم یعنی هر زمان که رحم مأمور نشود بدان نشود چیزی از آن نطفه آفریده
نمیشود پس زن هرگاه حیض او یکماه نیاید و از وقت خود که همیشه حیض میدیده در گذرد و لیکن
گویم یعنی هرگاه حیض او یکماه نیاید از آبستنی است نه از مرض پس وی را امداد و اگر در باب علت
پسر و دختر شدن فرزند روایت شده که هرگاه آب مرد بالای آب زن باشد فرزند پسر شود باذن الله

عز و جل و هرگاه آب زن بالای آب مرد باشد فرزند دختر شود چنانکه گفته خواهد شد و بعضی در باب
علت فرزند شدن و نشدن از برای آدمی فرموده که هرگاه نطفه سرخ و کدر باشد فرزند نمیشود
و هرگاه صاف باشد فرزند از برای آدمی میشود در صفت خلقت نطفه و علقه و مضغه و غیر آنها
که دیت و خونبها بر آن صفت مترتب و بآن دانسته میشود بروایت امام ابوجعفر و امام
اینست که نطفه سفید میباشد مثل آب غلیظ که از دهن می افکنند و آن چون برحم رود چهل روز
در آنجا مکث مینماید پس اگر کسی زند و از زند پس نطفه را جدا از دو بریزند دیت بیست دینار
گویم یعنی بیست مثقال طلا دیت و خونبها بعد از آن علقه میگردد و آن قطعه از خون بسته میباشد
مثل خون بسته حجامت و آن بعد از گردیدن از نطفه چهل روز در رحم مکث مینماید پس
مکث میکند بانضمام مکث نطفه هشتاد روز پس بروایت چهل دینار بعد از آن مضغه میگردد
و آن گوشتی سرخ و در آن رگهای سبز مشبک میباشد و آن چون برحم افتد صد و بیست روز
در آنجا قرار میگیرد پس بروایت شصت دینار بعد از آن استخوان میگردد و صفت خلقت آن
اینست که هرگاه استخوان میشود گوش و چشم از برای وی شکافته میشود و جوارح و اعضا
ترتیب مییابد پس وی بنده مخلقه یعنی آفریده شده صاحب استخوان و گوشت و جوارح
مرتب باشد که روح عقل در آن دمیده شده باشد چنانکه امام حسن عسکری ع فرموده که بعد از آن
استخوان و بعد از آن پوشانیده میشود گوشت پس هرگاه چنان باشد در آن دیت کامل است
گویم یعنی صد دینار شصت دینار مذکور و بیست دینار از برای استخوان و بیست دینار از برای
گوشت بعد از آن میپوشاند خدای بر بالای آن پوستی بعد از آن میرویاند بر آن موی بعد از آن
میفرستد بسوی او فرشته رحم را چنانکه گذشت و تفصیل آنچه مجمل گفته شد اینست که
دیت و خونبهای انسان هزار دینار است یا ده هزار درهم گویم هر درهمی بوزن هفتاد و دو جو
میانه است از نقره اگر مرد باشد و اگر زن باشد نصف آن یا پانصد دینار یا پنج هزار درهم و
یونس گوید که جزا این نیست که میراث و دیت بر شش حصه وضع شده و اینست که در سوره
مؤمنین میفرماید که ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین پس در نطفه
دیتی است ثم خلقنا النطفة علقة پس در علقه دیتی است فخلقنا العلقة مضغة و در مضغه دیتی است

ثم خلقنا المضغة عظاماً و در عظام یعنی استخوانها دیتی است فکسونا العظام لحماً و در لحم یعنی
گوشت دیتی دیگر است گوییم و این شش است ثم انشأناه خلقاً آخر و در خلق آخر یعنی خلق دیگر
دیتی دیگر است و این دیگر آخر مخلوق است و علی بن ابراهیم گوید که این آیه شش جزو و
شش استحاله است از حالی بحالی در هر جزوی و استحاله دیتی مقرر و امام جعفر ع فرموده که در
نطفه بیست دینار است و در علقه بیست و در مضغه بیست و در استخوان بیست و در گوشت بیست
ثم انشأناه خلقاً آخر و این بیست و بیست است پیش از آنکه روح در وی دمیده شود
در شکم مادر در حالتی که جنین است یعنی طفل در شکم است و امام جعفر ع فرموده و نیز در کتاب
علی ع است که علی ع مقرر گردانید دیت طفل در شکم را صد دینار و مقرر گردانید در منی مرد
که از فرج زن خود عزل کرده بیرون ریزد و زن اراده آن نکرده باشد نصف خمس یک صد دینار
که ده دینار است و هرگاه بریزد در زن بیست دینار گوییم این عبارت دوم مخشوش و مشوش است و سنی
و فقهای سلف دست از آن برداشته اند ما نیز دست برداشتیم سخن ما تمام شد پس هرگاه
طفل در شکم باشد پیش از آنکه روح در آن حلول کند دیت صد دینار است پس دیت طفل تمام
پنج جزو است جهت آنکه خدای عز و جل آفریده است انسان را از سلاله و آن نطفه است و این یک
جزو است بعد از آن علقه است و این دو جزو شد بعد از آن مضغه است و این سه جزو شد بعد از آن
استخوان است و این چهار جزو شد بعد از آن پوشانیده میشود بر آن گوشت پس طفل تمام و
پنج جزو و صد دینار از برای او کامل شد و صد دینار پنج جزو است پس مقرر گردانید ع از برای نطفه
پنج یک صد را که بیست دینار است و از برای علقه دو پنج یک صد را که چهل دینار است و
از برای مضغه سه پنج یک صد را که شصت دینار است و از برای استخوان چهار پنج یک صد را که
هشتاد دینار است گوییم و آنچه در آخر حدیث دیگر از ابو جعفر ع روایت شده که اگر استخوان انشاء شده باشد
برویت دیت یعنی صد دینار مجمل است و مراد استخوان و گوشت است تمام شد سخن ما پس هرگاه
تمام شد طفل و پوشانیده شد گوشت از برای او صد دینار کامل است گوییم و حدیث دیگر
امام جعفر ع که فرموده که بعد از این دیت او است تا آنکه طفل صدا بگریه بلند کند پس هرگاه
صدا بلند کند دیت کامل باید داد یعنی هزار دینار چنانچه احوال گفته خواهد شد و اینکه آنحضرت گفته گوییم

گوییم پس هرگاه خلق دیگر آفریده شد که آن روح است گوییم یعنی هرگاه روح در وی حلول کرد و نیز
گوییم که در روایت دیگر از ابو جعفر ع عبارت ثم انشأناه خلقاً آخر دمیدن روح است پس دیت در وی
نفس است پس دیت او هزار دینار کامل است یا ده هزار درهم اگر مرد باشد و اگر زن باشد نصف [illegible]
و این شش جزو طفل شد گوییم یعنی شش جزوی که در آیه سوره مؤمنین مذکور شده و اگر کشته شود
زن آبستنی که مدت حمل را تمام کرده باشد و طفل در بطنش افتاده باشد و دانسته نشده که
طفل او مرد است یا زن و دانسته نشده باشد که بعد از آن درمرده یا پیش از او پس دیت فرزند
دو نصف باشد نصف دیت مرد و نصف دیت زن و بعد از آن دیت مادر تمام داده شود
و حکم کرد گوییم یعنی علی ع در دیت جراحت طفل در شکم از حساب صد دینار بنحوی که حساب شده از
جراحت مرد و زن پسر و دختر طفل را دیت کامل مقرر گردانید از برای او در جراحت و دیت و
غرامت وی بر قدر دیت آن و آن صد دینار است گوییم و حکم آنجناب نیست که امام جعفر ع
در دو حدیث فرموده که اگر در نطفه قطره خون بیرون آید گوییم یعنی نطفه بیرون آید و در آن قطره خون باشد
دیت در آن ده یک دیت نطفه بیست و دو دینار است گوییم بیست دینار از برای نطفه
و دو دینار از برای قطره خون که ده یک بیست دینار دیت نطفه است پس اگر دو قطره خون بود
دیت بیست و چهار دینار است و اگر سه قطره بیرون آید بیست و شش دینار است و در چهار
قطره بیست و هشت دینار است و در پنج قطره سی دینار است و آنچه زیاده بر نصف باشد بر آن
حساب تا آنکه علقه گردد گوییم گویا مراد این باشد که در شش قطره مثلاً سی و دو دینار بیست دینار
از برای نطفه و ده دینار از برای پنج قطره مذکوره و دو دینار از برای دو قطره بعد از پنج قطره یعنی دو
قطره ششم و همچنین باین حساب تا آنکه چهل دینار تمام شود بدلیل آنچه در مثال آن گفته خواهد شد
تمام شد سخن ما پس هرگاه علقه گردد دیت در آن چهل دینار است و از آنجناب پرسیدند از
کرم متحرک با خون بیرون آید فرمود که آن علقه شده اگر خون صاف باشد در آن چهل دینار است و
اگر خون سیاهی باشد چیزی بر وی نیست الا تعزیر گوییم یعنی امام چند تازیانه که خواهد زند بجهت
آنکه آنچه خون صاف باشد آن فرزند است و آنچه خون سیاهی است از جوف و شکم است پس پرسیدند
که در علقه شبیه رگ گوشت یافته باشد و بر وی ابی و از گوشت پرسیدند فرمود که دیت چهل و دو

دینار است که ده یک است گفتند که ده یک چهل دینار چهار دینار است فرمود که نه نیست آن که مضغه
و دیت آن الا ده یک مضغه جهت آنکه نرفته است که ده یک آن پس هرچه آن زیاد میشود این زیاد
میگردد تا آنکه شصت دینار رسد پس پرسیدند که اگر در مضغه شبیه گره استخوان خشک دیده شود
حکم چیست فرمود که آن عظیمه است و بروایتی فرمود که آن عظم است یعنی استخوان است و اول ما
استخوان چنان ابتدا میکند پس ابتدا میکند استخوان در پنج ماه پس دیت در آن چهار دینار است
گوییم گویا مراد شصت و چهار دینار باشد جهت آنکه کلام مطرد و موافق باشد پس اگر زیاد شود چهار
چهار زیاد میشود تا آنکه هشتاد دینار تمام شود پرسیدند که هرگاه بر استخوان گوشت پوشانیده شود
حکم چیست فرمود که همچنین است تا صد دینار پرسیدند که اگر جریه بر زن فرو برند و طفل از شکم
افتد و معلوم نشود که حیوة داشته یا نداشته حکم چیست فرمود که هیهات هرگاه پنج ماه بگذرد
و بروایتی فرمود که هرگاه بچهار ماه رسد صاحب حیوة گردیده و دیت واجب شده گوییم
یعنی هزار دینار و جمع میان این دو روایت اکنون مذکور شد و اما آنچه از امام موسی ع روایت شده
که طفل خلق میشود در شکم مادر خلقی بعد از خلقی پس میباشد چهل روز نطفه بعد از آن علقه میشود
چهل روز بعد از آن مضغه میشود چهل روز پس در نطفه چهل دینار و در علقه شصت دینار و در مضغه
هشتاد دینار و چون استخوان گوشت پوشید در آن صد دینار است خدای عز و جل فرموده که
ثم انشأناه خلقاً آخر پس مخفی نیست آنچه درین روایت است از ترک ذکر استخوان و زیاد شدن
دیت نطفه بر علقه بحساب تقسیم آیه و مخالف روایات پس خالی نیست از غلطهای کاتبان
یا راویان و زنی بخدمت پیغمبر ص آمده دعوی نمود بر اعرابی او را بنفرع آورده پس طفلش را انداخته
اعرابی گفت صدا بگریه بلند و فریاد نکرده و مثل آن چیز باطل است آنحضرت فرمود که ساکت شو
برو است که غلامی یا کنیزی خوب دهی گوییم و عنقریب گفته خواهد شد که غلام و کنیز بدل چهل
دینار است و هم آنحضرت در باب طفل در شکم که نگاه باشد در هنگامی که سنگ بر زن زده
او را انداخته باشد فرموده که غلامی یا کنیزی دهند و از ابو جعفر ع روایت شده که در باب زنی
که دوا بخورد در حال آنکه حامله باشد تا طفل خود را بیفکند فرمود که اگر استخوان شده و گوشت برو
رسته و از برای او گوش و چشم شکافته شده برو دیتی که تسلیم کند آنرا باید طفل اگر

جنی

جنین باشد علقه یا مضغه برو است چهل دینار یا بنده که تسلیم کند آنرا باید روی و زن از دیت
فرزند خود میراث نمیبرد جهت آنکه او وی را بقتل رسانیده و امام جعفر ع فرموده که اگر مردی بر شکم
زن آبستنی زده زن آنچه در شکم دارد مرده بیفکند برو است که غلامی یا کنیزی بزن دهد و هم آنحضرت
در باب مردی که طفل کنیز قوی را که در شکم داشته بقتل رساند فرمود که اگر بعد از زدن او در شکم
وی مرده باشد برو است نصف ده یک قیمت مادر او و اگر آن کنیز را زده و وی طفل را زنده افکنده
پس مرده باشد برو است ده یک قیمت مادر او و چنانچه اکنون گذشت نیست میراثها الا بحصه
زیاده بر آن جهت آنکه انسان از شش چیز آفریده شده و آن قول خدای سبحانه است در سوره مؤمنین که
ولقد خلقنا الانسان تا آنجا که لحما و حمل از نه ماه کم و زیاد میشود جهت آنکه در سوره رعد
که الله یعلم ما تحمل کل انثی و ما تغیض الارحام و ما تزداد یعنی خدای میداند آنچه را که بار میدارد
هر زنی که دختر است یا پسر و آنچه را که کم میکنند یعنی می اندازند زهدانها پیش از تمام شدن نه ماه
و آنچه زیاد میکنند زهدانها بر نه ماه پس غیض حملی است که کمتر از نه ماه باشد و ما تزداد هر حملی است
که زیاده بر نه ماه باشد چه زن هرگاه خون خالص در ایام حمل ببیند آن بر مدت حمل یعنی بر نه ماه
زیاد میشود بعدد روزها باید که در حمل خون دیده و رحم را دو سوراخ است سوراخی که آب مرد
در آن داخل میشود و سوراخی که بول از آن بیرون می آید و رحم را چهار راه و چهار دهن است
و دهنهای رحم در زیر سوراخی است که آب مرد از آن داخل میشود در هر راهی که آب مرد در
آن فرزند میشود یک و دو و سه و چهار و میرود براهی زیاده از یک و مردی بخدمت علی ابن ابیطالب ع
آمده گفت زن من طفل نورسی است و بکر است و حامله شده حمل او نه ماه است و از دو چیز خبر
نمیدانم و من مردی بهرم ازاله بکارت او نکرده ام و وی بر حالت بکارت است آنجناب فرمود
که قسم میدهم ترا بخدای که آیا آب خود را بر فرج وی ریخته گوییم در حدیث جواب آن ذکر نکرده
نیست پس گویا از راه اقرار و حجاب ساکت شده پس آنجناب فرمود که هر فرجی را دو سوراخ
سوراخی که آب مرد در آن داخل میشود و سوراخی که بول از آن بیرون می آید و دهنهای رحم در زیر
سوراخی است که آب مرد از آن داخل میشود پس هرگاه آب مرد در یک دهن از دهنهای رحم
داخل میشود زن بیک فرزند آبستن میگردد و هرگاه در دو دهن داخل میشود دو فرزند حامله میگردد

و هرگاه از سه دهن داخل میشود بسه فرزند باردار میگردد و هرگاه از چهار دهن داخل میشود بچهار فرزند
آبستن میگردد و نیست اینجا غیر آن و من فرزند اورا بتو ملحق ساختم پس دایها فرج اورا [illegible]
و در نسخهٔ راه دخول اورا سهل و هموار کردند پس پسری آورده زندگانی کرد پس آفریده است خدا
عزوجل از برای رحم چهار ظرف پس آنچه در اول است از برای پدر و آنچه در دوم است از برای مادر
و آنچه در سیم است از برای اعمام و آنچه در چهارم است از برای خالوها است گویم و از برای
خویشان در رحم رگها هست چنانچه خواهد آمد پس هرگاه آب مرد بالای آب زن باشد فرزند
پسر شود باذن خدای عزوجل و از آنجهت مشابهت واقع شود و هرگاه آب زن بالای آب مرد
باشد فرزند دختر شود باذن خدای عزوجل و از آنجهت مشابهت واقع شود پس هرکدام از مرد
و زن که آب او بر بالای آب دیگری باشد مشابهت بعموها و خالوها از برای او باشد و نیز هرگاه
نطفهٔ مرد سبقت گیرد بر نطفهٔ زن برحم بیرون آورده میشود فرزند بسوی آن پس شبیه میگردد بپدر
و عموهای خود و هرگاه نطفهٔ زن بر نطفهٔ مرد سبقت گیرد برحم شبیه میگردد فرزند بمادر و خالوهای
خود و نیز هرگاه مرد با زن خود مباشرت کند بدل ساکنی و رگهای بکمال خود و بدن غیر مضطرب
نطفه در درون زهدان مضطرب و متحرک نگشته فرزند شبیه پدر و مادر بیرون می آید و اگر مباشرت
کند بدل غیر ساکنی و رگهاییکه نه بکمال خود و بدن مضطرب نطفه مضطرب و متحرک گشته بزهدان از
اضطراب بعضی رگها افتد پس اگر برگ عموها افتد فرزند شبیه اعمام خود شود و اگر بعرق و رگ
خالوها افتد شبیه خالوهای خود گردد و نیز نطفهٔ مرد و نطفهٔ زن در رحم کشتی گیری و جنگ میکنند
پس هرکدام بیشتر باشد مشابه آن می آید پس اگر نطفهٔ زن بیشتر باشد شبیه خالوهای خود گردد
و اگر نطفهٔ مرد بیشتر باشد شبیه عموهای خود گردد و نیز از نطفهٔ مرد و زن هرکدام بر دیگری غلبه کند
مشابهت از برای او باشد پس اگر نطفهٔ مرد غلبه کند بر نطفهٔ زن وی شبیه پدر و عموها شود و
اگر نطفهٔ زن غلبه کند بر نطفهٔ مرد وی شبیه خالوهای خود گردد و نیز هرگاه خدای اراده فرماید که
خلقی بیافرید هر صورتیکه از او و پدر او تا آدم در میان باشد جمع کند آنگاه بصورت یکی از ایشان
آفرید پس زنهار کسی نگوید که این فرزند شبیه من و شبیه پدران من نیست گویم و نیز هرگاه چیزی
در حالت مباشرت بخاطر کند و یا در نظر باشد فرزند شبیه آن میشود چه روایت شده که بکسی نظر

دانیال ع

دانیال ع گفت خواهش دارم که مرا پسری مثل تو باشد دانیال گفت چیست محل و منزلت من
نزد تو گفت بزرگترین محلی و منزلتی و عظمتی دانیال گفت پس هرگاه مباشرت کنی همت در من
مصروف دار و روی چنان کرده فرزندی از برای او متولد شد که شبیه ترین خلق خدای بود بدانیال
و روایت شده که شعیب ع در بعضی از سالها که موسی نزد او بود هر ابلقی را که گوسفندان او
زایند جهت موسی مقرر گردانید پس همهٔ گوسفندان او ابلق زادند و آن قصه چنانچه روایت شده
چنان بود که چون موسی مدتی را که با شعیب قرار داده بود که اجیر او باشد بجا آورده تمام کرد بشعیب
گفت که چاره نیست مرا از آنکه بوطن و نزد مادر و اهل بیت خود باز گردم چیست از برای من
نزد تو شعیب گفت در این سال آنچه گوسفندان من ابلق زایند از تو باشد پس موسی در وقتی
که اراده نمود که فحل بگوسفندان رها کند بعضی از عصای خود را پوست کنده و بعضی از آنرا
گذاشته عصا را در میان خوابگاه گوسفندان بزمین فرو برد و کسوهٔ ابلقی بر عصا افکند
آنگاه فحل را پیش رها کرد پس در آن سال گوسفندان غیر ابلق نزادند و چون نطفه در شکم مادر
برحم گذاشته میشود نه روز در هر رگ و هر بندی از ما در تردد میکند و زهدان را سه قفل است
قفلی در بالای رحم پهلوی ناف از جانب راست و قفل دیگر میان رحم و قفل دیگر در پایین آن
پس بعد از نه روز در قفل بالا گذاشته میشود و سه ماه در آنجا میماند در آن وقت مادر را حال
بد میشود و قی می آید بعد از آن بقفل میانین فرود می آید و سه ماه در آنجا میماند و در ناف طفل
رگهای او و رگهای زن همه جمع است که از آن رگها خوردنی و آشامیدنی طفل داخل شود بعد از آن
بقفل پایین فرود می آید و سه ماه در آن میماند بعد از آن زن را درد زادن میگیرد پس هر زمان که او را
درد گیرد رگی از ناف طفل قطع شده زن را آن وجع و درد در رسد و درست طفل بر ناف خود باشد
تا آنکه بزمین افتد پس رزق او از دهن وی باشد پس هرگاه مدت با خدای کامل تمام کند
و زمان تولد و بیرون آمدن او از شکم مادر نزدیک گردد و وقت بیرون آمدن او تمام
یا نا تمام در رسد و آن رزقی که از ناف او در جهت او مقدر بود قطع شود حق تعالی وحی برحم فرستد
که در خود بگشای تا خلق من بزمین من بیرون آید و امر من درباره او جاری گردد که وقت
بیرون آمدن او در رسیده پس رحم در بر طفل گشاید پس حق عزوجل فرشته را که او را زجر

فرستاده آمده او را زجری کند و فرزند از آن فزع کرده عهد و میثاق را فراموش نماید و از فزع
آن زجر سر از زیر دو پای او بالای سر او و سر او به پایین شکم بجانب بیرون آمدنگاه گردد جهت
آسان کند برزن و بر فرزند بیرون آمدن را و آن جمیع مردم میرسد مگر گاهی که کرش باشد
پس هرگاه بهبند شود آن فرشته زجری دیگر کرده طفل از آن فزع نماید و چون فرشته زجر کند و
طفل سر از زیر شود از زجر فرشته گریان بزمین آید پس عهد و میثاق را فراموش کرده بیرون
و بیرون آرد خدای او را از سه تاریکی که مذکور شد بحول و قوت خود و چون بزمین آید بلای
عظیمی و عذاب الیمی افتد که اگر بادی یا دستی باو رسد چنان درد یابد که کسی را که پوست
کنده باشند آن درد یابد گرسنه میشود و قدرت بر طلب خوردنی ندارد و تشنه میشود و قدرت
بر طلب آشامیدنی ندارد و دردناک میشود و قدرت بر طلب فریادرس ندارد پس خدای
رحیم برحمت و شفقت و محبت خود بر وی مادر او را بر او متوکل سازد پس خود او را از گرما و
سرما نگاه میدارد و نزدیک باشد که جان خود را فدای او کند و از مهربانی نسبت باو بجائی افتد که
باک ندارد که خود گرسنه باشد هرگاه او سیر باشد و خود تشنه باشد هرگاه او سیراب باشد و خود
برهنه باشد هرگاه او پوشیده باشد و رزق او را در پستان مادر او قرار دهد که در یک آشامیدنی
و در یک خوردنی او باشد تا آنکه هرگاه شیر دهد خدای عز و جل در هر روز آنچه برای او از رزق مقدور
ساخته بدهد چنانچه بتفصیل در توحید مفضل خواهد آمد و چون بالغ شود اهل و مال و حرص و آز بوی هجوم
بعد از آن وی با آن معرض آفتها و بلاها از هر وجه گردد و فرشتگان او را هدایت و ارشاد
و شیاطین اغوا و گمراه کنند پس او را کار تباه باشد مگر آنکه خدای او را نجات دهد و حق تعالی
در سوره مؤمنین میفرماید که و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا
النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا آخر
فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم بعد ذلک لمیتون ثم انکم یوم القیمة تبعثون و امام جعفر ع
فرموده که پسر تا هفت سال میدود و در نه سالگی بنماز مامور میشود و در ده سالگی در خوابگاهها
از او جدا میشود و در چهارده سالگی محتلم و بالغ میشود و تا بیست و دو سال بلندی قامت او
منتهی میگردد و در بیست و هشت سالگی عقل او منتهی میگردد الا تجربهها و امیرالمؤمنین ع فرموده

که قد

که قد میکشد و بلند میشود کودک هر سال چهار انگشت بانگشتان خود پس هرگاه روح از بدن بیرون
رود و آدمی میرد منی میریزد جهت آنکه نطفه‌ای که خدای او را از آن نطفه آفریده می اندازد و آن نطفه
گوییم بعینه نطفه که از او عهد و میثاق گرفته شده چنانچه در تفسیر اول آن قسم که فانا خلقناکم من
تراب گذشت بعینه از او روان گشته بیرون میرود نه غیر آن نطفه هر چه باشد کودک یا بزرگ مرد
یا زن پس از این جهت غسل میدهند میت را غسل جنابت گوییم گویا بعینه مثل غسل جنابت جهت
آنکه بیرون میرود از او نطفه که آفریده شده از چشمهای او یا از دهن او و مخلوق نمیمیرد تا آنکه
بیرون آید از او نطفه که از آن آفریده شده از دهن او یا از غیر دهن و کسی که از خاک آفریده شده
در آن خاک دفن میشود و نطفه هرگاه در رحم افتد خدای عز و جل فرشته فرستاده از خاکی
که در آن دفن میشود برگرفته آن را با نطفه مخلوط کرده و مالیده بآن میخورانند پس همیشه دل او
بآن خاک میل و رغبت میدارد تا آنکه در آن خاک دفن شود چنانچه این و مثل این در اول تفضیل
خلقت گذشت و از امام ابوجعفر محمد بن علی ع پرسیدند که چه علت انسان در اینجا متولد میشود
و در جای دیگر میمیرد فرمود که جهت آنکه خدای تبارک و تعالی چون خلق را آفرید از ادیم زمین آفرید
پس بازگشتگاه هر انسانی بخاک وی است و جسد میت میپوسد تا آنکه گوشتی و استخوانی
نمیماند الا گلی که از آن آفریده شده که آن نپوسیده در قبر بشکل مدور باقی میماند تا آنکه از آن
آفریده شود چنانکه اول بار آفریده شده بود چنانچه گذشت آنچه گفته شد حال مردم است
اما پیغمبران و اوصیا عم امر ایشان عظیم است تحمل آن نمیکنند الا صاحب نصیب بزرگی
ایشان آفریده شده‌اند از نور عظمت خدای نورهای ایشان را در پشتها و رحمهای پاک امانت
مینهد و بفرشتگان خود محافظت میفرماید و بحکمت خود تربیت میکند و بعلم خود غذا میخوراند
پس امر ایشان از آن بزرگتر است که وصف شود و احوال ایشان از آن دقیق‌تر و خفی‌تر است که
دانسته شود جهت آنکه ایشان ستارگان خدایند در زمین خدای و علمهای اویند در میان آفریدگان
خدای و خلیفه‌های اویند بر بندگان او و نورهای اویند در بلاد او و حجتهای اویند بر خلق او
و امام گوییم و گفته خواهد شد که پیغمبران هم چنانند در تولد و نیستند اوصیا مگر نقابیسی از انبیا
می‌افزاید او را خدای بدست خود که متوسط و مباشر آن نمیشود احدی غیر خدای پس هرگاه اراده کند

و دوست دارد خدای که بیافریند امامی را از امامی برگیرد بدست خود شربتی از زیر عرش خود
رقیق تر از آب و نرم تر از کف یا از مسکه و شیرین تر از عسل و سردتر از برف و سفیدتر
از شیر پس بدهد آنرا بفرشتهٔ از فرشتگان خود و بنوشاند فرشته آنرا بپدر او و امر کند
او را بمباشرت پس می مباشرت کرده مادر او آبستن شود بامام پس پدر او برخیزد مسرور
و شادمان بآنچه خدای باو بخشیده پس بوده باشد نطفهٔ امام بعد از وی از آن شربت و بروایتی
فرستد خدای فرشته را و او را امر کرده برگیرد شربتی آب از زیر عرش بعد از آن بدهد آنرا
بامام و وی آنرا بنوشد و در نسخهٔ فرستد فرشته را از زیر عرش با شربتی از آب مزن
مذکور شد که بنوشاند آنرا بپدر او پس از آن آب امام آفریده شود و بروایتی هرگاه اراده کند خدای
که قبض روح امامی کند و بعد از و امامی بیافریند فرود آرد قطرهٔ از آب زیر عرش بزمین پس بیفکند
آن قطره را بر ترهٔ از ترهای زمین یا میوهٔ از میوهای زمین پس بخورد از آن میوه یا از آن تره
امامی که می آفریند خدای از و نطفهٔ امامی را که بعد از و بامامت برخیزد پس بیافریند خدای از آن قطره
نطفهٔ در پشت بعد از آن برحم رود و بروایتی هرگاه اراده کند خدای که او را بیافریند فرود آرد
قطرهٔ از آب مزن و در روایت شده که فرود آرد قطرهٔ از آب بهشت در مزن گویم یعنی در ابر پس
بیفتد آن قطره بمیوهای زمین بر هر درختی پس بخورد از آن حجتی که در آن زمانست و بروایتی هرگاه
اراده کند خدای بار برداشته شود از برای آن امام بامامی آورده شود هفت برگ از بهشت
پس امام آنها را پیش از آنکه مباشرت کند بخورد بعد از آن مباشرت کند پس امام از آن آفریده شود
گویم منافات در میان این روایتها نیست چه ممکن است وقوع هر نوعی از این انواع در وقتی
پس هرگاه امام در رحم افتد هرگاه مادران اوصیا با ایشان آبستن شوند سستی مثل غشی با دران
پس بمانند در آن غشی آنروز اگر روز باشد و آن شب اگر شب باشد بعد از آن مادران در خواب
مردی را ببینند که مژده دهد میدهد بشارت ترا بپسر دانای صاحب حلمی پس با آن شادمان شوند بعد از آن
از خواب بیدار گشته از جانب راست خود در یکطرف آن خانه صدائی بشنوند که میگوید که ای آبستن
شدی بخیر و میگردی بجانب خیر و خیر می آری بشارت باد ترا بپسر حلیم علیمی و از رضا نعمت از نطفه
که در شکم دارند سبکی در بدن خود یابند که بعد از آن نیابند پس چون در شکم مادر قرار گیرد

چهل

چهل شبانروز در رحم مکث نماید که سخن نمیشنود و چون چهل شبانروز گذرد صدا و سخن شنود
و حال آنکه نطفه باشد در شکم مادر خود و بگرداند خدای او را چنانکه شنود و ببیند در شکم مادر
پس در بارهٔ امام سخن بگویید که امام میشنود سخن را در شکم مادر خود و هرگاه یکی از شما بکنه
امام رسد بنگرد که با او چه میگوید گویم یعنی بتامل سخن گوید و معاشر اوصیا عم بار برداشته نمیشوند
در شکمها بلکه میباشند در پهلوهای مادر و در روایت شده که چون نطفهٔ امام چهل شب در رحم مادر
قرار گیرد نصب کرده میشود از برای او ستونی از نور در شکم مادر خود پس هرگاه نطفه در رحم
ساکن شود خدای او را در شکم مادر بیافریند و بچهار ماه رسد و چهار ماه تمام شود و بگذرد و
وی در شکم مادر باشد و در نطفه روح دمیده شود خدای سبحانه فرشته فرستد که او را حیوان
میگویند پس آن فرشته آمده بر بازوی راست وی آیهٔ سورهٔ انعام را بنویسد که وتمت کلمة
ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم یعنی و تمام شد کلمهٔ رب تو از روی
راستی و عدالتی نیست تبدیل کننده کلمهای او را و او یعنی خدای شنوای داناست پس هرگاه
حمل مادر او نمایان شود مادر وی در خانه صدای حرکتی میشنود و در شبی که بار مینهد در خانه نوری
از برای او ظاهر گردد که وی ببیند و غیر او نبیند الا پدر پس هرگاه متولد شود و معاشر اوصیا از رحم
بیرون نمی آیند و بیرون نمی آیند الا از ران راست مادران خود جهة آنکه ایشان انوار خدا اند
که دنس و قذر و کثافت بایشان نمیرسد و نشو و نمای یابند در روزی آنچه غیر ایشان در هفته
نمو میکنند و در هفته آنچه غیر ایشان در سالی نمو میکنند و هرگاه مادر امام را زاید نشسته زاید و
گشاده میشود از برای امام عضو مادر او تا آنکه چهار زانو نشسته بیرون و بعد از آنکه بزمین آید
پشت گردانیده از قبله روی نگردانند تا آنکه قبله برابر روی او باشد بعد از آن سه عطسه و
بانگشت خود اشاره بحمد خدای کند و فرود آید شادمان و ختنه کرده با دندانهای بالا و پائین که
میان چهار دندان پیش بالا و پائین و دندان ثابت و با دو دندان ناب که در عقب دو دندانست
که اول بار گفته شد و با دندانها که در وقت خنده مینماید با چهار دندانها که میان نیشها و سائر
دندانهاست و در برابر او نوری مثل سبیکهٔ طلا و در شب از دست او روان باشد و
همچنین اند پیغمبران هرگاه متولد شوند و نیستند اوصیا الا نقابی از انبیا و امام را ده علامتست

حال ائمه

متولد میشود پاک ختنه کرده و هرگاه بزمین می آید بر دو کف دست می آید حال آنکه بلند کننده باشد
صدای خود را باشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و جنب نمیشود گویم که مراد
احتلام باشد و ممکن است که ایشان را مثل جنابت مردم جنابت نباشد بدلیل روایات در
باب بستن پیغمبر درهای مردم را و اذن ندادن در دخول مسجد پیغمبر صلعم بجنابت و در خوابیدن در
مسجد الا ایشان علیهم السلام را تمام شد سخن ما و میخوابد چشم او و نمیخوابد دل او و بسرعت براه میرود
و از عقب خود می بیند چنانچه از پیش خود می بیند و بوی دهان وی مثل بوی مشک باشد و
زمین موکل باشد بفرو بردن و بلع کردن آنچه از وی بیرون آید و هرگاه زره پیغمبر صلعم را بپوشد
بر روی موافق آید و هرگاه غیر او از مردم آنرا بپوشند خواه دراز و خواه کوتاه باشند یک وجب
بر ایشان زیاد آید و او محدث باشد تا امام او کند یعنی فرشته با او سخن گوید و او بشنود و فرشته را
نبیند و هرگاه امام از شکم مادر فرود آید فرود آید دستها بر زمین نهاده سر بسوی آسمان بلند کرده
اما دست بر زمین نهادن او اینست که بدست میگیرد هر علمی را که خدای از آسمان بزمین نازل کند
و اما سر بسوی آسمان بلند کردن او اینست که منادی از میان عرش از جانب رب العزة از
افق اعلا ندا میکند بنام او و بنام پدر او میگوید که ای فلان بن فلان ثابت باش تا ثابت
باشی پس قسم بعظیمی که ترا آفریده که تو برگزیده منی از خلق من و جای سر منی و صندوق علم منی
و امینی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و از برای کسی که ترا دوست دارند واجب کرده ام
رحمت خود را و عطا کرده ام بهشت خود را و حلال کرده ام همسایگی خود را بعد از ان قسم بعزت و
جلال من که میسوزانم البته کسی را که با تو دشمنی کنند بسخت ترین عذاب خود و اگر چه در دنیا
خود وسعت دهم او را از وسعت رزق خود پس چون صدای منادی منقضی گردد امام جواب
دهد دستها بر زمین نهاده سر بسوی آسمان برگشته گوید که شهد الله انه لا اله الا هو والملئکة و اولوا
العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم گویم این آیه در سوره آل عمران است یعنی گواهی داد
خدای که بتحقیق که نیست خدا مگر او و فرشتگان و صاحبان علم یعنی پیغمبران و اوصیا در حالتی که
اقامت میکند خدای یا صاحبان علم بعدل نیست خدای مگر او که عزیز یعنی قدرت دارد حکیم
یعنی محکم کار و درست کار است در هر فعل پس هرگاه امام آنرا گوید عطا کند خدای بوی علم اول

و علم آخر را و مستحق زیارت روح شود در شب قدر و روح جبرئیل نیست و آن عظیمتر از جبرئیل
و جبرئیل از فرشتگان است و روح خلقی است عظیمتر از فرشتگان هم آیا نه خدای تبارک و تعالی
میفرماید که تنزل الملئکة والروح گویم روح روح القدس است پس هرگاه امام متولد شود و از مادر
جدا گشته بزمین فرود آید خدای آن فرشته را فرستد گویم یعنی فرشته را که شربتی از آب زیر عرش
نزد امام آورده بود پس مینویسد در میان دو چشم او یعنی در پیشانی او آیه و تمت کلمة ربک
تا آخر که مذکور شد و بروایتی هرگاه فرو افتد در بازوی او آن آیه نوشته شده باشد و بروایت
دیگر هرگاه متولد شود و بزمین افتد خدای فرشته فرستد و آن فرشته همانست که آن شربت را
برگرفته بود گویم یعنی از زیر عرش پس آن فرشته آمده آن آیه را در بازوی راست او نویسد
و بروایت دیگر چون بزمین رسد آن آیه بر دوش راست او نوشته شده باشد و بروایت دیگر
چون متولد شود بر دو دوش او خطی باشد و امام عم بدست خود اشاره کرد که همچنین است آیه
خدای فرموده که و تمت کلمة ربک تا آخر آیه و بروایت دیگر چون متولد گردد و بزمین آید آیه
مذکوره در میان دو کتف او مخطوط باشد و بروایت دیگر هرگاه براه افتد آیه بر بازوی راست او
نوشته شده باشد پس هرگاه متولد شود و بزمین آمده از شکم مادر افتد حکمت باو داده شود و در تحت
زینت کرده شود بحکمت و زینت داده شود باین و بعلم و در روایتی بعلم و وقار پوشانیده شود
هیبت و وقار داده شود از برای او چراغی از نور پس پیغمبر مردم را بدانند و بآن علمهای بندگان را
ببیند پس هرگاه متولد شود و ما در با و بار نهند بامر خدای قیام نماید و عمودی یعنی ستونی و
مناری یعنی آتشگاهی از برای او فرستاده و از برای او بلند شود و بروایتی در میان زمین و
آسمان از زیر میان عرش تا زمین در هر مکانی و برخیزد از برای او نوری بلند تا آسمان در میان
آسمان و زمین که می بیند آنچه در میان مشرق و مغرب است و می بیند در ان گویم یعنی در ان عمود
همه اعمال بندگان و خلایق را پس نظر میکند بسوی خلایق و عملهای ایشان و فرود می آید بسوی
او و در ان عمود برابر چشم او هر جا که روی گرداند و نظر کند و بروایتی هرگاه بسخن گفتن در آید بلند
میکند خدای از برای او ستونی که بآن مشرف شود بر اهل زمین که بداند عملهای ایشان را
و بروایت دیگر هرگاه براه افتد و بروایت دیگر هرگاه قد کشد و بلند شود و بروایتی بلوغ گاه

حرکت کند و از جای بجای گذرد و بلند و نصب کرده میشود از برای او ستونی از نور از آسمان تا
زمین که دنیا را و آنچه در دنیاست در آن ببیند و پوشیده نباشد از او چیزی از دنیا و مابین مشرق و
مغرب را و با آن عملهای بندگان را ببیند و بنگرد با آن بعملهای ایشان و بروایتی هرگاه قدم کشد و
بلند شود بلند کند خدای در هر شهری و دهی ستونی از نور که مقام امام در شهری و دهی باشد و
بداند آنچه کرده میشود در شهر و ده دیگر و روایات وارد شده که پس هرگاه امامی که پیش از او بود
درگذرد و امور امامت باو محکم شود و بآن قیام نماید و امر امامت باو برسد منور و بلند کرده
میشود از برای او در هر موضعی و دهی و هر شهری ستونی و مناری از نور و چراغی که بآن ببیند
و نظر کند بسوی اعمال خلایق و عبادت آنچه عمل میکنند بآن اهل آن ده و در آن ده پس بآن خبر
میگیرد خدای تبارک و تعالی باو بر خلق خود و از امام رضا ع از آن ستون پرسیدند سائل گفت
که رای تو چیست آیا رای تو اینست که عمودیست از آهن لیکن فرشته ایست که موکل است
بهر بلدی که بلند میکند خدای باو عملهای بندگان را بعد از آن منتسب میشود از برای او ستونی
دیگر از نزد خدای بسوی گوش امام که هر زمان که محتاج شود بزیاده ریخته میشود در وی ریختنی و
باری میکنند خدای امام را بسیصد و سیزده فرشته بعدد اهل بدر و باشند ایشان نقبا و هفتاد مرد
و دوازده نقیب اما هفتاد مرد متفرق شدند ایشان در آفاق و اطراف که دعوت کنند مردم را
بآنچه دعوت کرده شدند بآن اولا گویم بعضی در عهد پیغمبر صلعم و گویا آنحضرت درشان صاحب الامر ع
باشد والله اعلم و دانسته میشود کیفیت و چگونگی تولد و جمیع احوال ایشان ع از قصه تولد صاحب الامر
از نرجس کنیز حکیمه دختر امام محمد تقی ع که او را بامام حسن عسکری ع بنا بر رغبتی که آنجناب را
بنرجس بود باذن پدر او امام علی نقی ع بخشیده و حکیمه نزد امام حسن عسکری ع میرفت و از برای او
دعا میکرد که خدای بوی فرزندی عطا کند حکیمه گوید نزد آنجناب رفتم و بوی گفتم چنانچه میگفتم
و دعا کردم چنانچه دعا میکردم پس فرمود که ای عمه آگاه باش که آنچه را که بخدا دعا میکردی که
بمن نصیب کند در این شب از برای من متولد میشود و آن شب جمعه بود سه شب از شعبان گذشته
در سال دویست و پنجاه و پنجم از هجرت حضرت پس با افطار کن گفتم ای سید من این فرزند عظیم
از چه شخص میشود فرمود که ای عمه از نرجس گفتم ای سید من نیست در میان کنیزان تو دوست تر

ازو

ازو نزد من و بر گشته نزد نرجس رفتم چون داخل شدم سلوکی که با من میکرد کرد و افتاده دستهای او را
بوسیدم و از آنچه سلوک با من میکرد او را منع کردم او با من گفت که ای سیده من بوی گفتم که
ای سیده او با من گفت فدای تو گردم من بوی گفتم که من و جمیع عالمیان فدای تو گردیم پس
انکار آن کرد گفتم آنچه گردم مکن که زود باشد که خدای ترا در این شب پسری ببخشد که او سید دنیا و آخرت
بخشد که او فرح مومنان باشد وی حیا کرده در روی تامل نمودم اثر حملی در او نیافتم بسید خود
امام حسن عسکری گفتم که حملی در او نمی بینم آنجناب تبسم کرد و بعد از آن گفت که ما معاشر اوصیا
بار برداشته نمیشویم در شکمها و بار برداشته نمیشویم الا در پهلوها و بیرون نمی آییم از رحمها
و بیرون نمی آییم الا از ران راست مادران خود جهت آنکه ما نور خداییم که نمیرسد بما نجس و قذر و
کثافتها گفتم ای سید من خبر دادی مرا که در این شب متولد میشود در چه وقت از شب خواهد بود
فرمود که در طلوع صبح متولد میگردد آنکه صاحب کرامت است نزد خدای تعالی حکیمه گوید
پس ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و امام حسن ع در صفه در آنخانه که ما در آنجا
بودیم شب را بروز آوردم چون وقت نماز شب در رسید برخاستم و نرجس در خواب بود
و اثر تولدی در روی نبود شروع بنماز کردم بعد از آن نماز وتر را بجا آوردم و در نماز وتر بودم
بخاطرم رسید که صبح طلوع کرده است و چیزی بدلم رسید امام ع از آن صفه فریاد کرد که ای عمه
صبح طلوع نکرده است نماز را برغبت گزاردم و نرجس حرکت کرد نزدیک وی رفته او را
در بر گرفتم و بسم الله بر روی گفتم بعد از آن پرسیدم که چیزی ادراک میکنی گفت آری ای عمه
خوابی بر من واقع شد که ضبط خود نتوانستم کرد تا آنکه خوابیدم و بر نرجس نیز مثل همین حالت
واقع شد و خوابید پس بیدار نشدم الا بصدای حرکت سید من مهدی ع و فریاد امام حسن
عسکری ع که میگفت که ای عمه بیار پسر مرا بسوی من که من دیدم او را کردم گویم چون از شکم
مادر بزمین آمد گرد آنچه در آخر این قصه گفته خواهد شد پس نقص سینه خود دم کرده ناگاه او را
در سجده یافتم که بعضی اعضای سجده در سجده بود و بر بازوی راستش نوشته بود که جاء
الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا گویم این آیه در سوره بنی اسرائیل است یعنی آمد حق و
بیرون رفت باطل بتحقیق که باطل هست بیرون رونده پس او را در بر گرفتم پس امور او را بر آن حضرت

انکار ه

با فتم و او را در جامهٔ پیچیده نزد امام ع بردم او را گرفته بر کف دست چپ نشانید و کف دست
راست را بر پشت وی گذاشت بعد از آن زبان خود را در دهن وی داخل کرده دست بر پشت
و گوش و بندهای وی کشید بعد از آن گفت ای فرزند سخن گوی پس گفت که اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و ان علیاً امیر المؤمنین ولی الله و بعد از آن ائمه را
شمرد تا آنکه بخود رسید و از برای دوستان خود دعا کرد بفرج بدست او بعد از آن سخن را ادا نهاد
پس امام ع فرمود که ای عمه ویرا نزد مادر او بر تا بر مادر سلام کند و نزد من آر پس نزد مادر بردم
و بر وی سلام کرد و باز گردانیدم بعد از آن میان من و امام ع مثل پرده واقع شده بسته
خود را ندیدم گفتم ای سید من مولای ما کجاست فرمود که گرفت او را کسی که باو سزاوارتر بود
از تو چون روز هفتم شود نزد ما بیا پس چون روز هفتم شد آمدم و سلام کرده نشستم فرمود که
پسر مرا بیار آمده سید خود را آوردم و در جامهای زرد بود پس چنان کارها که اول کرده بود
با وی کرد و زبان خود را در دهن او داخل نمود بعد از آن گفت ای فرزند سخن گوی پس گفت که
اشهد ان لا اله الا الله و صلوات بر محمد و امیر المؤمنین و ائمه ع فرستاد تا آنکه به پدر خود
رسید بعد از آن خواند که بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و
نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا
یحذرون گویم این آیه در سورهٔ قصص است یعنی و اراده میکنیم که منت نهیم بر آنانکه ضعیف گردانیده
شده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان و متمکن سازیم از برای ایشان
در زمین و بنمائیم فرعون و هامان و لشکرهای آن دو را از ایشان آنچه در آنها که بودند حذر
میکردند قاضی گوید یعنی از رفتن ملک و هلاک شدن ایشان بعد از آن گفت ای فرزند بخوان از آنچه
خدای نازل ساخته است بر انبیا و رسولان خود پس ابتدا بصحف آدم نموده آنرا بزبان سریانی
خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و
زبور داود و انجیل عیسی و فرقان جدم رسول خدای ص را خواند بعد از آن قصه انبیا و رسل تا بعهد
زمان خود گفت چون بعد از چهل روز شد بخانهٔ امام حسن عسکری ع رفتم مولای صاحب الزمان
در خانه براه میرفت و روئی خوبتر از روی او ندیده و لغتی فصیحتر از لغت او نشنیده بودم امام

فرمود که این فرزند تولد یافته صاحب کرامت نزد خدای عزوجل است گفتم ای سید من وی چهل
روزه است و من می بینم از امر او آنچه می بینم فرمود که ای عمه آیا ندانسته که ما معشر اوصیا نشو و نما
می یابیم در روزی آنچه غیر ما در هفته می یابد و در هفته آنچه غیر ما در سالی می یابد بر خاسته سر او را
بوسیدم و بخانه بازگشته عود کردم و تفحص کرده او را ندیدم با امام ع گفتم که چه شد مولای ما
گفت ای عمه امانت سپردیم او را بآنچنان کسی که مادر موسی امانت سپرد بعد از آن فرمود که چون
خدای مهدی این امت را بمن بخشید دو فرشته فرستاده او را به سرادق عرش بردند تا آنکه
در برابر خدای عزوجل ایستادند پس بوی گفت که مرحبا بر ای بندهٔ من از برای نصرت دین
من و اظهار امر من و ای مهدی بندگان من قسم یاد کرده ام که بسبب تو میگیرم و عطا میکنم
و عذاب میفرمایم ای دو فرشته بازگردانید او را بازگردانید او را به پدر او برفق و بوی بگوئید
که او در ضمان من و در کنف من و در نظر من است تا آنکه بسبب او احقاق حق کنم و باطل را برهم
زنم و دین از برای من واجب شود و بعد از آنکه آنجناب از شکم مادر بر زمین افتاد دیدند که بزانو
در آمده و دو انگشت شهادت بلند کرد و بعد از آن عطسه کرده گفت که الحمد لله رب العالمین و
صلی الله علی محمد و آله عبداً ذاکراً غیر مستنکف و لا مستکبر بعد از آن امام حسن عسکری ع فرمود
که ظلمه را گمان و اعتقاد این است که حجت خدای باطل و دفع و زایل از جای خود لغزنده است اگر
ما را اذن میبود هم سنگ زایل میشد   و اما حیوان چنانچه مذکور شد نطفه می افتد از آسمان
بزمین بر گیاهها و میوه ها و درخت پس میخورند از آن مردم و بهایم و جاری میشود در ایشان و غذای
جمیع بهایم را در شکم مادرها سر از برای آفریده اعضای بالای او بطرف اعضای پایین مادر و اعضای
پایین او بطرف اعضای بالای مادر و بهایم در رحمها سر ازیر میباشند سر آنها در میان دو دست و
دو پای آنها داخل کرده شده باشد و میگیرند غذا را از مادر خود و چون تولد آنها نزدیک شود
بیرون می آیند از شکم بیرون آمدند بیرون می آیند و حال آنکه آن دو نکته که مثل قطعه و مثل داغ است
در درون دستهای آنها باشد همه آن نکتها جای چشمهای آنهاست در شکم مادرهای آنها و آن نکتها
در مرفق پاهای آنها باشد جای بینیهای آنهاست که موی بر آن نمی روید و این نکته از برای نکتهٔ دیگر
سوای شترچه گردن وی درازست و سر وی از پاهای وی میگذرد در شکم مادر وی و غیر بتفصیل

واذا در باب حیوان گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی پس چون سخن باینجا کشید مناسب
صنع خدای عز و جل را در خلق انسان و حیوان بیان کنیم از امام جعفر ع پرسیدند که ملائکه افضل و
بهترند یا بنی آدم فرمود که امیر المؤمنین ع فرموده که خدای عز و جل ترکیب کرد در ملائکه عقل بی شهوت
و خواهش و ترکیب کرد در بهایم شهوت بی عقل و ترکیب کرد در بنی آدم هر دو را پس کسی که
غالب باشد عقل او بر شهوت وی بهتر از ملائکه باشد و کسی که غالب باشد شهوت او بر عقل
وی بدتر از بهایم باشد و پیغمبر ص فرموده که در بنی آدم سیصد و شصت رگ است از انجمله صد و
هشتاد رگ حرکت میکند و صد و هشتاد رگ ساکن است پس اگر متحرک ساکن بودی انسان
نخوابیدی و باقی نماندی و اگر ساکن متحرک بودی انسان نخوابیدی و هلاک شدی پس پیغمبر ص
در هر روز هر گاه صبح میشد و آفتاب بیرون می آمد میگفت که الحمد لله رب العالمین کثیرا طیبا
علی کل حال سیصد و شصت بار از برای شکر خدای و هر گاه شب میشد میگفت آنرا
سیصد و شصت بار و علی بن ابراهیم در تفسیر خود در آیه سوره حاقه که ثم لقطعنا منه الوتین گفته که
وتین رگیست در پشت که فرزند از آن میشود و امام جعفر ع فرموده که خدای سبحانه انسان را
دوازده وصل و دویست و چهل و شش استخوان و سیصد و شصت رگ آفریده پس رگها
آب میدهند همه جسد را و استخوانها نگاه میدارند رگها را و گوشت میپوشاند استخوانها را و پی
نگاه میدارد گوشت را و گردانیده است در دو دست انسان هشتاد و دو استخوان در هر دستی
چهل و یک استخوان از انجمله در کف دست سی و پنج و در ساعد دو و در بازو یکی و در کتف
سه استخوان و همچنین در کف دیگر و در پای او چهل و سه استخوان از انجمله در قدم سی و پنج و در ساق دو
و در زانو سه و در ران یکی و در سرین دو و همچنین در پای دیگر و در پشت او هجده فقره و در هر یک از
پهلوها نه ضلع و در قصبه او هشت و در سر او سی و شش و در دهن او بیست و هشت و سی و دو
گویم این حدیث از کاتبان یا راویان مغلوط است و حساب و میزان آن نیز درست نمی آید
و در حدیث امام موسی ع عنقریب خواهد آمد اکثر آنچه در این حدیث است و فوات بیست و دو
چهار کف و سی روده و هفتصد پی و دوازده عضو زیاد کرده و نیز امام جعفر ع فرموده که مداوا میکنیم
گرم را بسرد و سرد را بگرم و تر را بخشک و خشک را بتر و همه امر را بخدای باز میگذاریم و بکار میبریم

آنچه رسول خدای ص فرموده و میدانم که معده خانه درد است و پرهیز دوا است و عادت میدهیم هر بدنی را
بآنچه عادت کرده و فرا گرفته ام طب را از کتابهای طب و فرا گرفته ام آنرا الا از خدای سبحانه
آنگاه بعد از آنچه گفته فرمود که در سر شکافها است جهت آنکه مجوف هر گاه بی فاصله باشد صداع
سرعت میکند بآن و هر گاه صاحب فاصلها باشد صداع از آن دورتر است و موی بر بالای
قرار داده شده تا برسانیدن آن روغنها بدماغ رسد و از اطراف موی بخار از سر بیرون رود
و گرما و سرما که بر سر وارد میشوند وارد نشوند و پیشانی از موی خالی شده جهت آنکه پیشانی جای نگاه
نور است بدو چشم و در پیشانی خطها قرار داده شده تا نگاه دارد از چشم عرقی را که از سر می آید
بقدری که انسان آنرا از خود دور گرداند مثل نهرها در زمین که نگاه میدارند آبها را و دو ابرو بالای
دو چشم قرار داده شده تا وارد سازند بر دو چشم از نور بقدری که کافی باشد نبینی که کسی که
نور بروی غلبه کند دست خود را برابر دو چشم میدارد تا وارد شود نور بر دو چشم بقدری که آنها را
کافی باشد از نور و بینی در میان دو چشم قرار داده شده از برای آنکه قسمت کند نور را بر دو
حصه بهر چشمی مساوی و چشم جهت آن مثل موزه و در نسخه مثل لوزینه مثل بادام شده که میل در آن
روان گردد با دوا و درد را از چشم بیرون آرد و اگر چشم مربع یا مدور بودی میل در آن روان نشدی
و دوا بچشم نرسیدی و درد از آن بیرون نرفتی و جهت آن سوراخ بینی در پایین بینی قرار داده شده
که دردهایی که از دماغ فرود می آید از آنجا فرود آید و بویها بمشام بالا رود و اگر در بالای بینی بودی
درد فرود نیامدی و بوی نشنیدی و سبال و لب جهت آن در بالای دهن قرار داده شده
که نگاه دارند از دهن آنچه را که از دماغ فرود می آید تا مکدر نشود بر انسان خوردنی و آشامیدنی
وی پس آنرا از خود دور کند و ریش از برای مردان جهت آن قرار داده شده که مستغنی گردد
از کشف روی در حالتی که نگاه کنند و تا دانسته شود بآن مرد از زن و جهت آن دندانهای
پیش تند قرار داده شده که گزیدن بآنها واقع میشود و جهت آن دندانهای عقب عریض قرار داده
که آسیا کردن و خاییدن بآنها واقع میشود و دندان ناب دراز است جهت آنکه دندانها سخت و
محکم شوند مثل ستونها در عمارت و دو کف دست از موی خالی شده جهت آنکه دست مالیدن
بآنها واقع میشود پس اگر موی در آن بودی انسان در نیافتی و ادراک نکردی چیزی را که مقابل

گردی و دست پلیدی و ناخن و موی از جهت فنا شد جهت آنکه دراز شدن آنها چرک و کثافت
و قبیح و کوتاهی آنها خوبست پس اگر درانها حیوة بودی انسان بچیدن آنها دردناک گشتی و
دل مثل دانه صنوبر شد جهت آنکه نگونست و سر آن باریک گردانیده شد از برای آنکه
در شش داخل شده از برودت و سردی شش ترویح یابد تا بحرارت دل دماغ نسوزد و
و شش دو قطعه شد از برای آنکه داخل شود دل در شکنهای شش و از ان بحرکت آن ترویح یابد
و میان جگر بلند و برآمده شد از برای آنکه گران کند معده را و واقع شود جگر بر معده پس
بفشارد جگر معده را پس بیرون رود آنچه در معده است از بخار و گردانیده شد گرده مثل دانه
لوبیا جهت آنکه بر آنست ریختنگاه منی نقطه بعد از نقطه پس اگر مربع یا مدور بودی نطفه حبس شدی
و در نسخه نقطه اولین حبس کردی نقطه دوم را پس آدمی از بیرون آمدن نطفه لذت نیافتی
چه منی از استخوانهای پشت بسوی گرده فرود می آید پس گرده مثل کرم بهم می آید و پس میشود
و می اندازد منی را اولاً و ثانیاً بمثانه مثل گلوله از کمان گروهه و گردانیده شد نه شدن
زانو بعقب جهت آنکه انسان بسوی برابر خود براه میرود پس حرکتها معتدل شود و اگر چنان
نبودی در رفتار بیفتادی و گردانیده شد قدم چنانکه پیش و پس آن بزمین رسد و باطن
آن بزمین نرسد جهت آنکه هرگاه چیزی همگی و تمام بر زمین آید سنگین میشود مثل سنگ آسیا
و اگر پهلوی آن بزمین آید طفل آنرا می اندازد و اگر روی آن بزمین آید دشوار میشود نقل آن
بر مردان گفتند این علم ترا از کجاست فرمود که فرا گرفته ام آنرا از پدران خود عم و ایشان از محمد ص
و او از جبرئیل ع و او از رب العالمین جل جلاله که آفریده است جسدها و روحها را و هم آنجناب
فرمود که در کف دست موی نمیروید و در پشت دست میروید و آن دو علت دارد یکی جهت آنکه
مردم میدانند که زمینی که لگدکوب میشود و بسیار بر بالای آن راه میروند چیزی در ان نمیروید و
یکی دیگر جهت آنکه کف دست از جمله چیزهایست که ملاقات میکند بچیزها پس اگر موی در کف رسته شد
نا نرمی را از زبری در نیافتی و موی مانع وی شود از وجه چیزها و نیافت بقای خلق الا بآنکه او
و هم آنجناب فرموده که آفرید خدای دو چشم را دو پیه پس گردانید آنها را دو پیه شور و قرار داد
شوری را در آنها از روی منتی بر فرزند آدم و اگر شوری آنها نبودی که گداختی و هر چه در آنها افتاد

از کثف

از کثافت آنها را که چرک و شوری بیرون می افکند هر چه را که بر چشم می افتد از کثافت و
تلخ گردانید تلخی را در دو گوش از برای آنکه آن تلخی پرده و حجاب شد از برای دماغ پس آنها را
تلخ قرار داد از روی منتی بر فرزند آدم تا هر چه در آنها داخل شود بمیرد پس جانوری که بگوش افتد
طلب بیرون رفتن میکند و اگر چنان نبودی جانوران هجوم کردندی و بدماغ رسیدندی و دماغ
او را خوردندی و هوام و جانوران فرزند آدم را کشتندی جهت آنکه علاج گوشها ممتنع است
و گردانید آب را در دو سوراخ بینی تا از جهت آب نفس بالا رود و فرود آید و از ان بوی خوب را
از بوی بد دریابد و در دو سوراخ بینی سردی قرار داد از برای آنکه آن سردی حجاب و پرده باشد
از برای دماغ پس گردانید بینی را سرد و آب ریزنده تا دردی را که در سر باشد بیرون کند و اگر
چنان نبودی دماغ سنگین شدی و کرم در ان افتادی و اگر برودت آنچه در بینی است و نگهداشتن
آن دماغ را نبودی دماغ از حرارت خود فرو ریختی و گردانید خدای عز و جل خوشگواری را در دو لب
و بروایتی در آب دهن و بروایت دیگر در دهن از روی منتی از خدای عز و جل بر فرزند آدم پس
خوشگوار قرار داد تا فرزند آدم خوشگواری آب دهن و لذت خوردنی و آشامیدنی و طعم آنها را
و طعم شیرین و تلخ را دریابد تا تمیز کند آن میان خوردنیها و در نسخه آشامیدنیها و امام موسی ع فرمود
که خدای دو عالم متصل بیکدیگر آفریده عالم بالا و عالم پایین و هر دو عالم را در فرزند آدم ترکیب کرد
پس سر فرزند آدم را محدب و میان بلند مدور مثل قبه فلک آفرید و موی او را مثل عدد ستارگان
و دو چشم او را مثل آفتاب و ماه و دو سوراخ بینی او را مثل شمال و جنوب و دو گوش او را مثل مشرق و
مغرب و گردانید نگاه او را مثل برق و کلام و سخن او را مثل رعد و رفتار او را مثل رفتار ستارگان
و نشستن او را مثل شرف ستارگان و فقره و هبوط او را مثل هبوط ستارگان و مرگ او را مثل
احتراق ستارگان و آفرید در پشت او بیست و چهار فقره استخوان مثل عدد ساعتهای شب و روز
گوییم در حدیث امام جعفر هجده استخوان بود چنانچه گذشت و آفرید از برای او سی روده مثل عدد ماه
که سی روز است و آفرید از برای او دوازده وصل مثل عدد سال که دوازده ماه است و آفرید از برای او
سیصد و شصت رگ مثل عدد سال که سیصد و شصت روز است و آفرید از برای او
و دوازده عضو و آن مقدار ماندن طفل است در شکم مادر گوییم گویا مراد آبستنی شتر و بعضی حیوانات باشد

و آن اگر حل است و خبر کرد او را از چهار آب پس آفرید آب شور را در دو چشم او که اشکها در گرما
نگدازند و در سرما یخ نبندند و آفرید آب تلخ را در دو گوش او تا جانوران بگوش نزدیک نروند
و آفرید منی را در پشت او تا زنان باو نزدیک نشوند گویم گویا مراد افراط حرص است باشد
و آفرید آب خوشگوار را در زبان او پس آدم گواهی داد که نیست خدائی الا خدا گویم یعنی خون
بدایع خلقت خود را دید و آفرید او را بنفس و جسد و روح پس روح اوست که جدا نمیشود از او
الا بجدا اید از دنیا و نفس اوست که بآن خوابها می‌بیند و جسم اوست که میپوسد و بخاک بر میگردد
و امام جعفر ع فرموده که چرا این نیست که انسان میخورد و می‌آشامد با آتش و می‌بیند و کار میکند بنور
و میشنود و بوی میکشد بباد و درمی‌یابد خوردنی و آشامیدنی را بآب و فرمود آنچه فرمود تا آنکه
گفت که انسان آفریده شده از کار دنیا و کار آخرت پس هرگاه جمع کند خدای میان این دو میگردد
حیوة او در زمین جهت آنکه فرود آمده است از کار آسمان بسوی دنیا پس هرگاه جدا افکند میان آن دو
میگردد آن جدائی مرگ که رد کرده میشود کار آخرت بسوی آسمان پس حیوة در زمین و مرگ در آسمان
باشد و آنست که جدائی افکنده میشود میان ارواح و جسد پس رد کرده میشود روح و نور بجد
اولین و وا گذاشته میشود جسد جهت آنکه آن از کار دنیاست و چرا این نیست که فاسد میشود جسد
در دنیا جهت آنکه باد بخود بر میچیند آب را پس خشک میشود و گل باقی میماند پس میگردد استخوان
و میپوسد و باز میگردند هر یک بجوهر اولین خود و حرکت میکند روح بنفس مثل حرکت آن
و هم آنجناب فرموده که اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود پس گفت که خلقتنی من نار و خلقته من طین
یعنی آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را یعنی آدم را از گل و اگر ابلیس میدانست آنچه را که خدا در آدم
فخر نمیکرد بعد از آن فرمود که خدای عز و جل آفرید فرشتگان را از نور و آفرید جان را از آتش و آفرید
جنی را که صنفی از جان بودند از باد و آفرید جنی را که صنفی از جن بودند از آب و آفرید آدم را از
گل بعد از آن جاری ساخت در آدم نور و آتش و باد و آب را پس بنور دید و تعقل کرد و فهمید و
بآتش خورد و آشامید و اگر آتش در معده نبودی معده خوردنی را آسیا نکردی و اگر باد در جوف
و درون آدم نبودی که آتش معده را برافروزد و زبانه کشی کند شعله و سوز زبانه کشی نشدی و اگر آب
در جوف و درون آدم نبودی که آتش معده را خاموش کند آتش جوف و درون آدم را بسوزانیدی

پس

پس جمع کرد خدای در آدم پنج خصلت را و در ابلیس یک خصلت بود پس فخر کرد بآدم و هم آنجناب
فرموده که چیزهای مختلف ظاهر است و شناخته نمیشود الا بچهار چیز پس بچگانه نظر کردن چشم و شنیدن
گوش و بوییدن نسیم و ذائقه دهن و کلیه جوارح و اعضاء و هم آنجناب در کتاب توحید مفضل
بر ابن ابی العوجا و یاران او و ملحدان و آنانکه اعتقاد ایشان آن بود که چیزها باهمال اند و صنع و
تقدیری در چیزها و صانع و آفریدگاری و تدبیرکننده نیست بلکه چیزها خود بخود بهم میرسند و بدون
تدبیرکننده رد کرده میفرماید که ای مفضل ابتدا میکنیم بذکر خلق انسان پس باین عبرت گیر
پس اول آن چیزیست که تدبیر کرده میشود بآن طفل در رحم که وی پنهانست در سه تاریکی تاریکی
شکم و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه یعنی پوستی که طفل در آن بود بحیثیتی که حیله و چاره نیست نزد
او در طلب غذایی و نه در دفع اذیتی و نه در جلب منفعتی و نه در دفع مضرتی پس جاری میشود
بسوی او از خون حیض چیزی که آنرا غذا کند چنانچه گیاه آب را غذا میکند پس همیشه غذای او است
تا آنکه هرگاه خلقت او کامل و بدن او مستحکم و پوست او قوی شود بر ملاقات هوا و چشم او
بر ملاقات روشنی و ضیا هیجان کند و زور آورد درد زادن بمادر او پس از جا در آرد آن
درد طفل را از جا در آوردن سختی و عنف و تعدی فرماید او را تا آنکه متولد شود و چون متولد گردد
منصرف شود و باز گردد چیزی که آنرا غذا میکرد از خونها در خود به پستانهای او و منقلب گردد
مزه و رنگ آن بطعمی دیگر از غذا که موافقت آن طفل متولد شده بیشتر از خون است پس
برسد آن بوی در وقت حاجت او بدان و در هنگامی که متولد میشود لبهای خود را
میمالد و حرکت میدهد لبها را از برای طلب و خواهش شیر دادن پس می یابد او پستانهای
مادر را مثل دو مطهره آویخته از برای حاجت خود پس همیشه غذا می یابد بشیر مادام که او
رطب و تر و رودهای او رقیق و نازک و اعضاء او نرم است تا آنکه هرگاه حرکت کند و
محتاج بغذایی شود که در آن صلابت و سختی باشد تا بدن او سختی و قوت یابد بیرون آیند از
برای او آسیاها از دندانها تا بخاید بآن خوردنیها او نرم و سهل و آسان باشد گوارا کردن آن
پس همیشه چنان باشد تا آنکه بالغ شود و مرد باشد موی در روی او روید و علامت و عزت
مردی باشد که بآن بیرون میرود از حد کودکی و مشابهت زنان و اگر زن باشد روی او از موی

هرگاه بالغ شود صح

پاک ماند تا باقی ماند از برای او سبب تازه رویی که بحرکت در می آرد مرد را از برای چه در سبب دوام
نسل و بقاء آن ای مفضل عبرت بگیر در آنچه تدبیر کرده میشود با آن انسان در این احوال مختلف آیا
می بینی و میدانی که ممکن نیست که باهمال بوده آیا می بینی و میدانی که اگر آن خون بسوی پستانها نمی رفتی
که در زهدان بود جاری نگردیدی نه که عنقریب پژمرده و خشک شدی چنانچه درخت هرگاه
آب نیابد بخشکد و اگر در وقت استحکام او درد زادن او را از جای در نیاوردی نه که عنقریب
در زهدان باقی ماندی مثل کسی که زنده بگور کرده باشند و اگر با ولادت او شیر با وی موافقت
نداشتی نه که عنقریب از گرسنگی مردی یا غذا خود کردی غذایی را که ملایم او نبودی و بدن او
بآن اصلاح نیافتی و اگر در وقت خود دندانها بروی نرستی نه که عنقریب خائیدن خوردنی و
گوارا کردن آن بروی ممتنع گشتی یا قیام فرمودی او را بشیر خوردن پس بدن او سخت و
قوی نگشتی و صلاحیت کاری نداشتی بعد از آن مادر او از تربیت غیر خود از اولاد خود
مشغول گشتی و اگر در وقت خود موی در روی او نرستی نه که عنقریب بهیئت کودکان و زنان
باقی ماندی پس از برای خود جلالتی و وقاری ندیدی مفضل گوید گفتم یا مولا دیده ام کسی را که
باقی میماند بر حالت خود و موی در روی او نمیروید و اگر چه از طفولیت بحد بزرگی رسیده باشد
فرمود که آن بسبب گناهی است که پیش از آن کرده و خدای ظلم کننده نیست بر بندگان که هم
چنانکه در سوره آل عمران و انفال فرموده که ذلک بما قدمت ایدیکم وان الله لیس بظلام للعبید
پس کیست آنکه انتظار میفرماید آن طفل را تا آنکه میرساند او را بهر چیزی از این حاجتها الا آنکس
که ابداع کرده است او را خلق بعد از آنکه نبود و بعد از آن و متکفل است او را بمصلحت خود بعد از آنکه
شد پس اگر اهمال مثل این تدبیر بعمل می آرد واجب میشود که عمد و قصد و تقدیر خطا و محال
بعمل آرند چه آنکه عمد و تقدیر ضد اهمال اند و این سخن رسوا و جهل و نادانی است از گوینده
این سخن چه آنکه اهمال صواب بعمل نمی آرد و ضدیت نظام بعمل نمی آرد بلند است شأن خدا
از آنچه ملحدان میگویند بلندی عظیمی و اگر طفل صاحب فهم عاقل متولد شدی در وقت تولد عالم را
نشناختی و هرگاه دیدی چیزی را که نشناختی و چیزی بروی وارد شدی که مثل آنرا ندیده بود
از اختلاف صورتهای عالم و مرغان و بهایم و غیر آنها از آنچه ساعت بساعت و روز بروز

مشاهده کردی حیران و عقل و سرگردان ماندی عنقریب مثل کسی که اسیر شده از بلدی به بلدی
و عاقل است مثل واله حیران میباشد بزودی سخن یاد نمیگیرد و قبول ادب نمیکند هیچ کسی که
در کودکی و غیر عاقل اسیر شده باشد بزودی سخن یاد میگیرد و قبول ادب میکند بعد از آن اگر
عاقل متولد شدی خواری و نقصی یافتی هرگاه خود را دیدی که بغل برداشته و شیر داده و
بکهنها بسته و در گهواره آرامیده میشود چه در هنگامی که متولد میشود جهت نزاکت بدن و رطوبت
از این همه مستغنی نیست بعد از آن یافت نمیشد از برای او از شیرینی و وقع در دلها آنچه یافت
میشود از برای طفل پس بدنیا می آید کودکی غافل از آنچه اهل او در آنند پس ملاقات او و دفع
میشود بذهن ضعیفی و معرفت ناقصی بعد از آن زیاد میشود معرفت او اندک اندک و چیزی بعد از
چیزی و حالی بعد از حالی تا آنکه بچیزها الفت میگیرد و عادت میکند و بر آنها استمرار می یابد پس
بیرون می آید از حد تأمل و حیرت در آنها بحد تصرف و اضطراب در معاش بعقل و حیله و چاره
خود و بحد عبرت گرفتن و طاعت کردن و سهو و غفلت و معصیت و در این وجههای دیگر نیز
چه اگر بعقل تام و مستقل بنفس خود متولد شدی حلاوت شیرینی تربیت اطفال آنچه از برای
پدر و مادر از مصلحت در اشتغال بفرزند مقدر گشته و آنچه از برای پدران بر فرزندان از
مکافات نیکویی و مهربانی بر ایشان در وقت حاجت ایشان بآن از فرزندان واجب گردیده
برطرف شدی و از میان رفتی بعد از آن فرزندان با پدران خود و پدران با فرزندان خود الفت
نگرفتندی چه آنکه اولاد از تربیت و محافظت پدران مستغنی بودند پس در هنگامی که متولد
شدندی از پدران متفرق گشتندی پس آدمی پدر و مادر خود را نشناختی و از نکاح مادر و خواهر
و محرمهای خود ابا و امتناع نکردی چه آنکه ایشان را نشناختی و اگر طفل از شکم مادر صاحب عقل
بیرون آمدی کمترین قباحت بلکه شنیعتر و عظیمتر و رسواتر و قبیحتر و کریه‌تر چیزی که دیدنی بود
این بودی که از مادر در آنچه را که دیدن او از برای وی حلال و خوب نبود که میدیدی گویم یعنی
عورت مادر را دیدی آیا پس نمی بینی که هر چیز از خلقت چگونه بر پای داشته شده است در نهایت
صواب و خطا بودن از خطاء دقیق و بزرگ ای مفضل بدان منفعتی را که از برای اطفال است
در گریه ایشان و بدان که در دماغهای اطفال رطوبتی هست که اگر در دماغهای آنها باقی ماند احداث

حادثات بزرگ و علتهای عظیم میکند از کوری و غیر آن پس گریه آن رطوبت را از سرهای
ایشان روان میکند و آن در بدنهای ایشان صحت و در چشمهای ایشان سلامت بار می آرد
پس نه که جایز و روا است که طفل بگریه نفع یابد و پدر و مادر او آنرا نمیدانند و بداند و علاج
میکوشند که او را از گریه ساکت کنند و در امور قصد رضای او میکنند تا گریه نکند و نمیدانند که
صلاح در گریه او بیشتر و عاقبت آن بهتر است پس همچنین جایز است که در بسیاری از چیزها
نفعها باشد که آنانکه باهمال قایلند نمیدانند و اگر آنرا دانستندی حکم نکردندی بر چیزی و
نگفتندی که منفعت در آن نیست چه آنکه ایشان آنرا و سببی را که در آنست نمیدانند و
هرچه منکران آنرا نمیدانند عارفان میدانند و بسیاری از آنچه علم خلایق از آن کوتاه است علم
خالق جل قدسه بآن محیط است اما آنچه از آب دهن از دهان اطفال روان میشود در آنست بیرون
رفتن رطوبتی که اگر در بدنهای ایشان باقی ماندی احداث امور عظیمه بضرر ایشان کردی چنانکه
کسی را که رطوبت برو غالب گشته که بیرون میبرد او را آن رطوبت بحد بلاهت و دیوانگی
و برهم خوردن عقل و غیر آنها از مرضهای تلف کننده مثل فالج و لقوه و شبیه آنها پس خدای
چنان صنع کرده که آن رطوبت در کودکی ایشان از دهنهای ایشان روان گردد چه از برای ایشان
صحت در بزرگی ایشان پس تفضل کرده است خدای بر خلق خود بآنچه ندانسته اند آنرا و نظر و اعتقاد
و محافظت کرده است ایشانرا بچیزی که نشناخته اند آنرا و اگر نعمتهای او را بر خود دانستندی
آن دانا ایشانرا از نهایت براهی در معصیت او مشغول داشتی پس پاک است خدای
بزرگ و کامل است نعمت او بر مستحقان نعمت و غیر ایشان از خلق او و بلند است شأن خدای
از آنچه اهل بطلان میگویند بلندی بس عظیم ای مفضل اکنون بنگر که چگونه قرار داده شده است آلتهای
مباشرت در مرد و زن بحالی بر نحوی که هم شکلند آنها پس قرار داده شده است از برای مرد
بلند شونده که کشیده میشود تا آنکه نطفه بزهدان رسد چه آنکه محتاج است بآنکه آب خود را در رحم
بریزد و آفریده شده است از برای زن ظرفی صاحب قعر که بحالی دو آب را فرو گیرد و فرزند را بردارد
و از برای او وسعت داشته باشد و محافظت او کند تا آنکه فرزند استحکام یابد آیا نیست آن
از حکیم لطیف سبحانه و تعالی ای مفضل فکر کن در جمیع اعضای بدن و تدبیر هر یک از آنها از برای

حاجت پس دو دست از برای علاج و چاره است و دو پای از برای رفتن و دو چشم از برای
هدایت کردن و دهن از برای غذا خوردن و معده از برای هضم کردن و جگر از برای خالص کردن
و منفذها و سوراخها از برای بردن فضلها و وعاها و ظرفها از برای برداشتن آن فضلها و فرج
از برای برپای داشتن نسل و همچنین جمیع اعضا هرگاه در آنها تأمل کنی و فکر و نظر خود در کار
فرمایی می یابی هر چیزی از آنها را که مقدر شده است از برای چیزی بر نهج صواب و حکمت
مفضل گوید گفتم یا مولی قومی ادعا میکنند و معتقد ایشان است که این از فعل طبیعت است
که از ایشان بپرس از این طبیعت که آیا آن چیزیست که آنرا علمی و قدرتی هست بر مثل این افعال
یا نیست چنان پس اگر واجب سازند از برای او علم و قدرت پس چه چیز منع میکند ایشانرا
از اثبات خالق چه این صنعت اوست و اگر ادعا کنند که طبیعت این افعال را بدون
علمی و قصدی میکند و حال آنکه در افعال وی است آنچه می بینی آنرا از صواب و حکمت دانسته
میشود که این فعل از خالق حکیم است و آنچه که آنرا طبیعت نامیده اند آن سنتی است جاری
در خلق خدای بر نحوی که جاری گردانیده آن سنت را بر آن نحو گوییم بدلیل آنچه اکنون مذکور شد
که اگر اهمال این تدبیر بعمل می آرد واجب میشود که عمد و قصد و تقدیر خطا و محال بعمل آورند
چه آنکه عمد و تقدیر ضد اهمالند و این سخن رسوایی و جهل و نادانی است از گوینده این سخن
چه آنکه اهمال صواب بعمل نمی آرد و ضدیت نظام بعمل نمی آرد و گویا امام ع ذکر آن در مقام
جهت فرار از تکرار ننموده ای مفضل فکر کن در رسیدن غذا به بدن و آنچه در آنست از تدبیر چه خورده میشود
بمعده میرود پس معده آنرا میپزد و صاف آنرا بجگر میفرستد در رگهای باریک و شبکه ها
که در آنست و گردانیده شده است آنها مثل صافی از برای غذا تا نرسد بجگر از غذا چیزی
که بدرد آورد جگر را چه آنکه جگر رقیق و نازک است و یارای تحمل چیزهای عنیف ندارد بعد از آن
جگر آنرا قبول میکند و استحاله میفرماید آنرا بلطف تدبیر بخون و میفرستد آنرا بجانب بدن در مجاریها
که مهیا شده است از برای آن بمنزله مجاریها که مهیا شده است از برای آب تا آنکه مطرد دوان شود
یکجا بگردد و در همه زمین و نفوذ کند و فرو رود و آنچه بیرون می آید از آب از کثافت و فضلها
در جایی که فاضلات با آنجا ریخته بزمین فرو میرود یا در آنجا جمع میشود که آنجا مهیا شده است

از برای آن پس از آن خون آنچه از جنس مرهٔ صفراست گوییم یعنی مرهٔ زرد و مره مجرای است
از مجراهای بدن بزهره جاری میشود و آنچه از جنس سوداست بسپرز جاری میگردد و آنچه از تری
و رطوبت است بمثانه جاری میگردد پس تأمل کن حکمت و محکمی تدبیر را در ترکیب بدن و
گذاشتن این اعضا در جاهای خود و تهیهٔ این وعاها و ظرفها در آن تا آن فضلات را بردارد
تا در بدن منتشر نگردد که بدن را سقیم و بیمار و نزار کند تبارک الله از بهترین تقدیر و محکم‌ترین
تدبیر و حمد و شکر خدا را چنانکه او اهل و مستحق آنست مفضل گفت وصف کن از برای من
نشو و نمای بدنها و نمو آنها را حالا بعد از حالا تا آنکه بتمام و کمال رسد فرمود که اول آن تصویر
طفل است در زهدان جائیکه نمی بیند او را چشمی و نمیگیرد او را دستی و تدبیر او میکند تا آنکه
بیرون می آید مستوی الخلقه وفا بجمیع آنچه قوام و صلاح او در آنست کرده از احشا و جوارح
و اعضا و کارکنان تا آنچه در ترکیب اعضا او است از استخوانها و گوشت و پیه و مغز و پیها
و رگها و غضروفها گوییم غضروف استخوان نرم است که بتوان خایید و غیر آن گوش و
گوشت بینی پس هرگاه بیرون آید بعالم می بینی که چگونه بجمیع اعضا نمو میکند و در ثابت
بر یک شکل و هیئتی زیاد و کم نمیشود تا برسد بنهایت و منتهای خود یعنی بحد بلوغ اگر عمر او
با استیفای مدت زندگانی او پیش از آن شد آیا نیست این الا از تدبیر لطیف و حکمت
ای مفضل نظر کن بانچه اختصاص داده شده است انسان بآن در خلقت از روی شرف و
فضیلت و زیادتی دادن بر بهایم چه وی آفریده شده است در ایستادن راست و در نشستن
مستوی و درست تا روی بچیزها کند بیدن و دستها و جوارح و اعضا را خود و ممکن باشد
او را علاج و چاره و عمل با آنها پس اگر مثل چارپا بر روی افکنده بودی استطاعت و توانائی
آن نداشتی که کاری از کارها کند ای مفضل اکنون بنگر باین حواس که اختصاص یافته است
بان انسان در خلقت و شرف یافته است بان بر غیر خود که چگونه قرار داده شده است دو چشم
در سر مثل چراغها بر بالای منارها تا ممکن باشد او را مطالعه و دیدن چیزها و قرار داده نشده است در
اعضائیکه در زیر اند مثل دو دست و دو پای که آفتها بچشم رسد و از مباشر شدن عملها و
کارها و حرکت چیزی بان رسد که آنرا علیل و معطل و در آن اثر و از آن کم کند و نه در اعضائیکه

که در

که در میان بدن اند مثل شکم و پشت تا گردانیدن و اطلاع و نظر کردن آن بکار چیزها دشوار
شود پس چون نبود از برای چشم در چیزی از این اعضا جائی سر بلندترین جاها بود از برای
حواس و آن بمنزلهٔ صومعه است پس پنج حس که پنج چیز را ملاقات کنند مقرر شد تا چیزی
از محسوسات این پنج حس را فوت نکند پس چشم آفریده شد تا ادراک کند رنگها را
پس اگر رنگها بودی و چشمی نبودی که آنرا ادراک کند در رنگها منفعتی نبودی و گوش آفریده شد
تا ادراک کند صداها را پس اگر صداها بودی و گوشی نبودی که آنها را ادراک کند در صداها منفعتی
نبودی و همچنین سایر حواس بعد از آن این معنی بهمین نحو باز میگردد پس اگر چشمی بودی در رنگها نبودی
چشم را معنی نبودی و اگر گوش بودی و صداها نبودی از برای گوش جائی نبودی پس
بنگر که چگونه تقدیر شده بیکدیگر التقا یافته اند و مقرر شده است از برای هر حسی محسوسی که
کار کند در آن و از برای هر محسوسی حسی که دریابد آنرا و با وجود این در میان حواس و محسوسات
چیزهای در میان در آمده مقرر گشته که تمام نمی یابد بآنها مثل روشنی و هوا که اگر روشنی نبودی
که رنگ را از برای چشم ظاهر کردی چشم ادراک رنگ نکردی و اگر هوا نبودی که صدا را
بگوش رسانیدی گوش ادراک صدا نکردی پس آیا بر کسی که نظر و فکر صحیح داشته باشد و فکر
خود را بکار برد مخفی میماند که مثل آنچه وصف کردم از تهیه و تمهید حواس و محسوسات که
با یکدیگر التقا یافته اند و تهیهٔ چیزهای دیگر که بآنها تمام می یابد حواس نمی باشد الا بعمد و قصد
و تقدیری از لطیف خبیری ای مفضل فکر کن در بارهٔ کسی از مردم که چشم نداشته باشد و
آنچه شامل او میگردد از خلل در امور او چه وی جای قدم خود را نمی بیند و برابر خود را نمی بیند
و فرق نمیکند میان رنگها و میان منظر خوب و قبیح و اگر بر گودی افتد و اگر دشمنی با شمشیر قصد او
نماید نمی بیند راهی ندارد با آنکه کاری کند از صنعتها مثل کتابت و سوداگری و زرگری تا آنکه
اگر نه نفاذ ذهن او بودی بمنزلهٔ سنگ افتاده بودی و همچنان کسی که گوش نداشته باشد
اختلال می یابد در بسیاری از امور چه روح خطاب و محاوره از او مفقود و لذت صداها
و لحنها که آدمی را بطرب می آرد از او معدوم و تعب عظیم شود بر مردم در محاوره و گفتگو
با او و تا آنکه دلتنگ شوند بآن و نمیشنود چیزی از خبرها و سخنان مردم تا آنکه مثل غایب میشود

صداها ص

حواس الا ص

وحال آنکه چنین است و مثل میت میشود و حال آنکه زنده است و اما کسی که عقل نداشته باشد
ملحق میگردد بمنزله و مرتبه بهایم بلکه ضعیف اند بسیاری را از آنچه بهایم بآن هدایت می یابند
آیا پس نمی بینی که چگونه اعضا و جوارح و عقل و سایر خصالها که بآنست صلاح انسان و خصالها
که اگر چیزی از آنها را نداشته باشد عظیم میشود آنچه شامل او میشود در آن از خلل و الم و رسا
شده است خلقت او بتمامی تا آنکه چیزی از آنها را فوت نکنند پس چرا چنین شده است الا
جهت آنکه بعلم و تقدیر آفریده شده مفضل گوید گفتم پس چرا بعضی مردم فوت کرده اند چیزی
ازین جوارح و اعضا را و شامل ایشان شده است در آن باب مثل آنچه وصف کردی یا مولای
فرمود که آن از برای تادیب و موعظه و پند است کسی را که آن بوی واقع شده و غیر او را
بسبب او چنانچه پادشاهان گاه تادیب میکنند مردم را از برای عقوبت و موعظه پس جحود
و انکار نمیکنند مردم آنرا بر پادشاهان بلکه خوب و صواب میشمارند از رأی و تدبیر ایشان
بعد از آن آنانکه این بلاها بایشان نازل گشته از برای ایشانست ثواب بعد از مرگ اگر شکر
و توبه و انابت کنند بحدی که کوچک و سهل میشمارند با آن ثواب آنچه را که شامل ایشان
شده است از آن بلاها تا آنکه اگر مختار ساختندی بعد از مرگ ایشان را اختیار کردندی که باز
گردانیده شوند بآن بلاها تا ثواب ایشان زیاده شدی ای مفضل فکر کن در اعضایی که طاق و
جفت آفریده شده اند و آنچه در آنست از حکمت و تقدیر و صواب در تدبیر ای مفضل سر از آنجا
که طاق آفریده شده و صلاح انسان در آن نیست که زیاده از یکی باشد نمی بینی که اگر بر سر انسان
سر دیگر اضافه شدی بروی گران گشتی بدون احتیاجی بآن جهت آنکه حواسی که انسان محتاج آنست
در یک سر مجتمع گشته بعد از آن اگر او را دو سر بودی انسان بدو قسم منقسم گشتی پس اگر از یکی
سخن گفتی آن دیگر معطل بودی بدون احتیاجی بآن و اگر از هر دو باهم یک سخن گفتی یکی زیاده
بودی بدون حاجتی بآن و اگر از یکی سخنی بغیر سخن آن دیگر گفتی شنونده در نیافتی که کدام را
اخذ کردی و اشباه این از خلطها و دو دست از آنجمله است که جفت آفریده شده و نبودی از برای
انسان خیری در آنکه او را یک دست بودی جهت آنکه آن خلل بوی رسانیدی در آنچه محتاج
بعلاج و چاره آن بودی از چیزها نمی بینی که درود گر و بنا اگر یک دست ایشان شل بودی اشتغال

و توانا نبود

و توانا نبود آن نداشتندی که علاج و چاره صنعت پیشه خود کنند و اگر بتکلف آن کار کردندی
کار را محکم نکردندی و رسا آن بر سانید کار دو دست که معاونت یکدیگر کنند نبودی ای مفضل
دراز کن فکر را در صدا و سخن و تهیه و تمهید آلتهای آن در انسان پس حنجره مثل لوله است از برای
بیرون رفتن صدا و زبان و دو لب و دندانها از برای راست و درست کردن حروف و نغمها
نمی بینی که کسی که دندانهای وی افتاده باشد سین را و کسی که لب او افتاده باشد فا را و کسی که
زبان او سنگین شده باشد را را درست نمیگوید و شبیهترین چیزی بآن نای بزرگست که بهم
نغم نای انبان پس حنجره شبیه به نای و شش شبیه خیکی است که دم در آن میدمد تا باد در آن
داخل شود و عضلها که قبض میکنند و تنگ میگیرند شش را تا صدا بیرون رود مثل انگشتانند
که تنگ میگیرند خیک را تا باد در نای جاری گردد که بهم عضله پاره گوشت باشد آمیخته است
و دو لب و دندانها که درست میکنند صدا را بحسب حروف و نغمها مثل انگشتانند که مختلف
در دهن نای نهاده میشود پس راست و درست میشود صفیر آن بحسب لحنها و اگر چه بیرون آمدن
صدا شبیه نای است بحسب دلالت و تعریف اما در حقیقت نای شبیه بیرون آمدن صدا است
که بهم نغم نای را از آن استنباط و اختراع کرده اند خبر کردم ترا از آنچه در عضلات و آلات آواز و غنا و
خوش و صنعت سخن و درست داشتن حروف و با آنچه یاد کردم از برای تو در این اعضا
دیگر هست پس حنجره از برای آنست که نسیم روان شود از آن شش پس روح دهد دل را
بتنفس دایم پی در پی که اگر حبس شدی اندک چیزی از آن انسان هلاک گشتی و بزبان چشیده و
دانسته میشود طعمها و مزها پس تمیز کرده میشود میان آنها و شناخته میشود هر یک از آنها
شیرین از تلخ و ترش از شیرین و شور از خوش خوشگوار و خوب از بد آنها و با آن است
معاونت و یاری بر گوارا کردن خوردنی و آشامیدنی و دندانها از برای خاییدن خوردنیهاست
تا آنکه نرم و سهل و هموار و آسان کنند گوارا کردن آنرا و این با آن که بهم نغم با آنچه گفته شد مثل
تکیه گاهی است از برای دو لب که نگاه میدارد آنها را از درون دهن و اعتبار کن آنرا با آنکه
می بینی که کسی که دندانهای او افتاده لب او سست و مضطرب و متحرک است و بدو لب مکیده
میشود آشامیدنی تا آنکه آنچه از آن بشکم میرود بقصد و میانه روی و قدری باشد که فرو میبرد

ترش ه

ریختنی که آشامنده باشد پر شود یا در شکم درد آورد بعد از آن دو لب مثل دریست بر دهن
منطبق گشته و بهم آمده که میکشد بدآنها را انسان هرگاه خواهد و بهم می آرد هرگاه خواهد پس
در آنچه وصف کردیم از بیان آن بود که هر یک از این عضوها میگردد و منقسم میشود بچندین وجه
از منفعتها چنانکه میگردد یک آلت در عملهای متفرق مثل تبر که استعمال میشود در درودگری
و کندن گو و غیر اینها از عملها اگر دماغ منکشف میشد و آنرا میدیدی میدیدی که بچیزها و
پردها پیچیده شده بعضی بر بالای بعضی از برای آنکه نگاهدارد آنرا از عوارض و نگاهدارد آنرا
که بجنبد و حرکت کند و کله را میدیدی بر آن بمنزله خودی بسبب آنکه نشکند دماغ را صدمه و کوفتنی که
بسا که بر سر واقع شده بعد از آن کله موی پوشیده شده تا آنکه از برای سر بمنزله پوستینی گردیده
که مینموده آنرا از شدت گرما و سرما پس کیست که دماغ را بحصار و قلعه باین محکمی نهاده
الا کسی که آنرا آفریده و چشمه حس و مستحق محافظت گردانیده با بلندی منزلت آن از بدن
و ارتفاع درجه و بزرگی مرتبه آن ای مفضل تأمل کن پلک بر چشم که چگونه مثل پرده گردیده
و جای مژگان را مثل بند صندوق و چشم را بگو فرو برده و آنرا بجا بسته پرده سایه کرده و
بر آن پرده است از موی ای مفضل کیست که غایب کرده است دل را در درون سینه و
پوشانیده است آنرا در اعه یعنی جامه بالا پوشی که آن پرده است و در حصار کرده است آنرا
باستخوانها یا که در زیر استخوانهای سینه است و آنچه بر آنست از گوشت و پی تا نرسد بان
چیزی که آنرا بدرد آورد کیست که قرار داده است در حلق دو منفذ یکی از آن دو از برای بیرون
آمدن صدا که آن حلقوم است که متصل است بشش و دیگری که منفذ غذاست و آن مری است
که متصل است بمعده که رساننده غذاست بمعده و گردانیده است حلقوم را طبقی و پوششی که
منع کند خورده شده را از آنکه برسد بشش پس بکشد کیست که گردانیده است شش را بادزن
دل که فتور و سستی و خلل نیابد تا حرارت در دل جای نگیرد که منجر بتلف گردد کیست که منفذ
گردانیده است از برای منفذهای بول و غایط بندهای صندوقی که ضبط کند آن دو را تا همیشه
جاری و روان نگردند که تعیش را بر انسان فاسد کنند پس چند امید باشد که بشمارد شمارنده
از این مقوله بلکه آنچه از آن بشمار در نمی آید و مردم آنرا نمیدانند بیشتر است کیست که گردانیده است

معده را

معده را از جنس پی محکم سخت و منعقد کرده است آنرا از برای خورده شده غلیظ کیست که
گردانیده است جگر را رقیق تنگ نرم از برای قبول کردن صاف و لطیف از غذا و هضم
کردن و قبول عمل آنچه لطیفتر است از عمل معده الا خدای قادر آیا می بینی و میدانی که
اهمال می آرد کو بهم یعنی میکند چیزی را از آن نه چنانست بلکه آن تدبیر مدبر حکیم قادری است
که عالم است بچیزها پیش از آفریدن آنها که عاجز نمیکند او را چیزی و او لطیف خبیر است
ای مفضل فکر کن که چرا گردیده است مغز رقیق تنگ نرم در لولهای استخوانها حصاری شده
آیا هست آن الا از برای آنکه محافظت آن کند چرا گردیده است خون فرو ریزنده در رگها

حصاری ه

بمنزله آب در ظرفها الا از برای آنکه ضبط کند آنرا که نریزد چرا گردیده است ناخنها بر اطراف
و سرهای انگشتان الا از برای محافظت انگشتان و یاری کردن بر عمل و کار چرا گردیده است
درون گوش بهم پیچیده مثل هیئت زندان الا از برای آنکه صدا مضطرد شود و از یکدیگر
درآید تا آنکه بگوش برسد و از برای آنکه بشکند شدت باد را که در گوش درد نیاورد چرا
بار کرده شد این گوشت بر ران و نرمه نشستگاه است الا از برای آنکه نگاهدارد او را
از زمین که الم و درد نیابد از نشستن بر زمین چنانچه الم می یابد از رفتن جسم و کمی گوشت بر کجا
میان او و زمین حایل نباشد که نگاهدارد او را از صلابت زمین کیست که گردانیده انسان را
مرد و زن الا کسی که آفریده است او را توالد و تناسل کننده و کیست که آفریده است او را توالد و
تناسل کننده الا کسی که آفریده است او را امیدوار کننده و کیست که عطا کرده است بوی آلتهای
عمل و کار الا کسی که آفریده است او را عمل و کار کننده و کیست که آفریده است او را عمل و کار کننده
الا کسی که گردانیده است او را محتاج و کیست که گردانیده است او را محتاج الا کسی که زده است او را
بحاجت و کیست که زده است او را بحاجت الا کسی که متوکل است بتعدیل و برابری اعضا و
درستی و استقامت او و کیست که اختصاص داده است او را بفهم الا کسی که واجب گردانیده
از برای او جزا را و کیست که بخشیده است باو حیله و چاره را الا کسی که مالک حول و قوت
کرده است او را و کیست که مالک حول و قوت کرده است او را الا کسی که لازم آورده
بوی حجت را کیست که کفایت مهم او میکرد مادام که نرسید باو حیله و چاره خود الا

بنهایت برسد شکر او و فکر و پیروی کن آنچه را که وصف کردم آیا می بینی و میدانی که اهمال را
چنانکه بیاید مثل این نظام و ترتیب پر نفع و بلند است شأن خدای از آنچه وصف میکنند
ای مفضل اکنون وصف کنم از برای تو دل را بدانکه در دل سوراخی است روی بجانب
سوراخی کرده که در شش است که روح میدهد دل را حتی آنکه اگر آن سوراخ مختلف و از یکدیگر
زایل و متفرق بودندی روح بدل نرسیدی و انسان هلاک گشتی آیا جایز میدارد صاحب
فکری و رویتی که اعتقاد و دعوی کند که مثل این باهمال میشود و نمی یابد گواهی از نفس خود
که انتزاع وجدان کند او را ازین سخن اگر یکی از دو تای در را بینی که بیخی در انست آیا تو هم میکنی
که بی معنی و مقصودی چنان شده بلکه بضرورت و بدیهه عقل میداند که آن ساخته شده است
که ملاقات کند و برسد بتای دیگر پس ظاهر کرده و بیرون آورده میشود آن تای دیگر تا بوده باشد
در اجتماع آنها قسمی از مصلحت و همچنین می یابی حیوان نرینه را که گویا تا بی است از جفتی مهیا
کرده شده که آن تای دیگر ماده است پس ملاقات با یکدیگر میکنند از برای آنچه در آنست از
دوام نسل و بقای آن پس از خدای هلاکت خبران و ببرد در آمدن و نیستی باد از برای
فلاسفه که ادعای چنین میکنند که از ایشان نیست چگونه کور شده است دلهای ایشان ازین خلقت عجیب
تا آنکه انکار تدبیر و عمد و قصد کرده اند در آن اگر آلت رجولیت مرد سست بودی چگونه بقعر
زهدان رسیدی تا نطفه را در آن ریختی و اگر همیشه منعوظ کرده شده بودی چگونه مرد در جامه خواب
بهر طرف گردیدی یا در میان مردم براه رفتی و حال آنکه چیزی بر پا شده در پیش روی او بودی
بعد از آن نمی باشد در آن آلت قبیح منظر بحرکت در آوردن شهوت در هر وقتی در همگی مردان و
زنان پس خدای جل شأنه مقدر فرموده است که بوده باشد آن بنحوی که ظاهر نگردد اگر آن چشم
در هر وقتی و نبوده باشد بر مردان از آن آلت مؤنتی و نهیه‌ای و تعبی بلکه مقرر گردانیده شده است
در آن قوت برخاستن و ایستادن در وقت حاجت جهت آنکه مقدر کرده است که بوده باشد در آن
دوام نسل و بقا و آن ای مفضل اکنون عبرت گیر بنعمت عظیم بر انسان در خوردن و آشامیدن
و آسان کردن بیرون رفتن کثافت و غایط آیا نمی بینی از خوب تقدیر در ساختن خانه که بیت الخلا
در پنهان ترین جایی از خانه باشد پس همچنین گردانیده است خدای سبحانه منفذ مهیا از برای خلا

از انسان

از انسان در پنهان ترین جایی از و پس نگردانیده است آنرا ظاهر از پیش او و نه منتشر شونده
از برابر او بلکه آن غایب کرده شده است در موضع آرمیده هموار از بدن که مستور و در
پرده است دو ران بران سر بهم برآورده و دو نرمه نشستگاه آنرا محجوب و در پرده میدارد
تا آنچه در آنهاست از گوشت پس پنهان میکنند آنرا و هرگاه انسان محتاج خلا شود و بآن نحو
مقرر نشیند آن منفذ آنرا می اندازد ریخته شده و تهیه کرده شده از برای سرازیر شدن
ثقل و کثافت تبارک اسم خدا که نعمتهای او ظاهر است و بشمار در نمی آید ای مفضل فکر کن
در این آسیاها که گوییم یعنی دندانها که قرار داده شده است از برای انسان پس بعضی از آنها
تند و تیزند از برای بریدن و قطع کردن خوردنها و بعضی از آنها عریض و پهن اند از برای خاییدن
و خرد و مرد کردن آن پس کم نشده است یکی از آن دو صنف جهت آنکه بهر یک آن دو صنف
محتاج است تامل کن و عبرت گیر بخوب تدبیر در آفریدن موی و ناخنها چه هر دو از جمله آنند
که دراز و بسیار میشوند تا آنکه احتیاج بتخفیف آنها میشود اولا و ثانیا پس گردانیده شده اند
آن دو بی حس تا گرفتن از آنها الم و درد بانسان نرساند و اگر چیدن موی و ناخن از جمله بودی
که از برای آن ازان الم یافته شدی انسان ازان در میان دو مکروه بودی یا هر یک ازان
دو را وانهادی تا دراز گشتی پس بروی گران شدی و اگر با الم و درد تخفیف دادی ازان
متألم گشتی مفضل گوید گفتم پس چرا گردانیده نشد خلق آنها بنحوی که زیاد نشوند که انسان
بکم کردن آنها محتاج نگردد فرمود که خدای تبارک و تعالی را در آن بر بنده نعمتهاست که نمیدانند آن
نعمتها را که شکر کنند بر آنها بدانکه المها و دردها و مرضهای بدن بیرون میرود به بیرون آمدن موی
در مسامات و سوراخهای باریک او و به بیرون آمدن ناخن در سر انگشتان او و ازین جهت
مامور گشته است انسان بنوره و تراشیدن سر و چیدن ناخنها در هر هفته تا سرعت کنند موی
و ناخنها در رستن که المها و دردها و مرضها به بیرون آمدن آن دو بیرون روند و هرگاه آن دو
دراز شوند جا میگیرند و بیرون آمدن آنها کم میشود پس حبس میشود المها و دردها و مرضها در بدن پس
احداث علتها و وجعها میکنند و با آن از بعضی مواضع که ضرر بانسان میرساند و احداث فساد
و ضرر بروی میکنند منع موی شده اگر موی در چشم رستی نه که عنقریب چشم را کور کردی

واگر در دهن رستی نه که عنقریب بر انسان خوردنی و آشامیدنی را تنگ نمودی واگر در کف دست
رویندی نه که عنقریب او را از صحت و درستی لامسه و بعضی عملها و کارها بتعویق انداختی
واگر در آلت انوثیت زن و آلت رجولیت مرد رویندی نه که عنقریب لذت مباشرت را
پریشان و فاسد کردی پس نظر کن که چگونه موی ازین جاها بیکسوی شده جهت آنکه مصلحت آن است
بعد ازان این عضوها در انسان نیست بلکه می باید آنرا در بهایم و درندگان و سایر آنچه توالد
و تناسل میکنند چه جسمهای آنها را می بینی بموی پوشیده و این مواضع را می بینی از موی
خالی باین سبب بعینه پس تأمل کن خلقت را که چگونه احتراز از وجوه خطا و مضرت میشود
و وجوه صواب و منفعت می آرد و تابعان و پیروان مانی نقاش و اشباه ایشان در
هنگامی که در عیب خلقت و عمد و قصد سعی و جهد کردند که بر زانوها یا بر عانه یا بر [illegible]
موی در آن یا فرج یا ظاهر فرج و بر دو زیر بغل میروید عیب نمودند و ندانستند که آن از رطوبتهایی
که باین مواضع ریخته موی در آنها میروید چنانچه گیاه در جایی که آب فرو میرود میروید آیا
نمی نگری باین مواضع که چه بصیر و مهیا ترند از برای قبول آن فضله که گوییم بعد آن از رطوبت
از غیر آن مواضع بعد ازان شمرده میشوند این مواضع از جمله آنچه برمیدارد انسان از مؤنه
و تهیه و تعب این بدن و تکلیفها و مشقتهای آن از برای آنچه در انست برای او از
چه اهتمام انسان بپاکیزه کردن بدن خود و گرفتن چیزیست که بلند میکند آنرا از بدن از موی
که میشکند بآن نشاط انسانرا و باز میدارد از آن شغل و مشغول میسازد وی را از بعضی آنچه
بیرون میبرد فارغ بودن وی را بسوی آن که آن شادی و بطالت است تأمل کن در آب دهن
و آنچه در انست از منفعت چه آن گردانیده شده است چنانکه جاری میشود همیشه بدهن تا
ترکند حلق و لهوات را که خشک نشود و لهذا گوشتی است مشرف بر حلق یا در میان بیخ زبان
تا آخر دل از بالای دهن که این جاها اگر خشک شود در آن هلاک انسان باشد بعد ازان اگر در
دهن تری نباشد که خوردنی را بدرون فرستد انسان استطاعت گواریدن خوردنی نمیداد او
و مشاهده شاهد این مدعاست و بدانکه رطوبت بارکش غذاست و ازین تری بموضع
دیگر میرسد از مژه که گوییم چنانکه گذشت مژه مزاجی است از مزاجهای بدن پس نباشد در آن

عیب موید ص

صلاح

صلاح تام از برای انسان و اگر مژه خشک شود انسان هلاک گردد و قومی از جاهلان و نادانان
متکلمین و ضعفاء فلاسفه بقلت تمیز و قصور علم گفته اند که اگر شکم انسان مثل قبا بودی
که طبیب هرگاه خواستی گشودی و آنچه در آن بودی دیدی و دست بدرون برده معالجه آنچه آزار دهد
علاج آن داشتی کردی نه صلاح بودی از آنکه منفعت بسته و از نظر محجوب و در پرده بودی
و دست نداشتی آنچه در آن بودی الا بدلالتهای غامض مشکل مثل دیدن بول و حرکت رگ
و آنچه شبیه آنست از آنچه در آن غلط و شبهه بسیار میشود تا آنکه بسا باشد که سبب مرگ میگردید
پس اگر این جاهلان و نادانان دانستندی که اگر انچنین بودی اولین چیزی که در آن بودی
این بودی که ترس از مرضها و مرگ از انسان ساقط گشتی و بقا را فهمیدی و دانستی
بسلامت مغرور و فریفته شدی و آنچیز او را بسرکشی و تجاوز از حد و شادی وافر بردی
بعد ازان رطوبتها باید که در شکم است ترشح کردی و فرو ریختی در نشستگاه و خوابگاه و جامه های
بدن و زینت انسانرا بلکه عیش او را فاسد کردی بعد ازان اینکه معده و جگر و دل میکنند
کارهای خود را الا بحرارت غریزی طبیعی که خدای در شکم محبس کرده پس اگر در شکم فرجه
بودی که گشوده شدی تا آنکه چشم بدیدن آن و دست بعلاج آن رسیدی سردی هوا بشکم
رسیده با حرارت غریزی ممزوج گشتی و عمل احشا باطل شدی پس در آن هلاک انسان
بودی آیا پس نمی بینی که آنچه بوجهها میرود سوای آنچه خلقت آنرا آورده خطا و فاسد است
ای مفضل فکر کن در افعال و کارهایی که مقرر گردانیده شده است در انسان از خوردن و خواب
و مباشرت و آنچه تدبیر در آنها شده چه مقرر گردانیده شده است از برای هر یک از آنها
در نفس طبیعتها محرکه و حرکت دهنده که اقتضاء آن میکند و تحریص میکند بآن پس گرسنگی
اقتضاء خورش میکند که بآن و در آنست حیوة و قوام بدن و خستگی اقتضاء خواب میکند که
در آنست راحت بدن و جمع کردن قوتها و شهوت مباشرت اقتضاء مجامعت میکند که
در آنست دوام نسل و بقاء آن و اگر انسان نخوردی و نخوابیدی بخوردن خوردنی الا از برای
معرفت او بحاجت بدن وی بآن و نیافتی در طبع خود چیزی که مضطر و حاجتمند گرداند او را
بدان سزاوار بودی که احیاناً سستی ورزیدی از آن بگرداند و کاهلی تا آنکه بدن او گداخته و

بتحلیل رفتی و ضعف و فتور یافتی پس هلاک گشتی چنانچه کسی که محتاج شود بدوا کردن بچیزی
که بدن او را باصلاح آرد پس مدافعه میکند بآن تا مؤدی سازد آن وی را بمرض و مرگ و همچنین
اگر نگردیدی و نگرایدی بخوابیدن الا بتفکر در حاجت او براحت بدن و جمع کردن قوتهای
خود امید بودی که گراند و کاهل ورزیدی از ان پس مدافعه کردی آنرا تا آنکه بدن وی لاغر گشتی
و اگر حرکت نکردی از برای مباشرت الا برغبت در فرزند دور نبودی که سستی ورزیدی
از ان تا آنکه نسل کم یا قطع شدی چه بعضی از مردم رغبت بفرزند نمیدارند و باکی از ان نمیدارند
پس نظر کن که چگونه مقرر گردانیده شده است از برای این کارها که باعث قوام و صلاح انسان
محرکی از نفس طبع که او را بحرکت در می آرد از برای آن کار و میراند او را بران کار و بدانکه
در انسان چهار قوتست قوت جاذبه که قبول غذا میکند و آنرا بمعده وارد میسازد و قوت
ممسکه که حبس میکند و نگاه میدارد خوردنی را تا آنکه طبیعت کار خود دران کند و قوت هاضمه
و آنست که آسیا میکند غذا را و صافی آنرا بیرون می آرد و در بدن ثابت میدارد و قوت
دافعه که دفع میکند آنرا و پایین میفرستد ثقل زیاده را بعد از گرفتن هاضمه حاجت خود را از ان
پس فکر کن ای مفضل در تقدیر این قوتهای چهارگانه در بدن و کارهای آنها از برای حاجت با آنها
و آنچه در انست از تدبیر و حکمت پس اگر قوت جاذبه نبودی انسان چگونه از برای طلب غذا
که قوام بدن بدانست حرکت کردی و اگر قوت ماسکه نبودی چگونه خوردنی در شکم نگاه داشته
گردی تا آنکه معده آنرا هضم نمودی و اگر قوت هاضمه نبودی چگونه غذا نضج یافتی و تنقیه شدی
تا آنکه خالص گردی صافی را که بدن غذا و ساخته حل خود میکند و اگر قوت دافعه نبودی چگونه
ثقلی که هاضمه مختلف میسازد و واپس میگذارد دفع شدی و اولا و ثانیا بیرون آمدی آیا
می بینی که خدای سبحانه بصنع لطیف و حسن تقدیر خود چگونه موکل ساخته است این قوتها را
ببدن و قیام بآنچه درانست صلاح بدن درین باب مثال برای تو آورم بدن بمنزلهٔ خانهٔ پادشاه است
و او را حشم و خدم و قیام نمایندگان با امور دران خانه هست که موکلند بآن خانه یکی از برای
و رسیدن بکارهای حشم و وارد ساختن حاجتها بر ایشان و دیگری از برای گرفتن آنچه وارد
میشود و بخزانه نهادن تا آنکه علاج و چاره و مهیا شود و دیگری از برای علاج و تهیه و متفرق

ساختن آنچه وارد گشته گوییم یعنی بخزانه و دیگری از برای پاکیزه کردن آنچه دران هست از قذرها
و کثافتها و بیرون بردن آن از ان سرا پس پادشاه درین مثال آفریدگار حکیم است که پادشاه
عالمیانست و خانه بدن و حشم اعضا و قیام دارندگان باموراین چهار قوتست و شاید
که رأی تو این باشد که بعد از آنچه وصف کردم ذکر این چهار قوت و کارهای آنها زیاده بود
و آنچه یاد کردم ازین قوتها نیست برجهتی و بنحوی که در کتب اطبا مذکور است و نیست سخن ما
درین باب مثل سخن ایشان جهت آنکه ایشان یاد کرده اند اینها را بنحوی که محتاجند بآن در صنعت
طب و صحت دادن بدنها و ما یاد کردیم اینها را بنحوی که احتیاج است در صلاح دین و شفای
نفوس از گمراهی چنانچه واضح کردم آنرا بوصف شافی و مثلی که زده شد از تدبیر و حکمت در آنها
ای مفضل تأمل کن این قوتها را در نفس و موقع آنها را از انسان یعنی فکر و وهم و عقل و حفظ
و غیر آنها آیا رأی تو چیست اگر انسان را ازین خصال و قوتها تنها قوت حافظه گم شدی
حال او چگونه گشتی و چند از خلل در امور و معاش و تجربها و تجارت بر وی رسیدی که نگاه
نیاد نداشتی آنچه باو نفع و آنچه بر وی ضرر داشتی و آنچه داده و آنچه گرفته و آنچه دیده و آنچه
شنیده و آنچه گفته و آنچه بوی گفته شده بودی و بیاد نیاوردی کسی را که بوی احسان کرده از
کسی که بوی بدی کرده و آنچه باو نفع داشته از آنچه باو ضرر داشته بعد از ان هدایت نیافتی
براهی اگرچه بسیار آن راه را رفته بودی و در حفظ نداشتی علمی را اگرچه تمام عمر آنرا درس خوانده
بودی و اعتقاد بدینی نداشتی و بتجربه منتفع نشدی و استطاعت و توانایی نداشتی که چیزی
که گذشته است عبرت گرفتی بلکه سزاوار بودی که سلب انسانیت از و شدی پس نظر کن
بنعمت درین خصال انسان و آنکه چگونه است موقع یکی از ان خصلتها چه جای همه آنها و
عظیم است از نعمت بر انسان در حافظه نعمت در فراموشی چه اگر فراموشی نبودی احدی از
مصیبت خود تسلی نیافتی و حسرت و حسدی از برای او منقضی گشتی و کینهٔ از و برطرف نشدی
و با یاد آفتها و عدم امید غافل شدن پادشاهی و عدم سستی از حاسدی بچیزی از متاع
دنیا تمتع و برخورداری نیافتی آیا می بینی که چگونه قرار داده شده است در انسان حافظه و فراموشی
و حال آنکه این دو مختلف و ضد یکدیگرند و در هر یک از اینها قسمی از مصلحت است و میبد

که آنانکه قسمت کرده اند چیزها را در میان دو آفریدگار ضد در چیزهای ضد یکدیگر که از هم دور باشند چگونه
گویم یعنی سخنی درین باب و حال آنکه می بینی آن خصلتها را که جمع میشود بر نحوی که در آنست صلاح و
منفعت ای مفضل نظر کن بآنچه اختصاص یافته است بآن انسان بدون جمیع حیوانات از این
خلق که بزرگست قدر آن و عظیم است فایده و بسیار است آن یعنی حیا پس اگر حیا نبودی مهمانی خوانده
و بوعده وفا و حاجتها روا و کار خوب سزاوار و قبیح زایل نشدی در چیزی از چیزها حتی آنکه بسیاری
امور واجبی بجا آورده نمیشود الا بحیا چه بعضی از مردم هستند که اگر حیا نبودی رعایت حق پدر و
مادر و صله رحم و اداء امانت و عفاف از فاحشه نکردندی آیا نمی بینی که چگونه وفا کرده شده است
انسان را جمیع خصلتها که در آنهاست صلاح و تمامی امر او ای مفضل تامل کن آنچه را که انعام کرده
خدای تعالی شانه بآن بر انسان از این نطق و گویایی که تعبیر میکند بآن از آنچه در ضمیر اوست و آنچه
بدل او میگذرد و نتیجه میدهد آنرا فکر او و بنطق میفهمد آنچه در دل غیر است و اگر آن نبودی بودی
بمنزله بهایم مهمله که خبر از چیزی از احوال خود ندارند و از خبر دهنده چیزی فهم نمیکنند و همچنان کتابت
و نوشتنی که بآن افاده میکنند خبرهای گذشتگانرا از برای باز ماندگان و خبرهای باز ماندگانرا
از برای آینده گان و بکتابت همیشه میمانند کتابها در علمها و ادبها و غیر آنها و بآن حفظ میکنند و
بخاطر نگاه میدارد انسان ذکر و یاد چیزی را که میان او و غیر گذشته از معاملها و حساب و اگر آن
نبودی خبرهای بعضی زمانها از بعضی و خبرهای غایب شوندگان از وطنهای خود قطع و علمها
مندرس و ادبها ضایع و عظیم گشتی آنچه بمردم رسیدی از خلل در امور و معاملات ایشان
و در آنچه محتاجند بنظر و فکر کردن در آن از امر دین خود و آنچه از برای ایشان روایت شده از آنچه
روا نیست ایشانرا جهل و ندانستن آن و باشد که گمان کنی که کتابت از جمله چیزهاست که رسیده
میشود بآن بحیله و چاره و فطانت و زیرکی و نیست از جمله آنچه عطا کرده شده است بانسان
از خلقت و طبع او و همچنین کلام و سخن نیست آن مگر چیزی که اصطلاح میکنند بران مردم
جاری میگردد در میان ایشان و از جهت آنست که در میان امتهای مختلف مختلف گشته است بزبانهای
مختلف و همچنین کتابت مثل کتابت گویم یعنی خط عربیه و سریانیه و عبری و رومی و غیر آنها از
سایر کتابت و خطی که متفرق است در امتها نیست جز آنکه اصطلاح کرده اند بران خطها چنانچه

اصطلاح

اصطلاح کرده اند بر کلام و سخن پس کسی که آن دعوی کند در جواب گفته میشود که انسانرا اگرچه
در هر دو امر گویم یعنی سخن و کتابت فعلی و کاری و حیله و چاره باشد پس تحقیق که گویم یعنی لیکن
آنچیزی که بسبب آن رسیده است بدان فعل و حیله و چاره عطیه و بخششی است از خدای
عز و جل در خلقت او چه اگر او را زبان مهیا از برای سخن گفتن و ذهنی که هدایت یابد بسبب آن
بامور نبودی هرگز سخن نگفتی و اگر او را کف دست مهیا و انگشتها از برای کتابت نبودی
هرگز کتابت نکردی اعتبار کن آنرا از بهایم که سخن گفتن و کتابتی از برای آنها نیست پس اصل آن
آفریدن آفریدگار جل شانه و چیزیست که تفضل کرده است بآن بر خلق خود پس کسی که شکر کند
ثواب یابد و کسی که کفر ورزد خدای غنی و بی نیاز است از عالمیان ای مفضل فکر کن آنچه عطا شده است
علم و دانستن آن بانسان و از آن ممنوع گشته چه عطا شده است بوی علم جمیع آنچه در آن است
صلاح دین و دنیای او پس از جمله آنچه در آنست صلاح دین او شناخت آفریدگار تبارک و
تعالی است بدلیلها و شواهدی که قایم است در خلق و شناخت آنچه بر او واجبست از عدالت
بر همه مردم و نیکویی بپدر و مادر و اداء امانت و پیروی و متابعت دوستان و اشباه آن
از آنچه یافته میشود معرفت و دانستن آن و اقرار و اعتراف بآن در طبع و فطرت از همه امتها خواه
موافق باشند و خواه مخالف و همچنین عطا کرده شده است علم آنچه در آنست صلاح دنیای او
مثل زراعت و کاشتن درخت و بعمل آوردن زمینها و کسب گوسفندان و چارپایان
و بیرون آوردن آبها و شناختن عقاقیر و دواها که بآنها طلب شفا از اقسام سقام و بیماریها
میشود و معدنهایی که بیرون آورده میشود از آنها انواع جواهر و سواری کشتیها و غواصی در دریاها
و اقسام حیلها و چارها در شکار وحوش و مرغان و ماهیان و تصرف در صنعتها و انواع تجارتها
و کسبها و غیر آن که دراز میکشد شرح آن و بسیار میشود تعداد و شمار آن از آنچه در آنست صلاح
او در امور دار دنیا پس عطا کرده شده است علم آنچه اصلاح می یابد بآن دین او و دنیای او و
ممنوع شده است ماسوای آن از آنچه نیست در شان او و طاقت او که بداند آنرا مثل علم
غیب و آنچه خواهد شد و بعضی از آنچه شده است مثل علم بالای آسمان و زیر زمین و آنچه در ژرفای
دریاها و اطراف عالم و آنچه در دلهای مردم و آنچه در رحمها نهانست و اشباه آن از آنچه در پرده و

محجوبست علم آن از مردم و طایفهٔ از مردم دعوی این امور نمودند و باطل کرد دعوی ایشانرا آنچه ظاهر شد
از خطاهای ایشان در آنچه حکم بآن میکردند در دعوی علم آن پس نظر کن که چگونه عطا کرده شده است انسان
علم جمیع آنچه احتیاج دارد بآن از برای دین و دنیای خود و در پرده و محجوب شده است از و ماسوای
آن تا بداند قدر و نقص خود را و درین هر دو امر است صلاح او گویم بعد دانستن بعضی و ندانستن بعضی
چیزها ای مفضل اکنون تامل کن آنچه را که پوشیده شده است علم آن از انسان از مدت زندگانی
او چه اگر مقدار عمر خود را دانستی و کوتاه عمر بودی با انتظار مرگ و توقع او وقتی را که دانستی بعیش او
گوارا نبودی بلکه بمنزلهٔ کسی بودی که مال او فنا شده یا نزدیک بفنا رسیده ادراک فقر و بینوائی
و ترس از فنا مال و فقر کرده باشد با آنکه آنچه بانسان میرسد از فنا عمر عظیمتر است از آنچه بوی
میرسد از فنا مال چه آنکه کسی که مال او کم باشد آرزو میدارد که از وی پس ماند و تا آن شکستن
می یابد و کسی که یقین داشته باشد بفنا عمر بیم برو مستحکم میگردد و اگر دراز عمر بودی و دانستی بطول عمر
خود را اعتماد ببقا و حیوة و لجاج در لذتها و گناهان کردی و بنا آن کار بران نهادی که از گناهان
بخواهش خود میرسد بعد از آن در آخر عمر توبه میکند و این مذهبی است که خدای آن از بندگان
خود راضی نیست و قبول نمیکند آنرا نمیبینی که اگر غلامی از تو بنا کار بر آن نهادی که یکسال ترا
غضبناک و یکروز یا یکماه ترا راضی کردی تو آنرا از وی قبول نکردی و محل و مکان او نزد تو
مثل محل و مکان غلام صالح نبودی در وقتی که آن غلام صالح اطاعت و اخلاص و دوستی ترا
در همه امور و همه اوقات بگردش احوال در دل داشتی پس اگر گویند که انسان زمانی
قیام بمعصیان بعد از آن توبه میکند و توبهٔ او مقبول میگردد جواب گویم که آن چیزیست که
واقع میشود از انسان از برای غلبهٔ شهوتها و خواهشها بدون آنکه تقدیر کند آنرا در نفس خود
و بنای امور خود را بران نهد و ترک او عصیانرا مخالفت شهوتهاست پس خدای عفو میکند
از و و تفضل میکند برو بآمرزش و اما کسی که تقدیر کند و بنا نهد امور خود را بر آنکه عصیان ورزد
بخدای بعد از آن در آخر آن توبه کند پس نیست جز آنکه میخواهد که کسی را فریب دهد خدایرا که فریب
داده نمیشود فریب دهد بآنکه لذت گرفتن را پیش اندازد در عاجل و حال بعد از عاجل
و آرزو دهد خود را بتوبه در آجل و آینده و جهت آنکه در ما بعد وفا بجز بی از آن آرزو نمیکند چه

بازگشت

بازگشت از رفاهیت و استراحت و لذت گرفتن و رنج و تعب توبه خصوصاً در پیری و
ضعف بدن امری صعب است و ایمن نیست انسان از مدافعهٔ او توبه را اگر برسد او را
مرگ و از دنیا بیرون رود بی توبه چنانچه گاه میباشد بر انسان قرضی تا مدتی معین و تقدیر میکند
ادا آنرا و همیشه مدافعه میکند تا آنکه اجل بقض مدت و وعدهٔ قرض میرسد و حال آنکه مال
رفته پس قرض در ذمهٔ او میماند پس بهترین چیزها از برای انسان این است که پوشیده باشد
از و مبلغ عمر او پس در تمام عمر خود انتظار مرگ میکشیده و ترک گناهان و اختیار عمل
صالح میکرده باشد پس اگر گوید که اینک انسان مقدار حیوة او از وی پوشیده شده و
در هر ساعتی انتظار مرگ میکشد و کسب فاحشهها میکند و پردهٔ حرامها میدرد جواب گویم که
وجه تدبیر درین باب آنچیزیست که امر جاری شده است بروی در آنچیز پس اگر انسان با وجود
آن بخود از جهل و نادانی و از بدیها باز نگردد نیست آن الا از شدت فرح و شادی و فرحی دارد
نه از خطا در تدبیر چنانچه طبیب گاه وصف میکند از برای بیمار چیزی را که بآن منتفع میشود پس اگر
بیمار خلاف کنندهٔ سخن طبیب باشد که عمل نکند بآنچه بوی فرماید و نهی پذیر نشود از آنچه او را
از آن نهی میکند بوصف کردن او منتفع و بدی در آن از طبیب نخواهد بود بلکه بدی از برای
بیمار است از آنجا که قبول نکرد از وی و اگر انسان با وجود انتظار مرگ در هر ساعتی امتناع نکند
از گناهان پس اگر اعتماد بدرازی بقا و حیوة داشتی سزاوارتر بودی بآنکه بیرون رود بسوی
گناهان کبیرهٔ رسوا پس انتظار مرگ بر هر حال خیر و بهتر است از اعتماد ببقا و حیوة بعد از آن
اگرچه صنفی از مردم از انتظار مرگ بلهو افتاده بآن پند پذیر نمیگردند صنفی دیگر از ایشان پند پذیر
میشوند و از گناهان بر کنده میگردند و اختیار عمل صالح و جود و عطا میکنند بالها و شترها و
گوسفندهای نفیس و زکوة بر فقرا و مساکین پس نیست از عدالت که محروم شوند اینان
از منتفع شدن بآن خصلت جهت ضایع کردن آن جماعت نصیب و بهرهٔ خود را از آن خصلت
ای مفضل فکر کن در خوابها که چگونه تدبیر کرده شده است امر در آنها پس ممزوج و آمیخته شده
راست آنها بدروغ چه اگر همه آنها راست بودی همه مردم پیغمبران بودندی و اگر همه آنها دروغ
بودی منفعتی در آنها نبودی بلکه زیاد و ضایع بودی پس بعضی اوقات راست شد که مردم بآن

منتفع گردند در مصلحتی که هدایت می یابند بآن بمضرتی که حذر از آن میکنند از آن و بسیاری از نوع
تا اعتماد تمام بران نکنند ای مفضل فکر کن درین چیزها که آنها را موجود و مهیا می بینی در عالم
از حاجتهای مردم پس خاک از برای عمارت و آهن از برای صناعتها و چوب از برای کشتیها و
غیر آن و سنگ از برای آسیاها و غیر آن و مس از برای ظروف و طلا و نقره از برای معامله
و جواهر از برای ذخیره و حبوب و دانها از برای غذا و میوها از برای تنعم نمودن و برخوردار
گرفتن و گوشت از برای خوردن و خوشبوی از برای لذت یافتن و دواها از برای صحت
دادن و چارپایان از برای بار کردن و هیمه از برای آتش افروختن و خاکستر از برای
و ریگ از برای زمین است و چند امید باشد که هم نغمه امید نیست که بشمرد شمارنده از این
مقوله و شبه این آیا می بینی که اگر کسی داخل خانه شدی پس دیدی خزانهای مملو از هر چیزی
که محتاجند مردم بدان و دیدی هر چه را که در آن خانه بود جمع و مهیا گشته از برای سببهای معلوم
توهم کردی که مثل این باهمال و بدون عمد و قصد میشود پس چگونه جایز میدارد گوینده
که بگوید این سخن را در عالم و آنچه مهیا شده است در آن از چیزها ای مفضل عبرت گیر بچیزهایی
که آفریده شده اند از برای حاجتهای انسان و آنچه در آنهاست از تدبیر چه آفریده شده است
از برای او دانه جهت خوردن او و تکلیف کرده شده است با آسیا کردن و خمیر نمودن و پختن آن
و آفریده شده است از برای او پشم شتر جهت پوشش او و تکلیف کرده شده است بحلاجی
کردن و رشتن و بافتن آن و آفریده شده است از برای او درخت و تکلیف کرده شده است جهت
بکاشتن و آب دادن و قیام نمودن بران و آفریده شده است از برای او عقاقیر و ادویه
دواهای او و تکلیف کرده شده است برچیدن از زمین و آمیختن و ساختن آن و همچنین
سایر چیزها بر این مثال پس نظر کن که چگونه کفایت کرده شده است خلقتی که نبود نزد او در آن
حیله و چاره و واگذاشته شده است برو در هر چیزی از چیزها جای عمل و کاری و حرکتی از برای
آنچه در آن بود از مصلحت جهت آنکه اگر این همه کفایت کرده شده بودی تا آنکه او را درین چیزها
جای شغل و عمل و کاری نبودی از غایت شدت فرح و شادی زمین او را بر نداشتی و هم
بغی و متکبر شدی و همچنین بسبب آن بدان مقام رسیدی که فرا گیرد اموری را که تلف نفس او

دران

در آن باشد و اگر همه آنچه مردم بدان احتیاج دارند کفایت کرده شدندی تعیش خواب نیندی یا
در عمل و کار ضعیف شدندی و آنچه بدان محتاجند از خوردنی و آشامیدنی و غذا منتی بآن ظفر
داده شده و بی نیاز کرده شده گشتندی و انسان از فراغ و بیکاری دلتنگ شدی و نفس خود
با او از برای مشغول بچیزی نزاع کردی پس اگر تمام عمر کفایت کرده شده بودی و محتاج بچیزی
نبودی چگونه شدی پس تدبیر صواب درین چیزها آنست که خدای از برای انسان آفریده
که مقرر کرده دانیده است از برای او درین چیزها جای شغل تا دلتنگ نکند او را بطالت و
بیکاری و نا باز دارد او را از فرا گرفتن چیزی که شامل او نشود و اگر شود خیری در آن نباشد
و بدان ای مفضل که سر معاش انسان در حیوة او نان و آبست پس چگونه تدبیر امور کرده شده
در آن دو چه حاجت انسان بآب بیشتر از نانست جهت آنکه صبر او بر گرسنگی بیشتر است
از صبر او بر تشنگی و با آنچه از ناگزیر آب بآن احتیاج دارد بیشتر است از آنچه از ناگزیر نان
بآن احتیاج دارد جهت آنکه احتیاج دارد بآشامیدن آن و وضو و غسل و شستن رخت و
سیراب کردن چارپایان و زراعتهای خود پس بذل کرده شده است آب که خریده نمیشود
از برای آنکه بیفتد از انسان تعب و مشقت در طلب آن و نان متعذر شده که بدست نمی آید
الا بحیله و چاره و حرکت تا بوده باشد انسان در آن در شغل بدست خود از آنچه بیرون میبرد او را
بسوی فراغ از شدت فرح و شادی و عبث آیا نمی بینی که کودک را با دیب میدهند و
حال آنکه ذات او از برای تعلیم کامل نگشته همه آن از برای آنست که مشغول گردد
و عبثی که بسیار باشد که بکروه عظیمی بر خود و بر اهل خود رساند و همچنین انسان اگر از شغل خالی بودی
از شدت فرح و شادی و عبث بیرون رفتی بسوی چیزی که ضرر آن بروی و بر نزدیکان و
عظیم شدی و اعتبار کن آن را از کسی که نشو و نما یافته باشد در غنا و بی نیازی و رفاهیت و عیش
و استراحت و کفایت و آنچه بیرون برد او را شدت شادی عبرت گیر که چرا شبیه نیستند
مردم بیکدیگر چنانچه وحوش و مرغان شبیهند چه میبینی گله آهو و مرغ قطاة را که مشابه یکدیگرند
حتی آنکه فرق نمیشود میان یکی از آنها و دیگری و میبینی صورتها و خلقتهای مردم را مختلف جهت
آنکه نزدیک نیست که دو کس از ایشان در صفت ردیف یکدیگر باشند و علت آن آنست که

و غیر آن ه

مردم محتاجند باینکه شناخته شوند بعینه و بحلیه از برای آنکه جاری میگردد میان ایشان معاملها
و جاری نمیگردد میان بهایم مثل آن پس احتیاج است بشناختن هر یک از ایشان بعینه و
بحلیه آیا نمی بینی که مشابهت در مرغان و در وحوش ضرری نمیرساند و انسان چنین نیست چه
بسا دو توام شبیه یکدیگر میشوند شباهت سختی پس تعب بر مردم در معاملهء ایشان
عظیم میشود تا آنکه عطا کرده میشود یکی از آن دو بجای دیگری و مواخذه میشود از یکی بگناه
دیگری و گاه حادث میگردد مثل این در مشابهت چیزها چه جای مشابهت صورتها پس کیست
که لطف کرده است به بندگان خود باین دقایق که نزدیک نیست که بخاطر رسد تا آنکه
واقف گردد بسبب آن بر صواب الا کسی که وسعت دارد رحمت او هر چیزی را اگر تو
تمثال انسانرا در دیواری مصوّر میدیدی و کسی ترا گفتی که این خود بخود در اینجا ظاهر گشته و
صانعی آنرا نساخته آیا قبول آن میکردی بلکه بوی استهزا مینمودی پس چگونه انکار کرده میشود
آن در تمثال مصور جمادی و انکار کرده نمیشود آن در انسان زنده گویا چرا بدنهای حیوان
همیشه نمو نمیکنند بلکه منتهی میگردد بحدی و غایتی از نمو بعد از آن می ایستد و از آن در نمیگذرد
و حال آنکه همیشه غذا میخورد اگر نه تدبیر در آن بودی چه از تدبیر حکیم عز و جل آن است که بدنهای
هر صنفی از آنها بر مقدار معلوم بی تفاوت باشد در بزرگ و کوچک و نمو کنند تا آنکه منتهی شود
بحد و غایت خود بعد از آن بایستند و با آنکه غذا دایم هست که قطع نمیشود چرا زیاد نمیگردد و اگر
همیشه نمو کردی بدنهای آنها عظیم و مقدارهای آنها مشتبه شدی تا آنکه نبودی از برای
چیزی از آنها حدی که شناخته شدی چرا جسمهای انس بخصوص گرانی میکند از حرکت و رفتار
و جفا میکشد از صنعتهای لطیف خفیفه الا از برای عظیم شمردن مؤنت و تعب در آنچه محتاجند
مردم بان از برای پوشش و خوابگاه و کفن کردن میت و غیر آن اگر نمیرسید بانسان الم
و وجع و دردی بچه چیز باز میداشت خود را از فاحشها و تواضع و فروتنی میکرد از برای خدا
آیا نمی بینی انسانرا که هر گاه وجع و دردی باو عارض میشود خضوع و استکانت و تضرع
بخدای خود رغبت میکند در باب عافیت و دست میگشاید بتصدق و اگر انسان از زدن
الم نیافتی پادشاهان بچه چیز فاسقانرا عقوبت و عاصیان متمرد را خوار کردی و بچه چیز

کودکان

کودکان علمها و صنعتها آموختندی و بچه چیز بندگان از برای صاحبان خود مذلت و از برای
اطاعت ایشان خضوع و فروتنی کردندی آیا نیست این توبیخ و سرزنشی از برای ابن ابی
العوجا و یاران او که انکار کردند تدبیر او و تابعان مانی نقاش که انکار کردند الم و وجع
و درد را اگر متولد نمیشد از حیوان الا نرینه و بس یا ماده و بس آیا نه که نسل منقطع و ایشان
اجناس حیوان رفته منقطع میشد پس بعضی اولاد نرینه و بعضی ماده گردیدند تا دوام یابد
و قطع نشود توالد و تناسل چرا مرد و زن هر گاه بالغ میشوند موی بر عانه ایشان بعد از آن
از برای مرد ریش میروید و از زن تخلف کرده ریش نمیروید اگر نه تدبیر در آن بودی چه خدای
تبارک و تعالی چونکه گردانیده است مرد را بر زن قیام دارنده بر امور زن و مرد بیت کننده
احوال او گردانیده است زن را از مرد و عطا خود از برای مرد عطا کرده است ریش را
مر او را از برای آنکه او راست عزت و جلالت و بزرگی و هیبت و منع کرده است ریش را از زن
تا باقی ماند از برای او تازه رویی و بهجتی که بشکیل و مناسب شکفتگی و بازی و همخوابه است
آیا پس نمیبینی خلقت را که چگونه می آید در چیزها بوجه صواب و مفقود میگردد مواضع خطا
پس عطا کرده و منع کرده میشود بقدر حاجت و مصلحت بتدبیر حکیم عز و جل مفضل گوید
بعد از آن وقت ظهر شده امام ع بنماز بر خاسته فرمود که انشاء الله فردا بیا پس از نزد او گردیدم
بسبب آنچه دانستم و شناختم و داده شد بمن گویم بعضی از علم خرم و بشاد مان و حمد و شکر کنان
بآنچه خدای بمن انعام و عطا فرموده و مولای من بمن شناسانید و تفضل فرموده بازگشتم آن شب را
خوشحال بروز آوردم   تمام شد مجلس اول و از پی آن می آید مجلس دوم
از کتاب دلیلها بر خلق و آفرینش و تدبیر و رد بر آنانکه قایلند باهمال و منکران آن روایت
مفضل از امام جعفر ع مفضل گوید که چون روز دوم شد صبح بخدمت مولای خود رفتم
پس اذن از برای من خواسته شد و داخل شدم و امر کرد مرا بنشستن پس نشستم گفت بشکر
خداییرا که دوّر فرماینده دورها و باز گرداننده قرنها است طبقه طبقه و عالمی بعد از عالمی تا جزا
دهد آنانرا که بد کرده اند بسبب آنچه کرده اند و جزا دهد آنانرا که خوب کرده بسبب آنچه کرده اند
از برای عدالتی از او جل شانه ظلم نمیکند بمردم چیزی و لیکن مردم بخود ظلم میکنند گواهی میدهد

بآن قول خدای عز و جل که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و مثال آن
در کتاب خدای که در انست بیان هر چیزی و نمی آید آنرا باطل از برابر و نه از عقب آن تنزیل
از حکیم حمید کرده شده و از جهت محمد صلعم فرمود که جز آن نیست که عملهای شما باز کردانیده میشود
بسوی شما انگاه اندک سر فرو داشته بعد از ان فرمود که ای مفضل مردم حیران متردد در
گمراهی و تزلزل و مستان متردد در طغیان و بشیاطین و طاغیان اقتدا کنندگان و بینایان
کورند که نمی بینند و سخن گویان ابکم اند که تعقل نمیکنند و شنوندگان کرند که نمیشنوند راضی
شده اند بدین و گمان میکنند که هدایت یافتگانند میل کرده اند از درجه زیرکان و تعزیه اند
در چراگاه نجس گویا از مرگ ناگاه ایمن و از جزا دور کرده شده اند وای برایشان چه شقی اند
و چه دراز است رنج و چه سخت است بلای ایشان روزی که گویم یعنی روز قیامت که غنی و
بی نیاز نمیکرداند مولائی از مولائی چیزی و نه ایشان یاری کرده میشوند مگر کسی که خدای رحم کند
مفضل گوید چون از انجناب این سخنان شنیدم گریستم فرمود که گریه مکن خلاص گشتی جهة آنکه
قبول کردی و نجات یافتی جهة آنکه دانستی و شناختی بعد از ان فرمود که ابتدا کنم از برای تو
بذکر حیوان تا واضح گردد از برای تو از امر وی آنچه واضح شد از برای تو از امر غیر وی فکر کن
در بنای بدنهای حیوان و تهیه و تمهید آن بر نحوی که بر انند پس نیستند آنها صلب و سخت
مثل سنگ و اگر چنان بودندی بار گشتندی و تصرف در کارهای خود نکردندی و نیستند
در غایت نرمی و سستی که بر چیزی بچسبند و بنفس خود مستقل نباشند پس گردانیده شدند
از گوشت سستی که منعطف میشوند و باز میگردند و داخل وی میشود استخوانهای صلب سخت
که نگاه میدارند وی را و پیها و رگها که سخت و محکم میکنند وی را و بیکدیگر می آرند و بر بالای آن
پوستی است که شامل است بر همه بدن و از اشباه و مثال آنست این تمثالها که میسازند
از چوبها و می پیچند بکهنها و می بندند بریسمانها و بر بالای آن صمغ میمالند پس چوبها بمنزله استخوانها
و کهنها بمنزله گوشت و ریسمانها بمنزله پیها و رگها و مالیدن صمغ بمنزله پوست است پس اگر جایز باشد
که حیوان متحرک حادث شود باهمال بدون صانعی جایز باشد که بوده باشد آن در تمثالهای
بیجان پس اگر این در تمثالها جایز نباشد سزاوار تر است که جایز نباشد در حیوان و فکر کن

از جسدهای

در جسدهای چارپایان که آنها در هنگامی که آفریده شدند بطریقه بدنهای انسان از گوشت و استخوان و
پی عطا کرده شدند نیز گوش و چشم تا برسد انسان بحاجت خود چه اگر کور و کر بودندی
انسان بآنها منتفع نگشتی و تصرف در چیزی از حاجتهای خود نکردی بعد از ان منع کرده
شدند از ذهن و عقل تا ذلیل و خوار شوند از برای انسان پس امتناع نکنند بر انسان انگاه
که تاکید کرد آنها را تاکید سخت و بار کرد آنها را بار گران پس اگر کسی گوید که میباشد انسان را
غلامان از انس که ذلیل میشوند و قبول تاکید شدید میکنند و حال آنکه ایشان با آن بعقل و
بذهن نیستند جواب گوییم که این صنف از مردم کمند اما بیشترین مردم قبول نمیکنند نحوی
که چارپایان قبول میکنند از بار نمودن و آسیا کردن و آنچه شبیه آن باشد و قوت بدن از هم
بآنچه احتیاج دارد انسان بآن بعد از ان اگر مردم مباشرت و مداومت بمثل این کارها بابدنهای
خود کردندی بآن از سایر کارها مشغول گشتندی جهة آنکه انسان احتیاج میدارد بجای یک شتر
و یک استر بچندین مردم پس این کار فرو میگیرد و احاطه میکند مردم را تا آنکه نمیباشد در ایشان
از ان زیادتی بچیزی از صنعتها با آنچه لاحق میشود بایشان از تعب گران صعب در بدنهای ایشان
و تنگی و کد در معاش ایشان ای مفضل فکر کن در این سه صنف از حیوان گویم یعنی بهایم و درندگان
و مرغان و در خلقت آنها بنحوی که بر انند هستند با آنچه در انست صلاح هر یک از انها پس انس
چونکه تقدیر کرده شده اند که بوده باشند صاحبان ذهن و فطانت و زیرکی و علاج و چاره از برای
مثل این صنعتها از عمارت و تجارت و زرگری و غیر آن آفریده شده است از برای ایشان
کف دستهای بزرگ صاحب انگشتان غلیظ ضخیم تا متمکن باشند از گرفتن چیزها و بجا آوردن
این صنعتها و خورندگان گوشت چونکه تقدیر کرده شده است که معاشهای آنها از شکار باشد آورده
شده است از برای ایشان کفهای کوچک باریک فرا گیرنده صاحب پنجه و چنگالها که صلاحیت
گرفتن شکار داشته و صلاحیت صنعتها نداشته باشد و خورندگان گیاه چونکه تقدیر کرده شده اند
که نه صاحب صنعت و نه صاحب شکار باشند آفریده شده است از برای بعضی از انها سمهای شکافته
که نگاه میدارد آنها را از خشونت و درشتی زمین هرگاه بخواهد که بچرد و از برای بعضی از انها سمهای
مجتمع بلند قدر بهم برآمده گرد شده میان گو مثل اخمص یعنی گودی کف پای او تا گذاشته بشود بر

قدم او بر زمین رسد و باطن آن بر زمین نرسد که منطبق شود بر زمین تا مهیا باشد از برای
سواری و بار تأمل کن تدبیر را در آفریدن خورندگان گوشت از حیوان که آفریده شده اند صاحب
دندانهای تند تیز و پنجهای سخت و گوشهای دهن و دهنهای فراخ جهة آنکه چون تقدیر کرده شده است
که از آنان باشند که خورش آنها گوشت است آفریده شده اند بخلقتی که تشکیل و مناسب آنست
و اعانت و یاری کرده شده اند بسلاح و آلتهائی که صلاحیت شکار داشته باشند و همچنین می‌بینی
مرغان درنده را صاحب منقارها و چنگالهای مهیا شده از برای کار آنها و اگر وحوش صاحب
چنگالها بودندی عطا کرده شده بودی بآنها چیزی که بآن احتیاج نداشتندی جهة آنکه شکار
نمیکنند و گوشت نمیخورند و اگر درندگان صاحب سمهای شکافته بودندی آنچه بآن احتیاج داشتند
از آن منع کرده شده بودندی یعنی سلاحی که بآن صید و تعیش کنند آیا نمی‌بینی که چگونه عطا
کرده شده اند هر صنفی از آن دو صنف که گفتیم یعنی خورنده گوشت و خورنده گیاه آنچه به تشکیل و
مناسب و مطابق ویست بلکه آنچه در آنست بقا و صلاح وی اکنون نظر کن بکارهای که چگونه
می‌بینی که از پی مادران میروند مستقل بنفس خود که احتیاج ندارند ببرداشتن و تربیت چنانچه
احتیاج دارند اولاد انس پس از جهة آنکه نیست نزد مادران آنها آنچه نزد مادران بشر است از
رفق و مدارا و علم و قوت بر تربیت بکف دستها و انگشتان مهیا گشته عطا کرده شده اند
بر خاستن بنفس خود مستقل بودن را و همچنین می‌بینی بسیاری از مرغان را مثل مرغ خانگی و
دراج و قبج که مرغی است که براه میروند در هنگامی که از تخم بیرون آمده اند و اما آنچه از مرغان
که ضعیف باشند و برخاستن در ایشان نباشد مثل جوزه کبوتر و فاخته و یمام و حمره که دو مرغند
قرار داده شده است در مادران مهربانی زیاده بر آنها پس می اندازند خوردنی را در دهنهای آنها
بعد از آنکه چینه دان خود را ظرف آن میکنند و همیشه غذا بآنها میدهند تا آنکه بنفس خود مستقل
گردند و از جهت نصیب جوزهای بسیار نیافته اند چنانچه مرغ خانگی نصیب یافته است جهة
قوت مادر بر تربیت جوزهای خود پس فاسد نمیکردند و نمیمیرند پس هر کدام عطا کرده شده اند
بحصه از تدبیر حکیم لطیف خبیر نظر کن بپاهای حیوان که چگونه جفت جفت می آید تا مهیا شود
از برای رفتار و اگر یک یک بودی صلاحیت رفتار نداشتی جهة آنکه رونده با پاهای خود را

نقل

نقل و اعتماد بر بعضی از پاها میکند پس صاحب دو پا یک پای را نقل و اعتماد بر پای دیگر دو
صاحب چهار پا دو را نقل و بر دو دیگر اعتماد مینماید از خلاف یعنی پای راست پیش را
با پای چپ عقب و پای چپ پیش را با پای راست عقب نقل میکند جهة آنکه اگر دو را از جانبی
نقل و بر دو دیگر از جانب دیگر اعتماد نماید بر زمین ثبات و قرار نمی یابد چنانچه ثبات نمی یابد
کرسی و آنچه بدان ماند پس نقل میکند از خلاف چنانچه مذکور شد پس هر گاه راه رود بر زمین
ثبات یافته نمی افتد ای مفضل آیا نمی بینی الاغ را که چگونه ذلیل و خوار میشود از برای
آسیا کردن و بار کشیدن و حال آنکه می‌بینند اسب را در استراحت و نعمت و شتر اگر
و اطاعت میکند چندین مرد طاقت آن ندارند که از عهده وی بیرون آیند چگونه از برای کودکی
مطیع و منقاد میگردد و گاو سخت زور چگونه اطاعت صاحب خود مینماید تا آنکه خیش را
بر گردن وی می نهد و بآن زراعت میکند و اسب خوب مرتکب زخم شمشیرها و نیزه‌ها میشود
بموافقت و اطاعت سوار خود و گله گوسفند یک مرد آنرا میچراند و اگر گوسفندان متفرق
و پراکنده گشته هر یک از آنها بناحیه و طرفی رفتی آن مرد بآنها نرسیدی و همچنین جمیع
اصنافی که مسخر انسانند پس بچه سبب چنان شده الا بسبب آنکه عقل و رویه ندارند چه اگر
در امور عاقل و صاحب رای بودندی سزاوار بودی که از انسان در اکثر حاجتهای او
سر پیچیدندی تا آنکه شتر از کشنده خود و گاو از صاحب خود امتناع و ابا کردی و گوسفندان
از شبان خود متفرق گشتندی و مثال این از امور و همچنین این درندگان اگر صاحب
عقل و رویه و رای بودندی و بر ضرر مردم معاونت یکدیگر کردندی سزاوار بودی که بر مردم
غالب آمدندی پس چه کس بودی که مقاومت کردی با شیر و گرگها و پلنگها و خرس اگر آنها
بر ضرر مردم اعانت و یاری یکدیگر کردندی آیا نمی‌بینی که آنچنین چگونه منع کرده شده است
بر آنها و بجای آنکه ترسیده هستند از اقدام و جرأت و تسلط گشته آنها چنان گشته که آنها از
مسکنهای مردم بهیبت میپرهیزند و میترسند بعد از آن ظاهر و منتشر نمیگردند از برای طلب قوت خود
الا در شب پس آنها با وجود صولتی که دارند مثل ترسندگانند از انس بدون آنکه گرسنگی
و تشنگی بر آنها گرفته شده باشد و منع کرده شده اند از مردم و اگر آن نبودی با مردم بجنگ

برجستندی در مسکنهای مردم و کار بر مردم تنگ کردندی بعد از آن در میان این دو زندگان
قرار داده شده است در سگ عطوفت و مهربانی بر صاحب خود و حمایت و محافظت کردن
او را پس در تاریکی شب از برای پاسبانی منزل صاحب خود بر دیوارها و بامها میگردد و
نرسانند کالا را از آن منزل دور میکند و میرسد از محبت صاحب خود بحدی که بذل میکند
نفس خود را از برای مرگ نزد او و نزد گوسفندان و چهارپایان و مال او و نهایت الفت
با او میگیرد حتی آنکه صبر میکند با او بر گرسنگی و جفا پس چرا این الفت طبیعی و جبلی سگ
گردانیده شده است الا از برای آنکه پاسبان آن باشد که او راست خشونت و غلیظی
با دندانهای ناب و فریاد هولناک تا دزد از وی بترسد و از مواضعی که در آنجاها وی حاجز
میشود و حمایت آن میکند دوری گزینند ای مفضل تأمل کن روی دواب را که چگونه است
چه میبینی در پیش روی دو چشم گشاده تا ببیند آنچه را که در برابر اوست تا بدیواری نخورد یا بگودی
نیفتد و میبینی دهن را شکافته در پایین خطم و خطم منقار مرغ را و اول بینی و دهن دواب
و اگر مثل جای دهن انسان در اول و فوق شکافته بودی استطاعت و توانایی آن نداشتی که
با آن چیزی از زمین فرا گیرد آیا نمیبینی که انسان خوردنی را بدهن بر نمیگیرد و لیکن بدست بر میگیرد
از برای کرامتی که او راست بر سایر خورندگان پس چونکه دواب را دستی نیست که علف را
با آن برگیرد خطم وی از پایین آن شکافته شده تا با آن علف را بگیرد و بشکسته جدا کند و
بلب هم را گرد کند که فرا گیرد با آن آنچه را که نزدیک و آنچه را که دور باشد عبرت گیر بدم و آن
و منفعتی که در اوست چه آن بمنزله طبق و سرپوشی است بر هر دو جای دبر و فرج که پنهان میکند و میپوشد
آن دو را و از جمله منافع آن اینست که میان دبر و مواضعی که بالا میرود و شکم از دواب
چرکیست که مگس و پشه بر آن جمع میشوند پس قرار داده شده است از برای آنها دم مثل
آلت دور کردن مگس که دور کنند با آن آنها را از آن موضع و هم از جمله منافع آن اینست که
دواب ترویح و استراحت می یابند از حرکت دادن و گردانیدن آن براست و چپ چرا که چون
ایستادن آنها بهنگام چهار پاست و دو پای پیش مشغولند بر داشتن بدن از تصرف و گردیدن
بهر جانب آنها راست در حرکت دادن دم راحتی و در آن منافع دیگر هست که دم هم از آنها

فاصل است و دانسته میشود موقع آن در وقت حاجت بآنها و از انجمله اینست که دواب بگل فرو
میروند پس چیزی اعانت و یاری کننده تر بر خیزانیدن آنها از گرفتن دم آنها نیست و در
موی دم از برای مردم منافع بسیار است که بکار میبرند از آن در حاجتهای خود بعد از آن پشت
دواب مسطح و بچهار پای بر روی در افتاده است تا ممکن باشد از سوار شدن آنها و فرج آنها
از عقب ظاهر و مکشوف گردانیده شده تا نر ممکن باشد از ماده در جفت شدن ای مفضل
آیا نمیبینی که نر استطاعت و توانایی آن ندارد که جفت شود با ماده رو برو چنانکه گویا دستی
بدستی مالیده میشود چنانکه مرد با زن مباشرت میکند تأمل کن خرطوم فیل را و آنچه از آنست
از تدبیر لطیف چه آن بجای دست است در برگرفتن علف و آب و فرو بردن آنها بشکم خود
و اگر آن نبودی استطاعت و توانایی آن نداشتی که چیزی از زمین برگیرد جهة آنکه نیست وی را
گردنی که دراز کند آنرا مثل سایر چارپایان پس چون وی را گردن نیست اعانت و یاری کرده شد
بجای آن بخرطوم دراز تا بیاویزد آنرا و فرا گیرد با آن حاجت خود را پس کیست که عوض داد
وی را بجای عضوی که ندارد چیزی که قایم مقام آن باشد الا کسی که رؤوف و مهربانست بخلق خود
و چگونه میشود آن باهمال چنانچه ظالمان بآن قایل شده اند پس اگر کسی گوید که چرا آفریده نشد
فیل صاحب گردن مثل سایر چارپایان جواب گفته میشود که سر فیل و دو گوش وی امر عظیم و
بار گرانست و اگر آن بر گردن عظیمی بودی گردن را سست کردی پس بروی چسبانیده شد
بجسم وی تا شامل وی نشود آنچه وصف کردیم و آفریده شد از برای وی این خرطوم بجای
گردن تا فرا گیرد با آن غذای خود را پس با عدم گردن وفا کننده باشد بچیزی که در آنست رسیدن
بحاجت خود اکنون نظر کن که چگونه است فرج فیل ماده در زیر شکم وی پس هرگاه بطلب آید
فرج وی بلند و ظاهر گردد تا ممکن باشد نر از جفت شدن با وی پس عبرت گیر که چگونه گردانیده
شده است فرج فیل ماده بر خلاف آنچه بر آنست در غیر وی از چهارپایان بعد از آن مقرر کرده شد
در وی این خصلت تا مهیا شود از برای او امری که در آنست قوام و دوام نسل فکر کن در خلق
زرافه و اختلاف اعضا و مشابهت آن باعضای چند صنف از حیوان پس سر وی سر اسبی
گردن آن گردن شتری و سمهای آن سمهای گاوی و پوست آن پوست پلنگ است و دعوی

اعتقاد کرده اند مردم از آنانکه بخدای عزوجل جاهل و نادانند که نتاج آن از نرهای مختلف است
وگفته اند که سبب آن اینست که چند صنف از حیوان بر سر چراگاه و وارد آب میشوند با بعضی از
حیوانات که خود سر میچرند جفت شده چنین خلقی که برچیده شده است از صنفهای مختلف
نتیجه می یابد و این جهل و نادانی است از گوینده آن و کمی معرفت اوست بباری تعالی جل شانه
و نیست چنانکه هر صنفی از حیوان آبستن کند هر صنفی را پس اسب آبستن نمیکند شتر را و نه شتر
گاو را و نمیباشد آبستن کردن الا از بعضی حیوان در آنچه هم شکل وی و بخلقت وی نزدیک باشد
چنانکه آبستن میکند اسب الاغ را پس بیرون می آید استر میان آن دو و آبستن میکند گرگ
کفتار را پس بیرون می آید سمع از میان آن دو صاحب قاموس گوید که سمع بکسر سین فرزند گرگ
از کفتار و آن با جهل خود بمیرد مثل مار و دویدن آن تندتر است از پریدن مرغ تمام شد سخن صاحب
قاموس با آنکه نمیباشد در آنچه بیرون می آید از میان آن دو عضوی از هر یک از آن دو چنانکه
در زرافه عضوی از اسب و عضوی از شتر و سمها از گاو است بلکه میباشد مثل آنکه وسط و در میان
هر دو و ممزوج از هر دو باشد چنانکه در استر مشاهده میکنی چه میبینی که سر و دو گوش و کفل و دم
و سمهای وی وسطی است در میان این اعضا از اسب و الاغ و فریاد وی مثل آنست که ممزوج
باشد از شیهه اسب و فریاد الاغ پس این دلیل است بر آنکه زرافه از آبستنی اصناف مختلف
حیوان نیست چنانکه جاهلان و نادانان دعوی و اعتقاد کرده اند بلکه آن خلقی است عجیب از خلق
خدای از برای دلالت کردن بر قدرت او و آنچنان قدرتی که عاجز نمیکند او را چیزی و از برای
آنکه دانسته شود که او آفریننده همه اصناف حیوانست که جمع میکند میان آنچه میخواهد از اعضا آنها
در هر یک از آنها که خواهد و جدا میکند آنچه میخواهد از اعضا در هر یک از آنها که خواهد و زیاد
میکند در خلقت و کم میکند از خلقت آنچه را که خواهد از برای دلالت کردن بر قدرت او
بر چیزها و آنکه عاجز نمیکند او را چیزی که اراده کرده است تعالی شانه اما درازی کردن زرافه
و منفعت از برای وی در آن اینست که جای نشو و نما و چراگاه وی در بیشه یا در روضه است
که درختان بلند سر بهوا کشیده دارد پس محتاج بکردن درازی دارد که اطراف آن درختان را
بدهن فرا گیرد و از میوه های آنها قوت خود کند تأمل کن خلقت بوزینه و مشابهت او را با انسان

در بسیاری

در بسیاری از اعضا او یعنی سر و روی و دو دوش و سینه و همچنین حشا او یعنی اندرون شبیه است
بحشا انسان و با آن اختصاص یافته است بذهن و فطانت و زیرکی که با آن میفهمد اشارات آقای
خود آنچه را که بوی ایما کند و میکند بسیاری را از آنچه می بیند که انسان میکند آنرا حتی آنکه
از خلقت و شمایل انسان در تدبیر و خلقت وی بنحوی که برانگونه است نزدیکست که عبرت باشد
از برای انسان در نفس وی پس بداند که وی گوهر یعنی انسان از طینت و اصل و عنصر بهایم
جهت آنکه بخلقت بهایم باین مشابه نزدیکی دارد و اینکه اگر نبودی فضیلت و زیادتی که خدای تعالی او
داده در ذهن و عقل و نطق مثل بعضی از بهایم بودی با آنکه در جسم بوزینه زیادتیهای دیگر است
که فرق میکند میان آن و انسان مثل خطم گوهیم یعنی اول بینی و دهن و دوات یعنی دم او و بچه و موی
پوشاننده کل جسم و این مانع بوزینه نبودی از آنکه ملحق بانسان گشتی اگر عطا کرده شدی
مثل فهم و عقل و نطق انسان و فصل و فرق که جدا کننده است میان وی و انسان نقص در عقل و
ذهن و نطق است ای مفضل بنگر بلطف خدای جل و علا ببهایم که چگونه پوشیده شده است
بجسمهای آنها این پوشش از موی و پشم و صوف گوهیم موی آنست که درشت باشد مثل
موی اسب و آدمی و امثال آن که آنرا بعربی شعر گویند و پشم موی شتر است و آنچه از آن نرم تر
نرم است و بعربی وبر گویند و صوف موی میش است تمام شد سخن تا محافظت کند آنها را
از سرما و بسیاری آفتها و پوشانیده شده است سمهای شکافته و سمهای گرد و کف پاهای شتر
تا نگاه دارد آنها را از برهنگی پا جهت آنکه دستی و کفهای دستی و انگشتان مهیا نیست از برای آنها
جهت رشتن و بافتن پس کفایت کرده شده اند باینکه قرار داده شده است پوشش آنها در خلقت
آنها که باقی است بر آنها مادام که آنها باقی اند که احتیاج بنو کردن و تبدیل نمودن آنها ندارند
و اما انسان صاحب حیله و چاره و کف دست مهیا از برای عمل کارهاست پس میبافد و میرسد و
از برای خود پوشش فرا میگیرد و تبدیل میکند آنرا در حالتی بعد از حالتی و او را در آن مصلحتی است
از چند جهت از آنجمله اینکه مشغول میگردد بصنعت لباس از عبث و از چیزی که بیرون می شود
او را از کفایت و از آنجمله اینکه استراحت می یابد از کندن پوشش خود و پوشیدن آن هرگاه
خواهد و از آنجمله اینکه فرا میگیرد از برای خود قسم قسم پوششها که آنها زینت جمال و بهم پیوستن لذت میباشد

پوشیدن و تبدیل آنها و همچنین فرا میگیرد بدارا قسم موزه‌ها و کفشها که حفظ کنند پاها
قدمهای خود را و درست معیشتها از برای کسی که میکند آن کار را از مردم و کسبها که معاش
در آنها معاش ایشان و از آنها قوتهای خود و قوتهای عیال ایشان پس موی و پشم و
صوف از برای بهایم بجای پوشش و سمهای شکافته و سمهای گرد و کف پاهای شتر بجای
کفش است ای مفضل فکر کن در خلقت عجیبی که مقرر شده است از برای بهایم که آن
پنهان میکنند و میپوشانند خود را هرگاه بمیرند چنانچه پنهان میکنند و میپوشانند مردم کشتگان
خود را و الا پس کجاست جیفهای وحوش و درندگان و غیر آنها که دیده نمیشود از اینها چیزی
و کم نیستند که از جهت کمی مخفی باشند آنها بلکه اگر کسی گوید که آنها بیشتر از مردمند راست گفته
پس اعتبار کن بآنچه میبینی آنرا در صحراها و کوهها از سربها و گلهای آهو و گاو وحشی و گورخر
و بزهای کوهی و غیر آنها از وحوش و اصناف درندگان از شیر و کفتارها و پلنگها و غیر آنها
و قسم هوام و حشرات و جنبندگان زمین و همچنین سربها و گلهای مرغان از کلاغها و مرغ و کبک
قطاة و درناها که آن مرغی است از مرغان آبی و کلنگها و کبوتر و فاخته و باقی مرغان پرنده و
اینها دیده نمیشود از اینها هرگاه بمیرند الا کمی بعد از آنکه شکار کند آنرا صیادی یا بدرد آنرا
درنده‌ای پس هرگاه حس و ادراک کنند نزدیک مرگ کمین میکنند و پنهان میشوند در جاهای مخفی و در آنجا
میمیرند و اگر آن نبودی صحراها از آنها پر شدی تا آنکه بوی هوا فاسد شدی و مرضها و وباها
حادث گشتی پس نظر کن بآنچه اثری که رسیده اند بآن مردم و دانسته اند آنرا بتمثیلی که مثال آن
آورده شده است از برای ایشان که چگونه گردانیده شده است طبعی و ذکری در بهایم و غیر
آنها که بدانند مردم اذیت آنچه را که حادث میشود بر ایشان از مرضها و فساد ای مفضل فکر کن
در فطانت و زیرکیها که قرار داده شده است در بهایم از برای مصلحت آنها بطبع و خلقت تا
بعضی و رحمتی از روی لطف از خدای عز و جل با آنها تا خالی نباشد از نعمتهای او جل و علا احدی
از خلق او چه بزکوهی مارها را میخورد و بسختی تشنه میشود پس امتناع میکند از آشامیدن آب
از ترس آنکه زهر در جسم وی بحرکت آید و وی را بکشد و بر سر غدیر آب می ایستد مشقت و
تشنگی و بلند فریاد میکند و از آن آب نمی آشامد و اگر بیاشامد در ساعت میمیرد پس نظر کن

بآنچه قرار داده شده است در طبع این بهیمه تشنه که خوف و ترس از ضرر بآشامیدن آب
بروی غالب گشته که نزدیکست که انسان عاقل تمیز کننده خود را ضبط نکند و روباه
هرگاه کمیاب شود خوردنی او و بآن محتاج گردد خود را بمرگ می افکند و شکم خود را پر باد میکند
تا آنکه مرغ وی را مرده گمان کنند پس هرگاه مرغ بر بالای وی نشیند که گوشت وی را بمنقار
کند برجهد و آنرا بگیرد پس کیست که اعانت و یاری کرده است روباه بیزبان بی رویه را
باین حیله الا کسی که وکیل رسانیدن رزق است جل شأنه که دلالت میکند وی را باین چاره
و مثل آن چه روباه چونکه ضعیف و عاجز است از بسیاری از آنچه قوت و قدرت دارند بر آن
درندگان از چندی که بر شکار اعانت و یاری کرده شده است بدنها و فکر و خوب رای و فطنت
و زیرکی و حیله و چاره از برای معاش وی و دلفین که صاحب قاموس گوید که آن اژدهای آبی
دریاییست که غریق را نجات میدهد طلب شکار مرغ میکند پس حیله و چاره او در آن
این میباشد که ماهی را گرفته میکشد و قطع میکند تا آنکه بر روی آب می افتد بعد از آن
از زیر آن کمین کرده آید را که بر بالای وی است میشوراند تا شخص وی ظاهر نشود پس هرگاه
مرغ بر بالای ماهی نشیند برجسته مرغ را شکار میکند پس نظر کن باین حیله که چگونه قرار داده
شده است طبعی در این بهیمه از برای بعضی مصلحتها مفضل گوید گفتم یا مولا خبر ده مرا از اژدها
گویم یعنی مار بزرگ و ابر فرمود که ابر مثل موکل است بوی میکشد آنرا هر جا که واقف آن
شود چنانچه سنگ آهن ربا میکشد آهن را پس وی در زمین از ترس ابر بیرون نمی آید
و بیرون نمی آید الا یکبار در گرمای سخت صاحب قاموس گوید که وقت آن گرما از طلوع برج …
تا طلوع سهیل هرگاه هوا صاف و ابر رفته باشد و نقطه از ابری در آسمان نباشد گفتم چرا
موکل شده است ابر بروی که انتظار وی میکشد و آنرا هرگاه بیابد میکشد فرمود که از برای
آنکه دفع کند از مردم مضرت وی را مفضل گوید گفتم یا مولا وصف کردی از برای من امر بهایم را
و عبرتی که در آن بود از برای کسی که عبرت گیرد پس وصف کن از برای من ذره‌ها را گویم یعنی
مورچگان بسیار کوچک را و مورچگان بزرگ و مرغان را فرمود که ای مفضل تامل کن
روی مورچه حقیر کوچک را که آیا می یابی در آن نقصی از آنچه در آنست صلاح وی پس از کجاست

این تقدیر و صواب در خلق ذرّه الا از تدبیری که قایم است در کوچک و بزرگ خلق نظر کن
بمور و جمعیت آنها در جمع کردن قوت و تهیهٔ آن چه می‌بینی جماعتی از آنها را هرگاه نقل کنند
دانه را بسوراخ خود بمنزلهٔ جماعتی از مردم که نقل میکنند خوردنی و غیر آنرا بلکه از برای مور دانک
جِدّی و دامن بر میان زدنست که مثل آن از برای مردم نیست آیا نمی‌بینی آنها را که اعانت
و یاری یکدیگر میکنند بر نقل دانه چنانچه اعانت میکنند مردم بر عمل و کار بعد از ان متوجه دانه
گشته آنرا قطعه قطعه میکنند تا نروید که آنرا بر ضرر ایشان قائم کند پس اگر نمی بدان رسید
بیرون می آرند و میگسترانند تا بخشکد بعد از ان مور فرا میگیرد سوراخ را الا در زمین بلندی تا
نریزد سیل که غرق کند آنها را پس همه اینها از مور بی عقل و بی رویت است بلکه خلقت وی
براین گونه آفریده شده از برای مصلحتی از روی لطف از خدای عزّ و جلّ نظر کن باین کرمی که بعضی باو
عنکبوت که آنرا لیث یعنی شیر میگویند و عوام آنرا اسد الذباب مینامند گوییم یعنی شیر مگس
و آنچه عطا کرده شده است از حیله و چاره و رفق و مدارا و آنچه یاری میجوید باین در معاش خود
چه می‌بینی وی را در هنگامی که حس و ادراک میکند مگسی را که نزدیک بوی واقع شده میگذارد
آنرا و حال آنکه بچشم بر بان میگردد تا آنکه گویا مرده است که حرکت در وی نیست پس هرگاه
مگس را دید که آرمیده و از وی غافل شده بدان می جنبد تا آنکه واقع شود بان بجستنی که یک
جستن آنرا بدست آرد بعد از ان بران میجهد و آنرا میگیرد و هرگاه آنرا بگیرد بهمه جسم خود
از ترس آنکه مبادا از وی نجات و خلاصی یابد شامل آن میشود و همیشه آنرا گرفته دارد تا آنکه
احساس و ادراک آن کند که ضعیف و سست گشته آنگاه روی بان آورده از هم میدراند و
از ان زندگانی میکند اما عنکبوت میبافد آن بافته را و آنرا دام و آلت شکار مگس میکند آنگاه
در درون آن کمین کرده هرگاه مگس بان دام افتد متوجه میشود بران بگزیدن آن ساعت
بساعت پس بان معاش میکند و همچنان حکایت میکنند شکار سگها و پارسها را گوییم یعنی
مثل قسم اول و شکار دامها و تمهارا گوییم یعنی مثل قسم دوم پس نظر کن باین جانور
کوچک گوییم یعنی عنکبوت که مذکور شد که چگونه قرار داده شده است در طبع وی آنچه میسر نیست
انسان باین الا بحیله و چاره و بکار بردن آلتها در ان پس حقیر مشمار چیزی را چه آنکه عبرت در ان

واضح و هویداست مثل مورچهٔ کوچک و مور و آنچه شبیه آنست چه معنی نفیس تمثیل آورده میشود
بچیز حقیر پس پست نمیشود آن معنی نفیس از آنچیز حقیر چنانچه پست نمیشود دیناری که از طلا
باشد که وزن کرده شود بمثقال آهنی ای مفضل تأمل کن در جسم مرغ پرنده و خلقت آن چه وی
در هنگامی که تقدیر شده که در هوا پرد جسم او سبک و مندمج و محکم و بهم پیچیده گشته سبب آن
از چهار پا بدو پا و از پنج انگشت بچهار انگشت و از دو منفذ از برای زبل یعنی غایط و بول
بیکی اکتفا شده هر دو منفذ را با هم جمع میکنند بعد از ان آفریده شده است صاحب سینهٔ تیزی
از برای آنکه سهل و آسان شود بر وی که هوا را بشکافد چگونه که شروع کند در ان چنانچه قرار
داده شده است کشتی باین هیئت از برای آنکه آب را بشکافد و در ان نفوذ کند و روان گردد
و قرار داده شده است در دو بال و دم وی پرهای دراز متینی تا برخیزد بآنها از برای پریدن
و پوشانیده شده است پر بر همهٔ بدن وی تا هوا داخل آن شده وی را بردارد و بلند کند و
چونکه تقدیر شده است که خورش وی دانه و گوشت باشد که بلع کند و فرو برد آنرا بدون
خاییدن دندانها از خلقت وی کم و آفریده شده است از برای وی منقار صلب سختی که فرا
گیرد بان خورش خود را پس کنده نشود پوست منقار از برچیدن دانه و شکسته از کندن
گوشت و چونکه دندان ندارد و دانه را درست و گوشت را تازه بلع میکند و فرو میبرد اعانت و
یاری کرده شده است بزیادتی حرارتی در شکم که آسیا کند گوشت را از برای وی که مستغنی و
بی‌نیاز گردد از خاییدن و اعتبار کن آنرا باینکه استخوان انگور و غیر آن از شکمهای انسان درست
بیرون می آید و در شکمهای مرغ آسیا شده اثری از ان دیده نمیشود بعد از ان گردانیده شده است
مرغ از جملهٔ آنچه تخم میکنند و نمیزایند تا گران نشود از پریدن چه اگر جوجه در شکم وی یکی نمودی
تا آنکه مستحکم گشتی هر آینه که وی را گران کردی و از برخاستن و پریدن او عایق و مانع آمدی پس
گردانیده شده است هر چیزی شکیل و مناسب امری که تقدیر کرده شده است که بوده باشد
بران امر بعد از ان گردیده است مرغی که در هوا سباحت و شنا میکند چنانچه مینشیند بر بالای
تخم خود و تربیت و پرستاری آن مینماید یک هفته و بعضی دو و بعضی سه هفته تا آنکه جوجه
از تخم بیرون آید بعد از ان متوجه آن گشته باد بوی میخوراند تا حوصله و چینه دان وی از برای غذا

فراخ کردد آنگاه ترتیب وی مینماید و غذا میخوراند ویرا بآنچه بدان تعیش میکند پس کیست که
تکلیف کرده است بوی که برچیند خوردنیها را و بعد از آنکه در چینه دان وی قرار گرفته بیرون
آرد و غذا دهد بآن جوزهای خود را و از برای چه معنی تحمل این مشقت میکند و حال آنکه صاحب رویه
و فکری نیست و امل و آرزو نمیکند در باب جوزهای خود آنچه انسان امل و آرزو میکند در باب
فرزندان خود از عزت و عطا و صله و بقاء ذکر پس این از جمله کاریست که گواهی میدهد
که مرغ مهربان کرده شده است بر جوزهای خود که غیب اند و نمیشناسد آنها را و فکر نمیکند در باب
آنها و آن کار دوام و بقاء نسل است از برای لطف از خدای جل شانه نظر کن بمرغ خانگی که
چگونه بهیجان می آید و مست میشود از برای حضانت و تربیت و پرستاری تخم و بیرون
آوردن جوزه و حال آنکه نیست از برای وی تخم جمع شده و نه آشیانه که بآنجا رود بلکه برانگیخته
میشود و فریاد میکند و از خورش امتناع مینماید تا آنکه جمع کنند از برای وی تخم را که در وی حضانت
و تربیت و پرستاری آن کند و جوزه بیرون آرد پس آن از وی برای چیست الا از برای
برپای داشتن نسل و کیست که گرفته است ویرا باقامت و برپای داشتن نسل اگر نه اقامت جلیل
و طبیعی و جبر او بودی و حال آنکه رویه و تفکری نیست عبرت گیر بآفرینش تخم و آنچه در آن است
از مغز زرد غلیظ بسته گویم یعنی پخته و آب سفید رقیق تنک پس بعضی از برای آنست که از آن
جوزه منتشر شود و بعضی از برای آنست که بآن غذا کند تا آنکه شکافته شود از وی تخم و آنچه در آن است
از تدبیر چه اگر نشو و نمای جوزه در آن پوست حصار شده بودی که چیزی را در آن راه دخول نیست
قرار داده شدی با وی در درون تخم از غذا چندانکه ویرا کفایت کردی تا وقت بیرون آمدن
وی از تخم مثل کسیکه در زندان محکم حصاری محبوس گردد که باو نرسد قرار داده میشود با او
از قوت چندانکه او را کفایت کند تا وقت بیرون آمدن او از آن زندان فکر کن در چینه دان
مرغ و آنچه تقدیر کرده شده است از برای وی چه راه خوردنیها بسنگدان تنگ است که خوردنیها
بدان نفوذ نمیکند الا اندک اندک پس اگر مرغ دانه دوم را نرسیدی تا آنکه اولین بسنگدان
رسیدی بروی دراز کشیدی و چه زمان استیفاء خورش خود کردی پس نیست جز آنکه
از سختی حذر و حزر از تر و خشک را باهم میجوزد پس چینه دان کردیده است مثل توبره یعنی

پائی

از پیش وی نگذارد آنچه را که می باید از خوردنیها بعد از آن آنرا بسنگدان فرستد بمهلتی و
نیز در چینه دان خصلت دیگر هست چه بعضی از مرغان محتاجند بآنکه بخورانند بجوزهای خود غذا را
پس بازگردانیدن خوردنی از نزدیک گویم یعنی از چینه دان آسانتر است بر وی مفضل گوید
گفتم که قومی از معطله که تعطیل و اهمال را روا میدارند دعوی و اعتقاد میکنند که اختلاف رنگها
و شکلها در مرغان نمیباشد الا از قبیل امتزاج خلطها و اختلاف مقدارها بمزج و اهمال فرمود
که ای مفضل این نقشهای رنگارنگ که میبینی در طاوسها و دراجها و راست و برابر بودن آنها
مثل چیزی که بقلم کشیده شده باشد چگونه می آرد آنرا امتزاج مهمل بر یک شکل که مختلف نشود
اگر باهمال بودی برابری معدوم و مختلف بودندی تامل کن پر مرغ را که چگونه است آنرا
بافته میبینی مثل بافته جامه از رشتهای دقیق خط که بعضی بعضی را تألیف یافته مثل تالیف
ریسمان بریسمان و موی بموی بعد از آن هرگاه بگشائی آن بافته را میبینی آنرا که از هم
وا میشود و شکافته نمیگردد تا باد داخل آن گشته هرگاه مرغ پرواز کند بلند گردد و میبینی
در میان پر مرغ ستون غلیظ متینی که بافته شده است بر بالای آن چیزی که مثل موست
نگاه دارد آنچیز را بصلابت و سختی خود و آن نیی است که در میان پر است و با آن
مجوف و میان تهی است تا بر مرغ سبک گشته از پریدن عایق و مانع وی نشود ای مفضل
آیا دیده این مرغ را که دو پای وی دراز است و یافته آنچه از برای وی است از منفعت در درازی
دو پای وی چه بیشتر زمین آن در آبهای بد عمق میباشد پس میبینی آنرا با دو پای دراز که گویا
رقیب و پاسبان و نگهبانست بر فراز جای بلند مشرف که جای پاسبان و نگهبانست و
وی تامل میکند آنچه را که در آب میجنبد پس هرگاه چیزی ببیند از آنچیزها که آنرا قوت خود
میکند قدمهای هموار آهسته بجانب او بر میدارد تا آنکه آنرا فرا گیرد و اگر دو پای وی کوتاه
بودی و بجانب شکار رفتی که آنرا بگیرد شکم وی بآب فرو رفته شکار برجستی و از وی
ترسیده پراکنده شدی پس آفریده شده است از برای وی آن دو ستون تا دریابد بآن
حاجت خود را و فاسد نگردد بر وی مطلب وی تامل کن قسم تدبیر را در خلقت مرغان
چه هر مرغی را که دو پای وی دراز است گردن دراز می یابد و این جهت آنست که تمکن باید

از فراگرفتن خورش خود از زمین و اگر دو پای وی دراز و گردن وی کوتاه بودی وی آنرا نتوانستی
و ترا باید آن دانستی که چیزیرا از زمین فراگیرد و بسا که با درازی گردن اعانت و یاری
کرده شده اند بدرازی منقارها تا زیاد شود سهولت و امکان امر از برای وی اگر تفتیش
که هر چیزیرا از خلق که تفتیش میکنی می یابد آنرا در غایت صواب و حکمت نظر کن بکنجشکان
که چگونه طلب میکنند خورش خود را در روز که نه چنانست که آنرا نیابند و نه آنکه همه را
مجتمع و مهیا یابند بلکه فرا میگیرند آنرا بحرکت و طلب و همچنانند همگی خلق پس پاک خدایی
که تقدیر کرده است رزق را چگونه قوت خلق کرده که نگردانیده است از جمله آنچه قدرت نیابند
بران جهت آنکه گردانیده است در خلق حاجتی بآن و نگردانیده است آنرا مبذول کرده شده
و فراگرفته نمیشود آن بآسانی جهت آنکه صلاح در آن نیست چه اگر مجتمع و مهیا یافته شدی بهایم
بآن گراییده از آن جدا نگشتندی تا آنکه ناگوار شده هلاک گشتندی و مردم نیز
بسبب فراغبال بغایت شدت فرح و شادی گراییدندی تا آنکه فساد بسیار و فواحش
ظاهر گشتی آیا میدانی که چیست خورش این اصناف مرغان که بیرون نمی آیند الا در شب
مثل بوم و کوکنک و شب پرک مفضل گوید گفتم یا مولای نمیدانم فرمود که معاش اینها از
اقسامی است که در هوا منتشر اند از پشه و پروانه و اشباه ملخ و مگس عسل یا پرنده که از جراده
کوچکتر یا بزرگتر است چه این اقسام پراکنده اند در هوا که جایی از هوا از اینها خالی نیست و اعتبار
کن آنرا بآنکه هرگاه شب در بامی یا در عرصه خانه چراغی میگذاری جمع میشوند بران چیز بسیاری
از آنها پس اینها از کجا می آید الا از آن اقسام پس اگر کسی گوید که می آید آن از صحراها و برها
جواب گفته میشود که چگونه میرسد در آن ساعت از جای دوری و چگونه می بیند از آنجا
چراغی را در خانه که فرو گرفته شده است بخانها که قصد کنند بآن چراغ با آنکه اینها عیان و آشکار
از نزدیک بچراغ می افتند پس اینچنین دلالت میکند بر آنکه اینها منتشر اند در هر جایی از هوا
پس این اصناف مرغان هرگاه بیرون می آیند طلب آنها کرده و با اینها قوت می یابند پس
نظر کن که چگونه است وجه رزق از این اقسام منتشر در هوا از برای این مرغان که بیرون نمی آیند
مگر در شب و بدان و بشناس بآن معنی و مقصود را در آفرینش این قسمها که گرامند است که

کمان

کمان کننده گمان کند که آنها زیاده اند که معنی و مقصودی در آن زیاده نیست خلقت شب پرک
خلقت عجیبی است در میان خلقت مرغ و چارپا بلکه آن بچارپا نزدیکتر است جهت آنکه صاحب
دو گوش پهن و دندانها و کرک است و میزاید و شیر بچه خود میدهد و بول میکند و بچارپایی
راه میرود و همه اینها خلاف صفت مرغ است بعد از آن وی نیز از آنجمله است که در شب
بیرون می آیند و قوت می یابند از آنچه در شب در هوا پرواز میرود از پروانه و آنچه شبیه آنست
و گویندگان گفته اند که شب پرک را خورشی نیست و غذای وی تنها از نسیم است و این
سخن فاسد و باطل است از دو وجه یکی بیرون آمدن آنچه بیرون می آید از وی از ثقل که آن
غایط و بول و این نمیباشد بدون خورشی و دیگری آنکه صاحب دندانهاست و اگر چیزی نخوردی
در وی معنی و مقصودی از برای دندانها نبودی و در خلقت نیست چیزی که معنی و مقصودی
از برای آن نباشد و اما حاجتها در وی معروفست حتی آنکه زبل وی گوییم بمعنی غایط داخل
کرده میشود در بعضی علاجها و از عظیمترین حاجتها در وی خلقت عجیب است که دلالت میکند
بر قدرت و تصرف آفریدگار جل شانه چگونه که خواهد از برای قسمی از مصلحت و اما مرغ کوچکی
که آنرا ابو تمره میگویند در بعضی اوقات در بعضی از درختان آشیان میکند پس مار عظیمی را
می بیند که رو بآشیان وی آورده دهن باز کرده تا آنرا فرو برد پس در آن اثنا که وی
در طلب حیله و چاره بهر طرف میگردد و اضطراب میکند ناگاه خار خسکی را یافته در دهن مار
می افکند پس مار بر خود می پیچد و بهر طرف میگردد تا آنکه میمیرد آیا رای تو چیست و میدانی که
اگر ترا بآن خبر ندادمی بخاطر تو یا بخاطر غیر تو رسیدی که از خار خسکی مثل این منفعت عظیم یا
از مرغ کوچکی یا مرغ بزرگی مثل این حیله و چاره واقع شود عبرت گیر باین و بسیاری از چیزها
که میباشد در آنها منافعی که دانسته و شناخته نمیشود الا بحادثه که حادث گردد و خبری که
شنیده شود نظر کن بمگس عسل و جمعیت و اعانت و یاری آنها در صنعت عسل و تهیه خانهای
مسدس شش پهلو و آنچه می بینی در آن از زیرکیهای دقیق چه هرگاه عمل را تأمل کنی می بینی آنرا
عجیب لطیف و هرگاه آن کار کرده را می بینی می یابی وقوع آنرا از مردم عظیم شریف و هرگاه
رجوع کنی بسازنده آن بنا می یابی آنرا کودنی جاهل بنفس خود چه جای ماسوای آن

پس در آن واضح‌ترین دلالتی است بر اینکه صواب و حکمت در این صنعت نیست مگر از عمل آنکه آن
کسی است که آنرا طبیعی وی و مسخر کرده است وی را در آن صنعت از برای مصلحت مردم نظر کن به
ملخ که چه ضعیف و قوی است چه هرگاه تأمل کنی خلقت آنرا ببینی وی را مثل ضعیف‌ترین
چیزها و اگر لشکر وی تقدم کنند بلدی از بلاد احدی را استطاعت آن نیست که حمایت
کند و نگاه دارد آن بلد را از آن آیا نمی‌بینی که اگر پادشاهی از پادشاهان زمین سپاه و مردم
خود را جمع کردی تا حمایت و محافظت بلاد خود از ملخ نمودی بران قادر نبودی آیا نیست
آن از دلایل بر قدرت آفریدگار که مبعوث سازد ضعیف‌ترین خلق خود را به قوی‌ترین خلق خود و کسی
استطاعت و توانایی دفع آن ندارد نظر کن به آنها که چگونه فرو میریزند بر روی زمین مثل سیل و
فرو میگیرند هامون و کوه و بیابان و شهرها را تا آنکه میپوشانند نور آفتاب را از کثرت خود
پس اگر بودی آن از جمله آنچه کرده میشود به دستها در چند زمان جمع میشدی از آن این کثرت
و در چند سال مرتفع گردیدی پس استدلال کن به آن بر قدرتی که شکستنی و گران نمیکند آنرا چیزی
و بسیاری نمیکند چیزی بران قدرت تأمل کن خلقت ماهی را و تشکیل و مناسب بودن
امری که تقدیر کرده شده است که بر آنگونه باشد چه آفریده شده است بدون پاها چه آنکه محتاج
به رفتار نیست چه مسکن وی آب است و آفریده شده است بدون شش چه آنکه استطاعت و
توانایی به نفس کشیدن ندارد و حال آنکه در آب عظیم فرو رفته و قرار داده شده است از برای
وی بجای پاها بالهای سخت که بال میزند در دو جانب خود چنانکه کشتیبان پاروها از دو جانب
کشتی میزند و پوشانیده شده است جسم وی به پوستها و پوششهای متین بر یکدیگر رفته
مثل زرهها و جوشنها که تو گویم بعضی فلسها تا نگاه دارد وی را از آفتها پس اعانت وی کرده شده است
به فضل و زیادتی خوب در کشیدن بوی چه آنکه چشم وی ضعیف است و آب پرده چشم وی
گشته پس بوی میکشد از راه دور دوری پس طلب آن میکند و الا چگونه میداند از آن و
جای آنرا و بدان که از دهن وی تا سوراخ گوش او منفذها است پس در دهان میکشد آب را و بدین
رها میکند از دو سوراخ گوش خود و با آن ترویح و راحت می‌یابد چنانکه ترویح می‌یابد غیر وی از حیوان
به کشیدن نسیم اکنون فکر کن در بسیاری نسل وی و آنچه خصوصیت یافته است به آن چه میبینی

در شکم یک ماهی از تخم آنچه از بسیاری بشمار در نمی‌آید و علت آن این است که وسعت داشته
باشد از برای آنچه غذا میکنند با آن از اصناف حیوان چه اکثر آنها ماهی میخورند حتی درندگان
نیز که در اطراف بیشه‌ها در کنار آب معتکفند که انتظار ماهی میکشند و هرگاه با آنها عبور میکنند
میربایند آنرا پس چون درندگان و مرغان و مردم و ماهی بعضی ماهی میخورند سزاوار است
که بوده باشد بر آنگونه که هست از کثرت و بسیاری پس هرگاه اراده کنی که بدانی وسعت حکمت و
وسعت رحمت آفریدگار و کوتاهی علم آفریدگان را نظر کن به آنچه در دریاهاست از اقسام ماهی و
جنبندگان آب و صدفها و صنفها که به شمار در نمی‌آید و منافع آن دانسته نمیشود الا چیزی
بعد از چیزی که ادراک میکنند و در می‌یابند آنرا مردم به سببها که حادث میگردد مثل قرمز چه
مردم دانسته و شناخته اند رنگ آنرا به اینکه سگی در کنار دریا میگشته چیزی می‌یافته از صنفی
که آنرا حلزون میگویند که تو گویم حلزون در لغت [illegible] و حلزون کوره موش و جمع آن حلازین
پس آنرا خورده سرخی و دهن وی به خون آن رنگین گشته مردم حسن و خوبی آنرا دیده از برای
رنگ فرا گرفتند و اشباه و امثال اینها از آنچه واقف میشوند مردم بران حالاً بعد از حالاً و زمانی
بعد از زمانی مفضل گوید وقت ظهر شده امام علیه السلام به نماز برخاسته فرمود که ان شاء الله فردا بیا
به سبب آنچه به من شناسانید سرور و شادی من مضاعف گشته خرم و شادمان و حمد و شکر
خدای کنان به آنچه خدای به من داد بازگشته آن شب را خوشحال به روز آوردم مجلس سیم
مفضل گوید چون روز سیم شد صبح به خدمت مولای خود رفتم تا آخر حدیث طویل در باب دو
مجلس دیگر اولین در ذکر آسمان و زمین و آنچه در آنهاست از غیر صاحبان روح و دومین در
آفتهایی که حادث میشود در بعضی زمانها مثل وبا و غیر آن از برای حجت و رد بر مخالفان که منکر
تدبیر و آفریدگار زنده ما فرا گرفتیم از حدیث به قدر حاجت وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ
و بعضی از شما کسیست که فوت فرموده میشود و فانی گویند بعضی در وقت رسیدن به شدت مذکور
یا پیش از آن وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ و بعضی از شما کسیست که
برگردانیده میشود به سوی رذل‌ترین یعنی خسیس‌ترین عمر و رذل‌ترین و خسیس‌ترین عمر آن که
آدمی به صد سال رسد لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا به سبب آنکه تا بداند

بعد از دانستن چیزی را، و مثل این آیه در سورهٔ نحل گذشت قاضی گوید این آیه استدلال دوم است
بر امکان برانگیخته شدن در قیامت با آنچه عارض انسان میشود در سنهای وی از امور مختلف
و احوال ضد یکدیگر چه کسی که قدرت بران داشته باشد بر امثال آن نیز قدرت دارد و
این آیه و آیهٔ سورهٔ یس که و من نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون رد است بر زنادقه که باطل
میکنند توحید و یکتایی خدای را چه ایشان دعوی و عقیده میکنند و رفته اند با آنکه انسان
و عالم متولد میشود یعنی بهم میرسد بدور گردون فلک و شکلهایی که مرور شب و روز با آن شکلها
ملاقات میکنند پس هرگاه نطفه در زهدان افتد ملاقات کند آن نطفه را شکلها و غذاها و
آشامیدنیها و طبیعت و دور کند بران نطفه فلک و مرور کند بران شب و روز پس از آن بخت
انسان تربیت یابد و منتقل شود یعنی بدنیا و بزرگ گردد و متولد شود بطبایع و غذاها و دور
گردون فلک بران نطفه و مرور شب و روز پس ایزد تعالی سخن ایشان را عکس و رد و نقض بیان
کرده فرموده که و من نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون یعنی کسی که عمر او دراز و سن او بزرگ شد
و عمر یافت باز میگردد بحد طفولیت و بمثل حالتی که بران حالت بود در حال کودکی و طفولیت چون
پس رانوق نقص و کمی بجمیع آلتهای او مستولی میشود و در جمیع احوال ضعیف میگردد و شروع
در نقص و کمی و نکس و بازگشت میکند پس اگر بوده باشد چنانکه ایشان دعوی میکنند که بندگان را
خالق و آفریدگار صاحب اختیاری نیست واجب میشود که انسان همیشه زیاد شده باشد مادام
که شکلهایی که دعوی میکنند که قوام ابتداء وی بآن بود باقی و غذا ممکن و دور گردون فلک و مرور
شب و روز بران قایم و متصل باشد پس چگونه باز میگردد بکمی هرچند که زیاد میشود در بزرگی و
بحد طفولیت و نقصان و کمی گوشت و چشم و قوت و علم و نطق تا آنکه نقص و نکس و بازگشت
می یابد در خلقت و چونکه این معنی باطل است و بتدبیر خدای عز و جل شروع در نقص و کمی در انتهای
عمر میکند و قول خدای در سورهٔ یس که و من نعمره ننکسه فی الخلق و در این آیه که و منکم من یرد الی
ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا صحیح و درست است دانسته شد که آن از آفریدن خدای
و تدبیر خالق مختار و از تقدیر و حکمت و یکتایی و اختراع اوست خلق را پس ثابت شد وحدانیت
و یکتایی او جل شانه و زندیقان را دفع حجت بهیچ حال ممکن نیست و در مقام انکار آن حجتی نمی باشد

ومثل

و مثل آیهٔ مذکوره یس و این آیه است آیهٔ دیگر سورهٔ یس که اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفة
تا آخر آن سوره و مثل این سخنان در حدیث توحید مفضل گذشت وَتَرَى الْأَرْضَ
هَامِدَةً و میبینی زمین را خشک شونده مرده و در سورهٔ سجده میفرماید که و تری الارض خاشعة
فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت یعنی میبینی زمین را ساکن شونده هامدة در نسخهٔ دیگر
فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا پس هرگاه فرود می آریم ما بران زمین الْمَاءَ اهْتَزَّتْ
آب را میجنبد و حرکت میکند قاضی گوید یعنی بگیاه وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ
زَوْجٍ و میدمد و بر می آید از هر جفتی قاضی گوید یعنی از هر صنفی بَهِيجٍ ۵ زیبای
خوب قاضی گوید و این دلیل سیم است که تکرار کرده است آنرا خدای در کتاب خود از برای
ظهور و دیده شدن آن بعیان ذَٰلِكَ بِأَنَّ قاضی گوید یعنی آنچه مذکور شد از خلقت انسان
در اطوار مختلفه و گردیدن آن بر احوال ضد یکدیگر و زنده کردن زمین بعد از مرگ بان آن
اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ بسبب آنست که خدای حق است قاضی گوید یعنی بالذات ثابتی
که تحقیق می یابد با وجیزها وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ و اینکه بتحقیق که او زنده میکند مردگان را
قاضی گوید یعنی قدرت دارد بر زنده کردن آنها و الا زنده نمیکرد نطفه و زمین مرده را وَ
أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۵ و اینکه بتحقیق که او بر همه چیزی قدرت دارنده است
قاضی گوید چه آنکه قدرت او قدرت ذاتی است که نسبت آن بهمه مساوی است پس چون
دلالت کرد مشاهده و عیان بر قدرت او بر زنده کردن بعض مردگان لازم آمد اقتدار او
بر زنده کردن همهٔ آنها وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا و بتحقیق که
ساعت آینده است که نیست شکی دران قاضی گوید چه متغیر شدن مقدمهٔ انقطاع است
وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ و بتحقیق که خدای بر می انگیزد یعنی زنده میکند مَنْ فِي
الْقُبُورِ ۵ کسانی را که در قبرها اند قاضی گوید بمقتضای وعدهٔ وی که خلاف نمیشود
و این سه آیه از آنجا که یا ایها الناس تا اینجا رد است بر دهریه ملحد چه ایشان دعوی و اعتقاد
میکنند که دهر پیش از این و بعد از این همیشه بر یک حال بوده و خواهد بود و خالقی و آفریدگاری
و تدبیر کننده و صانعی نیست و انکار میکنند زنده شدن مردم را در روز قیامت پس حقیقت

خمس

حکایت قول ایشان جهة پیغمبر خود کرده میفرماید در سورهٔ جاثیه که وقالوا ما هي الا حياتنا الدنيا نموت
ونحيى وما يهلكنا الا الدهر وما لهم بذلك من علم ان هم الا يظنون و در سورهٔ بنی اسرائیل که و
قالوا ءاذا كنا عظاما ورفاتا ءانا لمبعوثون خلقا جديدا قل كونوا حجارة او حديدا او خلقا مما يكبر
في صدوركم فسيقولون من يعيدنا قل الذي فطركم اول مرة و مثل این از قرآن بسیار است و این سخن
بر آنانست که در حیوة پیغمبر صلعم بودند و اظهار ایمان بآنحضرت میکردند و در باطن کفر و شرک
میورزیدند و این سخنان میگفتند و بعد از آنحضرت باقی ماندند سبب هلاک و تباهی کار امت شدند
پس خدای بر ایشان رد کرده در حج فرموده که یا ایها الناس ان کنتم في ريب من البعث فانا
خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغير مخلقة لنبين لكم ونقر في الارحام
ما نشاء الى اجل مسمى ثم نخرجكم طفلا ثم لتبلغوا اشدكم ومنكم من يتوفى ومنكم من يرد الى
ارذل العمر لكيلا يعلم من بعد علم شيئا بعد از آن مثلی از برای زنده شدن مردم در قیامت زده
تتمه این آیه را فرمود که وترى الارض هامدة فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت وربت
وانبتت من كل زوج بهيج ذلك بان الله هو الحق وانه يحيي الموتى وانه على كل شيء قدير
وان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور و غیر این از آیتهای بسیار
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ و بعضی از مردم کیست که خصومت میکند در آیات
سورهٔ کهف که ویجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق یعنی خصومت میکنند بباطل
از برای آنکه دفع کنند حق را و در سورهٔ مؤمن که وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق یعنی
خصومت کردند بباطل از برای آنکه باطل و دفع کنند حق را و در سورهٔ حمعسق که والذین یحاجون
في الله من بعد ما استجيب له حجتهم داحضة عند ربهم یعنی آنانکه حجت میگیرند بر خدای بعد از آنکه
خواست که بفرستند بسوی ایشان پیغمبران پس فرستاد بسوی ایشان پیغمبران و کتب بهانه [illegible]
تبدیل دادند بعد از آن حجت میگیرند روز قیامت پس حجت ایشان باطل است نزد پروردگار ایشان
و پیغمبر صلعم بعبد الرحمن بن سمره گفت که لعنت کرده شده اند جدال و خصومت کنندگان در آیتهای
خدای بر زبان هفتاد پیغمبر و کسی که جدال و خصومت کند در آیتهای خدای کافر است و ایزد تعالی
در اول سورهٔ مؤمن فرموده که ما یجادل في ايات الله الا الذين كفروا فلا يغررك تقلبهم في البلاد

یعنی کیست که جدال و خصومت کند در آیتهای خدای الا آنانکه کفر ورزیده اند پس فریفته نکند
ترا ای محمد گردیدن ایشان در بلدها و کسی که برای خود تفسیر کند قرآن را پس بر خدای دروغ بسته
و کسی که فتوی دهد مردم را بغیر علمی لعنت میکنند او را فرشتگان آسمان و زمین و هر بدعتی
گمراهی است و راه هر گمراهی بآتش دوزخ است پس ابن سمره گفت یا رسول الله ارشاد
کن مرا بنجات فرمود که ای ابن سمره هر گاه مختلف شود هواها و خواهشها و متفرق گردد رایها
بر تو باد بعلی بن ابیطالب چه وی امام است و خلیفه منست بعد از من و او فاروق است که فرق
میکند میان حق و باطل کسی که از وی پرسد جواب میگوید و کسی که طلب ارشاد از و نماید ارشاد
وی میکند و کسی که طلب حق از نزد او کند حق را می یابد و کسی که طلب هدایت از او کند بهدایت
میرسد و کسی که پناه باو برد و برا ایمن میگرداند و کسی که چنگ بر و زند و برا نجات میدهد
و کسی که اقتدا باو کند هدایت می یابد ای ابن سمره دوست باشم کسی که با او دوستی و
هلاک و تباهست کار کسی که باو رد و با او دشمنی میکند ای ابن سمره علی از منست و روح او از روح من
و طینت وی از طینت من و وی برادر منست و شوهر دختر من فاطمه سیده زنان عالمیان از
اولیان و آخریان و از وست دو امام و دو پسر من و دو سید جوانان اهل بهشت حسن و حسین و
نه کس از فرزندان حسین که نهم ایشان قایم امت منست پر میکند زمین را از سویت و عدالت
چنانکه پر شده است از جور و ظلم و هم آنحضرت فرموده که سخت ترین چیزی که میترسم بر امت خود
سه چیز است لغزیدن عالمی و جدال و خصومت منافقی بقرآن گویم چه آنکه منافقان قرآن میخوانند
و دنیی که بر گردن شما افتد و آنرا بر خود تهمت بندید فِي دربارهٔ اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ
خدای بغیر علمی فائی گوید تکرار این آیه درین مقام از برای تاکید است و مراد از علم علم فطری است
تا صحیح باشد عطف هدی و کتاب که بعد ازین می آید بر علم این آیتها همگی رد است بر ملحدان
چه ایشان اقرار بمرگ دارند و اقرار بخالق و آفریدگار ندارند و اقرار باین دارند که نبودند و
بعد از آن بهم رسیده اند چنانچه میفرماید در اول سورهٔ ق که ق والقرآن المجيد بل عجبوا ان جاءهم
منذر منهم فقال الكافرون هذا شيء عجيب ءاذا متنا وكنا ترابا ذلك رجع بعيد و در سورهٔ
یس که وضرب لنا مثلا ونسي خلقه قال من يحيي العظام وهي رميم قل يحييها الذي انشاها اول

مرة و دربن آیها که ومن الناس من یجادل تا آنجا که عذاب السعیر پس خدای سبحانه بیان
بحجتی که دلالت و راهنمایی کند ایشان را از صفت ابتدای خلق و اول حدوث ایشان ترجمهٔ
این آیها را کرده میفرماید که یا ایها الناس تا آنجا که من بعد علم شیئا پس اقامت کرد خدای دلیل
بر ملحدان از نفسهای خودشان بعد از آن خبر داد ایشان را ترجمهٔ این آیها که وتری الارض هامدة
تا اینجا و مثل این آیه است آیهٔ سورهٔ روم که ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا
الیها تا آنجا که تخرجون پس خدای عز و جل حجت آورد و روشن ساخت حجت را و ظاهر گردانید
دلیل را و اثبات نمود بر ما و بر ایشان از نفسهای خودشان و از آفاق و از آسمانها و
زمین بمشاهدهٔ عیان و دلایل برهان و واضحترین بیان در تنزیل قرآن که جمیع آنها دلیل است
بر صانع قدیم مدبر حکیم جبار عظیم سبحان الله رب العالمین **وَلَا هُدًى وَلَا
كِتَابٍ مُنِيرٍ** ۵ و نه هدایتی و نه کتاب روشن کننده یعنی گوید بی سندی از
استدلال یا وحی ندارد نازل شده است مثل این آیه در سورهٔ لقمان و آیهٔ بعد از آن در سورهٔ
مذکوره از برای نضر بن حارث که پیغمبر صلعم بوی گفت که پیروی کن آنچه را که نازل کرده شده است
بسوی تو از رب تو گفت بلکه پیروی میکنم آنچه را که پدران خود را بران یافته ام پس حق تعالی
نازل ساخت که ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر و اذا قیل
لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه آباءنا او لو کان الشیطان یدعوهم الی
عذاب السعیر و در روایات وارد شده که کسی که فتوی دهد مردم را بدون علمی و هدایتی لعن
میکنند او را فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب و فرشتگان زمین و فرشتگان آسمان
و ملحق میشود با و گناه کسی که عمل کند بفتوای او و کسی که طلب خورش بعلم کند فقیر و [illegible] میگردد
و طلب کنندهٔ خورش هستند قومی از شیعه و موالی اهل بیت علیهم السلام که تحمل علوم ایشان علیهم السلام
کرده اند منتشر میکنند آنرا در میان شیعیان ایشان و از شیعیان نیکوئی و صله و اکرام می‌یابند
و نیست طالب خورش کننده بعلم الا کسی که فتوی دهد بدون علمی و هدایتی از جانب خدای
عز و جل تا از برای طمع در حطام دنیا باطل کند حقها را و آیهٔ سورهٔ اعراف که قل انما حرم ربی
الفواحش تا آنجا که وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون رد است بر کسی که سخن گوید در دین خدای

بدون علمی و حکم کند در آن بغیر حکم خدای پس بدرستی و مثل آنچه بر کسیست که بخدای شرک ورزد
و حرامها و فاحشها را حلال کرده پس بر خدای گفتن بدون علمی حرام است و زنهار بپرهیزید از آنکه
دین خدای در زنید بباطل و بچیزی از رای خود و با آنچه نمیدانند و آنکه فتوی دهید مردم را برای
خود و با آنچه نمیدانند و بغیر علمی که این دو خصلت هلاک و تباه کرده اند کار مرد از او هلاک
شده است آنکه هلاک شده است و زنهار بپرهیزید از دو خصلت مهلک آنکه فتوی دهید
مردم را برای خود و بگویید چیزی را که نمیدانند و حق خدای بر بندگان اینست که بگویند
آنچه را که میدانند و توقف کنند و بایستند در نزد آنچه نمیدانند و خدای اختصاص داده است
بندگان خود را بدو آیه از کتاب خود اینکه نگویند تا آنکه بدانند و در سورهٔ اعراف فرموده
که الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و اینکه جواب نگویند
چیزی را که ندانند و در سورهٔ یونس فرموده که بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله پس
چیزی را که میدانند بگویید و چیزی را که نمیدانند بگویید که خدای داناتر است چه آدمی استنباط
آیه از قرآن میکند پس در آن آیه سر از زیر می افتد دورتر از میان آسمان و زمین و عالم آنست
که هرگاه از او چیزی پرسند و وی آنرا نداند گوید که خدای داناتر است و غیر عالم آنست
که آنرا گوید و هرگاه از مردی از شما چیزی پرسند گویم یعنی از غیر عالم از آنچه نداند باید که
بگوید که نمیدانم و نگوید که خدای داناتر است که در دل یار او شکی افتد گویم یعنی یار او
گمان کند که وی عالم است و هرگاه گوید که نمیدانم پرسنده متهم نمیسازد او را یعنی بعلم
و ابن شهرآشوب از امام جعفر علیه السلام از پدر از جد او از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود که کسی که
عمل کند بقیاسها هلاک و تباه شده و مردم را هلاک و تباه کرده باشد و کسی که فتوی دهد
بدون علمی و ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه نداند هلاک و تباه شده و مردم را هلاک
و تباه کرده باشد و پیغمبر صلعم فرموده که کسی که عمل کند بدون علمی آنچه فاسد میکند بیشتر است
از آنچه اصلاح میکند و روایت شده که عمل کننده بدون بصیرت مثل کسیست که براهی
میرفته باشد که چون آن نیست که از سرعت رفتار را از راه دورتر میشود و قبول نمیکند خدا
علمی را الا بمعرفت و نیست معرفتی الا بعمل پس کسی که عارف و دانا باشد دلالت میکند او را

معرفت یعنی وکسی که عمل کند او را معرفتی نباشد آگاه باش که ایمان بعضی از بعضی است و
امام ابوجعفر ع در خانهٔ خدای بود پس گفت که مامور نشده اند مردم الا بآنکه بیایند باین سنگها
وبآنها طواف کنند بعد از آن نزد ما آیند وولایت و دوستی خود را با اعلام کنند واین است قول
خدای گویم یعنی در سورهٔ طه که وانی لغفار لمن تاب و آمن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی وبتحقیق که
من بسیار آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان آرد و عمل صالح کند و هدایت یابد انگاه اشاره
بسینهٔ خود کرده گفت که بولایت و دوستی ما بعد از آن فرمود که ای سدیر آیا بنمایم ترا منع کنندگان
از دین خدا را انگاه ابوحنیفه و سفیان ثوری و دیگر برا که آن حضرت از قلم انداخته دید که داخل مسجد
شدند گفت ایشان منع کنندگان اند از دین خدای بدون هدایتی از خدای و بدون کتاب
منیری اگر این خبیثان در خانهٔ خود مینشستند و مردم جولان زده کسی را که خبر دهد ایشان را
از جانب خدای و از جانب رسول خدای صلعم نمی یافتند نزد ما می آمدند پس خبر میدادیم ایشان را
از جانب خدای و از جانب رسول خدای ثانی عطفه پیچنده صاحبان تفسیر جلالین گویند یعنی
از مردم کسیست که خصومت میکند حال آنکه پیچنده عطفه گردن خود است یعنی
اعراض کننده است از حق قاضی گوید یعنی از تکبر یعنی متکبر یا اعراض کننده است از حق از روی
استخفاف آن لیضل از برای آنکه گمراه کند قاضی گوید علت جدال است که گمراه کند
عن سبیل الله از راه خدای و ایمان له فی الدنیا خزی ونذیقه
یوم القیمة عذاب الحریق ۵ از برای اوست در دنیا مذلتی و بچشانیم او را
روز قیامت عذاب سوزاننده قاضی گوید یعنی آتش دوزخ واین آیه در شان
ابوجهل و در شان ابابکر و عمر نازل شده یعنی ابابکر پیچنده گردن خود است بسوی عمر چونکه عمر
بر پای داشت امام را گویم یعنی علی ع را علم و علامتی از برای مردم گفت یعنی ابابکر بعمر که قسم
بخدای که باین وفا نمیکنیم هیچ ذلک آن قاضی گوید یعنی آن مذلت و عذاب بما قدمت
یداک بسبب آن چیزیست که مقدم داشته است دستهای تو یعنی پیش ازین کرده قاضی
ای خصومت کننده یا یعنی روز قیامت با و گفته میشود که آن مذلت و عذاب بسبب آن چیز است
کسب کردهٔ از کفر و عصیان وان الله لیس بظلام للعبید ۵ ۲

عشر ۲

وبحقیقت که خدای نیست بسیار ظلم کننده بندگان را و مثل آن در آیهٔ سابق و تمام این آیه در سورهٔ آل عمران
گذشت جمعی در قرآن بدون علمی سخن گفتند وآن اینست که در سورهٔ آل عمران فرموده که هو الذی
انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و خدای پیغمبران فرستاد
ایشان بگواهی لا اله الا الله و اقرار بآنچه پیغمبران از نزد خدای آوردند پس کسی که از روی
ایمان آورد و برآنگونه وفات یافت خدای او را بسبب آن داخل بهشت کرد و آن
خدای نیست بسیار ظلم کننده بندگان را ۵ این سه آیه نازل شده است در شان قومی که
خدا را بیکتایی شناختند و شک کردند در بارهٔ محمد صلعم و آنچه آورده است از جانب خدا
چنانچه اکنون بتفصیل گفته خواهد شد پس میفرماید که ومن الناس من یعبد
الله علی حرف و از مردم کسیست که عبادت میکند خدا را بر حرفی قاضی گوید یعنی
از دین که ثبات در آن نیست مثل کسی که بطرف لشکری باشد که اگر ادراک ظفری کند قرار
گیرد والا فرار نماید و در روایات یعنی بر شکی در بارهٔ محمد صلعم و آنچه آورده است از جانب
[illegible] و قصه و سبب نزول چنانست که چنانچه در اول سخن گذشت این آیه ها در شان قومی
نازل گشته که خدا را بیکتایی شناختند و عبادت خدای و خلع عبادت غیر او کرده
از شرک بیرون آمدند و محمد صلعم را نشناختند و در بارهٔ او و آنچه از جانب خدای آورد
شک کردند پس تکلم باسلام نمودند و گواهی لا اله الا الله و محمد رسول الله دادند و اقرار
بقرآن کردند و حال آنکه ایشان در بارهٔ محمد و آنچه از جانب خدای آورده شک کننده بودند
و در بارهٔ خدای شکاک نبودند پس ایشان عبادت خدای میکردند بر شکی در بارهٔ محمد و
آنچه از جانب خدای آورده پس بسوی آنحضرت آمده گفتند که نظر میکنیم پس اگر مالهای ما
و در خود و بدنها و اولاد خود عافیت یافتیم میدانیم که او راستگو و پیغمبر خدا است و اگر غیر
آن شد نظر و تامل میکنیم چنانچه میفرماید که ومن الناس من یعبد الله علی حرف تا آیه در شان
مردی نازل میشود و بعد از آن در شان تابعان او جاری میگردد پس هر کسی که نصب و تعیین کند
غیر آل محمد چیزی را گویم یعنی از مردم و بتها پس وی از جملهٔ آنان باشد که عبادت میکنند خدا را بر حرف
و گاه میباشد که محافظت کرده شود گویم یعنی از جانب خدای پس حق سبحانه و تعالی نازل ساخت که

فَاِنْ اَصَابَهٗ خَیْرٌ پس اگر برسد باو خیری یعنی عافیتی در روی و مال و فرزند وی
اطْمَاَنَّ بِهٖ آرام میگیرد بآن و راضی میشود و خدای عز و جل در سورهٔ انعام میفرماید که فمن
یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما
یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون یعنی پس کسی که اراده کند خدای
که هدایت کند او را بسوی بهشت و دار کرامت خود در آخرت بسبب ایمان او در دنیا گشاده
میکند و وسعت میدهد سینهٔ او را از برای اسلام یعنی از برای تسلیم و اعتقاد بخدای و اطمینان
و آرام بوعدهای او از ثواب و کسی که اراده کند خدای که گمراه کند او را از بهشت و دار
کرامت خود در آخرت از برای کفر و عصیان او بخدای در دنیا میگرداند سینهٔ او را تنگ
حرجی یعنی سخت تنگی و حرج آنست که مصمت باشد و چیزی داخل آن نشود و چیزی از آن
بیرون نیاید تا شک کند در کفر خود و دل او از اعتقاد خود مضطرب شود تا آنکه چنان
شود که گویا بالا میرود در آسمان همچنان میگرداند خدای گناه را بر آنکه ایمان نمی آرند و دل
در درون مادام که بحق نرسیده متردد و منقلب میشود از جای خود تا حنجره و طلب حق میکند
و چون بحق رسید مطمئن میشود و قرار میگیرد وَاِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر برسد او را
فتنه یعنی بلایه در روی و مال و جسد وی فال بد میزند و بد می آید او را قیام نمودن بر اوامر
پیغمبر و کسی که مؤمن باشد و عمل خیر و کار خوب کند بعد از آن بوی فتنه رسیده کافر شود
و بعد از کفر توبه کند نوشته و حساب کرده میشود هر چیزی که در ایمان خود کرده و باطل میکند
آن را کفر هر گاه بعد از کفر توبه کند اِنْقَلَبَ عَلٰی وَجْهِهٖ بر میگردد بر روی خود یعنی
برنگ خود بسوی شرک خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ
الْمُبِیْنُ ۵ زیانکار شده در دنیا و آخرت آن زیانکاری ظاهر کننده زیانکار
از علماء پرسیدند که کدام یک از مردم را سخت تر است حسرت در روز قیامت فرمود که
کسی که محروم شده باشد از دنیا و آخرت آن زیانکاری ظاهر است یَدْعُوْا مِنْ دُوْنِ
اللّٰهِ مَا لَا یَضُرُّهٗ وَمَا لَا یَنْفَعُهٗ ذٰلِکَ هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِیْدُ ۵
طلب میکند غیر از خدای چیزی را که ضرر نمیرساند او را و چیزی را که نفع نمیرساند او را آن گمراهی

دوراست

دوراست یعنی منقلب میشود و بر میگردد مشرکی که طلب میکند غیر خدای را و عبادت میکند غیر او را
جل شانه و گمراه میشود پس بر میگردد بتوقف و شک پس میکند بعضی عداوت از برای
خدای و پیغمبر خدای و انکار پیغمبر صلی الله علیه و سلم بآنچه از نزد خدای آورده پس ایشان بر سه صنف اند بعضی
از ایشان کسیست که بر میگردد بسوی شرک چنانکه گفته شد و بعضی از ایشان کسیست که
درنگ میکند و ثابت میشود بر شک خود و بعضی از ایشان کسیست که میداند و شناسنده
پس داخل میشود ایمان در دل او پس وی مؤمن تصدیق کننده باشد که ایمان می آرد و تصدیق
میکند و زایل میشود از منزلت خود از شک بسوی ایمان و چون آیهٔ سورهٔ بقره که اولئک
الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم نازل شد قومی بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر شده
گفتند که یا رسول الله آیا میدانی فلان کس را که کم سرمایه و کم چیز بود و با قومی بیرون رفته
در دریا خدمت ایشان میکرد پس برعایت حق خدمت وی کرده او را با خود بچین بردند
و در میان خود سویت کرده اندکی از مال خود جمع نموده جهت وی تعیین نموده ماند و از آنجا
سرمایهٔ جهت او خریدند پس یکی را ده نفع کرده اکنون وی از جملهٔ مالداران اهل مدینه است و
قومی دیگر بخدمت آنحضرت حاضر گشته گفتند یا رسول الله آیا میدانی فلان کس را که حال خوشی داشت
بسیار و اسباب خوب و خیر وافر و جاه مجتمع داشت و طلب اموال وافر نموده حرص بر آن
داشت که نتوان دلیری نموده در وقت هیجان و حرکت دریا سوار کشتی شد و کشتی محکم نبود و ملاحان
حاذق نبودند تا آنکه بمیان دریا رسیده باد تندی کشتی او را از جا برانگیخته یکبار برده در گرداب
شکست و مال وی رفته بقیهٔ روحی فقیر و جبنوا سالم مانده و بحسرت بدنیا میگردد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که آیا
خبر کنم شما را بکسی که حال او بهتر از اولین و بکسی که حال او بدتر از دومین باشد گفتند بلی یا رسول الله
خبر ده فرمود که کسی که حال او بهتر از اولین است مردیست که از روی صدق و اعتقاد بمحمد رسول خدای
و تعظیم برادر و ولی رسول خدای کرده باشد و اما کسی که حال او بدتر از دومین است مردیست که برادر
رسول خدای بیعت و اظهار موافقت او و دوستی دوستان و دشمنی دشمنان او کرده باشد بعد از آن
بیعت را بشکند و مخالفت نماید و دشمنان او را بر ضرر وی دوست دارد پس خاتمهٔ اعمال او
بد شده بعد لابد که راید که بر طرف نشود و زیانکار شده باشد در دنیا و آخرت و آن زیانکاری ظاهر است

يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ
الْعَشِيرُ ۵ طلب میکند کسی را که ضرر او نزدیکتر است از نفع او هر آینه بد صاحبی است و بد
یاریست إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا بتحقیق که خدای داخل میکند آنانرا که ایمان آورده اند و کرده اند کارهای
نیکو بهشتها که روان میشود از زیر آنها یعنی از زیر درختها و مسکنهای آن بهشتها الْأَنْهَارُ
نهرها و مثل این آیه در سوره بقره گذشت إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۵ بتحقیق که خدا
میکند آنچه را که اراده میکند و مثل این آخر آیه در اواخر سوره بقره گذشت قمی گوید یعنی از ثواب دادن
موحد صالح و عقوبت کردن مشرک و او را حاجتی نیست در آن نفی و در اثبات ۵ این آیه نازل شده است
در شان محمد صلعم و غیر وی از مردم و سبب نزول آن در شان آنحضرت این بود که روزی آنحضرت فرمود که
رب من وعده داده است مرا که نصرت و یاری و مدد دهد مرا بر دشمنان خود و نصرت دهد مرا بملکه
خاص یعنی از میان اهل بیت من پس این سخن که مخصوص داشت علی علیه السلام را بنصرت بر قوم سخت آمد
آن سخن است برایشان خشم آورد پس خدای سبحانه این آیه را نازل ساخته میفرماید که مَنْ كَانَ
يَظُنُّ کسی که بوده باشد چنانکه گمان کند و ظن در کتاب خدای بر دو وجهست ظن بمعنی یقین و ظن بمعنی
شک و مراد درینجا ظن بمعنی شک است و میفرماید که کسی که شک کند أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ
که هرگز یاری نمیکند او را یعنی که خدای هرگز یاری نمیکند محمد را یعنی و ثواب نمیدهد او را یعنی
یعنی مردم را اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ یعنی
در دنیا و آخرت پس باید که بکشد ریسمانی بسوی آسمان یعنی بگرداند و قرار دهد میان خود و خدای
دلیلی و دلیل بر آنکه سبب دلیل است آیه سوره کهف است که وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا
یعنی و دادیم او را یعنی ذو القرنین را از هر چیزی که اراده کرد سببی یعنی دلیلی که برساند او را بآن ثُمَّ
لْيَقْطَعْ بعد از آن باید که جدا کند یعنی تمیز کند و دلیل بر آنکه قطع و جدا کردن تمیز کردن است آیه سوره
اعراف است که وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا یعنی جدا کردیم ما ایشانرا یعنی تمیز دادیم و قرار
متمیز ساختیم قوم موسی را دوازده اولاد امتها میفرماید که هر گاه وضع کند و قرار دهد از برای خود سببی یعنی
دلیلی و تمیز کند دلالت و راه نماید میکند آن و بر او حق و یقینی که بگذارد ریسمان در گردن خود تا آسمان خانه خود

لکن

که بکشد آنرا تا آنکه خناق و نفس گیر شود پس بمیرد و علی بن ابراهیم گوید که منها نزا در این آیه آن
است و روایت کرده اند که کسی که تصدیق نکند بآنچه خدای گفته پس باید که ریسمان بسقف خانه
افکند بعد از آن باید که خود را از گلو کشد بعد از آن خناق و نفس گیر گردد قمی در تفسیر این آیه گوید
که این آیه مختصر است و معنی آن اینست که خدای یاری دهنده پیغمبر صلعم است در دنیا و آخرت
پس کسی که خلاف این گمان کند از خشم خود پس باید که در ازاله خشم خود چنانکه خشمناکان میکنند ریسمانی
بسقف خانه خود افکند و خود را از گلو کشد یا ریسمانی بر آسمان دنیا افکند و قطع مسافت نموده
بالا رود تا باطراف آسمان رسد پس جهد در دفع یاری آنحضرت کند پس در نفس خود تصور نماید
که آیا این چاره و کار او میبرد و زایل میکند خشم او را چنانچه میفرماید که فَلْيَنْظُرْ هَلْ
يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ پس باید که نگاه کند که آیا میبرد البته حیله او و دلیل بر آنکه کید
حیله است آیه سوره یوسف است که کَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ یعنی همچنین حیله کردیم ما از برای یوسف
تا آنکه نگهداشت برادر خود را یعنی هدایت کردیم او را بحیله که گرفت بآن حیله برادر خود را
از برادران و آیه سوره طه است که از قول فرعون حکایت کرده میفرماید که فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ یعنی
جمع کنید ای ساحران حیله خود را مَا يَغِيظُ ۵ چیزی را که بخشم می آرد یعنی خشم او را
و پیغمبر صلعم رحلت فرموده و گذاشت در امت خود کتاب خدای و وصی خود علی بن ابی طالب را که دو
یار با الفت بودند و گواهی میدادند هر یک از برای دیگری سخن میگوید امام از خدای عز و جل
در کتاب خدای بآنچه واجب کرده است خدای در شان او بر بندگان از اطاعت خدای و اطاعت
امام و ولایت و دوستی او و واجب کرده است حق او را آنچنان حقی که اراده کرده است خدای
از کامل کردن دین خدای و اظهار امر او و حجت آوردن بحجت او و استضاء بنور او و در معادن گزیدگان
او جل شانه روشن کرده است خدای بائمه هدی از اهل بیت پیغمبر صلعم دین خود را و راههای خود را
و بایشان گشاده است چشمهای علم خود را پس کسی که بداند و بشناسد از امت محمد صلعم حق واجب امام
خود را می یابد طعم حلاوت ایمان خود را و میداند زیبائی نور اسلام خود را چه آنکه خدا و رسول نصب
کرده اند امام را که در میان خلق خدای علم و بر اهل عالم حجت باشد پوشانیده است خدای بر وی تاج
وقار و احاطه فرموده است او را از نور جبار میکشد بسببی یعنی ریسمانی تا آسمان که قطع نمیشود از او

خمس

آن از وی و بدست در آورده نمیشود آنچه نزد خداست الا بجهت اسباب راه وی و قبول نمیشود
علمهای بندگان الا بمعرفت وی و او داناست بانچه وارد میشود بروی از مشکلات وحی و ملتبسات
و معضلهای سنت و مشتبهات فتنها و دین و نیست چنانکه خدای گمراه کرده باشد قومی را بعد از
آنکاه که هدایت کرده باشد ایشان را تا آنکه بیان کند از برای ایشان آنچه تقوی میورزند و حجت از خدای
رسالت همیشه اختیار میکند خدای از برای خلق خود ایشان را از فرزندان امام حسین ع از عقب
هر امامی پس همچنان بر میگزیند ایشان را از خلق خود از برای خود هر زمان که رحلت میکند امامی از ایشان
نصب میفرماید خدای از برای خلق خود امامی که علم و علامت هدایت و روشن کننده و قیم
و حجت و عالم باشد امامان باشند از جانب خدای که هدایت کنند بحق و بان حق عدالت کنند
در حکم حجتهای خدای و ستونها باشند بر خلق خدای که تدبیر کرده شوند بایشان بندگان و نور ایشان
شامل بلاد و برکت ایشان بلا منتهی باشد و خدای ایشان را حیوة مردم و چراغهای تاریکی و ستونهای
اسلام گردانیده باین معنی جاری شده است در ایشان تقدیرهای خدای بر نحو وجوب پس امام
برگزیده و هدایت کننده است که امید باوست و جهة آن اختیار کرده است خدای اورا
برغبت خود در عالم ذر روز الست و در هنگامی که اورا در میان خلق آفریده است سایه یعنی که شکل
چیزی بوده و چیزی نبوده پیش از آفرینش یعنی خلق در طرف راست عرش خود حال آنکه عطا شده بود بوی
حکمت در علم غیب نزد خدای برگزیده است اورا خدای بعلم خود و بپاک کردن او حال آنکه
بقیه از آدم و برگزیده از ذریه نوح و از آل ابراهیم و سلاله از اسمعیل و برگزیده از عترت محمد ص
همیشه رعایت کرده شده است بچشم خدای و محفوظ کرده شده است بپوشش خدای و دفع
کرده شده است از وی ریب عواقب دهر و تعب هر فاسق و گردانیده شده است از وی دامهای
بچیزهای بد محجوبست از آفتها و محفوظ است از فاحشها و معروفست بحلم و نیکویی و منسوبست بعفت
و علم و فضل در وقت فوت پدر و ساکت است در حیوة پدر پس چون مدت حیوة پدر او منقضی
گردد و تقدیرهای خدای برفتن پدر او منتهی شود و اراده خدای بحجت بودن او درآید و امر امامت
پدر وی ع باو رسد و در گذرد امر خدای بعد از وی باو گراید و خدای دین خود را بکردن او بنهد
و او را بر بندگان خود حجت و بر بلاد خود قیم و بروح خود یعنی روح القدس مؤید گردانید و علم خود را

بوی عطا کند و سر خود را بوی امانت سپارد و او را بامر عظیم خود خواند و فضل بیان علم خود بوی دهد
و نصب کند او را علم و علامتی از برای خلق خود و بگرداند او را حجتی بر اهل عالم خود و بر اهل دین خود
و قیم بر بندگان خود و با امامت او از برای خلق راضی شود پس حفظ کند علم خدا را و زنده گرداند
حکمت و راهها و میراثها و حدهای خدا را پس قیام نماید بعدل از جانب خدای و قطع کند حجت اهل جهل
و اهل جدل و او نور ساطع و شفای بالغ و حق روشن و صاحب بیان باشد از هر مخرج نطق
و منهجی که گذشته اند بر آن گونه صادقین از پدران وی ع پس حق این عالم را جاهل نمی‌باشد الا
شقی و انکار او نمیکند الا گمراهی و از زمره او بیرون نمیرود الا کسی که صاحب جرأت باشد
بر خدای و روایت شده که قادر نیست جسم کشیف بر بالا رفتن بر آسمان الا بنردبانی یا بسببی
گوییم یعنی بریسمانی پس سبب یعنی ریسمان و نردبان باشد وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ
و همچنان فرو آورده ایم ما آنرا قمی گوید یعنی قرآن را همه آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ
اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ ۵ آیتهای واضح و بتحقیق که خدای هدایت میکند
کسی را که اراده میکند قمی گوید یعنی هدایت او را إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ
هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ بتحقیق که آنانکه ایمان
آورده اند و آنانکه یهود شده اند و صابیان و ترسایان و گبران ملتها چهار اند و اینها شرکند
گبر و یهود و ترسا و صابیان و گبر از جهة آن مجوس نامیده اند که در سرایت [illegible] مجوسیت
و گبری ورزیدند و ادعا کردند بر آدم و شیث پسر آدم که بنهاده است که ایشان ع رخصت داده اند
ایشانرا بنکاح مادران و خواهران و دختران و خالها و عمها و زنانی که حرامست نکاح ایشان
و ادعا کردند بر ایشان ع که امر کرده اند ایشانرا که نماز گزارند و بآفتاب هر جا که در آسمان
ایستاده باشد و قرار نداده اند ایشان ع از برای نماز ایشان وقتی و این افتراییست و دروغ بر خدای
و بر آدم و شیث پس ایشان قایلند بنکاح خواهران و مادران و حجت می آرند بنکاح فرزندان
آدم و حال آنکه برای بعضی بهایم خواهر و مادر و برادر چنین میکنند که نشناسند و چون بر آن جفت
فرود آید بعد از آن داند که آن خواهر و مادر وی بوده آلت رجولیت خود را بدندانها [illegible] کند
تا آنکه آنرا برید بیفتد و بمیرد پس چگونه انسان در فضل و علمی که دارد آنرا روا دارد [illegible]

قابل باشد باطل الا از برای تقویت حجتهای گبران و مبدأ نسل از آدم و ذریه او در اول سوره
نسا گذشت و از امام علی علیه السلام پرسیدند که کدام حکم در میان گبران جاری میباشد فرمود که ایشان
اهل کتاب بوده‌اند کتابی بوده و پادشاهی داشتند روزی پادشاه مست شده با خواهر یا مادر
خود مباشرت نمود و چون هشیار گردید پشیمان گشت این معنی بر وی شاق آمد به مردم گفت که این
حلال است مردم امتناع نموده‌اند او را کشت و اخدودی یعنی گوی کنده و در آن گو انداخت و قصه
اصحاب اخدود در سوره بروج خواهد آمد انشاء الله تعالی و بروایت دیگر اشعث بن قیس از آنحضرت
پرسید که چگونه از گبران جزیه گرفته میشود و حال آنکه کتابی بر ایشان نازل و پیغمبری بایشان فرستاده
نشده فرمود که ای اشعث نه چنانست بلکه خدای بر ایشان کتابی نازل ساخت و پیغمبری بایشان
فرستاد تا آنکه پادشاهی داشتند شبی مست گشته دختر خود را بجامه خواب خود طلبیده با وی
مباشرت کرد و چون صبح شد قوم وی آنرا شنیده بر در بار او جمعیت نموده گفتند که ای ملک
دین ما را قذر و نجس و هلاک و تباه کردی بیرون آی تا ترا حد زنیم و پاک کنیم گفت مجتمع گشته
سخن مرا بشنوید اگر از آنچه مرتکب شده ام مرا بیرون شدی باشد خوب والا هر کار که خواهید
پس قوم جمعیت کرده بایشان گفت آیا میدانید که خدای عز و جل گرامیتر از پدر ما آدم و مادر ما
حوا خلقی نیافریده گفتند ای ملک راست گفتی گفت نه که آدم پسران خود را با دختران خود و
دختران خود را با پسران خود زنا شوید قرار داد گفتند راست گفتی این است دین پس بر این قرار داد
پس خدای محو کرد آنچه در سینه‌های ایشان بود از علم و کتاب را از ایشان مرتفع ساخت پس
ایشان کافرانند که بی حساب بآتش دوزخ میروند و حال منافقان از ایشان بدتر است و کلام
این سخن کنایه بأشعث است و از امام جعفر علیه السلام پرسیدند که آیا خدای بگبران پیغمبری فرستاد
و کسی از برای ایشان کتابهای محکم و موعظهای رسا و مثلهای شافی آورده و اقرار بثواب و
عقاب داشتند و ایشان را شریعتهاست که بآنها عمل کنند فرمود که امتی نیست الا آنکه گذشته است
در میان ایشان بیم دهنده‌ای یعنی پیغمبری بتحقیق که فرستاده شد بگبران پیغمبری با کتابی از نزد خدای
پس انکار کردند آن پیغمبر و کتاب او را گفتند آن پیغمبر کیست چه مردم را اعتقاد این است که وی
خالد بن سنان است فرمود که خالد عربی بدوی بود و پیغمبر نبود و آن سخنی است که مردم میگویند

گفتند

گفتند آیا پس زردشت است فرمود که زردشت زمزمه بایشان آورد که ترجمه یعنی صدائی
میکرد که ساکت بود و زبانش و لبی حرکت نمیداد لیکن صدا از بینی و گلو میکرد دانید که از یکدیگر
مفهوم میشد و دعوی پیغمبری کرد پس قومی از ایشان ایمان آوردند و قومی انکار دعوی او نمودند
پس او را اخراج کردند و درندگان او را در صحرا خوردند گفتند گبران بصواب نزدیکتر بودند در زمان
خود یا عرب فرمود که عرب در زمان جاهلیت بدین حنیف از گبران نزدیکتر بودند چه گبران همه
پیغمبران کفر ورزیدند و انکار کتابها و براهین پیغمبران نمودند و چیزی از سنتها و آثار ایشان را فرا
نگرفتند و کیخسرو پادشاه گبران در زمان اول سیصد پیغمبر را بقتل رسانید و گبران غسل جنابت
نمیکردند و عرب میکرد و غسل خالص از شریعتهای حنیف است و گبران ختنه نمیکردند و ختنه از سنتهای
پیغمبران است و اولین کسی که ختنه کرد ابراهیم خلیل خدای بود و گبران مردگان خود را غسل و کفن
نمیکردند و عرب ایشان را بجا می آوردند و گبران مردگان را بصحراها می انداختند و دخمهها میساختند
و عرب مردگان را بقبرها میگذاشتند و لحد قرار میدادند و همچنان بود سنت پیغمبران چه اول کسی
که قبر از برای او کنده شد آدم ابو البشر علیه السلام بود و از برای او لحد ساختند و گبران مباشرت با
مادران و دختران و خواهران از نکاح میکردند و عرب آنرا حرام کرده بود و عرب حج خانه خدای
و تعظیم آن میکردند و میگفت که این خانه خدای است و اقرار بتوریت و انجیل و با اهل کتاب
میکرد و عرب بهر سبب بدین حنیف نزدیکتر از گبران بودند و گبران حجت می آوردند بمباشرت
خواهران که آن سنتی است از آدم پس چه بود حجت ایشان در نکاح دختران و مادران و حال
آنکه حرام کرده بود آنرا آدم علیه السلام و همچنان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر پیغمبران و هر چه از جانب
خدای عز و جل آمده و از آنحضرت از قصه مانی نقاش پرسیدند فرمود که مانی تفحص کننده بود
و اگرفت بعضی از دین گبری را پس مخلوط کرد آنرا ببعضی از دین ترسایان و در هر دو مسلک خطا
کرده بهیچ از آن دو مذهب نرسید و دعوی و اعتقاد کرد که عالم تدبیر کرده شده است از دو خدای
نور و ظلمت و نور در حصاریست از ظلمت چنانچه شنیده ایم پس ترسایان تکذیب وی کردند و گبران
قبول آن کردند و رد بر ثنویه در باب قابل شدن بنور و ظلمت در اول سوره انعام گذشت و
گبران حیوان مرده میخورند و چنانچه اکنون گفته شد غسل جنابت نمیکنند و از صاحب الامر علیه السلام پرسیدند

که نزد ما جولاهان گبر هستند که میته میخورند و غسل جنابت نمیکنند و از برای ما جامها میبافند آیا
جایز است نماز در آن جامها پس از آنکه شسته شود جواب فرمود که باکی نیست در نماز
در آن جامها و گبران قایلند بانکه آفتاب و ماه و ستارگان از خدای متولد شده اند و
میگویند که آتش و آفتاب جزئی از خدایند و بخدای باز میگردند بلند است شان خدای
ازینکه صاحب اجزا باشد مختلف باشند و مختلف و مؤتلف یعنی جمع نمیشود مگر چیزی که صاحب اجزا
باشد جهة آنکه هر صاحب اجزا به توهم در می آید و کمی و بسیاری مخلوقند که دلالت میکنند بر خالق یعنی
که آنها را آفریده است و قول خدای در سوره اخلاص کم یلد یعنی زاده نشده است از خدای چیزی
چنانکه یهود گفتند و نه عیسی چنانچه ترسایان گفتند و نه آفتاب و ماه و ستارگان چنانچه گبران گفتند
و نه فرشتگان چنانچه قریش و عرب علیهم اللعنه گفتند و گبران عبادت میکنند آتش را و امام حسین ع
در جنگ کربلا گفت که سخت شد غضب خدای بر یهود در هنگامی که گفتند که عزیر پسر خداست
و سخت شد غضب خدای بر ترسایان در هنگامی که گفتند که عیسی پسر خداست و سخت شد غضب خدای
بر گبران در هنگامی که غیر خدای عبادت آتش کردند و سخت شد غضب خدای بر قومی که پیغمبر خود را
کشتند و سخت شد غضب خدای برین جماعت که اراده کشتن فرزند پیغمبر خود میکنند و در سوره
انعام که الذین کذبوا بایاتنا صم و بکم فی الظلمات من یشأ الله یضلله و من یشأ یجعله علی صراط
مستقیم یعنی آنانکه دروغ نسبت میدهند بآیتهای ما کرند و گنگند در تاریکیها اند کسی را که میخواهد خدای
گمراه میکند او را و کسی را که میخواهد میگرداند او را بر راهی آشکار راست رد است بر قدریه زیرا
امت و ایشان را حق تعالی روز قیامت حشر میکند با صابیان و ترسایان و گبران پس میگویند چنانچه
در سوره انعام میفرماید که والله ربنا ما کنا مشرکین پس حق تعالی در سوره انعام در شان ایشان میفرماید که
انظر کیف کذبوا علی انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون پس پیغمبر ص فرمود که هر امتی را گبریست و
گبران این امت آنانند که میگویند که خدا را تقدیری نیست یعنی مفوضه و آنانکه باین اعتقادند که
مردم را مشیت و قدرت نیست یعنی جبریه و گبران چنانچه احوال گفته شد پیغمبری داشتند که
نام او و مرشت بود و او را کشتند و ایشان را کتابی بود که پیغمبر ایشان آورده بود که در دوازده هزار
پوست گاو درج شده و آن کتاب را جا بجا میگفتند و آنرا سوزانیدند و پیغمبر ص با اهل کتاب گفت

که مسلمان شوید و الا طرح جنگ با شما می افکنم در جواب نوشتند که از ما جزیه بگیر و ما را بگذار که
عبادت بتها کنیم آنحضرت بایشان نوشت که من جزیه نمیگیرم مگر از اهل کتاب در جواب خواستند که
تکذیب آنحضرت کنند نوشتند که دعوی کردی که جزیه نمیگیری الا از اهل کتاب بعد از آن از گبران
هجر جزیه گرفتی آنحضرت نوشت که گبران پیغمبری داشتند او را کشتند و کتابی داشتند او را سوزانیدند
و پیغمبر ایشان کتاب ایشان را در دوازده هزار پوست گاو آورده بود پس از گبران جزیه گرفته میشود
جهة آنکه پیغمبر ص فرمود که قرار دهید از برای ایشان سنت اهل کتاب را و ایشان را پیغمبری بود که
نام وی را کشتند و کتابی داشتند جاماسب نام که در دوازده هزار پوست گاو درج شده و آنرا
سوزانیدند و روایت شده که آیه او آخر سوره مایده که یا ایها الذین امنوا شهادة بینکم اذا حضر
احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم او آخران من غیرکم یعنی ای آنکه ایمان آورده اند
گواهی میان شما هرگاه حاضر شود یکی از شما را مرگ هنگام وصیت دو کس اند که صاحبان عدل
باشند یعنی عادل باشند از شما یعنی از دین شما باشند یعنی مسلمان باشند یا دو دیگرند از غیر شما یعنی
از اهل کتاب یعنی هرگاه بمیرد مردی در غربتی و دو مسلمان نیابد که گواه گیرد ایشان را از برای وصیت
گواه گیرد دو مرد از اهل کتاب پس مراد از دو کس از شما دو مسلمان و از دوی دیگر اهل کتاب است
پس اگر از اهل کتاب نیابد از گبران گواه گیرد جهة آنکه پیغمبر ص بایشان بسنت اهل کتاب عمل کرد
و در بعضی روایات در جزیه و فرمود که عمل کنید بایشان بسنت اهل کتاب و در بعضی روایات است
در جزیه و دیت و خونبهای یهود و ترسا و گبران هشتصد درهم است و بروایتی
یهود و ترسا چهار هزار درهم چهار هزار درهم است و دیت گبران هشتصد درهم است و بروایتی
دیت یهود و ترسا و گبران چهار هزار درهم چهار هزار درهم است جهة آنکه ایشان اهل کتابند و بروایتی
دیت یهود و ترسا و گبران دیت مسلمانانست و امام جعفر ع فرموده که پیغمبر ص خالد بن الولید را
بجریب فرستاد و خونبهای قومی از یهود و ترسا و گبران روی داده بود آنحضرت نوشت خونبهای
قومی از یهود و ترسا روی داده و دیت ایشان هشتصد هشتصد است و خونبهای قومی از گبران
روی داده و من امری درباره ایشان نفرموده در جواب نوشت که دیت ایشان مثل دیت یهود
و ترسا است و فرمود که ایشان اهل کتابند و روایت شده که گبران اهل کتابند و امور ایشان

در حدها و دیتها جاری میشود مثل یهود و ترسا و حق تعالی در سورهٔ بقره میفرماید که ولتجدنهم احرص
الناس علی حیوة ومن الذین اشرکوا یعنی والبته می یابد تو ای محمد ایشانرا یعنی یهود را حریصترین
مردم بر زندگی و از آنانکه شرک ورزیده اند یعنی گبران چه ایشان نعمت را منحصر در دنیا میدانستند
و امید خیر در آخرت ندارند و از جهت ایشان حریصترین مردمند بزندگی والذین اشرکوا
ان الله یفصل بینهم و آنانکه شرک ورزیده اند بتحقیق که خدای جدا میکند میان ایشان
قاضی گوید یعنی بحکم میان ایشان و اظهار محق ایشان از مبطل پس جزا میدهد یوم القیمة
ان الله علی کل شیء شهید ۞ روز قیامت بتحقیق که خدای بر هر چیزی
گواهست قاضی گوید یعنی داناست بآن ۞ لفظ این آیه واحد و معنی آن جمع است و بعد از آنکه
خدای ذکر فرموده ۞ از آنجا کبریا و بزرگی عظیم و نعمتهای خود را ذکر کرده میفرماید که الم تر آیا
ندیدی تو یعنی ندانستی تو ای محمد که ان الله یسجد له من فی السموات
ومن فی الارض والشمس بتحقیق که خدای سجده میکنند او را کسی که در آسمانها و کسی که
در زمین است و آفتاب روی آفتاب بطرف اهل آسمان و پشت آن بطرف اهل زمین است
و اگر روی آن بجانب اهل زمین بودی زمین و آنچه بر بالای آنست از سختی حرارت آن سوختی
و آفتاب را سیصد و شصت برج و هر برجی از آن مثل جزیرهٔ از جزایر عرب است هر روز بر برجی
از آن برجها نزول میکند پس هرگاه آفتاب فرو رود فرو میرود در آسمان بعد از آن بالا میرود از آسمانی
باسمانی تا آنکه باسمان هفتم بالا بر رود و بزیر عرش رسد و منتهی شود بیکی از جوفهای عرش پس بسجده در افتد
و دو فرشته که بوی موکلند با وی سجده کنند و تا فردا در سجده باشد بعد از آن گوید که یا رب از کجا میفرمائی
که طلوع کنم از مغرب خود یا از مشرق خود و اینست که خدای عز و جل در سورهٔ یس میفرماید که والشمس تجری
لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم یعنی و آفتاب جاری میگردد بقرارگاهی که دارد و آن تقدیر عزیز علیم است
یعنی آن صنع رب عزیز است در ملک وی بخلق وی پس جبرئیل حلهٔ از روشنی از نور عرش جهة وی
می آورد بمقدار ساعتهای روز در درازی آن در تابستان یا کوتاهی آن در زمستان یا میان درازی
و کوتاهی در پاییز و بهار پس آن حله را میپوشد چنانکه کسی جامههای خود را میپوشد بعد از آن باز میگرداند
وی را بجای طلوع وی و با وی دو فرشته میباشند که با وی میخوانند گویم یعنی ذکر خدا برایشان و بیا

بعد

بفضای آسمان میبرند تا آنکه از مشرق خود بیرون آید و پیغمبر صلعم فرموده که گویا می بینم آفتاب را که
حبس کرده شده است بمقدار سه شب که لباس روشنی بوی پوشانیده نمیشود و مأمور میگردد
که از مغرب خود بیرون آید گویم یعنی در زمان ظهور صاحب الزمان ع و اینست که خدای عز و جل در سورهٔ
کورت میفرماید که اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و آفتاب را سه سجده است سجدهٔ اول
وقتی است که بلندی آسمان میرسد پیش از آنکه صبح طلوع کند جهة آنکه آفتاب بسجده در افتد
و حال آنکه در اطراف زمین است چنانکه اکنون گفته شد پس هرگاه از سجده برخیزد صبح طلوع کند
و وقت نماز در آید و اما سجدهٔ دوم وقتی است که بمیان قبهٔ آسمان رسیده و روز بلند گشته پیش از
زوال یعنی پیش از ظهر توقف کند و بایستد پس چون برابر عرش رسد بایستد و سجده کند پس
هرگاه از سجده برخیزد از میان قبه زایل شود و بگردد و وقت نماز ظهر در آید و اما سجدهٔ سیم وقتی است
که از افق و کنار آسمان غایب شود و فرو رود و بسجده در افتد پس هرگاه از سجده برخیزد شب زایل شود
و بگردد یعنی نصف شب شود چنانکه آفتاب زایل میشد و میگردید از وسط آسمان و وقت زوال
روز و وقت ظهر و معنی سجود آفتاب اینست که خدای سبحانه درین آیه میفرماید که الم تر ان الله یسجد له
تا آخر آیه والقمر و ماه و ماه نیز همچنان است از بیرون آمدنگاه و مجرای وی از افق آسمان
و فرو رفتگاه وی و بلند شدن آن تا باسمان هفتم و سجده میکند در زیر عرش جبرئیل از نور کرسی حله
جهة وی می آورد و اینست که خدای عز و جل در سورهٔ یونس میفرماید که هو الذی جعل الشمس ضیاء و
القمر نورا والنجوم والجبال والشجر و ستارگان و کوهها و درختان و لفظ
شجر واحد و مفرد و معنی آن جمع است والدواب وکثیر من الناس و جنبندگان
و بسیاری از مردم قاضی گوید یعنی و سجده میکنند بسیاری از مردم سجدهٔ طاعت و پیغمبر صلعم فرموده که مردم
دو قسمند یکی آنکه راحت میدهد و دیگری آنکه راحت می یابد اما آنکه راحت می یابد مؤمن است که هرگاه
بمیرد از دنیا و تعب و بلای آن راحت می یابد و برحمت و ثواب خوب خدای کشانیده میشود و اما آنکه
راحت میدهد کافر و فاجر است که هرگاه بمیرد راحت میدهد درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم را
و کشانیده میشود بآنچه پیش فرستاده گویم یعنی عذاب دوزخ وکثیر حق علیه العذاب
و بسیاری حق است بر و عذاب قاضی گوید بسبب کفر و ابا و امتناع او از طاعت ومن یهن الله

بحث

وکسی که خوار کند خدای یعنی گوید بشقاوت **فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ** پس نیست اورا
از اکرام کننده یعنی گوید بسعادت **إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** ۵ بتحقیق که خدا
میکند انچه را که میخواهد یعنی گوید از اکرام و اهانت ۵ ازین شش آیه اول آیه اول در شان
علی و ائمه و حمزه و عبیده عم و بنی امیه و شیبه و عتبه و ولید و تتمه آن آیه و ما بعد آن تا جهار آیه
در شان بنی امیه و انانکه بولایت آل محمد صم کفر میورزند و در شان کفار و آیه پنجم در شان منکران
نازل شده و آن پنج آیه و تفسیر آنها رد است بر انانکه منکر خلق شدن بهشت و دوزخند و آیه ششم
در شان ولایت و دوستی امیر المؤمنین ع و در شان حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار
نازل شده میفرماید که **هَٰذَانِ خَصْمَانِ** این دو دو خصمند یعنی گوید یعنی دو فوجند خصومت
کننده که **اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ** خصومت کردند در باره صاحب و آفریننده و نعمت و
رزق دهنده خود امام حسین ع فرمود که ما و بنی امیه خصومت کردیم در باره خدای عز و جل ما گفتیم که
خدای و پیغمبر او راست گفتند و بنی امیه گفتند که خدای و پیغمبر او دروغ گفتند پس ما و ایشان دو خصمیم
روز قیامت و علی ع فرموده که من اولین کسیم که در برابر خدای بخصومت برخیزد و قیس بن عباد
که از صحابه علی ع بوده گوید که این آیه در شان ایشان عم نازل شده و ایشانند که مبارزت و پیکار کردند
در جنگ بدر علی و حمزه و عبیده عم با شیبه و عتبه و ولید علیهم اللعنه **فَالَّذِينَ كَفَرُوا**
پس انانکه کفر ورزیده اند بولایت و دوستی علی و ائمه و بعنی بنی امیه و کافران **قُطِّعَتْ** بریده است
یعنی بریده میشود در قیامت **لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ** از برای ایشان جامهها از آتش
یعنی فرو میگیرد ایشان را بعضی از آتش مثل جامه ایشان را پس آویخته میشود شقه زیر بین او تا آنکه بناف
او رسد و بر میجهد و بالا میرود شقه بالایین او تا آنکه بمیان سر او رسد و در نسخه یعنی فرو میگیرد ایشان را
بعضی از آتش بسبب انچه بریان میکند آنرا آتش از برای ایشان پس آویخته میشود لب زیرین او
تا آنکه بناف او رسد و بر میجهد و بالا میرود لب بالایین او تا آنکه بمیان سر او رسد پس اهل معصیت را
خدای مخلد و مخذول میدارد در آتش و محکم می بندد پایهای ایشان را و دستهای آنها را بگردنهای ایشان
می بندد و میپوشاند بجسدهای آنها پیراهنهای قطران یعنی مس بگداخته آن یعنی مس گرم گداخته
و بریده میشود از برای ایشان از آتش قطعهها و پارهها از آتش ایشان در عذابی باشند که سخت باشد

حرارت

حرارت آن و در آتشی باشند که بر اهل آن فرو گرفته شده باشد پس هرگز آن عذاب از ایشان دور نشود
و هرگز بادی بایشان نرسد و هرگز عمری از ایشان منقضی نگردد همیشه عذاب سخت باشد و همیشه عذاب
نو باشد نه دهر زایل گردد که فنا شود و نه اجلهای قوم منقضی گردد **يُصَبُّ** حال آنکه ریخته میشود
و این سخن قاضی است **مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ** ۵ از بالای سرهای ایشان
آب گرم **يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ** ۵ ۳٦ حال آنکه گداخته میشود بآن
آب گرم اثر کرده میشود بآن انچه در شکمهای ایشانست و پوستها یعنی اثر میکند از فرط حرارت
آن آب در شکم ایشان اثری که در ظاهر بدن ایشان میکند پس میگدازد بآن آب احشای ایشان
چنانکه میگدازد بآن پوستهای ایشان و این سخن از قاضی است **وَلَهُم مَّقَامِعُ** و از برای
ایشان باشد گرزها و عمودها **مِنْ حَدِيدٍ** ۵ از آهنی که بزنند ایشان را بآنها **كُلَّمَا**
أَرَادُوا هرچه اراده کردند یعنی اراده میکنند **أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا** که بیرون آیند از آن آتش
مِنْ غَمٍّ از غمی یعنی گوید یعنی بیرون آیند از غمهای آتش **أُعِيدُوا** باز گردانیده میشوند
بزدن بآن عمودها **فِيهَا** در آن آتش هرگاه اهل جهنم را بجهنم داخل گردانند می افتند در جهنم بعقدار
پس چون ببالا برسند اضطراب میکنند از برای بیرون آمدن میکوبند ایشان را بگرزهای آهنین و باز
میگردانند ایشان را بمدرک جهنم اینست حال ایشان و همینست که خدای عز و جل میفرماید که کلما ارادوا
ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها تا آخر آیه که **وَذُوقُوا** و چشیده گیرید یعنی گوید یعنی و بایشان
میگویند که بچشید **عَذَابَ الْحَرِيقِ** ۵ از عذاب سوزاننده و مثل این آیه در سوره
آل عمران گذشت تا آنکه هرگاه پوستهای ایشان بسوزد بدل کرده شود پوستهای ایشان بجز پوستها
غیر پوستها که بر ایشان بود چنانچه در سوره نسا گذشت که کلما نضجت جلودهم بدلنا هم جلودا غیرها
هرگاه صبحه روز قیامت شود قبر کافر از آتش شعله ور شده میگوید که وای بر من که قبر من از آتش
شعله ور شد پس منادی ندا میکند که آگاه باش که ویل تو نزدیک شد از برای خواری تو بر من
از آتش قبر بسوی آتشی که خاموش نمیشود پس از قبر بیرون می آید روی او سیاه شده و چشمهای او
در ارگشته و سر فرو هشته از دیده نگاه میکند پس عمل بدوی نزد او آمده میگوید که والله منم
ترا چرا که از طاعت خدای بطی بودی و بمعصیت سرعت داشتی و در دنیا مرتکب من شدی پس امروز

عشر ٣

٢٨٥

من اراده دارم که مرتکب تو شوم و بنا به آتش دوزخ کشانم بعد از آن بر دو دوش وی سوار شده
قفای او را بشکند نه میخواهد که بیم جهت آنکه زود رود چنانچه با چهارپایان کنند تا آنکه بدنبال او جهنم رسد
پس چون فرشتگان را ببیند که از برای وی مستعد و آماده شده اند با زنجیرها و غلها لب گزان
از خشم و غضب گوید که وای بر من و گوید چنانچه در سوره حاقه میفرماید که لیتنی لم اوت کتابیه
و خدای جلیل ندا کند که بیارید او را بسوی آتش دوزخ پس زمین از زیر او آتش و آفتاب بر بالای
سر او آتش شود و آتشی آمده پاشنه های او را بگیرد پس ندا کند که وای پاشنه من پس آتش او را
بسخن در آمده گوید که خدای او در گشاد پاشنه های ترا چه چیز بعیب انداختی و پس انداز کردی از
طاعت خدای بعد از آن نامه اعمال او از پس پشت وی پرواز کرده بدست چپ او افتد
آنگاه فرشته نزد وی آمده گوید که نامه اعمال خود را بخوان گوید ای فرشته چگونه بخوانم که جهنم
در برابر منست پس خدای آن فرشته گوید که بکوب گردن او را و بشکن پشت و بر او چسبانند
او را با پاهای وی ببند بعد از آن گوید چنانچه در سوره حاقه میفرماید که خذوه فغلوه پس از برای تعظیم
امر خدای هفتاد هزار فرشته غلیظ شدید بوی مبادرت کرده بعضی از ایشان ریش او را کشند
و بعضی گوشت او را بدندان گیرند پس گوید که آیا رحم بمن نمیکنید گویند ای شقی چگونه رحم
کنیم بتو که ارحم الراحمین بتو رحم نمیکند آیا این کار که با تو میکنیم اذیت میرساند ترا گوید که آری
اذیت میرساند سخت ترین اذیتی گویند ای شقی پس چگونه خواهد بود اگر ترا بآتش دوزخ افکنیم پس
فرشته بسینه وی زده هفتاد هزار سال پایین افتد پس کافران گویند چنانچه در سوره احزاب
میفرماید که یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا و باوا از جانب راست سنگ کبریتی از آتش در روی
او شعله ور و از طرف چپ شیطان باشد و بیافرید خدای از برای او هفتاد پوست ضخامت هر پوستی
چهل ذرع بذراع فرشته که عذاب او میکنند و میان پوستی تا پوستی هفتاد ذرع در میان پوستها
مارها و عقربها و کرمها از آتش سر او مثل کوه عظیم شود و دو ران او مثل کوه ورزقان و آن کوهی است
در مدینه و بینی وی دراز تر از خرطوم فیل که آنرا بر زمین میکشد و دو گوش او صلب و سخت در میان
دو گوش او سرا پرده ها از آتش که شعله میکشد و آتش از دبر او بدل او سر میزند و بدل میشود از زبان
او هفتاد زنجیر هر زنجیری هفتاد ذرع در میان هر ذرعی حلقها بعدد قطرهای باران که اگر حلقه از آن

حلقها

حلقها را بر کوههای زمین نهند همه را آب کند و بر وی پیراهنی باشد از قطران نعلین گرم
که جهت از آتش و کلاهی از آتش و در دو پای او قیدها و بندها از آتش و بر سر او تاجی شصت ذرع
از آتش و سیصد و شصت نقب در سر او شود که از آن نقبها از هر طرف دود بیرون آید و از
آتش دماغ وی جوشیده بر دو کتف او روان گردد و از آن نقبها سیصد و شصت نهر از قیح
روان شود که تنگ کند بر وی منزل او را و صدید از نهرها و وادیهای دوزخ و آن آبی است که
روان میشود از پوستهای اهل دوزخ و بیرون می آید از فرجهای زناکاران پس از تنگی منازل
کافران بر ایشان و از بوی و شدت سیاهی منزلهای ایشان و نفس کشیدن و نفس دادن
آتش و کثرت منزلها روهای ایشان سیاه و گردنهای ایشان عظیم شود و از برای آن گردنها تا جنبی
کرکس و عقاب رویند که میخورند گوشت کافران را و قطع میکنند استخوانهای او را و می آشامند خون
او را که آن گردنها را خورند و آتش میدمد غیر آن نیست بعد از آن بسینه وی زده سر او زیر هفتاد
هزار سال پایین افتد تا آنکه بخطا افتد چون بآنجا افتد شیطانی که با وی است زنجیر را بکشد هر چه
سر بالا کند روی قبیح او را دیده بعبوس نزد وی نگرد و گوید چنانچه در سوره زخرف میفرماید که
یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین پس شیطان گوید که ویحک بای جرم مرا اکراه کردی
چیزی از عذاب خدای را تو از من بردار گوید ای شقی چگونه چیزی از عذاب خدای را از تو
بردارم که من و تو در عذاب شریکیم بعد از آن بر سر او زده هفتاد هزار سال پایین افتد تا آنکه
بچشمه رسد که آنرا آنیه گویند و از آنگاه که خدای جهنم را آفریده بر آن آتش افروخته شده
و همواره ورودی میخواهد و آن چشمه از حرارت خود میخواهد و در آنجا فرشتگان بکفار میگویند که
ای معشر اشقیا نزدیک آیید و از این چشمه بیاشامید و چون از آن اعراض کنند فرشتگان ایشانرا
بگرزها زده گویند چنانچه در اینجا و در سوره آل عمران میفرماید که و نقول ذوقوا عذاب الحریق ذلک
بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید بعد از آن جامی از آهن در آن شربت آید از چشمه
آنیه نزد ایشان آورند و چون نزدیک بایشان رسد لبهای ایشان بر جهد و بالا رود و گوشتهای
روهای ایشان پراکنده گردد و هرگاه از آن خورند شکمهای ایشان را آن آب گرم اثر کرده شود
با آنچه در شکمهای ایشانست و پوستها چنانچه در معنی آیه یصهر به ما فی بطونهم و الجلود گفته شد

بعد ازان بر سر کافر زده هفتاد هزار سال بپایین افتد تا آنکه بسعیر افتد پس هرگز روح و راحتی بایشان
نرسد و هرگز غم از ایشان بیرون نرود و خدای ایشانرا فراموش کند گویم یعنی ترک کند و خدا
ایشانرا در آتش و محو شود یاد ایشان از دلهای بندگان و جبرئیل عبوس کرده بخدمت پیغمبر صلعم
آمد و پیش ازان متبسم کنان می آمد پس پیغمبر صلعم پرسید که ای جبرئیل امروز نزد من عبوس کرده آمده
گفت ای محمد وصف کرده شد دمهای آتش آنحضرت فرمود که دمهای آتش چیست گفت خدای
عز و جل امر کرد تا هزار سال دم بر آتش دوزخ دمیدند تا آنکه سفید شد بعد ازان هزار سال دیگر
دمیدند تا سرخ شد بعد ازان هزار سال بران دمیدند تا سیاه شد پس آن آتش سیاه تاریک است
و اگر قطره از ضریع در آبهای اهل دنیا چکانیده شود اهل دنیا از گند آن بمیرند صاحب صحاح گوید
که ضریع چیزیست در جهنم تلخ‌تر از صبر سقوطری و گندیده‌تر از جیفه و گرم‌تر از آتش و اگر یک حلقه
از زنجیری که درازی آن هفتاد ذرع است بر دنیا نهاده شود از گرمی آن دنیا بگدازد و اگر پیراهنی
از پیراهنهای اهل دوزخ در میان زمین و آسمان آویخته شود خلایق خناق و نفس گیر شوند و اهل زمین
از بوی آن بمیرند پس آنحضرت و جبرئیل گریستند پس خدای فرشته نزد هر دو فرستاده گفت که خدای
بشما هر دو سلام میرساند و میفرماید که ایمن کرده‌ام شما هر دو را از آنکه گناهی کنید که شما را بران گناه
عذاب کنم پس پیغمبر صلعم بعد ازان جبرئیل را در تبسم ندید و پیغمبر صلعم با ابن مسعود گفت که بر مردم زمانی آید
که علما و فقهای ایشان خاینان باشند آن فقها فاجران و پیروان آنها و آنانکه نزد آنها آیند و
از آنها فرا گیرند و آنها را دوست دارند و با آنها نشینند و مشوره با آنها کنند بدترین خلق خدای‌اند
داخل میکند خدای ایشانرا بآتش جهنم حال آنکه کور شدگان بعد از بینایی و کورها در زاد و کرها باشند
و فرود آمدنگاه ایشان جهنم باشد هرچه خاموش شود شعله جهنم زیاد کند خدای ایشانرا شعله در
شدند چنانچه در سورهٔ بنی اسرائیل فرموده که عمیاً و بکماً و صماً ماویهم جهنم کلما خبت زدناهم سعیرا
و هرچه بپزد پوستهای ایشان تبدیل کند ایشانرا پوستهای غیر آنها تا چاشنی گیرند از عذاب چنانچه
در سورهٔ نسا فرموده که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب و هرگاه انداخته
شوند در جهنم میشنوند از برای جهنم نفس کشیدن و حال آنکه جهنم میجوشد نزدیک باشد که متمیز و جدا
شود جهنم از خشم و غضب قاضی گوید تغیظ است از شدت مشغول جهنم بایشان یا مراد خشم زبانیه

جهنم است چنانچه در سورهٔ ملک فرموده که اذا القوا فیها سمعوا لها شهیقاً و هی تفور تکاد تمیز من الغیظ
و هر زمان که اراده میکنند که بیرون آیند از آتش از غمی بازگردانیده میشوند و گفته میشود ایشانرا که
بچشید از عذاب آتش بسیار سوزاننده چنانچه درینجا میفرماید که کلما ارادوا ان یخرجوا منها
من غم اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق از برای ایشانست در جهنم نفس بر دادنها و
ایشان در جهنم نمیشنوند چنانچه در سورهٔ انبیا میفرماید که لهم فیها زفیر و هم فیها لا یسمعون غوی میکنند
که بر دین و سنت و شریعتها و منهاج منند ایشان از من بری و من از ایشان بیزارم بعد ازان
ذکر میکند خدای عز و جل آنچه را که مهیا کرده است آنرا از برای مؤمنان و میفرماید که ان الله
یُدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها
الانهار یحلون فیها بدرستی که خدای داخل میکند آنانرا که ایمان آورده اند و کرده اند
کارهای نیکو در بهشتها که روان میشود از زیر آنها نهرها زیور کرده میشوند در آن بهشتها من
اساور من ذهب از دستینها از طلا و مثل این آیه در سورهٔ کهف گذشت و
لؤلؤاً و لباسهم فیها و مروارید و پوشش ایشان در آن بهشتها حریر ٥
حریر است از ادنی نعمتهای بهشت آنست که بوی و روح آن میرسد بر دلهای اهل آن روزی
که میگیرد خشم و خناق و نفس گیری مردم را از پانصد ساله راه و در نسخه از هزار ساله راه از
دنیا و ادنی و کمترین اهل بهشت بحسب منزل چنانست که اگر جن و انس در آنجا نزول نمایند بایشان
گنجایش دارد و هر خورند و آشامند و کم نمیشود چیزی از آنچه نزد صاحب منزلست و سهل‌ترین
اهل بهشت بحسب منزل چنانست که هرگاه داخل بهشت شود سه باغ از برای وی بلند کرده شود
پس هرگاه بادنی آنها داخل گردد از زنان و خدم و نهرها و میوه‌ها چندان چند آنکه خدای خواهد
از آنچه پر کند چشم او را از سردی و دل او را از شادی پس چون شکر و حمد خدای کند گوینده گوید
سر بسوی این باغ بردار سر بردارد در آن چند چیزی که در اول نبود پس گوید که یارب این را
بمن عطا کن ایزد تعالی فرماید که اگر آنرا بتو عطا کنم غیر آنرا طلب میکنی گوید یارب این را
و در نسخه این را و آنرا عطا کن و چون داخل آن شود و سروری عظیم گردد شکر و حمد خدای کند
پس گفته شود که بگشایید از برای او دری بسوی بهشت و بوی گفته شود که سر بالا کن سر بالا کرده

ناگاه بیند که از برای او دری از خلد گشاده شده و چندین برابر آنچه در بهشت پیش بود در آن
پس در وقت مضاعف شدن نعمتهای وی گوید که الهی شکر و حمد ترا چنان شکری که بشمار
در نیاید جهة آنکه منت نهادی بر من بهشتها و نجات دادی مرا از آتش دوزخ و در بهشت
درد و کنار آن کنیزان نرسته هر گاه مؤمن بکنیزی عبور کند و او را خوش آید او را کنده جای
بجای او دیگری را رویاند و ثابت دارد و مؤمن زن کند هشتصد بکر که هر بار که باایشان خواهد
بکر یابد و چهار هزار غیر بکر و دو زن از حور عین خدای حور عین را از خاک نور در بهشت آفریده
و دیده میشود مغز ساق و شعاع بدن او از عقب هفتاد حله جگر او آینهٔ مؤمن و جگر مؤمن آینهٔ او
وایشانرا سخن گفتنی باشد که خلایق مثل آن و شیرین تر از آن نشنیده باشند بصداهای نرم
میگویند که مائیم که همیشه باشیم و نمیریم و مائیم خوش زندگانی که عذاب نمیکشیم و مائیم اقامت
کنندگان که کوچ نمیکنیم و مائیم راضیان که غضبناک نمیشویم خوشا کسی که او از برای ما آفریده شده
و خوشا کسی که ما از برای او آفریده شده ایم و مائیم آن زنان که اگر او بجنبد یکی از ما را در فضای
آسمان جنبان گرداند نور ما از آفتاب و ماه و در نسخهٔ اگر گیسوی یکی از ما را در فضای آسمان آویزند
پوشانیدی نور او چشمها را و چون مؤمن در بهشت بمنزل خود داخل شود و تاج پادشاهی و کرامت بر
او نهند حلقهای طلا و نقره و یاقوت و دُر در رشته کشیده در اکلیل زیر تاج و هفتاد حله در بر
برنگهای مختلف و اقسام مختلف با طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بافته بوی خوش
و اینست که خدای عزوجل در اینجا میفرماید که یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤا و لباسهم فیها حریر
چون بر تخت خود نشینند تخت وی از شادی بحرکت آید پس این آیها و تفسیر آنها از آن
برای آنکه منکر آفریده شدن بهشت و دوزخ شد **وَهُدُوا** و هدایت کرده شده اند یعنی
هدایت کرده میشوند در بهشتها **إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ** بسوی خوب از سخن یعنی
توحید خدای و اخلاص قاضی گوید یعنی بگفتن الحمد لله الذی صدقنا یا کلمهٔ توحید در بهشتها
وَهُدُوا إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ ٥ و هدایت کرده شده اند بسوی راه ستوده شده
یعنی بسوی ولایت و دوستی آل محمد ص و آنان حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد
بن الاسود و عمار اند که هدایت یافته شده اند بولایت و دوستی امیرالمؤمنین ع طبرسی آورده

که از پیغمبر ص روایت شده که بعد از آنکه خبر داد از حمد و ستوده شدن را از خدای عزوجل
و راه ستوده شده راه اسلام و راه بهشت است و مثل این آخر آیه در اول سورهٔ ابراهیم گذشت
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ و منع میکنند آنانکه
کفر ورزیده اند و منع میکنند از راه خدای و قاضی گوید یعنی و از **الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** مسجد حرام
و فرق میان محصور و مصدود چنانکه در سورهٔ بقره که فان احصرتم فما استیسر من الهدی گذشت
آنست که چون مانع دشمن باشد آنکس را مصدود گویند چنانکه مشرکان منع کردند پیغمبر ص و
صحابه را در حدیبیه و عمرهٔ خود را آنحضرت بجای نیاورده بعد از آن مرتبهٔ دیگر بجای آورد و
باید که در همانجا که منع کرده اند او را قربانی کند و چیزی از موی ریش چیده محل شود از زنان
هر چیز و بر گردد و واجب نیست برو سر تراشیدن جهة آنکه آن برگشته و واجب که مناسک
عرفات و مشعر و غیر آنرا آنجا آرد و محصور آنچنان کسیست که کوفت او را مانع باشد چنانکه
مذکور شد با احکام و تفاصیل آن گذشت **الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً** آنچنان
مسجد حرامی که گردانیده ایم ما آنرا از برای مردم یکسان یعنی یکسان اند **الْعَاكِفُ فِيهِ**
مقیم در آن مسجد حرام **وَالْبَادِ** و آینده و ظاهر شونده از بادیه و صحرا و ایشان اهل مکه
اند آنانکه بسوی ایشان می آیند از بلاد پس ایشان در مسجد الحرام یعنی در مکه یکسان اند که منع
دخول حرم نمیکنند و پیغمبر ص اهل مکه را نهی فرمود از اجاره دادن خانهای خود از بسکه در ایام حج
آورند و این آیه را خواندند و علی ع مکروه داشت اجارهٔ خانهای مکه را و این آیه را خواند و ابابکر
و عمر و عثمان و علی ع چنین کردند تا آنکه زمان معویه بن ابوسفیان شد پس احدی را سزاوار نیست که
منع کند حاجیان را از چیزی از خانها و منازل مکه و اینکه ببازند درها بر خانهای مکه جهة آنکه
حاجیان را نهست که فرود آیند با ایشان در خانهای ایشان در ساحت خانها تا آنکه مناسک و
اعمال حج را بجا آرند و خانهای مکه و بر چیزی از آنها درها نبود و هر گاه مردم بمکه می آمدند
فرود می آمدند تا آنکه ایشان حج خود را بجا آرد و اهل بلاد خیمهای خود را آورده داخل خانها
در خانها میزدند و اول کسی که خانهای مکه را در گذاشت معویه بود که بر در خانهٔ خود در دو لخته
و از برای خانهای مکه درها قرار داد پس منع کرد حاجیان خانهٔ خدا را از آنچه خدای فرموده که

سواء العاکف فیه والباد و او صاحب زنجیریست که خدای عز و جل در سورهٔ حاقه میفرماید که
فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه و وی ایمان بخدای عظیم نیاورده فرعون این امت بود
و مکروه است مقام کردن در مکه جهة آنکه پیغمبر صلعم از آنجا بیرون رفت و اقامت کننده را قساوت
قلب بهم میرسد پس میکند در آنجا آنچه در غیر آنجا میکند وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ و کسی که
اراده کند در آن مسجد حرام بِإِلْحَادٍ بالحادی قاضی گوید یعنی بعدول و میل از میانه روی به
بِظُلْمٍ بظلمی قاضی گوید یعنی بغیر حق یعنی کسی که الحاد ورزد در بارهٔ امیر المؤمنین و ظلم کند بوی
نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ٥ میچشانیم او را از عذابی دردرسنده یعنی عذاب
سخت آتش افروخته پس این آیه نازل شده است در شان آنانکه الحاد ورزیده اند در شان
امیر المؤمنین ع و بوی ظلم کرده اند چه داخل کعبه شدند و بر کفر و انکار خود بآنچه خدای در شان آنحضرت
نازل ساخته عهد و پیمان بستند پس الحاد ورزیدند در خانهٔ خدای بظلمی که پیغمبر و ولی او کردند
پس دوریست از برای قومی که ظلم کنندگانند و کسی که عبادت کند در خانهٔ خدای غیر خدا را
یا دوست دارد در آنجا غیر اولیاء خدا را وی ملحد و الحاد ورزنده است بظلمی و بر خداست که بچشانیدش
او را از عذاب الیمی و امام جعفر ع فرمود که در مسجد الحرام هر ظلمی که مرد بخود کند از دزدی یا ظلم باجنبی
یا چیزی از ظلم من آنرا الحاد میدانم حتی اگر خادم خود را بظلم زند میترسم که الحاد باشد و بنزد و
که زدن خادم بدون گناهی از جملهٔ آن الحاد است و از نیجهت فقهاء پرهیز از سکنای مکه و حرم
کرده اند و بکراهت آنجناب آمده گفتند که دزدندهٔ از دزدندگان مرغان بر فراز کعبه آمده هر کبوتری
از کبوتران حرم که بروی عبور میکند میزند فرمود که دام از برای وی نهاده و یرا بکشید که وی الحاد
ورزنده ٥ این آیه نازل شده است در شان آل محمد صلعم پس میفرماید که وَ و یاد کن ای محمد إِذْ
بَوَّأْنَا آنگاه که جا دادیم ما قاضی گوید یعنی تعیین کردیم لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ
از برای ابراهیم جای خانه را یعنی شناسانیدیم باو قاضی گوید یعنی اساس و یا قدیم آنرا که بسازد چه
خراب شده بود أَنْ لَا تُشْرِكْ که شرک مورز قاضی گوید یعنی چنین کردیم از برای آنکه شرک
نورزی ای ابراهیم بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بمن چیزی را و پاک کن قاضی گوید یعنی و پاک کن
بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ٥ خانهٔ مرا از برای

خمس

طواف کنندگان و بر پای ایستندگان و رکوع کنندگان که سجده کنندگانند یعنی از برای آل محمد و
بنابرین آیه بنده را سزاوار نیست که داخل کعبه شود الا آنکه پاک باشد و عرق و کثافت خود را
شسته و وضو و غسل واجب کرده باشد و مثل نصف آخر این آیه در سورهٔ بقره گذشت ٥ ابن بابویه
خطاب بابراهیم ع و خطاب بپیغمبر صلعم نازل شده و آیهٔ اول در دو جا و دویمی آن در جا بر دو قسم
تحریف یافته میفرماید که وَأَذِّنْ و آواز ده یعنی ندا کن فِي در میان النَّاسِ بِالْحَجِّ
يَأْتُوكَ مردم بحج که بیایند ترا یعنی بسوی تو رِجَالًا پیادگان طبرسی در مجمع البیان
گوید که از امام جعفر ع رُجّالاً بتشدید و ضمه روایت شده و گوید که حسن چنین خوانده
قاضی نیز گوید که بعضی چنین خوانده اند وَ و سواران عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ بر هر شتر
لاغری قاضی گوید یعنی لاغر از تعب دوری راه يَأْتِينَ که می آیند آن شتران علی بن ابراهیم
در تفسیر بزرگ خود گفته که خواند یعنی امام ع یأتون و طبرسی در مجمع البیان گوید که از امام جعفر ع
روایت شده که یأتون خوانده و قاضی گوید که بعضی یأتون خوانده اند و در این صورت معنی چنین
خواهد بود که می آیند پیادگان و سواران یا یعنی بیایند مردم مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ٥
از هر راه دوری گوئیم پس این آیه در دو جا و جای دوم بر دو قسم تحریف یافته پس چنانچه اول
سخن گذشت آیه خطابست بابراهیم ع و خطابست بپیغمبر صلعم اما خطاب بابراهیم ع پس چون
ابراهیم ساکن کرد اسمعیل و هاجر را در مکه و خدای عز و جل امر کرد ابراهیم و اسمعیل ع را بساختن
کعبه چنانچه در آیهٔ سورهٔ بقره که و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امنا گذشت و ابراهیم از آن
فارغ گشت ساختن کعبه تمام شد خدای بوی وحی فرستاد که و اذن فی الناس بالحج یأتوک
رجالا و امر کرد او را که ندا کند در میان مردم بحج پس چون این سخن را با ابراهیم ع گفت و امر فرمود او را
که ندا کند در میان مردم بحج ابراهیم گفت یا رب چگونه صدای من میرسد فرمود که ندا کن
ندا و بر من است رسیدن صدا پس ابراهیم بر بالای مقام یعنی بر سنگی که مقام ابراهیم میگویند
برآمد و بر بالای آن ایستاد و آن روز آن سنگ بر کعبه چسبیده بود پس مقام یعنی آن سنگ
ابراهیم را بلند کرد تا آنگاه از کوهها بلندتر و تا آنکه بر کوهها مشرف شد و بروایتی برابر کوه ابو قبیس گردید
پس ابراهیم دو انگشت شهادت را بر دو گوش خود نهاده روی بمشرق و مغرب گردانید و در میان

مردم بحج ندا در داده میگفت که ای مردم من ابراهیم خلیل خدایم و خدای امر کرده است شما را که حج
این خانه کنید و میخواند شما را که حج کنید خانهٔ او را و واجب کرده است بر شما حج خانهٔ عتیق یعنی
کهن را پس حج آن خانه و اجابت امر رب خود کنید و بروایتی ندا کرد که بیائید بحج و اگر ندا میکرد
که بیائید بحج حج نمیکردند مگر کسیکه در آن روز زنده مخلوق بوده‌اند ولیکن ندا کرد که بیائید بحج کو بیم یعنی
جنس خلق آن زمان و بعد از ایشان نزاد و بحج را یکجا اخذ کرده گفت بیائید بحج پس چون ندا کرد شنوانید
با نکه در پشتهای پدران و زهدانهای مادر هستند تا روز قیامت و بروایتی تا قیام ساعت و
بروایتی ابراهیم سنگی را که جای دو پای او در آن و آن مقام ابراهیم است برگرفته برابر کعبه
بر کعبه چسپیده در برابر موضعی که امروز آن سنگ در آن موضع است نهاده بر بالای آن
ایستاده با نچه خدای بوی امر کرده بود بصدای بلند ندا در داد و چون بآن سخن متکلم شد آن سنگ
تحمل آن نیاورده دو پای وی در آن سنگ فرو رفت یعنی ابراهیم دو پای خود را از آن سنگ برکنده
و چون مردم بسیار شدند و بشر و بلا کرا نیدند بدان سنگ ازدحام کردند پس برای ایشان آنرا
قرار گرفت که آنرا در جایکه آن اکنون در آنجاست نهند تا جای طواف از برای طواف کنندگان
کعبه خالی گردد و چون خدای عز و جل محمد صلعم را مبعوث ساخت آن سنگ اینجا که ابراهیم ع آنرا
در آنجا گذاشته بود باز گردانیده و همیشه در آنجا بود تا آنکه آنحضرت رحلت فرمود و در زمان ابا بکر و
اول خلافت عمر که مردم بر مقام ابراهیم ازدحام میکنند گفت از شما که جای آن سنگ را که
زمان جاهلیت در آنجا بود میداند مردی بوی گفت که من اندازهٔ آنرا برگرفته ام پرسید که آن اندازه
نزد تست گفت آری گفت آنرا بیار روی آنرا آورده عمر امر کرد تا مقام ابراهیم را برداشته
بجایی که ابوقت در آنجاست باز گردانیدند و بروایتی چون خدای با ابراهیم گفت که و اذن فی الناس
بالحج ابراهیم بر فراز تلی برآمده ندا در داد و بروایت دیگر بعد از تمام شدن عمارت کعبه ابراهیم بر بالای
رکنی از رکنهای کعبه نشسته ندا کرد که بیا بسوی حج و بروایت دیگر خدای با ابراهیم وحی فرستاد
که بر فراز کوه بوقبیس برای و در میان مردم ندا کن که ای معشر خلایق خدای امر کرده است شما را بحج
این خانه که در مکه است با حرام کسیکه استطاعت و توانایی داشته باشد بسوی این خانه راهی حال
فرضی و وجوبی است از جانب خدای پس خدای صدای ابراهیم را کشش داد تا آنکه شنوانید آنرا

نیز در آنجا بود و بعد از آن عمر گفت صح

باهل مشرق و مغرب و میان مشرق و مغرب از جمیع آنچه قضا و قدر خدای جاری شده است و از پشتهای
مردان از نطفها و جمیع آنچه قضا و قدر خدای جاری شده است در زهدانهای زنان تا روز قیامت
پس آنجا واجب شد حج بر جمیع خلایق پس مردم تلبیه یعنی لبیک گفته روی بقبول آورده اجابت
کردند از هر وجهی و طرفی و از هر راه دوری از زیر و عقب یعنی دریا و از میان مشرق و مغرب
تا آنجا که خاک یعنی زمین قطع و تمام میگردد از همه اطراف زمین و از پشتهای مردان و زهدانهای زنان
تلبیه کنان که لبیک داعی الله لبیک داعی الله یعنی لبیک ای خواننده و طلب کننده
از جانب خدای و بروایتی لبیک گفتند بتلبیه که لبیک اللهم لبیک پس در پشتهای مردم
تخم زنده باقی نماند احدی که عهد و پیمان او گرفته شده باشد بوفا کردن الا آنکه اجابت کرده بتلبیه آیا
نمی بینید مردم را در حج که لبیک میگویند و از آنجهت تلبیه بر حاجیان مقرر شد پس تلبیه از
حاجیان در ایام حج اجابت و قبول نداء ابراهیم علیه السلام است در آن روز یعنی از جانب خدای پس
اجابت کردند آنانکه حج میکنند تا روز قیامت و اولین کسیکه اجابت او کرد اهل یمن بودند
پس کسیکه حج میکند از آن روز تا روز قیامت از آنها است که اجابت خدای کردند و حق سبحانه
در سورهٔ آل عمران میفرماید که فیه آیات بینات مقام ابراهیم یعنی در خانهٔ کعبه است آیتهای واضح
مقام ابراهیم یعنی نداء ابراهیم بحج بر بالای مقام ابراهیم پس کسیکه ده بار لبیک گفته ده حج میکند
و کسیکه نه بار گفته نه حج و کسیکه بیشتر از آن گفته بعدد آن و کسیکه یکبار گفته یک حج میکند و
کسیکه لبیک نگفته حج نمیکند و از آنجهت گردید چنانکه میبایست در میان مردم کسیکه یک حج
کند و کسیکه بیشتر کند و کسیکه حج نکند و اما پیغمبر صلعم پس آنحضرت ده سال در مدینه اقامت فرمود
که حج نکرد بعد از آن خدای عز و جل بروی نازل ساخت که و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا
و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق پس امر کرد مؤذنان و منادیان را که بصدای بلند ندا کنند که
پیغمبر صلعم درین سال حج میکند پس آنانکه در مدینه حاضر بودند و اهل عوالی که آن دهها ظاهر مدینه است
و اعراب آنرا دانسته از برای حج پیغمبر صلعم مجتمع گشتند و نبودند مگر پیروی کنندگان منتظر ایستاده
تا بچه مامور گردند که پیروی آنحضرت کنند با نچه کار نمایند ایشان آن کار کنند پس آنحضرت چهار روز
از ذیقعده مانده بیرون آمد و چون بذی الحلیفه رسید وقت زوال آفتاب شده غسل کرد بعد از آن

کنند صح

بیرون آمده بمسجدی که نزد درخت بود که آنرا مسجد شجره میگویند آمده نماز ظهر را در آن مسجد گزارد
بعد از آن عزم حج افراد کرده بیرون آمد تا آنکه بیدا نزد میل اول رسید و مردم دو صف از برای
وی کشیده آنحضرت بحج افراد تلبیه گفت و شصت و شش یا چهل و شش هدی همراه برده گویم
چون هدی برده حج قران باشد نه حج افراد چنانچه در آیه سوره بقره که واتموا الحج والعمرة بیان آن شد
تا آنکه در آخر روز چهارم ذیحجه بمکه رسید پس حجر الاسود را بوسیده هفت شوط طواف کرده بعد از آن
دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم ع گزارد بعد از آن بسوی حجر الاسود عود کرده آنرا بوسید
بعد از آن گفت که ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف
بهما بعد از آن بصفا آمده بالای صفا رفت و روی برکن یمانی کرده حمد و ثنای خدای بجای آورد
و دعا کرد بمقداری که سوره بقره را روان خوانند بعد از آن بسوی مروه فرود آمده بر بالای آن
ایستاد چنانچه بر بالای صفا ایستاد بعد از آن بسوی صفا فرود آمده بصفا عود کرد و در آنجا ایستاد
بعد از آن بسوی مروه فرود آمد تا آنکه از سعی صفا و مروه فارغ شد پس چون از آن فارغ شد
در مروه روی بمردم کرده حمد و ثنای خدای بجای آورد بعد از آن گفت که اینک جبرئیل بدست خود
اشاره بعقب خود کرد امر میکند مرا که امر کنم کسی را که هدی همراه نیاورده که محل شود و اگر پیش
میدانستم از کار خود آنچه را که از عقب دانستم میکردم آنچه را که بشما امر کردم ولیکن من هدی همراه
آورده ام و سزاوار نیست کسی را که آورنده هدی است که محل شود تا آنکه هدی بمحل خود رسد و
این حدیث دراز است و مقام گنجایش آن ندارد و اساف و نایله مردی و زنی بودند در کعبه زنا کرده
بدو سنگ مسخ شدند و قریش آنها را دوست کرده عبادت آنها مینمودند و همیشه عبادت کرده
میشدند تا آنکه مکه فتح شد پس زن پیری که موی سر او سیاه و سفید بود روی خراشان و روی کنان
و بر روی زنان و واویل گویان از مکه بیرون رفت پس پیغمبر ص فرمود که این نایله است که ناامید
شده است از آنکه درین بلاد شما عبادت کرده شود طبرسی در مجمع البیان درین آیه گوید که روایت شده
بسند از انس بن مالک یا از حسن که گفت که از پیغمبر ص شنیدم که میگفت که خدای مباهات میکند
باهل عرفات بر ملائکه میگوید که ای فرشتگان من بنگرید بندگان من گرد آلود و خاک آلود که بسوی
من روی آورده از هر راه دوری قدم میزنند پس گواه میگیرم شما را تا گواه باشید که من اجابت

کردم

کردم دعای ایشان را و قبول کردم رغبت و خواهش ایشان را و بخشیدم بدکاران ایشان را از برای
نیکوکاران ایشان و عطا کردم بنیکوکاران ایشان جمیع آنچه را که از من طلب کردند غیر حقوقی که ایشان را در
یکدیگر است و چون بمشعر روند و در آنجا توقف نمایند و اعاده درخواهش یا اعاده خواهش و طلب
بسوی خدای کنند میگوید که ای فرشتگان من بندگان من توقف و بسوی من عود کرده اند
با دعا و خواهش و طلب کرده اند پس گواه میگیرم شما را که من اجابت کردم دعای ایشان را و قبول
کردم خواهش ایشان را و بخشیدم بدکاران ایشان را از برای نیکوکاران ایشان و عطا کردم بنیکوکاران ایشان
جمیع آنچه را که از من طلب کردند و کفیل شدم از جانب ایشان بحقوقی که ایشان را در میان یکدیگر است
لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ تا حاضر شوند منفعتها را که از برای ایشان است طبرسی
در مجمع البیان درین آیه گوید که از امام محمد باقر ع روایت شده و سعید بن مسیب و عطیه عوفی
گویند که منافع منافع آخرت است و آن عفو و مغفرت است و ربیع بن خیثم گوید که تجارت است
امام جعفر ع حاضر شدم و او را در محملی بدور کعبه طواف میفرمودند و کوفت سخت داشت و
هر بار که برکن یمانی میرسید میفرمود تا او را بزمین میگذاشتند و دست از روزن محمل بیرون
آورده بزمین میکشید و میگفت که مرا بلند کنید و چون مکرر در هر شوط چنان کرد گفتم
که فدای تو گردم این کار ترا مشقت میدهد فرمود که شنیدم از خدای عز و جل که میفرماید که
لیشهدوا منافع لهم گفتم منافع دنیاست یا منافع آخرت فرمود که همه و ابو الورد
بحضرت آنجناب آمده گفت که اگر بدن خود را از محمل راحت دهی شاید فرمود که دوست دارم
که حاضر شوم بمنافعی که خدای عز و جل فرموده که لیشهدوا منافع لهم چه حاضر نمیشود بآن منافع احدی
الا آنکه نفع میدهد خدای او را اما شما پس بازمیگردید آمرزیده شده و اما غیر شما پس محفوظ
میشوند اهالی و اموال ایشان وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند اسم خدا را
یعنی گویند یعنی در وقت ذبح هدی چنانچه میفرماید که فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای معلوم
و مراد از آن بیک روایت و بقول علی بن ابراهیم در تفسیر وی ده روز ذیحجه است و بروایتی
ایام تشریق است و طبرسی در مجمع البیان درین آیه گوید که بعضی گفته اند که آن ایام تشریق است یعنی روز
نحر که عید قربان است و سه روز بعد از آن و ایام معدودات یعنی در سوره بقره ده روز ذیحجه است و این

ازامام ابی جعفر ع و ابن عباس روایت شده و بروایتی از امام جعفر ع ایام معلومات و ایام معدودات
هردو یکی است و آن ایام تشریق است علی ما رزقهم بانچه رزق داده است ایشانرا
خدای من بهیمة الانعام از حیوان چهارپایان و مثل این عبارت در اول سوره مایده گذشت
فکلوا منها پس بخورید از آن حیوان چهارپایان قمی گوید یعنی از گوشتهای آنها و
گوید که خدای این امر ازاله و مباح کرده است آنچه را که اهل جاهلیت از آن احتراز میکردند و
اطعموا البائس الفقیر ۵ و بخورانید سختی کشنده محتاج را و زمین گیرست
که استطاعت و توانایی نداشته باشد از جهت زمینگیری او و بائس فقیر است و امام جعفر ع فرمود
که هرگاه ذبح کنی گوسفند را یا نحر کنی شتر را خود بخور و بخوران چنانچه خدای میفرماید یعنی در این سوره که
فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها واطعموا القانع والمعتر و فرمود که قانع کسی است که بانچه بوی دهی
قناعت کند و معتر کسی است که بکسی فرود می آید و طالب عطایست از وی و سائل کسی است که
بدو دست طلب میکند چنانچه گفته خواهد شد انشاء الله تعالی ۵ این آیه در بطن قرآن درشان امام
نازل شده میفرماید که ثم لیقضوا بعد از آن باید که بجا آرند قمی گوید یعنی ازاله و برطرف کنند
تفثهم کثافت خود را تفث در بطن قرآن ملاقات امام ع است گوییم یعنی زایل کنند کثافت
جهل و حیرت خود را بملاقات امام و در ظاهر قرآن تراشیدن و روغن مالیدن سر و غسل کردن
از کثافت است یعنی باید که بتراشید سر را و غسل کنید از کثافت و چرک و از امام جعفر ع پرسیدند
از حال حاجی که فراموش کرده باشد کوتاه کردن موی خود را تا آنکه از منی کوچ کرده باشد فرمود که
خوشم نمی آید مرا که چیند از موی خود را الا در منی و چیدن شارب و ناخنها و آنچه شبیه آنست
و انداختن و برطرف کردن کثافت و آنچه در پوست آدمی است و برطرف کردن گرد آلودگی
موی و بهم در شدن آن و انداختن و برطرف کردن احرام و بیرون آمدن از آن و مالیدن روغن
خوشبوی است پس هرگاه مناسک حج را بجای آورد بوی خوش بکار بردن حلال میشود و از غلط
پرسیدند که چرا عرفات در حرم واقع نشد فرمود که جهت آنکه کعبه خانه خدای و حرم در آنست پس چون
آیندگان قصد آن کنند ایشانرا تضرع کنان در در بازدارد پرسیدند که پس چرا مشعر در حرم واقع
فرمود که جهت آنکه چون اذن داخل شدن بایشان داد در حجاب دوم ایشانرا بازدارد و چون قطع

خانه ص

ایشان دراز گشت بسبب قربانی کردن اذن داد ایشانرا بداخل شدن پس چون تفث خود را بجا آوردند
یعنی ازاله کثافت خود کنند و بآن از گناهانی که میان ایشان و خدای حجاب بود پاک شوند اذن داد
ایشانرا بزیارت آن خانه بطهارت و باید گوییم این ترتیب ترتیب مناسک حج قران و
افراد است چه در حج تمتع زیارت خانه خدای مقدم است و از جمله تفث است یعنی که ازاله آن
باید کرد اینکه آدمی در احرام تکلم کند بسخن قبیح و آنچه از وی در حالت احرام واقع شود پس هرگاه
داخل خانه خدای شود و طواف آن کند و تکلم نماید بسخن خوب آن کفاره باشد از برای آنچه از وی
واقع شده و امام جعفر ع فرموده که هرگاه داخل مکه شوی بیک درهم خرما بخر و آنرا تصدق کن
از برای آنچه در احرام عمره از تو واقع گشته و هرگاه از حج فارغ شوی بیک درهم خرما بخر و آنرا
تصدق کن و هرگاه داخل مدینه شوی چنین کن ولیوفوا نذورهم و وفا کنند نذرهای
خود مراد از نذر ملاقات امام ع است گوییم یعنی در بطن قرآن و امام جعفر ع بمردم که طواف میکردند
نگریسته فرمود که این طوافیست مثل طواف زمان جاهلیت قسم بخدای که باین مامور گشته اند
مامور شده اند که باین سنگها طواف کنند بعد از آن بسوی ما بازگشته دوستی خود را بما
و یاری خود را با عرض کنند و این آیه را خوانده فرمود که تفث گرد آلود و بهم در شدن موی
و نذر ملاقات امام ع است و امام ابوجعفر ع مردم را در مکه و آنچه میکردند دیده فرمود که کارها
مثل کارهای زمان جاهلیت قسم بخدای مامور نشده اند الا بانکه بجا آرند تفث خود را و وفا
کنند بنذرهای خود پس باگذرند و خبر دهند ما را بولایت و دوستی خود و عرض کنند بر ما
نصرت و یاری خود را و این مناسک است گوییم یعنی در ظاهر قرآن ولیطوفوا
بالبیت العتیق ۵ و طواف کنند بخانه کهن قدیم که پیش از خلق نموده
یا آزاد از غرق طوفان نوح یا آزاد از آنکه جز خدای صاحبی داشته باشد طواف واجب پس
جهت آن خانه خدا را خانه عتیق نامیدند که عتق یعنی آزاد است و آن از غرق آزاد شده چه خدای
عزوجل همه زمین را در روز طوفان نوح غرق کرد الا خانه خود را چه خدای امر کرد ابراهیم ع را
بساختن خانه خدای ابراهیم گفت یارب در کدام بقعه زمین است فرمود که در بقعه که برای آدم
خیمه نازل شده حرم از برای آن روشن شده و همیشه آن خیمه برپای بود تا آنکه ایام طوفان نوح

پس کشتی دور زد و موجها آنرا زدند تا آنکه چون بمکه رسید طواف خانهٔ خدای کرد و جمیع زمین غرق شد
خدای آن خیمه را بالا برد و دنیا غرق شد الا جای خانهٔ خدای پس جای آن خانه باقی ماند
و از آن جهت از آن روز عتیق نامیده شد جهة آنکه آنروز از غرق آزاد شد و خانهٔ خدای باسمان
بالا رفت آب بآن نرسید و چرا این نبود که آب از آن بلند گشته آب از حرم بازداشته شد
حرم با خانهٔ خدای آزاد شد و نیز عتیق نامیده‌اند جهة آنکه خدای آنرا پیش از زمین آفریده و زمین را
بعد از آن خلق کرده و از زیر آن گسترانیده و از جهة آنکه در وجه سابق گفته شد و جهة آنکه خدای عز و جل
حجر الاسود را از برای آدم نازل ساخت و خانهٔ خدای دُر سفیدی بود پس خدای آنرا باسمان
بالا برده اساس آن باقی ماند پس آنکه بالا رفت هر روز هفتاد هزار فرشته داخل آن میشوند که هرگز
باز نمیگردند پس امر کرد ابراهیم و اسمعیل را بساختن خانهٔ خدای گویم پس عتیق نامیده شد جهة
قدیم بودن آن و نیز عتیق نامیده‌اند جهة آنکه خانهٔ آزاد است چه نیست خانه که خدای آنرا بر روی
زمین گذاشته باشد الا آنکه آنرا صاحب و ساکنان هست غیر این خانه که صاحبی جز خدای ندارد پس خانهٔ
آزاد شده از مردم که احدی مالک آن نشده ۵ از این دو آیه آیهٔ اول در دوستی آل محمد و طاعت
ایشان ع و در شان دشمنان ایشان نازل شده پیغمبر بید که ذلک آن همی گوید یعنی امر و کار
آنست و این کلمه ایست که از برای فاصله میان دو کلام در می آید ومن یعظم و کسی که
تعظیم کند و بزرگ شمارد حرمات الله حرامهای خدا را و آن حرامها سه حرام است حرمت
پس کسی که قطع حرمت از آنها کند شرک بخدای ورزیده باشد اول هتک پرده دری حرمت خدای
دربارهٔ خانهٔ حرام او یعنی خانهٔ محترم او و دوم معطل کردن کتاب خدای و عمل کردن بغیر آن و سیم قطع
کردن و نزدیکی نکردن بآنچه واجب کرده است خدای از دوستی و اطاعت واجب آل محمد صلوات الله علیهم
فهو پس آن تعظیم خیر له عند ربه بهتر است از برای او نزد صاحب و آفریننده و روزی
رزق دهندهٔ او واحلت لکم الانعام الا ما یتلی علیکم
و حلال کرده شده است از برای شما چهارپایان مگر آنچه خوانده شود بر شما که حرمت است و مثل این فقره در اول
سورهٔ مایده گذشت فاجتنبوا پس اجتناب کنید یعنی دوری کنید الرجس من
الاوثان از رجس و گناه از بتها یعنی گوید یعنی از رجس و گناهی که آن بتهاست و رجس و گناه

از بتها شطرنج است و طبرسی در مجمع البیان گوید که اصحاب ما یعنی شیعیان روایت کرده‌اند که بازی
شطرنج و نرد و سایر انواع قمار از آن جمله است و اوثان در قرآن دشمنان اهل بیت‌اند جهة آنکه ایشان
اهل آنند ٤٥ واجتنبوا و اجتناب کنید یعنی دوری کنید قول الزور از سخن
از سخن دروغ و سخن دروغ غنا و خوشخوانی است که طرب آورد و طبرسی در مجمع البیان گوید که اصحاب
ما یعنی شیعیان روایت کرده‌اند که در سخن دروغ داخل میشود غنا و خوش خواندن و سایر سخنان که
آدمی را بلهو آورد و گوید که ایمن بن خریم روایت کرده است از پیغمبر ص که خطبه ادا کرده فرمود که
ای مردم گواهی دروغ با شرک برابر است بعد از آن خواند که فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول
الزور و اراده آنحضرت آن بود که جمع شده است در نهی عبادت بت و گواهی دروغ و در آیهٔ سورهٔ
فرقان که والذین لا یشهدون الزور یعنی و آنانکه گواهی دروغ نمیدهند مراد از آن اهل غنا و
خوشخوانی نمیکنند و در مجلس لهو نمی‌نشینند و در نسخه با اهل لهو همنشینی نمیکنند و در آیهٔ سورهٔ لقمان که
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث یعنی و از مردم کسیست که میخرد لهو سخن را از آن جمله است غنا و
خوشخوانی و گفته‌اند که آیه در مردی غنا و خوشخوانی میکرد و ساز مینواخت آنگاه سخنی ایستاده آنرا شنیده و
از خانه بیرون رفت چون شب شد بحضرت امام جعفر ع رفته چون برابر آنجناب رسید فرمود که
اجتناب و دوری کنید از غنا و خوشخوانی اجتناب و دوری کنید از سخن دروغ و از جمله سخن دروغ است
عشر ٤
اینکه کسی تحسین کسی کند که غنا و خوشخوانی میکرده باشد و گوید که احسنت یعنی خوب خواندی حنفاء
حال آنکه پاکان باشید که همی گوید اخلاص ورزندگان باشید لله غیر مشرکین به
از برای خدای حال آنکه غیر شرک ورزندگان باشید باو یعنی بخدای از امام ابو جعفر ع از این آیه
پرسیدند و گفتند حنیفیه و پاکی چیست فرمود که حنیفیه و پاکی از فطرت و خلقی است که آفریده است خدای
مردم را بر آن فطرت یعنی بر معرفت و شناخت خود چنانچه در سورهٔ روم میفرماید که فطرة الله التی فطر
الناس علیها لا تبدیل لخلق الله یعنی آفریده است شما را بر معرفت و شناخت خود و بیان آن
در سورهٔ مذکوره خواهد شد ان شاء الله تعالی ومن یشرک بالله فکانما خر من السماء
و کسی که شرک ورزد بخدای پس گویا که بروی در می افتد از آسمان یعنی گوید جهة آنکه از اوج ایمان
به پستی کفر افتاده فتخطفه الطیر پس میربایند او را مرغان یعنی گوید چه هوا و ها

خواهشهای مهلک کفرهای او را پراکنده کرده و علی ع فرمود که جنگ خدعه است هرگاه حدیثی از
پیغمبر ص بشما گویم قسم بخدای که اگر بروی در افتم از آسمان یا پر بایند مرا مرغان دوست تر است آن
نزد من از آنکه بر رسول خدای ص دروغ بندم أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ۵
یا می اندازد او را باد در جای دور یعنی گویند چه شیطان او را بضلالت و گمراهی اندازد ذَٰلِكَ
آن و معنی آن اکنون مذکور شد وَمَنْ يُعَظِّمْ و کسی که تعظیم کند یعنی بزرگ کرد شَعَائِرَ
علامتهای یعنی هدیهای یعنی قربانیهای اللَّهِ خدا را یعنی شتر بزرگ خوب کرد فَإِنَّهَا
مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ۵ پس تحقیق که آن از تقوی دلهاست و جزا مضاعف نشود
الا در کمتر از شتر یعنی گوسفند تا آنکه بشتر رسد و چون بشتر رسید مضاعف نشود جهة آنکه شتر
بزرگترین حیوانست که در هدی بیند لَكُمْ فِيهَا از برای شماست در آن شعایر یعنی در آن
هدیها مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى منفعتها تا مدتی نام برده شده یعنی مدت معین معلوم
و منفعتها اینست که محرم سوار میشود شتر را اگر احتیاج بسواری داشته باشد از جای که در آن
احرام می بندد بدون آنکه بروی عنف کند و ضرر رساند و اگر آن شتر را شیر باشد میدوشد آن را
دوشیدنی که بسیار ضعیف نکند آن را و می آشامد از شیر آن تا روز نحر و قربان ثُمَّ مَحِلُّهَا
بعد از آن جای آن شعایر یعنی آن هدیها إِلَى الْبَيْتِ بسوی خانه قمی گوید یعنی پهلوی خانه
الْعَتِيقِ ۵ عتیق است پس نحر کرده میشود حال آنکه شتر ایستاده باشد و معنی عتیق در آنها
پیش مذکور شد ۵ این دو آیه در شان آل محمد ع و در شان ظلم کنندگان ایشان نازل شده
وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا
رَزَقَهُمْ و از برای هر جماعتی گردانیدیم ما جای عبادتی تا یاد کنند اسم خدا را بر آنچه روزی
داده است خدای مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از حیوان چهارپایان قمی گوید یعنی در وقت ذبح
و مثل این فقره در اول سوره مایده و درین سوره گذشت فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
پس خدای شما خدایست یکتا و مثل این عبارت در سوره بقره گذشت فَلَهُ أَسْلِمُوا
وَبَشِّرِ پس از برای او اسلام آرید و بشارت ده ای محمد الْمُخْبِتِينَ ۵ عبادت و
تواضع یعنی فروتنی و تسلیم کنندگان را یعنی آل محمد ع که ظلم میکنند ایشان را و هرگاه ظلم کنند ایشان

یاری

یاری نمیکنند ایشان را گویا که آن ظلم کنندگان دلهاشان در روز ذلت و خواری شده اند بعد از آن
وصف میکند ایشان ع را و میفرماید که الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ آنچنان عبادت و
تواضع و تسلیم کنندگان که هرگاه یاد کرده شود خدای یعنی ترسانیده شوند گویم یعنی بآیهای عذاب
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ ترسید دلهای
ایشان و صبر کنندگانند بر آنچه رسیده است بایشان از بلا و مصیبتها در طاعت خدای و
الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ و درست دارندگان نماز در وقتهای آن بحدود آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ ۵ و از آنچه عطا کرده ایم بایشان میدهند در راه خدای از واجب و غیر آن

خمس

و اینها یعنی از صفتهای ایشان ع است و مثل این آیه در سوره انفال گذشت وَالْبُدْنَ
جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ و شترها که گردانیده ایم ما آنها را از برای شما از
علامتهای که گویم یعنی از هدیها و قربانیهای اللَّهِ خدای قمی گوید یعنی از علامتهای بر خدای
آن علامتها را قرار داده لَكُمْ فِيهَا از برای شماست در آنها یعنی در آن شتر خَيْرٌ
خیری قمی گوید یعنی منفعتهای دینی و دنیوی فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا
پس یاد کنید اسم خدا را بر آنها یعنی بر آن شترها که گویم یعنی در وقت نحر آنها صَوَافَّ
حال آنکه صف کشیده باشند یعنی ایستاده باشند بر سر پای یعنی ایستاده نحر کنند آنها را و آن
هنگامی است که صف کشیده باشند از برای نحر که دو دست آنها بسته باشد از ما بین کف تا و بند
تا زانو یعنی در شتر فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا پس هرگاه واجب شود پهلوهای آنها یعنی
هرگاه بیفتند بر زمین پس واجب شدن پهلوها آنگاهست که بر زمین افتند قمی گوید که این کنایه است
از مردن یعنی هرگاه بمیرند فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از آنها یعنی از آن شتران وَأَطْعِمُوا
و بخورانید و امام موسی ع شتری طلبیده نحر کرد و چون بر زمین افتاد و نحر کنندگان و اگر دند خنجری
از گوشتهای آن را فرمود که قطع و پاره کنید و بخورید از آن و بخورانید چه خدای عز و جل میفرماید که فاذا و
جبت جنوبها فکلوا منها و اطعموا و جایز است که پوست آن شتران را سلاخ دهند و در آن باکی نیست جهة
آنکه خدای عز و جل میفرماید که پس بخورید از آنها و بخورانید و پوست را نمیخورند و نمیخورانند و جایز
آن در شتر هدی یعنی قربانی نحر الْقَانِعَ بقانع یعنی بقناعت کننده و قانع کسیست که طلب میکند

باو چیزی دهی پس باو چیزی میدهی و راضی میشود و قناعت میکند بانچه بوی داده و بانچه
او فرستاده از پاره گوشتی و زیاده بران و غضبناک نمیشود و عبوس بر غمی آرد و از
غضب گوشه دهن را نمی بچد و خدای جبرئیل ع بهدیه بپیغمبر ص فرستاد صبر و بهتر از آن
رضا و بهتر از آن زهد و بهتر از آن اخلاص و بهتر از آن یقین و بهتر از آن توکل باو و تفسیر
قناعت آنست که قانع باشی بانچه میرسی باندک و شکر کنی باندک و اینها همگی شاخهای
توکل و نردبان زهدند وَالْمُعْتَرَّ و معتر یعنی فرود آینده بجهت از برای طلب و خواهش
عطای او پس معتر کسیست که بتو یعنی بمنزل تو فرود می آید و طلب از تو میکند یعنی عبور کننده
بر تو از برای آنکه بوی چیزی خورانی و روایتی که وارد شده که معتر کسیست که بتو مرور و عبور
میکند پس از تو طلب میکند و روایتی که وارد شده که معتر کسیست که دراز کننده دست
خود است تا چیزی بوی خورانی مخالف با اخبار بسیار دارند پس هرگاه گوسفند قربانی را
ذبح کنی یا شتر قربانی را نحر کنی بخور و بخوران بقانع و معترّ چنانچه خدای عزوجل فرموده پس کسیکه
بجهة هدی ببرد باید که ثلث یعنی سه یک آنرا بخورد و ثلث آنرا بقانع و معتر دهد و ثلث
آنرا بمسکینان دهد و مسکین سائل است و سائل کسیست که از تو بدست طلب میکند بعضی
کما و امام زین العابدین و امام محمد باقر ع ثلث گوشت قربانی را بهمسایگان و ثلثی بمسکینان
تصدق کرده ثلث را جهة اهل بیت نگاه میداشتند و در روایت شده که سزاوار است
که بخوری ثلث آنرا و بدهی بقانع و معتر ثلث آنرا و بدوستان خود هدیه کنی ثلث آنرا
قربانی مکن و خرما مچین و درو مکن و تخم مکار در شب اگر آن کنی قانع و معتر نزد تو نمی آیند
خدای عید قربان را اگرچه آنکه مسکینان شما از گوشت سیر شوند پس بخورانید بایشان و قربانیها
خوب گیرید که آنها در پل صراط بارکشان شما باشند و علت قربانی آنست که صاحب آن
آمرزیده میشود در اول قطره که از خون آن بر زمین چکد و جهة آنکه خدای بداند که چه کس تقوی
و پرهیزکاری او میورزد یعنی که خدای عزوجل میفرماید که كَذٰلِكَ همچنان که
گویم یعنی همچنانکه وصف کردیم از نحر کردن شتر ایستاده با عظمت و قوتی که دارد سَخَّرْنَاهَا
تسخیر کرده ایم ما آنها را یعنی آن شتران را لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۵ از برای شما

برای آنکه شما شکر کنید لَنْ يَنَالَ اللّٰهَ لُحُوْمُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلٰكِنْ يَنَالُهُ
التَّقْوٰى هرگز نمیرسد بخدای گوشتهای آنها و نه خونهای آنها ولیکن میرسد باو پرهیزکاری
و تقوی مِنْكُمْ از شما یعنی آنچه قربان میکنید و بآن تقرب و نزدیکی میجویید بخدای عزوجل
نمیرسد بخدای هرگاه تقوای خدا نورزید و قبول نمیکند خدای الا از متقیان شکر که چگونه قبول
کرد خدای قربان هابیل را و رد کرد قربان قابیل را كَذٰلِكَ سَخَّرَهَا همچنان تسخیر
کرده است آنها را یعنی آن شتران را لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ از برای شما تا بزرگ و تکبیر
کنید خدا را و گوییم یعنی الله اکبر گویید عَلٰى مَا هَدٰىكُمْ بر آنچه هدایت کرده است
شما را قاضی گوید شکر آنه آن یعنی تکبیر کنید ایام تشریق سه روز که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
ذیحجه است در منی در عقب پانزده نماز و در شهرهای دیگر دو روز در عقب ده نماز وَبَشِّرِ
و بشارت ده ای محمد الْمُحْسِنِيْنَ ۵ نیکوکاران را قاضی گوید بر آنچه میکنند یعنی از اوامر
و بر آنچه نمیکنند یعنی از مناهی ۵ این آیه در شأن ائمه ع نازل شده میفرماید که اِنَّ اللّٰهَ
يُدَافِعُ بتحقیق که خدای دفع میکند قاضی گوید یعنی مبالغه در دفع میکند مبالغه کسی که غالب آید
دران عَنِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا از آنانکه ایمان آورده اند یعنی از ائمه ع و دوستان که خدای
دفع میکند از ایشان آنچه را که دشمنان ایشان کشش کرده اند مؤلف کتاب دلیل الایات الطاهره
گوید یعنی بعضی از دشمنان ایشان بعضی از سرهای ایشان ع را بقصد یا بدون قصد
ایشان را از زبان ایشان با کفره کشش میکنند پس خدای سبحانه دفع میکند از ایشان ع و هم او گوید
اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ بتحقیق که خدای دوست نمیدارد هر بسیار خاین یعنی
خیانت کننده از برای دوستی ایشان ع كَفُوْرٍ ۵ کفر یا کفران نعمت و وزر
بولایت و دوستی ایشان ع قاضی گوید هر خیانت کننده در امانت خدای و کفران نعمت ۵
از بحث آیه سه آیه اول در شأن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تا آخر ائمه و مهدی صاحب الامر و
اصحاب او و حمزه و جعفر و مؤمنان که تابعان محمد و آل محمد ص اند و در شأن یزید نازل شده و
دوم تحریف یافته و سه آیه آخر در شأن ابابکر و عمر و طائفه از ایشان نازل شده میفرماید که اُذِنَ
اذن داده شده است و امر کرده شده است قاضی گوید یعنی رخصت داده شده است در جنگ و

لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ از برای آنانکه جنگ و پیکار کرده شده اند یعنی که بدیشان مشرکان با ایشان
جنگ و پیکار کرده اند بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ایشان ظلم کرده شده اند یعنی
این اول آیه است که درباب جنگ و پیکار نازل شده بعد از آنکه نهی کرده شده بود از آن
در هفتاد آیه دیگر وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ۵ و بتحقیق که خدای بر یاری
کردن ایشان قدرت دارنده است این آیه در شان مهاجران یعنی آنانکه از مکه بمدینه هجرت نموده
نازل و جاری شده است در شان آل محمد عم که ایشان را از دیار خود بیرون و بایشان ظلم کردند و
بروایتی در شان علی ع و جعفر و حمزه عم نازل و بعد از آن در شان امام حسین ع جاری گشته و بروایت
دیگر الذین یقاتلون تا آخر آیه حسن و حسین عم اند و بروایت دیگر این آیه در شان صاحب الامر ع
و اصحاب و یاران آنجناب است و سنیان عموما اعتقاد میکنند و میگویند که مراد از این پیغمبر ص
آنحضرت نازل شده است چه قریش آنحضرت را از مکه بیرون کردند و نازل شده است الا در شان علی ع
و اصحاب آنجناب که هرگاه ظهور کند طلب خون امام حسین ع کند و گوید که مائیم اولیا خون
صاحبان خون و طلب کنندگان دیت و خونبها و حق تعالی پیغمبر خود را برافت و رحمت مبعوث
ساخت و از جمله رافت و رحمت او این بود که در اول پیغمبری خود قوم را از عادت ایشان نقل نمود
تا آنکه اسلام در دلهای ایشان مستحکم شد و شریعت در سینهای ایشان جا گرفت و از انجمله این
که خدای او را پیغمبری فرستاد در اول پیغمبری بوی فرمود که مردم را بدین دعوت کند و خبر این
نکند و آیه سوره احزاب که یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا تا آنجا که وکفی بالله وکیلا نازل ساخت
و تنها او را بدعوت کردن مبعوث فرمود و امر کرد که قوم را اذیت نرساند و چون قوم قصد آنحضرت
کردند امر کرد او را که از مکه بمدینه هجرت کند و جنگ و پیکار با مشرکان بوی واجب ساخته این آیه را
که اذن للذین تا آخر آیه نازل ساخت و چون مردم را بجنگ امر کرد ترسیدند پس آیه سوره نسا را
که الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم تا آنجا که اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة
نازل ساخته امر بجنگ آیه بازداشتن است از جنگ را منسوخ نمود و چون روز جنگ بدر شد
و حق تعالی میدانست که بر مومنان حرج و سخت است آیه سوره انفال را که وان جنحوا للسلم فاجنح لها
و توکل علی الله را نازل فرمود و چون اسلام قوت گرفت و مسلمانان بسیار شدند آیه سوره محمد ص را

که و لا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون والله معکم ولن یترکم اعمالکم را نازل ساخته آیه سوره
انفال منسوخ شد بعد از آن آیه سوره توبه را که فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم را
تا آخر آیه نازل فرمود و در جنگ صفین عمار بن ادهم شامی عباس بن ربیعة بن حارث بن عبد المطلب را
بمیدان خود طلبیده در میان ایشان جنگ بشمشیر بطول کشید و ظفر از طرفین نشد تا آنکه عباس
شمشیری بر او انداخته استخوانهای سینه او را قطع کرده در افتاد و مردم چنان تکبیر گفتند که زمین
بلرزه در آمد در آنوقت امیر المومنین ع حاضر شده این دو آیه سوره توبه را خواند که قاتلوهم یعذبهم الله
بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مومنین ویذهب غیظ قلوبهم ویتوب الله علی من یشاء
پس از ابو الاعز تمیمی پرسید که مبارز دشمن ما چه کس بود گفت این پسر شیخ شما عباس بن ربیعة
گفت ای عباس نه ترا و حسن و حسین و عبد الله بن جعفر را نهی کرده ام از آنکه جای خود را خالی گذارید
و مباشر حرب شوید گفت انچنین است فرمود که پس این چه بود که از تو ظهور نمود گفت هرگاه مرا بجنگ
طلبند یا امیر المومنین اجابت نکنم فرمود که آری اطاعت امام خود اولی است ترا از اجابت دشمن
خود معویه عهد کرده است که بقیتی نگذارد از بنی هاشم کسی را که دمی بر آتش دهد مگر آنکه طعنه حربه بر شکم
وی زند که نور خدا را فرو نشاند و خدای ابا دارد جز آنکه تمام کند نور خود را و اگرچه کافران را بد آید قسم
بخدای که مالک ایشان میشوند از ما مردان و مردان که عذاب خواری و مذلت میدهند بایشان
تا آنکه گدایی کنند و چاه کنند اگر چنین امری واقع شود پس رجوع کن و خبر معویه رسید که دو مرد
از اهل لخم بطلب خون عمار فرستاده و ایشان بمیدان وی آمده او را بمیدان خود طلبیدند گفت
من مولایی دارم با او مشورت کنم پس بخدمت آنحضرت رفته وی را خبر داد فرمود که اسلحه خود را
بمن ده و اسلحه مرا بگیر چنان کرد آنحضرت اسب عباس را سوار شده اسب خود را بوی داد
بمیدان آن دو شامی رفت و ایشان شک نکردند که او عباس است گفتند که مولای تو اذن داد
آنجناب را خوش نیامد که بگوید آری این آیه را خواند که اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی
نصرهم لقدیر پس هر دو را بقتل رسانیده بازگشت و آیه بقره را میخواند که الشهر الحرام بالشهر الحرام
والحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم بعد از آن گفت ای عباس
اسلحه خود را بگیر و اسلحه مرا بده و چون پیغمبر ص رحلت فرمود شخصی که او را خفیه بند و بخن آدم مشتبه

آمده گفت که السلم علیکم یا اهل البیت و رحمة الله و برکاته و گفت آنچه گفت تا آنکه گفت که مودت
و دوستی شما واجبست از جانب خدا در کتاب خدای بر بندگان مؤمن خدای بعد از آن خدای
بر یاری کردن شما هر گاه خواهد قادرست پس صبر کنید از برای عواقب امور که عواقب امور بخدا
باز میگردد الَّذِينَ آنچنان جنگ و پیکار کرده شدگان که أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ
بیرون کرده شده اند از دیار خود یعنی گوید یعنی مکه و مثل این عبارت در سوره حج گذشت بِغَيْرِ
بغیر یعنی بدون حَقٍّ حق یعنی گوید یعنی بدون امری که موجب آن شده مستحق آن گردیده باشند
این آیه چنانچه اکنون گفته شد جاری و نازل شده است در شان امام حسین ع و دو کسانی که بر زمین بد
معویه علیه اللعنه او را طلبید که بدمشق شام برد و آنجناب بکوفه گریخته در طف شهید شد و صاحب
قاموس گوید که طف موضعی است در نزدیکی کوفه گویم یعنی کربلا و در نسخه بکوفه گریخته بشمشیر شهید شد
و در باره حسین ع مثل بنی اسرائیل در مذلت و اذیت یافتن آنها از دشمنان زده شده که منهال
بن عمرو از حسین ع پرسید که یابن رسول الله چگونه فرمود که میخواهی بدانی که چگونه ام در میان قوم خود
چنانم که بنی اسرائیل در میان قوم فرعون که میکشتند پسران ما را و زنده میگذارند زنان ما را و بهترین
خلق را بعد از محمد یعنی علی ع را بر منبرها لعن میکنند و دشمنان ما چنانند که عطا میشود بایشان مال و شرف
و دوستان ما چنانند که حقیر و حق ایشان ناقص گشته و همیشه مؤمنان چنان بوده اند و عجم چنانست که
میداند حق عرب را باینکه محمد از ایشانست و عرب چنانست که میداند حق قریش را باینکه محمد از ایشانست
و قریش چنانست که فخر میکند بعرب باینکه محمد از ایشانست و عرب چنانست که فخر میکنند بعجم باینکه
محمد از ایشانست و ما اهل بیت محمد چنانیم که کسی حق ما را نمیداند پس ای منهال بدینگونه ایم و بروایتی
این آیه در شان آل محمد بخصوص در شان امیر المؤمنین و ذریه او و آنچه ارتکاب نمودند از امر فاطمه ع
نازل گشته و بروایتی آیه اذن للذین تا اینجا که بغیر حق در شان صاحب الامر نازل شده و مثل صاحب الامر
در غایب شدن و گریختن و پنهان شدن در این آیه مثل موسی علیه السلام است که ترسان و پنهان بود تا آنکه اذن
داد خدای در خروج و طلب حق خود و کشتن دشمنان خود إِلَّا أَنْ غیر آنکه یعنی گوید یعنی بیرون کردن
ایشان از دیار خود موجبی و سببی ندارد غیر آنکه يَقُولُوا رَبُّنَا میگویند که صاحب و آفریننده و نعمت
و رزق دهنده ما اللَّهُ خداست الذین اخرجوا تا اینجا در شان پیغمبر ص و علی و حمزه و جعفر ع نازل و

جاری

جاری شده است در شان امام حسین ع و بروایتی آنانکه اخراج کرده شده اند از دیار خود بغیر حق یعنی آنکه
میگویند که رب ما خداست علی و حسن و حسین و جعفر و حمزه ع اند و بروایت دیگر در شان اهل ایمان
نازل و جاری گشته است در شان آل محمد که بیرون کرده شدند از دیار خود و ظلم کرده شدند
و آیه اذن للذین تا اینجا در شان مؤمنان که تابعان محمد و آل محمد ص اند نازل گشته چه دعوت
خواندن خلق بخدای و جهاد در راه خدای از برای قومی است که حلال نیست مگر از برای ایشان
و قیام بآن نمیتوانند نمود مگر کسی که بوده باشد از ایشان و آن کسیست که قیام نماید بشرطهای خدای عز و جل
در جهاد پس مرخص نیست در جهاد و دعوت بخدای تا آنکه حکم کند یعنی بیاید در نفس خود آنچه
خدای گرفته است بر او از شرطهای جهاد و دعوت بخدای نمیکند کسی که مخالف امر خدای در دعوت
بخدای کند بغیر آنچه حق تعالی در کتاب خود امر کرده و بیان آن اینست که خدای سبحانه خبر داده است
در کتاب خود دعوت بخود را و وصف کرده است دعوت کنندگان بخود را پس گردانیده است از برای
ایشان درجها که بعضی از آن درجها بعضی را میشناساند و استدلال کرده میشود بعضی از آنها بر بعضی
پس خبر داده است که خود عز شانه اول کسیست که دعوت میکند بخود و بطاعت و متابعت امر خود
پس ابتدا کرده است بخود و در سوره یونس فرموده که والله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم بعد از آن دوم بار پیغمبر خود را گفته که در سوره نحل فرموده که ادع الی سبیل ربک بالحکمة
والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن بعد از آن سیم بار کتاب خود را نیز در دعوت بسوی خود
در سوره بنی اسرائیل فرموده که ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین بعد از آن یاد کرده است
در کتاب خود آنرا که اذن داده است بوی در دعوت بسوی خود بعد از خود و پیغمبر خود و در سوره آل عمران
فرموده که ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون
یعنی ائمه ع الخ و خبر داده است از آن امت که در این آیه مذکور است که آن امت از ذریه ابراهیم
و اسمعیل از ساکنان حرم اند آنانند که هرگز غیر خدا را عبادت نکرده اند آنانند که واجب شد بر ایشان
دعوت دعوت ابراهیم و اسمعیل از اهل مسجد الحرام آنانند که خبر داده است در کتاب خود در سوره احزاب که
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا آنانند که مراد خدای ایشانست در آیه سوره یوسف که
ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی از آنانند که هرگز شرک بخدای نورزیده و ایمان خود را بظلمی

بزرگ علیهم السلام کرده اند بعد از آن ذکر کرده است تعالی پیغمبر خود و تابعان آن امت عموماً که
مذکور شد و اذن داده است ایشان را در دعوت بسوی خود و در سورهٔ انفال فرموده که یا ایها النبی
حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین آنگاه وصف کرده است تعالی پیغمبر خود را از مؤمنان
و در سورهٔ فتح فرموده که محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعاً سجداً
یبتغون فضلاً من الله ورضواناً سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التورية
ومثلهم فی الانجیل و در سورهٔ تحریم فرموده که یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی
بین ایدیهم وبایمانهم و مراد آنکه مؤمن شدند و در شان مؤمنان در سورهٔ مؤمنین فرموده که قد افلح
المؤمنون آنگاه بیان حلیه و صفت ایشان کرده تا در ملحق شدن با ایشان طمع نکنند مگر کسی که از ایشان
باشد پس در حلیه و صفت ایشان در سورهٔ مذکوره فرموده که الذین هم فی صلوتهم خاشعون و
الذین هم عن اللغو معرضون تا آنجا که اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها
خالدون و نیز در حلیه و صفت ایشان در سورهٔ فرقان فرموده که الذین لا یدعون مع الله الها آخر و
لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق اثاماً یضاعف له
العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهاناً آنگاه خبر داده است در سورهٔ توبه که خریده است از آن مؤمنان
و کسانیکه بر صفت ایشان باشند نفسهای ایشان و مالهای ایشان را بآنکه از برای ایشان باشد
بهشت جنگ و پیکار میکنند در راه خدای پس میکشند و کشته میشوند حال آنکه وعدهٔ است
بر خدای وعدهٔ حقی در توریة و انجیل و قرآن و فرموده که ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعداً علیه حقاً فی التورية والانجیل والقرآن
آنگاه ذکر کرده است وفا با ایشان را بعهد و مبایعهٔ خود و هم در آن سوره فرموده که ومن اوفی بعهده
من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم یعنی و کیست وفا کننده بعهد
خود از خدای پس شاد گردید باین وسیله شاد شوید بفروختن خود آنچنان فروختنی که خریده و فروخته اید
بآن و آن فیروزی یافتن عظیم است پس چون آیهٔ مذکوره سورهٔ توبه نازل شد مردی از صحابه پیغمبر صلعم
ایستاده گفت که یا نبی الله آیا مردی که شمشیر خود را برگرفته جنگ و پیکار کند تا آنکه کشته شود
لیکن از بزه گناهان کرده باشد شهید است پس حق تعالی آیه پهلوی آن آیه را بر پیغمبر خود نازل و صفت

مؤمنان کرده میفرماید که التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون
بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین پس پیغمبر صلعم تفسیر چهارده گانه
از مؤمنانی که صفت و حلیه ایشان گفته شد بشهید شدن و بهشت کرده فرمود که التائبون یعنی
توبه کنندگان از گناهان العابدون یعنی عبادت کنندگانی که عبادت نمیکنند مگر خدا را و شرک بوی
نمیورزند الحامدون یعنی شکر کنندگانی که شکر خدای میکنند در هر حالی در سختی و سستی حال السائحون
یعنی سیاحت کنندگان یعنی روندگان در زمین و مسافران یا ایشان روزه گیرانند الراکعون الساجدون
یعنی رکوع کنندگان سجده کنندگانی که مداومت میکنند بر نمازهای پنجگانه و محافظت آنها و محافظت
رکوع و سجود و خضوع و خشوع و وقتهای آنها مینمایند الآمرون بالمعروف یعنی امر کنندگان بعد از آن
بخوبیها و عمل کنندگان بآن والناهون عن المنکر یعنی و نهی کنندگان از بدی و نهی پذیر شوندگان
از آن والحافظون لحدود الله یعنی و محافظت کنندگان حدهای خدا را و بشر المؤمنین یعنی و مژده گان
ده ای محمد مؤمنان را یعنی کسانی را که گفته شده و حال آنکه قیام باین شرطها نموده باشند بشهید شدن و بهشت
بعد از آن خبر داده است حق تعالی که امر کرده است بجنگ و پیکار و الا صاحبان این شرطها را و درینجا فرموده
که اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان
یقولوا ربنا الله و آن حجت آنست که جمیع آنچه در میان آسمان و زمین است از خدا و از رسول خدای
و از تابعان اهل بیت عصمت است از مؤمنان از اهل این صفت پس آنچه در دست مشرکان و کافران
و ظالمان و فاسقان از مخالفت کنندگان با پیغمبر صلعم و روی گردانندگان از طاعت خدا و رسول است
ظلم کرده اند در آن بمؤمنان که از اهل این صفات شدند و غلبه کرده اند بر ایشان از آنچه خدای پیغمبر خود داده
پس آن حق مؤمنان است که خدای بایشان داده و بایشان بازگردانیده و آن فی است و جزاین نیست که
فی هر آنچیزیست که مشرکان گرفته باشند بعد از آن بازگردد بآنچه بر آن و در آن بود و پس آنچه بجای خود
بازگردد از قول و فعل عرب گویند که فاء یعنی بازگردید مثل قول خدای در سورهٔ بقره که للذین یؤلون
من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاؤا فان الله غفور رحیم یعنی از برای آنجماعتی که ایلا
میکنند یعنی قسم یاد مینمایند از زنان خود که مباشرت با آنها نکنند انتظار کشیدن چهار ماه پس اگر
برگردند از ایلا بمباشرت کردن پس بتحقیق که خدای آمرزگار است رحم کننده پس چون آیه مذکوره فاؤا

تبغ صح

با شمشیر است که برگردند و در سورهٔ حجرات که و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت

احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل یعنی و اگر دو

طائفه از مؤمنان جنگ و پیکار کنند پس اصلاح کنید میان آن دو طائفه پس اگر سرکشی کند یکی از آن

دو طائفه بر دیگری پس جنگ و پیکار کنید با طائفه که سرکشی میکند تا آنکه بازگردد بسوی امر خدای

پس اگر بازگردد پس اصلاح کنید میان آن دو طائفه بعدل پس فی در آیه مذکوره یعنی و فاءت با شمشیر

بازگردد پس این دلیل است بر آنکه هر بازگردنده بجایی که بران و دران بوده فی است و هر گاه آفتاب

بوقت زوال رسد عرب میگوید که فاءت الشمس یعنی آفتاب بازگردید و در وقت بازگشتن آفتاب

بوقت زوال عرب گوید که یفیء الفیء یعنی سایه بازمیگردد و همچنانست آنچه خدای بازگرداند بر مؤمنان

از کفار و آن فیء است یعنی بازگشته است و جز آن نیست که آن حقوق مؤمنانست که بعد از ظلم کفار

بر مؤمنان بمؤمنان بازگشته پس اینست قول خدای که درینجا میفرماید که اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا

یعنی اذن داده شده است از برای آنانکه جنگ و پیکار کرده شده اند بسبب آنکه ایشان ظلم کرده شده اند

جز برای یعنی ظلم شده است با ایشان در چیزی که مؤمنان سزاوارتر بودند بآن از کافران و اذن داده شده است

الا از برای مؤمنانی که قیام نموده اند بشرطهای ایمان که وصف کردیم آنها را چرا که کسی در جنگ و پیکار

مأذون نمی باشد تا آنکه مظلوم باشد و مظلوم نمی باشد تا آنکه مؤمن باشد و مؤمن نمی باشد تا آنکه

قیام نماینده باشد بشرطهای ایمان که خدای عز و جل قرار داده است بر مؤمنان و جهاد کنندگان پس هر گاه

کامل شود شرطهای خدای عز و جل مؤمن باشد و هر گاه مؤمن باشد مظلوم باشد و هر گاه مظلوم باشد در جهاد

مأذون باشد بنا بر قول خدای عز و جل که اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر

و اگر کامل کننده شرطهای ایمان نشود وی ظالمی باشد از جملهٔ کسانی که سرکشی میکنند و جهاد او واجب است

تا آنکه توبه کند و مأذون نباشد در جهاد و دعوت بخدای عز و جل جهت آنکه وی نیست از جملهٔ مؤمنان

مظلومی که اذن داده شده است در قرآن بجنگ و پیکار پس چون این آیه که اذن للذین یقاتلون بانهم

ظلموا در شأن مهاجرانی که اهل مکه ایشان را از دیار و اموال خود بیرون کردند نازل شد حلال کرده شد

از برای ایشان جهاد اهل مکه بسبب ظلم آنان ایشان را و اذن داده شد از برای مهاجران در جنگ و

پیکار پس اگر کسی گوید که پس این آیه نازل شده است در شأن مهاجران بسبب ظلم مشرکان اهل مکه

ایشان را پس چرا است جنگ و پیکار ایشان با کسری و قیصر و غیر آنها از مشرکان قبایل عرب جواب

این باشد که اگر اذن داده نشده بودی ایشان را در جنگ و پیکار آنانکه ظلم کرده اند بایشان الا از اهل

مکه تنها نبودی ایشان را بجنگ و پیکار سپاه کسری و قیصر و غیر اهل مکه راهی جهت آنکه آنانکه ظلم کرده

بودند بایشان غیر آنها بودند و اذن داده نشده بودی الا در بارهٔ قبیلهای آنانکه ظلم کرده بودند بایشان

از اهل مکه جهت بیرون کردن آنها ایشان را از دیار و اموال خود بغیر حق و اگر مراد از این آیه بودی الا آنهایی

که اهل مکه ایشان ظلم کردند وجوب این آیه مرتفع و برطرف بودی از غیر آنها هر گاه از ظالمان و

مظلومان احدی باقی نماندی پس وجوب این آیه مرتفع و برطرف بودی بعد از ایشان از مردم جهت آنکه

احدی از ظالمان و مظلومان باقی نمانده و نیست چنانکه گمان کرده و گفتی ولیکن مهاجران ظلم کرده

شده اند از دو جهت ظلم اهل مکه بسبب اخراج کردن ایشان از دیار و اموال خود پس جنگ و پیکار

کردند با آنها باذن خدای عز و جل دران و ظلم کسری و قیصر و غیر آنها از قبایل عرب و عجم بآنچه در دست

ایشان بود از آنچه مؤمنان سزاوارتر بودند بآن از آنها پس جنگ و پیکار کردند با آنها باذن خدای

عز و جل ایشان را دران و بحجت این آیه جنگ و پیکار میکنند مؤمنان هر زمانی و اذن خدا داده است

عز و جل مگر مؤمنانی را که قیام نموده اند بآنچه وصف کرده است خدای عز و جل از شرطها که قرار داده

آنرا خدای بر مؤمنان در باب ایمان و جهاد و کسی که قیام نماینده باشد بآن شرطها وی مؤمن و مظلوم

و مأذونست بسبب آن یعنی و کسی که برخلاف آن باشد وی ظالم باشد و از جملهٔ مظلومان و مأذونان در جنگ و

پیکار و نهی از منکر و امر معروف نباشد جهت آنکه از اهل آن و مأذون در دعوت بخدای نیست

چنانکه جهاد کند مثل آنکس که قیام نماینده است بآن شرطها و وی مأمور نیست بدعوت بخدای

و جهاد کننده نمی باشد کسی که امر کند مؤمنان را بجهاد خود و منع جهاد بر خود و منع آن از خود و دعوت

نمی باشد بخدای کسی که بدعوت مثل آنکس که قیام نماینده است بشرطها مأمور شود بتوبه و حق امر معروف

و نهی از منکر و امر میکند بمعروف کسی که امر کند یعنی دیگری را که امر کرده شود یعنی که او را امر کنند بمعروف

و نهی میکند از منکر کسی که امر کند یعنی دیگری را که نهی کرده شود یعنی که او را نهی کنند از منکر گوییم یعنی خود

محتاج است که دیگری او را امر و نهی کند پس خود چگونه امر و نهی تواند کرد پس کسی که شرطهای خدای

که اهل آن از اصحاب پیغمبر صلعم بدان وصف کرده شده در و تمام و مظلوم باشد وی در جهاد مأذون باشد

چنانچه اصحاب پیغمبر مأذون بودند چه آنکه حکم خدای در اولین و آخرین و واجبات خدای بر ایشان یکسانست
مگر از علتی یا وقوع حادثه و آخریان در منع حوادث با اولیان شریکند و واجبات بر ایشان یکسانست
در قیامت پرسیده میشوند آخریان از اداء واجبات از آنچه پرسیده میشوند از آن اولیان
و حساب کرده میشوند ایشان از آنچه حساب کرده میشوند بآن آنان و کسیکه نبوده باشد بر صفت آنکه
اذن داده است خدای اهل آنرا بجهاد از مؤمنان وی از اهل جهاد و در آن مأذون نباشد تا آنکه وفا
کند بآنچه خدای بر وی شرط کرده پس هرگاه کامل شود در وی شرطهایی که خدای بر مؤمنان و جهادکنندگان
قرار داده وی از مأذونان در جهاد باشد پس باید که از خدای بپرهیزد و فریفته نشود بآرزوها که خدای
عز و جل از آنها نهی کرده است از حدیثهای دروغی که بر خدای بسته اند و قرآن تکذیب آنها میکند
و از آنها و از حاملان و راویان آنها بیزاری بجوید و باید که اقدام و جرأت نکند بر خدای عز و جل
که عذر او بآن قبول نخواهد شد چرا که نیست و را متعرض قتل شوندگان در راه خدای منزلتی که
از جانب آن منزلت بخدای توان رسید و این منزلت نهایت عظمت در عظمت قدر پس باید
که آدمی از برای نفس خود حکم کند و کتاب خدای عز و جل را بنفس خود نماید و عرض کند نفس خود را
بکتاب خدای چه احدی داناتر نیست بآدمی از خود پس اگر نفس خود را قائم کننده باید بآنچه شرط
کرده است خدای بر او در جهاد اقدام بر جهاد کند و اگر تقصیر و کوتاهی در نفس خود داند پس باید که اصلاح و تربیت کند
نفس خود را بر آنچه خدای واجب ساخته است بر او از جهاد بعد از آن اقدام بمنزلت جهاد نماید و حال آنکه نفس او
پاک و پاکیزه شده باشد از هر قذری و کثافتی که حایل میکرد میان او و جهاد کردن او و امام جعفر ع آخر
این حدیث فرمود که ما کسی که اراده جهاد دارد و بر خلاف صفتهاییست که گفتیم از شرطهای خدای عز و جل
بر مؤمنان و مجاهدان نمیگوییم که جهاد مکنید و لیکن میگوییم که ما تعلیم کردیم بشما آنچه خدای شرط کرده است بر اهل
جهاد که با ایشان خرید و فروخت کرده و خریده است از ایشان نفسها و مالهای ایشانرا به بهشتها گوییم باید
مذکوره سوره توبه پس باید که آدمی اصلاح کند تقصیری را که در نفس خود میداند از آن و عرض کند نفس خود را
بر شرطهای خدای پس اگر ببیند که وفا کرده است بآنها و کامل شده است در آن پس وی از آنانست که
خدای اذن داده است او را در جهاد و اگر ابا کند الا از آنکه جهاد کننده باشد با آنچه در وی است از اصرار بر گناهان
و حرامها و اقدام بجهاد بخبط زدن و کوری و ورود بر خدای عز و جل بجهل و نادانی و حدیثهای دروغ پس

بضم و تشم که حدیث وارد شده است درباره کسی که این کار کند که خدای عز و جل نصرت میدهد و یاری میکند
این دین را بقومی که ایشانرا خلاقی نیست پس باید که آدمی از خدای بپرهیزد و حذر کند از آنکه از آنان باشد
پس بیان کرده شد از برای شما و شما را عذری نیست از جهل بعد از بیان وَلَوْلَا دَفْعُ
اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ و اگر نبودی دفع کردن خدای مردم را بعضی از ایشان ببعضی
قمی گوید یعنی مسلط کردن مؤمنان بر کافران و مثل این فقره در سوره بقره گذشت لَهُدِّمَتْ
خراب کرده شده بودی قمی گوید یعنی باستیلاء مشرکان بر اهل ملتها صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَ
صَلَوَاتٌ عبادت جاهای رهبانیت و کلیساهای ترسایان و کنشتهای جهودان و امام جعفر ع
بضم صاد و لام خوانده بمعنی بتخفیف باء نه وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا و مسجدهای مسلمانان که
یاد کرده میشود در آنها قمی گوید در آن چهار یاد در آن مسجد اسْمُ اللّٰهِ كَثِيرًا اسم خدای بسیاری
از امام ابو جعفر ع از این آیه پرسیدند فرمود که قومی صالح بودند و هجرت کردند از قوم بدی از ترس آنکه
مبادا امور ایشانرا فاسد کنند پس خدای باز گردانید دست آنها را از صالحان و خبر داد خدای از این
صالحان با آنچه واقع شد بآن قوم بد و در ما نیز مثل ایشان هست و مراد از این آیه ائمه ع اند و ایشان
علمها و علامتها اند و اگر صبر نه صابر و انتظار امر از خدای نبودی هلاک گشته شدندی و خدای عز و جل
میفرماید که وَلَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ و یاری میکند البته خدای کسی را که یاری میکند او را
یعنی خدا را قمی گوید یعنی دین خدا را إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق که خدای قویست یعنی صاحب قوتست
عَزِيزٌ ۵ عزیز بعد از آن خدای سبحانه عبادت و سیرت اهل بیت ع را یاد کرده میفرماید که
عشر ۵
الَّذِينَ آنچنان قمی گوید یعنی آنچنان اخراج و بیرون کرده شدگان و گویند که بعضی گفته اند که یعنی یاری میکنند
خدای کسی را که یاری میکنند او را آنچنان کسی که اگر إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا
الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّكٰوةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ
اگر جا دهیم ما ایشانرا در زمین درست میدارند نماز را و میدهند زکوة را و امر میکنند بخوبیها و نهی میکنند
از بدیها پس قسم بخدای که نازل شده است این آیه در شان آل محمد ص و بروایتی این آیه از برای آل
محمد است تا آخر ائمه مهدی ع و اصحاب مهدی مالک میشوند مشرقها و مغربهای زمین میگرداند خدای ایشانرا
و ظاهر میکند دین را و مهدی و اصحاب و یاران او میمیرانند خدای بدعتها و باطل را چنانچه میمیرانند حق

تا آنکه دیده نشود که ظلم کجاست و بر وا نهی تا آنکه دیده نشود اثری از ظلم و امر میکنند بمعروف و نهی
میکنند از منکر و خدای سبحانه معزز کرده است بر بین است بعد از پیغمبر ایشان گواهی از اهل بیت
و عترت او مادام که در دنیا از بین است احدی باشد پس هرگاه از اهل بیت او فی نبود بر طرف
شود هلاک میگرداند خدای عز و جل زمین و آنانرا که بر روی زمین اند و گردانیده شده است
ستارگان امان از برای اهل آسمان و گردانیده شده اند ایشان علیهم السلام امان از برای اهل زمین
و ابو خلیفه از امام ابو جعفر علیه السلام پرسید که چگونه است صاحب این امر باشد اسم او را آنجناب
این آیه را خواند و گفت که هرگاه چنین این مرد را اذن گوییم بعضی از این صفتها که در آیه مذکور است وی
صاحب این امر است وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ و از برای خداست عاقبت امرها
این سه آیه مذکوره بخصوص در شان آل محمد نازل گشته و علی علیه السلام فرموده که قسم بخدای که گشتن ارشما
که صبر کنند از برای ایشانست عاقبت در بهشت حال آنکه همیشه باشند و از برای خداست عاقبت امور
و هم آنجناب فرموده که پیغمبر صلعم امر کرد بستند درهای جمیع مردم مسجد خود و در مرا گذاشت پس گفتند که
بستی درهای ما گردی و از کسی راکه داشتی که سن او کمتر بود فرمود که من بستم گردم و من بگذاشتم و
لیکن مأمور گشتم پس اطاعت نمودم و اما آنچه از کمی سن او یاد کرده اند خدای کوچک نشمرد یوشع
بن نون را آنجا که امر کرد موسی را که او را وصی کند و حال آنکه او در سن بغایت کلان بود و کوچک نشمرد
عیسی و یحیی را که امانت سپرد با ایشان عز شمها و برهانهای حکمت خود را و نکرد خدای آنرا الا از جهة علم او
بعاقبت امور و وصی پیغمبر او بعد از وی بضلالت و کفر باز نمیگردد و امام جعفر علیه السلام فرمود که این آیه در شان
ما نازل شده و سبب نزول آن آیه و سه آیه بعد این بود که ابابکر و عمر و طائفه ای از ایشان با ابن
که آنجناب ایشانرا نام برده و راوی حدیث ذکر نکرده نزد پیغمبر صلعم جمعیت نموده گفتند که یا رسول الله
این امر و کار که از است بعد از تو بکیست باز میگردد فرمود قسم بخدای که اگر بمردی از اهل بیت تو باز گردد
برضا خود میترسیم و اگر بغیر ایشان باز گردد باشد که با نزدیکتر و حیثیتر از ایشان باشد آنحضرت از این
سخت غضبناک گشته گفت قسم بخدای که اگر بخدا و پیغمبر او ایمان آورده میبود بدید ببغض و عداوت
با ایشان نمیداشتید چه بغض ایشان بغض من و بغض من کفر بخداست بعد از آن خبر مرگ مرا بمن داده
قسم بخدای که اگر خدای ایشان جای و تمکین دهد در زمین درست میدارند نماز را در وقت خود و میدهند

زکوة

زکوة را در محل خود و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند جز این نیست که خدای بر خاک میمالد بینیهای
مردمی را که بغض و عداوت من و بغض اهل بیت و ذریه من میورزند پس خدای عز و جل این آیه را
نازل ساخت که الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه پس آن قوم قبول آن نکردند پس حق سبحانه
آیه را نازل ساخت که وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر دروغ نسبت دهند بتو ای محمد
فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ پس بتحقیق که دروغ
نسبت دادند پیش از ایشان قوم نوح و عاد و ثمود وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ
و قوم ابراهیم و قوم لوط وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ و صاحبان یعنی اهل مدین وَكُذِّبَ
مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ مدین و بدروغ نسبت داده شد موسی پس مهلت دادم
و نگه داشتم کافرانرا یعنی گویند تا مدت معتد ایشان منقضی شد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ
كَانَ نَكِيرِ بعد از آن گرفتم ایشانرا پس چگونه بود انکار من بر ایشان یعنی کره
بتغییر نعمت بمحنت این آیه در شان آل محمد تا صاحب الامر نازل شده بخوانید که فَكَأَيِّن
پس چندی یعنی بسیاری مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا از دهی که هلاک کرده ایم ما آنرا
یعنی اهل آن ده را و مثل این اول آیه در اول اعراف گذشت وَهِيَ و حال آنکه هی آن ده یعنی
اهل آن ده ظَالِمَةٌ ظالم بودند و پیغمبر صلعم در خطبه روز غدیر فرمود که ای مردم نیست دهی الا آنکه
خدای هلاک کننده اهل آنست بسبب تکذیب ایشان و همچنان هلاک میکند اهل دهها را
حال آنکه ایشان ظلم کننده باشند چنانچه خدای یاد کرده و این علی امام و ولی شماست و او وعده های
خداست و خدای وعده خود را راست میکند فَهِيَ پس آن ده خَاوِيَةٌ خالی شده و افتاده
دیوارهای آن عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای آن ده و مثل این فقره در سوره بقره گذشت وَ
و چندی از بِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ چاه معطله که از آن آب کشیده نمیشود وَقَصْرٍ
مَّشِيدٍ و قصر بلندی یعنی کوشک بلند گچ مالیده که خالی کرده ایم آنرا از ساکنان آن و این
فقره مثلی است که از برای آل محمد زده شده و در آن روایتها وارد شده پس بنا بر بعضی از آن روایتها
چاه معطل امامی است که غایب باشد پس وی معطل است که اقتباس از او نمیشود تا وقت ظهور او
و قصر بلند امیر المؤمنین و ائمه از ذریه او علیهم السلام و فضایل ایشانست که در عالمیان منتشر و بر دنیا

و اینست که در سوره توبه مذکور است که لیظهره علی الدین کله و بنا بر بعضی از اینها چاه معطل امام ساکت است
و بسا عاملی که رجوع با او و بعلم او انقطاع یافته معطل میشود و قصر مشید امام گویا است و بنا بر بعضی از اینها
چاه معطل فاطمه و فرزندان وی اند که از پادشاهی معطل شده اند و قصر مشید امیر المؤمنین است و
بنا بر بعضی از اینها چاه معطل علی بن ابی طالب ع و قصر مشید پیغمبر صلعم است أَفَلَمْ يَسِيرُوا
فِي الْأَرْضِ آیا پس نگردیده اند در زمین قاضی گوید که تحریص میفرماید که بگردند و ببینند جاهای
که هلاک شدگان افتاده اند پس عبرت گیرند فَتَكُونَ پس بوده باشد کویم یعنی تا بوده باشد
لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا آنها را دلها که تعقل کنند با آنها یعنی با آن دلها آنچه
واجب است تعقل آن از یکتایی خدای یا آنچه مر ایشان را حاصل شده أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ
بِهَا یا گوشها که بشنوند با آنها یعنی با آن گوشها آنچه واجب است که بشنوند از وحی و یاد آوری یا آنچه
مشاهده میکنند از آثار هلاک شدگان و این سخنان از قاضی است فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى
الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ۵ پس بتحقیق که کور نمیشود
چشمها و لیکن کور میشود دلها آنچنان دلها که در سینهها اند قاضی گوید این عبارت سینهها تاکید و
نفی مجاز و اکمال تنبیه است بانکه کوری حقیقت کوری متعارف نیست که مخصوص چشم باشد امام کویم
در آیه سوره طه که و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی یعنی و بتحقیق که من آمرزنده ام مر کسیرا
که توبه کند و ایمان آرد و بکند عمل صالحی بعد از آن هدایت یابد فرموده که نمی باشد عمل صالحان
تا انکه بدانید و شناسید و نمیدانید و نشناسید تا انکه تصدیق کنید و تصدیق نمیکنید تا انکه
چهار باب را تسلیم کنید کویم یعنی توبه و ایمان و عمل صالح و هدایت یافتن که اکنون در آیه سوره طه
مذکور شد که اصلاح نمی یابد و درست نمیشود اول آنها الا با آخر آنها گمراه شدند صاحبان سه باب
کویم یعنی توبه و ایمان و عمل صالح بدون هدایت یافتن و حیران شدند حیران شدند دور قبول نمیکند
خدای الا عمل صالح را و قبول نمیکند خدای الا وفا کردن بشرطها و عهدها را پس هر انکه وفا کند
بشرط خدای کویم یعنی بهدایت یافتن و عمل کند بانچه در عهد خود وصف فرموده کویم یعنی توبه و
ایمان و عمل صالح حاصل میکند و بدست می آرد آنچه را که نزد خداست و کامل میگرداند آنچه را که خدای
وعده فرموده کویم یعنی مغفرت و آمرزش که در آیه سوره طه مذکور است بتحقیق که خدای خبر داده است

بندگان را براه هدایت قرار داده و نموده است راه مقام نور را و خبر داده است که چگونه با آن راه روند
و در سوره طه فرموده که و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی و فرموده یعنی در سوره مائده که
انما یتقبل الله من المتقین یعنی قبول نمیکند خدای مگر از متقیان پس کسیکه بپرهیزد از خدای از آنچه نهی
فرموده ملاقات میکند خدا را با ایمان آرنده بانچه محمد صلعم آورده هیهات هیهات فوت شدند گروهی
و مردند پیش از آنکه هدایت یابند و گمان کردند که ایمان آورده اند و حال آنکه شرک ورزیده اند از جایی
که نمیدانند بتحقیق که کسی که بیاید بخانهها از درهای آنها هدایت می یابد و کسیکه راهی بغیر در را
پیش کرده براه بد رود خدای متصل کرده است اطاعت ولی امر خود را با طاعت رسول خود و طاعت
رسول خود را با طاعت خود کویم یعنی در سوره نسا که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس کسیکه
ترک اطاعت والیان امر کند اطاعت خدا و رسول خدا نکرده باشد و آن اطاعت اقرار است بانچه
از نزد خدای فرود آمده بگیرید زینت خود را یعنی ائمه علیهم السلام را نزد هر مسجدی کویم چه در سوره اعراف میفرماید که
خذوا زینتکم عند کل مسجد و بجوئید خانهها را که خدای اذن داده است که بلند کرده شود و ذکر کرده شود
در آنها اسم خدای چه خدای خبر داده است شما را که ایشان مردمی اند که باز نمی اندازد ایشان را از ذکر
خدا بیع و فروختنی از ذکر خدای و از درست داشتن نماز و دادن زکوة میترسند از روزی که منقلب میشود
و بر میگردد در آن روز دلها و چشمها کویم چه در سوره نور میفرماید که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها
اسمه یسبح له فیها بالغدو و الاصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة
یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الابصار بتحقیق که خالص کرده است خدای پیغمبران را از برای امری
بعد از آن خالص کرده است ایشان را مگر اعمال آنکه تصدیق کرده شده اند در پیغامهای الهی پس در سوره فاطر فرموده
که و ان من امة الا خلا فیها نذیر یعنی نیست امتی الا آنکه گذشته است در میان ایشان بیم دهنده و گمراهی
افتاده کسیکه جاهل و نادان باشد و هدایت یافت کسیکه بینا باشد و تعقل کرد چه خدای در اینجا میفرماید که
فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور و چگونه هدایت یابد کسیکه کور نمی بیند و چگونه
بیند کسیکه تدبر و پیروی نمیکند پیروی کنید رسول خدای و اهل بیت او را و اقرار نمایید بانچه
از نزد خدای فرود آمده و پیروی کنید آثار هدایت را که ایشان علامات امانت و تقوی اند و
بدانید که اگر مردی انکار عیسی بن مریم کرده و اقرار بسوای او از پیغمبران نموده باشد ایمان نیاورده و

و ایمان آرید بخدایی که رب منست

ازعقب نفسش پا رو بدراه راجستجوی نور و بجویید از عقب پردها اثرها را که کامل کنید امر دین خود را
و چون حق تعالی واجب و قسمت کرده است ایمانرا بر اعضای آدمی باین آیه واجب ساخته است بر دل
که امام جسد و پادشاه بدن و عقل و فهم باتست و بامر و رای او عمل میشود از اقرار و معرفت و این
عمل دلست و سر ایمانست و همچنانکه فرض کرده است بهر عضوی چیزی باین آیه سورهٔ انعام که قد جاءکم بصائر
فلنفسه ومن عمی فعلیها واجب کرده است بر چشمها نظر کردن بآیتهای خدای و تامل نمودن در آنها و پوشیدن
چشم از آنچه خدای حرام کرده و از تامل چیزهایی بدو آن از ایمانست و آن آیه جمع کرده است میان
چشم و دیدن دل را چنانچه درینجا میفرماید که فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور
و امام جعفر ع فرموده که هرکه بجهت ناکوری راضی باشند و او بهتر قرائت کند و فقیه تر باشد باید که بجهت
پیشنماز کردن او و امام ابو جعفر ع فرموده که نیست کور هرکه کور دل گشت که فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی
القلوب التی فی الصدور ٥ سبب نزول این آیه آن بود که پیغمبر ص بقوم خبر داد که عذاب بایشان می آید
گفتند که عذاب و تعجیل را ان کردند پس حق تعالی فرمود که ویستعجلونک و تعجیل میکنند ترا
ای محمد بالعذاب بعذاب قاضی گوید یعنی بعذابیکه وعده داده شده اند ولن
یخلف الله وعده وان یوما عند ربک و هرگز خلاف نمیکند خدای
وعدهٔ خود را و بتحقیق که روزی نزد صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده تو کالف
سنة مما تعدون ٥ مثل هزار سالست از آنچه میشمارید قاضی گوید مراد بیان امتداد
عذاب و طول ایام آنست چنانچه در سورهٔ نبا میفرماید که ان جهنم کانت مرصادا للطاغین مآبا
لابثین فیها احقابا یعنی جهنم هست جای انتظاری قاضی گوید یعنی خازنان جهنم انتظار کفار میکشند از برای
طغیان کنندگان محل بازگشتنی که درنگ کنندگانند در آن جهنم حقبها و درینجا میفرماید که وان یوما
عند ربک کالف سنة مما تعدون و در سورهٔ معارج میفرماید که سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له
دافع من الله ذی المعارج تعرج الملئکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة یعنی پرسید سائل
از عذاب واقع شونده از برای کافران که نیست آنرا دفع کننده از جانب خدایی که صاحب معراجهاست
که عروج میکنند و بالا میروند ملئکه و روح بسوی او در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال است گویم
جمع میان این آیها آنست که چنانچه در آیه سورهٔ کهف که حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا گذشت و در آیه

مذکوره

مذکوره نبا خواهد آمد احقاب یعنی حقبها هشت حقبه است و حقبه هشتاد سال و سالی سیصد و شصت روز و
روزی مثل هزار سال است از آنچه میشمارید یعنی از سالهای دنیا از عصر تا عشا از روز قیامت که مقدار آن
پنجاه هزار سال است چه در قیامت پنجاه موقف یعنی جای توقف مردم است مقدار هر موقفی هزار سال
و از پیغمبر ص و امیر المؤمنین ع پرسیدند که پنجاه چیست فرمودند که قول خداست که میفرماید یعنی در سورهٔ معارج
که فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و شرط میکند خدای در بهشت از برای پیغمبران و صدیقان و
شهیدان و مؤمنان که زیارت کنند ایشان را هر هفته که از هفته تا هفته هفت هزار سال است از آنچه
میشمارید و کافرانرا می اندازند بطبقات دوزخ از طبقه تا طبقه مقدار هزار سال ٥ از اینجا [illegible] آیه
در شان آل محمد عم و ابابکر و عمر و عثمان و معویه نازل شده میفرماید که وکاین و چندی [illegible] بسیار
من قریة از دهی یعنی اهل دهی که املیت لها مهلت دادم و دراز کشیدم آنرا یعنی
یعنی اهل آن ده را و حال آنکه هی آن ده یعنی اهل آن ده ظالمة ظالم بودند
این آیه در آیات سابق این سوره گذشت ثم اخذتها بعد از آن گرفتم آنرا یعنی آن ده را یعنی اهل
آن ده را والی المصیر ٥ و بسوی منست مرجع یعنی پس باز میگردند بعد از مرگ
قل بگوی ای محمد که یا ایها الناس انما انا لکم نذیر مبین ٥
ای مردم نیستم مگر از برای شما ترساننده بیان کننده و مثل این در سورهٔ هود گذشت فالذین
امنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة ورزق کریم ٥
پس آنانکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای نیکو از برای ایشانست آمرزشی و رزقی با کرامت و دوستان
آل محمد عم اند والذین سعوا فی آیاتنا و آنانکه سعی کرده اند در آیتهای ما یعنی در قطع مودت
و دوستی آل محمد ص معاجزین سبقت گیرندگانند بیکدیگر در سعی و این سخن قاضی است
اولئک اصحاب الجحیم صاحبان یعنی اهل الجحیم ٥ جحیم اند و آنان
یعنی تیمی یعنی ابابکر و عدوی یعنی عمر و اموی یعنی بنی امیه یعنی عثمان و معویه ٥ این چند آیه در شان
محمد و علی و آل محمد و جرئت کنندگان از صحابهٔ پیغمبر ص و در شان ابابکر و عمر و عثمان نازل شده و اما
اول تحریف یافته و دلیل است بر آنکه هر آیه که در قرآن در مقابح پیغمبر ص است تحریف یافته و سبب نزول
این آیها آنست سنیان روایت کرده اند که پیغمبر ص در مسجد الحرام در نماز بود و سورهٔ نجم را خواند و قریش

عشر

قرائت او می‌شنیدند چون باین آیه رسید که افرایتم اللات والعزی ومنوة الثالثة الاخری
یعنی آیا دیده اید لات وعزی ومنات را و آنها بتهای قریش بودند ابلیس در تلاوت او بر زبان
وی جاری ساخته خواند که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترجی یعنی آن بتها سفیدان و
صاحب جمالانند و امید شفاعت ایشان است قریش شاد شدند چون بآیه سجده رسید مسلمانان
سجده کردند مشرکان نیز چون ذکر خدایان خود را شنیده بودند خوش آمده بود سجده کردند و در میان
قوم ولید بن مغیره مخزومی که مردی پیر بود مشتی سنگ ریزه برگرفته بر آن سجده کرد
و قریش گفتند که محمد بشفاعت بتهای لات وعزی اقرار کرد پس جبرئیل ع نازل گشته بآنحضرت گفت
که خواندی چیزیرا که من بر تو فرود نیاورده بودم و این آیه را بآنحضرت نازل ساخت و قیل بعضی
گویند که پس جبرئیل باین آیه آنحضرت را تسلی داد و گویند که این سخن نزد محققان مردود است و
اما شیعیان از امام جعفر ع روایت کرده اند که پیغمبر ص را جوع افتاده و گرسنگی سخت بوی داد
نزد بعضی از انصار رفته بوی گفت که آیا نزد تو چیزی از خوردنی هست گفت آری یا رسول الله
پس بزغالهٔ جهة آنحضرت کشته بریان کرد و شاخ غورهٔ خرما و رطبی بریده چون نزدیک آنحضرت برد
پیغمبر ص آرزو کرد که علی و فاطمه و حسن و حسین ع با او باشند و فرمود که داخل میشود بر شما مردی از اهل
بهشت پس ابابکر و بعد از و عمر و بعد از و عثمان و بعد از ایشان علی ع آمده حق تعالی این آیه را در آن
نازل ساخت پس معلوم شد که وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو ای محمد
مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ از رسول و نه نبی و این آیه چنین نازل شده که ولا نبی ولا محدث
یعنی و نه نبی و نه محدث و تحریف یافته و رسول کسی است که جبرئیل و فرشتگان برابر او می آیند و
فرشته بر وظاهر میگردد و وی او را معاینه می بیند چنانچه مردی یار خود را می بیند و با فرشته سخن میگوید
و صدا و سخن او را میشنود و تبلیغ رسالت از جانب خدای بوی میکند و وحی بر و نازل میباشد و
بسا باشد که فرشته در خواب نزد وی آید مثل خواب دیدن ابراهیم ع که گوییم یعنی در قصهٔ ذبح فرزند
و نبی کسی است که فرشته را در خواب می بیند مثل خواب ابراهیم و چنانچه محمد ص در خواب میدید و گاه به گاه آنچه
دیده چنانست که دیده و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع پرسیدند که چگونه میدانند که آنچه در خواب
دیده حق و آن از فرشته است فرمودند که توفیق می باید از برای آن تا آنکه بداند آنرا و نبی فرشته را

معاینه نمی بیند و صدا و سخن فرشته را میشنود و بسا باشد که شخص فرشته را ببیند و سخن او را بشنود
و برای بعضی از پیغمبران جمع میشود رسالت و نبوت و محمد ص از آنان بود که جمع شده بود از برای او
رسالت و نبوت و محدث امام است ائمه آل محمد ص نزد علماء امامیه محدثانند و صاحبان فهمند
و فاطمه ع نیز محدثه بود و پیغمبر نبود جهة آن محدثه بود که فرشتگان از آسمان بوی نازل گشته بوی
ندا میکردند چنانچه مریم بنت عمران ندا میکردند و میگفتند که یا فاطمه ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك
علی نساء العالمین یا فاطمه اقنتی لربك واسجدی وارکعی مع الراکعین پس او با فرشتگان و فرشتگان با او
با او سخن میگفتند پس شبی ملکه گفت که آیا نه مریم بنت عمران را فضل زیاده بر زنان عالمیان
گفتند که مریم سیده زنان عالم خود بود و خدای عز و جل ترا سیده زنان عالم تو و عالم او و سیده زنان
اولین و آخرین گردانیده پس محدث کسی است که میشنود سخن و صدای فرشته را و با او سخن میگوید و
فرشته بدل وی القا میکند و میگوید که چنین پس او صدایی مثل صدای طشت میشنود یا بدل او
میگوید و در دل او می افکند پس افتاده میشود مثل افتادن زنجیر که بر طشت افتد و صورت
شخص فرشته را معاینه نمی بیند و از امام جعفر ع پرسیدند که چگونه میدانند که آن سخن فرشته است فرمود که
خدای عطا میکند بوی سکون و آرام و وقار تا آنکه میداند که آن سخن فرشته است و فرشته بخواب وی
نمی آید و محدث رسول و نبی نیست و وی مثل خضر و ذو القرنین و آصف بن برخیا است چنانچه بتفصیل
در سورهٔ کهف در قصهٔ موسی و خضر گذشت و فرشتگان با ائمه ص مصافحه میکنند و روایت شده که
علم ایشان ص وحی است مثل وحی با در موسی که گوییم یعنی الهام چنانچه در جای خود گذشت و امام جعفر ع
فرموده که علم ما غابر و مزبور و نکت در دلها و نقر در گوشهاست اما غابر علم است بآنچه واقع میشود
و مزبور علم است بآنچه واقع شده و نکت در دلها الهام است و نقر در گوشها سخن فرشتگان است که
میشنویم سخن ایشان را و نمی بینیم شخصهای ایشان را و ابن بابویه علیه الرحمه گوید که روایت شده که سلمان
فارسی محدث بود پس معنی آنرا از امام جعفر ع پرسیده گفتند که چه کس با او سخن میگفت فرمود که
پیغمبر ص و امیر المؤمنین ع و علت اینکه وی محدث شد نه غیر او از آن تا آنکه پیغمبر و علی با ایشان سخن میگفتند
است که ایشان ص با او میگفتند آنچه را که غیر او یارای تحمل آن نداشت از علمهای مخزون و نهان
إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ مگر آنکه هرگاه آرزو کند تمنی کرد یعنی بخاطر او گذرد چیزی که خواهش دارد أَلْقَى

الشیطان بیندازد شیطان و مراد درینجا ابابکر و عمر و عثمان است که نزد آنحضرت آمدند فی
امنیته در آرزوی او یعنی در خواهش او چیزی که مکروه او باشد فینسخ الله ما
یلقی الشیطان پس منسوخ و برطرف کند خدای چیزی را که می اندازد شیطان یعنی چونکه
ع بعد از ایشان آمد آمدن ایشان منسوخ شد ثم یحکم الله آیاته بعد از آن
محکم کند خدای آیتهای خود را از برای مردم یعنی نصرت و یاری دهد خدای امیر المؤمنین ع را این آیه
دلیل است بر آنکه هر آیه که در قرآن در مقابح پیغمبر ص است تحریف یافته چه حق تعالی چنانچه در آیه سوره انعام
فرموده که وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول
غرورا ولو شاء ربک ما فعلوه فذرهم وما یفترون از برای هر پیغمبری دشمنی از مشرکان قرار داده و
جلالت منزلت پیغمبر ما ص در نزد خدای بحسب اعظمیت بود از برای عداوت دشمن او که در حال نفاق
و در بر اذیت و مشقت دشمنی از برای دفع پیغمبری و جهت تکذیب سعی در مکابره و قصد کشتن عهد
محکم آنحضرت و در عناد و نفاق و الحاد و تغییر ملت و مخالفت سنت وی میکردند و دشمنی او را ساز
از این کشیده است که مردم را از دوستی وصی او برگردانند و راه ایشان را از خدمت او ببندند و بعد از آن
او غصب کنند و قصد تغییر قرآن و اخفای آنچه در آن بود از فضل اهل فضل و کفر اهل کفر نمایند و
حق تعالی میدانست که چنین خواهند کرد و آیه سوره فتح را که یریدون ان یبدلوا کلام الله و مثل آن آیها
فرستاد و علی ع قرآن را بتمام و کمال جمع کرد و چون ایشان اسامی اهل حق و باطل را در قرآن دیده
بودند دانستند که اگر آن قرآن ظاهر شود شکست در بیعت ایشان میشود گفتند که ما را احتیاج بآن نیست
و آنچه در نزد ماست ما را کافیست آنگاه بنابر وقوع مسئله مضطر شدند که قرآن را جمع و تالیف و نظم از
پیش خود کنند پس منادی ایشان ندا کرد که هر کس چیزی از قرآن داشته باشد بیارد و نظم و تالیف آنرا
بعضی از منافقان خود در دشمنی اولیاء خدا رجوع کردند و او باختیار ایشان قرآنرا جمع کرد و چیزها از آن
انداختند و افزودند پس آنچه در قرآن از مقابح پیغمبر ص ظاهر میشود از افترا ملحدانست پس حق تعالی آنحضرت
ذکر آنچه دشمن او بعد از وی در قرآن خواست کرد کرده درین آیه فرمود که وما ارسلنا من قبلک من رسول و
لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته یعنی نبود پیغمبری که آرزو کند مفارقت آنچه را که میباید از نفاق
قوم خود و عقوق ایشان و منتقل شدن او بخانه آخرت که نیندازد شیطان که متعرض عداوت او بود

درکرم

در ورق مفقود و فوت شدن آن پیغمبر چیزی که مکروه او باشد در کتابی که بر او نازل شده بود مذمت
قدح و طعن بر آن شیطان فینسخ الله ما یلقی الشیطان یعنی پس منسوخ و برطرف کند خدای از دلهای
مؤمنان چیزی را که می اندازد شیطان پس قبول و گوش بآن نکنند غیر دلهای منافقان و جاهلان
نادانان ثم یحکم الله آیاته یعنی و محکم کند خدای آیتهای خود را بآنکه حمایت کند اولیا خود را از ضلالت
و گمراهی و عدوان و متابعت و پیروی اهل کفر و طغیان که راضی نشده است خدای که بگردانند ایشان را
مثل چهارپایان تا آنکه فرموده یعنی در سوره اعراف که اولئک کالانعام بل هم اضل یعنی آنجماعت مثل
چهارپایانند بلکه ایشان گمراه ترند والله علیم حکیم ۵ و خدای داناست بعلم
و درست کار در هر فعل بعد از آن میفرماید که لیجعل از برای آنکه بگرداند خدای فتنی که بیندازد
شیطان را خدای در آرزوی آن پیغمبر از برای آنکه بگرداند ما یلقی الشیطان چیزی را که می اندازد
شیطان در خواهش آن پیغمبر و مراد از شیطان درینجا ابابکر و عمر و عثمان است فتنة فتنه
گوهم یعنی امتحانی للذین فی قلوبهم مرض از برای آنانکه در دلهای ایشان مرضی است
یعنی بیمار دلیست و گوهم یعنی و از برای آنانکه والقاسیة قلوبهم غلیظ و خشک
شونده است دلهای ایشان بجانب امام مستقیم وان الظالمین لفی شقاق
بعید ۵ و بتحقیق که ظلم کنندگان در خلافند دور از حق و مثل این آخر آیه در سوره بقره گذشت
ولیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربک و از برای آنکه بدانند آنانکه داده شده اند
علم که بتحقیق که حق از صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده است ای محمد فیؤمنوا
به فتخبت له قلوبهم وان الله لهادی الذین آمنوا الی صراط
مستقیم ۵ پس ایمان آرند باو پس تواضع یعنی فروتنی و عبادت و تسلیم کنند از برای او
دلهای ایشان و بتحقیق که خدای هدایت کننده آنانست که ایمان آورده اند بسوی راه راستی
بعد از آن میفرماید که ولا یزال و زایل نمیشوند یعنی و همیشه الذین کفروا فی مریة
منه آنانکه کفر ورزیده اند در شکی اند از او یعنی از امیر المؤمنین ع حتی تأتیهم الساعة
بغتة او یأتیهم عذاب یوم عقیم ۵ تا آنکه بیاید ایشان را ساعت
ناگاه یا بیاید ایشان را عذاب روزی عقیم و عقیم روزیست که مثل آن در ایام نباشد الملک

خمس

يومئذٍ لله يحكم بينهم فالذين آمنوا وعملوا الصالحات
في جنّات النعيم ۝ پادشاهی آن روز از برای خداست حکم میکند میان ایشان پس آنانکه ایمان
آورده اند و کرده اند کارهای نیکو در بهشتهای نعیم باشند و شأن این آیه در ما بعد گذشت و
الذين كفروا وكذّبوا بآياتنا و آنانکه کفر ورزیده اند و دروغ نسبت داده اند
بآیتهای ما یعنی و ایمان نیاورده اند بولایت و دوستی امیر المؤمنین و ائمه عم فأولئك
لهم عذاب مهين ۝ پس آن جماعت از برای ایشانست عذابی خوار کننده
بعد از ان ذکر امیر المؤمنین ع و مهاجران از صحابه پیغمبر صم کرده میفرماید که والذين هاجروا في
سبيل الله ثم قتلوا او ماتوا ليرزقنهم الله رزقا حسنا
وإن الله لهو خير الرازقين ۝ و آنانکه هجرت گزیده اند در راه خدای بعد از آن
کشته شده اند یا مرده اند روزی میدهد البته ایشانرا خدای روزی خوب و بتحقیق که خدای بهترین روزی دهندگانست
ليدخلنهم مدخلا يرضونه داخل میکند البته ایشانرا داخل کردنی که
راضی شوند بآن گویم یعنی بهشت وإن الله لعليم حليم ۝ و بتحقیق که خدای دانا بحالهاست
حلم دارنده ۝ این پنج آیه در شأن پیغمبر صم و علی و امام حسین و آل محمد عم و در شأن برندوقتلان ایشان
نازل شده میفرماید که ذلك آن قاضی گوید یعنی امر و کار اینست که ومن
عاقب بمثل ما عوقب به و کسی که عقوبت کند مثل آنچه عقوبت کرده شده است
باو قاضی گوید و قصاص را زیاده نکند ثم بغي عليه بعد از ان سرکشی کرده شود برو
گوید بمعاودت بعقوبت لينصرنه الله نصرت و یاری میدهد البته او را خدای ان
پیغمبر صم است که قریش او را از مکه بیرون کردند و از ایشان گریخته بغار رفت و بوطالب و جمعی
نمودند که بقتل رسانند پس عقوبت کرد ایشانرا خدای در جنگ بدر پس عتبه و شیبه و ولید
ابوجهل و حنظله بن ابوسفیان و غیر ایشان کشته شدند پس چون پیغمبر صم رحلت فرمود قریش بطلب
خون آن جماعت و جرأت بر آل رسول کرده امام حسین و آل محمد عم یعنی و عداوت و ظلم
واجب که یزید بنی چند گفت که معنی آن اینست که کاش مشایخ من که در بدر بودند حاضر میشدند
و میدیدند جزع و بی صبری قبیله خزرج را که از انصارند از آمدن زخم نیزه و تیر حسین ارشادی

قریه و میکردند و میگفتند که ای یزید شل نشوی پس جزا دادیم ما ایشانرا یعنی آل رسول را مثل آنچه
در بدر کردند و مثل بدری برپای داشتیم و ملامت یافت حسین اگرچه انتقام نکشیدیم از جنگ
خندق از فرزندان احمد آنچه او کرده کشتیم قوم را از سادات و بزرگان ایشان و برابر کردیم آنرا
با جنگ بدر پس برابر شد پس حق تعالی فرمود که ومن عاقب یعنی و کسی که عقوبت کند یعنی پیغمبر صم
گویم که عقوبت کرد در جنگ بدر بمثل ما عوقب به یعنی مثل آنچه عقوبت کرده شده است باو
یعنی در مکانی که اراده کردند که آنحضرت را بقتل رسانند گویم در مکه ثم بغي عليه یعنی بعد از ان سرکشی کرده شد
برو گویم یعنی سرکشی کنند برو بکشتن امام حسین لينصرنه الله یعنی نصرت و یاری میدهد البته او را
خدای یعنی بصاحب الامر ع که از فرزندان اوست و پیغمبر صم بعلی ع گفت که ای علی نهی میکنیم ترا
از بغی و سرکشی چه کسی که بغی کرده شود برو نصرت و یاری میدهد البته او را خدای إن الله
لعفو غفور ۝ بتحقیق که خدای عفو کننده است آمرزگار ذلك آن قاضی گوید یعنی آن

عشر ٧

نصرت و یاری بأن الله يولج الليل في النهار ويولج النهار في
الليل بسبب آنست که خدای داخل میکند شب را در روز و داخل میکند روز را در شب و مثل
این آیه در آل عمران گذشت قاضی گوید یعنی خدای قادر است بر غالب ساختن بعضی امور بر بعضی
وأن الله سميع بصير ۝ و بتحقیق که خدای شنواست بینا ذلك آن قاضی
یعنی این وصف بکمال قدرت و علم بأن الله هو الحق بسبب آنست که خدای حق است
قاضی گوید یعنی ثابت است الوهیت او و صلاحیت آن ندارد الا کسی که قادر و عالم باشد و
أن ما يدعون من دونه و بتحقیق که چیزی را که طلب میکنند غیر از و خدایانست هو
الباطل آن باطل است قاضی گوید یعنی معدوم است بالذات یا باطل است در الوهیت
وأن الله هو العلي الكبير ۝ و بتحقیق که خدای بلند بزرگست ألم تر
آیا ندیدی ای محمد که أن الله أنزل من السماء ماء بتحقیق که خدای فرود آورده است از آسمان
آبی یعنی باران فتصبح الأرض مخضرة پس میگردد زمین سبز قاضی گوید میگردد گفت و
نگفت که گردید جهت آنکه اثر باران زمانی بعد از زمانی باقی میماند إن الله لطيف خبير ۝
بتحقیق که خدای لطیف آگاهست له ما في السموات وما في الأرض وإن الله

لَهُوَ الْغَنِيُّ از برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بتحقیق که خدای غنی یعنی بی نیاز است
الْحَمِيدُ ۵ ستوده شده است و مثل عبارات این آیتها مکرر گذشت ۵ این آیه در شأن
نازل شده میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدهٔ ای محمد که أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي
الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ بتحقیق که خدای تسخیر کرد از برای شما آنچه را که در زمین است و کشتی را
با خدا مسخر کرد کشتی را و این سخنان از قاضی است تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ حال آنکه روان میشود
در دریا بامر او که کریم یعنی بامر خدای وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ و نگاه میدارد آسمان را از آنکه
یا که مبادا که و این سخنان از قاضی است تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ بیفتد بر زمین مگر
بامر او یعنی بامر خدای قاضی گوید و آن روز قیامت باشد إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ
رَحِيمٌ ۵ بتحقیق که خدای بمردم رأفت دارنده رحم کننده است بائمه عم نگاه میدارد خدای
آسمانها را که مبادا بیفتد بر زمین مگر باذن خدای و بایشان نگاه میدارد زمین را که مبادا که بجنباند اهل
خود را و بایشان عم نگاه میدارد کوهها را که مبادا که اهل بجنباند و اگر نه از ایشان عم کسی در زمین
بودی زمین اهل خود را فرو بردی و از روزی که آدم آفریده شده زمین از حجت خدای خالی نبوده که
ظاهر مشهور بوده یا غایب مستور و نخواهد بود از حجت خدای خالی نخواهد بود و اگر چنین نمیبود خدای
عبادت کرده نمیشد و پیغمبر صلعم بعلی عم گفت که ای علی از نزد رحمن صدایی شنیدم که هرگز مثل آن
شنیده نشده بود و از آنچه در فضیلت تو مذکور میشود حتی آنکه دیدم که آسمانها اهل خود را بتموج و اضطراب
حرکت در آورده اند تا آنکه ملائکهٔ من تظلم میکنند از ترس آنچه باسمانها واقع شده از تموج و اضطراب
و حرکت و اینست که خدای عز و جل میفرماید یعنی در سورهٔ فاطر که ان الله یمسک السموات و الارض
ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا قمی گوید یعنی بتحقیق که خدای
نگاه میدارد آسمانها و زمین را که مبادا که زایل شوند و اگر زایل شوند نگاه نمیدارد آن دو را از احدی
بعد از خدای یا بعد از زوال بتحقیق که خدای است حلیم کننده آمرزگاری پس همیشه آسمانها چنین بود
که خدای نگاه میداشت آنها را الا آن روز که از برای تعظیم امر ایشان تو نگاه نداشت تا آنکه ملائکه
از نزد رحمن صدایی شنیدند که ای بندگان من ساکن شوید که افکنده ام محبت خود را بر بندهٔ از بندگان
خود و مکرم ساخته ام او را بطاعت خود و برگزیده ام او را بکرامت خود گویم یعنی علی عم را و نگاه

خمس

پس گفت که آن سرزنده خدای از نواحی علامه

میدارم آسمانها را ابرکات او تمام شد سخن ما پس ملائکه گفتند که شکر خدای را که افزوده از برای
و خدای رب العالمین فرمود از جمادات و حیوانات اما حیوانات میگردانند آنها را در قدرت خود
و غذا میدهد آنها را از رزق خود و احاطه میکند آنها را بحمایت خود و تدبیر میکند هر یک از آنها را
بمصلحت خود و اما جمادات نگاه میدارد آنها را بقدرت خود نگاه میدارد آنها را که متصل است از آنکه
بیفتند و نگاه میدارد آنها را که فرو می افتند از آنکه بیکدیگر بچسبند و نگاه میدارد آسمان را از آنکه
بیفتند بر زمین مگر باذن و امر او و نگاه میدارد زمین را از آنکه فرو رود الا بامر او بتحقیق که خدای بخلق
خود رأفت دارندهٔ رحم کننده است و در آیهٔ سورهٔ انبیا که لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گفته است
که میداند دل بدلالت چشم که این خلق و تدبیر و امر عجیب را صانعی است که نگاه میدارد آسمان
فلک منطبق را از آنکه فرو افتد بر زمین و اینکه آنجناب کسی که متوزر(?) گردانیده است در آن آفتاب و ستارگان را
آفرینندهٔ آسمانست بعد از آن نگریست چشم بآنچه بر گسترده است زمین پس دلالت کرد چشم دل را
بآنچه دید پس دل بعقل خود دانست که نگاه دارندهٔ زمین گهواره مانند از آنکه زایل شود یا بهوا رود
و حال آنکه آن نگاه دارنده موجی را که می اندازد با همه سنگینی که دارد میبیند که بجای خود می افتد بسبب
که نگاه میدارد آسمان را که بر بالای آن زمین است و اینکه اگر آن نمیبود فرو میرفت زمین با آنچه بر بالای
آنست از سنگینی آنها و سنگینی کوهها و مردم و درختها و دریاها و ریگها پس دانست دل بدلالت
چشم که تدبیر کنندهٔ زمین تدبیر کنندهٔ آسمانست بعد از آن شنید گوش صدای بادهای سخت تند
و بادهای نرم خوب را دانست که تدبیر کننده که قدرت دارد که نگاه دارد زمین و آسمان را آفرینندهٔ باد و
حرکت دهندهٔ آنست هر گاه خواهد و نگاه دارندهٔ آنست چگونه که خواهد و مسلط کنندهٔ آنست بر هر کس که
خواهد و همچنین دلالت کردند چشم و گوش دل را بر این زلزله که واقع میشود پس دل دانست که میداند
که حرکت دهندهٔ آنچه حرکت داده است از زلزله نگاه دارندهٔ آنچیزیست که نگاه داشته است از آن و او
حرکت دهندهٔ باد و نگاه دارندهٔ آن و تدبیر کنندهٔ آسمان و زمین و آنچه در میان آن دو است و خدای
فرد یکتاست که دومی او را نیست که او را برابری دارد و تقویت او کند و مخلوقات بیکدیگر را نگاه میدارند
باذن و مشیت او و نمیتوان گفت که خدای سبحانه در چه چیز است یا چیزی با او احاطه میکند یا میگردد از چیزی
بسوی چیزی یا او را احتیاجی بچیزیست جهت آنکه اگر چیزی را که آفریده است جهت چیزی او را آفریده باشد جایز نباشد.

که گوینده گوید که میگردد بسوی چیزی که آفریده است جهت احتیاج بآن ولیکن خدای عز و جل بیافریده است
چیزها را از برای حاجتی و همیشه خدای ثابت است نه در چیزی و نه بر چیزی الا آنکه مخلوقات نگاه
میدارند یکدیگر را و داخل میشوند در یکدیگر و بیرون می آیند از یکدیگر و خدای جل و علا بقدرت خود همگان را
نگاه میدارد و در چیزی داخل نمیشود و از چیزی بیرون نمی آید و سستی نمیکند او را حفظ کردن
آن و عاجز نمیشود از نگاهداشتن آن واحدی از خلق نمیداند که آن چگونه است الا خدای عز و جل و کسی که
مطلع ساخته است او را خدای از پیغمبران و اهل سر و مستحفظان امر و خازنان خود که قیام دارند
بشریعت او و نمیتوان گفت که خدای کجاست جهت آنکه عبارت کجا سؤال حاضر است از غایب و خدای
غایب نیست که نزد او نبوده و او بهر مکانی موجود و تدبیر کننده و صانع و نگاهدارنده آسمانها و
زمین است و نمیتوان گفت که او محمول است جهت آنکه هر محمول فعل با او واقع میشود و اضافه بغیر او
محتاج است و محمول اسمی است که در لفظ نقص دارد و حامل فاعل است و فعل از او واقع میشود و در
در لفظ مدح است و حق تعالی در سوره اعراف میفرماید که وله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را بهترین
نامهاست پس بخوانید او را بآنها و ایزد تعالی در کتابهای خود نگفته است که خدای محمول است بلکه او
حامل است در بر و بحر و نگاهدارنده آسمانها و زمین است از زوال یافتن چنانچه در آیه مذکوره سوره فاطر
خواهد آمد و غیر خدای محمول است و از امیرالمؤمنین ع از خدای عز و جل پرسیدند که او عرش را آفریده
یا عرش او را فرمود که خدای عز و جل بردارنده عرش و آسمانها و زمین است و آنچه در میان آسمانها
و زمین است و آن قول خدای عز و جل است یعنی در سوره فاطر که ان الله یمسک السموات والارض ان
تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا گفتند که ایزد تعالی فرموده یعنی در سوره
حاقه که و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة یعنی و بر میدارند عرش پروردگار ترا بر بالای خود آن روز
یعنی روز قیامت هشت کس پس چگونه خدای آنرا گفته و حال آنکه تو گفتی که خدای بر میدارد عرش و
آسمانها و زمین را آنجناب فرمود که خدای عرش را از چهار رنگ نور مختلف آفریده ، از انکه نور سرخ
بود که سرخی سرخیها از آن سرخی پذیرفت و نور سبز که سبزی از آن سبزی گرفت و نور زرد که زردی از آن
زردی یافت و نور سفید که سفیدی از آن و آن علمی است که خدای بار کرده است آن علم را بر حاملان
آن و آن نوری است از نور عظمت خدای پس بعظمت او و نور او دلهای مؤمنان بینا شده و بعظمت و نور او

جاهلان دشمنی خدای ورزیدند و بعظمت و نور او جمیع خلق خدای در آسمان و زمین بسوی خدای بکارها
وسیله بعملهای مختلف و دینهای مشتبه گردیدند پس هر محمولی را خدای بنور عظمت و قدرت خود حامل
گشته که هیچیک استطاعت ضرر و نفع و حیوة و نشوری از برای خود ندارند پس همه چیز محمول و خدای
نگاهدارنده آسمانها و زمین است از زوال و احاطه کننده آسمانها و زمین و او زنده کاینات و نور هر چیزی
و منزه و بلند است ببلندی بزرگ از آنچه مردم میگویند و پیغمبر صلعم فرمود که خدای از برای عرش سیصد و شصت هزار
رکن آفرید ، و از برای هر رکنی سیصد و شصت هزار فرشته آفرید که اگر خدای بکوچکتر آنها اذن دادی
تا هفت آسمان و هفت زمین را فرو برد در میان کام وی مثل ریگی در بیابان بودی پس آن کوچکتر را
فرمود که عرش مرا بردار پس ایشان هجوم کرده آنرا گرفتند و نتوانستند برداشت و حرکت داد انگاه
با هر یک از ایشان یکی دیگر آفرید و نتوانستند جنبانید انگاه با هر یک دو دیگر آفرید و نتوانستند حرکت داد
بعد از آن بعدد هر یک مثل جماعت ایشان آفرید و قدرت بر حرکت دادن آن نیافتند پس بهمگی فرمود
که آنرا بمن باز گذارید که بقدرت خود نگاه دارم پس آنرا گذاشتند و بقدرت خود برا نگاه داشت
بعد از آن آنحضرت فرمود که تعجب نمیکنید از نگاهداشتن خدای آسمانها را از آنکه بر زمین افتد چه خدای
عز و جل نگاه میدارد چیزها را که عظیمتر از آنست گفتند آن چیست که عظیمتر است فرمود که ثواب
طاعتهای دوستداران محمد و آل او ، از این هفت آیه آیه دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم در بیان
مدح و اهل بیت او ع و در شأن دشمنان ایشان نازل شده میفرماید که وَهُوَ و اوست یعنی خدایست
الَّذِي أَحْيَاكُمْ آنچنان کسی که زنده کرده است شما را قمی گوید که بعد از آنکه جماد و عناصر و نطفها
بودید ثُمَّ يُمِيتُكُمْ بعد از آن بمیراند شما را قمی گوید هرگاه اجل شما رسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
بعد از آن زنده میکند شما را قمی گوید که در آخرت إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ، بتحقیق که
انسان کفران نعمت ورزنده است لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا از برای هر امتی
گردانیده‌ایم ما جای عبادتی یعنی مذهبی که هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان عبادت کننده آنند
یعنی میروند بآن مذهب فَلَا يُنَازِعُنَّكَ پس نزاع نکنند البته با تو ای محمد فِي الْأَمْرِ
در امر یعنی در امور و کار قمی گوید یعنی امور دین تو ظاهرتر از آنست که قبول نزاع کند و بعضی گویند که
مراد نهی پیغمبر است از التفات بسخن ایشان و تمکین دادن ایشان در بحثی که مؤدی بنزاع میشود جهت آنکه

بحث نفع نمیکند مگر طلب کننده حق و ایشان اهل ستیزه اند تمام شد سخن قمی چون این آیه نازل شد
پیغمبر ص انصار و مهاجران را طلبیده بایشان گفت که خدای سبحانه میفرماید که لکل امة جعلنا منسکا هم
ناسکوه و منسک امام هر امتی است تا آنکه دریابد آن امت را پیغمبری آگاه باشید که ملازمت امام
و اطاعت او دین است و دین منسک است و منسک علی بن ابی طالب است که بعد از من امام شما است
پس من دعوت و طلب میکنم شما را بهدایت او چه وی بر هدایت آشکار راستست پس قوم از آن
تعجب کنان برخاسته میگفتند که پس ما در امور نزاع میکنیم و هرگز راضی بطاعت او نشویم پس خدای عز و
جل نازل ساخت که وادع الی ربک تا آنجا که پیغمبر میفرماید که وَادْعُ و طلب کن ای محمد إِلَىٰ
رَبِّكَ بسوی صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى
مُّسْتَقِيمٍ ۵ بتحقیق که تو بر هدایت آشکار راستی وَإِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ
أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ۵ و اگر خصومت کنند با تو پس بگوی که خدای داناتر است بآنچه میکنید
گوید یعنی از خصومت باطل و غیر آن پس جزا میدهد شما را بر آن اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ
خدای حکم میکند میان شما قمی گوید یعنی جدا میکند میان مؤمنان و کافران از شما بثواب و عقاب
يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتُمْ روز قیامت در آنچه بودید شما فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۵
در آن خلاف میکردید أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانسته ای محمد که أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ بتحقیق که خدای میداند آنچه را که در آسمان و زمین است قمی گوید یعنی چیزی بر وی مخفی نیست
إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ بتحقیق که آن در کتابیست قمی گوید یعنی در لوح محفوظ نوشته است
از آنجا پیش از حدوث آن پس مخفی نکند بر او امور ایشان با وجود علم او بآن و حفظ او آن را إِنَّ ذَٰلِكَ
بتحقیق که آن قمی گوید یعنی ثبت در لوح یا حکم میان ایشان عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ۵ بر خدای
سهل و آسان است وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ و عبادت میکنند غیر از
خدای چیزی را که فرو نفرستاده خدای بِهِ بآن عبادت کردن سُلْطَانًا یعنی
حجتی قمی گوید که دلالت کند بر جایز بودن عبادت وی و مثل این عبارت در آل عمران گذشت
وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ و چیزی را که نیست ایشان را بآن علمی قمی گوید که حاصل شده باشد
از برای ایشان ببدیهه عقل یا باستدلال عقل وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست از برای ظلم کنندگان

عشر ۸

قمی گوید که مرتکب چنین ظلمی شده اند مِن نَّصِيرٍ ۵ از یاری دهنده ۵ سبب نزول این آیه
آن بود که قوم هرگاه آیه در قرآن در شأن امیرالمؤمنین ع نازل میشد که در آن بود وجوب اطاعت
او یا فضیلتی در شأن وی یا در شأن اهل بیت او غضبناک میشدند و اکراه مینمودند بآن
بآنجناب اراده و قصد امور عظیمه میکردند و پیغمبر ص نیز در شأن عقبه اراده و قصد نمودند از روی خشم و
غضب و حسد تا آنکه این آیه نازل شد پس میفرماید که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ و هرگاه خوانده میشود در شأن ایشان آیتهای ما که واضح هستند میشناسی
می بینی ای محمد فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ
بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ در رویهای آنانکه کفر ورزیده اند انکار را
که نزدیکست که برجهند و سخت بگیرند و بجهند بآنانکه میخوانند بر ایشان آیتهای ما را بگوی ای محمد که
أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكُمُ النَّارُ از آن آتش قمی گوید یعنی آن آتش
دوزخ است گویا کسی میگوید که آن بدتر چه چیز است جواب میگوید که آن آتش دوزخ است که
وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۵ وعده کرده است آن را
خدای آنان را که کفر ورزیده اند و بد جای شدن و رفتن است آتش دوزخ ۵ این آیه در شأن قریش و
ملحدان که غیر خدا را عبادت میکنند نازل شده و تحریف یافته و سبب نزول این آیه آن بود که
قریش بتهای را که در دور کعبه بودند بمشک و عنبر آلوده یغوث در برابر در کعبه و یعوق در طرف راست
کعبه و نسر در جانب چپ کعبه بود و هرگاه داخل کعبه میشدند از برای یغوث بسجده در افتاده برابر
روی خود گویم یعنی بدون آنکه پشت بیغوث بگردانند دور زده بسوی یعوق میرفتند بعد از آن
بدستور برابر روی خود بسوی نسر میرفتند بعد از آن تلبیه میگفتند که لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک
شریکی مگر شریکی که وی از برای تست که مالک میشوی وی را و آنچه را که وی مالک و صاحب آنست پس
خدای سبحانه مگسی سبز فرستاد که آن را چهار بال بود پس آن مگس آن مشک و عنبر را خورده چیزی
از آن باقی نگذاشت پس خدای بعد از آنچه از آنها مذکور شد این آیه را نازل ساخته بر قریش و ملحدان
مذکوره رد کرده و حجت آورده میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ ای مردم
زده شده است مثلی قمی گوید یعنی بیان شده است از برای شما حال غریبی و قصه عجیبی و از آن جهت خدای

آنرا مثل نامیده فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ پس گوش
بدارید آنرا بتحقیق که آنانکه طلب میکنند غیر از خدای یعنی بتها را و علی علیه السلام ان الذین من دون الله غیر خدا
و تحریف یافته یعنی آنانکه غیر از خدا اند لَنْ يَخْلُقُوا هرگز نمی آفرینند هیچ گونه یعنی نمیتوانند آفرید
ذُبَابًا مگسی را هیچ گونه یعنی با همه کوچکی که مگس دارد وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ و اگر چه جمع شوند از برای
آن هیچ گونه و یاری یکدیگر کنند تا بتها چه رسد وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا
لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ و اگر برباید از ایشان مگس چیزی را
نمیرهانند آنرا از وی ضعیف است طلب کننده که ایم یعنی بتها وَالْمَطْلُوبُ ۝ و طلب کرده شده
یعنی مگس هیچ گونه چه گویا است طلب میکنند آنرا تا بر بتها ندارند آنچه را که ربوده و چون که مثل زد خدای
درینجا بمگس و در سوره عنکبوت بعنکبوت و در سوره بقره با فروختن آتش و باران نا صبیان و
کافران گفتند که این چه مثل زدن بهانه است و طعن زدند بر پیغمبر صلعم پس خدای سبحانه در سوره بقره فرمود که
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها یعنی بتحقیق که خدای ترک نمیکند از حیا که بزند
از برای حق که روشن کند حق را بآن مثل نزد بندگان مومن خود چیزی یعنی مثلی که آن مثل پشه باشد
که آن مگس است مثل میزند با آنچه هرگاه داند که در آن مثل صلاح و نفع بندگان او است چنانچه در آیه
مذکوره بقره گذشت با امام محمد باقر علیه السلام گفتند که بعضی از آنانکه دعوی دوستی شما میکنند ادعا و اعتقاد دارند
نیست که در آیه مذکوره بعوضة کنایه از علی و ما فوقها که مگس است کنایه از محمد صلعم است فرمود که انکار
چیزی شنیده و بر وجه آن نشنیده اند چه پیغمبر صلعم شنید از شخصی که میگفت که آنچه خدا خواهد و محمد خواهد
آن میشود و از دیگری که میگفت که آنچه خدا خواهد و علی خواهد آن میشود پس آنحضرت فرمود که معارض
مسازید محمد و علی را بخدای بلکه بگویید که آنچه خدای خواهد آن میشود پس محمد میخواهد آنچه خدای میخواهد
پس علی میخواهد آنچه خدای میخواهد چه خواهش خدای غالب است و خواهش او با خواهش بنده مساوی
نمیباشد و در دین خدای و قدرت او محمد مثل مگسی است که درین مملکت وسیع میپرد و علی مثل پشه
با آنکه فضل حق تعالی بر محمد و علی فضلی است که زیاده میکند بر فضل حق تعالی بر جمیع خلق اولین و آخرین دنیا
مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ قدر ننهادند خدای را حق قدر او و این آیه بعینه در سوره انعام گذشت
إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ۝ بتحقیق که خدای قوی است یعنی صاحب قوت است عزیز

ومثل

ومثل این آیه بعینه در سوره گذشت ۝ از ین دو آیه آیه اول در شان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و
ملک الموت و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام نازل شده میفرماید که
اللهُ يَصْطَفِي خدای برمیگزیند و اختیار میکند مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا
از فرشتگان فرستادگان و ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت اند چه بنا بر آنکه
شان خدای ازان والاتر است که خود مباشر امور شود و فعل رسولان و فرشتگان او فعل او است
جهت آنکه بامر او میکنند پس رسولان از ملائکه در میان خود و خلق خود برگزیده پس از جهت فوت مرگ
میان آیه سوره زمر که الله یتوفی الانفس حین موتها یعنی خدای فوت میفرماید نفسها را در هنگام
مرگ آنها و آیه سوره تنزیل که قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم یعنی بگوی ای محمد که فوت میفرماید شما را
ملک الموتی که موکل کرده شده است بر شما و آیه سوره انعام که حتی اذا جاء احدکم الموت توفته
رسلنا یعنی تا آنکه هرگاه بیاید یکی از شما را مرگ فوت فرمایند او را فرستادگان ما یعنی فرشتگان
و آیه سوره نحل که الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یعنی آنهایی متقیان که فوت میفرمایند ایشانرا فرشتگان
حال آنکه خوب باشند و آیه سوره نسا که الذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم یعنی آنهایی کافران که فوت میفرمایند
ایشانرا فرشتگان حال آنکه ظلم کنندگان نفس خود اند که خدای فعل را یکبار از برای خود و یکبار از برای
ملک الموت و یکبار از برای فرشتگان قرار داده جهت آنکه ملک الموت را دستیاران از فرشتگان
رحمت و عذاب هست که قبض روحها میکنند بامر او و فعل ایشان فعل او و منسوب باو است پس ملائکه
رحمت مباشر قبض روح اهل طاعت و ملائکه عذاب مباشر قبض روح اهل معصیت میکردند پس از فعل
کرده آن فرشتگان کرده ملک الموت و کرده ملک الموت کرده خدا است جهت آنکه خدای میمیراند
هر کس را که اراده است هر کس که خواهد و فعل امنا خدای فعل وی است چنانچه در سوره دهر و کورت میفرماید که
وما تشاؤن الا ان یشاء الله وَمِنَ النَّاسِ و از مردم و ایشان پیغمبران و اوصیا اند پس از
پیغمبران نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلعم اند و برگزیده از پنج پیغمبر صلعم است و از اوصیا امیر المؤمنین
و ائمه علیهم السلام اند و پیغمبر صلعم فرمود که خدای برگزید از برای پیغمبری جبرئیل این آیه و من برگزیدم از شما کسی را
که دوست دارم که برگزینم او را و برادری قرار دهیم میان شما چنانچه خدای برادری قرار داد میان فرشتگان
و بعد از آنکه مأمون ام الفضل دختر خود را با امام محمد تقی علیه السلام بزنی داد و آنحضرت در مجلس نزد او و یحیی بن اکثم

ونکل م

قاضی نزد وی بود یکی از بعض روایتها از آنجناب سؤال نمود آنحضرت از انها جواب گفت او را بجا
یحیی گفت که روایت شده است که پیغمبر ص فرمود که چنین نشد وحی از من هرگز الا آنکه گمان کردم که
آن بر آل خطاب نازل گشته آنجناب فرمود که این محال است ایزد تعالی فرموده که الله یصطفی من الملائکة
رسلا ومن الناس پس چگونه ممکن باشد که منتقل شود پیغمبری از کسی که خدای او را برگزیده بکسی که
بخدای شرک ورزیده و بنا برین آیه اختیار خدا است برمیگزیند کسی را که خواهد از بندگان خود
برگزیده محمد ص را و او را پیغمبری بر انگیخت بسوی خلق خود و اگر اختیار امر خود را بخلق تفویض کرده
بودی جایز داشتی از برای قریش که اختیار کنند گویم یعنی از برای پیغمبری امیة بن صلت و ابو مسعود
ثقفی را و حال آنکه ایشان نزد قریش از محمد افضل بودند چه آنکه گفتند چنانچه حق تعالی در سوره زخرف
حکایت کرده میفرماید که لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم یعنی چرا خدای نازل نساخت
این قرآن را بر مردی عظیم از دو ده یعنی امیه و ابو مسعود ان الله سمیع بصیر ۵

خمس

بتحقیق که خدای شنوا است بینا یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه پیش ایشان است یعنی
آنچه پیش گذشته وما خلفهم و آنچه عقب ایشانست یعنی هنوز نیامده میخواهد آمد
و مثل این اول آیه در بقره و طه و انبیا گذشت والی الله ترجع الامور ۵ و بسوی خدای
باز گردانیده میشود امرها و مثل این آخر آیه در بقره و غیر آن گذشت ۵ این دو آیه در شان ائمه ع
نازل شده و بعد از آنچه از آنها مذکور شد خطاب بایشان ع و باین دو آیه ایشان را اراده کرده و نیز
تا آنجا که من حرج در شان شیعیان ایشان نازل شده و خطاب بایشان کرده میفرماید در خطاب بایشان ع
میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم
ای آنانکه ایمان آورده اند رکوع کنید و سجده کنید و عبادت کنید صاحب و آفریننده و
روزی دهنده خود را وافعلوا الخیر و بکنید خیر را قمی گوید یعنی آنچه خیر است لعلکم
تفلحون ۵ برای آنکه شما نجات یابید وجاهدوا و جهاد کنید یعنی جنگ کنید و پیکار

سجده

فی در قمی گوید یعنی از برای الله حق جهاده خدای حق جهاد او قمی گوید یعنی جهادی
که حق خالص از برای خدای باشد هو اجتباکم اختیار کرده است شما را ای معاشر

او یعنی خدای ص

آل محمد ایشان ع را اراده فرموده و ایشانند اختیار کرده شدگان وما جعل علیکم

فی الدین من حرج و نگردانیده است بر شما در دین حرجی یعنی تنگی نگردانیده خدای سبحانه
بر ایشان ع در دین تنگی و حرج سخت تر از تنگی است و در آیه وضو در سوره مایده میفرماید لیجعل علیکم
من حرج گذشت ملة ابیکم ابراهیم ملت پدر شما ابراهیم را قمی گوید یعنی
وسعت داده است خدای دین شما را وسعت ملت پدر شما ابراهیم ایشان ع را بخصوص اراده
فرموده هو او یعنی خدای سماکم المسلمین نام کرده است شما را مسلمانان یعنی خدای
ایشان ع را مسلمانان نام کرده و دینی که آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ع آورده اند اسلام
نه غیر آن چنانچه در این آیه و در غیر آن از آیهای بسیار فرموده من قبل پیش از این در کتابهای
گذشته وفی هذا و در این یعنی و در این قرآن لیکون الرسول از برای آنکه بوده باشد
پیغمبر قمی گوید یعنی روز قیامت شهیدا علیکم گواهی بر شما ای معاشر ائمه آل محمد
ای آنانکه امانت سپرده است شما را خدای بمسلمانان و واجب ساخته است اطاعت شما را بر ایشان
پس پیغمبر ص گواه است بر ایشان ع بآنچه تبلیغ کرده و رسانیده است بایشان از جانب خدای تعالی
وتکونوا و بوده باشید شما ای معاشر ائمه آل محمد شهداء علی گواهان
و بر الناس مردم بعد از پیغمبر ص بآنچه کردند بشما از قطع رحم و تضییع حق شما و در بدل کتاب
و عدول کردن از حکم شما بحکم غیر شما عیسی ع گفت چنانچه در سوره مایده میفرماید که وکنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید یعنی و بودم من بر ایشان
گویم یعنی بر بنی اسرائیل گواه ما دام که بودم در میان ایشان پس چونکه فوت فرمودی مرا بودی تو نگاهبان و
حافظ و گواه بر ایشان و تو بر همه چیزی گواهی و خدای گردانیده است بر این امت بعد از پیغمبر ص گواهی
از اهل بیت و عترت او ما دام که در دنیا یکی از ایشان باشد پس هرگاه فانی شوند هلاک میگردند اهل
زمین و پیغمبر ص فرموده که گردانیده است خدای ستارگان را امان از برای اهل آسمان و گردانیده است
اهل بیت مرا امان از برای اهل زمین و پیغمبر ص فرمود که عطا کرد خدای بامت من فضل و زیادتی
داد ایشان را بر سایر امتها عطا کرد سه خصلت بایشان که عطا کرده نشد آنها الا پیغمبری چه خدای
هرگاه پیغمبری بر می انگیخت باو میگفت که جهد کن در دین خود و حرج و تنگی بر تو نیست و آنرا بامت من
عطا کرد اینجا که میگوید ما جعل علیکم فی الدین من حرج و هرگاه پیغمبری بر می انگیخت باو میگفت که هرگاه

اندو یکین کنند تا چیزی که مکروه تو باشد دعا کن که از برای تو اجابت کنم و عطا کرد آنرا با این سخن

انجا که میگوید یعنی در سوره مومن که ادعونی استجب لکم یعنی طلب کنید مرا که اجابت کنم از برای شما

و هرگاه پیغمبری بر می انگیخت او را بر قوم خود گواه میکرد انید و گردانید امت مرا گواهان بر خلق

اینجا که میگوید لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس و در سوره بقره و کذلک

جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا گذشت **فَاَقِیمُوا**

پس درست دارید یعنی پس بشینید در خانهای خود و درست دارید **الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا**

الزَّکٰوةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ نماز را و بدهید زکوة را و چنگ در زنید بخدای ای اهل

و اهل بیت او و مثل این عبارت در آل عمران گذشت **هُوَ** اوست یعنی خدا **مَوْلٰکُمْ**

صاحب شما و شیعیان شما **فَنِعْمَ الْمَوْلٰی وَ نِعْمَ النَّصِیْرُ** ۵ پس خوب صاحب

خوب یاری کننده است خدای و مثل این آخر آیه در سوره انفال گذشت و چون این دو آیه نازل شد

سلمان رضی الله عنه بر خاست و گفت یا رسول الله کیانند این جماعت که تو گواهی بر ایشان و ایشان

گواهانند بر مردم که اختیار کرده است ایشان را خدای و بگردانیده است بر ایشان در دین تنگی و وسعت

داده است در دین ایشان و ملت پدر ایشان ابراهیم فرمود که خواسته است خدای بآن سیزده

مرد را بخصوص نه این امتان را گویم یعنی اما مان جور را سلمان گفت یا رسول الله بیان کن از برای

ایشان را فرمود که من و برادرم علی و یازده کس از فرزندان من و فرزندان او و اما در خطاب شیعیان آن

پیغمبرند که یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا ای آنانکه ایمان آورده اند رکوع کنید و سجود کنید

در حد رکوع و سجود روایت کرده که اما آنچه مجزیست از رکوع سه تسبیح است که سه بار سبحان الله

سبحان الله گوید و کسی که قوت داشته باشد که طول دهد رکوع و سجود را باید که طول دهد چندانکه

استطاعت و توانایی داشته باشد که در تسبیح و تحمید و تمجید خدای و در دعا و تضرع باشد

حالتی از بنده در بیست خود حالتی است که در سجده باشد اما بشما هرگاه با مردم نماز جماعت گزارد

سزاوار نیست که نماز را طول دهد چه در میان مردم ضعیف و صاحب حاجت می باشد و پیغمبر

با مردم نماز جماعت گزاردی نماز را تخفیف دادی و خدای واجب ساخته است این نماز را بر اعضا و جوارح

فرزند آدم و قسمت کرده است آنرا بر انها و پراکنده کرده است آنرا در انها و واجب ساخته است بر هر یک

جوارح و اعضای او و واجبات که حجت میگیرد با آنها بر وی روز قیامت و از ان واجبات هر یک

نیست از جوارح او عضوی الا آنکه موکل کرده شده است بآن از ایمان غیر آنچه موکل کرده شده است

بعضو دیگر و باین آیه واجب شده است بر روی سجده از برای خدای در شب و روز در وقتهای نماز

پس این آیه فریضه است جامع و واجب بر جوارح و اعضا و فرموده یعنی در سوره جن که و ان المساجد لله

فلا تدعوا مع الله احدا یعنی و بتحقیق که سجده گاهها از برای خدایند پس طلب مکنید با خدای احدی را

و مراد بسجده گاهها روی و دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ دو پاست و اعبدوا ربکم و

عبادت کنید صاحب و آفریننده و پرورنده و روزی دهنده خود را امر کرده است خدای شیعیان را

برکوع و سجده و عبادت خدای و واجب کرده است آنها را خدای بر ایشان و افعلوا الخیر و بکنید خیر

یعنی آنچه خیر است و کردن خیر اطاعت امام است یعنی علی بن ابیطالب بعد از پیغمبر صلعم لعلکم تفلحون

و جاهدوا فی الله حق جهاده برای آنکه شما نجات یابید و جهاد کنید در خدای یعنی از برای خدای

حق جهاد او و علی علیه السلام تحریص میکرد مردم را در جنگ صفین و از جمله آنچه میگفت این بود که یاری

جویید بصبر و راستگویید که نازل میشود نصرت بعد از صبر پس جهاد کنید در خدای یعنی از برای خدای

حق جهاد او و نیست قوت الا بخدای هو اجتبیکم او یعنی خدای اختیار کرده است شما را ای

و زید پسر امام زین العابدین علیه السلام که خروج کرد از جمله آنانست که باین آیه خطاب بایشان شده و امام

مع او کرده و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و نگردانیده است بر شما در دین تنگی در نماز و زکوة و روزه و

هرگاه دوست دارند خدا را و پیغمبر خدا و صاحبان امر را از ایشان اهل بیت علیهم السلام قبول میکند خدای عملهای

ملة ابیکم ابراهیم تا آنجا که فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة طبرسی در مجمع البیان از پیغمبر صلعم روایت کرده که قبول نمیشود نماز الا بزکوة

سورة المؤمنين

۲۳
الجزو الثامن عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

این یازده آیه در شان پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و بعضی از صحابه شنیدند

پیغمبر صلعم این آیهارا یعنی علیه السلام در وقتی که متولد شده بر پیغمبر صلعم خوانده و در باب بعضی از فروج که از محارم

روایت شده که آیه آنرا حلال و آیه دیگر آنرا حرام کرده و اجتناب امر بآن و نهی از ان نفرموده خود و اولاد

از ان نهی کرده و در آیه تحریم مذکور میشود آیه که آنرا حلال کرده منسوخ است بآیه که آنرا حرام کرده

قد افلح المؤمنون ۵ بتحقیق که نجات یافته‌اند ایمان آورندگان و ایشان تسلیم و قبول کنندگانند یعنی بتحقیق که نجات یافته‌اند تسلیم کنندگان بتحقیق که تسلیم کنندگان نجیبانند گویم تسلیم کنندگان احادیث آل محمد صلعم که رد آنها نمیکنند چنانکه اکنون گفته خواهد شد و مردم بحکم ایام

و شبیه گوسفند اند نمیرانند که از مؤمنان مؤمن کم است و مؤمن غریب است پس خوشا حال غریبان ابو صباح گوید نزد امام جعفر عم بودم گفتم که قد افلح المؤمنون فرمود که قد افلح المسلمون بی

گفت من سه بار گفتم بعد از آن فرمود که تسلیم کنندگان روز قیامت نجیبانند که صاحبان حسب

و با امام ابو جعفر عم گفتند که مردی از اصحاب یاران تو یعنی از شیعیان بهرگاه چیزی از احادیث شما میشنود میگوید که تسلیم کنید حتی اگر لعب باو داده اند و هرگاه می آید میگویند که تسلیم آمد فرمود که بتحقیق که نجات یافته‌اند تسلیم کنندگان بتحقیق که تسلیم کنندگان نجیبانند و چون خدای بهشت را آفرید

بوی گفت که سخن گوی گفت که قد افلح المؤمنون و ابلیس نوح عم را دید که ایستاده نماز میگزارد بر نماز او حسد برد و گفت ای نوح خدای عز و جل بهشت عدن را بدست خود آفرید و درختان آنرا نشاند

و قصرهای آنرا ساخت و نهرهای آنرا اشکافت بعد از آن بروی نظر کرده گفت که قد افلح المؤمنون

قسم بعزت من که ساکن نمیگردانم در آن دیو شده را و چون ملائکه مقرب و نبی مرسل از مؤمنان

قسم بعزت من که ساکن نمیگردانم در آن دیو شده را و چون علامه متولد شد پیغمبر صلعم نزد وی آمد علی

اهتزاز و شادی کرده بروی مبارک او خندید و گفت که السلام علیک یا رسول الله و خواند در کنار

بعد از آن تنحنح کرده باذن خدای گفت که بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون بتحقیق که نجات یافته‌اند

مؤمنان پیغمبر صلعم فرمود که بتو نجات یافته‌اند و تمام این آیه‌ها را خواند چنانچه الحال گفته خواهد شد الذین

هم فی صلوتهم خاشعون ۵ آنچنان ایمان آورندگان که ایشان در نماز ترسندگانند از خدای و مثل این آیه در بقره گذشت خشوع پوشیدن چشم است در نماز و روی

بر آن پس بنابر این آیه بر تو باد که خشوع کنی و روی بنماز آری طبرسی در مجمع البیان و قاضی در تفسیر خود گویند

که روایت شده که پیغمبر صلعم در نماز نظر بسوی آسمان میکرد و چون این آیه نازل شد سر فرو افکند و

بسوی زمین کرد و روایت شده که پیغمبر صلعم مردی را دید که در نماز با ریش خود بازی میکند فرمود

دل او ترسیده بودی اعضا و جوارح او ترسیده بودی والذین هم عن اللغو

معرضون ۵ و آنچنان ایمان آورندگان که ایشان از لغو یعنی از فحش و سخن و غنا و خوشی لهو و لعب

اعراض کننده‌گانند طبرسی در مجمع البیان گوید که از امام جعفر عم روایت شده که آن است که گمان تو

سخن باطلی یا چیزی گوید که در تو نباشد پس تو اعراض و تغافل کنی از آن از برای خدای ایزد تعالی

واجب کرده است ایمان را بر اعضا و جوارح فرزند آدم و قسمت کرده است آنرا بر آنها و متفرق ساخته

آنرا در آنها پس نیست عضوی از اعضای وی الا آنکه موکل کرده شده است از ایمان غیر آنچه

موکل کرده است بآن عضو دیگر پس باین آیه واجب کرده است بر گوش که تنزه ورزد از لغو و

از گوش انداختن بچیزی که حرام کرده است آنرا خدای و اعراض کند از آنچه حلال نیست از برای او

از آنچه نهی کرده است خدای از آن و شنیدن آنچه خدا را بغضب و خشم می آرد و واجب کرده است

بر گوش گوش انداختن بذکر خدای و ساکت شدن و گوش انداختن بآنچه خوانده میشود از کتاب

خدای و در سوره اعراف فرموده که و اذا قرئ القران فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون و در سوره

نسا فرموده که و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم ایات الله یکفر بها و یستهزئ بها فلا تقعدوا

معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره بعد از آن برحمت خود استثنا کرده است جایی را که فراموش شود

و در سوره انعام فرموده که و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و

در سوره زمر فرموده که فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله

و اولئک هم اولوا الالباب و در سوره قصص فرموده که و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا

لنا اعمالنا و لکم اعمالکم سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین اینست آنچه خدای واجب ساخته بر گوش از اینکه

گوش نشنود چیزی را که حلال نیست از برای وی و آن عمل وی و آن از ایمانست والذین

هم للزکوة و آنچنان ایمان آورندگان که ایشان زکوة را قاضی گوید یعنی آنچه زکوة را با دا آن

فاعلون ۵ کنندگانند یعنی که فراطی از زکوة راند به مؤمن و مسلمان و او را اگر غنی نیست

والذین هم لفروجهم حافظون ۵۵ و آنچنان ایمان آورندگان که ایشان

فرجهای خود را محافظت کنندگانند قاضی گوید که بذل نمیکنند آنرا از امام جعفر عم از متعه پرسیدند

فرمود که حلال است پس زن مکن بکر زن صاحب عقل را به خدای عز و جل سوگند که والذین هم لفروجهم

حافظون پس نگهدار فرج خود را جایی که ایمن نیستی بر زر خود و از امام محمد باقر عم پرسیدند از کنیزان

که مردی او را بخرد فرمود که او را آیه حلال و آیه حرام کرده و من نهی کننده ام خود را و فرزندان خود را

وامام جعفر ع در باب مردی که کنیزی را زن کرده بوده و او را طلاق سنت گویم یعنی سه طلاق داده
وا از و دوری جسته بعد از آن پیش از آنکه شوهر دیگر کند او را فرو خریده فرمود که علی ع درین باب حکم کرده
که آن زن را آیهٔ حلال و آیهٔ دیگر حرام کرده و من نهی میکنم از و خود را و فرزندان خود را و امام محمد بن علی
در باب دو خواهر که کنیز مردی باشند فرموده که آن دو را آیهٔ حلال و آیهٔ حرام کرده و من نهی میکنم از آن
دو خود را و فرزندان خود را گویم حلال کرده است آن دو را آیهٔ سورهٔ نسا که او ما ملکت ایمانکم و حرام
کرده است آن دو را آیهٔ مذکوره که وان تجمعوا بین الاختین و ابن کوا از علی ع در باب دو خواهر که
کنیز مردی باشند پرسید فرمود که آن دو را آیهٔ حلال و آیهٔ حرام کرده و حلال نمیکنم و حرام نمیکنم و من
و احدی از اهل بیت من آن کار نمیکنیم و از امام محمد باقر ع پرسیدند از آنچه از علی ع روایت شده است
در باب بعضی از فروج که آنجناب امر بآن و نهی از آن نفرموده الا آنکه خود و اولاد خود را از آن نهی کرده
آن چگونه است فرمود که آیهٔ آنرا حلال و آیهٔ دیگر حرام کرده گفتند آیا جز این هست که یکی از آن دو آیه
منسوخ کرده باشد دیگری را یا هر دو محکم باشند یا سزاوار باشد عمل بهر دو فرمود که تحقیق که آنجناب
از برای شما بیان کرده است جهة آنکه نهی فرموده است خود و فرزندان خود را گویم یعنی حرمت و آیهٔ
دیگر که آنرا حلال کرده منسوخ شده است بآیهٔ که آنرا حرام کرده گفتند چه مانع بود از آنکه صریح بیان کند
آنرا از برای مردم فرمود که ترسید که اطاعت او نکنند و اگر قدم علی ع ثابت و پا بر جای بودی
کتاب خدای و همه حق را بر پای داشتی و اکنون مذکور شد که ایزد تعالی واجب کرده است ایمانرا
بر اعضا و جوارح آدمی و موکل کرده شده است از ایمان غیر آنچه موکل کرده شده است بآن عضو دیگر
پس چون نگاه کردن سبب واقع ساختن فعل است از زنا و غیر آن واجب ساخته است بر دو چشم نظر
کردن بآیتهای خدای و پوشیدن چشم از حرامهای خدای پس در سورهٔ غاشیه فرموده که افلا ینظرون
الی الابل کیف خلقت والی السماء کیف رفعت والی الارض کیف سطحت و در سورهٔ اعراف فرموده که
اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء و در سورهٔ انعام فرموده که انظروا
الی ثمره اذا اثمر وینعه و هم در سورهٔ مذکوره فرموده که فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها و این آیه جامع
میان دیدن چشمها و دیدن دلها و در سورهٔ حج فرموده که فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی
فی الصدور و از آنجمله است قول خدای در سورهٔ نور که قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم

ذلک

ذلک ازکی لهم و معنی آن اینست که احدی از شما نظر نکند بسوی فرج برادر مومن خود و نگاه دارد او را
از نظر کردن بسوی فرج خود بعد از آن در سورهٔ مذکوره فرموده که وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن
ویحفظن فروجهن یعنی محافظت کنند زنان مومن فرجهای خود را از کسی که نظر کند چنانچه احوال گذشت
بعد از آن نظم داده است خدای در یک آیه آنچه را که واجب ساخته است بر گوش و چشم و فرج و در سورهٔ
سجده فرموده که وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم ولکن ظننتم ان الله
لا یعلم کثیرا مما تعملون و مراد از عبارت جلود درین آیه فرجهاست و در سورهٔ بنی اسرائیل فرموده که
ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا اینست آنچه
واجب ساخته است خدای بر دو چشم از تامل و ملاحظهٔ آیتها و پوشیدن چشم از تامل حرامهای خدای و به
و آن از ایمانست و آیهٔ مذکوره سورهٔ نور در جای خود خواهد آمد و گفته خواهد شد که هر آیه که در قرآن
در ذکر فرج است مراد نهی از زنا است الا آن آیه که مراد از آن نهی از نظر کردنست إِلَّا عَلَىٰ
أَزْوَاجِهِمْ أَوْ یعنی مگر بر زنان خود یا بر مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ آنچه صاحب تصرف
شده باشد دستهای راست ایشان یعنی بدست خود او را کسب کرده باشند و مراد بندگانند یعنی
کنیزان و حکم متعه حکم کنیز است فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۵ پس تحقیق که ایشان
غیر سزاوار ملامت شده گانند هیچ گونه بدیشان فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ پس کسی که طلب کند سوای
آن هیچ گونه یعنی سوای آنچه استثنا شد یعنی کسانی که تجاوز کنند از آن فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْعَادُونَ ۵ پس آن جماعت کاملانند در تعدی و دشمنی و این سخن قاضی است وَالَّذِينَ
هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ۵ و آنچنان ایمان آورندگان آنند
که ایشان امانتهای خود را و عهد و پیمان خود را رعایت کننده گانند طبرسی در مجمع البیان گفته که بدانکه
شده است از سمع و چشم که از جملهٔ امانت است آنکه امین کرده شده اند بر فرج خود وَالَّذِينَ
هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۵ و آنچنان ایمان آورندگان که ایشان
بر نمازهای خود محافظت میکنند یعنی بر وقتها و حدهای نمازها و این آیتها از آنجا که والذین هم لفروجهم
تا اینجا که یحافظون در سورهٔ معارج نیز هست و در آیهٔ سورهٔ معارج که والذین هم علی صلوتهم یحافظون
روایت شده که مراد از آن نماز واجبی است و هم در آیهٔ آن سوره که والذین هم علی صلوتهم دائمون

مراد از نماز سنتی است میفرماید که هرگاه کسی واجب سازد بر خود چیزی را از سنتها بکند آنرا بر دوام کرده
که امام ابو جعفر عم نماز و روزه سنتی را چنین وصف میکرد که ادا کند آنرا در روی من و بعد فرمود که این
مثل واجب نیست که هر که ترک آن کند هلاک و تباه گردد نیست مگر سنتی اگر مشغول شوی از آن
بچیزی باز ترک آن کنی قضا میکنی آنرا و کراهیت دارد که بالا برده شود عملها روزی تمام و روزی ناقص
و خدای عز و جل میفرماید که الذین هم علی صلوتهم دائمون أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ۵
آنجماعت وارثانند الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا آنجماعت وارثان که
میراث میبرند بهشت فردوس را حال آنکه ایشان دران بهشت فردوس خَالِدُونَ ۵
جاوید باشند همیشه بنا فرموده است خدای خلق و کسی نیست که مقرر ساخته باشد خدای از برای او
منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ پس چون داخل و ساکن شوند اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ
در دوزخ منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید بر دوزخ پس ایشان بر اهل دوزخ مشرف
شده منزلهای ایشانرا که در دوزخ دارند از برای ایشان بلند کنند بعد از آن بایشان گویند که
این منزلهای شماست که اگر عصیان رب خود ورزیده میبودید داخل آنها میشدید پس اگر کسی
از شادی مردی اهل بهشت در آنروز از فرح و سرور مردندی بسبب آنچه خدای برگردانیده
از ایشان از عذاب بعد از آن منادی ندا میکند که ای معشر اهل دوزخ سرها بالا کنید و بنگرید
بمنزلهای خود که اگر اطاعت رب خود کرده میبودید داخل آنها میشدید پس ایشان سرها بالا کرده
بمنزلهای خود که در بهشت است و آنچه در آنهاست از نعمت نگرند پس بایشان گویند که این منزلهای
شماست که اگر اطاعت رب خود کرده میبودید داخل آنها میشدید پس اگر کسی از اندوه مردی اهل دوزخ
آنروز از حزن و تاسف مردندی پس میراث میبرند اینجماعت منزلهای آنجماعت را و میراث میبرند
آنجماعت منزلهای اینجماعت را و این آیها در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین عم نازل شده
گوییم یعنی ایشان عم متصفند بصفتها که درین آیها مذکور است و چنانکه الکنون گذشت چون علی عم
در وقت نوکر خود پیغمبر صلعم را دید و این آیها را تا فیها خالدون خواند پیغمبر صلعم گفت که قسم که
که تو امیر مومنانی که درین آیها مذکور که هیزه یعنی آذوقه جنة ایشان از علوم خود می آری قسم بخدا
که تو دلیل و راهنمای ایشانی و بتو هدایت می یابند و پیغمبر صلعم فرمود که سه خصلت بمؤمن عطا شده

عشر ۲

عزت در دنیا و فلج و نجات در آخرت و مهابت در دلهای ظالمان بعد از آن آیه سوره منافقین را
که و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و این آیها را خواند و خدای اذن داده است دعوت بجهاد و جهاد را
بقومی که حلال نیست الا از برای ایشان و ایشان پیغمبر و ائمه عم و تابعان و پیروان ایشانند که وصف
کرده است ایشانرا خدای باین آیها و غیر این آیها و ما آنرا در آیه سوره حج که اذن للذین یقاتلون بانهم
ظلموا بتفصیل ایراد کردیم ۵ از برخ آیه سیم رد است بر جبریان و معتزله مفوضه پس میفرماید که
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ و بتحقیق که آفریدیم ما انسانرا از صاف و برگزیده
فانی گوید یعنی خلاصه که برکشیده شده باشد از میان گل و غیره مِنْ طِينٍ ۵ از گل سلاله
صاف و برگزیده از خوردنی و آشامیدنی است که نطفه میشود و اصل نطفه از سلاله و سلاله برگزیده
خوردنی و آشامیدنی است و خوردنی از اصل گل است و منیت یعنی من سلالة من طین ثُمَّ جَعَلْنَاهُ
نُطْفَةً بعد از آن گردانیدیم ما آنرا نطفه یعنی منی فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۵ در قرارگاهی
محکم و این سخن ماضی است یعنی در رحم و بعد از آن در زهدان ثُمَّ خَلَقْنَا بعد از آن آفریدیم
گوییم یعنی استحاله فرمودیم و از حالی بحالی گردانیدیم یعنی گردانیدیم النُّطْفَةَ عَلَقَةً
نطفه را قطعه از خون بسته و این سخن ماضی است و اکنون گفته خواهد شد که خلق بچهار معنی می آید
یکی از آنها بمعنی استحاله است فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً پس آفریدیم ما علقه را قطعه
از گوشتی بقدری که خاییده و این سخن ماضی است فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا
فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ پس آفریدیم ما مضغه را
استخوانها پس پوشانیدیم ما استخوانها را گوشتی بعد از آن تازه آفریدیم ما آنرا خلقی دیگر و آن
روح و دمیدن روح است و این استحاله است یعنی از حالی بحالی گشتنی است از امری بامری و
از چیزی بچیزی پس حد نطفه هرگاه در زهدان افتد چهل روز است بعد از آن علقه میگردد و این
شش صنف و جزو شش استحاله است و ما آنچه درین آیهاست در اول سوره حج که یا ایها الناس
ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة تا آخر آن آیها بتفصیل یاد و ایراد
کردیم فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۵ پس بلند و بزرگست خدای که
بهترین آفرینندگانست و این آیه رد است بر جبریان و معتزله مفوضه چه جبریان را اعتقاد نیست که

هرکاری که از بنده سر میزند در حقیقت از خدا و نسبت آن به بنده مجازست و آیتهای قرآن را
درین باب تأویل میکنند و معنی آنها را نمیدانند مثل آیه سورهٔ انعام که ولو شاء الله ما اشرکوا
و چنانچه در اواخر سورهٔ بقره فرموده که لا یکلف الله نفساً الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت
و غیر آن از آیتهای مثل آن پس باطل کرده است خدای باین آیتها آنچه دعوی کرده و بخدای نسبت
داده اند که خلق را امر میکند بچیزی که قدرت بآن نداشته باشند و نهی میکند از آنچه ایشان را از آن
منع و کسبی نباشد و بنابرین سخن ایشان ثواب و عقوبت باطل میشود و چگونه عقوبت کند
حق تعالی بنده را بکاری که از او سر نزده باشد پس در حقیقت نسبت هر کار بنده به بنده باشد و
جماعتی را که معتزله مفوضه اند اعتقادی برخلاف اعتقاد جبریانست و میگویند که هرکاری و فعلی را
بندگان می آفرینند در آن وقتی که آن کار را میکنند و خدا را در آن صنعی و کسبی و مشیت و خواهش و اراده
نیست و آنچه شیطان خواهد میشود و آنچه خدای خواهد نمیشود پس ایشان آفرینندگان با خدای قرار میدهند
و باین آیه که فتبارک الله احسن الخالقین دلیل می آرند و میگویند که این عبارت اثبات میکند که
غیر خدای خالقان باشند و باین لفظ جاهلند و نمیدانند که لفظ خلق بچند معنی می آید گوییم که لفظ
در قرآن بر چهار وجه است خلق اختراع چنانچه در آیه سورهٔ اعراف است که خلق السموات و الارض فی
ستة ایام یعنی اختراع کرده است آسمانها و زمین را در شش روز و خلق استحاله چنانچه در آیه سورهٔ
مرسلات است که یخلقکم فی بطون امهاتکم خلقاً من بعد خلق یعنی از حالی بحالی میگرداند شما را در شکمهای
مادران شما خلقی بعد از خلقی و خلق تقدیر چنانچه در آیه آل عمران در قصه عیسی ع است که انی اخلق لکم
من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیراً باذن الله و خلق تغییر یعنی تغییر امر چنانچه در آیه سورهٔ نساء است
ولآمرنهم فلیغیرن خلق الله یعنی بفرمایم ایشان را پس تغییر میدهند البته آفریدهٔ خدا را یعنی امر او را
در آیه مذکورهٔ آل عمران گذشت و معنی خلق در نسبت آن به بندگان تقدیرست یعنی قرار دادن
عرض و طول مثل قول خدای عز و جل از برای عیسی ع در آیه مذکورهٔ آل عمران و آیه سورهٔ مائده که
و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیراً باذنی و نیست چنانچه معتزله ادعا میکنند
که بندگان آفرینندهٔ کار و فعل خودند پس حق میان این دو سخن سخنی است غیر این هر دو چه ابراز ظلم
عادل است از آنکه بندگان را بکاری جبر کند بعد از آن او را بآن کار عذاب کند و قدرت او

از آن بیشترست که کارهای بندگان را بایشان بازگذارد گوییم پس فعلها در حقیقت منسوب به بندگان
و خلق آن فعل از خداست و خدای خالق همه چیزهاست و غیر او خالقی نیست و بی آنکه او خلق کند
چیزی موجود نمیشود پس فعل از بندگان و خلق از خداست چنانچه در آیه مذکورهٔ سورهٔ بقره گذشت
و خدای عز و جل مباح کرده است از برای مردم نامهای خود را و بخشیده است آن را بایشان و گوینده
از مردم میگوید از برای یکی واحد و میگوید که خدای واحدست و میگوید قوی و خدای قویست و
امثال آن پس گوییم که از برای آدمی واحد گوید این از برای او نامیست و او را شبیهیست و خدای
واحدست و آن از برای او نامیست و چیزی او را شبیه و معنی یکی نیست و نامها دلالتست
بر صاحب نام جهت آنکه می بینیم آدمی را واحد و خبر میدهیم که واحدست نه جهت آنکه منفردست
که آدمی بالذات واحد نیست در معنی جهت آنکه اعضای او مختلف است و اجزای او مساوی نیست و
گوشت او غیر خون وی و استخوان او غیر پیه وی و موی او غیر ناخن وی و سیاهی او غیر سفیدی
وی است و همچنین سایر خلقت و آدمی واحدست در اسم و واحد نیست در معنی و خلقت پس هرگاه
گفته شود از برای خدای وی احدی است که واحدی غیر او نیست جهت آنکه اختلاف در وی نیست
و خدای تبارک و تعالی سمیع و بصیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم است پس طبیعیست خدای که بهترین
آفرینندگان است و طبرسی در مجمع البیان درین آیه گوید که روایت شده که عبدالله بن ابی سرح
از برای پیغمبر صلعم کتابت وحی میکرد پس چون درین آیه بانجا رسید که خلقاً آخر بخاطرش خطور کرد
که فتبارک الله احسن الخالقین پس چون پیغمبر صلعم آن عبارت را چنان خواند عبدالله گفت که محمد
پیغمبر نیست که وحی بسوی او می آید پس من پیغمبرم که وحی بسوی من می آید پس بمکه گریخت و مرتد شد
ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ۵ بعد از آن تحقیق که شما بعد از آن مردگانید
یعنی گویند بعد میمیرید البته ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ۵ بعد از آن بتحقیق
شما روز قیامت برانگیخته میشوید ۵ ازین چهار آیه آیه چهارم در شان رسول الله صلعم و امیرالمؤمنین ع
نازل شده میفرماید که وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ و بتحقیق که آفریدیم ما بر بالای شما
هفت طریقه را و آن سبعی است که بر بالای یکدیگر باشد یا هفت راه فرشتگان و ستارگان را
و این سخنان از قاضی است یعنی هفت آسمان را وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ۵

خمس

وشنودیم ما از خلق غافلان وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ و فرود آوردیم ما از آسمان یعنی از طرف بلندی مَاءً
آبی و مثل این اول آیه در بقره گذشت بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ باندازه
پس ساکن گردانیدیم ما آنرا در زمین و آن باران نیست که می آید ما را در وقت و هنگام خود که نفع برده میشود
بآن در زراعتها و غیر آن و نهرها و چشمها و چاهها است و آب عیون است و طبرسی در مجمع البیان گوید
که روایت کرده است مقاتل از عکرمه از ابن عباس که پیغمبر صلعم فرمود که خدای سبحانه پنج نهر از بهشت
فرود آورد سیحون که نهر هند است و جیحون که نهر بلخ است و دجله و فرات که نهرهای عراق عرب اند و
نیل که نهر مصر است فرود آورد اینها را خدای عز وجل از یک چشمه و جاری ساخت آنها را در زمین
گردانید در اینها منفعتها از برای مردم در اصناف معیشتهای ایشان وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ
بِهِ و بتحقیق که ما بر بردن آن یعنی بر طرف کردن آن لَقَادِرُونَ ۵ قدرت دارندگانیم
فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ پس تازه آوردیم ما از برای شما بآن آب جَنَّاتٍ بهشتها
یعنی بستانها مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا از درخت خرما و انگورها که از برای
شماست در آنها یعنی در آن بستانها یا در آن درخت خرما و انگورها و این سخن از قاضی است فَوَاكِهُ
كَثِيرَةٌ میوه های بسیاری که شکفته میکنید و برخورداری می یابید بآنها وَمِنْهَا و از آنها
یعنی از آن بستانها یا از آن درخت خرما و انگورها و این سخن از قاضی است تَأْكُلُونَ ۵
میخورید وَ و آفریدیم ما شَجَرَةً درختی را و آن درخت زیتون است که تَخْرُجُ مِنْ
طُورِ سَيْنَاءَ بیرون می آید از کوه سینا و سینا درختی است که تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ
میروید با روغن یا میرویاند روغن را و این سخن از قاضی است پس آن زیتون است و این ثمر است
از برای پیغمبر صلعم و امیر المؤمنین عم و طبرسی در مجمع البیان گوید که از پیغمبر صلعم روایت شده که فرمود که زیتون
درخت مبارکی است پس بخورش کنید آنرا و بمالید روغن آنرا بر بدن وَصِبْغٍ و رنگی
قاضی گوید که رنگ کرده میشود بآن نان یعنی فرو میبرند در آن نانرا از برای نانخورش لِلْآكِلِينَ ۵ ۳۶
از برای خورندگان وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً و بتحقیق که از برای شما در
چارپایان عبرتی است یعنی پندی است نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا که می آشامانیم شما را
از آنچه در شکمهای آنهاست و مثل این اول آیه در سوره نحل گذشت قاضی گوید یعنی از شیرها وَلَكُمْ

عشر ۳

فیها

فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۵ و از برای شماست در آنها منفعتهای
بسیاری و از آنها میخورید و مثل این تتمه آیه در اوایل سوره نحل گذشت وَعَلَيْهَا و بر آنها یعنی
بر چارپایان وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ۵ و بر کشتی بر داشته میشوید که بهم نزدیک اند در سوار شدن
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ
مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ و بتحقیق که فرستادیم ما نوح را بسوی قوم او پس گفت که ای قوم من عبادت
کنید خدا را نیست شما را خدای غیر او و مثل این آیه در اعراف گذشت أَفَلَا تَتَّقُونَ ۵ آیا
پس نمی پرهیزید و مثل این آخر آیه در سوره مذکوره در قصه هود گذشت فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ پس گفتند جماعتی اشراف یعنی که کافر شدند
از قوم او که نیست این مگر بشری یعنی آدمی مِثْلُكُمْ مثل شما که و مثل این آیه در سوره هود گذشت
يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا
بِهَٰذَا اراده میکند که زیادتی کند بر شما و اگر خواستی خدای فرود آوردی فرشتگان نشنیده ایم
این را قاضی گوید یعنی نوح را و سخن او را از ترغیب عبادت و دعوی پیغمبری و ترک بت پرستی
فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ۵ در میان پدران اولین ما نوح عم قوم خود را علانیه دعوت کرد
و چون ذریه شیث از نوح شنیدند تصدیق آنچه را که در دست ایشان بود از علم تصدیق وی کردند
و اما فرزندان قابیل تکذیب وی کرده گفتند که ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین و گفتند چنانچه در سوره
شعرا مذکور است که قالوا انؤمن لک واتبعک الارذلون یعنی گفتند که آیا ایمان می آریم از برای تو و حال آنکه
پیروی کرده اند ترا ارذل ها یعنی خسیسان و دونان یعنی فقیران و مسکینان و مراد ایشان ذریه شیث بود
إِنْ هُوَ نیست او یعنی نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که او را جنی است قاضی گوید یعنی
جنون و دیوانگی است و از جهت این گفتند که فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ۵ پس انتظار کشید
باو تا هنگامی قاضی گوید که از دیوانگی بهوش آید قَالَ گفت نوح که رَبِّ ای صاحب و آفریننده و نعمت
رزق دهنده من انْصُرْنِي بِمَا یاری ده مرا بدل آنچه یا بسبب آنچه و این سخن از قاضی است
كَذَّبُونِ ۵ دروغ نسبت دادند مرا فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس وحی فرستادیم ما بسوی او
یعنی بسوی نوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا که بساز کشتی بنظرهای ما یعنی بامر و بحفظ

خمس

حرز و نعمت ووحینا فاذا جاء امرنا وفار التنور فاسلک وحی
پس آنگاه که آمد امر ما و جوشید تنور پس بران قاضی گوید یعنی داخل کن فیها در آن کشتی من
کل از هر جنسی زوجین اثنین دو جفت دو تا یعنی نر و ماده واهلک الا
من واهل خود را مگر کسی که از ایشان سبق علیه القول که پیشی گرفته است بر وی حکم
قاضی گوید یعنی بانکه غرق خواهد شد منهم ولا تخاطبنی از ایشان و خطاب مکن
قاضی گوید یعنی دعای نجات از غرق مکن فی الذین ظلموا انهم مغرقون ۵
درباره آنانکه ظلم ورزیده اند بتحقیق که ایشان غرق شدگانند و این آیه در سوره هود گذشت
فاذا استویت انت ومن معک علی الفلک فقل الحمد لله
الذی نجانا من القوم الظالمین ۵ پس هرگاه راست قصد کردی تو و کسانی
که با تو باشند بر کشتی پس بگوی که شکر خدای را آنچنان خدایی که نجات داد ما را از قوم ظلم کنندگان
وقل رب و بگوی که ای صاحب آفریننده و نعمت و رزق دهنده من انزلنی منزلا
مبارکا وانت خیر المنزلین ۵ فرود آر مرا بفرود آمدنگاهی بسیار نفعی و تو بهتر
فرود آورندگانی ان فی ذلک بتحقیق که در آن قاضی گوید در آنچه بنوح و قوم او کرده شد لآیات
وان آیتهاست و بتحقیق که و این مخفف است کنا لمبتلین ۵ بودیم ما آزمایندگان
قاضی گوید یعنی رساننده بلاء عظیم بقوم نوح یا امتحان کننده بندگان خود باین آیتها و قصه نوح
بتفصیل در سوره اعراف و سوره هود گذشت ۵ از این یازده آیه مثل آیه نهم در سوره جاثیه آن
برخلاف تنزیل وارد است بر وجهی پس معلوم باید که ثم انشأنا من بعدهم قرنا
بعد از آن تازه آفریدیم ما بعد از ایشان قرنها یعنی اهل زمانه آخرین ۵ دیگر قاضی گوید یعنی عاد
یا ثمود فارسلنا فیهم رسولا منهم پس فرستادیم ما در میان ایشان
پیغمبری از ایشان قاضی گوید یعنی هود یا صالح ان که قاضی گوید یعنی گفتیم ایشان بزبان پیغمبر ایشان که
اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون ۵ عبادت
کنید خدای را نیست شما را خدایی غیر او آیا پس نمی پرهیزید قاضی گوید یعنی از عذاب خدای و
قال و گفتند از روی حسد الملأ من قومه الذین کفروا وکذبوا

عشر ۴

بلقاء

بلقاء الآخرة واترفناهم فی الحیوة الدنیا ما هذا الا بشر
جماعتی از قوم او آنچنان جماعتی که کفر ورزیده بودند بلاقات آخرت و نعمت داده بودیم ما ایشان را
در زندگانی دنیا که گفتند این مگر بشری یعنی آدمی مثلکم مثل شما و مثل این در آیه
در آیتهای سابق اکنون گذشت یأکل مما تأکلون منه ویشرب
مما تشربون ۵ میخورد از آنچه میخورید از آن و می آشامد از آنچه می آشامید چنانکه حسد
بردند بآدم و نوح و ابراهیم قومهای ایشان و غفلت ایشانست اختیار نمیکنند آنچه را که میخواهد خدای
میدهد برحمت خود کسی را که میخواهد و میدهد حکمت و علم بکسی که میخواهد بعد از آن حسد بردند بپیغمبر ما
و اهل بیت او و هم قوم آنحضرت چنانکه حسد بردند پیغمبران مذکوره ایشان قومهای ایشان
ولئن اطعتم بشرا مثلکم و اگر اطاعت کنید شما بشری را یعنی آدمی را مثل شما
انکم اذا لخاسرون ۵ مثل خود بتحقیق که شما آنگاه زیانکارانید و مثل این آیه در سوره
اعراف در قصه شعیب گذشت ایعدکم انکم اذا متم وکنتم
ترابا وعظاما انکم مخرجون ۵ آیا وعده میدهد شما را که بتحقیق که شما هرگاه
بمیرید و بشوید خاک و استخوانها بتحقیق که شما بیرون آورده شدگان باشید قاضی گوید یعنی از قبرها
یا از عدم بوجود بار دیگر هیهات هیهات دور است دور است تصدیق کردن یا درستی
و صحت سخن او لما توعدون ۵ آنچه وعده داده میشوید یعنی آنچه بشما وعده میدهد یا گویا
چون استبعاد کردند کسی گفت که از برای چیست این استبعاد گفتند از برای آنچه وعده داده میشوید
و این سخنان در این آیه از قاضی است ان هی نیست این زندگانی الا حیاتنا الدنیا
نموت مگر زندگانی دنیا میمیریم قاضی گوید یعنی بعضی از ما ونحیی و زنده میشویم قاضی گوید
یعنی بعضی از ما و عطا بن ابراهیم در مثل این آیه در سوره جاثیه میگوید که آن عبارت مقدم و مؤخر
شده و گفتند الا نحیی و نموت و رد است بر دهریه جهت آنکه ایشان اقرار بزنده شدن از برای
بعد از مرگ ندارند گویم پس در آن آیه تألیف برخلاف تنزیل است وما نحن
بمبعوثین ۵ و نیستیم ما برانگیخته شدگان قاضی گوید یعنی بعد از مرگ ان هو
الا رجل افتری علی الله کذبا وما نحن له بمؤمنین ۵

و دروغ نسبت داده بودند

خمس

نیست او مگر مردی که افترا کرده است بر خدای دروغی را و نیستیم ما از برای او ایمان آورندگان
قاضی گوید یعنی تصدیق کنندگان قَالَ رَبِّ گفت گویم یعنی پیغمبر ایشان که رب ای صاحب و
آفریننده و نعمت و رزق دهنده‌ی من انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ۝ یاری ده مرا
بسبب آنچه بدروغ نسبت دادند مرا قَالَ گفت گویم یعنی خدای که عَمَّا قَلِيلٍ
لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ۝ از زمانی اندک میگردند پشیمانان قاضی گوید یعنی
بر تکذیب آنگاه که ببینند عذاب را فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس گرفت ایشانرا
صدای عظیم و عذاب قاضی گوید که باین عبارت استدلال کرده اند بر آنکه آن قرن قوم صالح
بوده اند بِالْحَقِّ بحق قاضی گوید یعنی بوجه ثابت که دفع آن نمیشود یا بعدل خدای فَجَعَلْنَاهُمْ
غُثَاءً پس گردانیدیم ما ایشانرا خاشاک کهنه و غثا یعنی گیاهی است که خشکیده و سیاه
و متغیر شده باشد و در سوره‌ی اعلی گذشت والذی اخرج المرعی فجعله غثاء احوی یعنی آنچنان خدای که بیرون
آورد چراگاه را قاضی گوید یعنی گیاه را پس گردانید آنرا غثاء احوی یعنی گردانید آنرا بعد از
بیرون آوردن آن شکسته شده بعد از رسیدن آن و سیاه شده فَبُعْدًا پس دوری
قاضی گوید یا دوری است لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ از برای قوم ظلم کنندگان و مثل این گذشت
در سوره‌ی هود در قصه‌ی نوح گذشت ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا بعد از آن
تازه آفریدیم ما بعد از ایشان قرنها یعنی اهل زمانها آخَرِينَ ۝ دیگر قاضی گوید یعنی قوم
صالح و لوط و شعیب و غیر ایشان و مثل این آیه در آیتهای پیش از این اکنون گذشت مَا تَسْبِقُ
مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا پیشی نمیگیرد از امتی مدت و اجل خود یعنی پیش نمی افتد اجل و
مدت ایشان وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ۝ و تاخیر نمی یابند یعنی پس نمی افتند و
مثل این آیه در اوایل سوره‌ی حجر گذشت ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَى كُلَّمَا
جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا بعد از آن فرستادیم ما پیغمبران خود را بعضی از پی بعضی هر گاه که آمد
امتی را پیغمبر آن امت كَذَّبُوهُ بدروغ نسبت دادند او را پس بنی اسرائیل پیغمبری را
میکشتند و دو پیغمبر دیگر ایستاده بودند و دو پیغمبر را میکشتند و چهار پیغمبر ایستاده بودند تا آنکه
بسیار بود که در یک روز هفتاد پیغمبر را میکشتند و کشتن ایشان تا آخر روز میکشید و چون

عشر

بموسی

بموسی نازل شد بمحمد صلعم بشارت داد و همچنین پیغمبران پیش از موسی و بعد از و هر یک پیغمبری
نصب کرده هر یک بشارت بیحیی و بمحمد صلعم میدادند تا آنکه خدای عیسی ع را مبعوث ساخت و
بمحمد صلعم بشارت داد فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا پس در آوردیم بعضی از ایشانرا
از پی بعضی قاضی گوید یعنی در هلاک کردن وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ و گردانیدیم
ایشانرا خبرها قاضی گوید یعنی باقی نماند از ایشان الا حکایتها که سمر و فسانه شد فَبُعْدًا
لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ پس دوری باد از برای قومی که ایمان نمی آرند و مثل این
آخر آیه در آیتهای پیش از این اکنون گذشت ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ
بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۝ ٤٥ بعد از آن فرستادیم ما موسی و برادر او هرون را
با آیتهای ما و تسلط ظاهر یا ظاهر کننده‌ی آنکه تسلط دارد بر فرعون و قوم او إِلَى فِرْعَوْنَ
وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و جماعت او و مثل این دو آیه در سوره‌ی هود گذشت فَاسْتَكْبَرُوا
وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ۝ پس بلندی جستند و بودند قومی بلند شوندگان
فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ پس گفتند که آیا ایمان می آریم از برای دو بشر یعنی دو آدمی
مِثْلِنَا و مثل ما و حال آنکه وَقَوْمُهُمَا قوم آن دو بشر قاضی گوید یعنی بنی اسرائیل لَنَا
عَابِدُونَ ۝ ما را عبادت کنندگانند قاضی گوید یعنی مثل بندگان خادم و منقاد ما اند
فَكَذَّبُوهُمَا پس بدروغ نسبت دادند آن دو را یعنی موسی و هرون را فَكَانُوا
مِنَ الْمُهْلَكِينَ ۝ پس بودند از هلاک کرده شدگان قاضی گوید یعنی بغرق
در دریای قلزم وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم ما بموسی کتاب
یعنی توریه و مثل این اول آیه در بقره گذشت لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۝ برای آنکه
ایشان هدایت یابند وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ و گردانیدیم ما پسر مریم یعنی عیسی وَأُمَّهُ
و مادر او را یعنی مریم را آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا آیتی و جا دادیم ما آن دو را گویم یعنی وقت
زادن مریم عیسی را إِلَى رَبْوَةٍ بسوی بلندی یعنی در جای بلندی ذَاتِ قَرَارٍ صاحب قرار و
قاضی گوید یعنی قرارگاهی از زمین گسترده وَمَعِينٍ ۝ و آب ظاهر روان و این گویم
ربوه بقعه‌ایست در کربلا که مریم و عیسی در آنجا ماوی و جا گرفتند و در دولابه که سر امام حسین ع را

خمس

دران شسته مریم عیسی را شست و خود غسل نفاس دران دولاب کرد و کربلا بقعهٔ مبارکه است

که از انجا ندا کرده شد موسی را از درخت که در سورهٔ قصص مذکور است و آن بهترین بقعه است که از انجا

پیغمبر صلعم بمعراج رفت و روایت شده که ربوه حیره است و صاحب قاموس گوید که حیره جائی است

نزدیک کوفه و روایت شده که ربوه نجف کوفه است و روایت شده که ربوه کوفه است

و درخت خرما که خدای در سورهٔ مریم فرموده که فاجاءها المخاض الی جذع النخلة یعنی پس آورد او را

یعنی مریم را درد زادن بسوی شاخ درخت خرما در کنار فرات بود در برابر دهی که بالای حیره است

نسبت بکسی که از حیره بانجا رود در نزدیک شط فرات و امام جعفر ع درانجا فرود آمده و دو رکعت نماز

گزارد و گفت که عیسی ع درینجا که من نشسته ام متولد شد و یحیی بن عبد الله گفت که آیا میدانید

که درخت خرما کجا بود گفت نه پس دست مبارک خود دراز کرده گفت که درین مکان بود بعد از ان

فرمود که آیا میدانید که ربوه چیست گفت نه پس بدست خود بجانب راست خود بسوی نجف

اشاره کرده گفت اینک این کوه است و فرمود که آیا میدانید که قرار چیست و معین چیست گفت نه

فرمود که اینک این فرات است و روایت شده که ذات قرار و معین کوفه است و روایت شده

که قرار مسجد کوفه و معین فرات است و قصهٔ ولادت عیسی از مریم بتفصیل در سورهٔ مریم گذشت ۵

ازین چهار آیه آیهٔ دوم در شان آل محمد ص نازل شده و آیهٔ چهارم خطاب بپیغمبر صلعم است پس بعد از انکه

از آیات سابقه مذکور شد خطاب بپیغمبران ع کرده میفرماید که **یَا أَيُّهَا الرُّسُلُ** ای پیغمبران

قمی گوید خطاب است بپیغمبران نه دفعه بلکه بهریک در زمان خود **كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ**

بخورید از خوبها یعنی رزق حلال طبرسی در مجمع البیان گوید که پیغمبر ص فرمود که خدای طیب است

قبول نمیکند الا طیب را امر کرده است مومنان را بانچه امر کرده است پیغمبران را پس فرمود که یا

ایها الرسل کلوا من الطیبات و فرموده یعنی در بقره که یا ایها الذین امنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم

یعنی ای آنانکه ایمان آورده اند بخورید از خوبهای یعنی حلالهای آنچه رزق کرده ایم شما را مردی نزد

امام جعفر ع گفت که الهی از تو طلب میکنم رزق طیب آنجناب فرمود که هیهات هیهات دور

افتاده آن قوت پیغمبران است ولیکن از خدای رزقی درخواه که ترا بران روز قیامت عذاب نکند

چه خدای عز و جل میفرماید که یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و احمد بن محمد بن ابی نصر بامام رضا ع

عشر ۶

گفت دعا کن که خدای رزق حلال بمن دهد فرمود که امام زین العابدین ع میفرمود که حلال قوت

برگزیدگانست ولیکن بگوی که الهی از تو میخواهم از رزق وسیع تو و امام جعفر ع فرمود که

مطلق چیزها مادام که بر تو امری و نهیی وارد نشود و هر چیزی که دران حلال و حرامی باشد پیشه

آن از برای تو حلالست مادام که از ان حرام را نشناسی که آنرا واگذاری و امام

محمد باقر و امام جعفر ع فرموده اند که حرام چیزیست که خدای عز و جل در قرآن حرام کرده باشد و

الا فلا **وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ** ۵ و بکنید عمل صالح

که بتحقیق که من بانچه میکنید دانایم سدیر بامام جعفر ع گفت که قومی اعتقاد و دعوی میکنند

که شما خدا باشید و آیهٔ سورهٔ زخرف را دلیل می آرند که و فی السماء اله و فی الارض اله و قومی

اعتقاد و دعوی میکنند که شما پیغمبر باشید و این آیه را دلیل می آرند پس آنجناب از هر دو

فرقه بیزاری نمود **وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً** و بتحقیق که این امت شما یعنی

قمی گوید ملت شما طین **وَاحِدَةً** واحد است و آنان آل محمد ع اند **وَأَنَا**

رَبُّكُمْ و من صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ شماام **فَاتَّقُونِ** ۵

پس بپرهیزید از من **فَتَقَطَّعُوا** پس بریده کردند گروهی یعنی مردم **أَمْرَهُمْ**

در امر خود قمی گوید یعنی در امر دین خود **بَيْنَهُمْ** در میان خود قمی گوید یعنی کردانیدند

آنرا دینهای مختلف با متفرق گشته جماعتها شدند **زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا**

لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ۵ پارها که هر جماعتی بانچه نزد ایشانست شادند یعنی هر کس

که دینی جهة خود اختیار کرده بان شاد است بعد از ان خطاب بپیغمبر ص کرده میفرماید که

فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشانرا ای محمد که **فِي غَمْرَتِهِمْ** در بیهشی و سنگ و ترک

خود فرو روند **حَتَّى حِينٍ** ۵ تا هنگامی قمی گوید که کشته شوند یا بمیرند ۵ ازین بعض آیات

آیهٔ سیم تا هفتم در شان ع و فرزندان او ع و آیهٔ هشتم در شان اطاعت و محبت و دولت و

دوستی آل محمد ع نازل شده و این آیها خطاب بمحمد ص است پس بعد از انچه از آیات سابقه

مذکور شد خطاب بپیغمبر ص کرده میفرماید که **أَيَحْسَبُونَ** آیا حساب میکنند یعنی گمان میکنند

ای محمد گروهی یعنی آنانکه در آیهٔ آخرین از آیات سابقه مذکور شدند **أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ**

درستی وسنگ و ترک خود فرو روند ص

خمس

کرنعقوب که آنچه مدد میدهیم ایشانرا بآن چیز مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ ۵ از مال و فرزندان
نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ سرعت داریم از برای ایشان در خیرها و آن خیرها
که اراده میکنیم آنرا ایشان بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ۵ بلکه درنمی یابند که آن نیست خیری
از برای ایشان فاسقی گوید یعنی بلکه آن امداد استدراج است گویم استدراج آنست که خدای نعمت
میدهد و زیاد میکند آنرا تا آنکه ایشان از غفلت بهلاکت افتند چنانچه در این سوره که سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون بتفصیل گذشت طبرسی در مجمع البیان گوید که پیغمبر صلعم فرمود که ایزد تعالی
میفرماید که بنده مومن من اندوهگین میشود هرگاه تنگ میکنم بر وی چیزی را از دنیا و آنچیز نزدیک
کننده ترست او را بمن و شاد میشود هرگاه وسعت میدهم از برای او در دنیا و آنچیز دورکننده
ترست او را از من بعد از آن آنحضرت این دو آیه را خوانده فرمود که آنچیز فتنه است از برای ایشان
بعد از آن ذکر میکند خدای عزوجل کسانی را که اراده میکند بایشان خیر پس میفرماید که اِنَّ الَّذِينَ
هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ بتحقیق که آنانکه ایشان از بیم صاحب و آفریننده و
نعمت و رزق دهنده خود مُشْفِقُونَ ۵ ترسنده گانند فاسقی گوید یعنی لرزندگان و
حذرکنندگانند و علی ع در صفات مومنان میفرماید که ایشان مبادرت و پیش دستی میکنند بسوی
خدای بعملهای پاکیزه که راضی نمیشوند باندک و بسیار نمیشمارند از برای او بسیار را پس ایشان
در نزد خود تهمت زده و از عملهای خود ترسانند اگر کسی یکی از ایشان را بپاکی نسبت دهد میترسد
از آنچه میگویند و میگوید که من بنفس خود داناترم از غیر و خدای من بمن داناتر است از غیر خدای
مرا مگیر بآنچه میگویند و مرا بهتر از آن گردان که گمان میبرند پس بیامرز مرا از آنچه نمیدانند که گناهانیکه
پنهان و پوشیده است وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ و آنانکه ایشان بآیتهای
صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود يُؤْمِنُونَ ۵ ایمان می آرند وَالَّذِينَ
هُمْ بِرَبِّهِمْ و آنانکه ایشان بصاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود
لَا يُشْرِكُونَ ۵ شرک نمیورزند وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا و آنانکه میدهند
آنچه را که داده اند فاسقی گوید یعنی از تصدقات و در روایات یعنی میکنند آنچه را که کرده اند از عبادات
و طاعت و حال آنکه میدانند که بر آن ثواب می یابند و حال آنکه قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ

دلهای ایشان ترسنده است که قبول نشود از ایشان و امیدوارست و علی ع در صفات مومنان
میفرماید که ایشان هرگاه بآیه رسند که در آن بیم داده باشد گوش دلها و چشمهای خود بر آن نهند
و از آن آیه پوستهای ایشان میلرزد و دلهای ایشان میترسد و گمان میکنند که شهیق جهنم و نفس
کشیدن و نفس سرداد آن در بیخهای گوشهای ایشانست أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ
بتحقیق که ایشان بسوی صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهنده خود رَاجِعُونَ ۵
بازگردندگانند امام جعفر ع فرمود که آن شفاعت و امید ایشانست که میترسند که عملهای
ایشان برایشان رد شود و بازگردد که اطاعت خدای نکرده اند و بازمیگردند گویم یعنی بسوی
رب خود که آن عملها از ایشان قبول شود و نیز آنجناب فرموده که اگر قدرت داشته باشی
و توانی که چنان کنی که مردم ترا نشناسند چنان کن و باک نیست ترا که مردم مدح و ثنای تو
نکنند و باک نیست ترا که مردم مذمت تو کنند هرگاه نزد خدای ستوده باشی بعد از آن فرمود که
علی ع فرموده که نیست خیری در زندگانی الا از برای دو مرد مردی که هر روز خیری زیاد کند و مردی
که تدارک کند گناه خود را بتوبه و کی است توبه از برای او قسم بخدای که اگر سجده کند تا آنکه گردن او
قطع شود قبول نمیکند خدای از وی الا بولایت و دوستی ما اهل بیت آگاه باشید که کسیکه
حق ما را داند و شناسد و امید ثواب در ما داشته باشد راضی میشود بنصف مد طعامی که قوت
در هر روزی و بچیزی که عورت او را پوشاند و چیزی که سر او را سایه کند و قسم بخدای که ایشان
با وجود آن ترسان و هراسانند و دوست دارند که نصیب ایشان از دنیا همان باشد و چنان
وصف کرده است خدای عزوجل ایشانرا و فرموده که والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الی
ربهم راجعون بعد از آن فرمود که چیست گویم یعنی در عبارت آیه که ما آتوا آنچنان چیزی که داده
و کرده اند قسم بخدای که داده و کرده اند اطاعت با محبت و ولایت و دوستی و حال آنکه ایشان
با وجود آن ترسانند که نیست ترس ایشان ترس شکی و لیکن ترسنده اند که بوده باشند تقصیر
کنندگان در محبت و ولایت و دوستی و اطاعت ما بعد از آن میفرماید که أُولَٰئِكَ
يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و آن جماعت سرعت دارند در خیرها و حال آنکه هُمْ
لَهَا ایشان از برای آن خیرها سَابِقُونَ ۵ پیش دستی کنندگانند و پیش دستی کننده

عشر ٧

علی بن ابی طالب ع است که کسی برو پیشی و سبقت نگرفته ٥ این سیزده آیه آیه دهم در شان محمد و علی
و آیه دوازدهم در شان ولایت و دوستی علی ع و آیه سیزدهم در شان اهل بیت ع نازل شده
پیغمبر باید که وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم نفسی را یعنی کسی را إِلَّا وُسْعَهَا
مگر بوسع آن نفس یعنی بوسعت حال و استطاعت و طاقت و قدرت انکس و زیاده از طاقت
برو بار نمیکنیم و مثل این اول آیه در آخر بقره گذشت وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ و نزد ما
کتابیست که سخن میگوید بشما بِالْحَقِّ بحق گویم یعنی قرآن وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٥
و ایشان ظلم کرده نمیشوند بَلْ قُلُوبُهُمْ بلکه دلهای ایشان قاضی گوید یعنی دلهای کافران
فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَٰذَا در شکست ازین یعنی از قرآن و از آنچه میگویند وَلَهُمْ
أَعْمَالٌ و از برای ایشانست عملها قاضی گوید یعنی عملهای بد مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ
لَهَا عَامِلُونَ ٥ غیر ازان که ایشان آنرا کنند کنندگانند یعنی نوشته شده است از برای ایشان
در لوح محفوظ پیش از آنکه آفریده شوند آنچه ایشان آنرا کنند کنندگانند پس ایشان بجا آن عملها را
که نوشته شده است کنندگانند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ تا آنگاه که گرفتیم
نعمت داده شدگان ایشانرا یعنی بزرگان و مالداران ایشانرا بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ
يَجْأَرُونَ ٥ بعذاب ناگاه ایشان فریاد و فغان میکنند پس خدای سبحانه بر ایشان رد کرده
پیغمبر باید که لَا تَجْأَرُوا فریاد و فغان مکنید قاضی گوید گفته میشود ایشان که فریاد و فغان مکنید
الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ ٥ ٢٤ امروز که بتحقیق که شما از ما یاری کرده
نمیشوید قَدْ كَانَتْ بتحقیق که بود چنانکه آيَاتِي آیتهای من قاضی گوید یعنی قرآن تُتْلَىٰ
عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ خوانده میشد بر شما پس بودید شما چنانکه عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ
بر پاشنههای خود یعنی بعقب تَنْكِصُونَ ٥ بر میگشتید قاضی گوید یعنی از شنیدن
و تصدیق آن و عمل بآن اعراض میکردید مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ حال آنکه بلندی جویندگان بودید
بآن قاضی گوید یعنی بآیتهای من یعنی بقرآن سَامِرًا سمر و افسانه گویان یعنی گردانیدید آنرا افسانه
قاضی گوید یعنی بذکر قرآن و طعن در ان افسانه میگفتید تَهْجُرُونَ ٥ حال آنکه هجرت و دوری
میکردید ازان یعنی از قرآن قاضی گوید یا در بارهٔ آن هذیان میگفتید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ

خمس ٢

ایا

آیا پس بررسی نکردند سخن را قاضی گوید یعنی قرآن را تا بدانند که حق است از نزد خدای أَمْ جَاءَهُمْ
مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ٥ یا آمده است ایشانرا چیزی که نیامده بود پدران
اولین ایشانرا أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ یا نشناختند پیغمبر خود را گویم یعنی محمد را قاضی
گوید یعنی بامانت و راستگوئی و خوبی خلق و کمال علم بدون تعلم و غیر اینها فَهُمْ لَهُ
پس ایشان او را قاضی گوید یعنی دعوی پیغمبری او را جهة وجوه مذکوره مُنْكِرُونَ ٥
انکار کنندگان شدند أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ یا میگویند که او را جنی است در آنهای
سابق از قاضی گفته شد که یعنی جنون و دیوانگی است پس خدای بر ایشان رد کرده پیغمبر باید که
بَلْ جَاءَهُمْ بلکه آمد گویم یعنی محمد هُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ
كَارِهُونَ ٥ ٩٦ ایشانرا بحق و بیشتر ایشان حق را کراهت دارندگانند و
لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر پیروی کرده بودی حق حق پیغمبر ص و امیر المؤمنین ع و دلیل بران آیه سوره
آل عمران است که قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم یعنی آمده است شما را پیغمبری بحق یعنی بولایت
و دوستی امیر المؤمنین ع از رب شما و آیه سوره یونس که و یستنبؤنک احق هو قل ای و ربی انه
لحق یعنی و طلب خبر میکنند از تو ای محمد یعنی میپرسند از تو اهل مکه در شان علی ع که آیا حق است او یعنی
او امام است بگوی که آری قسم برب من که بتحقیق که او حق است یعنی امام است و مثل این آیهها
بسیار است و دلیل بر اینکه حق پیغمبر ص و امیر المؤمنین ع است گویم یعنی هر دو با هم قول خدای
عز و جل است که و لو اتبع الحق یعنی و اگر پیروی کرده بودی حق یعنی پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام
أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ خواهشهای
ایشانرا فاسد شده بودی آسمانها و زمین و کسیکه در آنها بودندی یعنی در آسمانها و زمین بودندی
پس هرگاه باران نبارد فساد آسمانست و هرگاه گیاه نروید فساد زمین است و فساد مردم از ایشان
بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ٥
بلکه آوردیم ما با ایشان ذکر ایشانرا پس ایشان از ذکر خود اعراض کنندگانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ
یا میخواهی از ایشان گویم یعنی ای محمد خَرْجًا خرجی یعنی اجری و جعالهٔ قاضی گوید یعنی برادا پیغمبری
فَخَرَاجُ پس خراج یعنی اجر قاضی گوید یعنی رزق یا ثواب رَبِّكَ صاحب و آفریننده و نعمت

عشر ٨

رزق دهندهٔ تو خیر و هو بهترست و او گویم یعنی رب تو خیر الرازقین ۵
بهترین رزق دهندگانست و انک و بتحقیق که تو گویم یعنی ای محمد لتدعوهم
الی صراط مستقیم ۵ طلب میکنی ایشانرا بسوی راهی آشکار راست یعنی
بسوی ولایت و دوستی امیرالمؤمنین ع و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة
عن الصراط و بتحقیق که آنانکه ایمان نمی آرند بآخرت از راه یعنی از اهل بیت علیهم السلم
لناکبون ۵ درگذرندگانند و علی ع فرموده که کسانیکه عدول کنند و درگذرند از ولایت
و دوستی ما یا تفضیل و زیادتی دهند بر ما غیر ما را ایشان از راه درگذرندگانند و لو رحمناهم
و کشفنا ما بهم من ضر و اگر رحم کرده بودیم ما با ایشان و واگردانیده بودیم
آنچه بایشان بود از ضرر قمی گوید یعنی قحط و مثل این فقره در سورهٔ انبیا گذشت للجوا
فی طغیانهم یعمهون ۵ ۴۵ لجاج کرده بودندی در زیادتی کفر و عصیان ایشان
حال آنکه ایشان چشم حیران بودندی یعنی گمراه بودندی و مثل این فقره در بقره و انعام گذشت
قمی گوید که روایت شده که ایشان بقحط مبتلا شدند تا آنکه خون با پشم شتر میخوردند پس ابوسفیان
نزد پیغمبر ص آمده گفت قسم میدهم ترا بخدای و خویشی که تو دعوی میکنی که رحمة للعالمینی کشتی
پدران را بشمشیر و فرزندان را بگرسنگی پس این آیه نازل شد که و لقد اخذناهم
بالعذاب و بتحقیق که گرفتیم ایشانرا بعذاب یعنی بگرسنگی و ترس و قتل قمی گوید
یعنی بقتل در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی نکردند استکانت در دعا خضوع است
لربهم از برای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ خود و ما یتضرعون ۵
و تضرع نکردند تضرع در دعا بلند کردن دو دست و تضرع کردن است بدو دست حتی تا آنکه
طبرسی در مجمع البیان گوید یعنی این دأب ایشان بود تا آنکه اذا فتحنا علیهم بابا
ذا عذاب شدید آنگاه که گشادیم ما بر ایشان دری صاحب عذاب سخت قمی گوید
یعنی بگرسنگی که بدترست از اسیری و قتل است طبرسی در مجمع البیان گوید یعنی گشادیم بر ایشان نوعی
دیگر از عذاب و آن وقتی بود که پیغمبر ص نفرین کرد ایشانرا و گفت الهی مبتلا کن ایشانرا بقحطی مثل
قحط زمان یوسف پس گرسنگی کشیدند تا آنکه پشم شتر با خون از گرسنگی خوردند و گوید که امام

خمس

جعفر

جعفر ع فرموده که آن در زمان ظهور صاحب الامر ع باشد اذا هم فیه مبلسون ۵
ناگاه ایشان در آن نومید شوندگان باشند قمی گوید تا آنکه گرسنگی ایشان ابوسفیان نزد تو
ای محمد آمده طلب عطوفت میکند ۵ از این سیزده آیه آیهٔ پنجم تا آیهٔ سیزدهم رد است بر دهریه
پس میفرماید که و هو و اوست یعنی خداست الذی انشا لکم السمع و
الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون ۵ آنچنان کسی که تازه
آفریده است از برای شما گوش را و چشمها را و دلها را کم شکر میکنید و مثل این آخر آیه در اعراف گذشت
و هو الذی ذراکم فی الارض و الیه تحشرون ۵ و اوست آنچنان کسی که
آفریده است شما را در زمین و بسوی او حشر کرده میشوید یعنی خدای همه را آنجا جمع میکند روز قیامت
و هو الذی یحیی و یمیت و له و اوست آنچنان کسی که زنده میکند و میمیراند و از برای
اوست قمی گوید یعنی مخصوص اوست اختلاف اللیل و النهار خلاف یعنی
از پی یکدیگر درآمدن شب و روز و مثل این فقره در آل عمران گذشت افلا تعقلون ۵
آیا پس تعقل نمیکنید یعنی فکر نمیکنید بعقل خود در آن بل قالوا بلکه گفتند قمی گوید یعنی کفار که
مثل ما قال الاولون ۵ مثل آنچه گفتند اولین یعنی پیشینیان قمی گوید یعنی
پدران ایشان و بعد بیان آنچه بعد از آن حکایت سخن پدران کرده میفرماید که قالوا گفتند
قمی گوید یعنی از روی استبعاد که ءاذا متنا و کنا ترابا و عظاما ءانا
لمبعوثون ۵ آیا هرگاه بمیریم ما و بشویم خاک و استخوانها آیا بتحقیق که ما برانگیخته شدگان
باشیم لقد وعدنا نحن و آباؤنا هذا بتحقیق که وعده داده شده ایم
و پدران ما باین وعده من قبل ان هذا الا اساطیر پیش از این نیست
این مگر باطلهای یعنی دروغهای الاولین ۵ اولیان یعنی پیشینیان و مثل این آخر
آیه در سورهٔ انعام گذشت قل بگوی ای محمد که لمن الارض و من فیها از برای کی
کیست زمین و کسیکه در آنست گویم یعنی در زمینند ان کنتم تعلمون ۵ اگر شما
بدانید قمی گوید یعنی اگر شما از دانایان باشید پس از آنکه جواب گویند خبر داده است خدای
از جواب ایشان و فرموده که سیقولون لله قل زود باشد که بگویند که از برای

عشر ۹

خدایست بگوی ای محمد قاضی گوید یعنی بعد از انچه گفتند که أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ آیا پس یاد
نمی آید و مثل این آخر آیه در سورهٔ یونس گذشت قُلْ بگوی ای محمد که مَنْ رَبُّ
السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝ کیست صاحب و آفریننده
آسمانهای هفتگانه و صاحب و آفریننده عرش عظیم سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که
بگویند که از برای خدایست گوییم یعنی انمعنی قُلْ بگوی ای محمد که أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝
آیا پس نمی پرهیزید قاضی گوید یعنی از عذاب خدای قُلْ بگوی ای محمد که مَنْ بِيَدِهِ
مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ کیست که بدست اوست مملکت هر چیزی
و او زنهار میدهد یعنی پناه میدهد قاضی گوید یعنی بفریاد میرسد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ
و زنهار داده نمیشود برو یعنی کسی او را از زنهار و پناه نمیدهد و کسی او را فریاد رسی نمیکند إِنْ
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ اگر شما میدانید سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که بگویند که
از برای خدایست گوییم یعنی انمعنی قُلْ بگوی ای محمد که فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ ۝ پس از کجا
سحر کرده شده اید قاضی گوید یعنی فریب خورده اید و از رشد و با فتن از رشاد گردیده اید پس خدای
بر ایشان یعنی بر دهریان رد کرده میفرماید که بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ ۝ بلکه آورده ایم ما بایشان حق را و بتحقیق که ایشان دروغگویانند ۝ این
دو آیه آیهٔ اول رد است بر ثنویه یعنی انانکه بدو خدای قایلند پس میفرماید که مَا اتَّخَذَ اللَّهُ
مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا نگرفته است خدای فرزندی و نیست
با او خدایی انگاه قاضی گوید یعنی اگر فرزندی گرفته بودی و با او خدایی بودی لَذَهَبَ
كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ
عَمَّا يَصِفُونَ ۝ میبردی هر خدایی انچه را که آفریده بودی و بلندی جستی بعضی از ایشان
بر بعضی پاکست خدای از انچه وصف میکنند و معنی این آیه بتفصیل در آیهٔ سورهٔ انبیا که لو کان
فیهما آلهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما یصفون مذکور شد عَالِمِ الْغَيْبِ
که داننده غیب یعنی انچه نشده وَالشَّهَادَةِ و حاضر است یعنی انچه شده است و مثل این فقره
در سورهٔ انعام گذشت فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ پس بلندست از انچه شرک میورزند

عشر ۱۰

و مثل این آخر آیه در سورهٔ انعام گذشت ۝ این آیه سورهٔ زخرف که فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ تا آخر آن آیتها
و این چهار آیه در حجة الوداع در منی نازل شده و تالیف در آیتهای هر دو سوره بفرمان پیغمبر است
و سبب نزول آنها این بود که جبرئیل پیغمبر صلعم خبر داد که زود باشد که امت تو بعد از تو اختلاف
کنند پس انحضرت در منی در حجة الوداع خطبه ادا کرده فرمود که ای مردم آیا نه تبلیغ رسالت
بشما کردم گفتند بلی کردی فرمود که آگاه باشید که البته ملاقات میکنیم شما را و میدانم که شما
بعد از من بکفر بازگشته گردنهای یکدیگر را بشمشیر میزنید آگاه باشید قسم بخدای که اگر آن کار
کنید میشناسید مرا در لشکری که گردنهای شما را میزنند که میزنم روبهای شما را بشمشیر پس گویا
پس سر انحضرت را گرفته فشردند پس پی سر خود از جانب دوش چپ ملتفت گشته کرده
بعد از ان روی بمردم کرده پنجه بار گفت که یا علی را یا علی را یا علی را گویم یعنی یا میشناسید علی را
که میزند روبهای شما را بشمشیر پس دیدند که جبرئیل بار دیگر انحضرت را گرفته فشرد پس ایزد تعالی
بسوی وی وحی فرستاده این سورهٔ زخرف را که فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي
وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ یعنی پس اگر ببریم ترا ای محمد البته قاضی گوید یعنی قبض روح تو
کنیم پیش از انکه عذاب ایشان را بتو نماییم پس بتحقیق که ما از ایشان انتقام کشندگانیم یعنی
یا بنماییم بتو البته انچنان چیزی را که وعده داده ایم ما بایشان قاضی گوید یعنی از عذاب پس بتحقیق که
ما بر ایشان اقتدار دارندگانیم قاضی گوید یعنی از ما فوت نمیشوند و آن جنگ جمل است گویم یعنی
بصره که علی ع با عایشه و طلحه و زبیر کرد بعد از ان این آیتها را نازل ساخته میفرماید که قُلْ بگوی
ای محمد که رَبِّ ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ من إِمَّا اگر ناچار و البته
سخن قاضی است تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ۝ بنمایی مرا البته انچه وعده داده میشوند
قاضی گوید یعنی از عذاب رَبِّ ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ من فَلَا
تَجْعَلْنِي فِي پس مگردان مرا در میان الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ قوم ظلم کنندگان
که عذاب شامل ایشان میشود و این سخن قاضی است و ایشان اهل جمل اند که اکنون مذکور شد
و نازل ساخت بروی که وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ و بتحقیق که ما بر انکه بنماییم ترا ای محمد
مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ۝ انچه وعده میدهیم بایشان قدرت دارندگانیم

نازل ساخت ۵

خمس

پس چون این آیه نازل شد پیغمبر صم تنگ نکرد یعنی تعقیب حاصل کرد که زود باشد که آنرا ببیند یعنی از آن
آیه سورهٔ زخرف را نازل ساخت که فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم و
انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون یعنی پس چنگ در زن ای محمد بانچنان چیزی که وحی
فرستاده شده بسوی تو یعنی از امر و کار علی ع که بتحقیق که تو بر راه آشکار راستی و بتحقیق که او یعنی علی
ذکر و یاد آوریست از برای تو و از برای قوم تو و زود باشد که پرسیده شوند یعنی از محبت علی ع
گوییم پس تألیف در آیهای هر دو سوره بغیر تنزیل است طبرسی در مجمع البیان گوید که بعد از آن
امر کرد خدای پیغمبر صم را بصبر تا آنکه بگذرد مدتی که از برای عذاب مقرر شده گوییم پس سبحانه گوید
ادفع دفع کن ای محمد بالتی بانچنان چیزی یعنی بانچنان حسنه و نیکویی که هی احسن
السیئة آن بهترست بدی را یعنی دفع کن بحسنه و ثواب و نیکویی که کسب میکنی آنرا
سیئه و گناه و بدی را که کسب کرده آنرا و دفع کن بنیکویی بدی بدکن را با امیر المؤمنین ع از
تمیمی نخعی رسیده که پس باحضار او فرستاد و کس آنجناب در قبیلهٔ بنی اسد او را دیده که گرفت نعیم
دجاجهٔ اسدی برخاسته او را رهانید آنجناب کس فرستاده نعیم را آوردند و فرمود که او را از بند
کف واسه استادن با تو خواری و جدایی از تو کفرست آنجناب چون ابن نخعی از وی شنید گفت
ای نعیم از تو عفو کردیم چه خدای عز و جل میفرماید که ادفع بالتی هی احسن السیئة اما نخعی تو که استادن
با تو خوارست سیئه و گناهی بود که آنرا کسب کردی و اما نخعی تو که جدایی از تو کفرست حسنه و ثواب
بود که آنرا کسب کردی پس آن بابی بدر رفت و پیغمبر صم هرگز مکافات و جزای بدی بدی نداد
بنابرین آیه که خدای از برای او گفته و وی بان عمل کرده و جعفی نه در سورهٔ سجده فرموده که و لا تستوی
الحسنة و لا السیئة ادفع بالتی هی احسن و در سورهٔ رعد فرموده که و یدرئون بالحسنة السیئة و
در سورهٔ قصص فرموده که اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا و یدرئون بالحسنة السیئة و ما
در آیه مذکورهٔ سورهٔ رعد ایراد کردیم نحن اعلم بما یصفون ۵ ما داناتریم بانچه
وصف میکنند ۵ ازین چهار آیه آیه سیم و چهارم در شان آنانکه زکوة و خمس نمیدهند نازل شده
و آیه چهارم رد است بر منکران ثواب و عذاب در قبر پس میفرماید که وقل و بگوی ای محمد
رب ای صاحب و آورنده و نعمت و رزق دهندهٔ من اعوذ بک من همزات

الشیاطین

الشیاطین ۵ پناه میبرم بتو از همزها یعنی از آنچه می افکند بدل از وسوسهای شیطانها
قاضی گوید همز در اصل یعنی مهمیز است که بچهارپایان میزنند که براه روند و حریص کردن شیطانها
مردم را بگناه بان تشبیه شده پس پناه برید بخدای از شیطان چه کسی که پناه بخدای برد پناه
او را خدای و پناه برید از همزها و نفخها و نفثهای شیطان اما همزهای او چیزیست که می اندازد
بدلهای شما از بغض و عداوت آل محمد ع با اینکه بغض و عداوت دوستان ایشان و رزیدن
ایشان را دوست دارید پس پناه برید بخدای از محبت دشمنان ایشان و عداوت دوستان ایشان
پس پناه برید از بغض و عداوت ایشان ع چه کسی که دوست دارد دشمنان ایشان را با ایشان
عداوت ورزیده باشد و ایشان ع از وی بری و بیزار باشند و خدای عز و جل از وی بری و بیزار باشد
هر زمان که تازه کنید بر خود ولایت و دوستی محمد و علی را تازه میشود بر شیطان لعنتهای
خدای و پناه میدهد شما را خدای از نفخها و نفثهای ایشان اما نفخهای شیاطین چیزیست که میدمند
بانچیز در وقت غضب و خشم در آدمی که او را بر هلاک و تباهی دین و دنیای او باز دارند و گاه میدمند
در غیر حالت غضب و خشم بچیزی که هلاک و تباه شوند بانچیز و سخت ترین چیزی که بتو
می اندازند که احدی ازین امت فضل و زیادتی دارد بر اهل بیت ع یا برابر است با ایشان و الله
چنانست بلکه گردانیده است خدای عز و جل محمد را بعد از آن آل محمد را بالاتر از جمیع این امت چنانچه
گردانیده است آسمانها بالاتر از زمین و چنانچه زیادتی دارد نور آفتاب و ماه بر ستارهٔ سها و اما
نفثهای شیاطین آنست که احدی از شما بعد از قرآن شفا بخشترین چیزی از ذکر و یاد آل محمد نخواهد
خواهد و حال آنکه ذکر و یاد ایشان شفا دهنده است از برای آنچه در دلهاست و فرستادن صلوات و درود
بر ایشان ع محو کنندهٔ گناهان و پاک کننده از عیبها و دو چندان کننده حسنات است و اعوذ
بک رب و پناه میبرم بتو ای صاحب و آورنده و نعمت و رزق دهندهٔ من از آن ان
یحضرون ۵ که حاضر شوند مرا گوییم یعنی حاضر شوند شیاطین نزد من حتی تا آنکه چون گوید این
عبارت متعلق است بعبارت یصفون در آیه سابق برین آیها یعنی ما داناتریم بانچه وصف میکنند
تا آنکه یا بعبارت انهم لکاذبون در آیهای گذشته یعنی بتحقیق که ایشان دروغگو باشند تا آنکه اذا
جاء احدهم الموت قال رب هرگاه بیاید یکی از ایشان را مرگ میگوید که ای صاحب و

میدمند

آفریننده و نعمت و رزق دهنده من ارجعون ۵ بازگردان مرا لعلّی
اعمل صالحاً فیما ترکت تا بوَد که من بکنم عمل صالحی در آنچه گذاشته‌ام و ترک کرده‌ام
کافر در وقت قبض روح چون نظر بملک الموت کند چشم وی حیران شود و عقل او بپرد و گوید که
ای ملک الموت مرا بازگردان پس ملک الموت گوید که کلّا نه چنین است یعنی باز
نشوی انّها یعنی که آن چیزی که گوید یعنی عبارت ربّ ارجعون تا آخر کلمةٌ هو
قائلها کلمه‌ایست که او گوینده آنست قاضی گوید یعنی چاره از گفتن آن ندارد چون کافر بمیرد
هفتاد هزار زبانیه دوزخ متابعت جنازه او کنند تا قبر وی و او بانگ او را برداشته‌اند بصدا
که می‌شنود هر چیزی الّا الانس و جن آنرا بشنود و گوید چنانچه ایزد تعالی در سوره زمر حکایت میفرماید که لو انّ
لی کرّة فاکون من المؤمنین یعنی اگر مرا بازگشتنی بودی از ایمان آورندگان شدمی و گوید که ارجعونی
لعلّی اعمل صالحاً فیما ترکت پس زبانیه جواب وی دهند که کلّا انّها کلمة هو قائلها و در شنیدم
چنانکه حق سبحانه در سوره انعام حکایت میفرماید که ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه یعنی اگر برگردانیده
شوند عود میکردند یعنی میکنند بآنچه نهی کرده شده بودند از آن و این دو آیه در شأن آنانکه زکوة و
خمس نمیدهند نازل شده و نیست صاحب مالی از طلا یا نقره که زکوة مال خود یا خمس آنرا ندهد الّا
آنکه خدای حبس میکند او را روز قیامت در بیابانی خالی و مسلط میسازد بر او درندگان که اراده او
میکنند و او از آنها میگردد گویم یعنی بهر طرف پس چون داند که گریزگاهی ندارد تمکین میدهد آنها را
از دست خود پس میکنند و جدا میکنند دست او را چنانچه گوساله علف را میکند و جدا میکند
نیست صاحب مالی از شتر یا گاو یا گوسفند که زکوة مال خود را ندهد الّا آنکه حبس میکند او را خدای در بیابانی
خالی که هرش خدای او را بشاخ و هر سُم شکافته او را بسم میزند و نیست صاحب مِلکی از درخت
یا زراعت یا رز که زکوة مال خود را ندهد الّا آنکه خدای روز قیامت بموام را طوق گردن او میکند
زمین او تا هفت زمین برداشته شده خدای آنرا قلاده گردن او میکند و کسی که قیراطی از زکوة
خود ندهد مؤمن و مسلمان و او را گرامی نباشد و کسی که زکوة ندهد در وقت مردن درخواست میکند که
بدنیا بازگردد بدلیل این دو آیه ومن ورائهم برزخ و از عقب ایشان برزخ
برزخ امری و چیزیست در میان دو امر و آن ثواب و عذابست در میان دنیا و آخرت و آن

از هنگام مرگ تا روز قیامت چنانچه میفرماید که الی یوم یبعثون ۵ ۱۱ تا روزی که برانگیخته
میشوند و این آیه رد است بر آنانکه منکر عذاب قبر و ثواب و عذاب در دنیا بعد از مرگ و پیش از
قیامتند و دلیل برین سخن امام جعفر عم است که بشیعه فرموده که نمیترسم بر شما الّا از برزخ و امّا
هرگاه امر و کار با ما گردد ما بشما سزاوارتریم و قبر روضه ایست از روضهای بهشتها یا گوییست از
گوهای دوزخ و امام زین العابدین عم فرموده که فرزند آدم را سه ساعت است ساعتی که در آن ملک الموت را
می بیند و ساعتی که در آن از قبر برمیخیزد و ساعتی که در آن در برابر خدای تبارک و تعالی می ایستد پس
یا بهشت و یا بدوزخ میرود بعد از آن فرمود که ای فرزند آدم اگر در وقت مرگ نجات یافتی
تو توئی و الّا هلاک و تباه شدی بعد از آن این آیه را خواند که ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
و فرمود که آن قبر است و از برای ایشانست گویم یعنی از برای کافرانست در قبر معیشتی تنگ
و قبر روضه ایست از روضهای بهشت یا گوییست از گوهای دوزخ بعد از آن روی مردی از همنشینان
خود کرده فرمود که ساکن آسمان میدانند ساکن بهشت را از ساکن دوزخ پس تو از آن دو مرد کدامی
و خانه تو از آن دو خانه کدامست ۵ از بن یازده آیه آیه پنجم در شأن علی عم و آیه یازدهم در شأن
شیعیان آل محمد صم نازل شده و آیه اول رد است بر آنانکه جبر فرض میکنند و آیه ششم
بر معتزله قدریه یعنی مفوضه پس میفرماید که فاذا نفخ فی الصور پس هرگاه دمیده میشود در صور از روز
قیامت فلا انساب بینهم یومئذ پس نیست نسبها میان ایشان
طبرسی در مجمع البیان گوید که پیغمبر صم فرموده که هر حسبی و نسبی قطع و بریده میشود روز قیامت الّا
حسب و نسب من ولا یتسائلون ۵ و نمی‌پرسند از یکدیگر چنانچه در سوره نمل میفرماید
وهم من فزع یومئذ آمنون هرگاه روز قیامت شود حشر و جمع کند خدای محمد و اهل بیت او را
و کسی را که آنحضرت را دوست میداشتند و شیعیان او را تا آنکه می ایستند در برابر خدای پس میپوشاند
خدای عورتهای ایشان را و ایمن گرداند ایشان را از فزع اکبر بسبب محبت ایشان با آنحضرت
و اهل بیت او و علی عم و کسی که بیکی از اهل بیت محمد علیهم احسان کند آنحضرت مکافات او را
در روز قیامت بجا آورد و قسم بخدای که شیعیان علی عم ایمن و شادان باشند و شفاعت کنند و شفاعت
ایشان قبول شود پس میان ایشان گویم یعنی میان ایشان عم و کافران در آن روز نسبی نباشد و ایشان

عشر ۱۱

از یکدیگر بپرسند فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ پس کسانی که سنگین شود ترازوهای ایشان
یعنی عملهای خوب و عملهای صالح فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۵ پس آنجماعت نجات
یافتگانند از آنچه میترسند و ظفر یافتگانند بآنچه امید با او می آرند وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
و کسانی که سبک شود ترازوهای ایشان یعنی از آن عملهای خوب فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ پس آنجماعت آنانند که زیانکار شده اند بنفسهای خود شان یعنی بخود شان و مثل
این دو آیه در اول اعراف گذشت فِي که در فی گوید یعنی آنانند که در یا آنجماعت در جَهَنَّمَ
خَالِدُونَ ۵ جهنم ساکن میباشند همیشه این آیها رد است بر آنانکه بنسبها فخر میکنند امام جعفر
فرموده که روز قیامت تقدم و پیشی ندارد احدی الا بعملها و دلیل بر آن سخن پیغمبر است که فرموده
که ای مردم عربیت پدر و جد نیست و نیست آن الا زبان گویا پس کسی که با آن سخن گوید عربی است
شما فرزند آدمید و آدم از خاک است و قسم بخدای که غلام حبشی که اطاعت کننده باشد خدا را
از سید قرشی که عصیان ورزنده باشد خدا را و گرامیترین شما نزد خدای پرهیزکارترین شماست
و دلیل این آیها و امام رضا ع فرموده که کسی که عاصی و گناهکاری را دوست دارد عاصی و گناهکار است
و کسی که اطاعت کننده را دوست دارد اطاعت کننده است و کسی که اعانت و یاری ظالمی کند ظالم است
و کسی که ترک یاری عادلی کند ترک کننده یاری است نیست میان خدای و احدی خویشی و نمی
نمی آرد کسی ولایت و دوستی خدا را الا بطاعت و پیغمبر صم بفرزندان عبد المطلب گفت که بیارید
نزد من عملهای خود را نه نسبها و حسبهای خود را چه خدای عز و جل میفرماید که فاذا نفخ فی الصور تا آخر
این سه آیه تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ و شعله ور شده میسوزاند روهای ایشان را آتش
و حال آنکه هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش كَالِحُونَ ۵ زندگان ترش روی
گشاده باشند قمی گوید یعنی از شدت سوختن لبهای ایشان از دندانها بالا رفته باشد و چسبیده از روی
انبیا میفرماید که وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا و میزان قسط یعنی ترازوی
عدل آنست که خلایق در روز قیامت بآن مواخذه شده خدای تبارک و تعالی جزا میدهد بعضی
از خلق را از جانب بعضی و جزا میدهد ایشان را بعملهای ایشان و قصاص میکند ظالم را از برای
مظلوم و مردم آنروز بر چند طبقه و منزلت باشند بعضی از ایشان کسیست که حساب کرده میشود

حساب آسان و باز میگردد باهل خود شادان و بعضی از ایشان آنانند که بی حساب بهشت داخل میگردند
جهة آنکه ایشان ملتبس بچیزی از امر دنیا نشده اند و نیست حساب مگر بر کسی که ملتبس بآن در اینجا
شده باشد و بعضی از ایشان آنانند که بنقیر و قطمیر حساب کرده میشوند و بعذاب جهنم باز میگردند
و بعضی امامان کفر و قایدان گمراهیند پس برپای داشته نمیشود از برای ایشان روز قیامت وزنی
و اعتنا بشان ایشان نخواهد شد جهة آنکه ایشان اعتنا بامر و نهی خدای نداشته اند پس روز قیامت
شعله ور شده میسوزاند روهای ایشان را آتش و حال آنکه ایشان در آن آتش زندگان دهن
رو ترش کرده باشند أَلَمْ تَكُنْ آیا نبود یعنی گفته میشود بآنانکه سبک شود ترازوهای ایشان
که آیا نبود چنانکه آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آیهای من خوانده میشد بر شما در دنیا فَكُنْتُمْ
پس بودید شما چنانکه بِهَا بآن آیها تُكَذِّبُونَ ۵ دروغ نسبت میدادید پس
گفته شود که ایشان میگویند چنانچه میفرماید که قَالُوا گفتند یعنی میگویند که رَبَّنَا ای صاحب
آفریننده و نعمت و روزی دهنده ما تا هم الفائزون آخر این آیه غَلَبَتْ عَلَيْنَا
شِقْوَتُنَا غالب شده بر ما شقاوت ما پس ایشان هر گاه معاینه ببینند امر آخرت را میدانند
که شقاوت که بر ایشان نوشته شده و محبیان بآن بیم داده شده اند بایشان واقع شده در هنگامی
که دانستن بایشان نفع نمیدهد و ایشان بعملهای خود مشغول شده اند و میدانند که کسی که مخالفت اولیا
دوستان خدای کند و غیر دین خدا را دین خود سازد و بامر خود امر فرماید دولت خدای متصل نگردد
در آتش باشد شعله ور که میخورد بدنها را که روحها از آن بدنها غایب و غالب شده باشد بر آن
شقاوت آنها پس ایشان مردگانند که نمی یابند حرارت آتش را و اگر زنده بودندی الم حرارت
آتش را یافتندی پس عبرت گیرید ای بینایان و شکر کنید خدا را بر آنچه هدایت کرده است شما را
وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ۵ و بودیم ما قومی گمراهان قمی گوید یعنی از حق درازی روز قیامت
پنجاه هزار سالست و در آنروز خدای سبحانه خلایق را در چند جا جمع میکند در یکجا اهل معصیت و گناه
یکدیگر را بکفر نسبت میدهند یعنی بیزاری مینمایند و لعن میکنند بعد از آن جمع میشوند در جای دیگر
و میگریند بعد از آن جمع میشوند در جای دیگر و سخن در آمده میگویند که والله ربنا ما کنا مشرکین و این آیه
در سوره انعام است یعنی قسم بخدای که رب ماست نبودیم ما مشرکان و این جماعت بخصوص آنانند که

خمس

اقرار کنندگان بودند بتوحید و یکتایی خدای در دار دنیا و نفع نداشت ایشان را ایمان ایشان بجهت ای
بامنی لعنت ایشان با پیغمبران خدای و شکستن عهدهای ایشان در بارهٔ اوصیا ایشان و تبدیل
کردن آنچه اوصیا است با آنچه بهتر است پس تکذیب کرده است ایشان را خدای در آنچه ایشان را بود
و بخود نسبت داده اند از ایمان و در سورهٔ مذکوره فرموده که انظر کیف کذبوا علی انفسهم یعنی نگاه کن
که چگونه دروغ گفتند برخود پس مُهر مینهد خدای بر دهنهای ایشان و گویا میکند دستها و پاها و پوستهای
ایشان را پس گواهی میدهند آن اعضا بهر معصیت و گناهی که از ایشان واقع شده بعد از آن مُهر
از زبانهای ایشان برداشته پوستهای خود میگویند چنانچه در سورهٔ سجده حکایت میفرماید که لم شهدتم
علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء یعنی چرا گواهی دادید بر ضرر ما جواب میگویند پوستها که
گویا کرد ما را خدایی که گویا کرده است هر چیزی را بعد از آن جمع میشوند در جای دیگر و میگریزند بعضی از بعضی
از برای هول آنچه مشاهده میکنند از صعوبت و سختی امر و عظمت بلا و اینست قول خدای در سورهٔ
عبس که یوم یفر المرء من اخیه تا آخر آن آیه بعد از آن جمع میشوند در جای دیگر و در آنجا اولیا و برگزیدگان
خدای بسخن در می آیند پس سخن نمیگوید مگر کسی که اذن دهد او را رحمن و بگوید سخن صواب چنانچه در سورهٔ
نبا میفرماید که لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا پس از ایشان میپرسند که ادای رسالت کردید
با امتها گویند که ادا آن با امتهای خود کردیم و از امتها پرسیده انکار آن میکنند پس پیغمبران پیغمبر
گواهی طلبیده وی گواهی بر راستگوی پیغمبران میدهد و تکذیب میکند آنها را که انکار آن میکنند از امتها
و امتها نمیتوانند که رد شهادت آنحضرت کنند از ترس دور شدن دهنها و گواهی دادن اعضای ضرر
ایشان پس آنجا میگویند که ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین بعد از آن جمع میشوند در جای
دیگر که مقام محمد صلعم در آنجا میباشد و آن مقام محمود است چنانچه در آیه سورهٔ بنی اسرائیل که عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا گذشت بعد از آن جمع میشوند در جای دیگر که در آنجا گرما یافته از یکدیگر بر از ای میکنند
و این آنجا بیش از حساب است پس چون شروع بحساب شود هر انسانی مشغول میشود بآنچه نزد اوست
از خدای برکت آن روز را درخواست میکنیم و اما آیه سورهٔ قیمه که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
آن در جای است که میرسند در آنجا اولیا و دوستان خدای بعد از فارغ شدن از حساب بنهری که
آن را حیوان مینامند پس در آن چشمه غسل میکنند و از چشمهٔ دیگری میآشامند بعد از آن مأمور میکردند چو

بهشت

بهشت پس از آن مقام نظر میکنند بسوی رب خود که چگونه ثواب با ایشان میدهد و از آنجا داخل
بهشت میشوند چنانچه در آیه مذکوره گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و این آیه رد است بر معتزله و قدریه یعنی
مفوضه که میگویند که ما فعلهای خود را می آفرینیم و خدا را در آن کاری و مشیتی و ارادهٔ نیست پس آنچه
ابلیس میخواهد میشود و آنچه خدای خواهد نمیشود و حجت می آرند بآیه این سوره که فتبارک الله احسن الخالقین
و میگویند که در خلق خالقان هستند غیر خدای و معنی خلق را و اینکه آن بر چیست و حجت بر ایشان آنست
و این قدریه میگویند سخن اهل بهشت را در آیه سورهٔ اعراف که وقالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و نه سخن اهل دوزخ را که ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین
و نه سخن ابلیس را در آیه سورهٔ اعراف که قال فبما اغویتنی و آیه سورهٔ حجر که رب بما اغویتنی و نه سخن
خدا را در آیه سورهٔ دهر و سورهٔ کورت که و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و نه سخن نوح را در آیه سورهٔ هود
که و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم و امام جعفر علیه السلام فرموده که خدای
از آن عظیمتر است که امری از امور را بندگان تفویض کند و بایشان واگذارد و از آن عادلتر است که
ایشان را جبر کند بر کاری بعد از آن عذاب کند بر آن پس میان جبر و قدر مقامی است و نمیشود مگر چیزی
که مشیت و اراده و قدر و قضای خدای تعلق گیرد پس در هنگامی که دانستن ایشان نفع نمیدهد چنانچه
اکنون مذکور شد گفتند گویم یعنی میگویند که ربنا ای صاحب و آفریننده و نعمت و رزق دهندهٔ ما
اخرجنا منها بیرون آر ما را ازین آتش فان عدنا پس اگر عود کنیم یعنی بر گردیم
فهی گوید یعنی بتکذیب فانا ظالمون ۵ پس بتحقیق که ما ظلم کنندگان باشیم فهی گوید یعنی
بر خود قال گفت یعنی میگوید خدای که اخسئوا ساکت شوید بخواری و این سخن فهی است
و این عبارت در بقره و اعراف بمعنی دور و مطرود شدن است فیها در این آتش و لا
تکلمون ۵ و سخن مگوئید با من عباس ابراهیم در تفسیر صغیر گوید که روایت شده و خدای
داناتر است و در تفسیر کبیر گوید بمن رسید و خدای داناتر است که ایشان بپاید بیکدیگر اعتقاد ل
میبردند تا بقعر جهنم رسند عبد الله بن بکر ارجانی گوید که در خدمت امام جعفر علیه السلام بودم در راه مکه
از مدینه در منزل عسفان فرود آمدیم بعد از آن بکوه سیاه بد وحشتی که در طرف چپ راه بود عبور کردیم
گفتم چه بد وحشت است این کوه گفت این کوه را نام کمد است و آن بر وادیی از وادیهای جهنم است

که فلان پدرم حسین ع در انجا بیند از زیر آن جاری میشود آبهای جهنم از غسلین وصدید و حمیم آن
وآنچه از جهنم واز فلق واز اثام بیرون می آید وآنچه از طینت خبال واز لظی وحطمه بیرون
می آید وآنچه از سقر وجحیم وهاویه وسعیر بیرون می آید وهر گز نشد که ازین کوه گذرم و ایشان ابابکر
وعمر را ببینم که می استغاثه وتضرع میکنند ومن نظر بغا فلان پدرم حسین ع میکنم وبان دو
میگویم که انجابت نکردند با آنچه کردند مگر جهة بناییه که شما دو نفر نهادید رحم با نکردید چونکه متولی
امر خلافت شدید ومار کشتید ومحروم کردید خدای رحم نکند برکسی که بشما دو رحم کند وخدای
ظلم بر بندگان نمیکند وتضرع واستکانت عمر بیشتر است پس بسیار میشود که توقف میکنم تا دل بجا
دلم تسلی می یابد وبسیار میشود که ازین کوه میگذرم وتوقف نمینمایم وصداهای انجابت را
میشنوم که فریاد میکنند که بیا لا بیا که با تو سخن گوییم که ما توبه میکنیم وصدای کسی را از کوه میشنوم
که میگوید که با ایشان سخن مگوی که ساکت شوید بخواری یاد و رشوید ومطرود باشید در دوزخ با من
سخن مگویید وبا ایشانست هر فرعونی جفا کار وشنیع درشت وهر کسی که بندگان خدای تعلیم کفر
کرده مثل فورس که یهود تعلیم کرد که عزیر پسر خداست ونسطور که ترسایان تعلیم کرد که مسیح پسر
خداست وگفت با آنها که ایشان که خدا یا بند سه اند وفرعون زمان موسی ونمرود وکشنده ابراهیم ع
وکشنده فاطمه ع وکشنده حسن وکشنده حسین ع ومعویه وعمرو عاص وهر کسی که با ما عداوت
واعانت نمود بر ضرر ما بزبان ودست ومنتهی میشود این کوه بزمین ششم ودران زمین است جهنم
واین کوه بر سر وادیست از وادیهای جهنم که بران وادی موکلند ملکی که مستغفظ نند بشمار از
ستارگان آسمان وقطرات باران وآب دریاها وذرات خاک زمین وموکل فرموده است
خدای هر فرشته را بجزیی واو برانجز قیام دارد إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي
يَقُولُونَ رَبَّنَا بتحقیق که بودند فرقه از بندگان من که میگفتند که ای صاحب وآفریننده
نعمت ورزق دهنده ما آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۵
ایمان آوردیم پس بیامرز ما را ورحم کن ما را وتو بهترین رحم کنندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ
سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي پس گرفتید شما ایشان را ریشخندی تا آنکه
فراموش کردید شما ذکر و یاد مرا قمی گوید یعنی از فرط مشغول بر یشخند وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ

وبودید

وبودید شما از ایشان چنانکه تَضْحَكُونَ خنده میکردید قمی گوید از روی ریشخند بایشان ۵ ۱۲۶
إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا بتحقیق که من جزا دادم ایشانرا امروز بسبب آنچه
صبر کردند قمی گوید یعنی بر اذیت وآزار رسانیدن شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ۵
بتحقیق که ایشان فیروزی یابندگانند وپیغمبر صلعم در موعظه ابن مسعود فرمود که عجب میکنند کسی که
اقتدا میکنند بسنت من وواجبات خدای ایزد تعالی فرموده که فاتخذتموهم سخریا تا آخر دو آیه
قَالَ گفت یعنی میگوید خدای بایشان که كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ۵
چند درنگ کردید شما در زمین بعدد سالها قَالُوا گفتند یعنی میگویند که لَبِثْنَا يَوْمًا
أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ ۵ درنگ کرده ایم ما روزی یا بعض از روزی
پس بپرس شمرندگان را یعنی از فرشتگانی که میشمردند بر ما روزها را ومینوشتند ساعتهای ما و
عملهای ما را که در زمین کرده بودیم پس خدای بر ایشان رد کرده میفرماید که قَالَ گفت یعنی
میگوید خدای پیغمبر صلعم که بگوی بایشان ای محمد گویم یعنی در قیامت که إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا
قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۵ نکردید درنگ شما مگر اندکی بتحقیق که شما
میدانستید قمی گوید که آیه تصدیق سخن ایشانست أَفَحَسِبْتُمْ ایا حساب کردید شما یعنی
گمان کردید که أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا
لَا تُرْجَعُونَ ۵۵ جز آنکه بتحقیق که آفریده ایم شما را عبثی وبتحقیق که شما بسوی ما بازگردیده نمیشوید خدای
خلق را آفرید وایشان را عبث نیافرید وایشان را مهمل نگذاشت بلکه آفریدایشان را بقدرت خود
وقرار داد از برای ایشان گوشها وچشمها ودلها وعقلها بعد از ان بایشان پیغمبران وفرستاد بشارت و
بیم دهنده که امر میکردند بطاعت خدای ونهی میکردند از معصیت خدای وتعلیم میکردند آنچه را
که ایشان جاهل بودند وفرستادند از آفریدگار خود ودین او وبر ان پیغمبران کتاب نازل ساخت و
آفریدایشان را از برای اظهار قدرت خود وتا تکلیف کند بایشان طاعت خود را تا بسبب آن مستوجب
رضای خدای وبهشت او شوند ونیافریدایشان را تا نفع از ایشان واگیرد وبایشان دفع مضرت
از خود کند بلکه آفریدایشان را تا نفع رساند بایشان وبرساندایشان را بنعمت جاویدان پیغمبر صلعم
ابن مسعود گفت که ای ابن مسعود واگذار نعمت دنیا وخورشها وشیرینیها وگرم وسرد وخوب

ولیشان بگوی ه

عشر ۱۲

خمس

ونرم ه

ولازم ساز بر خود صبر را چه تو در قیامت پرسیده میشوی از نیکی آنها و ایزد تعالی میفرماید بعضی از سورهٔ
تکاثر ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم پس ملهو نشوید از زیب دنیا و خواهشهای آن چه خدای تعالی میفرماید که
افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون ابو الدنیای معمر گوید که چون عثمان را در خانهٔ خود
حصاری کردند نوشته و شتری بمن داده فرمود که نوشته را نزد علی ع برم و آنجناب در املاک خود
بود روانه شدم تا بموضعی که جدار ابو عبابه میگویند رسیدم و خواندن قرآن شنیدم ناگاه آنجناب
روی باینجانب آمده این آیه را میخواند که افحسبتم تا آخر چون مرا دید گفت ای ابو الدنیا چه خبر داری
گفتم اینک نوشتهٔ امیر المؤمنین عثمان پس آنرا گرفته خواند و شعری در آن نوشته بود که مضمون
آن اینست که پس اگر من خورده میشوم پس تو باش خورندهٔ من و الا پس دریاب مرا و حال آنکه
دریده نشده ام پس چون آنرا خواند فرمود که روانه شو روانه شو پس در ساعتی داخل مدینه شدیم که
عثمان کشته شده بود فتعالی الله الملک الحق پس بلند است خدای که پادشاه حق است
و مثل این اول آیه در سورهٔ طه گذشت لا اله الا هو رب العرش الکریم ۵
نیست خدایی مگر او که صاحب و آفرینندهٔ عرش با کرامت است قاضی گوید چون آن عرش را
با کرامت گفت که بهمه چیز احاطه کرده و حکمها از آنجا نازل میشود یا جهة نسبت آن باکرم الاکرمین
ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان له به و کسی که طلب کند با خدای
خدای دیگر که نباشد حجتی و دلیلی او را بآن خدا فانما حسابه عند ربه پس نیست
حساب او مگر نزد صاحب و آفریننده و نعمت و روزی دهندهٔ او انه لا یفلح الکافرون ۵
بتحقیق که نجات و ظفر نمی یابند کافران و این سخن از قاضی است و گوید که بعد از آن خدای سبحانه برسول خود
امر طلب آمرزش و رحمت کرده میفرماید که وقل و بگو ای محمد که رب ای صاحب و آفریننده
و نعمت و روزی دهندهٔ من اغفر وارحم وانت خیر الراحمین ۵ بیامرز و رحم کن و تو بهترین رحم کنندگانی

٢٤

سورة النور

بسم الله الرحمن الرحیم

این دو آیه در مدینه نازل شده و نسخ کرده اند دو آیهٔ سورهٔ نسا را که واللاتی یأتین الفاحشة تا آخر آنکه
و خوش بعضی ضمیر را برأفت و رحمت مبعوث ساخته و از رأفت و رحمت او آن بود که قوم را از اول

از عادت خود نقل ننمود تا آنکه اسلام در دلهای ایشان مستحکم شد و شریعت در سینهای ایشان جای گرفت
و شریعت ایشان در زمان جاهلیت آن بود که زن هرگاه زنا میکرد و چهار مرد گواهی میدادند او را
در خانهٔ حبس کرده کسی با او سخن نمیگفت و با وی نمی نشست و خورد و نوش میدادند در همانجا تا وی میمرد
تا بمیرد و هرگاه مرد زنا میکرد او را از مجلسهای خود بیرون و سرزنش میکردند و اذیت میرسانیدند پس
خدای عز و جل در اول اسلام در سورهٔ نسا آن دو آیه را نازل ساخت که واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم
فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او یجعل الله
لهن سبیلا واللذان یأتیانها منکم فآذوهما فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا رحیما
یعنی و آنانکه میآیند بفاحشه یعنی میکنند زنا را از زنان شما پس طلب گواه کنید بر ایشان یعنی بر آن زنان
چهار مرد از شما پس اگر گواهی دادند پس نگاه دارید یعنی حبس کنید ایشان را در خانها تا آنکه فرو گیرد ایشان را
مرگ یا بگرداند خدای از برای ایشان راهی و راهی که خدای قرار داده حدیست که در این دو آیه فرموده
و آن دو مرد و دو دختر که گفته شد یا یعنی دو دختر مثل زن که میآیند بآن یعنی میکنند فاحشه یعنی زنا را پس اذیت
رسانید بایشان اما اذیت دختر همان حبس است مثل زن که گفته شد پس اگر توبه کنند هر دو و عمل صالح
نمایند چیزی را که عمل بد پیشه کرده بودند پس اعراض کنید از ایشان یعنی آزار مرسانید بتحقیق که خدای هست
توبه کننده یعنی قبول توبه کننده رحم کننده بتوبه کاران و چون مسلمانان بسیار شدند و اسلام قوت گرفت
و قوم از امور زمان جاهلیت وحشت کردند خدای این دو آیه را در مدینه نازل ساخت آن دو آیه را حبس و
اذیت باین دو آیه منسوخ شدند پس سورهٔ نور بعد از سورهٔ نسا نازل شده چه آنکه این دو آیه در این سوره است
پس حق تعالی میفرماید که سورة این سوره ایست که و این سخن قاضی است انزلناها وفرضناها
فرود آوردیم ما آنرا و واجب کردیم ما آنرا قاضی گوید یعنی احکامی را که در آنست از حکمها وانزلنا
فیها و فرود آوردیم ما در آن سوره آیات بینات آشکار و واضح برای آنکه لعلکم
شما را علی بن ابراهیم در تفسیر کبیر گوید که یعنی بسبب آنکه و در تفسیر صغیر گوید که یعنی اگر شما را تذکرون ۵
یاد آید قاضی گوید پس بپرهیزید از حرامها الزانیة والزانی فاجلدوا زن زنا کننده و
مرد زنا کننده پس بزنید بر پوست و این سخن قاضی است کل واحد منهما هر یکی از آن دو را
مائة جلدة صد زدن بر پوست این دو آیه چنانچه در اول سخن گفته شد دو آیهٔ مذکورهٔ سورهٔ نسا را

از شما ه

منسوخ کرده اند و ابن سلام یهودی از پیغمبر صلعم پرسید که حد چیست آنحضرت این عبارت آیه را خواند
یهودی گفت راست گفتی و یهودیه از یهودان خیبر مثل آن سؤال از علیه السلام کرد و آنجناب مثل آن جواب داد
یهودی مسلمان شد و زنا و حد زنا بر چند وجهست گوییم چه زنا کننده خواه مرد باشد و خواه زن یا عاقل
یا دیوانه بعمد کرده یا بشبهه مسلمان است یا از اهل ذمه آزاد است یا بنده پیر است یا ضعیف یعنی از زمن
جوان و پیری که بقول صاحب قاموس چهل و پنج یا پنجاه ساله و مثل آن باشد یا جوان در دو بار اول است
یا بعد از زدن حد در بار سیم محصن است یعنی جفتی دارد یا عزب بکر است یا غیر بکر و بکر آنست که
جفت خود نشده و مباشرت واقع نشده باشد پس کسی که زنا کند خواه مرد باشد و خواه زن اگر عاقل و
بعمد کرده و مسلمان و آزاد و پیر باشد صد تازیانه میزنند بعد از آن سنگسار میکنند از برای عقوبت وی
و از امام جعفر علیه السلام پرسیدند که در قرآن سنگسار هست فرمود که قول خدای سبحانه که اذا زنا الشیخ و الشیخة
فارجموهما البتة فانهما قضیا الشهوة یا فرمود که الشیخ و الشیخة فارجموهما البتة فانهما قضیا الشهوة یا فرمود
الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة لانهما قضیا الشهوة باختلاف روایتها و علی بن ابراهیم در
تفسیر کبیر چنین گفته که الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة فانهما قضیا الشهوة نکالا من الله و الله
علیم حکیم و معنی همه آنست که مرد پیر و زن پیر هرگاه زنا کنند پس سنگسار کنید ایشانرا که ایشان بجا آورده اند
شهوت را تا عبرت باشد ایشانرا از جانب خدای و خدای دانا و حکیمست یعنی کارهای او متین است
گوییم پس این آیه از قرآن افتاده و ما آنرا در فصل تفسیر آیاتیکه در قرآن نیست [illegible] اول کتاب
پیش از شروع در تفسیر ایراد کردیم و اگر ضعیف و در سن میانه و محصن و در دو بار اول باشد سنگسار
میکنند و تازیانه نمیزنند و اگر عزب باشد و محصن نباشد حد میزنند گوییم یعنی صد تازیانه که در آیه مذکور
و اگر جوان نوچه باشد صد تازیانه میزنند و یکسال از شهر خود اخراج میفرمایند و روایت شده که هرگاه
مردی زنا کند صد تازیانه میزنند و امام را سزاوار است که براند و اخراج کند او را از زمینی که حد
زده اند بغیر آن زمین و همچنین سزاوار است از برای مردی که دزدی کرده و دست او بریده شده
و اگر بکر باشد که مالک جفت خود شده و مباشرت واقع نشده باشد صد تازیانه میزنند و یکسال
بشهر غیر شهر خود میرانند و اگر بعد از زدن حد بار سیم زنا کرده باشد وی را بقتل میرسانند جهت آنکه
خفیف و سبک گرفته و کم باک داشته است از زدن حتی اینکه گویا خود را رخصت آن داده و علت

دیگر اینکه استخفاف بخدای و بحد کننده کافرست پس واجب شده است بر و قتل جهت داخل شدن
او در کفر و اگر بنده باشد نصف حد بر و میزنند یعنی پنجاه تازیانه و قول خدای عز و جل در سوره نساء که
فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب یعنی پس هرگاه
محصنه شدند ایشان یعنی کنیزان از نکاح واقع شد و مباشرت با ایشان کرده شد چه ایشان وقتی
محصنه میشوند که مباشرت با ایشان بشود پس اگر بیایند بفاحشه یعنی زنا کنند آن کنیزان پس بر ایشانست
نصف آنچه بر زنان محصنه است یعنی بر زنان محصنه آزاد است از عذاب یعنی از حد یعنی پنجاه تازیانه
میزنند پس غلامان و کنیزان هرگاه زنا کنند نصف حد میزنند و اگر بار دیگر زنا کنند همچنین و تا چند
مرتبه چنین میکنند تا بهشت مرتبه برسد و در مرتبه هشتم میکشند جهت آنکه خدای بر ایشان رحم کرده که
جمع کنند بر ایشان بندگی و حد آزاد را و اگر آن کنیزان محصنه شده باشند یعنی مباشرت با ایشان واقع
شده باشد و زنا کنند است نه سنگسار میکنند و اگر از اهل ذمه کسی بزن مسلمان زنا کرده باشد گردن او را
میزنند جهت آنکه از ذمه و امان بیرون رفته پس حکم در باره وی همین است و اگر زنا بشبهه واقع شده
تعزیر و تادیب میکنند گوییم یعنی حد تمام نمیزنند بلکه امام برای خود چند تازیانه بر و میزند و اگر دیوانه با
وی را زنا میکنند چه عقل او مغلوب و تکلیف از و ساقط و برطرف شده و کسی که قبر زنی را شکافته
با وی مباشرت کند دست او را جهت نکافش قبر بریده و حد زنا بر و میزنند چه حرمت زن مرده
مثل حرمت زن زنده است و از امام جعفر علیه السلام پرسیدند در باب مردی که زنا کرده و زن یکسال
با وی بوده بعد از آن از شوهر خود غایب شده و بعد از آن شوهر دیگر کرده و یکسال با او بوده بعد از آن
از شوهر غایب گشته بعد از آن شوهر دیگر کرده و شوهر سیمین از و پسری بهم رسانیده فرمود که آن
زن باید که سنگسار شود جهت آنکه شوهر اول او را محصنه کرده بود و از فرزند وی پرسیدند فرمود که
نسبت به پدر خود دارد و اگر پدر بمیرد آن پسر میراث میبرد و علی علیه السلام بمردی که با کنیز زن مباشرت
کرده و کنیز آبستن شده بود و دعوی میکرد که زن او را بوی بخشیده و زن وی منکر بود فرمود که گواهان
می آری خوب و الا ترا سنگسار میکنیم چون زن وی چنان دید اعتراف کرده آنجناب علیه السلام بر آن زن حد
گوییم یعنی حد افترا که بر شوهر خود کرده و کسی که سنگسار بر و واجب شده باشد سنگسار میکنند او را از
پیش روی و سنگسار نمیکنند از پس روی او و سنگسار و زدن حد نمیرسد بروی میزنند و سنگسار

وزدن حد چنانچه بر همگی اعضا و میزنند بر بدن زناکننده تا زبانه حد را بسخت ترین زدند و علت آن
است که مباشر زنا شده و همگی بدن لذت بآن گرفته پس زدن عقوبتی از برای او و عبرة از برای
غیر او شده و زنا عظیم ترین جنایتها و گناهانست و حد زناکننده و حد شرابخواره سخت تر است
از حد افترا کننده پس میزنند بر زناکننده سخت ترین زدن و زدن افترا کننده وسط و میانه
میان دو زدن کویم یعنی میان سخت و سست و از امام جعفر ع پرسیدند که شراب خوردن پس از زنا
و حد آن هشتاد تا زیانه و حد زنا صد است فرمود که حد همیشه بجا است و این زیاد شده است جهة
ضایع کردن وی نطفه را و نهادن آن در غیر موضع خود که خدای بآن امر فرموده وَلَا تَأْخُذْكُمْ
بِهِمَا و نگیرد شما را بآن دو یعنی بآن زن و مرد زناکننده رَأْفَةٌ رافتی و رحمتی فِي
دِينِ اللَّهِ در دین خدای یعنی در بپای داشتن حدها یعنی نگیرد شما را رافتی بر مرد و زن زناکننده
در دین خدای در اقامت حد بر ایشان اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا اگر بوده باشید شما چنانکه ایمان می آرید بخدای و در روز آخر و باید
حاضر شوند بعذاب آن دو یعنی بزدن حد بآن مرد و زن زناکننده طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۵
طائفهٔ از مؤمنان یعنی باید که جمع کرده یا جمع شوند از برای آن دو جماعتی از مسلمانان از زدن حد زدن
آن دو و اقل طائفه یک مرد است و علی ع فرموده که البته شفاعت مکن از برای احدی در حدی
هرگاه بامام رسید چه او یعنی امام مالک آن یعنی مالک حد یا مالک آن گنهکار شده و شفاعت
کن در چیزی که بامام نرسیده هرگاه خوش بینی کویم یعنی شفاعت کن نزد صاحبان عفو پس از آنکه
بامام رسد که بامام نرسانند تمام شد سخن او و شفاعت کن نزد امام در غیر حد با رضای صاحب حق
شفاعت از برای او میشود و شفاعت مکن در حق مرد مسلمان یا غیر مسلمان الا باذن او یعنی صاحب حق
و پیغمبر ص فرموده که نیست کفالت و ضامنی در حدی و علی ع فرموده که کسی که اقرار کند در نزد حد سیدن
شمشیر یا حبس یا ترسانیدن یا تهدید کردن حدی بر و نیست کویم آنچه در باب زنا بود در آیهٔ
سورهٔ بنی اسرائیل که وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ایراد کردیم و نسبت دادن
آدمی زنا را بخود و بغیر در آیهٔ بعد از آیهٔ آینده گفته خواهد شد ۵ این آیه در مدینه در شان زنانی که
که از آن جمله ساره و حنیمه و رباب بودند و در شان امثال آنها نازل شده و لفظ آیه خاص و معنای آن

عام و این آیه رد است بر آنانکه حلال میدانند متعه و زن کردن زنان زناکار را پس بعد از آنکه
از دو آیهٔ اول ایزد تعالی نکاح زنان زناکار را حرام کرده میفرماید که اَلزَّانِي لَا يَنْكِحُ مرد زناکننده
نکاح نمیکند یعنی زن نمیکند اِلَّا زَانِيَةً اَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا
مگر زن زناکننده را یا زن مشرک و در زنده را و زن زناکننده نکاح نمیکند او را یعنی زن نمیکند او را
اِلَّا زَانٍ اَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۵ مگر مرد زناکننده
یا مرد مشرک و در زنده و حرام کرده شده است آن بر مؤمنان روایات بسیار وارد شده که این
آیه چنانچه در اول سخن گذشته رد است بر آنانکه حلال میدانند متعه و زن کردن زنان زناکار را
و ایشان آنانند که بآن مشهور و معروف باشند در دنیا که مردگان در نشسته که ایشان را محصنه یعنی
داشته باشد و این آیه در مدینه نازل شده است در شان زنانیکه در مکه بودند و علانیه و آشکار زنا میکردند
و مردم ایشان را بزنا میشناختند و از آن جمله بودند ساره و حنیمه و رباب و نزد مشرکان بهجو پیغمبر ص غنا
خوش خواندن میکردند پس خدای نکاح یعنی زن کردن ایشان را حرام فرمود و بعد از ایشان این آیه در
هر زنی که مثل ایشان باشد جاری باشد پس لفظ آیه خاص و معنی آن عام است و ایشان مردان و زنان اند
که در زمان پیغمبر ص مشهور بزنا بودند پس نهی کرد خدای از آن مردان و زنان و مردم امروز برایشان
و مراد زنان مشهور بزنا و مردان مشهور بزنا اند که بآن مشهور و معروف شده باشند پس خدای مرد زنا
و زن زناکار را مؤمن ننامیده و پیغمبر ص فرموده و اهل علم در آن شکی ندارند که فرموده که زنا نمیکند
کننده در هنگامی که زنا میکند و حال آنکه مؤمن باشد و دزدی نمیکند در هنگامی که دزدی میکند و حال آنکه
مؤمن باشد چه هرگاه آن کار کند ایمان از او کنده میشود چنانچه پیراهن کنده میشود و طبرسی در مجمع البیان
گوید که امام محمد باقر و امام جعفر فرموده اند که قول خدای بعد از این در این سوره که الخبیثات للخبیثین تا آخر
مثل آیهٔ الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة است چنانکه خواهد آمد پس بنا بر این آیه سزاوار نیست احدی را
که زن کند الا زن امینه که مؤمن یا مسلمان باشد پس کسی که حد زنا بر و زده باشند یا مشهور بزنا باشد
سزاوار نیست احدی را که با او زناشوئی کند تا آنکه توبهٔ او را دانند پس بنا بر حدیث زن او نمی بخشید تا آنکه
توبهٔ او معروف و دانسته شود و امام جعفر ع فرموده که زن مکن زنی را که علانیه و آشکارا زنا کند و زن مکن
مردی را که علانیه و آشکارا زنا کند مگر آنکه توبهٔ آنها معروف و دانسته شود و در سورهٔ بقره وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ

و کلاه دارنده فرج از زنا هم

حتی یؤمنّ و در سورهٔ نساء والمحصنات من النساء تا آنجا که محصنین غیر مسافحین گذشت پس معلوم شد آنکه
نهی بر دوام نیست از زنا شوید مرد و زن زنا کننده پس اگر انسان زنا و بعد از آن توبه کند هرجا که
خواهد زنا شوید میکند و خیری نیست در فرزند زنا و نه در پوست و موی و خون و گوشت و نه در چیزی
از و سگ و خوک را در کشتی نوح گذاشتند و کشتی از حرامزاده عاجز شد پس کسی که زن خواهد و
بعد از خواستن داند که وی زنا کرده اگر شوهر او خواهد مهر را از کسی که آن زن را بوی داده میگیرد و
از برای آن زن کابین بقدری که مرد از فرج او بهره یافته و اگر آن شوهر خواهد ترک آن زن کرده
وامیگذارد و کسی که زن خواهد و پیش از آنکه با وی مباشرت نماید زن زنا کند میان ایشان جدائی
افکنده او را حد میزنند و کابینی از برای او نیست جهت آنکه آن واقعه از جانب آن زن واقع شده
و کسی که زن خواهد و پیش از آنکه با او مباشرت نماید خود زنا کند زن از برای او حلال نباشد جهت آنکه
آن مرد زناکار است و ایشان را از یکدیگر جدا کرده آن مرد را حد زده سر او را میتراشند و وی نصف مهر را
بزن داده یکسال از شهر خود اخراج میکنند و حلال است از برای مرد که بخواهد بحبالهٔ نکاح زنی را که با او زنا کرده
و توبه نموده اند هرگاه اجتناب و دوری کند از آن زن تا آنکه عدهٔ او بگذرد یا بستبرا او پاک کردن زهدان
خود از آب زنا و جایز نیست که او را زن کند الا بعد از آنکه واقف شود بر توبهٔ آن زن پس اگر خواهد که
هدایتی از و دریافت او را او است که وی را زن کند و الا که دریافت البته آمده شد و طلب مباشرت
کند بر حرام پس اگر متابعت او کند آن زن بر و حرام است و اگر ابا و امتناع و استغفار کند توبهٔ او
دانسته میشود پس او را زن کند چه اول آن زنا و آخر آن نکاح و اول آن حرام و آخر آن حلال است
و مثل او مثل درخت خرماست که برگرفته باشد مردی از میوهٔ آن بحرامی بعد از آن خریده باشد آنرا پس
حلال باشد و از امام ابوجعفر ع از متعه پرسیدند فرمود که متعه امروز چنان نیست که پیش از این بود
زنان در آن ایام امین بودند و در این ایام امین نیستند پس بپرسید از این زنان و بنا بر قول امام جعفر ع
خود را با این زنان عرض کنید پس اگر اجابت شما و قبول زنا نمودند متعه مکنید و از امام جعفر ع از متعه
پرسیدند فرمود که حلال است پس متعه مکن الا عفیفه را جهت آنکه خدای عز و جل میفرماید یعنی در سورهٔ مؤمنین که
والذین هم لفروجهم حافظون پس مگذار فرج خود را در جایی که ایمن نیستی بر زر خود و امام ابوالحسن ع فرمود
که زن خوب روی زناکار را متعه مکن یکروز یا بیشتر و زن مکن هرگاه مشهور بزنا باشد و از امام جعفر ع

از متعه پرسیدند فرمود که خوبست هرگاه ائمه ع را بشناسد و اگر نشناسد محبت ایشان ع را بر وی عرض کن
اگر قبول کند او را زن کن و اگر ابا کند از آنکه بدین تو راضی باشد واگذار او را و بپرهیز از کواشف یعنی
زنانی که روی گشاده باشند و خانهای ایشان معلوم باشد و مردم نزد ایشان آیند و از دواعی یعنی زنانی
که مردم را بخود میخوانند و مطلبند و عرضهٔ فساد میشوند و بغایا یعنی زنانی که معروف باشند بزنا و ذوات
الازواج یعنی زنان شوهردار یعنی زنانی که طلاق گرفته باشند بغیر طلاق سنت و باک نیست که مرد نگاه دارد
زن خود را اگر بیند که زنا میکند و روایات بسیار وارد شده که کسی که زنا کند با زنی دختر آن زن
و مادر او و مادر رضاعی او را نمیتواند خواست و اگر پیش از آن دختر او را زن کرده و مباشرت با وی
نکرده باشد عقد دختر باطل میشود و کسی که بازی کند با زنی و بوسه کند اگر دخول نکرده باشد باکی نیست
او را زن کند و با یکی دختر او را زن کند و اگر مجامعت کرده باشد دختر او را نمیتواند خواست و او را
میتواند خواست گوییم بشرطی که مذکور شد و کسی که زنا کند با مادر و دختر و خواهر زن خود زن او بر وی
حرام نمیشود چه حرام باطل نمیکند حلال را و کسی که با پسری لواطه کند و فرو برد حلال نیست از برای
وی خواهر و مادر و دختر آن پسر و کسی که لواطه کند برادر زن خود و فرو برد حرام میشود بر وی زن خود
گوییم یعنی بعد از عقد و پیش از مباشرت جهت آنچه مذکور شد که حرام حلال را فاسد نمیکند و حلال نیست
از برای پیرمردی که لواطه با پسری کرده و فرو برده باشد دختر آن پسر که با او لواطه شده و اگر فرو نبرده
باشد حلال است و کسی که با گوسفندی مباشرت کند گوسفند را میکشند و میسوزانند و اگر آن
گوسفند داخل گله شده باشد و شناخته نشود گله را دو قسمت کرده قرعه می افکنند قرعه بنام یک حصه
بیرون آمده حصهٔ دیگر میرود بعد از آن حصه را که قرعه بنام آن بیرون آمده دو بخش میکنند و چنان
میکنند تا آنکه قرعه بدو گوسفند رسد و قرعه انداخته بنام هر یک بر آید آنرا کشته میسوزانند
این بحث و سه آیه در مدینه در دادن نسبت زنا باحدی نازل شده و آیه سیم تا پنج آیه در باب
لعانست که شوهر و زن بیکدیگر لعنت کرده بیکدیگر حرام و جدا میشوند و آیه ششم تا ده آیه در شان عایشه
و عبد الله بن ابی سلول و حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و در شان ماریه مادر ابراهیم پسر پیغمبر و عایشه
نازل شده و تا ذیل آیه سیم تا پانزده آیه پیش از نزول آنهاست و نسبت دادن احدی را
بزنا بر سه نوع است یکی نسبت دادن او زنا را بخود و دوم بغیر و سیم بزن خود و در جمیع سه نوع

از چهار گواه اما نسبت او زنا را بخود پس کسی که گواهی دهد بر ضرر خود که زنا کرده گواهی او را قبول نمیکنند
تا آنکه چهار بار را اعاده گواهی کنند چنانچه امیر المؤمنین ع کرد چه مردی نزد آنجناب آمده گفت یا امیر المؤمنین
من زنا کرده ام مرا پاک کن یعنی از گناه بکار بردن حد فرمود که آیا چیزی داری گفت نه فرمود که آیا چیزی
از قرآن خوانده گفت آری فرمود که از چه کس گفت از قبیله مزینه ام یا گفت از جهینه ام فرمود که برو
تا آنکه از حال تو بپرسم یعنی از مردم پس از مردم از حال او پرسیده گفتند که مردیست عقل او صحیح و مسلمانست
بعد از آن آمد نزد آنجناب بازگشته گفت من زنا کرده ام مرا پاک کن فرمود که و یحک آیا زن داری
گفت آری فرمود که تو نزد او حاضری یا از او غایبی گفت نزد وی حاضرم فرمود که برو تا در کار تو نظر
تاملی کنم پس مرتبه سیم نزد آنجناب آمده گفت آنچه اول گفته بود و آنحضرت مثل اول اعاده نمود
وی رفته بار چهارم بازگشته گفت من زنا کرده ام مرا پاک کن فرمود تا او را حبس کردند آنگاه فرمود
تا در میان مردم ندا در دادند که این مرد محتاج گشته است باآنکه بروی حد خدا را برپای داریم پس بیرون آیید
چنانکه یکدیگر را نشناسید و سنگهای شما با شما باشد چون فردا شد آنحضرت او را از حبس در تاریکی صبح
بیرون آورده دو رکعت نماز گزارد آنگاه گوی کنده آن مرد را در آن گو نهاد بعد از آن ندا کرد که ای مردم
این امور حقهای خداست که طلب آن نمیکند کسی که خدا را مثل وی حقی نزد او باشد پس کسی که خدا را
مثل وی حقی بر وی باشد باید که بازگردد چه حد را برپای کسی که خدا را بر او حق و حدی باشد پس مردم بازگشتند
آنجناب سنگی برگرفت بعد از آن چهار مرتبه الله اکبر گفت آنگاه سنگ را بروی زد بعد از آن امام حسن
آنگاه امام حسین ع مثل آنحضرت کردند و چون فوت شد آنجناب او را از گو بیرون آورده بفرمود تا گور
دو دفن نمود گفتند یا امیر المؤمنین وی را غسل نمیدهی فرمود که غسل کرد بچیزی که طاهر و پاک است تا روز
قیامت بعد از آن فرمود که ای مردم کسی که برو مثل وی گناهی باشد و باین کثافت آلوده شود باید که
پنهان توبه کند میان خود و خدای که قسم بخدای که توبه نهانی نزد خدای بهتر است از آنکه خود را رسوا کند
و پرده خود را بدرد و علی ع فرموده که کسی که اقرار کند در کشیدن شمشیر یا حبس یا ترسانیدن یا تهدید کرده
حدی بر و نیست و اما نسبت او زنا را بغیر پس معتبر باید که **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ** و آنانکه می اندازند
یعنی نسبت میدهند فحش گوید یعنی بزنا **الْمُحْصَنَاتِ** محصنها را یعنی زنان شوهردار را از فحش در آنها
بعد از این گوید یعنی صاحبان عفت را و بیان محصنه در سوره نساء که والمحصنات من النساء الا ما ملکت تا آخر

نیدارده

آن آیه

آن آیه‌ها یعنی مذکور و معنیهای دیگر گذشت و نسبت دادن زنا بزنان محصنه از گناهان کبیره است چه آنکه
خدای عز و جل بعد از این در این آیه‌ها میفرماید که ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا
فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون
و در این آیه معنی آن اکنون گفته خواهد شد گوییم چه در این دو آیه وعده عذاب شده و هر گناهی که
در قرآن وعده عذاب شده از گناهان کبیره است چنانکه در جای خود مذکور شد و حرام کرده است
خدای نسبت زنا بزنان محصنه را چه آنکه در آنست فاسد شدن نسبها و انکار فرزند و باطل کردن
میراثها و ترک تربیت فرزند و رفتن معرفتها و شناختنها و آنچه در آنست از گناهان کبیره و علتهایی
که منجر میشود بفساد خلق و حرام کرده است نسبت زنا بزنان محصنه را که حجاب و بانی شده از لعنت
و امام جعفر ع فرموده که بزرگترین گناهان کبیره هفت گناه است که در شان ما نازل و از ما حلال گشته
اما نسبت دادن بمحصنه پس نسبت دادند بر منبرهای خود بفاطمه ع **ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ**
شُهَدَاءَ بعد از آن نیاورند چهار گواه پس اگر سه گواه از برای کسی که نسبت زنا باو داده
گواهی دهند و یک گواه ادا کنند آن سه گواه در حکم او تا زیانه چند میزنند و عدد معین نیست و آن
برای امام است گوییم یعنی تعزیر میکنند و تعزیر آنست که تازیانه چند کمتر از حد زنند عدد آن بر رای
امام تعلق گیرد و میگردانند آن سه را گوییم یعنی در کوچها و بازارها تا آنکه مردم ایشان را بشناسند و بار دیگر
گواهی دروغ ندهند و قبول نمیکنند گواهی گواهان تا آنکه بگویند که دیدیم زنا کردن او را مثل میل در سرمه دان
و امام جعفر ع با ابو حنیفه که قیاس کننده بود گفت که ای ابو حنیفه قتل نزد شما سخت تر است یا زنا گفت
قتل فرمود که پس چگونه امر کرده است خدای در قتل بدو گواه و در زنا بچهار گواه و چگونه ادراک آن بعقل میشود
پس علت آنکه در قتل دو گواه جایز است و در زنا جایز نیست الا چهار گواه و حال آنکه قتل از زنا
اشد است آنکه قتل یک انکار است و جز آن نیست که حد را بر قاتل برپای میدارند و حد از جانب کشته شده
برطرف است و زنا دو کار رود در آن دو حد است و جایز نیست الا آنکه هر دو کس گواهی دهند بر یک کس
چه آنکه بر هر دو مرد و زن هر دو حد میباید زد پس از بهر آنست جایز نیست الا چهار گواه دو گواه از مرد و دو گواه
از زن و از امام جعفر ع پرسیدند که چرا در زنا چهار گواه و در قتل دو گواه معتبر گشته فرمود که خدای حلال
کرد از برای شما متعه را و میدانست که آنرا بر شما انکار میکنند گوییم یعنی سنیان پس معتبر گردانیده چهار

کواه را جهة احتیاط از برای شما که اگر آن نبودی ضرر بشما رسیدندی و کم واقع میشود که چهار کس اتفاق کنند
بر گواهی بسبب نیک کاری و علت گواهی چهار کس در زنا و دو کس در سایر حقوق سختی حد محصن است
یعنی مردی که زن دارد و اینست که حد محصن سخت است چرا که در آن میباشد کشته شدن پس گواهی
در آن دو چندان مقرر و غلیظ شده جهة آنکه در آن کشته شدن و رفتن و برطرف شدن نسب فرزندی
و فساد میراث است و امام جعفر ع فرموده که اگر من گواه بودمی اول گواهان گواهی بدادمی یعنی در زنا
فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً پس بزنید بر پوست ایشان هشتاد درّه
بر پوست یعنی هشتاد تازیانه و حد شراب خواره نیز هشتاد تازیانه است و علت آنکه کسی را که
نسبت زنا بکسی داده باشد و کسی را که شراب خورده باشد هشتاد تازیانه میزنند اینست که در نسبت زنا دادن
یعنی و راندن و قبول نکردن فرزند و قطع نسل و رفتن و برطرف شدن نسب است و همچنین شراب خوار
جهة آنکه هرگاه شراب خورد هذیان میگوید و هرگاه هذیان گوید افترا میکند پس واجب میشود حد
افترا کننده یعنی حد نسبت زنا دهنده بر او و چنانچه در آیه اول این سوره گذشت ابن سلام یهودی از پیغمبر
پرسید که هشتاد چیست فرمود که هشتاد شراب خواره است گوییم یعنی حد شراب خواره است که بعد از آنکه
شراب حرام شد هشتاد تازیانه میزنند و نیز چنانچه در آن آیه گذشت از امام جعفر ع پرسیدند که چرا حد شراب
خوردن بیشتر از زنا و حد آن هشتاد تازیانه و حد زنا صد است فرمود که حد همیشه بکار است و این زیاده شده
جهة ضایع کردن وی نطفه را و نهادن آن در غیر موضع خود که خدای بآن امر فرموده و نیز چنانچه در آن آیه گذشت
علی ع بمردی که با کنیز زن خود مباشرت کرده و کنیز آبستن شده بود و دعوی میکرد که کنیز را زن او
بوی بخشیده و زن منکر بود فرمود که گواهان می آری خوب و الا ترا سنگسار میکنیم چون زن دید چنان
دید اعتراف کرده آنجناب حد بر آن زن زد گوییم یعنی حد افترا که بر شوهر خود کرد هشتاد تازیانه و نیست
حدی در تعریض و کنایه تا آنکه صریح افترا کند که ای زنا کننده یا ای پسر زن زنا کننده یا تو از حرامزاده
و نیست در کلام و بحث قصاصی گوییم یعنی قتلی و چنانچه در آیه اول این سوره گذشت حد زناکار
سخت‌تر است از حد افترا کننده یعنی نسبت زنا دهنده پس تازیانه میزنند بر زنا کننده سخت‌تر از زدن
و زدن افترا کننده وسط و میانه است میان دو زدن گوییم یعنی میان سخت و سست و چنانچه در آن آیه
گذشت سنگسار و زدن حد میرسند بر وی میزنند در سنگسار و حد بر جسد بر جمیع اعضا و ظهر

گوید که حد میزنند نسبت زنا دهنده را و حال آنکه جامهای او در بر وی باشد و حد میزنند مرد زانی را ایستاده
و زن را نشسته و این از امام ابو جعفر ع روایت شده وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً
و قبول نکنید ایشان را گواهی یعنی گواهی ایشان را أَبَدًا همیشه الا بعد از توبه و بدروغ نسبت دادن
تکذیب خود چنانچه عنقریب گفته خواهد شد وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۵
و آن جماعت فاسقانند پس بری ساخته است خدای افترا کننده را مادام که قائم و پاینده باشد بر افترا
از آنکه نامیده شود با ایمان چه خدای عز و جل در سوره تنزیل فرموده که افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
یعنی آیا پس کسی که بوده باشد مؤمن مثل کسیست که بوده باشد فاسق برابر نیستند و گردانیده است خدای
او را منافق و در سوره توبه فرموده که ان المنافقین هم الفاسقون یعنی بتحقیق که منافقان فاسقانند و
گردانیده است خدای او را از اولیا و دوستان ابلیس فرموده یعنی در سوره کهف که الا ابلیس کان
من الجن ففسق عن امر ربه یعنی سجده کردند آدم را فرشتگان الا ابلیس که بود از جن پس فسق ورزید از امر
رب خود و گردانیده است او را ملعون و فرموده یعنی بعد از این در این آیه که ان الذین یرمون المحصنات الغافلات
المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا
یعملون یعنی بتحقیق که آنکه نسبت زنا میدهند بزنان محصنه غافل مؤمن لعنت کرده شده اند در دنیا
و آخرت و از برای ایشانست عذاب عظیم روزی که گواهی میدهند بر ضرر ایشان زبانهای ایشان و
دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه در آن زمان که بودند میکردند و گواهی میدهند اعضا و جوارح بر ضرر
مؤمن گواهی و نمیدهند مگر بر کسی که حقست بر وی کلمه عذاب و اما مؤمن داده میشود کتاب او یعنی
نامه اعمال او بدست راست وی چه خدای عز و جل فرموده یعنی در سوره بنی اسرائیل که فمن اوتی کتابه
بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم و لا یظلمون فتیلا یعنی پس کسی که داده شود کتاب ایشان بدست راست ایشان
پس آن جماعت میخوانند کتاب خود را و ظلم کرده نمیشوند بقدر پوستی که در شکاف هسته خرماست إِلَّا
الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ مگر آنانکه توبه کرده اند بعد از آن قاضی گوید یعنی از نسبت زنا دادن
وَأَصْلَحُوا و اصلاح کرده اند چیزی را که فاسد کرده بودند قاضی گوید یعنی اصلاح کرده اند عملهای خود را
بتدارک و چنانچه اکنون مذکور شد هشتاد تازیانه حد میزنند نسبت زنا دهنده را و قبول نمیکنند
گواهی او را همیشه الا بعد از توبه و آنکه بدروغ نسبت دهد خود را و تکذیب خود کند پس هرگاه توبه کند

آن حد زده شده و بعد از حد اصلاح یابد و ندانسته از و جز خیر و خوبی جایز و مقبول میدانند گواهی او را
و طبرسی در مجمع البیان گوید که هرگاه توبه کند قبول میکنند گواهی او را خواه حد زده باشند و خواه نزده باشند
و آن قول امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است و ظاهر میشود توبهٔ او بعد از آنکه اقامت حد برو کرده شود
بانکه برگردد از آنچه گفته گویم یعنی آنچه گفته است از افترا بایسته باید و تکذیب خود کند نزد امام و نزد
مسلمانان در حضور حاضران آنجا که حد زده میشود و استغفار کند و گوید که افترا بر فلان کس کرده بودم
و توبه کند از آنچه گفته پس اگر تکذیب خود و توبه کند قبول میکند خدای توبهٔ او را و قبول میکنند گواهی
او را بعد از آن پس هرگاه چنان کرد بر امام است که قبول کند گواهی او را بعد از آن و مردی که دست و
پای او را بریده بودند نزد علی علیه السلام گواهی داده جایز داشت گواهی او را و توبهٔ او معلوم و معروف شده بود
و علی علیه السلام فرمود که نیست کسی که برسد بحدی و اقامت حد برو شود بعد از آن توبه کند الا آنکه جایز میدارم
گواهی او را و کسی را که در افترا حد زده باشند میان او و زن او لعان نیست چنانچه معروف گفته خواهد شد
جهة آنکه ایزد تعالی میفرماید که ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا و امام رضا علیه السلام فرموده که کسی که بجبر قابل باشد
مدهید باو از زکوة چیزی و قبول مکنید گواهی او را همیشه فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ پس بحقیق که خدای
آمرزگار است یعنی پوشانندهٔ عیبهای شماست ای مؤمنان رَحِيمٌ ۵ رحم کننده بتوبه کاران
و مثل این آیه در سورهٔ آل عمران گذشت و اما نسبت او زنا را بزن خود پس میفرماید که وَالَّذِينَ
يَرْمُونَ و آنانکه می اندازند یعنی نسبت میدهند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را این
تا آخر آیهٔ پنجم در شان لعان یعنی لعنت کردن مرد و زن بیکدیگر نازل شده و تاویل این آیتهاست از
نزول این آیهها یعنی آن از اموریست که حادث شده یعنی تازه بهم رسیده است در زمان پیغمبر صلعم
از جملهٔ آنچه خدای دران باب حکمی مشروع نازل نساخته و نزد پیغمبر صلعم دران باب از حکم آن چیزی نبوده
و آنحضرت نمیدانسته که در لعان چه چیز واجبست و سبب نزول این آیهها آن بود که چون پیغمبر صلعم از
جنگ تبوک بازگشت عُوَیمر بن ساعدهٔ عجلانی و بروایتی عویم بن حارث عجلانی و بروایتی مردی
از مسلمانان نزد آنحضرت آمد و او از انصار بوده گفت یا رسول الله شریک با زن من زنا کرده
و بروایتی گفت که زن من با شریک بن سمحاط زنا کرده و او زو آبستن است پیغمبر صلعم از و اعراض فرمود
و روی گردانید وی بار دیگر آن سخن را اعاده و آنحضرت از و اعراض فرمود و مرتبهٔ سیم اعاده نمود

خمس

با شریک بن سحما و بروایتی صه

تا آنکه چهار بار آن کار کرد آنحضرت برخاسته بدرون خانهٔ خود رفت پس آیهٔ لعان نازل گشته
آنحضرت بیرون آمده نماز عصر را بجماعت گزارد و بوی گفت که بیار اهل خود را که خدای تعالی دربارهٔ شما
هر دو قرآن یعنی آیه نازل ساخت وی رفته بزن خود گفت که رسول خدای ترا میطلبد و زن در غرفه
از قوم خود بود پس جماعتی با وی آمده چون داخل مسجد شد پیغمبر صلعم گفت و بروایتی پیغمبر صلعم از نماز
نزد او بیرون آمده فرمود که اهل خود را بیاری رفته اهل خود را آورد در حالتی که آنحضرت نماز عصر
میگزارد پس چون از نماز فارغ شد روی بهر دو کرده بمرد گفت که پیش آی بنزد منبر و بایکدیگر
لعان و لعنت کنید مرد نزد منبر پیش آمده گفت چگونه کنم آنحضرت آیههای لعان را خوانده
فرمود که پیش آی و بگوی که گواهی میدهم بخدای که من در بین هنگام از راستگویانم در آنچه نسبت
داده ام این زن را بان گویم یعنی از زنا وی پیش آمده این سخن گفت فرمود که بار دیگر اعادهٔ این سخن
کن وی اعاده نمود بعد از آن فرمود که آنرا اعاده کن تا آنکه چهار بار آن کار کرد و در بار پنجم فرمود که
از خدای بپرهیز که لعنت خدای سخت است بعد از آن فرمود که بار پنجم گواهی ده که لعنت خدای
بر تو اگر از دروغگویان باشی در آنچه نسبت داده این زن را بان پس در بار پنجم گفت که لعنت خدای
بر من اگر بوده باشم از دروغگویان در آنچه نسبت داده ام این زن را بان بعد از آن آنحضرت فرمود
که لعنت واجب گشته میشود اگر دروغگو باشی بعد از آن بمرد فرمود که دور شو وی دور شد بعد از آن بزن او
گفت که گواهی میدهی چنانچه شوهر تو گواهی داد خوب و الا بر تو حد خدای بر پای میدارم پس زن نگاه
بر رویهای قوم خود کرده گفت که این رویها را درین وقت سیاه نمیکنم و نزد منبر پیش آمده
آنحضرت فرمود که گواهی ده چهار گواهی بخدای که شوهر تو از دروغگویانست در آنچه نسبت داده است ترا
بان زن گفت که گواهی میدهم بخدای که او از دروغگویانست در آنچه نسبت داده است مرا بان و شوهر
خود را نام برد آنحضرت فرمود که اعادهٔ این سخن کن وی اعاده نمود تا آنکه چهار بار اعاده کرد بعد از آن
فرمود که خود را از سخن باز دار پس وی را موعظه و نصیحت کرده فرمود که از خدای بپرهیز که غضب خدای
سخت است بعد از آن فرمود که بار پنجم گواهی ده و خود را لعنت کن در بار پنجم اگر شوهر تو از راستگویان
باشد در آنچه ترا بان نسبت داده پس در بار پنجم گفت که غضب خدای بر من اگر بوده باشد شوهر من
از راستگویان در آنچه نسبت داده است مرا بان پس فرمود که وای بر تو که لعنت واجب گشته میشود

اگر دروغگو باشی بعد از ان بهره فرمود که بروید و حال آنکه هرگز حلال نباشد آن مرد بر تو ای زن و
هرگز حلال نباشی ای زن بران مرد همیشه و از طریق سنیان که خواستیم که ایراد کنیم طبرسی در مجمع البیان
از ضحاک از ابن   روایت کرده گوید که چون آیهٔ سابق که والذین یرمون المحصنات نازل شده
عاصم بن عدی گفت یا رسول الله اگر مردی از ما زن خود را با مردی ببیند اگر خبر دهد بآنچه دیده هشتاد
تازیانه زده میشود و اگر طلب چهار گواه نماید آن مرد کار خود را ساخته میرود آنحضرت فرمود که ای
عاصم آیه چنین نازل گشته وی اطاعت کنان بیرون رفته بخانهٔ خود نرسیده بود که هلال بن امیه از
برابر او آمده گفت که انا لله و انا الیه راجعون گویم و این آیه را در وقتی میخواندند که قضیهٔ واقع شد
گفت از عقب تو چیست گویم یعنی چه واقع شده گفت شریک بن سحما را بر بالای شکم زوجه
زن خود یافتم عاصم بخدمت پیغمبر صلعم بازگشته هلال آنچه واقع شده بود با آنحضرت خبر داد آنحضرت
کس نزد آن زن فرستاده او را طلبیده و بوی گفت که شوهر تو چه میگوید گفت یا رسول الله پسر سحما
نزد ما می آمد و چیزی از قرآن تعلیم میگرفت و بسا بود که شوهر من او را نزد من میگذاشت و بیرون میرفت
ندانستم که او را غیرت گرفته یا بر من بخورش بخل ورزیده پس ایزد تعالی آیهٔ لعان را که والذین یرمون
ازواجهم تا آخر آیتها نازل ساخت و از حسن روایت کرده که گوید که چون آیهٔ والذین یرمون المحصنات
تا آخر آن آیه نازل شد سعد بن عباده گفت یا رسول الله آیا رای تو اینست که اگر مردی با زن
خود مردی را ببیند و او را بقتل رساند وی را بقتل میرسانند و اگر خبر دهد بآنچه دیده هشتاد تازیانه
بروی میزنند و بروایت عکرمه از ابن عباس سعد بن عباده گفت اگر بزن لکیعی وارد شوم در
حالتی که مردی آلت رجولیت خود را بران او میمالیده باشد مرا نمیرسد که آن مرد را برانگیزم
تا آنکه چهار گواه آورده باشم و قسم بخدای که آورندهٔ چهار گواه نیستم تا آنکه وی از حاجت خود
فارغ گردد و برود و اگر آنچه را که دیده ام بگویم بتحقیق که هشتاد تازیانه بر پشت من زده میشود
پیغمبر صلعم گفت که ای معشر انصار آیا نمیشنوید که سید و بزرگ شما چه میگوید انصار گفتند وی را
ملامت مکن که وی مردی صاحب غیرت است هرگز زنی خواستگاری نکرده الا بکری را و زنی خود را
طلاق نداده که مردی از ما جرات خواستگاری او کرده باشد پس سعد بن عباده گفت یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد قسم بخدای که اقرار و اعتراف دارم که آن آیه از خدای و آن حقست و لیکن

عجب دارم از ان جهت آنچه خبر دادم ترا پس آنحضرت فرمود که خدای اباء دارد الا آنرا پس سعد بن عباده
گفت راست گفته است خدا و رسول او پس چندان درنگ نکردند که هلال بن امیه پسر عم وی از
بستانی که داشت آمده مردی را با زن خود دید پس چون صبح شد بخدمت پیغمبر صلعم رفته گفت وقت
عشا نزد اهل خود آمدم و بچشم خود مردی را با او دیدم و بگوش خود شنیدم گویم یعنی آنچه با یکدیگر میگفتند
پیغمبر صلعم اکراه کرد تا حدی که کراهت در روی آنحضرت دیده شد گفت کراهت در روی تو
دیدم و قسم بخدای که من راست میگویم و امید دارم که خدای فرجی دهد پس پیغمبر صلعم قصد زدن وی کرد
گویم یعنی زدن حد و انصار جمعیت کرده گفتند که بآنچه سعد گفت مبتلا شدیم آیا هلال را حد میزنند
و باطل میکنند گواهی او را پس وحی نازل گشته چون دانستند که وحی نازل شده از سخن باز ایستادند
پس ایزد تعالی این آیه را نازل ساخت که والذین یرمون ازواجهم تا آخر آیتها پس پیغمبر صلعم فرمود که
بشارت باد ترا ای هلال که خدای فرجی مقرر فرمود پس زن آمده آنحضرت میان آن مرد و زن
لعان و [illegible] از یکدیگر جدا فرمود پس معنی آیه که والذین یرمون ازواجهم وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ
شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ و نیست از برای ایشان گواهان مگر نفسهای خود ایشان
یعنی خود ایشان مراد نسبت زنا دهنده است که نسبت زنا بزن خود میدهد پس هرگاه نسبت زنا
بزن خود دهد و افترا کند بران زن بعد از ان اقرار کند که دروغ بروی گفته یا از لعان کردن با او
اباء و امتناع نماید وی را حد میزنند گویم یعنی حد افترا کننده که هشتاد تازیانه است و زن او بوی باز داده
میشود پس اگر اباء و امتناع کند الا از آنکه با او لعان کند زن و مرد را از یکدیگر جدا میکنند و آن زن
حلال نیست از برای آن مرد تا روز قیامت جهت آنچه عنقریب گفته خواهد شد و با یکدیگر لعان کردن
اینست که گواهی دهد بر ضرر زن چهار گواهی بخدای که من زنا دیدم که زنا میکند چنانچه میفرماید که فَشَهَادَةُ
پس گواهی همچنین گوید یعنی پس واجب باشد پس بر ایشان گواهی أَحَدِهِمْ یکی از ایشان یعنی
یکی از ان آنکه نسبت میدهند بزنا زن خود را أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدای ان
و علت اینکه شوهر هرگاه نسبت زنا بزن خود دهد گواهی او چهار گواهی است بخدا و جایز نیست آن
از برای غیر شوهر هرگاه نسبت زنا بزن دهد غیر شوهر حد زده میشود یا گواه می آرد بر آنچه گفته و اگر جد
پدر یا برادر یا فرزند آن زن یا غریبی باشد اینست که غیر شوهر هرگاه نسبت زنا بزن دهد و دعوی کند که

آنرا بچشم خود دیده و گوید که دیدم بوی میگویند که چگونه دیدی آنرا و چه چیز ترا بآن مطلع ساخت که داخل گردد
در آنجا آنرا دیدی چنانچه تو در دعوی خود تهمت کننده پس تو در مقام حد قذفی و اگرچه راستگو باشی
پس ناچار ترا بحد ادب باید کرد که حدی که خدای بر تو واجب ساخته بر پای داشته شود و خدای
از برای شوهر محل دخول مقرر گردانیده که داخل آنجا شود که از برای غیری آنرا مقرر نگردانیده از برای
وی نه از فرزند و شوهر داخل آنجا میشود در شب و روز و جایز است از برای او که داخل شود بهر محلی در خلوت
که صلاحیت ندارد از برای غیر او که داخل آن محلها شود و در آن محلها حاضر گردد نه فرزندی و نه غیری
در شب و روز پس جایز است که بگوید که دیدم پس هرگاه نسبت زنا دهد بزن خود و بگوید که آنرا بچشم
خود دیدم گواهی او چهار گواهی است بجای چهار گواهی و هرگاه گوید که نه دیدم آنرا نسبت زنا دهنده باشد غیر او
و در حد غیر وی و بوی گویند که بر آنچه گفتی گواه بیار و حد میزنند او را مگر آنکه بر ضرر او گواه آرند و گواهی
شوهر چهار گواهی شده بجای چهار گواه بجای هر گواهی قسمی و مردی از اصحاب پیغمبر صم سعد بن عباده
گفتند که اگر بخانه خود روی و در آنجا مردی را بر بالای شکم زن خود بینی با وی چه میکنی گفت قسم بخدا که
گردن او را بشمشیر میزنم و در این سخن بودند که پیغمبر صم بیرون آمد گفت ای سعد کیست آنکه گفته
گردن او را بشمشیر میزنم وی آنچه گفته و آنچه او گفته بود خبر داد فرمود که ای سعد پس کجا باشند چهار گواهی

بآنحضرت صه

که خدای عز و جل فرموده سعد گفت یا رسول الله بعد از دیدن خود و علم خدای در آن که زنا کرده فرمود که
آری قسم بخدای ای سعد بعد از دیدن تو و علم خدای عز و جل خدای از برای هر چیزی حدی قرار داده و
از برای کسیکه تجاوز از حدهای خدای کند حدی قرار داده و غیر چهار گواه را بر مسلمانان پنهان داشته است
اگر مسلمانی داخل خانه مردی شود بدون اذن او و صاحب خانه او را بقتل رساند و اقرار بقتل او کند او را
از برای قصاص بقتل میرسانند اِنَّهٗ که بتحقیق که او گوید یعنی بر آنکه بتحقیق که او لَمِنَ الصّٰادِقِیْنَ ۵
از راستگویانست یعنی در آنچه نسبت داده است آن زن را بآن از زنا و علت آنکه زن که شوهر را
با او لعان واقع شده حلال نیست هرگز بر شوهری که با وی لعان کرده است آنست که در شش قسمهاست
از برای آنکه هر دو باید گفته اند که قسم است و در بار پنجم لعنت میکند خود را اگر بوده باشد از دروغگویان
چنانکه میفرماید که وَ و گواهی اَلْخٰامِسَةُ اَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَیْهِ اِنْ كٰانَ
مِنَ الْكٰاذِبِیْنَ ۵ پنجم آنکه لعنت خدای بر او اگر بوده باشد از دروغگویان یعنی در آنچه

نسبت داده است آن زن را بآن از زنا پیغمبر صم فرموده که سه چیز است که در کسی که باشد منافق است و
اگرچه روزه بگیرد و نماز گزارد و دعوی و اعتقاد کند که مسلمانست کسی که هرگاه او را امین سازند و امانتی
سپارند خیانت کند چه آنکه خدای سبحانه در سوره انفال میفرماید که ان الله لا یحب الخائنین و کسی که
هرگاه سخن گوید دروغ گوید چه آنکه در این آیه میفرماید که انّ لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین و کسی که
هرگاه وعده نماید خلاف کند چه آنکه در سوره مریم میفرماید که و اذکر یعنی در شأن اسمعیل نبی ع که انه کان
صادق الوعد و کان رسولا نبیا پس هرگاه زن اراده نماید که عذاب را از خود دفع کند گواهی میدهد
چهار گواهی بخدای که آن مرد از دروغگویانست چنانکه میفرماید که وَیَدْرَؤُا عَنْهَا و دفع میکند از او
یعنی از آن زن الْعَذٰابَ عذاب را و عذاب سنگسار است اَنْ تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد
آن زن اَرْبَعَ شَهٰادٰاتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهٗ چهار گواهی بخدای که بتحقیق که او یعنی آن مرد لَمِنَ
الْكٰاذِبِیْنَ ۵ از دروغگویانست یعنی در آنچه نسبت داده است مرا بآن وَ و گواهی
اَلْخٰامِسَةَ اَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَیْهٰا پنجم آنکه غضب خدای بر او یعنی بر آن زن
اِنْ كٰانَ اگر بوده باشد آن مرد مِنَ الصّٰادِقِیْنَ ۵ از راستگویان یعنی در آنچه نسبت
داده است مرا بآن پس اگر زن اقرار کند یا لعان نکند سنگسار میکنند آن زن را و اگر لعان کند
دفع میکند از خود حد را بعد از آن حلال نمیشود از برای آن مرد تا روز قیامت و جدایی می افکنند میان
زن و مرد و چنانچه در اول سخن گذشت چون پیغمبر صم میان عویمر و زن او لعان واقع ساخت عویمر
گفت یا رسول الله پس مال من که باین زن داده ام چه میشود آنحضرت فرمود که اگر تو دروغگویی
یعنی در آنچه نسبت داده باو از زنا آن مال از تو دورتر است از وی و اگر راستگویی پس آن مال از برای
وی است بسبب آنچه از فرج او بجماع بهره یافته و آنحضرت جدا گردانید ایشانرا از یکدیگر و بهر دو فرمود که
هرگز مباشرت و نکاحی بعد از آنکه لعان کردید با یکدیگر جمع نشوید بعد از آن فرمود که اگر این زن فرزندی را
که در شکم دارد و ساق پا باریک و دو چشم فراخ و پیچیده موی و کوتاه موی زاید آن از جهت
کاریست که گویم یعنی زنا پس آن فرزند حلال نباشد از برای شوهر او و اگر چشم شهلا و بسیار سفید گوشت
سفیدی موی او با سرخی آمیخته باشد و در نسخه سفید موی زاید آن از شوهر وی باشد و گویند که
آن فرزند را موافق کاریکه زاده و علیه السلام لعان میفرمود در هر حالی الا آنکه زن آبستن باشد و امام ع

بقبله نشسته مرد وزن را در برابر خود رو بقبله برسر پا باز میدارد و لعان و امثال آن گویم یعنی از قذف
برسر پا ایستاده میباشد و باز میدارد امام مرد را در طرف راست خود وزن وطفل را گویم یعنی فرزند
آن زن را در طرف چپ خود و ابتدا میکند بلعان مرد بعد از ان بلعان زن و لعان نمیشود الا
آنکه مرد دعوی کند که بچشم خود دیده گویم یعنی زنا کردن زن را پس هرگاه نسبت زنا دهد مرد زن خود
لعان میکنند و لعان نمیکنند تا آنکه گوید که مردی را دیدم در میان دو پای او که با وی زنا میکرد پس هرگاه
افترا کند و نسبت زنا دهد بزن خود آن مرد را حد میزنند بعد از ان هردو را با هم وا میگذارند گویم
یعنی میان ایشان جدایی نمی افکنند و لعان نمیکنند آنمرد با زن تا آنکه گوید که کسی را در میان دو پای
وی دیده که زنا میکرده و گوید که گواهی میدهم که تو چنین و چنان کردی گویم یعنی زنا کردی و لعان نمیباشد
الا بر اندن و انکار کردن فرزند پس لعان میکند با آن زن بعد از ان جدایی می افکنند میان هردو
پس حلال نمیشود هرگز آن زن از برای آنمرد و مرد با زن لعان میکنند و جدا میکنند هردو را از یکدیگر و
فرزند آن زن را نسبت میدهند بخدای عز و جل گویم یعنی گذارنده اوست و حد میزنند کسی را که نسبت
زنا یعنی نسبت حرامزادگی دهد فرزند گم شده را و حد میزنند کسی را که نسبت زنا و حرامزادگی دهد بزن
که لعان شده باشد گویم یعنی هشتاد تازیانه حد افترا کنند و نمیباشد لعان الا بعد از دخول مرد بزن
و واقع نمیشود لعان تا آنکه مباشرت کند مرد بزن خود پس کسیکه نسبت زنا دهد بزن خود پیش از آنکه
با وی دخول کند وی را حد میزنند یعنی حد افترا کنند هشتاد تازیانه و زن زن وی است و کسیکه لعان
کند با زن خود پیش از انکه با وی دخول کند آنمرد لعان کننده نباشد تا آنکه بوی دخول کند پس
درینصورت آنمرد را حد میزنند و زن زن وی و وی نسبت زنا دهنده باشد و هرگاه مرد نسبت زنا
بزن خود دهد بعد از ان نسبت دروغ [illegible] و تکذیب خود کند آنمرد را حد میزنند گویم یعنی حد افترا
کنند که هشتاد تازیانه است و اگر تکذیب خود نکند با زن لعان میکند و هردو را از هم جدا میکنند
واگر اقرار کند مرد بر ضرر خود گویم یعنی تکذیب خود کند پیش از لعان وی را حد میزنند و زن زن او است
و مردی که امام او را از برای لعان برسرپای داشته باشد و دو گواهی از جمله چهار که مذکور شد دهد
بعد از ان نکول و تکذیب خود کند پیش از انکه از لعان فارغ شود حد نسبت زنا دهنده بروی
میزنند گویم یعنی هشتاد تازیانه و جدایی نمی افکنند میان او و زن او و مردی که لعان کند با زن خود

بی

بزن قسم چهار گواهی مذکور یاد کند بجای دو گواهی پنجم نکول کند زن زن او باشد و مرد را حد زنند گویم یعنی
حد افترا کنند که هشتاد تازیانه است و اگر زن از ان نکول کند هرگاه قسم مذکور بر زن باشد گویم
یعنی نوبت قسم او باشد پس بروایتی مثل آن زن لعان شده که شوهر او نسبت زنا بوی
داده و نفی و انکار فرزند وی و لعان وا ازو جدایی کرده باشد بعد از ان گوید که فرزند فرزند منست و تکذیب خود
کند زن هرگز با او باز نگردد و بوی حلال نشود تا روز قیامت و فرزند بروایتی هرگاه اقرار بفرزندی او کند
با و باز داده نمیشود و کرامتی نیست گویم یعنی باز دادن فرزند بوی و بروایت دیگر آنمرد را حد میزنند و
فرزند را باو باز میدهند هرگاه ادعاء فرزندی او کند جهة آنکه فرزند کسی ندارد که میراث یکدیگر را برند
و فرزند او را نمیگذارند که بمیراث ماند و درینصورت میراث میبرد پسر از پدر و میراث نمیبرد پدر
از پسر و ملحق میشود بخالوها و میراث او از برای خالوهای وی است پس اگر پدر او ادعای فرزندی
او کند خالوهای او میراث او را میبرند و وی میراث خالوها را نمیبرد و پس اگر کسی نسبت زنا بآنمرد زن
داده نام برد و بگوید و بخواند او را پسر زنا کننده و ولد الزنا آنکس را حد میزنند گویم یعنی حد افترا کننده
هشتاد تازیانه و حدیث دوم اقوی است جهة آنکه مفصل و مخصوص العله است تمام شد سخن ها
پس میراث فرزند زن لعان شده از برای مادر و خویشان مادر او است پس اگر مادر او در حیوة نباشد
از برای نزدیکترین مردم است از خالوها و مردی که لعان کند با زن خود در حالتی که آبستن و حامله باشد ظاهر
و آنمرد انکار کند آنچه را که در شکم وی است و چون بار نهد ادعای فرزند او و اقرار باو و دعوی نماید که آن
از وی است فرزند آنمرد باو باز داده میشود و از فرزند میراث نمیبرد و بروی حد نمیزنند جهة آنکه لعان
گذشته است و مردی که طلاق دهد زن خود را پیش از آنکه با او دخول و مباشرت کند و زن دعوی نماید
که آبستن است پس اگر زن گواه گذراند که پرده افکنده بعد از ان آنمرد انکار فرزند کند با زن لعان میکند
بعد از ان آنگه ازو جدا میشود و بر مرد است مهر تمام و کمال و مردی که نسبت زنا بزن خود دهد بعد از ان
از خانه بیرون رفته چون باز گردد زن وفات یافته باشد پس اختیار میدهند او را در یکی از دو چیز و بوی
میگویند که اگر خواهی مذمت بار بر خود لازم ساز گویم یعنی تکذیب خود کن که در باره تو حد بر پای داشته شود
و میراث بتو داده شود و اگر خواهی اقرار کن گویم یعنی بر زنا کردن زن و لعان کن با نزدیکترین خویشان زن
و ترا میراث نباشد پس اگر مردی از اهل زن بجای زن بایستد و با وی لعان کند شوهر را میراث نباشد

واگر خویشان زن ابا و امتناع کرده احدی بجای زن نایستد شوهر وی میراث برد و چهار کس که
گواهی دهند بر حضور زن به زنا که یکی از ایشان شوهر او باشد لعان میکند شوهر و باقی گواهان را حد میزنند و
مردی که نسبت دهد زن خود را به زنا و با یکدیگر لعان کنند و بعد از آنکه متفرق و جدا شوند بار نسبت زنا
باین زن دهد بر آن مرد است حدی و مردی که نسبت زنا به پسر خود دهد پس اگر پسر خود را بقتل رساند
بقصاص او کشته نمیشود و اگر نسبت زنا باو دهد حد بر وی زده نمیشود و اگر نسبت زنا دهد پسر او
بمادر وی پس اگر نسبت زنا بمادر او داده نفی و انکار فرزند کند با هم لعان میکنند و لازم نسب زند
بر مرد آن فرزند را که نفی و انکار کرده و جدا ابدی می افکنند میان مرد و زن و هرگز حلال نمیشود آن زن از برای
آنمرد و اگر پسر خود گوید در حالتی که مادر او در حیوة باشد که ای پسر زن زنا کننده و نفی و انکار فرزند
آن زن نکند بر آن مرد حد میزنند و زن و مرد را از یکدیگر جدا نمیکنند و اگر مادر او در حیوة نباشد و آن زن را
سوای پسر آن زن کسی نباشد که حق آن زن را از آنمرد بگیرد آنمرد را حد نمیزنند جهت آنکه حق حد از زن
به پسر آنمرد باز گردیده و اگر آن زن را فرزندی از غیر آنمرد باشد وی ولی آن زن باشد و از برای آن فرزند
حد بر آنمرد میزنند و اگر آن زن را فرزندی از غیر آنمرد نباشد و زن را خویشان باشند قیام بحق حد مینمایند
و آنمرد را از برای ایشان حد میزنند و میان غلام و کنیز لعان میباشد پس لعان میکنند با یکدیگر چنانچه
دو آزاد با یکدیگر لعان میکنند و روایات در بودن و نبودن لعان میان مسلمان و ذمی یهود و ترسا
مختلف است و میان بنده و آزاد نیز احادیث مختلف است و روایت شده که غلام لعان میکند
با زن آزاد هرگاه صاحب غلام آن زن را برای او خواستگاری کرده باشد و بامر صاحب خود لعان کند
و نیز روایت شده که غلام با زن آزاد لعان میکند ولیکن ایشان را از یکدیگر جدا میکنند و هرگز آن زن آزاد
از برای آن غلام حلال نمیشود پس اگر آن غلام بعد از لعان اقرار کند بر حضور خود گویم یعنی تکذیب خود نماید
حدی بر غلام میزنند و آن زن زن اوست و میان زن گنگ و شوهر او نیز در باب لعان اخبار
مختلف است و اقوی عدم وقوع لعان است میان ایشان جهت آنکه روایتی که دلالت بر عدم وقوع
لعان میکند منصوص العلة است و آن اینست که لعان نمیباشد الا بزبان و روایت شده که مردی که
نسبت زنا بزن خود دهد و آن زن گنگ و کر باشد و نشنود آنچه را که مرد گوید پس اگر زن را گواهان باشد
و نزد امام گواهی دهند گویم یعنی بر کری زن بر مرد حد میزنند و آن دو را از یکدیگر جدا میکنند بعد از آن آن زن

حلال

حلال نمیشود از برای آنمرد هرگز و اگر زن را گواهان نباشد زن بر آن مرد حرام باشد و مرد با آن زن نمی‌ایستد
و از آن لعان بر آن زن گناهی نیست و روایت شده که از امام جعفر ع در باب زن گنگ پرسیدند
که چگونه شوهر او با او لعان میکند فرمود که جدا ابدی می افکنند میان هر دو و حلال نمیشود آن زن از برای
آنمرد هرگز و نیست میان مردی که در افترا حد بر او زده باشند و زن او لعان جهت آنکه خدای عز و جل
میفرماید که و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ
و اگر نمیبود فضل خدای بر شما و رحمت او یعنی رحمت خدای نهی گوید یعنی رسوا و منفعل میکرد عقوبت
و مثل این اول آیه در بقره گذشت وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ۵ و بتحقیق که خدای
بسیار قبول توبه کننده است محکم کار إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بتحقیق که آنانکه آوردند
گردیدن از حق بباطل را قاضی گوید یعنی دروغ رسا را گویم یعنی تهمت را این آیه تا آخر آیات ده در شان
عایشه یا ماریه قبطیه مادر ابراهیم پسر پیغمبر ص نازل شده و تاویل این آیتها پیش از نزول این آیتها
اما در شان عایشه پس سبب نزول این آیتها آن بود که عبد الله بن ابی سلول و حسان بن ثابت و
مسطح بن اثاثه در جنگ بنی مصطلق نسبت زنا بعایشه دادند طبرسی در مجمع البیان از طریق سنیان
گوید که روایت کرده است زهری از عروة بن زبیر و سعید بن مسیب و غیر این دو از عایشه گویم و
خلاصه این روایت آنکه عایشه گفت که پیغمبر ص هرگاه اراده سفری کردی در میان زنان خود قرعه
افکندی و اسم هر یک بیرون آمدی او را بردی پس در جنگ بنی مصطلق اسم من بیرون آمد
و این بعد از فرود آمدن آیه حجاب بود گویم یعنی عنقریب آیه حجاب در این سوره خواهد آمد که قل للمؤمنین یغضوا
من ابصارهم پس من با آنحضرت بآن سفر بیرون رفتم تا آنکه آنحضرت از جنگ فارغ شده باز گشت
و بمدینه نزدیک شدیم پس در هنگامی که ندای رحیل و کوچ در دادند برخاستم تا حاجتی روا نمایم
تا آنکه از لشکرگاه بیرون رفتم و چون از کار خود فارغ گشتم روی بمنزل خود آورده دست بسینه خود
مالیده عقدی از جزع گسیخته یافتم بازگشته طلب آن نمودم و از جستجوی آن مرا تعویق واقع شد
جماعتی که هودج مرا بار کرده میبردند آمده هودج را بر شتری که سوار میشدم بار کرده گمان میکنند که من در
هودجم و شتر را برانگیخته روانه شدند و من عقد خود را یافته بمنزلهای ایشان آمدم کسی را ندیدم و
بمنزلی که در آن بودم نزدیک آمده گمان کردم که عنقریب مرا گم کرده بسوی من باز میگردند و نشستم

عشر ۲

خواب بر من غلبه کرده خوابیدم و صفوان معطل سلمی از عقب لشکر میبود پس فراز من و اقع شده
سیاهی آدمی خوابیده دیده چون مرا دید بشناخت پس روی خود را بردای خود پوشیدم
قسم بخدای که کلمهٔ با من سخن نگفت و شتر خود را خوابانیده مرا بران سوار کرد و مهار آنرا میکشید
تا آنکه بلشکر رسیدیم در گرمای روز بعد از آنکه لشکر فرود آمده بودند قاضی گوید پس بآن تهمت زده شد
تمام شد سخن قاضی پس هلاک و تباه شدند در بارهٔ من آنانکه شدند و از جملهٔ آنانکه تولی کبره از
ایشان نازل گشته گویم یعنی درین آیه عبد الله بن ابی سلول بود پس بمدینه آمدیم و چون داخل
شدم یکماه بیمار گشتم و مردم سخن دروغگویان را در بارهٔ من شهرت میدادند و من نمیدانستم آنرا
غیر آنکه از پیغمبر صلعم لطفی که میدیدم نمی یافتم و آنحضرت مرا اندوهگین داشت و خبری ازان نشر نداشتم
تا آنکه ام مسطح مرا از سخن دروغگویان خبر داد بعد از آنکه در نقاهت بودم و بیماری من زیاد شد پس
پیغمبر صلعم نزد من آمده گفتم که اذن میدهی مرا که نزد پدر و مادر خود روم و ارادهٔ من این بود که از جانب
وی خبری تحقیق کنم پس مرا اذن داده نزد پدر و مادر خود رفتم و بمادر گفتم که مردم باین سخن گفتگو میکنند
گفت آری پس آن شب تا صبح مکث نمودم که اشکم ساکن نشد و چشمی خواب نکردم و گمان داشتم
که درشان من وحیی نازل کرده و لیکن امیدوار بودم پیغمبر خوابی ببیند که خدای مرا از تهمت بری ساخته
پس در روز دوم حالتی که در نزول وحی آنحضرت را فرو میگرفت وی را گرفته خدای بر پیغمبر خود آیه نازل
ساخت و آنحضرت گفت که بشارت باد ترا ای عائشه قسم بخدای که خدای ترا بری ساخت پس مادر
من گفت برخیز نزد وی رو گفتم و الله نمیروم و شکر نمیکنم غیر خدا را که مرا بری ساخت پس ایزد تعالی
این آیه را نازل ساخت که ان الذین جاءوا بالافک تا آخر ده آیه و قاضی هجده آیه گفته چنانکه خواهد آمد
و آیتها تا رزق کریم هجده نیست بلکه شش نزده است و اما درشان ماریه پس سبب نزول این آیتها
آن بود که عایشه نسبت زنا بوی داده وقتی که ابراهیم پسر پیغمبر صلعم رحلت فرمود آنحضرت اندوهگین
بود عایشه گفت چه ترا اندوهگین دارد و حال آنکه جز شبیه او کسی بجریج قبطی گویم جریج خواهر زاده ماریه بود
که در وقتی که نجاشی پادشاه حبشه ماریه را تحفه بآنحضرت فرستاد او را با وی همراه کرده بود پس پیغمبر صلعم
علی علیه السلام را فرستاده امر بقتل جریج کرد آنجناب با شمشیر بسوی وی رفته جریج در بستان بود علی علیه السلام در زد
جریج رو بسوی آنجناب نهاد که در گشاید و چون علی علیه السلام را دید بغضب در روی او یافته روی گریز نهاد

و در بستان را

و در بستان را گشود آنجناب بر درو او جسته ببستان فرود آمد و در عقب او نهاده و وی میگریخت
پس چون ترسید که بوی رسد بر نخل خرمایه برآمد و آنجناب از عقب او بالا رفته چون بوی نزدیک رسید
جریج خود را از بالای درخت فرو افکنده عورت او ظاهر شد ناگاه دید که او را آلت مردی
نه آلت زنان است آنجناب بخدمت آنحضرت بازگشته گفت یا رسول الله هرگاه مرا بکاری میفرستی
در آن کار مثل مسمار تفته در پشم شتر و در نسخه مثل مسمار تفته در حله گمان یا ثابت ترا زانم فرموده
بلکه ثابت تر پس گفت قسم بخدا که ترا بحق پیغمبری فرستاده که او را آلت رجولیت و زنانه
او نیست پس آنحضرت گفت که شکر خدا را که این بد را از ما اهل بیت گردانید پس ایزد تعالی این
آیتها را نازل ساخت میفرماید که ان الذین جاءوا بالافک عصبة منکم لا
تحسبوه جماعتی اند از شما حساب مکنید آنرا یعنی گمان مکنید آن دروغ و تهمت را شرا
لکم بل هو خیر لکم لکل امرئ منهم ما از برای خود بلکه آن
خیر است از برای شما از برای هر مردی از ایشان است آنچه قاضی گوید یعنی جزاء آنچه اکتسب
من الاثم کسب کرده است از گناه قاضی گوید بقدر آنچه خوض کرده است در آن دروغ و تهمت
والذی تولی کبره و آنکس که دوست داشته است بزرگ آنرا قاضی گوید یعنی
معظم آن گناه و تهمت را منهم از ایشان قاضی گوید یعنی از آن خوض کنندگان له عذاب
عظیم ۵ از برای اوست عذاب عظیم قاضی گوید یعنی در آخرت یا در دنیا لولا اذ سمعتموه
چرا آنگاه که شنیدید آنرا یعنی آن دروغ را گویم یعنی آن تهمت را ظن المؤمنون و
المؤمنات بانفسهم گمان نکردند مردان مؤمن و زنان مؤمن بنفسهای خود شان
یعنی بخود شان قاضی گوید یعنی بمردان و زنان مؤمن که آنان از ایشان اند گویم یعنی جدا است بشان
تهمت که مومنانند و تهمت زدگان مومن خیرا و قالوا هذا افک مبین ۵
خیری و نگفتند که این دروغی است ظاهر کننده دروغ و تهمت قاضی گوید یعنی دروغی است چنانکه
میگوید که بر سبیل یقین مطلع شده بر احوال لولا جاءو علیه چرا نیاوردند بران دروغ
تهمت باربعة شهداء فاذ لم یاتوا بالشهداء فاولئک
عند الله هم الکاذبون ۵ چهار گواه پس آنگاه که نیاوردند گواهان را پس آنجماعت

نزد خدای اذر عفو باشند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ واگر نبودی
فضل خدای بر شما و رحمت او یعنی رحمت خدای و مثل این فقره در سوره گذشت فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ در دنیا و آخرت مس کرده بودی شما را یعنی رسیده بودی بشما
فِي مَا أَفَضْتُمْ در آنچه گذشتید شما یعنی رفتید فهی گوید یعنی غور کردید فِيهِ عَذَابٌ
عَظِيمٌ ۵ در آن عذابی عظیم و مثل این تتمه آیه در سوره انفال گذشت إِذْ آنگاه که فهی گوید
مس کرده بودی شما را یا غور کردید آنگاه که تَلَقَّوْنَهُ فرا میگرفتید آنرا یعنی آن دروغ و تهمت را
فهی گوید یعنی از یکدیگر بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ
لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ بزبانهای خود و میگفتید بدهنهای خود چیزی که نبود شما را بآن
علمی و حساب میکردید آنرا یعنی گمان میکردید آنرا یعنی آن دروغ و تهمت را هَيِّنًا آسان و سهل
وَهُوَ و حال آنکه او آن دروغ و تهمت عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ۵ نزد خدای عظیم بود فهی
گوید در وزر و گناه و مطلعا جبر خود محمد بن حنفیه گفت که ای فرزند مگوی چیزیرا که نمیدانی بلکه مگوی هرچه را
که میدانی چه آنکه خدای واجب کرده است بر اعضا و جوارح تو واجباتی که حجت میگیرد بآن واجبات
روز قیامت بر تو و میپرسد از آن واجبات از تو و آن اعضا را یاد کرده و پند داده و عذر فرموده
و ادب آموخته و آنها را مهمل نگذاشته و در سوره بنی اسرائیل فرموده که ولا تقف ما لیس لک به
علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤولا و در اینجا فرموده که اذ تلقونه بالسنتکم تا آخر
این آیه و سیمحمد ص در خطبه غدیر خم فرموده که ایزد تعالی وحی فرستاد بمن این آیه سوره مایده را که یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و سبب آن
آیه این بود که جبرئیل چند مرتبه و در نسخه سه مرتبه بسوی من فرود آمده از جانب رب من امر میکرد مرا
که درین محضر مردم بایستم و هر سفید و سیاهی را اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر و وصی و جانشین
من و بعد از من امام است و از جبرئیل درخواستم که از برای من از تبلیغ و رسانیدن آن پیغام بشما
استعفا کند چه آنکه میدانستم کمی متقیان و بسیاری منافقان و خشاط آوردن گنهکاران و فریفتن
استهزا کنندگان با اسلام که وصف کرده است خدای ایشان را در کتاب خود با آنکه ایشان میگویند
بزبانهای خود چیزی که نیست در دلهای ایشان و حساب میکنند آنرا سهل و آسان و حال آنکه

خمس

وخلیفه

نزد خدای عظیم است و بسیار شد اذیت ایشان مرا چندین بار و در هر کار راضی نمیشد خدای از من الا
آنکه تبلیغ کنم و برسانم آنچه را که بسوی من نازل ساخته وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ و چرا آنگاه
که شنیدید آنرا یعنی آن دروغ و تهمت را قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا نگفتید که نمی‌باشد ما را
سزاوار أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا که سخن گوییم باین دروغ و تهمت فهی گوید یا بنوع آن
سُبْحَانَكَ پاکی تو یا رب از آنچه مشرکان گویند فهی گوید این کلمه در مقام تعجب گفته میشود هَذَا
این سخن بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ۵ بهتانیست عظیم يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ
پند میدهد شما را خدای که فهی گوید یعنی از برای کراهت و بدی آنکه باز آنکه تَعُودُوا
لِمِثْلِهِ أَبَدًا عود کنید بمثل آن هرگز همیشه فهی گوید یعنی تا زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ ۵ اگر بوده باشید ایمان آورندگان وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ
و بیان میکند خدای از برای شما آیتهارا فهی گوید که دلالت میکنند بر شریعت و ادب تا پند گیرید
وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۵ و خدای داناست محکم کار در هر فعل إِنَّ
الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي بدرستیکه آنانکه دوست میدارند که شایع
و منتشر شود فاحشه در میان الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آنانکه ایمان آورده اند
از برای ایشانست عذابی دردرسنده کسی که گوید درباره مؤمنی چیزی که دو چشم او دیده و دو گوش او
شنیده وی از اهل این آیه است پس تکذیب کن گوش و چشم خود را از برادر مؤمن خود و اگر گواهی داده شود
نزد تو پنجاه قسم و برادر مؤمن منکر باشد آنرا تصدیق وی و تکذیب ایشان کن و فاش مکن البته
چیزیرا که عیب او باشد و مروت آنرا خراب کند پس تو از اهل این آیه گردی و هرگز شایع نمیشود
فاحشه در میان قومی الا آنکه میرسد ایشان را خدای بذلت و خواری فِي الدُّنْيَا در دنیا فهی گوید
بحد زدن وَالْآخِرَةِ و آخرت فهی گوید بآتش دوزخ وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند فهی
گوید آنچه را که در دلهاست وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۵ و شما نمیدانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ واگر نبودی فضل خدای بر شما و رحمت او فهی گوید تتمه جمله آنکه پیش
گذشته ذکر شده وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ۵ ۳ع و نیز آنکه خدای رافت دارنده
رحم کننده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ ای آنانکه ایمان آورده اند

عشر ۳ نصف الجزو

پیروی مکنید گامهای طبرسی در مجمع البیان گوید که از علما عم خطأات بهمزه روایت شده الشیطان
وَمَنْ یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ شیطان را و کسی که پیروی کند گامهای شیطان را
و مثل این عبارت در بقره گذشت فَإِنَّهُ پس بتحقیق که او یعنی شیطان قاضی گوید یعنی
یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ
امر میکند بفاحشه و بدی و اگر نبودی فضل خدای بر شما و رحمت او قاضی گوید بتوفیق توبه و فرا دادن
مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ یُزَكِّی مَنْ یَشَاءُ پاک نشدی
از شما یکی هرگز و لیکن خدای پاک میگرداند کسی را که میخواهد و مثل این فقره در سوره نسا گذشت وَاللَّهُ
سَمِیعٌ عَلِیمٌ ۵ و خدای شنواست داناست وَلَا یَأْتَلِ و قسم یاد نکنند یا تقصیر و کوتاهی
نکنند و این معنی از قاضی است أُولُو الْفَضْلِ صاحبان فضل و زیادتی در مال مِنْكُمْ
وَ از شما و صاحبان السَّعَةِ وسعت در مال أَنْ یُؤْتُوا که بدهند قاضی گوید بر آنکه بدهند
یا در آنکه بدهند أُولِی الْقُرْبَىٰ بصاحبان خویشی یعنی بخویشان و مراد خویشان پیغمبر صلعم است
وَالْمَسَاكِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا
و مسکینان و هجرت کنندگان در راه خدای و باید که عفو کنند و باید که درگذرند طبرسی در مجمع البیان
گوید که از پیغمبر صلعم ولتعفوا ولتصفحوا بتا روایت شده چنانکه بیانش روایت شده تمام شد سخن طبرسی
یعنی عفو کنند بعضی از بعضی و درگذرند بعضی از بعضی پس هرگاه چنین کنند آن رحمتی باشد از خدای
از برای شما ایزد تعالی میفرماید که أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آیا دوست نمیدارید
که بیامرزد خدای شما را قاضی گوید بنا بر عفو و درگذشتن و احسان شما وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِیمٌ ۵ و خدای آمرزگار است رحم کننده قاضی گوید پس فرا گیرید خلقهای خدا را
إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ بتحقیق که آنانکه می اندازند یعنی نسبت زنا میدهند الْمُحْصَنَاتِ
بزنان محصنه یعنی شوهردار قاضی گوید یعنی صاحبان عفت الْغَافِلَاتِ غافلان از نوعی قاضی گوید
از آنچه لایق نیست زنان نسبت میدهند گویم یعنی زنا الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیَا وَ
الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ ۵ ایشان آورندگان لعنت کرده شده اند
در دنیا و آخرت و از برای ایشانست عذاب عظیم و اکنون در آیه والذین یرمون المحصنات ثم

لم یاتوا باربعة شهداء مذکور شد که نسبت زنا دادن بزنان محصنه غافل مومن از کبایر است بدلیل این آیه
و آیه بعد از این یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ روزی که گواهی میدهند برایشان گویم یعنی بر ضرر
ایشان أَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا یَعْمَلُونَ ۵
زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پایهای ایشان بآنچه در آن زمان که بودند میکردند و در سوره
یس میفرماید که الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی امروز
یعنی روز قیامت مهر میگذاریم بر دهنهای ایشان و سخن میگویند با ما دستهای ایشان و گواهی میدهند
پایهای ایشان بآنچه در آن زمان که بودند کسب میکردند و در سوره سجده میفرماید که ویوم یحشر اعداء الله
الی النار فهم یوزعون حتی اذا ما جاءوها شهد علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون و
قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء وهو خلقکم اول مرة والیه
ترجعون وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم ولکن ظننتم ان الله
لا یعلم کثیرا مما تعملون وذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ارداکم فاصبحتم من الخاسرین فان یصبروا فالنار
مثوی لهم وان یستعتبوا فما هم من المعتبین یعنی و روزی که حشر کرده میشوند دشمنان خدای بسوی
آتش دوزخ پس بسته میشوند اول ایشان بآخر ایشان که متفرق نشوند تا آنکه هرگاه بیایند بآتش
دوزخ گواهی دهند بر ضرر ایشان گوشهای ایشان و چشمهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه در آن زمان
که بودند میکردند و میگویند بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ضرر ما میگویند که گویا کرد ما را خدا
آنچنان خدایی که گویا کرده است هر چیزی را و او آفریده است شما را اول بار و بسوی او بازگشته میشوید
و نبودید شما چنانکه پنهان کنید که گواهی ندهند بر شما گوشهای شما و نه چشمهای شما و نه پوستهای شما
گویم در حدیث یعنی فرجها و رانهای شما یعنی از مردم پنهان میکردید فاحشه ها را از ترس رسوایی و گمان
نمیکردید که گواهی میدهند اعضای شما بر ضرر شما پس پنهان نکردید از اعضای خود تمام شد سخن قاضی
و لیکن گمان کردید که خدای نمیداند بسیاری را از آنچه میکنید و آن گمان شما آنچنانی که گمان بردید بشما
بربت خود هلاک کرد شما را پس گردیدید از زیانکاران پس اگر صبر کنند گویم در حدیث یعنی اگر
زیانکار شوند پس آتش دوزخ جای فرود آمدنگاه ایشان باشد که از آن خلاصی نیافته باشند و اگر
طلب بازگشت کنند بآنچه دوست میداشتند پس گویم در حدیث یعنی اجابت کرده نشوند تا آن

پس مه

نباشند الا از اجابت کرده شدگان به بازگشتن و این سخنان از قصصی است الا آنچه از حدیث
ایراد کردیم   پس چنانچه اکنون مذکور شد خدای واجب کرده است ایمان را بر همگی اعضا و
جوارح فرزند آدم و واجب ساخته است بر آن اعضا و جوارح واجباتی که حجت میگیرد بآن واجبات
روز قیامت برو و میپرسد از آن واجبات از و و آن اعضا را یاد کرده و پند داده و حذر فرموده
و ادب آموز گشته و آنها را مهمل نگذاشته و در سورهٔ سجده فرموده که و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم
سمعکم و لا ابصارکم و لا جلودکم و مراد خدای از جلود و پوستها فرجها در اینجاست بعد از آن
مخصوص ساخته است هر عضوی را از اعضا بواجبی و تصریح کرده است بر آن واجبات که لازم
یعنی در آنها پس واجب ساخته است بر دل که تعقل کردن و فهمیدن باثبات و دل میکشد بدو چیزی شنود
و اراده میکند و آن امیر و پادشاه بدن و امام جسد است که وارد نمیشوند جوارح و اعضا و صادر
نمیگردانند چیزی را مگر از امر و نهی او و او امیر جوارح است که جوارح باو تعقل میکنند و میفهمند و صادر
میگردانند از امر او و نهی او و اقرار و معرفت و اعتقاد بر آن و رضا و تسلیم امر خدای و ذکر و ایمان
آوردن بانکه نیست خدایی غیر از خدای یکتا بی آنکه او را شریک نیست خدای یکتا آنکه
زن و فرزند فرا نگرفته و محمد صلعم بنده و پیغمبر اوست و اقرار بانچه از نزد خدای آمده است از پیغمبری
یا کتابی و اطاعت و انقیاد بهر چیزی که از جانب خدای آمده است با حصول معجزه یعنی از پیغمبران
بر دل اعتقاد کردن آن و اینکه ظاهر کند مثل آنچه را که در درون دارد مگر از برای ضرورت بدلیل
آیهٔ سورهٔ نحل که الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و این عمل دل و سر ایمانست و واجب ساخته است
بر زبان اقرار و تعبیر کردن از دل بانچه دل اعتقاد بآن و اقرار کرده و انکار نموده و این عمل زبانست
و واجب ساخته است بر گوش که باک دارد خود را از گوش انداختن بانچه خدای حرام کرده و
اعراض کند از آنچه بر آن حلال نیست و خدای از آن نهی فرموده و اینکه گوش نیندازد بمعصیتها
آنچه خدا را بد آید و واجب ساخته است گوش انداختن بذکر خدای و ساکت شدن بانچه از کتاب خدای
خوانده میشود و این عمل گوش و از ایمانست و واجب ساخته است بر چشم نظر کردن با نشانهای خدای
و پوشیدن از حرامهای خدای و اینکه ننگرد بسوی چیزی که حرام کرده است خدای بر آن اعراض کند
از آنچه نهی کرده است خدای از آن و حلال نیست بر آن پس این چیزیست که واجب ساخته است خدای

آنرا بر چشم از تامل کردن در آیتها و پوشیدن از تامل کردن در چیزهای بد و این عمل چشم و از ایمانست
بعد از آن نظم کرده است خدای آنچه را که واجب ساخته است بر دل و زبان و گوش و چشم و فرج در آیهٔ
دیگر پس در سورهٔ سجده فرموده که و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و لا ابصارکم و لا جلودکم
چنانچه اکنون گذشت و در سورهٔ بنی اسرائیل فرموده که و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر
و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی و از پی مرو چیزی را که نیست ترا بآن علمی تحقیق که گوش و چشم و
دل همگی آنها هست از آن پرسیده شده یعنی میپرسند از گوش از آنچه شنیده و از چشم از آنچه
دیده و از دل از آنچه اعتقاد کرده و واجب ساخته است بر دو دست که دراز نکنند آنها را بچیزی حرام و
نگیرد با آنها چیزی را که حرام کرده است خدای برو و اینکه بگیرد با آنها چیزی را که خدای امر کرده و اینکه
کار فرماید آنها را بطاعت خدای و واجب ساخته است بر دو دست از صدقه و صلهٔ رحم و دادن
مال در راه خدای و در جهاد در راه خدای و وضو از برای نمازها و در رکوع چنانچه عنقریب گفته خواهد شد
جهت آنکه اینها عمل و چاره و علاج دستهاست و واجب ساخته است بر دو پای رکوع چنانچه عنقریب
گفته خواهد شد و رفتن بدو پای در آنچه خدا را راضی کند و اجتناب کردن از سعی در آنچه خدا را بخشم و
غضب آرد و اینکه استعمال فرماید آنها را در طاعت خدای و نرود بسوی چیزی که خدا را راضی
کند و نرود با آنها مثل رفتار عاصیان و بسوی چیزی از معصیتهای خدای پس در سورهٔ بنی اسرائیل
فرموده که و لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا کل ذلک کان
سیئه عند ربک مکروها یعنی و راه مرو ای محمد در زمین در حال آنکه صاحب شادی ظاهر و عظمت و تبختر
باشی تحقیق که تو هرگز نمیشکافی زمین را یعنی نمیرسی به تهٔ زمین و هرگز نمیرسی بکوهها از روی درازی
یعنی قادر نیستی که برسی بقلهای کوهها همگی آن هست بدی آن نزد رب تو مکروه یعنی بعد از آن
خبر داده است از دو پای که آنها از جوارح و اعضائند که گواهی میدهند بر صاحب خود روز قیامت
در هنگامی که گویا کنند آنها را و از جملهٔ آنچه گواهی میدهند دستها و پایها در بارهٔ صاحب خود و در ضایع کردن
ضایع کردن آنهاست چیزی را که خدای عز و جل امر بآن و بر اینها واجب کرده و در سورهٔ یس فرموده که
الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون چنانچه اکنون مذکور شد
پس این نیز از جملهٔ آنهاست که واجب کرده است خدای بر دستها و پایها در کتاب خود و این عمل آنها

واز ایمانست و واجب ساخته است بر روی سجده در شب و روز در وقتهای نمازها و شستن بآب
در وقت وضو و واجب ساخته است بر سر که مسح کرده شود از پیش سر بآب در وقت وضو از برای
نماز بدلیل آیهٔ سورهٔ مایده که وامسحوا برؤسکم یعنی مسح کنید بسرهای خود و این از ایمانست و واجب
ساخته است بر دو زانو و دو دست و دو پای رکوع را و این از ایمانست پس کسیکه ملاقات کند
خدای عز و جل را حال آنکه محافظت کنندهٔ جوارح و اعضا و هر جارحه و عضوی از و وفا کننده باشد
بآنچه خدای بر انها واجب ساخته ملاقات کند خدا را حال آنکه کامل کنندهٔ ایمان خود و از اهل بهشت باشد
و کسیکه ضایع کننده باشد چیزی را از آنچه خدای بران جوارح و اعضا واجب ساخته یا تعدی یا تجاوز کند
از آنچه خدای امر کرده است بآن در بارهٔ جوارح و اعضا ملاقات کند خدا را با ایمان ناقص پس هرگاه
جمع کند خدای خلق را روز قیامت عملهای ایشانرا بر ایشان عرض فرماید پس نامهٔ عمل هر کس را
بوی دهد و ایشان از ان نگرستند از کردن آن عملها منکر شوند و گویند که ما چیزی ازین عملها نکرده ایم پس
فرشتگان که نامهٔ عملهای ایشانرا نوشته اند بر ضرر ایشان گواهی دهند پس بخدای عز و جل گویند که
یا رب اینان فرشتگان تواند از برای تو گواهی میدهند بعد از ان قسم یاد میکنند که چیزی از ان
عملها نکرده اند و اینست که ایزد تعالی در سورهٔ مجادله فرموده که یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون
لکم یعنی روز قیامت که برمی انگیزد خدای همگی را پس قسم یاد میکنند از برای شما و ایشان آنانند که
غصب کرده اند حق امیر المؤمنین را پس هرگاه چنین کنند مهر گذارد خدای بر زبانهای ایشان و گویا
کند اعضا و جوارح ایشانرا بآنچه در ان زمان که بودند کسب میکردند پس گواهی دهد گوش بآنچه شنیده است
از آنچه خدای حرام کرده و گواهی دهد چشم بآنچه نظر کرده است بسوی آنچه خدای حرام فرموده و گواهی
دهند دستها بآنچه گرفته اند و گواهی دهند پاها بآنچه سعی کرده و رفته اند از آنچه خدای حرام کرده و گواهی دهد
فرج بآنچه مرتکب شده است از آنچه خدای حرام فرموده بعد از ان خدای زبانهای ایشانرا گویا سازد
پس بپوستهای خود گویند یعنی بفرجها و رانهای خود گویند چرا گواهی دادید بر ضرر ما گویند چنانچه در سورهٔ
سجده فرموده و اکنون گذشت که انطقنا الله الذی انطق کل شیء و هو خلقکم اول مرة و الیه ترجعون
و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و لا ابصارکم و لا جلودکم و لکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا
مما تعملون و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین فان یصبروا فالنار مثوی لهم و

خدای چنانکه قسم یاد میکنند از برای ما مه

ان یستعتبوا فما هم من المعتبین و پیغمبر صلعم در موعظهٔ ابن مسعود فرموده که ای ابن مسعود بر تو باد که زبان
خود را نگاهداری چه خدای عز و جل میفرماید یعنی در سورهٔ یس که الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم
و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون چنانچه اکنون گذشت و علی ع صحابهٔ خود را موعظه کرده فرموده
ای ایشان مجد باشید مجد باشید و بحساب نزدیک شوید یکتا یکتا و آمد رب تو و فرشتگان
صف صف که میپرسند از آنچه کرده اند حرف حرف و آورده میشوند ایشان برهنه تنان حیرانی
ایشان در خشوع و خضوع پیش روی ایشان حساب و از عقب ایشان جهنم که میشنوند
نفس سرد آنرا و می بینند آتش افروخته آنرا پس نمی یابند یاری کنندهٔ و نه ولی و
دوستی که جبر مذلت و خواری ایشان کند پس ایشان میدوند بسرعت بموقف حشر رانده
میشوند رانده پس آسمانها در نوردیده میشوند بدست راست خدای مثل در نوردیدن سجل که
فرشته است کتابها را و بندگان بر پل صراط میرسند دلهای ایشان گمان میبرند که مستقیم جمعند
و اذن داده نمیشود ایشانرا که سخن گویند و قبول نمیشود از ایشان که عذر گویند مهر کرده میشود
بر دهنهای ایشان و گویا کرده میشود دستها و پاهای ایشان بآنچه در ان زمان که بودند میکردند و
هم آنجناب در خطبهٔ وصف اهل قیامت کرده فرموده که مهر نهاده میشود بر دهنها پس سخن
نمیگویند و سخن میگویند دستها و گواهی میدهند پاها و گویا میشوند پوستها بآنچه کرده اند و پس
پنهان نمیکنند از خدای سخنی را و امام حسن عسکری ع در تفسیر آیهٔ سورهٔ بقره که ما یود الذین کفروا
من اهل الکتاب و المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم و الله یختص برحمته من یشاء فرموده که چون
مشرکان و یهود و ناصبیان گفتند که اگر با محمد عناد میکنید یا رب العالمین نیز عناد خواهید کرد
آنگاه که گویا شود نامههای عملهای شما و گویید که ظلم کردند بما کاتبان اعمال ما و نوشتند بر ضرر ما چیزی
که خبر نداریم ما با ایشان پس در ان وقت از اعضا و جوارح شما گواهی طلب میشود و گواهی میدهند
بر ضرر شما گفتند دور نیست گواه خود را گوییم یعنی ای محمد اگر گواهی بر این دعوی داری اکنون بیار که
قیامت دور است بنمای بما در نفسهای ما آنچه دعوی میکنی تا راستگوئیت را بدانیم و هرگز این کار
نخواهی کرد جهت آنکه تو از دروغگویانی پس آنحضرت صلعم فرمود که از اعضا و جوارح ایشان گواهی
طلب کن آنجناب گواهی طلبیده همگی اعضای ایشان بر ضرر ایشان گواهی دادند که ایشان دو

که آن فعل دروغگویانست و میان او و قیامت بعدیست مه

نمیدارند که نازل شود برامت محمد صه بر زبان محمد خبری از نزد رب شما از آیتی ظاهر و حجت عاجز
کننده از برای پیغمبری او و امامت برادر او علی ع از بیم آنکه حجت او الزام دهد ایشانرا و بسیاری
از ایشان بوی ایمان آورند گفتند ای محمد نمیشنویم ما این گواهی را که دعوی میکنی که اعضا و جوارح
ما بآن گواهی میدهند آنحضرت فرمود که ای علی ایشان از آنانند که حق ثابت بر ایشان کلمه رب تو
ایمان نمی آرند و اگرچه بیاید بایشان هر آیتی نفرین کن ایشانرا که هلاک شوند گویم این عبارت مضمون
آیه سوره یونس است که ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لا یؤمنون ولو جاءتهم کل آیة حتی یروا
العذاب الالیم پس آنجناب ایشانرا نفرین کرده هر عضوی که بر ضرر صاحب خود گویا شده بود
از ایشان جدا شده مردند و اختلاف نیست میان آیه سوره نبا که یوم یقوم الروح والملائکة صفا
لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و آیه سوره انعام که قالوا والله ربنا ما کنا مشرکین و امثال این آیات
که بعضی از آنها خبر میدهند که مردم روز قیامت سخن نمیگویند الا آنانکه خدای اذن دهد ایشانرا و
بعضی از آنها خبر میدهند که مردم سخن میگویند چه آن در مواضع متعدد است از مواضع روز قیامت
که درازی آن پنجاه هزار سال است و در آنروز خدای سبحانه خلایق را در چند جا جمع میکند در یکجا متفرق
میشوند و با هم سخن میگویند و بعضی از برای بعضی طلب آمرزش میکنند و ایشان آنانند که در دنیا
طاعت کرده اند از پیغمبران و سرکردگان و تابعان و آنانکه یاری کرده اند در دنیا بنیکوئی و تقوی
بیکدیگر و بعضی لعن میکنند بر بعضی و ایشان اهل معصیت و بغض و یاری کنندگان بر ظلم و عداوتند
بیکدیگر در دنیا از تکبر کنندگان و ضعیفان که از یکدیگر تبرا میکنند بعد از آن در جای دیگر جمعیت میکنند
و سخن میگویند و خون گریه میکنند بعد از آن در جای دیگر جمعیت کرده این سخن میگویند که والله
ربنا ما کنا مشرکین و اقرار بکردهای خود نمیکنند و این جماعت آنانند که در دنیا بتوحید خدای اقرار
کرده اند و نفع نمیدهد ایمان ایشان بخدای ایشان با مخالفتی که با پیغمبران کرده اند و با آنچه از نزد خدای
آورده اند شرک ورزیده اند و عهد ایشانرا درباره اوصیا شکسته اند و خوب را ببد تبدیل کرده اند
پس حق تعالی ایشانرا در نسبت دادن ایمان بخود تکذیب کرده در انعام میفرماید که انظر کیف کذبوا
علی انفسهم پس حق تعالی مهر بر دهان ایشان گذاشته دستها و پاها و پوستهای ایشانرا گویا ساخته
آنها گواهی میدهند بهر گناهی که کرده اند و بعد از آن مهر از زبانهای ایشان برداشته پوستهای خود

میگویند

میگویند چنانکه حق تعالی در سوره سجده میفرماید که لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء
چنانکه اکنون مذکور شد و بعد از آن در جای دیگر مجتمع میشوند و گویا گشته بعضی از بعضی میگریزند اگر
در دنیا یاری بر ظلم و عداوت بیکدیگر کرده باشند از هول آنچه می بینند از دشواری امور و عظم بلا
چنانکه در سوره عبس میفرماید که یوم یفر المرء من اخیه تا آخر آیه بعد از آن در جای دیگر جمعیت کرده در آنجا
اولیا و برگزیدگان خدای گویا گشته مردم سخن نمیگویند مگر کسیکه خدای او را رخصت دهد چنانکه در سوره
نبا میفرماید که لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا پس پیغمبران و اوصیا و ائمه عم بر پا ایستند
از هر یک میپرسند که ادای رسالت نمودید ایشان میگویند که کردیم و از امت میپرسند
و ایشان انکار میکنند چنانکه در سوره اعراف میفرماید که فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین
و میگویند که با پیغمبری نیامد چنانکه در سوره مایده میفرماید که ما جاءنا من بشیر ولا نذیر آنگاه پیغمبران آنحضرت را
گواهی میطلبند و آنحضرت گواهی میدهد که پیغمبران راست میگویند و تکذیب منکران هر امت میکنند
و بهر امتی میگوید چنانکه در سوره مایده میفرماید که قد جاءکم بشیر و نذیر والله علی کل شیء قدیر یعنی
آنکه بشما پیغمبر آمد و خدای بر همه چیز قادر است یعنی قدرت دارد بر آنکه اعضای شما گواهی دهند باداء رسالت
پیغمبران بشما و از این جهت پیغمبر صه در سوره نسا میفرماید که فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی
هؤلاء شهیدا پس آن امتها قدرت نمیکنند که رد گواهی آنحضرت کنند از ترس آنکه مبادا زبان ایشان
بسته شود و اعضای ایشان گواهی دهند و آنحضرت گواهی میدهد بر منافقان و کافران امت خود که الحاد
و عناد ورزیدند و عهد او را شکستند و سنت او را تغییر دادند و با اهل بیت او سرکشی کردند و مرتد شدند
و در امور سنت پیشینیان از امتها که با پیغمبران خود ظلم و خیانت کردند تتبع نمودند پس چنانچه میگویند
در سوره مؤمنین میفرماید که ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین بعد از آن در جای دیگر جمع میشوند و
مقام محمد صه در آنجاست و آن مقام محمود میگویند و آنحضرت در آنجا ثنای خدا و فرشتگان و پیغمبران
و مؤمنان مرد و زن کرده اهل آسمانها و زمین حمد آنحضرت میکنند و بعد از آن در جای دیگر جمعیت نموده
در آنجا با یکدیگر خصومت و دعوی میکنند و حق تعالی جزا میدهد بعضی را برای بعضی و این پیش از
حساب است و چون شروع در حساب شود هر کس بعمل خود گرفتار باشد قوله تعالی یومئذ
یوفیهم الله دینهم الحق آنروز میدهد بایشان خدای جزای ایشانرا که مستحق آنند

جلد ل

یعنی جزای عملهای بد ایشان را و یعلمون ان الله هو الحق و میدانند که بتحقیق که خدای حق یعنی
ثابت المبین ۲۵ ظاهر است الوهیت و خدائی او یا عدالت او و این یعنی از قاضی است
و اختلاف نیست میان این آیه و آیه سوره احزاب که و تظنون بالله الظنونا و امثال آن که الکون خدای
که بعضی از آنها خبر میدهند که مردم گمان میکنند و گمان شک است و بعضی از آنها خبر میدهند که مردم میدانند
چه عبارت ظن در قرآن بر دو قسم است ظن بمعنی یقین و ظن بمعنی شک است پس ظنی که بوده باشد از امور
معاد و آخرت ظن یقین است و ظنی که بوده باشد از امور دنیا ظن شک است پس عبارت ظن در آیه
سوره کهف که و رای المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها بمعنی یقین است یعنی و می بینند جرم کنندگان
آتش دوزخ را پس گمان میکنند یعنی میدانند و یقین میدارند که بتحقیق که ایشان داخل شوندگان آنند و
مثل آنست آیه سوره حاقه که انی ظننت انی ملاق حسابیه یعنی بتحقیق که من گمان داشتم که ملاقات کننده ام
حساب خود را یعنی یقین داشتم که در قیامت برانگیخته میشوم پس حساب کرده میشوم و ظن در آیه سوره
احزاب که حق تعالی از برای منافقان میگوید که تظنون بالله الظنونا بمعنی شک است نه بمعنی یقین یعنی گمان
میکنند بخدای گمانها یعنی شک میدارند بخدای شکها و آنچه شنیده اند از ائمه علیهم السلام روایتهای ایشان را
تحریف کرده اند آنها را و نهاده اند آنها را در غیر جاهای آنها و نسبت بد داده اند بآنها حکم میکنند خدای
میان ایشان و ائمه علیهم السلام جهة آنکه میفرماید که الذین یرمون المحصنات الغافلات لعنوا فی الدنیا والاخرة و
لهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و
یعلمون ان الله هو الحق المبین و حق سبحانه و تعالی موعظه بعایشه کرده و در آن موعظه فرمود که ای عایشه صرف
من از برای تو نصیحت و هر سخن من از برای تو حق است و من حق مبینم پس حق میگویم اگر تو عصیان من
ورزی بعد از آنکه خبر کردم ترا نباشد ترا غیر از من ولیی و دوستی و نه یاری کننده الخبیثات
للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین و
الطیبون للطیبات زنان بد از برای مردان بدند و مردان بد از برای زنان بدند و زنان
خوب از برای مردان خوبند و مردان خوب از برای زنان خوبند و این تفسیر طبرسی در مجمع البیان از
ابو مسلم و جبائی روایت کرده و گفته که این از امام محمد باقر و امام جعفر علیهم السلام روایت شده و فرموده اند
که این آیه مثل آیه الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة تا آخر آن آیه است که درین سوره گذشت چه مردی قصد کرده اند

خمس

که زنان

که زنان بد از آن کنند پس نهی کرد خدای ایشان را از آن و مکروه داشت آنرا از برای ایشان تمام شد
سخن طبرسی و بر روایتی یعنی آیه اینست که بدها از سخن و عمل از برای بدانست از مردان و زنان که تسلیم و
قبول و تصدیق میکنند آن بدها را از سخن و عمل و خوبها از سخن و عمل از برای خوبانست از مردان و زنان
اولئك اشخاص قاضی گوید یعنی اهل بیت علیهم السلام مبرءون مبرا اند یعنی بری اند مما
یقولون لهم مغفرة ورزق کریم ۲۶ از آنچه میگویند از برای ایشانست
آمرزشی و روزی با کرامت و مثل این آخر آیه در سوره انفال گذشت و امام حسن علیه السلام معاویه را گفت که
قسم بخدای الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات تو بدای معاویه و اصحاب و یاران و
شیعیان تو و الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولئك مبرءون مما یقولون لهم مغفرة
ورزق کریم علی بن ابیطالب است و اصحاب و یاران و شیعیان او و امام جعفر علیه السلام بمردی از اصحاب
خود گفت که شمائید شیعیان خدای و شمائید طیبین و زنان شما اند طیبات هر مومنی صدیق است و هر زن
مومنی حور عینی است چندین بار بعلی علیه السلام گفت که بشارت و مژدگانی باد شما را قسم بخدای که عمر
رحلت فرمود و حال آنکه غضبناک بود بر جمیع امت خود الا شیعیان و امام محمد باقر علیه السلام با بو اسحق
ابراهیم لیثی گفت بدرستیکه خدای عز و جل زمین طیبه طاهره آفرید و گشود در آن زمین آب خوش
و عرض کرد بر آن زمین ولایت اهل بیت علیهم السلام را و آن زمین قبول کرد پس جاری ساخت
آن آب را هفت روز و بعد از روز هفتم آب بر زمین فرو رفت پس برگرفت از صاف و برگزیده آن
گل گلی و گردانید آنرا گل و طینت ائمه علیهم السلام بعد از آن ثفل آن گل را بر گرفته از آن شیعیان و دوستان
ایشان را از زیادتی گل و طینت ایشان علیهم السلام آفرید پس اگر طینت ایشان را مثل طینت ائمه علیهم السلام وا میگذاشت
ایشان و ایشان علیهم السلام مساوی میبودند ولیکن ممزوج کرد طینت ایشان را و ممزوج نکرد طینت ائمه را
با طینت که زمین شوره بد گنده نیز آفرید و گشود در آن زمین آب تلخی آنگاه بر آن زمین ولایت
و دوستی امیر المومنین علیه السلام را عرض کرد و آن زمین آنرا قبول نکرد و آن آب را هفت روز بر آن
جاری ساخت بعد از آن آن آب بزمین فرو رفت آنگاه برگرفت از گنده و زبون آن گل
گنده بد و از آن ائمه کفر و طاغیان و فاجران را آفرید و بعد از آن بقیه آنرا ممزوج کرد بگل شیعیان و
محبان اهل بیت علیهم السلام و اگر وا میگذاشت گل ائمه کفر و طاغیان و فاجران را و ممزوج میکرد طینت ایشان

هرگز عمل صالحی نمیکردند و ادای امانتی نکرده و اقرار بشهادتین یعنی لا اله الا الله و محمد رسول الله نمینمودند
و روزه نمیگرفتند و نماز نمیگزاردند و زکوة نمیدادند و حج نمیکردند و شبیه بشیعیان و محبان اهل بیت
در صورت نمیشدند و نیست چیزی عظیمتر بر مؤمن از آنکه صورت خوبی در دشمنی از دشمنان
خدای ببیند و مؤمن نمیدانند که آن صورت از گل مؤمن و مزاج اوست بعد از آن هر دو طینت را
باب اول و آب دوم ممزوج ساخت پس آنچه دیده میشود از شیعه و محبان اهل بیت از زنا و
زنا و لواطه و خیانت و شرب شراب و ترک نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد آن همه از دشمن
اهل بیت علیهم السلام است که ناصبی است و از اصل و مزاج اوست که بطینت ایشان ممزوج شده و آنچه
دیده میشود در آن دشمن ناصبی از زهد و عبادت و مداومت بر نماز و ادای زکوة و روزه و حج و جهاد
و اعمال نیک و خیر آن همه از گل مؤمن و اصل و مزاج اوست پس چون روز قیامت و عرض اعمال
مؤمن و ناصبی بر خدای شود ایزد تعالی گوید که من عادلم و جور نمیکنم و منصفم و ظلم نمیکنم قسم بعزت و
جلال و بلندی مکان من که ظلم نمیکنم مؤمنی را بگناهی که مرتکب آن شده است از اصل طینت و
و مزاج ناصبی این عملهای صالح همه از گل مؤمن و مزاج اوست و عملهای بدی که از مؤمن واقع شده
از گل دشمن ناصبی است و لازم میگرداند خدای هر یک از ایشان را آنچه در اصل و جوهر و طینت اوست
و خدای داناتر است ببندگان خود از همه خلایق آیا نمی بینی ای ابراهیم اینجا ظلمی یا جوری یا عدوانی
بعد از آن آنجناب آیه سوره یوسف را خواند که معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا
اذا لظالمون پس هرگاه روز قیامت شود ایزد تعالی بناصبی گوید که ظلمی نیست بر تو این عملهای
از طینت و مزاج تست و تو اولی و سزاوارتری بآنها و این عملهای صالح از گل و مزاج مؤمن است
و او اولی و سزاوارتر است بآنها امروز جزا داده میشود هر نفسی یعنی هر کسی بآنچه کسب کرده نیست ظلمی
امروز بتحقیق که خدای زود حسابست گویم این عبارت مضمون آیه سوره مؤمن است که الیوم تجزی
کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب آیا نه که ایزد تعالی میفرماید که الخبیثات
للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات اولئک مبرؤن مما
یقولون لهم مغفرة و رزق کریم و در سوره انفال میفرماید که والذین کفروا الی جهنم یحشرون لیمیز الله
الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم اولئک هم الخاسرون

یعنی و آنانکه کفر ورزیده اند بسوی جهنم حشر کرده میشوند از برای آنکه تمیز کند خدای بد را از خوب و بگرداند
بد را بعضی از آن را بر بعضی پس جمع کند آنرا همه پس بگرداند آن همه را در جهنم آنجماعت خسرانان
و بدان زیانکارانند ۵ و بعد از آنچه گذشت از آیات ایزد تعالی ادب آموز خلق خود از آنست
اسلام گشته میفرماید که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم
حتی تستأنسوا ای آنانکه ایمان آورده اند داخل مشوید بخانهای غیر خانهای خود تا آنکه
اعلام کنید و اذن گیرید و کفش بر زمین زنید و سلام کنید چنانچه میفرماید که و تسلموا
علی اهلها و سلام دهید بر اهل آنها یعنی بر اهل آن خانها و طبرسی در مجمع البیان از ابوایوب
انصاری روایت میکند که گفت که گفتیم یا رسول الله استیناس چه معنی دارد فرمود که معنی آن
اینست که گویا شود مرد بتسبیح و تحمید و تکبیر و تنحنح کند یعنی صدا کند بگلو پاک کردن بر اهل خانه
و از سهل بن سعد روایت میکند که مردی بحجره از حجرهای پیغمبر صلعم نگاه کرد و کاردی با آنحضرت بود
که سر خود را با آن میخارید گفت اگر میدانستم که تو نگاه میکنی با این کارد طعنه بچشم تو میزدم نیست اذن
گرفتن و رخصت خواستن الا از نگاه کردن و گوید که روایت شده که مردی به پیغمبر صلعم گفت که آیا
رخصت بگیرم از مادر خود فرمود که آری گفت او را خادمی غیر من نیست آیا اذن بگیرم از و هرگاه
که نزد او روم فرمود که آیا دوست میداری که او را عریان ببینی گفت نه فرمود که پس رخصت بگیر از او
و سلام کن بر اهل او و گوید که روایت شده که مردی از پیغمبر صلعم اذن خواسته تنحنح و گلو پاک کرد
پس آنحضرت بزنی که روضه نام داشت گفت برخاسته نزد وی برو و او را تعلیم کن بگوی السلام علیکم
داخل شوم آن مرد آنرا شنیده گفت السلام علیکم تمام شد سخنان طبرسی و از آیه که بعد از این در سوره
نور می آید که فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی پس هرگاه داخل
شوید بخانها پس سلام کنید بر خود تحیتی از نزد خدای که مبارک و خوبست مراد سلام شما بر اهل
خانه در هنگامی داخل میشوید و جواب آنها است بر شما پس اینست معنی سلام شما بر خود پس هرگاه
داخل شود مردی از شما بخانه خود پس اگر در آن خانه کسی باشد سلام میدهد و اگر کسی در آن خانه نباشد
پس باید که بگوید که السلام علینا من عند ربنا یعنی سلام بر ما از نزد پروردگار ما جهت آنکه ایزد تعالی در این آیه میگوید
میفرماید که تحیة من عند الله مبارکة طیبة و علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید که گفته اند که هرگاه کسی داخل

خانه شده کسی را در آن خانه نبینند بگوید که السلم علیکم و رحمة الله و قصد دو فرشته کند که گواه اند بر وی
گویم یعنی دو فرشته که نامهٔ اعمال را می‌نویسند و در آیه که در سورهٔ نسا گذشت که و اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها یعنی و هرگاه تحیت کرده شوید بتحیتی پس تحیت کنید نیکوتر از آن یا رد کنید
آنرا یعنی همان تحیت را که بشما کرده مراد بتحیت سلام و نیکوئی و احسان کردن و چیزی که عطا کنند و تحیتکم
گفتن است پس عطسه کننده در جواب کسی که باو یرحمک الله گوید باید که بگوید که یغفر الله لکم و یرحمکم یعنی بیامرزد
خدای شما را و رحمت کند بر شما و در آیه سورهٔ یونس که دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام
یعنی دعای ایشان یعنی اهل بهشت در بهشتها اینست که پاکی تو خدایا از آنچه مشرکان گویند و تحیت ایشان
یعنی خادمان و مومنان بعضی ببعضی بشارت در آن بهشتها سلام است و اصحاب پیغمبر صلعم هرگاه که خدمت
آنحضرت میرفتند میگفتند که انعم صباحا و انعم مساء و آن تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی آیهٔ سورهٔ
مجادله را نازل ساخت که و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله یعنی و هرگاه می‌آیند نزد تو ای محمد
تحیت میفرستند ترا بچیزی که تحیت نفرستاده است ترا بآن خدای پس آنحضرت با ایشان فرمود که
خدای بدل فرمود از برای ما بهتر از آن تحیت اهل بهشت که السلم علیکم و مسجد را تحیتی است و آن
دو رکعت نماز است و معنی سلام در نماز اینست که سلام علامت امن و محلل شدن از نماز است جهة
آنکه در زمان سابق هرگاه که کسی بر مردم وارد میشد و سلام میکرد از شر او ایمن میبودند و هرگاه که مردم جواب
سلام او میدادند آنکس از شر ایشان ایمن میبود و اگر سلام نمیکرد از و ایمن نمیبودند و اگر جواب سلام
مسلمان نمیدادند مسلمان از ایشان ایمن نمیبود و این خلقی بود در میان عرب پس گردانیده شد سلام
علامت بیرون رفتن از نماز و حلال شدن سخن گفتن و ایمنی از آنکه داخل شود در نماز چیزی که فاسد کند
نماز را و سلام نامی است از نامهای خدای عز و جل و آن واقع میشود از نماز گزار بر دو فرشته خدای که
موکلند باو و امام ابو جعفر عم فرمود که عمار بر پیغمبر صلعم سلام داد آنحضرت در نماز بود پس جواب سلام عمار
داد و بعد از آن امام عم فرمود که سلام اسمی است از اسماء خدای سبحانه و قول خدای در سورهٔ یس که سلام
قولا من رب رحیم سلام از خدای امان است و در سورهٔ انعام که لهم دار السلم عند ربهم مراد از دار السلم
بهشت است و آن نام بهشتی است از بهشتها و سلام اسم خدای و بمعنی امان و عافیت و شادی است
و دار السلم جهة آن گفتند که بهشت خانهٔ خداست که از برای دوستان خود آفریده و از جهة آنکه در بهشت

سلامتی

سلامتی از اندوهها و دردها و اهل بهشت سالم‌اند از آفتها و مرضها و بیماریها و از پیری و مرگ و
تغییر احوال ایشان و ایشان مکرمند که هرگز خوار نمیشوند و عزیزند که هرگز ذلیل نمیشوند و غنی‌اند که هرگز محتاج
نمیشوند و سعید اند که هرگز شقی نمیشوند و شادند که هرگز غمگین نمیشوند و در صفت دار السلم وارد شده
که بعضی از اهل آن در قصرهای دُر و مرجان باشند که درهای آن قصرها بعرش خدای باز میشود و فرشتگان
از هر دری داخل شده از جانب خدای تهنیت ایشان میگویند چنانکه در سورهٔ رعد میفرماید که و الملئکة
یدخلون علیهم من کل باب و کسی که تمام ماه رمضان را روزه گیرد حق تعالی در دار السلم باو عطا کند
صد هزار شهر در هر شهری صد هزار خانه در هر خانه صد هزار زُبُرد در هر زُبُردی صد هزار تخت طلا طول
هر تختی هزار ذراع بر هر تختی زنی از حور که سی هزار گیسوی مُرّد و یاقوت بافته داشته باشند که هر گیسو را
صد کنیز برداشته باشند و در تهلیلات ده روز اول ذیحجه آمده که کسی که هر روز از آن ده روز ده مرتبه
آنرا بگوید عطا کند حق تعالی بهر تهلیلی در بهشت درجه از دُر و یاقوت که میان هر دو درجه چندان راه باشد
که سوار سریع السیر در صد سال آنرا طی کند و در هر درجه شهری و در آن شهر قصری از جوهر که بیگانه غرف
نمیشته باشد و در هر شهری از آن شهرها چندان خانه‌ها و قصرها و خیمه‌ها و غرفه‌ها و فرشها و زنان و تختها
و حوریان و بالشها و فرشها در روانها و مایده‌ها و خادمان و نهرها و درختها و زیورها و حُلّه‌ها باشد که کسی
وصف آن نتواند کرد و پس چون از قبر بیرون آید نوری بهر موی او رسیده هفتاد هزار فرشته حاضر
شده از پیش و طرف راست و چپ او روند تا بدر بهشت رسند و چون داخل بهشت شود و ایشان
در عقب و او پیش باشند تا آنکه بشهری رسد که بیرون آن یاقوت سرخ و درون آن زبرجد سبز باشد
و در آن اصناف آنچه خدای در بهشت آفریده است باشد و فرشتگان گویند که میدانی که این شهرها
با آنچه در وست چیست گوید نه شما کیستید گویند ما آن فرشتگانیم که روزی که تهلیل کردی نزد تو
در دنیا حاضر شدیم این شهرها با آنچه در وست ثواب تست و بشارت باد ترا بهتر از این از ثواب
خدای تا ببینی که چه چیز مهیا کرده است خدای از برای تو در دار السلم و چون آنجا رود گویند که این
ثواب است که خدای در خانهٔ خود دار السلم در همسایگی خود داده و این عطاییست که هرگز قطع نمیشود
و تهلیلات این است لا اله الا الله عدد اللیالی و الدهور لا اله الا الله عدد امواج البحور لا اله
الا الله و رحمته خیر مما یجمعون لا اله الا الله عدد الشوک و الشجر لا اله الا الله عدد الحجر و المدر

لا اله الا الله عدد القطر والمطر لا اله الا الله عدد لمح العيون لا اله الا الله في الليل اذا عسعس
والصبح اذا تنفس لا اله الا الله عدد الرياح في البراري والصخور لا اله الا الله من يوم ينفخ
في الصور و روايات بسيار و درين کتاب منتشر است در رسانيدن جبرئيل عليه السلام و غير او سلام خدا را
به پيغمبر صلی الله عليه و آله و جواب آنحضرت که خدای سلام است و از اوست سلام و باز ميگردد بسوی او سلام
و ايزد تعالی در سوره احزاب فرموده که ان الله وملئکته يصلون علی النبی يا ايها الذين امنوا صلوا
عليه وسلموا تسليما يعنی بتحقيق که خدای و فرشتگان او صلوات ميفرستند بر پيغمبر ای آنانکه ايمان آورده‌اند
صلوات فرستيد برو و سلام کنيد سلامی و خدای عز و جل عطا کرده است بمحمد و آل محمد فضيلتی که
احدی بکنه وصف آن نرسد مگر کسی که تعقل آن کند چه خدای عز و جل بر احدی سلام نکرده است الا
بر پيغمبران عليهم السلام پس فرموده که سلام علی نوح في العالمين و فرموده که سلام علی ابرهيم و فرموده که سلام
علی موسی وهرون و نفرموده که سلام علی آل نوح و نفرموده که سلام علی آل ابرهيم و نفرموده که سلام
علی آل موسی وهرون و فرموده يعنی در سوره صافات که سلام علی آل يس يعنی سلام بر آل محمد و علی عليهم السلام
بعد از خطبه اول از خطبه روز جمعه فرموده که ان الله وملئکته يصلون علی النبی يا ايها الذين امنوا
صلوا عليه وسلموا تسليما اللهم صل علی محمد و آل محمد و تحنن علی محمد و آل محمد وسلم علی محمد و آل محمد کافضل
ما صليت وباركت وترحمت وتحننت وسلمت علی ابرهيم وآل ابرهيم انك حميد مجيد
اللهم اعط محمدا الوسيلة والشرف والفضيلة والمنزلة الكريمة اللهم اجعل محمدا وآل محمد اعظم
الخلائق كلهم شرفا يوم القيمة واقربهم منك مقعدا واوجههم يوم القيمة جاها وافضلهم
عندك منزلة ونصيبا اللهم اعط محمدا اشرف المقام وحباء السلام وشفاعة الاسلام
اللهم والحقنا به غير خزايا ولا ناكثين ولا نادمين ولا مبدلين اله الحق امين و امام جعفر عليه السلام را
گفتند که چگونه صلوات بر محمد و آل او فرستيم فرمود که بگوييد که صلوات الله وصلوات ملئکته
وانبيائه ورسله وجميع خلقه علی محمد وآل محمد والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته گفتند که
کسی که بر پيغمبر و آل او چنين صلوات فرستد ثواب او چيست فرمود که قسم بخدای که بيرون مي رود
از گناهان مثل روزی که مادر او را زاده باشد و امام ابو الحسن عليه السلام در صلوات بر پيغمبر و آل او فرمود
که اللهم صل علی محمد في الاولين وصل علی محمد وآله في الاخرين وصل علی محمد وآله في الملأ الاعلی

وصل علی محمد وآله في المرسلين اللهم اعط محمدا الوسيلة والشرف والفضيلة والدرجة الكبيرة
اللهم اني امنت بمحمد ولم اره فلا تحرمني يوم القيمة رؤيته وارزقني صحبته وتوفني علی
ملته واسقني من حوضه مشربا رويا سائغا هنيئا لا اظمأ بعده ابدا انك علی كل شيء
قدير اللهم كما امنت بمحمد ولم اره فعرفني في الجنان وجهه اللهم بلغ روح محمد وآل محمد
عني تحية كثيرة وسلاما چه کسی که چنين صلوات بر پيغمبر فرستد گناهان او خراب ميشود و خطاهای
او محو ميگردد و شادی او دايمی ميشود و دعای او مستجاب ميگردد و بآرزوی خود ميرسد و رزق او
گسترده ميگردد و بر دشمن خود اعانت مي يابد و سبب انواع خير از برای او مهيا ميشود و از رفقای
پيغمبر خود در بهشتها ميگردد و بايد که اين صلوات را سه بار صبح و سه بار وقت عشا بفرستد
و نيز فرمود که هر که روز جمعه نماز کند بگويد که اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصياء المرضيين بافضل
صلواتك وبارك عليهم بافضل بركاتك والسلام عليه وعليهم وعلی ارواحهم واجسادهم
ورحمة الله وبركاته که نوشته شود از برای تو صد هزار حسنه و محو کرده شود از تو صد هزار گناه
و روا کرده شود از برای تو بسبب آن صد هزار حاجت و بلند کرده شود از برای تو بسبب آن
صد هزار درجه گو تمام يعنی در بهشت و از امام جعفر عليه السلام از اين آيه پرسيدند که ان الله وملئکته يصلون
علی النبی يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما فرمود که يعنی صلوات و سلام بر آنحضرت در هر چيزی
که آورده است گو تمام يعنی از نزد خدای بشکرانه آن و امام ابو جعفر عليه السلام فرمود که فرشته از فرشتگان
از خدای درخواست که عطا کند باو شنيدن سخن بندگان را و خدای بوی عطا فرمود پس آن فرشته
تا روز قيامت ايستاده هر يک از مومنان که ميگويد که صلی الله علی محمد وآله وسلم آن فرشته
ميگويد که بر تو باد سلام بعد از ان آن فرشته ميگويد که يا رسول الله فلان کس ترا سلام ميرساند آنحضرت
ميفرمايد که و بر او باد سلام و پيغمبر صلی الله عليه و آله فرموده که کسی که سلام فرستد بر من در جايی از زمين ميرسانند
و کسی که سلام فرستد بر من در سر قبر من ميشنوم آنرا و روايات در فرستادن صلوات بر محمد
آل او و بر پيغمبران عليهم السلام بسيار است و مناسب اين مقام نيست ايراد آن در آيه مذکوره سوره الاعراف
خواهد شد ان شاء الله تعالی و امير المومنين عليه السلام بقومی عبور کرده بر ايشان سلام داد گفتند و عليک السلام
ورحمة الله وبركاته ومغفرته ورضوانه پس آنجناب بايشان گفت که مکرر رسانيده ما را از مثل آنچه فرشتگان

بسیدها ابراهیم گفتند جز این نگفتند که رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و پیغمبر ص فرمود که هرگاه سلام کنند بر شما مسلمانان
بگویید که سلام علیکم و کسی که بگوید که السلام علیکم ده حسنه دارد و کسی که بگوید که سلام علیکم و رحمة الله
بیست حسنه دارد و کسی که بگوید که سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه دارد و سه کس اند که بلفظ
جمع جواب میگویید با ایشان چنانچه بجماعتی جواب میگویند و اگرچه یک کس باشد در عطسه میگویید
که یرحمکم الله یعنی رحمت کند شما را خدای و اگرچه با عطسه کننده غیری نباشد و مردی که سلام میدهید
بر مردی میگویید که السلام علیکم یعنی سلام بر شما و مردی که دعا میکنند مردی را میگویید که عافاکم الله یعنی
خدای عافیت دهد شما را و اگرچه یک کس باشد چنانکه گویا با او غیری هست و از امام جعفر ع پرسیدند که
زنان چگونه سلام میکنند هرگاه بقومی وارد شوند فرمود که میگویند که علیکم السلام و مرد میگوید که السلام علیکم
و علی ع فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بسلام پس هرگاه سلام دهند شما را بگویید که و علیکم و پیغمبر ص
فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بسلام پس اگر سلام دهند شما را بگویید که علیکم و با ایشان مصافحه
مکنید و کنیت ایشان را مگویید یعنی ابو فلان و ام فلان مگویید مگر آنکه مضطر شوید بان و از امام جعفر ع
پرسیدند که هرگاه یهودی و ترسا و مشرک سلام دهند چگونه سزاوار است که جواب داده شود فرمود
که بگویید علیکم و بروایتی علیک و بروایت دیگر میگوید در جواب یهودی و ترسا سلام و
از امام موسی ع پرسیدند که آیا رأی تو چیست اگر محتاج شوم بطبیب ترسا باید سلام و دعا کنم او را
فرمود که آری نفع نمیدهد او را دعای تو گویم پس این در مقام احتیاج است و با امام جعفر ع گفتند که
چگونه دعا کنم یهودی و ترسا را فرمود که بگوی بارک الله فی دنیاک یعنی مبارک کند و نفع دهد
خدای در دنیای تو و یهودیه نزد پیغمبر ص آمد و عایشه نزد آنحضرت بود یهودی گفت السام علیکم
یعنی مرگ باد ترا آنحضرت گفت علیک بعد از آن بعایشه فرمود که هرگاه سلام دهد بر شما مسلمانی
بگویید سلام علیکم و هرگاه سلام دهد بر شما کافری بگویید علیکم و پیغمبر ص نزد ابو طالب رفته و از آن
خانه غیر مشرکی ندید گفت السلام علی من اتبع الهدی و ترسایی نزد امام موسی ع آمده ذکر طلب قضیه دین
حق و ارشاد او راهنمایی او در خواب بمردی که در بالای دمشق میبود و رفتن او نزد وی و از وی
او را بسوی آنجناب و سلام رسانیدن وی بوساطت او بآنجناب و کثرت مناجات وی بحق
سلام وی را بدست آنجناب کرده گفت جواب ده سلام صاحب و بار دیگر فرمود که سلام وقتی آ

بدین‌ها درآید و حماد بن عثمان گوید که اراده سفر مکه کرده بوداع ابن ابی یعفور رفته گفتم حاجتی داری گفت آری
سلام مرا بامام جعفر رسان پس بمدینه آمده بخدمت آنجناب رفتم و از من احوال پرسید بعد از آن
گفت که ابن ابی یعفور در چه کار است گفتم خوب و خوش است فدای تو گردم آخرین دیدن او تو بود.
که بوداع وی رفتم و از من درخواست که سلام بتو رسانم فرمود که و علیه السلام اقراه السلام صلی الله
علیه یعنی بر او باد سلام سلام من باو رسان رحمت کند خدای او را و بگوی که باش بر آنچه با تو
عهد کرده ام و خدای دوست دارد فاش کردن سلام را و کسی نگوید که سلام کردم و من جواب
نداد و امام ابو جعفر ع فرمود که سلمان علیه الرحمه گفته که فاش کنید سلام را چه سلام خدای تعالی اهل
ظالمان نمیشود و علی ع میفرمود که بغضب میندازید و بغضب مکنید کسی را فاش کنید سلام را
و اطاعت کنید سخن و کلام را و نماز گزارید در شب و حال آنکه مردم در خواب باشند تا داخل بهشت شوید
بسلامتی بعد از آن این آیه را خواند که السلام المؤمن المهیمن گویم مراد آنجناب این بود که سلام نامی
از نامهای خدای و پیغمبر ص امر کرد بهفت چیز عیادت بیمار و متابعت جنازه‌ها و فاش کردن سلام
و یاری مظلوم و اجابت دعوت و اظهار قسم و یرحمکم الله گفتن بکسی که عطسه کند و نجات دهندها
خورانیدن خورنده و فاش کردن سلام و نماز در شب است در حالتی که مردم خوابیده باشند و از خلق
تواضع و فروتنی اینست که سلام کنی بهر کس که رسی و بخیل کسیست که در سلام بخل ورزد و پیغمبر ص فرمود
که مسلمان را بر ذمه مسلمان شش چیز است اینکه سلام کند بر او هرگاه ملاقات کند او را و یرحمکم الله گوید
هرگاه عطسه کند و عیادت کند او را هرگاه بیمار شود و اجابت کند او را هرگاه دعوت کند و حاضر شود
بجنازه او هرگاه بمیرد و دوست دارد از برای او آنچه را که دوست دارد از برای خود و غایبانه با او
کند و ابتدا کننده بسلام اولی و سزاوارتر است بخدای و رسول خدای و سکونی روایت کرده که
ابتدا کنید بسلام پیش از سخن گفتن و کلام چنانچه عنقریب گفته خواهد شد و سلام میدهد سواره و راه رونده
و کوچک بر بزرگ و سواره بر پیاده و جماعت کمتر بر جماعت بیشتر و یکی بر جماعت و اسب سواران
بر قوم سواران و اسب سواران بر استر سواران و هرگاه قومی در مجلسی باشند بعد از آن قومی داخل شوند
آنکه آخر داخل میشود بر اوست که سلام بر ایشان کند و هرگاه عبور کنند جماعتی بقومی جایز است ایشان را
که سلام دهد یکی از ایشان و هرگاه سلام دهد مردی بر قومی جایز است آن قوم را که یکی از ایشان جواب گوید

وپیغمبر صلعم فرموده که هرگاه یکی از شما از جای خود برخاسته باز گردد و برود باید که سلام کند که سلام اولین
سزاوارتر نیست از آخرین و سکونی روایت کرده که مکروه است که مردی چنانکه امده گوید بعد از آن
ساکت شود تا آنکه سلام را از بهر آن کلمه دارد و بر کسی سلام نمیکنند کسی که با جنازه باشد و کسی که بنماز
جمعه رود و کسی که در خانهٔ حمام باشد و هرگاه داخل مسجد شوی و حال آنکه مردم در نماز باشند سلام بر ایشان
مکن و سلام بر پیغمبر فرست بعد از آن روی بنماز خود آور و هرگاه داخل شوی نزد قومی که نشسته اند و
سخن میگویند بر ایشان سلام کن و سکونی روایت کرده که سلام سنت و جواب آن واجب است
وپیغمبر صلعم فرموده که حق مجلسها را ادا کنید گفتند حق آن چیست فرمود که بپوشید چشمهای خود را و جواب
سلام دهید و ارشاد و راهنمایی نابینا کنید و امر معروف و نهی از منکر نمایید و چنانچه الحال گذشت
پیغمبر صلعم سلام کرد در حالتی که آنحضرت در نماز بود و جواب سلام او داد به سلام نامی از نماز
و از امام موسی عم پرسیدند از مردی که در نماز باشد و مردی باو سلام دهد جواب سلام چون است فرمود
که آری بگوید که السلام علیک و با انگشت اشاره باو کند گوییم چنین فرا از سلام نماز و جواب کسی
بکسی نویسد واجب است مثل وجوب جواب سلام و سکونی روایت کرده که ابتدا کنید بسلام پیش از کلام
پس کسی که ابتدا کند بکلام پیش از سلام پس جواب سلام او مدهید و علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید
که در جنگ تبوک قومی از اهل ایمان و بصیرت تخلف از پیغمبر کردند که بسبب نفاقی با ایشان راه یافته
بود از آنجمله کعب بن مالک شاعر و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه میگفتند که فردا بیرون میرویم و پس فردا
بیرون میرویم تا آنکه خبر آمدن پیغمبر صلعم بایشان رسید پس چون آنحضرت بمدینه رسید وی را استقبال
کردند تا تهنیت دهند او را پس سلام بوی کرده جواب سلام ایشان نگفته از ایشان اعراض کرد
و برادران مؤمن سلام کردند جواب نگفتند گوییم پس ظاهر است عدم رد سلام در وقت غضب از برای
خدای و نیز گوید که ابوذر گفت که من و عثمان بخدمت پیغمبر صلعم در وقت عشا رفته او را اندوهگین و
حزین یافتیم پس سلام بروی کردیم و جواب سلام نگفت چون صبح شد بخدمت آنحضرت رفته
او را شکفته و خندان یافتیم و از اندوه شبانهٔ او پرسیدیم فرمود که چهار دینار از فیء مسلمانان نزد من
بجا مانده بود که قسمت نکرده بودم و ترسیدم که مرگ مرا دریابد و آن نزد من باشد و امروز آنرا قسمت کردم
و از آن استراحت یافتم گوییم پس ظاهر است عدم رد سلام در وقت اندوه از برای خدای عز وجل

مکروه

مکروه داشت جواب سلام را در حالتی که امام خطبه میخوانده باشد و هرگاه یکی از شما سلام دهد باید که سلام را
بلند گوید و از تمامی تحیت از برای کسی که اقامت کرده است فرا نباشد مصافحه است و تمامی سلام مسافر
دست بگردن کردن است با وی و پیغمبر صلعم بر زنان سلام میکرد و زنان جواب سلام او میگفتند و امیر المؤمنین ع
بر زنان سلام میکرد و مکروه میداشت که بر زنان جوان سلام کند و میفرمود که میترسم صدای او مرا خوش آید
پس گناه برمن راه یابد زیاده از آنچه طلب میکنیم از اجر و پیغمبر صلعم بر کودکان عبور کرده سلام بر ایشان کرد
و حال آنکه ایشان شیرخواره بودند و فرمود که پنج چیز است که وا نمیگذارم آنها را تا مرگ خوردن غذا از زمین
با غلام و سواری بر الاغ برهنه و پوست بروی افکنده و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن صوف و
سلام بر کودکان تا بعد از من سنتی باشد و هرگاه پیغمبر صلعم اراده سفر کردی سلام کردی بر آنانکه اراده
سلام است ان و دوستی از اهل خود و آخرین کسی که بر او سلام کردی فاطمه ع بودی که از خانهٔ فاطمه ع متوجه سفر
شدی و هرگاه باز گشتی ابتدا بفاطمه ع فرمودی و از امام ابو جعفر ع در سلام بر اهل قبور وارد شده
که السلام علیکم یا اهل الدیار من قوم مؤمنین و رحمة الله و برکاته انتم لنا سلف و نحن لکم تبع و ان شاء الله بکم لاحقون رحم الله
المستقدمین منکم والمستأخرین و انا لله و انا الیه راجعون ذلکم آن قتی گوید یعنی آن اذن
گرفتن و سلام دادن خیر لکم بهتر است از برای شما قتی گوید از آنکه ناگاه داخل شوید
لعلکم تذکرون ۵ تا بود که یاد شما آید قتی گوید یعنی این آیه نازل شد جهت آنکه
بیاد آید شما را و بکار برید آنچه بهتر است از برای شما فان لم تجدوا فیها پس اگر نیابید
در آنها یعنی در آن خانها احدا هیچ را یعنی کسی را که اذن دهد شما را فلا تدخلوها
پس داخل مشوید با آنها یعنی با آن خانها حتی یؤذن لکم تا آنکه اذن داده شود از برای
شما قتی گوید یعنی آنکه بیاید کسی که اذن دهد شما را و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا
و اگر گفته شود از برای شما که باز گردید پس باز گردید قتی گوید و مبالغه در دخول نکنید که
هو آن قتی گوید یعنی که آن بازگشتن ازکی لکم والله بما تعملون
علیم ۵ پاکتر است از برای شما و خدای بآنچه میکنید داناست بعد از آن خدای رخصت داد
میفرماید که لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتا غیر مسکونة
نیست بر شما حرجی که داخل شوید بخانهای غیر مسکونه یعنی که مسکن کرده نمیشود که فیها در آنها

یعنی در ان خانهاست و آن حمامها و کاروانسراها و آسیاهاست که دخول مشوی را نها بدون اذنی

مَتَاعٌ لَكُمْ متاعی از برای شما یعنی گویند یعنی تمتع و برخورداری یا منفعتی است از برای شما و در آیه سوره نحل که اثاثا و متاعا گذشت و در سوره عبس که متاعا لکم می آید که متاع بمعنی منافع است

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ۵ و خدای میداند آنچه شما ظاهر میکنید و آنچه پنهان میکنید و مثل این آخر آیه در بقره و مایده گذشت ۵ سبب نزول این دو آیه آن بود که جوانی از انصار در مدینه برفت رو بروی برخورد و زنان مقنعه پشت گوش می افکندند پس نظر با آن زن کرد و آن زن روی بوی می آمد و چون زن از او در گذشت با آن زن مینگریست و آن جوان بکوچهٔ داخل شد نگاه بعقب آن زن میکرد و استخوانی یا شیشه که در دیوار بود بروی آن جوان خورده روی وی بشکافت پس چون زن در گذشت آن جوان نظر کرده دید که خون بر جامه و سینهٔ وی روان گشته گفت و الله نزد پیغمبر رفته بوی خبر میدهم پس نزد آنحضرت رفته چون پیغمبر صلعم وی را دید بوی گفت چیست این وی آنحضرت را از آن قصه خبر داد پس جبرئیل این دو آیه را نازل ساخته میفرماید که قُلْ بگوی ای محمد

لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ مردان مومن را که بپوشند از چشمهای خود یعنی گویند یعنی از بعضی چیزها چشمهای خود را آنچه بوده باشد بجانب حرامی و پیغمبر صلعم فرمود که حق طلبها را ادا کنید گفتند حق آن چیست فرمود که بپوشید چشمهای خود را و جواب سلام دهید و ارشاد دور راه کنید و امر معروف و نهی از منکر نمایید و علی عم در صفات مومنان فرموده که سخن ایشان صحیح است و خطا نیست و لباس ایشان میانه و رفتار ایشان تواضع و فروتنی است مخصوص داشته اند خود را بطاعت پس در گذشته اند حال آنکه چشم پوشانندگان بوده اند از آنچه خدای بر ایشان حرام کرده

وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ و محافظت کنند فرجهای خود را معنی آن اینست که نگاه نکند احدی از شما بفرج برادر مومن خود و تمکین ندهد او را از نگاه کردن بفرج خود پس نهی کرده است خدای ایشان را از آنکه نگاه کنند بعورتهای یکدیگر و از آنکه نگاه کند آدمی بفرج برادر مومن خود و امر کرده است که نگاه دارد فرج خود را از آنکه نگاه کنند بآن پس حرام کرده است که نظر کند احدی بفرج غیر خود و هر آیه در قرآن که در ذکر حفظ فرجهاست آن از زناست الا این آیه در این موضع که آن از نگاه کردن نگاه داشتن است از آنکه نگاه کنند بآن پس حلال نیست مرد مومن را که نظر کند بفرج برادر یا خواهر مومن خود و حلال

ان را

زن را که نظر کند بفرج برادر و خواهر مومن خود چنانکه در آیهٔ دوم گفته خواهد شد و طبرسی در مجمع البیان گوید که ابن زید گوید که هر جا در قرآن حفظ فرجها مذکور گشته آن از زناست الا در این موضع که مراد دان پوشیدن فرج است تا آنکه احدی بآن نظر نکند و این از امام جعفر عم روایت شده و فرموده که پس حلال نیست مرد را که نگاه کند بفرج برادر مومن خود و حلال نیست زن را که نگاه کند بفرج برادر خود ذَٰلِكَ

أَزْكَىٰ لَهُمْ آن پاکتر است از برای ایشان یعنی گویند یا نافع تر است چه در آن دوری از ریبت است درباره ایشان إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ۵ ع ۴ بتحقیق که خدای آگاه

عشر ۴

بآنچه میکنند وَقُلْ و بگوی ای محمد لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ زنان مومن را که بپوشند از چشمهای خود یعنی گویند یعنی از بعضی چیزها چشمهای خود را وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و محافظت کنند فرجهای خود را و معنی این است که در آیهٔ اول گذشت از نگاه داشتن فرجها از نظر کردن یعنی نگاه دارند فرج خود را از آنکه نگاه کند احدی از ایشان بفرج خواهر مومن خود و نگاه دارد خواهر مومن او فرج خود را از آنکه نگاه کند خواهر مومن او بآن و چنانچه در آیهٔ اول گذشت هر آیه که در قرآنست از حفظ فرج آن از زناست الا این دو آیه که از نظر کردن و نظر کردن سبب واقع ساختن فعل است از زنا و غیر آن و مکروه نیست نگاه کردن الا بعورت مسلمان اما نگاه کردن بعورت کسی که مسلمان نباشد مثل نگاه کردنست بعورت الاغ و چنانکه در این آیه یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون گذشت واجب کرده است خدای ایمان را بر همگی اعضا و جوارح و واجبات پس واجب ساخته است بر چشم نظر کردن بآیتهای خدای و پوشیدن از حرامهای خدای و آنکه ننگرد بسوی چیزی که حرام کرده است خدای و اعراض کند از آنچه نهی کرده است خدای از آن از آنچه حلال نیست بر آن پس فرموده که قل للمومنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمومنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن پس حرام کرده است که نگاه کند احدی بفرج غیر خود و در سوره غاشیه فرموده که افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الارض کیف سطحت یعنی آیا پس نگاه نمیکنند بسوی شتر که چگونه آفریده شده و بسوی آسمان که چگونه بلند کرده شده و بسوی زمین که چگونه گسترانیده شده و در سوره اعراف فرموده که او لم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله من شیء یعنی آیا و نظر نکردند در ملک آسمانها

فرزند آدم دوا جب ساخته است بر ان اعضا بجوارح

ورنیس و آنچه آفریده است خدای از چیزی و در سورهٔ انعام فرموده که انظروا الی ثمره اذا اثمر و ینعه یعنی
نگاه کنید بسوی میوهٔ آن یعنی آن درختها هرگاه میوه دهد و در رسیدن آن پس این چیز نیست که واجب
ساخته است آنرا بر چشم از تامل کردن در آیتها و پوشیدن از تامل کردن در چیزهای بد و این از اعمال
بعد از آن نظم کرده است خدای آنچه را که واجب ساخته است بر دل و زبان و گوش و چشم و فرج در اعمال
دیگر پس در سورهٔ سجده فرموده که وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم یعنی
و نبودید شما چنانکه پنهان کنید که گواهی ندهند بر شما گوشهای شما و نه چشمهای شما و نه پوستهای شما
و مراد از پوستها فرجها و رانهاست و در سورهٔ بنی اسرائیل فرموده که ولا تقف ما لیس لک به علم
ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی و از پی مرو چیزی را که نیست ترا بآن علم
بتحقیق که گوش و چشم و دل همه آنها هست از آن پرسیده شده یعنی پرسند از گوش از آنچه شنیده و
از چشم از آنچه دیده و از دل از آنچه اعتقاد کرده **ولا یبدین زینتهن** و ظاهر نکنند زینت
خود را قاضی گوید تا بجای آن چه رسد زینت سه قسم است زینت از برای مردم و زینت از برای محرم
و زینت از برای شوهر اما زینت مردم جامهها و سرمه و انگشتر و دو کف دست و حنای کف دست و
دست برنجن و جای آن و روی و دو پا و پیدا عدد یعنی اراش و بروایتی دو ساعد زن از خلخال
که حق تعالی فرموده که ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن یعنی و ظاهر نکنند زنان زینت خود را مگر از برای شوهران
خود و این روایت اقوی است چنانچه عنقریب گفته خواهد شد و اما زینت محرم جای گردن بند
و بالاتر آن و بازوبند و پایین تر آن و پای برنجن که بعربی خلخال گویند و پایین تر از آن گوییم مراد جای
انگشت چه اصل آنها از جملهٔ زینتی است که حق تعالی فرموده که ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن چنانچه
احتمال گذشت و عنقریب گفته خواهد شد و اما زینت شوهر همگی جسد است و در عبارت و لا یبدین
زینتهن الا لبعولتهن عنقریب تفصیلا مذکور خواهد شد و از پیغمبر صلعم در آفریدن حوا از آدم پرسیدند که از همه
آدم آفریده شد یا از بعضی از او فرمود که از بعضی از او و اگر از همه او آفریده شده بودی جایز بودی قصاص
در زنان چنانچه جایز است در مردان گوییم یعنی مردی که زن را بقتل رساند او را در عوض زن بکشند
گفتند که حوا از ظاهر آدم آفریده شده یا از باطن او فرمود که از باطن او و اگر از ظاهر او آفریده شده بودی
زنان منکشف و بیچادر بودندی چنانچه مردان منکشف میباشند و از این جهت زنان مستور و در پرده شده‌اند

وحلال نیست

وحلال نیست از برای مرد که نگاه کند بموی خواهر زن خود مگر آنکه آن زن از جملهٔ قواعد باشد چنانچه در
سوره در آیهٔ والقواعد من النساء خواهد آمد و خواهر زن او و زن غریب مساویند در چیزی که از آن
که نظر کند بسوی آن از آن زن موی و ساعد و لیست و نپوشند زن سر خود را از پسر تا آنکه
پسر بالغ شود چنانچه اکنون گفته خواهد شد و نپوشند دختری که بالغ نشده باشد سر خود را از آنکه
نیست میان او و او آنکس محرمیتی تا آنکه حرام شود نماز بر آن دختر گوییم یعنی حایض گردد چنانچه اکنون
گفته خواهد شد و بپوشند سر خود را از برای نماز و کنیزان صاحب فرزند بپوشانند سر خود را
در برابر مردان و روا نیست دختر را هرگاه حایض شود الا آنکه بمقنعه خود را بپوشد مگر آنکه مقنعه نیابد
و کنیز صاحب فرزند را حلال نیست که خواجه سرای صاحب او بوی نگاه کند در حالت غسل کردن
آن کنیز و از امام موسی ع پرسیدند که مردی را که خواجه سرا باشد نزد زنان او می‌رود و آب
وضو بدست آنها میدهد و مویهای آنها را می بیند فرمود که نه و از امام جعفر ع روایت شده که
زن سر برهنه در برابر خواجه سرا نمی‌نشیند و از امام رضا ع از مقنعه پوشیدن زنان آزاد از
خواجه سرایان پرسیدند فرمود که خواجه سرایان نزد دختران امام موسی میرفتند و آن دختران مقنعه
نمی‌پوشیدند گفتند که خواجه سرایان آزاد بودند فرمود که نه گفتند پس زنان را از خواجه سرایان
آزاد مقنعه باید پوشید فرمود که نه گوییم پس بنابرین چهار روایت جایز نیست نگاه کردن
خواجه سرایان بسوی زنان در هنگام غسل و بسوی مویهای زنان و جایز است که بنشیند زن
سر برهنه در برابر خواجه سرا و باکی نیست برفتن خواجه سرایان نزد زنان و نگاه کردن ایشان بر مویهای
زنان و حاجت نیست بپوشیدن مقنعه خواه خواجه سرایان آزاد باشند و خواه آزاد نباشند
و حلال نیست مرد را که با زن مصافحه کند مگر زنی که حرام باشد بر آن مرد که او را زن کند خواهر یا
یا دختر یا عمه یا خاله یا دختر خواهر یا مثل اینها و اما زنی که حلال باشد مرد را که او را زن کند با آن زن
مصافحه نمیکند الا از عقب جامه و نیفشرد کف دست آن زن را و عیادت میکند زن برادر خود را
گوییم یعنی برادر دینی و هرگاه آن زن عیادت برادران خود کند جامه رنگ کرده نپوشد و از
عقب جامه با او مصافحه میکند و نیست زنان را از میانهای راه چیزی ولیکن براه میرود از دو
دیوار و راه و چیز زنی که بوی خوش بکار برد و بعد از آن از خانه خود بیرون رود لعنت کرده میشود

تا آنکه بخانهٔ خود باز گردد و هر زنانی که باز گردد و سزاوار نیست زن را که خوشبوی کرداند بخور
خود را هر گاه از خانهٔ خود بیرون رود و از جملهٔ آنچه پیغمبر صلعم بیعت گرفت از زنان این بود که جامه
نپوشند در کریز یعنی چادر و با مردان در خلوت ننشینند و چون در جنگ جمل علی ع با اهل
بصره ملاقات کرد ندا بزبیر کرد که ای ابو عبد الله بسوی من بیرون آی وی بیرون آمد فرمود
که طلحه کجاست بیرون آید طلحه بیرون آمده فرمود که ای طلحه زنان شما هردو با شما اند گفت نه فرمود
که قصد کردید شما هردو بزن یعنی عایشه که جای او در کتاب خدای نشستن در خانه بود پس شما هردو
بیرون آوردید و می حفظت کردید زنان خود را در خیمهها و حجلها انصاف نورزیدید با پیغمبر صلعم که
امر کرد خدای که سخن گفته نشود با زنان او الا از پس پرده گویم یعنی در آیهٔ سورهٔ احزاب که
فاسئلوهن من وراء حجاب و مفاد او گویم که پیش از آنکه پیغمبر امر کند زنان خود را بحجاب یعنی آیهٔ حجاب
ایشان نازل شود با پیغمبر صلعم سفر میکردیم و علی ع خدمت آنحضرت میکرد و خادمی غیر وی نداشت
و آنحضرت لحافی داشت و لحافی غیر آن نداشت و عایشه با وی بود و پیغمبر صلعم در میان علی و عایشه میخوابید
و بر بالای ایشان غیر آن لحاف لحافی نبود و هر گاه پیغمبر صلعم شب بر میخواست که نماز گزارد لحاف را
در میان علی و عایشه بدست فرو می آورد که لحاف بفراشی که در زیر ایشان بود متصل شود و بر خاسته
نماز میگزارد و علی ع فرمود که بخدمت پیغمبر صلعم رفتم پیش از آنکه آیهٔ حجاب نازل شود و آنحضرت
در منزل عایشه بود و در میان آنحضرت و عایشه نشستم عایشه گفت ای پسر ابو طالب نیافتی
از برای نشستگاه خود مکانی غیر ران من دور کن نشستگاه خود را از من پس آنحضرت میان
دو کتف او زده فرمود که وای بر تو چه میخواهی از امیر مؤمنان و سید مسلمانان و کشندهٔ [illegible]
پیشانی و دست او سفید یعنی در روز قیامت و ام سلمه روایت کرده که من و میمونه زن پیغمبر صلعم
در خدمت آنحضرت بودیم ام مکتوم که نابینا بود آمد و این بعد از نزول آیهٔ حجاب بود پس
آنحضرت فرمود که هردو بحجاب و پس پرده روید گفتیم یا رسول الله وی نابیناست و ما را نمی بیند
فرمود که آیا شما هردو نابینا باشید آیا نمی بینید او را و از امام جعفر ع در حدیثی که در شأن فاطمه ع
که فاطمه بهترین زنانست آیا نه او دیده است مردان را و نه دیده اند او را مردان روایت شده که
پس پیغمبر صلعم فرمود که فاطمه از من است و علی ع بر زنان سلام میکرد و مکروه میداشت که بر زنان جوان

سلام کند و میفرمود که میترسم که صدای او مرا خوش آید پس گناه بر من راه یابد زیاده از آنچه طلب
میکنم از اجر و امام جعفر ع فرموده که کسی که نگاه کند بزنی پس بلند کند چشم خود را بسوی آسمان
یا بپوشاند چشم را چشم بر هم نزند تا آنکه خدای او را از حور عین زن دهد و هم آنجناب فرموده که
نگاه اول بزن نامحرم از برای تست و نگاه دوم بر تو ضرر دارد و نگاه سیم در آن هلاکت
تباهی کار و امام محمد باقر ع فرموده که باکی نیست که مرد نگاه کند بموی سر و خواهر و دختر خود و زن
[illegible] از امام جعفر ع درین حدیث که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است روایت کرده که فرمود
معنی آن این نیست که عورت او را بگشاید و از آن چیزی ببیند مراد چون این نیست که سخن او را از او
بمردم نقل کند و هم از آنجناب پرسیدند که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود که آری گفتند
یعنی دو پایین تنهٔ او فرمود که آنجا که تو میروی یعنی سخنی که تو میگوئی مراد نیست و نیست معنی آن
الا فاش کردن سر او و هم بآنجناب گفتند که مردم چیزی میگویند که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است
فرمود که آنجا که تو میروی مراد نیست و نیست عورت مؤمن الا آنکه او را ببیند که سخنی میگوید که
عیب میکنند او را بآن پس نگاه میدارد آنرا در حفظ بر ضرر آن مؤمن تا آنکه هر گاه روزی
غضبناک گردد بآن سخن او را سرزنش کند الا ما ظهر منها گفتا آنچه را که ظاهر است
از آن زینت زینت ظاهر زینت زنانست از برای مردم و آن چیزهاست که اکنون مذکور شد
جامهها و سرمه و انگشتر و دو کف دست و دو دست برنجن و جای آن و روی
و دو پا و بروایتی و دو ساعد یعنی ارش پس زن ظاهر میکند اینها را از زینت خود و صلاحیت دارد
و حلال است از برای مرد از زن که حلال نیست بر او و محرم نیست که ببیند و نظر کند بسوی آنچه باد
از زینت و میپوشاند زن سر خود را از پسر تا آنکه بالغ نشود چنانچه اکنون گفته شد و نمیپوشاند دختری
که بالغ نشده باشد سر خود را از کسی که نیست میان او و آنکس محرمیتی تا آنکه حرام شود نماز بر آن دختر
چنانچه اکنون گفته شد و باکی نیست که نگاه کند مرد بمحاسن زن پیش از آنکه او را زن کند و جواز این
نیست که میان ایشان سودا و خرید و فروختی است پس اگر خدای امری قضا کرده باشد میشود گویم یعنی
میان ایشان زناشویه واقع میشود و حرمتی نیست از برای زنان اهل ذمه که نگاه کنند بموهای دو دست
ایشان و باکی نیست بنگاه کردن بسرهای اهل تهامه و اعراب و اهل سواد یعنی دهها و علوج

گبران جهة آنکه هرگاه ایشان نهی کنند نهی پذیر نمیشوند و زن دیوانه و زن بیعقل و باکی نیست بنظر کردن
بموی و جسد ایشان که بعد نباشد و نیست بر کنیز مقنعه در نماز و نه بر کنیزی که مدبره باشد یعنی صاحب او
گفته باشد که بعد از فوت وی آزاد باشد و نه بر کنیزی که مکاتبه باشد یعنی صاحب او با وی قرار
داده باشد که قیمت خود را داده آزاد باشد و کنیز مکاتبه بنده است تا آنکه ادا کند جمیع وجه مکاتبه
خود را و جاری میشود بر او آنچه جاری میشود بر بنده در همه حدها و باکی نیست برفتن خواجه سرایان
نزد زنان چنانچه بتفصیل گذشته شد وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ و باید
که بزنند مقنعهای خود را بر گریبانهای خود قاضی گوید تا ستری باشد از برای گردن ایشان و
لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ و ظاهر نکنند زینت خود را مگر از برای
شوهران خود یعنی گردن بندها و گوشوارها و بازوبندها و پای برنجنها و پایین تر از مقنعه و ما دون
دست برنجنها گوییم یعنی غیر دست برنجنها بطرف بالا جهة آنکه دست برنجن و جای آن و دو کف دست و
حناهای آنها از زینت مردم است چنانکه گذشت پس عبارت ما دون را یعنی پایین تر گرفتن وجهی
ندارد و دو ساعد و بروایتی دو ساعد از زینت مردم است چنانکه گذشت و وجهی ندارد جهة آنکه
در باب دست برنجنها گفتیم و شیخ جلیل طبرسی در مجمع البیان گوید که ظاهر میکنند زنان در حناها زینت
خود را از برای شوهران جهة آنست تا میل و حرکت آوردن شهوت ایشان چه روایت شده که
لعنت کرده است پیغمبر صلعم از زنان سلتا و مرها را و سلتا زنی است که حنا بدست نگذارد و مرها
زنی است که سرمه نکشد و آنحضرت لعنت کرده است مسوفه و مغشله را و مسوفه زنی است که چون
شوهر او را جهة مباشرت طلبد گوید که زود باشد که بیایم و مغشله زنی است که چون او را طلبد گوید که
حایضم أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ
أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پدران خود یا پدران
شوهران خود یا پسران خود یا پسران شوهران خود یا برادران خود یا پسران برادران خود یا پسران خواهران
خود گوییم مراد جاهای زینت است از برای محرم چنانچه اکنون در جای خود گذشت و عموها و خالوها و غیر ایشان
دختران زنان درین آیه مذکور نشده و قمی در تفسیر خود در باب عموها و خالوها گفته که جهة حذر از آنکه
وصف کنند زنان را از برای پسران خود و فقهاء زمان ما فتوی میدهند در باب پوشیدن زنان

خود را از پس سر با عدم ذکر خدای این سر را درین آیه و در مثل آن که در شان زنان پیغمبر صلعم در سوره احزاب
نازل گشته و دلیل می آرند آیه تحریم را که در سوره نساست که حرمت علیکم امهاتکم تا آخر و حرام
مؤبد بودن را و این سخن باطل با آنکه مخفی و پوشیده نیست واجب بودن پوشیدن زنان خود را
از مردی که حرام مؤبد باشد بر ایشان مثل زنی که سه طلاق از شوهر خود گرفته باشد و زنی که در احرام
نکاح شده باشد و مثل اینها و زنان پیغمبر صلعم که مادران مؤمنانند و در شان ایشان مثل این آیه آیه
حجاب در سوره احزاب نازل گشته أَوْ نِسَائِهِنَّ یا زنان خود یعنی زنان مؤمن پس نیست روا
از برای زن که منکشف شود در برابر زن یهودی و زن ترسا جهة آنکه ایشان وصف میکنند آنرا
از برای شوهران خود أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه صاحب تصرف شده باشد دستهای
راست ایشان یعنی بدست خود او را کسب کرده و بهم رسانیده باشند و مثل این عبارت در اوایل
سوره نسا گذشت طبرسی در مجمع البیان گوید که مراد غلامان و کنیزان زنانند و این از امام جعفر عم
روایت شده و باکی نیست از برای غلام که ببیند موی زنی را که صاحب اوست و ساق او را
و بروایتی حلال نیست از برای زن که نگاه کند غلام او بچیزی از جسد او الا بموی او نه بجسد
و در روایت دیگر باکی نیست که نظر کند غلام بموی او هرگاه امین باشد و حق تعالی در آیه حجاب زنان
پیغمبر صلعم فرموده که لا جناح علیهن فی آبائهن تا آنجا که و لا ما ملکت ایمانهن و امام جعفر عم با آن آیه
حجت آورده و فرموده که پس باکی نیست که ببیند غلام موی و ساق را و اینکه سوار شود زن و حال
آنکه دست بر سر غلام سیاه و ساعد خود را بر گردن او نهاده باشد و آنچه در باب خواجه سرایان گذشت
أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ یا تابعان و پیروان که غیر صاحب حاجت باشند یعنی از مردان
مِنَ الرِّجَالِ از مردان و مراد مرد پیر بسیار پیر است که حاجتی بزنان نداشته باشد و بروایتی مراد
مرد ابله احمق دوست دارنده و یاری کننده است که با زنان مباشرت نکرده باشد و بروایتی احمقی
که با زنان مباشرت نکرده باشد و امام جعفر عم از پدران خود عم روایت کرده که دو مرد در مدینه بودند
که یکی را هیت و دیگری را مانع میگفتند پس بمردی گفتند و پیغمبر صلعم میشنید که هرگاه طایف را ان شاء الله
فتح کنید پس بر تو باد که دختر غیلان ثقفی را بگیری که او بسیار صاحب مزاج و با زینت و فراخ چشم
عقل رباینده لاغر شکم بلند بالاست هرگاه می نشیند خوشخوانی میکند و در می میخواند و هرگاه

در سوره احزاب ه

سخن میگوید صدا بینی می افکند روی می آرد بچهار یعنی بچهار لعف و پشت میکرداند بهشت یعنی بهشت
کیسو میان دو پای او مثل فرج است پس پیغمبر صم فرمود که نمی بینم شما هر دو را از جمله غیر اولی الاربة
من الرجال پس فرمود تا هر دو را دور بردند بمکانی که آنرا اعرابا گفتندی و هر جمعه ببازار آمدندی و
طبرسی در مجمع البیان گوید که در معنی او التابعین غیر اولی الاربة من الرجال اختلاف است بعضی گفته اند
که تابع آنجماعت کیست که پیروی میکنند شما را تا فراگیرد از طعام تو و حاجتی نیست او را بزنان و او ابلهی است
دولت داننده و یاری کننده است و این سخن از ابن عباس و قتاده و سعید بن جبیر است و از امام جعفر ع
روایت شده. او الطفل یا کودک قاضی گوید یعنی کودکان الذین لم یظهروا
آنجماعت کودکان که اطلاع نیافته اند و این سخن قاضی است علی عورات النساء و
لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن بر زنها و نزنند
و نزنند پاها بر پای خود تا دانسته شود آنچه پنهان میدارند زنان از زینت خود یعنی پای برنجن
تا گوش شنود پای برنجن صدای برنجن قاضی گوید قصد آنکه دانسته شود که او صاحب پای برنجن است
که آن باعث میل مردان میشود و توبوا و توبه کنید و بازگشت نمایید الی الله جمیعا
ایه المؤمنون لعلکم تفلحون ۵ بسوی خدای همگی ای مؤمنان برای آنکه
شما نجات یابید و حکم زنان قواعد درین سوره خواهد آمد که و القواعد من النساء و مثل این آیه دوم
در باب زنان پیغمبر صم در سوره احزاب خواهد آمد که لا جناح علیهن فی آبائهن تا آخر آن آیه ۵ و این آیه
آخر آیه دوم تحریف یافته و منسوخ است پس میفرماید که وانکحوا و نکاح کنید یعنی بشوهر دهید
قاضی گوید خطابست بولیها و صاحبان بندگان الایامی منکم ایمها
یعنی زنان را که شوهر نداشته باشند قاضی گوید ایم یعنی عزب خواه مرد باشد و خواه زن و خواه بکر و
خواه زن شوهر کرده والصالحین و صالحان را یعنی زن دهید مردان صالح را قاضی گوید یعنی
زن دهید مردانی را که صلاحیت نکاح و قیام بحقوق آن داشته باشند من عبادکم
و امائکم از غلامان شما و کنیزان شما و سبب نزول این آیه آن بود که در زمان جاهلیت
زنان را که شوهر نداشتند بشوهر نمیدادند پس امر کرد خدای مسلمانان را که شوهر دهند زنانی را که شوهر ندارند
و فرمود که وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم

اگر بوده باشند محتاجان غنی میگرداند ایشانرا یعنی بی احتیاج میگرداند ایشانرا الله من فضله
خدای از فضل خود قاضی گوید یعنی مانع نشود بینوایی مردی که خواستگاری زن میکند و زنی که او را
خواستگاری میکنند از نکاح کردن چه در فضل خدای بینیازیست از مال یا آیه وعده است از خدای یعنی
و بینیاز ساختن بشرط مشیت و خواهش خدای بدلیل آیه و ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله
است. و تمام شد سخن قاضی پس کسیکه ترک کند بشوهر دادن زن و زن کردن را از ترس بینوایی
و درویش شدن گمان بد بخدای عزوجل برده باشد چه خدای خبر داده که ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله
و کسیکه گرسنگی کشد و اگر ملاقات کند خدا را یعنی برانگیخته نشود روز قیامت طاهر و پاک
ملاقات کند خدا را پس اهل و عیال فرا گیرید که آن بیشتر سبب رزق میشود از برای شما و رزق
با زنان و عیال بیاید. والله واسع علیم ۵ و خدای وسعت دارنده است دانا
و مثل این آخر آیه در بقره گذشته و این آیه در خطبهای نکاح که از ائمه ع روایت شده و قیاس شده
پس امر کرده است خدای عزوجل در کتاب خود بشوهر دادن زنان و مهمل گذاشته آنرا بی گواهان و
سنیان دو گواه می آرند و ابو یوسف با امام موسی ع گفت که کسی که احرام بسته باشد در راه رفتن سایه
بر سر خود میکشد فرمود که نه پرسید که طلب سایه میکنند بدیوار و محمل و داخل خانه و خیمه میشود فرمود که
آری ابو یوسف مثل استهزا کنند و خندید آنجناب بوی گفت ای ابو یوسف این قیاس نیست
مثل قیاسی که تو و اصحاب و یاران تو میکنید امر کرده است خدای عزوجل در کتاب خود بطلاق و تاکید
کرده است دران بدو گواه و راضی نشده است بآن دو گواه الا آنکه آن دو گواه عادل باشند و
امر کرده است در کتاب خود بشوهر دادن زن و مهمل گذاشته است بی گواهان پس شما دو گواه آورده اید
در آنچه باطل کرده است خدای و باطل کرده اید شما بدو گواه در آنچه خدای عزوجل تاکید کرده و جایز داشته اید
شما طلاق دیوانه و مست را پیغمبر صم گزارد و احرام بست و در سایه براه رفت و داخل خانه و
خیمه شد و طلب سایه کرد بمحمل و دیوار پس کردیم ما آنچه پیغمبر صم کرد و چونکه بقاء خلق نمیباشد مگر از جهة
وجه خوردن و آشامیدن و جماع و پوشش و در سایه و مباشرت از برای بهم رسیدن نسل
در هر یک ازین چهار را امر و نهی و امر کننده و نهی کننده از جانب خدای نمیباشد مگر پیغمبر و ائمه ع
بعد از او پس حق تعالی بیان کرده است درین آیه وجه چهارم را یعنی وجه نکاح و سبب تناسل را و مردی که

امام جعفر علیه السلام آمده از احتیاج بوی شکوه کرد آنجناب امر کرد او را بزن کردن وی زن کرده احتیاج وی
سخت شد پس بخدمت آنجناب آمده آنحضرت از حال وی پرسید گفت که احتیاج من سخت شده
فرمود که جدائی کن از زن وی چنان کرد بعد از آن بخدمت آنجناب آمده آنحضرت از حال وی پرسید
گفت صاحب ثروت و مال گشتم و حال من خوب شد فرمود که امر کردم ترا بدو امر که خدای تعالی بدو
امر کرده و فرموده که وانکحوا الایامی منکم تا آنجا که والله واسع علیم و فرموده یعنی در سورهٔ نسا که وان یتفرقا
یغن الله کلا من سعته یعنی و اگر جدا شوند زن و شوهر از یکدیگر غنی و بی احتیاج میگرداند خدای تعالی هر یک را
از دیگری از وسعت خود و مردی بخدمت پیغمبر صلعم آمده از احتیاج بوی شکوه کرد آنحضرت امر کرد او را
بزن کردن وی چنان کرد بعد از آن بخدمت آنحضرت آمده از احتیاج بوی شکوه کرد دوم فرمود او را
بزن کردن تا آنکه سه بار او را امر کرد و جوانی از انصار بخدمت پیغمبر صلعم آمده از احتیاج بوی شکوه کرد
فرمود که زن کن پس مردی از انصار بوی رسیده گفت مرا دختریست وسیم و آن دختر را بزنی بوی
داد پس خدای باو وسعت داد و آن جوان بخدمت آنحضرت آمده بوی خبر داد فرمود که ای معاشر
جوانان بر شما باد که مباشرت کنید و طبرسی در مجمع البیان درین آیه گوید که بصحت رسیده است از پیغمبر صلعم
که فرمود که کسی که دوست دارد فطرت مرا باید که بسنت من عمل کند و از سنت منست نکاح و هم
آنحضرت فرمود که ای معاشر جوانان کسی که استطاعت داشته باشد از شما بمباشرت باید که زن
کند که پوشنده تر است چشم را و نگاه دارنده تر است فرج را و کسی که استطاعت نداشته باشد پس
بروست که روزه گیرد که آن اخته کردنیست از برای او و ابو امامه از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود
که چهار کسند که لعنت کرده است خدای ایشان را در بالای عرش خود و آمین گفته اند بر آن لعن
فرشتگان خدای کسی که تنگ میگیرد و حبس میکند نفس خود را پس زن نمیکند و کنیز نگاه نمیدارد
از برای آنکه او را فرزند نشود و مردی که مشابه بزنان شود و حال آنکه خدای او را مرد آفریده و زنی
که مشابه بمردان شود و حال آنکه خدای او را زن آفریده و کسی که گمراه کنندهٔ مردم باشد که بایشان
استهزا و ریشخند کند بمسکین گوید بیا تا بتو چیزی دهم و چون آید گوید که نیست مرا چیزی و بنابینا
گوید چاه روا آمد و چاه روالید در برابر او نباشد و مردی که خانهٔ قومی را پرسد و وی او را گمراه کند
ولیستعفف و باید که باز دارند قاضی گوید یعنی جهد کنند در عفت و باز داشتن و رزیدن

کردن

کردن شهوت الذین لا یجدون نکاحا آنانکه نمی یابند نکاحی قاضی گوید یعنی اسباب
آن را یا چیزی که بآن نکاح کنند نیابد و او را ممکن نباشد حتی یغنیهم تا آنکه غنی گرداند
ایشان را یعنی بی احتیاج گرداند ایشان را الله من فضله خدای از فضل خود قاضی گوید
پس بیابند چیزی که بآن زن کنند و امام جعفر علیه السلام فرموده که پس باید که زن کنند تا غنی و بی احتیاج
گرداند ایشان را خدای از فضل خود والذین یبتغون الکتاب و آنانکه میطلبند
مکاتب کردن را یعنی که بخرند خود را از صاحبان خود قاضی گوید مکاتب کردن آنست که مردی بندهٔ
خود گوید که مکاتب کردم ترا بفلان مبلغ مما ملکت ایمانکم از آنچه صاحب
تصرف شده باشد دستهای راست شما یعنی بدست خود آن را کسب کرده و بهم رسانیده باشد
و مثل این عبارت در اوایل سورهٔ نسا گذشت گوییم یعنی غلامان یا کنیزان شما فکاتبوهم
ان علمتم فیهم خیرا پس مکاتب کنید ایشان را اگر دانید شما در ایشان خیری
یعنی مالی و دینی و سبب نزول این آیه آن بود که غلامان و کنیزان بصاحبان خود میگفتند که مکاتب
کنید ما را بر آن شرط که ادا کنیم بهای خود را در دو وقت تا به وقت که قرار یافته و ایشان ابا و
امتناع میکردند بر ایشان پس خدای سبحانه امر فرمود که مکاتب کنند ایشان را اگر دانند در ایشان خیری
پس فرمود که فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا یعنی مکاتب کنید ایشان را اگر دانید از برای ایشان مالی و
دینی پس خیر آنست که داند که نزد او مالی هست و از امام جعفر علیه السلام پرسیدند از مکاتبی که ادا
کرده باشد بعضی از وجه مکاتبهٔ خود را فرمود که مردم پیش از این شرط نمیکردند و امروز شرط میکنند و
مسلمانان بر شرط خودند پس اگر شرط کرده شده است برود که اگر عاجز شود یعنی از ادای وجه مکاتبه
باز گردد یعنی بنده گردد باز میگردد و اگر شرط کرده نشده است برو باز نمیگردد که خدای عز و جل فرموده
که فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا یعنی مکاتب کنید ایشان را اگر دانید شما که از برای ایشان مالی هست
و سماعه گوید که از امام علیه السلام پرسیدم از بندهٔ که صاحب او وی را مکاتب کند و داند که وی صاحب
کم و بیشی نیست فرمود که مکاتب میکند او را و اگر چه گدایی کند از مردم و منع نمیکند او را از
مکاتبه بعلت آنکه او را مالی نیست چه خدای رزق میدهد بندگان را بعضی از بعضی و مؤمنان اعانت
و یاری کرده میباشند و بعضی میگویند که محسن یعنی نیکوکار یاری کرده میباشد و مردی غلام خود را

مکاتب ساخت و شرط کرد بروی که هرگاه غلام بمیرد مال او از وی یعنی از صاحب او باشد پس غلام
سعی کرد در وجه مکاتبهٔ خود تا آنکه آزاد شد بعد از آن وفات یافت خویشان مکاتب مدعی
بر پا خاستند و مرافعه و دیوان بسوی علی ع بردند و آنحضرت از برای ایشان حکم فرمود صاحب غلام
مکاتب گفت یا امیر المؤمنین پس شرط من مرا نفعی نمیکند فرمود که شرط خدای عزوجل پیش از
شرط تست وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ و بدهید ایشان را
از مال خدای آنچنان مالی که داده است شما را میفرماید خدای درین آیه که هرگاه مکاتب گردانید
ایشان را پس قرار دهید از برای ایشان از آن کوتهم یعنی از مال مکاتبه چیزی و بروایتی میفرماید که
مکاتب نماید او را بر آنچه اراده کرده که مکاتب سازد او را بعد از آن زیاد کند بر آن بعد از آن
و اگذارد از آن و لیکن وامیگذارد از آن مکاتب از آنچه قصد کرده که مکاتب سازد او را بر آن و بروایتی
میفرماید که آنچنان چیزی که در خاطر قرار داده که مکاتب سازی او را بر آن نمیگوید که مکاتب میسازم
او را بپنج هزار درهم و وامیگذارم از برای او هزار درهم و لیکن نظر کن بآن چیزی که در خاطر قرار داده بروی
پس عطا کن بوی از آن و بروایتی از امام جعفر ع میفرماید یعنی خدای درین آیه که وامیگذاری از او از
مال و قیمتهای قرار یافته اراده نکرده که کم کنی از آن چیزی و نه زیاد کنی آن را بالا تر از آنکه در خاطر
برسیده که آن چند باشد فرمود که امام ابو جعفر ع و اگذاشت از بندهٔ خود هزار درهم از شش هزار درهم
وطبرسی در مجمع البیان گوید که آنکه گفته اند که این آیه خطاب بصاحبان بندگان است اختلاف کرده اند
در قدر آنچه واجبست واگذاشتن آن پس بعضی گفته اند که وامیگذارند چهار یک مال او و این سخن
نوری است و آن از علی ع روایت شده وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه نکنید یعنی زور میارید فَتَيَاتِكُمْ
بر زنان جوان خود یعنی کنیزان عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا بر زنا اگر اراده کنند
نگاهداشتن خود را از زنا و سبب نزول این آیه آن بود که عرب و قریش کنیزان میخریدند و مستغل
کرانه بر ایشان قرار داده میگفتند که بروید و زنا و کسب کنید پس خدای عزوجل نهی فرمود ایشان را از آن
و فرمود که و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ از برای آنکه طلب کنید
متاع یعنی مال الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را و مثل این فقره در سورهٔ نساء گذشت وَ
مَن يُكْرِههُّنَّ و کسی که اکراه کند ایشان را یعنی زور آورد بآن کنیزان فَإِنَّ اللَّهَ

من بعد

مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۵ پس بتحقیق که خدای بعد از اکراه
کردن و زور آوردن بایشان آمرزگار است رحم کننده یعنی میگیرد خدای آن کنیزان را هرگاه اکراه
کرده شوند بر آن و این آخر آیه منسوخ شده است بآیه سورهٔ نساء که فان اتین بفاحشة فعلیهن
نصف ما علی المحصنات من العذاب یعنی پس اگر بیایند بفاحشه یعنی زنا کنند آن کنیزان پس
بر ایشان است نصف آنچه بر زنان محصنه است یعنی بر زنان آزاد است از عذاب یعنی از حد یعنی
پنجاه تازیانه میزنند وطبرسی در مجمع البیان گوید که در آخر این آیه قرائت ابن عباس و سعید بن جبیر
چنین است که من بعد اکراههن لهن غفور رحیم و روایت شده است آن از امام جعفر ع پس آیه
تحریف یافته و قاضی گوید که در مصحف ابن مسعود چنین است گویم که پس معنی آیه این است که خدای
بعد از اکراه کردن بآن کنیزان آمرزگار است رحم کننده بصاحب کنیز چنانچه بعضی گفته اند و
لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا
مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ۵ و بتحقیق که فرود آوردیم بسوی شما
آیتهای وضح کننده و مثلی از آنانکه گذشته اند پیش از شما و پندی از برای متقیان ۵ این آیه
اول آیه اول از متشابهات است و این آیه تحریف یافته و آیه سیم منقطع معطوف است و آیه اول در شأن
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه ع و آیه دوم در شأن ایشان و حمزه و جعفر ع و آیه سیم در شأن
سوداگرانند که هرگاه وقت نماز در رسد ترک سودا و معامله نموده بنماز روند و آیه چهارم در شأن
اهل بیت ع و مودت و دوستی و اطاعت واجب ایشان و آیه پنجم در شأن آنانکه با اهل بیت ع
نزاع میکنند و دشمنان ایشان از بنی امیه و ناصبیان و آیه ششم در شأن ابا بکر و عمر و عثمان و طلحه و
زبیر و سایر اهل جمل یعنی اهل بصره که با علی ع جنگ کردند و اهل صفین و نهروان و بنی امیه از معویه و یزید
و فتنهای بنی امیه و ناصبیان و در شأن علی و فاطمه و ائمه ع نازل شده میفرماید که اللَّهُ نُورُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای نور آسمانها و زمین است لفظ نور از متشابهات قرآن است
چه نور اسمی است از نامهای خدای و نور نور رسته ماه و روشنی مؤمن که نور دوستی آل محمد است که با آن
دوستی میشناسند با آن مؤمن نوری روز قیامت و نور در چند جا از تورات و انجیل و قرآن حجت خدای
عزوجل است بر بندگان او و آن معصوم است چه خدای در سورهٔ تغابن فرموده که فامنوا بالله و رسوله

والنور الذی انزلنا یعنی ایمان آرید بخدا و پیغمبر او و بنوری که فرود آورده ایم و مراد خدای سبحانه از آن
قرآن و جمیع اوصیاست که معصوم و حاملان کتاب خدای و خزانه داران و ترجمه کنندگان آنند که
وصف کرده است ایشانرا خدای در کتاب خود و فرموده یعنی در سوره آل عمران که و ما یعلم تاویله الا الله و
الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا یعنی و نمیدانند تاویل آنرا مگر خدای و راسخان در علم
میگویند که ایمان آورده ایم ما بآن همه از نزد پروردگار ماست پس ایشان وصف کرده شده کسانند که روشن
کرده است خدای بایشان بلاد را و هدایت کرده است بایشان بندگان را و درین سوره فرموده که الله
نور السموات والارض تا آخر این آیه و خدای نور ازلی قدیم است که نیست مثل او چیزی و پیغمبر ما علیه
و ابوهریره روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود که آیا بشارت ندهم ترا ای محمد که بچه چیز از صراط میگذری
گفتم بلی بشارت ده گفت میگذری بنور خدای و میگذرد علی بنور تو و نور تو از نور خداست و میگذرند
امت تو بنور علی و نور علی از نور تست و کسی که منور نگردانیده است خدای از برای او نوری پس نیست
از برای او نوری گویم چنانچه در آخر این آیه مذکور که و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور پس
بنور خود و فرموده که الله نور السموات والارض چنانست خدای عز و جل چنانچه اکنون گفته خواهد شد یعنی
که پس هدایت کننده آسمانها و زمینیم چنانچه اکنون گفته خواهد شد و بروایتی خدای هدایت کننده اهل آسمانها
و هدایت کننده اهل زمین است و بروایت دیگر هدایت آنانست که در آسمانها اند و هدایت آنانست
که در زمینند و بروایت دیگر هدایت کننده آنانست که در آسمانها اند و هدایت کننده آنانست که
که در زمینند پس خدای نور است یعنی آنکه او هدایت کننده است خلق خود را از اهل آسمانها و زمین و
این سخن را امام رضا ع بعمران صابی گفت بعد از آن فرمود که و نیست ترا ازین پیش از آنکه توحید خدای
کنم یعنی یگانه بدانم او را از آنکه عمران گفت آیا نه خدای پیش از خلق ساکت بود و سخن نمیگفت بعد از آن
سخن گفت گویم یعنی از برای هدایت مذکور امام ع فرمود که نمیباشد سکوت الا از نطقی که پیش از آن
سکوت گویم و خدای متکلم نبود تا آنکه ساکت گردیده باشد و همچنین نمیباشد نطق الا از سکوتی که
پیش از آن نطق بدلیل مثلی که اکنون خواهد آمد یعنی جایز نیست اطلاق هر دو بر خدای عز و جل امام ع
فرمود که و مثل در آن این است که نمیگویند از برای چراغ که ساکت است و سخن نمیگوید گویم یعنی آنکه
متکلم نبود تا آنکه ساکت گردد و این دلیل عدمی است مثل سکوت امام ع فرمود که و نمیگویند که

جبرئیل نزد من آمد گفت

چراغ

چراغ روشن میگرداند در آنچه اراده نماید که بجا کند گویم و این دلیل وجودی است مثل نطق امام ع فرمود که
جهت آنکه روشنی از چراغ فعل و کار و تکوین وی نیست و چراغ آن نیست که نیست چیزی غیر آن گویم یعنی
غیر چراغ امام ع فرمود که و چون روشن شد از برای ما گفتیم که روشن گردانید از برای ما تا آنکه
روشنی گرفتیم بآن پس بآن بینا میشوی بکار خود گویم یعنی پس بچراغ بینا میشوی بکار خود با
این دلیل ارشاد می یابد بحق و صواب عمران گفت بدرستی که آنرا یعنی یافتم آنرا مگر آنکه خبر دهی
مرا ای سید من که آیا او گویم یعنی خدای در خلق است یا خلق در وست امام ع فرمود که خدای
بزرگتر از آنست نیست او در خلق و نه خلق در و بلند است شان خدای از آن و بدرست علم تو بآنچه
میدانی آنرا و نیست قوة الا بالله خبر ده مرا از آینه که تو در و یی یا آن در تست پس اگر نیستید یکی
از شما در آن دیگر پس بچه چیز استدلال میکنی با آینه بر خود عمران گفت بروشنی که در میان من و
آینه است امام ع فرمود که آیا میبینی از آن روشنی در آینه زیاده از آنچه میبینی آنرا در دو چشم خود
گویم یعنی هرگاه روشنی در آینه یکی باشد پس در میان تو و آینه بودن معنی ندارد عمران گفت آری
گویم یعنی میبینم از آن روشنی در آینه زیاده از آنچه در دو چشم خود میبینم امام ع فرمود که پس بنمای
عمران جواب نگفت و ساکت شد امام ع فرمود که پس نمیبینم الا آنکه نور دلالت کرده است
ترا و آینه را بر شما هر دو بدون آنکه در یکی از شما باشد گویم این سخن وجه تمثیل است یعنی پس نور که
آن خداست دلالت میکند بر شما هر دو یعنی بر خلق بدون آنکه در یکی از شما باشد یعنی در خلق یا بوده
خلق در و امام ع فرمود که و بدانکه معنی ابداع و اختراع و مشیت و خواهش و اراده یکی و نامهای
سه است و اول ابداع و اراده و مشیت خدای حروفیست که گردانیده است آنرا اصل هر چیزی
و دلیلی بر هر مدرکی و قطع و فصل کننده هر مشکلی و بآن حروف جدا کردن هر چیزی از اسم حق و باطل
یا فعلی یا مفعولی یا معنیی یا غیر معنیی و بر آن گویم یعنی بر آن حروف جمع میشود همگی امور و نگردانیده است
از برای حروف در ابداع و اختراع او آنها را معنیی غیر خود شان که متناهی شود و نه وجودی جهت آنکه
اختراع کرده شده اند با بداع و نور درین موضع اولین فعل خداست آنچنان خدایی که او نور آسمانها و
زمین است و حروف فعل کرده شده باین فعل است و آن حروفیست که بر آنست همگی کلام و عبارات
از خدای عز و جل که تعلیم کرده است آنرا بخلق خود و از امام موسی ع پرسیدند که کجا بود رب تو

در هنگامی که آسمانها بنا نهاده شده و زمینی گسترده شده نبود فرموده که نوری بود در نوری و نوری بود
بر نوری آفرید از آن نور آب کدری پس آفرید از آن آب ظلمت و تاریکی پس بود عرش او بر آن
تاریکی پرسنده گفت پرسیدم از تو الا از مکان و جا فرموده که هر زمان که کجا گفتی کجا مکانست
پرسنده گفت وصف کردی و خوب کردی پرسیدم از تو الا از مکان موجود معروف فرمود
که بود در علم خود از برای علم خود پس کوتاهی کرد علم عالمان نزد علم او پرسنده گفت پرسیدم
از تو الا از مکان فرموده که ای احمق آیا نه جواب دادم ترا که او بود در علم خود از برای علم خود پس
کوتاهی کرد علم عالمان نزد علم او و حق تعالی در سورهٔ انعام فرموده که قل ای شیء اکبر شهادة قل
الله شهید بینی و بینکم یعنی بگوی ای محمد که چه چیز بزرگتر است در گواهی بگوی ای محمد که خدای گواهی است
میان من و میان شما پس حق تعالی در اول این آیه از برای خود ثابت کرده که چیز است پس او
چیز است ولیکن نه مثل چیزها و در توحید مردم را سه مذهب است مذهب نفی و آن جایز نیست و
مذهب تشبیه و این نیز جایز نیست جهة آنکه چیزی شبیه خدای نیست و مذهب اثبات بدون تشبیه
راه درست درین باب این طریقه است جهة آنکه خدای ثابت است و چیزی شبیه او نیست و او جناب
که خود را وصف کرده که احد صمد نور است بعد از آن تمثیل آورده است نور خود را بمثل هدایت کرده
او در دل مؤمن پس فرموده که الله نور السموات والارض جبرئیل ع بپیغمبر صم نازل گشته جامی از بلور
سرخ مملو از مشک و عنبر آورد و علی و حسن و حسین ع در پهلوی وی نشسته بودند و گفت که خدای
ترا سلام و تحیت میرساند و میفرماید که این جام را بعلی و دو فرزند او عطا کن پس چون بدست آنحضرت
رسید آن جام سه مرتبه لا اله الا الله و سه مرتبه الله اکبر و بعد از آن بسم الله گفته گفت که طه ما انزلنا
علیک القران لتشقی و آنحضرت آنرا بوسیده بعلی ع داد و چون بدست آنجناب رسید بسم الله
گفته گفت که انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون
و وی نیز بوسیده بامام حسن ع داد و چون بدست او رسید بسم الله گفته گفت که عم یتسائلون عن
النبإ العظیم الذی هم فیه مختلفون و او نیز بوسیده بامام حسین ع داد و چون بدست او در آمد بسم الله
گفته گفت که قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله
غفور شکور بعد از آن باز بدست پیغمبر صم داد باز بسم الله گفته گفت که الله نور السموات والارض

دیگر

و دیگر دیده اند که آسمانهاست با در زمین پنهان شده مثل نوره کمشکوة مثل نور او مثل
طاق چراغ در روزن است قاضی گوید مثل روزنه است که نفوذ نکند و بعضی گفته اند که مشکوة لوله
که در میان قندیل باشد مشکوة شکم مؤمن است و قندیل دل اوست فیها مصباح
که در آن چراغی است قمی گوید یعنی چراغ ضخیم روشن کننده و بعضی گفته اند که مصباح فتیله شعله ور است
مصباح نور مؤمن است آنچنان نوری که گردانیده و قرار داده است آنرا خدای در وی یعنی در دل مؤمن
المصباح فی زجاجة چراغ در شیشه است قمی گوید یعنی در قندیل است از شیشه

کانّه

الزجاجة کانها کوکب دری شیشه گویا آن ستاره روشن کننده است
درخشان مثل زهره در صفا و روشنی و این سخن قاضی است یوقد که افروخته میشود و در روشنی
بیاید بجا حلی و تا روشن نوشته شده من شجرة از درخت و درخت مؤمن است امام ابو جعفر
فرموده که خدای شرف داده است اهل بیت پیغمبر شما را بکرامت خود و عزت داده است ایشان را
بهدایت خود پس ایشان فرعهای یعنی شاخهای طیب خوب و درخت مبارکند و نیز فرموده
درختی است که اصل و بیخ آن پیغمبر صم و فرع و شاخ آن علی بن ابیطالب و شاخهای آن فاطمه و ثمر
و میوه آن حسن و حسین ع است چه آن درخت درخت نبوت و خانه رحمت است مبارکة

مبارکه

زیتونة زیتونه قمی گوید یعنی ابتدا و روشنی چراغ از درخت زیتون بسیار نفع است با آنکه
سیراب شده است فتیله آن بروغن آن پیغمبر صم فرموده که بخورید و بمالید بخود روغن زیتون را که آن
از درخت مبارکه است و از جمله آنچه آدم ع بهبة الله پسر خود وصیت کرد آن بود که زیتون بخور که
آن از درخت مبارکه است و پیغمبر صم فرموده که خوب مسواکی است زیتون از درخت مبارکه است و
کوتاهی دندانرا میبرد و آن مسواک من و مسواک پیغمبران پیش از من است و طبرسی در مجمع البیان
در آیه سورهٔ مؤمنین که و شجرة من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للاکلین گوید که روایت شده است
از پیغمبر صم که فرموده که روغن زیتون از درخت مبارکه است پس بخورید آنرا لا شرقیة
که نه مشرقی است یعنی نه بطرف برآمدن آفتاب ولا غربیة و نه مغربی یعنی و نه بطرف
فرو رفتن آفتاب قمی گوید که یعنی نه مشرقی است و نه مغربی که وقتی آفتاب بآن درخت بتابد و
نتابد بلکه بحیثیتی است که تمام روز بر آن می افتد مثل درختی که در قلهٔ کوهی یا صحرا او سبی باشد

و در روایت یعنی بر بالای کوهی است که نه مشرقی است یعنی نیست آنرا مشرقی که هرگاه آفتاب
بر آن براید و نه مغربی است یعنی نیست آنرا مغربی که هرگاه آفتاب فرو رود بران فرو رود
و بعبارت دیگر نه شرقی است یعنی نیست آنرا مغربی که هرگاه آفتاب فرو رود بران فرو رود
و نه مغربی است یعنی نیست آنرا مشرقی که هرگاه آفتاب براید بران براید و عن ع بن سفیل منجم
دهقان فرس که دهقان مداین بود گفت که ایا تنها نیم تو که گیست عین توفیق و عین تقدیر
در غایت تصویر گفت بلی بنما فرمود که من خبر دهنده ام ترا که من و این جماعت اصحاب و
یاران من نه مشرقی اند و نه مغربی ما خبر و علم داریم که مانیم از قطب فلک یا دیگر باز گشت کنند که مانیم
بقطب و علمها یعنی علامتهای فلک يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیک میشود که روغن آن زیتون
يُضِيءُ روشن کند بخودی خود بدون آتش جهة درخشندگی و فرط روشنی آن و این سخن قاضی است
و در روایت یعنی نزدیک میشود که نوری که گردانیده و قرار داده است آنرا خدای در دل او یعنی در دل
مؤمن روشن کند و اگر چه سخن نگوید وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ و اگر چه مس نکرده باشد آنرا آتش یعنی
باشد بآن نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ یعنی نوریست بر بالای نوری یعنی مضاعف و دو چندانست
چه نور چراغ را زیاده میکند در روشن کردن آن نور صاف بودن روغن زیتون و روشنی قندیل
و ضبط کردن روزن شعاعهای آنرا و این سخن قاضی است و در روایت یعنی واجبی است بر بالای
واجبی و سنتی است بر بالای سنتی يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ هدایت میکند خدای از برای
نور خود قاضی گوید یعنی از برای آن نور درخشان مَنْ يَشَاءُ کسی را که میخواهد چه اسباب بدون مشیت
و خواهش خدای لغو است چه تمامی آن اسباب بمشیت و خواهش خداست و این سخن قاضی است
و در روایت یعنی هدایت میکند خدای از برای واجبات و سنتهای خود کسی را که میخواهد و نور امام اند
ایزد تعالی منظور یعنی در سورهٔ تغابن که فامنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا یعنی پس ایمان آرید بخدا و
پیغمبر او و نوری که فرود آورده ایم ما و قسم بخدای که نور امامانند از آل محمد تا روز قیامت و قسم بخدای
که ایشانند نور خدای که فرود آورده و قسم بخدای که ایشانند نور خدای در آسمانها و در زمین و قسم بخدای
که نور امام در دلهای مؤمنان روشنتر است از آفتاب روشن کننده در روز و قسم بخدای که ایشان
روشن و منور میکنند دلهای مؤمنانرا و پنهان و در حجاب میدارد خدای عز و جل نور ایشانرا از کسانی

که میخواهد

که میخواهد پس تاریک میشود دلهای ایشان و قسم بخدای که دوست نمیدارد اهل بیت را بنده تا آنکه پاک گرداند
خدای دل بنده را تا آنکه تسلیم و قبول ایشان کند و دوست ایشان شود پس چون دوست ایشان شود
سالم دارد او را خدای از حساب سخت و ایمن سازد او را از فزع اکبر روز قیامت و نیز نور دعاست
و پیغمبر ص فرموده که دعا سلاح من و ستون دین و نور آسمانها و زمین است پس بر شما باد که دعا کنید و نیت را
خالص سازید وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ و میزند خدای مثلها از برای
مردم از امام جعفر ع پرسیدند از قول خدای که زیتونة لا شرقیة و لا غربیة که خدای بآن چه اراده
کرده فرمود که مثل نمیزند خدای از برای درخت مثل نمیزند مگر از برای فرزندان آدم پس این
مثلی است که زده است آنرا خدای از برای مؤمن پس مؤمن منقلب میگردد در پنج نور جای داخل شدن
او نور و جای بیرون آمدن او نور و علم او نور و کلام او نور و در روز قیامت گردیدنگاه او بسوی بهشت
نور است و با امام جعفر ع گفتند که ایشان یعنی دشمنان میگویند که مثل نور رب است گویم یعنی
این آیه فرمود که سبحان الله نیست خدا را مثلی که تمثیل آورده شود و خدای سبحانه فرموده یعنی
در سورهٔ نحل که فلا تضربوا لله الامثال یعنی پس مزنید از برای خدای مثلها و آنچه در کتاب معزت آمد
از زدن مثلها مثل قول خدای یعنی در سورهٔ ابراهیم که ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة تا آخر آن
و این آیه نزده است خدای سبحانه این مثلها را از برای مردم در کتاب خود مگر از برای آنکه عبرت گیرند
بآن مثلها و استدلال کنند بآنها بآنچه اراده کرده و خواسته است خدای آنرا از ایشان از طاعت و آن
در کتاب خدای بسیار است و تفسیر دیگر این آیه اینست که محمد ص امین خدای و نور خدای بود
در میان خلق خدای و چون پیغمبر ص رحلت فرمود اهل بیت او وارثان او بودند پس اهل بیت امینان
خدایند در زمین خدای نزد ایشانست علم مرگها و بلاها و نسبهای عرب و ولادت اسلام و نسبهای عجم
که گمراه کرده و هدایت کرده شوند الا آنکه ایشان ع میشناسند رانندهٔ ایشانرا از عقب و قاید
کشندهٔ ایشانرا از پیش و بانگ زنندهٔ ایشانرا چنانچه بر گوسفند زنند بگمراهی و هدایت و ایشان ع
میشناسند مرد را هرگاه ببینند او را بحقیقت ایمان و حقیقت نفاق و شیعیان ایشان نوشته شده اند
بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان گرفته است خدای بر ایشان ع و بر شیعیان ایشان عهد و میثاق
و وارد میشوند شیعیان ایشان بجایی که ایشان ع وارد میگردند و داخل میشوند بجایی که ایشان ع داخل

والله بکل شیء علیم

میکردند گویم یعنی بهشت نیست بر جملهٔ اسلام غیر ایشان و غیر شیعیان ایشان تا روز قیامت پیغمبر
گیرنده است حجزه یعنی کمربند رب خود را و حجزه نور است و ایشان عم گیرنده اند کمربند پیغمبر خود را و شیعیان
ایشان گیرنده اند کمربند ایشان را گویم یعنی در گذشتن صراط کسی که مفارقت و جدایی گزینند از ایشان
هلاک و تباه باشند و کسی که پیروی ایشان کنند نجات یابد و مفارقت کننده و انکار کنندهٔ ولایت و
دوستی ایشان کافر است و پیروی کنندهٔ ایشان و تابع دوستان ایشان مؤمن است دوست نمیدارد
ایشان را کافری و بغض و عداوت ایشان نمیدارد مؤمنی و کسی که ایشان را دوست دارد و میرد حق است
بر خدای که برانگیزد او را در قیامت با ایشان ایشان نورند از برای کسی که پیروی ایشان کنند و حجت اند
از برای کسی که بایشان هدایت یابد و کسی که از ایشان نباشد از اسلام در چیزی نباشد بایشان فتح
کرده است خدای دین را و بایشان ختم میکند آنرا و بایشان میخوراند خدای مردم را سبزیهای زمین را
و بایشان فرود می آرد قطرات آسمان را و بایشان ایمن میدارد خدای مردم را از غرق در دریای آن
و از فرو رفتن بزمین در صحرای آن و بایشان عم نفع میرساند خدای مردم را در زندگانی ایشان و در
قبرهای ایشان و در محشر ایشان و در نزد صراط و در نزد میزان و در نزد دخول ایشان بهشت مثل ایشان
در کتاب خدای مثل مشکوة است که میفرماید کمشکوة یعنی مثل نور خدا است و روزنی قندیل
پس ایشان عم روزنند فیها مصباح یعنی که در آن چراغی است چراغ محمد رسول صلعم است المصباح فی زجاجة
یعنی چراغ در شیشه است از عنصر پاک الحضرت الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة
یعنی شیشه گویا آن ستارهٔ روشن کننده است که افروخته میشود از درخت مبارک زیتونه یعنی
ابراهیمی لا شرقیة و لا غربیة یعنی که نه مشرقی است و نه مغربی یعنی نه در نسب یهودیت زده است
یعنی بدر خود منسوب باشد و نه مجهول است که نشناسند او را یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار یعنی
نزدیک میشود که روغن آن زیتون روشن کند و اگر چه مس نکرده و نرسیده باشد بآن آتش و
آن قرآنست نور علی نور یعنی نوریست بر بالای نوری یعنی امامی بعد از امامی و نور علی عم است
یهدی الله لنوره یعنی هدایت میکند خدای از برای نور خود یعنی از برای ولایت و دوستی علی و
از برای ولایت و دوستی ائمه عم من یشاء یعنی کسی را که میخواهد یعنی کسی را که دوست میدارد
و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم یعنی و میزند خدای مثلها از برای مردم و خدای

بهر چیزی

بهر چیزی داناست و حق است بر خدای که برانگیزد یعنی روز قیامت ولی و دوست ایشان عم را
روی او تابان و برهان و دلیل او درخشان و حجت او نزد خدای ظاهر و نمایان و حق است بر خدای
که بگرداند اولیا و دوستان متبع ایشان را با صدیقان و شهیدان و صالحان و چه خوبند ایشان
در رفاقت پس شهیدان ایشان عم را فضل و زیادتی است بر شهیدان بده درجه و شهیدان شیعه
ایشان را فضل و زیادتی است بر هر شهیدی غیر ایشان بنه درجه و ایشان عم پیشروان پیغمبران
یا اطفال پیغمبران و فرزندان اوصیا اند و ایشان مخصوصانند بکتاب خدای و اولیترند برسول
خدای از مردم و ایشان آنانند که شریعت قرار داده است خدای از برای ایشان از دین خود آنچه
وصیت کرده است بآن نوح و رضی شده است بآن ابراهیم از برای فرزندان خود اسمعیل و اسحق و
یعقوب و فرموده یعنی در حمعسق که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً والذی اوحینا الیک و ما وصینا
به ابراهیم یعنی شریعت قرار داده است از برای شما از دین آنچه وصیت کرده است بآن نوح و آنچه
چیزی که وحی فرستاده ایم بسوی تو ای محمد و آنچه وصیت کرده ایم ما بآن ابراهیم را پس ایشان عم
دانستند و تبلیغ کردند و رسانیدند بقوم آنچه را که دانستند و امانت سپردند علم خود را و ایشان عم
وارثان پیغمبران و وارثان صاحبان علم و پیغمبران اولوا العزمند و ایزد تعالی در تتمهٔ آن آیه فرموده
که موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی
الیه من ینیب یعنی و آنچه وصیت کرده ایم ما بآن موسی و عیسی را که برپای دارید دین را و متفرق و
پراکنده مشوید بزرگ و عظیم است بر مشرکان آنچه میخوانید ایشان را بسوی آن خدای برمیگزیند بسوی
آن قومی گوید یعنی بسوی آنچه میخوانید ایشان را بسوی آن یا بسوی دین و هدایت میکند بسوی
آن کسی را که انابت و بازگشت میکند قومی گوید یعنی روی بآن میکند پس امر کرده است خدای ایشان را
که برپای دارید دین را و مهجورید الا و حال آنکه شما اسلام آورندگان باشید و فرموده که متفرق و پراکنده
مشوید و اگر چه بزرگ و عظیم است بر مشرکان یعنی بر کسی که شرک ورزیده است بولایت و دوستی علی
آنچه میخوانید ایشان را بسوی آن یعنی از ولایت و دوستی علی عم و فرمود که ای محمد برمیگزیند خدای
بسوی آن کسی را که میخواهد و هدایت میکند بسوی آن کسی را که انابت میکند یعنی کسی را که اجابت
میکند ترا بسوی ولایت و دوستی علی عم و حال آنکه حمعسق که فرستاده ام بسوی تو کتابد که اجابت

هدایت پس از پید رو آن را و فهم کن آن را که آن شفاعت از برای آنچه در سینه هست و نور است و دلیل
بر آنکه این آیه یعنی آیه اولیس از این آیه‌ها مثلی است از برای ایشان علیهم السلام قول خدای سبحانه است که نورت
اذن الله تا آنجا که بغیر حساب چنانچه عنقریب خواهد آمد و تفسیر دیگر مَثَل آن این است که مَثَل
آل محمد صلی الله علیه در کتاب خدای مَثَل مشکوة است که میفرماید کمشکوة یعنی مَثَل روزنه است و
روزن در قندیل است پس ایشان علیهم السلام روزنه‌اند فیها مصباح یعنی که در آن چراغی است و چراغ محمد صلی الله علیه
المصباح فی زجاجة یعنی چراغ در شیشه است ائمه علیهم السلام شیشه‌اند الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من
شجرة مبارکة یعنی شیشه گویا آن ستاره روشن کننده است که افروخته میشود از درخت مبارک
آن علی است زیتونة یعنی زیتونه یعنی معروف شناخته شده لا شرقیة ولا غربیة یعنی که نه مشرقی است
و نه مغربی یعنی نه مجهول است که نشناسند او را و نه در نسب تهمت زده است که بغیر پدر خود منسوب باشد
یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور یعنی نزدیک میشود که روغن آن زیتون روشن کند و اگر چه
مس نکرده و نرسیده باشد بآن آتش نور است و آن قرآن است علی نور یهدی الله لنوره من یشاء
ویضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم یعنی بر بالای نوری هدایت میکند خدای از برای
نور خود کسی را که میخواهد و میزند خدای مثلها از برای مردم و خدای بهر چیزی داناست یعنی بآنکه هدایت
میکند کسی را که دوست میدارد بسوی ولایت و دوستی آل محمد علیهم السلام و تفسیر دیگر مثل آن تحقیق که آل محمد علیهم السلام
نورند از برای کسی که پیروی ایشان میکند و نورند از برای کسی که اقتدا بایشان مینماید تحقیق که مثل
ایشان در کتاب خدای مثل مشکوة است که میفرماید کمشکوة یعنی مثل روزنه است و روزن
در قندیل است پس ایشان علیهم السلام روزنه‌اند فیها مصباح یعنی که در آن چراغی است و چراغ محمد صلی الله علیه و علی
المصباح فی زجاجة یعنی چراغ در شیشه است یعنی ایشان گویم یعنی ائمه علیهم السلام الزجاجة کانها کوکب دری
یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یعنی شیشه گویا آن ستاره روشن کننده است که
افروخته میشود از درخت مبارک زیتونه که نه مشرقی است و نه مغربی یعنی نه مجهول است که نشناسند او را
و نه در نسب تهمت زده است که بغیر پدر خود منسوب باشد یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور
یعنی نزدیک میشود که روغن آن زیتون روشن کند و اگر چه مس نکرده و نرسیده باشد بآن آتش
نور است و آن قرآن است علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس یعنی

بر بالای نوری هدایت میکند خدای از برای نور خود کسی را که میخواهد و میزند خدای مثلها از برای
مردم و خدای بهر چیزی قدرت دارنده است قدرت دارنده است که هدایت کند کسی را که دوست
میدارد از برای ولایت و دوستی ایشان علیهم السلام و حق است بر خدای که برانگیزد گویم یعنی در قیامت
ولی و دوست ایشان را روی او تابان و برهان و دلیل او درخشان و حجت او عظیم نزد خدای
و تفسیر دیگر مثل آن آل محمد علیهم السلام نورند از برای کسی که پیروی ایشان میکند و هدایتند از برای کسی که
اقتدا بایشان مینماید مثل ایشان در کتاب خدای مثل مشکوة است که میفرماید کمشکوة
یعنی مثل روزنه است و روزن قندیل است پس ایشان روزنه‌اند فیها مصباح یعنی که در آن چراغی
یعنی در ایشان است چراغ و چراغ محمد صلی الله علیه است المصباح فی زجاجة یعنی چراغ در شیشه است الزجاجة
کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة یعنی و شیشه گویا آن ستاره روشن کننده است که
افروخته میشود از درخت مبارک آن علی بن ابی طالب علیه السلام است زیتونة لا شرقیة ولا غربیة زیتونه یعنی
که نه مشرقی است و نه مغربی یعنی معروف نه یهودیست و نه ترسا یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی
نور یهدی الله لنوره من یشاء یعنی نزدیک میشود که روغن آن زیتون روشن کند و اگر چه مس نکرده
و نرسیده باشد بآن آتش نور است بر بالای نوری هدایت میکند خدای از برای نور خود کسی را
که میخواهد و تفسیر دیگر مثل آن مثل آل محمد در کتاب خدای مثل مشکوة است که میفرماید که
کمشکوة یعنی مثل روزنه است پس ایشان علیهم السلام مشکوة‌اند و مشکوة روزنست فیها مصباح المصباح
فی زجاجة یعنی که در آن چراغی است چراغ در شیشه است شیشه محمد صلی الله علیه است الزجاجة کانها یعنی شیشه گویا
آن گویم پس کانه بوده و تحریف یافته چنانچه عنقریب گفته خواهد شد کوکب دری یوقد من شجرة
مبارکة یعنی ستاره روشن کننده است که افروخته میشود از درخت مبارک آن علی است زیتونة
لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یعنی زیتونه که نه مشرقی است و نه مغربی نزدیک
میشود که روغن آن زیتون روشن کند و اگر چه مس نکرده و نرسیده باشد بآن آتش نور است بر بالای
نوری آن قرآن است یهدی الله لنوره من یشاء یعنی هدایت میکند خدای از برای نور خود کسی را
که میخواهد یعنی هدایت میکند از برای ولایت و دوستی آل محمد کسی را که دوست میدارد و تفسیر دیگر
مثل آن میفرماید که مثل نوره کمشکوة یعنی مثل نور او یعنی نور خدای مثل روزنه است آل محمد

فیها مصباح یعنی که دران چراغی است آن محمد صلعم است المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب
دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی
الله لنوره من یشاء یعنی چراغ در شیشه است شیشه گویا آن ستاره روشن کننده است که افروخته
میشود از درخت مبارک زیتونه که نه مشرقی است و نه مغربی نزدیک میشود که روغن آن زیتون
روشن کند و اگرچه مس نکرده و نرسیده باشد بآن آتش نور است بر بالای نوری هدایت میکند
خدای از برای نور خود کسی را که میخواهد یعنی هدایت میکند از برای ولایت و دوستی آل محمد کسی را
که دوست میدارد و تفسیر دیگر الله نور السموات و الارض مثل نوره یعنی خدای نور آسمانها
و زمین است مثل نور او و آل محمد صلعم است کمشکوة یعنی مثل روزنه است روزن سینه پیغمبر خدا
فیها مصباح یعنی که دران چراغی است و آن علم است المصباح فی زجاجة یعنی چراغ در شیشه است
شیشه امیر المؤمنین ع و علم پیغمبر خدای نزد اوست الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة
زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یعنی شیشه گویا آن ستاره روشن کننده است که افروخته میشود از
درخت مبارک زیتونه که نه مشرقی است و نه مغربی یعنی نه یهودی است و نه ترسا یکاد زیتها یضیء
یعنی نزدیک میشود که روغن آن زیتون روشن کند یعنی نزدیک میشود آن علم که سخن گوید در و
کوئیم یعنی در درون او ع پیش از آنکه آن مرد سخن گوید کوئیم یعنی آنجناب ع یا شخصی که از و ع سؤال
کننده است و لو لم تمسسه نار نور علی نور یعنی و اگرچه مس نکرده و نرسیده باشد بآن آتش نور است بر بالای
نوری و تفسیر دیگر مثل آن الله نور السموات و الارض یعنی خدای نور آسمانها و زمین است جناب
خدای عز و جل مثل نوره یعنی مثل نور او و آل محمد صلعم است کمشکوة یعنی مثل روزنه است آن
سینه محمد ع است فیها مصباح یعنی که دران چراغی است یعنی دران نور علم است یعنی نبوت پیغمبری
المصباح فی زجاجة یعنی چراغ در شیشه است یعنی علم پیغمبر خدای راجع شده و برگشته است بدل علی ع
الزجاجة کانها کوکب دری یعنی شیشه گویا آن ستاره روشن کننده است امام جعفر ع شخصی که
ازین آیه سؤال میکرد فرمود که چرا کانها میخوانند گفت فدای تو گردم پس چگونه است فرمود که کانه
کوکب دری کوئیم یعنی بنا بر اصل آن که زجاج است و حرف تا روز شت اضافه شده است از برای وحدت
در فی زجاجة یعنی یک شیشه و باعتبار کوکب که بعد ازین می آید پس تحریف یافته یوقد من شجرة مبارکة

زیتونة

زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یعنی که افروخته میشود از درخت زیتونه که نه مشرقی است و نه مغربی آن امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ع است نه یهودی است و نه ترسا یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار یعنی نزدیک میشود
که روغن آن زیتون روشن کند و اگرچه مس نکرده و نرسیده باشد بآن آتش یعنی نزدیک میشود
که علم بیرون آید از دهن عالم از آل محمد پیش از آنکه سخن گوید بآن علم نور علی نور یعنی نور است بر بالای
نوری یعنی امامی از پی امامی و تفسیر دیگر مثل آن مثل نوره کمشکوة یعنی مثل نور او مثل روزن است
روزن علم است در سینه رسول خدای صلعم فیها مصباح المصباح فی زجاجة یعنی که دران چراغی است
چراغ در شیشه است شیشه سینه پیغمبر صلعم و از سینه او بسوی سینه علی بن ابی طالب که آموزانیده
آنرا کوئیم یعنی آن علم را پیغمبر یعنی الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة یعنی
شیشه گویا آن ستاره روشن کننده است که افروخته میشود از درخت مبارک زیتونه آن نور
علم است لا شرقیة و لا غربیة یعنی که نه مشرقی است و نه مغربی از ابراهیم خلیل رحمن بسوی محمد رسول
خدای صلعم بسوی علی بن ابی طالب ع نه یهودی است و نه ترسا یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور
علی نور یعنی نزدیک میشود که روغن آن زیتون روشن کند و اگرچه مس نکرده و نرسیده باشد
بآن آتش نور است بر بالای نوری یعنی نزدیک میشود که علم از آل محمد سخن گوید بعلم پیش از آنکه
ازان علم پرسند و تفسیر دیگر مثل آن مثل نوره کمشکوة یعنی مثل نور او مثل روزن است
روزن نور علم است در سینه پیغمبر صلعم فیها مصباح فی زجاجة یعنی که دران چراغی است چراغ در
شیشه سینه علی ع است که دیده است علم پیغمبر صلعم بسوی سینه علی ع آموزانیده است پیغمبر علی ع را
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة یعنی شیشه گویا آن ستاره روشن کننده است
که افروخته میشود از درخت مبارک آن نور علم است زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یعنی زیتونه که نه
مشرقی است و نه مغربی یعنی نه یهودی است و نه ترسا یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار یعنی نزدیک میشود
که روغن آن زیتون روشن کند و اگرچه مس نکرده و نرسیده باشد بآن آتش یعنی نزدیک میشود
که عالم از آل محمد سخن گوید بعلم پیش از آنکه پرسیده شود نور علی نور نور است بر بالای نوری یعنی
امام تایید و قوت یافته بنور علم و حکمت در پی امامی از آل محمد و آن از زمان آدم است تا آنکه قیامت
قایم شود پس آنجماعت وصیها اند آنجماعت و وصیها که گردانیده است ایشان را خدای عز و جل خلیفهای خود

المصباح

در زمین خود و حجتهای خود بر خلق خود خالی نمیشود زمین در هر عصری از یکی از ایشان و ابو طالب
یعنی چند در شأن پیغمبر صلعم گفته که دلالت بر صحت آن میکند گویم و مقام گنجایش ذکر آن ابیات
ندارد   و تفسیر دیگر آن الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة یعنی خدای نور آسمانها
و زمین است مَثَل نور او مِثْلِ روزنه است روزن پیغمبر صلعم است فیها مصباح یعنی که در ان چراغی
چراغ وصی و وصیها اند المصباح فی زجاجة یعنی چراغ در شیشه است شیشه فاطمه است الزجاجة کانها
کوکب دری یعنی شیشه گویا آن ستاره روشن کننده است ستاره روشن کننده قائم انتظار
کشیده شده است که پُر میکند زمین را از عدل گویم یعنی صاحب الزمان عم توقد من شجرة مبارکة
یعنی که افروخته میشود از درخت مبارک درخت مبارک پیغمبر خدا است زیتونة لا شرقیة ولا غربیة
یعنی زیتونه که نه مشرقی است و نه مغربی بعد از ان ایزد تعالی فرموده که یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار
یعنی نزدیک میشود که روغن آن زیتون روشن کند و اگر چه مس نکرده و نرسیده باشد بآن آتش
یعنی سخن گوید بآن سخن گوینده بعد از ان ایزد تعالی فرموده که نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و
یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم یعنی نور است بر بالای نوری هدایت میکند خدای
از برای نور خود کسی را که میخواهد و میزند خدای مثلها از برای مردم و خدای بهر چیزی داناست
و تفسیر دیگر آن تحقیق که پیغمبر صلعم علمی را که نزد او بود نزد وصی گذاشت و اینست قول خدای عزوجل که
الله نور السموات والارض یعنی خدای نور آسمانها و زمین است میفرماید که من هدایت کننده آسمانها
و زمینم مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی مَثَل نور او مِثْلِ روزنه است که در ان چراغی است یعنی مثل
علمی که عطا کرده ام آنرا و آن نور من است آنچنان نوری که هدایت کرده میشود بآن مَثَل او روزن است
که در ان چراغ است پس روزن دل محمد صلعم و چراغ آنچنان نوریست که در اینست علم و قول خدای که
المصباح فی زجاجة یعنی چراغ در شیشه است میفرماید که بتحقیق که من اراده کرده ام که قبض روح تو کنم پس
بگردان و قرار ده آنچنان چیزی را که نزد تست در نزد وصی چنانچه چراغ را در شیشه قرار میدهی الزجاجة
کانها کوکب دری یعنی شیشه گویا آن ستاره روشن کننده است پس اعلام کن بفضل علم وصی
توقد من شجرة مبارکة یعنی که افروخته میشود از درخت مبارک پس اصل درخت مبارک ابراهیم صلی الله
علیه است و اینست قول خدای عزوجل یعنی در سوره هود که رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید

و قول خدای عزوجل یعنی در سوره آل عمران که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین
ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یعنی زیتونه که نه مشرقی است و نه مغربی
میفرماید که نیستید شما یهود که نماز گزارید بجانب مغرب و نه ترسا که نماز گزارید بجانب مشرق
و شما بر ملت ابراهیمید صلعم و بتحقیق که خدای عزوجل فرموده یعنی در سوره آل عمران که ما کان ابراهیم
یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وما کان من المشرکین یعنی نبود ابراهیم یهودی که نماز طرف
مغرب کند و نه نصرانی یعنی ترسا که نماز بطرف مشرق کند ولیکن بود پاک خالص مخلص و نبود در دل
از عبادت بتها چیزی اسلام آورنده بدین محمد صلعم و نبود از شرک آورندگان و قول خدای که یکاد
زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یعنی نزدیک میشود که روغن آن زیتون روشن کند و اگر چه
مس نکرده و نرسیده باشد بآن آتش نور است بر بالای نوری میفرماید که مثل اولاد شما که متولد
میشوند از شما مِثْلِ مَثَلِ روغن زیتونه است که فشرده میشود از زیتون نزدیک میشوند که سخن گویند
به پیغمبری و نبوت و اگر چه فرشته بایشان نازل نشده یهدی الله لنوره من یشاء یعنی هدایت میکند
خدای از برای نور خود کسی را که میخواهد و تفسیر دیگر آن الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة
یعنی خدای نور آسمانها و زمین است مَثَل نور او مِثْلِ روزنه است آن محمد صلعم است فیها مصباح المصباح
فی زجاجة الزجاجة یعنی در ان چراغی است چراغ در شیشه است شیشه آن حسن و حسین عم اند کانها کوکب دری
یعنی گویا آن ستاره روشن کننده است آن علی بن حسین عم است توقد من شجرة یعنی که افروخته میشود
از درخت آن محمد بن علی عم است مبارکة زیتونة یعنی مبارک زیتونه آن جعفر بن محمد است لا شرقیة یعنی
نه مشرقی است آن موسی بن جعفر است ولا غربیة یعنی و نه مغربی آن علی بن موسی است یکاد زیتها یضیء
یعنی نزدیک میشود که روغن آن زیتون روشن کند آن محمد بن علی است ولو لم تمسسه نار یعنی و اگر چه
مس نکرده و نرسیده باشد بآن آتش آن علی بن محمد است نور علی نور یعنی نور است بر بالای نوری آن
حسن بن علی است یهدی الله لنوره من یشاء یعنی هدایت میکند خدای از برای نور خود کسی را که میخواهد
آن صاحب الامر عم است و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم یعنی و میزند خدای مثلها از برای
مردم و خدای بهر چیزی داناست   و تفسیر دیگر آن الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة
یعنی خدای نور آسمانها و زمین است مَثَل نور او مِثْلِ روزنه است روزن فاطمه عم است فیها مصباح یعنی

کوران چراغی است چراغ امام حسن ع است المصباح یعنی چراغ آن امام حسین ع است و بروایتی امام حسن ع زجاجه است
فی زجاجة یعنی در شیشه است آن فاطمه ع است الزجاجة کانها کوکب دری یعنی شیشه گویا آن ستاره
روشن کننده است فاطمه ع ستاره روشن کننده است در میان زنان عالمیان و زنان اهل بهشت
توقد من شجرة مبارکة زیتونة یعنی که افروخته میشود از درخت مبارک زیتونه یعنی افروخته میشود از ابراهیم
خلیل ع لا شرقیة و لا غربیة یعنی که نه مشرقی است و نه مغربی یعنی نه یهودی است و نه ترسا یکاد زیتها یضیء
یعنی نزدیک میشود که روغن آن زیتون روشن کند یعنی نزدیک میشود که علم علم ائمه از ذریه فاطمه
گشوده شود از و گویم یعنی از فاطمه و لو لم تمسسه نار نور علی نور یعنی و اگرچه مس نکرده و نرسیده باشد
بآن آتش نوریست بر بالای نوری یعنی امامی بعد از امامی یهدی الله لنوره من یشاء یعنی هدایت
میکند خدای از برای نور خود کسی را که میخواهد یعنی هدایت میکند خدای از برای ائمه و بسوی ائمه ع کسی را
که میخواهد که داخل کند او را در نور ولایت و دوستی ایشان باخلاص و یضرب الله الامثال للناس والله
بکل شیء علیم یعنی و میزند خدای مثلها از برای مردم و خدای بهر چیزی داناست و دلیل بر اینکه این
آیه مثل است از برای اهل بیت ع قول خدای سبحانه است که میفرماید که فی بیوت
اذن الله ان ترفع در خانهاییکه اذن داده است خدای که بلند کرده شود یعنی گویند یعنی
بتعظیم و یذکر فیها و یاد کرده شود در آن خانها اسمه اسم او یعنی اسم خدای
آن خانها خانهای پیغمبر است و خانه علی بن ابیطالب ع از آنجمله است و آن خانها خانهای آل محمد است
خانه علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر ع و پیغمبر ص این آیه را خوانده مردی برپای خاست و گفت کدام
خانها اند اینها یا رسول الله فرمود که خانهای پیغمبران پس ابابکر برخاسته گفت یا رسول الله این خانه
از آنجمله است و اشاره بخانه علی و فاطمه ع کرد فرمود که آری از جمله افضل و بهتر آنهاست و بروایتی خانهای
محمد ص است بعد از آن خانهای علی ع از آن خانهاست و در زیارت جامعه وارد شده که آفرید شما را
خدای نورها پس گردانید شما را نظر کنندگان بعرش خدای تا آنکه منت نهاد بر ما بشما پس گردانید شما را
در خانهاییکه اذن داده است خدای که بلند کرده شود و یاد کرده شود در آن خانها اسم او و بروایتی آن خانهای
پیغمبر ص است و چون پیغمبر ص بجا آورد پیغمبری خود را و کامل کرد ایام خود را ایزد تعالی بوی وحی فرستاد
که ای محمد بجا آوردی نبوت خود را و کامل کردی ایام خود را پس بگردان و قرار ده علمی را که نزد تست

وایمان

ومیراث علم ع

و ایمان و اسم اعظم و میراث علم و آثار علم نبوت را در اهل بیت خود نزد علی بن ابیطالب که من هرگز
قطع نمیکنم علم و ایمان و اسم اعظم و آثار علم پیغمبری را از عقب تو و ذریه تو چنانچه قطع نکردم آنرا
از خانهای پیغمبرانیکه میان تو و پدر تو آدم ع بودند و آن قول خدای سبحانه است یعنی در سوره آل عمران
که ان الله اصطفی ادم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی
بتحقیق که خدای برگزیده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان حال آنکه ایشان ذریه اند بعضی
از آنها از بعضی و خدای شنوا است دانا و خدای علم را جاهل نگردانیده و امر و کار را بخلق خود بازی
نگذاشته نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و لیکن رسولی فرستاده است از فرشتگان خود و بوی
فرموده که چنین و چنان بگوی پس امر کرده است ایشان را بآنچه دوست میدارد و نهی کرده است ایشان را
از آنچه مکروه میدارد پس حکایت کرده است بر ایشان امر و کار خلق خود را بعلمی پس آن علم را دانسته
و تعلیم کرده است پیغمبران و برگزیدگان خود از پیغمبران و برادران و ذریه که بعضی از آنها از بعضی اند و
آن قول خدای عز و جل است یعنی در سوره نساء که فقد اتینا ال ابرهیم الکتاب و الحکمة و اتیناهم ملکا عظیما
یعنی پس بتحقیق که داده ایم ما آل ابراهیم را کتاب و حکمت و داده ایم ما ایشان را پادشاهی عظیم اما کتاب
پیغمبریست و اما حکمت پس ایشان حکما اند از پیغمبران از برگزیدگان و اما پادشاهی عظیم پس ایشان
ائمه هدی اند از برگزیدگان و همه آنجماعت از ذریه اند که بعضی از بعضی اند و علما اند که گردانیده است
خدای در ایشان بقیه و در ایشان ع عاقبت و حفظ عهد و میثاق تا آنکه دنیا و علمای منقضی و تمام شوند و
از برای والیان امر است استنباط و بیرون آوردن علم از برای هدایت کنندگان پس اینست شأن
فضل از برگزیدگان و پیغمبران و حکما و ائمه هدی و خلفای که ایشان والیان امر خدای عز و جل و اهل
استنباط علم خدای و اهل آثار علم خدایند از ذریه که بعضی از بعضی اند از برگزیدگان بعد از پیغمبران
از پدران و برادران و ذریه از پیغمبران پس کسیکه چنگ در زند بفضل ایشان منتهی میشود و میرسد بعلم ایشان
و نجات می یابد بنصرت و یاری ایشان و کسیکه والیان امر خدای سبحانه و اهل استنباط علم را
در غیر برگزیدگان از خانهای پیغمبران ع نهند و قرار دهند مخالفت امر خدای کرده باشند و جاهلان
و نادانان و تکلف کنندگان بغیر هدایتی از خدای را والیان امر خدای گردانیده باشند و اعتقاد و
دعوی کرده باشند که آنها اهل استنباط علم خدایند پس دروغ بر خدا و رسول خدای بسته و از

پیغمبر خدای صلعم و اطاعت او رغبت بغیر کرده باشند و فضل خدا را در جائی که خدای نهاده ننهاده باشند
پس خود گمراه شده و پیروان خود را گمراه کرده باشند و ایشان را روز قیامت حجتی نباشد و نیست حجت الا
در آل ابراهیم علیه السلام جهة آنکه خدای عز و جل فرموده که ولقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا
عظیما پس حجت از برای پیغمبران و اهل خانهای پیغمبران علیهم السلام است تا آنکه قیامت قائم شود جهة آنکه
کتاب خدای میگوید آنرا که وصیت خدای که نهاده و قرار داده است آنرا بر مردم است که ان بعض
بعضی از بعضی اند پس فرموده که فی بیوت اذن الله ان ترفع و آن خانها خانهای پیغمبران و حکما و ائمه
هدی است و اینست بیان عروه و ریسمان دستگیر ایشان که نجات یافته است با آن کسی که نجات یافته است
پیش از شما و با آن نجات می یابد کسی که پیروی ائمه میکنند و خدای عز و جل فرموده یعنی در سوره انعام که
ونوحا هدینا من قبل ومن ذریته داود وسلیمان یسبح له تسبیح میکنند او را یعنی خدا را
فیها در آن خانها بالغدو والآصال ۵ بصبحها و شبها یعنی عصرها و اصیل
این آخر آیه در سوره اعراف و رعد گذشت یعنی نماز در وقتهای خود و در باب سبقت با ایمان از روی نظم
فرموده یعنی در سوره واقعه که السابقون السابقون اولئک المقربون یعنی سبقت گیرندگان با ایمان
قبلی گویم یعنی با طاعت سبقت گیرندگانند ایشان جماعت مقربانند و هر که ایمان نمی آرد بخدای مگر کسی که
ایمان آورد برسول خدای و حجتهای او که در زمین خدایند ایزد تعالی فرموده یعنی در سوره نسا که من یطع الرسول
فقد اطاع الله یعنی کسی که اطاعت میکند پیغمبر را پس بحقیقی که اطاعت میکند خدا را و نیست چنانچه
حق تعالی از برای اعضا و جوارح آدمی امامی از بدن او که دل است مقرر کرده باشد که از اعضا و
جوارح رفع شکها و یقین از برای آنها حاصل کنند و آنرا در حجتها مهمل گذارد و نیست که میفرماید یعنی در سوره
انعام که فلله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اجمعین یعنی پس خدا راست حجت رسا پس اگر میخواست هر آینه
میکرد شما را جمیع بعد از آن واجب ساخته است بر امت اطاعت والیان امر خود را که قیام دارند بکار
دین او و حجتهای چنانچه واجب ساخته است بر ایشان طاعت پیغمبر خدای صلعم را پس فرموده یعنی در سوره نسا که
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی طاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر را و صاحبان
امر را از شما بعد از آن بیان کرده است محل والیان امر را از اهل علم بتاویل کتاب خود و فرموده
یعنی در سوره مذکوره که ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی و اگر

بگردانیده

بگردانیده اند آنرا یعنی رجوع میکردند آنرا بسوی پیغمبر و بسوی صاحبان امر از ایشان میدانستند آنرا
آنانکه بیرون می آرند آنرا از ایشان و هر احدی از مردم عاجز است از معرفت تاویل کتاب خدای
غیر ایشان جهة آنکه ایشان راسخان در علمند که امین کرده شده اند بر تاویل قرآن فرموده یعنی
در سوره آل عمران که وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم تا آخر آن آیه یعنی و نمیدانند تاویل آنرا
مگر خدای و راسخان در علم و فرموده یعنی در سوره عنکبوت که بل هو آیات بینات فی صدور الذین
اوتوا العلم یعنی بلکه آن آیتهای واضح است در سینه آنانکه داده شده است بایشان علم و ایشان
بعلم نزد خدای مستحق نام صدق شده خدای ایشانرا صادقان نامیده و اطاعت ایشانرا بر همه
بندگان واجب ساخته است بقول خود یعنی در سوره توبه که اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی
بپرهیزید از خدای و بوده باشید از راستگویان پس اگر است را جایز بودی اقتدا کردن بکسی که نمیداند
یا کسی که جاهل و نادان باشد منکشف ابراهیم علیه السلام بپدر خود یعنی در سوره مریم که لم تعبد ما لا یبصر ولا یغنی
عنک شیئا یعنی چرا عبادت میکنی چیزی را که نمی بیند و بینیاز نمیگرداند از تو چیزی پس مردم مردان کسیانند
که پیروی او کرده اند از امامان حق و امامان باطل و ایزد تعالی میفرماید یعنی در سوره بنی اسرائیل که یوم ندعوا
کل اناس بامامهم یعنی روزی که یعنی روز قیامت که بطلبیم هر مردمی را با امام ایشان پس کسی که اقتدا
کند بصادقان حشر کرده شود با ایشان و پیغمبر صلعم فرموده که مرد با کسی باشد که دوست دارد او را و اصل
ایمان علم است و خدای از برای علم اهلی قرار داده که خوانده است مردم را باطاعت ایشان و پرسیدن
از ایشان پس فرموده یعنی در سوره نحل و انبیا که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی پس بپرسید از
اهل ذکر و ذکر کتاب خدا است اگر بوده باشید شما چنانکه ندانید و فرموده یعنی در سوره بقره که وأتوا
البیوت من ابوابها یعنی بیایید بخانها از درهای آن خانها و خانها در مقام آن خانها اند که عظیم
فرموده است خدای خبر آنرا بقول خود در این آیه که فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه تا آخر
آیه بعد از آن بیان کرده است معنی آن خانها را تا گمان نکنند اهل جاهلیت که آنها خانهای عمارت
کرده شده است پس وصف کرده است خدای اهل بیت علیهم السلام را و فرموده که این آیه نازل شده است
در شأن صاحبان تجارت و سوداگری که لهو نمی اندازد ایشانرا تجارتی و نه فروختنی از ذکر و یاد خدای
ایشان چنان بودند که هرگاه وقت نماز درآمدی ترک تجارت و سوداگری کردندی و بنماز رفتندی

بسوی خدای ادای حق خدای در نمازها نمودندی و اجر ایشان عظیم از آنانست که تجارت و سوداگری نکنند
پس میفرماید که رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ مردانی
که لهو و مشغول گردن از نفع دایم آخرت نمی اندازد ایشان را سوداگری و نه فروختنی از یاد خدا
اسباط بن سالم گوید که بخدمت امام جعفر ع رفتم احوال عمر بن مسلم از من پرسید که در چه کار است گفتم
خوش است و لیکن ترک تجارت و سوداگری کرده پس سه بار فرمود که عمل شیطان است آیا ندانسته است
که پیغمبر ص از قافله که از شام آمده بود متاع خرید و طلب زیاد شد در آن کرد بقدری که قرض خود را
ادا و در میان خویشان خود قسمت کرد ایزد تعالی میفرماید که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
تا آخر آیه قصه گویان میگویند که قوم تجارت نمیکردند دروغ گفتند و لیکن نماز را در اول وقتش ادا
و قضای نماز ایشان فضل و بهتر بود از کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نکند و آیه که بعد ازین سوره
می آید که وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض تا آخر آن آیه عطف است بر آیه
که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله پس این آیه منقطع معطوف است وَ إِقَامِ
الصَّلَوٰةِ و درست داشتن نماز علی ع فرموده که مراعات نماز و محافظت آن کنید و نماز بسیار کنید
و بخدای نزدیکی جوئید بآن که آن است بر مؤمنان کتابا یعنی واجبی واجب کرده شده ثابت وقتها
آن را نمیدانند در هنگامی که از ایشان میپرسند یعنی فرشتگان که چه چیز شما را بدوزخ فرستاد میگویند که
نبودیم ما از نماز گزاران و حق آن را میشناسند از مؤمنان آنانکه مشغول نمی سازد ایشان را از آن زینت
متاع دنیا و خنکی چشم از مال و فرزند ایزد تعالی میفرماید که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام
الصلوة و پیغمبر تعب و رنج میداد خود را بعد از آنکه خدای او را بشارت داد بهشت پس فرمود که
وامر اهلک بالصلوة و اصطبر علیها و امر میکرد بنماز اهل خود را و صبر میفرمود بر آن نفس خود را وَ
إِيتَاءِ الزَّكَوٰةِ و دادن زکوة و ایشان اوصیا اند قتاده بن دعامه بصری فقیه اهل بصره نزد
امام ابو جعفر ع آمده چهل مسئله از برای او مهیا کرده بود که بپرسد پس آنجناب گفت که تویی قتاده
خدای عز و جل خلقی از خلق خود آفرید و ایشان را حجتها گردانید بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین قائم
دارندگانند بامر او و نجیبانند در علم او برگزیده است ایشان را پیش از خلق خود سایها از جانب راست عرش او
قتاده سکوت طویلی کرده بعد از آن گفت و الله که نشستم در برابر فقیهان و پیش ابن عباس

نشد دل من در پیش یکی از ایشان آنچه مضطرب شد در پیش تو فرمود که آیا میدانی که تو در کجایی تو در برابر
خانهائی که اذن داده است خدای که بلند کرده شود و یاد کرده شود در آن خانها اسم خدای تسبیح میکنند
خدای را در آن خانها صبحها و عصرها مردانی که لهو نمی اندازد ایشان را سوداگری و نه فروختنی از یاد
خدای و از درست داشتن نماز و دادن زکوة پس تو آنجایی و ما آنجاییم قتاده گفت راست گفتی خدای تو گردم
قسم بخدای که راست گفتی قسم بخدای که نیست آن خانهای سنگ و نه گل بعد از آن مسئله دیگر ازین باب
نپرسید آنجناب تبسم کرده گفت مسئلهای تو باین بازگشت گفت مسئلها از من فراموش
شد يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ میترسند از روزی که برمیگردد در آن روز
الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ۵ دلها و چشمها و مثل این آخر آیه در سوره انعام گذشت ایشان
مردانند که مخلوط نکرده است خدای بایشان غیر ایشان را پس کسی که طلب علم در این جهت کند
در می باید آن را پیغمبر ص فرمود که من شهر علمم و در جای دیگر فرموده که من شهر علم و علی در آنست پس
کسی که اراده حکمت کند باید که از در آن شهر بآن شهر آید امام جعفر ع در آیه سوره طه که و انی لغفار
لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی یعنی و بتحقیق که من آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان آرد
و بکند عمل صالحی بعد از آن هدایت یابد فرموده که نمیباشید شما صالحان تا آنکه بدانید و شناسید
و نمیدانید و نمیشناسید تا آنکه تصدیق کنید و تصدیق نمیکنید تا آنکه چهار باب را تسلیم کنید
گویم یعنی توبه و ایمان و عمل صالح و هدایت یافتن که اکنون در آیه سوره طه مذکور شد که اصلاح
نمی یابد و درست نمیشود اول آنها الا بآخر آنها گمراه شدند صاحبان سه باب گویم یعنی توبه و ایمان
و عمل صالح بدون هدایت یافتن و حیران شدند حیران شدنی دور و قبول نمیکند خدای الا عمل صالح را
و قبول نمیکند خدای الا وفا کردن بشرطها و عهدها را پس هر آنکه وفا کند بشرط خدای گویم یعنی هدایت
یافتن و عمل کند بآنچه در عهد خود وصف فرموده گویم یعنی توبه و ایمان و عمل صالح حاصل میکند و
بدست می آرد آنچه را که نزد خدا است و کامل میگرداند آنچه را که خدای وعده فرموده گویم یعنی مغفرت و
آمرزش که در آیه سوره طه مذکور است بتحقیق که خدای خبر داده است بندگان را براه هدایت و قرار داده
و نموده است راه مقام نور را و خبر داده است که چگونه بآن راه روند و در سوره طه فرموده که و انی
لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی و فرموده یعنی در سوره مائده که انما یتقبل الله من المتقین یعنی

قبول نمیکند خدای مگر از متقیان پس کسی که بپرهیزد از خدای در آنچه بوی فرموده ملاقات میکند خدا را
ایمان آرنده بآنچه محمد صلعم آورده هیهات هیهات فوت شد قومی و مردند پیش از آنکه هدایت یابند
و گمان کردند که ایمان آورده اند و حال آنکه شرک ورزیده اند از جایی که نمیدانند بتحقیق که
کسی که بیاید بخانها از درهای آنها هدایت می یابد و کسی که راهی غیر درها پیش گیرد براه بد رود
خدای متصل کرده است اطاعت ولی خود را باطاعت رسول خود و اطاعت رسول خود را باطاعت خود
گویم یعنی در سورهٔ نسا که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس کسی که ترک اطاعت والیان
امر کند اطاعت خدا و رسول خدا نکرده باشد و آن اطاعت اقرار است بآنچه از نزد خدای فرود آمده
بگیرید زینت خود را یعنی ائمه عم در نزد هر مسجدی گویم چه در سورهٔ اعراف میفرماید که خذوا زینتکم
عند کل مسجد و بجویید خانهایی را که خدای اذن داده است که بلند کرده شوند و ذکر کرده شود در آنها
اسم خدای چه خدای خبر داده است شما را که ایشان مردمی اند که بلهو نمی اندازد ایشان را تجارت و نه
و فروختنی از ذکر خدای و از درست داشتن نماز و دادن زکوة میترسند از روزی که منقلب میشود
بر میگردد در آن روز دلها و چشمها گویم چه درین آیه میفرماید که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها
اسمه یسبح له فیها بالغدو و الاصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و
ایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الابصار بتحقیق که خالص کرده است خدای پیغمبر را
از برای امری بعد از آن خالص کرده است ایشان را حال آنکه تصدیق کرده شده اند در بیمهای الهی (?)
پس در سورهٔ فاطر فرموده که و ان من امة الا خلا فیها نذیر یعنی نیست امتی الا آنکه گذشته است در میان
ایشان بیم دهنده بحیرت افتاد کسی که جاهل و نادان شد و هدایت یافت کسی که بینا شد و
تعقل کرد چه خدای در سورهٔ حج میفرماید که فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور
یعنی پس بتحقیق کور نمیشود چشمها و لیکن کور میشود دلها آنچنان دلهایی که در سینها اند و چگونه هدایت یابد
کسی که نمیبیند و چگونه ببیند کسی که تدبر و پیروی نمیکند پیروی کنید رسول خدای و اهل بیت او علیهم السلام را
و اقرار نمایید بآنچه از نزد خدای فرود آمده و پیروی کنید آثار هدایت را که ایشان علامات امانت
و تقوی اند و بدانید که اگر مردی انکار عیسی بن مریم کرده و اقرار بسوای او از پیغمبران نموده باشد
ایمان نیاورده و از عقب نفس خود بروید راه را بجستجوی نور و بجویید از عقب پردها اثرها را

که کامل (?)

ای ابن مسعود

که کامل کنید امر دین خود را و ایمان آرید بخدا ایکه رب شماست و پیغمبر صلعم در موعظه ابن مسعود فرموده که
قسم بخدا ایکه مرا بحق پیغمبری برانگیخت که کسی که وا گذارد دنیا را و روی بتجارت آخرت آورد
خدای سبحانه تجارت میکند از برای او از عقب تجارت وی و سود و نفع میدهد تجارت او را
خدای عز و جل میفرماید که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة
یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الابصار بعد از آن میفرماید که لیجزیهم الله
تا جزا دهد ایشان را خدای یعنی گوید یعنی تسبیح میکنند تا جزا دهد خدای یا بلهو نمی اندازد تا جزا دهد
خدای یا میترسند تا جزا دهد خدای احسن ما عملوا بهتر از آنچه میکردند و مثل این اول
آیه در سورهٔ توبه گذشت و یزیدهم من فضله و زیاد کند ایشان را از فضل خود
یعنی آنچه مخصوص ساخته است ایشان را بآن از مودت و دوستی و اطاعت واجب و گردانیدن
جای ایشان را بهشت و الله یرزق من یشاء بغیر حساب ۵ و خدای
رزق میدهد کسی را که میخواهد بی حساب و مثل این آخر آیه در بقره گذشت بعد از آن خدای مثلی دیگر
از برای علمای دشمنان اهل بیت و کسانی که با ایشان علیهم السلام نزاع میکنند زده میفرماید که و الذین
کفروا و آنانکه کفر ورزیده اند بپروردگار خود یعنی بنی امیه اعمالهم کسراب علمای این
مثل کور ابدست که بعربی سراب آنرا گویند که در بیابان میبینی که از دور میدرخشد که گویا آبست
و گمان میکنی که چیزیست و در حقیقت چیزی نیست پس هرگاه تشنه آید نیابد آنرا چیزی و نیست
آنچه در خواب دیده میشود بمنزلهٔ سراب که صاحب آن آنرا میبیند و نظر بآن کرده گمان میکند
که آبست و چون بمکان آن میرسد نا چیز میشود و نمی یابد آنرا چیزی جهت آنکه در خواب میبیند خوردن
خوردنی شیرین و ترش و شوری و اندوه و محتلم میشود و از زن حاجت خود را برمی آرد و لیکن
آنرا درمی یابد بقدر لذت آن در بیداری و اثری با آن لذت می یابد و انزال میکند چنانچه در بیداری
میکند و بیدار میشود و حال آنکه انزال شهوت نموده حتی آنکه بیرون می آید از شهوت بقدر آنچه در بیداری
بیرون می آید و آن چیزیست معروف و سراب را گمان میکنند که چیزیست در روز قیامت که هوا براه بر روی
مثل سرابیکه در بیابان میدرخشد چنانچه خدای در سورهٔ نبا میفرماید که و سیرت الجبال فکانت سرابا
یعنی و براه برده میشوند کوهها پس میباشند سراب بقیعة بیابانی هموار و خاک قاعی گویند یعنی خالی

یحسبه که حساب میکند آنرا یعنی گمان میکند آنرا الظمآن ماء تشنه آبی عثمان
میبرد ایشانرا و میگوید که شما را بر سر آب میبرم حتی اذا جاءه تا آنکه هر گاه می آید بآن
گوید یعنی بآنچه توهم آب کرده یا بجای آن لم یجده شیئا نمی یابد آنرا چیزی
یعنی از آنچه گمان کرده است آنرا چنانست ناصبی گمان میکند که آنچه پیش فرستاده است از عمل
نفع دهنده است تا آنکه هر گاه می آید بآن نمی یابد آنرا چیزی علی ع در وصیتی که به پسر خود محمد بن حنفیه
کرده فرمود که هر گاه بیابد از اهل فاقه کسی را که بردارد توشه ترا بسوی روز قیامت و فردا
آنجا که محتاج باشی توشه سوی بتو دهد غنیمت شمار آنرا و بروی بار کن آنرا و توشه بسیار بردار
وحال آنکه قدرت بران داری که بسا شد که طلب کنی آنرا و نیابد و بپرهیز از آنکه اعتماد کنی از برای
بار کردن توشه خود بکسی که ورع و امانتی نداشته باشد پس مثل تو مثل تشنه باشد که سرابرا ببیند
آنکه هر گاه آید بآن نیابد آنرا چیزی پس بماند در قیامت بیکس و بی توشه ووجد الله
عنده و می یابد خدا را نزد آن ناصبی گوید یعنی از برای عقوبت یا می یابد خدا را حساب کننده او
محمد بن حسن از ابو حنیفه پرسید از چیز و از ناچیز پس از عهده بیان چیز بیرون آمده از بیان ناچیز
عاجز شد و گفت این استر ماده را نزد امام رافضیان برده بناچیزی بوی فروش و قیمت بگیر وی
سر استر را گرفته نزد امام جعفر ع برد آنجناب گفت که از ابو حنیفه رخصت بگیر در فروختن آن
گفت وی مرا بفروختن آن امر کرده گفت بچند گفت بناچیزی گفت نه چه میگوید گفت حق میگویم
فرمود که آنرا از تو خریدم بناچیزی و بغلام خود فرمود که آنرا بطویله برد محمد بن حسن ساعتی انتظار
قیمت کشید و چون از حد گذشت داد و قیمت را بوی گفت فدای تو گردم قیمت ده فرمود که تا صبح
وعده است وی نزد ابو حنیفه بازگشته باو خبر داد او بدان خوشحال گشته چون صبح شد ابو حنیفه
آنجناب گفت آمده که قیمت استر را ناچیز گیری گفت آری و قیمت آن ناچیز است فرمود که آری
با خود بیا پس آنجناب سوار شد و ابو حنیفه بچاروا سوار شده هر دو بصحرا رفتند چون بلند شد
آنجناب نظر بسراب کرد که بلند شده که گویا آب روانست گفت یا ابن رسول الله آن آبست چون
بنزد میل رسیدند آنرا در پیش روی خود دیدند و دور شد فرمود که بگیر قیمت استر را ایزد تعالی میفرماید
کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا ووجد الله عنده ابو حنیفه اخذ و [illegible]

فرمود که ای ابو حنیفه چیست آن در نزد
میل که گویا روانست

وغمگین

وغمگین نزد اصحاب و یاران خود رفته گفتند ای ابو حنیفه ترا چه میشود گفت استر بهدر رفت
استر ماده هزار درهم میدادند فوفیه حسابه پس میدهد باو حساب او را
یعنی جزای حساب او را والله سریع الحساب ٥ و خدای زود حساب کننده است
این آخر آیه در بقره گذشت طبرسی در مجمع البیان درین آیه گوید که از امیر المؤمنین ع پرسیدند که چگونه
حساب میکند خدای ایشانرا یعنی مردم را در یک ساعت و حالت فرمود که چنانچه روزی میدهد ایشانرا
در یک حالت بعد از آن مثلی دیگر زده میفرماید که او یا عملهای ایشان و این سخن قاضی است
کظلمات مثل تاریکیهایست آن تاریکیها ابا بکر و عمرند فی بحر لجی در دریای گود
عمیق که آن دریا این صفت داشته باشد که یغشاه فرو گیرد آنرا یعنی فرو گیرد ابابکر و عمر را
موج موجی یعنی عثمان من فوقه موج از بالای آن موجی یعنی طلحه و زبیر و سایر اهل
جنگ جمل و صفین و نهروان من فوقه سحاب ظلمات از بالای آن ابری
تاریکیهاست یعنی عمر قاضی گوید یعنی این تاریکیهایست بعضها بعضی از آن تاریکیها فوق
بعض بر بالای بعضی یعنی بنی امیه معویه و یزید و فتنهای بنی امیه امام ابو جعفر ع فرموده که هر گاه
شب از خواب برخیزی نظر بکنارهای آسمان کرده بگوی که اللهم انه لا یواری عنک لیل ساج
ولا سماء ذات ابراج ولا ارض ذات مهاد ولا ظلمات بعضها فوق بعض ولا بحر لجی یدلج بین
المدلج من خلقک تا آخر دعا اذا اخرج یده که هر گاه بیرون آرد دست خود را مؤمن یعنی
امیر المؤمنین ع در تاریکیهای ایشان و در تاریکی فتنه ایشان لم یکد یریها
نزدیک نیست که ببیند آنرا یعنی دست خود را قاضی گوید چه جای آنکه ببیند آنرا یعنی هر گاه آنجناب
سخن گوید بحکمت احدی از ایشان قبول آن حکمت نمیکند الا کسی که اقرار بولایت و دوستی او
بامامت او کند ومن لم یجعل الله له نورا و کسی که نگرداند خدای از برای او نوری
یعنی کسی که نگرداند خدای از برای او امامی در دنیا از فرزندان فاطمه ع فما له من نور ٥ ٥٦
پس نیست او را از نوری گوییم یعنی چیزی از نور یعنی پس نیست او را در آخرت نوری یعنی امامی که
ارشاد کند او را و وی از [illegible] و بهشت رود و نیست او را روز قیامت امامی که براه رود در برابر او
و براه رود بنور او و چنانچه اکنون در تفسیر الله نور السموات والارض گذشت چنانکه در سوره حدید [illegible]

یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم یعنی امامان مؤمنان روز قیامت نور ایشان براه میرود در برابر
مؤمنان وبطرفهای راست ایشان تا آنکه فرود آیند بمنزلهای خود منزلهای اهل بهشت از بهشتها
وکردانیده است خدای اهل قرآنرا که قیام دارند کاینند بآن وعالمانند ودانایند بظاهر وباطن
ازدرختی که بن آن درخت ثابت است وسرشاخ آن در آسمانست میدهد آن درخت
میوهٔ خودرا که خورده میشود هر هنگامی باذن رب خود یعنی ظاهر میسازند ائمه علم قرآنرا از برای
حاملان آن وقتی بعد از وقتی وکردانیده است دشمنان ایشانرا اهل درخت ملعون بدی که
کشته اند ایشانرا وقصد کرده اند خاموش کردن نور خدا را بدهنهای خود وابا دارد خدای
جز آنرا که تمام کند نور خودرا گوییم چنانچه در سورهٔ ابراهیم میفرماید که کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها
فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض
مالها من قرار وکسی که نکردانیده است خدای از برای او نوری پس نیست او را از نوری
که این برخلاف صاحب توضیح است که او را نوریست بربالای نوری که در آیهٔ اول فرموده که
نور علی نور وامام محمد باقر علیه السلام بابو اسحق ابراهیم لیثی گفت بدانکه خدای عز وجل زمین طیب طاهری
آفرید وکشود دران زمین آب خوش وعرض کرد بران زمین ولایت اهل بیت علیهم السلام را وآن
زمین قبول کرد پس جاری کرد آب را هفت روز وبعد از روز هفتم آب بزمین فرو رفت پس گرفت
از صاف وبرگزیدهٔ آن گل کلی وگردانید آنرا گل وطینت ائمه علیهم السلام بعد از آن ثفل آن گل را
برگرفته از آن شیعیان ودوستداران ایشانرا از زیادتی گل وطینت ایشان علیهم السلام آفرید پس اگر
طینت ایشانرا مثل طینت ائمه علیهم السلام وامیگذاشت ایشان وایشان علیهم السلام مساوی میبودند ولیکن
ممزوج کرد طینت ایشانرا وممزوج نکرد طینت ایشان علیهم السلام را باین طریق که زمین شورهٔ بدگنده
نیز آفرید وکشود دران زمین آب تلخی آنگاه بران زمین ولایت ودوستی امیرالمؤمنین علیه السلام را
عرض کرد وآن زمین آنرا قبول نکرد وآن آب را هفت روز بران جاری ساخت بعد از آن
آن آب بزمین فرو رفت آنگاه برگرفت از کدورت آن گل گندهٔ بد واز آن ائمهٔ کفر وطاغیان
وفاجرانرا آفرید وبعد از آن بقیهٔ آنرا ممزوج کرد بگل شیعه ومحبین اهل بیت علیهم السلام واگر وامیگذاشت
گل ائمهٔ کفر وطاغیان وفاجرانرا وممزوج نمیکرد بطینت ایشان هرگز عمل صالحی نمیکردند واداء

دریں آخر آیه صه

ساخت صه

امتنی

امتنی یکی واقرار بشهادتین یعنی لا اله الا الله ومحمد رسول الله نمینمودند وروزه نمیگرفتند ونماز
نمیگزاردند وزکوة نمیدادند وحج نمیکردند وشبیه شیعیان ومحبان اهل بیت در صورت نمیشدند
ونیست چیزی عظیمتر بر مؤمن از اینکه صورت خود را در دشمنی از دشمنان خدای ببیند ومؤمن نمیداند
که آن صورت از گل مؤمن ومزاج اوست بعد از آن هر دو طینت را بآب اول وآب دوم ممزوج
ساخت پس آنچه دیده میشود از شیعه ومحبان اهل بیت از ربا وزنا ولواطه وخیانت وشرب خمر
وترک نماز وروزه وزکوة وحج وجهاد آن همه از دشمن اهل بیت علیهم السلام است که ناصبی است واز اصل
ومزاج اوست که بطینت ایشان ممزوج شده وآنچه دیده میشود دران دشمن ناصبی از زهد وعبادت
ومداومت بر نماز واداء زکوة وروزه وحج وجهاد واعمال نیک وخیر آن همه از گل مؤمن و
اصل ومزاج اوست پس چون روز قیامت وعرض اعمال مؤمن وناصبی بر خدای شود ایزد تعالی
گوید که من عادلم وجور نمیکنم ومنصفم وظلم نمیکنم بعزت وجلال وبلندی مکان که ظلم نمیکنم مؤمن را
بگناهی که مرتکب آن شده است از اصل وطینت ومزاج ناصبی این عملهای صالح بگذارید از گل
مؤمن ومزاج اوست وعملهای بدی که از مؤمن واقع شده از گل دشمن ناصبی است ولازم میگرداند
خدای هر یک از ایشانرا آنچه در اصل وجوهر وطینت اوست وخدای داناتر است به بندگان خود
از همهٔ خلایق آیا نمی بینی ای ابراهیم اینجا ظلمی یا جوری یا عدوانی بعد از آن این آیه سورهٔ یوسف را
خواند که معاذ الله ان نأخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون پس هرگاه روز قیامت
شود ایزد تعالی بناصبی گوید که ظلمی نیست بر تو این عملهای بد از طینت ومزاج تست وتو او را
سزاوارتری بآنها واین عملهای صالح از گل ومزاج مؤمن است واو اولی وسزاوارتر است بآنها
امروز جزا داده میشود هر نفسی یعنی هر کسی بآنچه کسب کرده نیست ظلمی امروز بتحقیق که خدای زود حساب است
گوییم این عبارت مضمون آیه سورهٔ مؤمن است که الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم
ان الله سریع الحساب آیا نه که ایزد تعالی میفرماید که الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات و
الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم
گوییم واین آیه درین سوره گذشت ودر سورهٔ انفال میفرماید که والذین کفروا الی جهنم یحشرون لیمیز الله
الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه فیجعله فی جهنم اولئک هم الخاسرون

يعني و آنانكه كفر ورزيده اند بسوي جهنم حشر كرده ميشوند از براي آنكه تميز كند خداي بد را از خوب و بگرداند
بد را بعضي از آنرا بر بعضي پس جمع كند آنرا همه پس بگرداند آن همه را در جهنم آنجناب خشمناك شد
و بدان زبانكار انند ابراهيم گفت سبحان الله چه واضح و روشن است آن از براي كسيكه فهم
كند آنرا و چه كور است دلهاي معكوس اين خلق از معرفت و دانستن آن پس آنجناب فرمود كه
اي ابراهيم ازينجاست كه خداي سبحانه فرموده يعني در سورهٔ فرقان كه ان هم الا كالانعام بل هم
اضل سبيلاً يعني نيستند ايشان الا مثل چارپايان بلكه ايشان گمراه ترند راهي نشده است خداي
كه تشبيه كند ايشانرا بالاغ و گاو و سگها و چارپايان تا آنكه زياده كرده است ايشانرا ازين فرمود
كه بلكه ايشان گمراه ترند اي ابراهيم ايزد تعالي فرموده يعني در سورهٔ فرقان كه وقدمنا الي ما عملوا من
عمل فجعلناه هباءً منثوراً يعني و آمديم ما قاضي گويد يعني و قصد كرديم ما گويم يعني ميكنيم در قيامت
بسوي آنچه كرده اند قاضي گويد يعني در كفر خود از عملي پس گردانيديم ما گويم يعني ميكردانيم آنرا غباري
پراكنده و فرموده يعني در سورهٔ كهف كه يحسبون انهم يحسنون صنعاً يعني حساب ميكنند يعني گمان
ميكنند كه ايشان خوب كاري كرده اند و فرموده يعني در سورهٔ مجادله كه يحسبون انهم علي شيء الا انهم
هم الكافرون يعني و حساب ميكنند يعني گمان ميكنند كه ايشان بر چيزي اند آگاه باشيد كه ايشان
كافرانند و ميفرمايد يعني در جائي كه والذين كفروا اعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمان ماء حتي اذا
جاءه لم يجده شيئاً چنانكه ناصبي گمان ميكند كه آنچه پيش فرستاده است از عمل خود نفع ببخشيده
تا آنكه هرگاه مي آيد بآن نمي يابد آنرا چيزي بعد از ان مثل ديگر زده ميفرمايد كه او كظلمات في بحر
لجي يغشيه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يريها
ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور الم تر اي ابراهيم قاضي گويد يعني نميديدي الم تر ان الله
يسبح له من في السموات والارض والطير صافات كه خداي
تسبيح ميكنند او را كسيكه در آسمانها و زمين است و مرغان صف كرده يعني بال گسترده كل قد
آن مرغان قد علم صلوته وتسبيحه يعني كه ميدانند نماز و يرا و تسبيح و يرا
اين گواند از امير المؤمنين ع آمده گفت كه در كتاب خداي آيه است كه دل مرا فاسد كرده و مرا
در دين خود بشك انداخته آنجناب فرمود كه آن چه آيه است گفت قول خداي سبحانه كه والطير صافات

عشر ۵

كل

كل قد علم صلوته وتسبيحه چيست اين صف و چيست اين نماز و چيست اين تسبيح فرمود كه خداي
فرشتگان را بصورتهاي متفرق آفريده بعضي از ايشانرا مصور كرده است بصورت شير و بعضي را
بصورت كركس و خدا را فرشته است بصورت خروسي سفيد بسياهي آميخته غليظ صدا كه
دو پا و پنجهاي وي در زير زمين هفتم زيرين و سر وي و موي گردن وي بر روي هم افتاده در زير
عرش رحمن است نصف آن خروس از آتش و نصف آن از برف و وي را دو بال است بالي
در مشرق و بالي در مغرب بانگ نميكنند خروسان تا آنكه وي بانگ كند و هرگاه بانگ كند دو بال
برهم زند اما بالي كه در مشرق است از برف و اما بالي كه در مغرب است از آتش است پس هرگاه كه
وقت نماز در آيد و هرگاه بر سحر شود بر سر پنجها بايستد بعد از ان از زير عرش گردن و موهاي
گردن را برافرازد بعد از ان ميل دهد جانبي را بجانبي بعد از ان دو بال برهم زند چنانچه خروسها
در خانهاي شما بال برهم زنند پس نه آنچه از برف خاموش كند آنچه را كه از آتش است و نه آنچه
از آتش است بگدازد آنچه را كه از برف بعد از ان بانگ و بصداي بلند ندا كند كه سبحان الله
سبحان الله العظيم ليس كمثله شيء پس خداي جواب دهد وي را و گويد كه قسم بذات خود
ياد ميكنند بمن كسيكه داند كه چه ميگويد و ندا كند كه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد
ان محمداً سيد النبيين عبده و رسوله خاتم النبيين و ان وصيه خير الوصيين گويد كه سيد الوصيين و
ان الله سبوح قدوس رب الملائكة والروح محمد خير البشر و علي خير الوصيين پس خروس در خانهاي
شما بالها برهم زده وي را جواب گويد و بانگ كند و در روي زمين خروسي نماند كه جواب وي را
بمثل سخن وي دو نيست يعني قول خداي سبحانه و در شان آن خروس نازل گشته كه والطير صافات
كل يعني و مرغان بال گسترده همگي يعني هر يك از خروسي كه در منزلهاي شماست قد علم صلوته يعني كه
ميداند نماز وي را يعني نماز آن خروس را و تسبيحه يعني و تسبيح وي را از خروسي كه در زمين است پيروي
وي ميكنند در قول و فعل وي و نيست از مرغي كه شكار كرده شود در بيابانها يا در دريا و شكار كرده
نشود و حيواني كه خود سر ميگردد و چيزي از وحوش الا بسبب ضايع كردن وي تسبيح را والله
عليم بما يفعلون ۵ و خداي داناست بآنچه ميكنند ولله ملك السموات
والارض والي الله المصير ۵ و از براي خداست پادشاهي آسمانها و زمين و بسوي خداست

مرجع یعنی باو باز میگردند بعد از مرگ و مثل این آیه دوم در آل عمران گذشت اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ

یُزْجِی آیا نمی بینی که بتحقیق که خدای روان و جاری میکند و میراند و سیر میفرماید و میگرداند سَحَابًا

ابری را از زمین از زیر عرش آیه جاری میشود که میرویاند رزقهای حیوانات را پس هرگاه اراده کند

خدای عز و جل که برویاند بآن چیزی را که میخواهد از روی رحمتی از او از برای ایشان بآن آب وحی فرستاده

آنچه خواهد میباراند از آسمانها بآسمان تا آنکه باسمان دنیا آید پس آنرا می افکند بابر و ابر بمنزله غربال است

بعد از آن بباد وحی میفرستد که آنرا طحن و آرد کن و بگداز کداز آب بعد از آن بر آنرا فعلان جای

و ببار برش ایشان پس چنین چنان شود و سیل عظیم و غیر آن پس میبارد بر ایشان بنحوی که امر کرده است

باد را بآن و نیست قطره که میبارد الا آنکه فرشته باوی است تا آنکه مینهد آن قطره را بجای خود

و فرود نمی آید قطره از باران الا بعدد شمرده شده و وزن معلومی مگر آنچه در عهد نوح عم بود در روز

طوفان که آب از آسمان میریخت بی آنکه قطرها باشد بی وزن و عددی و علی عم اول بار که باران

میبارید در زیر باران می ایستاد تا آنکه سر و ریش مبارک و جامه او تر میشد میگفتند که یا امیر المؤمنین

بسایه بیا و بایه درای بسایه درآی میفرمود که این باران نو است قریب العهد است و پیغمبر صم فرموده که

باران و ماه را اشاره مکنید که خدای مکروه دارد آنرا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بعد از آن تالیف میکند یعنی

جمع میکند بَيْنَهُ میان آن ابر یعنی گوید یعنی میان اجزاء آن با یکدیگر قطعه قطعه است پس بهم

می آورد ثُمَّ يَجْعَلُهُ بعد از آن میگرداند آنرا یعنی آن ابر را رُكَامًا جمع و متراکم یعنی ضم

کند بعضی را ببعضی پس هرگاه غلیظ شود فرشته از بادها فرستد پس آنرا فشرده آب از آن فرود

و ابرست که میفرماید که فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ پس می بینی باران را که بیرون

می آید از میان کشادگیهای آن ابر و ایزد تعالی قدرت عظیم و تفضل خود را بر خلق خود در سوره

روم یاد کرده میفرماید که اللّه الذی یرسل الریاح فتثیر سحابا فیبسطه فی السماء کیف یشاء و یجعله

کسفا فتری الودق یخرج من خلاله یعنی خداست آنچنان کسی که میفرستد بادها را پس برمی انگیزانند

و بلند میکنند آن بادها ابری را پس پهن میکنند و میگسترانند آن ابر را خدای در آسمان چگونه که

میخواهد و میگرداند بعضی از آنرا بر بالای بعضی پس می بینی باران را که بیرون می آید از میان کشادگیهای

آن ابر و امام جعفر عم تشبیه کرده است دنیا را با آنچه در اوست از چیزها بباغی عظیم و فرموده که

پس

پس گردانیده است تدبیر کننده و آفریننده آن چیزها روز را بعد از شب را یعنی تعب روز را ساکن میشود

از برای استراحت در شب فرود آورده است روز و شب گرما و سرما بدینکه میان و متغایر گردند

که اگر یکی از آن دو همیشه بودی بدون آن دیگر درختی نرستی و میوه نرسانیدی و خلایق هلاک و

تباه شدندی چه آن متصل است ببادی که تصرف کننده است در چهار جهت یکی باد سرد که سرد

میکند نفسهای خلایق را و دوم باد گرم که آتش میکند درختهای ایشان را و دفع میکند از بدنهای

ایشان مکروه را و سیم باد تر که تر میکند طبیعتهای ایشان را و چهارم باد خشک که میخشکاند رطوبتهای

ترتیبهای ایشان را و بباد جمع میشود متفرق و بآن متفرق میشود ابر فرو گیرنده تا آنکه در آسمان پهن و

گسترده شود چگونه که تدبیر کننده آن خواهد پس میگرداند آن ابر را بر بالای یکدیگر پس می بینی باران را

که بیرون می آید از میان کشادگیهای آن ابر بقدر معلومی از برای معاش معلومی و رزقهای

قسمت شده و اجلها و مدتهای نوشته شده و اگر آن باران از زمانهای خود و وقت خود پیشی

گیرد خلایق هلاک و تباه و بلکه خشک گردیدی پس فرستاد خدای باران را در موسم و وقت خود

که آفریده است آنرا از برای فرزندان آدم وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ

فَيُصِيبُ بِهِ و فرود می آورد از آسمان از کوههایی از تگرگ پس میرساند آنرا یعنی آن تگرگ را

مَنْ يَشَاءُ بکسی که میخواهد و چنانچه اکنون گذشت ابر غربالهای باران است آن غربالها میکند از تگرگ

تگرگ را تا آنکه آب گردد تا ضرر نرساند بچیزی که برسد و آنچه در آن میرسد از سرما و صاعقهها غضبها

از خدای عز و جل میرساند آن غضب را بکسی که میخواهد از بندگان خود و تگرگ فرود می آید از کوههای

تگرگ که بالاتر هفت آسمان و بحر مکفوف است یعنی دریایی که از اهل زمین باز داشته شده و آن

پیغمبر صم فرمود که آسمان دنیا با آنچه بر بالای آن و آنچه در آن است در نزد آسمانی که بر بالای آنست مثل حلقه

که در بیابانی خالی افتاده باشد و این دو آسمان و آنچه در آنها و آنچه بر بالای آنهاست مثل حلقه است که

در بیابانی خالی افتاده باشد و این سه آسمان با آنچه در آنها و آنچه بر بالای آنهاست در نزد آسمان چهارم

مثل حلقه است که در بیابانی خالی افتاده باشد و آنحضرت فرمود تا آسمان هفتم پس فرمود که و این آسمانها

و آنچه در آنها و آنچه بر بالای آنهاست در نزد بحر مکفوف مثل حلقه است که در بیابانی خالی افتاده باشد

و این هفت آسمان و بحر مکفوف در نزد کوههای تگرگ مثل حلقه است که در بیابانی خالی افتاده باشد.

فِيهَا و فرود می آرد از آسمان از کوهها در آنهاست یعنی در آن کوهها

در نزد آسمانی که بر بالای آنهاست هم

واین آیه را خواند که وینزل من السماء من جبال فیها من برد و این هفت آسمان و بحر مکفوف و کوههای
تگرگ در نزد هوا که دلها دران حیرانند مثل حلقه ایست که در بیابانی خالی افتاده باشد و این هفت آسمان
و بحر مکفوف و کوههای تگرگ و هوا در نزد حجابهای نور مثل حلقه ایست که در بیابانی خالی افتاده باشد
و این هفت آسمان و بحر مکفوف و کوههای تگرگ و هوا و حجابهای نور در نزد کرسی مثل حلقه ایست
که در بیابانی خالی افتاده باشد بعد ازان این آیه را خواند که وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما
وهو العلی العظیم و این هفت آسمان و بحر مکفوف و کوههای تگرگ و هوا و حجابهای نور و کرسی در نزد
عرش مثل حلقه ایست که در بیابانی خالی افتاده باشد و این آیه را خواند که الرحمن علی العرش استوی
و بروایتی حجابهای نور پیش از هواست که دلها دران حیرانند و امام جعفر ع فرموده که تگرگ
خورده نمیشود چه آنکه خدای عز و جل میفرماید که یصیب به من یشاء و یصرفه عن من یشاء عن
یکاد سنا برقه یذهب بالابصار ۵ و میگرداند آنرا از کسی که میخواهد نزدیک
میشود که روشنی برق آن ببرد چشمهارا یقلب الله اللیل والنهار ان فی
ذلک لعبرة میگرداند خدای شب و روز را بتحقیق که دران عبرتی است یعنی پندی است
لاولی الابصار ۵ از برای صاحبان چشمها و نصف اقرای آیه در آل عمران گذشت
والله خلق کل دابة من ماء و خدای آفرید هر جنبنده را از آب یعنی از
منی گوید که غالب بمنزله کل آمده چه بعضی از حیوانات نه از منی متولد میشود و بعضی گفته اند یعنی خدا
آفریده است هر جنبنده را که آن جنبنده از آب است یعنی از منی است فمنهم من یمشی
علی بطنه پس بعضی از ایشان کسیست که راه میرود بر شکم خود و آن مارها اند و منهم
من یمشی علی رجلین و بعضی از ایشان کسیست که راه میرود بر دو پای و آن مردمند
و منهم من یمشی علی اربع و بعضی از ایشان کسیست که راه میرود بر چهار پای
و آن بهایم اند و امام محمد باقر و امام جعفر فرموده اند که و بعضی از ایشان کسیست که راه میرود بر بیشتر
ازان یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر ۵ می آفریند خدای
آنچه را که میخواهد بتحقیق که خدای بر هر چیزی قدرت دارنده است لقد انزلنا آیات
مبینات والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ۵

خمس

بتحقیق که

بتحقیق که فرود آوردیم ما آیتهای واضح و خدای هدایت میکند کسی را که میخواهد بسوی راه راست ۵
ازین یازده آیه آیه اول تا ششم در شان امیرالمؤمنین و عثمان و عبد الرحمن بن عوف یا حکم بن ابی العاص
آیه هفتم و هشتم در شان امیرالمؤمنین ع نازل شده و آیه هشتم خطاب پیغمبر ص است و آیه دهم
علی و ائمه و صاحب الامر ع و ظهور او و صحابه وی نازل شده و خطاب بایشانست و آیه نهم
تحریف یافته و آیه نهم رد است بر آنانکه منکر رجعت اند یعنی زنده شدن مردم در زمان ظهور صاحب
الزمان ع و تا وصل آن بعد از نزول آنست و آن منقطع معطوفست و سبب نزول آیه اول
تا ششم آنست که میان عثمان و امیرالمؤمنین ع بر سر باغی نزاع بود امیرالمؤمنین ع گفت که راضی
میشوی پیغمبر ص که او را حکم سازیم عبد الرحمن بن عوف بعثمان گفت که محاکمه او را بسوی رسول
خدای مبر که پیغمبر حکم میکند از برای نفع او بر ضرر تو ولیکن محاکمه او را بسوی ابن شیبه یهودی
عثمان بعلی ع گفت که راضی نمیشوم الا بابن شیبه ابن شیبه بعثمان گفت امین میدارید محمد را بر وحی
آسمان و تهمت میزنید باو در حکمش پس خدای این شش آیه را بپیغمبر خود نازل ساخت و طبرسی در
مجمع البیان گوید که حکایت کرده است بلخی که میان علی ع و عثمان نزاعی بود بر سر زمینی که عثمان از علی
خریده بود و دران سنگها برآمده بود و اراده کرد که بسبب عیب باز پس دهد و علی ع نگرفت و گفت پیغمبر
میان من و تو حکم باشد حکم بن ابی العاص گفت اگر محاکمه او را بسوی پسر عم وی بری از برای او
حکم میکند پس محاکمه او را بسوی وی مبر پس این آیهها نازل شد و این با نزدیک بان از امام
ابو جعفر روایت شده و پس میفرماید که و یقولون آمنا بالله و بالرسول و
اطعنا و میگویند که ایمان آورده ایم ما بخدای و پیغمبر و اطاعت کرده ایم ما قاضی گوید یعنی دو رو
ثم یتولی بعد ازان اعراض میکنند و پشت میگردانند قاضی گوید یعنی بسبب امتناع از قبول
حکم پیغمبر فریق منهم من بعد ذلک فرقه از ایشان بعد ازان قاضی گوید یعنی
بعد از سخن ایشان که ایمان آورده ایم ما بخدا و رسول و ما اولئک و نیستند آن جماعت
قاضی گوید یعنی همه گویندگان بعبارت ایمان آورده ایم ما یا فرقه بالمؤمنین ۵
ایمان آورندگان قاضی گوید جهت اعراض شان و اذا دعوا الی الله و رسوله
و هرگاه طلب کرده میشوند بسوی خدای و پیغمبر او یعنی پیغمبر خدای لیحکم بینهم

از برای آنکه حکم کند میان ایشان قاضی گوید یعنی پیغمبر صلعم جهة آنکه حاکم ظاهر و طلب کرده شده بسوی او
است و ذکر خدای از برای تعظیم و جهة آنست که حکم او در حقیقت حکم خداست إِذَا فَرِيقٌ
مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ۝ ناگاه فرقه از ایشان اعراض کنندگانند قاضی گوید یعنی
هرگاه حق بر ضرر ایشان باشد جهة آنکه میدانند که تو حکم نمیکنی از برای ایشان و این شرح ثابت
گردانیدن و مبالغه کردن است و مثل این آیه در آل عمران گذشت وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ
الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ۝ و اگر شود از برای ایشان حق بیایند
بسوی او انقیاد و اطاعت کنندگان قاضی گوید جهة آنکه میدانند که تو حکم میکنی از برای ایشان
یا یعنی انقیاد کنندگان بسوی او می آیند بخصوص أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ آیا در دلهای
ایشان مرضی است قاضی گوید یعنی کفری یا میلی است بظلم أَمِ ارْتَابُوا یا شک کرده اند
قاضی گوید یعنی بانکه تهمتی از تو دیده اند پس اعتماد و یقین ایشان بتو زایل و بر طرف شده
أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ یا می ترسند که بیدادی کند یعنی عدل و داد نکند اللَّهُ
عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ خدای بر ایشان و پیغمبر او یعنی پیغمبر خدای قاضی گوید یعنی در حکومت
بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝ بلکه آن جماعت ظلم کنندگانند قاضی گوید
این فقره اعراض است از دو قسم آخر یعنی شک کردن و بیدادی کردن تا قسم اول متحقق شود
یعنی اینکه در دلهای ایشان مرضی است بعد از آن عطف سخن بذکر امیر المؤمنین علیه السلام کرده میفرماید که
إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ نیست سخن ایمان آورندگان طبرسی در مجمع البیان گوید
که از علی علیه السلام روایت شده که قول بضم لام خوانده گویم پس تحریف یافته و فتح لام وجهی ندارد
گویا در مصحف عثمان که سنیان آنرا امام نامیده اند چنین بوده إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ هرگاه طلب کرده شوند بسوی خدای و پیغمبر او یعنی پیغمبر خدای لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝
از برای آنکه حکم کند میان ایشان مگر آنکه میگویند که شنیدیم ما و اطاعت کردیم ما و آن جماعت ایشان
ظفر یابندگانند طبرسی در مجمع البیان گوید که از امام ابوجعفر علیه السلام روایت شده که مراد ازین آیه امیر المؤمنین
علی علیه السلام است وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و کسانی که اطاعت میکنند خدای و پیغمبر او را یعنی

یعنی بیماری است صح

عشر

پیغمبر خدا را قاضی گوید یعنی در آنچه حکم کنند وَيَخْشَ اللَّهَ و میترسند از خدای قاضی گوید یعنی از آنچه
صادر شده است از ایشان از گناهان وَيَتَّقْهِ و می پرهیزند از او قاضی گوید یعنی در باقی عمر فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْفَائِزُونَ ۝ پس آن جماعت فیروزی یابندگانند قاضی گوید یعنی بنعیم بهشت
وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ و قسم یاد کرده اند بخدای بغلیظ ترین قسمهای خود
قاضی گوید از برای انکار امتناع از حکم او یعنی از حکم پیغمبر و مثل این اول آیه در سوره مائده و غیر آن
گذشت لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ که اگر امر کنی تو ایشان را ای محمد قاضی گوید یعنی به بیرون رفتن
از دیار و مالهای خود لَيَخْرُجُنَّ قُلْ بیرون میروند البته بگوی ای محمد که لَا تُقْسِمُوا
قسم یاد مکنید قاضی گوید یعنی بدروغ که طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ اطاعتی خوب قاضی گوید یعنی
اطاعتی خوب از شما مطلوب است نه قسم و اطاعت نفاق آمیز یا طاعتی شبیه تر از آن بحق
مطلوب است یا اطاعتی باید خوب إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ بتحقیق که
خدای آگاه است بآنچه میکنند ابو ذر لطف ذکر این آیه کرده بعد از آن خطاب به پیغمبر صلعم نموده میفرماید که
قُلْ بگوی ای محمد که أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ اطاعت کنید خدا را و
اطاعت کنید پیغمبر را قاضی گوید امر کرده است پیغمبر را بتبلیغ آنچه خدای خطاب با ایشان کرده است
بر سبیل حکایت از برای مبالغه در ساکت کردن و الزام دادن ایشان فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَإِنَّمَا عَلَيْهِ پس اگر برگردانند رو و اعراض کنند پس نیست جز آنکه بر روی است قاضی
گوید یعنی بر محمد است مَا حُمِّلَ آنچه بار کرده شده است پیغمبر از پیغمبری قاضی گوید یعنی از تبلیغ رسالت
وَعَلَيْكُمْ و بر شماست قاضی گوید یعنی از جانب خدای مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار
کرده شده اید از اطاعت قاضی گوید یعنی از امتثال امر وَإِنْ تُطِيعُوهُ و اگر اطاعت کنید او را
قاضی گوید یعنی در حکمی که میکند تَهْتَدُوا هدایت می یابید قاضی گوید یعنی بسوی حق وَ
مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ و نیست بر پیغمبر مگر رسانیدن
ظاهر کننده حق یعنی بسوی اقرار کنندگان بحجت راستی و آیت حق قاضی گوید یعنی از برای
آنچه تکلیف کرده شده اید بآن و پیغمبر ادا کرد یعنی آنچه با و بار شده بود و شما مانده اید پس اگر
ادا کنید نفع می یابید و اگر اعراض کنید ضرر می یابید و مثل این آخر آیه در سوره مائده گذشت

مشرکان از پیغمبر صلعم معجزهٔ نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام طلب کردند فرمود که آورده ام بر شما آیتی مبین
که این قرآن است آنچنان قرآنی که شما و مهتران و سایر عرب از معارضهٔ آن عاجز شدید و حال آنکه قرآن
بلغت شماست پس آن حجت مبین است بر شما و بعد از شما پس نیست مرا که اقتراح کنم بر پروردگار
یعنی بحکم چیزی از و درخواهم و نیست بر پیغمبر مگر بلاغ مبین و نیست بر او که بدون قیام نمودن
بحجت اقتراح کند بر رب خود چنانچه اقتراح کردند بر او اقتراح کنندگان که نمیدانستند که آنچه اقتراح
میکنند صلاح است یا فساد محمد بن حرب هلالی امیر مدینه با امام جعفر علیه السلام گفت که اراده دارم که
مسئله از تو پرسم فرمود که اگر خواهی من خبر دهم ترا که چه میپرسی و اگر خواهی بپرس گفت بچه چیز میدانی
آنچه را که در نفس و در دل منست فرمود بسیما و فراست آیا نشنیدهٔ قول خدای عز و جل را یعنی در سوره
حجر که ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و قول پیغمبر صلعم را که فرمود که بپرهیزید از فراست مومن که او بنظر میکند
بنور خدای گفت خبر ده مرا که چه میپرسم فرمود که اراده داری که بپرسی از من که چرا علی علیه السلام طاقت برداشتن
پیغمبر صلعم در وقت انداختن بتها از بالای کعبه نیاورد با وجود قوت و شدت وی آنچه از او
ظاهر شد در کندن در قموص در خیبر و انداختن آن چهل ذرع بعقب خود که چهل مرد طاقت
برداشتن آن نداشتند و حال آنکه پیغمبر صلعم بشتر و اسب و استر و الاغ سوار میشد و در شب معراج
ببراق سوار شد و ایشان همه در قوت و شدت کمتر از علی علیه السلام بودند گفت یا ابن رسول الله قسم بخدای
که اراده کرده بودم که این را از تو بپرسم پس خبر ده مرا از آن فرمود که علی علیه السلام از پیغمبر صلعم شرف و بلندی و
فضل و زیادتی یافته و با آنحضرت بخاموش کردن آتش شرک و باطل کردن هر معبودی غیر خدای
عز و جل رسیده بود و اگر او پیغمبر صلعم را با انداختن بتها بر میداشت پیغمبر صلعم بعلی علیه السلام بلند و شریف شده
و بانداختن بتها رسیده خواهد بود و اگر آن چنان میبود وی از پیغمبر فاضلتر و زیادتر میبود نمیبینی که
علی علیه السلام گفت که چون بدوش پیغمبر صلعم بر آمدم شرف و رفعتی یافتم که اگر میخواستم که آسمانرا بدست گیرم
میگرفتم آیا نمیدانی که در شبهای تار هدایت بچراغ می یابند و بر عکس فرع و شعله و فروغ از اصل
و بیخ است و علی علیه السلام گفته که من از احمد هستم مثل روشنی از روشنی آیا نمیدانی که محمد و علی علیهما السلام
دو هزار سال پیش از آفرینش خلق نوری بودند در برابر خدای جل جلاله و چون فرشتگان آن نور را
دیدند که اصلی و بیخی دارد و از و شعاع درخشنده مشتق و منشعب گشته گفتند خدای ما و سید ما چیست

این نور حق عز و جل وحی کرد بسوی ایشان که این نوریست از نور من اصل آن نبوت و پیغمبری و فرع
آن امامت اما نبوت از برای محمد بنده و رسول منست اما امامت از برای علی حجت و نجیب و وصی
منست و اگر ایشان نبودندی خلق خود را نیافریدمی آیا نمیدانی که پیغمبر صلعم در غدیر خم دو دست
علی علیه السلام را چنان بلند کرد که سفیدی بیخ بغل هر دو را مردم دیدند و آنجناب را مولی و امام گردانید
و در حظیرهٔ بنی نجار حسن و حسین علیهما السلام را بر گرفته یکی از اصحاب گفت یا رسول الله یکی را بمن ده فرمود
که خوب دو برداشته شده و خوب دو سوارند یا خوب دو بردارنده و خوب دو سوارند و پدر ایشان
بهتر از ایشانست و بروایتی پیغمبر صلعم حسن را و جبرئیل حسین را بر گرفته بود و از آن جهت فرمود که خوب
دو بردارنده اند و آنحضرت با اصحاب نماز جماعت میگزارد پس سجدهٔ از سجدهها را طول داد چون
سلام نماز گفت گفتند یا رسول الله این سجده را دراز کردی فرمود که آری فرزندم بر من سوار بود
و مکروه داشتم که تعجیل نمایم او را تا فرود آید تا گفت که فرزندم حسین را بر پشت خود دیدم و کرده
داشتم که با او تعجیل کنم تا آنکه خود فرود آید و ارادهٔ آنحضرت جز بلند کردن و شرف دادن ایشان
نبود پس پیغمبر صلعم رسول و نبی و امام بود و علی علیه السلام امام بود و رسول و نبی نبود پس وی طاقت برداشتن
گرانیهای نبوت و پیغمبری نداشت محمد بن حرب هلالی گفت یا ابن رسول الله زیاده کن یعنی دیگر
بگوی فرمود که خوبست تو اهلیت زیاده گفتن داری بدرستیکه پیغمبر صلعم علی علیه السلام را بر پشت خود بر گرفت
و بآن این اراده کرد که او پدر فرزندان وی و امامان از پشت ویند چنانچه در نماز استسقا طلب باران
ردای خود را گردانید و اراده کرد که بصحابهٔ خود اعلام کند که قحط بفراخی گردید گفت زیاده کن فرمود
که پیغمبر صلعم علی را بر گرفت و بدان اراده کرد که اوست کسی که بعد از وی تخفیف میدهد از پشت
آنحضرت آنچه بر وی است از قرض و وعده و میکند از جانب او ادا آنچه بر گرفته است گفت زیاده
کن فرمود که او را بر گرفت تا اعلام کند بدان که بر گرفت او را لاجرم آنکه او معصوم است و وزر
و گناه بر نمیدارد تا افعال کردهای او نزد مردم حکمت و صواب باشد و پیغمبر بعلی علیه السلام گفت که ای علی
خدای گناهان شیعیان ترا بر من بار کرد و بعد از آن آنها را از برای من آمرزید و اینست که خدای عز و جل
در اول سورهٔ فتح میفرماید که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و چون خدای تبارک و تعالی
نازل ساخت یعنی در سورهٔ مایده که یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم

پیغمبر فرمود که علی نفس من و برادر من و او پاک و معصوم است گمراه و شقی نمیشود بعد از آن آیه را
خواند که قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا
و ما علی الرسول الا البلاغ المبین بعد از آن فرمود که ای امیر اگر خبر دهم ترا بآنچه در بر گرفتن پیغمبر صم
علی عم را در وقت انداختن بتها از بالای کعبه از معنیها که پیغمبر صم اراده آن فرموده بود خواهی
گفت که جعفر بن محمد مجنون و دیوانه است پس بس است ترا آنچه شنیدی از آن و پیغمبر صم در خطبه که
ادا کرد فرمود که ای مردم دشنام مدهید علی را و حسد باو مبرید که او ولی هر مرد مومن و هر زن مومن است
بعد از من پس دوست دارید او را بدوستی من و اکرام کنید او را بکرامت من و اطاعت او کنید او را
خدا و پیغمبر او و طلب ارشاد از او کنید تا واقف کرده شوید و ارشاد یابید چه او دلیل و راهنما است
بر شما بخدای بعد از من پس بیان کردم امر علی را پس تعقل کنید او را و نیست بر پیغمبر مگر بلاغ مبین
بعد از آن حق سبحانه خطاب بامه کرده و ایشانرا وعده داده که خلیفه گرداند ایشانرا در زمین بعد از ظلم
بر ایشان و غصب حق ایشان پس میفرماید که وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعده داده است خدای آنانرا که ایمان آورده اند از شما و کرده اند کارهای
نیکو و مثل این فقره در بقره گذشت لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ که بدل آرد و خلیفه گرداند
البته ایشانرا در زمین و مثل این فقره در سوره اعراف گذشت قاضی گوید یعنی که بگرداند ایشانرا خلیفهای
تصرف کننده در زمین و این جواب قسم است باین تقدیر که وعده داده است خدای ایشانرا و قسم یاد
کرده است که بگرداند ایشانرا خلیفهها و وعده از غایت تحقق بجای قسم است گویم این سخنان جهت لام
لیستخلفنهم است ائمه عم خلیفهای خدایند در زمین خدای طبرسی در مجمع البیان در این آیه از مقداد
بن اسود از پیغمبر صم روایت کرده که نماند بر روی زمین خانه سنگی و خانه مویی که داخل نکند خدای
در آن خانه کلمه اسلام را بعزت عزیزی یا بخواری خواری اما اگر عزیز کند ایشانرا خدای بگرداند ایشانرا
از اهل کلمه اسلام و اما اگر خوار کند ایشانرا بدین کلمه اسلام در می آیند كَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ چنانچه بدل آورد و خلیفه گردانید آنانرا که پیش از ایشان بودند
و ایشان که بدل و خلیفه خواهند شد ائمه عم اند میفرماید که بدل می آرم و خلیفه میگردانم شمارا
جهت علم و دین و عبادت من بعد از پیغمبر شما چنانچه بدل و خلیفه کردم وصیهای آدم را بعد از وی

تا آنکه مبعوث شود پیغمبری که از پدر اوست چنانچه احوال گفته خواهد شد و علی عم گفت که اگر شمارم آنچه را
که بود از پیغمبر صم در اظهار عیبهای مستولی شوندگان بر میراث آنحضرت دراز میگشت اولین آنان
که بگردن گرفت چیزی را که اهل آن نبود گویم یعنی ابابکر از عجز قیام بامر امت در فراز منبر
ایستاده بفریاد آمد و از جهت قصور معرفت در بیان آنچه از وی پرسیدند و جهل و نادانی با آنچه
آید و واگذاشته شود مبعوث است که آنچه را که بگردن گرفته بود گویم یعنی خلافت را از گردن اندازد
بعد از آن گویم یعنی با این حال اقامت نمود بر ظلم خود و راضی نشد بر داشتن گناه عظیم در آن
کار از خود تا آنکه عقد امر خلافت بعد از خود از برای دیگری نمود پس آمد از پی در آینده او
گویم یعنی عمر نسبت دادن سفاهت برأی او و قدح و طعن بر حکمهای او و ترک قتل آنانکه
ابابکر شمشیر بر ایشان نهاده بود و باز پس دادن زنانی که وی اسیر کرده بود و شوهران آنها
که بعضی آن کشته بودند و گفت که من نهی کردم او را از جنگ و پیکار با اهل قبله من گفت که
تو عطوفت و مهربانی میکنی با اهل کفر و خود در ظلمی که ایشان میکرد سزاوارتر بود بایشان گویم از
و همیشه نسبت خطا بوی میداد و اظهار حقیر داشتن او مینمود و بر فراز منبر میگفت که بیعت ابابکر
فلتة بود یعنی ناگاه بدون تردد و تدبری واقع شد خدای حفظ کرد از شر آن پس هر که طلب کند
شمار السوی مثل آن بکشید او را و پیش از آن آشکار میگفت که کاشکی من حسنه از حسنات
او میبودم و کاشکی من مویی بودم در سینه او و غیر این سخنان نقیض یکدیگر [illegible]
دین اسلام میگفت و او یعنی عمر از امر شوری یعنی مشورت در امر خلافت عثمان عقد ظلم و اکاد
و گمراهی وقف داشت تا آنکه بنا بر اراده خود قرار داد چیزی را که بر صاحب عقل مخفی نبود موقع
ضرر آن و امت طاقت صبر بر آنچه سبب میشد گویم یعنی عثمان ظاهر ساخت از بدکاری [illegible]
پس امت تعجیل کردند بقتل او و بسبب جنایتی که امت کردند یعنی قتل عثمان از بعد آن [illegible]
کسانیکه موافقت آن سه کردند بر ظلم و کفر و نفاق ایشان یعنی بنی امیه خواهش یعنی در خلافت
مثل آنچه کردند یعنی آن سه از مستولی شدن بر امر امت گویم یعنی خلافت و هیچ آن جهت آن بود
که تمام شود مهلتی که خدای واجب کرده است آنرا از برای دشمن خود ابلیس تا آنکه آنچه خدای
نوشته و مقرر فرموده است برسد بمدت خود و ثابت و واجب شود سخن بر کافران [illegible]

وعدهٔ حقه که بیان کرده است آنرا خدای در کتاب خود و فرموده که وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا
الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و آن وقتی است که باقی نمانده باشد
از اسلام مگر اسمی و از قرآن مگر رسمی و صاحب امر امامت غایب شده باشد بسبب ظهور عذر از برای او
دران جهت فرو گرفتن فتنه دلها را حتی آنکه نزدیکترین مردم بوی دشمن ترین مردم باشند با او
در آنوقت حق تعالی تایید و قوت میدهد او را بلشکرهای که نمی‌بینند آنرا و غلبه میدهد دین
پیغمبر خود را بدست او بر همه دینها و اگرچه بد باشند با آن مشرکان کعب الاحبار در باب خلفا گوید که
ایشان دوازده بودند پس چون وقت منقضی گشتن ایشان میشد طبقهٔ صالح آمدند که دراز
کرده بود خدای عمر ایشانرا همچنان وعده داده است خدای این امت را بعد از آن خواند که وعد الله
الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و همچنان کرده است
خدای بنی اسرائیل و دشوار نیست که جمع کند خدای این امت را روزی یا نصف روزی و روزی
نزد خدای مثل هزار سال است از آنچه میشمارید پس این آیه نازل شده است در شان علی بن ابی طالب و ائمه
از فرزندان او و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم
و جا دهد و تمکین کند البته از برای ایشان دین ایشانرا آنچنان دینی که راضی شده است از برای ایشان
قمی گوید که و آن دین اسلام است و مثل این فقره در اول سورهٔ مائده گذشت و لیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا و تبدیل کند البته ایشانرا بعد از ترس ایشان امنی
یعنی امنیتی مراد خدای باین آیه ظهور قایم یعنی صاحب الامر علیه السلام است امام جعفر علیه السلام فرمود که قایم ما قدر
درنگ فرمودن او تقدیر درنگ فرمودن نوح علیه السلام است چه نوح علیه السلام چون طلب نزول عقوبت از
آسمان بر قوم خود نمود حق تعالی جبرئیل علیه السلام را با هفت دانه استخوان خرما فرستاده گفت ای پیغمبر خدا
حق تعالی ترا میفرماید که اینان خلایق و بندگان منند و من ایشانرا بصاعقه از صاعقههای خود هلاک
نمیکنم الا بعد از تاکید دعوت و الزام حجت پس عود فرمای جهد خود را در دعوت قوم خود که
من ترا بران ثواب میدهم و این استخوانها بکار که ترا در روییدن و رسیدن آن فرج و خلاص
خواهد بود و باین نخیل بشارت ده آنانرا از مؤمنان که پیروی تو کرده اند پس چون رویید و بکرت
آمد و ساق و شاخ بهم رسانید و میوه داد و میوهٔ آن رنگ گرفت بعد از زمان دور و دراز

خرما راده

از خدای درخواست که بوعده وفا کند پس حق تعالی بنوح امر کرد که استخوان آن درختها را بکارد
و بصبر و اجتهاد عود و تاکید حجت بر قوم خود کند نوح علیه السلام با آن طایفهها که ایمان بوی آورده بودند
بدان خبر داد پس سیصد مرد از ایشان مرتد گشته گفتند که اگر آنچه نوح دعوی میکند حق میبود
در وعدهٔ خدای او خلاف واقع نمیشد آنگاه در هر مرتبه خدای بوی امر بکاشتن آن از درختها
میکرد مرتبهٔ بعد از مرتبه تا آنکه هفت مرتبه آن درختها را کاشت و همچنان طایفه بعد از طایفه
از مؤمنان مرتد میشدند تا آنکه هفتاد و مرد و کسری ماندند پس حق تعالی در آنوقت وحی نمود بوی
که ای نوح اکنون صبح از شب روشن شد بچشم تو و منکشف گردید حق خالص و حق صاف شد
از ناصاف بمرتد شدن کسی که طینت او بد بود پس اگر من کافرانرا هلاک میکردم و از طایفهها که
ایمان بتو آورده بودند آنانرا که مرتد شدند باقی میگذاشتم راست نکرده بودم وعدهٔ را که پیش از این
نموده بودم از برای مؤمنان که توحید را خالص کرده بودند از قوم تو و بریسمان محبت تو چنگ
در زده بودند چرا که من ایشانرا در زمین خلیفه یعنی بدل میکردم و دین ایشانرا متمکن و خوف ایشانرا
بامنیت بدل مینمودم تا مرا عبادت خالص کنند برفتن شک از دلهای ایشان و چگونه میشد
خلیفه و بدل کردن و متمکن ساختن و تبدیل کردن خوف با من با آنچه میدانستم از ضعف و سستی
یقین و بدی طینت و بدی درونهای آنانکه مرتد شدند که آن معانی نتیجههای نفاق و اصلهای
گمراهی است پس اگر ایشان از من استشمام پادشاهی که بمؤمنان در وقت خلیفه کردن ایشان
و هلاک ساختن دشمنان ایشان داده شده میکردند منتشر و پراکنده میساختند بوهای صفات خود را
و نفاقهای پنهان ایشان مستحکم و گوهرهای گمراهی دلهای ایشان قوی میشد و با برادران خود اظهار
عداوت و با ایشان جنگ و پیکار میکردند جهة طلب سروری و جهة آنکه خود تنها امر و نهی
کنند و چگونه میشد متمکن ساختن در دین و منتشر ساختن امر در بارهٔ مؤمنان با وجود برانگیختن فتنهها و
واقع ساختن جنگ و پیکار پس بساز کشتی بقوت و وحی ما و همچنین است صاحب الامر علیه السلام که ایام
غیبت او امتداد می یابد تا منکشف گردد حق خالص و صاف شود ایمان از ناصاف بمرتد شدن
هرکس که طینت او بد باشد از شیعیان که دغدغهٔ نفاق در ایشان میرود در وقتی که محسوس شود ایشانرا
خلیفه کردن و متمکن ساختن خدای او را و منتشر شدن امر در زمان صاحب الامر علیه السلام پس گفتند که یا ابن رسول الله

ناصبیان دعوی میکنند و اعتقاد دارند که این آیه در شان ابابکر و عمر و عثمان و علی ع نازل شده
فرموده که هدایت نکند خدای دلهای ناصبیانرا که بود دینی که خدا و رسول او راضی باشند از آن
که متمکن باشد منتشر شدن امر در است و رفتن خوف از دلهای است و مرتفع شدن شک از
سینهای است در عهد یکی از آن سه و در عهد علی ع با وجود مرتد شدن مسلمانان و فتنهای که در ایام
ایشان برانگیخته شد و جنگها و پیکارها باید که در میان کفار و ایشان ثابت بود بعد از آن الجناب
این آیه را یعنی در سوره یوسف خواند که حتی اذا استیئس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا
یعنی تا آنکه هرگاه نومید شوند پیغمبران یعنی از قوم خود و گمان کنند یعنی قوم ایشان که بتحقیق که ایشان
یعنی پیغمبران دروغگو شده‌اند بیاید ایشانرا یعنی پیغمبرانرا یاری ما طبرسی در مجمع البیان در این آیه که
ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا گوید که از پیغمبر ص روایت شده که از خدای سبحانه حکایت کرده که من
جمع نمیکنم بر یک بنده دو ترس یا دو ایمن را اگر در دنیا از من ترسد ایمن میکردانم او را در آخرت
و اگر در دنیا از من ایمن باشد میترسانم او را در آخرت یعبدوننی عبادت کنند مرا
قمی گوید که این عبارت متعلق است بعبارت الذین که در اول آیه است یعنی وعده داده
آنانرا حال آنکه عبادت میکنند مرا تا قید وعده ثبات بر توحید باشد یا کلامی است بر سر خود بیان
کردن آنچه اقتضاء خلیفه کردن و ایمن کردن کرده است لا یشرکون بی شیئا شرک نورزند بمن
قمی گوید که این عبارت متعلق است بواو گوییم یعنی بواوی که در آیه نیست و تقدیر میشود یعنی و حال آنکه
عبادت کنند مرا که مشرک نباشند یا بواو ولیبدلنهم یعنی و تبدیل کند ایشانرا و حال آنکه عبادت
کنند مرا که مشرک نباشند شیئا چیزی را مبغوض باید که باید که عبادت کنند مرا با ایمان و حال آنکه بعد از
محمد ص پیغمبری نیست چنانچه الحال گفته خواهد شد این آیه در شان قایم از آل محمد ص یعنی صاحب الامر ع و
اصحاب و یاران آنجناب نازل شده و این آیه عطف است بقول خدای سبحانه در این سوره که
رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله چنانچه در جای خود گذشت گوییم پس این آیه منقطع معطوف است
و تاویل این آیه بعد از تنزیل آنست یعنی از اموریست که در عهد پیغمبر ص و بعد از او حادث شده
خدای خبر داده است که آن امور بعد از او خواهد شد از غصب حق آل محمد ص و آنچه وعده داده است
ایشانرا خدای با آن از نصرت و یاری دادن بر دشمنان خود و آنچه خبر داده است خدای با آن پیغمبر خود را

از خبرهای

از خبرهای صاحب الامر ع و خروج کردن او و خبرهای رجعت یعنی زنده شدن مردم در زمان ظهور او
و ساعت یعنی قیامت یا زمان ظهور آنجناب و این آیه رد است بر آنانکه منکر رجعت اند چه این آیه
آیتست که خطاب کرده است خدای با آن امه و وعده داده است ایشانرا بنصرت و یاری دادن
و انتقام کشیدن از دشمنان خود و این نمیشود مگر آنگاه که بدنیا بازگردند امام ابوجعفر ع فرموده که
چون خدای عز و جل ذریه آدم را از پشت او بیرون آورد تا عهد و میثاق گیرد از ایشان بربوبیت
و خدائی خدای و پیغمبری از برای هر پیغمبری اول کسی که از برای او عهد و میثاق گرفته شد پیغمبری او
محمد بن عبد الله ص بود بعد از آن با آدم فرمود که بنگر تا چه میبینی آدم بذریه خود نگریست و حال آنکه
ایشان ذرها بودند که آسمانرا پر کرده بودند آدم گفت یا رب چه بسیارند ذریه من و از برای چه کار
ایشانرا آفریده و از ایشان بگرفتن عهد و میثاق چه اراده داری ایزد تعالی فرمود که میخواهم که عبادت
کنند مرا و شرک نورزند بمن چیزی را و ایمان آرند بپیغمبران من و پیروی آنها کنند و زنده بیقین از امام جعفر ع
پرسید که چرا در میان فرزندان آدم صاحب شرف و فرو پایه هست فرمود که صاحب شرف مطیع است
و فرو پایه عاصی است گفت پس در میان ایشان صاحب فضل و زیادتی و بی فضل و زیادتی نیست فرمود که
فضل و زیادتی ندارند الا بتقوی گفت پس میگوید و باین قایل که همه ایشان مساوی و برابر بوده و فضل و
زیادتی ندارند مگر بتقوی فرمود که آری من یافته‌ام که اصل خلق خاکست و پدر آدم و مادر حوا است و
یک خدای ایشانرا آفریده و ایشان بنده اویند بتحقیق که خدای اختیار کرد و برگزید از فرزندان آدم
مردمی را که پاک کرد ولادت ایشانرا و طیب و خوب کرد بدنهای ایشانرا و محافظت کرد ایشانرا
در پشتهای مردان و زهدانهای زنان بیرون آورد از ایشان پیغمبرانرا پس ایشان پاکیزه‌ترین فرعهای
آدم اند و چنین کرد جهة امری که مستحق آن بودند از خدای عز و جل و لیکن ز مکانی که آورده ایشانرا
میدانست و علم داشت که ایشان اطاعت و عبادت او میکنند و شرک نمیورزند با او چیزی را پس ایشان
بسبب اطاعت بدست آوردند از خدای کرامت و منزلت بلند را نزد خدای و اینانند آنانکه از برای
ایشانست شرف و فضل و زیادتی و محبت و دوستی و سایر مردم مساوی اند الا آنکه کسی که از خدای بپرهیزد
اکرام میکند او را و کسی که اطاعت خدای کند دوست میدارد او را و کسی را که دوست دارد خدای
عذاب نمیکند او را بآتش و من کفر و کسیکه کفر ورزند قمی گوید یعنی کسانیکه مرتد شوند

در اصل ه

خمس

باکفران این نعمت کنند بَعْدَ ذٰلِکَ بعد از آن یعنی گویند بعد از وعده با حاصل شدن خلافت
فَاُولٰئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۵۵ پس آن جماعت فاسقانند میفرماید که و کسانی
که غیر آن گویند که مذکور شد پس آن جماعت فاسقانند چنانچه احوال گفته خواهد شد قاضی گوید یعنی
کامل اند در فسق خود بجهتی که مرتد شده اند بعد از وضح شدن مثل این آیتها باکفران آن نعمت عظیم
نموده اند امام ابوجعفر ع فرموده که خدای اول که دنیا را آفرید شب قدر را آفرید و در آن شب اول پیغمبر
اولین وصی که میشد آفرید و قضا کرد که در هر سال شبی باشد که فرود آورده شود در آن شب تفسیر امور تا مثل آن
از سال آینده و کسی که انکار کند آنرا بر خدای رد کرده باشد علم خدا را حجة الله فشانم میباشند با مور پیغمبران
و محدثان یعنی آنانکه سخن فرشته را میشنوند و او را نمی بینند مگر آنکه بر ایشان حجتی نباشد باآنچه می آمد
با ایشان در آن شب با حجتی که می آرد آن حجت را که او جبرئیل ع است گفته که جبرئیل با غیر او از فرشتگان
بمحدثان نیز می آید فرموده که اما پیغمبران پس شکی نیست و چاره نیست از برای سوای ایشان از اول
روزی که آفریده شده است در آن روز زمین تا آخر فنا شدن دنیا که بوده باشد بر اهل زمین حجتی که فرود
آرد خدای آن امور را در آن شب بسوی کسی که دوست دارد خدای از بندگان خود و قسم بخدای که
فرود آورد روح و ملائکه امر را در شب قدر بر آدم و قسم بخدای که آدم رحلت نکرد الا آنکه او را
وصیی بود و هر یک از پیغمبران بعد از آدم آمد با او امر در شب قدر و وضع شد این رسم از برای
وصی او بعد از وی و قسم بخدای که پیغمبر مأمور میشد در جمله آنچه می آمد با او در آن شب از آدم تا محمد
که وصیت کن بفلان و خدای عز و جل در کتاب خود از برای والیان امر بعد از محمد بخصوص فرموده
وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم میفرماید
بدل می آرم و خلیفه میگردانم شما را حجة علم من و دین من و عبادت من بعد از پیغمبر شما چنانچه بدل و خلیفه
کردم وصیهای آدم را بعد از وی تا آنکه مبعوث شود پیغمبری که از پی او است گویم چنانچه اکنون گذشت
ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا میفرماید
که عبادت کنند مرا با ایمان و حال آنکه بعد از محمد صلعم پیغمبری نیست گویم چنانچه اکنون گذشت و من کفر
بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون میفرماید که و کسانی که غیر آن گویند گویم یعنی غیر آن گویند که مذکور شد
پس آن جماعت فاسقانند گویم چنانچه اکنون گذشت پس والیان امر متمکن کرده شده اند بعد از محمد

بعلم و ما بیم اما آن پس پرسید از ما پس گر راست گفته ایم شما اقرار کنید و شما کننده آن نیستید
اما علم ما ظاهر است و اما هنگام مدتها که ظاهر میشود در آن دین از ما تا آنکه نبوده باشد در میان مردم
اختلاف آنرا مدتیست از مرور شبها و روزها هرگاه آن مدت آید و در رسد ظاهر میشود و امر یکی
میشود گویم یعنی اختلاف برطرف میشود و جاری شده است امر که در میان مؤمنان اختلاف نباشد
و از نجهت گردانیده است خدای مؤمنانرا گواهان بر مردم تا گواهی دهد محمد صلعم بر ما و گواهی دهیم ما
بر شیعیان خود و گواهی دهند شیعیان ما بر مردم گویم چنانچه در سوره بقره میفرماید که وکذلک جعلناکم
امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا یعنی و همچنان گردانیدیم شما را
ای ائمه امتی یعنی امامان وسط یعنی عدل و در میان در آمده تا بوده باشید شما روز قیامت گواهان
بر مردم و بوده باشد پیغمبر صلعم بر شما گواه تمام شد سخن ما ابا و امتناع دارد خدای از آنکه بوده باشد در حکم او
اختلافی یا در میان اهل علم او تناقضی و امام زین العابدین ع این آیه را خوانده فرموده که قسم بخدای
که ایشان شیعیان ما اهل بیت اند میکند خدای آنرا گویم یعنی آنچه را که در این آیه مذکور شده بدست
مردی از ما و او مهدی این امت است و اوست که پیغمبر صلعم فرموده که اگر باقی نماند از دنیا الا یک روز
دراز میکند خدای آنروز را تا بیرون آید و بیاید مردی از عترت من که اسم او اسم من باشد پر کند
زمین را از عدل و سویت چنانچه پر شده است از ظلم و جور و طبرسی در مجمع البیان در این آیه گوید که
روایت شده است مثل آن از امام ابوجعفر و امام جعفر ع و نیز گوید که روایت کرده شده است از اهل بیت
که این آیه در شأن مهدی ع از آل محمد نازل شده و امام جعفر ع فرموده که هرگاه شب جمعه شود خدای
تبارک و تعالی باسمان دنیا فرود آید و هرگاه صبح طلوع کند بر عرش باشد بالای بیت المعمور و نصب شود
از برای محمد و علی و حسن و حسین ع منبرها از نور پس بر آن منبرها بالا روند و جمع کنند خدای از برای ایشان
فرشتگان و پیغمبران و مؤمنان را و درهای آسمان گشوده شود و چون آفتاب بگردد یعنی ظاهر شود پیغمبر ص گوید
که یا رب وعده را که در کتاب خود کرده باآن وفا کن و آن این آیه است که وعد الله الذین آمنوا منکم و
عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم تا آخر آیه و فرشتگان و پیغمبران
مثل آن گویند بعد از آن محمد و علی و حسن و حسین بسجده در افتند بعد از آن گویند که یا رب غضب کن
که پرده حرم تو دریده شده و اصفیا و برگزیدگان تو کشته شدند و بندگان صالح تو خوار کرده شدند

میکند خدای آنچه را که میخواهد و آن وقت معلوم است وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۵ و درست دارید نماز را و بدهید
زکوة را و اطاعت کنید پیغمبر را برای آنکه شما رحم کرده شوید لَا تَحْسَبَنَّ حساب مکن البته یعنی
گمان مکن البته ای محمد الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ آنانرا که کفر ورزیده اند
عاجز کنندگان در زمین قاضی گوید یعنی گمان مکن آنانرا که کفر ورزیده اند در زمین عاجز کنندگان خدای
از ادراک و هلاک ایشان وَمَأْوَاهُمُ و فرود آمدنگاه ایشان قاضی گوید یعنی آنانکه کفر
ورزیده اند نیستند عاجز کنندگان و حال آنکه فرود آمدنگاه ایشان النَّارُ آتش است یعنی آتش
دوزخ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۵ و بد جای شدن و رفتن است جهنم قاضی گوید که بعد از
فارغ شدن ازین آیها رجوع بتتمه حکمهای پیش کرده میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ای آنانکه ایمان آورده اند
باید که طلب اذن کنند از شما آنانکه صاحب تصرف شده باشد دستهای راست شما یعنی بندگان خود
ایشانرا کسب کرده باشید و ایشان بندگان شما اند از مرد و زن و بروایتی این آیه خاص در باره بندگان
که مرد نه زن پس زنان بنده اذن نمیگیرند درین سه ساعت که خواهد آمد و لیکن داخل میشوند بر
می آیند و طبرسی در مجمع البیان گوید که بعضی گفته اند که خدای ازین آیه بخصوص اراده غلامان کرده و
این سخن را پسر عمر گفته و آن از امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایت شده قاضی گوید که مراد
ازین آیه خطاب بمردان و زنانست و غلبه داده شده اند دران مردان گویم یعنی در خطاب وَ
الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنانکه نرسیده اند بخواب دیدن و احتلام و بسن تعبیر که
کودکانند که بالغ نشده اند قاضی گوید یعنی از کودکان آزاد بر شماست طلب اذن مثل طلب اذن
بالغ شده باشد چنانچه گفته خواهد شد درین سه ساعت که گفته خواهد شد گویم چنانکه گفت که بر کسانست
که اطفال مکلف نیستند پس یعنی نگذارید که بی اذن داخل شوند مِنْكُمْ از شما یعنی از کودکان
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه بار قاضی گوید یعنی از روز و شب یعنی در سه ساعت ایشان اذن طلب میکنند
از شما چنانچه خدای عز و جل بشما فرموده نزد این سه عورت چنانچه میفرماید که مِنْ قَبْلِ پیش از یعنی
و دو قتها یکی پیش از صَلَوٰةِ الْفَجْرِ نماز صبح یعنی هنگامی که صبح میکنید یعنی پیش از

طلوع صبح و در نسخه بعد از طلوع صبح قاضی گوید چه آنکه آن وقت برخاستن از خوابگاههاست و طرح
و دور کردن جامهای خواب و پوشیدن جامههای بیداریست وَحِينَ تَضَعُونَ
ثِيَابَكُمْ و هنگامی که میگذارید جامههای خود را قاضی گوید یعنی جامههای بیداری را از برای خواب
قیلوله مِنَ الظَّهِيرَةِ از نصف روز یعنی از گرمای نصف روز وَمِنْ بَعْدِ
صَلَوٰةِ الْعِشَاءِ و بعد از نماز عشا یعنی عشاء آخر و آن وقتی است که آنرا عتمه مینامند قاضی
گوید چه آنکه وقت عریان شدن از لباس و لحاف بر خود گرفتن است ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ
لَكُمْ سه نهانیهاست از برای شما گویم یعنی سه وقت نهان شدن است از برای شما
قاضی گوید این سه وقت است که مختل میشود دران در قتها در ستر و پنهان بودن شما ایزد تعالی
نهی کرده است که داخل شود احدی درین سه وقت بر احدی پس داخل نمیشود احدی نه بر پدر
و نه بر مادر و نه بر خواهر و نه بر خاله و نه بر خادم خود و نه بر سوای آن مگر باذن و اذن میدهد احدی را
تا آنکه سلام کند چه سلام طاعت رحمن است پس طلب اذن میکند مرد هرگاه داخل شود بر پدر خود
و طلب اذن میکند پدر از پسر و امام جعفر ع فرمود که من طلب اذن از پدر خود میکردم و مادر من نزد او
نبود و زن پدر من بود و من پسری بودم که مادرم وفات یافته بود و در خلوت ایشان آنچه دوست
نمیداشتم که ناگاه نزد ایشان در آیم و ایشان آنچه را دوست نمیداشتند از من و سلام کردن بهتر
و صواب تر است گویم یعنی پیش از داخل شدن و طلب اذن میکند مرد از دختر و خواهر خود هرگاه
صاحب شوهر باشند و امام محمد باقر ع فرمود که جابر بن عبد الله انصاری گفت که پیغمبر ص اراده دیدن
فاطمه ع کرده بیرون آمد و من با وی بودم چون بدر خانه رسیدیم دست بر در نهاده و در را بعقب کرد
بعد از آن گفت که السلام علیکم فاطمه گفت علیک السلام یا رسول الله فرمود که داخل شوم گفت داخل شو
یا رسول الله فرمود که داخل شوم من و کسی که با منست گفت یا رسول الله نیست بر من مقنعه فرمود که
ای فاطمه زیادتی چادر خود را بگیر و بان سر خود را مقنعه کن وی چنان کرد بعد از آن آنحضرت گفت که
السلام علیکم گفت و علیک السلام یا رسول الله فرمود که داخل شوم گفت آری داخل شو یا رسول الله
فرمود که من و کسی که با منست گفت و کسی که با تست جابر گوید پس پیغمبر ص و من داخل شدیم ناگاه دیدیم
که روی فاطمه زرد شده چنانچه گویا شکم ملخی است پیغمبر ص فرمود که چه میشود مرا که روی ترا زرد میبینم

گفت یا رسول الله از گرسنگی پس آنحضرت گفت که ای خدای من که سیر کننده گرسنه و دفع کننده
ضایع شده تو سیر کن فاطمه دختر محمد را جابر گوید قسم بخدای که دیدم خون را که از رستنگاه موی
فاطمه فرود آمد تا آنکه روی او بسرخی عود کرد و فاطمه بعد از آن روز گرسنه نشد و نهی فرمود از آنکه داخل
مرد بر زنان الا باذن اولیا ایشان و بروایتی داخل نشود مرد بر زنان الا باذن اولیا ایشان بعد از آن
خدای سبحانه بعد از این سه وقت رخصت داده میفرماید که لیس علیکم ولا علیهم
جناح بعدهن نیست بر شما و نه بر ایشان حرجی بعد از آنها یعنی بعد از آن سه وقت گناهی که
یعنی در ترک طلب اذن و نیست این منافاتی با آیه طلب اذن که گوییم که پیش از این سوره گفته شد
که این آیه منسوخ کند حیثیه آنکه این در باب کودکان و بندگان که داخل میشوند بر و در آن
در باب آزادان بالغ است طوافون بسیار گردندگان اند یعنی که بعضی ایشان بسیار گردنده‌اند
برخصتی که دادیم در ترک طلب اذن علیکم بعضکم علی بعض بر شما
بعضی از شما بر بعضی و داخل میشوند بندگان شما و غلامان شما یعنی پسران شما بعد از این سه عورت یعنی
بعد از سه نهانها و سه وقت بدون اذن اگر خواهند یعنی در معنی این عبارت گویند یعنی بعضی از شما
گرده اند بر بعضی یا میگردند یعنی بگردند بعضی از شما بر بعضی کذلک همچنان یعنی گوینده مثل
یبین الله لکم الآیات بیان میکند خدای از برای شما آیتها را یعنی که احکام را
والله علیم حکیم ۵ و خدای داناست محکم کار و درست کار در هر فعل
واذا بلغ الاطفال منکم الحلم و هرگاه برسند کودکان از شما بخواب دیدن
و احتلام یعنی بالغ شوند فلیستأذنوا پس باید که طلب اذن کنند پس کسی که بالغ شود طلب
اذن میکند در آن سه ساعت یعنی داخل نمیشود بر مادر و نه بر خواهر و نه بر خاله خود و نه بر سوای آن
الا باذن و طلب اذن میکند خادم تو در آن سه عورت و نهانها هرگاه برسد بخواب دیدن و احتلام یعنی
بالغ شود هرگاه داخل شود در ساعتی از آن ساعتها و اگر چه خانه او در خانه تو باشد و باید که طلب اذن کند
در هنگامی که صبح میکنی و در هنگامی که بیرون میارید جامه‌های خود را از گرمای نصف روز و بعد از عشا
که آنرا عتمه مینامند امر کرده است خدای عز و جل بآن الا از برای خلوت چه آن ساعت عیش و
زندگانی بفرح و ساعت خلوت است کما استأذن الذین من قبلهم چنانکه طلب

اذن

اذن کردند آنانکه پیش از شما بودند یعنی گویند یعنی آنانکه پیش از شما بالغ شده بودند در همه اوقات
کذلک یبین الله لکم آیاته والله علیم حکیم ۵
همچنان بیان میکند خدای از برای شما آیتهای خود را و خدای داناست محکم کار و درست کار در هر فعل
این آیه در شان پیر زنان است که از حایض شدن و شوهر کردن نومید گشته اند نازل شده که بگذارند
جامه‌های خود را و تخفیف یافته میفرماید که والقواعد من النساء اللاتی لا یرجون
نکاحا و نشینندگان از زنان آنچنان زنانند که امید ندارند نکاحی را یعنی شوهر کردن را یعنی پیر زنان
مسنی که نومید شده اند از حایض شدن و شوهر کردن یعنی گویند یعنی پیر زنانند که از حیض و آبستنی منقطع
گشته طمع ندارند در نکاح از جهت پیری فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن ۷ من
پس نیست بر ایشان حرجی که بگذارند جامه‌های خود را و در نسخه نقاب خود را و بگذارند جامه‌های خود را
یعنی ردا و مقنعه را هرگاه مسن باشند چنانکه اکنون گفته خواهد شد یعنی که بگذارند ردا را بنهند یعنی که
یعنی که بگذارند جامه‌های ظاهر را مثل ردا گوییم که آن بر بالای مقنعه است از امام جعفر ع پرسیدند که چه
خوبست که از جامه‌های خود بگذارند فرمود که ردا الا آنکه کنیز باشد که حرجی نیست بر او که بگذارد مقنعه خود را
و آنحضرت ع فرمود که مراد از آن یعنی از آن یضعن ثیابهن مقنعه و ردا است در برابر هر کس باشد حال آنکه
غیر اظهار کننده باشد بزینتی و اگر نکند از برای او بهتر است گوییم چنانکه اکنون خواهد آمد و زینتی که اظهار میکند
در آیه دیگرست گوییم یعنی در این سوره در آیه ولا یبدین زینتهن و حلال نیست مرد را که نگاه بموی زنی
خود کند مگر آنکه آن زن از متقاعد شدگان باشد چنانکه در آیه مذکوره این سوره گذشت و امام محمد باقر و
امام جعفر ع ان یضعن من ثیابهن خوانده اند گوییم که تخفیف یافته غیر متبرجات
بزینة حال آنکه غیر اظهار کنندگان باشند بزینتی غیر ردا یعنی گویند یعنی از آنچه امر کردیم بآن در آن
در آیه ولا یبدین زینتهن طبرسی در مجمع البیان گوید که از پیغمبر ص روایت شده که فرمود که از برای زن است
آنچه در زیر پیراهن است و از برای پسر و برادر است آنچه بالای پیراهن است و از برای نامحرم است چهار
جامه پیراهن و مقنعه و ردا و ازار گوییم یعنی زیر جامه و علت حرام کردن نظر بموهای زنان شوهردار و
غیر آنها از زنان آنست که در آنست از هیجان و برانگیخته شدن و آنچه میخواند آن هیجان بسوی آن از فساد
و داخل شدن در آنچه حلال و خوب نیست و همچنان آنچه شبیه بموی باشد الا آنچه ازو ظاهر فرموده که

والقواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینة یعنی
رداها چنانچه اکنون گذشت پس باید نیک نظر کردن بموهای مثل این زنان گویم زنان متقاعد مذکوره
وَاَنْ یَسْتَعْفِفْنَ و اگر طلب کنند باز داشتن خود را یعنی گویند یعنی از گذاشتن چادرها یعنی ظاهر
بردان خَیْرٌ لَهُنَّ بهتر است از برای ایشان یعنی گویند چند دوری از تهمت زنند گویند پیغمبر ص
آمده پرسید که حق شوهر بر زن چیست آنحضرت بوی خبر داد بعد از آن زن گفت که حق زن بر شوهر چیست
فرمود که اینکه بپوشاند او را از برهنگی و بخوراند او را از گرسنگی و هرگاه زن گناه کند بیامرزد او را زن
گفت پس دیگر چیزی غیر این بر مرد نیست فرمود که نه زن گفت نه والله هرگز شوهر نمیکنم بعد از آن روی
گردانیده بازگشت پس پیغمبر ص فرمود که باز گرد زن بازگشته فرمود که خدای عز و جل معلوم کرد [illegible]
خبر است وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ۝ و خدای شنوا است دانا ۵ سبب نزول این
اول آیه تا آنجا که علی المریض حرج آن بود که اهل مدینه پیش از آنکه اسلام آرند جدا میکردند
از کور و لنگ و بیمار که با ایشان چیزی خورند و با ایشان چیزی نخورند و انصار صاحب تکبر و
تنزه بودند و میگفتند که کور خوردنیها را نمیبیند و لنگ توانائی ازدحام ندارد و بر خوردنیها و خورش و
بیمار مثل صحیح چیزی نمیخورد پس خوردنیها جدا کرده برکناری مینهادند و در خوردن با ایشان
اعتقاد حرجی داشتند و کور و بیمار میگفتند که هرگاه با ایشان چیزی خوریم باشد که با ایشان اذیت رسانیم
و از چیزی خوردن با ایشان جدا میکردیدند پس چون پیغمبر ص هجرت فرمود بمدینه رفت از آنجمله
از وی پرسیده ایزد تعالی نازل ساخت که لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا چنانچه
عنقریب گفته خواهد شد پس فرموده که لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی حَرَجٌ نیست بر کور
حرجی و نشستگان از جنگ و پیکار در راه خدای که صاحبان عذر باشند یعنی گویند فقهای [illegible]
داشته باشند از مؤمنان حرجی نیست بر ایشان در ترک جهاد چنانچه بر کور حرجی نیست چنانکه در
سوره نسا که لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله گذشت
وَلَا عَلَی الْاَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ و نه بر لنگ و نه بر بیمار
حرجی که نخورند بجای باهم یا متفرق و پراکنده چنانکه عنقریب خواهد آمد که لیس علیکم جناح ان
تأکلوا جمیعا او اشتاتا ۵ سبب نزول اینها تا آنجا که اشتاتا است که چون پیغمبر ص بمدینه هجرت

عشر ۷

حرجی ه

فرمود و برادری قرار داد میان مسلمانان و عقد اخوت بست میان ایشان از مهاجران و انصار
عقد اخوت بست میان ابابکر و عمر و میان عثمان و عبد الرحمن بن عوف و میان طلحه و زبیر و
میان سلمان و ابوذر و میان مقداد و عمار و امیر المؤمنین ع را واگذاشت آنجناب سخت غمناک گشته
گفت یا رسول الله بدرود رفت جان من چه با صحابه تو چه کردی و برادری قرار دادی میان من و احدی فرمود که ای علی ترا
نگاه نداشتم و تاخیر نفرمودم الا از برای خود آیا راضی نمیشوی که تو برادر من باشی و من برادر تو باشم
در دنیا و آخرت و تو وصی و وزیر و خلیفه منی در میان امت من قرض مرا ادا میکنی و وعدهای مرا وفا میکنی
متوطن و مباشر غسل من میشوی و غیر تو مباشر آن نمیشود و تو از من بمنزله هرونی از موسی الا آنکه پیغمبری
بعد از من نیست پس آنجناب شاد گشت و بعد از آن هرگاه پیغمبر یکی از صحابه را بجنگ [illegible]
کو جایی فرستادی آن فرد کلید خانه و منزل خود را ببرادر دینی خود دادی و بوی گفتی که هر چه خواهی بخوری
و بخور آنچه خواسته باشی و بعضی از ایشان از آن معنی امتناع کردندی و بسا بودی که در خانه خوردنیها فاسد گشتی
پس ایزد تعالی لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا را نازل ساخت پس فرموده که وَلَا یعنی
و نیست حرجی عَلٰی اَنْفُسِکُمْ اَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ بر نفسهای شما که بخورید از
خانهای یعنی از خانها که در آنهاست زنان و عیال شما اَوْ بُیُوتِ اٰبَائِکُمْ اَوْ بُیُوتِ
اُمَّهَاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اِخْوَانِکُمْ یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما یا خانهای
برادران شما پس حلال است بر مرد از خانه برادر خود خوردنیها بخورش و غیره و همچنین حلال است بر زن از خانه
شوهر خود و امام جعفر ع فرموده که وثوق و اعتماد تمام کس برادر خود چنان گستاخی کردن [illegible]
و فرموده که عرب برادر از اخوان شما میباشد که هر چه انکه متنزه و پاکند برادران از خیانت اَوْ بُیُوتِ
اَخَوَاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَعْمَامِکُمْ اَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَخْوَالِکُمْ
اَوْ بُیُوتِ خَالَاتِکُمْ اَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانهای خواهران شما یا خانهای
عموهای شما یا خانهای عمهای شما یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما یا آنچه مالک و صاحب
تصرف شده اید کلیدهای آنرا [illegible] بغیر اذن و قول خدای یعنی که او ما ملکتم مفاتحه یعنی آنچه وکیل او شده
در مال او قیام بامور او نموده باشید پس بخورید بغیر اذن او اَوْ صَدِیقِکُمْ یا دوست شما
یعنی یا خانهای دوست شما و اینجا عجب که خدای عز و جل دوست را در این آیه نام برده بخورید و آدمی بغیر اذن او

از خرما و نان خورش و همچنان میخورد و زن از منزل شوهر خود بغیر اذن او و اما سوای آن از خوردنی نمیخورد و قسم
که مراد از عبارت او صدیقکم آنست که آن مرد داخل میشود بخانه دوست خود و میخورد بغیر اذن او پس دوست را
روا است که بخورد از منزل برادر خود و تصدق کند و زن را روا است که بخورد و تصدق کند گویم یعنی از منزل شوهر
و امام جعفر ع فرموده که کسی که غضب کند بر تو از برادران تو سه بار و شری در باره تو قبول نکند گویم یعنی
بر تو روا ندارد او را از برای خود دوست گیر و فرموده که عرب دوستان را صدیق نامیدند مگر
راست کرده اند حقهای مودت و دوستی را نه دروغ و فرموده که عظیم شده است منزلت دوست
اهل دوزخ استغاثه و طلب فریادرسی میکنند باو و میخوانند و میطلبند او را پیش از خویش نزدیک
خدای سبحانه از ایشان خبر داده و فرموده یعنی در سوره شعرا که فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم و فرموده
مردار [illegible] دوست گفتار نامی معروف تا آنکه بیازمائی او را به چیز آنکه بغضب آری او را این بنگری
که بیرون میبرد او را از حق بباطل [illegible] و نزد زر و سیم و تا آنکه با او سفر کنی و فرموده که صداقت و دوستی
حدها دارد پس کسی که در وی آن حدها نباشد نسبت مده او را بکمال دوستی و کسی که در وی چیزی
حدها نباشد نسبت مده او را بچیزی از دوستی اول آن حدها آنست که نهان و آشکار وی از برای تو یکسان باشد
و دوم آنکه زینت ترا زینت خود و عیب ترا عیب خود داند و سیم آنکه تغییر ندهد و نگرداند او را
مالی و نه دوستی و چهارم آنکه منع نکند از تو چیزی از آنچه قدرت او بآن میرسد و پنجم آنکه ترا [illegible]
نسپارد و [illegible] و فرموده که انجماعت که ایشان را از برای خود دوستان میبینی هرگاه بیازمائی ایشان را
می یابی ایشان را بر چند طبقه مختلف پس بعضی از ایشان مثل شیر اند در عظم خورش و شدت و
سختی صولت و بعضی از ایشان مثل گرگ اند در مضرت و بعضی از ایشان مثل سگ اند در دنبال جنبانیدن
و دم لابه و بعضی از ایشان مثل روباه اند در حیله و دزدی و صورتهای ایشان مختلف و پیشه و
حرفت یکی است چه میکنی فردا هرگاه تنها مانده باشی و اهل و فرزند و جز رب العالمین کسی از برای تو
نباشد و فرموده که دوست دشمن علی دشمن علی است گویم پس دوست دشمن دشمن است و فرموده که مطلع
و آگاه مساز از سر خود دوست خود را الا بر چیزی که اگر مطلع بوده باشد بران دشمن تو ضرر [illegible]
چه دوست گاه دشمن میشود روزی لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا
او اشتاتا نیست بر شما حرجی که بخورید همگی باهم یا متفرق و پراکنده چنانچه در تفسیر اول گذشته

و یعنی اگر صاحب آن خانه حاضر شده یا حاضر نباشد هرگاه مالک و صاحب تصرف شده باشید کلیدهای آنرا
و یعنی نیست بر شما حرجی از آنچه خورانیده و خورده اید آنچه مالک و صاحب تصرف شده کلیدهای آنرا
مادام که ضایع نشده و ضایع نکرده باشی طبرسی در مجمع البیان گوید که و پیغمبر ص میفرماید که حلال نیست مال مرد مسلمان
مگر بطیب نفس او یعنی بخواهش و رضای او و نیز گوید که از ائمه هدی ع روایت شده که فرموده اند که
باکی نیست از برای انجماعت از خانهای آنکه یاد کرده است خدای سبحانه بغیر اذن ایشان قدر حاجت
ایشان بدون اسراف فاذا دخلتم بیوتا پس هرگاه داخل شوید بخانهای یعنی گوید از این خانها
که مذکور شد فسلموا علی انفسکم پس سلام کنید بر خود یعنی گوید یعنی بر اهل آن خانها
که آنان از شما اند در دین و خویشی میفرماید که هرگاه داخل شود مردی از شما بخانه خود پس اگر در ان خانه
کسی باشد سلام میدهد بر او و اگر کسی در ان خانه نباشد پس باید که بگوید که السلم علینا من عند ربنا یعنی
سلام بر ما از نزد رب ما چه آنکه ایزد تعالی درین آیه میفرماید که تحیة من عند الله
تحیتی از نزد خدای یعنی گوید یعنی تحیتی از نزد خدای ثابت بامر او مشروع از نزد او مبارکة
طیبة که مبارک و خوبست و علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید که و بعضی گفته اند که هرگاه کسی
داخل خانه شده کسی را در ان خانه نبیند بگوید که السلم علیکم و رحمة الله و قصد دو فرشته کند که
با او اند برو گویم یعنی دو فرشته که نامه اعمال را مینویسند و در اوایل این سوره که یا ایها الذین امنوا
لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها گذشت که از آیه فاذا دخلتم بیوتا فسلموا
علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة مراد سلام بر اهل خانه در هنگامی که داخل میشوید و جواب
ایشان است بر شما پس انست معنی سلام بر خود و معنی که اکنون گذشته و احکام سلام و تحیت نیز بتفصیل
در اول این سوره گذشت کذلک یبین الله لکم الآیات
لعلکم تعقلون ٥ همچنان بیان میکند خدای از برای شما آیتها را برای آنکه
شما تعقل کنید یعنی فکر کنید بعقلهای خود یعنی گوید حق و خیر را در امور ٥ این آیه در جنگ احد
در شان حنظلة بن ابو عامر و در خبری است که حنظلة بن ابی عیاش است و در شان قومی نازل شده که
هرگاه [illegible] از برای امری از امور در دستادن [illegible] بود در جنگ که روی میداد ایشان را جمع میکرد
بدون اذن آنحضرت متفرق و پراکنده میگشتند پس خدای عزوجل ایشان را ازان نهی فرمود و

تألیف ایشان برخلاف تنزیل است و سبب نزول این آیه آن بود که حنظله مردی بود از قبیلهٔ خزرج و در شبی که
صباح آن جنگ احد بود دختر عبد الله بن ابی سلول را خواستگاری نمود و از پیغمبر صلعم اذن خواست که
نزد عروس توقف نماید پس آنحضرت اذن داده این آیه نازل شد پس میفرماید که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
نیستند مؤمنان یعنی گویند یعنی مؤمنان کامل را ایمان الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آنها که
ایمان آورده اند بخدا و پیغمبر او یعنی پیغمبر خدای وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ و هرگاه بوده باشند
با او یعنی با پیغمبر عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ بر امری که جامع باشد یعنی جمعیت را لازم داشته باشد
یعنی گویند مثل جنگها و نماز جمعه و عیدها لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ نروند تا آنکه
طلب اذن کنند از و یعنی از پیغمبر و او اذن دهد إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ بتحقیق که
آنانکه طلب اذن میکنند از تو ای محمد أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
آن جماعت آنانند که ایمان می آرند بخدا و پیغمبر او یعنی پیغمبر خدای فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ
پس هرگاه طلب اذن کنند از تو ای محمد لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ
مِنْهُمْ از برای بعضی کارهای خود پس اذن ده کسی را که میخواهی از ایشان یعنی گویند که این
عبارت آیه دلیل است بر آنکه بعضی احکام برأی پیغمبر صلعم تفویض شده وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ
و طلب آمرزش کن از برای ایشان از خدای یعنی گویند بعد از اذن جهت آنکه طلب اذن کرده بعذر
قصور است إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۵ بتحقیق که خدای آمرزگار است رحم کننده
و تتمه قصه اینست که چون پیغمبر صلعم بحنظله اذن داد نزد عروس توقف نموده آن شب با وی مباشرت
نمود و چون صبح شد جنب از خانه بیرون آمده بجنگ حاضر گشت و چون حنظله اراده بیرون رفتن
از نزد زن نمود زن کس نزد چهار نفر از انصار فرستاده ایشانرا طلبیده بر حنظله گواه گرفت که
مباشرت کرده پس با آن زن گفتند که چرا چنین کردی گفت جهت خوابی که دیده ام که
گویا آسمان شکافته حنظله داخل آسمان شده و بعد از آن آسمان بهم آمد پس دانستم که
شهید میشود و مکروه داشتم که از و حامله شده باشم و بر و گواه نگرفته باشم پس چون حنظله
بجنگ رفت ابوسفیان را دید که بر اسبی سوار شده در میان دو لشکر جولان مینماید
بر ابوسفیان حمله کرده چیزی بر مرفق اسب او زده اسب بخفت و خم بدزدید و او را بیفکند

ابوسفیان فریاد برآورد که ای معشر قریش من ابوسفیانم و اینک حنظله ارادهٔ
قتل من دارد و ابوسفیان دویده حنظله از عقب او رفت و مردی از مشرکان
با و رسیده ضربتی بروی زد و وی روی برگشته رفته ضربتی بر و زده بقتل رسانید
و حنظله در میان حمزه و عمرو بن جموح و عبد الله بن حرام و جماعتی از انصار
بر زمین افتاد پس پیغمبر صلعم فرمود که ملئکه را دیدم که در میان زمین و آسمان حنظله را
بآب مزن که آن درختی است در بهشت که حق تعالی از آن ظرفها بجای آورد در ظرفهای
طلا یا فرمود که در ظرفهای نقره میشویند و نام او غسیل ملئکه شد پس این آیه
در سورهٔ نور و اخبار احد در سورهٔ آل عمران و این دلیل است بر آنکه تالیف
برخلاف آنست که خدای عز و جل نازل ساخته ۵ نصف آخر این آیه
در شأن پیغمبر و اوصیا علیهم در اطاعت ایشان نازل شده میفرماید که لَا
تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ
كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضًا مگردانید خواندن پیغمبر را در میان
خود مثل خواندن بعضی از شما بعضی را میفرماید که مخوانید پیغمبر خدا را چنانچه میخوانید
یکدیگر را یعنی مگوئید یا محمد و نه یا ابوالقاسم ولیکن بگوئید یا نبی الله و یا
رسول الله یعنی ای پیغمبر خدای یعنی گویند که این آیه تتمهٔ مضمون آیهٔ سابق است
یعنی مگردانید خواندن پیغمبر شما را مثل خواندن شما یکدیگر را در جایز داشتن اعراض
و مساهله در اجابت دعوت او و بازگشتن از و بدون اذن چه مبادرت
در اجابت دعوت او واجب و مراجعت بدون اذن او حرام است
قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذًا
بتحقیق که میداند خدای آنانرا که در عقبها پنهان میشوند در بیرون آمدن از میان
قوم اندک اندک از شما حال آنکه پناه گیرندگانند با یکدیگر یعنی بیکدیگر پناه گیرند تا آنکه
بیرون آیند یا پناه گیرند با آنکه اذن یافته اند پس بروند با آنها چنانکه گویا تابع

ايشانند واين سخنان از قاضی است فليحذر الذين يخالفون
عن امره پس بايد كه حذر كنند آنانكه مخالفت ميكنند از امر او
يعنی عصيان ميورزند از امر پيغمبر قاضی گويد يا از امر خدای چه امر در حقيقت
از خداست ان تصيبهم فتنة كه برسد ايشانرا فتنه يعنی
بليه وبروايتی يعنی فتنه در دين ايشان يا جراحتی كه اجر ندهد ايشانرا خدای
بران جراحت وبروايتی فتنه كفارند او يصيبهم عذاب
اليم ۵ يا برسد ايشانرا عذابی دردرساننده يعنی قتل قاضی گويد
كه اين آيه دليلست برانكه امر از برای وجوبست ۵ اين آيه در شان پيغمبر ص
نازل شده وجاری گشته است مثل اين آيه از پيغمبر گوييم يعنی بعد از وی بوراثت
او در شان اوصيا درباب اطاعت ايشان عمرو بن يزيد گويد كه شتران خريدم ومرا
از انها سخت خوش آمد بخدمت امام موسی ع وبروايتی بخدمت امام جعفر ع رفته
ذكر آنها كردم فرمود كه چه ميكنی شتر را آيا نفهميده كه مصيبتهای شتر بسيار است عمرو بن يزيد
گويد كه بسكه مرا از ان شتران خوش آمد آن شترانرا بكرايه داده با غلامان خود بكوفه فرستادم
وهمه آنها سقط شدند پس بخدمت آنجناب ع رفته عرض كردم فرمود كه فليحذر الذين
يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم وامام جعفر ع فرمود
كه ذكر مكنيد سر ما را بخلاف علانيه ما گوييم يعنی سخنی را كه ما بشما آشكار گفته ايم
مخالف آن مكنيد كه آنرا آشكار نگفته سر ما را آشكار گوييد ونه علانيه ما را بخلاف
سر ما گوييم يعنی سخنی را كه ما بشما پنهان گفته ايم مخالف آن مكنيد كه آنرا پنهان
از دشمنان نگفته آشكار ما را پنهان گوييد پس است شما را كه بگوييد آنچه را كه ميگوييم
گوييم يعنی آشكار ما را وساكت شويد از آنچه ما ساكت ميشويم گوييم يعنی از سر ما نزد دشمنان
كه ما نزد دشمنان از سر خود ساكتيم ونميگوييم بتحقيق كه شما ميبينيد كه خدای عز وجل نكرده
از برای احدی از مردم در مخالفت ما خيری چه خدای عز وجل ميفرمايد كه فليحذر الذين

يخالفون



يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم الا ان لله ما
فی السموات والارض قد يعلم ما انتم عليه
آگاه باشيد كه بتحقيق كه از برای خداست آنچه در آسمانها وزمين است بتحقيق كه ميداند
آنچه را كه شما برآنيد قمی گويد از مخالفت وموافقت ونفاق واخلاص ويوم
يرجعون وروزی كه بازگردانيده ميشوند قمی گويد يعنی منافقان اليه
بسوی او يعنی بسوی خدا قمی گويد از برای جزا فينبئهم بما عملوا
پس خبر ميدهد ايشانرا بآنچه كرده اند قمی گويد از عملهای بد والله بكل
شیء عليم ۵ وخدای بهر چيزی داناست



